

## تاریخ پیامبر اسلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: آیتی، محمدابراهیم، ۱۳۴۳ - ۱۲۹۴

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ پیامبر اسلام / تالیف محمدابراهیم آیتی؛ تجدیدنظر و  
 اضافات و کوشش ابوالقاسم گرجی  
 وضعیت ویراست: [ویرایش؟]

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: ک، ص ۷۶۵

شابک: ۹۶۴-۰۳-۴۱۱۷-۰۰۰-۷۲۵۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۰۳-۴۱۱۷-۰۰۰-۷۲۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Mohammad Ebrahim Ayati. The history  
 of prophet Mohammed

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: گرجی، ابوالقاسم، ۱۳۰۰ - ، مترجم

شناسه افزوده: دانشگاه تهران. موسسه انتشارات و چاپ

رده بندی کنگره: BP/۹/۲۲/۹۲ ت ۱۳۷۸ ۲

رده بندی دیویی: ۹۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۸-۷۲۸۵

### [مقدمات تحقیق]

### مقدمه چاپ اول

**[مقدمه اسماعیل آیتی]****تاریخ پیامبر اسلام**

خدای بزرگ را سپاس فراوان دارم که امکان چاپ و انتشار کتاب تاریخ اسلام اثر مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی استاد فقید دانشگاه تهران را به همت آن دانشگاه و تجدید نظر و اضافات استاد بزرگوار آقای دکتر أبو القاسم گرجی در ایام خجسته برچیده شدن بساط کفر و ظلم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و پیروزی اسلام و آزادی أبناء این آب و خاک و استقرار جمهوری عدل اسلامی فراهم آورد. اندکی پس از درگذشت مرحوم پدرم دفاتر این کتاب را برای چاپ به دانشکده الهیات دانشگاه تهران تقدیم کردم و دانشکده هم آنها را جهت اظهار نظر برای مرحوم استاد مجتبی مینوی فرستاد. ایشان پس از مطالعه کتاب، شرحی را که عینا در اینجا خواهیم آورد برای دانشگاه نوشتند و چاپ این کتاب را افتخاری برای دانشگاه تهران دانستند. دانشگاه هم چاپ آن را تصویب کرد و قرار داد چاپ بسته شد. اما به علل فراوان مربوط به دوران تسلط طاغوت که بر خواننده محترم پوشیده نیست، چاپ کتاب، بارها و بارها با اشکالات و أحيانا کارشکنیهایی برخورد کرد. به طوری که اینک پس از قریب پانزده سال که از درگذشت مرحوم مؤلف می گذرد در اختیار مسلمین فارسی زبان عموماً و اهل دانش و تحقیق در رشته‌های اسلامشناسی خصوصاً قرار می گیرد، مؤلفی که دانشمندان قول او را حجت می دانستند و خصوصاً در تاریخ یکصد ساله اول اسلام به گفته استاد شهید مرحوم مرتضی مطهری او را صاحب نظری کم نظیر یا حتی بی نظیر می شناختند، البته خواننده ارجمند توجه خواهد نمود که به علت درگذشت ناگهانی مؤلف،

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲  
حتی نسبت به دوران زندگی خود پیغمبر اکرم (ص) ناتمام ماند و تا پایان سال نهم هجرت

را بیشتر شامل نشد و قضایای مهمّ سال آخر حیات رسول گرامی اسلام از قبیل قضیه حجّه الوداع، غدیر خمّ و حادثه فوت پیغمبر (ص) ناگفته ماند. قرار بود این وقایع توسط استاد معظّم آقای دکتر ابو القاسم گرجی که امکان چاپ کتاب در وضع حاضر با همت و تحقیق و تجدید نظر ایشان فراهم آمده است نگاشته شود و از این نظر هم نقصانی باقی نماند که متأسفانه به علّت پیش آمد حادثه تصادف اتومبیل برای ایشان که منجر به چند ماه بستری شدنشان گردید این کار به چاپهای بعد موکول شد اما در عین حال، ایشان تعدادی از وفود را که حضور حضرت نبیّ اکرم (ص) رسیده‌اند و مرحوم مؤلف نامی از آنها نبرده است ذکر نموده‌اند و نیز چنان که خود ایشان در مقدمه‌ای مخصوص بیان خواهند داشت کارهای علمی فراوانی از جمله: تغییر بسیاری از عبارات، ترجمه اشعار و عبارات عربی، ضبط اعلام تاریخی و جغرافیایی و أحياناً وجه ضبط آن، ذکر منابع و مآخذ و تهیه فهرس متعدّد و غیره روی این کتاب انجام داده‌اند که در نتیجه می‌توان این کتاب را مخصوصاً در زبان فارسی از بسیاری از جهات از بهترین کتابهای این قسمت دانست، و خود من هم افتخار همکاری در تصحیح نمونه‌های مطبعی و تهیه و تدوین فهرس آن را داشته‌ام.

قرار بود ضمن این مقدمه شرح حال زندگی مرحوم پدرم رحمه الله علیه را به رشته تحریر درآورم اما شایسته دیدم که شرح حال ایشان را که به قلم آقای ایرج افشار در صفحه ۲۰۵ شماره هفتم مجله راهنمای کتاب در سال ۱۳۴۳ در مقام یادبود مشار الیه چاپ شده است و شاید بهترین شرح حالی باشد که از مرحوم آیتی در دسترس می‌باشد عیناً پس از نامه مرحوم استاد مجتبی مینوی در اینجا نقل کنم. ضمناً پاورقیهای این مقدمه از این جانب می‌باشد.

در خاتمه لازم می‌دانم از زحمات جناب آقای شیخ علی آیتی که در کار پاکنویس دقیق نسخه خطّی مؤلف همکاری فرموده‌اند صمیمانه تشکر نمایم.

اسماعیل

آیتی

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۳

**[مقدمه ایرج افشار]****نامه مرحوم استاد مجتبی مینوی به دانشکده الهیات دانشگاه تهران در خصوص اظهار نظر راجع به کتاب: جناب آقای دکتر گلشن معاون دانشکده الهیات**

تاریخ پانزدهم اردیبهشت (۱۳۴۶)

به دستور جنابعالی هجده دفتر محتوی تاریخ اسلام. از اجداد پیغمبر تا غزوه تبوک و بیست و چهار وفد از وفودی که بعد از آن غزوه به حضور حضرت رسول آمدند، تألیف مرحوم محمد ابراهیم آیتی مدرس دانشمند آن دانشکده را آفازاده آن مرحوم نزد این جانب آوردند و بنده نظر اجمالی بآنها کردم.

۱- به عقیده بنده کتاب بسیار ارزنده‌ایست و مرحوم آیتی از روی عشق و علاقه و علم و دقت و تحقیق در باب آن کار کرده است و چاپ چنین اثری که صورت مسوده دارد و پاکنویس کردن آن به طوری که هیچ کم و کسر نشود و غلط و بیهوده در آن رخ ندهد، مستلزم عشق و علم و دقتی نظیر عشق و علم و دقت مرحوم آیتی است.

۲- کتاب، بسیار مفصل می‌شود. لااقل دو جلد پانصد صفحه‌ای که مخارج پاکنویس کردن و چاپ و حق تصحیح مطبعه و حق تألیف مرحوم آیتی را باید در نظر گرفت.

۳- تصحیح نمونه مطبعه‌ای را هم مرد دقیق و باسواد و علاقه‌مند و عاشق و دین‌داری مثل آقای دکتر گرجی باید به عهده بگیرد و آن را با همین مسوده مؤلف مقابله کند و منتهای قید را داشته باشد که یک کلمه اشتباه نشود و حق امانت در آنچه از مرحوم آیتی باقی مانده است رعایت شود.

۴- گمان می‌کنم نمی‌توان این کتاب را جزء کارهای عادی و جاری انتشارات دانشگاه به جریان انداخت. بلکه باید اعتبار خاصی مثلا از اعتبارهای سازمان برنامه برای کتب که

می دهند خرج چاپ آن را تأمین کرد و یکی دو سالی را صرف چاپ آن کرد و البته می ارزد.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۴

### شرح حال مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی به قلم آقای ایرج افشار در جلد هفتم مجله راهنمای کتاب تحت عنوان وفات دکتر محمد ابراهیم آیتی

دوست دانشمند ما دکتر محمد ابراهیم آیتی که نمونه‌ای کامل از مردان راه خدا و برگزیده‌ای از مردم پرهیزکار روزگار ما بود، در نیمه مهر ماه در گذشت و ما را به سوک اندوه خود مبتلا ساخت.

گرچه امید اهل دانش و تحقیق برین بود که آن وجود گرانقدر سالهای دراز بپاید و با نشر آثار ممتّع و علمی، جامعه اسلامی و ایرانی را از ثمره تحقیقات و مطالعات خود مستفیض سازد، اما مرگی زودرس بر او روی آورد و دانش اندوزان آثار خود و دانشجویان مجلس درس را محروم ساخت.

مرحوم دکتر آیتی انسانی وارسته و سلیم النفس، بسیار صبور و سلیم، کم گوی و گزیده گوی و به حقیقت از مردان با کمال راستین در عهدی بود که از این خصایص و صفات نمونه‌های بسیار دیده نمی‌شود.

در تحقیق و تجسس علمی مردی دقیق و جویا بود. مزیت او در کارهای علمی برین بود که علم قدیم را با روش جدید آن چنان که پسند طباع ابناء روزگار باشد جمع داشت و نیک دریافته بود که جامعه علمی کنونی چه حاجت و نیازی دارد و چگونه باید در عرضه کردن مسائل قدیمی قدم برداشت. نمونه کامل اثر او که بدین شیوه تدوین شده است رساله اجتهادی دکتری او را به نام «مقولات» (مبحثی از منطق) باید نام برد که با توجه به اصول بجا گفتن و به اندازه گفتن و به زبان روشن گفتن و مبتنی بر مآخذ قدیم و کتب تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۵

اروپائی تدوین کرده و افسوس که به روزگار نماند تا حسن اثر چنین اثر عالمانه‌ای را به چشم خویش بنگرد، آخرین ورق آن در مطبعه به طبع رسید و چند روزی پس از آن آخرین برگ حیات او درنور دیده شد. مرحوم آیتی بیش از چند سالی نبود که به طهران آمده و با محیط ادبی و علمی تهران آشنائی یافته بود، اما نیک انس یافته و چنان که باید شناخته شده بود و همگان بدو احترام می‌گذازدند.

آثارش که فهرست آنها در ذیل درج می‌شود جمله مورد توجه قرار گرفت:

- ۱- ترجمه تاریخ یعقوبی که جلد اول آن نشر شده است و طبع جلد دوم آن در شرف انتشار است [۱] (جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۲).
- ۲- ترجمه البلدان یعقوبی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۳).
- ۳- تصحیح تفسیر شریف لاهیجی (جلدهای ۳ و ۴، تهران، اداره کل اوقاف، ۱۳۴۰).
- ۴- اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا (تهران، دانشگاه، ۱۳۴۱).
- ۵- افکار جاوید محمد [۲]، ترجمه از انگلیسی (تهران، محمدی).
- ۶- جهان در قرن بیستم، ترجمه از انگلیسی (تهران، شرکت انتشار، ۱۳۴۲).
- ۷- گفتار عاشورا [۳] (تهران، شرکت انتشار، ۱۳۴۱).
- ۸- آئینه اسلام، ترجمه از عربی (تهران، شرکت انتشار).
- ۹- سرمایه سخن، ۲ جلد (تهران، اداره کل اوقاف، ۱۳۳۹).
- ۱۰- فهرست ابواب و فصول اسفار، مندرج در یادنامه ملا صدرا.
- ۱۱- مرجعیت و روحانیت (با همکاری چند تن) (تهران، شرکت انتشار، ۱۳۴۱).

---

[۱] جلد دوم پس از چاپ این نوشته در مجله راهنمای کتاب، از طبع خارج شد. ضمناً کار مرحوم آیتی روی کتابهای تاریخ و البلدان یعقوبی، ترجمه و تفسیر و حاشیه‌نویسی با استفاده از متون عربی و انگلیسی هر دو بوده است.

[۲] این کتابها فعلا نایاب اند که به خواست خدا در مورد تجدید طبع آنها به زودی اقدام خواهد شد.

[۳] با همکاری جمعی از نویسندگان.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۶

مرحوم آیتی دو کتاب مهمی را که در دست طبع داشت به اتمام رسانید و در گذشت: یکی جلد دوم تاریخ یعقوبی است که فهارس اعلام آن را هم تدوین کرد و دیگر «مقولات» رساله ختم تحصیلات دکتری که چاپش تا آخرین سطر تمام گشت و مقوله عمر آن آیت نجابت و انسانیت هم به پایان رسید [۱].

مرحوم آیتی با دوستان با ایمان و صدیق خود در راه انتشار کتاب نیز همکاری داشت و یکی از بانیان «شرکت انتشار» بود که از مؤسّسات خوب نشر و چاپ کتاب است. مرحوم آیتی پس از ختم تحصیلات قدیمی خود دوره دانشکده معقول و منقول را به اتمام رسانید و به اخذ درجه دکتری نائل آمد. در همین دانشکده تدریس می کرد و از مدرّسان دانشمند و با ارزش بود و فقدان وی از این پس به نیکی محسوس خواهد بود.

در سال ۱۳۴۱ در میان صحبت با جناب دکتر سید فخر الدین شادمان گفتگو از مدارس و طرز تحصیل و تدریس قدیم بود ایشان می فرمودند چه خوب خواهد بود که عده‌ای از مدرّسان علوم قدیم بدین مطلب پردازند و برای ضبط دقائق تاریخ اجتماعی ایران کیفیت تحصیل خود را بنویسند. به همین مناسبت از تنی چند من جمله مرحوم آیتی درخواستم که بی هیچ پیرایه شرح زندگی خود را بنویسند و اینک یادداشت آن مرحوم را که احتمالا یگانه شرح حالی است که از خود باقی گذارده است در اینجا به طبع می‌رسانم.

در گذشت چنین دانشمند علاقه‌مند و نجیب مایه اندوه بسیار است و دوستان راهنمای کتاب برای او طلب غفران دارند. ایرج افشار

[۱] از دیگر کتب مرحوم آیتی، کتاب بررسی تاریخ عاشورا است که به همت و با مقدمه علمی و تحقیقی دانشمند محترم آقای علی اکبر غفاری دو بار توسط کتابخانه صدوق به طبع رسیده است. دیگر جلد‌های اول تا سوم کتاب گفتار ماه است که حاوی سخنرانیهای آن مرحوم و حضرت آیة الله طالقانی و استاد مطهری و استاد بهشتی و دیگر اساتید و دانشمندان در انجمن ماهانه دینی از مهر ماه ۳۹ تا اسفند ۱۳۴۱ می باشد و توسط کتابخانه صدوق، تهران جنب بازار مسجد امام به چاپ رسیده است. سه کتاب شهدای اسلام و خطبه‌های رسول اکرم (ص) به زبان عربی و نیز مجموعه سخنرانیهای ایشان در مورد شخصیت‌های برجسته عالم اسلام نیز از آثاری هستند که به چاپ نرسیده‌اند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۷

### احوال محمد ابراهیم آیتی به قلم خود ایشان

هفت ساله بودم که پدرم: مرحوم شیخ محمد قاینی پیشنماز قریه گازار (از توابع بیرجند) مرا برای فرا گرفتن قرآن مجید و خواندن کتابهای فارسی مذهبی و اخلاقی از قبیل عین الحیات و جلاء العیون و حلیة المتّقین مرحوم مجلسی نزد آخوند ملا عبد الله گازاری برد و به وی سپرد. مقدمات عربی را تا آخر کتاب هدایه (در نحو) از مرحوم پدرم فرا گرفتم. نه ساله بودم که پدرم در سوم ماه رمضان سال ۱۳۴۲ مرحوم شد. شرح قطر و الفیه ابن مالک و کتاب سیوطی (شرح الفیه) و شرح جامی را نزد مرحوم ملا عبد الله گازاری، و مرحوم ملا محمد ابراهیم بویگی خواندم. سیزده ساله بودم که با اجازه مادرم برای ادامه تحصیل به شهر بیرجند رفتم و مدت پنج سال در مدرسه معصومیّه بیرجند کتابهای حاشیه ملا عبد الله یزدی، و مقداری از شمسیه (در منطق)، شرح نظام (در صرف)، مغنی اللیب (در نحو)، قسمتی از مطول تفتازانی (در



معانی و بیان و بدیع)، معالم و قسمتی از کتاب قوانین (در اصول)، تبصره علامه و شرح لمعه (در فقه) و مختصری حساب و هیئت، و مقداری از شرح سبعة معلقه را از مرحوم حاج شیخ محمد باقر آیتی بیرجندی، و آیه الله حاج شیخ محمد حسین آیتی و مرحوم شیخ غلامرضا فاضل و آقای حاج شیخ محمد علی ربّانی و مرحوم حاج ملا محمد دهکی فرا گرفتیم.

هیجده ساله بودم که برای ادامه تحصیل به مشهد مقدّس مشرف و در مدرسه باقریه ساکن شدم.

بقیه شرح لمعه، و بقیه مطوّل و قسمتی از فصول، و قسمت منطق شرح منظومه تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۸

حاج ملا هادی سبزواری، و آنگاه تمام سطح مکاسب شیخ (در فقه) و رسائل شیخ (در اصول) و کفایه مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و ضمنا هیئت قدیم را نزد مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و آقا شیخ مجتبی قزوینی و آیه الله سبزواری و آقای ادیب نیشابوری و مرحوم حاج شیخ حسن پایین خیابانی و برخی اساتید دیگر فرا گرفتیم. ضمنا با درس خارج فقه و معارف مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی آشنا شدم و با شوق فراوانی در حدود دو سال به درس پربهره ایشان می رفتم. در همین اوقات به درس شرح منظومه آقا میرزا مهدی فرزند مرحوم آقا بزرگ حکیم می رفتم و از این راه با فلسفه قدیم آشنا شدم.

آشنائی با متون عالی فلسفه قدیم از قبیل: شرح اشارات، شفای بو علی، اسفار مرحوم آخوند، در خارج از محیط طلبگی بود.

\*\*\* حوزه های درس، هرگاه محدود به چند نفر و کم جمعیت بود، غالبا در اطاقهای مسکونی مدارس، و درسهای سطوح عالی و خارج که جمعیت بیشتری در آن شرکت می داشت بیشتر در مدرسهای نسله وسیع مدارس که فرش آن در تابستان و زمستان منحصر به حصیر بود، و یا در شبستانهای مساجد که نیز در تابستان و زمستان حصیر فرش

و بسیار سرد بود و هرگز بخاری نمی‌دید، تشکیل می‌گردید. کسانی که اهل کار و تحصیل بودند تقریباً تمام وقتشان به درس خواندن و مطالعه کردن و مباحثه کردن همان درسها، و (اگر خود از فضیلتی حوزه بودند) به درس گفتن برگزار می‌شد و فقط در هفته‌ای دو روز پنجشنبه و جمعه تعطیل بود، که آن هم أحياناً با درسهای تعطیلی از قبیل ریاضیات و هیئت و تفسیر و حدیث و جز اینها می‌گذشت. \*\*\* زندگانی طلبگی بسیار ساده و در عین حال پرنشاط برگزار می‌شد. در آن تاریخ کمتر افکار اجتماعی به محیط طلبگی راه داشت و گیرورداری هم اگر پیش می‌آمد از حدود

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۹، حجره‌های مدارس و مختصر حقوق ماهیانه تجاوز نمی‌کرد. تا در بیرجند بودم، با این که مدرسه معصومیّه اوقاف زیادی داشت، به طلبه مدرسه چیزی نمی‌رسید و متصدیان اوقاف تقریباً تمام درآمد موقوفه را می‌خوردند و زندگانی ساده طلباب منحصر از کمکهای پدران و مادرانشان می‌گذشت. اما در مشهد مقدّس، چون از طرفی موقوفات مدارس سرشارتر بود و از طرف دیگر متصدیان اوقاف آنجا مانند متصدیان اوقاف بیرجند به پشتیبانی امیر و وزیر [۱] مطمئن و مستظهر نبودند، مختصر حقّ السکوت و قوت لا یموتی به طلباب داده می‌شد، و روزی که وارد مشهد شدم، متصدی اوقاف مدرسه باقریه: آقا شیخ جواد شیخ الاسلامی اصفهانی به دیدن من آمد و از همان روز مبلغ سی ریال (که شهریه کامل آن مدرسه بود) حقوق ماهیانه برای من برقرار ساخت، و این مبلغ در آن تاریخ برای زندگی طلبگی متوسط یک نفر به خوبی کفایت می‌کرد.

---

[۱] خفقان حکمفرما بر محیط دانشگاه در سالهای سیاه استبداد پهلوی اجازه نمی‌داد تا مرحوم پدرم به شرح مبسوط جنایات امرای ظالم و فاسد خاندان علم در سرزمین اسیرزده

(به قول استاد شهید چون سن زده یا وبازده) قاینات پردازد. جنایاتی که دوران نخست وزیری امیر اسد الله علم پا از سرزمین قاینات فراتر نهاد و با فاجعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تمام کشور را غرق در ماتم ساخت و به پاس آن تا اواخر حیات ننگینش وزارت دربار کثیف محمد رضائی را بر عهده داشت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۰

### [مقدمه ابو القاسم گرگی]

#### اشاره

(بسمه تعالی و به نستعین) کتاب حاضر که تألیف دوست ارجمند مرحوم: دکتر محمد ابراهیم آیتی، استاد در گذشته دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران است در اثر کوشش چند ساله این جانب و کارهای بسیاری که بر روی آن انجام داده و در زیر بدان اشارت خواهد رفت و به صورت موجود در آمده است. الحق در باب تاریخ زندگانی پیامبر بزرگوار اسلام، به کتابی بدین کمال، با استناد به منابع معتبر، ابتناء بر مبانی شیعه امامیه و خصوصیات دیگر بویژه به زبان فارسی به آسانی نمی توان دست یافت. نام کتاب را مرحوم مؤلف «تاریخ اسلام» نهاده است، شاید قصد آن مرحوم این بوده که دوره‌ای از تاریخ اسلام تألیف نماید ولی این مقصود به تحقق نه پیوسته است، به نظر این جانب مناسب است نام کتاب موجود تاریخ (یا سیره) پیامبر اسلام باشد، چرا که تنها به تاریخ زندگی آن بزرگوار قناعت شده است و حتی متأسفانه برخی از وقایع مهم اواخر عمر آن حضرت، مانند: حجّه الوداع، قضیه غدیر خم، وقایع وفات آن حضرت و غیره آورده نشده است. این جانب مصمم بودم در این حد آن را تکمیل کنم متأسفانه جز با اضافه کردن صفحاتی، به علت پیشامدی توفیق آن نیافتم، از خداوند توفیق آن را برای چاپهای بعد خواهانم.

در آغاز به علت کثرت مشاغل و برخی از تصورات از کار تحقیق در این کتاب سرباز

می‌زدم ولی حقّ دوستی مرحوم مؤلف و تشویق مرحوم استاد مجتبی مینوی و اصرار فرزند برومند و دانشمند مرحوم دکتر آیتی: آقای دکتر اسماعیل آیتی این جانب را از حالت دودلی خارج و بر این کار واداشت. با توجه به کارهای انجام شده و با مقایسه کتاب موجود با نسخه اصلی بخوبی تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۱، می‌توان به رنج و زحمت این جانب و کوشش فراوانی که در این راه بکار برده‌ام پی برد. کوتاه سخن این که اگر این بنده می‌خواست در این باب به تألیف مستقلی پردازد به یقین زحمت و کوششی که بکار می‌برد از زحمت و کوششی که تاکنون در راه آماده کردن این اثر بکار برده است بیشتر نبود.

### کارهای انجام شده:

- ۱- تجدید نظر کلی و دقیق در سرتاسر کتاب و تصحیح و تغییر بسیاری از کلمات، تعبیّرات، نامها و جمله‌ها، تقریباً می‌توان گفت: صفحه‌ای از این کتاب وجود ندارد که احیاناً در مواردی از آن، این تغییرات و تصرّفات انجام نگرفته باشد. این تصرّفات غالباً تغییری در معنی نمی‌داد و تنها در جهت بهتر ساختن انشاء بود ولی احیاناً در معنی هم مختصر تغییری می‌داد ولی از این جهت که پیوسته بر منابع معتبر متکی بود به یقین مرحوم مؤلف راضی، و بعلاوه چون از جانب فرزند ارشد آن مرحوم: آقای دکتر اسماعیل آیتی که قیّم امور ایشان است و کالت تامّ داشتم به هیچ‌وجه اشکالی بر آن متوجّه نمی‌باشد.
- ۲- ترجمه بسیاری از اشعار و عبارات عربی از آیات و روایات و غیرها که مرحوم مؤلف، خود، آن را ترجمه نکرده بودند.
- ۳- پاورقیهای توضیحی یا انتقادی بسیار با توجه به منابع معتبر.
- ۴- ضبط اعلام، شکل و اعراب کلمات و جمله‌های عربی که معمولاً مضبوط، مشکول

و معرب نبود و یا احیانا به طور نادرست ضبط و یا شکل و اعراب گذاشته شده بود.  
 ۵- ذکر منابع مطالب و یا تکمیل منابع در مواردی که به طور ناقص منبع ذکر شده بود.  
 ۶- در بسیاری از موارد، مطالبی در متن آمده بود که مناسب بود در پاورقی آورده شود  
 این نوع مطالب به پاورقی برده شده است.  
 ۷- توضیح و بیان شکل بسیاری از تعبیرات و اصطلاحات تاریخی و جغرافیائی و تفسیر آنها.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۲  
 ۸- افزودن برخی از کلمات و عبارات با توجه به منابع معتبر، و نیز افزودن تاریخ وفات برخی از اعلام که تاریخ وفات آنها ذکر نشده بود.  
 ۹- آوردن تعدادی از وفدها که به حضور رسول اکرم (ص) رسیده بودند و مرحوم مؤلف ذکر کرده از آنها بمیان نیاورده بود.  
 ۱۰- تهیه ۱۱ فهرست با کمک آقای دکتر اسماعیل آیتی برای چاپ در آخر کتاب.  
 این فهرستها عبارت است از: فهرست آیات و سوره، فهرست اخبار و آثار، فهرست اشعار، فهرست مآخذ و کتب یاد شده در متن، فهرست نامهای اشخاص، فهرست نامهای قبایل و جمعیتها، فهرست امکنه و ازمنه، فهرست غزوات و سرایا و ایام، فهرست وفدها، فهرست بتها و فهرست مطالب.

### در پایان، بجا است چند نکته ذکر گردد:

۱- تعلیقات این جانب غالبا با افزودن حرف «م» که علامت اختصاری «محقق» است به آخر پاورقی از پاورقیهای مرحوم مؤلف مشخص شده است. در مواردی که خود پاورقی از این جانب نیست، ولی ذکر منبع از ناحیه این جانب است حرف «م» در آخر پرانتزی واقع شده است که منبع در آن ذکر شده است.  
 ۶- این جانب در نظر داشتم برای هر یک از کارهای انجام شده نمونه‌هایی با اشاره به

صفحات و سطور کتاب ذکر کنم ولی به جهت رعایت اختصار و به جهت این که چنان که اشاره شد حواشی این جانب غالباً با حرف «م» مشخص شده است و به سهولت می‌توان به موارد کارهای انجام شده دست یافت لذا از آوردن نمونه برای کارهای انجام شده خودداری کردم ولی چون برخی از کارها از این راه بدست نمی‌آید لذا تذکر این نکته بجا است که تصرفات (کار اول) چنان که اشاره شد در تمام صفحات وجود دارد و احیاناً در برخی از صفحات در موارد متعددی این عمل انجام گرفته است. ضبط اعلام و شکل و اعراب کلمات و جمل (کار ۴) تقریباً همه و یا نزدیک به همه از این جانب است. کلمات و عباراتی هم افزوده شده است (کار ۸) ولی مورد آن زیاد نیست، و بعلاوه در پاره‌ای از موارد به این افزایش اشاره شده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۳.

۳- نظر به این که در پاورقیها برخی از کتب و احیاناً بعضی از اعلام تحت دو عنوان نام برده شده بود مثلاً: سیره حلبیه و انسان العیون، سیره نبویه و سیره زینی دحلان، سیره النبوی و سیره ابن هشام، و بر همین مبنی در فیشهایی هم که تهیه شده بود هر دو عنوان فیش شده بود لذا دوست عزیز می‌تواند که این فیشها را برای درج در فهرست پانویس کرده است به اشتباه هر عنوانی را مستقل فرض کرده است، این جانب این اشتباه را به این نحو جبران کرده‌ام که تحت هر عنوان، عنوان دیگر را در پرانتز آورده‌ام مثلاً: سیره حلبیه (انسان العیون): ۳۹۸ ذ ... و غیره. ضمناً همین نوع مسائل احیاناً منشأ اشتباه دیگری شده است مثلاً: بجای ارجاع به یکی از این نوع کتب مثلاً: السیره النبویه، به کتاب دیگر مثلاً: سیره ابن هشام ارجاع شده است، اهل مطالعه از این لحاظ به دیده اغماض نگریسته و معذورمان می‌دارند.

و السلام ابو القاسم گرجی ۱۳۵۸

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۴،  
(به نام خداوند بزرگ)

**مقدمه چاپ دوم**

بر اثر استقبال زیادی که از این کتاب به عمل آمد خوشبختانه در همان روزهای اولیه انتشار، نسخ آن نایاب شد و علاقه‌مندان، به تجدید چاپ آن اصرار می‌ورزیدند تا این که کمیته تألیف و ترجمه تجدید چاپ آن را تصویب کرد. برای این که چاپ دوم نسبت به چاپ اول، مزیت بیشتری پیدا کند این جانب تصمیم گرفتم بار دیگر کتاب را مطالعه کنم تا اگر به غلط یا اشتباهی برخوردیم آن را تصحیح کنم.

در آغاز تصور می‌کردم این غلطگیری در مدت ۲۰ روز یا حداکثر یک ماه پایان می‌پذیرد ولی بعدها دریافتم که واقع بر خلاف تصور این جانب است و اغلاط و اشتباهات کتاب بسیار است به طوری که حدود ۱۰ ماه یا بیشتر وقت این جانب را گرفت. منشأ مهم کثرت اغلاط دو چیز بود: اول- این که مبنای چاپ کتاب بر نسخه‌ای بود که از روی نسخه اصلی استنساخ شده و نویسنده محترم با کوشش بسیاری که به کار برده (شکر الله سعیه) با این حال به اشتباهات بسیاری دچار شده: چه بسا کلمه یا جمله و احیانا سطر یا سطوری را از قلم انداخته است. و حتی این امکان هم وجود دارد که گاهی حذف، عمدی بوده است، به تصور این که وجود و عدم کلمه یا جمله در معنی مؤثر نیست. و نیز چون در نسخه اصل راده‌های بسیاری بکار رفته، این راده‌ها احیانا منشأ اشتباه شده و گاهی یک صفحه یا بیشتر جابجا شده است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۵  
دوم- این که در تصحیح دومی که این جانب از نمونه مطبعی سراسر کتاب با مداد انجام داده بودم خانمی که در چاپخانه مأمور تصحیح بود بدون این که اغلاط را تصحیح کند همه تصحیحات این جانب را پاک کرده بود و برای این جانب هم این امکان وجود

نداشت که بار دیگر همه کتاب را از اول تا آخر به دقت بخوانم و غلطگیری کنم و با تصحیح اجمالی اجازه چاپ دادم. بنابراین:

یکی از مزایای این چاپ نسبت به چاپ اول کوشش بسیاری است که در تصحیح آن به عمل آمده است. خداوند دوست عزیزی را که در این راه مرا یاری داده است اجر جزیل دهد.

مزیت دیگر، این که قسمتی از اشتباهاتی که در فهرس کتاب رخ داده و در مقدمه چاپ اول (ص یج) به آن اشاره شده تا حد ممکن بر طرف شده است. خداوند همه ما را از لغزش و خطاء مصون و محفوظ بدارد.

پایان ابو القاسم گرجی ۱۳۶۱  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۶  
(بسمه تعالی)

### مقدمه چاپ سوم

سپاس بی حدّ خداوند را - جلّ شأنه - که توفیق عنایت فرمود و در اندک زمانی چاپ سوم این کتاب با طرزی بسیار جالب و بدیع به پایان رسید. بحقّ می توان گفت: مزایایی که در چاپ این اثر به کار رفته است نه تنها در مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران بلکه در بین کلیه آثاری که در این زمینه حتی در سایر نقاط به چاپ رسیده نیز کم نظیر است.

برای این چاپ نسبت به چاپ اول و دوم نیز چندین امتیاز وجود دارد از جمله اینکه: ۱- این چاپ حروفی است و بر خلاف چاپهای قبل که به طریق.. و افسست انجام گرفته طبعاً دارای زیبایی خاص و از لحاظ نظم و ترتیب حروف و کلمات واجد کیفیت مخصوصی است که بی شک بیشتر مقبول طباع اهل مطالعه قرار خواهد گرفت.



۲- چنان که در مقدمه چاپ دوم آمده است سهل انگاری یکی از کارکنان چاپخانه در تصحیح نمونه دوم چاپ اول کتاب سبب شد تعدادی از اغلاط بجای ماند، این اغلاط تا حدودی در چاپ دوم تصحیح شده است، اما در این چاپ نهایت کوشش به عمل آمده که به طور کامل تصحیح گردد و هیچ گونه غلطی باقی نماند، متأسفانه با نهایت دقت باز تعداد مختصری از اغلاط باقی مانده است که خوشبختانه بیشتر بی‌اهمیت است و بر اهل مطالعه پوشیده نیست، برخی هم‌ریختگی حروف است که معلول نامرغوبی کاغذ و یا فرسودگی حروف سربی چاپخانه است که از ثمرات جنگ تحمیلی صدام سفاک و حصر اقتصادی است که دولت جمهوری اسلامی ایران را بر این واداشت که در خود کفائی صنعتی بکوشد و از تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۷، محصولات کاغذی خود استفاده کند (هزاران شکر خدای را بر این ثمره) در هر حال این غلطها در غلطنامه مختصری که در پایان کتاب آمده ذکر شده است (متأسفانه در غلطنامه هم یک غلط وجود دارد: در صفحه ۸۹۱ سطر ۳ درباره نادرست صفحه ۳۳۱ سطر ۸ بجای ذکوان که درست کلمه است ذکوا چیده شده است).

۳- در این چاپ تعداد نسبتاً زیادی پاورقیهای توضیحی یا انتقادی افزوده شده است.

۴- در چاپهای قبل مخصوصاً در چاپ اول به علت بعضی از اشتباهات در مواردی از فهرس اختلاطی به وجود آمده بود، مثلاً: تعدادی از نامهای مشترک که به افراد متعدد مربوط است تحت عنوان یک فرد ذکر شده بود. و احیاناً در بعضی از موارد یک نفر تحت دو عنوان آورده شده بود، همینطور احیاناً در مورد فهرست اقوام و کتب و غیرها، در این چاپ سعی شده است حتی الامکان این نابسامانیها نیز مرتفع گردد.

در خاتمه از همکاریهای پرارج دانشجوی گرامی خانم جمیله نور محمدی: دانشجوی ارجمند رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی و کارمند محترم عضو انجمن اسلامی بانک مرکزی ایران که این جانب را در مقابله کتاب

و نیز در تعیین شماره صفحات و سطور فهرس کتاب و در موارد دیگر یاری داده‌اند و نیز از همکاریهای دوستان ایشان بسیار سپاسگزارم و از خداوند متعالی توفیق این عزیزان را در راه خدمت به علم و به اسلام عزیز خواستارم.

پایان ابو القاسم گرجی ۱۳۶۲  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۱۹  
(بسمه تعالی)

### مقدمه چاپ چهارم

سپاس بی‌قیاس خداوند را - جلّ شأنه - که به برکت علاقه و اقبال شدید مردم شریف کشورمان به آئین مقدس اسلام و فراگیری تاریخ صحیح پیامبر گرامی آن، کتاب پراج تاریخ پیامبر اسلام به مرحله چاپ چهارم رسید. از خداوند توفیق اهل قلم و مطالعه و نیز سازمان انتشارات دانشگاه تهران را که پیوسته در راه نشر علم و دانش کوشا بوده‌اند خواهانم.

این چاپ علاوه بر مزایای چاپ قبل دارای دو مزیت است: نخست - آن که در این چاپ اغلاط مختصری که احیاناً به آن برخورد می‌کنیم، به حد اقل خود کاهش یافته است.

دوم آن که به سؤالات و انتقاداتی که از طرف برخی از برادران در زمینه بعضی از مطالب شده است در این مقدمه اشاره شده و نظر خود را در باب آنها ابراز داشته‌ام.

اینک سؤالات و انتقادات:

۱- سنّ حضرت زهرا - سلام الله علیها. در صفحه ۷۶ تولد آن حضرت پنج سال پیش از بعثت شمرده شده است، در این صورت با توجه به این که وفات آن حضرت کمی پس از رحلت پیامبر - ص - بوده است سنّ آن حضرت هنگام وفات ۲۸ سال می‌شود، در حالی که چنانکه در کتاب کشف الغمه آمده ابن خشاب گفته است: ولدت فاطمه

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۰،  
 بعد ما اظهر الله نبوة نبيه و انزل عليه الوحي بخمس سنين (ج ۲ ص ۷۵) و همچنين در  
 منتهی الآمال حاج شيخ عباس قمی (ج ۱ ص ۱۲۹ چاپ اسلاميه) و نیز بنا بر مشهور سن  
 آن حضرت هنگام وفات ۱۸ سال بوده است.  
 پاسخ- تاریخ تولد و همچنین عمر شریف آن بزرگوار مورد اختلاف روایت است، مؤلف  
 مرحوم روایت پنج سال پیش از بعثت و ۲۸ سال عمر را ترجیح داده است (رجوع شود  
 به صفحه ۷۸ و پاورقی ۳ همان صفحه).  
 ۲- مهاجرین حبشه در نوبت دوم ۸۳ یا ۸۲ مرد بودند و ۱۸ زن. در صفحه ۱۳۳ شش نفر  
 از بنی امیه از این عده محسوب شده‌اند که دو نفر از آن ۶ نفر عثمان بن عفان است و  
 همسرش رقیه دختر رسول خدا، در صورتی که رقیه از بنی هاشم است نه از بنی امیه.  
 پاسخ- درست است که رقیه فرزند رسول خدا از بنی هاشم است نه بنی امیه، بنده هم  
 ترجیح می‌دهم که رقیه جزء طایفه بنی هاشم محسوب شود نه بنی امیه. لیکن الحاق زن  
 به فامیل شوهر چنانکه امروز هم معمول است از قدیم الایام معمول بوده و به این کتاب  
 اختصاص ندارد. رجوع شود به سیره ابن هشام، جلد اول، صفحه ۳۴۶، چاپ مصر،  
 مصطفی البابی الحلبي و اولاده.  
 ۳- کسانی از قریش بالخصوص آیاتی از قرآن درباره آنان نازل شده از جمله:  
 ابو لهب ... و دیگری ابو جهل بن هشام. نام ابو جهل در دو مورد بکار رفته است، یکی  
 در صفحه ۱۵۸ و دیگری در صفحه ۱۶۰. انتقاد شده است به اینکه ابو جهل بن هشام یک  
 نفر بوده بنابراین علی الظاهر یکی از دو مورد زائد و تکراری است.  
 پاسخ- بنده بخوبی نفهمیدم مقصود انتقاد کننده محترم چیست؟ اگر مقصود این است  
 که ابو جهل یک نفر بوده چرا در دو جا ذکر شده پس یکی از آنها زائد و تکراری است.  
 پاسخ این است که درست است یک نفر بوده ولی چون دو آیه در مورد او نازل شده،  
 یکی آیه شریفه: **وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا**

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۱،  
 بَغِيرِ عِلْمٍ (سوره انعام آیه ۱۰۸) و دیگری آیه مبارکه: **إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ**  
 ... (سوره دخان آیه ۴۳-۴۶) لذا دو بار ذکر شده یکی در صفحه ۱۵۸ و دیگری در  
 صفحه ۱۶۰. و اگر مقصود این است که ممکن بود هر دو یک جا ذکر شود، پاسخ این  
 است که اولاً- ضرورتی نداشت که یک جا ذکر شود. ثانياً- چون در سیره ابن هشام در  
 دو جا ذکر شده است: یکی در صفحه ۳۸۳ از جلد اول و دیگری در صفحه ۳۸۸ از همان  
 جلد لذا مرحوم مؤلف هم در دو جا ذکر کرده است (صفحه ۱۵۸ و ۱۶۰).  
 ۴- در صفحه ۲۵۹ چاپ سوم آمده است که پس از آن که رسول خدا در کنار نزدیکترین  
 چاه بدر فرود آمد حباب بن منذر بن جموح سؤال کرد: آیا دستور خدا است که در اینجا  
 منزل کنیم و یا تدبیر جنگی است؟ رسول خدا فرمود: خیر، دستوری در کار نیست،  
 سیاست و تدبیر جنگی است. حباب گفت: حال که چنین است اینجا جای مناسبی نیست  
 بفرمای تا در کنار نزدیکترین چاه به دشمن فرود آییم و آنگاه سایر چاهها را از بین ببریم  
 و در آنجا حوضی بسازیم و پر آب کنیم و سپس با دشمن بجنگیم تا دست دشمن را از  
 آب کوتاه کنیم. پیامبر پذیرفت و بر طبق آن دستور داد. این قسمت مورد استبعاد قرار  
 گرفته است.

پاسخ- در سه قسمت:

قسمت اول- مدرک مطلب کتاب سیره ابن هشام است (ج ۲ ص ۲۷۲ چاپ مصر مطبعه  
 مصطفی البابی الحلبی و اولاده سال ۱۳۵۵ هجری مطابق ۱۹۳۶ میلادی).

قسمت دوم- علم پیامبر- ص- به مسائل در موارد عادی و معمولی مانند علم دیگران از  
 همان طرق متعارفه است که از جمله آنها نظر صاحب نظران است، و به هیچ وجه لزومی  
 ندارد که از راههای غیر متعارف و مستقیماً از طریق خداوند باشد و این مسأله به هیچ وجه  
 با مقام نبوت او منافاتی ندارد. تنها در مورد احکام و بعضی از امور ضروری دیگر- که  
 خداوند مصلحت می داند- لازم است پیامبر- ص- از طریق وحی و مستقیماً از جانب

خداوند به آنها اطلاع پیدا کند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۲

قسمت سوم- این عمل پیامبر- ص- مانند کارهای دیگر او در حقیقت تعلیم و دستوری است به اُمّت، منظور این است که به نظر صاحب نظران و رأی رایزنان در صورتی که با موازین عقل و منطق جور باشد باید ارج نهاد و آن را از ایشان پذیرفت.

۵- در صفحه ۲۷۰ آمده است: به فرموده رسول خدا: کشته‌های دشمن را در چاه بدر افکندند مگر امیّه بن خلف که در همانجا که بود او را در زیر خاک و سنگ کردند.

رسول خدا بر سر چاه بدر ایستاد و گفت: «ای به چاه در افتادگان! ای عتبه بن ربیعہ! و ای شیبہ بن ربیعہ! و ای امیّه بن خلف! و ای ابو جهل!...» در حالی که امیّه بن خلف در چاه نبود که او را پیامبر مورد خطاب قرار داده است.

پاسخ- اولاً این مطلب در روایت است و کتب سیره و تواریخ از جمله سیره ابن هشام از ابن اسحاق از پیامبر- ص- آن را نقل می‌کند (سیره ج ۲ ص ۲۹۲ چاپ مصطفی البابی الحلبي و اولاده).

ثانیاً- این جمله صراحت ندارد در این که امیّه بن خلف هم در چاه بوده است، پیامبر- ص- ابتداء کسانی را که در چاه بودند مخاطب قرار داده است و سپس بعضی از افراد را بطور خصوصی و لو در چاه هم نبوده‌اند مانند امیّه بن خلف.

ثالثاً- بر فرض دلالت داشته باشد از باب تغلیب است.

۶- در صفحه ۳۷۳ چاپ سوم، ذیل عنوان «نموداری از پایداری مهاجر و انصار» آمده است: مردی از مسلمانان بر زنی از مشرکان دست یافت و او را اسیر کرد.

این مطلب استبعاد شده است!

پاسخ- این مطلب ابدا اشکالی ندارد زیرا اسلام اجازه داده است مسلمانان کافرانی را که با آنان سر جنگ دارند (کفار حرجی) از جمله مشرکان، در صورتی که به آنان امان نداده باشند و نیز صلح موقتی هم با آنان نکرده باشند، استرقاق کنند، اعمّ از آن که مرد

باشند یا زن.

۷- در سریه محمد بن مسلمه انصاری بر سر قرطاء، صفحه ۴۲۰-۴۲۱، تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۳، پس از سؤال از سریه و جهت وقوع آن، عبارت: «او را فرمود تا بر ایشان غارت برد» سخت موجب استبعاد و استنکار قرار گرفته است!! پاسخ- در این مورد سه مسأله مورد بحث قرار می‌گیرد:

۱- سریه چیست؟ سریه چنانکه ابن اثیر در نهایه گوید: «طائفه من الجیش یبلغ اقصاها اربعمائه تبعث الی العدو و جمعها السرایا» بنابراین سرایای پیامبر گرامی اسلام- ص- جماعتی از جیش بودند که در طرف حدّ اقل محدود نبودند ولی حدّ اکثر آنها از چهار صد تجاوز نمی‌کرده و پیامبر گرامی اسلام این جماعتها را برای پیشبرد اهداف اسلام بجانب کسانی گسیل می‌داشته است. بر عکس وفد که جماعتی بودند که برای اظهار اسلام و مانند آن بجانب پیامبر- ص- می‌آمده است.

۲- علت وقوع سرایا چنانکه در صفحه ۴۲۰ چاپ سوم آمده است غالباً سرکوبی اشرار، دعوت طوائف به اسلام، پیشگیری از وقوع حوادث غیر مترقبه و عقیم نمودن توطئه‌های دشمنان اسلام و مسائلی از این قبیل، و چنانکه از ملاحظه علل ارسال سرایای پیامبر اسلام بدست می‌آید احیاناً جهت ارسال سرایا تعلیم مسائل دینی و یا جمع‌آوری صدقات بوده است اما غالباً- چنانکه اشاره شد- همان دفاع و پیشگیری از حرکات دشمنان اسلام و توطئه علیه اسلام و مسلمین بوده است.

بلکه علت وقوع غزوات هم غالباً همین مسائل بوده. اگر چه پیامبر بزرگوار اسلام این وظیفه را هم داشتند که ابتداء کفار و مشرکان را به اسلام دعوت و احیاناً با آنان به جهاد برخیزند، پاره‌ای از جنگهای پیامبر- ص- هم از همین قبیل بوده است.

۳- اما راجع به عبارتی که در سریه محمد بن مسلمه انصاری به آن اشاره شد (ص ۴۲۱) این مطلب منابع متعددی دارد که به یکی از آنها با عین عبارت اشاره می‌شود، در کتاب

طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۷۸ چاپ بیروت ۱۳۷۶ در سریه محمد بن مسلمه به قرطاء آمده است: و امره ان یشنّ علیهم الغارۃ. این جانب موقعی که مشغول مطالعه این عبارت برای چاپ بودم این مطلب به ذهنم آمد که ای تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۴، کاش مرحوم دکتر آیتی درباره آن توضیحی می دادند، و شاید هم لازم بود خود بنده این کار را می کردم متأسفانه غفلت شد. اکنون به این اشاره آن را جبران می کنم که این طایفه از مشرکین مردمی بودند که سخت بر ضد اسلام برخاسته بودند و با پیامبر اسلام و مسلمانان سر جنگ و ستیز داشتند لذا آن حضرت هم خود را ناچار دید با آنها قاطعانه برخورد کند، او با این دستور خود آنان را در جنگ با مسلمانان به سختی شکست داد و از بین برد. و در حقیقت این فرمان نوعی دفاع و پیشگیری بود.

۸- در «سریه زید بن حارثه به وادی القری بر سر امّ قرفه» (ص ۴۵۱-۴۵۳) آمده است: به دستور زید ام قرفه به وضع فجیعی کشته شد و پس از چند سطر مسطور است که: «زید بن حارثه در بازگشت به مدینه در خانه رسول خدا را کوبید و رسول خدا بی آن که لباس بپوشد به استقبال وی شتافت و او را در آغوش گرفت و بوسید، زید هم آنچه را که پیش آمده بود گزارش داد». انتقاد این است که: با این که رسول خدا از کشتن پیر زنان نهی کرده بود، چرا به زید چیزی نفرمود با این که پیر زن بطرز فجیعی کشته شده بود؟! پاسخ- درست است قتل پیرزنان دشمن منهیّ عنه است اما این حکم، حکم اولی است و اختصاص دارد به موارد طبیعی، و این منافات ندارد با این که وضع خاصی بوجود آید که حکم اولی تغییر کند، داستان امّ قرفه از همین قبیل است. ملاحظه سریه اول زید و همین سریه به وادی القری بخوبی این مطلب را ثابت می کند، بنابراین تقریر پیامبر بلکه تشویق او از همین جهت است و در حقیقت حکم اولی را تخصیص داده است.

۹- در صفحه ۵۰۱ چاپ سوم در ترجمه «و ربّ الشیاطین...» شیطان به دیو ترجمه شده است بر فرض که چنانکه راغب در مفردات آورده: «قال ابو عبیده:

الشیطان اسم لكلّ عارم من الجنّ و الانس و الحيوانات ...» به شیطان معنای عامی بدھیم یقیناً آن را نمی‌توانیم به معنای دیو بگیریم که موجودی است خیالی و واقعیت خارجی تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۵، ندارد. در صفحه ۵۰۶ فرهنگ عمید آمده: «دیو موجود خیالی و افسانه‌ای است که هیکل او شبیه انسان اما بسیار تنومند و زشت و مهیب و دارای شاخ و دم بوده است» لذا بهتر است - همانگونه که آقای محلاتی در ترجمه فارسی سیره ابن هشام آورده (ترجمه سیره ابن هشام ص ۲۲۶) - شیطان را به اهریمن ترجمه کنیم، گرچه ممکن است با تتبع، لفظ بهتری از اهریمن هم بیابیم.

پاسخ - مسلماً مرحوم مؤلف که آن را به دیو ترجمه کرده دیو را به موجود خیالی اختصاص نمی‌داده است ولی از نظر این جانب هم مناسب است به چیز دیگری از قبیل: اهریمن، وسوسه‌گر و مانند اینها ترجمه شود بلکه این امکان هم وجود دارد که خود لفظ شیطان آورده شود بدون این که به لغت دیگری ترجمه شود.

۱۰- و همین انتقاد که انتقادی است بر خود این جانب، چرا که این جانب خود، مطلب را نگاشته‌ام، انتقاد این است که این عبارت که در وفد بنی شیبان، صفحه ۶۷۳، اواخر صفحه آمده: «اولین کسی که نزد آن حضرت رفت حریث بود، و او از طرف خود و قوم خود با آن حضرت به اسلام بیعت کرد و سپس گفت: نوشته‌ای ده که دهناء مرز میان ما و بنی تمیم باشد، هیچ کس از آنان جز مسافر یا مجاور از دهناء به جانب ما نگذرد، رسول خدا دستور نوشتن داد، من که چنین دیدم تاب نیاوردم، چه دهناء وطن من بود، خانه من در آنجا قرار داشت گفتم: ای رسول خدا! او از تو زمین بی‌بر و حاصلی نخواست، دهناء، چراگاه گوسفندان و شتران ما است، زنان و فرزندان بنی تمیم در پشت آن قرار دارند، رسول خدا به نویسنده گفت: ای فرزند! دست بدار، بینوا راست می‌گوید ...»

اولا - مدرک این عبارت چیست؟

ثانیا - چطور پیامبر بدون تحقیق بمجرّد خواست حریث فوراً به نفع او دستور نوشتن داد



و بمجرد اعتراض زن دستور امساک داد؟  
 پاسخ- در سه قسمت:  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۶  
 ۱- این جانب مدارک وفدها را در پایان هر وفد آورده‌ام (طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۳۱۷ بیروت ۱۳۸۰. اسد الغابه ج ۵ ص ۵۳۵ چاپ افست اسماعیلیان) اینک عبارت طبقات در همین قسمت:  
 ثم قال يا رسول الله اكتب بيننا وبين بني تميم بالدهناء لا يجاوزها الينا منهم الا مسافر او مجاور فقال: يا غلام اكتب له بالدهناء فلما رأته امر له بان يكتب له بها شخص بي و هي وطني و داري فقلت: يا رسول الله انه لم يسألك السويّة من الارض اذ سألك انما هذه الدهناء عندك مقيد الجممل و مرعى الغنم و نساء تميم و ابناؤها و راء ذلك فقال امسك يا غلام صدقت المسكينه المسلم اخو المسلم.  
 ۲- زمینهای حجاز غالباً سرزمینهای هستند شن زار و بی بر و حاصل لذا به حکم این غلبه بمجرد این که حریت از آن حضرت خواست که دهناء مرز بین قوم او و بنی تمیم باشد بجهت رعایت مصالح دو قوم پیامبر- ص- از او پذیرفتند که این سرزمین مرز میان آنها باشد، لیکن چون زن مدعی شد که این زمین بایر نیست، زمین آبادی است مرتع گوسفندان و شتران بنی تمیم و در حیات آنان است علاوه بر این که سخن زن سخنی بود اطمینان بخش صرف ادعای زن هم کافی بود دستور امساک دهند تا حقیقت مکشوف گردد و بر خلاف مصالح بنی تمیم دستوری صادر نگردد و الا چه بسا این دستور خود منشأ نزاع و کشمکش قرار می گرفت.  
 ۳- در باب علم پیغمبر- ص- در قسمت دوم از پاسخ انتقاد ۴، مطلبی به عرض رسید تکرار نمی کنیم.  
 پایان:

أبو القاسم گرجی ۱۳۶۶  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، مقدمه، ص: ۲۷

### غلطنامه

صفحه سطر نادرست درست ۱۸ ۱۰ جایزه جایزه ۵۳ ۹ بن نزار بن مضر بن نزار ۱۸۶ ۹ بن بن (نقطه بشکسته است) ۲۴۶ ۱۹ «فلس» فاء و لام از لحاظ حرکت و سکون به اختلاف ضبط شده است.

۲۸۷ ۷ غصینه حرف دوم به اختلاف ضبط شده است (مهمله و معجمه) ۳۲۹ ۱۱ نا: تا:

۷۲۲ ۱۵ ۵۷ ذ زائد است.

۷۲۲ ۱۵ ۲۳۰ ۲۳۱ ۷۲۸ ۵ ۳۳۲ زائد است.

۷۳۷ ۱۳ ۱۸۰ ۱۸۱ زائد است.

۷۳۷ ۱۵ ۱۸۰ ۱۹۸ ۱۸۱ ۱۸۰ ۱۹۸ ذ ۱۵ ۷۴۳ ۱۶۳ ۲۰۰ ۱۶۳ ذ ۲۰۰ ۱۴ ۷۵۲

۴۴۱ ۴۴۳ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۱۵ ۷۵۲ ۲۵۲ ۲۵۲ ذ ۱۹ ۷۵۲ ۴۳۸ ۴۳۸ ذ ۵ ۷۶۶ ۱۲۶

زائد است.

۷۶۷ ۱۴ ۲۷۹ ۲۷۹ ذ ۷۶۷ ۱۵ ۵۲۷ زائد است.

۷۸۵ ۷ ۶۰۹ ۶۱۰ زائد است.

۷۸۵ ۷ ۶۱۹ ۶۳۹

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱

[شرح زندگانی رسول خدا ص قبل از هجرت]

أجداد رسول خدا [از جد اعلیٰ به پایین]

اشاره

از رسول خدا صلی الله علیه و آله (که بدون شک از اولاد اسماعیل ذبیح، رسول خدا فرزند ابراهیم خلیل [۱]. رسول خدا است) روایت شده است که فرمود: «إِذَا بَلَغَ نَسَبِي إِلَىٰ عَدْنَانَ فَامْسُكُوا [۲] و نیز فرمود: «كَذَبَ النَّسَابُونَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» [۳].

بدین جهت تاریخ اسلام را که معمولاً با ذکر مقدماتی راجع به عربستان و عرب و در این کتاب با شرح حال اجداد پیامبر اسلام آغاز می‌شود از جد بیستم رسول اکرم یعنی «عدنان» شروع می‌کنیم:

## ۲۰- عدنان

[۴] پدر عرب عدنانی است که در تهامه، نجد و حجاز تا شارف الشام و عراق مسکن داشته‌اند و آنان را عرب معدی، عرب نزاری، عرب مضری،

[۱]- نسب بنی اسرائیل: یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و بنی عیصو بن اسحاق. یعنی: «أدومیان» که از بین رفته‌اند، در ابراهیم خلیل با رسول خدا یکی می‌شود.

[۲]- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۵، یعنی: هرگاه نسب من به عدنان رسید از ذکر اجداد جلوتر خودداری کنید.

[۳]- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۵، التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۵، الجامع الصغیر، ج ۲ ص ۹۰. یعنی نسب‌شناسان نادرست گفته‌اند، خداوند متعال گفته است از آنان جماعت‌های بسیاری را هلاک کرده‌ایم. (سوره فرقان، آیه ۳۸).

[۴]- بفتح عین و سکون دال. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲.

عرب اسماعیلی، اسماعیلیان، عرب شمالی، عرب متعربه، عرب مستعربه، بنی اسماعیل بنی مشرق، بنی قیدار و قیدار نیز می‌گویند و نسبشان به اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام

می‌رسد

[۱].

و مادر فرزندان اسماعیل «رعله» دختر یکی از جرهمیان به نام مضاض بن عمرو جرهمی بود. قبیله «جرهم» که از اعقاب «جرهم بن قحطان» بوده و از جنوب به شمال عربستان آمده بودند، از «عرب قحطانی» اند که آنان را «عرب عاربه» و «عرب جنوبی» نیز می‌گویند. و نسبشان به «یعراب بن قحطان» می‌رسد. قحطان بن عابر بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح [۲] در موقع پراکنده شدن فرزندان نوح از بابل به یمن آمد و پادشاه شد، و فرزندان وی یعراب، عمان و حضر موت حکومت آن نواحی را به دست گرفتند و سپس «یشجب بن یعراب» و آنگاه «سبأ بن یشجب» به سلطنت رسیدند. «حمیر» و «کهلان» پسران «سبأ» بودند و اسامی ۲۳ نفر از پادشاهان سبأ به دست آمده است.

پیش از «عرب قحطانی»، «عرب بائده» در عربستان سکونت داشته‌اند و قوم جنوبی عاد، قوم شمالی ثمود و اقوام طسم و جدیس و عمالقه از این دسته‌اند. عاد و ثمود و دو پیغمبرشان هود و صالح در قرآن مجید ذکر شده‌اند [۳].

- 
- [۱]- رک: تورات، سفر پیدایش، باب ۲۵، آیه ۱۸، باب ۳۷، آیه ۲۵، سفر داوران باب ۶، آیه ۳۳، باب ۷، آیه ۱۲، باب ۸، آیه ۲۴، کتاب اشعیای نبی، باب ۲۱، آیه ۱۶-۱۷، کتاب ارمیای نبی، باب ۴۹، آیه ۲۸. غزل غزلهای سلیمان، باب اول، آیه ۵.
- [۲]- در تورات: سفر تکوین، باب ۱۰، آیه ۲۱-۳۰ و نیز اول تواریخ، باب اول، آیه ۱۷-۲۳: یقطان بن عابر بن شالح بن ارفکشاد بن سام بن نوح آمده است.
- [۳]- قصص هود در سوره‌های اعراف ۶۰-۷۲. هود ۵۰-۶۰، ۸۹. شعراء ۱۲۳-۱۴۰. و قصص صالح در سوره‌های اعراف ۷۳-۷۹. هود ۶۱-۶۸. شعراء ۱۴۱-۱۵۹. نمل ۴۵-۵۳. قمر ۲۳-۳۱. شمس ۱۱-۱۵ و نیز نام صالح در سوره هود ۸۹ و نیز- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳.

و «طسم» هم ممکن است همان «لطوشیم» مذکور در تورات باشد [۱]. چنانکه مورخین اسلامی «جدیس» را با «گودیست» [۲] بطلمیوس یونانی یکی دانسته‌اند. و به قول ابن اسحاق: ثمود و جدیس، پسران «عابر بن ارم بن سام بن نوح» اند. عدنان دو پسر داشت: «معد» و «عک» که «بنی غافق» از «عک» پدید آمده‌اند.

## ۱۹- معد بن عدنان

[۳] مادر معد از قبیله «جرهم» بود و ده فرزند داشت و کنیه وی «أبو قضاعه» [۴] بود. در موقع سلطه «بخت نصر»، «ارمیا» و «برخیا» «معد» را با خود به «حران» بردند و او را در آنجا سکونت دادند و چون جنگ آرام گرفت به مگه‌اش باز آوردند. آنگاه برادران و عموهای خود را یافت که به طوائف یمن پیوسته و با آنان پیوند زناشوئی برقرار کرده‌اند، و چون از طرف مادر «جرهمی» بوده از قبایل یمن مهربانی دیده‌اند [۵].

داستان ثمود در سوره ذاریات ۴۳-۴۶. و داستان عاد و ثمود در سوره حاقه ۴-۷، فصلت ۱۳- ۱۸ آمده است.

دیار و مساکن قوم ثمود در وادی القری میان مدینه و شام، همان «حجر» بود که در قرآن مجید آمده است.

به عقیده برخی، عاد و «عاد ارم» همان «هدورام» است که در تورات: سفر تکوین باب ۱۰، آیه ۲۷ و اول تواریخ، باب ۱، آیه ۲۱، جزو فرزندان یقطان (یعنی قحطان) ذکر شده است و گمان دارند که قبیله وی در ساحل جنوبی عربستان سکونت داشته‌اند (ر. ک:

قاموس کتاب مقدس، ص ۹۲۰)، اما قوم ثمود در شمال حجاز مسکن داشته و از قدیمترین اقوام عرب شمالی بوده‌اند.

[۱]- سفر تکوین، باب ۲۵، آیه ۳

[۲]- eatiSidoG

- [۳]- بفتح میم و عین و تشدید دال.
- [۴]- ترجمه تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۲۷۸.
- [۵]- تاریخ الامم و الملوک: ج ۲، ص ۲۷، الکامل ج ۲، ص ۲۱. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴. برخی نوشته‌اند که چون «بخت نصر» از فتح بیت المقدس پرداخت، برای تسخیر بلاد عرب آماده گشت و با «عدنان» بسیار جنگید تا بر وی غلبه یافت و بسیاری از یارانش را کشت. «عدنان» با فرزندان خویش به سوی یمن رفت و همانجا بود تا وفات یافت. عدنان را چند پسر بود که معدّ بر همه آنان سروری یافت [۱]. به قول ابن اسحاق: معدّ بن عدنان چهار پسر به نامهای: «نزار»، «قضاعه» «قنص» و «ایاد» داشت.

### ۱۸- نزار بن معد

سرور و بزرگ فرزندان پدرش بود و در مگه جای داشت و او را چهار پسر به نامهای «مضر»، «ربیع»، «أنمار» و «ایاد» [۲] بود. دو قبیله «خشعم» و «بجیله» از أنمار بوجود آمده‌اند.

مادر «مضر» و «ایاد»، «سوده» دختر «عکّ بن عدنان» و مادر «ربیع» و «أنمار»: «شقیقه» و به قولی «جمعه» دختر «عکّ بن عدنان» بوده است. دو قبیله بزرگ ربیع و مضر از نزار پدید آمده‌اند.

### ۱۷- مضر بن نزار

دو پسر داشت: «الیأس» [۳] و «عیلان» که مادرشان زنی از قبیله «جرهم» بود.

[۱]- ترجمه تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص ۲۷۸.

[۲]- قس بن ساعده ایادی خطیب معروف عرب، و ابو داود ایادی: جاریه بن حجاج،

شاعر معروف عرب، به ایاد بن نزار نسبت داده می‌شوند. و قبایل بنی بکر بن وائل، بنی تغلب بن وائل، بنی عنز بن وائل، و بنی عبد القیس که در نسبت به آنان، عبدی، قیسی و عبقرسی نیز گویند و بنی عنزّه (بفتح عین و نون) بن اسد بن ربیعہ و بنی نمر بن قاسط، به ربیعہ بن نزار (جوامع السیره ص ۴). [۳]- در بعضی از صفحات جلد اول کتاب سیره ابن هشام کلمه الیاس به کسر همزه قطع در اول مانند الیاس پیغمبر ضبط شده است (ص ۷۷) ولی ظاهراً این اشتباه است و چنانکه از کتاب تاج العروس (ماده الس و یأس) به دست می‌آید، کلمه الیاس در الیاس بن مضر از ماده یأس است و الف و لام آن مانند الف و لام الفضل است (رجوع شود به ج ۴). ه. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵، از رسول اکرم روایت شده است که فرمود: «لا تسبوا مضر و ربیعہ فإِنَّهما کانا مسلمین» مضر و ربیعہ را دشنام ندهید، چه آن دو مسلمان بوده‌اند» [۱]. «مضر» سرور فرزندان پدرش و مردی بخشنده و دانا بود. از وی روایت شده که به فرزندانش گفت: «کسی که بدی کشت کند پشیمانی بدرود، و بهترین نیکی با شتاب تر آن است. پس نفوس خود را در آنچه شما را به صلاح آورد، بر آنچه ناخوش دارد وادار کنید، و در آنچه شما را تباه سازد از آنچه خوش دارد بازدارید. که در میان صلاح و فساد جز شکیبائی و پرهیزگاری چیزی نیست» [۲] قبایل «بنی ذبیان» و «بنی هلال» و «بنی ثقیف» از «مضر بن نزار» منشعب شده‌اند [۳].

## ۱۶- الیاس بن مضر

### اشاره

پس از پدر در میان قبایل بزرگی یافت و او را «سید العشیره» لقب دادند. سه پسر به نامهای «مدرکه»، «طابخه» و «قمعه» [۴] داشت و مادرشان «خندف» دختر «عمران بن الحاف بن قضاعه» و نام اصلی وی «لیلی» بود.

قبایلی را که نسبشان به الیاس می‌رسد «بنی خندف» گویند. یعقوبی گوید: «الیاس

[۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸۵.

[۲]- مدرک سابق، ص ۲۸۴.

[۳]- از قبیله بنی ذبیان است: نابغه ذبیان شاعر معروف عرب، از اصحاب معلقات عشر و

از قبیله بنی هلال است: سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیر المؤمنین و حسنین و سجاد

و باقر علیهم السلام. و از قبیله بنی ثقیف است عروه بن مسعود ثقفی و مختار بن اُبی عبید

ثقفی و حجاج بن یوسف ثقفی. و دیگر قبایل قیس: سلیم، مازن، فزاره، عبس، أشجع،

مره، غطفان، عقیل، قشیر، حریش جعده، عجلان، کلاب، بگاء، سواءه، بنو چشم، بنو

نصر، سعد، هوازن، محارب، عدوان، فهم، باهله، غنی، طفاوه و غیره به مضر منتسب است.

[۴]- نامشان به ترتیب عامر، عمرو و عمیر است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶

را بیماری سل گرفت و مرگ وی روز پنجشنبه بود» و مراد شاعر عرب در این شعر:

إذا مؤنس [۱] لاحت خراطیم شمسه بکت غدوة حتی تری الشمس تغرب خندف است

که روزهای پنجشنبه از آغاز تابش أشعه خورشید تا غروب آفتاب بر شوهر خویش گریه

می‌کرد.

قبیله‌های: «بنی تمیم»، «بنی ضبّه»، «مزینه»، «رباب» [۲]، «خزاعه» و «أسلم» از الیاس بن

مضر منفصل می‌شوند.

ابن اسحاق گوید: نسب‌شناسان «مضر» گمان می‌کنند که قبیله «خزاعه» از فرزندان «عمرو

بن لحي بن قمعۀ بن الیاس» اند. و به گفته یعقوبی «قمعه» نزد «خزاعه» رفت و در میان

آنان زن گرفت و لذا فرزندان او را به «خزاعه» نسبت می‌دهند. نخستین امیر «خزاعی» مگه

همین «عمرو بن لحي» بود که پس از جرهمیان بر مگه سلطنت یافت و بت پرستی را در

مگه رواج داد. و به گفته رسول اکرم: «اول کسی بود که دین حضرت ابراهیم را دگرگون



ساخت و بت‌ها را بپاداشت. و «بحیره» و «وصیله» و «حامی» را بدعت گذاشت» [۳]. ابن هشام گوید: «عمرو بن لحي» از مکه به شام رفت و در «مآب» از

[۱] - مراد از «مؤنس» روز پنجشنبه است. چه عرب در آن زمان روزهای هفته را از یکشنبه

تا شنبه چنین می‌نامید: أول، أهون، جبار، دبار، مؤنس، عروبه، شیار. شاعر عرب گوید:

أؤمل أن أعیش و أن یومی ب «أول» أو ب «أهون» أو «جبار»

أو المردی «دبار» فإن أفته «مؤنس» أو «عروبه» أو «شیار» (در کتاب لسان العرب به جای

المردی «التالی» و به جای افته «یفتنی» ثبت شده است. م.

[۲] - یعنی قبایل تیم، عدی، ثور و عکل

[۳] - ر. ک: سوره مائده، آیه ۱۰۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷.

سرزمین «بلقاء» بت پرستان «عمالقه» را دید و از آنان بتی خواست. پس «هبل» را به وی

دادند و آن را با خویش به مکه آورد.

ابن اسحاق گوید: «آغاز بت پرستی در میان «بنی اسماعیل» به گمان بعضی چنان بود که

هر وقت کسی می‌خواست از مکه بیرون رود، سنگی از سنگ‌های حرم را به منظور تعظیم

حرم با خویش بر می‌داشت، و چون در منزلی فرود می‌آمد. همان سنگ را می‌نهاد و گرد

آن طواف می‌کرد و این کار مقدمه‌ای شد تا هر سنگ زیبائی را پرستش کنند و اخلاف

از کیش خداپرستی اسلاف برکنار ماندند. و به جای دین ابراهیم و اسماعیل به گمراهی

و بت پرستی افتادند».

ابو المنذر: هشام بن محمد بن سائب کلبی می‌گوید: که «عرب بت پرست هرگاه در سفر

به منزلی فرود می‌آمد، چهار سنگ از زمین برمی‌داشت، و زیباتر از همه را خدا قرار

می‌داد و سنگ‌های دیگر را دیگپایه می‌ساخت و هنگام کوچ کردن آنها را رها می‌کرد

و در منزل دیگر، چهار سنگ دیگر به همان ترتیب برمی‌گزید [۱]. و نیز می‌گوید: که

«انصاب» بر سنگ‌های مورد پرستش و «أصنام» بر بت‌های شکلدار ساخته شده از چوب و زر و سیم و «اوثنان» بر بت‌های تراشیده شده از سنگ اطلاق می‌شد [۲]. ابن اسحاق گوید: «قوم نوح را بت‌هایی بود که خدای متعال قصه آن را برای پیغمبر خویش در قرآن آورده و گفته است: (وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وِدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا) [۳] آنگاه فرزندان اسماعیل بت‌های خویش را به همان نام‌ها نامیدند.

«هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر» سواع را بت خویش گرفتند و

[۱]- کتاب الاصنام: چاپ مصر، به تحقیق احمد زکی پاشا، ص ۳۳.

[۲]- الاصنام، ص ۵۳

[۳]- سوره نوح آیه ۲۳ یعنی و گفتند: رها نکنید خدایان خویش را، و رها نکنید ود را و

نه سواع را و نه یغوث و یعوق و نسر را. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸.

جایش در «رهاط» بود. «کلب بن وبره» از «بنی قضاعه» ودّ را، و ودّ در «دومه الجندل»

جای داشت.

طایفه أنعم از قبیله طیبی و اهل جرش از قبیله مذحج «یغوث» را، و یغوث در جرش بود.

طائفه خیوان از قبیله همدان، «یعوق» را، و یعوق در سرزمین همدان یمن جای داشت.

طایفه ذو الکلاع از قبیله حمیر «نسر» را در سرزمین حمیر در صنعاء. خولان را در سرزمین

خولان بتی بود به نام «عمیانس».

«بنی ملکان بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر» بتی داشتند به نام «سعد».

مردی از «بنی ملکان» که شتران وی از دیدن این بت که سنگی دراز بود رمیدند و پراکنده

گشتند گفته است:

أتینا إلی سعد لیجمع شملنا فشتتنا سعد، فلا نحن من سعد

و هل سعد إلا صخرةً بتنوفة من الأرض لا يدعو لغى و لا رشد [۱] در میان قبیله دوس، عمرو بن حممه دوسی را بتی بود به نام «ذو الکفین» «طفیل بن عمرو بن طریف دوسی» در مکه اسلام آورد و چون به میان قبیله اش برگشت، پدر و همسرش اسلام آوردند. آنگاه در سفری به مکه نزد رسول اکرم آمد و از اسلام نیاوردن قوم خود شکوه کرد و به امر آن حضرت، دیگر بار به میان قوم خود بازگشت تا رسول اکرم هجرت کرد و جنگ های بدر و احد و خندق به انجام رسید. سپس با هفتاد یا هشتاد خانواده مسلمان «دوسی» در «خیبر» به رسول خدا پیوست، و همه از غنائم «خیبر» سهم بردند و تا فتح مکه با رسول خدا بود و آنگاه با درخواست خودش مأمور رفتن و سوزاندن «ذو الکفین» شد.

و پس از وفات رسول

[۱]- یعنی: به جانب سعد آمدیم تا پراکندگی ما را به جمع تبدیل کند بر عکس ما را متفرق ساخت، در این صورت ما از سعد نیستیم. آیا سعد جز قطعه سنگی است در زمین بی گیاه که نه به گمراهی می خواند و نه به راه راست. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹.

اکرم در جنگ با اهل رده همراه مسلمین بود تا از کار «طلیحه» فارغ شدند و آنگاه با پسرش «عمرو بن طفیل» رهسپار «یمامه» گشت و در جنگ یمامه به شهادت رسید [۱].

قبیله «دوس» بتی دیگر به نام «ذو الشری» که ابن اسحاق آن را ذکر کرده است داشت [۲].

قبیله «قریش» بت هائی از جمله «هبل» که در میان کعبه بود، «اساف» که بر رکنی از ارکان کعبه که مبدأ طواف بود، «نائله» بر رکنی دیگر که طواف بدان ختم می شد، «مجاور الریح» بر کوه صفا و «مطعم الطیر» بر کوه مروه داشتند. قریش و «بنی کنانه» را بتی بود به نام «عزی» که خادمان آن طایفه «بنی شیبان» از قبیله «سلیم» و از هم پیمانان «بنی هاشم» بودند.

قبیله ثقیف را در شهر طائف بتی بود به نام «لات» که خادمان و دربانان آن، طایفه «بنی معتب» از قبیله ثقیف بودند. دو قبیله «اوس» و «خزرج» و دیگر مردم بت پرست «یثرب» در ساحل دریا در ناحیه «مشلل» و سرزمین «قدید» بتی به نام «مناة» داشتند. نام این سه بت هم در قرآن مجید آمده است [۳].

قبیله‌های «دوس» و «خشعم» و «بجیله» و دیگر ساکنان سرزمین «تباله» را بتی به نام «ذو الخلصه» بود. قبیله «طیی» و دیگر اهالی دو کوه طیی، یعنی «أجأ» و «سلمی» بتی به نام «فلس» داشتند [۴]. ابن هشام روایت می‌کند که رسول اکرم، علی بن ابی طالب را برای ویران ساختن این بتخانه فرستاد و «علی» در آنجا دو شمشیر به نام «رسوب» و «مخدم» به دست آورد که رسول اکرم هر دو را به وی بخشید [۵].

[۱]- ر. ک. به: سیره النبی ج ۱ ص ۸۰ تا ۸۵ چاپ مصر مصطفی البابی سال ۱۳۵۵ ه.

[۲]- به قول کلبی بت بنی حارث بن یشکر بن مبشر از قبیله «أزد» «ذو الشری» نام داشت (الاصنام ص ۳۷).

[۳]- سوره نجم، آیه ۱۹-۲۰.

[۴]- بر اوزان فلس و قفل و عنق و حبر، ضبط شده است.

[۵]- ر. ک: سیره ج ۱، ص ۸۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰.

اما کلبی نسابه درباره «مناة» می‌گوید که: «علی» برای ویران ساختن آن رفت و دو شمشیر «حارث بن ابی شمر غسانی» یعنی «رسوب» و «مخدم» را که «حارث» به «مناة» اهدا کرده بود به دست آورده نزد رسول اکرم آورد و آن حضرت هر دو را به وی بخشید [۱].

قبیله «حمیر» و اهل «یمن» را در سرزمین «صنعاء» بتخانه‌ای به نام «رئام» بود. در حضر موت بتی داشتند به نام «جلسد» [۲] به صورت یک قطعه سنگ سفید که قطعه سنگ

سیاهی را به جای سر بر فراز آن نصب کرده بودند. قبیله «بنی ربیعہ بن کعب بن سعد بن زید مناه بن تمیم» بتخانه‌ای به نام «رضاء» داشتند. قبایل «بکر بن وائل» و «تغلب بن وائل» و «ایاد» را در سرزمین «سنداد» بتی به نام «ذو الکعبات» بود. طایفه‌ای از «بنی عذره» بتی به نام «شمس» داشتند. ابن اسحاق گوید: «اهل هر خانه را نیز بتی بود که در آغاز سفر و هنگام سوار شدن و نیز در هنگام بازگشت از سفر، پیش از هر کاری دست به آن می‌سودند [۳]. اما در عین بت‌پرستی، آداب و رسومی از قبیل تعظیم کعبه، طواف، حج و عمره، وقوف عرفات، وقوف مزدلفه، قربانی شتران و تلبیه حج و عمره از زمان حضرت ابراهیم در میان ایشان باقی مانده بود و در همین آداب هم حق و باطل را به هم آمیخته بودند. چنانکه «کنانه» و «قریش» در موقع محرم شدن و تلبیه گفتن چنین می‌گفتند: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ، تَمَلَّكَه وَ مَا مَلَّكَه» [۴].

[۱]- ر. ك: الاصنام، ص ۱۵.  
 [۲]- نام بتی است که جوهری آن را در ماده «جسد» ذکر کرده و لام را زائد گرفته است.  
 [۳]- ر. ك: سیره النبی، ج ۱، ص ۸۱-۹۵. ترجمه تاریخ یعقوبی ص ۳۳۲.  
 [۴]- تلبیه مخصوص هر یک از قبایل را در ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۳۳-۳۳۴ بنگرید. ترجمه این تلبیه این است: بلی، خدایا بلی، بلی برای تو انبازی نیست جز انبازی که او از آن تو است، تو او را مالکی و او مالک نیست (و یا تو او را و هر چه را او مالک است مالکی).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱،  
 عرب نوعاً به حشر و نشر و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ اعتقادی نداشتند. و بت‌ها را به منظور شفاعت در حوائج دنیوی پرستش می‌کردند [۱].  
 پیش از ظهور دین مبین اسلام، دو کیش «موسوی» و «عیسوی» در عربستان پیروانی داشته

است و در نواحی جنوبی عربستان، دین «یهود» تا آنجا پیش رفته بود که پادشاه یمن «ذو نواس» آن را پذیرفت و بسیاری از مسیحیان «نجران» از جمله «عبد الله بن ثامر». پیشوای ایشان را به جرم عیسوی بودن با وضع فجیعی به قتل رسانید [۲]. یهودیان جنوبی در حدود قرن اول پیش از میلاد، به نواحی شمال عربستان مهاجرت کرده بودند و در «یثرب»، «وادی القری»، «تیماء»، «خیبر» و «فدک» بیشتر به کار کشاورزی سرگرم بودند و چنانکه در تاریخ هجرت رسول اکرم گفته خواهد شد، سه طایفه یهودی مذهب «بنی قریظه»، «بنی نضیر» و «بنی قینقاع» در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند. دین عیسوی بیشتر در «نجران» و نواحی شمال غربی، در میان «غسانیان» و «تغلب» و «قضاعه» و نیز در شمال شرقی عربستان در میان اهل حیره کم و بیش رواج داشت. دولت حبشه و دولت روم شرقی نیز پشتیبان عیسویان بودند. البته در اثر مجاورت با امپراطوری ایران و نفوذ ایرانیان در حکومت یمن، مردمی از عرب با عقاید دینی ایرانیان هم آشنائی پیدا کرده بودند.

ابن قتیبه دینوری می نویسد [۳]: نصرانیت در میان مردم دو قبیله «ربیع» و «غسان» و برخی از «قضاعیها» و یهودیت در میان قبایل «حمیر»، «بنی کنانه» «بنی حارث بن کعب» و «کنده» و مجوسیت در میان قبیله «بنی تمیم» رواج داشته

[۱] - قرآن مجید سوره زمر، آیه ۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

[۲] - قرآن مجید سوره بروج (۸۵): ۴ - ۸، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴ - ۳۶.

[۳] - معارف: زیر عنوان «ادیان عرب در عصر جاهلیت»، ص ۶۲۱.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۲.

است. از مجوسیان بنی تمیم: «زراره بن عدس [۱] تمیمی» و پسرش «حاجب بن زراره بن

عدس» و «أقرع بن حابس» صحابی بوده اند.

آنگاه می گوید که: زندقه در میان قبیله «قریش» بود و آن را از مردم «حیره» گرفته بودند.

سپس داستان «بنی حنیفه» را می‌نویسد که: در جاهلیت از خرما و روغن برای خود بتی ساختند و روزگار درازی آن را پرستش می‌کردند، و چون قحطی و گرسنگی پیش آمد به خوردن آن پرداختند.

یعقوبی بعد از بیان اسامی بت‌های عرب و کیفیت حج و تلبیه‌های ایشان و نشان دادن دو صنف «حمس» و «حله» و بدعت‌هایی که «حمس» یعنی قریش و خزاعه و کنانه [۲] و نیز «حله» در مراسم حج گذاشته بودند می‌گوید: «سپس قومی از عرب به کیش «یهود» درآمدند و از این دین جدا شدند، دیگرانی کیش نصرانی گرفتند، قومی هم زندیق شدند و به کیش «ثنوی» درآمدند. از عرب آنان که یهودی شدند، همه مردم یمن بودند، چه «تبع» (تبان أسعد أبو کرب) دو نفر از دانشمندان یهود را به یمن آورد و بتها را باطل ساخت و کسانی که در یمن بودند یهودی شدند. مردمی از «اوس» و «خزرج» نیز پس از بیرون رفتن از یمن برای همسایگی با یهودیان «خیبر» و «بنی قریظه» و «بنی نضیر» به کیش یهود درآمدند، و مردمی از «بنی حارث بن کعب» و قومی از «غسان» و قومی از «جدام» نیز یهودی شده بودند. مردمی هم از طوایف عرب کیش «نصرانی» را گرفتند، از جمله قومی از قریش از «بنی أسد بن عبد العزی» که از آنهاست، «عثمان بن حویرث بن أسد بن عبد العزی» و «ورقه بن نوفل بن أسد» و نیز «بنی امرئ القیس بن زید مناه» از «بنی تمیم»

[۱] - عدس در نسخه به ضم عین و فتح دال (عدس) ضبط شده بود، این جانب آن را به صورت مذکور در متن تصحیح کردم. (ر. ک: به جمهره أنساب العرب تألیف ابن حزم ص ۲۳۲، چاپ مصر دار المعارف سال ۱۳۹۱ و پاورقی ۲ از همان صفحه). م.

[۲] - ظاهراً اضافه «و کنانه» از قبیل سهو قلم است (رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۲۹۷ چاپ دار العراق - بیروت، سال ۱۹۵۵ م. ۱۳۷۵ ه. م). م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۳

و «بنی تغلب» از ربیعہ، و طیبی و مذحج و بهراء و سلیح و تنوخ و غسان و لخم از یمن. حجر بن عمرو کندی هم زندیق گشته بود. با آن که مقارن ظهور اسلام، چنانکه گفته شد، کیش غالب عرب بت پرستی بود، مع ذلک در گوشه و کنار جزیره عربستان علاوه بر اقلیت‌های مذهبی که بدانها اشاره رفت، حنفائی بوده‌اند که بر خلاف توده مردم مشرک و بت پرست، از شرک و بت پرستی بر کنار و به خدای یگانه و اخیانا به ثواب و عقاب و قیامت معتقد بودند. و اینک برخی از آنها را نام می‌بریم:

**[حنفائی که مقارن ظهور اسلام به خدای یگانه بر خلاف توده مردم مشرک، معتقد بودند]**

### **۱- ورقه بن نوفل بن اُسد بن عبد العزّی بن قصی**

(از قریش) عموزاده امّ المؤمنین «خدیجه کبری» دختر «خویلد بن اُسد» که به گفته محمد بن اسحاق [۱] کیش مسیحی گرفت و از کتاب‌های مذهبی اهل کتاب استفاده کرد. به گفته بعضی: ورقه به رسول اکرم ایمان آورد و مسلمان از دنیا رفت [۲].

### **۲- عبید الله بن جحش**

، از قریش، پسر عمه و برادر زن رسول اکرم، که پیوسته در حیرت و طلب حق بود و بت پرستی را رها کرد، تا آنکه بعد از ظهور دین اسلام، مسلمانی گرفت، و با همسر مسلمان خویش «امّ حبیبه» دختر «أبو سفیان» به حبشه مهاجرت کرد و آنجا از دین اسلام برگشت و مسیحی شد. و چنانکه نوشته‌اند، در حبشه بر همان کیش مسیحی بدرود زندگی گفت.

### **۳- عثمان بن حویرث بن اُسد بن عبد العزّی بن قصی**



از	قریش (	که	نزد
[۱]-	نویسنده		سیره.
[۲]-	در مدح رسول اکرم	گفت:	
یعفو و یصفح، لا یجزی بسیئه و یکظم الغیظ عند الشتم و الغضب (مروج الذهب، ص ۷۳، ج ۱) ترجمه شعر این است: می بخشد و گذشت می کند و به بدی پاداش نمی دهد و خشم خود هنگام دشنام و غضب فرو می نشاند. م.			
تاریخ	پیامبر اسلام،	آیتی	متن، ص: ۱۴،
قیصر روم رفت، و کیش مسیحی گرفت. و قیصر مقدم وی را گرامی شمرد.			

#### ۴- زید بن عمرو بن نفیل

(از قریش) پدر «سعید بن زید» صحابی معروف که از بت پرستی و خوردن میته و خون و قربانیهای بتها، کناره گرفت. او مردم را از کشتن دختران نهی می کرد و خدای ابراهیم را می پرستید و اشعاری مشتمل بر توحید و ایمان به معاد می گفت. از جمله:

عزلت اللات و العزیّ جمیعا کذلک یفعل الجلد الصبور  
و لکن أعبد الرحمن ربّی لیغفر ذنبی الربّ الغفور  
تری الأبرار دارهم جنان و للکفار حامیه سعیر و در قصیده دیگر می گوید:

و إیّاک لا تجعل مع الله غیره فإنّ سبیل الرشد أصبح بادیا [۱] زید بن عمرو در جستجوی حق از مکه بیرون رفت و در هر جا گمان حق می داشت به تحقیق و جستجو می پرداخت. تا آنکه موصل و جزیره و [۲] شام را گشت و در زمین «بلقاء» (در شام) راهبی را دید که از کیش مسیحی نیک آگاه بود و دین ابراهیم را از وی جستجو کرد. راهب گفت: به همین زودی در همان شهری که از آن بیرون آمده‌ای. پیغمبری ظهور خواهد کرد و به دین ابراهیم دعوت خواهد کرد. «زید» از

[۱]- ترجمه اشعار این است:  
 لات و عزی همه را کنار گذاشتم، چنین می‌کند شخص نیرومند بردبار (۱)  
 لیکن بخشایشگر، پروردگار خود را می‌پرستم تا پروردگار آمرزنده از گناه من  
 چشم‌پوشی کند (۲)  
 نیکوکاران را می‌بینی که بهشت خانه ایشان است، و برای کافران زبانه آتش سوزان است  
 (۳)

زنهار قرار مده دیگری را با خداوند، چه راه هدایت به روشنی آشکار شده است (۴) م.  
 [۲]- و او در نسخه وجود نداشت، این جانب با توجه به منابع از جمله سیره ابن هشام (ج  
 ۱، ص ۲۴۶، چاپ مصطفی البابی ۱۳۵۵ هـ) آن را افزوده. ه.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۵  
 کیش «یهودی» و «عیسوی» صرف نظر کرد و با شتاب رهسپار مکه گشت و در بلاد  
 «لخم» به دست «لخمیان» کشته شد.  
 این چهار نفر در یکی از عیدهای قریش که نزد بتی فراهم شده بودند، با یکدیگر میعاد  
 نهادند که دیگر گرد بت پرستی نگردند و در جستجوی دین حق برآیند [۱].

### ۵- نابغه جعدی:

قیس بن عبد الله (از شعرای معروف عرب در جاهلیت و اسلام) که از میگساری و  
 بت پرستی دوری گزید و در اشعار دوران جاهلیت خویش، از توحید و بعث و جزا و  
 بهشت و دوزخ سخن گفت، در یکی از قصائد جاهلی می‌گوید:  
 الحمد لله لا شریک له من لم یقلها فنفسه ظلما [۲] و نیز از اوست در توصیف بهشت:  
 فلا لغو ولا تأثیم فیها و ما فاهوا به لهم مقیم [۳]

### ۶- أمیة بن أبی الصلت ثقفی

(از مردم طائف و طایفه بنی ثقیف) که یکی از بزرگترین شعرای دوران جاهلی عرب است و به کتاب‌های آسمانی آشنائی داشت، و میگساری را تحریم کرد و درباره بت‌ها اظهار شک و تردید کرد و در جستجوی دین حق برآمد و خود در پیامبری طمع ورزید، به همین جهت چون رسول اکرم به نبوت مبعوث گردید، «أمیه» بر آن حضرت حسد برد و گفت تا کنون امیدوار بودم که پیامبر

- [۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱ ص ۲۳۷-۲۴۷ چاپ مصطفی البابی ۱۳۵۵ ه.  
 مروج الذهب ج ۱، ص ۷۰. چاپ مطبعة السعادة ۱۳۶۷ ه.  
 [۲]- ر. ک: الاصابه، ج ۳، ص ۵۳۷-۵۴۰. چاپ افست دار صادر از چاپ اول ۱۳۲۸ ه.  
 مروج الذهب ج ۱، ص ۷۰ (در کتاب مروج الذهب این شعر به أمیه بن ابي الصلت ثقفی نسبت داده شده است. م.)  
 [۳]- مروج الذهب ج ۱، ص ۷۱. در کتاب مروج الذهب این شعر نیز به امیه نسبت داده شده است. اینک ترجمه دو شعر: ستایش مخصوص خداوند است، خداوند شریک ندارد، هر کس چنین نگوید به خود ستم کرده است (۱).  
 در بهشت نه لغو است و نه نسبت گناه، و آنچه بدان تفوه کنند بر ایشان حاضر است (۲).  
 ه.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶، شوم. «أمیه» در سال دوم یا نهم هجرت، در یکی از قصرهای طائف جان سپرد و خواهرش که مسلمان شده بود یکی از قصائد طولانی او را برای رسول اکرم خواند. و از این قصیده است: لك الحمد و النعماء و الفضل ربنا و لا شیء اعلی منك جدا و أمجد اناکاه قصیده دیگری از برادرش به عرض رسانید که در آن گفته است:

وقف الناس للحساب جميعا فشقى معذب و سعيد رسول اکرم پس از شنیدن اشعار أمیه که صریح در ایمان به خدا و روز حساب بود چنین گفت: آمن شعره و کفر قلبه [۱] شعرش ایمان داشت. اما دلش کافر بود. أمیه نخستین کسی بود که «بسمک اللهم» نوشت، و تا آمدن اسلام معمول بود [۲].

## ۷- قسی بن ساعده یادی

. حکیم و خطیب معروف عرب که رسول اکرم او را در بازار عکاظ، سوار بر شتری سرخ موی در حال سخنرانی دیده بود و خطبه‌ای از وی نقل فرموده و آنگاه گفت: اشعاری هم می‌خواند که آنها را حفظ ندارم. پس ابو بکر آنها را خواند [۳]. خطبه‌ها و کلماتی مشتمل بر اعتراف به توحید و ایمان به معاد، از وی نقل شده است.

[۱]- ر. ک: سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۵، ولی در معارف ابن قتیبه «آمن لسانه و کفر قلبه» آمده است، ص ۶۰ چاپ دوم مصر دار المعارف، ترجمه این دو شعر این است: پروردگار ما، ستایش و بخشش و احسان به تو اختصاص دارد، چیزی در عظمت و عزت از تو بالاتر نیست (۱). مردم همه برای حساب ایستاده‌اند هم شقی معذب است و هم سعید (۲). م. [۲]- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹، جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۳۵-۳۶ (نقل از صبح الاعشی، ۱: ۲۱۲، اعجاز القرآن ۱۲۴، البیان و التبیین، ۱: ۱۶۸، الاغانی ۱۴: ۴۰، العقد الفرید، ۲: ۱۵۶، مجمع الامثال میدانی، ۱: ۴۷). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷

## ۸- أبو قیس: صرمه بن اُبی انس

، از قبیله «بنی النجار» که در زمان جاهلیت رهبانیت گرفت، و دست از بت پرستی برداشت و خواست مسیحی شود، اما از آن هم در گذشت و برای خود عبادتگاهی معین کرد و در آنجا به عبادت پرداخت و می گفت پروردگار «ابراهیم» را پرستش می کنم. أبو قیس پس از هجرت رسول اکرم به مدینه اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد و اشعاری درباره رسول اکرم گفت که در کتب تاریخ و تراجم ضبط شده است [۱].

### ۹- خالد بن سنان

، از قبیله «بنی عبس بن بغیض» که بر حسب حدیث نبوی «پیامبری بود که قومش حقّ وی را نشناختند» [۲]. چون مرگ خالد فرا رسید، قوم خود را به نزدیکی بعثت رسول اکرم خبر داد. و دخترش به دین اسلام درآمد و چون سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را از آن حضرت شنید گفت: پدرم نیز چنین می گفت [۳].

### ۱۰- تبّان أسعد:

أبو کرب، پادشاه یمن که بر حسب روایات مورّخان هفتصد سال پیش از بعثت رسول اکرم به نبوت وی ایمان آورد و در اشعار خود به رسالت پیامبر اسلام گواهی داد [۴].

### ۱۱- زهیر بن أبی سلمی

، شاعر معروف عرب که از اشعار جاهلی وی نقل شده است: یُوخَّر و یوضع فی کتاب فیدخّر لیوم الحساب، أو یعجلّ فینقم [۵] زهیر دو پسر داشت به نام بجیر و کعب که هر دو از صحابه و شعرای رسول اکرم

[۱]- مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۴.

[۲]- ذلك نبیّ أضعه قومه (مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۷).

[۳]- ر. ک: معارف ابن قتیبه، ص ۲۸-۲۹. مروج الذهب، ج ۱ ص ۶۸.

- [۴]- ر. ک: سیره النبی ج ۱ ص ۱۵- ۲۵.
- [۵]- ترجمه: به تأخیر افکنده می شود و نهاده می شود در کتابی و آنگاه اندوخته می گردد برای روز حساب و یا به زودی کیفر داده می شود. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸، به شمار آمده اند، قصیده میمیه «زهیر» یکی از «معلقات سبع» است که پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن از لحاظ فصاحت و بلاغت در خانه کعبه آویخته شده بود. اسامی گویندگان این هفت قصیده به شرح ذیل است:
- ۱- امرؤ القیس بن حجر کندی، متوفی به سال ۵۴۰ میلادی، صاحب قصیده لامیه [۱].
- ۲- طرفه بن عبد بکری، از قبیله «بکر بن وائل» از قبایل «عدنانی» صاحب قصیده «دالیه» متوفی در حدود سال ۵۶۹ میلادی [۲].
- ۳- زهیر بن ابی سلمی مزنی، از عرب «عدنانی» صاحب قصیده «میمیه» متوفی به سال ۶۲۷ میلادی [۳].
- ۴- لیبید بن ربیع عامری صحابی، صاحب قصیده «الفیه» متوفی به سال ۶۶۱ میلادی [۴].

- [۱]- علی علیه السلام او را أشعر شعراء دانست (سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۰۳، نقل از ابن ابی الحدید) و از او به «ملک ضلیل» یعنی شاه بسیار گمراه، پادشاه بسیار بیچاره سرگردان تعبیر فرمود (نهج البلاغه خ ۴۵۵) امرؤ القیس آخرین پادشاه سلسله کندی است که در قرن پنجم میلادی در عربستان مرکزی زمام حکومت را به دست گرفتند و با پادشاهان یمن همان رابطه را داشتند که ملوک حیره با خسروان ایران، شاهان غسانی با قیصرهای روم، مؤسس این سلسله حجر بن عمرو آکل المرار، در سال ۴۵۰ میلادی درگذشت. دیوان امرؤ القیس در سال ۱۸۷۷ در پاریس چاپ شده است.
- [۲]- وی پیوسته عمرو بن منذر پادشاه حیره و برادرش قابوس بن منذر را در شعر خویش هجو می گفت، تا آنکه عامل بحرین به فرمان عمرو بن منذر که خود طرفه به امید صد

هزار درهم جایزه حامل آن فرمان بود دست و پای وی را برید و به دارش آویخت (ر. ک):

ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۲۵۷-۲۶۰). دیوان طرفه را اعلم شنتمری شرح کرده است. [۳]- اسلام آوردن زهیر معلوم نیست ولی دو پسرش «بجیر» و «کعب» که دو شاعر بزرگوارند، اسلام آورده‌اند. دیوان وی اول بار در سال ۱۸۷۰ م در لندن به طبع رسیده است.

[۴]- ر. ک: آداب اللغة العربیه، ج ۱ ص ۱۱۱. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹. ۵- عمرو بن کلثوم بن مالک عدنانی، صاحب قصیده نونیّه متوفی در حدود سال ۵۸۴ م [۱].

۶- عنتره بن شداد عبسی. صاحب قصیده میمیه متوفی در حدود سال ۶۱۵ م [۲]. ۷- حارث بن حلزه یشکری عدنانی. صاحب قصیده همزیه [۳]. متوفی در حدود سال ۵۷۰ م.

برخی أصحاب معلقات را ده نفر دانسته‌اند و سه نفر ذیل را افزوده‌اند. ۸- عبید بن ابرص أسدی، صاحب قصیده بائیه که «منذر بن ماء السماء» پادشاه حیره، متوفی در سال ۵۵۴ میلادی او را کشت [۴]. ۹- أعشی قیس: میمون بن قیس بن جندل، صاحب قصیده لامیه [۵] متوفی به سال ۷ ه. ۱۰- نابغه ذبیانی: زیاد بن معاویه، صاحب قصیده دالیه [۶]، متوفی به سال ۶۰۴ م؟.

[۱]- ر. ک: المجانی الحدیثه، ج ۱، ص ۱۲۷. ۵.

[۲]- طبقات فحول الشعراء، ص ۱۲۸.

[۳]- طبقات فحول الشعراء، ص ۱۲۷.

[۴]- طبقات فحول الشعراء ص ۱۱۵. در بعضی کتب، قتل عبید به نعمان بن منذر نسبت

داده شده است (ر. ک: معارف ابن قتیبه ص ۶۴۹، چاپ دوم مصر، دار المعارف ۱۳۸۸ و اعلام زرکلی، ج ۴، ص ۳۴۰ چاپ سوم) م.

[۵]- أبو بصیر: أعشای کبیر که قصیده لامیه‌اش از تعلقات عشر است و در خطبه «ششقیه» مولی علی علیه السلام یک شعر از وی آمده است، أعشی قصیده‌ای در مدح رسول اکرم گفت و به مکه آمد، اما گویا توفیق اسلام آوردن نیافت.

[۶]- برای وی در بازار «عکاظ» خیمه‌ای زده می‌شد، و در اشعار عرب داوری می‌کرد.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰،  
دنباله اسامی بعضی از حنفاء:

۱۲- أبو عامر راهب، از قبیله اوس، پدر حنظله «غسیل الملائکه» از شهدای احد که داستان وی را در جای خودش خواهیم گفت.

۱۳- بحیری راهب، از قبیله «عبد القیس» که کیش مسیحی گرفت و چنانکه در جای خود گفته خواهد شد، به نبوت رسول خدا ایمان داشت.

۱۴- عدّاس، غلام «عتبه بن ربیع» از مردم «نینوی» که داستان ملاقات وی با رسول خدا در جای خود گفته خواهد شد، وی از کسانی است که به نبوت رسول اکرم مژده می‌داد.

[۱].

دنباله اجداد پیامبر گرامی اسلام:

### ۱۵- مدرکه بن الیاس

، نامش «عامر» [۲] و کنیه‌اش «أبو الهذیل» و «أبو- خزیمه» بود. «مدرکه» چهار فرزند داشت: «خزیمه» و «هذیل»، «حارثه» و «غالب» [۳]. نسب قبیله «هذیل» و «عبد الله بن مسعود» صحابی معروف به «مدرکه بن الیاس» می‌رسد.

### ۱۴- خزیمه بن مدرکه



، که مادرش «سلمی» دختر «أسد بن ربیعہ بن نزار» و به قول ابن اسحاق زنی از «بنی قضاعه» بود، بعد از پدر حکومت قبایل عرب را داشت و او را چهار پسر به نام‌های کنانه، أسد، أسده و هون بود.

نسب قبیلہ بنی أسد و «قاره» یعنی «بنی هون بن خزیمه» و أمّ المؤمنین «زینب» دختر «جحش بن رئاب» و برادرانش «عبد اللّٰه» و «عبید اللّٰه»، فرزندان «أمیمه» دختر «عبد المطلب» به «خزیمه بن مدرکه» منتهی می‌شود.

### ۱۳- کنانه بن خزیمه

، که از وی فضائل بی‌شماری آشکار گشت و عرب او را بزرگ می‌داشت، کنیه‌اش «ابو مضر» بود و مادرش «عوانه» دختر «سعد بن قیس

- 
- [۱]- ر. ک: مروج الذهب، ج ۱ ص ۷۴-۷۵.
- [۲]- به قول ابن اسحاق، اما به قول طبری نام وی «عمرو» بود.
- [۳]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸۹.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱.
- بن عیلان بن مضر» و فرزندانش: نصر، مالک، عبد مناه، ملک و حدال.
- قبایل: «بنی لیث» و «بنی عامر» از «کنانه بن خزیمه» پدید آمده‌اند.

### ۱۲- نصر بن کنانه

، مادرش به قول یعقوبی «هاله» دختر «سوید بن غطریف» و به قول ابن اسحاق و طبری و دیگران «برّه» [۱] دختر «مرّ بن أدّ بن طابخه» بود.

و فرزندان وی: مالک و یخلد و صلت و کنیه‌اش «أبو الصلت» بوده است [۲].

یعقوبی می‌گوید: «نصر بن کنانه» اول کسی است که «قریش» نامیده شد گویند او را برای پاکدامنی (تقرّش) و بلندهمتی که داشت «قریش» گفته‌اند. و به قولی چون بازرگان و

دارا بود، و به قولی دیگر مادرش او را «قریش» نامید که تصغیر «قرش» است و آن جانوری است دریائی. پس کسی که از فرزندان «نضر بن کنانه» نباشد «قرشی» نیست و به قولی دیگر «قریش» را برای آن «قریش» گفته‌اند که پس از پراکندگی فراهم شدند، و «تقرش» هم به معنی فراهم گشتن (تجمع) است.

[۱]- آنچه در معارف ابن قتیبه ص ۳۰، ۵۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳-۲۴ و الکامل ج ۲، ص ۱۸ و سیره النبی، ج ۱، ص ۱۰۲ آمده است که مادر نضر بن کنانه «برّه» دختر «مرّ بن أد بن طابخه» بود که پیش از این زن خزیمه پدر کنانه بوده است، غلطی است که علمای انساب به آن گرفتار شده‌اند، و جاحظ در کتاب «الاصنام» بر آن تنبیه کرده و گفته است: کنانه بن خزیمه زن پدرش را گرفت و از وی هیچ فرزندی نداشت و زنی دیگر همانم او یعنی برّه دختر مرّ بن أد بن طابخه داشت که مادر نضر بن کنانه بود. (ر. ک معارف ابن قتیبه، ص ۳۰، حاشیه).

[۲]- فرزندان صلت در قبیله خزاعه درآمدند و از آنهاست: کثیر بن عبد الرحمن خزاعی، شاعر طبقه دوم از شعرای اسلامی که از طایفه بنی ملیح بن عمرو خزاعی است که به صلت بن نضر نسبت داده می‌شوند. وفات «کثیر عزه» در سال ۱۰۵ روی داد و امام باقر علیه السلام در تشییع وی شرکت فرمود (ر. ک: طبقات فحول الشعراء ص ۴۵۲، سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷۱، سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۰۴، و فیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۵، رقم ۵۱۹، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۹۶).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲

## ۱۱- مالک بن نضر

، مادر وی «عاتکه» دختر «عدوان بن عمرو بن قیس بن [۱] عیلان» و فرزند وی «فهر بن مالک» بود.

**۱۰- فھر بن مالک****اشاره**

، مادر وی «جندله» دختر «حارث بن مضاض بن عمرو جرهمی» است و فرزندان وی: غالب، محارب، حارث، آسد و دختری به نام «جندله» می‌باشند. نسب أبو عبیده جراح (عامر بن عبد الله بن جراح) به «ضبّه بن حارث بن فھر» و نسب «ضحّاك بن قیس» به «شیبان بن محارب بن فھر» می‌رسد و «بنی حارث بن فھر» و «بنی محارب بن فھر» دو قبیله‌اند. برخی قریش را لقب «فھر بن مالک» و برخی دیگر «قریش» را نام و «فھر» را لقب وی دانسته‌اند، به گفته اینان «بنی مالک بن نصر» و «بنی نصر بن کنانه» را اگر از اولاد «فھر» نباشند «قرشی» نگویند.

**بطون قریش**

به گفته مسعودی: بطون قریش مقارن ظهور اسلام ۲۵ طایفه بود که آنان را بدین ترتیب نام می‌برد:

- ۱- بنو هاشم بن عبد مناف (بن قصی بن کلاب بن مرّه بن غالب بن فھر)
- ۲- بنو مطلب بن عبد مناف (عبیده بن حارث شهید بدر از این طایفه است)
- ۳- بنو حارث بن عبد المطلب.
- ۴- بنو أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف.
- ۵- بنو نوفل بن عبد مناف.

[۱]- بعضی از کتب کلمه ابن را ندارد (ر. ک به: جمهره انساب العرب ص ۱۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۴۶۸، ۴۸۰ و غیره، چاپ سوم دار المعارف مصر و به معارف ابن قتیبه ص ۶۴ ص ۲ و ۱۴، ص ۷۹ س ۷ و غیره). م.

- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۳
- ۶- بنو حارث بن فهر (بن مالک بن نصر).  
 ۷- بنو أسد بن عبد العزّی (بن قصی).  
 ۸- بنو عبد الدار بن قصی (کلید داران کعبه).  
 ۹- بنو زهره بن کلاب (بن مرّه بن کعب).  
 ۱۰- بنو تیم بن مرّه (بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر).  
 ۱۱- بنو مخزوم (بن یقظه بن مرّه).  
 ۱۲- بنو یقظه (بن مرّه).  
 ۱۳- بنو مرّه (بن کعب).  
 ۱۴- بنو عدیّ بن کعب.  
 ۱۵- بنو سهم (بن عمرو بن هصیص).  
 ۱۶- بنو جمح (بن عمرو بن هصیص).  
 ۱۷- بنو مالک بن حنبل [۱] (بن عامر بن لؤی).  
 ۱۸- بنو معیط [۲] بن عامر بن لؤی.  
 ۱۹- بنو نزار بن عامر [۳].  
 ۲۰- بنو سامه بن لؤی.

[۱]- در کتاب مروج الذهب این طور ثبت شده است. (ر. ک به: ج ۲، ص ۲۷۶، چاپ دوم ۱۳۶۷ ه. و لی در کتب دیگر به جای حنبل، حسل آمده است. (ر. ک به: معارف ابن قتیبه ص ۶۹، چاپ دوم مصر، دار المعارف و جمهره انساب العرب، ص ۱۶۶، چاپ سوم مصر، دار المعارف) م.

[۲]- این طور است در مروج الذهب (ر. ک به: موضع سابق) ولی در کتاب های سیره و معارف و جمهره و غیره معیص آمده است (ر. ک به: سیره ج ۱، ص ۲۰۱، چاپ مصطفی

حلبی ۱۳۵۵ ه. و به معارف و جمهره مواضع گذشته) م. کذا. [۳]-

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴.

۲۱- بنو آدم: تیم بن غالب [۱] (بن فهر).

۲۲- بنو محارب بن فهر.

۲۳- بنو حارث بن عبد الله بن کنانه (بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان).

۲۴- بنو عائده: بنو خزیمه بن لوی (عائده: مادر فرزندان عبید بن خزیمه است).

۲۵- بنو بنانه: بنو سعد بن لوی (بنانه: دایه ایشان بود، از بنی قین بن جسر و به قولی دختر

نمر بن قاسط و به قولی دیگر دختر جرم بن ربان).

مسعودی می گوید: بطون «قریش بطاح» تا «بنی جمح» به پایان می رسد، و از «بنی مالک»

تا به آخر (بنو بنانه) در «قریش ظواهر» [۲] اند [۳].

### اصطلاح شعب و قبیله و غیره

«شعب» بر چند قبیله، و «قبیله» بر چند عماره، و «عماره» بر چند بطن، و «بطن» بر چند

فخذ، و «فخذ» بر چند فصیله، و «فصیله» بر یک خاندان گفته می شود. مثلاً «خزیمه» شعب

است و «کنانه» قبیله، و «قریش» عماره، و «قصی» بطن، و «هاشم» فخذ، و «عباس» فصیله

[۴].

[۱]- در بعضی از نسخ مروج الذهب و همچنین در جمهره انساب العرب: تیمم بن غالب

(مروج الذهب ج ۲، ص ۲۷۶ پاورقی ۲ چاپ ۱۳۶۷ ه. و جمهره ص ۱۲ سطر ۱۳ چاپ

سوم مصر).

[۲]- قصی بن کلاب پس از پیروز شدن بر خزاعیها، قریش را دوازده قبیله قرار داد، آنگاه

چند قبیله از جمله بنی هاشم را در «بطاح» مکه یعنی زمین‌های هموار و نزدیک مسجد الحرام جای داد که «قریش بطاح» معروف شدند و قبایل دیگر را در «ظواهر» مکه یعنی بیرون شهر و بلندی‌ها و کوه‌ها منزل داد که «قریش ظواهر» معروف شدند (انسان العیون، ج ۱، ص ۱۵).

[۳]- ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۶. سیره النبی، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۴۳.

[۴]- ر. ک: انوار التنزیل، ج ۵، ص ۸۹.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵.

### مناصب قریش مقارن ظهور اسلام

طوایف قریش با شرکت در بازارهای عربستان از قبیل:

۱- عکاظ، که از اول تا بیستم ذی القعدة در سر راه زائران در مکه دایر می‌شده است.

۲- مجنه (به فتح میم و جیم و نون مشدد).

۳- دومه الجندل که در ماه ربیع الاول دایر می‌گشت.

۴- مشقر در هجر [۱] که در ماه جمادی الأولى برپا می‌شد.

۵- صحار (به ضم اول) در یمن که در روز اول ماه رجب دایر می‌گشت.

۶- شحر (به کسر [۲] و سکون) در مهره میان عمان و عدن.

۷- عدن، که در اول ماه رمضان دایر می‌گشت.

۸- صنعاء، که در نیمه ماه رمضان دایر می‌شد.

۹- رابیه، در حضر موت.

۱۰- ذو المجاز، که از آنجا برای انجام حجّ به مکه می‌رفتند.

و نیز به وسیله تجارت تابستانی آنان به شام (بصری) و تجارت زمستانی آنها به یمن و

رفت و آمدشان به ایران برای خرید موم و شکر و رفتن به حبشه برای حمل خواربار و

پارچه، از دیگر قبایل عرب به تمدن آشناتر و در حکومت آزموده‌تر بودند. و به سرپرستی

امور کعبه و مؤسّسات آن عنایتی وافر داشتند، و در حقیقت، اقتصاد

[۱]- یاقوت از ابن حانک نقل می کند که: هجر در لغت حمیر و عرب عاربه به معنای قریه است مانند هجر بحرین و هجر نجران ... و هجر شهری است مرکز حکومت بحرین و یا به طور کلی همه بحرین. بعضی هم گفته اند: قریه ای نزدیک مدینه، و نیز شهری است در یمن و هجران: مشقّر و عطاله است که دو قلعه اند در یمامه (ر. ک به: معجم - البلدان، ج ۵، ص ۳۹۳ چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه). م.

[۲]- در نسخه اصل: به فتح.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶

و سیاست ایشان بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار، و ریاست هر یک از مؤسّسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش عهده دار بود. بطون مهم قریش که مناصب کعبه را به عهده داشتند عبارتند از: هاشم، أمیه، نوفل، عبد الدّار [۱]، أسد، تیم، مخزوم، عدی، جمح و سهم. نسب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امام حسن علیهما السلام (از خلفای اسلام) و نیز نسب ۳۷ نفر خلفای عبّاسی شرق و ۱۷ نفر خلفای عبّاسی مصر. و ۱۴ نفر خلفای فاطمی مصر، و چندین نفر خلفای حمّودی اندلس در قرطبه و مالقه و جزیره خضراء و نیز نسب ائمه رسّی عراق و یمن و شرفای مراکش و خلفای علوی طبرستان به «هاشم» می رسد. و نسب عثمان بن عفّان و نیز ۱۴ نفر خلفای أموی (سفیانی و مروانی) و ۱۶ نفر خلفای أموی اندلس به «أمیه» و نسب أبو بکر به «تیم بن مرّه» و نسب عمر به «عدی بن کعب» منتهی می شود.

مناصب کعبه مقارن ظهور اسلام به ترتیب ذیل در دست همین ده طایفه بود.

۱- منصب سقایت، یعنی آب دادن حاجیان و زائران کعبه به دست «عبّاس بن عبد

المطلّب» از «بنی هاشم».

- ۲- منصب عقاب (نام پرچمی بوده است) یعنی: پرچمداری به دست «أبو سفیان: صخر بن حرب» از «بنی امیه».
- ۳- منصب رفادت، یعنی: میهمانداری و پذیرائی زائران کعبه که از ابتکارات «قصی بن کلاب» بود به دست «حارث بن عامر» از «بنی نوفل».
- ۴- منصب حجابت، یعنی: دربانان و کلیدداری و منصب سدانت، یعنی:

[۱]- در نسبت به عبد الدار بر خلاف قیاس «عبدری» گویند چنانکه در نسبت به حصن کیفا و رأس عین و عبد شمس، حصکفی و رسعی و عبشمی گفته می‌شود. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۷، خادمی و پرده‌داری، و منصب لواء و دار الندوه به دست «عثمان بن طلحه» از «بنی عبد الدار».

- ۵- مؤسسه مشورتی که از دار الندوه کوچکتر بوده است به دست «یزید بن زمعه بن أسود» از «بنی اسد».
- ۶- قبه، یعنی: أسلحه خانه که خیمه‌ای بود چرمی و در مواقع معین و هنگام لزوم برپا می‌شد و مهمات جنگی در آن فراهم می‌گشت، به دست «خالد بن ولید» از «بنی مخزوم».
- ۷- منصب سفارت به دست «عمر بن خطاب» از «بنی عدی».
- ۸- مؤسسه بخت آزمائی و فالگیری، یعنی ایسار و آزلام (جمع یسر به دو فتحه یعنی قمار بازان و زلم به دو فتحه یعنی چوبه تیری که هنوز پیکان ندارد) به دست «صفوان بن امیه» از «بنی جمع».
- ۹- منصب قضا و داوری در خصومات.
- ۱۰- منصب جمع‌آوری و نگهداری اموال متعلق به کعبه و بت‌ها به دست «حارث بن قیس» از «بنی سهم».
- ۱۱- قیادت، یعنی سرداری و سرپرستی کاروان‌های بازرگانی و یا سپاهیان به دست «أبو



- سفیان» از «بنی امیه».
- ۱۲- مؤسسه پرداخت دیه و غرامت به دست طایفه «بنی تیم».
- ۱۳- منصب اَعْنَه، یعنی: سرپرستی ستوران قریش در هنگام جنگ.
- ۱۴- منصب عمارت، یعنی نگهبانی و مراقبت مسجد الحرام، به دست «شیبۀ بن عثمان» از بنی عبد الدّار [۱].

[۱]- ر. ک: مقدمه کتاب الرحلة الحجازیة و تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱ ص ۳۷-۳۸. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸.

### مبدأ تاریخ عرب عدنانی و قریش

عرب جاهلی را «مبدأ تاریخ» ثابتی نبود، و هر پیشامدی را که به نظر آنان اهمیت داشت، مبدأ تاریخ حوادث دیگر قرار می‌دادند و پس از چندی که حادثه مهم دیگری روی می‌داد ترتیب تاریخی گذشته را از دست داده و تاریخی از نو بنیاد می‌نهادند. هر یک از حوادث مهم ذیل به ترتیب، مدّتی مبدأ تاریخ «عرب عدنانی» و «بنی-اسماعیل» بوده است:

- ۱- ورود «اسماعیل بن ابراهیم» علیهما السلام به مکه (بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل).
- ۲- پراکنده گشتن فرزندان «معدّ بن عدنان».
- ۳- آغاز ریاست «عمرو بن لحيّ خزاعی» که دین حنیف حضرت «ابراهیم» را دگرگون ساخت و بت پرستی را در مکه رواج داد.
- ۴- وفات «کعب بن لؤی» جدّ هفتم رسول اکرم (۵۲۰ سال پیش از واقعه فیل) که مدّتی مدید تاریخ قریش بر آن استوار بود.
- ۵- واقعه «غدر» (۲۵۶ سال، یا ۲۰۰ یا ۱۵۰ سال پیش از بعثت) [۱] که طایفه «بنی یربوع»

بر فرستادگان پادشاه «حمیری» تاختند و آنها را کشتند و پرده‌های کعبه را که شاه «حمیر» فرستاده بود. به یغما بردند.

۶- وفات «قصی بن کلاب» جدّ چهارم رسول اکرم.

۷- واقعه «فیل» (در سال میلاد رسول اکرم که «ابو یکسوم: ابرهه حبشی» «أبرهه الأشرم» در هفدهم محرم سال ۲۱۶ از «عام الغدر» برای ویران ساختن کعبه به پیش تاخت و با سپاهیان خویش به عذاب الهی هلاک گردید).

[۱]- ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۰ و التنبیه و الاشراف، ص ۲۷۳، تاریخ حمزه ص ۹۳-۹۶. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۲۹ مبدأ تاریخ عرب عدنانی و قریش .... ص ۲۸ :

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۹

۸- جنگ‌های «عام الفجار» که میان قبیله «قیس عیلان» از یک طرف و «قریش» و «بنی کنانه» از طرف دیگر در ماه‌های حرام (ذی‌قعدة، ذی‌حجه، محرم و رجب) روی داد و رسول خدا در «فجار» آخر معروف به «فجار برّاض» حضور یافت و «فجار دوم» (۲۰ سال بعد از عام الفیل) مبدأ تاریخ قرار گرفت.

۹- مرگ «هشام بن مغیره مخزومی» پدر أبو جهل: «عمرو بن هشام» و عموی «خالد بن ولید».

۱۰- حلف الفضول که به قول مسعودی، مبدأ تاریخ بعضی از «بنی اسماعیل» بود [۱].

۱۱- تجدید بنای کعبه به دست قریش (پنج سال پیش از بعثت).

۱۲- مورخان اسلامی از قبیل: یعقوبی و طبری و مسعودی و مقریزی، مبدأ تاریخ حوادث سیزده سال پس از بعثت رسول اکرم را همان بعثت قرار داده‌اند، مثلاً می‌گویند: محصور شدن «ابو طالب» و «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» در «شعب اَبی طالب» در غره محرم سال هفتم بعثت روی داد.

مسعودی می‌گوید: هنگامی که رسول خدا مبعوث شد، تاریخ قریش بر اساس مرگ «هشام بن مغیره مخزومی»، و واقعه فیل استوار بود [۲].  
 ۱۳- در اوائل خلافت عمر، هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه که در سال چهاردهم بعثت واقع شد، مبدأ تاریخ مسلمین جهان شناخته شد و تا امروز هم مبدأ تاریخ هجری قمری و هجری شمسی مسلمانان جهان همان هجرت است [۳].

[۱]- التنبیه و الاشراف، ص ۱۷۹.

[۲]- التنبیه ص ۱۸۰.

[۳]- مسعودی بعد از ذکر مبادی تاریخ ملت‌های گذشته و مجوس و پیشینیان از یونانیان و رومیان و نبط یعنی سریانیان و قبطیان و اسرائیلیان و نصرانیان و هندیان و چینیان می‌نویسد: عرب پیش از ظهور اسلام، تاریخ‌های بسیار داشتند: «حمیر» و - تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰

## ۹- غالب بن فهر

، مادر وی «لیلی» دختر «سعد بن هذیل» بود، و فرزندان

- «کهلان» پسران «سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان» در سرزمین یمن، پادشاهان خود را از «تبايعه» و جز آنان مانند پادشاهی «تبع أكبر» و «تبع اصغر» و «تبع ذی الازعار» و «تبع ذی المنار» مبدأ تاریخ قرار می‌دادند و نیز آتش صوران (به فتح صاد: جایی در یمن) را که در بعضی از سنگستانهای دور دست یمن ظهور می‌کرد و گفته می‌شود که دو دانشمند یهودی که تبع آنان را از مدینه به یمن آورد، بر مردم یمن بدان احتجاج کردند و همان باعث یهودی شدن بسیاری از مردم یمن گردید و مبعوث شدن «شعیب بن مههم» (تاج العروس: شعیب بن ذی مههم (ر. ک: ماده هدم). م.) و پادشاهی «ذو نواس» و پادشاهی «جدیمه بن مالک» و پادشاهی «آل ابی شمر غسانی» در شام، و عام السیل» یعنی سیل عرم

که در قرآن ذکر شده و بیرون رفتن «عمرو بن مزقیاء» (عمرو مزقیاء) بدون ابن) ر. ک: معارف ابن قتیبہ ص ۶۴ (پاورقی) و ۱۰۸ س ۱۳ و غیره و جمهره انساب العرب ص ۳۳۱ و ۴۷۳ م.) از «مأرب» کانون «غسانیان» با قوم خود از «أزد» و جز آنان از «کیلان» و «حمیر» و پراکنده شدنشان در بلاد، و سلطه حبشه بر یمن و سلطه ایرانیان بر یمن، و از بین رفتن حبشیان تا رسیدن اسلام، همه اینها را مبدأ تاریخ قرار داده بودند.

اما تاریخ فرزندان معد بن عدنان:

غالب شدن «جرهمیان» بر «عمالقه» و راندنشان از حرم و بعد هلاک «جرهمیان» در حرم، سپس «عام تفرق» یعنی سال پراکندگی اولاد «نزار بن معد بن عدنان» از «ربیعہ» و «مضر» و «ایاد» و «أنمار»، سپس «عام الفساد» یعنی سالی که میان طوایف و قبایل عرب زدوخوردها و جنگها در گرفت و جابه جا شدند و مساکن خود را تغییر دادند، و نیز «حجّه الغدر» که در حدود صد و پنجاه سال پیش از اسلام روی داد و جنگی که میان «بکر بن وائل» و «تغلب بن وائل» روی داد، معروف به «حرب بسوس» و جنگ «بنی بغیض بن ریث بن غطفان» معروف به حرب «داحس» و «غبراء» در حدود شصت سال پیش از بعثت و جنگ «أوس» و «خزرج» پسران «حارثه بن ثعلبه» که به سبب درازی- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۱، وی: لؤی و تیم الأدرم [۱] و فرزندان تیم بن غالب، «بنو أدرم بن غالب» معروف شده‌اند.

– گردنش «عنقاء» نامیده شد، و أوس و خزرج برادران أبوینی بودند و مادرشان «قیله» (به فتح قاف و سکون یاء) دختر «جفنه بن عتبه» و به قولی دختر «کاهل بن عذره» بود و عام خان یعنی سالی که بیشتر مردم به بیماری خان گرفتار شدند، هر یک از اینها را مبدأ تاریخ قرار داده بودند. و هر قبیله‌ای از قبایل عرب یکی از روزهای رزمی مشهور خویش را مبدأ تاریخ قرار می‌دادند، چنانکه «بکر بن وائل» و «تغلب بن وائل» عام التحالقی را (عام تحلاق اللّم که بنی بکر سرهای خود را تراشیدند تا بدان نشاندار باشند) که جنگ

«بسوس» معروف در آن روی داد مبدأ تاریخ قرار دادند، و «فزاره بن بغیض» و «عبس بن بغیض»، «یوم جبله» را که قبیله عبس بر فزاره پیروز آمد و «حدیفه» و «حمل» پسران بدر کشته شدند، و بنی عامر بن صعصعه «یوم شعب جبله» را که چهل و چند سال پیش از اسلام میان بنی عامر و بنی تمیم روی داد، و قبیله «ایاد» بیرون رفتن خود را از «تهامه» و جنگ‌های خود را با پارسیان که به «وقعه دیر الجمجم» معروف شد و در زمان پادشاهی شاپور ذو الأکتاف واقع گشت.

سپس «بیرون رفتن خود» را از عراق به جزیره در موقعی که شاپور بر ایشان حمله برد و بعد «سال انتقال خود» را از دیارشان به سرزمین روم، (آخر دسته‌ای که از ایشان در خلافت عمر بن خطاب از سرزمین جزیره و موصل به روم شتافتند و کیش نصرانی داشتند، و از جزیه دادن سرباز زدند در حدود چهل هزار نفر بودند) مبدأ تاریخ قرار دادند.

قبیله تمیم «عام الکلاب» (به ضم اول: نام جائی است) یعنی سالی که در آن جنگی میان ربیعه و تمیم روی داد مبدأ تاریخ شناختند. و أسد و خزیمه «عام مآقط» را که حجر بن حارث بن عمرو:

آکل المرار کندی پدر امرؤ القیس را کشتند، و أوس و خزرج پسران حارثه «عام آطام» را که بر سر آطام یعنی برج‌ها جنگیدند، همان برج‌هایی که أوس و خزرج در آنها پناه می‌گرفتند -

[۱]- و یعلب و وهب و کثیر و حراق که از ایشان نسلی باقی نماند (ترجمه یعقوبی، ص ۲۹۸) و قیس بن غالب (ابن هشام، ج ۱، ۹۹، ط مصطفی حلبی ۱۳۵۵. م.) تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲

. مادر وی: «سلمی» [۱] دختر «کعب بن عمرو خزاعی» [۱] بود. و فرزندانش: کعب، عامر، سامه، عوف و خزیمه، نسب قبیله «بنی عامر بن لؤی» به «عامر» می‌رسد.

- و در ایام عثمان بن عفان خرابش کردند، و طیء و حلیمه که نامش مالک بن ادد است، «عام الفساد» را یعنی همان سال را که جنگی میان غوث بن طیء، و جدیله بن سعد، در دو کوه طیء، یعنی «أجأ» و «سلمی» و پیرامونش روی داد و صد و سی سال دوام یافت، و در خلال آن به گفته «هیثم بن عدی طائی»: «حاتم بن عبد الله» و «أوس بن حارثه» و «زید الخیل» تولد یافتند.

و به قول برخی از مورخان، فرزندان آدم از هبوط وی تا بعثت نوح و از بعثت نوح تا وقوع طوفان و از وقوع طوفان تا آتش ابراهیم را تاریخ نهادند. و آنگاه که فرزندان ابراهیم بسیار شدند «بنی اسحاق» از آتش ابراهیم تا یوسف و از یوسف تا مبعث موسی و از مبعث موسی تا پادشاهی داود و سلیمان و دیگر حوادث بعد از آن را تاریخ قرار دادند. و «بنی اسماعیل» از بنای کعبه که به دست ابراهیم و اسماعیل ساخته شد تا پراکندگی فرزندان سعد بن عدنان را، و هرگاه قومی از «تهامه» بیرون می‌رفت، همان را مبدأ تاریخ خود قرار می‌دادند و باقی ماندگان از اولاد اسماعیل در تهامه، خروج آخرین کسانی را که از تهامه خارج شدند یعنی «قبیله قضاعه» که «سعد» و «نهد» و «جهینه» باشند تا مرگ «کعب بن لؤی»، مبدأ تاریخ می‌شناختند. سپس مرگ کعب را تا «عام الفیل» مبدأ تاریخ می‌دانستند. برخی از اینان «یوم الفجار» و برخی «حلف الفضول» را مبدأ تاریخ قرار دادند و هنگامی که رسول خدا مبعوث شد، مرگ «هشام بن مغیره مخزومی» و «واقعه فیل» مبدأ تاریخ قریش بود، برای ابراهیمیان نیز تاریخ‌های بسیاری ذکر شده است، از جمله: وفات ابراهیم و سپس وفات اسحاق (ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۱۶۷-۱۸۰، نهائیه الارب، ص ۴۱۷، ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۲۸۲).

[۱]- یا سلمی، دختر عمرو بن ربیعہ خزاعی (ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۲۹۸ پاورقی ۱)

یا عاتکه دختر یخلد بن نصر بن کنانه (الکامل، ج ۲، ص ۱۶).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳،  
نسب أم المؤمنین «سوده» دختر «زعمه بن قیس» و «عمرو بن عبد ود» به «لؤی بن غالب»  
می‌رسد.

## ۷- کعب بن لؤی

، مادر وی «ماویّه» دختر «کعب بن قین بن جسر» قضاعی است. فرزندانش: مرّه، عدی و  
هصیص، و کنیه‌اش «أبو هصیص»، نسب «بنی سهم» و «بنی جمح» از جمله: «عمرو بن  
عاص سهمی» و «عثمان بن مظعون جمحی» صحابی معروف و «صفوان بن أمیه بن خلف  
جمحی» به «هصیص بن کعب» و نسب «بنی عدی» از جمله: «عمر بن خطاب بن نفیل» و  
«سعید بن زید بن عمرو بن نفیل» به «عدی بن کعب» می‌رسد.  
«کعب بن لؤی» از همه فرزندان پدرش بزرگوارتر و ارجمندتر بود، وی اولین کسی است  
که در خطبه‌اش «أما بعد» گفت، و روز جمعه را «جمعه» نامید، و پیش از آن عرب آن را  
«عروبه» می‌نامید، «کعب» مردم را در روز جمعه فراهم ساخت و برای آنان سخنرانی کرد  
و چنین گفت:

«اسمعوا و تعلّموا و افهموا و اعلموا أنّ اللیل ساج، و النهار ضاح و الأرض مهاده، و السماء  
عماد و الجبال أوتاد، و النجوم أعلام، و الأوّلون کالآخرین، و الأبناء ذکر، فصلوا أرحامکم  
و احفظوا أصهارکم، و ثمّروا أموالکم، فهل رأیتم من هالک رجع أو میت نشر؟ الدّار  
أمامکم و الظنّ غیر ما تقولون، و حرّمکم زینوه و عظموه و تمسّکوا به فسیأتی نبأ عظیم،  
و سیخرج منه نبی کریم ثمّ یقول:  
نهار و لیل کلّ أوب بحادث سواء علینا لیله و نهارها  
یؤبان بالأحداث حین تأوباو بالنعم الضافی علینا ستورها  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴، صروف و أبناء تغلب [۱] أهلهاها عقد ما يستحلّ

مریرها

على غفلة يأتي النبي محمد فيخبر أخبارا صدوقا خبيرها ثم يقول:  
يا ليتني شاهد فحواء دعوته حين العشيّرة تبغى الحقّ خذلانا لو كنت ذا سمع و ذا بصر و يد  
و رجل لتنصبت له تنصّب الجمل، و لأرقلت له إرقال الفحل فرحا بدعوته، جذلا بصرخته  
[۲].

«بشنوید و یاد گیرید، و بفهمید و بدانید، که شب آرام است، و روز روشن، و زمین بستری  
هموار، و آسمان کاخی بلند است و کوه‌ها میخها، و ستارگان نشانه‌ها و گذشتگان مانند  
آیندگان و پسران یادآوری (پدران) اند، پس با خویشان خود پیوند کنید، و دامادهای  
خود را نگهداری کنید، و مالهای خود را به ثمر آورید، آیا رفته‌ای را دیده‌اید که باز آید،  
یا مرده‌ای را که برانگیخته شود؟ خانه (جاوید) در جلو شماست.  
و گمان جز آن است که می‌گوئید، حرم (کعبه) خود را آراسته دارید، و بزرگش شمارید  
و دست از آن بازندارید، چه زود است خبری بزرگ برسد، و پیامبری بزرگوار از آن  
بیرون آید». سپس می‌گفت:

«روزی است و شبی، هر دوری با پیشامدی تازه، برای ما شب و روز آن یکسان است  
(شب و روز) هرگاه باز آیند، حوادث تازه‌ای را به همراه دارند، و نعمتهائی نیز که  
پرده‌های آن بر ما فروهشته است، دگرگونی‌ها و خبرهائی که بر مردم چیره می‌شود

[۱]- خ ل: تقرب.

[۲]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۳، جمهره خطب العرب، ج ۱، ص

۳۳، صبح الاعشی، ج ۱، ص ۲۱۱.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵.

(مردم را دگرگون می‌سازد) آنها را گره‌هائی است که تلخ آن را نمی‌توان گشود (به  
احتمالی: نمی‌توان شیرین یافت)، ناگهان پیامبر خدا، محمد صلی الله علیه و آله می‌رسد



پس خبرهائی می دهد که گوینده اش بسی راستگوست». سپس می گفت: «ای کاش (زنده مانده) آنگاه که خویشان و بستگان دست از یاری حق می کشند، دعوت او را می شنیدم، اگر (در زمان او) دارای گوشی و دیده ای و دست و پائی بودم، از خوش حالی دعوتش و شادمانی فریادش، مانند شتر نری برمی خاستم و به یاری او می شتافتم». چون «کعب» از دنیا رفت، قریش روز مرگ او را مبدأ تاریخ خویش قرار دادند و تا «عام الفیل» همچنان مبدأ تاریخ بود.

### ۶- مرء بن کعب

، مادر وی: «وحشیه» دختر «شیبان بن محارب بن فهر بن مالک بن نصر» است، و فرزندان وی: کلاب، تیم و یقظه. و کنیه اش «أبو یقظه» (به فتح قاف و ظا) نسب طایفه «بنی مخزوم» از جمله: أم المؤمنین «أم سلمه» و «خالد بن ولید» و «أبو جهل»: عمرو بن هشام بن مغیره» به «یقظه» و نسب طائفه «بنی تیم» از جمله: ابو بکر و طلحه بن عبید الله، به «تیم بن مره» می رسد.

### ۵- کلاب بن مره

، مادرش: «هند» دختر «سریر [۱] بن ثعلبه بن حارث بن (فهر بن) مالک (بن نصر) بن کنانه بن خزیمه» است و فرزندانش: «قصی بن کلاب» و «زهره بن کلاب» و یک دختر، و کنیه اش «أبو زهره» و نامش «حکیم» [۲] است.

[۱]- سریر اول کس است که ماه های حرام را جابجا کرد (یعقوبی).

[۲]-

حکیم بن مرء ساد الوری بیدل النوال و کف الأذی  
أباح العشیره إفضاله و جنبها طارقات الردی

عمده (الطالب، ص ۲۶). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۶ «کلاب بن مرّه» پس از پدر، بزرگواری یافت و شأن و مقامش بالا گرفت و شرافت پدر و نیای مادری برای وی فراهم گردید. چه نیاکان مادرش امر حج را به دست داشتند و ماه‌ها را حلال و حرام می‌کردند، و از این رو «نساء» و نیز «قلامس» [۱] نامیده می‌شدند. رسول اکرم درباره دو فرزند «کلاب بن مرّه» یعنی: «قصی» و «زهره» گفت: صریحا قریش ابنا کلاب (دو بطن خالص قریش دو پسر کلاب‌اند). نسب بنی زهره، از جمله: «آمنه» دختر «وهب بن عبد مناف بن زهره» مادر بزرگوار رسول اکرم و «سعد بن ابی وقاص: مالک بن اهیب بن عبد مناف» زهری برادرزاده حضرت «آمنه» و «هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص» معروف به «مرقال» برادرزاده سعد، و از شهدای صفین و أصحاب امیر المؤمنین و «عبد الرحمن بن عوف زهری» به «زهره بن کلاب» می‌رسد.

#### ۴- قصی بن کلاب

، مادرش: «فاطمه» دختر «سعد بن سیل» (به فتح سین و یاء) است، و فرزندانش: عبد مناف، عبد الدار، عبد العزی و عبد قصی و دو دختر، و کنیه‌اش «أبو المغیره» [۲] و نامش زید و لقب دوش «مجمع». مادر قصی، پس از وفات شوهرش: «کلاب» به ازدواج «ربیعۀ بن حرام عذری» درآمد، و «ربیعۀ» وی را به سرزمین قوم خویش برد. فاطمه، فرزند خردسال خویش: «قصی» را که نامش «زید» بود با خود همراه برد و چون از سرزمین پدرانش دور گشت، او را «قصی» نامید. چون قصی در خانه «ربیعۀ» به جوانی رسید، مردی از «بنی عذره» به او

[۱]- قلامس: جمع قلمس و قلمس بر وزن عملس: مردی از کنانه که نزد جمره عقبه می‌ایستاد و می‌گفت: خدایا من ماه‌ها را پس و پیش می‌کنم (رجوع شود به قاموس).

[۲]- چه نام عبد مناف «مغیره» بود. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۷، گفت: به قوم خود ملحق شو که از ما نیستی، گفت: مگر من از کدام قبیله‌ام؟ گفت: از مادرت پیرس. قصی از مادرش جو یا شد و او گفت: تو هم خود، و هم از حیث پدر و نسب از او بزرگوارتری، توئی فرزند «کلاب بن مره» و قوم تو نزدیکان خدا و در حرم اویند. قصی تا رسیدن ماه حرام صبر کرد، و آنگاه با حاجیان «قضاعه» به مکه آمد تا آنکه بزرگ و بزرگوار شد، و فرزندان از وی پدید آمدند. در این موقع دربانی و کلیدداری خانه کعبه با قبیله «خزاعه» بود که پس از «جرهمیان» بر مکه غالب شده بودند. و اجازه حج (حرکت از عرفات، و اجازه رمی جمرات، و کوچ کردن از منی) با قبیله «صوفه» یعنی «غوث بن مر بن اد بن طابخه» که خود و فرزندان وی را «صوفه» می‌گفتند، بود. «قصی» زیر بار «صوفه» نرفت. و پس از جنگی سخت بر آنان پیروز گشت، و دست آنان را از اجازه حج کوتاه ساخت، خزاعه و بنو بکر دانستند که «قصی» کاری را که با «صوفه» کرده است به زودی با آنها نیز خواهد کرد و دستشان را از کارهای مکه و کلیدداری کعبه، کوتاه خواهد ساخت، لذا از قصی کناره گرفتند و پس از آنکه در میان ایشان جنگ سختی در گرفت و از دو طرف مردمی بسیار کشته شدند، پیشنهاد صلح دادند، و «یعمربن عوف بن کعب کنانی» را به داوری برگزیدند، و او به نفع قصی رأی داد و از آن روز «شداخ» نامیده شد.

«قصی» امور کعبه و مکه را به دست گرفت، و دست «خزاعه» را کوتاه کرد و قوم خود را در مکه فراهم ساخت. او از اولاد «کعب بن لوی» نخستین کسی بود که بر قوم خویش حکومت و سلطنت یافت. و حجاب [۱] و رفادت [۲] و سقاییت [۳]

- [۱]- کلیدداری خانه کعبه.
- [۲]- مهمانداری و پذیرائی حاجیان.
- [۳]- آب دادن حاجیان.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸،  
و ندوه [۱] و لواء [۲] همه را به دست آورد. و قریش او را «مجمّع» نامیدند. شاعر عرب  
«حذافه بن نصر بن غانم عدوی» درباره وی می گوید:  
أبوکم قصیّ کان یدعی مجمّعابه جمّع الله القبائل من فھر [۳] برخی گفته اند که چون  
«قصی»، «حبی» [۴] دختر «حلیل بن حبشیه خزاعی» [۵] را به زنی گرفت، و از او دارای  
فرزند شد، «حلیل» هنگام مرگ خویش «قصی» را وصی خود قرار داد. و بدو گفت:  
فرزندان تو فرزندان منند. و تو به امر کعبه سزاوارتری.  
دیگران گفته اند که: «حلیل بن حبشیه» کلید خانه را به «أبو غبشان»:  
«سلیمان بن عمرو ملکانی» [۶] داد. و «قصی» آن را با سرپرستی کعبه به یک خیک شراب  
و یک شتر از وی خرید. و در میان عرب مثل گردید که، أخسر من صفة أبي غبشان:  
زیانبخش تر از دادوستد أبو غبشان. به قول بعضی «أبو غبشان»

- [۱]- اجتماع برای مشورت، چه قصی در پهلوی مسجد الحرام خانه ای برای این کار بنا  
کرد و آن را «دار الندوه» نام نهاد.
- [۲]- یعنی هرگاه قصی سپاهی از مکه بیرون می فرستاد، برای فرمانده آن سپاه لواء  
می بست.
- [۳]- پدر شما قصی است که مجمّع خوانده می شد، خداوند به وسیله او همه قبایل فھر را  
فراهم ساخت. م.
- [۴]- به ضم حاء و تشدید باء و الف مقصوره.
- [۵]- حلیل به ضم حاء و فتح لام، حبشیه: به ضم حاء و سکون باء و یا به فتح حاء و باء.

[۶]- نام أبو غبشان در تاریخ یعقوبی سلیمان بن عمرو ضبط شده است، ولی در تاریخ طبری و غیره سلیم بن عمرو (تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۲۹۳ چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه. تاریخ طبری ۱ / ۱۰۹۴ چاپ اروپا ۱۸۹۰-۱۸۷۹ م.) م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۹. کنيه «مخترش» [۱] پسر «حلیل» است که کلیدداری را از پدر به ارث برد [۲]. کار قصی به جایی رسید که قریش در زمان حیات و پس از مرگ وی کارهای او را چون حکم دینی واجب الاطاعه می دانستند. «قصی» نخستین کسی است که قریش را به عزت رسانید، و شرف و بزرگواری و سربلندی و هماهنگی ایشان به وسیله وی آشکار شد. پس قریش را که برخی در دره‌ها و قلّه‌های کوه منزل داشتند فراهم ساخت و در وادی مکه و نزدیک خانه جای داد. و جای هر کدام را معین کرد، با آنکه پیش از وی پراکنده جا و کم آبرو بودند، و در گمنامی زندگی می کردند. «قصی» پذیرائی حاجیان را بر قریش واجب ساخت و به آنان چنین فرمود: یا معشر قریش انکم جیران الله و اهل بینه و اهل الحرم و انّ الحجاج ضیف الله و اهله و زوار بینه و هم احقّ الضیف بالکرامه، فاجعلوا لهم طعاما و شرابا ایام الحجّ حتی یصدروا عنکم. «ای گروه قریش شمائید همسایگان خدا، و اهل خانه او، و اهل حرم، و حاجیان، میهمان خدا و نزدیکان او و زائران خانه اویند و آنان از هر میهمان به پذیرائی و احترام سزاوارترند، پس برای ایشان در ایام حج خوراکی و نوشابه‌ای فراهم سازید تا از نزد شما بازگردند».

نسب قبیله «بنی عبد الدّار» از جمله: «بنی شیبه» کلید داران کعبه به «عبد الدّار بن قصی» و نسب «بنی عبد العزی» از جمله: امّ المؤمنین «خدیجه» دختر «خوئیلد» و «زبیر بن عوّام بن خوئیلد» و «ورقه بن نوفل» به «عبد العزی بن قصی» می رسد.

[۱]- در نسخه به پیروی از طبقات (ج ۱ ص ۶۸ چاپ بیروت ۱۳۸۰ ه.م) محترش به حاء مهمله ثبت شده بود، این جانب آن را به پیروی از تاج العروس (خ ر ش) و انساب الاشراف بلاذری (ج ۱ ص ۴۹ دارالمعارف مصر) محترش به خاء معجمه تصحیح نمودم.

[۲]- ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱ ص ۶۸. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰. به گفته یعقوبی: «قصی» مناصب را در میان فرزندان خویش تقسیم کرد، آب دادن و سروری را به «عبد مناف»، «دار الندوه» را به «عبد الدار»، پذیرائی حاجیان را به «عبد العزی» و دو کنار وادی را به «عبد قصی» واگذاشت [۱]. به روایت مسعودی «حجابت» و «دار الندوه» و «لواء» را به «عبد الدار» و «سقای» و «رفادت» را به «عبد مناف» داد [۲]. اما به روایت ابن اسحاق که طبری هم آن را نقل کرده است: «هر چه را به دست داشت از دار الندوه و حجابت و لواء و سقای و رفادت همه را به «عبد الدار» داد که از همه فرزندانش بزرگتر، و در عین حال زبونتر بود، و به وی گفت: گرچه برادرانت بر تو برتری یافته‌اند، اما به خدا سوگند ترا به آنان می‌رسانم، تا جز تو کسی در کعبه را نگشاید، و جز با دست تو پرچم جنگ قریش بسته نشود، و کسی در مکه جز به سقای تو آب ننوشد، و هیچ کس در موسم حج جز از خوراکی که تو فراهم سازی نخورد، و قریش جز در سرای تو کاری را به انجام نرسانند. قریش از نظر بزرگواری «قصی بن کلاب» مرگ وی را مبدأ تاریخ خود قرار دادند، و چون «عام الفیل» پیش آمد و سال مشهوری بود، آن را مبدأ تاریخ شناختند و در نتیجه سال میلاد رسول خدا آغاز تاریخ آنها گردید [۳].

شهرستانی می‌نویسد که قصی از پرستش جز خدا که بت‌ها باشد نهی می‌کرد و همو است که می‌گوید:

أرباً واحداً أم ألف ربّ أدين إذا تقسّمت الأمور  
 تركت اللّات و العزى جميعاً كذلك يفعل الرجل الصبور و به قولی این شعرها را «زید بن  
 عمرو بن نفیل» گفته است [۴].

- [۱]- تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۲۴۱ چاپ بیروت ۱۳۷۹ هـ. م.  
 [۲]- ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۱۸۰.  
 [۳]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۵۹.  
 [۴]- الملل و النحل، ج ۳، ص ۳۳۲-۳۳۳.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱

### ۲- عبد مناف بن قصی

، مادرش: «حبیبی» دختر «حلیل خزاعی» است و فرزندانش: هاشم، عبد شمس، مطّلب،  
 نوفل، أبو عمرو و شش دختر.  
 و کنیه اش: «أبو عبد شمس» و نامش: «مغیره» و او را «قمر البطحاء» می گفتند [۱].  
 نسب «عبیده بن حارث» شهید بدر و «محمد بن ادريس شافعی» به «مطّلب بن عبد مناف»  
 و نسب «بنی امیّه» به «عبد شمس» می رسد.  
 چون «قصی» از دنیا رفت و در «حجون» [۲] دفن شد، «عبد مناف بن قصی» سروری یافت  
 و مقامش بالا گرفت و امور مکه بدون نزاع و اختلاف به دست فرزندان «قصی» اداره  
 می شد.

نسب «بنی عبد شمس» از جمله: «بنی امیّه» و «بنی مطّلب» و «بنی نوفل» به «عبد مناف»  
 می رسد.

### ۲- هاشم بن عبد مناف

، مادرش: «عاتکه» دختر «مرّه بن هلال بن فالج» است، یکی از دوازده عاتکه‌ای که در میان مادران رسول اکرم بوده‌اند و نامشان در تاریخ یعقوبی و مآخذ دیگر به تفصیل ذکر شده [۳] و روایت شده است که رسول خدا بسیار می‌گفت: «أنا ابن العواتک» (منم پسر عاتکه‌ها) و نیز می‌گفت: «أنا ابن العواتک من سلیم» (منم پسر عاتکه‌ها از بنی سلیم). و فرزندان وی: عبدالمطلب، أسد، أبو صیفی، نضله و پنج دختر، و کنیه‌اش: «أبو نضله»، و نامش: عمرو و معروف به «عمرو العلی» و القاب وی: هاشم و «قمر» و «زاد الراكب» [۴] بود. پس از وفات «عبد مناف» و «عبد الدار» میان

- 
- [۱] - چنانکه عبد الله بن عبد المطلب «قمر حرم» و عباس بن امیر المؤمنین «قمر بنی هاشم» گفته می‌شدند (قمر بنی هاشم).
- [۲] - حجون به فتح حاء، کوه یا مکانی است در مکه (معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۵ چاپ بیروت ۱۳۷۵ ه.م)
- [۳] - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۱۷ - ۵۲۰.
- [۴] - عمده الطالب، ص ۲۵.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲،
- «بنی عبد مناف» یعنی «هاشم» و «عبد شمس» و «مطلب» و «نوفل» و «بنی عبد الدار» که سرورشان «عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار» بود بر سر مناصب کعبه نزاعی سخت در گرفت. «بنی أسد بن عبد العزی» و «بنی زهره بن کلاب» و «بنی تیم ابن مرّه» و «بنی حارث بن فهر» با «بنی عبد مناف» همراه شدند و میانشان پیمانی منعقد شد که به «حلف المطیین» معروف گشت.
- «بنی مخزوم» و «بنی سهم» و «بنی جمح» و «بنی عدی» با «بنی عبد الدار» هم پیمان گشتند و «أحلاف» [۱] نامیده شدند، و «بنی عامر بن لؤی» و «بنی محارب بن فهر» بی طرف ماندند.



با این ترتیب مقدمات جنگ میان طوائف قریش فراهم گشت، اما جنگ روی نداد و با یکدیگر صلح کردند، و قرار بر این شد که «سقایت» و «رفادت» به «بنی عبد مناف» داده شود، «حجابت» و «لواء» و «دار الندوه» به دست «بنی عبد الدار» باشد، در میان «بنی عبد مناف»، «هاشم» متصدی رفادت و سقایت گردید، چه برادر بزرگترش «عبد شمس» هم فقیر و هم عیالوار بود، و هم بیشتر اوقات به سفر می‌رفت و کم در مکه اقامت داشت. به گفته یعقوبی، دو پیمان: «مطیبین» و «لعه» در زمان «عبد المطلب بن هاشم» به انجام رسید، و دختر عبد المطلب کاسه طیب را برای «مطیبین» فراهم ساخت، که دست در آن فرو بردند.

در موسم حجّ «هاشم» در میان قریش پیا می‌خواست و چنین می‌گفت: «یا معشر قریش، انکم جیران الله و اهل بیته الحرام، و انه

[۱]- و نیز «لعه» یعنی خون‌لیسان، چه بنی سهم که از «حلف المطیبین» خبر یافتند، گاوی کشتند و گفتند: هر کس دست خود را در خون آن داخل کند و آن را بلیسد از ماست. بنی سهم و بنی عبد الدار و بنی جمح و بنی عدی و بنی مخزوم دستهای خود را در آن فرو بردند و «لعه» یعنی خون‌لیسان نامیده شدند. (ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۲۲)..

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳

يَأْتِيكُمْ فِي هَذَا الْمَوْسَمِ زَوَارُ اللَّهِ (و حَجَّاجِ بَيْتِهِ) يَعْظُمُونَ حَرَمَهُ بَيْتَهُ، فَهَمُّ أَضْيَافِ اللَّهِ، وَ أَحَقُّ الضَّيْفِ بِالْكَرَامَةِ ضَيْفَهُ، وَ قَدْ خَيْرَ كَمِ اللَّهِ بِذَلِكَ وَ أَكْرَمَكُمْ بِهِ، ثُمَّ حَفِظَ مِنْكُمْ أَفْضَلَ مَا حَفِظَ جَارٌ مِنْ جَارِهِ فَكْرَمُوا ضَيْفَهُ وَ زَوَّارَهُ فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ شَعَثًا غَيْرًا مِنْ كُلِّ بَلَدٍ عَلَى ضَوَامِرٍ كَالْقِدَاحِ وَ قَدْ أَعْيُوا وَ تَفَلَّوْا وَ قَمَلُوا وَ أَرْمَلُوا، فَاقْرُؤْهُمْ، وَ أَغْنُوهُمْ (فَأَجْمَعُوا لَهُمْ مَا تَصْنَعُونَ لَهُمْ بِهِ طَعَامًا أَيَّامَهُمْ هَذِهِ الَّتِي لَا بَدَّ لَهُمْ مِنَ الْإِقَامَةِ بِهَا، فَإِنَّهُ وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ لِي مَالٌ يَسَعُ بِذَلِكَ مَا كَلَّفْتُمُوهُ) [۱].

«ای گروه قریش، شما همسایگان خدا و اهل بیت الحرام او هستید، در این موقع زوار

خدا (و حاجیان خانه او) نزد شما می‌آیند، تا حرمت خانه او را بزرگ دارند و اینان میهمانان خدایند، و سزاوارترین میهمان به این که گرمی داشته شود، میهمان خداست. خدا شما را برای این کار برگزید و به این افتخار سرفراز داشت، سپس حقوق همسایگی شما را بهتر از هر همسایه‌ای برای همسایه‌اش رعایت فرمود، پس میهمانان و زائران او را گرمی دارید، زیرا که ایشان، ژولیده و غبارآلوده از هر شهری بر شتران لاغر مانند چوبه‌های تیر، می‌رسند، در حالی که خسته و بدبو و ناشسته و نادار گشته‌اند، پس آنان را پذیرائی کنید و بی‌نیازشان سازید (پس برای ایشان چیزی فراهم سازید، تا در این ایامی که ناچار باید در مکه بمانند برای ایشان خوراکی تهیه کنید، چه سوگند به خدا اگر مرا ثروتی برای این کار به قدر کفایت می‌بود، زحمت آن را به شما نمی‌دادم) [۲].

«هاشم» حاجیان را در مکه و منی، عرفات و مشعر، غذا می‌داد و برای آنان نان و گوشت و روغن و سویق تریت می‌کرد، و آب را همراهشان می‌برد، تا

[۱]- در نسخه اینطور ضبط شده است، ولی بهتر چنانکه در روض الانف ج ۲، ص ۶۵ مسطور است کلفتکموه است. م.

[۲]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۱۱-۳۱۲، سیره النبی، ج ۱، ص ۱۴۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۵۷ و نیز در ص ۴۵۸ از شرح نهج البلاغه و همچنین در جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۳۲، خطبه دیگری نیز از هاشم نقل شده است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۴،  
 وقتی که مردم متفرق می‌شدند و به شهرهای خود رهسپار می‌گشتند و نیز در سال قحطی برای قوم خود نان خرد کرده و تریت می‌ساخت و بدین جهت «هاشم» نامیده شد. «هاشم» نخستین کسی بود که دو سفر بازرگانی: زمستانی و تابستانی، یعنی: «دو رحله شتاء و صیف» [۱] را برای قریش برقرار ساخت. سفری در زمستان به شام و سفری در تابستان به حبشه [۲]. یا سفری در زمستان به یمن و عراق و سفری در تابستان به شام و

فلسطین

[۳].

و نیز می‌گویند که «عبد شمس» برادر «هاشم» با پادشاه حبشه چنین پیمانی بسته بود، و نوفل با پادشاه ایران و مطلب با پادشاه یمن [۴]. مطرود بن کعب خزاعی درباره هاشم گفته است:

عمرو الذی هشم الثرید لقومه قوم بمکّه مستین عجاف  
سنت إلیه الرحلتان کلاهما سفر الشتاء و رحله الأصفاف [۵] «آن عمرو که برای قوم خود،  
قومی که در مکه قحطی زده و لاغر شده بودند تریّت خرد کرد، دو سفر تابستانی و  
زمستانی به وسیله او برقرار گشت».  
نسب «بنی هاشم» عموماً به «هاشم بن عبد مناف» می‌رسد و مادر امیر المؤمنین

[۱]- قرآن مجید، سوره قریش.

[۲]- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲.

[۳]- در این باره به کتب تفاسیر مانند طبری، فخر رازی تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان، آلوسی و غیره، تفسیر سوره قریش و نیز به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۵، ص ۲۰۲ و ۲۱۰ چاپ عیسی البابی ۱۹۶۲ م و بحار الانوار ج ۱۵، ص ۱۲۳ چاپ علوی و آخوندی مراجعه شود. م.

[۴]- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۴، چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه. و تفسیر آلوسی ج ۳۰، ص ۲۴۰، چاپ بیروت نقل از بحر و غیره. م.

[۵]- در نسخه به جای مستین (به یاء) مستون (به واو) و به جای الاصفاف (به صاد مهمله) الاصفاف (به ضاد معجمه) بود، این جانب با توجه به منابع و معنی، شعر را به این نحو تصحیح کردم. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵.

علیه السلام «فاطمه» دختر «أسد بن هاشم» است. «هاشم» در یکی از سفرهای شام در «غزه»

وفات کرد، سپس «عبد شمس» در مکه، آنگاه «مطلب» در «ردمان» یمن، و پس از او نوفل در «سلمان» عراق در گذشتند.

### ۱- عبد المطلب بن هاشم

، مادرش «سلمی» دختر «عمرو بن زید بن لبید (بن حرام) بن خدش بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار: تیم اللات بن ثعلبه بن عمرو بن خزرج» بود و فرزندانش: عباس، حمزه، عبد الله، أبو طالب (عبد مناف)، زبیر، حارث، حجل (غیداق)، مقوم (عبد الکعبه)، ضرار أبو لهب (عبد العزی) [۱]، قثم [۲] و شش دختر از جمله: «عاتکه» مادر «عبد الله بن ابي أمیه مخزومی» برادر پدری «أم سلمه» که چون مادرش نیز عاتکه نام داشت بعضی به اشتباه او را دختر عمه رسول اکرم نوشته‌اند، و «أمیمه» مادر أم المؤمنین «زینب» دختر «جحش أسدی» و برادرش «عبد الله بن جحش» شهید أحد. و «صفیه» مادر «زبیر بن عوام» و «بره» مادر «أبو سلمه مخزومی». کینه عبد المطلب «أبو الحارث» و نامش «شبهه الحمد» و نام اولش «عامر» بوده است [۳].

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۱۱۹.

[۲]- برخی غیداق و حجل را دو نفر شمرده و نام حجل را «مغیره» نوشته و برای عبد المطلب دوازده پسر نوشته‌اند (نسب قریش) برخی دیگر مقوم و عبد الکعبه را نیز دو نفر دانسته و بدین ترتیب پسران عبد المطلب را سیزده نفر شمرده‌اند، بعضی مثل ابن هشام، قثم را هم ذکر نکرده و پسران عبد المطلب را ده نفر دانسته‌اند (مصباح الاسرار، ص ۱۷۹ نقل از ذخائر العقبی).

[۳]- عبد المطلب را ده نام بود که عرب و پادشاهان ایران و حبشه و روم او را به آن نام‌ها می‌شناختند. از جمله: عامر، شبهه الحمد، سید البطحاء، ساقی الحجیج، ساقی الغیث، غیث الوری فی العام الجذب، أبو السادة العشره، عبد المطلب، حافر زمزم (بحار، ج ۱۵، ص

۱۲۸) و ابراهیم ثانی (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱ چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه.ق) و از معارف ابن قتیبه نقل شده که او را «فیاض» و «مطعم طیر السماء» می گفته‌اند و مستجاب الدعوه بوده است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۶  
نسب ائمه معصومین علیهم السلام و همه طالبیان [۱] که انسابشان در کتاب «عمده الطالب فی أنساب آل ابي طالب» تألیف «جمال الدین أحمد بن علی حسینی» معروف به «ابن عنبه» متوفی به سال ۸۲۸ هجری و شرح فداکاری آنان در کتاب «مقاتل الطالبین» تألیف «أبو الفرج علی بن حسین اصفهانی» متوفی به سال ۳۵۶ هجری آمده است به «أبو طالب بن عبد المطلب» و نسب «بنی العباس» از جمله: ۳۷ نفر خلفای عباسی عراق (۱۳۲-۶۵۶ ه.ق)

به «عباس بن عبد المطلب» و نسب ۱۷ نفر خلفای عباسی مصر (۶۵۹-۹۲۳) به سی و پنجمین خلیفه عباسی عراق یعنی «الظاهر بالله» (۶۲۲-۶۲۳) می‌رسد [۲].  
«هاشم» در یکی از سفرهای خود به مدینه با «سلمی» دختر «عمرو خزرجی» ازدواج کرد و «عبد المطلب» از وی تولد یافت، و در موقع وفات «هاشم»، «عبد المطلب» نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود، «مطلب بن عبد مناف» بعد از برادرش «هاشم» امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت، و چون «عبد المطلب» بزرگ شد مطلب خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد، و چون او را ردیف خویش سوار کرده بود مردم بی‌خبر از حقیقت امر گفتند: «مطلب» بنده‌ای خریده است، اما «مطلب» می‌گفت: وای بر شما این پسر برادر من «هاشم» است، و او را از مدینه می‌آورم.  
از آن روز برای او نام «عبد المطلب» معروف گشت، و نام اصلی وی که شبیه یا شبیه الحمد بود از یاد رفت.  
چون «مطلب» در «ردمان» یمن وفات یافت، عبد المطلب در مکه به سروری و بزرگواری

و آقائی رسید، و آوازه او بلند و برتری اش آشکار گشت و قریش هم سروری او را پذیرفتند.

[۱]- یعنی: بنی علی، بنی جعفر و بنی عقیل.  
 [۲]- نسب بنی حارث و بنی اُبی لهب نیز به عبد المطلب می‌رسد.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷،  
 یعقوبی گوید: «عبد المطلب» در آن روز سرور قریش بود و رقیبی نداشت، چه خدا بزرگواری او را به احدی نداده، و از چاه زمزم (در مکه) و ذوالهرم (در طائف) سیرایش کرده بود، قریش او را در مال‌های خود داوری دادند، و در قحطی و گرسنگی به مردم خوراک داد تا آنجا که پرندگان و ددان کوهستان را نیز خوراندند.  
 أبو طالب در این باره گفته است:  
 و نطعم حتی يأكل الطير فضلنا إذا جعلت أیدی المفیضین ترعد «هنگامی که دست‌های قماربازان شروع به لرزیدن می‌کند (آنگاه که سخاوتمندان بخل می‌ورزند) به مردم آن قدر خوراک می‌دهیم که پرندگان هم از مازاد طعام ما می‌خورند».  
 «عبد المطلب» از پرستش بت‌ها برکنار بود، و خدا را به یگانگی می‌شناخت و به نذر وفا می‌کرد، و سنت‌هایی نهاد که بیشتر آن‌ها در قرآن نازل گشت و در سنت رسول خدا پذیرفته گشت و آنها عبارتست از: وفای به نذر، و پرداخت صد شتر در دیه و حرمت نکاح محارم و موقوف ساختن درآمدن به خانه‌ها از پشت آن‌ها و بریدن دست دزد و نهی از زنده به گور کردن دختران و مباحله، و حرمت می‌گساری، و حرمت زنا، و حد زدن زناکار، و قرعه زدن و این که نباید هیچ کس برهنه پیرامون کعبه طواف نماید و پذیرائی از میهمان و اینکه نباید هزینه حج را جز از اموال پاکیزه خود پردازند و بزرگ داشتن ماه‌های حرام، و تبعید کردن زنان مشهور زناکار [۱] و خمس دادن از گنج‌ها و سقایت حاجیان، و هر طوافی را هفت شوط قرار دادن [۲].

یعقوبی از رسول خدا روایت کرده است که گفته است: إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ جَدِّي عَبْدَ الْمُطَّلَبِ أُمَّةً وَاحِدَةً فِي هَيْئَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ زِيَّ الْمَلُوكِ: «خدا جد من: «عبد المطلب» را به تنهایی در سیمای پیامبران و هیبت پادشاهان محشور می‌نماید». در زمان عبد المطلب مکه در معرض خطر سختی قرار گرفت، چه

[۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۳.

[۲]- ر. ک: بحار، ج ۱۵، ص ۱۲۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸.

جنگجویان حبشی به فرماندهی «أبرهه» از یمن به مکه روی آور شدند و می‌خواستند حجاز را مانند یمن به دست آورند، و کیش مسیح را که در یمن پس از انتقام گرفتن به خاطر شهر مسیحی مذهب نجران رواج داده بودند، در مکه نیز رایج سازند [۱] اینان نیز عازم بودند که کعبه را ویران کنند، چه به وی گزارش داده بودند که مردی از بنی کنانه در کلیسای «قلیس» صنعای یمن بی‌حرمتی کرده است، و سوگند یاد کرده بود که کعبه قریش را ویران سازد.

در این پیشامد «عبد المطلب» بردباری و مردانگی و شجاعتی نشان داد که دیگر

[۱]- بعد از آنچه ذو نواس پادشاه یهودی مذهب یمن با مردم نجران کرد، مردی از قبیله «سبأ» به نام «دوس ذو ثعلبان» از وی گریخت، و نزد قیصر روم رفت و از وی کمک خواست، قیصر او را نزد پادشاه حبشه معرفی کرد و به وی نامه‌ای نوشت و نجاشی هفتاد هزار حبشی را همراه وی ساخت و «أریاط» را بر آنان فرماندهی داد، أریاط و دوس با این سپاه بر یمن حمله بردند و بر ذو نواس پیروز گشتند و او خود را در دریا غرق کرد و أریاط بر یمن سلطنت یافت. اما پس از چند سال میان او و أبرهه حبشی اختلاف و جنگی پیش آمد و در جنگ تن به تن، أریاط به دست أبرهه کشته شد و أبرهه بر یمن تسلط

یافت. ابرهه در قضیه فیل به هلاکت رسید و پسرش «یکسوم» پادشاه یمن شد، بعد از مرگ یکسوم برادر دیگرش «مسروق بن ابرهه» حکومت یمن را به دست گرفت و همچنان بر سر کار بود تا «سیف بن ذی یزن» شاهزاده یمنی حمیری نزد قیصر روم به درخواست کمک رفت و ناامید نزد «نعمان بن منذر» شاه حیره باز آمد و به وسیله نعمان و همراه وی به دربار خسرو انوشیروان باریافت و از وی کمک خواست و خسرو هشتصد مرد زندانی را به فرماندهی «وهرز» همراه وی ساخت و در هشت کشتی رهسپار یمن شدند، دو کشتی در بین راه غرق شد، و ششصد نفر دیگر در ساحل «عدن» پیاده شدند و در جنگی که پیش آمد، مسروق و بسیاری از حبشیان را کشتند و یمن تا کشته شدن خسرو پرویز، زیر دست ایرانیان آمد. مدت حکومت چهار نفر حبشی یعنی «أریاط» و «ابرهه» و دو فرزندش به گفته ابن اسحاق ۷۲ سال بود (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۴۳-۷۳). أریاط ۲۰ سال، ابرهه ۲۳ سال، یکسوم ۱۷ سال و مسروق ۱۲ سال. (ر. ک: تاریخ حمزه ص ۱۹).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹،

بزرگان قریش نشان ندادند، تا چه رسد به متوسطین و عامه مردم، او قریش را فرمود تا مگه را واگذارند و به قلّه کوهها پناه برند، و این لشکر انبوه را برای انجام هر چه می خواهند آزاد گذارند، قریش فرمان «عبد المطلب» را شنیدند و از جنگ دوری جستند، و خود «عبد المطلب» در مگه ماند، و چون دیگران از شهر کناره نگرفت و در نزد کعبه دعا می کرد و از خدای یاری می خواست، و اشعاری را که از وی نقل شده است در مقام مناجات می خواند [۱]، تا خدای متعال چنانکه در قرآن مجید فرموده است [۲]: «اصحاب فیل» را به وسیله دسته های مرغانی که بر آنان فرستاد تا آنها را به سنگی از گل سفت شده زدند، و مانند کاه خورده شده درهم کوبیدند، نابود ساخت. و قریش بی آنکه چیزی از دست داده باشند، به عافیت به مگه بازگشتند و بزرگی و بزرگواری «عبد المطلب» را بیش از پیش دریافتند تا آنجا که می گفتند:



«عبد المطلب» ابراهیم دوم است. نوشته‌اند که لشکر «أبرهه» ضمن غارتگری‌های خود شتران قریش را به غارت بردند، و چون «عبد المطلب» از «أبرهه» فرمانده حبشه بار خواست و بر وی در آمد، جز درباره شتران خود که لشکریان حبشه با شتران قریش گرفته بودند، با او سخنی نگفت و در نتیجه در نظر «أبرهه» کوچک شد، و «أبرهه» به وی گفت: گمان کردم آمده‌ای تا درباره مگه و این خانه‌ای که مورد تعظیم شماست با من صحبت کنی، اما اکنون خواهش از من جز آن نیست که شتران را پس دهی. عبد المطلب گفت: من راجع به مال خود با تو سخن می‌گویم، خانه را هم صاحبی است که اگر بخواهد آن را حمایت خواهد کرد. «عبد المطلب» پس از آنکه داستان اصحاب فیل به انجام رسید، اشعاری

---

[۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ص ۳۶۴. سیره النبی، ج ۱، ص ۵۱.  
تاریخ طبری ج ۱، ص ۵۵۳. بحار ج ۱۵، ص ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۵.  
[۲]- سوره فیل.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰.  
گفت که یعقوبی آن را نقل کرده است [۱]. و اشعاری دیگر که مجلسی از مجالس مفید، و امالی شیخ طوسی، و کنز کراچکی نقل کرده است [۲]. شیخ طوسی در مصباح المتهجد می‌گوید: در دهم ماه ربیع الاول و هشت سالگی رسول اکرم، سال هشتم عام الفیل، «عبد المطلب» وفات یافت [۳]. قبر «عبد المطلب» و «عبد مناف» و «أبو طالب» و أمّ المؤمنین «خدیجه» در حجون واقع، و به «قبرستان أبو طالب» معروف است [۴].  
دختران «عبد المطلب»: صفیه، برّه، عاتکه، أمّ حکیم: بیضاء، أمیمه و آروی هر کدام پیش از مرگ پدر و به امر وی مرثیه‌ای گفته‌اند که ابن اسحاق آن را نقل کرده است [۵].  
«حذیفه بن غانم عدوی» نیز قصیده‌ای طولانی در مرثیه «عبد المطلب» و بزرگواری

خاندان «بنی هاشم» گفته است، «مطروود بن کعب خزاعی» هم قصیده‌ای در مرثیه «عبد المطلب» و جوانمردی «بنی عبد مناف» دارد [۶].  
ابن اثیر می‌نویسد: «عبد المطلب» نخستین کسی بود که در کوه «حراء» به اعتکاف پرداخت و چون ماه رمضان می‌رسید، به کوه «حراء» می‌رفت و در تمام ماه بینوایان را اطعام می‌کرد و در صد و بیست سالگی وفات یافت [۷].

[۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۳۰.

[۲]- ر. ک: بحار، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ۱۴۰-۱۴۱.

[۳]- ص ۵۵۳.

[۴]- در کتاب عیون اخبار الرضا، ص ۳۰۶. و أمالی صدوق، ص ۱۰۷ و ج ۱۵ بحار چاپ

جدید، ص ۱۲۵-۱۲۶، اشعاری از عبد المطلب نقل شده است که امام علی بن موسی

آنها را برای ریان بن صلت خواند.

[۵]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۶.

[۶]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۱۸۷-۱۹۳.

[۷]- الکامل، ج ۲، ص ۹.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱.

ابن قتیبه [۱] می‌گوید: در روی زمین هاشمی نسبی جز از فرزندان «عبد المطلب» نیست،

چه هاشم را پسرانی بود، اما نسلی از ایشان باقی نماند [۲].

### پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

عبد الله بن عبد المطلب، مادرش: «فاطمه» دختر «عمرو بن عائد بن عمران ابن مخزوم»

است، یکی از پنج فاطمه‌ای که در نسب رسول خدا بوده‌اند [۳]. «أبو طالب» و «زبیر بن

عبد المطلب» و پنج نفر از دختران «عبد المطلب» جز «صفیه» مادر «زبیر» از همین بانو

تولد یافته‌اند، کنیه «عبد الله» را: «أبو قشم» و «أبو محمد» و «أبو احمد» و لقبش را: «ذبیح» نوشته‌اند.

«عبد الله» پدر رسول خدا در بیست و پنج سالگی، در مدینه نزد دائی‌های پدرش طایفه «بنی النجار» در خانه‌ای معروف به «دار النابغه» وفات کرد [۴] به قول مشهور، وفات وی پیش از میلاد رسول خدا روی داد، اما یعقوبی همین قول مشهور را خلاف اجماع گفته، و به موجب روایتی از «جعفر بن محمد» علیهما السلام، وفات او را دو ماه پس از ولادت رسول خدا دانسته [۵] و سپس قول یک سال پس از میلاد را هم از کسانی

[۱]- معارف، ص ۳۳

[۲]- خطبه عبد المطلب در تهنیت سیف بن ذی یزن، یا در تهنیت معدی کرب بن سیف پادشاه یمن هنگامی که پادشاهی به وی بازگشت و بر حبشیان پیروز آمد در مروج الذهب، ج ۱، ص ۸۳-۸۴، جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۳۱-۳۲ (نقل از عقد الفرید ج ۱، ص ۱۰۷، و انباء نجباء الابناء ص ۱۱) نقل شده است.

[۳]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۰ و الکامل، ج ۲، ص ۲۲.

[۴]- و نیز در همان دار نابغه جعدی دفن شد (الکامل).

[۵]- کلینی نیز همین قول را اختیار کرده است (ر. ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲

نقل کرده است: قول ۲۸ ماه پس از میلاد و قول هفت ماه پس از میلاد هم نقل شده است

[۱].

علت وفات عبد الله را در مدینه چنین نوشته‌اند که برای تجارت با کاروان قریش رهسپار شام شد، و در بازگشتن از شام در اثر بیماری، در مدینه در میان «بنی عدی بن النجار» توقف کرد، یک ماه بستری بود، و چون کاروان قریش به مکه رفتند و «عبد المطلب» از حال وی جو یا شد، بزرگترین فرزند خود حارث را نزد وی به مدینه فرستاد، اما هنگامی

«حارث» به مدینه رسید که «عبد الله» وفات کرده بود. به قول واقدی: از «عبد الله» کنیزی به نام «ام ایمن» و پنج شتر و یک گله گوسفند و به قول ابن اثیر: شمشیری کهن و پولی نیز به جای ماند که رسول خدا آنها را ارث برد [۲].

### مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

«آمنه» دختر «وهب» بن عبد مناف بن زهره بن کلاب» که ده سال و به قولی ده سال و اندی پس از واقعه حفر زمزم، و یک سال پس از آن که «عبد المطلب» برای آزادی «عبد الله» از کشته شدن صد شتر فدیة داد، به ازدواج «عبد الله» در آمد، و شش سال و سه ماه پس از ولادت رسول خدا [۳]، در سفری که فرزند خویش را به مدینه برده بود تا خویشان مادری وی (از طرف مادر عبد المطلب) یعنی «بنی عدی بن النجار» او را ببینند، هنگام بازگشتن به مکه در سی سالگی در «أبواء» وفات کرد و همانجا دفن شد.

[۱] - اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۳، و بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۵. به علاوه مسعودی قول یک ماه پس از میلاد و سال دوم میلاد را نیز نقل کرده است (التنبیه و الاشراف ص ۱۹۶).  
 [۲] - ر. ک: بحار، ج ۱۵، ص ۱۲۵، اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۴.  
 [۳] - و به قول کلینی در کافی، ج ۱، ص ۴۳۹: چهار سال. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳، «عَلَّامه مجلسی» می گوید: شیعه امامیه بر ایمان «أبو طالب» و «آمنه» دختر «وهب» و «عبد الله بن عبد المطلب» و اجداد رسول خدا تا آدم علیه السلام اجماع دارند [۱].

### رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب (شبیة الحمد، عامر) بن هاشم (عمرو العلی) بن عبد مناف (مغیره) بن قصی (زید) بن کلاب (حکیم) بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن

فهر (قریش) بن مالک بن نضر (قیس) بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه (عمرو) بن الیاس بن نزار (خلدان) بن معد بن عدنان علیهم السلام.

### میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در تاریخ ولادت رسول خدا اختلاف است: مشهور شیعه هفدهم [۲] و مشهور اهل

[۱]- ر. ک. به: مرآت العقول (شرح کافی) جلد ۱ جزء ۳، ص ۳۶۴ سال ۱۳۲۱، در این خصوص روایات بسیاری هم وارد شده است، ر. ک. به: اصول کافی، چاپ آخوندی ج ۱، ص ۴۴۴ به بعد حدیث ۱۷ و ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۳۲ و ۳۳ و .... و به بحار الانوار، ج ۱۵، باب ۱، ص ۳ حدیث ۲ به بعد. م.  
[۲]- کلینی در کافی، ج ۱، ص ۴۳۹: هنگام زوال یا بامداد دوازدهم ربیع الاول عام الفیل. و مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۰: هشتم ربیع الاول، عام الفیل پنجاه روز پس از آمدن اصحاب فیل به مکه در دوشنبه هفدهم محرم سال ۸۸۲ از زمان اسکندر و سال ۲۱۶ از تاریخ عرب یعنی عام الغدر و سال چهارم پادشاهی خسرو انوشیروان. و در التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۶: هشتم ربیع الاول و به قولی دهم آن، مطابق ۸ دی ماه ۱۳۱۷-

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۵۴،
سنت	دوازدهم	ربیع	الاول	است [۱].

کلینی می نویسد که: مادر رسول خدا در آیام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجّه) نزد «جمره وسطی» که در خانه «عبد الله بن عبد المطلب» واقع بود باردار شد [۲]، و رسول خدا در «شعب اَبی طالب» در خانه «محمد بن یوسف» در زاویه بالا که هنگام ورود به خانه در دست چپ واقع می شود، از وی تولّد یافت (بعدها

- از آغاز پادشاهی بخت نصر و ۲۰ نisan سال ۸۸۲ از پادشاهی اسکندر پسر فیلیپ و سال

۳۹ از پادشاهی انوشیروان خسرو فرزند قباد پسر فیروز، و ۶۵ روز یا کمتر پس از رسیدن اصحاب فیل به مکه در یکشنبه پنجم محرم. و یعقوبی: روز دوشنبه دوم ماه ربیع الاول و به قولی: سه‌شنبه هشتم ماه ربیع الاول و به قول کسی که از جعفر بن محمد روایت می‌کند: روز جمعه هنگام سپیده دم دوازدهم ماه رمضان (ج ۲، ص ۷) و چنانکه منجمان گفته‌اند: در قران عقرب، و برخی در روز واقعه فیل و بعضی ۳۰ سال و بعضی چهل سال بعد از آن نوشته‌اند.

[۱]- حاج میرزا حسین نوری در اثبات قول هفدهم، رساله‌ای به نام «میزان السماء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء» نوشته که به چاپ رسیده است. ابن اثیر در أسد الغابه ج ۱، ص ۱۴:

دهم ربیع الاول گفته و قول دوم و هشتم آن را نیز نقل کرده و از قول دوازدهم چیزی نگفته است. یعقوبی صورت فلکی سال میلاد رسول خدا را به دو روایت از ما شاء الله منجم و محمد بن موسی خوارزمی نقل کرده (ر. ک: ترجمه تاریخ ج ۱، ص ۳۵۸) و مجلسی نیز آن را از ابو معشر بلخی نقل می‌کند. (ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰).

[۲]- این سخن با ولادت رسول اکرم در ماه ربیع الاول سازگار نیست، مگر این که به قانون جاهلی نسیء حج آن سال در جمادی الاولی، یا جمادی الثانیة، واقع شده باشد. چنانکه امین الاسلام طبرسی از مجاهد نقل کرده است که مشرکین هر ماهی از ماه‌های سال در دو سال حج می‌کردند. ادامه این ترتیب سبب شد که در سال دهم هجرت که حجة الوداع در آن سال واقع شد نوبت اعمال حج به ماه ذی الحجة برسد، لذا در آن سال عمل حج در خود ذی الحجة انجام شد (ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۲-۲۵۴).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵

این خانه را رسول خدا به «عقیل بن ابی طالب» بخشید و فرزندان «عقیل» آن را به «محمد بن یوسف ثقفی» برادر «حجاج» فروختند، و «محمد» آن را جزء خانه خویش ساخت و در زمان «هارون» مادرش «خیزران» آن را گرفت و از خانه «محمد بن یوسف» جدا ساخت

و مسجد قرار داد [۱]. و در سال ۶۵۹ «ملک مظفر» والی یمن در تعمیر آن مسجد کوشش شایسته به کار برد [۲].

ابن اسحاق روایت می کند که: «آمنه» دختر «وهب» مادر رسول خدا می گفت که: چون به رسول خدا باردار شدم به من گفته شد: «همانا تو به سرور این امت باردار شده‌ای، پس هرگاه تولد یافت بگو: أعیذه بالواحد من شرّ کلّ حاسد» (او را از شرّ هر حسد برنده‌ای به خدای یکتا پناه می دهم). سپس او را «محمد» بنام، چون رسول خدا تولد یافت، «آمنه» نزد جدش «عبد المطلب» پیام فرستاد که برای تو پسری تولد یافته است، بیا و او را ببین، «عبد المطلب» آمد و فرزند خویش را دید.

و «آمنه» آنچه را در زمان بارداری درباره نامگذاری وی دیده و شنیده بود، به «عبد المطلب» بازگفت. عبد المطلب او را بر گرفت و به درون کعبه برد و برای وی به دعا دست برداشت و خداوند را بر موهبتی که او ارزانی داشته سپاس گفت. آنگاه او را نزد مادرش باز آورد و به وی سپرد و برای رسول خدا در جستجوی دایه برآمد [۳].

در هنگام میلاد رسول خدا اتفاقات شگرفی به ظهور رسید که در کتاب‌های تاریخ و سیرت پیغمبر به تفصیل آمده است، از جمله: ایوان «کسری» لرزید و سیزده [۴] یا چهارده کنگره آن فرو ریخت، دریاچه ساوه فرو نشست، آتشکده فارس خاموش

[۱] - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹. بحار الانوار ج ۱۵، ص ۲۵۰.

[۲] - منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۱.

[۳] - ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۱۷۲.

[۴] - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸ چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶.

شد با آن که هزار سال بود خاموش نشده بود و بت‌ها همگی به رو در افتاد [۱] کلینی از

امام «جعفر بن محمد» علیهما السلام روایت کرده است که: «فاطمه» دختر آسَد، برای مژده میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد شوهرش «أبو طالب» آمد، پس «أبو طالب» گفت: سی سال دیگر صبر کن که تو را به فرزندی مانند وی جز در پیامبری مژده می‌دهم [۲].

و نیز از همان امام روایت کرده است که چون رسول خدا تولّد یافت (کاخهای) سفید فارس و قصرهای شام (در پرتو نوری که تابید) برای «آمنه» آشکار شد، پس «فاطمه دختر آسَد» مادر امیر المؤمنین خندان و شاداب نزد «أبو طالب» آمد و او را به آنچه «آمنه» گفته بود خبر داد، پس «أبو طالب» به وی گفت: مگر از این امر در شگفتی؟ تو هم باردار می‌شوی و وصی و وزیر او را می‌زائی [۳].

### دوران شیرخوارگی و کودکی پیامبر (ص)

رسول خدا هفت روز از مادر خود «آمنه» شیر خورد [۴] و روز هفتم ولادت، «عبد المطلب» قوچی برای وی عقیقه کرد و او را «محمد» نامید تا در آسمان و زمین ستوده باشد. سپس کنیز أبو لهب «ثویبه» که پیش از این «حمزّه بن عبد المطلب» را شیر داده بود، با شیری که به پسرش «مسروح» می‌داد چند روزی رسول خدا را شیر داد [۵].

[۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۹، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۷ و ۲۶۳-

۲۶۶. امالی صدوق، ص ۱۷۱- ۱۷۲. اکمال الدین، ص ۱۱۲- ۱۱۳.

[۲]- ر. ک: اصول کافی ج ۱، ص ۴۵۳. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۶۳. معانی- الاخبار

ص ۱۱۴

[۳]- ر. ک: اصول کافی ج ۱، ص ۴۵۴. روضه کافی، ص ۳۰۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص

۲۹۷ از کتاب العدد.

[۴]- إمتاع الاسماع، ص ۵.



[۵]- وی پس از رسول خدا نیز ابو سلمه بن عبد الأسد مخزومی شوهر امّ سلمه و پسر عموی رسول خدا را شیر داده است (أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۵ چاپ افست اسماعیلیان. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷  
 رسول خدا پس از هجرت نیز برای «ثویبه» لباس و جز آن می فرستاد، تا در سال هفتم هنگام بازگشت رسول خدا از غزوه خیبر، وفات کرد، رسول خدا از پسرش «مسروح» جويا شد، گفتند او پیش از مادر خود مرده است. پرسید: خویش دیگری از وی نمانده است؟ گفتند: هیچ کس را ندارد [۱]. به گفته یعقوبی: «ثویبه» «جعفر بن ابی طالب» را نیز شیر داده است [۲]. در اسلام «ثویبه» اختلاف است و جز «ابن منده» [۳] کسی به اسلام او تصریح نکرده است [۴]. «ثویبه» «عبد الله بن جحش» را نیز شیر داده است [۵]. تا آنگاه سعادت شیر دادن رسول خدا نصیب زنی از قبیله «بنی سعد بن بکر بن هوازن» به نام «حلیمه» دختر «ابو ذؤیب: عبد الله بن حارث» و همسر «حارث بن عبد العزی بن رفاعه سعدی» گردید.

«حلیمه» نیز عموزاده و همزاد رسول خدا: «ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب» را با شیری که به پسرش «عبد الله» می داد شیر داد. عبد الله برادر رضاعی، و دو خواهرش «أنیسه» و «شیما» (خدامه) [۶] خواهران رضاعی رسول خدا بودند. «حلیمه» دو سال تمام رسول خدا را شیر داد و در دو سالگی او را از شیر بازگرفت.

[۱]- أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۴-۱۵.

[۲]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۶۲.

[۳]- به فتح میم و سکون نون: ابو زکریا یحیی بن عبد الوهاب اصفهانی متوفی به سال ۵۱۲ که خود و پدرانش تا پنج پشت از محدثان بزرگ و معروف و حفاظ حدیث بوده اند.

[۴]- أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۱۴ چاپ افست اسماعیلیان.

[۵]- منتخب التواریخ، ص ۱۷ و ۴، نقل از خیرات حسان محمد حسن خان اعتماد السلطنه.

[۶]- به خاء معجمه مکسوره و ذال معجمه و نیز به جیم مضموم و دال بی نقطه و هم به خاء مهمله مضمومه، و ذال معجمه و فاء ضبط شده است (ر. ک. به: سیره ابن هشام ج ۱، ص ۱۷۰ چاپ مصطفی الحلبي سال ۱۳۵۵ ه. پاورقی ۳ نقل از اصابه، سهیلی، ابو ذر، ابن حجر، طبری و طبقات. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸،

مقریزی می نویسد که: «حمزۀ بن عبد المطلب» نیز در میان قبیله «بنی سعد» شیرخواره بود، روزی مادر رضاعی «حمزه» که پیش از آن «حمزه» را شیر داده بود، رسول خدا را که نزد مادرش «حلیمه» بود شیر داد، لذا «حمزه» از دو جهت برادر رضاعی رسول خدا شد، هم از جهت «ثویبه» و هم از «شیر ده سعدیه» [۱].

رسول خدا در حدود چهار سال نزد «حلیمه» در میان قبیله «بنی سعد» اقامت داشت و قضیه «شق صدر» [۲] در همانجا روی داد، و در سال پنجم ولادت، «حلیمه» او را به مادرش بازگرداند [۳]. قبیله بنی سعد از برکت رسول خدا، در وسعت و نعمت شدند و کرامت‌ها مشاهده کردند که در کتب حدیث و تاریخ ثبت شده است.

ابن اسحاق روایت می کند که رسول خدا می گفت: «أنا أعربکم، أنا قرشی و استرضعت فی بنی سعد بن بکر» من از همه شما فصیحترم، چه هم قریشی‌ام و هم در قبیله «بنی سعد بن بکر» شیر خورده‌ام [۴].

### سفر رسول خدا به مدینه در شش سالگی

در سال هفتم ولادت که رسول خدا شش ساله بود، مادرش «آمنه» وی را برای

[۱]- ر. ک: امتاع الاسماع، ص ۶، به قول بعضی، رسول خدا از هشت زن و به قولی دیگر

از ده زن شیر خورده است (ر. ک: انسان العیون، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۸) و نیز به قول بعضی

عثمان بن مظعون هم برادر رضاعی رسول خدا بوده است (منتخب التواریخ، ص ۴، به نقل از ناسخ التواریخ).

[۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸. امتاع الاسماع، ص ۶. بحار الانوار ج ۱۵، ص ۳۵۲ و ۳۶۵-۳۶۸ و ۳۷۸-۳۸۰ و ۴۰۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵ چاپ بیروت ۱۳۸۵ هـ.

[۳]- ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵، و ۲۸۵ چاپ بیروت ۱۳۸۵ هـ.

[۴]- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۶ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ هـ. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹.

دیدن دائی هایش به مدینه برد، و هنگام بازگشت به مکه در «أبواء» در گذشت و همانجا به خاک سپرده شد، و آنگاه «أمّ ایمن» رسول خدا را با خود به مکه آورد. کیفیت این سفر را در طبقات چنین می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله با مادرش «آمنه» دختر «وهب» بود تا شش ساله شد و مادرش او را نزد دائی هایش طایفه «بنی عدی بن النجار» برد تا وی را ببینند، «أمّ ایمن» نیز در این سفر همراه بود، و رسول خدا را پرستاری می کرد و بر دو شتر سوار شده بودند، «آمنه» رسول خدا را در «دار النابغه» (که محل وفات و دفن پدرش عبد الله بود) برد و یک ماه نزد «بنی عدی بن النجار» ماند، بعدها رسول خدا از این اقامت یک ماهه مدینه اموری را یاد می کرد، و چون (پس از هجرت به مدینه) به برج «بنی عدی بن النجار» نگریست، آن را شناخت و گفت: «بالای این برج با دخترکی از انصار به نام «أنیسه» بازی می کردم و با پسرانی از دائی زادگان خود پرنده ای را که روی این برج می نشست پرواز می دادیم» و به آن خانه (یعنی: دار النابغه) نگریست و گفت: «مادرم مرا در همین جا منزل داد و پدرم «عبد الله بن عبد المطلب» در همین خانه دفن شد، و شنا را در چاه بنی عدی بن النجار خوب یاد گرفتم. گروهی از یهودیان به مدینه نزد رسول خدا (که با مادرش آمنه به مدینه آمده بود) رفت و آمد می کردند و به او می نگریستند، «أمّ ایمن» گفت: از یکی از آنان شنیدم که می گفت: این پسر، پیامبر این

امّت است، و این شهر هم محلّ هجرت اوست، من سخن وی را حفظ کردم و هم اکنون به یاد دارم. سپس مادر رسول خدا که فرزند خود را به مگّه بازمی گرداند، در «أبواء» درگذشت، و در همانجا به خاک سپرده شد. بعد از آن «أمّ ایمن» رسول خدا را با همان دو شتری که از مگّه آورده بودند به مگّه بازگرداند، و رسول خدا را هم در زمان حیات مادرش و هم پس از وفات او پرستاری و نگهداری می کرد. رسول خدا که در سال حدیبیه بر «أبواء» می گذشت، قبر مادر خود را زیارت کرد و آن را مرمت نمود، او بر سر قبر مادرش گریه کرد و مسلمانان هم به خاطر وی می گریستند و گفت: مهربانی وی را به خاطر آوردم و مرا گریه گرفت [۱].

[۱] - طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۶ چاپ بیروت ۱۳۸۰ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰

سپس «عبد المطلب» رسول خدا را سرپرستی می کرد و چون برای «عبد المطلب» فرشی در سایه کعبه گسترده می شد و فرزندان وی پیرامون مسند پدر می نشستند تا پدرشان بیاید و در جای مخصوص خود بنشیند، گاه می شد که رسول خدا می رسید و روی مسند «عبد المطلب» می نشست، و چون عموهای وی می خواستند او را بردارند، «عبد المطلب» می گفت: «دعوا ابنی، فوالله إن له شأنًا» [۱]، پسرم را رها کنید، به خدا قسم که او را مقامی است ارجمند [۲].

رسول خدا هشت ساله بود که «عبد المطلب» وفات یافت، و در «حجون» مگّه به خاک سپرده شد.

عبد المطلب سرپرستی و نگهداری رسول خدا را به فرزند خویش أبو طالب که با «عبد الله» پدر رسول خدا از یک مادر بودند واگذاشت و گفت: أوصیک یا عبد مناف بعدی بمفرد بعد أیبه فرد فارقه و هو ضجیع المهدفکنت کالأمّ له فی الوجد

تدنیه من أحشائها و الكبذانت من أرجی بنی عندی  
 لدفع ضیم أو لشدّ عقد  
 «ای عبد مناف، تو را پس از خود درباره یتیمی که از پدرش جدا مانده، سفارش می‌کنم.  
 او در گهواره پدر را از دست داد و من برای وی چون مادری دلسوز بودم که فرزند  
 خویش را تنگ در آغوش می‌کشد. اکنون برای دفع ستمی یا محکم ساختن پیوندی، به  
 تو از همه فرزندانم امیدوارترم» [۳].

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۱۸۰.  
 [۲]- امتاع الاسماع: دعوا بنی فانه یونس ملکا (ص ۷) الطبقات الکبری، ایضا: دعوا ابنی،  
 إنه لیحدّث نفسه بملک (ج ۱، ص ۱۵۲، چاپ بیروت ۱۳۸۰ هـ). پسر من را واگذارید چه او  
 بزرگی و سلطنت احساس می‌کند، یا او خود را به بزرگی و سلطنت خبر می‌دهد.  
 [۳]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ۳۶۸. بحار الانوار ج ۱۵، ص ۱۵۲.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱،  
 آنگاه «أبو طالب» و پسران خویش را درباره رسول خدا با بیانی بلیغ وصیت کرد، و از این  
 که او را امری بزرگ در پیش است خبر داد.  
 به گفته واقدی: هشت سال و هشت ماه و هشت روز از عمر رسول خدا سپری شده بود  
 که عبد المطلب وفات یافت [۱].  
 یعقوبی می‌نویسد: رسول خدا را پس از وفات «عبد المطلب» عمویش «أبو طالب»  
 سرپرستی می‌کرد، و با اینکه نادار بود، بهترین سرپرست بود. سروری بزرگوار، مطاع و  
 با عظمت بود. «علی بن ابی طالب» گفت: «أبی ساد فقیرا و ما ساد فقیر قبله»، «پدرم در  
 عین ناداری سروری کرد و پیش از او هیچ فقیری سروری نیافت». و نیز می‌نویسد: «فاطمه»  
 دختر «أسد بن هاشم» همسر «أبو طالب» و مادر همه فرزندانش، رسول خدا را پرورش  
 داد. و از رسول خدا روایت می‌شود که پس از وفات «فاطمه» که زنی مسلمان و بزرگوار

بود، گفت: «الیوم ماتت أمّی» (امروز مادرم وفات کرد) و او را در پیراهن خویش کفن کرد و در قبرش فرود آمد و در لحد او خوابید، و چون به او گفته شد: ای رسول خدا برای «فاطمه» سخت بی تاب گشته‌ای؟ گفت: «إنّها كانت أمّی إذ كانت لتجیع صبیانها و تشبعنی، و تشعّتهم و تدهننی، و كانت أمّی» (او به راستی مادرم بود، چه کودکان خود را گرسنه می‌داشت و مرا سیر می‌کرد، و آنان را گردآلود می‌گذاشت، و مرا شسته و آراسته می‌داشت، راستی که مادرم بود) [۲].

### سفر اول شام

رسول خدا دوازده‌ساله [۳] یا نه‌ساله [۴] و به قول مسعودی سیزده‌ساله [۵] بود که همراه

[۱]- ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

[۲]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۶۸، ۳۶۹.

[۳]- به قول مقریزی: دوازده سال و دو ماه و ده روز از عمر شریف وی گذشته بود

(امتاع- الاسماع، ص ۸).

[۴]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۹.

[۵]- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵ چاپ بیروت ۱۳۸۵ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲.

عموی خود «أبو طالب» که با کاروان قریش برای تجارت به شام می‌رفت رهسپار شام

شد. این سفر در دهم ربیع الاول سال سیزدهم واقعه فیل اتفاق افتاد [۱] و چون کاروان به

«بصری» [۲] رسید، راهی «بحیری» [۳] نام از قبیله «عبد القیس» و از دانایان کیش مسیحی

از روی آثار و علائم، رسول خدا را شناخت و از نبوت آینده وی خبر داد، و «أبو طالب»

را به مراقبت و نگهداری او سفارش کرد.

### حوادث مهم

## دوران جوانی رسول خدا تا بعثت

در ترتیب وقوع این حوادث کم و بیش اختلاف است و مسعودی ترتیب و فاصله تاریخی آنها را چنین گفته است: میان میلاد رسول خدا که در عام الفیل بوده است و «عام الفجار» بیست سال فاصله شد. «حلف الفضول» پس از بازگشت قریش از «فجار» بسته شد. چهار سال و سه ماه و شش روز بعد از «فجار چهارم»، رسول خدا برای «خدیجه» رهسپار سفر بازرگانی شام شد. دو ماه و بیست و چهار روز بعد با «خدیجه» ازدواج کرد. ده سال بعد، یعنی: پانزده سال بعد از «فجار» چهارم در تجدید بنای کعبه

- [۱]- امتاع الاسماع، ص ۸
- [۲]- به ضم باء و الف مقصوره، قصبه‌ای است در سرزمین حوران از توابع دمشق (معجم البلدان، ج ۱۵، ص ۴۴۱ چاپ بیروت ۱۳۷۴ هـ). م.
- [۳]- به فتح باء و الف مقصوره یا ممدوده (ر. ک. به: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۱، به بعد چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ هـ. و مروج الذهب، ج ۱، ص ۸۹ چاپ بیروت ۱۳۸۵ هـ. و معارف ابن قتیبه ص ۵۸ و غیره). م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳، «حجر الاسود» را به جای خودش نهاد. از بنای کعبه تا بعثت رسول خدا پنج سال فاصله شد [۱].

## فجار

در جوانی رسول خدا جنگ «فجار» میان قریش و «بنی کنانه» و «بنی أسد بن خزیمه» از طرفی، و «بنی قیس بن [۲] عیلان» از طرف دیگر روی داد، چه «نعمان ابن منذر» پادشاه حیره کاروانی با بار پارچه و مشک به بازار «عکاظ» فرستاد و «عروه رحّال» از «بنی هوازن» حفاظت آن را به عهده گرفت و همراه کاروان رهسپار شد. «برّاض بن قیس» از «بنی

کنانه» نیز به منظور کشتن وی رهسپار گردید و هنگام فرصت بر او تاخت و او را کشت و به خیبر گریخت و پنهان شد، و چون این قتل در ماه حرام بود «فجار» نامیده شد [۳]، «قریش» که در بازار «عکاظ»

[۱]- ر. ک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۷۴ - ۲۸۰.

[۲]- در گذشته اشاره شد که در منابعی، قیس موصوف به ابن نیست (ر. ک. به: ص ۱) بلکه با عیلان ترکیب شده است (قیس عیلان)، ولی در تاریخ یعقوبی قیس بن عیلان آمده است (ج ۱، ص ۲۲۷ چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه. م).

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۱۹۹. ایام فجار که همه در میان قریش و همراهانشان از «بنی کنانه» و «قیس عیلان» روی داده چهار فجار است:

۱- «فجار الرجل» یا «فجار بدر بن معشر غفاری». ۲- «فجار قرد».

۳- «فجار مرثه». ۴- «فجار براض» ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۷ - ۲۷۸. التنبیه و الاشراف ص ۱۷۹). ایام فجار چهارم که جنگ‌هایی در آن روی داد عبارت است از:

«یوم نخله»، «یوم شمطه»، «یوم عبلاء»، «یوم عکاظ»، «یوم الحریره» (ر. ک: ایام العرب فی الجاهلیه، ص ۳۲۲ - ۳۴۱).

(ضبط لغات و اعلام) براض: به فتح اول و تشدید راء. نخله: به فتح اول و سکون دوم، جائی است نزدیک-

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۴

فراهم شده بودند با رسیدن این خبر پیش از آنکه «بنی قیس» از این پیشامد با خبر شوند بی‌درنگ راه مکه را در پیش گرفتند، اما چون قبیله «هوازن» خبر یافتند، در پی قریش شتافتند و پیش از آنکه وارد حرم شوند، بر آنان تاختند و جنگ سختی میان ایشان در گرفت تا شب رسید و قریش وارد حرم شدند و «هوازن» دست از جنگ کشیدند، سپس چند دفعه بی‌آنکه همه زیر فرمان یک رئیس باشند، میان آنان نبرد روی داد، و هر قبیله‌ای



از قریش و کنانه، رئیسی از خودشان و نیز هر قبیله‌ای از «قیس» رئیسی از خودشان داشتند. یعقوبی می‌گوید: در ماه رجب که نزد آنان ماه حرام بود و در آن خونریزی

– مکه. شمطه: به فتح اول و سکون دوم، جایی است نزدیک عکاظ. عکاظ: به ضم اول نام جایی است که یکی از بازارهای مهم عرب در آنجا تشکیل می‌یافته است. عبلاء به فتح اول و سکون باء، نام سنگ سفیدی است در پهلوی عکاظ. حریره: به ضم اول و فتح راء، جایی است میان أبواء و مکه نزدیک نخله. سبب فجار اول، بدرین معشر غفاری شد که در بازار عکاظ فتنه‌ای برپا کرد. سبب فجار دوم مردی از «بنی چشم بن بکر بن هوازن» بود که نیز در بازار عکاظ روباه (ظاهرا اشتباه است و صحیح میمون است. ر. ک. به: ایام العرب فی الجاهلیة ص ۳۲۵. ضمنا در کتاب مزبور این داستان سبب جنگ روز سوم از فجار اول محسوب شده است نه سبب فجار دوم. م.) وی کشته شد و زد و خورد میان کنانه و هوازن در گرفت و آن را «فجار قرد» و نیز «فجار رباح» گفتند. (قرد به کسر قاف و رباح به ضم راء و تخفیف یا تشدید باء، یعنی میمون) سبب فجار سوم زنی زیبا از بنی عامر بود که در بازار عکاظ، جوانان قریش و کنانه با وی سر به سر گذاشتند و جنگ میان دو قبیله در گرفت (در کتاب ایام العرب، این داستان سبب جنگ روز دوم از فجار اول محسوب شده است ص ۳۲۴ نه سبب فجار سوم. م) در «فجار قرد» عبد الله بن جدعان تیمی و در «فجار مرئه» حرب بن أمیه به میانجیگری برخاستند و کار به صلح انجامید. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵، نمی‌کردند، جنگیدند و بدین جهت «فجار» نامیده شد، چه در ماه حرام، فجوری (گناهی بزرگ) مرتکب شدند [۱].

و نیز می‌گوید: به قولی: «أبو طالب» در روزهای «فجار» حاضر می‌شد و رسول خدا را همراه می‌داشت و هرگاه رسول خدا می‌بود «کنانه»، «قیس» را شکست می‌داد، و برکت

را از حضور او می دانستند، پس گفتند: ای فرزند خوراک دهنده پرندگان و آب دهنده حاجیان ما را تنها مگذار که با بودنت غلبه و پیروزی با ما است. گفت: دست از ستم و بیداد و حق ناشناسی و بهتان زدن بردارید تا من هم از شما جدا نباشم، گفتند: آنچه را بفرمائی انجام می دهیم، پس پیوسته حاضر می شد تا خدا آنها را پیروز کرد [۲].

از رسول خدا روایت شده است که درباره «فجار» گفت: قد حضرته مع عمومته و رمیت فیه بأسهم و ما أحبّ أنى لم أکن فعلت: «همراه عموهای خویش در آن حاضر شدم و چند تیر هم انداختم، و دوست هم ندارم که نکرده باشم». رسول خدا بیست ساله بود که در «فجار» شرکت کرد [۳] و جز «یوم نخله» در باقی روزها حاضر بود [۴] و جنگ «فجار» در ماه «شوال» به پایان رسید [۵].

- 
- [۱]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۰.
- [۲]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۱.
- [۳]- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸. التنبیه و الاشراف، ص ۱۷۸.
- [۴]- امتاع الاسماع، ص ۹. اما ابن اثیر می گوید که: همراه عموهای خویش در «حرب- الفجار» در «یوم نخله» که از بزرگترین جنگ های فجار بود، حضور یافت و به آنها تیر می داد و اثاثشان را نگه می داشت و به قولی: در «یوم شمطه» نیز حاضر شد. (أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۶).
- [۵]- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۶.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶

پس از بازگشت قریش از جنگ «فجار» که در ماه شوال به انجام رسید، در ماه ذی القعدة همان سال پیمانی به نام «حلف الفضول» که آن را بهترین پیمان قریش دانسته‌اند به شرح ذیل در میان چند طایفه از قریش بسته شد:

مردی از «بنی زبید» کالائی به «عاص بن وائل سهمی» فروخت، عاص کالا را تحویل گرفته بود و بهای آن را نمی‌داد، مرد «زبیدی» ناچار بالای کوه «ابو قیس» رفت و فریاد برآورد: «ای مردان (قریش) به داد ستم‌دیده‌ای دور از طایفه و کسان خویش برسید که در داخل شهر مکه کالای او را به ستم می‌برند، همانا احترام، کسی راست که خود در بزرگواری تمام باشد، و دو جامه فریبکار را احترامی نیست» [۱]. پس «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» و «بنی زهره بن کلاب» و «بنی تیم بن مره» و «بنی حارث بن فهر» در خانه «عبد الله بن جدعان تیمی» فراهم شدند و پیمان بستند که البته برای یاری هر ستم‌دیده و گرفتن حق وی همداستان باشند و اجازه ندهند که در مکه بر احدی ستم شود

[۲]، رسول خدا بیست

[۱]-

یا للرجال لمظلوم بضاعته بطن مکه نائی الحی و النفر  
 إن الحرام لمن تمت حرامته و لا حرام لثوبی لابس الغدر (صاحب کتاب روض الالف،  
 علاوه بر این که بین این دو بیت یک بیت دیگر هم آورده است، آخرین بند را «و لا  
 حرام لثوب الفاجر الغدر» ذکر کرده است (ر. ک: ج ۲، ص ۷۲ چاپ دار النصر. م.)

[۲]- پس حق زبیدی را از عاص بن وائل گرفتند و نیز دختری را که نبیه بن حجاج از  
 مرد خثعمی با زور گرفته بود از وی پس گرفتند (ر. ک: انسان العیون، ج ۱، ص ۱۵۷  
 نقل از سهیلی).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷،

ساله [۱] و به قول یعقوبی: از بیست سال گذشته بود [۲] که در «حلف الفضول» شرکت

کرد.

از رسول خدا روایت شده است که پس از بعثت و هجرت به مدینه گفت: «لقد شهدت حلفا فی دار عبد الله بن جدعان لو دعیت إلی مثله لأجبت، و ما زاده الإسلام إلا تشدیدا»، در سرای عبد الله بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت می‌شدم اجابت می‌کردم، و اسلام جز استحکام، چیزی بر آن نیفزوده است [۳]. ابن اثیر از ابن اسحاق نقل می‌کند که: مردانی از «جرهم» و «قطوراء» که نامهایشان همه، از ماده «فضل» مشتق بوده است فراهم شده و پیمانی بسته بودند که در داخل مکه ستمگری را مجال اقامت ندهند، و پس از آن که این پیمان کهنه شد، و جز نامی از آن در میان قریش باقی نبود، دیگر بار به وسیله قبایل قریش تجدید شد و قریش آن را «حلف الفضول» نامید [۴].

اول کسی که در این کار پیشقدم شد «زبیر بن عبد المطلب» بود، که طوایف قریش را در دار الندوه فراهم ساخت و از آنجا به خانه «عبد الله بن جدعان تیمی» رفتند، و در آنجا پیمان بستند [۵].

[۱] - ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

[۲] - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۱ - ۳۷۳.

[۳] - التنبیه و الاشراف، ص ۱۷۹ - ۱۸۰. در سیره النبی (ج ۱، ص ۱۴۵) به این عبارت نقل شده است: «لقد شهدت فی دار عبد الله بن جدعان حلفا ما أحب أن لی به حمر النعم، و لو ادعی به فی الإسلام لأجبت» و نیز ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹. ترجمه

تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۳.

[۴] - الکامل، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶.

[۵] - مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۷. در زمان حکومت معاویه، میان امام حسین علیه

السلام-

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۸

**سفر دوم شام و ازدواج با خدیجه**

«خدیجه» دختر «خویند» (بن أسد بن عبد العزّی بن قصی) که زنی تجارت پیشه و شرافتمند و ثروتمند بود، مردان را برای بازرگانی اجیر می کرد، و سرمایه‌ای از مال خویش را برای تجارت با حقی که برای ایشان قرار می داد، در اختیارشان می گذاشت، و چون از راستگوئی و امانت و مکارم اخلاق رسول خدا خبر یافت، نزد وی فرستاد و به او پیشنهاد کرد که اگر با سرمایه «خدیجه» و همراه غلام وی «میسره» [۱] برای تجارت رهسپار شام شود، بیش از آنچه به دیگران می داده است به وی خواهد داد. رسول خدا پذیرفت و با «میسره» رهسپار شد تا به شام رسید [۲]. این سفر چهار سال و

---

- و ولید بن عتبّه بن اُبی سفیان که از طرف عمویش والی مدینه بود، نزاعی پیش آمد و ولید به حکم آن که حکومت مدینه داشت راه زورگوئی را در پیش گرفت. امام حسین علیه السلام به او گفت: به خدا سوگند که باید از در انصاف در آئی و گرنه شمشیر خود را بردارم و در مسجد رسول خدا به ایستم و (قریش را) به «حلف الفضول» دعوت کنم. عبد الله بن زبیر که حاضر بود گفت: به خدا قسم که اگر «حسین بن علی» چنین کند، شمشیر خود را بگیرم و به یاری وی برخیزم تا حق خویش بستاند یا همگی جان بر سر این کار نهیم. مسور بن مخرمه زهری (به کسر میم اول و فتح میم دوم) نیز خبر یافت و چنان گفت. عبد الرحمن بن عثمان بن عبید الله تیمی هم شنید و همان سخن را بر زبان راند. سخنان اینان به ولید رسید و از زورگوئی خویش منصرف گردید و به ناچار از در انصاف درآمد (سیره النبی، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۶. الکامل، ج ۲، ص ۲۶-۲۷. انسان العیون، ج ۱، ص ۱۵۷).

- [۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۳.
- [۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۳.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۹،
- نه ماه و شش روز پس از «فجار» چهارم روی داد [۱] و رسول خدا در شانزدهم ذی الحجه سال بیست و پنجم واقعه فیل در بیست و پنج سالگی از مکه بیرون رفت، و چون به «بصری» [۲] رسید «نسطور» راهب وی را دید و «میسره» را به پیامبری او مژده داد، و «میسره» نیز در این سفر از رسول خدا کراماتی مشاهده کرد که او را خیره ساخت. چون به مکه بازگشت و از آنچه از نسطور راهب شنیده و خود دیده بود خدیجه را آگاه ساخت، و خدیجه هم در ازدواج با رسول خدا رغبت نمود [۳]، و در پی رسول خدا فرستاد و علاقه‌مندی خویش را به ازدواج با وی اظهار داشت. رسول خدا هم با عموهای خویش مشورت کرد، و با عموی خود «حمزه بن عبد المطلب» نزد «خوید بن أسد بن عبد العزی» رفت و «خدیجه» را خواستگاری کرد [۴].
- برخی گفته‌اند که: «خوید» پیش از «فجار» مرده بود [۵] و عموی «خدیجه» «عمرو بن أسد» وی را به رسول خدا تزویج کرد [۶]، تاریخ ازدواج دو ماه و بیست و پنج

- [۱]- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۸. بر حسب بعضی روایات أبو طالب به رسول خدا گفت: مرا مالی نیست و روزگار زندگی بر ما سخت شده است، اکنون که کاروانی از قریش رهسپار شام می‌شود کاش تو هم نزد خدیجه که مردانی را برای تجارت می‌فرستد می‌رفتی و داوطلب رفتن می‌شدی و او هم البته پیشنهاد تو را بیدرنگ می‌پذیرفت. از این گفتگو خدیجه باخبر شد و خود پی رسول خدا فرستاد و به او گفت: من تو را دو برابر دیگران خواهم داد، و چون به دیگران دو شتر جوان می‌داد به رسول خدا چهار شتر جوان وعده داد (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰).
- [۲]- به ضم باء و الف مقصوره.

- [۳]- امتاع الاسماع، ص ۹. التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۷.
- [۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۵.
- [۵]- به روایت بعضی خویند در «فجار» کشته شد، یا هم در سال فجار مرد (تاریخ یعقوبی ص ۳۷۶).
- [۶]- واقدی همین قول را صحیح دانسته است (الکامل، ج ۱، ص ۲۵). اختیار یعقوبی نیز همین است (ترجمه تاریخ، ج ۱، ص ۳۷۵).
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۰، روز پس از بازگشت رسول خدا از سفر شام بود [۱]، و رسول خدا بیست شتر جوان مهر داد [۲] و خطبه عقد را أبو طالب ایراد کرد [۳] و دیگر عموهای رسول خدا نیز حاضر بودند، پس چون خطبه ابو طالب به انجام رسید، «عمرو بن أسد» عموی «خدیجه» گفت: محمد بن عبد الله بن عبد المطلب یخطب خدیجه بنت خویند، هذا الفحل لا یقدع أنفه [۴]. یعنی: «محمد پسر عبد الله بن عبد المطلب از خدیجه دختر خویند خواستگاری می کند، این خواستگار بزرگوار را نمی توان رد کرد» [۵].

### ازدواج پیامبر (ص)

- ۱- خدیجه، دختر «خویند بن أسد بن عبد العزّی بن قصی» که پانزده سال
- 
- [۱]- امتاع الاسماع، ص ۹.
- [۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۶. نخستین کسی را که خدیجه برای پیشنهاد ازدواج نزد رسول خدا فرستاد به روایت یعقوبی از عمار بن یاسر: هاله خواهر خدیجه بود و به روایت دیگران:
- «نفیس» دختر «منیه» (به ضم میم و سکون نون و فتح یاء) خواهر «یعلی بن منیه» (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱. الکامل، ج ۲، ص ۲۵. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵).

[۳]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵ و ۱۶ نقل از صدوق در فقیه و زمخشری در ربیع الابرار و کشاف، و خرگوشی در شرف المصطفی و دیگران.

[۴]- امتاع الاسماع، ص ۱۰. أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۵. انسان العیون، ج ۱، ص ۱۶۳. هذا الفحل لا یقدع انفه، بالقاف و الدال المهمله.

[۵]- به روایتی پس از انجام یافتن خطبه ابو طالب، ورقه بن نوفل بن أسد، عموزاده خدیجه نیز خطبه‌ای ایراد کرد و خدیجه را به چهارصد دینار به عقد رسول خدا در آورد و قریش را بر آن شاهد گرفت و آنگاه که خطبه وی به پایان رسید، ابو طالب گفت: میل دارم عمومی خدیجه هم در این امر با تو شرکت نماید، پس عمرو بن اسد، نیز گفتار ورقه را تکرار کرد و گروه قریش را بر آن گواه گرفت (ر. ک: بحار الانوار ج ۱۶، ص ۳-۸۱).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۱، پیش از واقعه فیل تولد یافت [۱]، مادرش: «فاطمه» دختر «زائده بن أصرم» از «بنی معیص ابن عامر بن لؤی» بود.

خدیجه نخست به ازدواج «أبو هاله تمیمی» از «بنی أسید بن عمرو بن تمیم» حلیف «بنی عبد الدار» درآمد و از وی «هند بن أبی هاله» ربیب رسول خدا را آورد که برای امام حسن (علیه السلام) شمایل رسول خدا را توصیف کرد [۲]. «هند» در جنگ بدر و به قولی: در جنگ أحد حضور داشت و در روز جمل همراه علی بود و به شهادت رسید. خدیجه بعد از «أبی هاله» به ازدواج «عتیق» [۳] بن عائذ [۴] بن عبد الله بن عمر [۵] بن مخزوم» درآمد و از وی دختری به نام «هند» آورد [۶]. أم المؤمنین: «خدیجه» در چهل سالگی به ازدواج رسول خدا درآمد و همه فرزندان رسول خدا جز «ابراهیم» از وی تولد یافتند.

[۱]- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۲.



- [۲]- حدیث هند بن ابی هاله را در شمایل رسول خدا، در *أسد الغابه*، ج ۵، ص ۷۲. و ج ۱، ص ۲۴-۲۸ و بحار، چاپ کمپانی، ج ۶، ص ۱۳۳ و *مکارم الاخلاق*، ص ۶-۷ و معانی الاخبار صدوق، ص ۷۹، چاپ حیدری، ۱۳۷۹ ه. و حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام را در شمایل رسول خدا در *أسد الغابه*، ج ۱، ص ۲۵ ملاحظه کنید.
- [۳]- بعضی عتیق را مقدم بر ابو هاله ذکر کرده‌اند (*اصابه*، ج ۴، ص ۲۸۱ شماره ۳۳۵ چاپ افست دار صادر. م.)
- [۴]- *عابد و عائد هر دو روایت شده است*. رجوع شود به *اصابه* ج ۴، ص ۲۸۱ و به *سیره*، ج ۴، ص ۲۹۳ چاپ *مصطفی الحلبي* ۱۳۵۵ ه. م.
- [۵]- در *اصابه* (ج ۴، ص ۲۸۱ شماره ۳۳۵ چاپ افست دار صادر) و *استیعاب* (حاشیه *اصابه* ج ۴، ص ۲۸۰ همان چاپ) و *اسد الغابه* (ج ۵، ص ۴۳۴ چاپ *اسماعیلیان*) عمر آمده است، ولی در *روض الانف* (ج ۲، ص ۲۴۶ چاپ دار النصر) عمرو.
- [۶]- *اسد الغابه*، ج ۵، ص ۷۱، ۴۳۴.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۲،
- «خدیجه» را در جاهلیت «طاهره» می‌گفتند، وی نخستین زنی است که به ازدواج رسول خدا درآمد، و نیز به اجماع مسلمین نخستین کسی است که به رسول خدا ایمان آورد، و احدی از مسلمین بر وی تقدم نیافت.
- «خدیجه» حدود بیست و پنج سال با رسول خدا زندگی کرد، و در سال دهم بعثت در شصت و پنج سالگی، یک سال و شش ماه پس از بیرون آمدن «بنی هاشم» از «شعب ابی طالب» و ابطال صحیفه قریش، وفات کرد [۱].
- ۲- سوده، دختر زمعه بن قیس از «بنی حسل بن عامر بن لؤی» که رسول خدا او را پس از وفات خدیجه و پیش از «عایشه» به عقد خویش درآورد.
- «سوده» نخست به ازدواج پسر عموی خویش «سکران بن عمرو» درآمد، و با «سکران» که مسلمان شده بود، به حبشه هجرت کرد، و پس از چند ماه به مکه بازگشتند، «سکران»

پیش از هجرت رسول خدا در مکه وفات یافت و «سوده» به ازدواج رسول خدا درآمد [۲]. «سوده» در آخر خلافت «عمر» و یا در سال ۵۴ وفات کرد [۳].  
 ۳- عایشه، دختر «أبو بکر (عبد الله) بن ابي قحافه (عثمان)» از «بنی تیم بن مرّه» که در مکه و در هفت سالگی به عقد رسول خدا درآمد و در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری وفات کرد [۴].

۴- حفصه، دختر «عمر بن خطاب» از «بنی عدی بن کعب» که ابتدا به ازدواج «خنس بن حذافه سهمی» درآمد، «خنس» پیش از آن که رسول خدا به خانه «أرقم» در آید اسلام آورد، و در هجرت دوم حبشه از مهاجرین بود

[۱]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۰. بعداً گفته خواهد شد که: خروج بنی هاشم از شعب در سال دهم بعثت بود و اندکی بعد از آن وفات أبو طالب و خدیجه نیز در همان سال واقع شده است.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۲، ۳۹۱. ج ۴، ص ۳۲۲.

[۳]- اصابه، ج ۴، ص ۳۳۹ شماره ۶۰۶. م.

[۴]- أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۰۴. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۳،  
 و آنگاه به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد، و در بدر و أحد شرکت کرد، و در أحد زخمی برداشت که در اثر آن وفات یافت.  
 «حفصه» بعد از «عایشه» در سال سوم هجرت (دو سال و چند ماه پس از هجرت [۱]) به ازدواج رسول خدا درآمد، و در سال ۴۱ یا ۴۵ و به قولی: سال ۲۷ هجرت وفات یافت [۲].

۵- زینب، دختر «خزیمه بن حارث» از «بنی هلال» که او را «أمّ المساکین» می گفتند، و چون شوهرش (به قول زهری) «عبد الله بن جحش أسدی» در جنگ أحد به شهادت

رسید، بعد از «حفصه» به ازدواج رسول خدا درآمد، و پس از دو یا سه ماه در حیات رسول خدا وفات یافت. و به قول ابن هشام و ابن حزم: شوهر «زینب» پیش از رسول خدا «عبیده بن حارث بن مطلب بن عبد مناف» شهید بدر بود، و پس از شهادت «عبیده» به ازدواج رسول خدا درآمد [۳].

۶- أمّ حبیبه: رمله، دختر «أبو سفیان» از «بنی أمیه» که با شوهر مسلمان خود «عبید الله بن جحش» به حبشه هجرت کرد، و چون «عبید الله» در حبشه نصرانی شد و سپس از دنیا رفت، «أمّ حبیبه» به توسط نجاشی پادشاه حبشه در همانجا به عقد رسول خدا درآمد و آنگاه به مدینه فرستاده شد. بر حسب آنچه ابن اثیر در أسد الغابه از ابن اسحاق نقل می‌کند: تزویج «أمّ حبیبه» بعد از تزویج «زینب» دختر «خزیمه» بوده است [۴]. ابن اسحاق از محمد بن علی بن الحسین (امام محمد باقر علیه السلام) روایت می‌کند که رسول خدا «عمرو بن أمیه ضمری» را درباره ازدواج با «أمّ حبیبه» نزد نجاشی فرستاد، و نجاشی او را برای رسول خدا خواستگاری کرد و به ازدواج

- 
- [۱]- جوامع السیره، ص ۳۳
- [۲]- أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۲۶. م.
- [۳]- سیره النبی، ج ۴، ص ۲۹۷. جوامع السیره، ص ۳۳. م.
- [۴]- ج ۵، ص ۵۷۳. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۴

آن حضرت درآورد. نجاشی از طرف رسول خدا چهارصد دینار کابین به وی داد و به نظر ما جهتی جز این نداشته است که «عبد الملک بن مروان» کابین زنان را بر چهارصد دینار مقرر ساخت. و آن که «أمّ حبیبه» را به ازدواج رسول خدا درآورد «خالد بن سعید بن عاص» بود [۱].

۷- أمّ سلمه: هند، دختر «أبو أمیه مخزومی» که با شوهرش: «أبو سلمه:

عبد الله بن عبد الأسد مخزومی» پسر عمه رسول خدا دو بار به حبشه هجرت کرد، و آنگاه به مکه برگشت و به مدینه هجرت نمود، و چون «أبو سلمه» در اثر زخمی که در جنگ أحد برداشته بود در جمادی الآخره سال چهارم هجرت به شهادت رسید، به ازدواج رسول خدا درآمد و در یکی از سالهای ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲ بعد از همه زنان رسول خدا وفات کرد.

۸- زینب، دختر «جحش» از «بنی أسد» دختر عمه رسول خدا یعنی: «أمیمه» دختر عبد المطلب و خواهر «عبد الله» که به دستور رسول خدا به عقد «زید بن حارثه» درآمد، و آنگاه که زید او را طلاق داد پس از «أم سلمه» به همسری رسول خدا سرافراز گردید [۲]. وفات «زینب» را در سال بیستم هجری نوشته‌اند [۳].

۹- جویریة. دختر «حارث بن ابي ضرار» از قبيلة «بنی المصطلق خزاعه» که در سال پنجم (یا ششم) هجرت در غزوه «بنی المصطلق» (غزوه مریسیع) اسیر گردید و در سهم غنیمت «ثابت بن قیس بن شماس» افتاد، رسول خدا قیمت او را داد و او را آزاد کرد و به اختیار خودش به ازدواج رسول خدا درآمد و در اثر این ازدواج بیش از صد خانواده اسیران «بنی المصطلق» آزاد شدند. «جویریة» در سال ۵۰ یا ۵۶ هجری از دنیا رفت.

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۴۳.

[۲]- داستان زینب و زید در قرآن مجید در سوره احزاب به تفصیل آمده است.

[۳]- أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۶۵.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۵.

۱۰- صفیه، دختر «حیی بن أخطب» از یهودیان «بنی النضیر» و از اولاد رسول خدا «هارون بن عمران» برادر رسول خدا «موسی بن عمران» علیهما السلام که اول همسر «سَلَام بن مشکم» و سپس «کنانه بن (ربیع بن) ابي الحقیق» بود، «کنانه» در جنگ خیبر (صفر سال هفتم هجرت) کشته شد، و «صفیه» اسیر گردید، و رسول خدا او را آزاد کرد و به زنی

گرفت، «صفیه» در سال پنجاهم هجرت در خلافت «معاویه» وفات یافت. ۱۱- میمونه، دختر «حارث بن حزن» و خاله «عبد الله بن عباس» و «خالد ابن ولید» از «بنی هلال»، که ابتدا به ازدواج «أبو رهم بن عبد العزی» از «بنی عامر بن لؤی» در آمد، سپس در ذی القعدة سال هفتم هجری در سفر «عمره القضاء» به وسیله «عباس بن عبد المطلب» عقد و عروسی وی با رسول خدا در «سرف» به انجام رسید، میمونه در سال ۵۱ یا ۶۳ یا ۶۶ هجری در همان «سرف» وفات یافت [۱].

از این یازده زن: دو نفر (خدیجه و زینب دختر خزیمه) در حیات رسول خدا، و نه نفر دیگر پس از وفات رسول خدا وفات یافته‌اند. شش نفر از اینان (خدیجه، سوده، عایشه، حفصه، أم حبیبه و أم سلمه) از قریش بودند و پنج نفر از غیر قریش.

[۱]- مادر «میمونه» دختر «عوف بن زهیر جرشی» است که از دو شوهر خود: حارث بن حزن و عمیس خثعمی، هشت دختر داشت و از همه مردم خوش دامادتر افتاد چه رسول خدا میمونه را گرفت و عباس بن عبد المطلب لبابه کبری مادر فضل و عبد الله و عبید الله و معبد و قثم و عبد الرحمن و أم حبیب را و جعفر بن ابی طالب، أسماء مادر عبد الله و عون و محمد را و ابو بکر، پس از جعفر، أسماء مادر محمد را و علی پس از ابو بکر، أسماء مادر یحیی و عون را و ولید بن مغیره مخزومی لبابه صغری مادر خالد بن ولید را و حمزه بن عبد المطلب، سلمی مادر امامه را. میمونه و دو لبابه از حارث بن حزن و أسماء و سلمی از عمیس خثعمی بودند (ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۸-۲۲۹). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۶

### فرزندان رسول خدا (ص)

رسول خدا را سه پسر و چهار دختر بود که عبارتند از: ۱- قاسم، که نخستین فرزند رسول خدا است، و پیش از بعثت در مکه تولد یافت، و

رسول خدا به نام وی «أبو القاسم» کنیه گرفت، و نیز نخستین فرزندی است که از رسول خدا در مکه وفات یافت و در آن موقع دوساله بود.

۲- زینب، دختر بزرگ رسول خدا که بعد از قاسم در سی سالگی رسول خدا تولد یافت، و پیش از اسلام به ازدواج پسر خاله خود «أبو العاص بن ربیع» درآمد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در سال هشتم هجرت در مدینه وفات یافت.

۳- رقیه، که پیش از اسلام و بعد از زینب، در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد «عتبه بن ابي لهب» درآمد و پس از نزول سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» و پیش از عروسی به دستور ابي لهب و همسرش «أمّ جمیل» از وی جدا گشت، و سپس به عقد «عثمان بن عفّان» درآمد و در هجرت اول مسلمین به حبشه با وی هجرت کرد و آنگاه به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد و در سال دوم هجرت سه روز بعد از بدر، همان روزی که مژده فتح بدر به مدینه رسید، وفات یافت.

۴- أمّ کلثوم، که نیز در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد «عتیبه بن ابي لهب» درآمد و مانند خواهرش پیش از عروسی از «عتیبه» جدا شد، و در سال سوم هجرت به ازدواج «عثمان بن عفّان» درآمد، و در سال نهم هجرت وفات کرد.

۵- فاطمه (علیها السلام) که ظاهراً در حدود پنج سال پیش از بعثت رسول خدا در مکه تولد یافت و در مدینه به ازدواج «امیر المؤمنین علی» (علیه السلام) درآمد، و پس از وفات رسول خدا به فاصله‌ای در حدود چهل روز تا هشت ماه وفات یافت و نسل رسول خدا تنها از وی باقی ماند و یازده امام معصوم از دامن مطهر وی پدید آمدند [۱].

[۱]- فاطمه، از امیر المؤمنین سه پسر آورد: حسن و حسین و محسن (به تشدید سین کسره دار) و دو دختر: زینب و أم کلثوم (ر. ک: جوامع السیره، ص ۳۹، ۴۰. معارف ابن قتیبه ص ۶۲، ۹۲) در این که محسن سقط شد یا در کودکی از دنیا رفت میان تاریخ‌نویسان اختلاف است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۷۷  
 ۶- عبد الله، که پس از بعثت رسول خدا در مکه متولد شد و «طیب» و «طاهر» لقب یافت [۱]. و در همان مکه وفات کرد و پس از وفات او «عاص بن وائل سهمی» رسول خدا را «أبتر» خواند و سوره کوثر در پاسخ وی نازل گردید.  
 ۷- ابراهیم، که از «ماریه قبطیه» در سال هشتم هجرت در مدینه تولد یافت و در سال دهم در ۱۶ یا ۱۸ یا ۲۲ ماهگی سه ماه پیش از وفات رسول خدا [۲] یا در هجدهم رجب [۳] در مدینه وفات کرد.

### زید بن حارثه

ابن هشام می نویسد: پس از ازدواج رسول خدا با «خدیجه»، حکیم بن حزام بن خویلد برادرزاده «خدیجه» از سفر شام بردگانی آورد که از جمله: پسری نابالغ به نام «زید بن حارثه» بود، هنگامی که عمه اش «خدیجه» دختر «خویلد» که در آن تاریخ همسر رسول خدا بود به دیدن وی آمد «حکیم» به او گفت: ای عمه، هر کدام از این غلامان را که می خواهی انتخاب کن، از آن تو، «خدیجه»، «زید» را انتخاب کرد، و او را با خویش برد. چون رسول خدا «زید» را نزد «خدیجه» دید خواست تا «خدیجه» او را به وی ببخشد، «خدیجه» هم او را به رسول خدا بخشید و رسول خدا آزادش نمود و پسر خوانده خویش ساخت و هنوز، بر وی وحی نیامده بود [۴].

[۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵. اما به قول ابن اسحاق و ابن هشام و کلینی: رسول خدا سه پسر از خدیجه داشت: قاسم پیش از بعثت و طیب و سپس طاهر بعد از بعثت (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹) برخی گفته اند:

قاسم و طاهر پیش از اسلام و عبد الله که طیب لقب یافت پس از بعثت (ر. ک: أسد

- الغابه، ج ۱، ص ۱۶. (۱۶).  
 [۲]- جوامع السیره، ص ۳۸-۳۹.  
 [۳]- مصباح المتهدجد، ص ۵۶۶.  
 [۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۶.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۸،  
 بعضی نوشته‌اند که: «خدیجه»، «زید» را در هشت سالگی به رسول خدا بخشید [۱]، و  
 بیست سال از رسول خدا کوچکتر بود، بنابراین باید در بیست و هشت سالگی رسول خدا  
 یعنی: سه سال بعد از ازدواج با «خدیجه» و دوازده سال پیش از بعثت، این امر روی داده  
 باشد.

«حارثه» پدر «زید» در جستجوی پسر می‌گشت، تا او را در مکه و در خانه رسول خدا  
 پیدا کرد، زید رخصت یافت که اگر بخواهد همراه پدر برود، اما ماندن با رسول خدا را  
 بر رفتن با پدر ترجیح داد، و پدرش خوشدل بازگشت [۲].  
 رسول خدا «أمّ ایمن» را بعد از «عبید خزرجی» به زید بن حارثه تزویج کرد، و «أسامه  
 بن زید» از وی تولّد یافت، سپس به شرحی که گفته خواهد شد، دختر عمه خود زینب  
 را نیز به وی تزویج کرد.

### ولادت فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص)

بسیاری از مورّخان، ولادت فاطمه (علیها السلام) را پنج سال پیش از بعثت رسول خدا،  
 در سال تجدید بنای کعبه نوشته‌اند [۳].

- [۱]- أسد الغابه ج ۲، ص ۲۲۴.  
 [۲]- ظاهر آنچه ابن اثیر در ترجمه حارثه پدر زید از ابن منده و ابو نعیم نقل می‌کند، و  
 نیز روایتی که از أسامه بن زید نقل کرده، آن است که حارثه پس از بعثت در جستجوی



پسر به مکه آمده است، چه تصریح شده است که در جستجوی زید آمد و رسول خدا او را به اسلام دعوت کرد و او هم اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند (أسد الغابه، ج ۱، ص ۳۵۶).

[۳]- محمد بن اسحاق صاحب سیره گفته است که: فاطمه بیست و هشت ساله و به قولی: بیست و هفت ساله وفات کرد و بیشتر بیست و نه ساله و یا سی ساله گفته اند (عاشر بحار، ص ۶۵) مسعودی می نویسد: در سن فاطمه علیها السلام اختلاف است: برخی گفته اند:- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۹، کلینی در کتاب اصول کافی می گوید: ولادت فاطمه دختر رسول خدا پنج سال بعد از بعثت روی داد [۱].

یعقوبی در تاریخ می نویسد: که سن فاطمه در هنگام وفات بیست و سه سال بود بنابراین باید ولادت او در سال بعثت رسول خدا بوده باشد [۲]، و این قول مطابق فرموده شیخ طوسی است که: سن فاطمه (علیها السلام) در موقع ازدواج با امیر المؤمنین (پنج ماه بعد از هجرت) سیزده سال بود [۳].

### تجدید بنای کعبه و تدبیر رسول خدا در نصب حجر الأسود

ده سال بعد از ازدواج با خدیجه و پانزده سال بعد از «فجار» چهارم، که رسول خدا سی و پنج ساله بود، قریش برای تجدید بنای کعبه فراهم گشتند، چه بنائی که

- در سی و سه سالگی وفات یافت، دیگران گفته اند: در سی سالگی، برخی دیگر گفته اند: در بیست و نه سالگی و این قول بیشتر اهل بیت و شیعیان ایشان است و کمتر از این هم گفته شده است (ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۰) بر حسب روایتی که در عاشر بحار نقل شده: عبد الله بن حسن بر هشام بن عبد الملک در آمد و کلبی هم حضور داشت، هشام به عبد الله گفت:

ای ابو محمد! فاطمه دختر رسول خدا چندساله شد؟ گفت: سی ساله، آنگاه به کلبی گفت:

تو چه می گوئی؟ گفت: سی و پنج ساله. هشام به عبد الله گفت: نمی شنوی کلبی چه می گوید؟

عبد الله گفت: ای امیر مؤمنان! عمر مادرم را از من پرس که من بدان دانانترم و عمر مادر کلبی را از او پرس که او هم بدان دانانتر است (عاشر بحار، ص ۶۵).

[۱]- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، ۴۵۸.

[۲]- ترجمه تاریخ، ج ۱، ص ۵۱۲.

[۳]- مصباح المتعجد، ص ۵۶۱.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۰.

وجود داشت جز چهار دیوار سنگی بی ملاط که حدود بیش از یک قامت ارتفاع داشت نبود، و کسانی اندوخته کعبه را که در چاهی در میان کعبه قرار داشت دزدیده بودند [۱].

لذا می خواستند دیوارها را بلندتر کنند و روی آن هم سقفی بزنند، طوایف قریش کار ساختمان را میان خود قسمت کردند: دیوار طرف در خانه بر عهده «بنی عبد مناف» و

«بنی زهره»، میان رکن «حجر الأسود» و رکن «یمانی» بر عهده «بنی مخزوم» و قبایلی از

قریش، طرف پشت کعبه بر عهده «بنی جمح» و «بنی سهم» و دیوار طرف «حجر اسماعیل»

یعنی: «حطیم» بر عهده «بنی عبد الدار» و «بنی أسد بن عبد العزی بن قصی» و «بنی عدی

بن کعب» نهاده شد [۲]. کار ساختمان دنبال می شد، تا به جائی رسید که می بایست «حجر

الأسود» به جای خود نهاده شود، در اینجا میان طوایف قریش نزاعی سخت در گرفت و

هر طایفه ای می خواست افتخار نصب «حجر الأسود» نصیب وی گردد. طایفه «بنی عبد

الدار» طشتی پر از خون آوردند و با طایفه «بنی عدی بن کعب» هم پیمان شدند که تا پای

مرگ ایستادگی کنند، و دست در آن خون فرو بردند و به «لعهة الدم» یعنی «خون لیس ها»

معروف شدند، چهار یا پنج روز طوایف، آماده جنگ بسر بردند، تا آنکه «ابو أمیه: حذیفه

بن مغیره مخزومی» پدر «أم سلمه» و «عبد الله» که در آن روز از همه رجال قریش پیرتر بود پیشنهاد کرد که تا قریش هر که را نخست از در مسجد درآید میان خود حکم قرار دهند و هر چه را فرمود بپذیرند. پیشنهاد وی را به اتفاق پذیرفتند، و نخستین کسی که از در، درآمد رسول خدا بود و چون او را دیدند با کمال خرسندی گفتند: هذا الأمين، رضینا، هذا محمد، «این امین است، به حکم وی تن می‌دهیم، این محمد است» چون رسول خدا را در جریان امر گذاشتند فرمود: «جامه‌ای نزد

[۱]- به قول دیگر: سیلی در مکه آمد و کعبه را ویران ساخت و به قولی هم: زنی از قریش کعبه را بخور می‌داد و شراره‌ای از آتش پرید و در کعبه را سوخت (ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۳).

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۷ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۱، من آورید» آنگاه سنگ را گرفت و در میان جامه نهاد، و سپس گفت: هر طایفه‌ای یک گوشه جامه را بگیرد، پس همه آن را بلند کردند و به پای کار رسانیدند، آنگاه رسول خدا آن را با دست خویش بر گرفت و در جای خودش نهاد و کاری چنان مشکل به این آسانی به انجام رسید [۱].

### علی در مکتب پیامبر (ص)

ابن اسحاق و طبری و ابن اثیر و أمین الاسلام طبرسی روایت می‌کنند که یکی از نعمت‌های خداوند بر «علی بن ابی طالب» و از وسایل خیری که خدا برای او خواست و فراهم ساخت آن بود که قریش به قحطی و خشکسالی سختی گرفتار شدند و «أبو طالب» هم مردی عیالوار بود، پس رسول خدا به عموی خویش «عبّاس» که از ثروتمندان بنی هاشم بود گفت: «ای عبّاس» برادرت «أبو طالب» عیالوار است، و مردم به این قحطی که

می‌بینی گرفتارند، بیا تا نزد وی برویم و از نظر مساعدت من یکی از فرزندان او را بگیرم و تو هم یکی را و آن دو را کفالت کنیم». «عباس» پذیرفت، و هر دو نفر نزد «ابو طالب» رفتند و گفتند: ما آمده‌ایم تا بعضی از فرزندان تو را تا موقعی که مردم از این قحطی درآیند کفالت نمائیم. «ابو طالب» گفت: «عقیل» را برای من بگذارید، و دیگر اختیار با شما است. رسول خدا علی را برگرفت و

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۴. به روایت مسعودی و ابن سعد به چهار نفر از بزرگان قریش: عتبۀ بن ربیعۀ بن عبد شمس بن عبد مناف، أبو زمعه: أسود بن مطلب بن أسد بن عبد العزی بن قصی، أبو أمیة: حذیفه بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم و قیس بن عدی سهمی فرمود تا: چهار گوشه آن جامه را گرفته بلندش کنند (مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۹. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۶). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۲ همراه برد و عباس جعفر را [۱]، علی پیوسته با رسول خدا بود تا خدایش به نبوت برانگیخت.

در این هنگام او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. جعفر همچنان با «عباس» ماند تا اسلام آورد و از او بی‌نیاز گشت [۲].

[۱]- ابو الفرج روایت می‌کند که عباس، طالب را گرفت و حمزه جعفر را و رسول خدا علی را و آنگاه رسول خدا گفت: همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید، یعنی: علی را. ابن ابی الحدید بعد از این که این مطلب را از احمد بن یحیی بلاذری و علی بن حسین اصفهانی (ابو الفرج) روایت کرده است، می‌گوید: علی از شش سالگی در کنار رسول خدا بود و آنچه رسول خدا درباره وی نیکی و مهربانی می‌کرد، و در حسن تربیت او دریغ نمی‌فرمود، در حقیقت، پاداش نیکی‌های ابو طالب پس از وفات عبدالمطلب بود

و این مطابق است با آنچه علی خود می گفت که: «من پیش از آن که احدی از این امت خدا را پرستش کند، هفت سال او را عبادت می کردم» و نیز می گفت: «هفت سال بود که آواز (فرشته‌ها) را می شنیدم و روشنی را می دیدم و هنوز رسول خدا خاموش بود و اذن انذار و تبلیغ نیافته بود» چه هرگاه عمر علی در موقع اظهار دعوت سیزده سال و در موقع تسلیم شدن به رسول خدا از طرف پدرش شش سال بوده باشد، درست خواهد بود که پیش از همه مردم هفت سال خدا را عبادت می کرده است (ر. ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵، و ج ۳، ص ۸۲. مقاتل الطالبین، ص ۲۶).  
 شیخ مفید از انس بن مالک روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: فرشتگان بر من و علی هفت سال درود فرستادند چه شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد جز از من و علی به آسمان بالا برده نشد (ر. ک: ارشاد مفید، ص ۱۶) علی (علیه السلام) می گوید:

و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما و يأمرني بالافتداء به (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰).

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۴. الکامل، ج ۲، ص ۳۷. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۷-۵۸، اعلام الوری، ص ۴۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۱. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۳

### رسول خدا در کوه حراء

علی (علیه السلام) می گوید: «و لقد كان يتجاور في كل سنة بحراء، فأراه و لا يراه غيري» [۱].

رسول خدا هر سال مدتی را در کوه «حراء» به عزلت و تنهایی می گذراند و پیش از رسیدن وحی خواب‌های صادق می دید و خلوت و تنهایی را بیش از هر چیز دوست می داشت و در دره‌های مکه بر هر سنگ و درختی که گذر می کرد درود: «السلام عليك

یا رسول الله» می شنید، و چون به راست و چپ و پشت سر می نگرید چیزی جز درخت و سنگ نمی دید.

رسول خدا در موقع اعتکاف در کوه «حراء» که به گفته «ابن اسحاق» در هر سال یک ماه، و بر حسب بعضی روایات، ماه رمضان بود، مساکین را اطعام می کرد، و چون اعتکافش به پایان می رسید، به مکه بازمی گشت و پیش از آن که به خانه اش بازگردد هفت بار یا هر چه خدا می خواست گرد کعبه طواف می کرد، و آنگاه به خانه اش می رفت [۲].

### بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله [۳]

در تاریخ بعثت رسول خدا، قول مشهور شیعه امامیه بیست و هفتم ماه رجب و

[۱]- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۰، یعنی پیامبر (ص) هر سال در کوه حراء اقامت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. ه.

[۲]- سیره النبی، ج ۱ ص ۲۵۲-۲۵۴.

[۳]- یعقوبی صورت فلکی سال بعثت رسول خدا را به دو روایت از ما شاء الله منجم و محمد بن موسی خوارزمی نقل کرده است (ر. ک: ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۳۷۷).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۴.

قول مشهور فرق دیگر مسلمین ماه رمضان است، یعقوبی می نویسد: هنگامی رسول خدا مبعوث شد که چهل سال تمام از عمر او سپری گشت، و بعثت وی در ماه ربیع الأول و به قولی: در رمضان، و از ماه های عجم در شباط بود [۱].

مسعودی می نویسد: چون رسول خدا به چهل سالگی رسید، در روز دوشنبه دهم ماه ربیع الأول، مطابق با روز بیست و سوم آبان ماه ۱۳۵۷ از پادشاهی «بخت نصر» و روز هشتم

شباط سال ۹۲۱ از پادشاهی اسکندر، خدای (عزّ و جلّ) او را بر همه مردم مبعوث کرد [۲].

و نیز می گوید که: بعثت رسول خدا در سال بیستم پادشاهی خسرو پرویز بوده است [۳]. ابن سعد از ابن عباس و انس روایت کرده است که: رسول خدا روز دوشنبه مبعوث گردید و از ابی جعفر (باقر علیه السلام) روایت می کند که: روز دوشنبه هفدهم ماه رمضان در کوه «حراء» فرشته‌ای بر رسول خدا که در آن روز چهل ساله بود، نازل شد، و فرشته‌ای که وحی بر وی آورد جبرئیل بود [۴]. ابن اسحاق می گوید: ابتدای نزول وحی بر رسول خدا در ماه رمضان بود آنگاه

[۱]- ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۳۷۶.

[۲]- التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۸. ابن اثیر از ابن عبد البر نقل می کند که بعثت رسول خدا در روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول در سال ۴۱ از عام الفیل بوده است (ر. ک: أسد- الغابه، ج ۱، ص ۱۸). یعقوبی می نویسد: جبرئیل در شب شنبه و شب یکشنبه نزد وی آمد و در روز دوشنبه و به قولی بعضی: روز پنجشنبه با دستور رسالت بر او آشکار گشت، و به قول کسی که آن را از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است: روز جمعه ده روز به آخر رمضان بوده است و برای همین است که خدا جمعه را عید مسلمانان قرار داد (ترجمه تاریخ ص ۳۷۷).

[۳]- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲.

[۴]- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۴.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۵،  
به آیاتی چند از قرآن مجید [۱] استدلال کرده، و روز بعثت را هفدهم ماه رمضان یعنی:  
روز بدر دانسته است [۲].

ابن اسحاق روایت می کند که: رسول خدا به عادت می داشت که کوه «حراء» رفت و

چون شب بعثت فرا رسید، جبرئیل به فرمان خدای متعال نزد وی آمد، رسول خدا گفت: در حالی که خفته بودم، جبرئیل با نوشته‌ای از دینا نزد من آمد و گفت: بخوان، گفتم: خوانا نیستم، پس مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است، سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: خوانا نیستم، باز مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است، سپس مرا رها ساخت و گفت: بخوان، گفتم: چه بخوانم؟ و این سخن را نمی‌گفتم مگر تا از دست وی رها شوم، و دیگر با من چنان نکند، پس گفت:

[۱]- سوره بقره: ۱۸۵. سوره انفال: ۴۱. سوره دخان: ۱- ۵. سوره قدر ۱- ۵.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۹. علامه مجلسی بعد از نقل سه روایت از کافی (ر.

ک: فروع، ج ۱، ص ۲۰۳)، و یک روایت از أمالی شیخ (ر. ک: امالی ابن الشیخ، ص

۲۸) که صراحت دارد در این که بعثت در بیست و هفتم ماه رجب بوده است، روایتی از

کتاب عیون اخبار الرضا (ر. ک: ص ۲۶۱) نقل می‌کند که چون نزول قرآن و نبوت

محمد صلی الله علیه و آله در ماه رمضان بوده است، و جوب روزه به آن مخصوص گشته

است. آنگاه می‌گوید که: این خبر مخالف بسیاری دیگر از اخبار است، و پس از توجیه

آن به چند وجه می‌گوید که:

عامه در تاریخ بعثت رسول خدا بر پنج قول اختلاف دارند: ۱۷ رمضان، ۱۸ رمضان، ۲۴

رمضان، ۱۲ ربیع الاول و ۲۷ رجب، اما امامیه بر قول اخیر اتفاق کرده‌اند (ر. ک: بحار

الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۹-۱۹۰). شیخ طوسی نیز در مصباح المتعجد (ص ۵۶۶) تصریح

دارد که شب بیست و هفتم رجب شب بعثت است و روایتی از امام جواد علیه السلام نقل

می‌کند که رسول خدا در بامداد شب بیست و هفتم رجب به نبوت برگزیده شد. سپس

می‌گوید:

روز بیست و هفتم رجب روز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از چهار روز

سال است و روزه آن و نیز غسل و نماز مخصوصی که دارد مستحب است.



تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۶،  
 «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» [۱]، پس آن را خواندم، سپس مرا رها کرد و از نزد من بازگشت و از خواب پریدم در حالی که گویی این آیات چون نوشته‌ای به درستی در دل من نقش بسته بود [۲]، پس بیرون آمدم و آنگاه که در میان کوه رسیدم، آوازی از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای محمد! تو پیامبر خدائی و من جبرئیل، سرم را به آسمان برداشتم و نگریستم، و ناگاه جبرئیل را در صورت مردی که پاهای خویش را در کران آسمان استوار ساخته بود، دیدم که می‌گفت: ای محمد تو پیامبر خدائی و من جبرئیل، پس ایستادم و به او می‌نگریستم، و پس و پیش نرفتم و روی خویش را از وی به کناره‌های آسمان می‌گردانیدم، اما به هیچ ناحیه‌ای نمی‌نگریستم مگر آن که او را همچنان مشاهده می‌کردم، همچنان ایستاده بر جای ماندم و جلو نرفتم و به عقب هم برنگشتم تا آن که «خدیجه» کسانی در پی من فرستاد و به بالای مکه رسیدند، و نزد وی بازگشتند و من در همانجا ایستاده بودم. سپس از من بازگشت، و من هم به خانه‌ام نزد «خدیجه» آمدم و با مهربانی نزدیک وی نشستم، گفت: یا أبا القاسم کجا بودی؟ به خدا قسم که در جستجوی تو کسانی را فرستادم تا به بالای مکه رسیدند و نزد من بازگشتند، پس آنچه را دیده بودم برای وی بازگفتم. گفت: ای پسر

[۱] - سوره ۹۶، آیه ۱-۵: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. آدمی را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگارت کریمتر است، همان که به وسیله قلم بیاموخت، انسان را آنچه نمی‌دانست بیاموخت».

[۲] - سهیلی در کتاب روض الانف می‌گوید: مصنف در صدر و ذیل تصریح کرده است که این واقعه در خواب رخ داده است، در حالی که نه در حدیث عایشه و نه در دیگر

احادیث ذکری از خواب به میان نیامده است بلکه ظاهر حدیث عروه این است که نزول جبرئیل در آن هنگام که سوره «اقرأ» را آورد در حال بیداری بوده است، چه این حدیث دلالت دارد بر این که پیغمبر در آغاز، پیش از آن که وحی بر او نازل شود، خواب‌های صادق می‌دید سپس بر او وحی نازل شد، و می‌توان بین حدیث مصنف و دیگر احادیث به این نحو جمع کرد که چون امر نبوت امری است عظیم و تحمل بار پیامبری برای بشر ضعیف، سنگین و دشوار است لذا برای آماده نمودن نفس پیامبر و آسان کردن امر بر او در آغاز جبرئیل در خواب و سپس در بیداری بر او نازل گردید (روض الانف، ج ۲، ص ۳۹۲ چاپ دار (النصر) م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۷، شادمان و ثابت قدم باش، سوگند به کسی که جان «خدیجه» به دست او است امیدوارم پیامبر این امت تو باشی. آنگاه برخاست و جامه خویش بر تن راست کرد و نزد پسر عموی خویش «ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزی بن قصی» که نصرانی شده و کتاب‌های آسمانی خوانده. و از اهل تورات و انجیل استفاده کرده بود، رفت و آنچه را از رسول خدا دیده و شنیده و به وی خبر داده بود، نزد وی بازگفت. «ورقه بن نوفل» گفت: قدّوس قدّوس، ای «خدیجه» سوگند به آن که جان «ورقه» به دست او است، اگر راست می‌گوئی البته همان فرشته بزرگ که نزد «موسی» می‌آمده است، بر وی نازل شده و پیامبر این امت هموست، وی را بگو ثابت قدم باشد. «خدیجه» نزد رسول خدا باز آمد، و گفتار «ورقه بن نوفل» را به وی بازگفت [۱].

در این که نخستین قسمتی که از قرآن مجید نازل شده کدام قسمت است، اختلاف است: بیشتر، پنج آیه اول سوره «علق» را گفته‌اند، برخی هم سوره مدثر [۲] را نخستین سوره نازل شده دانسته و به روایاتی استدلال کرده‌اند که منافاتی با نزول چند آیه از سوره اقرأ پیش از آن ندارد، کسانی هم سوره فاتحه الكتاب [۳] را نخستین سوره می‌دانند،

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۶. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۵. ابن اسحاق نیز می‌نویسد: چون رسول خدا اعتکاف خود را به پایان برد و باز آمد به عادت همیشه ابتدا پیرامون کعبه به طواف پرداخت و در این حال «ورقه بن نوفل» او را دید و گفت:

برادر زاده مرا به آنچه دیده‌ای و شنیده‌ای خبر ده، چون رسول خدا او را خبر داد، گفت: قسم به آن که جانم در دست اوست، همانا توئی پیامبر این امت و بی‌شک همان فرشته بزرگی که بر موسی فرود آمده است، بر تو نازل شده و البته تو را تکذیب کنند و آزار دهند و بیرون کنند و با تو بجنگند، و اگر من آن روز را دریابم، خدا را چنان یاری کنم که خود می‌داند آنگاه سر خویش را به رسول خدا نزدیک برد و فرق سرش را بوسه داد و رسول خدا به خانه خویش بازگشت (سیره النبی، ج ۱، ص ۲۵۷).

[۲]- سوره ۷۴

[۳]- سوره ۱

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۸  
اینان نیز به روایاتی استدلال می‌کنند که با نزول چند آیه از سوره اقرأ و سوره مدثر، پیش از آن سازگار است [۱].

ظاهر گفتار ابن اسحاق این است که سوره «و الضحی» [۲] پس از انقطاع وحی، نخستین بار نازل شده است، چه می‌گوید: سپس وحی از رسول خدا منقطع شد و سخت بر وی گران آمد و غمگینش ساخت [۳] تا جبرئیل بر وی فرود آمد و سوره ضحی را آورد و پروردگارش سوگند یاد کرد که او را وانگذاشته و دشمن نداشته است [۴]. یعقوبی تصریح دارد که سوره مدثر بعد از آیات سوره اقرأ در روز دوم بعثت نازل شده و بنابراین انقطاع وحی پس از نزول این سوره خواهد بود.

[۱]- ر. ک: الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴-۲۵.

- [۲]- سوره ۹۳.
- [۳]- مدت فترت وحی سه روز است یا ۱۵ روز یا ۴۰ روز یا حدود دو سال یا دو سال و نیم، مختلف نوشته‌اند (امتاع الاسماع، ص ۱۴).
- [۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۰. در روایتی که یعقوبی در ترتیب نزول سوره‌های قرآن مجید از ابن عباس نقل می‌کند نیز سوره ضحی پیش از مزمل و مدثر و فاتحه الکتاب است (ر. ک).
- ترجمه تاریخ، ج ۱، ص ۳۹۰. سیوطی قصیده‌ای عربی مشتمل بر ترتیب نزول سوره‌های قرآن مجید (۸۶ سوره مکی و ۲۸ سوره مدنی) نقل کرده است (ر. ک: الاتقان، ج ۱، ص ۲۶-۲۷) شهرستانی پنج جدول در ترتیب نزول سوره‌ها و پنج جدول در ترتیب سوره‌ها در پنج مصحف نقل می‌کند (ر. ک: تفسیر خطی شهرستانی، شماره ۷۸ ب کتابخانه مجلس شورای ملی تهران). قاضی عیاض یحصبی سبتی و سعید بن أحمد مقرئ (عموی أحمد مقرئ نویسنده کتاب نفع الطیب) و کفعمی از بزرگان علمای شیعه هر کدام خطبه‌ای دارند مشتمل بر نام همه سوره‌های قرآن به ترتیب فعلی قرآن مجید و کفعمی را نیز قصیده‌ای است در مدح رسول خدا مشتمل بر نام‌های سوره‌های قرآن (ر. ک: أندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، ص ۲۲۶-۲۲۸).
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۹.

## آغاز دعوت

دعوت رسول خدا و اندازی که در آغاز سوره مدثر بدان مأمور گشت از محیط خانه و زندگی خود وی شروع شد و نخست همسرش «خدیجه» دختر «خویدل» ایمان آورد و رسالت وی را تصدیق کرد و پیوسته رسول خدا را در ثبات و استقامت یاری می‌داد. در همین محیط خانوادگی بود که «علی بن ابی طالب» پیش از همه مردان به رسول خدا ایمان آورد و با وی نماز گزارد و در آنچه از جانب خدا می‌آورد تصدیقش می‌کرد و

سپس «زید بن حارثه» نخستین مردی بود که پس از «علی» اسلام آورد و نماز خواند [۱].  
مقریزی پس از نام بردن هشت نفر که پیش از همه اسلام آورده‌اند می‌گوید:  
اما علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی هاشمی، پس هرگز به خدا شرک  
نیاورده بود، چه خدای متعال خیر او را می‌خواست و او را در کفالت پسر عمویش سید  
المرسلین «محمد» صلی الله علیه و سلم قرار داد، و هنگامی که وحی به رسول خدا آمد  
و «خدیجه» را خبر داد و او هم تصدیق کرد، خدیجه و علی بن ابی طالب و زید بن حارثه  
«حب» رسول خدا صلی الله علیه و آله با وی نماز می‌گزاردند، و موقعی که نزد کعبه نماز  
می‌گزارد و بیم آن می‌رفت که قریش مزاحم شوند، «علی» و «زید» او را محافظت  
می‌کردند [۲].

مسعودی می‌نویسد: بسیاری از مردم را عقیده بر آن است که «علی» هرگز به خدا شرک  
نیاورد، تا از نو اسلام آورد، بلکه در همه کار پیرو رسول خدا بود، و به وی اقتدا می‌کرد،  
و بر همین حال بالغ شد، و خدا او را عصمت داد و مستقیم داشت و برای پیروی پیامبر  
خود توفیق داد، چه آن دو در طاعت‌ها مضطرّ و مجبور نبودند، بلکه با اختیار و قدرت،  
طاعت پروردگار و موافقت امر وی و پرهیز از مناهی او را برگزیدند [۳].

[۱]-	سیره	النبی،	ج	۱،	ص	۲۶۲-	۲۶۵.
[۲]-	امتاع	الاسماع،			ص	۱۶-	۱۷.
[۳]-	مروج	الذهب،	ج	۲،	ص		۲۸۳.
تاریخ	پیامبر	اسلام،		آیتی			متن، ص: ۹۰.

برخی گفته‌اند که: جبرئیل در روز دوم بعثت رسول خدا برای تعلیم نماز و وضو، نازل  
شد [۱].

یعقوبی می‌نویسد: «نخستین نمازی که بر وی واجب گشت نماز ظهر بود، جبرئیل فرود  
آمد و وضو گرفتن را به او نشان داد و چنان که جبرئیل وضو گرفت رسول خدا هم وضو

گرفت. سپس نماز خواند تا به او نشان دهد که چگونه نماز بخواند، پس رسول خدا نماز خواند.

به روایت بعضی: نخستین نمازی که رسول خدا خواند «صلاة وسطی» یعنی همان نماز ظهر بود و آن روز هم جمعه بود، و سپس «خدیجه» دختر «خوئیلد» رسید و رسول خدا او را خبر داد. پس وضو گرفت و نماز خواند. آنگاه «علی بن ابی طالب» رسول خدا را دید و آنچه را دید انجام می‌دهد انجام داد [۲].

[۱]- امتاع الاسماع، ص ۱۵.

[۲]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۸. سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۴.

ابن اسحاق گوید: برخی دانایان ذکر کرده‌اند که: رسول خدا در موقع نماز به دره‌های مکه می‌رفت و علی بن ابی طالب پنهان از پدرش ابی طالب، و از همه عموهایش و دیگر رجال قریش همراه وی می‌رفت و نمازها را در میان دره‌ها می‌گزاردند و شب که می‌شد برمی‌گشتند، چندی بدین منوال گذشت تا روزی ابو طالب آن دو را در حال نماز دید و پس از سؤال و جواب با رسول خدا، به علی گفت: پسر جان! این چه دینی است که داری؟ گفت: ای پدر! من به خدا و رسولش ایمان آورده و او را در آنچه آورده تصدیق کرده‌ام و همراه وی برای خدا نماز می‌گزارم و از وی پیروی می‌کنم، ابو طالب گفت: البته ترا جز به خیر و صلاح دعوت نکرده است، پس همراه وی باش (سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۵. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۸).

طبری می‌نویسد: بعد از اقرار به توحید و بیزاری از بت‌ها اول چیزی که از شرایع اسلام خدای عز و جل واجب کرد، نماز بود و از ابن عباس و زید بن أرقم روایت می‌کند که اول کسی که با رسول خدا نماز گزارد علی بود. و از جابر روایت می‌کند که رسول خدا روز دوشنبه مبعوث شد. و علی روز سه شنبه نماز خواند. و از علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت: «منم بنده خدا و برادر رسول او، و منم صدیق اکبر، نمی‌گویند این را

پس از من، مگر دروغگوی دروغپردازی، هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزارده» (تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۳-۵۶).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۱  
ابن اسحاق می نویسد: نماز در ابتدا دو رکعتی بر رسول خدا واجب شد و سپس خدای متعال آن را در حضر چهار رکعت تمام قرار داد، و در سفر بر همان صورتی که اول واجب شده بود باقی گذاشت. آنگاه روایتی نقل می کند که: در روز در اوقات پنج نماز، جبرئیل بر رسول خدا نازل می شد. و در وقت هر نماز رسول خدا را به خواندن نماز آن وقت وامی داشت، و پس از دو روز گفت: ای محمد! نماز را مانند نماز دیروز و امروز بخوان [۱].

از «عمرو بن عبسه سلمی» [۲] روایت شده است که می گفت: در آغاز بعثت که داستان رسول خدا را شنیدم، نزد وی شرفیاب شدم و گفتم: امر خویش را برای من توصیف کن. پس امر رسالت خود و آنچه را خداوند او را بدان مبعوث کرده بود برای من توصیف کرد [۳]. گفتم: آیا کسی هم در این امر تو را پیروی کرده است؟ گفت: آری زنی و کودکی و غلامی، و مقصودش خدیجه دختر خویلد و علی بن ابی طالب و زید بن حارثه بود [۴].

عفیف [۵] کندی می گوید: در دوران جاهلیت به مگه رفتم تا برای خانواده خویش از پارچه ها و عطر آنجا خریداری کنم. پس نزد «عباس بن عبد المطلب» که مردی

[۱] - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۳.

[۲] - به فتح عین و با و سین: از بنی بهته بن سلیم، به ضم با و سین.

[۳] - عمرو می گوید: گفتم: چه کاره ای؟ گفت: رسول خدا. گفتم: خدا ترا به چه چیز مبعوث کرده است؟ گفت: به آن که خدا بدون هیچ شریکی عبادت شود (و بتها شکسته شود) و خونریزی از میان برود، و با خویشاوندان مهربانی شود. گفتم: در این امر

که با تو همداستان است؟ گفت: آزادی و بنده‌ای. گفتم: دست خویش را بگشا تا با تو بیعت کنم.

پس دست خویش را گشود و بر اسلام با وی بیعت کردم و خود را چهارمین مسلمان می‌دانستم (اسد الغابه، ج ۴ ص ۱۲۰).

[۴]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۹.

[۵]- باوردی آن را به ضم عین ضبط کرده است (الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۰، از ابن فتحون).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۲.

بازرگان بود، رو به کعبه نشسته بودم که خورشید در آسمان برآمد و به زوال رسید، ناگاه جوانی آمد و دیده به آسمان دوخت و سپس رو به کعبه ایستاد، اندک زمانی فاصله شد که پسری رسید و دست راست وی ایستاد و طولی نکشید که زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد پس جوان به رکوع رفت و آن پسر و زن هم رکوع کردند، و چون سر از رکوع برداشت آنان هم سر از رکوع برداشتند، آنگاه به سجده رفت و آن پسر و زن نیز سجده کردند.

به «عبّاس» گفتم: امری است عظیم، گفت: آری امری عظیم، این جوان را می‌شناسی؟

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۹۲ آغاز دعوت ..... ص : ۸۹

تم: نه. گفت: این «محمد بن عبد الله» برادرزاده من است. این را می‌شناسی؟ این هم

«علی» برادرزاده من است. این زن را می‌شناسی؟ این هم «خدیجه» دختر «خوینلد» همسر

اوست. اکنون این برادرزاده‌ام می‌گوید که: پروردگار آسمان و زمین او را به این دینی

که بر آن است مأمور ساخته است، به خدا قسم که در تمام روی زمین جز این سه نفر

احدی بر این دین نیست [۱].

ابن اسحاق می‌گوید: پس از «زید بن حارثه»، «أبو بکر: عتیق [۲] بن اُبی قحافه:

عثمان بن عامر تیمی» اسلام آورد و اسلام خود را آشکار ساخت و مردی نسب‌شناس و

تاجر پیشه و معروف بود، و مردان قریش به منظور بازرگانی و غیره نزد وی رفت و آمد



[۱]- ر. ک: أسد الغابه، ج ۳، ص ۴۱۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۶. در روایت دوم طبری و ابن حجر و روایت ابن عبد البر و روایت طبرسی چنین است که: عباس گفت:

محمد معتقد است که گنجهای خسرو و قیصر را فتح می کند، و عقیف پس از مسلمان شدن می گفت: کاش من آن روز ایمان آورده بودم تا سومین (و در روایت سوم طبری: چهارمین) مسلمان (و در روایت اول ابن عبد البر و روایت طبرسی: دومین فرد با علی بن ابی طالب) می بودم (ر. ک: الاستیعاب، ذیل ص ۱۶۳-۱۶۵، ج ۳، الاصابه. الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۰. از بغوی در معجم، ابو یعلی، نسائی در خصائص، عقیلی در ضعفاء، بخاری در تاریخ خود، بغوی به سندی دیگر، ابن ابی خيثمه، ابن منده، صاحب غیلانیات، حاکم در مستدرک، إعلام الوری ص ۴۸-۴۹ و انسان العیون، ج ۱، ص ۳۰۶).

[۲]- نام وی را عبد الله و لقبش را عتیق نوشته اند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۳

می کردند، و در اثر دعوت وی «عثمان بن عفان بن ابی العاص بن أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف»، «زبیر بن عوام بن خویلد بن أسد بن عبد العزی بن قصی»، «عبد الرحمن بن عوف زهری»، «سعد بن ابی وقاص: مالک بن أهیب [۱] بن عبد مناف بن زهره بن کلاب»، «طلحه بن عبید الله تیمی» اسلام آوردند و آنان را نزد رسول خدا آوردند تا اسلام خویش را به وی اظهار داشتند و نماز گزار شدند. و همین هشت نفرند که در پذیرفتن اسلام بر همگی سبقت جسته اند [۲].

[۱]- جمهرة انساب العرب: وهیب (ص ۱۲۹، چاپ دار المعارف مصر ۱۳۹۱ ه. م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۹، چاپ مصطفی حلبی ۱۳۵۵. م. در نخستین کسی که دعوت رسول خدا را پذیرفت، و نیز در ترتیب سابقین به اسلام اقوال زیر به نظر

رسیده است:

- (۱) پیش از همه خدیجه، سپس به ترتیب علی، زید بن حارثه، أبو ذر، أبو بکر.  
 (۲) پیش از همه خدیجه، سپس به ترتیب علی، زید بن حارثه، أبو بکر، أبو ذر (ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۹).  
 (۳) پیش از همه خدیجه، سپس به ترتیب أبو بکر، بلال بن حمامه، عمرو بن عبسه  
 (۴) پیش از همه زید بن حارثه، سپس به ترتیب خدیجه، علی (مروج الذهب، ج ۲ ص ۲۸۴).

- (۵) پیش از همه خدیجه، سپس زید بن حارثه  
 (۶) پیش از همه خدیجه، سپس خباب بن ارت.  
 (۷) پیش از همه خدیجه، سپس بلال بن حمامه (التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۸-۱۹۹).  
 مسعودی می گوید: قول اهل بیت و شیعیانشان که عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله و زید بن أرقم، و جمعی دیگر نیز آن را روایت کرده اند، آن است که علی در اسلام بر همه مردان سبقت گرفت، و در سن علی علیه السلام روزی که اسلام آورد اختلاف است: فرقه ای ۱۵ سال، و جمعی ۱۳ سال گفته اند، قول: نه سال، هشت سال، هفت سال، شش سال و پنج سال نیز هست، این بدان جهت است که فضایل وی را از میان ببرند و مناقب او را جلوگیر شوند-

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۴،  
 سپس این افراد دین اسلام را پذیرفتند:  
 أبو عبیده: عامر بن عبد الله بن جراح فهری  
 أبو سلمه: عبد الله بن عبد الأسد مخزومی (عمّه زاده رسول خدا، و شوهر امّ سلمه).  
 أرقم بن أبی الأرقم: عبد مناف بن أسد مخزومی.

- و اسلام او را اسلام طفلی صغیر و کودکی فریبخوار جلوه دهند که میان بیش و کم

فرق نمی‌گزارد، و شک و یقین را از هم تمییز نمی‌دهد، و حقی را نمی‌شناسد تا در پی بی‌آن برود، و باطلی را نمی‌داند تا از آن دوری‌گزیند (التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۸). یعقوبی بعد از اسلام خدیجه و علی و زید بن حارثه و أبو ذر و أبو بکر به ترتیب اسلام عمرو بن عبسه سلمی، خالد بن سعید بن عاص أموی، سعد بن أبی وقاص زهری، عتبۀ بن غزوان، خباب بن ارت، و مصعب بن عمیر را پیش از دیگران می‌نویسد (ترجمه تاریخ، ج ۱، ص ۳۷۹). ابن حزم نیز اسلام بلال و سپس عمرو بن عبسه سلمی و خالد بن سعید بن عاص را بر اسلام پنج نفری که به وسیله ابو بکر اسلام آورده‌اند مقدم می‌شمارد (جوامع السیره، ص ۴۵-۴۶). اما ابن اسحاق، بلال و عمرو بن عبسه را اصلا در سابقین به اسلام نام نمی‌برد (سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۷۴). ظاهراً جهت آن که در روایات مربوط به سابقین به اسلام نامی از دختران رسول خدا نیست آن است که در اول بعثت تا حدود سه سال، دعوت رسول خدا محرمانه بود و زینب دختر بزرگ رسول خدا در خانه شوهر و پسر خاله‌اش أبو العاص بن ربیع بود، و رقیه، و ام کلثوم هم به پسران أبو لهب: عتبۀ و عتبیه تزویج شده بودند، و فاطمه یا هنوز تولد نیافته بود، یا هم پنج‌ساله بیشتر نبود، اما حلبی بر گفته ابن اثیر که به اجماع مسلمین از همه خلق خدا پیشتر خدیجه اسلام آورد و مرد یا زنی بروی پیشی نگرفت، اشکال می‌کند که: چهار دختر رسول خدا در این تاریخ بوده‌اند، و بعید است دیرتر از مادر خود اسلام آورده باشند، مگر آن که گفته شود: آنها سابقه شرک نداشته‌اند (انسان العیون، ج ۱، ص ۳۰۳).

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۹۵،
عثمان	بن	مظعون	مظعون	جمعی.
قدامۀ	بن	مظعون	مظعون	جمعی.
عبد	الله	بن	مظعون	جمعی.
عبیدۀ	بن	حارث	بن	مطلب
سعید	بن	زید	بن	عمرو
			بن	نفیل
				عدوی.

فاطمه دختر خطاب بن نفیل (خواهر عمر، و همسر سعید بن زید).  
 أسماء دختر ابو بکر [۱] و أمّ الفضل همسر عباس بن عبد المطلب [۲].  
 خباب بن ارتّ (تمیمی یا خزاعی، حلیف بنی زهره).  
 عمیر بن ابی وقاص (برادر سعد بن ابی وقاص).  
 عبد الله بن مسعود هذلی (حلیف بنی زهره).  
 مسعود بن ربیعہ قاری (از طائفہ بنی ہون بن خزیمہ کہ آنان را «قارہ» می گفتند).  
 سلیط بن عمرو بن عبد شمس از بنی عامر بن لؤی.  
 حاطب بن عمرو بن عبد شمس (برادر سلیط).  
 عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی.  
 أسماء دختر سلامه بن مخربہ تمیمی (همسر عیاش بن ربیعہ).  
 خنیس بن حدافہ سهمی (شوهر اول حفصہ).  
 عامر بن ربیعہ، از عنز بن وائل (حلیف آل خطاب).  
 عبد الله بن جحش بن رثاب، از بنی أسد بن خزیمہ (عمه زاده رسول خدا).  
 ابو احمد بن جحش (برادر عبد الله).  
 جعفر بن ابی طالب.

[۱] - در اینجا ابن هشام به نقل از ابن اسحاق عایشه را هم با قید این کہ صغیر بوده نام برده است (ج ۱، ص ۲۷۱، چاپ مصطفی حلبی، ۱۳۵۵. م.).

[۲] - انسان العیون، ج ۱، ص ۳۱۱.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۶.  
 أسماء دختر عمیس خثعمی (همسر جعفر).  
 حاطب بن حارث جمحی.  
 فاطمه دختر مجلل بن عبد الله از بنی عامر بن لؤی (همسر حاطب).

حطّاب	بن	حارث	بن	معمّر	(برادر	حاطب).
فکیهه	دختر	یسار	(همسر	حطّاب).		
معمّر	بن	حارث	بن	عمرو	جمحی.	
سائب	بن	عثمان	بن	مظعون	جمحی.	
مطلّب	بن	أزهر،	از	بنی	زهرة	بن کلاب.
رمله	دختر	أبو	عوف	سهمی	(همسر	مطلّب).
نحّام:	نعیم	بن	عبد	الله	عدوی.	
عامر	بن				فهیره.	
خالد	بن	سعید	بن	عاص	أموی.	
أمینه	دختر	خلف	بن	أسعد	خزاعی	(همسر خالد).
حاطب	بن	عمرو،	از	بنی	عامر	بن لؤی.
أبو حذیفه:	قیس بن عتبّه	بن ربیعہ،	از	بنی	عبد شمس	بن عبد مناف [۱].
واقد	بن	عبد الله	تمیمی	(حلیف	بنی عدی	بن کعب)
خالد بن بکیر	بن	عبد یالیل،	از	بنی	عبد مناه	بن کنانه (حلفای بنی عدی بن کعب).

[۱] - بعضی نام او را «مهشم» به ضم میم و تشدید شین مکسوره نوشته‌اند (ر. ک: به سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۷، چاپ مصطفی حلبی ۱۳۵۵ و جوامع السیره ص ۵۰، چاپ دارالمعارف و جمهره انساب العرب، ص ۷۷، چاپ دارالمعارف ۱۳۹۱ ه. و أسد الغابه، ج ۴، ص ۴۲۵، و کتب دیگر) و نیز در نام او هشیم و هاشم هم ذکر شده است (ر. ک: اصابه، ج ۴، ص ۴۲، چاپ دار صادر ۱۳۲۸) در کتاب روض الانف نام ابو حذیفه بن عتبّه به طور قطعی قیس ذکر شده و مهشم که به کسر میم و سکون هاء، و فتح شین ضبط شده نام ابو حذیفه بن مغیره قرار داده شده است نه نام ابو حذیفه بن عتبّه (ج ۳، ص ۲۳).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۷،  
 عامر بن بکیر (برادر خالد).  
 عاقل بن بکیر (برادر دیگر خالد).  
 ایاس بن بکیر (برادر دیگر او) [۱]  
 عمّار بن یاسر عنسی از بنی مذحج (به فتح میم و کسر حاء).  
 صهیب بن سنان، از بنی نمر بن قاسط (حلیف بنی تیم بن مرّه).  
 سپس مردم دسته دسته از مرد و زن به دین اسلام درآمدند تا این که نام اسلام در مکه شایع گشت و بر سر زبانها افتاد [۲].

### اسلام جعفر بن ابی طالب

ابن اثیر می نویسد که: «جعفر بن ابی طالب» اندکی بعد از برادرش «علی» اسلام آورد. روایت شده است که ابو طالب، رسول خدا صلی الله علیه و سلم و علی رضی الله عنه را دید که نماز می خوانند، و علی پهلوی راست رسول خدا ایستاده است، پس به «جعفر» رضی الله عنه گفت: صل جناح ابن عمک و صل عن یساره: «تو هم بال دیگر پسر عمویت باش و در پهلوی چپ وی نماز گزار» [۳] پس جعفر بن ابی طالب در طرف دیگر رسول خدا به نماز ایستاد [۴]. و اسلام جعفر پیش از آن بود که رسول خدا به خانه «أرقم» در آید و در آنجا به دعوت مشغول شود [۵].

[۱] - این برادر از قلم افتاده بود، این جانب آن را از سیره ابن هشام گرفته و افزودم (ج

۱، ص ۲۷۸). م.

[۲] - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۴.

[۳] - أسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۷.

[۴] - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۴.

[۵]- ر. ک. به: أسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۶ و استیعاب، هامش اصابه، ج ۱، ص ۲۱۰ و اصابه، ج ۱، ص ۲۳۷ و الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹ و غیره. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۸

### اسلام حمزه بن عبد المطلب

داستان اسلام آوردن «حمزه بن عبد المطلب» را ابن اسحاق به تفصیل آورده، و تاریخ آن را تعیین نکرده است [۱]. اما دیگران تصریح کرده‌اند که «حمزه» در سال دوم بعثت رسول خدا به دین اسلام درآمد [۲]. برخی دیگر اسلام «حمزه» را در سال ششم بعثت و بعد از رفتن رسول خدا به خانه «أرقم» می‌نویسند [۳].

### دار التبلیغ أرقم

تا موقعی که دعوت آشکار نگشته بود، اصحاب رسول خدا برای نماز به دره‌های مکه می‌رفتند و نماز خود را از قریش پنهان می‌داشتند، روزی «سعد بن ابی وقاص» با چند نفر از اصحاب رسول خدا (از جمله: عمار، ابن مسعود [۴]، خباب و سعید بن زید) در یکی از دره‌های مکه نماز می‌گزارند که چند نفر از مشرکین رسیدند و با نماز گزاران به ستیزه برخاستند و کارشان را نکوهش کردند تا جنگ در میان آنان در گرفت، و در همین روز بود که «سعد بن ابی وقاص» مردی از مشرکان را با استخوان فک شتری زخمی کرد، و این نخستین خونی بود که در اسلام ریخته شد [۵]. پس از این واقعه بود که رسول خدا و یارانش در خانه «أرقم» پنهان شدند

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۱۲

[۲]- أسد الغابه، ج ۲، ص ۴۶. الاستیعاب، ذیل اصابه ج ۱، ص ۲۷۱. الاصابه، ج ۱، ص

[۳]- ر. ک: الاستیعاب، ذیل اصابه، ج ۱، ص ۲۷۱. أبو طالب از اسلام حمزه قرین مسرت گشت و در تشویق و دعوت او به پایداری، اشعاری گفت (ر. ک: اعلام الوری، ص ۵۸.

[۴]- الکامل، ج ۲، ص ۴۰.

[۵]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۷۵. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۱-۶۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۹۹،  
و در همانجا نماز می گزاردند و خدا را عبادت می کردند، تا خدای متعال رسول خود را فرمود:

دعوت خویش را آشکار سازد [۱]، «عمّار بن یاسر» و «صهیب بن سنان» و جمعی دیگر در خانه «أرقم» اسلام آوردند [۲].

### علنی شدن دعوت

سه سال از بعثت رسول خدا گذشته بود که برای علنی شدن دعوت دو دستور آسمانی رسید، و هر چند ظاهر عبارت ابن اسحاق [۳] که طبری هم نقل کرده [۴] آن است که این دو دستور با هم یا نزدیک به هم رسیده است. اما با توجه به ترتیب نزول سوره‌های قرآن مجید یقین است که مدتی میان این دو دستور فاصله بوده و به ترتیب، نازل و اجرا شده است [۵].

[۱]- این خانه در پای کوه صفا بود و اکنون به «دار خیزران» معروف است، منصور خلیفه آن را خرید و به فرزند خویش مهدی داد، سپس مهدی آن را به خیزران مادر دو فرزندش موسی هادی و هارون رشید بخشید، و در اسلام زنی نبود که دو خلیفه از وی متولد شود مگر همین خیزران و «ولاده» کنیز عبد الملک بن مروان، مادر ولید و سلیمان (انسان العیون، ج ۱، ص ۳۱۹).

[۲]- نوشته‌اند که عمر نیز در خانه أرقم اسلام آورده است (الطبقات الکبری، ج ۳، ص



۲۴۳، چاپ بیروت ۱۳۷۷.م.) و در این صورت باید رسول خدا تا سال ششم بعثت در آنجا مانده باشد.

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۷۴.

[۴]- تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۱.

[۵]- سوره شعراء (۲۶) که آیات انذار عشیره در آن است، بعد از سوره طه نازل شده است، و سپس به ترتیب سوره‌های نمل (۲۷)، قصص (۲۸)، بنی اسرائیل (۱۷)، یونس (۱۰)، هود (۱۱)، یوسف (۱۲) و آنگاه در سوره حجر (۱۵) که دستور علنی کردن دعوت و مقاومت و بی‌اعتنائی به مخالفت مشرکین در آن واقع است، نازل گشته است (ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۰. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۶۷. الاتقان، ج ۱، ص ۲۶).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰۰

### انذار عشیره اقریبین

ظاهر تواریخ و کتب تفسیر و حدیث آن است که انذار «عشیره اقریبین» در چند نوبت و به چند صورت انجام یافته است. یعقوبی می‌نویسد: خدای عزّ و جلّ او را فرمود که خویشان نزدیکتر خود را بیم دهد، پس بر کوه «مروه» [۱] ایستاد، و با صدای بلند فریاد زد: ای آل فھر! در این هنگام همه طوایف قریش نزد وی فراهم شدند، أبو لهب گفت: اینان آل فھرنند. سپس فریاد کرد: ای آل غالب! پس بنی محارب بن فھر و بنی حارث بن فھر باز گشتند. سپس فریاد برآورد: ای آل لؤی! بنی تیم أدرم بن غالب هم رفتند. آنگاه فریاد زد: ای آل مرّه! بنی عدی بن کعب و بنی سهم و بنی جمح (بنی هصیص بن کعب) نیز رفتند. بعد فریاد زد: ای آل کلاب! بنی تیم بن مرّه و بنی مخزوم بن یقظّه بن مرّه هم رفتند. سپس فریاد کرد: ای آل قصی! بنی زھرہ نیز رفتند. سپس فریاد برآورد: ای آل عبد مناف! بنی عبد الدّار

[۱]- در کتاب تاریخ الامم آمده است، بر کوه صفا برآمد و فریاد کرد: یا صباحاه ... پس گفت: اگر شما را خبر دهم که سوارانی از دامن این کوه می‌رسند، آیا سخن مرا باور می‌کنید؟ گفتند: ما از تو دروغی نشنیده‌ایم. گفت: پس من شما را از روبرو بودن با عذاب سختی بیم می‌دهم. ابو لهب گفت: تبّا لک، برای چنین سخنی ما را فراهم ساخته‌ای؟ سپس برخاست، در این موقع سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» تا آخر سوره نازل شد (ج ۲، ص ۶۲).

و در الطبقات الکبری آمده، چون آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول خدا بر کوه صفا بالا رفت و گفت: ای گروه قریش! قریش گفتند: محمد است که بالای صفا فریاد می‌کند، پس به وی روی آوردند و نزد وی فراهم شدند. پس (بعد از آنچه از طبری نقل شد) گفت: ای بنی عبد المطلب! ای بنی عبد مناف! ای بنی زهره!- تا این که طوایف قریش همه را برشمرد- همانا خدا مرا فرموده است که: خویشان نزدیکتر خود را بیم دهم، و من برای شما نه سودی از دنیا به دست دارم، و نه بهره‌ای از آخرت، مگر آن که بگوئید: لا اله الا الله (ج ۱، ص ۲۰۰). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰۱ و بنی عبد العزی (پسران قصی) رفتند. باز فریاد برآورد: ای آل هاشم! بنی عبد شمس و بنی نوفل هم رفتند و تنها بنی عبد المطلب باقی ماندند. سپس ابو لهب گفت: اینان بنی هاشم‌اند که فراهم گشته‌اند، آنگاه در یکی از خانه‌های بنی هاشم آنان را مجتمع ساخت [۱].

رسول اکرم «علی» را فرمود تا: یک صاع طعام تهیه کند. و یک پای گوسفند هم بر آن نهد و ظرفی هم از شیر آماده کند. آنگاه فرزندان «عبد المطلب» را فراهم سازد تا با آنان سخن بگوید، علی غذا را آماده ساخت و «بنی عبد المطلب» را که چهل مرد، یکی بیش

یا کم می شدند، فراهم ساخت. همگی از آن طعام خوردند و نوشیدند و سیر شدند، و خوراکیها همچنان برجای ماند. اما پیش از آن که رسول خدا سخن بگوید، ابو لهب او را به ساحری نسبت داد و جمعیت متفرق شدند [۲].

به روایت یعقوبی: سپس آنان را چنان که خدا به وی امر فرموده بود بیم داد. و به آنان اعلام کرد که: خدا آنان را برتری داده و برگزیده و پیامبر خود را در میانشان مبعوث کرده، و او را فرموده است که: بیمشان دهد [۳].

[۱]- بر حسب روایتی که یعقوبی بعد از این نقل می کند، انجمن «عشیره اقرین» در خانه حارث بن عبد المطلب بوده است (ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۸۳-۳۸۴).

[۲]- تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۲-۶۳.

[۳]- در کامل ابن اثیر با تصریح به نوبت دوم به این عبارت: الحمد لله أحمده و أستعینه و أومن به و أتوکل علیه و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، سپس گفت: إنَّ الرائد لا یکذب أهله، و الله الذی لا إله إلا هو، إني رسول الله إليکم خاصه و إلى الناس عامه، و الله لتموتنَّ كما تنامون، و لتبعثنَّ كما تستيقظون و لتحاسبنَّ بما تعملون، و إنَّها الجنة أبدا و النار أبدا (ر. ک: الكامل، ج ۲، ص ۴۰-۴۱. انسان العیون، ج ۱، ص ۳۲۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۷. جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۵۱).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰۲.

پس ابو لهب گفت: پیش از آن که دیگران جلو محمد را بگیرند، جلو او را بگیرید، چه آن روز اگر به یاری وی برخیزید کشته می شوید و اگر او را رها کنید خوار می گردید.

ابو طالب گفت: ای ننگ خاندان! به خدا قسم برای یاری او آماده ایم، و در آینده هم یاور او خواهیم بود. ای پسر برادرم! هرگاه خواستی به سوی پروردگارت دعوت کنی ما را اعلام کن تا مسلح شده همراه تو بیرون آئیم [۱].

روز دیگر رسول خدا به «علی» گفت: این مرد با سخنانی که گفت و شنیدی جمعیت را

متفرّق ساخت، و نشد که با آنان سخن گویم. بار دیگر همان مقدار خوراکی تهیه کن و آنان را نزد من فراهم ساز. «علی» (علیه السلام) می گوید: خوراکی را تهیه کردم و آنان را فراهم ساختم، و رسول خدا مثل روز گذشته پاره‌ای گوشت بر گرفت و پاره پاره ساخت و در اطراف سفره ریخت و گفت: بخورید به نام خدا. پس همگی خوردند و آشامیدند و سیر شدند، پس رسول خدا به سخن آمد و گفت: ای فرزندان «عبد المطلب» به خدا قسم هیچ جوان عربی نمی‌شناسم که بهتر از آن چه من برای شما آورده‌ام، برای قوم خود آورده باشد. به راستی که من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، و خدای مرا فرموده است که: شما را به جانب او دعوت کنم. ای «بنی عبد المطلب»! خدا مرا بر همه مردم عموماً و بر شما بالخصوص مبعوث کرده و گفته است: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» [۲] و من شما را به دو کلمه‌ای که بر زبان سبک و در میزان سنگین است دعوت می‌کنم، به وسیله این دو کلمه عرب و عجم را مالک می‌شوید، و امت‌ها رام شما می‌شوند، و با این دو کلمه وارد بهشت می‌شوید، و با همین دو کلمه از دوزخ نجات می‌یابید: گفتن لا اله الا الله، و گواهی بر پیامبری من [۳]، پس

از یک کدام

[۱]-	ترجمه	تاریخ،	ج	۲،	ص	۳۸۴.
[۲]-	سوره	شعراء	(۲۶)،	آیه		۲۱۴.
[۳]-	ارشاد	مفید،		ص		۳۴.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی		متن، ص: ۱۰۳،	
شما مرا در این راه کمک می‌دهد تا برادر من، و وصی من، و خلیفه من [۱] در میان شما باشد؟						
(تا برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من باشد [۲]).						
پس احدی از آنان وی را پاسخ نداد، اما من که از همه خردسالتر، و کم‌جثه‌تر و کودکتر						

بودم گفتم: یا رسول الله! من تو را در این کار یاری می‌دهم (پس گفت: بنشین، و سپس گفتار خویش را تکرار کرد و همچنان خاموش ماندند تا من گفتار نخستین خود را بازگفتم، پس گفت: بنشین. و بار سوم سخن خود را بر آنان تکرار فرمود، و احدی از ایشان حتی به یک حرف وی را پاسخ نگفت، و باز من برخاستم و گفتم: یا رسول الله! برای یاری تو در این امر آماده‌ام [۳].

پس گردنم را گرفت و گفت: هان این است برادر من، و وصی من، و خلیفه من در میان شما، پس از وی بشنوید و فرمانش را ببرید. پس جمعیت بپاخواستند و می‌خندیدند و به ابو طالب می‌گفتند: تو را امر کرد که از پسر ت بشنوی و او را اطاعت کنی [۴].

ظاهراً در همین مرحله است که ابن اسحاق می‌نویسد: چون رسول خدا چنان که خداوند فرموده بود، دعوت خویش را آشکار ساخت، قریش، از او دوری نجستند و با وی به ستیزه برخاستند، و هرگاه بر آنها عبور می‌کرد، به وی اشاره می‌کرده می‌گفتند: پسر «بنی عبد المطلب» از آسمان سخن می‌گوید [۵].

- 
- [۱] - طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۲، چاپ اروپا. م. و در روایت دوم طبری: برادر من، و دمساز من، و وارث من (ج ۳، ص ۱۱۷۳، چاپ اروپا. م.)
- [۲] - ارشاد مفید، ص ۲۴
- [۳] - ارشاد مفید، ص ۲۴-۲۵
- [۴] - تاریخ الامم و الملوک، ص ۶۲-۶۴. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸۷. از خاصه و عامه، و از تفسیر ثعلبی، و از براء بن عازب و ابو رافع. الکامل، ج ۲، ص ۴۱-۴۲. و در ارشاد مفید آمده است که گفت: «بنشین که توئی برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من». در این هنگام جمعیت بپاخواستند و به ابو طالب می‌گفتند:
- درآمدنت به دین برادرزاده‌ات که فرزندات را بر تو امیر ساخت مبارک باد (ص ۲۵).

[۵]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۷۵. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۹. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰۴

### آخرین دستور

با نزول آیه‌های «فَاُصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» [۱] در سوره حجر، رسول خدا دستور یافت تا یکباره دعوت خویش را علنی و عمومی سازد، و از آزار مشرکان نهراسد و کارشان را به خدا واگذارد. یعقوبی می‌نویسد: رسول خدا سه سال در مکه امر رسالت خود را پوشیده می‌داشت و به یگانگی و پرستش خدای عزّ و جلّ و اقرار به پیامبری خویش دعوت می‌کرد، و هرگاه بر گروهی از قریش می‌گذشت می‌گفتند: جوان «بنی عبد المطلب» از آسمان سخن می‌گوید، تا آن که خدایانشان را بر آنان عیب گرفت، و از هلاکت پدرانیشان که کافر مرده‌اند سخن گفت، و به دستور خدای عزّ و جلّ دعوت خود را آشکار و علنی ساخت. و در «أَبْطَحُ» به پا ایستاد و گفت: [۲] «منم رسول خدا، شما را به عبادت خدای یکتا، و ترک عبادت بت‌هایی که نه سود می‌دهند و نه زیان می‌رسانند، و نه می‌آفرینند و نه روزی می‌دهند و نه زنده می‌کنند و نه می‌میرانند دعوت می‌کنم».

[۱]- سوره ۱۵، آیات ۹۴-۹۵.

[۲]- «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ وَتَرْكِ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ الَّتِي لَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ وَلَا تَخْلُقُ وَلَا تَرْزُقُ وَلَا تَحْيِي وَلَا تَمِيتُ». به روایت علی بن ابراهیم قمی، رسول خدا پس از سه سال دعوت پنهانی و نزول آیه «فَاُصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» بیرون آمد، و چنین خطبه خواند: یا معشر قریش و یا معشر العرب، اَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ، وَ خَلْعِ الْأَنْدَادِ وَ الْأَصْنَامِ، وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ،

فأجیبونی تملکوا بها العرب و تدین بها لکم العجم و تکنون ملوکا فی الجنّة (ر. ک: إعلام الوری، ص ۴۹).  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۰۵  
 پس قریش او را مسخره کردند، و آزار دادند و به «أبو طالب» گفتند: به راستی برادرزاده‌ات خدایان ما را بد گفته و خرده‌های ما را سبک شمرده، و گذشتگان ما را گمراه دانسته است، روا است که از این کارها بگذرد، و در مالهای ما آنچه بخواهد انجام دهد.

پس رسول خدا گفت: [۱] «خدا مرا برای فراهم ساختن دنیا و دل بستن بدان نفرستاده است، بلکه مرا مبعوث کرده تا پیام او را برسانم و به سوی او رهبری کنم». بعد می‌گوید: بعضی روایت کرده‌اند که رسول خدا در بازار «عکاظ» در حالی که جبّه سرخی بر تن داشت پیا خاست و گفت: [۲] ای مردم! بگوئید: لا إله إلا الله تا رستگار و پیروز گردید. ناگهان مردی به دنبال او دیده شد که دو گیسوی بافته زرین داشت و می‌گفت: ای مردم! این جوان برادرزاده من و بسیار دروغگو است، پس از او بر حذر باشید. گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: این جوان «محمد بن عبد الله» و این مرد «أبو لهب بن عبد المطلب» عموی او است [۳].  
 ظاهرا در این مرحله است که ابن اسحاق می‌گوید: اما موقعی که خدایانشان را بد گفت و نکوهش کرد، آن را تحمل نکردند و با وی به ستیزه برخاستند، و جز مردم اندکی که به توفیق خدا اسلام آورده و پنهان بودند، بر مخالفت و دشمنی با وی همدستان شدند، و عموی رسول خدا «أبو طالب» حمایت وی را به عهده گرفت، و به یاری وی برخاست و رسول خدا هم بی‌پرده و بی‌آن که از مانعی بهراسد امر خویش را آشکار ساخت. در این موقع جمعی از اشراف قریش: عتبّه بن ربیعہ، شیبّه بن ربیعہ، أبو سفیان بن حرب، أبو البختریّ: عاص بن هشام، أسود بن مطلب، أبو جهل: عمرو بن هشام، ولید بن مغیره، نبیه و منبّه [۴]: پسران حجّاج، و عاص بن وائل نزد «أبو طالب» رفتند

[۱]- «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْنِي لَجَمْعِ الدُّنْيَا وَ الرِّغْبَةِ فِيهَا، وَ إِنَّمَا بَعَثَنِي لِأَبْلَغِ عَنِّهِ وَ أَدْلِّ عَلَيْهِ»

[۲]- «أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا وَ تَنْجَحُوا»

[۳]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۰.

[۴]- بر وزن رجیل و محدث. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰۶.

و گفتند: یا خود جلو او را بگیر، یا کار او را به ما واگذار، «أبو طالب» به نرمی پاسخشان داد تا بازگشتند، و رسول خدا همچنان دعوت خویش را آشکارا دنبال می کرد [۱].

بار دیگر رجالی از قریش که بیش از پیش بر آشفته بودند، نزد «أبو طالب» رفتند و او هم در حضورشان رسول خدا را خواست و پیشنهاد کرد که برای خاطر بزرگان قوم خود و برای حفظ جان خود و من دست بدار و تکلیف مرا دشوار مساز. رسول خدا به گمان این که «أبو طالب» در تصمیم یاری دادن او سست شده و دست از نصرت وی خواهد کشید گفت: [۲] «ای عمو، به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست، و ماه را به دست چپ من نهند که از این کار تا روزی که پیش برود یا جان بر سر آن گذارم، صرف نظر کنم نخواهم کرد [۳]. آنگاه رسول خدا گریه کرد، و سپس برخاست و چون

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۷۷.

[۲]- یا عمّ و الله لو وضعوا الشمس فی یمینی، و القمر فی یساری، علی أن أترك هذا الأمر حتی یظهروه الله أو أهلك فیہ ما ترکته.

[۳]- به روایت طبقات چنین گفت: در صورتی می توانم با شما مدارا کنم که یک کلمه را بیدریغ بگوئید، و در نتیجه عرب را مالک شوید، و عجم هم رام شما شوند. أبو جهل گفت:

چه فایده ای بهتر از این، به جای یکی ده کلمه می گوئیم، گفت: بگوئید: لا اله الا الله.



پس همگی را بد آمد، و از آن رمیدند و خشم گرفتند، و برخاستند و می گفتند: اصبروا علی آلهتکم إنّ هذا لشیء یراد، «کار پسندیده آن است که دست از خدایان خود برندارید». سپس برای کشتن رسول خدا تصمیم گرفتند، و در همان شب «ابو طالب» رسول خدا را در خانه اش نیافت، و جوانان بنی هاشم، و بنی عبدالمطلب را فراهم ساخت و گفت:

هر کدام از شما آهنی برنده بردارید و همراه من بیائید، و چون وارد مسجد الحرام شدیم، هر جوانی از شما پهلوی یکی از بزرگان قریش که ابو جهل در میانشان است بنشیند، چه این که اگر محمد کشته شده باشد یقین که ابو جهل هم دست در کار بوده است. جوانان بنی - هاشم چنان کردند. در این میان زید بن حارثه رسید، و از سلامت رسول خدا خبر داد و

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۰۷، می رفت، ابو طالب او را صدا زد و گفت: برادرزاده ام برگرد. رسول خدا برگشت. «ابو طالب» گفت: ای برادر زاده! آنچه دوست داری بگو، به خدا قسم که هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت [۱].

ابن اسحاق می گوید: سپس قریش که دانسته بودند ابو طالب دست از حمایت و طرفداری رسول خدا بر نمی دارد «عمارۀ بن ولید بن مغیره» را نزد وی بردند و به او گفتند: ای «ابو طالب»! «عمارۀ بن ولید» را که زورمندترین و زیباترین جوان قریش است آورده ایم تا او را به جای فرزندی بگیری و خونبها و یاری او مخصوص تو باشد و برادرزاده ات را که با دین تو و دین پدرانت مخالفت کرده، و قریش را پراکنده ساخته و آنان را بی خرد خوانده است به ما تسلیم داری تا او را بکشیم، و تو هم مردی را به جای مردی گرفته باشی. گفت: چه زشت پیشنهادی! پسر خود را می دهید تا او را برای شما پرورش دهم، و آنگاه پسر خود را به شما دهم تا او را بکشید؟ به خدا قسم هرگز چنین کاری نمی شود. «مطعم بن عدی» به ابو طالب گفت: قوم تو از در انصاف درآمده اند، اما

شتاب نزد رسول خدا که در پای کوه صفا با اصحاب خود در خانه جای داشت، رفته او را از آنچه دیده بود خبر داد، رسول خدا آمد و ابو طالب از سلامتی وی مطمئن شد و گفت: با خاطر آسوده به خانه خود بازگرد. بامداد فردا ابو طالب نزد رسول خدا آمد، و او را با خویش به انجمنهای قریش برد، و جوانان هاشمی و مطلبی همراه وی بودند، پس گفت: ای گروه قریش می‌دانید چه نظر داشتم؟ گفتند نه. پس داستان دیشب را باز گفت و جوانان را فرمود تا آنچه را در دست داشتند برهنه ساختند، و هر یک را خنجری تیز به دست بود. آنگاه گفت:

به خدا قسم اگر محمد را می‌کشید، یک نفر از شما را زنده نمی‌گذاشتم. تا ما و همه شما نابود می‌شدیم. پس رجال قریش از همه بیشتر ابو جهل درهم شکسته شدند (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۳).  
 [۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۷۸. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۷.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰۸.  
 تو هیچ پیشنهادی را نمی‌پذیری. «ابو طالب» گفت: به خدا قسم بی‌انصافی می‌کنند و تو هم تصمیم گرفته‌ای که مرا واگذاری، و آنان را یاری دهی، اکنون هر چه می‌خواهی بکن [۱].

هنگامی که «ابو طالب» دید کار به سختی کشیده و هر قبیله‌ای از قریش افراد مسلمان شده خود را شکنجه می‌دهند و از دینشان بازمی‌دارند در میان «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» پناخت، و آنان را به حمایت از رسول خدا و نگهداری وی دعوت کرد، پس همگی جز ابو لهب به وی پیوستند، و دعوت وی را در حمایت از رسول خدا پذیرفتند، و «ابو طالب» که بدین کار شادمان شده بود، قصیده‌ای در مدح آنان، و فضل رسول خدا گفت [۲].

از بنی عبد المطلب: أبو لهب، عبد العزی بن عبد المطلب (که پس از فتح بدر در مکه هلاک شد). أبو سفیان بن حارث بن عبد المطلب (که پیش از فتح مکه به دین اسلام درآمد).

[۱]- أبو طالب را در هجو مطعم، و دیگر رجال قریش که دست از یاری او برداشته‌اند، قصیده‌ای است (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۲۸۰-۲۸۱). یعقوبی نیز در این مقام قصیده‌ای از أبو طالب نقل می‌کند (ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۱). [۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۲. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۷-۶۸. از این قصیده است:

إذا اجتمعت یوما قریش لمخرفعبد مناف سرها و صمیمها  
فإن حصلت أشراف عبد منافهافی هاشم أشرافها و قدیمها  
و إن فخرت یوما فإنّ محمداهو المصطفی من سرها و کریمها  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۰۹.

از بنی عبد شمس بن عبد مناف: عتبه بن ربیعہ بن ربهه (برادر عتبه، که در جنگ بدر کشته شدند). عقبه بن ابي معیط (که در بدر اسیر شد، و رسول خدا فرمود تا: او را گردن زدند). أبو سفیان بن حرب بن أمیه بن عبد شمس (که پیش از فتح مکه ناچار اسلام را قبول کرد).

حکم بن ابي العاص بن أمیه بن عبد شمس (که روز فتح مکه اسلام آورد، و رسول خدا او را از مدینه به طائف تبعید کرد). معاویة بن مغیره بن ابي العاص بن أمیه (که بعد از حمراء الأسد به فرمان رسول خدا کشته شد).

از بنی عبد الدار بن قصی: نضر بن حارث بن علقمه بن کلدۀ بن عبد مناف بن عبد الدار (که در بدر اسیر شد و رسول خدا فرمود تا: او را گردن زدند).  
 از بنی عبد العزی بن قصی: أسود بن مطلب بن أسد بن عبد العزی (أبو زمعه که به نفرین رسول خدا کور شد، و سه پسر او در بدر کشته شدند).  
 زمعه بن أسود (که در بدر کشته شد).  
 أبو البختری: عاص بن هشام بن (حارث بن) أسد (که در جنگ بدر کشته شد).  
 از بنی زهره بن کلاب: أسود بن عبد یغوث بن وهب بن عبد مناف بن زهره (پسر خالوی رسول خدا تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۱۰ که مقداد بن عمرو را به او نسبت می دهند). وی از مستهزئین بود و در مکه هلاک شد [۱].

از بنی مخزوم بن یقظه بن مره: أبو جهل: عمرو بن هشام بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم (که در بدر کشته شد).  
 عاص بن هشام (برادر أبو جهل که در بدر کشته شد).  
 ولید بن مغیره بن عبد الله (عموی أبو جهل و پدر خالد بن ولید که از مستهزئین بود و در مکه هلاک شد).  
 أبو قیس بن ولید (برادر خالد).  
 ابو قیس بن فاکه بن مغیره (برادرزاده ولید که در بدر کشته شد).  
 زهیر بن ابی امیه: حذیفه بن مغیره (پسر عمه رسول خدا و برادرزاده ولید و برادر ام سلمه، که ظاهراً در فتح مکه اسلام آورد).  
 أسود بن عبد الأسد بن هلال بن عبد الله بن عمر بن مخزوم (برادر أبو سلمه، که در بدر

کشته شد).  
 صیفی بن سائب [۲] از بنی عابد بن عبد الله بن عمر بن مخزوم (که در بدر اسیر شد و آزاد گردید).  
 از بنی سهم بن هصیص بن کعب بن لوی:  
 عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم (پدر عمرو، که از مستهزئین بود، و در مکه هلاک شد).

[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۱۷.  
 [۲]- طبقات، ج ۱، ص ۲۰۱ سائب بن صیفی بن عابد.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱۱.  
 حارث بن عدی بن سعید [۱] (عموزاده عاص، که اسلام آورد و به حبشه هجرت کرد).  
 منبه بن حجاج بن عامر بن حذیفه بن سعید (که در بدر کشته شد).  
 نبیه (برادر حجاج) که در بدر کشته شد.  
 از بنی جمح بن هصیص:  
 أمیه بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمح (که در بدر کشته شد).  
 اَبی بن خلف (برادر أمیه که در جنگ احد به دست رسول خدا کشته شد).  
 أنیس بن معیر بن لوزان بن سعد بن جمح (برادر أبو محذوره مؤذن) که روز بدر کشته شد.

حارث بن طلاله خزاعی (که از مستهزئین بود، و در مکه هلاک شد).  
 عدی بن حمراء ثقفی [۲].  
 ابن اصدی هذلی [۳].

[۱]- طبقات، ج ۱، ص ۲۰۰ حارث بن قیس بن عدی، پسر غیطله و غیطله مادر او است.

[۲]- ر. ک: جوامع السیره، ص ۵۲- ۵۴.

[۳]- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۱. امتاع الاسماع، ص ۲۳، ابن اسحاق می نویسد: کسانی که رسول خدا را در خانه اش آزار می دادند عبارت بودند از: أبو لهب، حکم بن عاص بن أمیه، عقبه بن ابی معیط، عدی بن حمراء ثقفی، ابن اصدی هذلی، اینان همسایگان وی بودند، و از ایشان جز حکم بن ابی العاص کسی اسلام نیاورد، اینان در موقعی که رسول خدا در حال نماز بود، زهدان گوسفند بر سر وی می انداختند، و یکی از ایشان آن را در دیگ غذای وی می انداخت، تا آنجا که رسول خدا در موقع نماز در پناه سنگی قرار می گرفت، و گاهی آنچه را بر او می انداختند بر سر چوبی به در خانه می آورد و آنجا می ایستاد و می گفت: ای بنی عبد مناف این چه همسایگی است؟! و سپس آن را در راه می انداخت (سیره النبی، ج ۲، ص ۲۵).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱۲.

طعیمه بن عدی بن نوفل بن عبد مناف (برادر مطعم بن عدی) که در بدر کشته شد. حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف (که در بدر کشته شد). رکانه بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب (که در روز فتح مکه اسلام آورد، و روز فتح خیبر، رسول خدا پنجاه بار شتر خوار و بار به او داد). هبیره بن ابی وهب مخزومی (شوهر امّ هانی خواهر امیر المؤمنین علیه السلام) [۱] که روز فتح مکه به نجران گریخت، و همانجا اقامت گزید، و کافر از دنیا رفت. أحنس بن شریق ثقفی (که آیاتی درباره وی نازل شد [۲])، و زنده ماند تا اسلام آورد و از «مؤلفه قلوبهم» بود و در خلافت عمر از دنیا رفت [۳].

ابن اسحاق می نویسد: عظمای مستهزئین به رسول خدا، پنج نفر از بزرگان و اشراف قریش بودند:

أسود بن مطلب، أسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل، حارث بن طلاله، که چون در بدی و استهزاء اصرار ورزیدند، خدای متعال این آیات را بر پیامبر نازل کرد:

(فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) [۴] «آنچه را مأمور هستی آشکارا تبلیغ کن و از مشرکان روی بگردان. ما خود شرّ مستهزئان را از تو دفع می کنیم. همانان که با خدا، خدائی دیگر قرار می دهند، پس به زودی خواهند دانست». آنگاه ابن اسحاق چگونگی هلاکت هر یک را می نویسد [۵].

[۱]-	امتاع	الاسماع،	ص	۲۳-	۲۴.
[۲]-	سوره	قلم	آیه	۱۰-	۱۳.
[۳]-	سیره	النبی،	ج ۱،	ص	۳۸۴.
[۴]-	سوره	حجر،	آیات	۹۴-	۹۶.
[۵]-	سیره النبى،	ج ۲،	ص ۱۷- ۱۸	اعلام الوری،	ص ۵۳.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۱۱۳	

یعقوبی به جای حارث بن طلائه خزاعی «حارث بن قیس بن عدیّ سهمی» [۱] را نام می برد و سپس می گوید: اینان کودکان و غلامان خود را بر او می گماشتند تا آزارش دهند، و کار به جائی کشید که شتری در «حزوره» [۲] کشتند و در حالی که رسول خدا به نماز ایستاده بود غلام خود را امر کردند تا شکنجه و سرگین شتر را بردارد و بر میان دو شانه رسول خدا که در سجده بود افکند. رسول خدا نزد «أبو طالب» آمد، و آنچه را پیش آمده بود به وی بازگفت، «أبو طالب» در حالی که شمشیری به کمر بسته بود و غلامی همراه داشت بر سر آنان رفت، و شمشیر خود را کشید، و گفت: به خدا قسم هر که از شما دم زند او را می زنم. آنگاه غلامش را فرمود تا: شکنجه و سرگین را بر روی یکایک آنان مالید [۳].

موسم حجّ فرا رسید، و چند نفر از بزرگان قریش نزد «ولید بن مغیره مخزومی» که مردی سالخورده بود فراهم شدند، و گفتند: موسم حجّ است و مردم از اطراف و اکناف

می‌رسند، و قصه محمد را هم شنیده‌اند، اکنون درباره وی همداستان و یک‌زبان سخن گوئید نه این که با اختلاف گوئی گفتار یکدیگر را تکذیب کنید.

- گفتند: تو خود ای «أبو عبد شمس» نظری را پیشنهاد کن تا همگی بپذیریم و بگوئیم.

- گفت: شما بگوئید تا من بشنوم.

- گفتند: می‌گوئیم: کاهن است [۴].

[۱]- از أنساب ابن کلبی نیز «حارث بن قیس» نقل شده. برخی گفته‌اند که: مادرش «طلاطله» و پدرش «قیس» بود و از این که یکی خزاعی و دیگری سهمی است غفلت کرده‌اند.

[۲]- به فتح حاء و سکون زاء، و فتح واو و راء: بازاری بود در مکه که بعدها جزء مسجد شده است (مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۴۰۰).

[۳]- ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۰-۳۸۱.

[۴]- از کاهنان جاهلیت: سطيح: ربع بن ربیعہ مازنی غسانی، و شق بن صععب أنماری تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱۴

- گفت: نه به خدا قسم، کاهن نیست، نه مانند کاهنان زمزمه می‌کند، و نه مسجّع سخن می‌گوید.

(از بنی أنمار بن نزار) از دیگران معروف‌ترند.

ابن اسحاق می‌نویسد که: ربیعہ بن نصر: پادشاه یمن خوابی هولناک دید، و بسی بیمناک شد، و از کاهنان و ساحران و فالگیران و منجمان کشور خویش خواست که هم خواب و هم تعبیر آن را بگویند، و همه عاجز ماندند و به احضار «شق» و «سطیح» اشاره کردند، پس آن دو را فراخواند و «سطیح» پیش از «شق» رسید و در پاسخ شاه گفت: رأیت حممہ خرجت من ظلمة، فوَقعت بأرض تهمة، فأكلت منها كل ذات جمجمة «آتشی دیدی که



- از میان تاریکی آمد و در زمینی هموار و ساحلی افتاد، و هر صاحب جمجمه‌ای را خورد».
- شاه گفت: درست گفتم، تعبیرش را بگو.
- گفت: أحلف بما بين الحرّتين من حنش، لتهبطن أرضكم الحبش، و ليملكن ما بين آبين إلى جرش. «قسم به هر چه مار میان دو سنگستان است، که البته حبشیان بر سرزمین شما فرود آیند، و البته از «آبین» تا «جرش» را مالک شوند».
- شاه گفت چه خبر دردناکی، در زمان من یا بعد از من؟
- گفت: لا، بل بعده بحین، أكثر من ستین أو سبعین یمضین من السنین «نه بلکه چندی پس از تو، بیش از شصت سال یا هفتاد سال که بگذرد»
- شاه گفت: آیا دولتشان دوام یابد، یا از میان برود؟
- گفت: لا، بل ینقطع لبضع و سبعین من السنین ثم یقتلون و یخرجون منها هاربین «نه بلکه پس از هفتاد و اند سال از میان می‌رود، سپس کشته می‌شوند، و گریزان از یمن می‌روند».
- شاه گفت: که آنان را می‌کشد و بیرون می‌کند؟
- گفت: یلیه إرم بن ذی یزن، یخرج علیهم من عدن، فلا یترک تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱۵.
- گفتند: می‌گوئیم دیوانه است.
- گفت: نه دیوانه هم نیست، ما دیوانگی را دیده‌ایم و می‌شناسیم و آثار آن را در وی نمی‌بینیم.

- 
- أحدا منهم باليمن. «این کار را ارم بن ذی یزن می‌کند، از عدن بر آنان می‌تازد، و احدی از ایشان را در یمن باقی نمی‌گذارد».
- شاه گفت: آیا پادشاهی وی دوام یابد یا منقطع شود؟
- گفت: منقطع می‌شود.
- گفت: که دولت وی را سقوط می‌دهد؟

- گفت: نبی زکی، یأتیہ الوحی من قبل العلیّ. «پیامبری پاک سرشت، که از طرف خدای والا به وی وحی می رسد».
- شاه گفت: آن پیامبر از چه طایفه‌ای است؟
- گفت: رجل من ولد غالب بن فهر بن مالک بن النضر، یکون الملك فی قومه إلی آخر الدهر. «مردی از فرزندان غالب بن فهر بن مالک بن نضر، که تا پایان روزگار، پادشاهی به دست کسان او است».
- شاه گفت: مگر روزگار را آخری است؟
- گفت: نعم یوم یجمع فیہ الأولون و الآخرون، یسعد فیہ المحسنون، و یشقی فیہ المسیئون «آری، روزی که پیشینیان و پسینیان در آن فراهم می شوند، نیکان در آن خوشبخت، و بدان در آن بدبخت می گردند».
- شاه گفت: راست می گوئی؟
- گفت: نعم، و الشفق و الغسق، و الفلق إذا انشق، إنّ ما أنبأتک به لحقّ. «آری قسم به روشنی آخر روز و تاریکی اول شب، و قسم به سپیده دم، آنگاه که شکافته شود، آنچه را به تو گفتم بی شبهه حق است».
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱۶.
- گفتند: می گوئیم شاعر است.
- گفت: شاعر هم نیست، ما اقسام شعر را می شناسیم، و آنچه می گوید شعر نیست.

---

سپس «شق» رسید، و از وی نیز همان خواست که از «سطیح» خواسته بود و او هم گفت: نعم، رأیت حممة خرجت من ظلمة، فوqعت بین روضة و أکمة، أکلت منها کلّ ذات نسمة. «آتشی را دیدی که از میان تاریکی در آمد، و میان بستانی و پشته‌ای افتاد، و هر جاننداری از آن را خورد و نابود کرد».

- شاه گفت: درست گفتم، تعبیر آن را نیز بگو.

- گفت: أحلف بما بين الحرّين من إنسان، لينزلنّ أرضكم السودان، فليغلبنّ على كلّ طفلة البنان، و ليملكنّ ما بين أبين إلى نجران. «قسم به هر انسانی که میان دو سنگستان است، سیاهان به کشور شما می ریزند، و بر هر انگشت نازکی چیره می شوند، و از أبین تا نجران را مالک می گردند». شاه گفت: چه خبر دردناک اسف انگیزی! کی چنین روی می دهد در زمان من یا پس از آن؟

- گفت: لا بل بعده بزمان، ثمّ يستنقذ کم منهم عظیم ذو شأن، یذیقهم أشدّ الهوان. «نه بلکه چندی پس از تو، سپس بزرگی والامقام شما را از آنان رهائی می دهد، و سخت خوار و زبونشان می سازد».

- گفت: آن بزرگ والامقام کیست؟

- گفت: غلام لیس بدنی و لا مدنّ، یخرج علیهم من بیت ذی یزن، فلا یترک أحدا منهم باليمن «پسری که نه زبون است و نه زورگو، و از خاندان ذی یزن بر آنان می تازد، و احدی از ایشان را در یمن باقی نمی گذارد».

- گفت: شاهی وی دوام یابد یا منقطع گردد؟

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱۷.

- گفتند: می گوئیم: ساحر است.

- گفت: ساحر هم نیست ما ساحران و جادوگران را دیده ایم و او کارهای ساحران را ندارد.

- گفتند: پس چه بگوئیم؟

- گفت: به خدا قسم گفتار وی را حلاوتی است، ریشه آن شاداب و شاخه آن ثمربخش است، و از این گونه نسبت ها هر چه بگوئید بطلان آن شناخته شود، و از همه

- گفت: بل ینقطع برسول مرسل یأتی بالحقّ و العدل بین أهل الدّین و الفضل یكون

الملك في قومه إلى يوم الفصل. «بلکه به وسیله پیغمبری مرسل، که حق و عدل را در میان اهل دین و فضل می آورد، و تا روز فصل، سروری در کسان اوست، از میان می رود».

- شاه گفت: روز فصل کدام است؟

- گفت: یوم تجزی فیہ الولاة، و یدعی فیہ من السماء بدعوات، یسمع منها الأحياء و الأموات، یجمع فیہ بین الناس للمیقات، یکون فیہ لمن اتقى الفوز و الخیرات. «روزی که در آن روز زمامداران جزا داده می شوند و از آسمان نداها برمی آید که زندگان و مردگان بشنوند، و مردم را در آن روز برای وعده گاه (حساب) فراهم آورند، آن روز است که رستگاری و خوشیها برای پرهیزگاران است».

شاه گفت: راست می گوئی؟

- گفت: ای و ربّ السماء و الأرض، و ما بینهما من رفع و خفض، إنّ ما أنبأتک به لحقّ ما فیہ أمض. «آری، به پروردگار آسمان و زمین، و آنچه میان آن دو از بلندی و پستی است، که آنچه را به تو گفتم، حق است و شکی در آن نیست. (ابن هشام می گوید: «أمض» به لغت حمیر یعنی شک و ابو عمرو گفته است: أمض یعنی باطل (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۱۱-۱۳، ۴۱، ۷۲-۷۴. الکامل، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۶).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۱۸،

بهتر همان است که بگوئید: ساحر است و گفتاری ساحرانه آورده است که با آن میان مرد و پدرش، و مرد و برادرش، و مرد و همسرش، و مرد و بستگانش جدائی می افکند. آنگاه با همین تصمیم پراکنده گشتند و بر سر راه حاجیان می نشستند و آنان را از تماس گرفتن با رسول خدا بر حذر می داشتند، پس خدای متعال درباره «ولید بن مغیره» آیاتی نازل کرد [۱].

و نیز خدای متعال درباره رسول خود، و آنچه از طرف خدا آورده بود، و درباره کسانی که همراه «ولید» به رسول خدا و آنچه از طرف خدا آورده بود، نسبت های گوناگون می دادند، آیاتی نازل ساخت [۲]. عرب از این موسم باز گشتند و قصه رسول خدا را به

اطراف و اکناف بردند و نام رسول خدا در تمام بلاد عرب منتشر گشت. در این موقع بود که «أبو طالب» از هجوم عرب و پشتیبانی آنان از قریش بترسید و قصیده معروفی گفت، و صریحا اعلام داشت که رسول خدا را تسلیم نخواهد کرد، و هرگز دست از یاری وی بر نخواهد داشت، و تا پای جان در این راه ایستادگی خواهد کرد [۳].

[۱] - سوره مدثر آیات ۱۱ - ۲۵. (سیره النبی، ج ۱، ص ۲۸۳ - ۲۸۵).

[۲] - سوره حجر آیات ۹۰ - ۹۳.

[۳] - در این قصیده است که می گوید:

كذبتُم و بیت اللّٰه نبزی محمّداو لَمَّا نطاعن دونه و نناضل  
و نسلمه حتّٰی نصرّع حوله و نذهل عن أبنائنا و الحلائل

و ما ترک قوم - لا أبا لك - سیّدایحوط الذمار غر ذرب مواکل نبزی: نسلبه. الذمار: ما  
یلزمک أن تحمیه. ذرب: فاسد. مواکل:

الذی یتکل علی غیره.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۱۹.

چون امر رسول خدا انتشار یافت و به اطراف و اکناف رسید، در مدینه نیز بر سر زبانها افتاد، و هیچ طایفه‌ای از اعراب چه پیش از آن که نام رسول خدا برده شود و چه پس از آن که نام وی انتشار یافت، بیش از دو طایفه اوس و خزرج به امر رسول خدا آشنائی نداشتند، چه اینان از دانایان یهود که هم‌پیمانان و همشهریانشان بودند سخنانی در این باره می‌شنیدند. چون موضوع رسول خدا در مدینه انتشار یافت، و از اختلاف میان قریش در این باب سخن گفته می‌شد، «أبو قیس بن أسلت» از طایفه «بنی وائل» (از قبیله اوس) که قریش را دوست می‌داشت، و به سبب ازدواج با «أرنب» دختر «أسد بن عبد العزی بن قصی»، سالها در میان قریش اقامت داشت، قصیده‌ای در نصیحت قریش و ترک خصومت و اختلاف و رها کردن ستیزه با رسول خدا و به یادداشتن لطف خدای متعال

در داستان هلاکت اصحاب فیل گفت، و آنان را از برپا شدن فتنه‌ای مانند: «جنگ داحس» [۱] و «جنگ

ابن هشام از شخصی مورد اعتماد روایت می‌کند که مردم مدینه به قحطی گرفتار شدند، و نزد رسول خدا آمدند و شکایت کردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، به منبر برآمد و از خدا باران خواست، و بیدرنگ چنان باران آمد که مردم از نوحی مدینه آمدند و از خطر غرق شدن شکایت کردند. رسول خدا گفت: اللهم حوالینا و لا علینا «خدایا پیرامون ما نه بر سر ما» پس ابرها از روی شهر مدینه باز شد و دایره‌وار پیرامون شهر را گرفت، رسول خدا گفت: «اگر أبو طالب امروز را درک می‌کرد، شادمان می‌گشت» یکی از صحابه گفت: یا رسول الله گویا به این شعر وی نظر دارید و أبيض يستسقى الغمام بوجهه شمال الیتامی عصمة للأرامل گفت: آری (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۹۸).

[۱]- داحس نام اسب قیس بن زهیر بود که چون در اسب‌دوانی از «غبراء» اسب «حذیفه بن بدر» پیش می‌رفت، مأموران حذیفه به روی او زدند تا عقب ماند و «غبراء» پیش افتاد و همین امر باعث بروز جنگ عظیمی میان دو قبیله «عبس» و «فزاره» گردید که «حذیفه بن بدر» و برادرش «حمل بن بدر» در یکی از ایام آن جنگ کشته شدند (ایام العرب فی الجاهلیة، ص ۲۴۶-۲۷۸. الکامل، ج ۱، ص ۳۴۴-۳۵۵). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۲۰، حاطب» [۱] بر حذر می‌داشت.

حکیم بن أمیه سلمی هم پیمان بنی أمیه که اسلام آورده بود و مردی بزرگوار و مطاع بود نیز قوم خود را از دشمنی با رسول خدا بر حذر می‌داشت و در این باب اشعاری دارد [۲].

**پیشنادهای قریش به رسول خدا (ص)**

روزی عتبۀ بن ربیعۀ بن عبد شمس که یکی از اشراف مکه بود، در انجمن قریش رسول خدا را دید که تنها در «مسجد الحرام» نشسته است، پس به قریش گفت:

[۱]- به نام حاطب بن قیس اوسی که یک نفر یهودی از همسایگان خزرج را کشت، پس «یزید بن حارث خزرجی» معروف به «ابن فحم» با چند نفر از بنی حارث بن خزرج، شبانه بر وی تاختند و او را کشتند، و جنگ سختی میان اوس و خزرج در گرفت و خزرجیان پیروز شدند (ایام العرب فی الجاهلیه، ص ۷۲) جنگ‌های معروف دیگر دو قبیله اوس و خزرج (ر. ک: الکامل، ج ۱، ص ۴۰۰-۴۲۰) عبارت است از: جنگ سمیر (به ضم سین و فتح میم) به نام «سمیر بن یزید اوسی» از «بنی عمرو بن عوف» که «کعب ثعلبی» میهمان و هم پیمان «مالک بن عجلان خزرجی» را در قباء کشت و در نتیجه جنگی میان «بنی عمرو بن عوف» و خزرجیان در گرفت، و «اوسیه» پیروز شدند و دنباله آن تا بیست سال دوام یافت (ایام العرب فی الجاهلیه، ص ۶۲-۶۹) جنگ «کعب بن عمرو مازنی خزرجی که زنی از بنی سالم از قبیله خزرج گرفته و نزد او رفت و آمد می کرد و گروهی از «بنی جحجی» از قبیله «اوس» در کمین او نشستند و او را کشتند، و در نتیجه میان «بنی النجار» از خزرج و «بنی جحجی» از اوس جنگی در گرفت (ایام العرب فی الجاهلیه، ص ۶۹-۷۱) جنگ بعاث (ص ۷۳-۸۴) یوم صفینه، یوم سراره، یوم حصین بن أسلت ظفری، یوم ربیع (به نام جای جنگ)، یوم فارع، یوم بقیع، یوم معبس و مضرس، یوم وفاق بنی خطمه، یوم حضیر الکتاب، یوم اطم بنی سالم، یوم الدار، یوم فجار الانصار (ایام العرب فی الجاهلیه، ص ۸۴. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۵).

[۲]- ر. ک: سیره النبی ج ۱ ص ۳۰۹ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۲۱. آیا نزد محمد روم تا با وی به سخن پردازم، و پیشنهادهایی بر وی عرضه کنم.

باشد که قسمتی از آنها را بپذیرد. و هر چه خواهد به وی دهیم تا دست از سر ما بردارد؟ و این پس از اسلام «حمزه» بود، و اصحاب رسول خدا هم رو به فزونی بودند. گفتند: ای «أبو ولید» برخیز و با وی سخن بگوی. «عتبه» نزد رسول خدا رفت و پهلوی وی نشست و گفت: برادرزاده‌ام! مقام خویش را در میان ما از حیث منزلت در میان عشیره. و شرافت نسب می‌دانی. اما با امری عظیم که آورده‌ای جماعت قوم خود را پراکنده ساخته، و خرده‌اشان را سفاهت خوانده، و خدایان و دینشان را نکوهش کرده، و پدران مرده ایشان را کافر نامیده‌ای، اکنون پند مرا بشنو تا اموری بر تو عرضه دارم و آنها را نیک بنگری، باشد که قسمتی از آن را بپذیری. رسول خدا گفت: ای «أبو ولید» بگو تا بشنوم. گفت: برادرزاده‌ام! اگر منظورت از آنچه می‌گوئی مال است، آن همه مال به تو می‌دهم تا از همه مالدارتر شوی [۱]، و اگر به منظور سروری قیام کرده‌ای، تو را بر خود سروری می‌دهیم و هیچ کاری را بی‌اذن تو به انجام نمی‌رسانیم، و اگر پادشاهی بخواهی، تو را بر خویش پادشاهی می‌دهیم، و اگر چنان که پیش می‌آید یکی از پریان بر تو چیره گشته و نمی‌توانی او را از خویشتن دور سازی، از طریق پزشکی تو را درمان می‌کنیم و مال‌های خویش را بر سر این کار می‌نهیم. رسول خدا گفت: سخت به پایان رسید؟ - گفت: آری. - گفت: اکنون تو بشنو. - گفت: می‌شنوم. رسول خدا آیاتی از قرآن مجید [۲] بر وی خواند، و «عتبه» دستها را پشت سر تکیه‌گاه ساخت و با شیفگی گوش می‌داد، تا رسول خدا به آیه سجده رسید و سجده کرد و سپس گفت: ای «أبو ولید» اکنون که پاسخ خود را شنیدی هر جا که خواهی

[۱] - در پاسخ این پیشنهاد آیه ۴۷ از سوره سبأ نازل گردید.



[۲]- سوره فصلت، آیات ۱-۲۷. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۲۲. برو. «عتبه» برخاست و با قیافه‌ای جز آن چه آمده بود نزد رفقای خویش بازگشت و گفت: به خدا قسم گفتاری شنیدم که هرگز مانند آن نشنیده بودم، نه شعر است، و نه سحر و نه کفالت، ای گروه قریش! از من بشنوید و دست از «محمد» بازدارید که به خدا قسم این گفتاری را که از وی شنیدم داستانی عظیم در پیش است. اگر عرب بروی پیروز شدند، بی زحمت مقصود شما حاصل است، و اگر او بر عرب پیروز گشت، پادشاهی او پادشاهی شما و سربلندی او سربلندی شماست، و شما به وسیله او از همه مردم خوشبخت‌تر خواهید بود. گفتند: ای «ابو ولید!» به خدا قسم که ترا هم با زبان خویش سحر کرده است. گفت: نظر من همین است که گفتم، اکنون هر چه می‌خواهید انجام دهید.

اسلام در میان قبایل و زنان و مردان قریش انتشار می‌یافت، و قریش هم به حبس و شکنجه مسلمانان بی‌پناه متوسل می‌شدند، تا روزی «عتبه بن ربیع»، «شبهه بن ربیع»، «ابو سفیان بن حرب»، «نضر بن حارث بن کلدی»، «ابو البختری بن هشام»، «أسود بن مطلب»، «زمره بن أسود»، «ولید بن مغیره»، «ابو جهل بن هشام»، «عبد الله بن ابی امیه»، «عاص بن وائل»، «نبیه بن حجاج»، «منبه بن حجاج» و «امیه بن خلف» پس از غروب آفتاب در پشت کعبه فراهم شدند، و بعضی از ایشان پیشنهاد کردند که: «محمد» را بخواهید و با وی سخن بگوئید و اتمام حجت کنید. پس رسول خدا با شتاب آمد و امیدوار بود که شاید به اسلام راغب شده‌اند، اما سخن همان بود که «عتبه» گفته بود و همان پیشنهادها آمیخته به تهدید و تطمیع، تکرار شد.

رسول خدا گفت: «از آن چه می‌گوئید هیچ نیست و آن چه را آورده‌ام نه برای آن است که بر مال‌های شما دست یابم، یا از این راه بر شما سروری و پادشاهی پیدا کنم، لیکن خدای متعال مرا به پیامبری فرستاده و کتابی بر من نازل ساخته، و مرا فرموده است تا برای

شما بشیر و نذیر باشم. (شما را مژده دهم و بیم دهم) من هم رسالت‌های پروردگار خویش را رساندم و شما را پند دادم، تا اگر آن چه را آورده‌ام از من بپذیرید، در دنیا و آخرت بهره‌مند باشید.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۲۳

گفتند: ای «محمد»! اکنون که از پیشنهادهای ما چیزی را نمی‌پذیری. با توجه به کمی زمین و کم آبی، و سختی زندگی شهر ما، از پروردگارت بخواه، تا این کوه‌ها را از ما دور کند و سرزمین‌های ما را هموار سازد، و برای ما مانند شهرهای شام و عراق رودخانه‌هایی پدید آورد و پدران مرده ما از حمله: «قصی بن کلاب» را که مردی راستگو بود زنده کند، تا از آنان پرسیم که آن چه که می‌گوئی حق است یا باطل [۱]. و اگر آن چه خواستیم انجام دادی، و آنها ترا تصدیق کردند، به تو ایمان آوریم و مقام ترا نزد خدا باور کنیم، و پیغمبرت بشناسیم.

رسول خدا گفت: «برای این کارها بر شما مبعوث نشده‌ام، و همان چه را بدان مبعوث گشته‌ام از طرف خدا برای شما آورده‌ام، و رسالتی را که بر عهده داشتم به شما رساندم. اکنون اگر آن را بپذیرید، در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهید شد، و اگر هم آن را رد کنید، برای امر خدا شکیبائی کنم تا میان من و شما داوری کند».

گفتند: اگر برای ما کاری نمی‌کنی، پس لااقل برای خودت کاری انجام ده، از پروردگار خویش بخواه تا فرشته‌ای را همراه تو مبعوث کند، و او گفتار ترا تصدیق نماید، و نیز از خدا بخواه تا برای تو باغ‌ها و گنج‌های زر و سیم قرار دهد، و تو را از آنچه به نظر ما به دنبال آن می‌گرددی بی‌نیاز سازد، چه تو هم مانند ما به بازارها می‌روی، و چون ما در تلاش معاشی [۲]، آنگاه ما مقام و منزلت ترا نزد پروردگارت اگر چنانچه مدعی هستی پیامبر او باشی، خواهیم شناخت.

رسول خدا گفت: «من این کار نکنم و از پروردگار خویش هم چنین چیزی نخواهم، و برای چنین منظوری هم بر شما مبعوث نگشته‌ام، بلکه خدا مرا فرستاده است که بشیر و

نذیر باشم، اگر دعوت مرا پذیرفتید در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهید شد، و اگر آن را رد کنید برای امر خدا شکیبائی کنم تا میان من و شما داوری کند.

[۱]- سوره رعد، آیه ۳۱

[۲]- سوره فرقان، آیات ۷-۱۰، ۲۰

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۲۴

گفتند: اگر چنان که گمان می‌کنی خدای تو هر چه بخواهد می‌کند، پاره‌ای از آسمان را بر سر ما فرود آر، چه تا نکنی ما به تو ایمان نمی‌آوریم. رسول خدا گفت: «این کار با خدا است اگر بخواهد، خواهد کرد». گفتند: ای «محمد!» مگر خدای تو نمی‌دانست که ما تو را می‌خواهیم و با تو سخن می‌گوئیم، و از تو چه چیزهایی می‌خواهیم، پس چرا جلوتر تکلیف ترا در این باب روشن نکرد، و نگفت که: اگر ما دعوت ترا قبول نکردیم با ما چه خواهد کرد؟ ما خبر یافته‌ایم که مردی در «یمامه» به نام «رحمان» ترا تعلیم می‌دهد [۱]. و ما به خدا قسم هرگز به «رحمان» ایمان نمی‌آوریم، و امروز حجت را بر تو تمام کردیم، و دیگر ترا رها نمی‌کنیم تا از میان برداریم، یا تو ما را از میان ببری. آنگاه یکی گفت: ما فرشتگان را که دختران خدایند پرستش می‌کنیم. دیگری گفت: به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا و فرشتگان را صف بسته نزد ما آوری. در این موقع رسول خدا برخاست، و نیز «عبد الله بن ابي أمية بن مغيرة بن عبد الله ابن عمر بن مخزوم» پسر عمه رسول خدا که مادرش «عاتکه» دختر «عبد المطلب» بود، همراه وی برخاست و گفت: ای «محمد!» قوم تو پیشنهادهایی کردند و پذیرفتی، برای خود چیزهایی خواستند تا بدین وسیله مقام تو را نزد خدا بشناسند و تو را تصدیق کنند و پیروی نمایند، آن را هم نکردی، سپس از تو خواستند تا از عذابهایی که بیم می‌دهی چیزی بر ایشان فرود آوری، این را هم انجام ندادی، به خدا قسم که دیگر هرگز به تو ایمان نخواهم

آورد تا به جانب آسمان نردبانی نهی و در حالی که من بنگرم تو از آن بالا روی، سپس چهار نفر از فرشتگان با تو فرود آیند و برای تو و بر گفته‌ات گواهی دهند. به خدا قسم که اگر این کار را هم بکنی، باز گمان ندارم که ترا تصدیق کنم [۲].

[۱] - آیه ۱۳ سوره ۳۰ (روم) در این باب نازل شده است.

[۲] - سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) آیات ۹۰-۹۳ (سیره النبی، ج ۱، ص ۳۱۲-۳۱۸).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۲۵

### نغمه‌های دیگر

رسول خدا افسرده خاطر برخاست، و از نزد ایشان رفت، و «أبو جهل» بعد از سخنرانی کوتاهی تصمیم خود را برای کشتن رسول خدا اعلام داشت، و رجال قریش هم آمادگی خود را برای پشتیبانی وی در مقابل «بنی عبد مناف» اظهار داشتند، فردا که رسول خدا به عادت همیشه میان «رکن یمانی» و «حجر الأسود» رو به بیت المقدس به نماز ایستاده و کعبه را نیز میان خود و شام قرار داده بود، و قریش هم برای پشتیبانی از تصمیم «أبو جهل» فراهم شده بود، «أبو جهل» در حالی که سنگی به دست داشت با تصمیم قاطع رسید و هنگامی که رسول خدا به سجده رفت فرصت را غنیمت شمرده پیش تاخت، اما خدا نقشه وی را نقش بر آب ساخت و با رنگ پریده، به نتیجه نرسیده بازگشت [۱]. «نضر بن حارث بن کلده بن علقمه بن عبد مناف بن عبد الدار» نغمه دیگری ساز کرد و گفت: ای گروه قریش هنوز برای پیشامدی که رخ داده است، چاره‌ای نیندیشیده‌اید، محمد تا پسری جوان بود، او را از همه خود پسندیده‌تر و راستگوتر و امین‌تر می‌شناختید، اما چون موی سفید بناگوش‌های او را دیدید و دم از پیامبری زد گفتید: ساحر است، به خدا قسم ساحر نیست، ما ساحران و جادوگیشان را دیده‌ایم، و گفتید: کاهن است، به خدا قسم کاهن هم نیست، چه ما کاهنان و شیوه آنان را دیده، و سجع‌پردازی ایشان را

شنیده‌ایم، باز گفتید: شاعر است، به خدا قسم که شاعر هم نیست، ما شعر را دیده و انواع آن را شناخته‌ایم، دیگر بار گفتید: دیوانه است، به خدا قسم او دیوانه هم نیست، دیوانگی را نیک می‌شناسیم و آثار آن را در وی نمی‌بینیم، ای گروه قریش در کار خویش نیک بنگرید که خدای می‌داند به امری عظیم گرفتار شده‌اید.

[۱]- آیات ۹- ۱۹ از سوره اقرأ در این باب نازل شده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۲۶. «نضر» یکی از شیاطین قریش و آزاردهندگان و دشمنان سرسخت رسول خدا بود، و در سفر «حیره» داستانهای از پادشاهان ایران، و داستان رستم و اسفندیار را آموخته بود، و هرگاه رسول خدا در مجلسی از خدا سخن می‌گفت و قوم خود را از آن چه بر سر امت‌های گذشته آمده بود برحذر می‌داشت، پس از رفتن رسول خدا «نضر» به جای وی قرار می‌گرفت و می‌گفت: ای گروه قریش به خدا قسم که من از «محمد» خوش‌گفتارترم. نزد من فراهم آئید تا گفتاری بهتر از گفتار وی بگویم، آنگاه داستان شاهان ایران و رستم و اسفندیار را به میان می‌کشید و سپس می‌گفت: به چه دلیل محمد از من خوش‌سخن‌تر است؟ به روایت ابن اسحاق از ابن عباس: هشت آیه از آیات قرآن درباره نضر نازل شده است. [۱].

## فکر تازه

«نضر بن حارث» و «عقبه بن ابي معیط بن ابي عمرو بن أمیة بن عبد شمس ابن عبد مناف بن قصی» از طرف قریش رهسپار مدینه شدند و از دانایان یهود راهنمایی خواستند. دانایان یهود گفتند: سه مسأله از وی پرسید تا صدق و کذب وی معلوم گردد از «أصحاب كهف» از «ذو القرنین» و «روح».

«نضر» و «عقبه» به مکه باز آمدند و هر سه موضوع را از رسول خدا پرسش نمودند و پس از نزول وحی که چندی بر خلاف انتظار تأخیر شده و رسول خدا را افسرده ساخته بود جوابشان را داد [۲]، اما در عین حال ایمان نیاوردند و راه عناد و ستیزه را بیش

[۱] - سوره قلم، آیات ۱-۲۶، ۸۳-۸۵. سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۵. و چون با نزول این آیه گفتند: با این که تورات را به دست داریم، چگونه علم ما اندک است؟ آیه ۲۷ از سوره شعراء نازل شد (ر. ک: (سیره النبی، ج ۱، ص ۳۱۹ - ۳۳۰). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۲۷. از پیش دنبال کردند، و به یکدیگر توصیه می کردند که: گوش به این قرآن فرانهید و آن را با یاوه گویی مسخره کنید [۱]. روزی «أبو جهل» به قریش گفت: محمد گمان می کند سپاهیان خدا که شما را در آتش عذاب می کنند، و به دوزخ می افکنند فقط نوزده نفرند. شما با این جمعیت نخواهید توانست هر صد نفر از عهده یکی از آنها برآید [۲]؟

### شکنجه های طاقت فرسا

شکنجه و آزار قریش نسبت به مسلمانان بی پناه و بردگان شدت یافت، و هر قبیله ای به آزار افراد مسلمان خویش پرداختند، و آنان را به حبس کردن، و زدن و گرسنگی و تشنگی و جز آن شکنجه می دادند، از جمله: عمار بن یاسر عنسی. مادرش «سمیه» نخستین کسی است که در راه اسلام به شهادت رسید، و «أبو جهل» او را با نیزه ای شهید کرد. یاسر پدرش که نیز در مکه به شهادت رسید.

عبد الله بن یاسر، برادرش که در مکه زیر شکنجه قریش از دنیا رفت. بلال بن رباح بن حمامه (نام مادرش حمامه بود) که «أمیة بن خلف جمحی» او را در گرمای شدید نیمروز در بطحای مکه به پشت می خواباند و دستور می داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی نهند، و سپس به او می گفت: باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و «لات» و «عزی» را پرستش کنی، و او در زیر شکنجه همچنان «أحد أحد» می گفت. سپس او را می گرفتند و در آن گرمای شدید، زرهی آهنین، در برش می کردند و ریسمانی بر گردنش انداخته به دست کودکان می دادند تا او را در کوچه و بازار بگردانند.

[۱]-	سوره	فصلت،	آیه	۲۶.
[۲]-	سوره	مدثر،	آیات	۳۰-۳۱.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۱۲۸.
عامر بن فهیره (که در بدر و أحد شرکت کرد و روز «بئر معونه» به شهادت رسید).				
خبّاب بن أرتّ (که پیش از رفتن رسول خدا به خانه أرقم اسلام آورد، و کافران او را برهنه می کردند و روی سنگ‌های تافته مکه شکنجه می دادند).				
صهیب	بن	سنان		رومی.
أبو فکیه، غلام «صفوان بن أمیة بن خلف جمحی» که «أمیة» او را شکنجه می داد، و برادرش «أبی» می گفت: بر شکنجه اش بیفزای، تا محمد او را با سحر خویش نجات دهد.				
أمّ عبیس (یا أمّ عنیس) کنیز «بنی زهره» (یا بنی تیم بن مرّه) که «أسود بن عبد یغوث» او را		شکنجه		می داد.
زنیره (به کسر زای و تشدید نون مکسوره) کنیز رومی «بنی عدی» (یا بنی مخزوم) که				
عمر	او	را	شکنجه	می داد.
نهدیه و دخترش،	کنیزان	زنی	از	«بنی عبد الدار».

لبیبه، کنیز «بنی مؤمل» طایفه‌ای از «بنی عدی بن کعب» که عمر او را شکنجه می‌داد تا از اسلام برگردد [۱].

### آخرین بهره قریش از شکنجه‌ها

فشار طاقت‌فرسای قریش به جایی رسید که پنج نفر از اسلام برگشتند و بت‌پرستی را از سر گرفتند:

حارث بن زمعه بن أسود، از بنی أسد بن عبد العزی بن قصى.  
 أبو قیس بن فاکه بن مغیره، از بنی مخزوم.  
 أبو قیس بن ولید بن مغیره، از بنی مخزوم.

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۴۲. الکامل، ج ۲، ص ۴۵-۴۷. امتاع الاسماع، ص ۱۸-۱۹. جوامع السیره، ص ۵۴-۵۵. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۲۹. علی بن أمیة بن خلف، از بنی جمح. عاص بن منبه بن حجاج، از بنی سهم. اینان همه در بدر کشته شدند و خدای متعال درباره ایشان آیه‌ای نازل کرد [۱].

### آغاز گشایش

چون رسول خدا دید که خود با عنایت پروردگار و حمایت عمویش «أبو طالب» از آزار و شکنجه قریش آسوده است و به عافیت می‌گذراند، اما اصحاب بی‌پناهِش سخت گرفتار و در فشارند و نمی‌تواند از ایشان حمایت کند. به آنان گفت: «کاش به کشور حبشه می‌رفتید، چه در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی‌رود، و آنجا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد».



پس جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند، رهسپار حبشه گشتند، و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد.

### نخستین مهاجران حبشه

در ماه رجب سال پنجم بعثت و سال دوم اظهار دعوت یازده مرد و چهار زن مسلمان به سرپرستی «عثمان بن مظعون» [۲] پنهانی از مکه گریختند و سواره یا پیاده خود را به بندر «شعبه» رساندند، و از آنجا به وسیله دو کشتی بازرگانی که در همان ساعت آماده حرکت بود با نیم دینار کرایه رهسپار کشور مسیحی مذهب حبشه شدند. قریش تا کنار دریا آنان را تعقیب کردند، اما موقعی به ساحل دریا رسیدند که مسلمین رفته بودند.

[۱] - سوره نساء، آیه ۹۷. (ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۲۸۳. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲،

ص ۳۸۵. امتاع الاسماع، ص ۲۰.

[۲] - ر. ک: سیره النبی، ج ۱ ص ۳۴۵.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۳۰.

مهاجران حبشه:

۱- أبو سلمة بن عبد الأسد مخزومی، پسر عمه رسول خدا و شوهر ام سلمه.

۲- ام سلمه دختر ابی امیه مخزومی، همسر ابو سلمه.

۳- أبو حذیفه: هاشم بن عتبۀ بن ربیعہ (از بنی عبد شمس بن عبد مناف).

۴- سهله: دختر سهیل بن عمرو، همسر ابو حذیفه (از بنی عامر بن لؤی).

۵- أبو سبره بن ابی رهم عامری (از بنی عامر بن لؤی).

۶- عثمان بن عفان اموی.

۷- رقیه: دختر رسول خدا همسر عثمان.

۸- زبیر بن عوام بن خویلد بن أسد بن عبد العزی بن قصی.

- ۹- مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصی.  
 ۱۰- عبد الرحمن بن عوف زهری.  
 ۱۱- عثمان بن مظعون جمحی.  
 ۱۲- عامر بن ربیعہ عنزی، هم پیمان بنی عدی بن کعب.  
 ۱۳- لیلی دختر ابو حشمه، از بنی عدی بن کعب، همسر عامر.  
 ۱۴- (ابو) حاطب بن عمرو بن عبد شمس (از بنی عامر بن لوی).  
 ۱۵- سهیل بن بیضاء (از بنی حارث بن فهر) [۱].  
 اینان ماه شعبان و رمضان را در حبشه ماندند، و سپس شنیدند که قریش

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۳، ۳۴۵. الکامل، ج ۲، ص ۵۱-۵۳. الطبقات-  
 الکبری، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۵. امتاع الاسماع، ص ۲۰. ابن سعد و طبری با این که  
 می گویند:

مهاجرین اولیه حبشه یازده مرد و چهار زن بوده‌اند، عبد الله بن مسعود را نیز نام برده و  
 دوازده مرد شمرده‌اند. یعقوبی نیز می گوید: در مرتبه اول دوازده مرد بودند ترجمه تاریخ،  
 ج ۲، ص ۳۸۵.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۳۱،  
 اسلام آورده‌اند و دیگر زحمتی برای مسلمانان مکه در کار نیست. پس در ماه شوال به  
 مکه بازگشتند و نزدیک مکه خبر یافتند که اسلام اهل مکه دروغ بوده است و ناچار هر  
 کدام به طور پنهانی یا در پناه کسی [۱] وارد مکه شدند [۲]، و بیش از پیش به آزار و  
 شکنجه

[۱]- أبو سلمه در پناه خالوی خود أبو طالب بن عبد المطلب (سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹-  
 ۳۹۱). عثمان در پناه أبو أیححه: سعید بن عاص بن أمیه، أبو حذیفه در پناه پدرش عتبه،

عثمان بن مظعون در پناه ولید بن مغیره، سپس از پناه وی بیرون آمد و گفت: نخواهم در پناه مشرکی باشم (الکامل، ج ۲، ص ۵۳) فقط عبد الله بن مسعود اندکی فکر کرد، و آنگاه به حبشه بازگشت (الطبقات، ج ۱، ص ۲۰۶) و هنگامی که لبید بن ربیع در انجمن قریش

ألا کلّ شیء ما خلا الله باطل، عثمان بن مظعون گفت: راست گفتی و چون گفت: و کلّ نعیم لا محاله زائل. گفت: دروغ گفتی، نعمت بهشت زوال ندارد. لبید از گفته وی پیش قریش شکایت کرد، مردی از قریش چنان بر چشم وی نواخت که کبودش کرد. ولید گفت:

کاش در امان من می ماندی تا چنین نمی شد. گفت: چشم دیگر من هم آماده است و به چنین پیشامدی نیاز دارد و من در پناه کسی هستم که از تو نیرومندتر و تواناتر است. ولید گفت:

برادرزاده‌ام! اگر مایلی به پناه خویش بازگرد. گفت: نه (سیره النبى ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۳). [۲]- مصباح الاسرار، ص ۲۸. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۲۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۶. تاریخ الامم، ج ۲ ص ۶۹-۷۰. ظاهراً آن چه در کامل می گوید که: برخی از ایشان ماندند و برخی به مکه بازگشتند مربوط به هجرت دوم است و در هجرت اول ذکر شده و نیز آن چه طبری می گوید که: در شماره مهاجرین اولین اختلاف کرده‌اند: بعضی یازده مرد و چهار زن و برخی هم ۸۲ یا ۸۳ مرد و هیجده زن گفته‌اند، مطلبی است خالی از تحقیق و ناشی از عدم تأمل در کلام ابن اسحاق (ر. ک: سیره النبى، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۵۳) ابن حزم نیز دو هجرت اول و دوم حبشه را با هم خلط کرده است (ر. ک: جوامع السیره، ص ۵۵-۶۶) و ظاهراً این خلط و اشتباه در کلام طبری و ابن حزم ناشی از آن باشد که مهاجرین اولین نیز پس از بازگشتن به مکه، دوباره مهاجرت کردند (ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۷. اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۷۶).- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۳۲

عشیره خویش گرفتار آمدند، و رسول خدا دیگر بار آنان را اذن داد تا به حبشه هجرت نمایند.

### مهاجران حبشه در نوبت دوم

مهاجران حبشه در این نوبت که به گفته بعضی: پیش از گرفتار شدن بنی هاشم در «شعب اَبی طالب» و به قول دیگران: پس از آن به سرپرستی «جعفر بن اَبی طالب» رهسپار کشور حبشه گشته‌اند، هشتاد و سه مرد بودند و هجده زن [۱]. کسانی که عمار بن یاسر را جزء مهاجرین ندانسته‌اند ۸۲ مرد گفته‌اند. پانزده نفر مهاجرین اولین که دوباره نیز هجرت کردند، ظاهراً در این نوبت هم پیش از دیگران رهسپار کشور حبشه شدند،

---

- ظاهراً آن چه یعقوبی می‌نویسد که: مهاجرین حبشه در مرتبه دوم هفتاد مرد بوده‌اند و آن چه طبرسی می‌گوید که: جعفر بن اَبی طالب با هفتاد نفر رفت با قول مشهور و تصریح صاحب طبقات که: در این هجرت دوم هشتاد و سه مرد بوده‌اند منافاتی ندارد، چه گویا مراد آن باشد که علاوه بر دوازده مرد هجرت اول که به مکه بازگشته بودند (بنابراین که عبد الله بن مسعود را هم جزء اینان به حساب آوریم) هفتاد مرد دیگر در نوبت دوم مهاجرت کرده‌اند، و بنابراین مهاجرین نوبت دوم ۸۲ نفر خواهند شد، و به قول یعقوبی: عمار بن یاسر جزء مهاجرین نخواهد بود (ر. ک: اعلام الوری، ص ۵۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۷. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۵).

در کتاب مشکاة الانوار و سیره زینی دحلان هم تصریح شده است که مهاجرین اول حبشه هنگامی که خبر اسلام آوردن قریش را دروغ یافتند، به حبشه بازگشتند (ر. ک: مصباح - الاسرار، ص ۲۹. السیره النبویه، ص ۲۵۷).

[۱]- یازده زن از قریش و هفت زن از دیگران. ابن اسحاق ۱۶ زن می‌گوید (۱۱ قرشی و ۵ بیگانه) و یازده زن می‌شمارد، اما در طبقات تصریح کرده است که ۱۸ زن بوده‌اند: ۱۱

قرشی و ۷ بیگانه (ج ۱، ص ۲۰۷، چاپ بیروت ۱۳۸۰ ه. م.)  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۳۳  
و ۸۶ نفر دیگر که «جعفر بن ابی طالب» سرپرست آنان بود به تدریج بعد از آنان.

### مهاجران دوم حبشه

از بنی هاشم دو نفر:  
۱ و ۲- جعفر بن ابی طالب با همسرش «أسماء» دختر «عمیس خثعمی» که «عبد الله بن جعفر» و «محمد» و «عون» در حبشه از وی تولد یافتند و همگی در سال هفتم هجرت از حبشه به مدینه هجرت کردند.  
از بنی امیه ۶ نفر:  
۱ و ۲- عثمان بن عفان با همسرش: «رقیه» دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، که در هجرت دوم نیز به مکه بازگشتند. و از آنجا به مدینه هجرت کردند [۱].  
۳ و ۴- عمرو بن سعید بن عاص با همسرش: «فاطمه» دختر «صفوان بن امیه» (فاطمه در حبشه از دنیا رفت) که در حبشه ماند، تا در سال هفتم با بقیه اصحاب در دو کشتی نشستند، و روز فتح خیبر بر رسول خدا وارد شدند [۲].  
۵ و ۶- خالد بن سعید بن عاص (برادر عمرو) با همسرش: «امینه» دختر «خلف بن أسعد»، و اینان نیز در سال هفتم همراه جعفر بن ابی طالب به مدینه آمدند.  
از بنی اسد بن خزیمه ۶ نفر:  
۱- عبد الله بن جحش بن رثاب اسدی که به مکه بازگشت، و سپس به مدینه هجرت کرد [۳].

۲ و ۳- عبید الله بن جحش (برادر عبد الله) که در حبشه به کیش نصرانی مرد،

[۱]- ر. ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۷۶.

- [۲]- ر. ک: اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۸. سیره النبی، ج ۱، ص ۴۱۴.
- [۳]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۳۴،  
و همسرش: «أم حبیبه» دختر «أبو سفیان» که در حبشه به عقد رسول خدا در آمد و به مدینه  
هجرت کرد [۱].
- ۴ و ۵- قیس بن عبد الله از «بنی اسد بن خزیمه» (از ۳۴ نفری که در مکه به رسول خدا  
نیوستند، و پس از بدر به مدینه آمدند، و جزء شانزده نفر دو کشتی هم نبودند [۲] با  
همسرش: «برکه» دختر «یسار».
- ۶- معقیب بن ابی فاطمه بن دوسی، حلیف آل «سعید بن عاص» از ۱۶ نفری که در سال  
هفتم هجرت در دو کشتی به مدینه هجرت کردند [۳].  
از بنی عبد شمس بن عبد مناف ۳ نفر:  
۱ و ۲- أبو حذیفه بن عتبۀ بن ربیعہ که با همسرش: «سهله» دختر «سهیل» از حبشه به مکه  
برگشت و آنگاه به مدینه هجرت کرد [۴].
- ۳- أبو موسی: عبد الله بن قیس أشعری هم پیمان آل «عتبۀ بن ربیعہ» از ۱۶ نفری که در  
سال هفتم از حبشه به مدینه آمدند [۵].  
از بنی نوفل عبد مناف ۱ نفر.  
۱- عتبۀ بن غزوان هم پیمان «بنی نوفل» که پیش از هجرت از حبشه به مکه باز آمد و  
سپس به مدینه هجرت کرد [۶].

---

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۲۳۸ و ج ۴، ص ۶ و ۲۹۵، چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵

۵.

[۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۸

[۳]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۶

- [۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹، ص ۱، ج ۱، ص ۳۸۹.
- [۵]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۶، ص ۳، ج ۳، ص ۴۱۶.
- [۶]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹. اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۶۴. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۳۵،  
از بنی أسد بن عبد العزی ۴ نفر:
- ۱- زبیر بن عوام که از حبشه به مکه بازگشت، و آنگاه به مدینه هجرت کرد [۱].
- ۲- أسود بن نوفل بن خویلد بن أسد، از ۱۶ نفری که در سال هفتم به مدینه رسیدند [۲].
- ۳- یزید بن زمعه بن أسود بن مطلب بن أسد که پس از «بدر» به مدینه آمد و از ۱۶ نفر هم نبود [۳].
- ۴- عمرو بن أمیة بن حارث بن أسد که در سرزمین حبشه از دنیا رفت [۴].  
از بنی عبد بن قصی ۱ نفر:
- ۱- طلیب بن عمیر بن وهب بن عبد که از حبشه به مکه آمد، و آنگاه به مدینه هجرت کرد [۵].
- از بنی عبد الدار بن قصی ۶ نفر:
- ۱- مصعب بن عمیر بن هاشم که از حبشه به مکه بازآمد و بعد از «عقبه اولی» به مدینه هجرت کرد [۶].
- ۲- سویبط بن سعد بن حرمله که به مکه بازآمد، و سپس به مدینه هجرت کرد و در بدر حاضر بود [۷].
- ۳ و ۴- جهم بن قیس که خود و دو پسرش: «عمرو بن جهم» و «خزیمه»
- 
- [۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹، ص ۱، ج ۱، ص ۳۸۹.
- [۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۶، ص ۳، ج ۳، ص ۴۱۶.
- [۳]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۸، ص ۳، ج ۳، ص ۴۱۸.

- [۴]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۸.
- [۵]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹.
- [۶]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۹۸.
- [۷]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۷۶.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۳۶.
- ابن جهم [۱] در سال هفتم هجرت همراه جعفر بن ابی طالب به مدینه آمدند. و زنش: «أمّ حرمه» که در کشور حبشه از دنیا رفت [۲].
- ۵- أبو الروم بن عمیر بن هاشم (برادر مصعب) که پس از «بدر» و پیش از «أحد» به مدینه آمد، و از ۱۶ نفر هم نبود [۳].
- ۶- فراس بن نصر بن حارث بن کلدی که پس از «بدر» به مدینه آمد، و از ۱۶ نفر نیست [۴].

- از بنی زهره بن کلاب ۷ نفر:
- ۱- عبد الرحمن بن عوف، که از حبشه به مکه باز آمد و آنگاه به مدینه هجرت کرد [۵].
- ۲- عامر بن ابی وقاص (برادر سعد) که در سال هفتم هماره جعفر بن ابی طالب به مدینه رسید [۶].
- ۳ و ۴- مطّلب بن زهره که در حبشه از دنیا رفت، و همسرش: «رمله» دختر «أبو عوف سهمی» که «عبد الله بن مطّلب» در حبشه از وی تولّد یافت [۷].
- ۵- عبد الله بن مسعود هذلی، حلیف «بنی زهره» که از حبشه به مکه باز آمد و سپس به مدینه هجرت کرد [۸].

[۱]- این دو پسر هم که از مکه به حبشه رفته بودند اما جزء مردان مهاجر به حساب نیامدند.

- [۲]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۶.



- [۳]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۸. اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۹۴.
- [۴]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۸.
- [۵]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۸۹.
- [۶]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۶.
- [۷]- سیره النبی، ج ۳، ص ۴۱۸. اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۷۳.
- [۸]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۸، ۳۸۹.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۳۷،
- ۶- عتبۀ بن مسعود هذلی حلیف «بنی زهره» که از ۱۶ نفری بود که در سال هفتم از حبشه به مدینه آمدند [۱].
- ۷- مقداد بن عمرو بهرانی حلیف «بنی زهره» که از حبشه به مکه باز آمد و آنگاه به مدینه هجرت کرد [۲].
- از بنی تیم بن مره ۳ نفر:
- ۱ و ۲- حارث بن خالد بن صخر تیمی که در سال هفتم همراه جعفر بن ابی طالب با دختر خود فاطمه از حبشه به مدینه بازگشت، و همسرش: «ریطه» دختر «حارث ابن جبیله» که در کشور حبشه، یا در راه با سه فرزندش: موسی، عایشه و زینب از دنیا رفتند [۳].
- ۳- عمرو بن عثمان بن عمرو تیمی که پس از «بدر» به مدینه هجرت کرد و در جنگ «قادیسه» کشته شد [۴].
- از بنی مخزوم ۹ نفر:
- ۱ و ۲- أبو سلمه بن عبد الأسد بن هلال بن عبد الله بن عمر بن مخزوم با همسرش: «أم سلمه» که به مکه بازگشت، و سپس به مدینه هجرت کرد و از زخمی که در «أحد» برداشت به شهادت رسید [۵].
- ۳- شمّاس بن عثمان مخزومی که از حبشه به مکه آمد و پس از آن به مدینه هجرت کرد، و در «بدر» شرکت کرد و در «أحد» به شهادت رسید [۶].

- [۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ج ۳، ص ۴۱۶.
- [۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۸، ص ۳۸۹.
- [۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۸، ج ۳، ص ۴۱۶، ۴۲۲-۴۲۳. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶.
- [۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ج ۳، ص ۴۱۸.
- [۵]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ص ۳۹۰.
- [۶]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ۳۹۰. أسد الغابه ج ۳، ص ۳.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۳۸.
- ۴- هبّار بن سفیان بن عبد الأسد (برادرزاده أبو سلمه) که پس از بدر به مدینه هجرت کرد و در جنگ «أجنادین» کشته شد [۱].
- ۵- عبد الله بن سفیان (برادر هبّار) که نیز پس از «بدر» به مدینه آمد و در «یرموک» شام کشته شد [۲].
- ۶- هشام بن ابی حذیفه بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم مخزومی که پس از «بدر» به مدینه رسید [۳].
- ۷- سلمه بن هشام بن مغیره مخزومی که از حبشه به مکه آمد و عمویش «ولید» از هجرت وی به مدینه جلوگیری کرد، و پس از «بدر» و «أحد» و «خندق» به مدینه هجرت کرد. و در جنگ «مرج الصفر» یا واقعه «أجنادین» کشته شد [۴].
- ۸- عیاش بن ابی ربیع بن مغیره مخزومی که از حبشه به مکه بازگشت و سپس به مدینه هجرت کرد، اما برادران مادری وی: أبو جهل و حارث: پسران هشام در تعقیب وی به مدینه رفتند و او را به مکه بازآوردند و در بند کردند تا «بدر» و «أحد» و «خندق» برگزار شد، و بعدها به مدینه هجرت کرد. نوشته‌اند که: رسول خدا درباره وی و «سلمه بن هشام» و «ولید بن ولید بن مغیره» دعا می‌کرد [۵].

۹- معتب بن عوف خزاعی (معتب بن حمراء) هم پیمان «بنی مخزوم» که از حبشه به مکه بازگشت و آنگاه به مدینه هجرت کرد، و در جنگ بدر حضور یافت [۶].

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ج ۳، ص ۴۱۹.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ج ۳، ص ۴۱۹.

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ج ۳، ص ۴۱۹.

[۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ۳۹۰. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۴۱.

[۵]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ۳۹۰. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۶۱.

[۶]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۹، ۳۹۰. اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۹۴.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۳۹.

از بنی جمح بن عمرو بن هصیص بن کعب ۱۴ نفر:

۱- عثمان بن مظعون که از حبشه به مکه بازآمد و آنگاه به مدینه هجرت کرد [۱].

۲- سائب بن عثمان بن مظعون.

۳- قدامه بن مظعون (برادر عثمان).

۴- عبد الله بن مظعون (برادر عثمان) که نیز از حبشه به مکه آمدند و آنگاه به مدینه

هجرت کردند [۲].

۵ و ۶- حاطب بن حارث بن معمر بن حبيب که در حبشه از دنیا رفت، و همسرش:

«فاطمه» دختر «مجلل» که در سال هفتم با دو پسرش «محمد بن حاطب» و «حارث بن

حاطب» که هر دو در حبشه متولد شده بودند با یکی از دو کشتی همراه مادرشان به مدینه

آمدند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۱۳۹ مهاجران دوم حبشه .... ص : ۱۳۳

و ۸- حطاب بن حارث (برادر حاطب) که در حبشه از دنیا رفت، و همسرش:

«فکیه» دختر «یسار» که در سال هفتم در یکی از دو کشتی به مدینه آمد [۳].

۹ و ۱۰- سفیان بن معمر بن حبيب (عموی حاطب و حطاب) و همسرش:

«حسنه».

- ۱۱- جناده بن سفیان.
- ۱۲- جابر بن سفیان (که بعد از بدر از حبشه به مدینه هجرت کردند) [۴].
- ۱۳- شرحبیل بن حسنه (نام مادر وی حسنه و نام پدرش عبد الله بود) از «بنی

[۱]- عثمان بن مظعون را در سرزنش پسر عموی خویش: «أمیة بن خلف جمحی» که در مکه آزارش می‌داد اشعاری است (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۵).

[۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰، ۳۹۰.

[۳]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰. ج ۳، ص ۴۱۹.

[۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰. ج ۳، ص ۴۱۹.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۰.

غوث بن مرّ برادر مادری «جناده» و «جابر» که پس از بدر به مدینه هجرت کرد [۱].

۱۴- عثمان بن ربیعہ جمحی از ۱۶ نفری که نجاشی در سال هفتم هجرت همراه جعفر بن ابی طالب و عمرو بن أمیة ضمیری در دو کشتی به مدینه فرستاد و روز فتح خیبر وارد شدند [۲]

از بنی سهم بن عمرو بن هصیص ۱۴ نفر:

۱- خنیس بن حدافه بن قیس بن عدی بن سعد بن سهم سهمی که از حبشه به مکه آمد و از مکه به مدینه هجرت کرد و در بدر و احد شرکت کرد و از زخمی که در احد برداشت وفات یافت. همسرش: «حفصه» به عقد رسول خدا درآمد [۳].

۲- هشام بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعد (برادر عمرو) که بعد از هجرت رسول خدا، از حبشه به مکه باز آمد و در مکه محبوس ماند تا بدر و احد و خندق برگزار شد و سپس به مدینه هجرت کرد و در جنگ «أجنادین» یا «یرموک» کشته شد [۴].

۳- عبد الله بن حارث بن قیس بن عدی که شاعر بود و در حبشه از دنیا رفت [۵].

۴- قیس بن حدافه بن قیس بن عدی که بعد از بدر به مدینه آمد، و از ۱۶ نفر نبود.

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰. ج ۳، ص ۴۱۹. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۹۰.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰. ج ۳، ص ۴۱۶.

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰، ۳۹۰. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰، ۳۹۰. اسد الغابه، ج ۵، ص ۶۳.

[۵]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰، ج ۳، ص ۴۱۹. عبد الله را درباره گشایشی که در حبشه

نصیب مسلمانان گشت و هم درباره بی‌مهری و ناسپاسی قریش اشعاری است (ر. ک):

سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۳-۳۵۴.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۴۱.

۵- ابو قیس بن حارث بن قیس که نیز بعد از بدر به مدینه آمد، و در جنگ «یمامه» کشته

شد.

۶- عبد الله بن حدافه بن قیس (برادر قیس) که نیز به مدینه آمد، و از ۱۶ نفر نیست و نزد

کسری رفت [۱].

۷- حارث بن حارث بن قیس بن عدی.

۸- معمر بن حارث بن قیس بن عدی.

۹- بشر بن حارث بن قیس بن عدی.

۱۰- سعید بن عمرو (برادر مادری بشر بن حارث) که در جنگ «أجنادین» کشته شد.

۱۱- سعید بن حارث بن قیس که در جنگ «یرموک» کشته شد.

۱۲- سائب بن حارث بن قیس که در جنگ «طائف» زخمی شد و در جنگ «خیبر» یا

«واقعه فحل» به قتل رسید.

۱۳- عمیر بن رثاب بن حذیفه بن مهشم بن سعید (۲) بن سهم که در «عین التمر» همراه

«خالد بن ولید» بود و کشته شد. این هشت نفر نیز از ۲۶ نفری هستند که به جنگ بدر

نرسیدند و تا رسول خدا در مکه بود هجرت نکردند و از ۱۶ نفری هم که نجاشی فرستاد نیستند [۲].

۱۴- محمیة [۳] بن جزء زبیدی هم پیمان «بنی سهم»، از ۱۶ نفری است که نجاشی در سال هفتم در دو کشتی به مدینه فرستاد [۴].

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۱. ج ۳، ص ۴۱۹.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۱. ج ۳، ص ۴۱۹-۴۲۰.

[۳]- در اصل بدین گونه است و شاید صحیح آن «محمیه» به تخفیف باشد (ر. ک:

الاصابه ج ۳، ص ۳۸۸ چاپ مصر ۱۳۲۸. م.

[۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۱. ج ۳، ص ۴۱۶.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۲،  
از بنی عدی بن کعب ۶ نفر:

۱- معمر بن عبد الله بن نضله بن عبد العزی بن حرثان بن عوف بن عبید بن عویج بن عدی از ۱۶ مردی که در سال هفتم همراه جعفر بن ابی طالب به مدینه آمدند [۱].

۲- عروه بن عبد العزی بن حرثان.

۳- عدی بن نضله بن عبد العزی. این دو نفر از هشت نفری هستند که در حبشه از دنیا رفتند [۲].

۴- نعمان بن عدی بن نضله که جزء ۲۶ مرد به مدینه هجرت کرد [۳].

۵ و ۶- عامر بن ربیع، از قبیله «عنز بن وائل» هم پیمان آل «خطاب» و همسرش: «لیلی»

دختر «أبو حشمة بن غانم» از ۳۳ نفر مردی که پیش از هجرت رسول خدا، از حبشه به مکه آمدند، و از ۲۴ مردی که پیش از «بدر» از مکه نیز به مدینه هجرت کردند. وی در

بدر و دیگر غزوات رسول خدا شرک کرد [۴].

از بنی عامر بن لوی ۱۱ نفر:

۱ و ۲- أبو سبره بن أبی رهم [۵] بن عبد العزی بن أبی قیس بن عبد ود بن نصر ابن مالک بن حسل بن عامر و همسرش «أم کلثوم» دختر «سهیل بن عمرو» که از حبشه به مکه بازآمدند، و سپس به مدینه هجرت کردند.

۳- عبد الله بن مخرمه بن عبد العزی که وی نیز پیش از هجرت رسول خدا

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۰. ج ۳، ص ۴۱۶.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۱. ج ۳، ص ۴۲۰-۴۲۲.

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۱. ج ۲، ص ۴۲۰.

[۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۱، ۳۹۰. اسد الغابه، ج ۳، ص ۸۰.

[۵]- پسر عمه رسول خدا و برادر مادری «أبو سلمه مخزومی» فرزند «بره» دختر «عبد

المطلب» (أسد الغابه، ج ۵، ص ۲۰۷).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۳.

به مکه آمد و آنگاه به مدینه هجرت کرد و در همه غزوات رسول خدا شرکت جست،

او پیش از هجرت، روز جنگ «یمامه» به شهادت رسید.

۴- عبد الله بن سهیل بن عمرو بن عبد شمس بن عبد ود، از ۳۳ نفری که به مکه آمدند،

و از ۲۹ نفری که در بدر شرکت کردند.

۵ و ۶- سکران بن عمرو بن عبد شمس که پیش از هجرت رسول خدا در مکه وفات

یافت، و همسرش: «سوده» دختر «زمعه بن قیس».

۷- سعد بن خوله، از مردم یمن، هم پیمان «بنی عامر بن لؤی»، از ۳۳ نفر و ۲۹ نفر [۱].

۸- سلیط بن عمرو بن عبد شمس (برادر سکران) از ۲۶ مردی که بعد از بدر به مدینه

هجرت کردند و فرستاده رسول خدا نزد «هوذه بن علی حنفی» در «یمامه» [۲].

۹ و ۱۰- مالک بن زمعه بن قیس بن عبد شمس (برادر زن رسول خدا) از ۱۶ مردی که

نجاشی به مدینه فرستاد، و همسرش: «عمره» دختر «سعدی بن وقدان بن عبد شمس».

۱۱- أبو حاطب بن عمرو بن عبد شمس، از ۱۶ مردی که در سال هفتم به مدینه رسیدند [۳].

از بنی حارث بن فهر ۸ نفر:  
۱- أبو عبیده: عامر بن عبد الله بن جراح بن هلال بن أهیب بن ضبّه بن حارث که از حبشه به مکه آمد و سپس به مدینه هجرت کرد.

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۲، ۳۹۰-۳۹۱.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۲. ج ۳، ص ۴۲۱.

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۲. ج ۳، ص ۴۱۶-۴۱۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۴.

۲- سهیل بن بیضاء: سهیل بن وهب بن ربیعۀ بن هلال که نیز به مکه برگشت و سپس به مدینه هجرت کرد.

۳- عمرو بن أبی سرح بن ربیعۀ که به مکه آمد و سپس به مدینه هجرت کرد.

۴- عمرو بن حارث بن زهیر بن أبی شداد بن ربیعۀ که نیز پیش از هجرت، به مکه و سپس به مدینه رفت [۱].

۵- عیاض بن زهیر (عموی عمرو بن حارث) از ۲۶ نفری که بعد از بدر به مدینه هجرت کردند.

۶- عثمان بن عبد غنم بن زهیر، از ۲۶ مردی که پس از بدر به مدینه آمدند.

۷- سعد بن عبد قیس بن لقیط بن عامر بن أمیۀ بن ظرب بن حارث، از ۲۶ مردی که پس از بدر به مدینه رسیدند [۲].

۸- حارث بن عبد قیس (برادر سعد) از ۱۶ نفری که در سال هفتم همراه جعفر بن أبی طالب به مدینه آمدند [۳].

از این ۸۳ مرد و ۱۸ زن و ۸ مرد [۴] و ۳ زن [۵] در حبشه وفات یافتند، ۳۳ مرد و ۶ زن



[۶] پیش از هجرت رسول خدا به مکه آمدند، و از این عده یک مرد [۷] در مکه

[۱]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۲، ۳۹۱.

[۲]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۳، ج ۳، ص ۴۲۱.

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۳، ج ۳، ص ۴۱۷.

[۴]- عبید الله بن جحش، عمرو بن أمیه، مطلب بن أذهر، حاطب بن حارث، حطاب بن حارث، عبد الله بن حارث. عروه بن عبد العزی، عدی بن نضله.

[۵]- فاطمه دختر صفوان، أمّ حرمله، ریطه.

[۶]- رقیه، سهله، امّ سلمه، لیلی، أمّ کلثوم، سوده (ابن سعد ۸ زن گفته).

[۷]- سکران بن عمرو (ابن سعد دو نفر گفته).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۵.

وفات یافت، و چهار مرد دیگر [۱] توقیف شدند، و ۲۸ مرد به مدینه هجرت کردند، و

۲۹ نفر [۲] در جنگ بدر شرکت کردند، ۲۶ مرد و چند زن بعد از هجرت رسول خدا و

پس از غزوه بدر به مدینه هجرت کردند، ۱۶ مرد و چند زن را نجاشی در سال هفتم در

دو کشتی به مدینه فرستاد [۳].

## مبلمان قریش

چون قریش از رفاه و آسودگی مهاجران مسلمان در حبشه خبر یافتند بر آن شدند که دو

مرد نیرومند و شکیباز از قریش نزد نجاشی فرستند تا مسلمانان مهاجر را از کشور حبشه

براند و به مکه بازگرداند، تا دست قریش در شکنجه و آزار آنان بازشود. بدین منظور

«عبد الله بن أبي ربيعة» و «عمرو بن عاص بن وائل» را با هدیه‌هایی برای نجاشی و وزرای

او فرستادند.

«أبو طالب» با خبر یافتن از کار قریش اشعاری برای نجاشی فرستاد و او را بر نگهداری و

پذیرائی و حمایت از مهاجرین ترغیب کرد [۴].

[۱]- سلمه بن هشام، عیاش بن اَبی ربیع، هشام بن عاص، عبد الله بن سهیل (ابن سعد ۷ نفر گفته).

[۲]- چه عبد الله بن سهیل در روز بدر از مشرکین کناره گرفت و به رسول خدا پیوست و از اصحاب بدر است (ابن سعد ۲۴ نفر گفته).

[۳]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۵۳، ۳۸۸-۳۹۱. ج ۳، ص ۴۱۴-۴۲۴.

الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۷. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۲۲.

[۴]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۶-۳۵۷. اعلام الوری، ص ۵۵. بحار الانوار ج ۱۸، ص ۴۱۸، از اعلام الوری و قصص الانبیاء. از اشعاری که طبرسی نقل کرده این دو شعر است:

تَعْلَمُ مَلِیْکَ الْجِیْشِ اَنْ مُحَمَّدًا نَبِیَّ کَمُوْسِی و الْمَسِیْحِ بِنِ مَرْیَمِ  
اَتٰی بِالْهَدٰی مِثْلَ الَّذِیْ اَتٰیَا بِهٖ وَ کُلَّ بِاَمْرِ اللّٰهِ یَهْدِی و یَعْصَمُ  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۶،

«أم سلمه» می گوید: قریش به منظور بازگرداندن ما به مکه هدیه‌هایی برای نجاشی و هر یک از وزیران وی با «عبد الله بن اَبی ربیع» و «عمرو بن عاص» فرستادند، و به آن دو گفتند که پیش از سخن گفتن با نجاشی هدایای وزیران او را برسانید، و سپس هدیه‌های خود نجاشی را تقدیم دارید، و آن گاه از وی بخواهید که پیش از سخن گفتن با مهاجران بدون چون و چرا آنان را به شما تسلیم کند. عبد الله و عمرو به حبشه آمدند و دستور قریش را اجرا کردند و به هر یک از وزیران وی ضمن تقدیم پیشکشی قریش گفتند: که جوانانی بی خرد از ما که دین قوم خود را رها کرده و به کیش شما هم در نیامده و کیش نو ساخته‌ای آورده‌اند که نه ما می‌شناسیم و نه شما به کشور شما آمده‌اند، و اکنون بزرگان قومشان ما را نزد شاه فرستاده‌اند تا آنان را به ما تسلیم دارد.

هنگامی که ما با شاه سخن می گوئیم، شما هم نظر موافق بدهید، تا آنان را به ما تسلیم کند و با ایشان سخن نگوید، چه قریش خود، اینان را نیک می شناسند و به کیش نکوهیده شان داناترند. سپس هدایای نجاشی را تقدیم داشته و به وی گفتند: پادشاه! جوانانی بی خرد از ما که کیش قوم خود را رها کرده و به کیش تو هم در نیامده و دینی نو ساخته آورده اند که نه ما می شناسیم و نه تو به کشورت پناه آورده اند، و اکنون بزرگان قوم یعنی پدران و عموها و اشراف طایفه شان ما را نزد تو فرستاده اند، تا اینان را به سوی آنان بازگردانی چه آنها خود به کار اینان بیناتر و به کیش نکوهیده شان آشنا ترند. عبد الله و عمرو بسیار نگران بودند که مبادا نجاشی سخنان مهاجران را نیز بشنود پس وزیران گفتند: پادشاه! راست می گویند، قومشان بهتر از همه کس این مهاجران را می شناسند، اینان را به همین دو نفر تسلیم کن تا آنان را به دیار و تبارشان بازگردانند. نجاشی سخت به خشم آمد و گفت: نه به خدا قسم، آنان را تسلیم نمی کنم تا اکنون که به من پناه آورده و در کشور من آمده و مرا بر دیگران برگزیده اند آنان را فراخوانم و از گفتار این دو نفر پرسش کنم، آنگاه اگر چنان که این دو می گویند باشند تسلیمشان کنم و به قومشان بازگردانم، و اگر نه چنان باشند از ایشان حمایت کنم و تا در کشور من بمانند با آنان محبت و همراهی نمایم.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۷،

نجاشی اصحاب رسول خدا را فراخواند، و آنها هم تصمیم گرفتند که هر چه پیش آید حقیقت دین اسلام را بی پرده بگویند. نجاشی در حالی که کشیش ها را فراهم ساخته بود تا پیرامون وی کتاب های دینی خود را گشوده بودند، رو به مهاجران مسلمان کرده و گفت: این دینی که جدا از قوم خود آورده اید، و نه کیش من است و نه کیش دیگر ملل جهان، چیست؟

جعفر بن ابی طالب سخن آغاز کرد و گفت: «پادشاه! ما مردمی بودیم که در دوران جاهلیت بتها را پرستش می کردیم، مردار می خوردیم، کارهای زشت انجام می دادیم،

قطع رحم می کردیم، با همسایگان و هم پیمانان خود بدرفتاری داشتیم، نیرومند ما ناتوان ما را می خورد، وضع ما همین بود تا خدا پیامبری از خودمان که نسب و راستی و امانت و پاکدامنی او را می شناسیم به سوی ما فرستاد، و او هم ما را به خدا دعوت کرد تا او را به یگانگی بشناسیم و پرستش کنیم، و سنگها و بت‌هایی را که خود و پدرانمان می پرستیده‌ایم رها کنیم، و ما را به راستگویی و امانت و صله رحم و نیکی با همسایه و هم پیمان و خودداری از حرام‌ها و خونریزی امر فرمود، و از کارهای زشت و گفتار دروغ و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زنان پاکدامن نهی کرد، و ما را فرمود تا: نماز بخوانیم و زکات بدهیم و روزه بگیریم - آنگاه جعفر احکام اسلام را برای نجاشی برشمرد - ما هم تصدیقش نمودیم و به وی ایمان آوردیم، و او را بر آنچه از طرف خدا آورد پیروی کردیم تا یگانه پرست شدیم و دیگر برای خدا شریکی قرار ندادیم، و هر چه را بر ما حرام کرد حرام شمردیم، و هر چه را بر ما حلال کرد حلال دانستیم، پس قوم ما بر ما تاختند و ما را شکنجه دادند، و به آزار ما پرداختند، تا از عبادت خدا به عبادت بتها بازگردیم، و کارهای پلیدی را که حلال می شمردیم حلال بشمریم، پس چون ما را شکنجه کردند و بر ما ستم روا داشتند و سخت گرفتند و از دینمان جلوگیری کردند، به کشور آمدیم و تو را بر دیگران برگزیدیم، و خواستیم تا در پناه تو باشیم و دگر بر ما ستم نشود».

نجاشی گفت: از آنچه پیامبر شما از طرف خدا آورده است، چیزی همراه داری؟  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۸،  
 جعفر گفت:  
 نجاشی گفت: برای من بخوان.

جعفر قسمتی از سوره «ک‌ه‌ع‌ص» را تلاوت کرد [۱]، و نجاشی با شنیدن آن گریست و کشیش‌های او نیز گریستند. آنگاه نجاشی رو به «عمرو» و «عبد الله» کرده گفت: این سخن و آنچه عیسی آورده است هر دو از یک جا فرود آمده است. بروید که به خدا

قسم: اینان را به شما تسلیم نمی‌کنم. چون «عمرو» و «عبدالله» از نزد وی رفتند، «عمرو بن عاص» گفت: به خدا فردا نزد نجاشی روم و کاری کنم که این جماعت را ریشه کن سازم.

«عبدالله» گفت: این کار را مکن، چه اینان خویشان مايند، هر چند با ما مخالفت کرده‌اند. عمرو گفت: به خدا قسم: به وی خواهم گفت که: اینان می‌گویند: عیسی پسر بنده‌ای است.

فردا که شد «عمرو» نزد نجاشی رفت و گفت: پادشاهها! اینان درباره «عیسی» سخنی عظیم می‌گویند، ایشان را بخواه و از آن چه درباره «عیسی» اعتقاد دارند پرسش کن. نجاشی آنان را خواست و سخت بر ایشان دشوار آمد، و پس از مشورت با یکدیگر تصمیم گرفتند تا هر چه پیش آید، همان چه را خدا درباره «عیسی» گفته و رسول خدا خبر داده است بگویند، و چون «نجاشی» پرسید که: درباره «عیسی» چه می‌گوئید؟ جعفر بن ابی طالب گفت: عقیده ما درباره وی همان است که پیامبر ما گفته است: او بنده خدا، و رسول او، و روح او و کلمه اوست که آن را به مریم، دوشیزه پاکدامن، إلقاء کرده است [۲].

«نجاشی» پاره چوبی از زمین برداشت و گفت: به خدا قسم: عیسی بن مریم از

[۱]- تا و هزّی إلیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنّیا).

[۲]- سوره نساء، آیه ۱۷۱.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۴۹.

آن چه گفتمی به اندازه این پاره چوب هم بالاتر نیست. وزیران او را شنیدن این سخن خوش نیامد، و نجاشی گفت: هر چند شما را بد آید. آنگاه به مسلمانان گفت: بروید که شما در امانید [۱]، دوست ندارم که در مقابل کوهی از طلا یکی از شما را آزار دهم. هدیه‌های این دو را به آنان پس دهید که نیازی بدان ندارم. به خدا قسم که: خدا در

بازدادن پادشاهی من از من رشوه‌ای نگرفت تا من رشوه‌ای بگیرم، و درباره من گوش به حرف مردم نداد تا من گوش به حرف آنها دهم. «أم سلمه» گفت: پس «عمرو» و «عبد الله» با هدایای پس داده شده به زشتی از نزد وی رفتند، و ما در بهترین کشور و نزد بهترین پادشاهی اقامت گزیدیم [۲]. به روایت دیگر: جعفر در آغاز سخن به نجاشی گفت: پادشاهها از اینان پرس که آیا ما بردگان ایشانیم؟

عمرو گفت: نه، شما آزاد مردانی بزرگوارید. باز گفت: از اینان پرس که: آیا به ایشان بدهکاریم و برای مطالبه مال خویش آمده‌اند؟ عمرو گفت: نه، بدهکار ما نیستند. جعفر گفت: آیا ایشان را به گردن ما خون‌هائی است و به منظور خونخواهی ما را تعقیب کرده‌اند؟

عمرو گفت: نه، خونی به گردن اینان نیست، و ما هم به خونخواهی نیامده‌ایم. جعفر گفت: پس از ما چه می‌خواهید؟ عمرو گفت: کیش ما و پدران ما را رها کرده‌اند و خدایان ما را بد گفته‌اند، و جوانان ما را گمراه کرده‌اند و جمعیت ما را پراکنده ساخته‌اند، اینان را به ما بازگردان تا کار ما به سامان آید.

[۱] - بدگویان شما زیان کارانند (سه بار چنین گفت).

[۲] - ر. ک: سیره النبوی، ج ۱، ص ۳۵۶-۳۹۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۷۳.

الکامل، ج ۲، ۵۴-۵۵. امتاع الاسماع، ص ۲۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۰.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۵۰. جعفر گفت: پادشاهها مخالفت دینی ما با ایشان به خاطر پیغمبری است که خدا در میان ما

مبعوث کرده است، و او ما را به رها کردن بتها و ترک بخت آزمائی دستور داده و به نماز و زکات امر فرموده، و ستم و بیداد و خونریزی بیجا و زنا و ربا و مردار و خون را بر ما حرام فرموده. و عدل و احسان و نیکی با خویشاوندان را واجب ساخته است، و کارهای زشت و ناپسند و زورگوئی را دوست نمی‌دارد. نجاشی گفت: خدا عیسی بن مریم را هم به همین امور برانگیخته است. سپس جعفر بن ابی طالب به درخواست نجاشی به تلاوت سوره مریم مشغول شد و چون به این آیه رسید «و هُزِّي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا، فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا» نجاشی گریست و گفت: به خدا قسم این سخن حق است. دیگر بار عمرو گفت: پادشاهها! این مرد دین ما را رها کرده است، او را به ما تسلیم کن تا به کشور خویش بازگردانیم. نجاشی دست خویش را بلند کرد و به روی عمرو نواخت و گفت: به خدا قسم اگر از وی بدگوئی کنی تو را می‌کشم [۱]. بعضی گفته‌اند که: قریش «عمرو بن عاص» و «عمارۀ بن ولید» را فرستادند [۲]. مقریزی از قول ابو نعیم نقل می‌کند که قریش دو بار عمرو بن عاص را فرستادند: یک بار با «عمارۀ بن ولید» و یک بار دیگر با «عبد الله بن ابی ربیع». و نیز می‌گوید: به قولی:

عمرو و عبد الله را پس از واقعه «بدر» فرستاده‌اند [۳].

[۱] - اعلام الوری، ص ۵۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۲ - ۴۲۲.

[۲] - ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۶. اعلام الوری، ص ۵۴. بحار الانوار، ج ۱۸،

ص ۴۱۴

[۳] - امتاع الاسماع، ص ۲۲. زینی دحلان می‌گوید: قریش، عمرو بن عاص و عبد الله بن

ابی ربیع و عمارۀ بن ولید را فرستادند، لیکن محققان بر آنند که عبد الله بن ابی ربیع در این سفر با عمرو نبوده و در سفر دیگری پس از واقعه بدر همراه وی رفته است (السیره

النبویه، ص ۲۵۷، ۴۵۷)، عمرو و عماره بن ولید را قصه‌ای است که از نوشتن آن صرفنظر کرده‌ایم

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۵۱

### نگرانی شدید قریش

موجبات نگرانی و بر آشفتگی قریش از چند جهت فراهم گشته بود: چه از طرفی مهاجران حبشه در کشوری دور از شکنجه و آزار قریش آسوده خاطر و شاد و آزاد زندگی می‌کردند. و فرستادگان قریش هم از نزد نجاشی افسرده و سرشکسته

(ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۷-۳۸۸. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۴-۴۱۶. السیره النبویه، ج ۱ ص ۲۶۳-۲۶۴. اعلام الوری، ص ۵۴-۵۵. ظاهراً آنچه ابن ابی الحدید از مغازی ابن اسحاق نقل می‌کند آن است که عمرو بن عاص، و عماره بن ولید بعد از بعثت رسول خدا (برای مقصدی هر چه بود) رهسپار حبشه گشتند، و قصه کید عمرو با عماره که منتهی به دیوانگی و مرگ وی شده، در این سفر بوده است (ر).

ک: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸). اما راجع به سفری که عمرو بن عاص همراه عبد الله بن ابی ربیعہ برای گرفتار ساختن جعفر بن ابی طالب، و دیگر مهاجران مسلمان در نزد نجاشی، به حبشه رفت همان روایت «أم سلمه» را که از سیره النبوی نقل کردیم از مغازی ابن اسحاق نقل می‌کند (ر. ک: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۰). و در این صورت آنچه را زینی دحلان به محققان نسبت داده، و مقتضای تحقیق دانسته، خالی از تحقیق به نظر می‌رسد، چه به این حساب سفر عمرو بن عاص و عماره به حبشه ارتباطی با کار مهاجران نداشته، و پیش از هجرت آنان پیش آمده است. ابن ابی الحدید از عبد الله بن جعفر بن محمد روایت می‌کند که: جعفر بن محمد علیهما السلام



گفت: عمرو بن عاص با عموی ما جعفر در کشور حبشه، و نزد نجاشی و بسیاری از رعایای وی انواعی مکرها به کار برد که خدای متعال با- لطف خویش همه را از وی دفع کرد، او را به آدمکشی و دزدی و زنا کردن متهم ساخت، اما چون مردم از پاکدامنی و تقوی و عبادت وی آگاه بودند، و سیمای نبوت را در وی مشاهده می کردند، هیچ یک از این تهمت‌ها به وی نچسبید، و چون تیر عمرو به نشان نخورد، و منظور وی از این راه حاصل نگشت، زهری در خوراکی قرار داد، و بر وی عرضه تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۵۲ بازگشته بودند، از طرف دیگر اسلام در میان قبایل، انتشار می یافت، و روز به روز بر شماره مسلمانان افزوده می گشت، و هر روز شنیده می شد که یکی از دشمنان سرسخت رسول خدا و مسلمانان به دین مبین اسلام درآمده است [۱]. برخی از مسلمانان هم در علنی کردن اسلام و آشکار خواندن قرآن اصرار می ورزیدند، و از این راه نیز بر خشم قریش افزوده می گشت.

داشت، لیکن خدا گربه‌ای را فرستاد تا ظرف خوراکی را وارونه کرد، و چون از آن خورده بود همانجا مرد و کید عمرو بر جعفر آشکار گشت و دیگر نزد وی چیزی نمی خورد. آری پسر جزار پیوسته دشمن ما اهل بیت بوده است (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۰).

[۱]- از جمله: عمر بن خطاب که روزی برای کشتن رسول خدا شمشیر به کمر بست و به او گفتند: محمد را کجا توانی کشت اگر این کاره‌ای اول خواهرت «فاطمه و شوهرش سعید بن زید» را بکش که اسلام آورده‌اند. پس عمر برای کشتن خواهر و شوهر خواهرش آهنگ خانه ایشان کرد، و «خباب بن اُرت» نیز آنجا بود و عمر آواز قرآن خواندن وی را شنید، و خواهر و شوهر خواهرش را زد، و سپس که گفتند: ما اسلام آورده‌ایم هر چه خواهی بکن، و قسمتی از سوره طه را گرفت و خواند، دل او نرم شد و

مایل به مسلمانی گردید، و با همان شمشیری که اول بسته بود، به هدایت خباب نزد رسول خدا شرفیاب شد و اسلام آورد (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۷۱). مولوی بر خلاف آنچه در اسلام آوردن عمر مشهور است می نویسد: عمر پس از آن که اسلام آورد به رسول خدا گفت: برای کفاره آن که با شمشیر برهنه آهنگ تو کرده بودم، بعد از این از هر کس بد و ناروایی در حق تو بشنوم، امانش ندهم و با همین شمشیر سر از تنش بگیرم، و چون از مسجد بیرون آمد، ناگاه پدرش پیش آمد و گفت: دین گردانیدی؟ عمر فی الحال سر از تنش دور کرد و شمشیر در دست همی رفت که صناید قریش شمشیر خون آلود وی را دیدند و گفتند: آخر وعده کردی که سر آورم، سر کو؟ گفت اینک سر (ر. ک: فیه ما فیه، ص ۱۶۲ - ۱۶۳). اسلام عمر را بعد از هجرت اول و پیش از هجرت دوم حبشه در سال ششم بعثت نوشته اند (ر. ک: السیره النبویه ج ۱، ص ۲۶۵). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۵۳

عبد الله بن مسعود نخستین کسی بود که پیشنهاد اصحاب رسول خدا را برای آشکار خواندن قرآن در انجمن قریش پذیرفت، و هنگامی که قریش در مسجد الحرام انجمن بودند نزد مقام ایستاد و با صدای بلند تلاوت سوره «الرحمن» را شروع کرد، و چون قریش بر سر او ریختند و او را می زدند، همچنان تلاوت خویش را تا آنجا که خدا می خواست دنبال کرد، و آنگاه نزد مسلمانان بازگشت و آمادگی خود را برای تکرار این عمل در فردای آن روز اعلام داشت [۱].

### پیمان بی‌مهری و بیدادگری

بعد از بازگشتن «عمرو بن عاص» و «عبد الله بن ابي ربيعه» از کشور حبشه [۲]، رجال قریش فراهم شدند و بر آن شدند که عهدنامه‌ای علیه «بنی هاشم» و «بنی مطلب ابن عبد مناف» بنویسند که: از آنان زن نگیرند، به آنان زن ندهند، چیزی به آنها ن فروشند و چیزی از آنها نخرند.

عهدنامه را نوشتند. نویسنده آن «منصور بن عکرمه بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار» (و به قولی: نصر بن حارث) [۳] بود که دست او فلج شد، آنگاه عهدنامه را در میان کعبه آویختند [۴].

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۳۷.

[۲]- برخی از مورخان، هجرت دوم را که رفتن عمرو بن عاص به حبشه پس از آن روی داده، پس از دخول بنی هاشم در شعب اُبی طالب دانسته‌اند (ر. ک: انسان العیون، ج ۱، ص ۳۷۵).

امتاع الاسماع، ص ۲۶.

[۳]- و به قولی: «بغیض بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار» (ر. ک:

امتاع الاسماع، ص ۲۵. الغدیر، ج ۷، ص ۳۶۲).

[۴]- و به قولی: نزد «أمّ الجلاس» دختر «مخرّبہ حنظلیّه» خاله «أبو جهل» و به قولی دیگر: نزد «هشام بن عبد العزیّ» سپرده شد (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۹ امتاع الاسماع، ص ۲۵).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۵۴.

به روایت یعقوبی: افراد قریش قصد کشتن رسول خدا کردند و تصمیم آنان قطعی شد و

خبر به ابو طالب رسید: پس گفت:

و الله لن يصلوا إليك بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا

و دعوتنی و زعمت انک ناصح و لقد صدقت و كنت ثمّ أمینا

و عرضت دینا قد علمت بانه من خیر ادیان البریّه دینا «به خدا قسم: تا روزی که مرا به

خاک نسپرده‌اند هرگز گروه قریش بر تو دست نخواهند یافت. به منظور خیرخواهی و

هدایت مرا دعوت کردی، و بی‌شک راست گفتمی و در دعوت خویش امانت داشتی،

دینی را عرضه کردی که آن را از بهترین ادیان مردم دانسته‌ام».

چون قریش دانستند که نمی‌توانند رسول خدا را بکشند، و یقین کردند که أبو طالب او را تسلیم نخواهد کرد، و أشعار أبو طالب به گوش آنها رسید، نامه مهر گسل ستمگرانه را نوشتند که با احدی از «بنی هاشم» خرید و فروش و ازدواج و دادوستد نکنند مگر آن که محمد را تسلیم کنند تا او را بکشند، و بر این مضمون هم پیمان و هم عهد شدند، و هشتاد مهر [۱] بر آن زدند [۲] و فقط «مطعم بن عدی بن نوفل بن مطلب بن عبد مناف» در این کار شرکت نکرد.

چون کار قریش به انجام رسید، «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» به «أبو طالب» پیوستند و همگی جز «أبو لهب بن عبد المطلب» که با قریش همکاری داشت، همراه وی در «شعب ابي طالب» [۳] درآمدند، این امر شش سال پس از بعثت

[۱] - اعلام الوری، ص ۶۰: چهل مهر. امتاع الاسماع، ص ۲۵: سه مهر.

[۲] - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۸ - ۳۸۹.

[۳] - یعقوبی: «شعب بنی هاشم» (ج ۲، ص ۳۱ چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۵۵، رسول خدا در شب اول محرم سال هفتم بعثت [۱] واقع شد. در این موقع أبو طالب قصیده‌ای گفت و بار دیگر آمادگی خود را برای حمایت رسول خدا اعلام داشت [۲].

کار «بنی هاشم» و «بنی مطلب» در «شعب ابي طالب» به سختی و محنت می‌گذشت، چه قریش خواربار را هم از ایشان قطع کرده بود، و جز در موسم حجّ (ماه ذی - الحجّه) و عمره (ماه رجب) نمی‌توانستند از «شعب» بیرون بیایند، و در غیر این دو موسم جز پنهانی و با کمال دشواری چیزی به آنها نمی‌رسید، و کار به جایی رسید که شیون کود کانشان از بیرون «شعب» شنیده می‌شد.

«أبو جهل» و «عاص بن وائل» و «نضر بن حارث» و «عقبه بن ابي معیط» مراقب بودند تا

هرگاه خوارباری وارد مکه می‌شد، از رسیدن آن به «بنی هاشم» جلوگیری کنند. رسول خدا در موسم حج و عمره بیرون می‌آمد و خود را بر قبایل عرب عرضه می‌داشت و آنان را به حمایت خویش دعوت می‌کرد، اما «أبو لهب» پشت سر وی حرکت می‌کرد و می‌گفت: گول برادرزاده‌ام را نخورید که ساحر و دروغگو است. پس از چندی که «بنی هاشم» و «بنی مطلب» در «شعب» محصور ماندند، قریش نزد «أبو طالب» پیام فرستادند که محمد را برای کشتن تسلیم کن تا ترا بر خویش

[۱]- ر. ک: الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۰۹. امتاع الاسماع، ص ۲۵.

[۲]- در همین قصیده است که می‌گوید:

أ لم تعلموا أنّا وجدنا محمدانبيّا كموسى خطّ فى أوّل الكتب

فلسنا و ربّ البيت نسلم أحمدالعزّاء من عضّ الزمان و لا كرب اشعار ابى طالب را که در

این موقع و مواقع دیگر در حمایت رسول خدا گفته است، در شرح نهج البلاغه ابن ابی

الحدید، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۶ و الغدير، ج ۷، ص ۳۳۰، ۳۶۶ بنگرید.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۵۶

پادشاهی دهیم، أبو طالب در پاسخ قریش قصیده لامیه خود را گفت، و اعلام داشت که

«بنی هاشم» در حمایت رسول خدا تا پای جان ایستادگی دارند [۱].

أبو العاص بن ربیع: داماد رسول خدا با این که هنوز اسلام نیاورده بود شترانی را که گندم

و خرما بار داشتند می‌آورد و چون به «شعب» می‌رسید آنها را به داخل «شعب» می‌راند و

خود باز می‌گشت [۲].

برای «حکیم بن حزام بن خویلد» نیز شترانی با بار گندم از شام می‌رسید.

و حکیم آنها را رو به «شعب» می‌راند تا وارد «شعب» می‌شدند و بدین وسیله گندمها را

به بنی هاشم می‌رساند [۳].

روزی «أبو جهل بن هشام»، «حکیم بن حزام» را دید که بار گندمی را برای عمّه خود

«خدیجه» دختر «خویند» همسر رسول خدا که همراه وی در «شعب» بود می‌برد، پس به «حکیم» آویخت و گفت: برای «بنی هاشم» گندم می‌بری؟ به خدا قسم: ترا در مکه رسوا می‌کنم. در این موقع «أبو البختری بن هشام بن حارث بن أسد» رسید و گفت: چه پیش آمده است؟ أبو جهل گفت: حکیم برای بنی هاشم خوار بار می‌برد. أبو البختری گفت: گندمی از عمه‌اش نزد وی امانت بود و می‌خواهد آن را به عمه‌اش برساند، بگذار تا برود. أبو جهل پذیرفت، و با هم در افتادند، تا «أبو البختری» استخوان شتری را برداشت و بر أبو جهل نواخت و سر او را شکافت و سخت لگد کوبش کرد [۴].

[۱]- ر. ک: دیوان ابو طالب، ص ۱۰۰-۱۳۴ به نقل از شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص

۷۹، پاورقی ۱ چاپ ۱۹۶۱ م. م.

[۲]- إعلام الوری، ص ۶۰-۶۱.

[۳]- امتاع الاسماع، ص ۲۵-۲۶. هشام بن عمرو بن ربیعہ نیز شتری را شبانه سنگین بار

می‌کرد، و تا در «شعب» می‌آورد و آنجا مهار از سرش می‌کشید و آن را می‌راند تا داخل

«شعب» می‌شد (سیره النبی، ج ۱، ص ۳۹۷).

[۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶. الکامل، ج ۲، ص ۶۰.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۵۷.

نوشته‌اند که: أبو طالب در مدّت گرفتاری بنی هاشم در «شعب» هر شب رسول خدا را

می‌فرمود که: در بستر خویش بخوابد، تا هر کس در کمین وی باشد او را در آنجا ببیند،

و چون مردم به خواب می‌رفتند یکی از پسران [۱] یا برادران یا عموزادگان خود را

می‌فرمود تا:

در جای رسول خدا می‌خوابید و رسول خدا را می‌فرمود تا در بستر دیگری بخوابد [۲].

ابن اسحاق می‌نویسد: رسول خدا همچنان بی‌آن که از کسی پرهیز کند شب و روز پنهان

و آشکار قوم خویش را دعوت می‌کرد و امر خدا را برملا می‌داشت، و چون قریش

دیدند که خدا او را از شرّشان نگهداری کرد و عمویش «أبو طالب» و دو طایفه «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» به یاری و حمایت وی برخاستند و دست آنان را از کشتن وی کوتاه ساختند، از در استهزاء و عیبجوئی و ستیزه‌گری درآمدند و درباره بعضی از آنان به خصوص، و درباره بعضی دیگر به نحو عموم آیاتی از قرآن نازل شده است. از جمله کسانی از قریش که بالخصوص درباره آنان آیاتی نازل شده است و نامشان به ما رسیده است: أبو لهب بن عبد المطلب است و همسرش أمّ جمیل دختر «حرب بن أمیه» که خدایش «حمالة الحطب» نامید، چه در رهگذر رسول خدا خار و خاشاک می‌ریخت [۳] و از جمله کسانی که به طور عموم آیاتی درباره ایشان نازل شده: أمیه بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمح است که هرگاه به رسول خدا می‌رسید

[۱]- الغدير، ج ۷، ص ۳۶۱، از ابن کثیر.

[۲]- ابن ابی الحدید از أمالی أبو جعفر محمد بن حیب، نقل می‌کند که: بسا أبو طالب شب‌ها بر رسول خدا بیمناک می‌شد و می‌ترسید که مبادا جای خواب او را دانسته باشند، و شبانه بر وی حمله برند، بدین جهت او را از بسترش بلند می‌کرد، و پسر خود علی را به جای وی می‌خوابانید. شبی علی به پدر گفت: پدر جان به این ترتیب من کشته می‌شوم. ابو طالب در پاسخ وی اشعاری گفت: و او را به پایداری و فداکاری و شکیبائی امر کرد. علی نیز در پاسخ پدر اشعاری گفت و آمادگی خود را برای کشته شدن در راه حمایت رسول خدا اعلام داشت (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۰. الغدير، ج ۷، ص ۳۵۷-۳۵۸).

[۳]- سوره تبت، آیات ۱-۵.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۵۸، پیش رو و پشت سر عیبجوئی می‌کرد و طعنه همی‌زد و سوره «همزه» درباره وی نازل گردید [۱].

و نیز «عاص بن وائل سهمی» که چون «خبّاب بن أرت» صحابی یکی از آهنگران مکه

شمشیرهایی برای وی ساخته بود و حقّ خود را مطالبه می‌کرد، «عاص» گفت: مگر نه آن است که پیغمبر شما محمد که دین او را پذیرفته‌ای می‌گوید که: در بهشت هر چه بهشتیان طلا و نقره و یا جامه و خدمتگزار بخواهند فراهم است؟ خباب گفت: چرا. عاص گفت: پس مرا مهلت بده تا روز قیامت که بهشت بروم حقّ تو را آنجا پردازم، به خدا قسم ای «خاب» که: مقام و بهره تو و همکیشان تو نزد خدا از مقام و بهره من بالاتر و بهتر نیست. پس آیاتی درباره وی نازل گشت [۲].

أبو جهل بن هشام که رسول خدا را دید و به او گفت: ای محمد! از بدگوئی خدایان ما در گذر و گرنه به خدا قسم که: ما هم خدای تو را دشنام می‌دهیم، پس آیه‌ای در این باره نازل گشت [۳].

و نضر بن حارث بن کلدی که هرگاه رسول خدا در انجمنی می‌نشست و به سوی خدا دعوت می‌کرد و با تلاوت قرآن مجید قریش را از آنچه بر سر امّت‌های گذشته آمده است بیم می‌داد و برمی‌خاست، به جای رسول خدا می‌نشست و برای قریش از رستم پهلوان و اسفندیار و پادشاهان ایران سخن می‌راند و آنگاه می‌گفت: به خدا قسم که: محمد بهتر از من سخن نمی‌گوید، و گفتار او هم جز داستان‌های باستانی که من هم مانند وی نوشته‌ام چیزی نیست، خدای متعال آیاتی درباره وی نازل کرد [۴].

و عبد الله بن زبیری سهمی شاعر که چون رسول خدا آیات ۹۸-۱۰۰ سوره «انبیاء» را برای «نضر بن حارث» و رجال قریش خواند، گفت: اگر من به جای «نضر» می‌بودم محمد را معجب می‌کردم، اکنون از وی پرسید که: آیا فرشتگان و

[۱]- سوره ۱۰۴، آیات ۱-۹.

[۲]- سوره مریم، آیات ۷۷-۸۰.

[۳]- سوره انعام آیه ۱۰۸.

[۴]- سوره فرقان، آیه‌های ۵-۶. سوره قلم، آیه ۱۵. سوره جاثیه، آیات ۷-۸.



تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۵۹  
 «عزیر» و «عیسی» که ما و یهود و نصاری آنها را پرستش می کنیم به دوزخ می روند؟  
 «ولید بن مغیره» و دیگر رجال قریش که در آن انجمن بودند از این گفتار در شگفت  
 آمدند و گمان کردند که احتجاج او درباره رسول خدا تمام است [۱] و در این زمینه  
 آیاتی از قرآن مجید نازل گشت [۲].  
 و أحنس بن شریق بن عمرو بن وهب ثقفی هم پیمان «بنی زهره» که از اشراف قوم بود و  
 از وی شنوائی داشتند و از رسول خدا بدگوئی می کرد، آیاتی درباره وی نازل گردید  
 [۳].

و ولید بن مغیره مخزومی که می گفت: با این که من بزرگ مکه و قریشم، و «أبو مسعود:  
 عمرو بن عمیر ثقفی» بزرگ «طائف» و «ثقیف»، چرا وحی بر محمد نازل شود؟ در این  
 باره نیز آیاتی نازل گشت [۴].  
 و عقبه بن أبی معیط که با أبی بن خلف دوستی و رفاقت داشت و به خواهش وی برای  
 کفاره آن که با رسول خدا نشسته و به گفتار وی گوش داده بود، به صورت رسول خدا  
 (صلی الله علیه و آله) آب دهان انداخت و درباره وی آیاتی نازل شد [۵].  
 و أبی بن خلف جمحی (برادر امیه) که استخوان کهنه ای را برداشت و نزد رسول خدا  
 آمد و گفت: ای محمد! تو می گوئی که: خدا این استخوان کهنه را زنده می کند؟ آنگاه  
 آن را با سرانگشت خویش نرم کرد و به جانب رسول خدا پف کرد،

[۱]- با این که «إنکم و ما تعبدون من دون الله» به دلیل کلمه «ما» فرشتگان و عزیر و

مسیح را شامل نمی شود.

[۲]- سوره انبیاء، آیات ۱۰۱-۱۰۲، و نیز آیات ۲۶-۲۹. سوره زخرف، آیه ۵۷-۵۹، ۶۱.

[۳]- سوره قلم، آیات ۱۰-۱۳.

[۴]- سوره زخرف، آیات ۳۱-۳۲.

[۵]- سوره فرقان، آیات ۲۷-۲۹. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۶۰ و خدای متعال آیاتی درباره وی نازل ساخت [۱]. و أسود بن مَطْلَب بن أسد بن عبد العزّی (أبو زمعه) و ولید بن مغیره و أمیة ابن خلف و عاص بن وائل، که شیوخ قوم بودند، در موقعی که رسول خدا پیرامون کعبه طواف می کرد سر راه بر وی گرفتند و گفتند: ای محمد! بیا تا ما هم خدای تو را عبادت کنیم و تو هم خدایان ما را عبادت کن تا اگر خدای تو بهتر باشد ما بی نصیب نمائیم و اگر خدایان ما بهتر باشند تو بی بهره نباشی. پس سوره «کافرون» در این باره نازل گردید [۲]. و أبو جهل بن هشام که می گفت: «شجره زقوم» دوزخ جز خرمای یثرب با کره چیزی نیست، به خدا قسم: اگر دست یابیم با کمال میل آن را خواهیم بلعید. پس آیاتی در پاسخ وی نازل گردید [۳]. و ولید بن مغیره مخزومی با رسول خدا ایستاده بود، رسول خدا به امید این که اسلام آورد با وی سخن می گفت، در این موقع «عبد الله بن أمّ مکتوم» از «بنی عامر ابن لؤی» که مردی نابینا بود رسید و با رسول خدا آغاز سخن کرد و خواست تا رسول خدا برای وی قرآن بخواند، رسیدن او در این موقع که امید نرم شدن «ولید» می رفت، و اصرار زیاد او، بر رسول خدا بسیار گران آمد و ناچار روترش کرده «عبد الله» را وا گذاشت و رفت و آیاتی از سوره «عبس» [۴] در این باره نازل گردید [۵].

- 
- [۱]- سوره یس، آیات ۷۸-۸۰.  
 [۲]- سوره ۱۰۹، آیات ۱-۶.  
 [۳]- سوره دخان، آیه ۴۳-۴۸. سوره بنی اسرائیل، آیه ۶۰.  
 [۴]- سوره ۸۰، آیات ۱-۱۴.  
 [۵]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۸۸. أمین الاسلام طبرسی از سید مرتضی علم الهدی

قدّس الله روحه نقل می کند که در ظاهر آیه هیچ دلیلی نیست که توبیخ متوجه رسول خدا باشد، بلکه می توان از خود آیه فهمید که مراد شخص دیگری است، چه عبوس و روترش

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶۱

### کشایش خدائی

یعقوبی می نویسد: رسول خدا با همه بنی هاشم و بنی مطلب سه سال [۱] در «شعب» ماندند تا آن که رسول خدا و ابو طالب و خدیجه، تمام دارائی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند، سپس جبرئیل بر رسول خدا فرود آمد و گفت: خدا موریانه را بر عهدنامه قریش گماشته تا هر چه بی مهری و ستمگری در آن بود بجز نام خدا، همه را خورده است. رسول خدا ابو طالب را از این امر آگاه ساخت و ابو طالب همراه رسول خدا و کسان خود بیرون آمد تا به کعبه رسید و در کنار آن نشست و قریش هم از هر طرف روی آور شدند و گفتند: ای ابو طالب! هنگام آن رسیده است که عهد خویشاوندی را یادآوری و نزدیک شدن با قومت را آرزو کنی و از سرسختی درباره برادرزاده ات دست برداری.

کردن با دشمن مخالف هم شایسته رسول خدا و از صفات او نیست، تا چه رسد به یک نفر مؤمن نابینا و نیز با توانگران روی بازداشتن و از بینوایان روی گردانیدن از صفات مناسب مقام رسالت نیست، آن هم پیامبری که خدای متعال درباره وی گفته است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» و نیز: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ». روایتی هم از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل شده است که نزد رسول خدا بود و چون «عبد الله بن أم مكتوم» آمد، خود را از وی کنار کشید و روترش کرد، و رو گردانید. پس خدا کار وی را نکوهش کرد و

ناپسند دانست (ر). ک:

مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۰). شیخ طوسی نیز می گوید: تو هم آن که این آیات نظر به رسول خدا دارد فاسد است، و آنگاه شواهدی نظیر آنچه از سید مرتضی نقل شد بیان می کند (ر). ک: التبیان، ج ۲، ص ۷۵۳.

[۱]- بنی هاشم از شب اول ماه محرم سال هفتم بعثت تا نیمه رجب سال دهم در «شعب اَبی طالب» گرفتار بوده اند. دو سال و سه سال و چهار سال نیز گفته اند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۶۲.

أبو طالب گفت: هم اکنون عهدنامه خود را بیاورید، شاید گشایشی و راهی به صله رحم و رها کردن بی مهری پیدا کنیم، عهدنامه را بیاوردند و همچنان مهرها بر آن باقی بود، أبو طالب گفت: این همان عهدنامه ای است که درباره هم پیمانی خود نوشته اید و آن را می شناسید؟ گفتند: آری. گفت: آیا هیچ دستی به آن زده اید؟ گفتند: نه به خدا قسم. گفت: محمد از طرف پروردگار خویش چنین می گوید که: خدا موریانه را بر آن گماشته و هر چه جز نام خدا بر آن بوده همه را خورده است. راستی بگوئید که: اگر سخنش راست باشد چه می کنید؟ گفتند: دست برمی داریم و کاری نداریم. گفت: من هم اگر سخنش دروغ باشد او را به شما می دهم تا بکشید. گفتند: انصاف دادی و نکو گفتی. مهر عهدنامه شکسته شد، و دیدند که موریانه هر چه جز نام خدا در آن بوده، همه را خورده است. اما جز بر عنادشان افزوده نگشت و بنی هاشم به «شعب» برگشتند [۱].

پس جماعتی از قریش از در انصاف درآمدند و خود را بر آنچه در این سه سال کرده اند نکوهش کردند. ابتدا «هشام بن عمرو بن ربیعۀ بن حارث» از «بنی عامر بن لؤی» نزد «زهیر بن أمیۀ بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم» (پسر عمه رسول خدا، فرزند عاتکه دختر عبد المطلب) رفت و او را با بیانی مؤثر برای اقدام بر نقض پیمان قریش آماده ساخت. آنگاه با هم نزد «مطعم بن عدی» رفتند و پس از همراه ساختن وی هر سه نفر با «أبو البختری: عاص بن هشام بن حارث بن أسد بن عبد العزی» ملاقات کردند و او را نیز

همراه ساختند و سپس چهار نفر ایشان با زمعه ابن أسود بن مطلب بن أسد» مطلب خود را در میان گذاشتند و موافقت وی را جلب کردند، و شبانه در «خطم الحجون» [۲] قرار گذاشتند که فردا بامداد در نقض صحیفه قریش

[۱]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۳۸۹-۳۹۰. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۱۰. سیره النبی، ج ۱، ص ۳۹۹-۴۰۰. الکامل، ج ۲، ص ۶۱. امتاع الاسماع، ص ۲۶. بحار- الانوار، ج ۱۹، ص ۱۶-۱۷. اعلام الوری، ص ۶۱-۶۲. جوامع السیره، ص ۶۵. [۲]- حجون کوهی است در بلندی‌های مکه و خطم الحجون قسمت مقدم آن است (قاموس، تاج و غیره). م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶۳. اقدام کنند [۱] و ابتدا «زهیر» سخن بگویند. بامداد فردا به انجمن خویش باز آمدند و «زهیر» پس از انجام طواف پیرامون کعبه رو به قریش کرد و آنان را بر این بی‌مهری و ستمگری نکوهش کرد و گفت: به خدا قسم از پای ننشینم تا این عهدنامه شکسته شود. «أبو جهل» خواست وی را پاسخ دهد که چهار نفر دیگری پس از دیگری به سخن آمدند و او را تأیید کردند و أبو جهل گفت: این تصمیمی است که در شب گرفته شده. سپس «مطعم بن عدی»، «عدی بن قیس»، «زمعه بن أسود»، «أبو البختری» و «زهیر» مسلح شدند و نزد «بنی هاشم بن مطلب» رفتند و گفتند از «شعب» در آئید و به خانه‌های خود بازگردید و چنان کردند. این پیشامد در نیمه رجب [۲] سال دهم اتفاق افتاد [۳]. چون عهدنامه قریش پاره و عهد آن شکسته شد و بنی هاشم از «شعب ابي طالب» بیرون آمدند، أبو طالب در مدح کسانی که برای این کار دست به کار شده بودند قصیده‌ای گفت که ابن اسحاق آن را ذکر می‌کند [۴].

**إسلام طفیل بن عمرو دوسی از بنی غنم بن دوس**

طفیل گوید: هنوز رسول خدا در مکه بود که وارد مکه شدم و مردانی از

[۱]- گویند: سهل بن بیضاء فهری آنان را فراهم ساخت تا تصمیم قطعی گرفتند (امتاع الاسماع ص ۲۶. أسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶۲).

[۲]- مصباح المتهدج، ص ۵۶۰.

[۳]- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۹۷-۳۹۹. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۰. امتاع-الاسماع، ص ۲۷. اعلام الوری، ص ۶۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۴۰. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۷۸.

[۴]- سیره النبی، ج ۱، ص ۴۰۰-۴۰۴. حسان بن ثابت نیز اشعاری در مرثیه «مطعم بن عدی» و اشعاری در مدح «هشام بن عمرو» گفته، و از این کار خیرشان یاد کرده است (ر. ک):

سیره النبی، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۶). ابن اثیر و طبرسی نیز اشعاری از «ابی طالب» در این مقام نقل می کند (ر. ک: الکامل، ج ۲، ص ۶۲. اعلام الوری، ص ۶۲).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶۴.

قریش به من گفتند: این مرد که در شهر ما است (یعنی رسول خدا) کار ما را دشوار، و جمعیت ما را پراکنده و امر ما را مشوش ساخته است. گفتار وی سحرآمیز است. چه میان مرد و پدرش و میان مرد و برادرش و میان مرد و همسرش جدائی می افکند و ما بر تو و قوم تو از آنچه بر سر ما آمده بیم داریم. البته با وی سخن مگو و گوش به گفتار وی مده. به خدا قسم: آن همه اصرار کردند که تصمیم گرفتم گفتار وی را نشنوم و با او سخن نگویم، تا آنجا که از بیم شنیدن گفتار وی در موقع رفتن به مسجد گوش های خود را پنبه گذاشتم. چون وارد مسجد شدم رسول خدا را نزد کعبه ایستاده به نماز دیدم و نزدیک وی ایستادم و خدا نخواست که گفتار او را هیچ نشنوم. سخنی دلپذیر به گوشم رسید و با خود گفتم: خدای مرگم دهد، به خدا قسم که: من مردی خردمند و شاعرم و

زشت و زیبا را نیک می‌شناسم، چه مانعی دارد که گفتار این مرد را بشنوم تا اگر نیک باشد بپذیرم و اگر زشت باشد رها کنم؟ همان‌جا ماندم تا رسول خدا به خانه خویش بازگشت و من هم از پی او رفتم تا به خانه وی درآمدم و گفتم: ای محمد! قریش با من چنین و چنان گفته و مرا بر آن داشتند تا گوش خود را پنبه گذاردم تا سخت را نشنوم، اما خدا خواست که گفتارت را به من بشنوند و آن را نیک و دلپذیر یافتم، پس امر خویش را بر من عرضه دار.

رسول خدا اسلام بر من عرضه داشت و قرآن بر من تلاوت کرد، به خدا قسم که: هرگز سخنی دلنشین‌تر و دعوتی عادلانه‌تر از آن ندیده و نشنیده بودم. اسلام آوردم و شهادت حق بر زبان راندم، تا آن که می‌گویند: و چون نزد قوم خویش بازگشتم، پدرم که پیری فرتوت بود نزد من آمد. گفتم: مرا با تو کاری نیست، از من دوری گزین. گفت: پسر جان! چرا؟ گفتم: من اسلام آورده‌ام و دین محمد را پذیرفته‌ام. گفت: پسر جان! من هم دین تو را پذیرفتم. گفتم: برو شستشو کن و جامه خویش را پاکیزه ساز سپس بیا تا آنچه آموخته‌ام به تو یاد دهم، پدرم رفت و شستشو کرد و جامه‌های خود را پاکیزه ساخت و آمد و اسلام بر وی عرضه داشتم و اسلام آورد. سپس همسر من آمد و به همان ترتیب با وی گفت و شنود کردم تا گفت: من هم دین تو را پذیرفتم.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶۵،

گفتم: برو و از بت «ذو الشری» خود را پاکیزه ساز. گفت: مگر نمی‌ترسی که «ذو الشری» به کودکان ما آسیب رساند؟ گفتم: نه، من ضامن که پیشامدی نشود. رفت و شستشو کرد و آمد و اسلام آورد. سپس قبیله «دوس» را به اسلام دعوت کردم و چون اجابت نمی‌کردند نزد رسول خدا رفتم و خواستم تا بر ایشان نفرین کند، اما بر ایشان از خدا هدایت خواست و فرمود: برگرد و در دعوت آنان مدارا کن. بازگشتم و پیوسته قبیله «دوس» را به دین اسلام دعوت می‌کردم، تا رسول خدا به مدینه هجرت کرد و جنگ‌های بدر، احد و خندق برگزار شد. آنگاه با مسلمانان قوم خود هجرت کردم و با هفتاد و یا

هشتاد خانواده از قبیله «دوس» به مدینه وارد شدیم و چون رسول خدا در «خیبر» بود، نزد وی رفتیم و ما را هم با مسلمانان در غنیمت شرکت داد. پس از فتح مکه گفتم: یا رسول الله، مرا بر سر بت «ذو الکفین» بفرست تا آن را آتش زدم. طفیل رفت و بت را آتش زد و نزد رسول خدا برگشت و در مدینه همراه وی ماند تا رسول خدا وفات یافت. آنگاه در جنگ با مرتدّان همراه مسلمانان شرکت کرد تا از کار «طلیحه» و سرتاسر «نجد» فارغ شدند، سپس همراه مسلمانان رهسپار «یمامه» شد و پسرش «عمرو بن طفیل» نیز همراه وی بود. وی در جنگ «یمامه» به شهادت رسید و پسرش سخت زخمی شد، اما جان بدر برد و در جنگ «یرموک» شام در دوران عمر کشته شد [۱].

### داستان اُعشی

أبو بصیر: اُعشی: میمون بن قیس بن جندل، از «بنی قیس بن ثعلبه ابن عکابه بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل» معروف به «اُعشی قیس» و «اُعشی وائل»

[۱] - سیره النبی، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۱۱. اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۴-۵۵. جوامع السیره ص ۶۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶۶  
و «اُعشای کبیر» که قصیده لامیه اش از «معلقات عشر» است و پیش از این ذکر او ضمن «أصحاب معلقات» گذشت، قصیده ای در مدح رسول خدا گفت [۱] و رهسپار مکه شد تا شرفیاب شود و اسلام آورد. اما در مکه یا نزدیک به مکه کسی از مشرکان قریش با وی ملاقات کرد و از مقصود وی آگاه شد و گفت: محمّد زنا را حرام می داند. گفت: باز ناسری ندارم. گفت: میگساری را هم حرام می داند. «اُعشی» گفت: به خدا قسم: به این کار هنوز علاقه مندم، اکنون بازمی گردم و امسال را به آسودگی



میگساری می کنم و سال آینده دوباره می آیم و اسلام می آورم. «اعشی» بازگشت و همان سال مرد و توفیق باز آمدن و اسلام آوردن نیافت.

### نمایندگان نصاری

رسول خدا هنوز در مکه بود که در حدود بیست مرد از نصاری که خبر بعثت وی را شنیده بودند، از مردم «حبشه» و به قولی: از مردم «نجران» به مکه آمدند، و در مسجد الحرام رسول خدا را دیدند و در حالی که رجالی از قریش در پیرامون کعبه انجمن داشتند با وی نشستند و سخن گفتند و پرسش کردند، و چون رسول خدا آنان را به اسلام دعوت کرد و قرآن بر ایشان تلاوت کرد گریستند و دعوت وی را اجابت کردند و او را چنان که در کتابشان توصیف شده بود یافتند و به وی ایمان آوردند، و چون از نزد رسول خدا برخاستند «أبو جهل بن هشام» با گروهی از قریش سر راه بر

[۱]- از این قصیده است.  
و آلیت لا أرثی لها من کلاله و لا من حفی حتی تلاقی محمدا  
متی ما تناخی عند باب ابن هاشم تراخی و تلقی من فواضله ندی  
نبی یری ما لا ترون و ذکره أغار لعمری فی البلاد و أنجدا  
له صدقات ما تغب و نائل و لیس عطاء الیوم مانعه غدا (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۴۱۱-  
۴۱۵).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶۷  
ایشان گرفتند و گفتند: چه مردان بی خردی شما هستید، مردم «حبشه» شما را برای رسیدگی و تحقیق امری فرستادند، اما شما بی درنگ دین خود را رها کردید و دعوت وی را تصدیق کردید.  
نمایندگان نصاری در پاسخ قریش گفتند: ما را با شما بحث و جدالی نیست، ما به کیش

خود، شما به کیش خود، ما از این سعادت نمی گذریم. درباره ایشان آیاتی از قرآن مجید نازل گردید [۱].

رسول خدا هرگاه در مسجد الحرام می نشست، بیچارگان أصحاب از قبیل: «خَبَاب»، «عَمَّار»، «أبو فکیهه: یسار» و «صهیب» نزد وی می نشستند و قریش از راه مسخره می گفتند: می شود باور کرد که خدا اینان را به حق هدایت کرده و آن را از ما دریغ داشته است؟ اگر آن چه محمد آورده است حق می بود، نمی شد که اینان در قبول آن بر ما سبقت جویند. خدای متعال در این باره آیاتی از قرآن مجید فرستاد [۲]. چون بسیار می شد که رسول خدا نزدیک مروه بر در دکان غلامی مسیحی به نام «جبر» می نشست، قریش می گفتند: آنچه محمد آورده کسی جز «جبر» غلام «بنی حضرمی» به وی نمی آموزد. خدا در این باره نیز آیه ای فرستاد [۳].

### نزول سوره کوثر

عاص بن وائل سهمی هرگاه نام رسول خدا برده می شد می گفت: دست بردارید مردی است بی نسل و هرگاه بمیرد نام وی از میان می رود و آسوده می شوید. پس خدای

[۱] - سوره مائده، آیات ۸۲-۸۳. سوره قصص، آیات ۵۲-۵۵. (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۴۱۸-۴۱۹).

[۲] - سوره انعام، آیات ۵۲-۵۴.

[۳] - سوره نحل، آیه ۱۰۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۶۸.

متعال سوره کوثر را فرستاد [۱].

چون رسول خدا در کار دعوت قریش پافشاری کرد، «زمعه بن أسود» و «نضر بن حارث» و «أسود بن عبد یغوث» و «أبی بن خلف» و «عاص بن وائل» گفتند: چه خوب بود که

خدا فرشته‌ای را همراه تو می‌فرستاد تا با مردم از طرف تو سخن می‌گفت. و خدا در این باره آیاتی نازل کرد [۲].

روزی رسول خدا بر «ولید بن مغیره» و «أمیة بن خلف» و «أبو جهل» عبور کرد و او را مسخره کردند. از این جهت سخت به خشم آمد، اما خدای متعال او را با فرستادن آیه‌ای دلگرم ساخت [۳].

### وفات أبو طالب و خدیجه

در حدود دو ماه پس از خروج بنی هاشم از «شعب» و سه سال پیش از هجرت، وفات ابو طالب و سپس به فاصله سه روز وفات خدیجه در ماه رمضان سال دهم بعثت روی داد. خدیجه در این تاریخ ۶۵ ساله و أبو طالب هشتاد و چندساله بود و از عمر رسول خدا ۴۹ سال و هشت ماه و یازده روز می‌گذشت. أبو طالب و خدیجه هر دو در «حجون» مکه دفن شدند. وفات این دو بزرگوار برای رسول خدا مصیبتی بزرگ بود و خودش فرمود: «تا روزی که أبو طالب وفات یافت دست قریش از آزار من کوتاه بود» [۴].

درباره ایمان حضرت اُبی طالب کتاب‌هایی تألیف یافته که برخی از آنها در کتاب

- |       |  |        |      |    |              |
|-------|--|--------|------|----|--------------|
| [۱]-  | سوره   | ۱۰۸،   | آیه  | ۱- | ۳.           |
| [۲]-  | سوره   | انعام، | آیات | ۸- | ۹.           |
| [۳]-  | سوره   | انعام، | آیه  |    | ۱۰.          |
| [۴]-  | ر. ک: امتاع الاسماع، ص ۲۷. أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۹. الکامل، ج ۲. ص ۶۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۱. سیره النبی، ج ۲، ص ۲۵-۲۸. ترجمه تاریخ- یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۳. |        |      |    |              |
| تاریخ | پیامبر   | اسلام، | آیتی |    | متن، ص: ۱۶۹. |
- «الذریعة إلى تصانیف الشیعة» [۱] ذکر شده، از آن جمله است: کتاب‌های «بغیة الطالب

لایمان اَبی طالب و حسن خاتمه» تألیف علامه سیوطی و «أسنی المطالب فی نجاه اَبی طالب» تألیف مفتی شافعی مکه: سید احمد بن زینی دحلان شافعی [۲] و آن مختصری است از خاتمه کتاب سید محمد بن رسول برزنجی [۳] «در نجات پدر و مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله» و خاتمه آن در «نجات اَبو طالب» است و «ایمان اَبی طالب» تألیف شیخ مفید [۴] که نسخه آن نزد علامه مجلسی بوده و از مآخذ بحار است. راجع به اشعار اَبی طالب که در ایمان و اسلام وی صراحت کامل دارد در جلد هفتم کتاب الغدیر [۵] به تفصیل بحث شده است و سپس چهل حدیث درباره ایمان و فضائل آن بزرگوار از کتب معروف و معتبر نقل شده و آنگاه نوزده نفر از بزرگان دانشمندان اسلامی که در این مسأله به تحقیق و تفصیل بحث کرده و درباره آن، کتاب تألیف کرده‌اند، معرفی شده‌اند، و در خاتمه این جلد نمونه‌هایی از اشعار شعرای شیعه در مدیحه اَبی طالب عنوان گشته [۶] و در اوائل ج ۸ [۷] از شبهات مخالفان و معاندان با تحقیق و استناد به مدارک جواب داده شده است. دیوان اَبی طالب علیه السلام را اَبو نعیم علی بن حمزه بصری تمیمی لغوی [۸] در «سیسیل» جمع‌آوری کرده و از اَبو محمد هارون بن موسی تلّعبری [۹] و جمعی دیگر از مشایخ شیعه و نیز از «محمد بن حسن بن درید» صاحب

[۱]-	ج	۲،	ص	۵۱۰-	۵۱۴.
[۲]-	متوفی	به	سال	۱۳۰۴	ق. ه.
[۳]-	متوفی	به	سال	۱۱۰۳	ق. ه.
[۴]-	متوفی	به	سال	۴۱۳	ق. ه.
[۵]-	ج	۷،	ص	۳۳-	۳۸۴.
[۶]-		ص		۳۸۵-	۴۰۹.
[۷]-		ص		۲-	۲۹.

- [۸]- متوفی به سال ۳۷۵ ه. ق.
- [۹]- متوفی به سال ۳۸۵ ه. ق.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۰
- «جمهره اللغه» [۱] از پدرش «حسن بن درید» از هشام بن محمد بن سائب کلبی [۲] روایت کرده است [۳].
- و نیز ابو هفان: عبد الله بن أحمد بن حرب بن مهزم بن خالد بن (فرز عبدی از «بنی مهزم» خانواده‌ای بزرگ از «عبد القیس» شیعه مذهب و ساکن بصره کتابی داشته است به نام «شعر ابی طالب بن عبد المطلب و أخباره» [۴].
- کتاب «ابو طالب مؤمن قریش» تألیف «عبد الله خیزی» که اخیراً انتشار یافته بی شک بهترین کتابی است که تا کنون درباره ایمان و حسن عاقبت ابی طالب علیه السلام تألیف یافته است.

### ازدواج رسول خدا با أم المؤمنین سوده و عایشه

رسول خدا چند روز پس از وفات خدیجه «سوده» دختر «زمعه بن قیس» را در ماه رمضان و سپس در ماه شوال همان سال «عایشه» دختر «ابی بکر» را به عقد خویش درآورد [۵].

### سفر رسول خدا به طائف

پس از وفات ابو طالب گستاخی قریش در آزار رسول خدا به نهایت رسید، تا آنجا که سفیهی از سفیهان قریش بر سر راه رسول خدا ایستاد و خاک بر سر وی ریخت، و چون با سر خاک آلوده به خانه بازگشت به یکی از دخترانش که سر پدر را شستشو

- [۱]- متوفی به سال ۳۲۱ ه. ق.
- [۲]- متوفی به سال ۲۰۶ ه. ق.

- [۳]- ر. ک: الذریعة، ج ۹، قسم اول. ص ۴۲ - ۴۳.
- [۴]- ر. ک: مأخذ سابق، منهج المقال، ص ۱۹۹. رجال نجاشی، ص ۱۶۱. جامع - الرواة ج ۱، ص ۴۷۰.
- [۵]- انسان العیون، ج ۱، ص ۳۸۶. اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۸۴ - ۴۸۵، ۵۰۱ - ۵۰۴. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۷۱. می داد و می گریست گفت: دخترم! گریه مکن که خدای بی شک پدرت را حفظ می کند [۱].

چند روز به آخر شوال سال دهم ناچار رسول خدا با «زید بن حارثه» (و به قول ابن اسحاق: تنها) به «طائف» رفت تا از قبیله «ثقیف» کمک بخواهد و آنان را به دین مبین اسلام دعوت کند.

رسول خدا در طائف با سه برادر: عبد یالیل، مسعود و حبیب: پسران «عمرو بن عمیر» که زنی از طایفه «بنی جمح» قریش در خانه یکی از ایشان بود تماس گرفت و آنان را به سوی خدا دعوت کرد و از آنان کمک و یاری خواست. یکی از آنان گفت: من پرده کعبه را دریده باشم اگر تو را خدای تو به پیامبری فرستاده است. دومی گفت: مگر خدا جز تو کسی برای پیامبری پیدا نکرد؟ سومی گفت: به خدا سوگند که: من هرگز با تو سخن نخواهم گفت، چه اگر راستی پیغمبر خدا باشی مقامت بالاتر از آن است که سخت را رد کنم و اگر بر خدا دروغ می بندی مرا شایسته نیست که با تو هم سخن شوم. رسول خدا که از خیر «بنی ثقیف» ناامید شده بود از ایشان خواست که امر وی را کتمان کنند تا گستاخی قریش را افزایش ندهد. اما آنان بر خلاف خواسته رسول خدا سفیهان و بردگان خود را وادار کردند تا با دشنام و داد و فریاد به دنبال وی افتادند و او را سنگباران کردند. در نتیجه پاهای رسول خدا و چند جای سر «زید بن حارثه» که وی را حمایت می کرد مجروح شد.

رسول خدا به سایه تاکی پناه برد و در آنجا نشست و چون آرام گرفت چنین دعا کرد: «خدایا از ناتوانی و بیچارگی و بی کسی خویش به تو شکوه می برم، ای مهربانتر از همه مهربانان، توئی پروردگار بیچارگان و توئی پروردگار من، مرا به که وامی گذاری؟ به بیگانه ای که با من ترشوئی کند، یا به دشمنی که کارم را به وی سپرده ای؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی باک ندارم. لیکن نعمت سلامت بر من گواراتر است. به روشنی رویت که تاریکی ها را زدوده و کار دنیا و آخرت را به سامان رسانده است پناه می برم

[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۲۵-۲۶.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۲  
که غضبت بر من فرود آید، یا خشمت مرا فروگیرد، از تو پوزش می خواهم تا خشنود شوی و جنبشی و نیروئی جز به وسیله تو نیست». چون «عتبه» و «شبهه»: پسران «ربیع» رسول خدا را در آن حال دیدند با غلام مسیحی خود «عدّاس» که از مردم نینوی بود مقداری انگور برای وی فرستادند، «عدّاس» از آنچه از رسول خدا دید و شنید (به گفته یعقوبی: اسلام آورد و) چنان فریفته شد که بیفتاد و بر سر و دست و پای وی بوسه زد و چون «عتبه» و «شبهه» جهت پرسیدند گفت: «در روی زمین بهتر از این چیزی نیست، مرا به امری خبر داد که جز پیغمبران نمی دانند». پس به وی گفتند: نکند که تو را از کیش تو بازدارد، دین تو از دین او بهتر است [۱]. رسول خدا پس از ده روز توقف در «طائف» و ناامیدی از اسلام و حمایت قبیله «بنی ثقیف» راه مکه در پیش گرفت، در منزلگاه «نخله» نیمه شب نماز می خواند که گذار عدّه ای از پریان بر آنجا افتاد و ایمان آوردند و برای دعوت قوم خویش بازگشتند. خدای متعال در قرآن مجید در دو موضع قصّه ایشان را ذکر می کند [۲]. رسول خدا در نزدیکی مکه کسی را به ترتیب نزد «أحنس بن شریق»، «سهیل ابن عمرو»

و «مطعم بن عدی» فرستاد و از هر یک امان خواست. «أخنس» و «سهیل» عذر آوردند ولی «مطعم» پذیرفت، رسول خدا در امان وی به مکه درآمد [۳].

### واقعۀ اسراء

صریح قرآن مجید است که خدای متعال بنده خود محمد (صلی الله علیه و آله) را

[۱] - ر. ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۹ - ۳۹۰. سیرة النبی، ج ۲، ص ۲۸ - ۳۱. الطبقات -

الکبری، ج ۱، ص ۲۱۲. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۸۱. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴ - ۳۹۵.

[۲] - سوره احقاف، آیات ۲۹ - ۳۱. سوره جن، آیات ۱ - ۲۸. (سیرة النبی، ج ۲، ص ۳۱).

[۳] - تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۸۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۳.  
شبانۀ از مسجد الحرام به مسجد اقصی (بیت المقدس) برد تا برخی از آیات خود را به  
وی نشان دهد [۱].

بر حسب روایات صاحب طبقات، اسراء در شب هفدهم ربیع الاول یک سال پیش از  
هجرت و از «شعب اَبی طالب» بوده است و بر حسب بسیاری از روایات از خانه «أمّ هانی»  
دختر «أبو طالب».

تفصیل اسراء و توصیف رسول خدا از شمایل انبیاء و آنچه را شاهد صدق خویش معرفی  
کرده در کتب حدیث و تاریخ بنگرید [۲].

### واقعۀ معراج

به روایت صاحب طبقات: واقعۀ معراج و رفتن رسول خدا به آسمانها در شب هفدهم ماه  
رمضان، هجده ماه پیش از هجرت روی داد و نمازهای پنج گانه بر وی واجب گردید



[۳]. بسیاری از محدثان و مورخان، واقعه اسراء و معراج را در یک شب دانسته‌اند [۴].  
فخر رازی می‌نویسد: اهل تحقیق بر آنند که به مقتضای دلالت قرآن و حدیث روایت  
شده در صحاح، خدای متعال روح و جسد محمد را از مکه به مسجد اقصی، و سپس از  
آنجا به آسمانها برد [۵].  
علّامه مجلسی نیز به تفصیل در مسأله اسراء و معراج بحث کرده و فرموده است: بدان که  
عروج رسول خدا به سوی بیت المقدس و سپس به آسمان در یک شب،

- 
- [۱] - سوره اسراء - بنی اسرائیل، آیه ۱.  
[۲] - ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۳ - ۲۱۶. سیره النبی، ج ۲، ص ۲ - ۷.  
[۳] - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۳.  
[۴] - سیره النبی، ج ۲، ص ۲ - ۷. امتاع الاسماع، ص ۲۸ - ۳۰.  
[۵] - مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۵۴۰ - ۵۴۶.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۴  
و آن هم با جسد شریفش، مطلبی است که آیات و اخبار متواتر خاصه و عامه بر آن  
دلالت می‌کند و انکار این گونه مطالب، یا تأویل آن به عروج روحانی، یا به وقوع آن  
در خواب، ناشی از کمی تتبع، یا از سستی دین و ضعف یقین است [۱].  
با همه اختلافاتی که در تاریخ و کیفیت اسراء و معراج رسول خدا پیش آمده است،  
عقیده شیعه امامیه بر آن است که اسراء و معراج هر دو جسمانی بوده و در بیداری وقوع  
یافته است [۲].

- 
- [۱] - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۲ - ۴۱۰.  
[۲] - در دعای ندبه که یکی از زیارات امام زمان علیه السلام است، و آن را شیخ جلیل  
«محمد بن المشهدی» و «رضی الدین علی بن طاوس» و صاحب مزار قدیم از شیخ جلیل

«محمد بن علی بن ابی قره»، و او از کتاب ابی جعفر «محمد بن حسین بن سفیان بزوفری» نقل کرده‌اند، و در چهار عید یعنی: عید فطر، عید اضحی، عید غدیر و روز جمعه و نیز در شب جمعه خواندندش وارد است. عبارتی است راجع به معراج رسول خدا که در مزار «محمد بن المشهدی» و مزار قدیم چنین است: «و عرجت به إلی سمائك» و در بعض نسخه‌های مصباح الزائر سید بن طاوس نیز همین طور بوده، اما آن نسخه از مصباح که مرحوم مجلسی دعا را از آنجا نقل کرده، این طور بوده است: «و عرجت بروحه إلی سمائك» لذا او هم این جمله را این طور نقل کرده و به همین نحو شایع شده است، با این که سید هم ظاهراً از محمد بن المشهدی نقل کرده است و در مزار او اثری از کلمه «روح» نیست، بنابراین ظاهر این است که در نسخه‌های مصباح تحریفی عمدی یا اشتباهی روی داده و منشأ اشتباه گردیده است. مرحوم حاج میرزا حسین نوری بعد از توضیح این مطلب می‌نویسد: پس معلوم می‌شود- در نسخ مصباح تحریفی شده از بعضی ناسخین که به بعضی امراض قلبیه و عقائد فاسده مبتلا بوده و عروج جسمانی آن حضرت را که ضرورت مذهب، بلکه دین بر آن قائم شده، منکر و باور ننموده (کذا) و از آنجا که ملاذ و مرجع کافه علماء و عوام در امثال این مقام، مؤلفات مرحوم مجلسی است، و به مآخذ کتب آن مرحوم گاهی مراجعه نکنند، لهذا این فقره محرفه شایع و ذایع و منتشر شده، و در ألسنه و أفواه دائر، و سبب شبهه شده در بعض قلوب مریضه و نفوس ضعیفه (ر. ک: تحیة الزائر، ص ۲۶۰- ۲۶۲).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۵

### واقعہ شق القمر

تاریخ این واقعه که ظاهر قرآن مجید بر آن گواهی می‌دهد نیز به درستی معلوم نیست. فخر رازی در ذیل آیه اول سوره «قمر» می‌نویسد: همه مفسران بر آنند که مراد به آیه آن

است که «ماه شکافته شد» و اخبار هم بر واقعه شق القمر دلالت می‌کند و حدیث آن در صحیح مشهور است و جمعی از صحابه آن را روایت کرده‌اند [۱].

## دعوت قبائل عرب

رسول خدا پس از آن که در سال چهارم بعثت دعوت خویش را آشکار ساخت، ده سال متوالی در موسم حج در «عکاظ» و «مجنه» و «ذو المجاز» و «منی» و «مکه» و دیگر منازل حاجیان با آنان تماس می‌گرفت و از آنان می‌خواست تا او را یاری دهند و در راه رساندن رسالت‌های خدائی حمایت کنند و بهشت را پاداش برند. رسول خدا بر یکایک قبایل می‌گذشت و به آنان می‌گفت: «ای مردم! بگوئید: «لا إله إلا الله» تا رستگار گردید و عرب را مالک شوید و عجم رام شما گردد و در اثر ایمان پادشاهان بهشت باشید. اما چنان که سابقا گفته‌ایم عمویش «أبو لهب» می‌گفت: مبادا سخن وی را بشنوید، چه از دین برگشته و دروغگو است. در نتیجه قبایل عرب هم به رسول خدا پاسخ زشت می‌دادند و او را آزرده

[۱]- مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۷۷۹ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۶ می‌ساختند و می‌گفتند: خویشان و نزدیکانت تو را بهتر می‌شناسند که از تو پیروی نکرده‌اند.

بدین ترتیب رسول خدا قبایل: «بنی عامر بن صعصعه»، «بنی محارب بن خصفه»، «بنی فزاره»، «غسان»، «بنی مره»، «بنی حنیفه»، «بنی سلیم»، «بنی عبس»، «بنی نضر»، «بنی ثعلبه» بن عکابه»، «کنده»، «کلب»، «بنی حارث بن کعب»، «بنی عذره» و «حضارمه» را یکایک دعوت کرد، اما هیچ یک از این قبایل دعوت وی را نپذیرفتند [۱] و به گفته ابن اسحاق:

بیش از همه قبیله «بنی حنیفه» در پاسخ وی بی‌ادبی و گستاخی کردند. هنگامی که رسول خدا قبیله «بنی عامر بن صعصعه» را دعوت می‌کرد، مردی از ایشان به نام «بیحره بن فراس» گفت: به خدا قسم که: اگر من این جوان را از دست قریش بگیرم، با نیروی وی عرب را می‌خورم. سپس به رسول خدا گفت: بیا بگو که: اگر ما تو را در این امر پیروی کردیم و آنگاه به یاری خدا پیروز شدی، می‌شود که پس از تو این کار به دست ما باشد؟ رسول خدا گفت: «اختیار این امر به دست خدا است، و آن را هر کجا که خواهد می‌نهد.» بیحره گفت: پس ما در مقابل عرب جان نثار تو باشیم و آنگاه که خدا پیرویت داد. کار به دست دیگران افتد؟ ما را نیازی به پذیرش این دعوت نیست [۲].

### مقدمت هجرت و آشنائی با اهل یثرب

دو قبیله بت پرست به نام «اوس» و «خزرج» از عرب «قحطانی» یمن در یثرب سکونت داشتند و پیوسته جنگهائی میان این دو قبیله روی می‌داد، تا در زیر فشار جنگ به ستوه آمدند و دانستند که نابود می‌شوند و نیز «بنی نضیر» و «بنی قریظه» و دیگر یهودیان ساکن یثرب بر آنان گستاخ شدند. جمعی از ایشان به مکه رفتند تا از

[۱] - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۶ - ۲۱۷. امتاع الاسماع، ص ۳۰ - ۳۱.

[۲] - ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۸۴.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۷،  
قریش یاری بخواهند و بدین وسیله سرفراز و نیرومند گردند، اما قریش شرایطی پیشنهاد کرد که برای ایشان قابل پذیرش نبود و این شرایط از طرف «أبو جهل بن هشام مخزومی» پیشنهاد شد.

به قولی: قریش دعوت ایشان را پذیرفته بود که «أبو جهل» از سفری رسید و پیمان را به

هم زد و شرایطی غیر قابل پذیرش پیشنهاد کرد. ناچار اهل یثرب به طائف رفتند و از قبیله «ثقیف» کمک خواستند و چون امروز و فردا می‌کردند بی‌نتیجه بازگشتند [۱].

سوید بن صامت اوسی [۲] از «بنی عمرو بن عوف» که او را به خاطر شجاعت و شاعری و نسب و شرفی که داشت «کامل» می‌گفتند، برای حج یا عمره از مدینه به مکه آمد، و چون از امر رسول خدا آگاه شد به دیدن وی رفت و با او سخن گفت، یا این که رسول خدا خود خواستار دیدار او شد و به خدا و اسلام دعوتش کرد. سوید گفت: شاید آن چه نزد تو است مانند همان نوشته‌های حکمت‌آمیز لقمان است که با من همراه است؟ رسول خدا گفت: آن را بر من عرضه دار. و چون آن چه داشت عرضه داشت، رسول خدا گفت: این هم سخنی نیکوست، اما آن چه من دارم از این بهتر است، آن قرآنی است که خدا بر من نازل ساخته و هدایت و نور است. سپس رسول خدا قرآن بر وی تلاوت کرد. «سويد» گفت: ای محمد! راستی که این سخنی است نیکو. آنگاه به مدینه بازگشت و اندکی بعد، پیش از جنگ (یا در جنگ) «بعثت» به دست خزر جیان کشته شد و مردانی از قبیله وی می‌گفتند: او به عقیده ما مسلمان کشته شد [۳].

- 
- [۱] - ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۵ - ۳۹۶.
- [۲] - سوید پسر خاله عبد المطلب بن هاشم، و مادرش لیلی دختر عمرو از بنی عدی بن نجار، خاله عبد المطلب بود (امتاع الاسماع، ص ۳۲).
- [۳] - ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۳۴ - ۳۶. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۸۴. امتاع الاسماع، ص ۳۱ - ۳۲. انسان العیون، ج ۲، ص ۷. الکامل، ج ۲، ص ۶۶.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۸.
- دیگر بار «أبو الحیسر: أنس [۱] بن رافع» با جوانانی از «بنی عبد الأشهل» [۲] از جمله: «ایاس بن معاذ» به منظور پیمان بستن با قریش علیه خزر جیان به مکه آمدند.

و رسول خدا آنان را دید و به اسلام دعوت کرد و بر ایشان قرآن تلاوت کرد، اما تنها «ایاس بن معاذ» اظهار تمایل به اسلام کرد و گفت: ای قوم من! به خدا قسم: این امر از آن چه برای آن آمده‌ایم بهتر است. پس «أبو الحیسر» مشتی خاک و ریگ برداشت و بر روی «ایاس» زد و گفت: ما را به کار خویش بگذار، ما برای کاری جز این آمده‌ایم. «ایاس» خاموش شد، و رسول خدا هم از ایشان منصرف گشت و بی‌نتیجه به مدینه بازگشتند و جنگ «بعثت» میان «أوس» و «خزرج» روی داد و اندکی بعد «ایاس بن معاذ» از دنیا رفت و کسانی از قبیله‌اش می‌گفتند که در حال مرگ پیوسته تهلیل و تکبیر و تحمید و تسبیح پروردگار می‌گفت تا در گذشت و شک نداشتند که او مسلمان مرده است [۳].

### نخستین مسلمانان أنصار

در سال یازدهم بعثت رسول خدا در موسم حج در عقبه «منی» با گروهی از مردم «یثرب» ملاقات کرد و از ایشان پرسید: شما که هستید؟ گفتند: مردمی از قبیله خزرج. گفت: از هم‌پیمانان یهود؟ گفتند: آری. گفت: نمی‌نشینید تا با شما صحبت کنم؟ گفتند: چرا. پس با رسول خدا بنشستند و اسلام را بر آنان عرضه داشت و قرآن را بر ایشان

- 
- [۱] - در نسخه به پیروی سیره: «أنس» ضبط شده، لیکن در جوامع السیره «أنیس» آمده است (ر. ک: جوامع السیره ص ۶۹) م.
- [۲] - با صد نفر از قوم خویش (جوامع السیره، ص ۶۹).
- [۳] - ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۳۶-۳۷. امتاع الاسماع، ص ۳۲. جوامع السیره ص ۶۹.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۷۹، تلاوت کرد. یهودیان یثرب که اهل کتاب و دانش بودند، هرگاه میان ایشان و «أوس» و «خزرج» پیشامدی می‌شد می‌گفتند: به زودی پیامبری مبعوث می‌شود، و ما به وی ایمان

می‌آوریم و با همدستی وی شما را چون قوم «عاد» و «إرم» می‌کشیم. اهل یثرب پس از شنیدن دعوت رسول خدا به یکدیگر گفتند: به خدا قسم: این همان پیامبری است که یهودیان ما را از بعثت او بیم می‌دادند و نباید در ایمان به وی بر ما پیشدستی کنند. و سپس دعوت رسول خدا را اجابت کردند و اسلام آوردند و گفتند:

ما قوم خود را در حال دشمنی و گیرودار جنگ گذاشته‌ایم و امیدواریم که خدا به وسیله تو آنان را با هم الفت دهد، اکنون ما به یثرب بازمی‌گردیم و آنان را به اسلام دعوت می‌کنیم، باشد که خدا به این دین هدایتشان کند و در آن صورت بسی عزیز و نیرومند خواهی بود.

ابن اسحاق می‌گوید: اینان شش نفر از قبیله خزرج بودند:

۱- أبو أمامه: أسعد بن زرارۃ بن عدس بن عبید بن ثعلبۃ بن غنم بن مالک، از قبیله «بنی نجار»: تیم الله بن ثعلبۃ بن عمرو بن خزرج از طایفه «بنی مالک ابن نجار».

۲- عوف بن حارث بن رفاعۃ بن سواد بن مالک بن غنم، از «بنی مالک بن نجار» (که او را عوف بن عوف بن عفراء [۱] می‌گفتند).

۳- رافع بن مالک بن عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق (از بنی زریق) بن عامر بن زریق بن عبد حارثۃ بن مالک بن غضب بن چشم بن خزرج.

۴- قطبۃ بن عامر بن حدیده بن عمرو بن سواد (از بنی سواد) بن غنم بن کعب بن سلمۃ بن سعد بن علی بن أسد بن سارده بن تزید بن چشم بن خزرج.

۵- عقبۃ بن عامر بن نابی بن زید بن حرام (از بنی حرام) بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه.

[۱]- در نسخه «عوف بن عفراء» است ولی در سیره ابن هشام و جوامع السیره «ابن - عفراء»

بدون «عوف» آمده است (سیره، ج ۲، ص ۷۱، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵.

جوامع، ص ۷۰، چاپ دار المعارف (مصر) م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۰.

۶- جابر بن عبد الله بن رثاب بن نعمان بن سنان بن عبید (از بنی عبید) بن عدی ابن غنم بن کعب بن سلمه.

اینان به یثرب بازگشتند و امر رسول خدا را با مردم در میان گذاشتند و آنان را به دین اسلام دعوت کردند و چیزی نگذشت که اسلام در یثرب شیوع یافت و خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند که صحبتی از رسول خدا در آن نباشد [۱].

برخی نوشته‌اند که: نخستین مسلمانان انصار «أسعد بن زراره» و «ذکوان بن عبد قیس» بودند، اینان بر «عتبه بن ربیع» وارد شدند و «عتبه» گفت: این نمازگزار - یعنی رسول خدا - ما را از همه کارمان بازداشته است. و چون پیش از این «أسعد بن زراره» و «أبو الهیثم بن تیهان» در یثرب از توحید سخن می‌گفتند، «ذکوان» که سخن «عتبه» را شنید، به «أسعد» گفت: این همان دین است که تو می‌خواهی، آنگاه هر دو برخاسته و نزد رسول خدا رفتند و اسلام آوردند و سپس به مدینه بازگشتند و چون «أسعد بن زراره» خبر اسلام آوردن خود و گفتار و دعوت رسول خدا را به «أبو الهیثم» گفت، او نیز اسلام آورد و رسول خدا را ندیده به پیغمبری شناخت.

به روایتی: اول بار «رافع بن مالک زرقی» و «معاذ بن عفراء» برای عمره به مکه رفتند و چون از دعوت رسول خدا خبر یافتند، نزد وی شتافتند و اسلام را بر آنان عرضه داشت و مسلمان شدند. آنگاه به مدینه بازگشتند و نخستین مسجدی که در مدینه در آن قرآن خوانده شد مسجد «بنی زریق» بود.

به قولی دیگر: رسول خدا از مکه بیرون رفت و در «منی» بر هشت نفر از مردمان یثرب گذشت و آنان را به دین اسلام دعوت فرمود و همگی به دین اسلام درآمدند. و هنگامی که رسول خدا از ایشان خواست تا از وی حمایت کنند و در راه تبلیغ رسالت



[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۳۷-۳۹. جوامع السیره ص ۶۹-۷۱. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۱۹. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۸۷. امتاع الاسماع، ص ۳۲-۳۳. الکامل، ج ۲، ص ۶۶-۶۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۸۱

پروردگار یاریش دهند، گفتند: از جنگ «بعث» چیزی نگذشته است و اکنون در این وضع، آمدنت به یثرب بی نتیجه خواهد بود، بگذار تا ما باز گردیم، باشد که خدا میان ما سازش پیش آورد و در موسم حج سال آینده نزد تو بازآئیم [۱].

واقعی بعد از نقل داستان شش نفر خزرجی می گوید: در باب نخستین کسانی که از مردم یثرب به دین اسلام درآمدند، استوارترین سخنی که شنیده ایم همین است [۲].

### نخستین بیعت عقبه

در ذو الحجه سال ۱۲ بعثت.

در سال دوازدهم بعثت، ۱۲ نفر از انصار در موسم حج، در عقبه «منی» با رسول خدا بیعت کردند. پنج نفر از همان شش نفری که در سال گذشته اسلام آورده بودند (یعنی جز جابر بن عبد الله) و هفت نفر دیگر.

۱- ۵- أسعد بن زراره، عوف بن حارث، رافع بن مالک، قطبۀ بن عامر، عقبۀ بن عامر (از شش نفر سال گذشته).

۶- معاذ بن حارث (برادر عوف بن حارث).

۷- ذکوان بن عبد قیس بن خلدۀ بن مخلد بن عامر بن زریق (که مهاجری و انصاری بود، یعنی پس از اسلام آوردن در مکه با رسول خدا ماند تا نوبت هجرت به مدینه رسید و آنگاه هجرت کرد).

۸- عباده بن صامت بن قیس بن أصرم بن فھر بن ثعلبۀ بن غنم (از بنی غنم).

[۱]- این هشت نفر عبارتند از: أسعد بن زراره، معاذ بن عفراء، رافع بن مالک، ذکوان بن عبد قیس، عبادۀ بن صامت، أبو عبد الرحمن: یزید بن ثعلبه، أبو الهیثم بن تیهان و عویم بن ساعده.

[۲]- ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۹.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۲.

بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج که آنان را «قواقل» می گفتند [۱].

۹- أبو عبد الرحمن: یزید بن ثعلبه بن خزمه بن أصرم بن عمرو بن عماره، از «بنی غصینه»

از بلی، حلیف بنی غصینه [۲].

۱۰- عباس بن عبادۀ بن نضله بن مالک بن عجلان (از بنی عجلان) بن زید ابن غنم بن

سالم، از بنی سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج (این ده نفر از قبیله خزرج

بودند).

۱۱- أبو الهیثم: مالک بن تیهان، از «بنی عبد الأشهل» بن چشم بن حارث بن خزرج بن

عمرو بن مالک بن اوس.

۱۲- عویم بن ساعده، از بنی عمرو بن عوف بن مالک بن اوس (این دو نفر از قبیله «اوس»

بودند). [۳]

عبادۀ بن صامت می گوید: من در نخستین بیعت عقبه حاضر بودم، و ما دوازده مرد بودیم

که با رسول خدا به «بیعت نساء» بیعت کردیم- و این پیش از آن بود که جنگ بر ما

واجب شود- که «برای خدا شریکی قرار ندهیم و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و فرزندان

خود را نکشیم و بهتانی را که ساخته باشیم، از میان دستها و پاهای خویش نیاوریم،

(فرزندی از زنا نیاوریم) و در کاری نیک او را نافرمانی نکنیم [۴] (و رسول خدا پاسخ

[۱]- چه اگر مردی در یثرب به ایشان پناهنده می شد، تیری به وی می دادند و می گفتند:

«قول به بیثرب حیث شئت» یعنی در هر کجای یثرب که خواستی می توانی با این تیر راه

بروی.

[۲]- در سیره: غصینه (به صداد مهمله) و در اسد الغابه و همچنین در نسخه: غصینه (به معجمه) ۴.

[۳]- مقریزی ۹ نفر خزر جی و سه نفر اوسی می شمارد، یعنی از ده نفر خزر جی عباس بن عباد را نام نمی برد، و بر دو نفر اوسی، براء بن معرور را می افزاید (امتاع الاسماع، ص ۳۲-۳۳). از این دوازده نفر به روایت مشهور، ده نفرشان (به جز عقبه بن عامر و جابر بن عبد الله) در بیعت عقبه دوم نیز شرکت داشته اند.

[۴]- این بیعت را بدان جهت «بیعت نساء» گفته اند که رسول خدا، با زنان مسلمان به تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۱۸۳ می داد که) «اگر وفا کردید، شما را بهشت خواهد بود و اگر چیزی از اینها را مرتکب شدید، امر شما به خدای عز و جلّ واگذار است: تا اگر خواست بیامرزد، و اگر خواست عذاب کند».

و در روایت دیگر: «و اگر چیزی از اینها را مرتکب شدید و در دنیا حدّ آن بر شما جاری شد، همان کفّاره آن گناه خواهد بود و اگر تا روز قیامت پوشیده ماند، کار شما با خدا است: اگر خواست عذاب می کند و اگر خواست می بخشد».

این دوازده نفر پس از انجام بیعت به مدینه بازگشتند و رسول خدا «مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصیّ عبدریّ» (و نیز به قولی: عبد الله بن أمّ مکتوم) را همراهشان به مدینه فرستاد، تا به هر کس مسلمان شد قرآن بیاموزند و به سوی خدا دعوت کنند، بدین جهت بود که «مصعب» را در مدینه «مقری» می گفتند «مصعب» بر «أسعد بن زراره» وارد شد و برای مسلمانان مدینه پیشنهادی می کرد. به روایتی: «أسعد بن زراره» برای مسلمانان پیشنهادی و اقامه جمعه می کرد تا آن که «اوس» و «خزرج» به رسول خدا نوشتند که: کسی را برای تعلیم دادن قرآن نزد ایشان نفرستد، رسول خدا «مصعب» را فرستاد و کار وی تعلیم قرآن بود.

در نخستین نماز جمعه مدینه به روایتی: «مصعب بن عمیر» پیشنهاد بود، اما به روایت

همین شرایط بیعت می کرد، و در این بیعت هم مثل بیعت زنان التزام به جهاد در کار نبود. و مضمون «بیعت نساء» در سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۱۲ نیز همین است. اما آنچه در کتاب «تاریخ الاسلام السیاسی» تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن (چاپ دوم ۱۹۵۳، ج ۱، ص ۹۹) می نویسد: «شاید این بیعت بدان جهت «بیعت نساء» نامیده شد، که «عفراء» دختر «عبید بن ثعلبه» در آن حضور داشته، و او نخستین زنی است که با رسول خدا بیعت کرده است». بی وجه به نظر می رسد، و کاشف از آن است که مؤلف کتاب به صیغه این بیعت و آیه ۱۲ سوره ممتحنه و حتی به عبارت ابن اسحاق و طبری، هیچ توجه نکرده است! تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۴. ابن اسحاق نخستین نماز جمعه را در مدینه «أسعد بن زراره» خواند. عبد الرحمن بن کعب بن مالک می گوید که: پدرم نابینا شده بود و هرگاه او را به نماز جمعه می بردم و اذان جمعه را می شنید، بر «أبو أمامه: أسعد بن زراره» درود می فرستاد. مدتی بدین منوال گذشت. تا آنکه روزی او را به نماز جمعه می بردم و چون صدای اذان را شنید، مثل گذشته بر وی درود فرستاد و برای او طلب مغفرت کرد و چون جهت پرسیدم، گفت: پسر جانم «أسعد بن زراره» نخستین کسی بود که در مدینه در «هزم نبیت» [۱] از «حره بنی بیاضه» [۲] در جایی که آن را «نقیع الخضومات» می گفتند برای ما اقامه نماز جمعه می کرد. گفتم: در آن تاریخ چند نفر بودید؟ گفت: چهل مرد،

### اسلام آوردن سعد بن معاذ و أسید بن حضیر

«أسعد بن زراره» همراه «مصعب بن عمیر» به محله «بنی عبد الأشهل» و «بنی ظفر» رفتند تا «سعد بن معاذ بن نعمان بن امرئ القیس بن زید بن عبد الأشهل» پسر خاله «أسعد بن زراره» و «أسید بن حضیر» را که هر دو از اشراف «بنی عبد الأشهل» و هنوز مشرک بودند

به اسلام دعوت کنند. «سعد بن معاذ» که از آمدنشان آگاه شد، به «أسید بن حضیر» گفت: می‌دانی که «أسعد بن زراره» پسر خاله من است و نمی‌توانم با او درشتی کنم. تو خود نزد این دو مرد که به منظور گمراه کردن ضعفای ما آمده‌اند رهسپار شو و آنان را از نزدیک شدن به محله ما بازدار. «أسید» حربه خود را برداشت و به سوی آن دو رهسپار گردید و همین که به آنان رسید به دشنام و ناسزاگوئی آغاز کرد. «مصعب» که با معرفی «أسعد»، «أسید» را شناخته بود و تأثیر اسلام وی را نیک می‌دانست، به او گفت: چه مانعی دارد که

[۱]- دامن کوه نبیت در نزدیکی مدینه (ر. ک: روض الانف، ج ۴، ص ۱۰۰، دارالکتب الحدیثه. م.)

[۲]- حره: زمین سنگلاخ سیاه است (ر. ک: قاموس، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴۵ چاپ بیروت، سال ۱۳۷۵ ه. م.)

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۵  
 بنشین تا با تو سخن گویم، اگر دعوت ما را پسندیدی می‌پذیری و اگر بدت آمد در دفع ما کوتاهی مکن. گفت: چه با انصاف سخن گفتم.  
 «أسید» نشست و با شنیدن دعوت «مصعب» و آیاتی از قرآن مجید، گفت: برای مسلمان شدن چه باید کرد؟ و آنگاه به دستور «مصعب» برخاست و غسل کرد و جامه‌هایش را پاکیزه ساخت و شهادت حق بر زبان راند و دو رکعت نماز خواند و سپس به آن دو گفت: اگر «سعد بن معاذ» هم به اسلام در آید. دیگر کسی از «بنی عبد الأشهل» نامسلمان نخواهد ماند، هم اکنون او را نزد شما می‌فرستم.  
 «سعد» هم به همان ترتیب با دشنام و ناسزا گفتن رسید و پس از شنیدن دعوت اسلام و آیاتی از قرآن مجید و پرسیدن آن که: باید برای مسلمان شدن چه کرد؟ برخاست و شستشو کرد و دو جامه‌اش تطهیر کرد و شهادت حق بر زبان جاری ساخت و دو رکعت

نماز خواند و همراه «أسید بن حضیر» نزد قوم خود بازگشت و اسلام از سیمای وی آشکار بود. پس به آنان گفت: ای «بنی عبد الأشهل» مرا در میان خود چگونه می‌دانید؟ گفتند: سرور مائی و از همه ما با تدبیرتر و نیکوسرشت‌تر. گفت: حال که چنین است، سخن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا به خدا و رسولش ایمان آورید. گفته‌اند که: در آن شب یک مرد یا زن نامسلمان در میان «بنی عبد الأشهل» باقی نماند. «أسعد» و «مصعب» به خانه «أسعد» بازگشتند و «مصعب» دست در کار دعوت مردم به اسلام بود، تا کار انتشار اسلام در مدینه به جایی رسید که در هر محله از محله‌های انصار، مردان و زنانی مسلمان بودند، مگر در محله «بنی أمیة بن زید» [۱] و «خطمه» [۲] و «وائل» [۳] و «واقف» [۴] که از رهبر و شاعر خود «أبو قیس: صیفی

- 
- [۱] - بنی أمیة بن زید بن قیس بن عامر بن مره بن مالک بن اوس.  
 [۲] - بنی خطمه (به فتح طاء): بنی عبد الله بن مالک بن اوس (ر. ک: نهایة الارب، ص ۲۳۲، چاپ مطبعة النجاح، ۱۳۷۸. م.)  
 [۳] - بنی وائل بن زید.  
 [۴] - بنی واقف: مالک بن امرئ القیس بن مالک بن اوس (ر. ک: نهایة الارب).  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۶  
 بن أسلت» از «بنی وائل بن زید» پیروی کردند و از اسلام بازشان داشت تا آن که رسول خدا به مدینه هجرت کرد و بدر و أحد و خندق برگزار شد، سپس همه به دین اسلام درآمدند [۱].

### دومین بیعت عقبه

«مصعب بن عمیر بن هاشم» به مکه بازگشت [۲] و اسلام اهل مدینه را به عرض رسول خدا رسانید و آن حضرت شادمان گشت، سپس جمعی از انصار در موسم حج به مکه

رفتند و «بیعت دوم عقبه» به انجام رسید. بیعت دوم عقبه در ذی حجه سال سیزده بعثت اتفاق افتاد.

«کعب بن مالک» که خود از اصحاب «بیعت دوم عقبه» است می گوید: ما که نماز خوانده بودیم و به احکام دین آشنا بودیم، با حاجیان مشرک قوم خود [۳] رهسپار شدیم، و چون از مدینه بیرون رفتیم «براء بن معرور» که سرور و بزرگ و همراه ما بود گفت: من نظری دارم که نمی دانم شما موافق هستید یا نه؟ گفتیم: چه نظری؟ گفت: نظرم این است که رو به کعبه نماز بگزارم. گفتند: ما شنیده ایم که رسول خدا رو به «شام» نماز می گزارد و ما نخواهیم که با وی مخالفت کنیم. گفت: من رو به کعبه نماز می گزارم. هنگام نماز ما رو به شام نماز می گزاریم و او رو به کعبه نماز می گزارد، تا به مکه

[۱]- ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰. سیره النبی، ج ۲، ص ۳۹-۴۷.

تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۸۷-۹۰. الکامل، ج ۲، ص ۶۶-۶۸. امتاع الاسماع، ص ۳۳-۳۵. جوامع السیره، ص ۷۱-۷۳.

[۲]- ظاهر گفتار ابن اسحاق، و طبری، و مقریزی، و ابن حزم، و ابن اثیر آن است که «مصعب» پیش از اهل «بیعت عقبه» به مکه بازگشت، اما ابن سعد تصریح دارد که او همراه انصار در موسم حج به مکه رفت.

[۳]- پانصد نفر از دو قبیله «أوس» و «خزرج» (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۱).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۷، رسیدیم، و هر چه او را نکوهش می کردیم، کار خود را رها نکرد. در مکه گفت: بیا تا نزد رسول خدا برویم و از کاری که می کردم پرسش کنیم. ما که رسول خدا را ندیده بودیم و نمی شناختیم، از مردی از اهل مکه جوئی وی شدیم. گفت: او را می شناسید؟ گفتیم: نه. گفت: عموی وی «عبّاس بن عبد المطلب» را می شناسید؟ گفتیم: آری. چه عبّاس به عنوان تجارت به مدینه رفت و آمد می کرد.

گفت: وارد مسجد که شدید، همان که با عباس نشسته است رسول خدا است. وارد مسجد شدیم و رسول خدا را با عباس نشسته دیدیم و سلام کردیم و نزد وی نشستیم. رسول خدا به عباس گفت: این دو مرد را می‌شناسی؟ گفت: آری، این «براء بن معرور» سرور قوم خویش و این هم «کعب بن مالک» است. «کعب» می‌گوید: به خدا سوگند: فراموش نمی‌کنم که رسول خدا گفت: همان شاعر؟ گفت: آری. پس براء گفت: ای پیامبر خدا من پس از اسلام آوردن، عازم این سفر شدم و بر خلاف همراهان خود رو به کعبه نماز می‌گزاردم، تکلیف من چیست؟ گفت: «قبله‌ای داشتی اگر بر آن ثابت مانده بودی» [۱]، پس «براء» به قبله رسول خدا بازگشت، و چون ما رو به شام نماز می‌گزارد. «کعب» گوید: چون از اعمال حج فراغت یافتیم و شبی که با رسول خدا وعده گذاشته بودیم [۲] فرارسید، «أبو جابر: عبد الله بن عمرو بن حرام» را که یکی از سروران و اشراف ما و همراه ما بود، با خود بردیم و با آن که امر خود را از مشرکان قوم خود

[۱] - عبارت سیره ابن هشام این است: «كنت على قبلة لو صبرت عليها» (ج ۲، ص ۸۲، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵) مناسب است این طور ترجمه شود: قبله‌ای داشتی خوب بود بر آن می‌ماندی.

[۲] - قرار بر آن شده بود که شب وسطی ایام تشریق، شب نفر اول، یعنی دوازدهم ذی الحجّه موقعی که مردم به خواب رفته‌اند، در دره دست راست کسی که از «منی» سرازیر می‌شود، در پایین عقبه «منی» با رسول خدا ملاقات کنند، و نیز رسول خدا فرموده بود که: خوابیده‌ای را بیدار نکنند، و منتظر غائبی نشوند (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۱. امتاع الاسماع، ص ۳۵). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۸. نهفته می‌داشتیم به وی گفتیم: ای «أبو جابر»! تو یکی از سادات و اشراف مائی و بر ما



گران است که فردای قیامت هیزم دوزخ باشی، سپس به اسلام دعوتش کردیم و از وعده‌ای که با رسول خدا داشتیم آگاهش ساختیم و چون اسلام آورد همراه ما در «بیعت عقبه» حاضر شد و از نقباء بود.

«کعب» گوید: شب موعود به عادت همیشه با همسفران خود خوابیدیم، تا آن که ثلثی از شب گذشت، آنگاه با کمال احتیاط، پنهان و جدا از هم رو به عقبه به راه افتادیم و آنجا هفتاد و سه مرد و دوزن فراهم گشتیم و به انتظار رسول خدا نشستیم [۱]، تا با عموی خود «عبّاس بن عبد المطلب»- که در آن تاریخ هنوز بر کیش قوم خود باقی بود. اما علاقه داشت که در کار برادرزاده خود نظارت کند و در امر بیعت مطمئن شود- رسیدند.

### جریان بیعت

پس از فراهم آمدن هفتاد و هفت نفر (۷۵ مرد و زن انصار و رسول خدا و عبّاس بن عبد المطلب) نخستین کسی که سخن گفت، عبّاس بود. وی گفتار خود را چنین آغاز کرد: «ای گروه خزرج [۲]! اکنون که محمد را به آنچه دعوت کرده‌اید فرا می‌خوانید، بدانید که محمد در میان قوم خویش بس عزیز و مورد حمایت است (و او را در میان ما همان منزلتی است که می‌دانید) به خدا قسم: هم آن که از ما دعوت وی را پذیرفته است جان نثار اوست و هم آن که به وی ایمان نیاورده است به حساب شرف و حسب از وی دفاع

---

[۱]- به روایت صاحب طبقات: رسول خدا با عموی خویش عباس، پیش از انصار آمده بود، و نخستین کسی که نزد رسول خدا رسید «رافع بن مالک زرقی» بود، آنگاه بقیه هفتاد نفر مرد و دو نفر زن فرا رسیدند.

[۲]- معمول عرب چنان بود که اوس و خزرج را خزرج می‌گفتند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۸۹، می‌کند (و او در میان قوم خود و در شهر خویش عزیز و مورد حمایت است. اکنون که

از همه مردم شما را برگزیده است، نیک بنگرید و اگر چنان می‌بینید که با وی وفادار خواهید ماند و از دشمنان حمایتش خواهید کرد) و اگر نیرومند و شجاع و ورزیده جنگ هستید و می‌توانید در مقابل دشمنی تمام عرب، که همداستان به جنگ شما برخیزند، ایستادگی کنید (کاری را که در پیش گرفته‌اید، دنبال کنید. و اگر بیم دارید که پس از بردن وی به شهر خویش دست از یاری وی بردارید و او را بی‌کس رها کنید، از هم اکنون او را واگذارید، چه او در میان خویشان و در شهر خویش عزیز و نیرومند است) پس در این کار تصمیم خود را بگیرید و با یکدیگر مشورت کنید و جز با تصمیم قطعی و هماهنگی فکری پراکنده نگردید، چه بهترین گفتار آن است که راستتر باشد [۱].

«براء بن معرور» گفت: آن چه گفتم شنیدیم. به خدا قسم: اگر جز آنچه را بر زبان آوردی، در دل ما می‌بود، می‌گفتم، لیکن بر آنیم که از روی وفا و راستی خونهای خود را در راه رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فدا کنیم.

«عبّاس بن عباد» گفت: ای گروه خزرج! می‌دانید بر چه کاری با این مرد بیعت می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: شما بر جنگ با سرخ و سیاه مردم با وی بیعت می‌کنید. اگر چنان می‌بینید که هرگاه لازم شد مال خود را از دست بدهید و اشراف شما کشته شوند، دست از یاری وی بر خواهید داشت، از هم اکنون بدین بیعت تن در ندهید، چه این کار به خدا قسم: باعث رسوائی دنیا و آخرت شما است و اگر چنان می‌دانید که با فدا کردن مال و کشته شدن اشراف خویش با وی وفادار خواهید ماند، دست از دامن وی بردارید که به خدا قسم: خیر دنیا و آخرت در همین است. پس همگی همداستان در پاسخ وی گفتند: آری با فدا کردن مال‌ها و کشته شدن اشراف خویش تن به این بیعت می‌دهیم. ای رسول خدا! اگر وفادار باشیم برای ما چیست؟ گفت: بهشت. گفتند: دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنیم.

[۱]- سخن عباس از طبقات ابن سعد (ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲، چاپ بیروت، ۱۳۸۰ هـ).

و سیره ابن هشام (ج ۲، ص ۸۴، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵) اقتباس شده است عبارات خارج پранتر از طبقات و عبارات داخل پранتر از سیره است. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۰. یعقوبی می نویسد: اینان از رسول خدا خواستند که همراهشان به مدینه رود و با وی پیمان بستند که علیه خویش و بیگانه و سرخ و سیاه او را یاری کنند. پس «عبّاس بن عبد المطلب» گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، بگذار تا من از اینان پیمان بگیرم. رسول خدا این کار را به عموی خویش وا گذاشت. و عبّاس از آنان عهدها و پیمانها گرفت که خود و کسانش را مانند خود و کسان و فرزندان خویش نگهداری کنند و در راه او با سیاه و سرخ بجنگند و علیه خویش و بیگانه وی را یاری دهند. رسول خدا هم تعهد کرد که به این پیمان وفادار بماند و جای آنان نیز بهشت باشد [۱].

به روایت ابن اسحاق: رسول خدا گفتار خویش را با تلاوت قرآن و دعوت به سوی خدا و تشویق به اسلام آغاز کرد و سپس گفت: «با شما بیعت می کنم تا چنان که زنان و فرزندان خویش را حمایت می کنید، مرا نیز حمایت کنید» [۲].

«براء بن معرور» دست رسول خدا را گرفت و گفت: آری به خدائی که تو را به حق فرستاده است، البته چنان که از ناموس و زنان خویش دفاع می کنیم، از تو دفاع خواهیم کرد. ای رسول خدا! بیعت ما را بپذیر، به خدا قسم: مائیم ورزیده جنگها و آماده کارزار و آن را پشت بر پشت به میراث برده ایم.

«أبو الهيثم بن تيهان» سخن «براء بن معرور» را قطع کرد و گفت: ای رسول خدا! میان ما و یهودیان رسته هائی است که آنها را قطع می کنیم، نشود که ما این کار را انجام دهیم و پس از آن که خدا تو را پیروز کرد، به سوی قوم خود باز گردی و ما را بی کس وا گذاری؟ رسول خدا لبخند زد و سپس گفت: «بلکه خون من خون شما و حرمت من حرمت شماست، من از شما میم و شما از منید. با هر که با شما بجنگد می جنگم و با هر که با شما بسازد

بسازد می سازم» [۳].

[۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۳۹۷.

[۲]- أبايعكم على أن تمنعوني مما تمنعون منه نساءكم و أبناءكم.

[۳]- بل الدم الدم، و الهدم الهدم (به سکون دال، و فتح آن نیز روایت شده است) أنا

منکم، و أنتم منی، أحارب من حاربتهم و أ سالم من سالمتم

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۱،

در این موقع فریاد انصار بلند شد که: دعوت و بیعت رسول خدا را می پذیریم و آماده ایم

که در این راه اموال خود را از دست بدهیم و اشرافمان کشته شوند. «عبّاس بن عبد

المطلب» که دست رسول خدا را گرفته بود گفت: آهسته سخن بگوئید که جاسوسانی

بر ما گماشته اند، و سالمندان خویش را پیش دارید تا با ما سخن بگویند، چه از قوم شما

بر شما بیمناکیم، و آنگاه که بیعت کردید پراکنده شوید و هر کس به جای خویش

باز گردد.

نخستین کسی که با رسول خدا بیعت کرد «براء بن معرور» و به قولی:

«أبو الهيثم» و به قولی دیگر: «أسعد بن زراره» بود، سپس بقیه هفتاد نفر دست به دست

رسول خدا دادند و بیعت کردند.

### کسانی که در بیعت دوم عقبه شرکت داشتند

کسانی که در بیعت دوم عقبه شرکت داشتند هفتاد و سه مرد بودند و دو زن:

از قبیله «أوس بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر» ۱۱ مرد:

۱- أسید بن حضیر، از طایفه «بنی عبد الأشهل بن جشم» (از نقباء است و در بدر نبود).

۲- أبو الهيثم بن تيهان، از طایفه «بنی عبد الأشهل بن جشم» (از اصحاب بیعت عقبه اولی

و بدر).

۳- سلمة بن سلامه از طایفه «بنی عبد الأشهل بن جشم» (از اصحاب بیعت عقبه اولی و

بدر).

- ۴- ظهیر [۱] بن رافع، از «بنی حارثه بن حارث».
- ۵- نهیر [۲] بن هیثم، از «بنی نابئ بن مجدعه بن حارثه».

[۱]- بر وزن زیبر، بانون و باء هر دو ضبط شده، ابن هجر نام وی را در هر دو فصل آورده

[۲]- بر وزن زیبر، بانون و باء هر دو ضبط شده، ابن هجر نام وی را در هر دو فصل آورده است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۲

۶- أبو برده: هانی بن نیارقضاعی، حلیف «بنی حارثه» (از اصحاب بدر).

۷- سعد بن خيثمة بن حارث [۱]، از «بنی عمرو بن عوف بن مالک بن أوس» (از نقباء و شهدای بدر).

۸- رفاعه بن عبد المنذر، از «بنی عمرو بن عوف بن مالک بن أوس» (از نقباء و اصحاب بدر و شهدای بدر).

۹- عبد الله بن جبیر، از «بنی عمرو بن عوف بن مالک بن أوس» (از اصحاب بدر و شهدای بدر).

۱۰- معن بن عدی بلوی، حلیف «بنی عمرو بن عوف» (از اصحاب بدر و أحد و خندق و دیگر غزوات رسول خدا، و از شهدای یمامه).

۱۱- عویم بن ساعده، از «بنی عمرو بن عوف» (از اصحاب بیعت عقبه اولی و بدر و أحد و خندق).

و از قبیله خزرج بن حارثه بن ثعلبه بن عمرو بن عامر، ۶۲ مرد و ۲ زن: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۱۹۲ کسانی که در بیعت دوم عقبه شرکت داشتند ..... ص: ۱۹۱  
 أبو ایوب: خالد بن زید، از «بنی النجار»: تیم الله بن ثعلبه بن عمرو بن خزرج (از اصحاب بدر و أحد و دیگر مشاهد رسول خدا، که در زمان معاویه در سفر جهاد در سرزمین روم

- وفات کرد).
- ۲- معاذ بن حارث، از «بنی النجّار» (از اصحاب بیعت عقبه اولی و بدر و أحد و خندق و دیگر غزوات).
- ۳- عوف بن حارث، از «بنی النجّار» (از اصحاب بیعت عقبه اولی و شهدای بدر).
- ۴- معوذ بن حارث، از «بنی النجّار» (و شهدای بدر).
- ۵- عماره بن حزم از «بنی النجّار» از اصحاب بدر و أحد و خندق و دیگر غزوات و شهدای جنگ یمامه).

- [۱]- وی از بنی غنم بن سلم بن امرئ القیس بن مالک بن اوس میباشد، اما ابن اسحاق او را در شمار بنی عمرو بن عوف ذکر کرده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۳.
- ۶- ابو امامه: أسعد بن زراره، از «بنی النجّار» (از اصحاب بیعت عقبه اولی و از نقباء است و پیش از بدر در موقع ساختن مسجد رسول خدا در مدینه وفات یافت).
- ۷- سهل بن عتیک، از «بنی عمرو بن مبذول: عامر بن مالک بن نجّار» (از اصحاب بدر).
- ۸- اوس بن ثابت، از «بنی عمرو بن مالک بن نجّار: بنی حدیله» (از اصحاب بدر).
- ۹- ابو طلحه: زید بن سهل، از «بنی عمرو بن مالک بن نجّار: بنی حدیله» (از اصحاب بدر).
- ۱۰- قیس بن ابی صعصعه، از «بنی مازن بن نجّار» (از اصحاب بدر).
- ۱۱- عمرو بن غزیّه، از «بنی مازن بن نجّار» [۱].
- ۱۲- سعد بن ربیع، از «بلحارث بن خزرج» (از اصحاب بدر و شهدای أحد).
- ۱۳- خارجه بن زید، از «بلحارث بن خزرج» (از اصحاب بدر و شهدای أحد).
- ۱۴- عبد الله بن رواحه، از «بلحارث بن خزرج» (از نقباء و اصحاب بدر و أحد و خندق و دیگر مشاهد رسول خدا، و شهدای مؤته).

- ۱۵- بشیر بن سعد، از «بلحارث بن خزرج» (از أصحاب بدر).  
 ۱۶- عبد الله بن زید مناء، از «بلحارث بن خزرج» (از أصحاب بدر).  
 ۱۷- خلد بن سويد، از «بلحارث بن خزرج» (از أصحاب بدر و أحد و خندق و شهدای غزوه بنی قریظه).  
 ۱۸- عقبه بن عمرو، از «بلحارث بن خزرج» (جوانترین أصحاب عقبه).

---

[۱]- این یازده نفر از بنی نجار بودند.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۴.  
 ۱۹- زیاد بن لید، از «بنی بیاضه بن عامر بن زریق» (مهاجری انصاری از أصحاب بدر). [۱].

- ۲۰- فروه بن عمرو، از «بنی بیاضه بن عامر بن زریق» (از أصحاب بدر).  
 ۲۱- خالد بن قیس، از «بنی بیاضه بن عامر بن زریق» (از أصحاب بدر).  
 ۲۲- رافع بن مالک، از «بنی زریق بن عامر بن زریق» (یکی از أصحاب عقبه اولی و نقباء).  
 ۲۳- ذکوان بن عبد قیس، از «بنی زریق بن عامر بن زریق» (مهاجری انصاری، از اصحاب عقبه اولی و بدر و شهدای أحد).  
 ۲۴- عباده بن قیس، از «بین زریق بن عامر بن زریق» (از أصحاب بدر).  
 ۲۵- حارث بن قیس، از «بنی زریق بن عامر بن زریق» (از أصحاب بدر).  
 ۲۶- براء بن معرور، از «بنی سلمه بن سعد بن علی بن أسد بن سارده بن تزید بن چشم بن خزرج» از «بنی عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه» (از نقباء بود و پیش از هجرت رسول خدا به مدینه وفات کرد).  
 ۲۷- بشر بن براء از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از أصحاب بدر و أحد و خندق و شهدای خیر).  
 ۲۸- سنان بن صیفی از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از اصحاب بدر و شهدای

خندق).

۲۹- طفیل بن نعمان از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از أصحاب بدر و شهدای خندق).

[۱]- چند نفر از اصحاب «بیعت دوم عقبه» پس از آن که به مدینه بازگشتند، و دسته اول مهاجرین به «قبا» وارد شدند، از مدینه به مکه رفتند، و سپس با اصحاب به مدینه هجرت کردند، و هر یک از اینان را «مهاجری انصاری» گویند. اینان عبارت بودند از: ذکوان بن عبد قیس، عقبه بن وهب بن کلهده، عباس بن عباد بن نضله و زیاد بن لیب (ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۶).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۵.

۳۰- معقل [۱] بن منذر از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از أصحاب بدر).

۳۱- یزید بن منذر، از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از أصحاب بدر).

۳۲- مسعود بن یزید بن سبیع، از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از أصحاب بدر).

۳۳- ضحاک بن حارثه، از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از أصحاب بدر).

۳۴- یزید بن خدام، از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...».

۳۵- جبار بن صخر [۲] از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...» (از أصحاب بدر).

۳۶- طفیل بن مالک، از «بنی سلمه بن ...» از «بنی عبید بن ...»

(از أصحاب بدر) [۳].

۳۷- کعب بن مالک، از «بنی سواد بن غنم بن کعب بن سلمه» از «بنی کعب بن سواد».

۳۸- سلیم بن عمرو، از «بنی غنم بن سواد بن غنم» (از أصحاب بدر).

۳۹- قطبه بن عامر بن حدیده، از «بنی غنم بن سواد بن غنم» (از أصحاب بدر و بیعت عقبه

اولی)

۴۰- یزید بن عامر بن حدیده، از «بنی غنم بن سواد بن غنم» (از أصحاب بدر).



۴۱- أبو الیسر: کعب بن عمرو، از «بنی غنم بن سواد بن غنم» (از أصحاب بدر).

[۱]- بر وزن منزل.

[۲]- بر وزن غبار، و غدار ضبط شده است.

[۳]- این یازده نفر از بنی سلمه بودند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۶.

۴۲- صیفی بن سواد، از «بنی غنم بن سواد بن غنم».

۴۳- ثعلبه بن غنمه [۱] بن عدی بن نابی، از «بنی نابی بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب

بن سلمه (از اصحاب بدر و شهدای خندق).

۴۴- عمرو بن غنمه، از «بنی نابی بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه».

۴۵- عبس بن عامر بن عدی، از «بنی نابی بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه»

(از اصحاب بدر).

۴۶- خالد بن عمرو بن عدی، از «بنی نابی بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه».

۴۷- عبد الله بن أنیس قضاعی، حلیف «بنی نابی».

۴۸- عبد الله بن عمرو بن حرام بن ثعلبه بن حرام، از «بنی حرام بن کعب بن غنم بن کعب

بن سلمه» (از نقباء و اصحاب بدر و شهدای أحد).

۴۹- جابر بن عبد الله، از «بنی حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه» (از اصحاب

بدر).

۵۰- معاذ بن عمرو بن جموح بن زید بن حرام، از «بنی حرام بن کعب بن غنم بن کعب

بن سلمه» (از اصحاب بدر).

۵۱- ثابت بن جذع: ثعلبه بن زید بن حارث بن حرام از «بنی حرام بن کعب بن غنم بن

کعب بن سلمه» (از اصحاب بدر و شهدای طائف).

۵۲- عمیر بن حارث بن ثعلبه، از «بنی حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه» (از

أصحاب

بدر).

- [۱]- در استیعاب، و طبقات «غنمه» (به عین مهمله) نوشته شده، و در اصابه تصریح کرده است به فتح عین مهمله و نون، اما در سیره النبی و اسد الغابه «غنمه» با غین نقطه دار است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۷.
- ۵۳- معاذ بن جبل [۱]، از «بنی حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه» (از أصحاب بدر و دیگر مشاهد رسول خدا).
- ۵۴- خدیج بن سلامه بلوی، حلیف «بنی حرام بن کعب».
- ۵۵- عبادۀ بن صامت، از «بنی عوف بن خزرج»، از «بنی غنم بن سالم بن عوف [۲] بن عمرو بن عوف بن خزرج» (از أصحاب عقبه اولی، و نقباء و أصحاب بدر و دیگر مشاهد).
- ۵۶- عباس بن عبادۀ، از «بنی عوف بن خزرج» (مهاجری انصاری و از أصحاب عقبه اولی و شهدای احد).
- ۵۷- عمرو بن حارث، از «بنی عوف بن خزرج».
- ۵۸- أبو عبد الرحمن: یزید بن ثعلبه بلوی، از «بنی غصینه» [۳] حلیف «بنی غنم بن عوف» یعنی «قواقل».
- ۵۹- رفاعۀ بن عمرو، از «بنی سالم بن غنم بن عوف» یعنی «بنی حبلی» [۴] (از أصحاب بدر).

۶۰- عقبۀ بن وهب غطفانی، از قبیله «قیس بن عیلان»، حلیف «بنی سالم» (مهاجری انصاری).

۶۱- سعد بن عبادۀ از «بنی ساعدۀ بن کعب بن خزرج» (از أصحاب عقبه اولی و نقباء).

[۱]- معاذ از طرف پدر از «بنی ادی بن سعد بن علی» بود، و از طرف مادر از «بنی سلمۀ بن سعد بن علی» و به همین جهت ابن اسحاق او را در شمار بنی حرام بن کعب ...

بن سلمه آورده است.

[۲]- ابن هشام: از بنی غنم بن عوف «برادر سالم بن عوف».

[۳]- در جوامع السیره به صاد مهمله ضبط شده است (ص ۷۱، چاپ دار المعارف) م.

[۴]- ابن هشام: سالم بن غنم بن عوف را برای بزرگی شکمش «جلی» می گفتند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۸.

۶۲- منذر بن عمرو [۱]، از «بنی ساعده بن کعب بن خزرج» (از نقباء و أصحاب بدر و أحد و شهدای بئر معونه).

### زنانی که در این بیعت شرکت داشته‌اند

- ۱- أمّ عماره: نسبه. دختر «کعب بن عمرو بن عوف» از «بنی مازن بن نجار».
- ۲- أمّ منیع: أسماء، دختر «عمرو بن عدی بن نابی، از «بنی کعب بن سلمه».

### دوازده نفر نقیب أنصار

چون بیعت این هفتاد و پنج نفر به انجام رسید، رسول خدا گفت: «دوازده نفر نقیب از میان خود برگزینید، تا مسئول و مراقب آن چه در میان قومشان می گذرد باشند» [۲].

به روایت دیگر چنین گفت: «موسی» از «بنی اسرائیل» دوازده نفر نقیب برگزید، پس مبادا برای یکی از شما از این که دیگری انتخاب شود نگرانی و ناراحتی پیش آید، چه جبرئیل است که برای من انتخاب می کند» [۳].

به هر صورت دوازده نفر نقیب به شرح ذیل برگزیده شدند:

[۱]- از این هفتاد و سه نفر ده نفرشان در بیعت «عقبه اولی» هم شرکت داشته و از ۱۲ نفر بیعت سال گذشته در عقبه، فقط «عقبه بن عامر» و «جابر بن عبد الله بن رثاب» در این بیعت سال سیزدهم شرکت نداشته‌اند.

- [۲]- أخرجوا إليّ منكم اثني عشر نقيبا ليكونوا على قومهم بما فيهم.
- [۳]- إن موسى أخذ من بني إسرائيل اثني عشر نقيبا فلا يجدنّ منكم أحد في نفسه أن يؤخذ
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۱۹۹، غیره فائما يختار لی جبرئیل.
- ۱- أبو أمامه: أسعد بن زراره.
  - ۲- سعد بن ربیع.
  - ۳- عبد الله بن رواحه.
  - ۴- رافع بن مالک.
  - ۵- براء بن معرور.
  - ۶- عبد الله بن عمرو (پدر جابر انصاری).
  - ۷- عباده بن صامت.
  - ۸- سعد بن عباده.
  - ۹- منذر بن عمرو (این نه نفر از قبیله خزرج بودند).
  - ۱۰- أسید بن حضیر.
  - ۱۱- سعد بن خيثمه.
  - ۱۲- رفاعه بن عبد المنذر [۱] (این سه نفر از قبیله اوس بودند).
- رسول خدا به دوازده نفر نقیب انتخاب شده گفت: «چنان که حواریون برای عیسی ضامن قوم خود بودند، شما هم عهده‌دار هر پیشامدی هستید که در میان قوم شما روی می‌دهد و من خود خفیل کفیل مسلمانانم» [۲].
- پس از انجام یافتن بیعت و انتخاب دوازده نفر نقیب، انصار به جای خویش بازگشتند و به خواب رفتند. چون بامداد شد، اشراف قریش نزد یثربیان آمدند و گفتند: ای گروه خزرج شنیده‌ایم که می‌خواهید محمد را از میان ما بیرون برید و بر جنگ

[۱]- ابن هشام می گوید: اهل علم بجای رفاعه «أبو الهيثم بن تيهان» را می شمارند. آنگاه اشعار «كعب بن مالك» مشتمل بر اسامی دوازده نفر نقیب را از جمله أبو الهيثم، بدون ذكر رفاعه، شاهد می آورد (ر. ك: سيرة النبي، ج ۲، ص ۵۱- ۵۴).

[۲]- أنتم علی قومكم بما فيهم كفلاء، ككفالة الحواريين لعيسى بن مريم، و أنا كفيل علی قومی (یعنی المسلمین).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۰

ما با وی بیعت کنید، با این که به خدا قسم: طایفه‌ای در عرب نیست که اشتعال نائره جنگ میان خود و آنان را بیشتر دشمن بداریم تا جنگ میان خود و شما را. مشرکان یثربی قسم یاد کردند که: چنین چیزی نبوده است و ما اطلاعی نداریم [۱]. و آنان راست می گفتند، چه از آن چه شبانه انجام یافته بود اطلاعی نداشتند. کعب بن مالک می گوید: در این موقع ما به یکدیگر نگاه می کردیم، سپس مردم از منی کوچ کردند و قریش درباره این خبر به تحقیق پرداختند و آن را درست یافتند، و در جستجوی یثربیان (که رهسپار مدینه شده بودند) بیرون شتافتند تا آن که در «أذخر» [۲] بر «سعد بن عباد» و «منذر بن عمرو» که هر دو از نقباء بودند، ظفر یافتند، اما منذر از آنان گریخت و تنها «سعد» را گرفتند و دستهای وی را با باربندش، به گردنش بستند، و او را در حالی که می زدند و با موی سرش می کشیدند وارد مکه کردند [۳]، تا آن که «أبو البختری» را بر وی رحم آمد و گفت: مگر با هیچ کس از قریش، عهد و پیمانی نداری؟ گفت: چرا با «مطعم» و «حارث» که آن دو را در یثرب پناه می داده‌ام. پس رفت و آن دو را خبر داد و «جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف» و «حارث بن حرب بن أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف» رسیدند و «سعد» را از دست مشرکان رها ساختند و «سعد» در همان موقعی که رفقای یثربی او تصمیم گرفته بودند که در جستجوی وی به مکه بازگردند به آنان ملحق شد [۴].

[۱]- عبد الله بن ابيّ نیز گفت: این خبر دروغ است، و مردم یثرب تا من نباشم دست به چنین کاری نمی‌زنند، حتی اگر من در یثرب نمی‌بودم (این گونه است نسخه دوم، و در نسخه اصل: می‌بودم)، بدون مشورت با من این کار نمی‌شد.

[۲]- جایی نزدیک مکه

[۳]- در همین موقع بود که سهیل بن عمرو رسید، و بر خلاف قیافه‌شناسی سعد که در وی امید حمایت می‌برد، با تمام دست بر روی سعد نواخت، و دیگر سعد از خیرشان ناامید گشت.

[۴]- نخستین شعری که درباره هجرت گفته شد: دو بیت بود که «ضرار بن خطاب بن مرداس فهری» گفت، و از گریختن «منذر» اظهار تأسف کرد، و «حسان بن ثابت» او را به هشت بیت پاسخ داد.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۱.

اینان با رسیدن به مدینه، اسلام را بیش از پیش آشکار ساختند، اما هنوز از شیوخ قوم، مشرکانی باقی مانده بودند، از جمله: «عمرو بن جموح بن زید بن حرام» از «بنی سلمه» [۱] که پسرش «معاذ بن عمرو» در «دو بیعت عقبه» با رسول خدا بیعت کرده بود.

«عمرو بن جموح» که یکی از بزرگان و اشراف «بنی سلمه» بود در خانه خود بتی داشت

از چوب به نام «منا» جوانان «بنی سلمه» که اسلام آورده بودند، از قبیل: «معاذ بن جبل»

و «معاذ بن عمرو» شبانه می‌رفتند و بت «عمرو» را می‌بردند و سرنگون در یکی از

گودال‌های کثیف محلّه «بنی سلمه» می‌انداختند و چون بامداد می‌رسید و «عمرو» جای

خدای خود را خالی می‌دید، در جستجوی وی می‌گشت، و سرانجام او را شستشو می‌داد

و خوشبو می‌کرد و به جای خویش باز می‌آورد و از وی پوزش هم می‌خواست که من

نمی‌دانم چه کسی با تو چنین می‌کند و گرنه به حساب او می‌رسیدم.

چندین شب این عمل تکرار شد و «عمرو» که از این کار به جان آمده بود روزی پس از

خوشبو ساختن بت خویش، شمشیری هم به گردن وی آویخت و به او گفت: من که

نمی‌دانم که بر سرت می‌آید؟ اگر هنری داری با این شمشیر از خودت دفاع کن. شبانه جوانان انصار آمدند و شمشیر را از گردنش باز کردند و او را با سگ مرده‌ای به یک ریسمان بستند و در چاهی از چاه‌های «بنی سلمه» انداختند، بامداد آن شب «عمرو» در جستجوی بت خویش تا سر آن چاه کثیف رفت و معبود خویش را با سگی مرده به ریسمان بسته دید و فطرت نهفته وی سر بر آورد و مسلمانان «بنی سلمه» هم او را به اسلام فرا خواندند و همان روز مسلمان شد و از گمراهی گذشته خویش بس در شگفت آمد و در زبونی بت و بت پرستان، اشعاری نغز گفت [۲] و سرانجام از بزرگان شهدای اسلام در «أحد» به شمار آمد.

[۱] - به فتح سین و کسر لام.

[۲] - ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۶۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۲

## وقائع زمان هجرت و بعد از آن

### آغاز هجرت مسلمین به مدینه

پس از بازگشتن هفتاد و پنج نفر أصحاب «بیعت دوم عقبه» به مدینه و آگاه شدن قریش از دعوت و بیعتی که «أوس» و «خزرج» با رسول خدا انجام داده بودند، سختگیری قریش نسبت به مسلمانان شدت یافت و بیش از پیش به آنان ناسزا می‌گفتند، و آزار می‌دادند و دیگر زندگی در مکه برای مسلمین طاقت فرسا گشت. تا آن که از رسول خدا اذن هجرت خواستند [۱] و رسول خدا آنان را فرمود تا رهسپار مدینه شوند و نزد برادران انصار خود روند [۲] و به آنان گفت: «خدای عز و جلّ برای شما برادرانی و محلّ امنی قرار داده است» [۳].

مسلمانان دسته دسته، رهسپار مدینه شدند و رسول خدا به انتظار اذن پروردگارش در

هجرت از مکه و رفتن به مدینه باقی ماند. هجرت مسلمانان به مدینه از ذی الحجه سال سیزدهم بعثت آغاز شد.

### پیشروان مهاجرین

نخستین کسی که از اصحاب رسول خدا به مدینه وارد شد، پسر عمه رسول خدا «أبو سلمه: عبد الله بن عبد الأسد بن هلال بن عبد الله بن عمر بن مخزوم» بود که از حبشه بازگشت و به مکه آمد. چون قریش به آزار او پرداختند و خبر یافت که مردمی در مدینه به دین اسلام درآمده‌اند، یک سال پیش از «بیعت دوم عقبه» به مدینه هجرت کرد.

[۱]- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۶.

[۲]- سیره النبی، ج ۲، ص ۷۶.

[۳]- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَ لَكُمْ إِخْوَانًا وَ دَارًا تَأْمِنُونَ بِهَا.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۳.

امّ سلمه می گوید: چون «أبو سلمه» تصمیم گرفت به مدینه رود، شتر خود را آماده ساخت

و مرا با پسر «سلمه بن ابی سلمه» بر آن سوار کرد و به راه افتاد، اما چون مردان «بنی

مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم» (خویشان امّ سلمه) خبر یافتند سر راه بر وی گرفته

و گفتند: تو خود سر خویش گرفته‌ای و می روی، چرا بگذاریم که این خویشاوند ما را

در شهرها بگردانی؟

آنگاه مهار شتر را از دست وی گرفتند و مرا از دست وی رها ساختند و «بنی عبد الأسد»

(خویشان ابو سلمه) که چنین دیدند، گفتند: ما هم به خدا قسم: پسر خود (سلمه) را نزد

شما نمی گذاریم و فرزندم را نزد خود بردند، من نزد «بنی مغیره» ماندم، در حالی که

شوهرم به مدینه رفت و پسرم نزد «بنی عبد الأسد» بود و از هر دو دور ماندم.

تقریباً یک سال بود که روزها می رفتم و در «أبطح» می نشستم و تا شام گریه می کردم، تا



روزی مردی از عموزادگانم از «بنی مغیره» مرا دید و رقت گرفت و به «بنی مغیره» گفت: این بیچاره را که از شوهر و فرزندش جدا کردید، آزاد نمی‌کنید؟ گفتند: اگر می‌خواهی نزد شوهرت برو. «بنی عبد الأسد» هم فرزندم را به من باز دادند، پس بر شتر خود سوار شدم و پسر را هم در کنار گرفتم و به قصد شوهرم آهنک مدینه کردم و احدی از خلق خدا همراه من نبود و با خود گفتم با هر که رسید همسفر خواهم شد، تا به مدینه برسم. در «تنعیم» به «عثمان بن طلحه بن ابی طلحه عبدری» برخوردم، و از من پرسید: دختر «ابی امیه» کجا می‌روی؟ گفتم: به پیش شوهرم به مدینه می‌روم. گفت: کسی با تو هست؟ گفتم: نه به خدا قسم، جز خدا و این پسر. پس گفت: به خدا قسم:

نمی‌شود ترا رها کرد.

و آنگاه مهار شتر را گرفت و همراه من به راه افتاد. به خدا قسم: هرگز به مردی از عرب بزرگوارتر از او بر نخورده بودم. هرگاه به منزلی می‌رسید، شترم را می‌خوابانند، و آنگاه کنار می‌رفت تا پیاده می‌شدم، سپس شترم را کنار می‌برد و بارش را فرو می‌نهاد، و او را به درخت می‌بست و خود هم دور از من زیر درخت استراحت می‌کرد، تا نزدیک تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۰۴، حرکت می‌شد و برمی‌خاست و شترم را برای سوار شدن آماده می‌کرد و کنار می‌رفت و می‌گفت: سوار شو و چون سوار می‌شدم و خود را بر شتر استوار می‌ساختم، می‌آمد و مهار شتر را می‌گرفت و تا منزل دیگر جلو دار بود. به این ترتیب مرا به مدینه رسانید و چون به محله «بنی عمرو بن عوف» در «قبا» نگریست، گفت: شوهرت در همین محله است، چه «أبو سلمه» در همان جا منزل گزیده بود، پس به سلامتی نزد وی برو، سپس راه مکه را در پیش گرفت و بازگشت. امّ سلمه می‌گفت: به خدا قسم: خانواده‌ای را در اسلام نمی‌شناسم که به اندازه خانواده «أبو سلمه» گرفتار شده باشد و همسفری هم جوانمردتر از «عثمان بن ابی طلحه» ندیدم.

سپس به ترتیب «عامر بن ربیع»، حلیف «بنی عدی بن کعب» با همسرش «لیلی» دختر «أبو حشمه عدوی»، «عبد الله بن جحش بن رثاب أسدی» حلیف «بنی أمیه بن عبد شمس» با خانواده و برادرش «أبو أحمد: عبد بن جحش» که مردی شاعر و نابینا بود و همچنان از بالا تا پایین مگه را بدون عصاکش می‌رفت، چنان که خانه «بنی جحش» بسته شد و کسی در آن نماند.

«أبو سلمه» و «عامر» و «عبد الله» و برادرش همگی در محله «قبا» در میان قبیله «بنی عمرو بن عوف» بر «مبشر بن عبد المنذر» وارد شدند. سپس مهاجران دسته دسته به مدینه می‌رسیدند. از جمله از طایفه «بنی غنم بن دودان بن أسد بن خزیمه» که مردان و زنانشان همگی مهاجرت کردند. علاوه بر «عبد الله» و برادرش: «عکاشه بن محسن»، «شجاع» و «عقبه» پسران «وهب»، «أربد بن حمیر» [۱]، «منقذ بن نباته»، «سعید بن رقیش»، «محرز بن نضله»، «یزید بن رقیش»، «قیس بن جابر» [۲]، «عمرو» بن «محسن»،

[۱] - در نام او اختلاف بسیار است، حمیره، جمیره، خمیره و حمیر (ر. ک به: جوامع السیره، ص ۸۷ چاپ دار المعارف مصر، متن و پاورقی ۱). م.  
 [۲] - نسخه اصلی خابر (به خاء) است ولی در سیره ابن هشام (ج ۲، ص ۱۱۶ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵. ه.) جوامع السیره ص ۸۷ جابر (به جیم) است. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۵،  
 «مالک بن عمرو»، «صفوان بن عمرو»، «ثقف بن عمرو»، «ربیع بن اکثم»، «زبیر بن عبیده»، «تمام بن عبیده»، «سخبره بن عبیده»، «محمد بن عبد الله بن جحش»، و از زنانشان: «زینب» دختر «جحش»، «أم حبیب» [۱] دختر «جحش»، «جدامه» دختر «جندل»، «أم قیس» دختر «محسن»، «أم حبیب» دختر «ثمّامه» [۲]، «آمنه» دختر «رقیش»، «سخبره»، دختر «تمیم»، «حمّنه» دختر «جحش».

«أبو أحمد بن جحش» را در هجرت دسته جمعی «بنی أسد بن خزیمه» در راه خدا، قصیده‌ای است که ابن اسحاق آن را نقل کرده است [۳]. سپس «عمر بن خطاب» و «عیاش بن ابی ربیع» مخزومی. عمر می‌گوید: موقعی که خواستیم هجرت کنیم، من و «عیاش بن ابی ربیع» و «هشام بن عاص بن وائل سهمی» با هم قرار گذاشتیم که بامداد فردا در بالای «سرف» [۴] باشیم و گفتیم: هر کدام بامداد فردا آنجا نباشد، لا بد گرفتار شده است و دو نفر دیگر بروند و منتظر وی نشوند.

فردا صبح من و «عیاش بن ابی ربیع» به آنجا رسیدیم، اما «هشام» گرفتار شده بود و از دین برگشته بود. ناچار رهسپار مدینه شدیم و در میان قبیله «بنی عمرو بن عوف» در محله «قبا» منزل گزیدیم. «أبو جهل بن هشام» و «حارث بن هشام» در تعقیب «عیاش بن ابی ربیع» که پسر عمو و برادر مادر ایشان بود تا مدینه آمدند، و هنوز رسول خدا در مکه بود، پس به وی گفتند: مادرت نذر کرده است که تا ترا نبیند، سرش را شانه نکند و از آفتاب به سایه نرود، دل «عیاش» به حال مادرش

[۱]- در سیره ابن هشام «أم حبیب» ضبط شده است (ج ۲، ص ۱۱۶ چاپ مصطفی الحلبي)

ولی در جوامع السیره «أم حبیب» (ص ۸۷، چاپ دار المعارف). م.

[۲]- جوامع السیره: أم حبیب بنت نباته (ص ۸۷ چاپ مصر، دار المعارف). م.

[۳]- ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۸۲-۸۴.

[۴]- به کسر راء: جائی است نزدیک مکه در راه مدینه.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۶.

سوخت. پس به وی گفتم: عیاش! به خدا قسم: اینان درباره تو جز این که تو را از دینت بازدارند و آزارت دهند. نظری ندارند. از اینان برحذر باش. به خدا قسم که: اگر شپش، مادرت را آزار دهد، سرش را شانه خواهد کرد و اگر از گرمای مکه به ستوه آید، به

سایه خواهد رفت.

عیاش گفت: می‌روم تا هم نذر مادرم را بگشایم و هم مالی را که در مکه دارم بگیرم. «عیاش» همراه «أبو جهل» و «حارث» رهسپار مکه شدند. در بین راه روزی «أبو جهل» به «عیاش» گفت: برادر! شترم ناهموار می‌رود، مرا با خود سوار نمی‌کنی؟ گفت: چرا، و چون شتران خود را خوابانند، تا «أبو جهل» هم بر شتر وی سوار شود، بر «عیاش» تاختند و او را بستند و همچنان وارد مکه کردند و شکنجه و آزار می‌دادند، تا از دین خود برگشت.

روز بود که أبو جهل و حارث «عیاش» را دست و پای بسته وارد مکه کردند و می‌گفتند: ای اهل مکه! شما هم با سفیهان خود چنان رفتار کنید که ما با سفیه خود رفتار می‌کنیم. ابن اسحاق روایت می‌کند که: اصحاب پیغمبر می‌گفتند: خدا توبه کسانی را که از دین برگشته‌اند نمی‌پذیرد، چه اینان مردمی هستند که خدا را شناختند و سپس برای شکنجه و آزاری که به آنان رسید، به کفر بازگشتند. اما چون رسول خدا به مدینه آمد خدای متعال درباره آنان و آن چه صحابه و خودشان درباره ایشان می‌گفتند، آیاتی نازل کرد که هرگاه توبه کنند، خدا گناهانشان را بیامرزد و از تقصیرشان بگذرد [۱]. و چون همین آیات را برای هشام بن عاص فرستادند، بر شتر خود نشست، و رهسپار مدینه شد و دیگر بار مسلمانان گرفت [۲].

[۱] - سوره زمر، آیه‌های ۵۳-۵۵.

[۲] - هشام بن عاص از مهاجران حبشه بود که به مکه بازگشت و گرفتار شد، و بعد از جنگ «خندق» به مدینه هجرت کرد، و روز «أجنادین» یا «یرموک» کشته شد (أسد الغابه،

ج ۵، ص ۶۳).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۷.

به روایت ابن هشام، رسول خدا در مدینه گفت: کیست برود «عیاش بن ابي ربيعه» و

«هشام بن عاص» را بیاورد؟ [۱] «ولید بن ولید بن مغیره» گفت: یا رسول الله من این خدمت را انجام می‌دهم. «ولید» راه مکه را در پیش گرفت و پنهانی وارد مکه شد، پس به زنی برخورد که خوراکی‌ای می‌برد. از وی پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: نزد این دو زندانی می‌روم و مرادش «عیاش» و «هشام» بود. «ولید» دنبال آن زن را گرفت تا جای آن دو را که اطاقی بی‌سقف بود شناخت. شبانه از دیوار آن بالا رفت و سنگی زیر بندهای آن دو گذاشت و با شمشیر بندها را برید. و بدین جهت شمشیر او را «ذو المروه» [۲] می‌گفتند. سپس آن دو را بر شتر خود سوار کرد و خود به دنبال شتر می‌شتافت تا وارد مدینه‌شان کرد.

### منزل‌های مهاجران در مدینه

ابن اسحاق می‌گوید: عمر بن خطاب و برادرش زید بن خطاب و «عمرو» و «عبد الله»: پسران «سراقة بن معتمر» (ریاحی عدوی) و «خنیس بن حذافه سهمی» شوهر «حفصه» دختر عمر و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و واقد بن عبد الله تمیمی حلیفشان و خولی بن ابی خولی و مالک بن ابی خولی (از قبیله بکر بن وائل) دو حلیفشان و چهار پسر بکیر: ایاس، عاقل عامر و خالد حلفائشان از بنی سعد بن لیث، همگی در محله قباء در میان قبیله «بنی عمرو بن عوف» بر رفاعه [۳] بن عبد المنذر ابن زبیر وارد شدند.

[۱] - من لی بعیاش بن ابی ربیع و هشام بن العاصی؟

[۲] - مروه: سنگ سفید سخت.

[۳] - در این که نام او رفاعه است با بشیر یا مروان، همین طور در این که نام جد او زبیر است، یا زبیر. یا زبیر، یا زر اختلاف است (جوامع السیره، ص ۷۷، پاورقی ۳، چاپ دار المعارف).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۰۸

«طلحه بن عبید الله تیمی» و «صهیب بن سنان». در خانه «خبیب بن إساف» [۱] (که به قول واقدی: هنوز مشرک بود و اسلام وی تا رفتن رسول خدا به جنگ بدر به تأخیر افتاد) و به قولی: «طلحه» در خانه «أسعد بن زراره» منزل گزیدند.

به روایت ابن هشام: موقعی که «صهیب» می‌خواست هجرت کند، کفار قریش به وی گفتند: نادار و زبون به شهر ما آمدی و اکنون در اینجا توانگر شدی و می‌خواهی مال و جان خویش را به سلامت بیرونبری؟ به خدا قسم که: این ناشدنی است.

«صهیب» گفت: اگر مال خود را به شما واگذارم، مرا رها می‌کنید؟ گفتند: آری، گفت هر چه دارم به شما واگذاشتم، و چون خبر به رسول خدا رسید گفت: «صهیب فایده کرد، صهیب فایده کرد» [۲].

«حمزه بن عبد المطلب»، «زید بن حارثه»، «أبو مرثد [۳]: کنّاز بن حصن [۴] غنوی» و پسرش «مرثد»: دو حلیف «حمزه بن عبد المطلب»، «أنسه» و «أبو كبشه»: دو غلام رسول خدا بر «أسعد بن زراره»، «عبیده بن حارث بن مطلب» و دو برادرش: «طفیل» و «حصین»، «مسطح بن أثاثه بن عبّاد بن مطلب»، سویبط بن سعد بن حرمله [۵] عبدری، «طلیب بن عمیر» (از بنی عبد بن قصی)، «خبّاب» غلام «عتبه بن غزوان» بر «عبد الله بن سلمه» (از قبیله بلعجلان) در محله «قباء»، «عبد الرحمن بن عوف» با جمعی از مهاجران بر سعد بن ربیع، «زبیر بن عوام»، «أبو سبره بن اَبی رهم بن عبد العزی» بر «منذر بن محمد» در محله «بنی جحجی» [۶] یعنی «عصبه» [۷]، مصعب بن عمیر

- 
- [۱] - یساف به فتح یا نیز گفته می‌شود.
- [۲] - ربح صهیب، ربح
- [۳] - بر وزن مشهد.
- [۴] - کنّاز بن حصین نیز گفته میشود.

[۵]- جوامع السیره: حریمله (ر. ک: ص ۵۹ و ۸۹، چاپ دار المعارف). م.  
 [۶]- به فتح جیم و سکون حاء و فتح جیم و الف مقصوره بعد از باء.  
 [۷]- بر وزن عتبه و عتبه: جائی است در محله قباء.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۰۹  
 عبدی [۱] بر سعد بن معاذ در محله بنی عبد الأشهل. ابو حذیفه بن عتبه بن ربیع، سالم  
 مولی ابی حذیفه و عتبه بن غزوان بر عباد بن بشر بن وقش اشهلی، در محله بنی عبد  
 الأشهل. «عثمان بن عفان» بر «اوس بن ثابت» برادر «حسان» در محله «بنی النجار». و  
 مهاجران مجرد بر «سعد بن خثمه» که او نیز مجرد بود فرود آمدند.  
 کار هجرت به آنجا کشید که مرد مسلمانی جز رسول خدا و علی بن ابی طالب و ابو  
 بکر.

یا کسانی که گرفتار حبس و شکنجه قریش بودند در مکه باقی نماند.

### سوره‌های مکی قرآن

در میزان مکی یا مدنی بودن سوره‌های قرآن و در شماره سوره‌های مکی و مدنی و نیز  
 در ترتیب نزول سوره‌ها اختلاف است [۲] و ما در اینجا فقط روایت یعقوبی را ذکر  
 می‌کنیم، و شماره هر سوره را در ترتیب فعلی قرآن بر آن می‌افزاییم.  
 به روایت محمد بن حفص بن اسد کوفی از محمد بن کثیر و محمد بن سائب کلبی از  
 ابو صالح از ابن عباس، ۸۲ سوره از قرآن در مکه نازل شد [۳]. نخستین سوره‌ای که بر  
 رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرود آمد «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (۹۶) بود و  
 سپس به ترتیب:

[۱]- یعنی در سفر دوم، و بعد از بیعت دوم عقبه.

[۲]- ر. ک: الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۹-۱۹. مجمع البیان در تفسیر سوره هل

أتی. تفسیر خطی شهرستانی به نام «مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار» شماره ۷۸ ب کتابخانه مجلس شورای ملی (که پنج جدول در ترتیب نزول سوره‌ها، و پنج جدول دیگر در ترتیب سوره‌ها در پنج مصحف معروف ذکر می‌کند) تاریخ یعقوبی (چاپ دوم بیروت) ج ۲، ص ۱۳۵-۱۳۶.

[۳]. ۸۶ سوره نیز گفته‌اند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۰.

ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ (۶۸). وَ الضُّحَى (۹۳). يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ (۷۳).

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۷۴). فَاتِحَةُ الْكِتَابِ (۱). تَبَّتْ (۱۱۱). إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۸۱).

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۸۷). وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۹۲). وَ الْفَجْرِ (۸۹). أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ

صَدْرَكَ (۹۴). الرَّحْمَنِ (۵۵). وَ الْعَصْرِ (۱۰۳). إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱۰۸). أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ

(۱۰۲). أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱۰۷).

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱۰۵). وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى (۵۳).

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۸۰) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۹۷). وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا (۹۱).

وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۸۵). وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ (۹۵). لَيْلًا قُرَيْشٍ (۱۰۶).

الْقَارِعَةِ (۱۰۱). لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (۷۵). وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ (۱۰۴).

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۷۷). ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۵۰). لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۹۰).

وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ (۸۶). اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ (۵۴). ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۳۸). الأعراف

(۷). سوره جن (۸۲). سوره يس (۳۶). تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ (۲۵). حمد ملائكه [۱]

(۳۵). سوره مريم (۱۹). سوره طه (۲۰). طسم شعراء (۲۶). طس نمل (۲۷). طسم قصص

(۲۸). سوره بنی اسرائیل (۱۷). سوره یونس (۱۰). سوره هود (۱۱). سوره یوسف (۱۲).

حجر (۱۵). أنعام (۶).

صافات (۳۷). لقمان (۳۱). حم مؤمن (۴۰). حم سجده (۴۱). حم عسق [۲] (۴۲).

زخرف (۴۳). حمد سبأ (۳۴). تنزیل زمر (۳۹). حم دخان (۴۴). حم الشریعه [۳] (۴۵).



أحقاف (۴۶). و الذاریات (۵۱). هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۸۸).  
سوره كهف (۱۸). سوره نحل (۱۶). إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا (۷۱). سوره إبراهيم (۱۴).  
اقترب للناس حسابهم [۴] (۲۱). قد أفلح المؤمنون (۲۳). رعد (۱۳).

[۱]-	سوره	فاطر.
[۲]-	سوره	شوری.
[۳]-	سوره	جاثیه.
[۴]-	سوره	انبیاء.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۱  
طور (۵۲). تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ (۶۷). الْحَاقَّةُ (۶۹). سَأَلَ سَائِلٌ [۱] (۷۰).  
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ [۲] (۷۸). و النازعات غرقا (۷۹). إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ [۳] (۸۲).  
سوره روم (۳۰). عنكبوت (۲۹).

در غیر روایت ابن عباس، مردم در این ترتیب اختلاف دارند، لیکن اختلافشان اندک است. محمد بن کثیر و محمد بن سائب از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده اند که: قرآن جدا جدا نازل می شد، نه این که سوره سوره نازل شود، پس هر چه آغازش در مکه نازل شده بود، آن را مکی می گفتیم، اگر چه بقیه اش در مدینه نازل شود، و همچنین آن چه در مدینه نازل شد. فاصله میان دو سوره به نزول بسم الله الرحمن الرحيم شناخته می شد و می دانستند که سوره قبل به پایان رسیده و سوره دیگری آغاز شده است [۴].

### شورای دار الندوه یا تصمیم نهائی قریش

«دار الندوه» یعنی: بنای «مجلس شورای مکه» را «قصی بن کلاب» جد چهارم رسول خدا- صلی الله علیه و آله- ساخت. و هنگام وفات، امر آن را به دست فرزندش «عبد الدار» سپرد، معاویه آن را خرید و دار الاماره قرار داد، سپس جزء مسجد الحرام شد [۵].

چون «بیعت دوم عقبه» در ذی الحجّه سال سیزدهم بعثت به انجام رسید،

[۱]- سوره معارج.

[۲]- سوره نبأ.

[۳]- سوره انفطار.

[۴]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۰-۳۹۱.

[۵]- ر. ک: مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۱۰۸.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۱۲

و سپس در فاصله‌ای کمتر از سه ماه، بیشتر اصحاب رسول خدا به سوی مدینه رهسپار شدند و رجال قریش دانستند که یثرب به صورت پایگاه و پناهگاهی برای رسول خدا و یاران او درآمده و مردم آن برای جنگیدن با دشمنان رسول خدا آماده‌اند، از هجرت رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بیمناک شدند و برای جلوگیری از آن با هر وسیله‌ای که شده است، در آخر ماه صفر سال ۱۴ بعثت در «دار الندوه» فراهم گشتند و به مشورت پرداختند.

از اشراف قریش:

از بنی عبد شمس:

عتبه بن ربیع، شیبیه بن ربیع و ابو سفیان بن حرب.

از بنی نوفل بن عبد مناف:

طعیمه بن عدی، جبیر بن مطعم و حارث بن عامر بن نوفل.

از بنی عبد الدار بن قصی:

نضر بن حارث بن کلد.

از بنی اسد بن عبد العزی.

ابو البختری بن هشام، زمعه بن اسود بن مطلب و حکیم بن حزام.

از	بنی	مخزوم:
أبو	جهل	هشام.
از	بنی	سهم:
نبیه	بن حجاج و برادرش	منبه بن حجاج.
و	از	بنی
جمع:	بنی	خلف.
أمیة	بن	خلف.
در	این	شورا
	حضور	داشتند
		[۱].

[۱]- شماره شرکت کنندگان در این مجلس را از ۱۵ نفر تا ۱۰۰ نفر نوشته‌اند (ر. ک):

امتاع الاسماع ص (۳۸).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۱۳.

پس از گزارشی که راجع به اهمّیت موضوع و لزوم اقدام فوری از طرف بعضی به عرض جمعیت رسید، کسی نظر داد که رسول خدا را به زنجیر کرده زندانی کنند، تا مانند: «نابغه» و «زهیر» و دیگر شاعرانی که آمده‌اند، روزی مرگ وی نیز فرا رسد و از دست وی آسوده شوند.

در ردّ این نظر گفته شد که: اگر او را حبس کنید، البته خبر به هر وسیله که باشد به گوش یاران وی می‌رسد و بسا که همداستان بر شما حمله برند و او را از چنگ شما در آورند و آنگاه با رهبری وی یکباره بر شما پیروز گردند. دیگری پیشنهاد کرد که او را از مکه بیرون کنند و هرگاه در مکه نباشد و کار مکه به همان صورتی که داشته است باز گردد، دیگر چه باکی است که او کجا و چگونه زندگی خواهد کرد؟

دلیل ردّ این پیشنهاد این بود که مگر تأثیر گفتار و شیرینی سخن و دلربائی محمد را ندیده‌اید؟! به خدا قسم که: اگر دست به چنین کاری زدید، باشد که بر طایفه‌ای از عرب

وارد شود و با گفتار و سخنان دلربای خویش آنان را تحت تأثیر قرار دهد و پیرو خویش گرداند و سپس با همدستی آنان بر شما حمله برد و شما را در سرزمینتان لگد کوب و مغلوب سازد و آنگاه هر چه خواهد درباره شما انجام دهد. فکری بهتر از این درباره وی بیندیشید.

أبو جهل بن هشام گفت: مرا در این باب نظری است که فکر شما تاکنون بدان نرسیده است. پیشنهاد می‌کنم که: از هر قبیله جوانی دلیر و نسب دار و گیرنده، انتخاب کنیم و آنگاه به هر کدام از این جوانان شمشیری برنده بدهیم و همداستان بر وی بتازند، و دسته جمعی او را بکشند، تا از وی آسوده شویم. چه در این صورت خون وی در میان همه قبایل پراکنده می‌شود و «بنی عبد مناف» نمی‌توانند با همه طوایف قریش بجنگند، و ناچار به گرفتن دیه تن می‌دهند و ما هم دیه می‌دهیم. این پیشنهاد به اتفاق آراء پذیرفته شد و با همین تصمیم پراکنده گشتند.

ابن اسحاق گوید: درباره همین انجمن و تصمیم قریش نازل شد: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۴  
 [وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ] [۱] یعنی: «و هنگامی که کافران از روی مکر و نیرنگ درباره تو نظر می‌دادند تا: تو را در بند کنند، یا تو را بکشند، یا تو را بیرون کنند، آنان مکر می‌کنند و خدا هم مکر می‌کند، و خدا بهترین مکر کنندگان است».  
 و [أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ. قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ] [۲] یعنی: «یا آنکه می‌گویند: شاعری است که مرگ وی را انتظار می‌بریم. بگو: منتظر باشید، چه من هم با شما از انتظار برند گانم».

از طرفی رجال قریش با تصمیم قاطع بر کشتن رسول خدا پراکنده شدند و از طرفی دیگر جبرئیل فرود آمد و گفت: امشب را در بستری که شب‌های گذشته می‌خوابیدی بخواب. قریش بر حسب تصمیم و تبانی خویش پیرامون خانه رسول خدا را در اول شب (اول ربیع الاول سال ۱۴ بعثت) محاصره کردند و انتظار می‌بردند تا هرگاه به خواب رود بر وی حمله برند، رسول خدا هم بر حسب وحی پروردگار و دستوری که برای هجرت رسیده بود، علی را فرمود تا: در بستری بخوابد و روپوش وی را بر خویش بپوشاند [۳] و سپس در مکه بماند و امانت‌های مردم را که نزد رسول خدا بود به آنان برساند [۴].

- [۱]- سوره انفال، ۸، آیه ۳۰.
- [۲]- سوره طور، ۵۲، آیه‌های ۳۰-۳۱.
- [۳]- «نم علی فراشی و تسجّ ببردی هذا الحضرمیّ الأخضر، فم فیہ فائنه لن یخلص إلیک شیء تکرهه منهم».
- [۴]- سیره النبی، ج ۲، ص ۹۸.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۵.
- هنگامی که قریش بر در خانه رسول خدا فراهم شده بودند «أبو جهل بن هشام» از روی مسخرگی گفت: محمد گمان می‌برد که اگر شما از وی پیروی کنید پادشاهان عرب و عجم خواهید بود و پس از مردن برانگیخته شوید و در بهشتهائی مانند باغ‌های اردن سکونت گزینید و اگر ایمان نیاوردید کسانی از شما را می‌کشد و سپس که مرید به آتشی که برای شما آماده است گذاخته شوید.
- در این موقع رسول خدا مشتی از خاک بر گرفت و سپس گفت: «آری چنین می‌گویم و تو خود یکی از آنهایی» [۱] رسول خدا خاک را بر سر آنان می‌پاشید و این آیه‌ها را تلاوت می‌کرد [یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ - تا - فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ] [۲] و بی‌آنکه او را ببینند از میان ایشان گذشت و خاک بر سران [۳] هنوز به روپوش رسول خدا

می‌نگریستند و یقین داشتند که در زیر آن خفته است، تا کسی آمد و گفت: به انتظار که هستید؟ گفتند:

در کمین محمد نشسته‌ایم. گفت: به خدا قسم که: محمد رفت و راه خود را در پیش گرفت.

مگر نمی‌بینید که خاک بر سر شده‌اید؟  
عجب است که خاک بر سر خویش را دیدند و همچنان به خانه رسول خدا سر می‌کشیدند و علی را که به جای وی خفته بود می‌نگریستند و می‌گفتند: به خدا قسم که: محمد در جامه خویش خفته است.  
مشركان خاک بر سر به این اشتباه گرفتار بودند تا بامداد شد و علی (علیه السلام) از

[۱]- نعم أنا أقول ذلك، أنت أحدهم.

[۲]- سوره یس (۳۶). آیه‌های ۱-۹.

[۳]- أبو جهل بن هشام مخزومی، حکم بن أبی العاص أموی، عقبه بن أبی معیط أموی، نضر بن حارث عبدری، أمیه بن خلف و أبی بن خلف جمحی، ابن الغیطله سهمی، زمعه بن أسود از بنی أسد بن عبد العزی بن قصی، طعیمه ابن عدی از بنی نوفل بن عبد مناف، أبو لهب هاشمی، نیه بن حجّاج و منبه بن حجّاج سهمی (ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۸).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۶.

بستر رسول خدا برخاست و دانستند که نقشه آنان نقش بر آب شده است [۱].

## لیله المبت

در شب پنجشنبه اول ماه ربیع (سال چهاردهم بعثت) رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از مکه بیرون رفت [۲] و در همان شب علی - علیه السلام - در بستر رسول خدا بیتوته کرد

[۳].

و آن شب را «لیله المبیت» گفتند. درباره فداکاری امیر المؤمنین - علیه السلام - در لیله المبیت نازل شد [وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ] [۴] یعنی: «در میان مردم کسانی هستند که در جستجوی رضای خدا از جان خویش می گذرند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است».

بر حسب روایت حاکم در مستدرک: در همین شب هجرت بود که رسول خدا علی

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۹۵-۹۷. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۷-۲۲۸.

[۲]- مقدسی می گوید: رسول خدا در دوشنبه وارد غار «ثور» شد، و پس از آنکه سه روز در میان غار پنهان بود، شب پنجشنبه اول ربیع الاول از غار بیرون آمد، و رهسپار مدینه شد، و دوازده روز هم در راه بود، و از بیرون آمدن از مکه تا ورود به مدینه پانزده- روز طول کشید (البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۱۷۷).

[۳]- ر. ک: مصباح المتعجد، ص ۵۵۳.

[۴]- سوره بقره آیه ۲۰۷ (ر. ک: دلائل الصدق ج ۲، ص ۸۰-۸۲ از ثعلبی و ابن عباس و از ینابیع الموده، ج ۱، ص ۷۹ از تفسیر ثعلبی و ملحمة ابن عقبه و أبو السعادات در «فضائل العتره الطاهره» و غزالی در إحياء العلوم. از ابن عباس و أبو رافع و هند بن أبی هاله و از تفسیر فخر رازی.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۷،  
را همراه خویش به کعبه برد و علی پا بر شانه رسول خدا نهاد و بتها را از بالای کعبه به زیر انداخت [۱].

**نخستین منزل هجرت یا غار ثور**

رسول خدا در همان شب اول ربیع رهسپار غار «ثور» شد و «أبو بکر بن اَبی قحافه» نیز به هر ترتیبی بود با وی همراه گشت و پس از سه روز که در غار ثور ماندند در شب چهارم ربیع الاول [۲] راه مدینه را در پیش گرفتند. قریش پس از آنکه نقشه خود را برای کشتن رسول خدا نقش بر آب دیدند، در جستجوی وی سخت به تکاپو افتادند و تا در غار «ثور» هم رسیدند و آنجا کسی از ایشان گفت: این تار عنکبوت پیش از میلاد محمد بر در غار تنیده شده [۳]. یعقوبی می نویسد: رسول خدا علی را برای خفتن در بسترش و پس دادن امانتهائی که نزد رسول خدا بود در مکه گذاشت و رهسپار غار شد و در آنجا پنهان گشت. قریش آمدند و علی را در بستر محمد خوابیده یافتند و گفتند: پسر عمویت کجا است؟ گفت: به او گفتید که: از شهر شما بیرون رود و او هم از این شهر بیرون رفت [۴] پس رد پای او را گرفتند و بر او دست نیافتند و خدا سرگردانشان ساخت، چنان که بر در غار ایستادند و چون

---

[۱]- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۹۴ از مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵. با تصریح به این که شب هجرت بوده است، و نیز از مسند أحمد، ج ۱، ص ۸۷. و کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷ نقل از ابن ابی شیبیه و مسند اَبی یعلی و ابن جریر و خطیب بدون تعیین شب.

[۲]- ر. ک: مصباح المتعجد، ص ۵۵۳. الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۳۲.

[۳]- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۸.

[۴]- پس او را زدند و به مسجد بردند و ساعتی حبس کردند. سپس مردم نزد وی رفتند و سپرده های آنها را چنان که رسول خدا فرموده بود به آنها پس داد (امتاع الاسماع، ص ۳۹).

تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص (۱۰۱).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۸.



دیدند، کبوتری [۱] بر آن آشیانه نهاده است، گفتند: کسی در این غار نیست و باز گشتند [۲].

کسی که رد پای رسول خدا را تا در غار برد (أبو) «کرز بن علقمه بن هلال خزاعی» بود. در سه روزی که رسول خدا و أبو بکر در غار «ثور» بودند، «عبد الله بن ابي بکر» و «عامر بن فهیره» و «أسماء ذات النطاقين» برای رساندن خوردنی و نوشیدنی و اخبار اهل مکه نزدشان رفت و آمد داشتند.

### همسفران رسول خدا

در شب چهارم ربیع «عبد الله بن أرقط دیلی» [۳] که مردی مشرک بود و رسول خدا او را برای راهنمایی اجیر کرده بود، دو شتر را که قبلا به او سپرده بودند [۴] بر در غار آورد و سوار شدند و أبو بکر، عامر بن فهیره را نیز به دنبال خویش سوار کرد و بدین ترتیب رسول خدا با دو نفر مسلمان یعنی: أبو بکر و عامر بن فهیره و یک نفر مشرک یعنی: عبد الله بن أرقط دیلی» راه مدینه را در پیش گرفت.

### از غار ثور تا مدینه

ابن اسحاق راه و منازل رسول خدا را از غار «ثور» تا مدینه بدین ترتیب می‌شمارد:

[۱]- یاد و کبوتر (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۹).

[۲]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۸.

[۳]- عبد الله بن أرقط لیثی دیلی هم گفته می‌شود. پدر این عبد الله از طایفه بنی دیل بن بکر بن عبد مناه بن کنانه و مادرش از بنی سهم بن عمرو بود.

[۴]- یکی از این دو شتر را رسول خدا از ابو بکر خریده بود و یا در همان موقع خرید.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۱۹.

پایین مگّه، ساحل دریا پایین تر از عسفان [۱]، پایین أمج [۲]، قدید [۳]، خرّار [۴]، ثنیّه مره [۵] لقف [۶]، مدلجه لقف، مدلجه مجاج [۷]، مرجح مجاج [۸]، مرجح ذی الغضوین [۹]، بطن ذی کشر [۱۰] جداجد [۱۱]، أجرد [۱۲]، ذی سلم [۱۳]، (بطن أعدا) مدلجه تعهن [۱۴]، عباید [۱۵]، فاجّه [۱۶]، عرج [۱۷] (در این منزل بود که

- 
- [۱]- بر وزن قربان. آبگاهی است میان مکه و مدینه.
- [۲]- بر وزن کرج.
- [۳]- بر وزن رجیل.
- [۴]- بر وزن جرّار.
- [۵]- بر وزن سره.
- [۶]- لفت هم گفته میشود. بر وزن جلف یا برف.
- [۷]- بر وزن کتاب یا لجاج، و محاج یا مجاح هم گفته می‌شود، هر دو بر وزن لجاج.
- [۸]- بر وزن مسجد یا مشهد.
- [۹]- به ضمّ غین بر وزن عضوین، تثنیه عضو، یا به فتح عین، بر وزن شمس یا عضوین (به عین بی‌نقطه و تحریک) بر وزن أبوین.
- [۱۰]- بر وزن بحر.
- [۱۱]- بر وزن دراهم.
- [۱۲]- بر وزن أحمد.
- [۱۳]- بر وزن بی‌قلم.
- [۱۴]- بر وزن زبرج.
- [۱۵]- و نیز عبایب بر وزن جلابیب، و نیز عشیانه بر وزن مرجانه. در سیره ابن هشام چاپ مصطفی الحلّبی: عشیانه به کسر عین ضبط شده است (ج ۲، ص ۱۳۶) م.
- [۱۶]- قاحه به قاف و حاء هم گفته می‌شود (ر. ک: مرجع سابق، طبقات، ج ۱، ص ۲۳۳،

چاپ بیروت و جوامع السیره ص ۹۲، چاپ دار المعارف) م.  
 [۱۷]- بر وزن ارج.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۰  
 شتری از ایشان از راه رفتن ماند و مردی از بنی أسلم به نام «أوس بن حجر» رسول خدا را  
 بر شتر خویش سوار کرد و غلام خود «مسعود بن هنیده» را همراه وی فرستاد تا شترش  
 را از مدینه بازگرداند، ثنیه عائر [۱]، بطن رئم [۲]، قباء [۳].

### منزل قدید و أم معبد

در منزل «قدید» گذار رسول خدا و همراهانش بر خیمه «أمّ معبد خزاعی» [۴] افتاد. وی  
 زنی دلیر و با فضیلت و بخشنده بود، اما هنگامی که رسول خدا و همراهان بر وی میهمان  
 شدند، در اثر قحطی و خشکسالی از پذیرائی عذر خواست. در این هنگام چشم رسول  
 خدا بر گوسفندی در کنار خیمه افتاد و فرمود: ای أمّ معبد! این چه گوسفندی است؟  
 گفت: گوسفندی که از ناتوانی از رمه مانده است. رسول خدا پرسید: شیر دارد؟  
 گفت: کارش زارتر از این است که شیر بدهد. رسول خدا گفت: اذن می‌دهی که او را  
 بدوشم؟ گفت: آری، پدر و مادرم فدای تو باد، اگر امید شیری داری مانعی ندارد. رسول  
 خدا نام خدا را بر زبان جاری ساخت و گفت: «اللهم بارک لها فی شاتها». «خدایا این  
 گوسفند را بر این زن مبارک گردان».  
 در اثر دعای رسول خدا شیر گوسفند فراوان گشت و ریزش گرفت و رسول خدا ظرفی  
 خواست و آن را پر از شیر دوشید و اول به «أمّ معبد» و سپس به همراهان خود داد تا سیر  
 آشامیدند و آنگاه خود آشامید و گفت: «ساقی القوم آخرهم»: «ساقی جمعیت

[۱]- و نیز غائر به غین نقطه‌دار.

[۲]- بر وزن جسم.

[۳]- بر وزن مراد (ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۸. الطبقات الکبری. ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳. جوامع السیره، ص ۹۲ چاپ دار المعارف م).

[۴]- عاتکه دختر خالد خزاعی از صحابیّات، خواهر «حیث بن خالد» صحابی راوی این حدیث است (ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۷۶، ج ۵، ص ۳۰۰ و ص ۶۲۰).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۲۱.

آخرشان است». بار دیگر هم آن ظرف را پر از شیر دوشید و نزد وی گذاشت و سپس به طرف مدینه رهسپار شدند.

چیزی نگذشت که شوهرش «أبو معبد خزاعی» [۱] با گوسفندان ناتوان خود که از لاغری نمی توانستند راه بروند، رسید و از دیدن ظرف پر از شیر در شگفت آمد و گفت: با نبودن گوسفندان شیر دار این ظرف شیر از کجاست؟ «أمّ معبد» گفت: در اثر قدم مردی است مبارک که بر ما میهمان شد و چنین و چنان گذشت.

«أبو معبد» گفت: به خدا قسم: این مرد همان پیامبر قریش است که وی را تعقیب می کند، شمایل وی را برای من توصیف کن. «أمّ معبد» شمایل رسول خدا را برای شوهرش توصیف کرد و «أبو معبد» گفت: به خدا قسم که: پیامبر قریش که توصیف او را شنیده بودیم چنین است و اگر او را دیده بودم، خواستار می شدم تا مرا به همراهی با خویش سرافراز دارد، اکنون هم تا بتوانم به هر وسیله ای که باشد، این کار را خواهم کرد [۲].

### جائزه قریش برای دستگیری رسول خدا (ص)

چون رسول خدا از مکه رهسپار مدینه شد، قریش برای هر کس که رسول

[۱]- برخی نام وی را «حیث» نوشته اند، به هر جهت وی از صحابه است و ساکن «قدید»

بود. به قول بعضی در حیات رسول خدا از دنیا رفته است (اسد الغابه، ج ۵ ص ۳۰۰).

[۲]- ر. ک: البحار، ج ۱۹، ص ۹۹-۱۰۳. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۷۷. الطبقات الکبری،

ج ۱، ص ۲۳۰-۲۳۱. الفائق، ص ۴۳-۴۵. و نیز حدیث «هند بن ابی هاله» ربیب رسول- خدا را، در توصیف شمائل رسول خدا در اسد الغابه ج ۵، ص ۲۷ و ج ۱، ص ۲۴-۲۸ و بحار کمپانی، ج ۶، ص ۱۳۳. و مکارم الاخلاق، ص ۶-۷. و معانی الاخبار صدوق، و حدیث علی- بن ابی طالب را در توصیف شمائل رسول خدا در اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵. سیره النبی، ج ۲، ص ۷-۹. و نیز ترجمه حدیث شمایل رسول خدا را در ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۱، ص ۵۱۳-۵۱۴، ملاحظه کنید. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۲. خدا را دستگیر کند و به آنان بازگرداند «صد شتر» جایزه اعلام داشتند. رسول خدا شب دوشنبه چهارم ربیع الأول از غار «ثور» بیرون آمد و رهسپار مدینه گشت و نیمه روز سه شنبه در «قدید» منزل کرد و چون از «قدید» به راه افتاد «سراقه بن مالک» برای دریافت جایزه قریش وی را تعقیب کرد [۱].

سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی می گوید: در انجمن قبیله خود نشسته بودم که مردی بر سر ما ایستاد و گفت: به خدا قسم: اندکی پیش، سه نفر شتر سوار را دیدم [۲] که بر ما عبور کردند و گمان دارم که محمد و همراهان وی بوده باشند. سراقه می گوید: با چشم به وی اشاره کردم که خاموش باش. سپس گفتم: نه، آنها بنی فلان بودند که در جستجوی گمشده خویش می گشتند. آن مرد گفت: شاید و خاموش گشت.

سراقه می گوید: اندکی صبر کردم و سپس برخاستم و به خانه رفتم و دستور دادم اسب و أسلحه مرا فراهم ساختند و سپس تیرهای فالگیری خود را بر گرفتم و بدانها فال گرفتم و بد آمد، اما من که در تعقیب وی اصرار داشتم، بر اسب خود نشستم و در پی وی می تاختم. در این میان اسبم به سر در آمد و از پشت وی در افتادم و گفتم این چه حسابی است؟

بار دیگر تیرها را در آوردم و فال گرفتم، باز بد آمد و همچنان از تعقیب وی بازنشستم،

تا جائی که خود و همراهانش از دور پیدا شدند و دیگر بار اسبم به سر درآمد و دو دستش بر زمین فرو رفت و از پشت او در افتادم و دانستم که مرا بر وی دستی نیست، و خدا نگهدار اوست.

پس گفتم: ای محمد! از خدا بخواه که مرا نجات دهد و عهد می‌کنم که مردم را از تعقیب

[۱]- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۲.

[۲]- رسول خدا بر شتری، ابو بکر و عامر بن فهیره بر شتری دیگر، و عبد الله بن اریقظ دلیلی بر شتری دیگر سوار بودند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۳. تو بازدارم و آزاری از من به شما نرسد. پس دعا کرد و دستهای اسبم رها شد [۱]، و گفتم:

منم «سراقه بن جعشم»، صبر کنید تا با شما سخن بگویم. رسول خدا به ابو بکر گفت: پرس که از ما چه می‌خواهد، گفتم: نوشته‌ای به من مرحمت فرما، تا نشانی میان من و تو باشد. رسول خدا به «عامر بن فهیره» [۲] فرمود تا: برای من چیزی نوشت و به من داد و آن را در تیردان خود نهادم. به روایتی «سراقه» نزدیک رفت و گفت: ای رسول خدا! تیری از تیردان من بردار و به این نشانی از شتران من در فلان جا هر چه خواستی بگیر. گفت: مرا نیازی به شتران تو نیست. چون «سراقه» خواست باز گردد، رسول خدا گفت: ای سراقه! چگونه خواهی بود آنگاه که دو یاره خسرو را به دست کنی؟ گفت: خسرو پسر هرمز؟ گفت: آری [۳].

[۱]- به روایتی بار دیگر، و به روایت کلینی در روضه کافی (ص ۲۶۳) دو بار دیگر، در

اثر سوء نیت سراقه گرفتاری او تکرار شد و چون از رسول خدا به التماس خواست تا دعا کند، از برکت دعای وی دیگر بار رهائی پیدا کرد. [۲]- و به روایتی به ابو بکر.

[۳]- أسد الغابه، ج ۲، ص ۲۶۵-۲۶۶. امتاع الاسماع، ص ۴۲ چون در سال شانزدهم هجری یاره‌ها و کمربند و تاج خسرو را نزد عمر آوردند، سراقه را امر کرد تا آنها را بپوشد، و سراقه مردی بود پرمو، و دستهایی پرمو داشت. پس عمر گفت: دستهای خود را بلند کن و بگو: «الحمد لله الذی سلبهما کسری بن هرمن و ألبسهما سراقه الأعرابی» (ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۱۸). و به روایتی دیگر پس از آنکه عمر به جمعیت نگریست و سراقه را که از همه تنومندتر و بلندقامت‌تر بود دستور داد که برخیز و جامه‌های خسرو را به پوش، و سراقه قبا و شمشیر و کمربند و شلوار و تاج، و پیراهن و موزه خسرو را پوشید، و در آنها طمع دوخت، و به دستور خلیفه چند گامی پیش رفت و برگشت. عمر گفت: به به، این اعرابی از «بنی مدلج» است که قبای خسرو و شلوار و شمشیر و کمربند و تاج و موزه وی را پوشیده است!!

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۴، سراقه گوید: بازگشتم و دیگر خاموش شدم و چیزی نگفتم تا روز فتح مکه رسید و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از جنگ حنین و طائف نیز فارغ گشت، آنگاه با همان نوشته نزد وی رفتم و در «جعرانه» [۱] به خدمت وی رسیدم و با دسته‌ای از انصار شرفیاب شدم. دستم را به نامه به جانب رسول خدا که بر شتری سوار بود برداشتم و گفتم: ای رسول خدا! این است نوشته تو و منم «سراقه بن جعشم». پس رسول خدا گفت: روز وفا و نیکی است، نزدیکش آورید. نزدیک وی شتافتم و اسلام آوردم و خواستم از رسول خدا چیزی پرسیده باشم، اما جز این سؤال به خاطر من نرسید که: ای رسول خدا! شتر گمشده‌ای که حوضهایی که برای شتران خود پر آب کرده‌ام وارد می‌شود، اگر سیرابش کنم برای من اجری خواهد بود؟ گفت: «نعم فی کل ذات کبد حرّی أجر»

«آری، در هر صاحب جگر تشنه‌ای اجری است». سپس به سوی قوم خویش بازگشتم و زکات چهار پایان خود را نزد رسول خدا بردم [۲]. یعقوبی می‌نویسد: هنگامی که رسول خدا به آبگاه «بنی مدلج» رسید، «سراقه بن جعشم مدلجی» [۳] از پی وی تاخت و چون به او رسید، رسول خدا گفت: اللهم اكفنا سراقه [۴] «خدایا شرّ سراقه را از سر ما کوتاه کن». پس دست و پای اسب او به زمین فرو رفت و فریاد زد: ای پسر «أبو قحافه» به همسفرت بگو، تا از خدا بخواهد که اسبم رها شود، به خدا قسم: اگر از من خیری به او نرسد، بدی به او نخواهد رسید. سراقه چون به مکه بازگشت، قصه خود را به قریش گفت و آنها گفتند:

[۱] - به کسر جیم و سکون عین، یا کسر جیم و عین، و تشدید راء: محلی است میان طائف و مکه.

[۲] - ر. ک: سیره النبى، ج ۲، ص ۱۰۲ - ۱۰۴. الطبقات الکبرى، ج ۱، ص ۲۳۲. امتاع الاسماع ص ۴۲. الکامل، ج ۲، ص ۷۴. اسد الغابه ج ۲، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

[۳] - سراقه بن مالک از بنی مدلج بن مره بن عبد مناه بن کنانه که در قید منزل داشت (اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۶۴).

[۴] - روضه کافی، ص ۲۶۳: اللهم اكفني شرّ سراقه بما شئت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۵.

دروغ می‌گوئی و بیش از همه أبو جهل او را تکذیب می‌کرد. سراقه (صمن اشعاری) به وی گفت: ای أبو حکم! به خدا قسم: اگر هنگامی که دست و پای اسب من فرو رفت، تو هم تماشا می‌کردی، دانسته بودی و شکّ نداشتی که محمد فرستاده خدا است و معجزه او را نمی‌توان پوشیده داشت [۱].

**بریده بن حصیب سلمی [۲]**



نوشته‌اند که: چون رسول خدا در طریق هجرت به «غمیم» [۳] رسید «بریده بن حصیب أسلمی» با هشتاد خانواده از قوم خویش نزد وی رسیدند و همگی به دین اسلام درآمدند و نماز عشا را با رسول خدا خواندند. آنگاه «بریده» در میان قوم خود ماند تا پس از جنگ احد به مدینه آمد و در غزواتی که بعد از احد روی داد، از جمله در «حدیبیه» و «بیعت رضوان» حضور داشت [۴].

## سال اول هجرت

### ورود رسول خدا به مدینه

رسول خدا روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول، نزدیک ظهر وارد محله «قبا» ی مدینه شد. «عبد الرحمن بن عویم بن ساعده» می‌گوید: مردانی از قوم من که همه از اصحاب رسول خدا بودند، چنین گفتند: که چون از حرکت رسول خدا از مکه

[۱]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۰. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۶۶.

[۲]- از قبیله «بنی أسلم بن أفضی بن حارثه» (بفتح لام أسلم).

[۳]- به فتح غین: جایی است نزدیک مدینه، میان رابع و جحفه (مرصد الاطلاع).

[۴]- اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۷۵. الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۷۷. الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۰.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۶،

خبر یافتیم و انتظار ورود او می‌رفت، همه روزه پس از نماز بامداد، از مدینه بیرون می‌رفتیم، و در بیرون شهر به انتظار ورود رسول خدا می‌نشستیم و موقعی که سایه‌ها از میان می‌رفت.

و دیگر سایه‌ای پیدا نمی‌کردیم، به مدینه بازمی‌گشتیم.

در همان روز ورود رسول خدا نیز در بیرون شهر به انتظار ورود او بودیم تا سایه‌ها از میان

رفت و ناچار در اثر شدت گرما به خانه‌های خود بازگشتیم و در همان موقعی که ما در

خانه‌های خود بودیم رسول خدا وارد شد. و نخستین کسی که او را دید مردی از یهود بود که از کار هر روزه ما با خبر بود و می‌دانست که ما در انتظار ورود رسول خدا هستیم. پس با صدای بلند فریاد زد: ای «بنی قیله!» [۱] بخت شما رسید. با شنیدن این صدا از خانه‌ها بیرون ریختیم و نزد رسول خدا رفتیم و «أبو بکر» نیز همراه وی بود، و چون بیشتر ما رسول خدا را ندیده بودیم، هنگامی که سایه از رسول خدا گشت و «أبو بکر» برخاست و بر آن حضرت سایه افکند او را شناختیم. رسول خدا در محله «قبا» بر «کلثوم بن هدم» یکی از مردان «بنی عمرو بن عوف» وارد شد و برای ملاقات با مردم در خانه «سعد بن خيثمه» که زن و فرزندی نداشت و مهاجران مجرد در خانه وی منزل کرده بودند می‌نشست و نخستین دستوری که داد آن بود که بت‌ها در هم شکسته شوند. به گفته یعقوبی: چند روز پس از ورود رسول خدا «کلثوم بن هدم» درگذشت. و رسول خدا به خانه «سعد بن خيثمه» منتقل شد. یعقوبی صورت فلکی روز ورود رسول خدا را ضبط کرده است [۲].

أبو بکر در محله «سنح» بر «خبیب بن إساف» از قبیله «بنی حارث بن - خزرج» و به قولی دیگر: بر «خارجة بن زید بن أبی زهیر» از همان قبیله وارد شد. علیّ - علیه السلام - سه شبانه روز در مکه ماند، و امانت‌های مردم را که نزد رسول

[۱] - بنی قیله: أنصارند و قیله نام جده آنان است.

[۲] - ر. ک: ترجمه تاریخ، ص ۴۰۰.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۷.

خدا بود، به صاحبانش رسانید، و چون از این کار فراغت یافت. به مدینه هجرت کرد. و همراه رسول خدا در خانه «کلثوم بن هدم» منزل گزید. به روایت دیگر ابن اسحاق: علیّ - علیه السلام - می‌گوید: یک شب یا دو شب در محله

«قبا» در خانه زنی مسلمان و بی شوهر منزل کرده بودم، و چون دیدم در میان شب کسی می آمد و در خانه وی را می کوبید، و آن زن می رفت و در خانه را می گشود، و چیزی از وی می گرفت، و در کار وی به شبهه افتادم و از او پرسیدم که این مرد کیست که هر شب می آید و در می زند و می روی و در را برای وی باز می کنی، و چیزی که نمی دانم چیست به تو می دهد، با این که می دانم تو زنی مسلمان و بی شوهری؟ گفت: این مرد «سهل بن حنیف بن واهب» است و چون می داند که من زنی بیچاره و بی کسم، شب که می شود بر بت های قوم خود حمله می برد و آنها را در هم می شکند. و برای من می آورد و می گوید: اینها را به جای هیزم مصرف کن. نوشته اند که: بعد از وفات سهل بن حنیف در عراق، علیّ - علیه السلام - از این کار نیک وی یاد می کرد. ابن اسحاق می گوید: رسول خدا روزهای دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را در «قبا» در میان قبیله «بنی عمرو بن عوف» اقامت داشت و مسجد «قبا» را تأسیس کرد [۱]. سپس روز جمعه از میانشان بیرون رفت و نماز جمعه را در میان قبیله «بنی سالم بن عوف» در مسجدی در میان وادی «رانوان» به جای آورد. و این نخستین نماز جمعه ای بود که در مدینه خواند [۲]، و صد نفر مسلمان در آن شرکت کردند [۳].

- 
- [۱] - مدت توقف رسول خدا را در قبا ۲۳ روز، و ۱۴ روز، و ۵ روز، و ۴ روز، و ۳ روز نوشته اند (ر. ک: امتاع الاسماع، ص ۴۵ - ۴۶).
- [۲] - خطبه رسول خدا در این نماز جمعه نقل شده است (ر. ک: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۱۵ - ۱۱۶. جمهره خطب العرب، ج ۱، ص ۵۶ - ۵۷. بحار الانوار، ج ۶، ص ۴۳۱. ابن اسحاق نیز نخستین خطبه رسول خدا در مدینه، و سپس خطبه دیگری بعد از آن را نقل می کند (ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۱۱۸ - ۱۱۹).
- [۳] - الطبقات الکبری ج ۱، ص ۲۳۶.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۲۸.

پس مردان «بنی سالم بن عوف» آمدند و گفتند: ای رسول خدا! نزد ما بمان که سپاهیان ما بسیار و تجهیزات ما کامل و نیروی ما شکست‌ناپذیر است. فرمود: خَلُوا سَبِيلَهَا فَأَنْهَا مَأْمُورَةٌ: «راه شترم را رها کنید که خودش دستور دارد». در میان قبیله: «بنی بیاضه» و «بنی ساعده» و «بنی حارث بن خزرج» و «بنی عدی بن نجار» خالوهای رسول خدا [۱]، نیز از طرف رجال قبایل اصرار می‌شد که رسول خدا در میانشان فرود آید، و همان جواب را به آنان می‌داد، تا به محله «بنی مالک بن نجار» رسید و در زمینی متعلق به دو کودک یتیم از «بنی مالک بن نجار» که تحت سرپرستی «معاذ بن عفراء» بودند، در همان جا که بعدها در مسجد قرار گرفت، شتر زانو به زمین زد، و رسول خدا فرود آمد و «أبو أيوب أنصاری: خالد بن زید خزرجی» بار سفر رسول خدا را به خانه خود برد و «أسعد بن زراره» شتر وی را. و چون أنصار از وی خواستار شدند که بر ایشان فرود آید، گفت: «المراء مع رحله»: مرد با باروبنه خویش است». رسول خدا در خانه «أبو أيوب» فرود آمد و پرسید که: آن زمین مال کیست؟ «معاذ بن عفراء» گفت: مال «سهل» و «سهیل»: پسران «عمرو» دو یتیمی که تحت سرپرستی من قرار دارند، و من آن دو را راضی خواهم کرد.

### بنای مسجد مدینه

به روایت دیگر: رسول خدا آن زمین را به ده دینار خرید و آنگاه فرمود تا: در آنجا مسجدی ساخته شود، و رسول خدا تا روزی که مسجد و حجره‌هایی برای زنان پیغمبر ساخته شد [۲]، در طبقه تحتانی خانه «أبو أيوب» سکونت داشت [۳].

[۱] - چه سلمی دختر عمرو، مادر عبد المطلب از قبیله «بنی النجار» بود.

[۲] - حجره‌ای برای سوده، و حجره‌ای برای عایشه.

[۳]- هفت ماه (ر. ک: البدء و التاريخ ج ۴، ص ۱۷۸). و چون أبو ایوب از بودن خودش تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۲۹ رسول خدا در ساختن مسجد با مسلمانان همکاری می کرد و این خود باعث تشویق آنان بود، چنان که یکی از ایشان گفت: لئن قعدنا و النبی يعمل لذاک منا العمل المضلل «اگر ما بنشینیم در حالی که پیامبر کار می کند، کار ما بسی گمراهانه خواهد بود». مسلمانان هم در موقع ساختن مسجد سرود می خواندند: لا عیش إلّا عیش الآخرة اللهم ارحم الأنصار و المهاجرة و رسول خدا چنین می گفت: لا عیش إلّا عیش الآخرة اللهم ارحم المهاجرین و الأنصار «زندگی ای جز زندگی آخرت نیست، خدایا مهاجران و انصار را رحمت کن». «عمار بن یاسر» که او را از خشت سنگین بار کرده بودند، رسید و گفت: ای رسول خدا! مرا کشتند، بیش از آنچه خود می برند بر من بار می کنند. «أم سلمه»: همسر پیامبر می گوید: رسول خدا را دیدم که گیسوان افتاده عمار را به دست خویش می افشاند و می گفت: «ویح ابن سمیه، لیسوا بالذین یقتلونک، إنّما تقتلک الفئه الباغیه»: «افسوس بر پسر سمیه، اینان نیستند که تو را می کشند، بلکه گروه بیدادگر تو را خواهند کشت».

علی - علیه السلام - که در حال کار کردن سرود می خواند:

---

در طبقه فوقانی، و بودن رسول خدا در طبقه تحتانی نگرانی داشت، و به آن حضرت پیشنهاد کرد تا به طبقه فوقانی منتقل شود، چنین گفت: إن أرفق بنا و بمن یغشانا أن نکون فی سفل البیت. «برای ما و میهمانان ما راحت تر همان است که ما در طبقه تحتانی منزل ساکن باشیم» (ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۱۱۶). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۳۰ لا یتوی من یعمر المساجد ایدأب فیها قائما و

قاعدا

[۱]

و من یری عن الغبار حائدا  
 «کسی که مسجدها را تعمیر می کند و ایستاده و نشسته در آنها رنج عبادت می برد، با کسی که از گرد و خاک روی گردان است برابر نیستند».  
 همین سرود را «عمار» از علی فرا گرفت و می خواند و تکرار می کرد و چون به «عثمان بن عفان» نظر داشت، عثمان برآشفته و گفت: ای پسر سمیه! شنیدم که امروز چه گفتی، به خدا قسم که: یک روز همین عصا را بر بینی تو خواهم نواخت.  
 رسول خدا از این گفته به خشم آمد و گفت: «ما لهم و لعمار؟ يدعوهم إلى الجنة، و يدعوهم إلى النار إنَّ عماراً جلدۀ ما بین عینی و أنفی ...»  
 ایشان را با عمار چه کار؟ او آنان را به سوی بهشت دعوت می کند و آنان او را به سوی آتش می خوانند، عمار پوست میان چشم و بینی من است ... [۲].  
 رسول خدا مسجد را با خشت بنا نهاد و چند ستون از چوب خرما برافراشتند، و سقف آن را با چوب خرما پوشانیدند و درگاه مسجد را با سنگ چیدند و چون به او گفته شد: کاش مسجد را وسعت می دادی که مسلمانان بسیار شده اند، گفت: لا، عریش کعریش موسی. «نه، سایبانی چون سایبان موسی». پس از ساخته شدن مسجد اذان اسلامی به وسیله وحی مقرر گردید و وقت نمازها به وسیله اذان اعلام می شد.  
 یعقوبی می نویسد: در اول بلال اذان می گفت و سپس «ابن أمّ مکتوم» هم اذان گفت و هر کدام از این دو نفر که سبقت می گرفت اذان می گفت و چون نماز پیا می شد، یکی از آن دو اقامه می گفت.

[۱]- ابن هشام می گوید: از دانشمندان شعرشناس پرسیدم که این شعر مال کیست؟ گفتند: خبر یافته ایم که علی بن ابی طالب آن را خوانده است، اما معلوم نیست که گوینده اش خود امام است یا دیگری.

[۲]- ر. ک سیره النبی، ج ۲، ص ۱۱۵. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۳۱. واقدی روایت کرده است که بلال پس از اذان گفتن، بر در خانه رسول خدا می ایستاد و می گفت: ای رسول خدا! نماز، حیّ علی الصلاة، حیّ علی الفلاح [۱].

### بقیه مهاجران

ابن اسحاق می گوید: مهاجران از پی رسول خدا می رسیدند و دیگر کسی از مسلمانان در مکه باقی نماند، مگر آنان که گرفتار و محبوس بودند و در میان مهاجران، چند خانواده بودند که دسته جمعی مهاجرت کردند و حتی یک نفر هم از ایشان باقی نماند و در خانه هایشان بسته شد.

بنی مظعون، از طایفه بنی جمح؛ بنی جحش بن رثاب، از هم پیمانان بنی أمیه؛ بنی بکیر، از بنی سعد بن لیث، هم پیمانان بنی عدی بن کعب. و چون «فارعه» دختر «أبو سفیان» در خانه «أبو أحمد بن جحش» بود، پس از هجرت دسته جمعی «بنی جحش» أبو سفیان خانه شان را تصرف کرد و فروخت و چون «عبد الله بن جحش» خبر یافت و نزد رسول خدا شکایت برد، چنین فرمود: «ألا ترضی یا عبد الله أن یعطیک الله بها دارا خیرا منها فی الجنة؟ ای عبد الله! مگر خوشنود نمی شوی که خدا به جای خانه ات، خانه ای بهتر از آن در بهشت به تو عطا فرماید؟ گفت: چرا. فرمود: «خانه بهشت را به تو می دهند».

نوشته اند که: رسول خدا از خانه «أبو أيوب أنصاری»، «زید بن حارثه» و «أبو رافع» را به مکه فرستاد و دو شتر و پانصد درهم پول به آنها داد [۲] تا به مکه رفتند، و دختران رسول خدا: «فاطمه» و «ام کلثوم» و نیز «سوده» دختر «زمعه» همسر رسول خدا را به مدینه آوردند، «رقیه» دختر دیگر رسول خدا پیش از این با شوهر

- [۱]- ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۱.
- [۲]- زید در منزل قدید با همین پانصد درهم سه شتر خرید و به مکه برد. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۳۲ خود «عثمان» هجرت کرده بود، اما «زینب» دختر بزرگ رسول خدا را شوهرش «أبو العاص» که هنوز کافر بود، نزد خویش نگاه داشت و اجازه هجرت نداد. زید بن حارثه نیز همسر خویش «أمّ ایمن» و پسر خود «أسامه» را به مدینه آورد. «عبد الله بن ابی بکر» نیز همراه ایشان، خانواده أبو بکر از جمله: «عایشه» را به مدینه آورد و آنها را در خانه «حارثه بن نعمان» منزل داد [۱]. چه أبو بکر نیز «عبد الله بن اریقط دیلی» را با دو یا سه شتر همراه زید و أبو رافع به مکه فرستاد و به فرزند خود «عبد الله» نوشت که خانواده وی را به مدینه حرکت دهد، «طلحه بن عبید الله» نیز با همین عده به مدینه هجرت کرد [۲].
- یعقوبی می نویسد: فاطمه دختر رسول خدا را علی بن ابی طالب از مکه به مدینه آورد و دو ماه پس از آن رسول خدا، فاطمه را به علی تزویج کرد، با آنکه گروهی از مهاجران او را خواستگاری کرده بودند و چون فاطمه به عقد علی درآمد، به سخن آمدند. پس رسول خدا گفت: ما أنا زوجته و لکنّ الله زوجة [۳]. «من فاطمه را به علی تزویج نکردم، بلکه خدا او را به علی تزویج کرد» [۴]. به گفته طبرسی علی بود که خانواده رسول خدا را از مکه به مدینه آورد.

### شیوع اسلام در مدینه

ابن اسحاق می گوید: رسول خدا از ربیع الأوّل هجرت تا صفر سال آینده در مدینه اقامت داشت، تا مسجد و خانه هایش ساخته شد و أنصار همگی به دین اسلام درآمدند، و طایفه ای از طوایف أنصار باقی نماند مگر آنکه به دین اسلام درآمد، به جز طوایف:



- [۱]- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۳۸.
- [۲]- امتاع الاسماع، ص ۴۹.
- [۳]- ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۴۰۰-۴۰۱.
- [۴]- اعلام الوری، ص ۷۹.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۳۳،  
خطمه، واقف، وائل و أمیه، یعنی: قبیله اوس الله، طایفه‌ای از قبیله اوس که بر شرک خود  
باقی ماندند. پیش از این از ابن اسحاق نقل کردیم که اینان هم بعد از بدر و احد و خندق  
همه به دین اسلام درآمدند.

### سوره‌های مدنی قرآن مجید

چنان که سابقاً گفته‌ایم: در شماره سوره‌های مکی و مدنی و در مکی و مدنی بودن بعضی  
از سوره‌ها اختلاف است و در اینجا هم روایت یعقوبی را ذکر می‌کنیم و شماره هر سوره  
را در ترتیب فعلی قرآن بر آن می‌افزاییم: سی و دو سوره از قرآن در مدینه بر رسول خدا  
نازل شد: نخست، وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ (۸۳). و سپس به ترتیب: سوره بقره (۲).  
سوره انفال (۸). سوره آل عمران (۳). حشر (۵۹). سوره احزاب (۳۳). سوره نور (۲۴).  
ممتحنه (۶۰). اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ (۴۸). سوره نساء (۴). سوره حج (۲۲). سوره حدید (۵۷).  
سوره محمد (۴۷). هَلْ اَتَى عَلَى الْاِنْسَانِ (۷۶).  
سوره طلاق (۶۵). سوره لم یکن (۹۸). سوره جمعه (۶۲). تنزیل سجده (۳۲). مؤمن (۴۰).  
اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ (۶۳). مجادله (۵۸). حجرات (۴۹).  
تحریم (۶۶). تغابن (۶۴). صف (۶۱). مائده (۵). براءه (۹). اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ (۱۱۰).  
اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۵۶). و العادیات (۱۰۰). معوذتین (۱۱۳-۱۱۴) هر دو با هم.  
آخرین قسمتی از قرآن که نازل شد این دو آیه بود: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ  
عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ. تا آخر سوره [۱].

و به قولی دیگر: این آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** [۲].

[۱]- سوره توبه، آیه‌های ۱۲۸-۱۲۹.

[۲]- سوره مائده، آیه ۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۳۴.

و روایت صحیح و ثابت و روشن همین است و نزول این آیه روز نصب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در غدیر خم بوده است و به قولی: در آخر همه، این آیه نازل شد: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ** [۱]. ابن عباس گوید: که هرگاه جبرئیل بر رسول خدا وحی فرود می آورد، به او می گفت: این آیه را در فلان جای فلان سوره بگذار و چون **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ** نازل شد گفت: آن را در سوره بقره بگذار [۲].

### قرار مسالمت آمیز مسلمانان و یهودیان مدینه

رسول خدا عهدنامه‌ای میان مهاجران و انصار از یک طرف و یهودیان مدینه از طرف دیگر نوشت و یهودیان را در دین و دارائی خویش آزاد گذاشت و شرائطی برای ایشان و بر ایشان قرار داد، مواد عمده این پیمان که ابن اسحاق آن را نقل می کند، بدین قرار است:

- ۱- مسلمانان و یهودیان مانند یک ملت در مدینه زندگی خواهند کرد.
- ۲- مسلمانان و یهودیان در انجام مراسم دینی خود آزاد خواهند بود.
- ۳- در موقع پیش آمد جنگ، هر کدام از این دو دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد، علیه دشمن خواهد کمک داد.
- ۴- هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد، هر دو با هم در دفاع از آن

- تشریک مساعی خواهند کرد.
- ۵- قرارداد صلح با دشمن، با مشورت هر دو به انجام خواهد رسید.
- ۶- چون مدینه شهر مقدّسی است، از هر دو ناحیه مورد احترام، و هر نوع خونریزی در آن حرام خواهد بود.
- 
- [۱]- سوره بقره، آیه ۲۸۱.
- [۲]- ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۲، ۴۰۳.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۳۵.
- ۷- در موقع بروز اختلاف و نزاع، آخرین داور برای رفع اختلاف، شخص رسول خدا خواهد بود.
- ۸- امضاء کنندگان این پیمان با همدیگر به خیرخواهی و نیکوکاری رفتار خواهند کرد.
- [۱].

### قرار برادری میان مهاجر و انصار

هشت ماه بعد از هجرت بود که رسول خدا میان مهاجر و انصار قرار برادری نهاد که در راه حق، یکدیگر را یاری دهند و پس از مرگ، از یکدیگر ارث ببرند. اینان نود نفر یا صد نفر بودند، نیمی از مهاجران و نیمی از انصار که رسول خدا به آنان گفت: تَأَخُّوا فِي اللَّهِ، أَخْوِينِ أَخْوِينِ: «در راه خدا، دو نفر دو نفر با هم برادری کنید». سپس دست علی بن ابی طالب - علیه السلام - را گرفت و گفت: هَذَا أَخِي: «این است برادر من». حکم توارث به اخوت با نزول آیه «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» \* [۲] بعد از جنگ بزرگ بدر منسوخ گردید [۳].

### دشمنی یهود و منافقین با رسول خدا و مسلمانان

دانشمندان یهود از روی حسد و کینه‌ورزی به دشمنی با رسول خدا برخاستند، و منافقان اوس و خزرج که بر شرک خود باقی بودند و از روی ناچاری و مصلحت‌اندیشی اظهار اسلام کرده بودند نیز راه آنان را در پیش گرفتند.

[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۱۱۹-۱۲۳.

[۲]- سوره انفال، آیه ۷۵.

[۳]- ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۱۲۳-۱۲۶. امتاع الاسماع، ص ۴۹-۵۰.

جوامع السیره، ص ۹۶-۹۷. الطبقات الکبری، ج ۱، ۲۳۸-۲۳۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۳۶.

ابن اسحاق عدّه‌ای از یهودیان «بنی نضیر»، «بنی ثعلبه بن فطیون»، «بنی قینقاع»، «بنی قریظه»، «بنی زریق»، «بنی حارثه»، «بنی عمرو بن عوف» و «بنی النجار» را نام می‌برد که همگی از دانشمندان یهود بودند و برای محکوم کردن رسول خدا پرسشهایی می‌کردند و در پاسخ آنان آیاتی از قرآن کریم نازل می‌شد [۱].

آنگاه داستان اسلام آوردن «عبد الله بن سلام» را که از دانشمندان یهود بود و قصه اسلام و شهادت «مخیریق» را که نیز از دانشمندان یهود و بسیار ثروتمند بود و رسول خدا را وصی و صاحب اختیار اموال خود قرار داد، نقل می‌کند [۲].

سپس منافقان اوس و خزرج را که با یهودیان، در دشمنی با رسول خدا همکاری داشتند [۳]، و آنگاه منافقان خود یهود را نام می‌برد [۴] و می‌گویند:

اینان به مسجد رسول خدا می‌آمدند و مسلمانان و دینشان را مسخره می‌کردند تا روزی رسول خدا آنها را دید که نزدیک به هم نشسته‌اند و آهسته آهسته با هم سخن می‌گویند، فرمود تا: از مسجد بیرونشان کنند، اصحاب رسول خدا بیدرنگ پیاختاستند، و منافقان را کشان‌کشان از مسجد بیرون راندند [۵].

ابن اسحاق می‌گوید: همین دانشمندان یهود و منافقان اوس و خزرج بودند که در حدود

صد آیه از اول سوره بقره درباره ایشان نزول یافت و آنگاه به تفسیر و شأن نزول آنها می‌پردازد [۶]. سپس درباره یهود و منافقان و دشمنی‌های ایشان با رسول خدا، و آیاتی که درباره ایشان نازل شده است به تفصیل سخن می‌گوید [۷].

[۱]-	ر. ک:	سیره	النبی،	ج	۲،	ص	۱۳۵ -	۱۳۸.
[۲]-	سیره	النبی،	ج	۲،	ص	۱۳۸ -	۱۴۱.	
[۳]-	سیره	النبی،	ج	۲،	ص	۱۴۱ -	۱۴۹.	
[۴]-	مأخذ	سابق،	ج	۲،	ص	۱۴۹ -	۱۵۰.	
[۵]-	همان	مأخذ،	ج	۲،	ص	۱۵۰ -	۱۵۲.	
[۶]-	همان	مأخذ،	ج	۲،	ص	۱۵۲ -	۱۷۶.	
[۷]-	همان	مأخذ،	ج	۲،	ص	۱۷۷ -	۲۲۰.	
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی					متن، ص: ۲۳۷

در سال اول هجرت «عبد الله بن زبیر» نخستین نوزاد مهاجرین در مدینه و «نعمان بن بشیر» أنصاری نخستین نوزاد أنصار بعد از هجرت تولد یافتند و در شوال همین سال «أبو أمامه: أسعد بن زراره خزرگی» وفات یافت.

## سال دوم هجرت (سنه الامر)

### تغییر قبله و وجوب زکات و روزه

هفده ماه پس از ورود رسول خدا به مدینه بود که روز دوشنبه نیمه ماه رجب، در مسجد «بنی سالم بن عوف» که نخستین نماز جمعه در آنجا خوانده شد، قبله از «بیت المقدس» به کعبه گشت [۱] و رسول خدا دو رکعت از نماز ظهر را به سوی «بیت المقدس» و دو رکعت را به سوی کعبه گزارد [۲]. چه نمازهای چهار رکعتی که در مکه دو رکعتی بود، یک ماه پس از هجرت چهار رکعت شده بود. وجوب زکات مال و زکات فطره و روزه

ماه رمضان و مقرر شدن نماز عید فطر و عید قربان و دستور قربانی را نیز در سال دوم هجرت نوشته‌اند.

### دستور جهاد و آغاز غزوه‌ها و سریه‌ها

ابن اسحاق بر خلاف واقدی که سریه‌های «حمزه» و «عبیده بن حارث» و «سعد بن ابی وقاص» را در سال اول هجرت نوشته است [۳]، می‌گوید: رسول خدا در سن پنجاه و سه سالگی، سیزده سال بعد از بعثت، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول نزدیک

[۱]- ابن اسحاق: هجده ماه پس از هجرت و در ماه شعبان (سیره، ج ۲، ص ۲۵۷، چاپ

مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ هـ. م).

[۲]- اعلام الوری، ص ۸۱- ۸۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۱- ۲۴۴.

[۳]- امتاع الاسماع، ص ۵۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۳۸.

ظهر وارد مدینه شد و بقیه ماه ربیع الأول، ربیع الآخر، دو جمادی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة، ذی الحجّه و محرم را همچنان بدون پیش آمد جنگی در مدینه گذراند و در ماه صفر سال دوم، دوازده ماه پس از ورود به مدینه برای جنگ بیرون رفت [۱].

### شماره غزوه‌های رسول خدا (ص)

مسعودی می‌نویسد: غزوه‌هایی که رسول خدا خود همراه سپاه اسلام بود ۲۶ غزوه است و برخی آن را ۲۷ غزوه نوشته‌اند، جهت اختلاف آن است که دسته اول بازگشت رسول خدا را از «خیبر» به «وادی القری» با غزوه خیبر یکی دانسته‌اند. اما دسته دوم، غزوه «خیبر» و غزوه «وادی القری» را دو غزوه شمرده‌اند. لیکن ابن اسحاق که نامی از «وادی القری» بعد از «خیبر» نمی‌برد، نیز غزوه‌های رسول خدا را ۲۷ غزوه می‌گوید و «عمره القضاء» را جزء غزوات می‌شمارد [۲].

**نام و ترتیب تاریخی غزوه‌های رسول خدا (ص)**

- ۱- غزوه «ودّان» معروف به غزوه «أبواء» - ماه صفر سال دوّم.
- ۲- غزوه «بواط» در ناحیه «رضوی» - ربیع الاول سال دوّم.
- ۳- غزوه «عشیره» از «بطن ینبع» - جمادی الأولى سال دوّم.
- ۴- غزوه «بدر اولی» یعنی: غزوه «سفوان» - جمادی الآخره سال دوّم.
- ۵- غزوه «بدر کبری» - ۱۷ رمضان سال دوّم.
- ۶- غزوه بنی «سلیم» تا سرزمین «کدر» - شوّال سال دوّم.

- 
- [۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۲۲۳.
  - [۲]- سیره النبی، ج ۴، ص ۲۸۰ - ۲۸۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۷ - ۲۸۸.
  - تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۳۹.
  - ۷- غزوه «بنی قینقاع» [۱]- شوّال سال دوّم.
  - ۸- غزوه «سویق» تا سرزمین «قرقره الکدر» - ذی الحجّه سال دوّم.
  - ۹- غزوه «غطفان» یعنی: غزوه «ذی أمر» در سرزمین نجد - محرّم سال سوّم.
  - ۱۰- غزوه «بحران» که معدنی است در حجاز، در ناحیه «فرع» - ربیع الآخر سال سوّم.
  - تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۲۳۹ نام و ترتیب تاریخی غزوه‌های رسول خدا(ص) ....
  - ص ۲۳۸ :

- غزوه «أحد» - شوّال سال سوّم.
- ۱۲- غزوه «حمراء الأسد» - شوّال سال سوّم.
- ۱۳- غزوه «بنی نضیر» - ربیع الأوّل سال چهارم.
- ۱۴- غزوه «ذات الرقاع» در سرزمین «نخل» - جمادی الأولى سال چهارم.
- ۱۵- غزوه «بدر آخره»، «بدر الوعد»، «بدر الصفراء» - شعبان سال چهارم.
- ۱۶- غزوه «دومه الجندل» - ربیع الأوّل سال پنجم.

- ۱۷- غزوه «خندق»، «أحزاب»- شوال سال پنجم.
- ۱۸- غزوه «بنی قریظه»- ذی قعدة و ذی حجه سال پنجم.
- ۱۹- غزوه «بنی لحيان»، غزوه «عسفان» بر سر طائفه «هذیل»- جمادی- الأولى سال ششم.
- ۲۰- غزوه «ذی قرد»، غزوه «غابه»، غزوه «فزع»- جمادی الأولى سال ششم.
- ۲۱- غزوه «بنی المصطلق»، غزوه «مریسع» بر سر خزاعه- شعبان سال ششم.
- ۲۲- غزوه «حدیبیه»- ذی قعدة سال ششم:

[۱]- ابن اسحاق و مسعودی آن را در شماره غزوه‌ها نیاورده‌اند (ر. ک: سیره النبی، ج ۴،

ص ۲۸۰- ۲۸۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۰.

۲۳- غزوه «خیبر»- محرم سال هفتم.

«عمره القضاء»- ذی قعدة سال هفتم.

۲۴- غزوه «فتح مکه»- رمضان سال هشتم.

۲۵- غزوه «حنین»- شوال سال هشتم.

۲۶- غزوه «طائف»- شوال سال هشتم.

۲۷- غزوه «تبوک»- رجب سال نهم.

ابن اسحاق در سیره و طبرسی در إعلام الوری می‌نویسند: کار رسول خدا در غزوه‌های:

بدر، أحد، خندق، قریظه، مصطلق، خیبر، فتح، حنین و طائف با دشمن به جنگ کشید.

اما مسعودی به جای «مصطلق»، «تبوک» را نوشته است.

**شماره «سریه» های رسول خدا (ص)**



ابن اسحاق می گوید: بعثها و سریه‌های رسول خدا سی و هشت بعث یا سریه بود. مسعودی از جمعی سی و پنج بعث و سریه و از طبری چهل و هشت سریه و از بعضی شصت و شش سریه و بعث نقل می کند. طبرسی در اعلام الوری سی و شش سریه می نویسد.

### نام و ترتیب تاریخی سریه‌های رسول خدا (ص)

نام و ترتیب سریه‌ها بر حسب آن که نگارنده بر آنها دست یافته به قرار زیر است:  
 ۱- سریه «حمزه بن عبد المطلب» به ساحل دریا، در ناحیه «عیص» - سال دوم بعد از غزوه ابواء.

۲- سریه «عبیده بن حارث بن مطلب» به پایتخت از «ثیه المره» - سال تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۴۱، دوم بعد از غزوه ابواء [۱].

۳- سریه «سعد بن ابی وقاص» به «خرار» آبگاهی در «جحفه» - بعد از سریه حمزه، سال دوم.

۴- سریه «عبد الله بن جحش» به «نخله» - در ماه رجب، بعد از بدر اولی.

۵- سریه «عمیر بن عدی» [۲] برای کشتن «عصماء» دختر «مروان» - رمضان سال دوم.

۶- سریه «سالم بن عمیر» برای کشتن «ابی عفک» - شوال سال دوم.

۷- سریه «محمد بن مسلمه» برای کشتن «کعب بن اشرف» - ربیع الاول سال سوم.

۸- سریه «زید بن حارثه» به «قرده» - جمادی الآخره سال سوم.

۹- سریه «مرثد بن ابی مرثد غنوی»: سریه «رجیع» - صفر سال چهارم [۳].

۱۰- سریه «منذر بن عمرو»: سریه «بئر معونه» - صفر سال چهارم [۴].

۱۱- سریه «أبو سلمه بن عبد الأسد» به سرزمین «قطن» - محرم سال چهارم.

۱۲- سریه «عبد الله بن أنیس» جهنی برای کشتن «سفیان بن خالد بن نبیح هذلی لحنی» -

محرم سال چهارم.

۱۳- سریّه «عمرو بن أمیه زمری» و «سلمه بن أسلم بن حریش» به مکه بر سر «أبو سفیان» -  
سال چهارم [۵].

[۱]- در تقدیم و تأخیر، و مصادف بودن این دو سریّه اختلاف است: بعضی سریّه «عبیده» را مقدم، و بعضی هر دو را در یک زمان نوشته‌اند.

[۲]- جوامع السیره عمرو بن عدی (ص ۲۱، چاپ دار المعارف مصر) م.

[۳]- امتاع الاسماع، جلد اول، صفحه ۱۷۴.

[۴]- امتاع الاسماع، جلد اول، صفحه ۱۷۰.

[۵]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۲.

۱۴- سریّه «أبو عبیده بن جرّاح» به «سیف البحر» - ذی الحجّه سال پنجم [۱].

۱۵- سریّه «عبد الله بن عتیک» برای کشتن «أبو رافع سلّام بن أبی الحقیق» رمضان سال ششم.

۱۶- سریّه «محمد بن مسلمه» به «قرطاء» [۲] بر سر «بنی بکر بن کلاب» محرّم سال ششم.

۱۷- سریّه «عمر بن خطّاب» از غزوه لحيان بر سر قاره - ربیع الأول سال ششم.

۱۸- سریّه «هلال بن حارث مزنی» از غزوه لحيان بر سر «بنی مالک بن فهر» - ربیع الأول سال ششم.

۱۹- سریّه «بشر بن سوید جهنی» از غزوه لحيان بر سر «بنی حارث بن کنانه» - ربیع الأول سال ششم.

۲۰- سریّه «سعد بن عباده جهنی به غمیم» - ربیع الأول سال ششم.

۲۱- سریّه «عکاشه بن محصن أسدی» تا «غمر» آبگاهی از بنی أسد - ربیع الأول سال ششم.

۲۲- سریّه «محمد بن مسلمه» به «ذی القصّه» بر سر «بنی ثعلبه» و «بنی عوال» - ربیع الآخر سال ششم.

[۳] سال ششم.

[۱]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۷.

[۲]- در سیره حلبیه ضبط آن را به فتح قاف ذکر کرده (ج ۳، ص ۱۷۴، چاپ بیروت) و

در سیره نبویّه به ضم قاف (هامش سیره حلبیه، ص ۱۳۷) و در طبقات چاپ بیروت و در

جوامع السیره چاپ مصر به ضم قاف و فتح راء چاپ شده است (طبقات، ج ۲، ص ۷۸،

جوامع، ص ۱۸) م.

[۳]- التنبیه و الاشراف: ربیع الاول (ص ۲۱۹، چاپ بیروت) م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۳.

۲۳- سریّه «أبو عبیده بن جرّاح» به «ذی القصّه» بر سر بنی ثعلبه و بنی - عوال - ربیع الآخر

سال ششم.

۲۴- سریّه «أبو عبیده بن جرّاح» به «ذی القصّه» در راه عراق [۱]- ربیع الآخر سال ششم.

۲۵- سریّه «زید بن حارثه» به «جموم»: سرزمین «بنی سلیم» [۲]- ربیع الآخر سال ششم.

۲۶- سریّه «زید بن حارثه» به عیص - جمادی الأولى سال ششم.

۲۷- سریّه «زید بن حارثه» به «طرف» [۳]- جمادی الآخره سال ششم.

۲۸- سریّه «زید بن حارثه» به «حسمی» بر سر جذام - جمادی الآخره سال ششم.

۲۹- سریّه «زید بن حارثه» به «مدین» [۴].

۳۰- سریّه «زید بن حارثه» به «وادی القری» بر سر «أمّ قرفه» - رجب سال ششم.

۳۱- سریّه «علی بن ابی طالب» به «فدک» بر سر «سعد بن بکر» - شعبان سال ششم.

۳۲- سریّه «عبد الرحمن بن عوف» به «دومه الجندل» بر سر «بنی کلب» - شعبان سال ششم.

۳۳- سریّه «أبو عبیده بن جرّاح» به دو کوه «أجأ» و «سلمی» [۵].

[۱]- احتمالا تکرار است. م.

- [۲]- سیره النبی، ج ۴، ص ۲۸۴. ترجمه تاریخ یعقوبی، ص ۴۳۳.
- [۳]- طرف که آبی است در ۳۶ میلی مدینه در کتاب قاموس به کسر راء مانند کتف و در معجم البلدان به فتح ضبط شده است (ج ۴ ص ۳۱). م.
- [۴]- سیره النبی، ج ۴، ص ۳۱۲.
- [۵]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۴.
- ۳۴- سریه «زید بن حارثه» به «وادی القری» - رمضان سال ششم.
- ۳۵- سریه «عبد الله بن رواحه» به «خیبر» [۱].
- ۳۶- سریه «عبد الله بن رواحه» به «خیبر» بر سر «یسیر بن رزام» یهودی - شوال سال ششم.
- ۳۷- سریه «کرز بن جابر فهري» به «ذی الجدر» - شوال سال ششم.
- ۳۸- سریه «عمر بن خطاب» به «تربه» - شعبان سال هفتم.
- ۳۹- سریه «أبو بکر» به «نجد» بر سر «بنی کلاب» - شعبان سال هفتم.
- ۴۰- سریه «بشیر بن سعد» به «فدک» بر سر «بنی مره» - شعبان سال هفتم.
- ۴۱- سریه «زبیر بن عوام» به «فدک» بر سر «بنی مره».
- ۴۲- سریه «غالب بن عبد الله لثی» به «میفعه» بر سر «بنی ثعلبه» و «بنی عوال» - رمضان سال هفتم.
- ۴۳- سریه «بشیر بن سعد» به «یمن» و «جبار» در ناحیه خیبر [۲] - در شوال سال هفتم.
- ۴۴- سریه «ابن أبی العوجاء» بر سر «بنی سلیم» - ذی الحجّه سال هفتم.
- ۴۵- سریه «عبد الله بن أبی حدرد أسلمی» به «غابه» - ذی حجّه سال هفتم.
- ۴۶- سریه «محیصه بن مسعود» به ناحیه فدک - ذی حجّه سال هفتم.
- ۴۷- سریه «عبد الله بن أبی حدرد» به «إضم» - ذی حجّه سال هفتم.
- ۴۸- سریه «غالب بن عبد الله لثی» به «کدید» بر سر «بنی ملوح» [۳] - صفر سال هشتم.

- [۱]- سیره النبی، ج ۴، ص ۲۹۲. یعقوبی، ص ۴۳۸.
- [۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۴، ص ۲۸۴. امتاع الاسماع، ص ۳۳۵.
- [۳]- سیره النبی، ج ۴، ص ۲۸۲. امتاع الاسماع، ص ۳۴۲-۳۴۳. انسان العیون، ج ۳، ص ۲۱۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۴۵

۴۹- سریه «غالب بن عبد الله لثی» به «فدک» بر سر «بنی مره»- صفر سال هشتم.

۵۰- سریه «کعب بن عمیر غفاری» به «ذات أطلاق» از سرزمین شام- ربیع الأول سال هشتم.

۵۱- سریه «شجاع بن وهب أسدی» به «سی»: آبی از «ذات عرق»- ربیع الأول سال هشتم.

۵۲- سریه «عینه بن حصن فزاری» بر سر «بنی العنبر».

۵۳- سریه «قطبه بن عامر بن حدیده» به «تباله» بر سر قبیله «خشعم» بعد از سریه شجاع بن وهب.

۵۴- سریه «مؤته»- جمادی الأولى سال هشتم.

۵۵- سریه «عمرو بن عاص»: سریه «ذات السلاسل» آبی در آن طرف وادی القری بر سر «بلی» و «قضاعه»- جمادی الآخره سال هشتم.

۵۶- سریه «أبو عبیده بن جراح»: سریه «خبط» بر سر «جهینه»- رجب سال هشتم.

۵۷- سریه «أبو قتاده بن ربیع أنصاری» به «خضره» از سرزمین نجد، مسکن محارب بر سر «غطفان»- شعبان سال هشتم.

۵۸- سریه «أبو قتاده» به «بطن إضم»- رمضان سال هشتم [۱].

۵۹- سریه «خالد بن ولید» برای ویران کردن بتخانه «عزی» [۲].

۶۰- سریه «أبو عامر أشعری» به «أوطاس»- بعد از حنین [۳].

۶۱- سریه «عمرو بن عاص» به «رهاط» برای ویران کردن بتخانه «سواع»- رمضان سال هشتم.

- [۱]- از ۵۲- ۵۸: سیره النبی، ج ۴، ص ۲۹۶. یعقوبی، ص ۴۳۸.
- [۲]- انسان العیون، ج ۳، ص ۲۲۱.
- [۳]- انسان العیون، ج ۳، ص ۲۲۵.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۶.
- ۶۲- سریّه «سعد بن زید أشهلی» به «مثلل» برای ویران کردن بتخانه «مناة»- رمضان سال هشتم.
- ۶۳- سریّه «خالد بن سعید بن عاص» به «عرنه»- رمضان سال هشتم.
- ۶۴- سریّه «هشام بن عاص» به «یلملم»- رمضان سال هشتم.
- ۶۵- سریّه «طفیل بن عمرو دوسی» برای خراب کردن بتخانه «ذی- الکفین» بت «عمرو بن حممه دوسی»- شوال سال هشتم.
- ۶۶- سریّه «غالب بن عبد الله» بر سر «بنی مدلج» (بعد از فتح مکه).
- ۶۷- سریّه «عمرو بن أمیه» بر سر «بنی الهذیل» [۱]- بعد از فتح مکه.
- ۶۸- سریّه «عبد الله بن سهیل بن عمرو» بر سر «بنی معیص» و «محارب بن فهر»- بعد از فتح مکه.
- ۶۹- سریّه «خالد بن ولید» بر سر «بنی جذیمه».
- ۷۰- سریّه «ضحاک بن سفیان کلابی» بر سر «بنی کلاب»- ربیع الأول سال نهم.
- ۷۱- سریه‌ای که «ثمامة بن أثال حنفی» را اسیر کرد [۲].
- ۷۲- سریّه «علقمة بن مجز مدلجی» به بندر «شعبیه»- ربیع الآخر سال نهم.
- ۷۳- سریّه «عکاشة بن محصن أسدی» به جناب: سرزمین عذره و بلی [۳] ربیع الآخر سال نهم.
- ۷۴- سریّه «علی بن ابی طالب» برای خراب کردن بتخانه «فلس» از «بنی طیّی» ربیع الآخر سال نهم.

- [۱]- در نسخه اصل بر این گونه است ولی صحیح: بنی دیل است. ر. ک: تاریخ یعقوبی ص ۴۳۷. اعلام الوری ص ۶۹-۷۰. بحار الانوار، ج ۲۱ ص ۱۴۰. م.
- [۲]- سیره النبی، ج ۴، ص ۳۱۵.
- [۳]- طبقات، ج ۲، ص ۱۶۴. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۷.
- ۷۵- سریه «خالد بن ولید» به «دومه الجندل» بر سر «أکید بن عبد الملک»- ربیع الآخر سال نهم.
- ۷۶- سریه «خالد بن ولید» بر سر بنی حارث بن کعب- ربیع الآخر یا جمادی الأولى سال دهم.
- ۷۷- سریه «أسامه بن زید» به «أبنی» از ناحیه «بلقاء»- صفر سال دهم.
- ۷۸- سریه «خالد بن ولید» بر سر «بنی عبد المدان» در نجران [۱]- ربیع الأول سال دهم.
- ۷۹- سریه «علی بن أبی طالب» به یمن [۲]- رمضان سال دهم.
- ۸۰- سریه «خالد بن ولید» به یمن [۳].
- ۸۱- سریه «أسامه بن زید» به سرزمین «بلقاء» و «أذرعاع» و «مؤته»- صفر سال یازدهم.
- ۸۲- متفرقه: سریه «بنی عبس» [۴].
- مسعودی می نویسد: سرایا از سه تا پانصد نفر است که در شب بیرون روند. سوارب: دسته هائی است که روز بیرون روند. مناسر: بیش از پانصد نفر و کمتر از هشتصد نفر. جیش: سپاهی است که شماره اش به هشتصد نفر برسد. خشخاش: بیش از هشتصد و کمتر از هزار نفر. جیش ازلم: سپاهی است که به هزار نفر برسد.

- [۱]- طبقات، ج ۲، ص ۱۶۹. م.
- [۲]- سیره النبی، ج ۴، ص ۳۱۹.
- [۳]- سیره النبی، ج ۴، ص ۳۱۹.
- [۴]- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۹۶.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۸.
- جیش جحفل: سپاهی است که به چهار هزار نفر برسد.
- جیش جرّار: سپاهی است که به دوازده هزار نفر برسد.
- و هرگاه سرایا و سوارب پس از بیرون رفتن، پراکنده و دسته دسته شدند، کمتر از چهل نفر «جراند» و از چهل تا کمتر از سیصد «مقانب» و از سیصد تا کمتر از پانصد نفر «جمرات» است. و هرگاه چهل مرد را می فرستادند، آنها را «عصبه» می نامیدند. و برخی «مقنب» [۱] را مثل «منسر» و هر کدام را میان سی تا چهل مرد دانسته اند. و «کتیبه»: سپاهی است که فراهم گشته و پراکنده نشود و «حضیره»: از ده نفر به پائین را گویند که به جنگ فرستاده شوند و «نفیضه»: آنان را که سپاهی بسیار نیستند، و «أرعن»: سپاه بزرگ بی مانند را و «خمیس»: سپاه عظیم را گویند.

### غزوه ودان یا غزوه أبواء

- تاریخ غزوه - صفر سال دوم هجرت.
- جانشین رسول خدا - سعد بن عباده.
- مقصد - قریش و بنی ضمیره بن بکر بن عبد مناه بن کنانه.
- نتیجه - قرار صلحی با «بنی ضمیره» به امضای «مخشی بن عمرو ضمیری»: سرور «بنی ضمیره» در آن تاریخ.

### سریه «عبیده بن حارث بن مطلب شوال سال اول



عده سپاهیان - شصت یا هشتاد نفر سوار از مهاجرین که یک نفر هم از انصار همراه آنها نبود.

مقصد - دسته‌ای از قریش که ممکن بود به اطراف مدینه تجاوز کنند.

[۱] - ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۲۴۳ - ۲۴۴.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۴۹.  
نتیجه - «عبیده» تا آبگاهی پایتتر از «ثنیة المره» تاخت و در آنجا با گروه انبوهی از قریش که «عکرمه بن ابي جهل» فرماندهشان بود، روبرو شد، اما جنگی پیش نیامد. فقط «سعد بن ابي وقاص» تیری انداخت و نخستین تیری بود که در تاریخ اسلام از کمان رها شد. در این سریه بود که «مقداد بن عمرو بهرانی»: حلیف «بنی زهره» و «عتبه بن غزوان بن جابر مازنی»: حلیف «بنی نوفل بن عبد مناف» که هر دو مسلمان بودند و برای این که بتوانند خود را به مسلمانان برسانند، با کفار بیرون آمده بودند، ولی از دست ایشان گریختند و به دسته مسلمانان پیوستند.

### سریه «حمزه بن عبد المطلب» رمضان سال اول، پس از سریه «عبیده» یا پیش از آن

عده سپاهیان - سی نفر از مهاجرین.  
نتیجه - حمزه تا ساحل دریا در ناحیه «عیص» پیش رفت و آنجا با سیصد سوار از مشرکان مکه که «أبو جهل بن هشام» فرماندهشان بود، روبرو شد، اما مجدی ابن عمرو جهنی که با هر دو دسته قرار صلح و متارکه داشت، در میان افتاد و بی آن که جنگی روی دهد، هر دو سپاه بازگشتند.

### غزوه «بواط» ربیع الاول سال دوم هجرت

جانشین رسول خدا در مدینه - «سائب بن عثمان بن مظعون»، یا «سعد بن معاذ» عده سپاهیان - دوست نفر.

مقصد- کاروانی از قریش که مدینه در خطر تجاوز ایشان قرار داشت و صد مرد از قریش بودند، از جمله: «أمیة بن خلف جمحی»، و دو هزار و پانصد شتر داشتند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۵۰ نتیجه- رسول خدا تا «بواط» واقع در ناحیه «رضوی» پیش رفت و چون با دشمنی برخورد نکرد به مدینه بازگشت.

### غزوه عشیره جمادی الاولى سال دوم هجرت

جانشین رسول خدا در مدینه- أبو سلمة بن عبد الأسد. عده سپاهیان اسلام- صد و پنجاه یا دویست نفر. مقصد- کاروان قریش که رهسپار شام بود. نتیجه- رسول خدا با سپاهیان اسلامی تا «عشیره» واقع در «بطن ینبع» پیش رفت و ماه جمادی الأولى و چند روزی از جمادی الآخره آنجا ماند و با قبیله «بنی مدلیج» و هم‌پیمانانشان از «بنی ضمیره» قرار صلحی منعقد ساخت و سپس بی آن که جنگی روی دهد به مدینه بازگشت. در همین غزوه بود که علی- علیه السلام- و عمار بن یاسر، برای تماشا کردن «بنی- مدلیج» که در چشمه و نخلستانشان کار می‌کردند، نزد آنان رفتند و پس از ساعتی که از کارشان بازدید کردند، روی خاک در سایه درختان خرما به خواب رفتند، تا رسول خدا آمد و آنان را از خواب بیدار کرد و به علی که خاک آلود شده بود گفت: مالک یا ابا تراب. ای ابو تراب ترا چه می‌شود؟ آنگاه گفت: «ألا أحدثکما بأشقی الناس: رجلین». «آیا شما را به دو مرد بدبخت تر از همه مردم خبر ندهم؟، علی و عمار گفتند: چرا، ای رسول خدا! پس گفت: أحیمر ثمود الذی عقر الناقة، و الذی یضربک یا علی! علی هذه [۱] حتی یبیل منها هذه [۲]. «سرخک ثمود که شتر صالح را کشت و آن کس که سرت

- [۱]- در این موقع دست بر سر علی نهاد.
- [۲]- در این موقع دست بر ریش علی نهاد.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۱،  
را می شکافد و محاسنت را به خود آن آغشته می سازد» [۱].

### سریه «سعد بن ابی وقاص» ذو القعدة سال اول

- عده سپاهیان - هشت نفر از مهاجرین.  
مقصد - احتیاط و جلوگیری از حمله دشمن.  
نتیجه - «سعد بن ابی وقاص» تا سرزمین «خرار» پیش تاخت و بی آن که به دشمنی برخورد کند، بازگشت.

### غزوه «سفوان»، غزوه «بدر اولی» جمادی الآخرة [۲] یا ربیع الأول سال دوم

- [۳] جانشین رسول خدا در مدینه - «زید بن حارثه».  
مقصد - از بازگشت رسول خدا از غزوه «عشیره» ده روز نمی گذشت که «کرز بن جابر فهري» رمه مدینه را غارت کرد. رسول خدا در تعقیب وی تا وادی «سفوان» از ناحیه بدر شتافت و بر وی دست نیافت و به مدینه برگشت.

### سریه «عبد الله بن جحش» رجب سال دوم هجرت

- عده سپاهیان - هشت نفر (یا یازده نفر) از مهاجرین.  
مقصد - رسول خدا در بازگشت از «بدر اولی» عمه زاده خود «عبد الله بن -

[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۷.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۱، چاپ مصطفی الحلبي / ۱۳۵۵ ه. م.

[۳]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۹، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۲، جحش بن رئاب أسدی» را با هشت نفر از مهاجرین [۱] فرستاد، و برای وی فرمانی نوشت، و فرمود که: تا دو روز راه نیماید آن را نخواند، پس در آن بنگرد و هر چه فرماید عمل کند و کسی از همراهان خود را به همراهی مجبور نسازد. «عبد الله» پس از دو روز که راه پیمائی کرد، نامه را گشود و چنین فرمان یافت: هر گاه در نامه ام نگریستی، همچنان رهسپار شو، تا در «نخله» میان مکه و طائف فرود آئی، آنجا در کمین قریش باش و اخبارشان را برای ما جستجو کن. «عبد الله» که خود آماده «امثال» بود، به همراهان خود گفت: هر کدام از شما که با میل و رغبت در آرزوی شهادت است با من رهسپار شود و هر کسی که نمی خواهد بازگردد، چه من به فرمان رسول خدا رهسپار می شوم. از همراهان «عبد الله» کسی تخلف نورزید، مگر «سعد بن ابی وقاص» و «عتبه» ابن غزوان» که در «بحران» بالای «فرع» [۲] شتر خود را که به نوبت سوار می شدند گم کردند و ناچار برای پیدا کردن آن عقب ماندند. «عبد الله» با همراهان خویش در «نخله» فرود آمد و همان جا ماند تا کاروانی از قریش حامل مویز و پوست و دیگر کالای تجارتنی رسید. رجال قریش که اول بار از دیدن مسلمانان بیمناک شدند، با دیدن «عکاشه بن محسن» که سر تراشیده بود، آسوده خاطر شدند و گفتند: اینان برای انجام عمره آمده اند و از ایشان خطرناک نیست. آن روز که روز آخر رجب بود «واقد بن عبد الله تمیمی» به طرف «عمر بن - حضر می» تیراندازی کرد و او را کشت.

[۱]- از بنی عبد شمس: أبو حذیفه بن عتبه، از حلفای ایشان: عبد الله بن جحش، عکاشه بن محسن. از بنی نوفل: عتبه بن غزوان حلیفشان. از بنی زهره بن کلاب: سعد بن ابی

وقاص. از بنی عدی، حلفائشان: عامر بن ربیع، واقد بن عبد الله، خالد بن بکیر، سهیل بن بیضاء.

[۲]- بحران (به فتح باء) و فرع (به سکون راء) هم نوشته‌اند (ر. ک: معجم البلدان، ج ۱ ص ۳۴۱ و ج ۴ ص ۲۵۲ چاپ بیروت ۱۳۷۶). م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۳، دو نفر از ایشان را اسیر گرفتند و یکی هم گریخت و بر وی دست نیافتند. «عبد الله بن جحش» کالای تجارتي را با دو نفر اسیر به مدینه آورد و به قولی: خمس آن را برای رسول خدا جدا کرد و بقیه را بر اصحاب خود تقسیم نمود. رسول خدا گفت: ما امرتکم بقتال فی الشهر الحرام. «من که شما را به جنگ کردن در ماه حرام امر نکرده بودم» و از مال غنیمت و اسیران چیزی تصرف نکرد، و زبان مسلمانان بر سر «عبد الله» و همراهان وی دراز شد و قریش هم به حرف آمدند و گفتند: محمد و یارانش ماه حرام را حلال شمردند و در آن خونریزی کردند و مال‌های مردم را به غارت بردند و مردان را اسیر کردند، تا آن که آیات ۲۱۷ و ۲۱۸ از سوره «بقره» نازل شد و خدا خود جواب قریش را داد و گناه این پیشامد را هم به گردن آنان گذاشت و عبد الله و یارانش را اهل ایمان و هجرت و جهاد در راه خدا و امیدواری به رحمت پروردگاری که آمرزنده و مهربان است معرفی کرد. آنگاه رسول خدا اموال غنیمت و اسیران را گرفت و چون قریش برای بازخرید اسیران خود فرستادند، رسول خدا گفت: باشند تا «سعد» و «عتبه» بازگردند، چه ممکن است آنان به دست شما کشته شوند، و در آن صورت ما هم دو اسیر شما را خواهیم کشت. اما موقعی که «سعد» و «عتبه» بازگشتند، آن دو را آزاد کرد. «حکم بن کيسان» اسلام آورد و نزد رسول خدا ماند تا در سریه «بئر معونه» به شهادت رسید و «عثمان بن عبد الله بن مغیره» به مکه بازگشت و کافر از دنیا رفت. غنیمت این سریه نخستین غنیمتی بود که به دست مسلمانان رسید و «عمر و بن - عبد الله

بن عبّادِ حُضرمی» نخستین کافری بود که به دست مسلمانان کشته شد و «عثمان» و «حکم» نخستین اسیرانی بودند که به دست مسلمانان اسیر شدند. در نیمه رمضان سال دوم ولادت حسن بن علیّ علیهما السلام روی داده است.

## غزوه بدر کبری ۱۷ (یا نوزدهم) رمضان سال دوم هجرت

### اشاره

جانشین رسول خدا در نماز- عبد الله بن أمّ مکتوم. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۴. جانشین رسول خدا بر مدینه- «أبو لبابه: بشیر بن عبد المنذر». عدّه سپاهیان- سیصد و سیزده نفر [۱] (مهاجری ۸۲، اوسی ۶۱، خزر جی ۱۷۰) که برای سواری دو یا سه اسب و هفتاد شتر بیش نداشتند. سپاه دشمن- نهصد و پنجاه مرد جنگی، که ششصد نفر زره پوش و صد اسب داشتند. مقصد- رسول خدا خبر یافت که «أبو سفیان» همراه سی یا چهل نفر از قریش از جمله: «مخرمه بن نوفل» و «عمرو بن عاص» با کاروان تجارت قریش از شام به مکه بر می گردند، پس به أصحاب خویش چنین گفت: «این کاروان قریش و حامل اموال ایشان است، به سوی آن رهسپار شوید، باشد که خدا آن را نصیب شما گرداند». أبو سفیان و کاروان- أبو سفیان خبر یافت که رسول خدا اصحاب خود را به تعقیب کاروان واداشته است، پس «ضمضم بن عمرو غفاری» را اجیر کرد و به مکه فرستاد تا قریش را از این خطر آگاه سازد، او هم با شتاب راه مکه را در پیش گرفت. سه روز پیش از این «عاتکه» دختر «عبد المطلب» دورنمائی از بدر و مهلت سه روز را به خواب دیده بود و «أبو جهل» او را مسخره می کرد و می گفت: پیغمبری مردان «بنی هاشم» بس نبود که زنانشان هم پیغمبر شده اند!

[۱]- در چهار منزلی مدینه «بیوت السقیا» بود که رسول خدا «عبد الله بن عمرو»، «أسامه بن زید»، «رافع بن خدیج»، «براء بن عازب»، «أسید بن حضیر»، «زید بن أرقم» و «زید بن ثابت» را بازگردانید و اجازه همراهی نداد، اما «عمیر بن أبی وقاص» هر چند شانزده سال پیش نداشت با گریه و زاری اجازه یافت، و در بدر به شهادت رسید (امتاع الاسماع، ص ۶۲-۶۳). و هنگامی که از «بیوت السقیا» رهسپار شد، درباره مجاهدان اسلام چنین دعا کرد: «خدایا اینان پا برهنه‌اند، سوارشان کن، و برهنه‌اند، پیوشانشان و گرسنه‌اند، سیرشان کن، و نادارند، بی‌نیازشان کن». و در همین جا به «قیس بن أبی صعصعه» فرمانده پیادگان فرمود تا: سپاهیان را سرشماری کند، و او هم نزد «بئر أبی عنبه» ایستاد و آنان را شمرد.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۵.

اما با رسیدن «ضمضم» که شتر خود را گوش بریده و پیراهن خود را چاک زده بود و قریش را به فریادرسی کاروان تجارتشان می‌خواند، «أبو جهل» دم در کشید، و قریش همداستان آماده بیرون رفتن و دفاع از مال خویش شدند. عکس العمل قریش - از اشراف قریش کسی نماند که برای جنگ بیرون نرود، مگر «أبو لهب» که «عاص بن هشام بن مغیره» را در مقابل چهار هزار درهم که از او می‌خواست و نمی‌توانست پرداخت کند، به جای خود اعزام کرد.

حرکت رسول خدا از مدینه - روز دوشنبه هشتم ماه رمضان بود که رسول خدا از مدینه بیرون رفت، لوارا به «مصعب بن عمیر»، رایت «عقاب» را به «علی بن أبی طالب»، و رایت دیگر را به «سعد بن معاذ» داد.

رسول خدا و علی بن أبی طالب و «مرثد بن أبی مرثد غنوی» یک شتر داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و همچنین دیگران. رسول خدا در منزل «ذفران» [۱] فرود آمد و چون از حرکت قریش برای دفاع از کاروان خویش خبر یافته بود، اصحاب خود را نیز با خبر ساخت و با آنان مشورت کرد. برخی از صحابه نظراتی ابراز داشتند، تا این که «مقداد بن عمرو» بپا خاست و گفت: ای رسول خدا! راهی را که خدا فرموده است در پیش گیر که

ما همراه توایم. به خدا قسم: آنچه را که «بنی اسرائیل» به موسی گفتند که: تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید، ما همین جا نشسته‌ایم [۲]، ما نخواهیم گفت. بلکه می‌گوئیم: تو و پروردگارت رهسپار باشید و نبرد کنید که ما هم همراه شما نبرد می‌کنیم.

به خدائی که تو را به حق فرستاده است: اگر ما را تا نواحی یمن ببری، تا همانجا راه تو را از دشمن هموار خواهیم ساخت. رسول خدا درباره وی دعای خیر گفت و باز از مردم نظر خواست و قصد او انصار بود، چه هم جمعیتشان بیشتر بود و هم در «عقبه» با وی بیعت کرده بودند تا وی را مانند فرزندان و زنان خود یاری و نگهداری کنند.

[۱]- ابن اسحاق منازل رسول خدا را از مدینه تا بدر به ترتیب می‌شمارد.

[۲]- سوره مائده، آیه ۲۴

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۶  
 «سعد بن معاذ» گفت: ای رسول خدا! گویا به ما نظر داری؟ گفت: آری. سعد گفت: ما به تو ایمان آورده‌ایم و تو را تصدیق کرده‌ایم و به حقانیت آنچه آورده‌ای شهادت داده‌ایم و با تو پیمان بسته‌ایم که هر چه فرمائی بشنویم و اطاعت کنیم. به هر جا خواهی رهسپار شو که ما هم با تو همراهیم. به خدائی که تو را به حق فرستاده است: اگر ما را امر کنی که به این دریا بریزیم و خود پیشرو ما باشی، همه همراه تو به دریا خواهیم ریخت و یک مرد از ما عقب‌نشینی نخواهد کرد. و هیچ باکی نداریم که فردا با دشمن روبرو شویم، چه ما در جنگ شکستیم و در فداکاری راستگوئیم، باشد که خدا چشم تو را به دیدن جانبازی ما روشن کند، پس هم اکنون به نام خدا ما را رهسپار ساز. رسول خدا از گفتار سعد شادمان گشت و گفت: «بروید و خوشدل باشید که خدا یکی از دو دسته را به من وعده داده است [۱] به خدا قسم: هم اکنون گوئی به کشتارگاه مردان قریش می‌نگرم».



سپس رسول خدا از منزل «ذفران» حرکت کرد و بعد از چند منزل دیگر نزدیک بدر فرود آمد و در همان شب اول، دو غلام از قریش به دست مسلمانان افتاد، و چون رسول خدا از ایشان پرسید که: قریش چند نفرند؟ و گفتند: نمی‌دانیم، پرسید که: روزانه چند شتر می‌کشند؟ گفتند: روزی نه شتر و روزی ده شتر. پس رسول خدا گفت: باید میان نهصد و هزار باشند. سپس پرسید: از اشراف قریش که همراه ایشان است؟ گفتند: «عتبه بن ربیع»، «شیبه بن ربیع»، «أبو البختری بن هشام»، «حکیم بن حزام»، «نوفل بن خویلد»، «حارث بن عامر بن نوفل»، «طعیمه بن عدی بن نوفل»، «نضر بن حارث»، «زمره بن أسود»، «أبو جهل بن - هشام»، «أمیه بن خلف»، «نبیه» و «منبه»: پسران «حجاج»، «سهیل بن عمرو» و «عمرو بن عبد ود». پس رسول خدا رو به أصحاب خویش کرد و گفت: «هذه - مکه قد ألت إليکم أفلاذ کبدها». این مکه است که جگر گوشه‌های خویش را جلوی شما افکنده است.

[۱] - اشاره به آیه ۷، سوره انفال.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۷

أبو سفیان در نزدیکی بدر - «أبو سفیان» با بیم و هراس، در آبگاهی نزدیک بدر فرود آمد و از «مجدی بن عمرو جهنی» سؤال کرد که آیا در این حدود کسی را ندیدی؟ گفت: ناشناسی ندیدم، مگر دو سوار [۱] که نزدیک این پشته فرود آمدند و مشکی را آب کردند و رفتند. «أبو سفیان» به باراندازشان آمد، و از پشک شترانشان بر گرفت و آن را نرم کرد و چون هسته خرما در آن دید گفت: به خدا قسم که: اینها شتران «یثرب» بوده‌اند. پس بیدرنگ نزد همراهان خویش بازگشت و راه کاروان تجارت تغییر داد و از طرف ساحل به جانب مکه رهسپار شده و بدر را به طرف چپ رها کردند. قریش در «جحفه» - چون قریش به منزل «جحفه» رسیدند، «جهیم بن صلت بن مخرمه بن مطلب بن عبد مناف» در خواب دید که مردی که بر اسب نشسته و شتری همراه دارد، از

راه رسید و گفت: «عتبه بن ربیع» و «شبه بن ربیع» و «أبو الحکم بن هشام» و «أمیه بن خلف» و فلان و فلان کشته شدند و مردانی را که از اشراف قریش در بدر کشته شده بودند، نام برد. و سپس حربهای به گودی گلوی شتر خود فرو برد و او را به میان سپاه قریش فرستاد و خیمه‌ای از خیمه‌های سپاه باقی نماند مگر آنکه لختی از خون آن شتر به آن رسید.

چون خبر خواب «جهیم» به «أبو جهل» رسید، گفت: این پیغمبر دیگری است که در «بنی عبد المطلب» پیدا شده است، فردا اگر جنگی روی دهد، دانسته خواهد شد که کشته‌ها از کدام دسته‌اند.

[۱] - «بسبس بن عمرو» و «عدی بن ابي الزغباء» که در بدر فرود آمدند، و نزد پشته‌ای نزدیک آب، شتران خود را خواباندند، و آب برداشتند و از دختری که گریان او را دختر دیگری گرفته بود شنیدند که می‌گفت: کاروان فردا یا پس فردا می‌رسد، و برای آنها کاری می‌کنم و آنچه را به تو بدهکارم می‌دهم. پس «مجدی بن عمرو» که حاضر بود گفت:

راست گفتمی، «بسبس» و «عدی» نزد رسول خدا آمدند، و آنچه را شنیده بودند به حضرت گزارش دادند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۸،  
پیام أبو سفیان به قریش - أبو سفیان، هنگامی که کاروان تجارت را از خطر گذراند و از این جهت آسوده خاطر شد، به قریش پیام داد که: منظور شما از این حرکت، حمایت از کاروان بازرگانی و حفظ اموالتان بود، اکنون که کاروان از خطر گذشته است، بهتر همان که به مگه باز گردید.

«أبو جهل» گفت: هرگز باز نخواهیم گشت، تا در بدر [۱] فرود آئیم و سه روز آنجا بمانیم و گوشتخوری و میگساری کنیم و کنیزان خواننده برای ما آوازه‌خوانی و نوازندگی کنند

و عرب از این حرکت و جمعیت ما باخبر شوند و برای همیشه از ما بترسند و حساب ببرند.

بازگشت بنی زهره از جحفه به مکه - «أخنس بن شریق ثقفی» هم پیمان «بنی زهره» که نیز در «جحفه» بودند به «بنی زهره» گفت: خدا مالهایتان را نجات بخشید و «مخرمه بن نوفل زهری» را به سلامت رها ساخت، شما هم که جز حفظ اموال و «مخرمه» منظوری نداشتید، اکنون بدنامی ترسیدن را به من واگذارید و بازگردید، چه شما را بر خلاف گفتار «أبو جهل» نیازی به این حرکت بیجا نیست.

«بنی زهره» همگی از «جحفه» بازگشتند و حتی یک نفر هم از ایشان در بدر شرکت نداشت از «بنی عدی بن کعب» هم کسی همراه قریش بیرون نیامده بود، و تنها همین دو طایفه از قریش بودند که کسی از ایشان در جنگ بدر شرکت نکرد.

بازگشت طالب بن ابی طالب از جحفه به مکه - ابن اسحاق می نویسد که میان «طالب بن ابی طالب» که همراه قریش بیرون آمده بود و بعضی از قریش گفتگوئی در گرفت و آنها به «طالب» گفتند: به خدا قسم: ما می دانیم که شما بنی هاشم، هر چند که با ما همراه باشید، هوا خواه محمد هستید، پس «طالب» با کسانی که بر می گشتند به مکه بازگشت.

[۱] - بدر یکی از بازارهای عرب بر سر راه مدینه و مکه و سوریه بود که همه ساله در آنجا

برای خرید و فروش و مفاخره فراهم می آمدند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۵۹،

مطعمین قریش - توانگران قریش را که هر کدام در یک روز نه یا ده شتر برای سپاهیان

می گشتند، بعضی از مورخان به این ترتیب نوشته اند:

أبو جهل بن هشام در «مرّ الظهران» ده شتر، صفوان بن أمیه در «عسفان» نه شتر، سهیل بن

عمرو در «قدید» ده شتر، شیبّه بن ربیعہ در «مناة» نه شتر، عتبّه بن ربیعہ در «جحفه» ده شتر،

سپس منبّه و نبیه: پسران «حجاج» ده شتر، عبّاس بن عبد المطلب ده شتر، حارث بن عامر

بن نوفل نه شتر، أبو البختری در بدر ده شتر و مقیس بن صبابه سهمی در بدر نه شتر. ابن اسحاق: طعیمه بن عدی بن نوفل، حکیم بن حزام بن خویلد، نصر بن حارث بن کلد و أمیه بن خلف را نیز از مطعمین قریش می‌شمارد.

### فرود آمدن قریش در مقابل مسلمین

قریش همچنان با عدّه و عدّه‌ای که داشتند به طرف بدر پیش می‌آمدند، تا در «عدوه قصوی» یعنی آن کناره وادی «لیل» که دورتر از مدینه بود، در پشت تپه «عقنقل» فرود آمدند و چاه‌های بدر در «عدوه دنیا» یعنی: آن طرف وادی که نزدیکتر به مدینه بود، قرار داشت. در همان شب بارانی رسید که زمین شنزار غیر قابل رفت و آمد را برای مسلمانان محکم ساخت و زمین زیر پای قریش را از بسیاری آب باران غیر قابل عبور ساخت و در نتیجه رسول خدا پیشدستی کرد و در کنار نزدیکترین چاه بدر فرود آمد، «حباب بن منذر بن جموح» گفت: ای رسول خدا! آیا خدا فرموده است که: در اینجا منزل کنیم و پیش و پس نرویم، یا از نظر تدبیر جنگ هر جا که شایسته باشد می‌توان فرود آمد؟

رسول خدا گفت: نه امری در کار نیست، باید طبق تدبیر و سیاست جنگ رفتار کرد، حباب گفت: اگر چنین است اینجا جای مناسبی نیست، بفرمای تا: سپاه اسلامی پیش روند و در کنار نزدیکترین چاه به دشمن فرود آئیم و آنگاه چاه‌های دیگر را از بین تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۶۰، ببریم و بر سر چاهی که فرود آمده‌ایم حوضی بسازیم و پر از آب کنیم و سپس با دشمن بجنگیم، و دستشان را از آب کوتاه کنیم. رسول خدا پیشنهاد وی را پذیرفت و دستور داد تا: سپاهیان اسلامی در کنار نزدیکترین چاه به دشمن فرود آمدند و آنگاه فرمود تا: دیگر چاه‌ها را انباشتند و بر سر همان یک چاه حوضی ساخته، پر از آب کردند.

اما به تصریح ابن اسحاق: هنگامی که قریش نزدیک آمدند و خواستند از حوض مسلمانان آب بنوشند، رسول خدا فرمود: از ایشان جلوگیری نکنید. سایبان رسول خدا- «سعد بن معاذ» به رسول خدا عرض کرد: اجازه فرما تا: سایبانی برای شما بنا کنیم، تا اگر خدا ما را سرافراز کرد و در این جنگ بر دشمن ظفر یافتیم.

مراد ما حاصل باشد و اگر شکستی پیش آمد، سوار شوی و به مدینه، نزد أنصار روی، چه آنان که با تو همراهی نکرده‌اند در دوستی تو کمتر از ما نیستند و اگر می‌دانستند که جنگی در کار است، از همراهی با ما دریغ نمی‌داشتند. البته آنان هم از تو حمایت و خیرخواهی خواهند کرد و در راه تو به جهاد خواهند پرداخت. رسول خدا درباره «سعد» دعای خیر کرد و سایبانی برای رسول خدا ساخته شد.

### روز جنگ و آمادگی قریش

بامداد روز جنگ، مردان قریش از پشت تپه «عقنقل» بر آمده و در مقابل مسلمین آماده جنگ می‌شدند که رسول خدا گفت: «اللهم هذ قریش قد أقلت بخيلائها و فخرها، تحادك و تكذب رسولك. اللهم فنصرك الذي وعدتني. اللهم أحنهم الغداة». «خدایا! این قبیله قریش است که با ناز و تبختر خویش روی آورده است و با تو دشمنی می‌کند و پیغمبرت را دروغگو می‌شمارد. خدایا! خواستار نصرتی هستم که خود وعده کرده‌ای، خدایا! در همین صبح امروز نابودشان ساز.»

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۱

### پرچمداران قریش

مقریزی می‌نویسد: قریش سه پرچم داشتند: پرچمی به دست «أبو عزیز بن - عمیر» (برادر مصعب بن عمیر)، پرچمی به دست «نضر بن حارث»، پرچمی با «طلحه بن أبی طلحه».

## صف آرائی رسول خدا (ص)

رسول خدا خود چوبی به دست داشت و صف‌های سپاهیان اسلامی را منظم می‌ساخت که «سوآد بن غزیه» (حلیف بنی عدی بن نجار) را از صف جلوتر دید، و چوب را به شکم وی زد و فرمود: در صف، راست بایست ای «سوآد»! «سوآد» گفت: ای رسول خدا! مرا به درد آوردی با آن که خدا ترا به حق و عدالت فرستاده است، پس مرا اذن قصاص ده. رسول خدا شکم خود را برهنه ساخت و گفت: بیا قصاص کن: «سوآد» شکم رسول خدا را بوسید. رسول خدا گفت: چرا این طور کردی؟ گفت: ای رسول خدا! می‌بینی که چه پیش آمده است، خواستم در آخرین ساعتی که با تو هستم بدنت را بوسیده باشم. پس رسول خدا درباره وی دعای خیر کرد. رسول خدا پس از منظم ساختن صفوف سپاهیان خویش، خطبه‌ای ایراد کرد که متن آن را مورخان نقل کرده‌اند [۱] و سپس به سوی سایبان خود رفت و نزد پروردگار به دعا و انابه پرداخت و می‌گفت: خدایا! اگر امروز این گروه کشته شوند، دیگر پرستش نخواهی شد.

[۱]- ر. ک: امتاع الاسماع، ص ۸۱. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۳۰.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۲

## صلح جویان قریش

۱- عمیر بن وهب جمحی، که قریش او را برای بازدید لشکر اسلام فرستاده و به او گفته بودند: اصحاب محمد را برآورد کن، او اسب خویش را پیرامون سپاه اسلامی بتاخت و سپس نزد قریش بازگشت و گفت: سیصد مرد، اندکی بیش یا کم‌اند، لیکن بگذارید تا نیک بنگرم، مبادا ایشان را کمین یا کمکی باشد و چون اطراف وادی را بررسی کرد و کسی را ندید، نزدشان بازگشت و گفت: کسی را ندیدم، لیکن ای گروه قریش! شترانی

دیدم که بارشان مرگ است، شتران آبکش یثرب، مرگ حتمی بار دارند، سپاهی دیدم که جز شمشیرهای خود، وسیله دفاعی و پناهی ندارند. به خدا قسم: تصور نمی‌کنم مردی از ایشان بی آنکه مردی از شما را بکشد، کشته شود و هرگاه شماره خود از مردان شما بکشند، دیگر زندگی را چه خیری خواهد بود؟ اکنون ببینید نظر شما چیست؟

۲- حکیم بن حزام، که نزد «عتبه» آمد و گفت: ای ابو الولید! تو سرور و بزرگ قریشی، حرف تو را می‌شنوند، می‌خواهی که نام نیکت تا آخر روزگار در میان قریش بماند؟ گفت: چه باید کرد؟ گفت: امر دیه «عمرو بن حزمی» را در عهده - گیر، تا آتش جنگ خاموش گردد. «عتبه» گفت: پذیرفتم و دیه حلیف خود را در عهده گرفتم، «أبو جهل» را بین که جز از فتنه‌انگیزی وی بیم ندارم.

۳- عتبۀ بن ربیعہ که در بامداد روز بدر، رسول خدا درباره وی گفت: اگر در کسی از اینان خیری باشد، نزد صاحب شتر سرخ مو است و اگر از وی اطاعت کنند، سعادت مند می‌شوند. او پس از پیشنهاد «حکیم بن حزام» برخاست و سخنرانی کرد و چنین گفت: ای گروه قریش! شما از جنگ با محمد و یارانش طرفی نمی‌بندید، به خدا قسم که: اگر بر ایشان ظفر هم بیابید، بیش از آن نخواهد بود که پیوسته هر کدام از شما به کسی خواهد نگرست که عموزاده یا خاله زاده و یا مردی از خویشانش را کشته است، تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۳

پس بیائید و بازگردید و محمد را با سایر عرب واگذارید، اگر او را از میان برداشتند، به مقصود خود رسیده‌اید و اگر هم پیروز شد شما را خواهد یافت در حالی که با او جنگ نکرده‌اید.

### آتش افروزان جنگ

۱- أبو جهل که پس از آمدن «حکیم بن حزام» و رسانیدن پیام «عتبه» گفت: به خدا قسم: شش «عتبه» از دیدن محمد و یارانش باد کرده است [۱]، نه به خدا قسم

بازنمی گردیم تا خدا میان ما و محمد حکم کند، «عتبه» هم نظرش غیر از آن است که اظهار می کند، او چون دیده است که پسرش با محمد و یارانش همراه است، از کشته شدن وی بیم دارد.

۲- «عامر بن حضرمی» برادر «عمرو بن حضرمی» که به اغوای «أبو جهل» در میان سپاه قریش برخاست و داد زد: وا عمراه! وا عمراه! تا مردم به جوش آمدند و جنگ به راه افتاد.

### آغاز خونریزی

أسود بن عبد الأسد مخزومی، که مردی بدخو و گستاخ بود گفت: با خدا عهد می کنم که از حوض مسلمانان آب بنوشم، یا آن را ویران کنم و یا هم جان بر سر این کار نهم. حمزه بن عبد المطلب در مقابل وی بیرون شد و با شمشیر خود پای او را از نصف ساق در نزدیکی حوض بینداخت. أسود به پشت بیافتاد و برای آنکه قسم خورده

[۱]- کنایه از این که از محمد و یارانش ترسیده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۴. بود، همچنان می خزید تا به درون حوض درافتاد و «حمزه» در همان حوض او را بکشت.

### جنگ تن به تن

«عتبه بن ربیع» و برادرش: «شیه» و پسرش: «ولید بن عتبه» از لشکر قریش پیش تاختند و از مسلمین همآورد خواستند. سه تن از جوانان أنصار: «عوف» و «معوذ»: پسران «حارث» [۱] و «عبد الله بن رواحه» به نبرد آمدند. اما همین که خود را معرفی کردند، جنگجویان قریش گفتند: ما با شما نمی جنگیم، سپس فریاد بر آوردند: ای محمد! همتایان ما از قریش را به جنگ با ما بفرست. رسول خدا گفت: ای «عبیده بن حارث»! برخیز، ای «حمزه»! برخیز، ای «علی»! برخیز.



این سه نفر در مقابل آن سه نفر آمدند و چون خود را معرفی کردند، «عتبه» و همراهانش گفتند: آری شما همتایانی بزرگوارید. «عبیده» با «عتبه» و «حمزه» با «شیهه» و «علی» با «ولید» در افتادند، «حمزه» بیدرنگ شیهه را بکشت، «علی» هم بیدرنگ «ولید» را از پای در آورد، اما «عبیده» و «عتبه» هر دو با شمشیر یکدیگر از پای درآمدند، «حمزه» و «علی» بر «عتبه» تاختند و کار او را تمام کردند، آنگاه «عبیده» را برداشته نزد رسول - خدا آوردند.

### جنگ مغلوبه

پس از نبردی که میان شش تن از پیشتازان قریش روی داد، دو سپاه به جان هم افتادند و در این گیرودار «مهجع» نخستین شهید بدر و سپس «حارثه بن سراقه»

[۱]- مادر آنان عفرأ نام داشت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۵. (از بنی عدی بن نجار) که از حوض آب می خورد، با تیر دشمن به شهادت رسیدند. پس رسول خدا از زیر سایبان بیرون آمد و مسلمین را به جهاد تشویق کرد و می گفت: به خدائی که جان محمد در دست اوست: هر مردی که امروز با اینان نبرد کند، و حمله کند و نگریزد و با شکیبائی در راه خدا به شهادت رسد، خدا او را در بهشت داخل کند. عمیر بن حمام (از بنی سلمه) که چند خرما به دست داشت و می خورد، گفت: به به، راستی میان من و بهشت همان مانده است که اینان مرا بکشند؟ سپس خرماها را از دست خویش انداخت و شمشیر خود را گرفت و جنگید تا به شهادت رسید. عوف بن حارث (عوف بن عفرأ) به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! چه کاری است که خدا را از بنده اش به خنده می آورد؟ گفت: دست برهنه اش را در میان دشمن فرو بردن. پس «عوف» زرهی را که بر تن داشت در آورد و انداخت و شمشیر خود را گرفت

و جنگید تا به شهادت رسید. ابن اسحاق می‌نویسد: در گیرودار جنگ، «أبو جهل بن هشام» دعا کرد و گفت: خدایا! از ما دو گروه آنکه را بیشتر قطع رحم می‌کند و سخنی ناشناخته‌تر می‌گوید، امروز نابود ساز. و همین دعایش مستجاب شد. آنگاه رسول خدا مشتی ریگ برداشت و رو به قریش داشت و گفت: زشت باد روها، خدایا دلهاشان را بترسان و پاهایشان را بلرزان و آنگاه آن را به سوی قریش پاشاند و یاران خود را فرمود تا: سخت حمله کنند. در این موقع شکست دشمن آشکار گشت و گردنکشان قریش کشته و یا اسیر شدند.

### وضع رسول خدا در جنگ بدر

ابن اسحاق و واقدی - چنان که گفته شد - می‌نویسند که: رسول خدا در زیر سایبان بسر می‌برد و «سعد بن معاذ» با چند نفر از انصار، بر در سایبان به نگهبانی رسول خدا ایستاده بودند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۶  
 اما روایتی که در مسند أحمد [۱] و طبقات [۲] از علیّ - علیه السلام - نقل شده بر خلاف این است، علیّ - علیه السلام - می‌گوید: چون روز بدر فرا رسید، رسول خدا پیشاپیش ما قرار داشت و هیچ کدام از ما از او نزدیکتر به دشمن نبودیم و از همه بیشتر در جنگ تلاش می‌کرد [۳].

در نهج البلاغه نیز همین مطلب از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است: کُنَّا إِذَا احْمَرَّ البَأْسُ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ. یعنی: هرگاه کار جنگ به سختی می‌کشید، ما به رسول خدا پناه می‌بردیم و هیچ کس از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود [۴].

آیات مربوط به غزوه «بدر کبری»: سوره آل عمران ۱۲-۱۳، ۱۲۳-۱۲۷. سوره نساء ۷۷-۷۸. انفال ۱-۱۹، ۳۶-۵۱، ۶۷-۷۱. حجّ ۱۹. آیات ۱۲۴-۱۲۷. سوره آل عمران در نزول

فرشتگان برای نصرت مؤمنین و آیات ۹-۱۲ سوره انفال نیز در نزول فرشتگان و کشته شدن کافران به دست ایشان صریح است [۵].  
به گفته ابن اسحاق: تمام سوره انفال پس از غزوه «بدر کبری» نازل گردیده است.

### دستور خاص

روز بدر رسول خدا به أصحاب خود فرمود: می‌دانم که مردانی از «بنی هاشم» و دیگران را بدون آنکه به جنگ با ما علاقه‌مند باشند به اکراه بیرون آورده‌اند، پس هر

[۱]-	ج	۱،	ص	۱۲۶.
[۲]-	ج	۲،	ص	۲۳.
[۳]-	ر. ک:	امتاع	الاسماع،	ص ۸۴.
[۴]-	شرح نهج	البلاغه،	ج ۴،	ص ۳۸۵.
[۵]-	ر. ک:	سیره النبی،	ج ۲،	ص ۲۷۱-۲۷۴.
تاریخ پیامبر اسلام،	آیتی	متن، ص: ۲۶۷		

کسی از شما با یکی از «بنی هاشم» برخورد کند او را نکشد، و هر کس «أبو البختری- بن هشام» را ببیند او را نکشد، و هر کس «عبّاس» عموی رسول خدا را ببیند او را نکشد [۱]، اما به تفصیلی که در کتب تاریخ نوشته‌اند، أبو البختری: عاص بن هشام، در اثر طرفداری و حمایت از همسفر خود، جناده بن ملیحه، به دست مجذّر بن ذیاد- بلوی کشته شد.

بلال حبشی و أمیّه بن خلف: عبد الرحمن بن عوف می‌گوید: «أمیّه بن خلف» در مکه با من دوستی داشت و پس از آنکه نام جاهلی من که «عبد عمرو» بود به نام اسلامی «عبد الرحمن» تغییر یافت، هرگاه مرا در مکه می‌دید می‌گفت: ای «عبد عمرو» نامی را که پدر و مادرت تو را به آن نامیده بودند، رها کردی؟ می‌گفتم:

آری. می گفت: من که «رحمان» را نمی شناسم، تو را به نامی که نمی شناسم نخواهم خواند، و تو هم به نام اول پاسخ نمی دهی، پس میان من و خود چیزی قرار ده، تا تو را به همان صدا کنم. گفتم: ای ابو علی هر چه می خواهی خود معین کن. گفت: «عبد الاله» خوب است؟ گفتم: آری. سپس مرا «عبد الاله» می خواند تا روز بدر فرا رسید و او را دیدم ایستاده و دست پسرش [۲] «علی» را گرفته است، من هم چند زره را از تن چند نفر در آورده بودم و برای خودم می بردم، چون مرا دید گفت: ای «عبد عمرو»! چون پاسخ ندادم، گفت: ای «عبد الاله»! گفتم: چه می گوئی؟ گفت: می شود مرا اسیر بگیری که برای تو از این چند زره بهتر خواهد بود؟ گفتم: آری به خدا قسم، پس آن چند زره را انداختم و دست او و پسرش را گرفتم، و او می گفت: راستی وضع امروز بی سابقه است، مگر نیازی به شیر نداری؟ یعنی: با اسیر کردن من چند شتر شیرده به دست می آورید.

[۱]- أبو حذیفه در اینجا سخنی جسارت آمیز گفت که رسول خدا را آزرده خاطر ساخت، و خودش تا روزی که در یمامه به شهادت رسید از آن بیمناک بود (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۱، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م.).

[۲]- در نسخه اصل به جای «پسرش»، «پدرش» آمده بود، از روی سیره ابن هشام تصحیح شد (ج ۲، ص ۲۸۳-۲۸۴). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۸.

«عبد الرحمن» می گوید: در همین حال که من در میان «أمیه» و پسرش «علی» بودم و دست آن دو را گرفته بودم، از من پرسید: ای «عبد الاله»! در میان شما که بود که خود را با پر شتر مرغی در سینه اش نشاندار ساخته بود؟ گفتم: «حمزه بن عبد المطلب» گفت: همو بود که این بلاها را بر سر ما آورد.

عبد الرحمن گفت: به خدا قسم: آن دو را می بردم که «بلال»، «أمیه» را همراه من دید و همین «أمیه» بود که در مکه «بلال» را شکنجه می داد تا اسلام را رها کند، و او را در

گرمای روز، روی ریگ‌های داغ مگه به پشت می‌خواباند و دستور می‌داد تا سنگی بزرگ، روی سینه وی می‌نهادند و آنگاه به او می‌گفت: از این شکنجه خلاصی نداری، مگر این که دین محمد را ترک کنی. اما «بلال» همچنان می‌گفت: خدا یکی است، خدا یکی است.

هنگامی که «بلال»، «أمیّه» را دید، فریاد کشید: سرمایه کفر «أمیّه بن خلف» است، نجات نیابم اگر او نجات پیدا کند. گفتم: ای «بلال» با اسیر من؟ گفت: نجات نیابم اگر او نجات یابد. سپس فریاد زد: ای یاوران خدا! سرمایه کفر «أمیّه بن خلف» است، نجات نیابم اگر او نجات یابد.

پس اطراف ما را چون حلقه‌ای گرفتند و من از وی دفاع می‌کردم. مردی شمشیر کشید و پسرش را از پای درآورد، «أمیّه» چنان فریادی کشید که هرگز نشنیده بودم، پس گفتم: به فکر خویش باش اگر چه بی‌فایده است و از من هم کاری ساخته نیست، پس «أمیّه» و «بلال» [۱] را با شمشیرهای خود پاره پاره کردند [۲]. خدا «بلال» را رحمت کند که چند زره من هم از دست رفت و اسیر مرا هم کشت.

### معاذ بن عمرو و أبو جهل

«معاذ بن عمرو بن جموح» (از بنی سلمه) می‌گوید: در حالی که پیرامون «أبو جهل» را سخت گرفته بودند، شنیدم که: می‌گفتند: کسی نمی‌تواند امروز بر

[۱]- این طور است در اصل. ولی با توجه به منابع باید به جای «و بلال» و پسرش باشد.

م.

[۲]- هکذا فی الاصل ایضا. ولی باید اضافه شود: عبد الرحمن گفت: م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۶۹

«أبو الحکم» دست یابد، پس همت خود را بر آن داشتم که بر وی حمله برم و چون

فرستی به دست آمد، بر او تاختم و ضربتی بر وی نواختم، که پایش از نصف ساق چون هسته‌ای که از زیر سنگ می‌پرد، از زیر شمشیر من پرید، در همین حال پسرش «عکرمه» شمشیری بر بازوی من نواخت و دست مرا پراند، چنان که با پوستی به پهلوی من آویخته شد، اما گرفتاری جنگ مرا مجال نمی‌داد که به فکر آن باشم و تا آخر روز همچنان جنگ می‌کردم و آن را پشت سر خود می‌کشیدم و آخر کار که مرا آزار می‌داد پا روی آن نهاده و خود را کشیدم تا پاره شد و افتاد.

ابن هشام می‌گوید: معاذ تا دوران خلافت عثمان زنده بود [۱]. «أبو جهل» همچنان افتاده بود که «معوذ بن عفرأ» رسید و با ضربتی کار او را ساخت و سپس خود جنگ کرد تا به شهادت رسید و آنگاه که کار جنگ بدر به انجام رسید، رسول خدا فرمود تا: «أبو جهل» را در میان کشته‌ها جستجو کنند و فرمود: اگر او را نشناختید، به اثر زخمی که در زانوی او است بنگرید، چه روزی من و او که دو کودک بودیم در خانه «عبد الله بن جدعان» بر سر سفره او به هم فشار آوردیم و بر اثر فشار من که اندکی از او بزرگتر بودم بر دو زانوی خویش بیافتاد و یکی از دو زانوی خراشی برداشت که هنوز اثر زخم آن باقی است.

«عبد الله بن مسعود» می‌گوید: من در جستجوی أبو جهل برآمدم، او را یافتم و شناختم و پا روی گردن وی نهادم، همین «أبو جهل» بود که روزی در مکه مرا دستگیر ساخته و آزار داده و کتک زده بود، پس به وی گفتم: ای دشمن خدا! آیا خدا ترا خوار ساخت؟ گفت: چه شده است که خوار باشم؟! از این مردی که می‌کشید بزرگتر کیست؟ بگو: کدام دسته پیروز شده‌اند؟ گفتم: خدا و پیامبرش.

به روایتی: «أبو جهل» گفت: ای مردک گوسفندچران! مقامی بس بلند و ارجمند را اشغال کرده‌ای.

«عبد الله» می‌گوید: سر او را بریدم و نزد رسول خدا آوردم و گفتم: ای رسول

[۱]- ج ۲، ص ۲۸۸، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۷۰. خدا! این سر دشمن خدا «ابو جهل» است. رسول خدا گفت: راستی تو را به خدائی قسم که جز او معبودی نیست؟ گفتم: آری به خدائی قسم که جز او معبودی نیست. آنگاه سر وی را پیش پای رسول خدا انداختم، پس خدا را ستایش کرد. ابن اسحاق می نویسد: «عکاشه بن محصن بن حرثان أسدی» (حلیف بنی - عبد شمس بن عبد مناف) روز بدر همچنان می جنگید تا شمشیرش درهم شکست، پس نزد رسول خدا آمد و رسول خدا چوب خشکی را به او داد و گفت: ای «عکاشه» با همین جنگ کن، پس آن را گرفت و تکانی داد و به صورت شمشیری بلند و محکم و صیقلی درآمد و تا پایان جنگ که خدا مسلمانان را فاتح ساخت با همان شمشیر می جنگید، و آن را «عون» می گفتند. «عکاشه» نیز در جنگ های دیگر همراه رسول خدا با آن جنگ می کرد، تا در جنگ با مرتدآن به دست «طلیحه بن خویلد أسدی» به شهادت رسید [۱].

### کشتگان قریش در چاه بدر

به فرموده رسول خدا: کشته های دشمن را در چاه بدر افکندند، مگر «أمیه بن خلف» که در همانجا که بود، او را زیر خاک و سنگ کردند. رسول خدا بر سر چاه بدر ایستاد و گفت: ای به چاه افتادگان! ای «عتبه - بن ربیع»! و ای «شبهه بن ربیع»! و ای «أمیه بن خلف»! و ای «ابو جهل بن هشام»! - تا همه آنها را که در چاه بودند نام برد و بر شمرد - بد خویشانی برای پیامبر خود بودید، مردم مرا راستگو دانستند و شما دروغگو، مردم مرا پناه دادند و شما مرا بیرون کردید، مردم مرا یاری کردند و شما به جنگ من برخاستید، سپس گفت:

[۱]- این حدیث را در استیعاب (هامش اصابه، ج ۳، ص ۱۵۵، چاپ دار صادر) و اسد

الغابه (ج ۴، ص ۳، چاپ افست اسماعیلیان) و نیز سیره ابن هشام (ج ۲، ص ۲۹۰، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ هـ) و غیره ملاحظه کنید. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۷۱. آیا آنچه را پروردگار به شما وعده داده بود حقّ یافتید؟ من آنچه را پروردگارم به من وعده داده بود حق یافتم. کسانی از صحابه گفتند: ای رسول خدا! آیا با لاشه‌های مردگان سخن می‌گوئی؟! فرمود: شما گفتار مرا از ایشان شنواتر نیستید، لیکن ایشان نمی‌توانند پاسخ دهند. آنچه را گفتم شنیدند و دانسته‌اند که وعده پروردگارشان حق است. «حسان بن ثابت» در قصیده‌ای که راجع به غزوه بدر گفته است، چنین می‌گوید: ینادیهم رسول الله لَمَّا قَدْ فَاهَم كَبَاكِبِ فِي الْقَلِيبِ أَمْ لَمْ تَجِدُوا كَلَامِي كَان حَقًّا أَمْرَ اللَّهِ يَأْخُذُ بِالْقُلُوبِ فَمَا نَطَقُوا، و لو نطقوا لقالوا صدقت و كنت ذا رأی مصیب [۱]

### مسلمانان دوزخی

جوانانی از قریش موقعی که رسول خدا در مکه بود به دین اسلام درآمدند، اما پس از هجرت رسول خدا در اثر حبس و شکنجه پدران و خویشان خود، توفیق هجرت نیافتند و از دین اسلام بازگشتند و همراه قریش به جنگ بدر آمدند و روز بدر کشته شدند و درباره ایشان آیه‌ای نازل شد که مضمون آن این است: «کسانی که در حال ستمکاری بر خویش، فرشتگان جانشان را گرفتند، بدانها گفتند: شما را چه می‌شد؟ گفتند: ما در سرزمین (مکه) زبون و بیچاره بودیم. فرشتگان گفتند: مگر زمین خدا وسعت نداشت، تا در آن هجرت کنید؟ اینان جایشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است» [۲]. نام این جوانان را ابن اسحاق چنین می‌نویسد:

[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۲۷۲.



- [۲]- سوره نساء آیه ۹۷.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۷۲.
- حارث بن زمعه بن أسود بن مطلب بن أسد (از بنی أسد بن عبد العزی بن - قصی).
- أبو قیس بن فاکه بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم (از بنی مخزوم - بن یقظه بن مره).
- علی بن أمیه بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمح (از بنی جمح بن عمرو بن هصیص بن کعب).
- عاص بن منبه بن حجاج بن عامر بن حذیفه بن سعد بن سهم (از بنی سهم بن عمرو بن هصیص).

### غنیمتها و اسیران بدر

پس از آن که غنیمت‌های جنگ بدر به فرموده رسول خدا جمع‌آوری شد، در کیفیت تقسیم آن اختلافی پیش آمد: دسته‌ای می‌گفتند: غنیمت‌ها را ما گرفته و آورده‌ایم و باید در میان ما قسمت شود. دسته دیگری می‌گفتند: ما بودیم که با دشمن نبرد می‌کردیم و در تعقیبشان بودیم، تا شما توانستید این غنیمت‌ها را جمع‌آوری کنید. نگهبانان رسول خدا می‌گفتند که: به خدا قسم: شما از ما سزاوارتر به قسمت بردن از غنیمت نیستید، چه ما هم می‌خواستیم با دشمن بجنگیم و نیز می‌توانستیم غنیمت‌هایی جمع‌آوری کنیم، لیکن از ترس این که مبادا دشمن نیرنگی به کار برد و خطری به رسول خدا متوجه شود، از این و آن صرف‌نظر کردیم. پس رسول خدا «عبد الله بن کعب مازنی» (از بنی النجار) را بر غنیمت‌ها گماشت، تا در منزل «سیر» آنها را بر همه سپاهیان اسلامی قسمت فرمود: برای هر مرد یک سهم و برای هر اسب از دو اسبی که داشتند دو سهم، و هشت نفر نیز که در جنگ حاضر نبودند برای هر یک سهمی از غنیمت قرار داد:

۱- عثمان بن عفان، که در اثر بیماری همسرش: «رقیه» دختر رسول خدا نتوانست در

- جنگ شرکت کند.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۷۳
- ۲- طلحه بن عبید الله تیمی.
- ۳- سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی، رسول خدا این دو نفر را برای جستجوی از کاروان قریش فرستاده بود و پس از پایان یافتن مراجعت کردند.
- ۴- حارث بن صمه (از بنی مالک بن نجار).
- ۵- خوات بن جیر (از بنی مالک بن اوس)، این دو نفر ناچار از منزل «روحاء» بازگشتند.
- [۱].

- ۶- حارث بن حاطب أنصاری، که در میان «بنی عمرو بن عوف» مأمور کاری شده بود.
- ۷- عاصم بن عدی أنصاری، جانشین رسول خدا در «قباء» و مردم «عالیه».
- ۸- أبو لبابه: بشیر بن عبد المنذر اوسی جانشین رسول خدا در مدینه.

### مژده فتح در مدینه

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «عبد الله بن رواحه» و «زید بن حارثه» را با مژده فتح نزد مردم مدینه فرستاد. «أسامه بن زید» می گوید: خبر رسیدن «زید بن حارثه» هنگامی به ما رسید که از دفن «رقیه» دختر رسول خدا فارغ شده بودیم. در این موقع نزد وی آمدم و دیدم که در نمازگاه ایستاده و مردم پیرامون وی را فرا گرفته اند و می گوید: «عتبه بن ربیع»، «شیبه بن ربیع»، «أبو جهل بن هشام»، «زمعه بن أسود»، «أبو البختری»: عاص بن هشام»، «أمیه بن خلف»، «نبیه» و «منبه»: پسران «حجاج کشته شدند. گفتم: پدر جان! راست می گوئی؟ گفت: آری- به خدا- پسرم! در منزل صفراء- رسول خدا در منزل «صفراء» فرمود تا: «علی بن ابی طالب»

[۱]- ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۵. امتاع الاسماع، ص ۹۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۷۴  
 - علیه السلام - «نضر بن حارث بن کلدۀ بن علقمۀ بن عبد مناف بن عبد الدار» را گردن زد.

در منزل عرق الظبیه [۱] - در این منزل رسول خدا فرمود تا: «علی بن ابی طالب» یا «عاصم بن ثابت بن ابی الأقلح»، «عقبۀ بن ابی معیط» را گردن زد.

### اسیران قریش در مدینه

رسول خدا اسیران قریش را در میان أصحاب خود پراکنده ساخت و فرمود: با اسیران به نیکی رفتار کنید. یکی از اسیران: «أبو عزیز بن عمیر» برادر «مصعب بن - عمیر» بود که می گوید: مردی از أنصار مرا اسیر گرفت که برادرم «مصعب» بر ما گذشت و به آن أنصاری گفت: دست از این اسیر بر مدار که مادری توانگر دارد، و شاید او را باز خرد. پس گفتم: ای برادر! سفارشت درباره من همین است؟ مصعب گفت: برادر من این مرد أنصاری است نه تو. «أبو عزیز» می گوید: من در میان طایفه ای از أنصار بودم و چون خوراک روز یا شب خود را می آوردند، نان خود را به من می دادند و خود به خرما قناعت می کردند. و حتی اگر به علّت شرم نان خود را پس می دادم، باز به من برمی گرداندند و دست به آن نمی زدند. ابن هشام می نویسد: مادرش چهار هزار درهم فرستاد و او را آزاد کرد.

### مگه در عزای جگرگوشه های خود

نخستین کسی که خبر شکست قریش را به مگه آورد، «حیسمان بن عبد الله - خزاعی» بود، گفتند: چه خبر داری؟ گفت: «عتبۀ بن ربیعۀ»، «شیبۀ بن ربیعۀ»، «أبو الحکم بن هشام»، «أمیۀ بن خلف»، «زمعۀ بن أسود»، «نبیه» و «منبّه»: پسران «حجاج» و «أبو البختری بن هشام» کشته شدند و چون اشراف قریش را

[۱]- در معجم البلدان به ضم ظاء ضبط شده است. (ج ۴ ص ۵۸) م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۷۵، بر می‌شمرد، «صفوان بن أمیه» گفت: شما را به خدا قسم: اگر عقل دارد از او درباره من سؤال کنید. از او پرسیدند: «صفوان بن أمیه» چطور شد؟ گفت: خودش همین است که در حجر نشسته است، اما- به خدا قسم- پدر و برادرش را دیدم که کشته شدند.

### اندوه فراوان أبو لهب را می‌کشد

أبو رافع آزادشده رسول خدا می‌گوید: غلام «عبّاس بن عبد المطلب» بودم، و اسلام به خانه ما راه یافته بود و «عبّاس» و «أمّ الفضل» و من اسلام آورده بودیم، اما «عبّاس» که ثروتی فراوان داشت و بیشتر ثروتش در دست مردم پراکنده بود، از مخالفت با قریش و اظهار ایمان خود بیم داشت. «أبو لهب» هم که خود برای جنگ بیرون نرفته بود، «عاص بن هشام بن مغیره» را به جای خود فرستاده بود، پس چون مژده فتح بدر به ما رسید، شادمان گشتیم و در خود قدرتی و نیروئی یافتیم، اما دشمن خدا «أبو لهب» رسوا گشت و از پای درآمد، من در «حجره زمزم» تیرتراشی می‌کردم و «أمّ الفضل» هم در کنار من نشسته بود و از خبری که به ما رسیده بود شادمان بودیم که «أبو لهب» با تکبر رسید و در کنار خیمه پشت به پشت من نشست، در همین موقع مردم گفتند: «أبو سفیان بن حارث بن عبد المطلب» رسید، «أبو لهب» به او گفت: نزدیک آی که خبر صحیح را تو داری. «أبو سفیان» نشست و مردم بالای سر او ایستاده بودند. «أبو لهب» گفت: برادر زاده! بگو: کار مردم به کجا کشید. گفت: به خدا قسم: جز این نبود که با آنان روبرو شدیم و به حکمشان گردن نهادیم تا هر کس را که از ما خواستند کشتند و هر کس را خواستند اسیر گرفتند، اما به خدا قسم که: قریش را ملامت نمی‌کنم، چه مردانی سفید بر اسبانی سیاه و سفید، در میان زمین و آسمان دیدیم که چیزی را باقی نمی‌گذاشتند و کسی نمی‌توانست در مقابلشان ایستادگی کند.

أبو رافع می گوید: در این موقع کنار خیمه را بالا زدم و گفتم: آنها- به خدا قسم- فرشتگان خدا بوده‌اند. پس «أبو لهب» دست خویش را بلند کرد و سخت به روی من نواخت

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۷۶  
 پس بر وی حمله بردم، اما مرا گرفت و بر زمین کوبید و روی من نشست و چون مردی ضعیف بودم مرا می زد. در این میان «أم الفضل» ستونی از ستون‌های خیمه را برگرفت و چنان بر سر «أبو لهب» نواخت که شکافی بزرگ در سر وی پدید آمد، سپس گفت: اکنون که سرور او نیست او را بیچاره یافته‌ای؟ «أبو لهب» زبون و سرشکسته راه خود را گرفت و رفت و خدا می داند که جز هفت شب دیگر زنده نبود و خدا او را به آبله‌ای طاعون مانند به هلاکت رساند.

### دو دستور سیاسی

بزرگان قریش دستور دادند تا: اولاً- اهل مکه بر کشته‌های خویش اشک نریزند و سوگواری نکنند و از این راه خود را به شماتت مسلمین گرفتار نسازند و ثانیاً- در بازخرید اسیران خود شتاب نورزند تا مبدا مسلمانان در بهای آنان سختگیری کنند. «أسود بن مطلب بن أسد بن عبد العزی» که سه فرزند خود: «زمعه بن أسود» و «عقیل بن أسود» و «حارث بن زمعه» را از دست داده بود و می خواست بر آنها زار بگرید، اما نمی توانست بر خلاف تصمیم و دستور بزرگان قریش عمل کند، شبانه شنید که کسی نوحه گری می کند و چون نابینا بود، به غلام خود گفت: بین، مثل این که گریه و شیون آزاد شده است، اگر قریش بر کشته‌های خود می گریند تا من هم بر پسرم زمعه گریه کنم که درونم آتش گرفته است. اما چون غلام تحقیق کرد و برگشت، گفت: زنی شتر خود را گم کرده است و بدین جهت شیون می کند، «أسود» اشعاری بدین مضمون گفت: «شگفتا که زنی حق دارد بر شتر گمشده خویش گریه کند، اما من حق

ندارم بر پسران دلیر خود که سروران قریش بوده‌اند اشک بریزم». تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۷۷

### اقدام قریش در خرید اسیران

نخستین کسی که در خرید وی اقدام شد. «أبو وداعه بن ضبیره سهمی» بود که مطابق آنچه رسول خدا خبر داده بود، پسرش «مطلب بن وداعه» که مردی هوشمند و تجارت پیشه و ثروتمند بود، به ظاهر تسلیم دستور قریش شد، اما شبانه از مکه بیرون آمد و رهسپار مدینه شد و پدرش را به چهار هزار درهم بازخرید و آزاد کرد و با خود به مکه برد. سهیل بن عمرو: سپس «مکرز بن حفص» برای بازخرید «سهیل بن عمرو» که به دست «مالک بن دحشم» اسیر شده بود وارد مدینه شد و هر چند عمر اصرار داشت که رسول خدا اذن دهد تا «سهیل» را مثله کند و دندانهای پیشین او را بکشد تا دیگر نتواند علیه مسلمانان سخنرانی کند، رسول خدا از مثله کردن او مانع شد و نیز به اسلام وی در آینده اشاره کرد. «مکرز» مقدار فدیة سهیل را با مسلمانان قرار گذاشت و سپس خود به جای وی تن به اسیری داد تا «سهیل بن عمرو» برود و بهای خود را بفرستد. عمرو بن ابی سفیان - به ابو سفیان گفتند: در خرید پسر «عمرو» اقدام کن. گفت: «حظله» را کشته‌اند، «عمرو» را هم با پول بخرم؟ بگذارید تا هر وقت می‌خواهند اسیرشان باشد. در این میان «سعد بن نعمان» (از بنی عمرو بن عوف) که پیرمردی مسلمان بود. برای عمره رهسپار مکه شد، پس «ابو سفیان» بر خلاف قرار قریش که هر کس را که برای حج یا عمره رهسپار مکه باشد با او کاری نداشته باشند، وی را گرفت و به جای پسر خود «عمرو» زندانی کرد و اشعاری گفت که «حسان بن ثابت» به او پاسخ داد. رسول خدا به تقاضای رجال «بنی عمرو بن عوف»، «عمرو بن ابی سفیان» را آزاد فرمود، «ابو سفیان» هم «سعد» را رها کرد.

أبو العاص بن ربیع بن عبد العزّی بن عبد شمس - أبو العاص از مردان ثروتمند و

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۷۸  
 با امانت و از بازرگانان مکه بود، و چون مادرش «هاله» خواهر خدیجه بود، رسول خدا به درخواست خدیجه، «زینب» دختر بزرگ خود را به وی تزویج کرد و چون رسول خدا مبعوث گردید، «خدیجه» و دخترانش همگی به وی ایمان آوردند و دین اسلام را پذیرفتند [۱].

أما أبو العاص همچنان مشرک باقی ماند و هر چند مردان قریش نزد وی رفتند، و اصرار کردند تا «زینب» را طلاق دهد، بر خلاف پسران «أبو لهب» پیشنهادشان را نپذیرفت و از وی جدا نشد. رسول خدا هم در مکه نمی توانست «زینب» را که به حکم اسلام خود و کفر «أبو العاص» بر وی حرام شده بود، از «أبو العاص» جدا کند، و «زینب» با آنکه مسلمان بود همچنان با «أبو العاص» مشرک زندگی می کرد، تا آنکه «أبو العاص» در جنگ «بدر» به دست «خراش بن صمه» اسیر شد و هنگامی که نوبت بازخريد اسیران رسید «زینب» هم برای رهائی شوهر و پسر خاله اش. مالی فرستاد، از جمله گردنبندی را که مادرش «خدیجه» در شب عروسی او با «أبو العاص» به وی داده بود و چون رسول خدا به آن گردنبند نگریست، او را بر حال زینب سخت رقت آمد و گفت: اگر مصلحت می دانید که اسیر دخترم را رها کنید و مالش را هم به او پس فرستید، این کار را بکنید. أصحاب پذیرفتند و چنان کردند. رسول خدا هم از او پیمان گرفت که «زینب» را رها کند و به مدینه فرستد. و پس از حرکت «أبو العاص» به طرف مکه، در حدود یک ماه پس از واقعه «بدر»، «زید بن حارثه» و مردی از أنصار را فرستاد و گفت: «در بطن «یأجج [۲]» منتظر بمانید، تا «زینب» برسد، آنگاه او را با خود به مدینه آورید». «أبو العاص» هم پس از ورود به مکه «زینب» را گفت تا: برای سفر آماده شود و چون آماده گشت «کنانه بن ربیع» برادر شوهرش او را بر شتری سوار کرد،

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۲، ص ۲۹۶.

[۲]- به فتح یاء و کسر جیم اول: نام دو جا است در نزدیکی مکه: یکی در هشت میلی مکه، و دیگری دورتر. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۷۹. و کمان و تیردان خود را برداشت و روز روشن مهار شتر را گرفت و زینب را از مکه بیرون برد. مردانی از قریش در این باره به سخن آمدند و به دنبال «زینب» از مکه خارج شدند و در «ذی طوی» به او رسیدند و نخستین کسی که به سوی وی پیش تاخت، «هبار بن أسود بن مطلب بن أسد» بود که با نیزه‌ای بر وی حمله برد و او را چنان ترساند که سقط جنین کرد، پس «کنانه» یک تنه در مقابل آنان ایستاد و چنان ایستادگی کرد که از وی دست کشیدند و بازگشتند. آنگاه «أبو سفیان» با کسانی از اشراف قریش، نزد کنانه آمدند و گفتند: دست از تیراندازی بدار تا با تو صحبت کنیم. و سپس گفتند: کار خوبی نکردی، چه «زینب» را روز روشن حرکت دادی و از مکه بیرون بردی، با آنکه می‌دانی محمد چه مصیبتی بر سر ما آورده است و با این کار، مردم گمان خواهند کرد که ما چنان زبون و بیچاره گشته‌ایم که از این کار هم نمی‌توانیم جلوگیری کنیم، و گرنه ما را به نگهداشتن این زن در مکه چه کاری است، اکنون او را به مکه بازگردان و چون صداها آرام گرفت و مردم خبردار شدند که «زینب» را به مکه بازگردانده‌ایم، پنهانی او را سوار کن و پدرش نزد و همراهش تسلیم کرد [۱].

کنانه چنان کرد و چند شبی هم در مکه ماند، آنگاه شبی او را بیرون برد و به «زید بن حارثه» و أنصاری همراهش تسلیم کرد [۱].

«أبو العاص» همچنان در مکه می‌زیست، تا اندکی پیش از فتح مکه برای تجارت رهسپار شام شد، و چون مردی امین بود و مردم به وی اعتماد کامل داشتند، سرمایه‌هایی از قریش را در اختیار داشت، پس چون از تجارت شام بازمی‌گشت، دسته‌ای از مسلمانان با وی برخورد کردند و بر هر چه داشت ظفر یافتند و خودش گریخت. مسلمین اموال وی را به مدینه آوردند و خود او هم شبانه وارد مدینه شد و به «زینب» همسر



[۱]- در این باره «عبد الله بن رواحه» یا «أبو خيثمه» را قصیده‌ای است که ابن اسحاق نقل می‌کند، «کنانه بن ربیع» را نیز در این باره اشعاری است، «هند» مادر «معاویه» کسانی را که بر «زینب» حمله برده بودند ملامت کرد و گفت: أفي السلم أعيار جفاء و غلظة و في الحرب أشباه النساء العوارك؟

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۰

سابق خود پناه برد تا مال خود را بگیرد. رسول خدا برای نماز بامداد به مسجد رفته بود، و چون تکبیر گفت و مردم هم تکبیر گفتند و داخل نماز شدند، «زینب» از صفه زنان فریاد زد: ای مردم من «أبو العاص بن ربیع» را پناه دادم. چون رسول خدا سلام نماز گفت، به مردم روی آورد و گفت: «ای مردم آنچه را من شنیدم شما هم شنیدید؟ گفتند: آری. فرمود: به خدائی که جان محمد در دست اوست من از این قضیه اطلاعی نداشتم مگر به وسیله همان چه شما هم شنیدید، اما کمترین مسلمان هم می‌تواند از طرف مسلمانان به کسی پناه دهد». سپس رسول خدا به خانه «زینب» رفت و گفت: «دخترم! در پذیرائیش کوتاهی مکن، اما مبادا به تو راه یابد که بر وی حلال نیستی».

سپس رسول خدا نزد دسته‌ای که مال وی را به غنیمت گرفته بودند فرستاد و گفت: «خویشی این مرد را با ما می‌دانید، اکنون اگر مال وی را پس دهید احسانی کرده‌اید و ما هم خشنود می‌شویم و اگر هم راضی نباشید حق با شما است و این مال را خدا حق شما قرار داده است و بدان سزاوارترید». گفتند: چرا همه‌اش را رد می‌کنیم، و حتی دلو و مشک کهنه و ظرف آب و چوب جوالبند را هم پس دادند.

پس «أبو العاص» آن مالها را گرفت و رهسپار مکه شد و مال هر کدام از قریش را به صاحبش رد کرد و گفت: ای گروه قریش! کسی از شما مانده است که چیزی نزد من داشته باشد؟ گفتند: نه، خدایت پاداش نیک دهد، چه با وفا و جوانمرد بودی! گفت: پس أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا عبده و رسوله. به خدا قسم: از اسلام آوردن در مدینه

و ماندن نزد پیغمبر مانعی نداشتیم. جز این که ترسیدم مبادا گمان کنید می‌خواهم بدین وسیله مالهای شما را بخورم، اکنون که از این جهت آسوده خاطر شدم، اسلام آوردم. سپس راه مدینه را در پیش گرفت و نزد رسول خدا رفت و دیگر بار پس از شش سال «زینب» را رسول خدا به خانه وی فرستاد.

### سرانجام اسیران بدر

۱- بیشتر اسیران بدر و به گفته یعقوبی: ۶۸ نفرشان سربها دادند و آزاد شدند، تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۱،  
از جمله: عبّاس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا بود که نزد رسول خدا اظهار ناداری کرد تا از دادن سربهای خود آزاد باشد، اما رسول خدا فرمود: «مالی که نزد «أمّ-الفضل» یعنی: همسرش: «لبابه» دختر «حارث هلالی» امانت گذاشتی و گفتی: این مال ذخیره باشد چطور شد؟» گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدائی، به خدا قسم که: جز من و او کسی از این امر اطلاعی نداشته است، پس ناچار سربهای خود و دو برادرزاده خود «عقیل» و «نوفل بن حارث» و هم پیمان آن دو را که مردی از «بنی فهر» بود پرداخت و آزاد شد.  
اما به روایت ابن حجر در إصابه از ابن سعد: «نوفل» هزار نیزه را که در «جدّه» داشت و چنان که خود گفت: جز خدا و خودش کسی از آن باخبر نبود و رسول-خدا از آن خبر داد، تسلیم کرد و آزاد شد.  
۲- به طوری که سابقا گفته شد: دو نفرشان را به دستور رسول خدا گردن زدند.  
۳- به گفته ابن اسحاق و دیگران: عدّه‌ای را رسول خدا همچنان آزاد کرد: أبو العاص بن ربیع (از بنی عبد شمس بن عبد مناف).  
مطلب بن حنطب (از بنی مخزوم).  
صیفی بن اُبی رفاعه (از بنی مخزوم) که قول داد سربهای خود را بفرستد، اما وفا نکرد.

أبو عزة: عمرو بن عبد الله (از بنی جمح) که شاعری نادار و عیال وار بود و پس از آزادی اشعاری در مدح رسول خدا بگفت [۱].  
سائب بن عیید.  
عیید بن عمرو [۲].  
۴- سربهای اسیران بدر به تناسب وضع مالی آنها از هزار درهم تا چهار هزار درهم بود، اما کسانی بودند که نمی‌توانستند حتی حد اقل سربها را که هزار درهم

---

[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۳۰۵.  
[۲]- امتاع الاسماع، ص ۱۰۱.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۲.  
بود پردازند و در عین حال چون با سواد بودند، لذا رسول خدا فرمود تا: هر کدام از ایشان ده پسر از پسران أنصار را خواندن و نوشتن نیک بیاموزد و سپس آزاد گردد، «زید بن ثابت» از همین راه با سواد شده بود [۱].

### داستان عمیر بن وهب

عمیر بن وهب جمحی که از شیاطین قریش و از آزاردهندگان رسول - خدا بود و مسلمانان را در مکه رنج می‌داد و در جنگ بدر اسیر و سپس آزاد شد، روزی پس از واقعه بدر با «صفوان بن أمیه» در حجر نشسته بود و از مصیبت بدر و «أصحاب قلیب» [۲] سخن به میان کشید، «صفوان» گفت: راستی که پس از ایشان در زندگی خیری نیست، «عمیر» گفت: به خدا قسم: راست گفتم، به خدا سوگند: اگر قرضهای بی محل و خانواده‌ای که می‌ترسم پس از من بیچاره شوند، نبود سوار می‌شدم و بر سر محمد می‌رفتم و او را می‌کشتم، چه نزد ایشان عذری دارم و فرزندم به دست ایشان اسیر است. «صفوان» گفتار او را غنیمت شمرد و گفت: قرضهائی را که داری بر عهده من که

پرداخت کنم، زن و فرزندان هم با زن و فرزندان من خواهند بود و تا زنده‌اند با ایشان همراهی می‌کنم و آنچه از من بر آید کوتاهی نخواهم کرد. «عمیر» گفت: پس این مطلب را پوشیده دار. گفت: بسیار خوب. «عمیر» دستور داد شمشیرش را تیز و زهرآگین کردند، و آنگاه رهسپار مدینه شد و چون او را نزد رسول خدا هدایت کردند و با شمشیر آویخته شرفیاب شد، رسول خدا پرسید: به چه کار آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تا درباره این اسیری که گرفتار شما است، محبت کنید. رسول خدا فرمود: چرا شمشیر به گردن آویخته‌ای؟ گفت: خدا این شمشیر را لعنت کند که هیچ به درد ما نخورد. رسول خدا بار دیگر گفت: راست بگو به چه کار آمده‌ای؟

[۱]- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲. امتاع الاسماع، ص ۱۰۱.

[۲]- یعنی: کشته‌هایی که در چاه بدر افکنده شدند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۳  
گفت: جز این منظوری ندارم. فرمود: این طور نیست، تو و «صفوان بن أمیه» در حجر نشسته و بر «أصحاب قلیب» تأسف خوردید و چنین و چنان گفتگو کردید و اکنون برای کشتن من آمده‌ی، اما خدا ترا مجال نمی‌دهد.  
«عمیر» گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدائی، ما تو را در وحی و اخبار آسمان دروغگو می‌دانستیم، جز من و «صفوان» کسی از این راز اطلاع نداشت. اکنون به خدا قسم: یقین کردم که این خبر را جز از طرف خداوند به دست نیآورده‌ای. سپاس خدائی را است که مرا به دین اسلام هدایت فرمود و این راه را در پیش پای من نهاد. آنگاه شهادتین بر زبان راند و رسول خدا فرمود: «برادرتان را دین بیاموزید و قرآن بر وی بخوانید و اسیرش را آزاد کنید» چنان کردند.  
سپس «عمیر» به رسول خدا گفت: من در خاموش کردن نور خدا پس کوشا بودم و کسانی را که دین خدائی داشتند سخت شکنجه می‌دادم. اکنون دوست دارم مرا اذن

دهی تا به مکه روم و آنان را به سوی خدا و پیامبرش و به سوی اسلام دعوت کنم. باشد که خدا هدایتشان کند و گرنه چنان که یاران تو را در دینشان آزار می‌داده‌ام اهل مکه را هم در دینشان آزار دهم. رسول خدا وی را اذن داد و رهسپار مکه شد، از طرفی پس از حرکت «عمیر» از مکه «صفوان بن أمیه» می‌گفت: مژده باد که به همین زودی پیشامدی روی می‌دهد که واقعه بدر را از یاد خواهد برد و پیوسته از رهگذران حال «عمیر بن وهب» را می‌پرسید تا مسافری رسید و خبر مسلمان شدن وی را آورد، «صفوان» قسم خورد که: دیگر هرگز با وی سخن نگوید و به هیچ وجه سودی به او نرساند. «عمیر» وارد مکه شد و در اثر دعوت وی مردمی بسیار به دین اسلام در آمدند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۴

### نزول سوره انفال

ابن هشام از ابن اسحاق روایت می‌کند که تمام سوره انفال یکجا پس از واقعه بدر کبری نزول یافت.

### فهرست سپاهیان اسلامی در بدر

از بنی هاشم و بنی مطلب بن عبد مناف و موالی ایشان ۱۲ نفر، از جمله: رسول خدا صلی الله علیه و آله، حمزه بن عبدالمطلب، علی بن ابی طالب، عبیده بن حارث که شهید شد و دو برادرش: طفیل بن حارث و حصین بن حارث. از بنی عبد شمس بن عبد مناف و موالی ایشان ۱۶ نفر، از جمله: عبد الله بن - جحش أسدی و عکاشه بن محصن أسدی. از بنی نوفل بن عبد مناف ۲ نفر. از بنی أسد بن عبد العزی بن قصی ۳ نفر، از جمله: زبیر بن عوام و حاطب - بن ابی بلتعنه.

از بنی عبد الدار بن قصی ۲ نفر، از جمله: مصعب بن عمیر بن هاشم.  
 از بنی زهره بن کلاب و حلفائشان ۸ نفر، از جمله: عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی  
 وقاص، مقداد بن عمرو بهرانی، عبد الله بن مسعود هذلی و خباب بن ارت.  
 از بنی تیم بن مره و حلفائشان ۵ نفر، از جمله: بلال حبشی، عامر بن فهیره و صهیب بن  
 سنان رومی.

از بنی مخزوم بن یقظه بن مره ۵ نفر، از جمله: أبو سلمه بن عبد الأسد  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۸۵،  
 مخزومی، شماس بن عثمان مخزومی، أرقم بن ابی الأرقم مخزومی، عمار بن یاسر عنسی  
 مدحجی.

از بنی عدی بن کعب و حلفائشان ۱۴ نفر.  
 از بنی جمح بن عمرو بن هصیص بن کعب ۵ نفر، از جمله: عثمان بن مظعون جمحی و  
 پسر و دو برادرش.  
 از بنی سهم بن عمرو بن هصیص ۱ نفر.  
 از بنی عامر بن لوی ۵ نفر.  
 از بنی حارث بن فهر ۵ نفر.  
 مجموع مهاجرین ۸۳ مرد [۱].

از بنی عبد الأشهل بن جشم بن حارث بن خزرج بن عمرو بن مالک بن اوس، ۱۵ نفر، از  
 جمله: سعد بن معاذ (و برادر و برادرزاده اش) و أبو الهیثم بن تیهان (و برادرش).  
 از بنی ظفر بن خزرج بن عمرو ۲ نفر، از جمله: قتاده بن نعمان و عبید بن - اوس [۲].  
 از بنی عبد بن رزاح بن کعب [۳] بن خزرج بن عمرو ۳ نفر.  
 از بنی حارثه بن حارث بن خزرج بن عمرو و حلفائشان ۳ نفر.  
 از بنی عمرو بن عوف بن مالک بن اوس ۵ نفر، از جمله: عاصم بن ثابت بن - ابی الأفلح  
 (قیس) و سهل بن حنیف.

- [۱]- ابن هشام سه نفر دیگر از مهاجرین را نام می‌برد که بسیاری از اهل علم آنان را نیز از بدریان شمرده‌اند (ر. ک: سیره، ج ۲، ص ۳۴۲، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م)
- [۲]- او را «مقرن» می‌گفتند، چه در بدر چهار نفر اسیر را با هم بسته بود، و همو است که «عقیل بن ابي طالب» را اسیر کرد (ابن هشام، سیره، ج ۲، ص ۳۴۳. م).
- [۳]- کعب همان ظفر است.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۶،
- از بنی أمیة بن زید بن مالک ۹ نفر، از جمله: مبشر بن عبد المنذر، رفاعه - بن عبد المنذر، عویم بن ساعده و ثعلبه بن حاطب. أبو لبابة بن عبد المنذر که در مدینه بود و سهم برد.
- از بنی عیید بن زید بن مالک و حلفائشان از بلی ۷ نفر.
- از بنی ثعلبه بن عمرو بن عوف ۷ نفر، از جمله: عبد الله بن جییر.
- از بنی جحجی بن کلفه بن عوف بن عمرو بن عوف و حلفائشان از بنی - أنیف ۲ نفر.
- از بنی غنم بن سلم بن امرئ القیس بن مالک و موالی ایشان ۵ نفر، از جمله: سعد بن خیثمه.
- از بنی معاویة بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف و حلفائشان از بلی ۳ نفر.
- مجموعاً از قبیله اوس ۶۱ مرد.
- از بنی امرئ القیس بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج ۴ نفر، از جمله: سعد بن ربیع و عبد الله بن رواحه.
- از بنی زید بن مالک بن ثعلبه ۲ نفر: بشیر بن سعد (و برادرش).
- از بنی عدی بن کعب بن خزرج ۳ نفر.
- از بنی أحمر بن حارثه بن ثعلبه ۱ نفر.
- از بنی جثم بن حارث بن خزرج ۱ نفر.
- از بنی زید بن حارث بن خزرج ۳ نفر.

از بنی جدارۀ بن عوف بن حارث بن خزرج ۴ نفر.  
 از بنی الأبجر (بنی خدرۀ بن عوف بن حارث بن خزرج) ۱ نفر.  
 از بنی عبید بن مالک بن سالم بن غنم بن عوف بن خزرج (بنی حبلی) [۱] ۲ نفر: عبد الله  
 بن عبد الله بن اَبی بن سلول و اوس بن خولی.

[۱]- سالم بن غنم را به علّت بزرگی شکم «حبلی» می گفتند.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۷.  
 از بنی جزء بن عدی بن مالک بن سالم بن غنم و حلفائشان ۶ نفر.  
 از بنی سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج (از بنی عجلان) ۱ نفر.  
 از بنی اَصْرَم بن فھر بن ثعلبۀ بن غنم بن عوف بن عمرو ۲ نفر.  
 از بنی دعد بن فھر بن ثعلبۀ ۱ نفر.  
 از بنی قریوس [۱] بن غنم بن اُمیّۀ بن لوزان بن سالم ۱ نفر.  
 از بنی مرضحۀ بن غنم بن سالم ۱ نفر.  
 از بنی لوزان [بن غنم] بن سالم و حلفائشان از بنی غصینه و بهراء و غیره ۸ نفر.  
 از بنی ساعدۀ بن کعب بن خزرج (از بنی ثعلبۀ بن خزرج بن ساعدۀ) ۲ نفر:  
 أبو دجانہ: سماک بن اوس بن خرشه و منذر بن عمرو.  
 از بنی بدی بن عامر بن عوف بن حارثۀ بن عمرو بن خزرج بن ساعدۀ ۲ نفر.  
 از بنی طریف بن خزرج بن ساعدۀ و حلفائشان از جهنیه و بلی ۶ نفر.  
 از بنی حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمۀ بن سعد بن علی بن اَسَد بن ساردۀ بن  
 تزید بن جثم بن خزرج و موالی ایشان ۱۲ نفر، از جمله: حباب بن منذر، عمیر بن حمام،  
 عبد الله بن عمرو بن حرام، معاذ بن عمرو بن جموح (و دو برادرش معوذ و خلّاد) و عقبۀ  
 بن عامر بن نابی.  
 از بنی عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه و حلفائشان از بنی دهمان (از بنی خنساء



بن سنان بن عبید) ۹ نفر، از جمله: بشر بن براء بن معرور.  
از بنی خناس بن سنان بن عبید ۷ نفر.  
از بنی نعمان بن سنان بن عبید و موالی ایشان ۴ نفر، از جمله: جابر بن عبد الله بن رئاب.

[۱]- قربوس (به فتح تین و باء) و قریوش (به شین) هم ضبط شده است (سیره ابن - هشام، ج ۲، ص ۳۵۱. روض الانف، ج ۵، ص ۲۹۶. جوامع السیره، ص ۱۳۳). م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۸۸.  
از بنی سواد بن غنم بن کعب بن سلمه (از بنی حدیده بن عمرو بن غنم) ۴ نفر، از جمله:  
قطبه بن عامر بن حدیده.  
از بنی عدی بن نابی بن عمرو بن سواد بن غنم ۶ نفر، از جمله: معاذ بن جبل (که از بنی سواد نبود، اما با ایشان بود).  
از بنی زریق بن عامر بن عبد حارثه بن مالک بن غضب بن چشم بن - خزرج (از بنی مخلد بن عامر بن زریق) ۷ نفر، از جمله: ذکوان بن عبد قیس بن خلد بن مخلد.  
از بنی خالد بن عامر بن زریق ۱ نفر.  
از بنی خلد بن عامر بن زریق ۵ نفر.  
از بنی عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق ۳ نفر.  
از بنی بیاضه بن عامر بن زریق ۶ نفر، از جمله: زیاد بن لید.  
از بنی حبیب بن عبد حارثه بن مالک ۱ نفر (رافع بن معلی).  
از بنی النجار: تیم الله بن ثعلبه بن عمرو بن خزرج (از بنی غنم بن مالک - بن نجار، از بنی ثعلبه بن عبد عوف بن غنم) ۱ نفر (أبو أيوب أنصاری: خالد - بن زید).  
از بنی عسیره بن عبد عوف بن غنم ۱ نفر.  
از بنی عمرو بن عبد عوف بن غنم ۲ نفر.  
از بنی عبید بن ثعلبه بن غنم ۲ نفر.

از بنی عائد بن ثعلبه بن غنم و حلفائشان از جهینه ۲ نفر.  
 از بنی زید بن ثعلبه بن غنم ۳ نفر.  
 از بنی سواد بن مالک بن غنم و حلفائشان از أشجع و جهینه ۱۰ نفر.  
 از جمله: عوف و معوذ و معاذ: پسران «حارث بن رفاعه» که مادرشان «عفراء» دختر «عبید بن ثعلبه بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار» بود و بدین جهت آنان را «بنی عفراء» می‌گفتند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۲۸۹ فهرست سپاهیان اسلامی در بدر .... ص: ۲۸۴

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۸۹  
 از بنی عامر بن مالک بن نجار (از بنی عتیک بن عمرو بن مبدول: عامر بن مالک) ۳ نفر.  
 از بنی عمرو بن مالک بن نجار که «بنی حدیله» [۱] باشند (از بنی قیس بن - عبید بن زید بن معاویه بن عمرو) ۲ نفر، از جمله: ابی بن کعب بن قیس.  
 از بنی عدی بن عمرو بن مالک بن نجار که «بنی مغاله» [۲] باشند ۳ نفر، از جمله: أبو طلحه: زید بن سهل أنصاری.  
 از بنی عدی بن نجار (از بنی عدی بن عامر بن غنم بن عدی) و حلفائشان از بلی ۸ نفر، از جمله: «سواد» بن غزیه.  
 از بنی حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی ۴ نفر، از جمله: حرام بن - ملحان.  
 از بنی مازن بن نجار (از بنی عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن) و حلفائشان از بنی أسد بن خزیمه ۳ نفر.  
 از بنی خنساء بن مبدول ۲ نفر.  
 از بنی ثعلبه بن مازن بن نجار ۱ نفر.  
 از بنی دینار بن نجار (از بنی مسعود بن عبد الأشهل بن حارثه بن دینار) ۵ نفر.  
 از بنی قیس بن مالک بن کعب بن حارثه و حلفائشان ۲ نفر.  
 جمعا از قبیله خزرج ۱۷۰ نفر [۳].

جمعا از تمام قبایل ۳۱۴ نفر.

[۱]- حدیله دختر مالک بن زید الله خزرجی، و مادر معاویة بن عمرو بن مالک بن نجار است.

[۲]- مغاله دختر عوف بن عبد مناه کنانی، و مادر عدی بن عمرو بن مالک است.

[۳]- ابن هشام چهار نفر دیگر از خزرجیان را نام می‌برد که بیشتر اهل علم، آنان را از بدریان

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۰

### شهداء مسلمانان در بدر

- ۱- عبیده بن حارث (از بنی مطلب بن عبد مناف).
- ۲- عمیر بن اُبی وقاص (از بنی زهره بن کلاب).
- ۳- ذو الشمالین: عمیر بن عبد عمرو بن نضله (حلیف بنی زهره، از خزاعه، از بنی غبشان).
- ۴- عاقل بن بکیر (حلیف بنی عدی بن کعب، از بنی سعد بن لیث).
- ۵- مهجع (حلیف بنی عدی بن کعب).
- ۶- صفوان بن بیضاء (از بنی حارث بن فهر).
- این شش نفر از مهاجرین اند.
- ۷- سعد بن خيثمه (از بنی عمرو بن عوف).
- ۸- مبشر بن عبد المنذر (از بنی عمرو بن عوف).
- ۹- یزید بن حارث، که او را «ابن فسح» می‌گفتند (از بنی حارث بن خزرج).
- ۱۰- عمیر بن حمام (از بنی حرام بن کعب، از بنی سلمه).
- ۱۱- رافع بن معلی (از بنی حبیب بن عبد حارثه).
- ۱۲- حارثه بن سراقه بن حارث (از بنی نجار).

۱۳ و ۱۴- عوف و معوذ: پسران حارث (از بنی غنم بن مالک بن نجار). این هشت نفر از انصارند [۱].

### کشته‌های قریش در بدر

روز بدر هفتاد نفر از مردان قریش به دست مسلمانان و فرشتگان کشته شدند

[۱]- آنسه مولای رسول خدا، عبد الله بن سعید بن عاص، و هلال بن معلی را نیز از شهدای بدر شمرده‌اند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۱،  
 که ابن اسحاق فقط پنجاه نفر آنها را نام می‌برد و ابن هشام بیست نفر دیگر را هم ذکر می‌کند، از جمله: حنظله بن ابی سفیان اموی، عبیده بن سعید بن عاص اموی، عاص بن سعید بن عاص اموی، عقبه بن ابی معیط اموی، عتبه بن ربیعہ عبشمی، شیبه بن ربیعہ عبشمی، ولید بن عتبه عبشمی، طعیمه بن عدی نوفلی، زمعه بن أسود بن مطلب بن أسد بن عبد العزی، حارث بن زمعه، عقیل بن أسود، أبو البختری: عاص بن هشام بن حارث بن أسد، نوفل بن خوید بن أسد (که در مکه أبو بکر و طلحه بن عبید الله را به جرم مسلمان بودن به یک ریسمان بسته بود)، نصر بن حارث بن کلده عبدری، أبو جهل: عمرو بن هشام مخزومی، عاص بن هشام مخزومی، أسود بن عبد الأسد مخزومی، منبه بن حجاج سهمی، عاص بن منبه سهمی، نبیه بن حجاج سهمی، حارث بن منبه بن حجاج سهمی، أمیه بن خلف جمحی، علی بن أمیه، مالک بن عبید الله تیمی، عثمان بن مالک بن عبید الله تیمی (برادران طلحه بن عبید الله) [۱].

### اسیران قریش در بدر

روز بدر هفتاد نفر از مردان قریش به دست مسلمانان اسیر شدند، که ابن اسحاق فقط ۴۳ نفر ایشان را نام می‌برد و ابن هشام ۱۷ نفر دیگر بر وی استدراک کرده است، از جمله:

عبّاس بن عبد المطلب الهاشمی [۲].  
عقیل بن ابی طالب الهاشمی.

[۱]- شیخ مفید در ارشاد ۳۶ نفر از کشته‌های بدر را نام می‌برد و می‌گوید: راویان عامه و خاصه به اتفاق نوشته‌اند که: این ۳۶ نفر را علی بن ابی طالب علیه السلام کشته است، بجز کسانی که کشته آنان مورد اختلاف است، یا علی در کشتن آنها شرکت داشته است.

[۲]- ابن اسحاق و ابن هشام، عباس را جزء اسیران مشرک بدر نشمرده‌اند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۲.

نوفل بن حارث الهاشمی.

عمرو بن ابی سفیان امویّ.

أبو العاص بن ربيع عبشمی.

أبو عزیز بن عمیر عبدریّ.

عبد الله بن ابی بن خلف جمحی.

عمرو بن ابی بن خلف جمحی.

أبو عزّه: عمرو بن عبد الله جمحی.

سهیل بن عمرو عامری.

عبد بن زمعه بن قیس عامری (برادر امّ المؤمنین سوده).

### أشعار بدر

شعرای مسلمین و قریش، درباره بدر اشعاری گفته‌اند که در تاریخ ثبت شده است، از جمله:

حمزّه بن عبد المطلب و حارث بن هشام بن مغیره در پاسخ وی.

علی بن ابی طالب علیه السلام و حارث بن هشام در پاسخ وی.

ضرار بن خطاب فهری و کعب بن مالک أنصاری برادر بنو سلمه در پاسخ وی.  
 عبد الله بن زبیری سهمی که هنوز کافر بود و حسان بن ثابت در پاسخ وی.  
 حسان بن ثابت و حارث بن هشام در پاسخ وی.  
 حسان بن ثابت در متفرقات اشعارش.  
 عبیده بن حارث.  
 کعب بن مالک در مرثیه عبیده بن حارث. و نیز همان کعب بن مالک در دو قصیده دیگر.  
 طالب بن ابی طالب در مدح رسول خدا و اظهار تأثر بر کشته‌های بدر.  
 ضرار بن خطاب در مرثیه ابو جهل و حارث بن هشام در مرثیه برادرش ابو جهل.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۲۹۳.  
 ابو بکر: شداد بن أسود بن شعوب لثی در مرثیه کشته‌های بدر.  
 أمیه بن ابی الصلت در مرثیه کشته‌های بدر و نیز أمیه دربارہ زمعه بن أسود و کشته‌های  
 بنی أسد.  
 معاویه بن زهیر مازنی حلیف بنی مخزوم دربارہ جنگ بدر و نیز معاویه بن زهیر در قصیده  
 دیگر.  
 هند دختر «عتبه» در مرگ پدرش و نیز هند در سه قصیده دیگر.  
 صفیه دختر مسافر بن ابی عمرو بن أمیه در مرثیه کشته‌های قریش و «أهل قلیب» در دو  
 قصیده.  
 هند دختر «أثاثه بن عبّاد بن المطلب» در مرثیه عبیده بن حارث.  
 قتیله دختر حارث در مرثیه برادرش نصر بن حارث عبدی.

### غزوه بنی سلیم در «کدر» [۱]

ابن اسحاق می‌گوید: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در بازگشت از بدر، جز هفت شب در مدینه نماند که بار دیگر برای «غزوه بنی سلیم» از مدینه بیرون رفت و «سباع بن

عرفطه غفاری» یا «ابن أمّ مکتوم» را در مدینه جانشین گذاشت، تا به آبگاهی از بنی سلیم که به آن «کدر» می گفتند، رسید، در آنجا سه شب اقامت گزید و سپس بی آنکه جنگی روی دهد یا با دشمنی برخورد کند، به مدینه بازگشت و بقیه شوال و ذی القعدة را در مدینه ماند و در همین مدّت بود که اسیران قریش باز خریده شدند.

[۱]- به ضم اول و سکون دال آبگاهی است برای بنی سلیم، و این غزوه را «غزوه قرقره الكدر» و «قرارة الكدر» و «قرقره بنی سلیم و غطفان» نیز گویند، طبقات: نیمه محرم سال سوم، ۲۳ ماه پس از هجرت (ج ۲، ص ۳۱. م.م). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۴. ابن سعد می نویسد: لوای رسول خدا در این جنگ به دست علی بود. و این غزوه بدان جهت روی داد که رسول خدا شنید که جمعی از «بنی سلیم» و «غطفان» بر ضدّ مسلمانان فراهم آمده اند، اما با کسی برخورد نکرد جز با چند شبان، از جمله: غلامی به نام «یسار» که اسیر شد و در سهم رسول خدا افتاد، و چون دید که او نماز می خواند آزادش کرد، و پانصد شتر هم در این غزوه به دست مسلمانان افتاد که پس از اخراج خمس به هر مردی از اصحاب غزوه که دویست نفر بودند دو شتر سهم رسید. و شترها را در «صرار» سه منزلی مدینه قسمت کردند. مدّت این غزوه پانزده روز بود [۱].

### سریه عمیر بن عدی [۲]

«عصماء» دختر «مروان» همسر «یزید بن زید خطمی» زنی بود شاعر و زبان آور، در هجو اسلام و مسلمانان شعر می گفت، رسول خدا و انصار را آزار می رساند و دشنام می داد و دشمنان رسول خدا را در اشعار خود بر ضدّ مسلمین تحریک می کرد. برخی از اشعار تند او و هم پاسخی را که «حسان» به او داده است، ابن اسحاق نقل می کند. رسول خدا روزی گفت: کسی نیست داد مرا از دختر «مروان» بگیرد؟

«عمیر بن عدی خطمی» که مردی نابینا بود شنید و شبانه بر آن زن تاخت و او را کشت و بامداد نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا من «عصماء» را کشتم. رسول خدا گفت: خدا و رسولش را یاری کردی. «عمیر» گفت: مرا از این کار زیانی نخواهد رسید؟ رسول خدا گفت: «لا ینتطح فیها عنزان» و این سخن مثلی شد که اول بار از رسول خدا شنیده شد، یعنی:

[۱]- ابن سعد تاریخ این غزوه را نیمه محرم سال سوم هجرت نوشته است (ر. ک: پاورقی گذشته).

[۲]- (طبقات: ۵ روز مانده از رمضان، ۱۹ ماه پس از هجرت، ج ۲، ص ۲۷). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۵. «در این باره دو بز با هم شاخ به شاخ نخواهند شد» [۱]. «عمیر» نزد «بنی خطمه» که از کشته شدن «عصماء» سخت برآشفته بودند، بازگشت و گفت: ای «بنی خطمه»! من دختر «مروان» را کشته‌ام، هر چه از دستتان بر می‌آید انجام دهید و مرا مهلت ندهید. «عصماء» را در این تاریخ پنج پسر بود که همه از مردان قوم بودند. رسول خدا «عمیر» را پس از این واقعه «عمیر بصیر» نامید. ابن سعد می‌نویسد که: در روز کشته شدن دختر «مروان» مردانی از «بنی خطمه» به دین اسلام درآمدند [۲].

### سریه سالم بن عمیر

أبو عفک از رجال بنی عمرو بن عوف که مردی یهودی مذهب و صد و بیست ساله بود، پس از آنکه رسول خدا حارث بن سوید بن صامت را کشت [۳]، نفاقش آشکار شد و در اشعار خود شیوه ناسزاگویی به اسلام و مسلمانان و دشنام دادن به رسول خدا و تحریک دشمنان اسلام را در پیش گرفت، رسول خدا روزی گفت: کیست که کار این پلید را



بسازد؟ «سالم بن عمیر» یکی از رجال «بنی عمرو بن عوف» و اصحاب بدر و یکی از «بگائین» [۴] نذر کرد که یا أبو عفک را بکشد و یا هم در این راه کشته شود، در یک شب تابستانی که «أبو عفک» بیرون خوابیده بود، سالم بر وی درآمد و او را بکشت. این سریّه در ماه شوال سال دوم، یعنی: بیست ماه پس از هجرت واقع شد [۵].

[۱]- کنایه از این که اتفاقی است ساده، سبب بروز اختلاف و خونخواهی نخواهد شد.

[۲]- سیره النبی، ج ۴، ص ۳۱۳. طبقات، ج ۲، ص ۲۷.

[۳]- بعد از جنگ احد.

[۴]- یعنی گریه کنندگان و آنان هفت نفر از أنصار و دیگر کسان بودند که برای شرکت در غزوه تبوک، از رسول خدا مرکب سواری خواستند، و چون رسول خدا عذر خواست، در حالی که از غصه ناداری و بی‌توفیقی می‌گریستند از نزد وی بیرون رفتند.

[۵]- سیره النبی، ج ۴، ص ۳۱۲. طبقات، ج ۲، ص ۲۸.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۶

### غزوه بنی قینقاع [۱]

یهود «بنی قینقاع» که هم پیمان «عبد الله بن اُبی بن سلول» و از همه یهودیان شجاع‌تر بودند، شغل آنان زرگری بود و با رسول خدا پیمان سازش و عدم تعرض داشتند، اما پس از واقعه بدر، از راه نافرمانی و حسد درآمدند و عهد و پیمان خود را نقض کردند. رسول خدا آنان را در بازار «بنی قینقاع» فراهم ساخت و به آنان گفت: «ای گروه یهود! از آنچه بر سر قریش آمد بترسید و اسلام آورید، چه خود دانسته‌اید که من پیامبری بر حقم و این مطلب را در کتاب آسمانی و عهدی که از خدا به دست دارید می‌بینید». بزرگان طایفه در جواب رسول خدا گفتند: ای محمد! چنان گمان می‌بری که ما همچون قریش خواهیم بود، از این که با مردمی ناآزموده جنگ کردی و پیروز گشتی مغرور

شده‌ای، به خدا قسم: اگر ما با تو جنگ کردیم، خواهی فهمید که مرد میدان مائیم نه دیگران [۲].

ابن اسحاق روایت می‌کند که یهودیان «بنی قینقاع» نخستین طایفه از یهود بودند که با رسول خدا پیمان خود را شکستند و جنگشان در میان بدر و أحد روی داد. سپس داستان عهدشکنی آنان را به این صورت روایت می‌کند که زنی از عرب کالائی برای فروش به مدینه آورد و آن را در بازار «بنی قینقاع» فروخت و نزد زرگری نشست، یهودیان خواستند به هر حيله‌ای شده روی او را باز کنند، زن امتناع داشت، زرگر کنار جامه زن را به پشت او گره زد، چون از جای برخاست، زشتی‌های او آشکار شد و یهودیان بخندیدند، زن فریاد کشید، مردی از مسلمانان به زرگر که یهودی بود حمله برد و او را بکشت، یهودیان بیدرنگ بر مرد مسلمان تاختند و او را کشتند،

[۱]- شوال سال دوم، ۲۰ ماه پس از هجرت.

[۲]- آیه ۵۸، سوره انفال. و آیه‌های ۱۲-۱۳، سوره آل عمران درباره ایشان نزول یافته است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۷، بستگان آن مسلمان، مسلمانان را به فریادرسی خواستند و فتنه بالا گرفت [۱]. رسول خدا بعد از پاسخ درشتی که از سران «بنی قینقاع» شنید، «أبو لبابه» را در مدینه به جانشینی خود برگماشت و آنان را از نیمه شوال یا اول ذی القعدة سال دوم محاصره کرد، تا به تنگ آمدند و تسلیم شدند و با اصرار «عبد الله بن ابي» از کشتن آنان در گذشت و «عباده بن صامت» را که مانند «عبد الله بن ابي» با آنان پیمان داشت، اما بر خلاف «عبد الله» [۲] برای نقض عهده‌ی که کردند از پیمانشان بیزاری جست و کنار رفت، فرمود تا: از مدینه بیرونشان کند و آنها به «أذرعات» شام رفتند و اموالشان پس از إخراج خمس بر مسلمانان قسمت شد.

## غزوه سویق ذی حجه سال دوم، ۲۲ ماه بعد از هجرت

أبو سفیان در بازگشت از بدر به مکه، نذر کرد که تا با محمد جنگ نکند، و انتقام بدر را نگیرد، با زنان آمیزش نکند، پس با دویست سوار از قریش بیرون آمد و راه «نجدیه» را در پیش گرفت، تا در یک منزلی مدینه نزد کوهی به نام «ثیب» فرود آمد و شبانه به محله «بنی نصیر» رفت و خواست «حیی بن أخطب» را ببیند، اما او در به روی أبو سفیان ننگشود، پس أبو سفیان نزد «سَلَام بن مشکم» رفت، و بر وی درآمد، سَلَام از أبو سفیان به گرمی پذیرائی کرد و او را از شراب سیراب کرد و بر اسراری مَطَّلَعش ساخت، آنگاه در آخر همان شب نزد أصحاب خود بازگشت و با مردانی به سوی مدینه تاخت، تا در ناحیه‌ای به نام «عریض» نخلستانهایی و نیز چند خانه و مقداری گاه را آتش زدند و مردی از أنصار را با هم‌پیمانانش در کشتزارشان یافتند و کشتند و سپس به مکه بازگشتند.

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م.  
 [۲]- آیات ۵۱-۵۶ سوره مائده درباره عبد الله، و عبادۀ نازل شده است.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۸،  
 رسول خدا «أبو لبابه» را در مدینه به جانشینی خود گذاشت و با دویست نفر از مهاجر و أنصار، أبو سفیان و همراهانش را تا «قرقره الكدر» تعقیب کرد، اما بر دشمن دست نیافت و پس از پنج روز به مدینه بازگشت. و چون أبو سفیان و همراهان در حال گریختن، به منظور سبکباری قسمتی از باروبنه خود را ریخته بودند و از جمله: مقدار زیادی «سویق» یعنی: پست، بود و به دست مسلمانان افتاد، این غزوه را «غزوه سویق» گفتند [۱].

## دیگر حوادث سال دوم هجرت

- ۱- وجوب روزه ماه رمضان در شعبان این سال.
- ۲- برگشتن قبله از بیت المقدس به کعبه در رکوع رکعت دوم نماز ظهر روز سه شنبه

نیمه شعبان، سیزده روز پس از وجوب روزه رمضان.  
 ۳- مقرر شدن اذان اسلامی و تعیین فصول آن.  
 ۴- مرگ ابو لهب در همان روزی که خبر فتح بدر به مکه رسید.  
 ۵- دستور پرداختن زکات فطره.  
 ۶- عروسی امیر المؤمنین و فاطمه - علیهما السلام - در ذی حجه این سال (به قول مسعودی).

۷- دستور قربانی در عید اضحی و قربانی کردن رسول خدا.  
 ۸- جنگ میان قبیله بکر بن وائل و سپاه خسرو پرویز، در اثر امتناع کردن «هانی بن قبیصه شیبانی» از تسلیم آنچه «نعمان بن منذر لخمی» نزد وی به امانت گذاشته بود و شکست سپاه ایران.

---

[۱]- سیره النبی، ج ۲، ص ۴۲۲. طبقات، ج ۲، ص ۳۰.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۲۹۹.  
 به قول یعقوبی: سپاه عرب فریاد می زدند: یا محمد! یا محمد! و لشکریان کسری را شکست دادند و کشتند [۱].

## سال سوم هجرت [۲]

### غزوه ذی امر [۳]

رسول خدا خبر یافت که جمعی از «بنی ثعلبه» و «محارب» به رهبری مردی از بنی محارب به نام «دعثور بن حارث» در «ذی امر» فراهم گشته اند تا در پیرامون مدینه دست به چپاول زنند.

پس با چهارصد و پنجاه نفر از مسلمین، در دوازدهم ربیع الأول سال سوم بیرون رفت و آهنگ قبیله «غطفان» کرد و راه «نجد» را در پیش گرفت و تا «ذو امر» در ناحیه «نخیل»

پیش رفت. در محلّ «ذی القصبه» مسلمانان مردی از «بنی ثعلبه» را به نام «خبار» [۴] دستگیر کرده نزد رسول خدا آوردند و او نظر داد که اینان را یارای روبرو شدن با شما نیست و هرگاه از حرکت شما خبر یابند، به کوهها خواهند گریخت. این مرد خود مسلمان شد و رسول خدا او را به «بلال» سپرد و چنان که پیش‌بینی کرده بود، دشمن همه به کوهها گریختند. در این میان بارانی آمد و رسول خدا جامه‌های خود را بیرون کرد و بر روی درختی انداخت که بخشکد و خود استراحت کرد، در این موقع «دعثور بن حارث» رسید و با

- 
- [۱]- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۵، ج ۲، ص ۴۶. م.
- [۲]- سال سوم هجرت سنه التمهیص نامیده می‌شود (التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۹، چاپ بیروت. م.)
- [۳]- این غزوه در ربیع الاول سال سوم، ۲۵ ماه پس از هجرت اتفاق افتاد (طبقات، ج ۲، ص ۳۴، چاپ بیروت. م.)
- [۴]- طبقات ابن سعد: جبار (ج ۲، ص ۳۵) م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۰، شمشیری که در دست داشت، بر سر رسول خدا ایستاد و گفت: که می‌تواند امروز تو را از دست من نجات دهد؟ رسول خدا گفت: خدا. آنگاه نیروئی معنوی «دعثور» را بر خود بلرزاند و شمشیر از دستش بیفتاد، رسول خدا آن را برگرفت و گفت: اکنون چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ گفت: هیچ کس، و سپس شهادتین بر زبان راند و نزد قوم خویش بازگشت و آنان را به دین اسلام دعوت کرد. رسول خدا پس از یازده روز به مدینه بازگشت و آیه ۱۱ سوره مائده درباره همین غزوه و داستان «دعثور» نازل گردیده است [۱].

**غزوه بحران [۲] سال سوم، بعد از غزوه ذی‌أمر.**

رسول خدا خبر یافت که گروه بسیاری از «بنی سلیم» در ناحیه «بحران فراهم گشته‌اند، پس «عبد الله بن أمّ مکتوم» را در مدینه به جانشینی خود برگماشت و با سیصد مرد از اصحاب خویش، با شتاب رهسپار شد و تا «بحران» همچنان پیش می‌رفت، اما برخوردی روی نداد و دشمن متفرق شده بود. رسول خدا پس از ده روز به مدینه بازگشت [۳]. صاحب طبقات می‌گوید: این غزوه در ششم جمادی الأولى، ۲۷ ماه پس از هجرت واقع شد [۴].

- [۱] - طبقات، ج ۲، ص ۳۴. سیره النبی، ج ۲، ص ۴۲۵.
- [۲] - بحران: سرزمینی است در ناحیه فرع، فاصله بین فرع و مدینه ۸ برید است (ر. ک: طبقات، ج ۲، ص ۳۵) م.
- [۳] - طبقات، ج ۲، ص ۳۵. سیره النبی، ج ۲، ص ۴۲۵.
- [۴] - ج ۲، ص ۳۵. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۱

### سریه محمد بن مسلمه [۱]

پس از واقعه بدر و رسیدن مژده فتح به مدینه به وسیله «زید بن حارثه» و «عبد الله بن رواحه»، «کعب بن اشرف» که مردی از قبیله «طیبی» و طایفه «بنی - نهران» و مادرش از یهودیان «بنی نضیر» و خود مردی شاعر و زبان‌آور بود و در اشعار خود رسول خدا را بد می‌گفت و دشمنان را بر ضد او و مسلمین تحریک می‌کرد، از این خبر برآشفته و گفت: اکنون زیر زمین از روی آن بهتر است. آنگاه رهسپار مکه شد و بر «مطلب بن اُبی وداعه سهمی» فرود آمد و «عاتکه» دختر «أبو العیص أموی» همسر «مطلب» از وی نیک پذیرائی کرد. «کعب» با گفتن شعر، قریش را بر ضد رسول خدا تحریک می‌کرد و بر سوگ «اصحاب قلیب» می‌نشست. «حسان بن ثابت» و زنی از مسلمانان از قبیله «بلی»، طایفه «بنی

مرید» که آنان را «جعادره» می گفتند، به نام «میمونه» دختر «عبد الله» در پاسخ کعب و ردّ او اشعاری گفتند و «کعب» دیگر بار «میمونه» را پاسخ داد. سپس «کعب» به مدینه بازگشت و نام زنان مسلمان را در اشعار خود با بی احترامی می برد و مسلمانان را آزار می داد. در این موقع رسول خدا گفت: کیست که مرا از دست پسر «أشرف» آسوده کند؟ «محمد بن مسلمه» وابسته «بنی عبد الأشهل» گفت: ای رسول خدا! من خود این مهمّ تو را کفایت می کنم و او را می کشم. رسول خدا گفت: اگر می توانی کوتاهی مکن. سه روز گذشت، و «محمد بن - مسلمه از خوردن و آشامیدن افتاد و پیوسته در فکر انجام این کار بود، تا رسول خدا به او گفت: چرا خوردن و نوشیدن را ترک کرده ای؟ گفت: چون قولی داده ام که نمی دانم خواهم توانست به آن وفا کنم یا نه.

[۱]- این سریه در چهاردهم ربیع الاول سال سوم، ۲۵ ماه پس از هجرت، برای کشتن کعب بن الأشرف روی داد لذا برخی از ارباب سیر نام آن را سریّه قتل کعب بن الاشرف گذارده اند (طبقات، ج ۲، ص ۳۱) م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۲. رسول خدا گفت: وظیفه ای جز کوشش در راه انجام آن نداری. یعنی: شد یا نشد گناهی بر تو نیست. گفت: ای رسول خدا! ناچار باید سخنانی هم بگوئیم. فرمود: هر چه مصلحت باشد بگوئید که برای شما حلال است. سپس با «أبو نائله: سلکان بن سلامه بن وقش» از «بنی عبد الأشهل» برادر رضاعی «کعب بن أشرف» و «عباد بن بشر بن وقش» و «حارث بن أوس بن معاذ» از «بنی عبد الأشهل» و «أبو عبس بن جبر» از «بنی - حارثه» بر کشتن «کعب» همدستان شدند و «سلکان» را قبلاً نزد «کعب» فرستادند تا ساعتی با هم سخن گفتند و به شعرخوانی پرداختند، سپس به «کعب» گفت: برای حاجتی نزد تو آمده ام و آن را به تو می گویم، اما این راز را پوشیده دار.

«کعب» گفت: بسیار خوب. گفت: راستی که آمدن این مرد - یعنی رسول خدا - به شهر ما بلائی بزرگ بود، چه عرب با ما به دشمنی برخاستند و علیه ما همدستان شدند، و راهها را از ما بریدند، و اکنون خود و خانواده‌ها مان به سختی افتاده و بیچاره گشته‌ایم. کعب گفت: پسر سلامه! مگر پیش از این به شما نگفتم که کارها به اینجا خواهد کشید. سلکان گفت: اکنون در نظر دارم که مقداری خواربار به ما بفروشی، و از ما گرو و سند بگیری و با ما نیکی کنی، کعب گفت: حاضرید زنان خود را گرو بدهید؟ گفت: چگونه زنان خود را نزد تو که از همه مردم یثرب جوانتر و زیباتری گرو دهیم. گفت: پسران خود را گرو می‌دهید؟ گفت: می‌خواهی ما را رسوا کنی، همراهانی دارم که به همین منظور آمده‌اند و می‌خواهم آنها را هم نزد تو آورم تا به آنها هم خواربار بفروشی و نیکی کنی و در حدود قیمتش اسلحه گرو می‌دهیم، و این سخن را بدان جهت گفت که از دیدن اسلحه بیمناک و بدگمان نگردد، کعب گفت: مانعی ندارد. سلکان نزد اصحاب خود برگشت و از آنچه قرار گذاشته بود باخبرشان ساخت، و دستور داد تا اسلحه خود را بردارند و نزد وی فراهم گردند. پس نزد رسول خدا فراهم آمدند و رسول خدا تا «بقیع غرقه» همراهشان رفت و از آنجا رهسپارشان ساخت و گفت: به نام خدا بروید، خدایا! یاریشان کن. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۳

آنگاه رسول خدا به خانه خود بازگشت، و سلکان و همراهان در آن مهتاب شب تا در قلعه کعب پیش رفتند، و سلکان او را فریاد زد، اما چون تازه داماد بود عروسش دامن وی را گرفت و گفت: تو مردی جنگجو هستی و جنگجویان در این وقت شب بیرون نمی‌روند. گفت: این «ابو نائله» است که اگر مرا خوابیده ببیند، بیدار نمی‌کند. زن گفت: به خدا قسم که: از فریاد او احساس خطر می‌کنم. گفت: اگر جوانمرد را به مرگ هم دعوت کنند، اجابت می‌کند. سپس فرود آمد و ساعتی با آنان سخن گفت، و با وی سخن گفتند و سپس گفتند: میل داری باقیمانده شب را تا «شعب العجوز» با هم راه



برویم و سخن بگوئیم؟ گفت: اگر بخواهید حاضریم. سپس ساعتی با هم راه رفتند، آنگاه «ابو نائله» دست خود را میان موهای بناگوش کعب داخل کرد و در آورد و بوئید و گفت: تا امشب چنین عطر خوشبوئی ندیده بودم، ساعتی بعد نیز چنان کرد و چنان گفت: ساعتی بعد باز دست خود را میان موهای بناگوش او فرو برد و در این موقع موی او را محکم گرفت و گفت: بزنی دشمن خدا را. شمشیرها برآمد و بروی فرود آمد و به هیچ وجه کاری صورت نداد. «محمد بن - مسلمه» می گوید: در این موقع که شمشیرها کاری نکرد، کعب فریادی کشید که در قلعه‌های اطراف یکباره آتش روشن شد. در این موقع کاردی را که همراه داشتم به یاد آوردم آن را در زیر ناف کعب فرو بردم و تا زهار او را پاره کردم و کعب به زمین افتاد. در این گیرودار «حارث بن اوس بن معاذ» را زخمی رسیده بود، پس رهسپار شدیم و بر «بنی أمیه بن زید» و بعد بر «بنی قریظه» و سپس بر «بعث» عبور کردیم تا به «حره عریض» بالا رفتیم، و آنجا برای حارث که در اثر خونریزی ضعف کرده و عقب مانده بود ساعتی درنگ کردیم تا رسید و او را برداشتیم و در آخر شب نزد رسول خدا که مشغول نماز بود رسیدیم و او را مژده دادیم و آنگاه به خانه‌های خود بازگشتیم. به روایت طبقات: سر کعب را بریدند و در «بقیع غرقده» تکبیر گفتند که رسول خدا شنید و دانست که توفیق یافته‌اند. آنگاه سر کعب را آوردند و پیش پای رسول خدا انداختند و چون بامداد شد، یهودیان را بیم و هراس گرفته بود و نزد رسول خدا تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۴ آمدند و گفتند: سرور ما را ناگهان کشته‌اند. رسول خدا کارهای ناپسند و اشعار و آزار کعب را یادآوری کرده و آنان را به نوشته شدن قرار صلحی دعوت کرد. «کعب بن مالک» و «حسان بن ثابت» اشعاری درباره کشته شدن کعب بن اشرف» گفته‌اند [۱].

**سریه زید بن حارثه [۲] یا سریه قرده**

نخستین سریّه از نه سریّه‌ای که زید در آن امارت یافت، همین سریّه است. رسول خدا او را برای جلوگیری از کاروان قریش فرستاد. «صفوان بن أمیه بن عبد العزی» و «حویطب بن عبد العزی» و «عبد الله بن ابي ربيعه» [۳] همراه این کاروان بودند و کالای مهمی همراه داشتند، و راهنمای ایشان فرات بن حیّان عجلی بود و کاروان را از راه عراق و ناحیه «ذات عرق» می‌برد. زید با صد نفر سوار تا «قرده» که در سرزمین «نجد» میان «ربذه» و «غمره» و در ناحیه «ذات عرق» واقع است پیش تاخت و بر کاروان دست یافت، اما مردان کاروان گریختند، تنها «فرات بن حیّان» اسیر شد و پس از مسلمان شدن آزاد گشت. رسول خدا خمس غنیمت را که بیست هزار درهم بود برداشت، و باقیمانده را بر مردان سریّه قسمت کرد [۴].

### داستان محیصه و حویصه

ابن اسحاق بعد از قصّه کشته شدن «کعب بن اشرف» می‌نویسد که: رسول خدا

[۱] - سیره النبی، ج ۲، ص ۴۳۰. طبقات، ج ۲، ص ۳۱.

[۲] - این سریّه در جمادی الآخره سال سوم، ۲۸ ماه پس از هجرت اتفاق افتاد (طبقات،

ج ۲، ص ۳۶. م.)

[۳] - به روایت یعقوبی ابو سفیان و ابو العاص بن ربیع.

[۴] - طبقات، ج ۲، ص ۳۶. امتاع الاسماع، ص ۱۱۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۵،

گفت: بر هر که از مردان یهود، ظفر یافتید او را بکشید، پس «محیصه بن مسعود اوسی»

بر «ابن سنینه» [۱] یکی از بازرگانان یهود که با مسلمانان آمیزش و دادوستد داشت حمله

برد، و او را کشت. برادر بزرگترش «حویصه» که هنوز مسلمان نبود او را می‌زد و

می‌گفت: ای دشمن خدا! او را کشتی؟! به خدا قسم. چه روغنی از مال او در شکم داری

[۲].

«مَحِیْصَه» در پاسخ برادر گفت: به خدا قسم: کسی مرا به کشتن وی امر کرده است که اگر به کشتن تو هم که برادر منی امر می‌کرد، گردن تو را می‌زدم. گفت: راستی تو را به خدا: اگر محمد تو را به کشتن من دستور می‌داد، مرا می‌کشتی؟ گفت: آری، به خدا قسم: اگر مرا می‌فرمود که گردنت را بزنم، بیدرنگ تو را گردن می‌زدم. «حویصه» گفت: راستی دینی که این همه در تو اثر گذاشته است عجیب است، و سپس خود به دین اسلام در آمد. ابن اسحاق روایت دیگری نقل می‌کند که: بر حسب آن روایت، قصه این دو برادر - چنان که گفته شد - در غزوه «بنی قریظه» و بر سر کشتن «کعب بن یهودا» از بزرگان «بنی قریظه» پیش آمده است [۳].

در شعبان سال سوم، رسول خدا با «حفصه» دختر عمر که قبلا در خانه «خنیس - بن حذافه سهمی» (تنها کسی از بنی سهم که در بدر شرکت داشت) بود، ازدواج کرد. در شعبان همین سال به قول مشهور: ولادت حسین بن علیّ علیهما السلام روی داد.

[۱] - ابن هشام: «ابن سبینه» هم گفته می‌شود.

[۲] - با این که در بسیاری از موارد بر حسب ضرورت در عبارت متن تغییراتی داده‌ام در اینجا از تصرف خودداری کردم. صرف نظر از نازیبائی انشاء، به نظر این جانب مناسب است سخن حویصه: «أما والله لربّ شحم فی بطنک من ماله» (سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۲، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه.ق) این طور ترجمه شود: «به خدا قسم: شکم تو از مال او پیه بسیار آورده است» کنایه از این که از نعم او بسیار متنعم و فربه شده‌ای. م.

[۳] - سیره النبی، ج ۲، ص ۴۴۱.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۶

غزوه أحد

**اشاره**

تاریخ- شنبه هفتم شوال سال سوم هجرت، ۳۲ ماه بعد از هجرت. عدّه سپاهیان اسلامی- در اول هزار نفر، و در میدان جنگ هفتصد نفر. عدّه دشمن- سه هزار مرد جنگی (هفتصد زره‌پوش، دویست اسب و سه هزار شتر) از جمله: «أبو عامر راهب» با پنجاه نفر. مقصد- ایستادگی در مقابل قریش که برای تلافی جنگ بدر آمده بودند. جانشین رسول خدا برای نماز خواندن- عبد الله بن أمّ مکتوم. نتیجه این غزوه- کشته شدن بیش از هفتاد نفر از بزرگان مسلمین، و نزول شصت آیه از سوره آل عمران.

**تفصیل مطلب**

پس از آنکه بزرگان قریش در جنگ بدر کشته و اسیر شدند، و گریزندگانشان به مکه رسیدند، و «أبو سفیان» کاروان تجارت را به مکه رسانید، «عبد الله بن اُبی- ربیع» و «عکرمه بن اُبی جهل» و «صفوان بن اُمیه» با مردانی از قریش که پدران، پسران و برادرانشان در بدر کشته شده بودند، با «أبو سفیان» و دیگر کسانی که در آن کاروان سهمی داشتند، وارد صحبت شدند و گفتند: ای گروه قریش! محمد با شما بیدادگری کرد، و نیکان شما را کشت، اکنون ما را در جنگ با وی کمک دهید، و با سود این کاروان، لشکری را به جنگ محمد گسیل دارید، باشد که خون کشتگان خود را از وی بازستانیم.

سپس «أبو سفیان» گفت: من نخستین کسی هستم که این پیشنهاد را می‌پذیرم، و «بنی عبد مناف» هم با من همراهند، و چون مال التجاره را فروختند، هزار شتر و پنجاه هزار دینار بود، که سرمایه را به صاحبان آن دادند و سود آن را که از هر دینار تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۰۷

سرمایه یک دینار بود به هزینه جنگ اختصاص دادند و آیه ۳۶ سوره انفال در این باره نازل شد.

جنبش قریش - پس از آنکه هزینه جنگ از سود مال التجاره تأمین شد، طوایف قریش و پیروانشان از قبایل «کنانه» و مردم «تهامه» بر جنگ با رسول خدا همداستان شدند و سه هزار مرد جنگی فراهم گشتند.

### شعرای قریش در میان قبایل:

۱- ابو عزه: عمرو بن عبد الله جمحی، که رسول خدا در بدر، مشروط بر آنکه دیگر کسی را بر علیه مسلمانان تحریک نکند، بر وی منت گذاشته و همچنان بی هیچ فدیهای آزادش کرده بود، «صفوان بن امیه» به او گفت: ای «ابو عزه»! تو مردی شاعر و زبان آوری، ما را با زبان خود کمک ده و با ما رهسپار شو. گفت: محمد بر من منت گذاشت و آزادم ساخت، و دیگر در نظر ندارم که با وی دشمنی کنم. گفت: ما را یاری کن و من هم در مقابل خدا را گواه می گیرم که اگر به سلامت بازگشتی، تو را از مال دنیا بی نیاز کنم، و اگر کشته شدی، دخترانت را پهلوی دخترانم بیاورم، تا در هر خوشی و ناخوشی با هم زندگی کنند. «ابو عزه» پیشنهاد «صفوان» را پذیرفت و در سرزمین «تهامه» به راه افتاد و با اشعاری که می گفت، قبایل «بنی کنانه» را به جنگ با مسلمین دعوت می کرد و از پیشرفت اسلام بر حذر می داشت.

۲- مسافع بن عبد مناف بن وهب بن حذافه بن جمح، نیز در میان «بنی - مالک بن کنانه» رفت و آنان را بر ضد رسول خدا تحریک می کرد و اشعاری در تشویق ایشان به جنگ با رسول خدا می سرود.

وحشی، جبیر بن مطعم را غلامی بود حبشی به نام «وحشی» - که زوبین خود را چون حبشیان می افکند و کم بود که خطا کند - به او گفت: تو هم همراه این سپاه رهسپار شو، تا اگر «حمزه» عموی محمد را به جای عموی من «طعیمه بن عدی» کشتی تو را آزاد

کنم.

وحشی همراه سپاه قریش بیرون رفت و هرگاه «هند» دختر «عتبه» او را تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۰۸ می‌دید، می‌گفت: هان، ای «أبا دسمه» [۱] شفا ده و شفا خواه [۲].

### زنان قریش همراه سپاه

برخی از بزرگان قریش، به منظور آن که سپاهیان از میدان جنگ نگریزند، و بیشتر در کارزار پایداری کنند، زنانی از خود را نیز همراه برده بودند، از جمله:

- ۱- أبو سفیان که فرمانده سپاه بود، همسر خود «هند» دختر «عتبه» را.
- ۲- عکرمه بن ابی جهل، دختر عمو و همسر خود امّ حکیم دختر حارث بن - هشام بن مغیره را.
- ۳- حارث بن هشام بن مغیره، دختر عمو و همسر خود فاطمه دختر ولید بن مغیره را.
- ۴- صفوان بن أمیه، همسر خود برزه دختر مسعود بن عمرو بن عمیر ثقفی را.
- ۵- عمرو بن عاص، همسر خود ریظه دختر منبه بن حجاج سهمی را.
- ۶- طلحه بن ابی طلحه عبدری، همسر خود سلافه دختر سعد بن شهید أنصاری را.
- ۷- أبو عزیز بن ابی عمیر [۳] با [۴] مادر خود خناس دختر مالک بن مضرب (از بنی - مالک بن حسل).
- ۸- عمره دختر علقمه (یکی از زنان بنی حارث بن عبد مناه بن کنانه) [۵].

قریش با این ترتیب به سوی مدینه رهسپار شدند، و در پای کوه «عینین» در مقابل مدینه فرود آمدند.

[۱] - در نسخه اصل: ابا دسمه (به فتح سین) ضبط شده است ولی در کتاب سیره ابن هشام چاپ مصر، مطبعه حلبی ابا دسمه (به سکون سین) ضبط شده. م.

- [۲]- در نسخه اصل: «استشف» را شفایاب ترجمه کرده است. م.
- [۳]- ظاهراً کلمه «أبی» زائد است. ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۶، چاپ - مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. و جوامع السیره، ص ۱۵۰، چاپ دار المعارف). م.
- [۴]- کلمه «با» و نیز در سطر ۴ «زنانی از» به جای «زنان» از این جانب است. م.
- [۵]- و هفت زن دیگر.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۰۹

### انتشار حرکت قریش در مدینه

عبّاس بن عبد المطلب به وسیله نامه‌ای که نوشت رسول خدا را از تصمیم قریش و هر پیش آمدی که در مگّه اتفاق افتاده بود با خبر ساخت. و رسول خدا هم «سعد بن ربیع» را از نامه «عبّاس» آگاه ساخت. و منافقان و یهود مدینه به خبرسازی و تحریک و تشویش مردم پرداختند. و بدینسان خبر قریش در مدینه انتشار یافت.

### پنجشنبه پنجم شوال

رسول خدا دو نفر از أصحاب (أنس و مؤنس: پسران فضاله از بنی ظفر) را در شب پنجشنبه پنجم ماه شوال به منظور تحقیق و بررسی وضع دشمن بیرون فرستاد و پس از بازگشتن، گزارش دادند که قریش، اسبان و شتران خود را در کشتزار «عریض» رها کرده‌اند و دیگر برگ سبزی در آنجا باقی نمانده است.

سپس «حباب بن منذر» را فرستاد تا به میان سپاهیان دشمن رفته و شماره آنها را تخمین زند و اطلاعاتی برای رسول خدا بیاورد.

### جمعه ششم شوال

اصحاب رسول خدا در این شب مدینه را پاسبانی کردند و «سعد بن معاذ» و «أسید بن حضیر» و «سعد بن عباد» با عده‌ای مسلح تا بامداد در مسجد و بر در خانه رسول خدا به پاسبانی ایستادند. در همین شب رسول خدا خوابی دید که در اثر آن خوش نداشت از مدینه بیرون رود و در این باب با اصحاب خود مشورت کرد و گفت: اگر مصلحت بدانید در مدینه می‌مانیم و دشمن را در همان جا که فرود آمده است رها می‌کنیم تا اگر همان جا بمانند به زحمت باشند، و اگر به مدینه هجوم آورند با آنان نبرد کنیم. «عبد الله بن اَبی بن سلول» و بزرگان مهاجر و انصار نیز چنین عقیده داشتند. رسول خدا گفت: در شهر بمانید و زنان و کودکان را در برجاها جای دهید، اما جوانانی که در بدر شرکت نکرده بودند، به شوق شهادت با این رأی مخالفت کردند و گفتند: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۱۰، ای رسول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا گمان نکنند که ترسیده‌ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده‌ایم. «عبد الله بن اَبی» گفت: ای رسول خدا! در مدینه بمان و بر سر دشمن مرو، چه به خدا قسم: ما تا کنون از مدینه بر سر دشمن نرفته‌ایم جز این که شکست خورده‌ایم و بر عکس دشمن تا کنون بر سر ما به مدینه نیامده است جز این که پیروز شده‌ایم، پس دست از ایشان بدار، تا اگر بمانند در بدترین زندان مانده باشند، و اگر بر سر ما بتازند مردان ما روبرویشان بجنگند، و زنان و کودکان از بالای سر سنگبارانشان کنند، و اگر هم بازگردند چنان که آمده‌اند ناامید برگردند.

### آخرین تصمیم

در نتیجه اصرار جوانان اصحاب، رسول خدا تصمیم حرکت گرفت. و روز جمعه بعد از نماز جمعه و نماز عصر، داخل خانه شد و سلاح پوشید و پس از آنکه بر «مالک بن عمرو صحابی» (از بنی نجار) که در همان روز مرده بود نماز خواند، آماده حرکت بیرون



آمد، و در پاسخ اصحاب که در اثر توبیخ «سعد بن معاذ» و «أسید بن حضیر» از اصرار خویش معذرت خواستند و گفتند: ما را آن حق نبود که رسول خدا را به کاری که بدان رغبتی نداشت وادار کنیم و اکنون هم اگر می‌خواهی در مدینه بمان، چنین فرمود: «پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد، و بی‌آنکه جنگ کند آن را از تن در آورد، اکنون بنگرید که آنچه می‌فرمایم انجام دهید و به نام خدا رهسپار شوید که اگر شکیباً باشید، پیروز خواهید شد».

### حرکت از مدینه

رسول خدا در همان روز جمعه، پس از آن که بعد از نماز جمعه اصحاب خود را در صورتی که شکیبائی ورزند و عده نصرت داد، با هزار نفر از اصحاب از مدینه بیرون آمد، و خود بر اسبی سوار بود و نیزه‌ای به دست داشت. در میان مسلمانان صد نفر زره‌پوش تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۱۱، بود و «سعد بن معاذ» و «سعد بن عباد» که هر کدام زره‌پوش بودند، پیش روی رسول خدا می‌رفتند.

### پرچمداران مسلمین

رسول خدا پیش از حرکت، سه نیزه خواست و سه پرچم بست: پرچمی برای اوس که به دست أسید بن حضیر داد و پرچمی برای خزرج که به دست حباب بن منذر یا سعد بن عباد سپرد و پرچمی هم برای مهاجرین به دست علی بن ابی طالب علیه السلام (و به قولی مصعب بن عمیر).

### بازگشتن منافقین

در محلّ «شوط» در میان مدینه و أحد «عبد الله بن ابي بن سلول» با يك سوم مردم به مدینه بازگشت و گفت: حرف جوانان را شنید و گفتار ما را ناشنیده گرفت. ای مردم! ما نمی‌دانیم که باید برای چه خود را به کشتن دهیم؟ و چون با منافقان قوم خود بازمی‌گشت، «عبد الله بن عمرو بن حرام» (از بنی سلمه) در پی ایشان شتافت و گفت: ای مردم! از خدا بترسید و در چنین موقعی که دشمن نزدیک آمده است، قبیله خود و پیامبر خود را تنها نگذارید. گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی پیش خواهد آمد، شما را تنها نمی‌گذاشتیم، اما می‌دانیم که جنگی روی نخواهد داد. «عبد الله» که از آنان ناامید شده بود گفت: ای دشمنان خدا! خداوند شما را از رحمت خود دور کند، به همین زودی خدا پیامبر خود را از شما بی‌نیاز خواهد کرد. دو قبیله «بنی حارثه بن نبت» (از اوس) و «بنی سلمه بن جشم بن خزرج» نیز سست شدند و خواستند بازگردند که خداوند استوارشان داشت [۱].

[۱] - سوره آل عمران، آیه ۱۲۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۱۲

### پیشنهاد انصار

انصار به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گفتند: از یهودیان هم پیمان خود کمک نخواهیم؟ گفت: نیازی به ایشان نداریم. و به روایت طبقات: در «شیخان» که دو برج بود، داد و فریادی شنید و پرسید که: این داد و فریاد چیست؟ گفتند: یهودیان هم پیمان «عبد الله بن ابي» فرمود: در جنگ با مشرکان از مشرکان کمک نخواهید.

### رسول خدا در شیخان

در این منزل بود که رسول خدا در بازدید سپاهیان، پسران کمتر از ۱۵ سال یعنی: «أسامه بن زید»، «عبد الله بن عمر»، «زید بن ثابت» (از بنی مالک بن نجار)، «براء بن

عازب» (از بنی حارثه)، «عمرو بن حزم» (از بنی مالک بن نجار)، «أسید بن ظهیر» (از بنی حارثه)، «عرابه بن أوس»، «زید بن أرقم»، «نعمان - بن بشیر»، «سعد بن حبه» و «أبو سعید خدری» [۱] را به مدینه بازگرداند و در «خندق» که پانزده ساله بودند آنها را اجازه شرکت داد.

### جنگ

«سمره بن جندب فزاری» و «رافع بن خدیج» (از بنی حارثه) را نیز با آن که پانزده ساله بودند دستور بازگشتن داد، اما چون گفتند که: «رافع» تیرانداز خوبی است، او را اجازه داد و چون گفته شد که: «سمره» می تواند با «رافع کشتی بگیرد و او را به زمین بزند، او را نیز اجازه شرکت فرمود.

### شب شنبه

آفتاب روز جمعه غروب کرد و بلال اذان گفت و رسول خدا نماز را با اصحاب خود

[۱]- ر. ک: جوامع السیره، ص ۱۵۹.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۱۳.

به جای آورد و شب را در «شیخان» به سر برد و «محمد بن مسلمه» با پنجاه نفر سپاه اسلامی را تا بامداد شنبه پاسبانی داد، که پیوسته پیرامون سپاه می گشتند. مشرکان هم که سپاهیان اسلام را دیده بودند «عکرمه بن ابی جهل» را با سوارانی به پاسداری لشکریان خود گماشتند.

### روز أحد

رسول خدا سحرگاه از «شیخان» حرکت کرد و نماز صبح را در «أحد» به جای آورد و آنگاه در حالی که دو زره بر تن داشت، به صف آرائی سپاه پرداخت و کوه أحد را پشت سر و مدینه را پیش رو قرار داد، و کوه «عینین» در طرف چپ مسلمانان قرار گرفت و «عبد الله بن جبیر» را با پنجاه نفر تیرانداز بر شکاف آن گماشت و فرمود: «چه پیروز باشیم

و چه با شکست مواجه شویم، شما همین جا بمانید و سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کنید، که از پشت سر بر ما هجوم نیاورند، اگر کشته شدیم ما را یاری ندهید، و اگر غنیمت بردیم با ما شرکت نکنید».

### صف آرائی قریش

سه هزار مرد جنگی قریش به صف ایستادند، فرماندهی میمنه را «خالد بن ولید» و فرماندهی میسر، را «عکرمه بن ابی جهل» بر عهده گرفت و پرچم قریش را «طلحه بن ابی طلحه عبدری» به دست داشت، به همین مناسبت رسول خدا پرچم را به دست «مصعب بن عمیر عبدری» داد و او تا به شهادت رسید پرچم را پیش روی رسول خدا برافراشته داشت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۱۴

### خطبه رسول خدا

رسول خدا در روز أحد پس از آن که سپاه خود را منظم ساخت و صف‌ها را آراست، پیش روی سپاه ایستاد و خطبه‌ای ایراد کرد که در متون تاریخ اسلام ذکر شده است [۱].

### آغاز جنگ

أبو عامر: عبد عمرو بن صیفی (از بنی ضبیعه) که در جاهلیت «أبو عامر راهب» لقب داشت و در اسلام «أبو عامر فاسق» لقب یافت و با پنجاه جوان از قبیله «أوس» به مکه رفته بود، قریش را وعده می‌داد که هر گاه با مردم مدینه روبرو شدید و مرا همراه شما دیدند، دو نفر هم به روی شما نخواهند ایستاد. روز أحد با گروهی پیش تاخت و گفت: ای گروه «أوس»! منم أبو عامر. گفتند ای فاسق! خدا چشمت را روشن نکند، أبو عامر با شنیدن این سخن که بر خلاف انتظار او بود و او

را نزد مکیان بی آبرو ساخت گفت: پس از من، قبیله‌ام را فتنه‌ای رسیده است. سپس با آنان سخت جنگید و دو طرف یکدیگر را سنگباران کردند و «أبو عامر» و یارانش عقب نشستند.

### نقش زنان قریش در جنگ

هنگامی که دو لشکر به روی هم ایستادند و جنگ درگرفت، زنان قریش به رهبری

[۱]- امتاع الاسماع، ص ۱۲۱-۱۲۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۵۱۲. شرح نهج- البلاغه، ج ۳، ص ۳۶۵، از واقدی. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۱۵، «هند» همسر «أبو سفیان»، نقش دف زدن و تصنیف خواندن پشت سر مردان سپاهی را به عهده گرفتند و از این راه آنان را بر جنگ دلیر می‌ساختند و کشتگان بدر را به یادشان می‌آوردند [۱].

### پرچمداران قریش یکی پس از دیگری کشته می‌شوند

أبو سفیان از «بنی عبد الدار» پیمان پایداری گرفت و پرچم را به آنان سپرد. ۱- «طلحه بن أبی طلحه» (عبد الله بن عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار) پیش تاخت و علیّ- علیه السلام- با شمشیری سرش را شکافت و رسول خدا شادمان گشت و تکبیر گفت، و مسلمانان یکباره تکبیر گفتند و بر دشمن سخت حمله بردند و صفها را در هم دریدند.

۲- «عثمان بن أبی طلحه» پس از برادر، پرچم را به دست گرفت، رجز می‌خواند و مبارز می‌طلبید که «حمزه بن عبد المطلب» بر وی حمله برد و شمشیری بر وی نواخت که دست و شانه او را تا تهیگاه برید و شش او پیدا شد. ۳- أبو سعد بن أبی طلحه، بعد از برادر پرچم را به دست گرفت و مبارز می‌طلبید و

می گفت: شما یاران محمد می گفتید که کشته‌های شما در بهشت و کشته‌های ما در دوزخ‌اند اگر دروغ نمی گفتید چرا کسی به جنگ با من تن در نمی دهد؟ به روایت ابن هشام علی- علیه السلام- به جنگ وی رفت و او را کشت. ۴- مسافع بن طلحه، که بعد از پدر و دو عمویش، پرچم را بلند کرد و خود با تیر «عاصم بن ثابت بن ثابت بن ابی الأفلح» سرنگون شد. ۵- جلاس بن طلحه، که بعد از برادر پرچم را برافراشت و نیز با تیر «عاصم- بن ثابت» از پای درآمد.

- [۱]- ابن اسحاق از هند، دو تصنیف روایت کرده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۱۶، هر یک از این دو برادر را که نزد مادرشان «سلافه» دختر «سعد بن شهید» آوردند از وی می پرسید که: پسر جان! که تو را از پای درآورد؟ پس می گفت: مردی که با تیر وی از پای درآمد همی گفت: بگیر که منم پسر «أبو الأفلح» اینجا بود که مادرشان نذر کرد تا: در کاسه سر عاصم شراب بنوشد. ۶- کلاب بن طلحه، که بعد از برادر پرچم به دست گرفت و به روایت طبقات: به دست «زبیر» کشته شد [۱]. ۷- حارث بن طلحه، که نیز از پرچمداران أحد است و به روایت طبقات: به دست «عاصم بن ثابت» کشته شد [۲]. ۸- أرطاه بن عبد شریح بن هاشم عبدری که نیز از «بنی عبد الدار» و پرچمدار بود و به روایت طبقات: علی او را کشت [۳]. ۹- أبو یزید بن عمیر بن هاشم عبدری که پرچم مشرکان را برافراشت و به دست «قزمان» کشته شد. ۱۰- قاسط بن شریح بن هاشم عبدری، که نیز به دست «قزمان» از پای درآمد.

۱۱- صواب، غلامی حبشی از «بنی عبد الدار» که به روایتی: علیؑ - علیه السلام - او را کشت.

۱۲- عمره دختر «علقمه» (از بنی حارث بن عبد مناه بن کنانه) که پس از افتادن پرچم و پراکنده شدن مشرکان قریش، آن را بلند کرد.

### بیچارگی قریش

با کشته شدن یازده نفر پرچمداران قریش (از طایفه بنی عبد الدار بن قصی)

[۱]-	ج	۲،	ص	۴۱،	م.
[۲]-	مرجع		گذشته.		م.
[۳]-	مرجع		گذشته.		م.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۳۱۷،	

ساعت بیچارگی قریش فرارسید. مردان جنگی و زنان، همگی رو به گریز نهادند و اگر دختر «علقمه» پرچم را به دست نگرفته بود و تیراندازان مسلمین شکاف کوه را رها نمی کردند، پیروزی مسلمانان قطعی به نظر می رسید [۱].

### نتیجه معصیت و نافرمانی

پس از آن که سپاهیان قریش رو به گریز نهادند و پرچم قریش روی زمین باقی ماند، بعضی از تیراندازان مسلمین گفتند: دیگر چرا اینجا بمانیم؟ خدا دشمن را شکست داد و اینک برادران شما به جمع آوری غنیمت پرداخته اند، بروید تا ما هم با آنان شرکت کنیم. دیگران گفتند: مگر فراموش کرده اید که رسول خدا فرمود: ما را از پشت سر حفظ کنید و از جای خود حرکت نکنید و اگر هم دیدید که ما کشته می شویم به یاری ما دست نبرید و اگر پیروز شدیم و به جمع غنیمت پرداختیم باز هم با ما شرکت نکنید و فقط از پشت سر ما را حفظ کنید؟.

به هر صورت بیشتر پنجاه نفر به میدان جمع غنیمت سرازیر شدند و جز «عبد الله - بن جبیر» با کمتر از ده نفر باقی نماندند. پس «خالد بن ولید» و «عکرمه بن ابی جهل» بر آنان حمله بردند و «عبد الله» و همراهانش پایداری کردند تا به شهادت رسیدند. گریزندگان قریش هم با دیدن پرچم که به دست «عمره» برداشته شده بود، پیرامون آن را گرفتند و دیگر بار به جنگ پرداختند. در این میان فریادی برآمد که محمد کشته شد و «عبد الله - بن قمنه» که «مصعب بن عمیر» را کشته بود گفت: محمد را کشتم و باد که تا آن هنگام از شرق می وزید، از مغرب وزیدن گرفت و کار مسلمانان به پریشانی و دشواری کشید و مصیبت‌هایی به بار آمد و دشمن به رسول خدا راه یافت و سنگبارانش کرد و

[۱] - حسان بن ثابت ضمن اشعار خود در این باره می گوید:  
فلولا لواء الحارثیة أصبحوا یباعون فی الأسواق بیع الجلائب  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۱۸  
«عتبه بن ابی وقاص» دندان پیشین رسول خدا را شکست و روی او را مجروح ساخت و لبش را شکافت و خون بر گونه وی جاری شد، و می گفت: چگونه رستگار می شوند قومی که روی پیامبر خود را در حالی که آنها را به خدا دعوت می کند به خون آغشته می سازند. و آیه ۱۲۸ سوره آل عمران در همین باره نزول یافت.  
ابن هشام روایت می کند که: «عتبه بن ابی وقاص» دندان رسول خدا را شکست و لب پایین او را مجروح ساخت و «عبد الله بن شهاب زهری» پیشانی وی را شکافت، و «عبد الله بن قمنه» گونه اش را مجروح ساخت، و دو حلقه از حلقه های کلاه خود در گونه اش فرو رفت، و رسول خدا در یکی از گودال‌هایی که ابو عامر برای مسلمانان کنده بود افتاد. پس علی بن ابی طالب دست رسول خدا را گرفت و «طلحه بن عبید الله» او را بلند کرد تا راست ایستاد و «مالک بن سنان» پدر «ابو سعید خدری» خون روی رسول خدا را مکید



و فرو برد و «أبو عبیده جراح» با دندان خویش دو حلقه را یکی پس از دیگری از روی رسول خدا کشید و در نتیجه دو دندان پیشین او افتاد،

### چهار نفر از قریش که بر کشتن رسول خدا همدستان شدند

عبد	الله	بن	شهاب	زهري.
عتبه	بن	أبي	وقاص	زهري.
عبد	الله	بن	قمئه.	

أبي بن خلف.

### رسول خدا در پناه کوه

به روایت شیخ مفید از ابن مسعود: پریشانی مسلمین به جایی رسید که همگی گریختند و جز علی بن ابی طالب، کسی با رسول خدا باقی نماند. سپس چند نفر، از جمله: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۱۹، پیش از همه «عاصم بن ثابت» و «أبو دجانه» و «سهل بن حنیف» به رسول خدا پیوستند. ابن اسحاق می نویسد: نخستین کس از اصحاب که بعد از هزیمت و شهرت یافتن شهادت رسول خدا- صلی الله علیه و آله- رسول خدا را شناخت «کعب بن مالک» بود که چشمان آن حضرت را از زیر کلاه خود شناخت و فریاد زد: ای مسلمانان! شما را مژده باد که رسول خدا اینجا است. پس رسول خدا به وی اشاره کرد که خاموش باش. آنگاه گروهی از مسلمانان رسول خدا را به طرف دره کوه بردند و آنجا بود که علی بن ابی طالب سپر خود را از مهراس [۱] پرآب کرد و نزد رسول خدا آورد تا بیاشامد، اما رسول خدا از بوی آن خوشش نیامد و از آن نیاشامید و سر و روی خود را با آن شستشو داد و می گفت: خدا بر کسانی که روی پیامبر خود را آغشته به خون ساخته اند، بس خشمناک است.

به روایت طبقات: علی آب می ریخت و فاطمه زخم پدر را شستشو می داد، و چون خونریزی زیادتر می شد، «فاطمه» پاره حصیری را سوزاند و روی زخم گذاشت تا خون ایستاد.

ابن اسحاق می نویسد که: رسول خدا نماز ظهر روز احد را به علت زخمهایی که برداشته بود نشسته خواند و مسلمانان هم نشسته به وی اقتدا کردند.

### سخنان ابو سفیان

پس از آنکه جنگ برگزار شد و «ابو سفیان» آهنگ بازگشتن به مکه کرد، نزدیک کوه آمد و با صدای بلند فریاد زد: جنگ و پیروزی نوبت است، روزی به جای روز بدر، ای «هبل!» سرفراز دار. رسول خدا گفت تا: وی را پاسخ دهند و بگویند: خدا برتر و بزرگوارتر است؛ ما و شما یکسان نیستیم، کشته‌های ما در بهشت‌اند و کشته‌های شما در دوزخ.

[۱]- آبی است در احد، و به همین مناسبت روز احد را «یوم المهراس» گفته‌اند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۰، باز «ابو سفیان» گفت: ما «عزّی» داریم و شما ندارید. و به امر رسول خدا در پاسخ وی گفتند: خدا مولای ماست و شما مولی ندارید. آنگاه «ابو سفیان» پرسید: راست بگوئید که: آیا ما محمد را کشته‌ایم؟ به وی پاسخ دادند که: نه به خدا قسم، او هم اکنون سخنان تو را می شنود. آنگاه «ابو سفیان» فریاد کرد: وعده ما و شما در سال آینده در بدر. رسول خدا گفت تا به وی پاسخ دادند: آری وعده میان ما و شما همین باشد.

مأموریت علی بن ابی طالب

رسول خدا پس از بازگشتن ابو سفیان، علی بن ابی طالب را فرستاد و به وی فرمود: در پی اینان برو و ببین که چه می کنند: اگر شتران خود را سوار شدند و اسبها را یدک کشیدند آهنگ مکه دارند و اگر بر اسبها سوار شدند و شترها را پیش راندند. آهنگ مدینه کرده اند، اما به خدا قسم که: در این صورت در همان مدینه با ایشان خواهم جنگید.

علی رفت و بازگشت و گزارش داد که شترها را سوار شدند و اسبها را یدک ساختند و راه مکه را در پیش گرفتند.

### شهادی أحد

ابن اسحاق: شهیدان أحد را شصت و پنج نفر شمرده است [۱]. ابن هشام پنج نفر دیگر را به عنوان استدراک افزوده است [۲].

[۱]- سیره النبی، ج ۳، ص ۷۵-۸۰

[۲]- سیره النبی، ج ۳، ص ۸۰-۸۱

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۱

ابن قتیبه می گوید: روز أحد چهار نفر از مهاجران و هفتاد نفر از أنصار به شهادت رسیدند [۱].

ابن ابی الحدید می گوید: واقدی از قول «سعید بن مسیب» و «ابو سعید خدری» گفته است که: تنها از أنصار در أحد هفتاد و یک نفر به شهادت رسیدند، آنگاه چهار نفر شهادی قریش را نام می برد و شش نفر هم از قول این و آن می افزاید و می گوید: بنابراین شهادی مسلمین در أحد هشتاد و یک نفر بوده اند [۲].

### چند نفر از شهادی أحد

۱- حمزه بن عبد المطلب (سید الشهداء علیه السلام، از مهاجران، از بنی - هاشم) که به روایت ابن اسحاق: «أرطاه بن عبد شرحبیل عبدی» و نیز «عثمان بن أبی طلحه» از پرچمداران «بنی عبد الدار» و آنگاه «سباع بن عبد العزی: عمرو بن نضله» (از بنی غبشان بن سلیم بن ملک بن افسی) را کشت و سپس به دست «وحشی» غلام «جبر بن مطعم» به شهادت رسید و چون «وحشی» به مکه برگشت به پاداش این عمل آزاد شد و در روز فتح مکه به طائف گریخت و چون فرستادگان «طائف» در سال نهم به مدینه آمدند تا اسلام آورند، در نظر داشت تا به شام یا یمن یا جای دیگر فرار کند، اما وی را بشارت دادند که هرگاه کسی شهادت حق بر زبان راند و به دین اسلام درآید، هر که باشد محمد او را نمی کشد، پس نزد رسول خدا رفت و بیدرنگ شهادت حق بر زبان راند و خود را معرفی کرد، و به امر رسول خدا کیفیت کشتن «حمزه» را به عرض رسانید، رسول خدا به وی فرمود: «روی خود را از من پنهان دار که دیگر تو را نینم» و او هم تا رسول خدا زنده بود خود را از نظر آن بزرگوار دور می داشت و پس از وفات رسول خدا که مسلمانان به جنگ «مسيلمه» می رفتند با

- 
- [۱]- معارف، ص ۷۰
- [۲]- طبقات، ج ۲، ص ۴۲-۴۳. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۰۰. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۲
- آنان همراه شد و روز جنگ با کمک مردی از أنصار «مسيلمه» را کشت و خودش می گفت: هم بهترین مردم بعد از رسول خدا را کستم و هم بدترین مردم را. ابن هشام می گوید که: وحشی میگساری می کرد و چند بار وی را حد زدند، و نام او را هم از دیوان انداختند و عمر می گفت: می دانستم که خدا کشنده «حمزه» را رها نمی کند.

ابن اسحاق می‌نویسد که: هند و زنانی که همراه وی بودند، شهدای اسلام را مثله کردند و گوش و بینی بریدند، و هند از گوش و بینی مردان شهید خلخال‌ها و گردنبندهائی فراهم ساخت، و خلخال و گردنبندها و گوشواره هر چه داشت همه را به «وحشی» غلام «جبر بن مطعم» داد، و جگر حمزه را درآورد و جوید اما نتوانست فرو برد و بیرونش انداخت. سپس روی سنگی بالا رفت و اشعاری درباره این انتقامجویی گفت که هند دختر «أثائه بن عبد المطلب» [۱] او را با اشعار خویش پاسخ داد. ابن اسحاق اشعار دیگری هم از هند نقل می‌کند که در آنها به شکافتن شکم و در آوردن جگر حمزه افتخار می‌کند.

### أبو سفیان و حمزه

أبو سفیان کعب نیزه خود را به کنار دهان «حمزه بن عبد المطلب» می‌زد، و سخنی جسارت‌آمیز می‌گفت که: «حلیس بن زبّان» (از بنی حارث بن عبد مناة) سرور «أحابیش» بر وی گذر کرد و کار ناپسند او را دید و گفت: ای «بنی کنانه» این

---

[۱] - کذا؟ سیره ابن هشام: عباد (ج ۳، ص ۴۳ - ۹۷). م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۳. مرد سرور قریش است که با پیکر بیجان عموزاده خود چنین رفتار می‌کند. أبو سفیان گفت: این کار را از من نهفته دار که لغزشی بود.

### رسول خدا و حمزه

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چندین بار پرسید که: «عموی من حمزه چه کرد؟» پس «حارث بن صمه» رفت و دیر کرد، و آنگاه علی رفت و «حمزه» را کشته یافت و رسول خدا را خبر داد. رسول خدا رفت و بر سر کشته حمزه ایستاد و گفت: هرگز به مصیبت کسی مانند تو گرفتار نخواهم شد، و هرگز در هیچ مقامی سختتر از این بر من

نگذشته است» [۱].  
 سپس گفت: «جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که: حمزه در میان اهل هفت آسمان نوشته شده: «حمزۀ بن عبد المطلب أسد الله و أسد رسوله» [۲].  
 به روایت ابن اسحاق: پیکر مقدس حمزه را به امر رسول خدا با جامه‌ای پوشاندند آنگاه رسول خدا بر وی نماز گزارد، و با هر کشته دیگری نیز بر وی نماز گزارد تا هفتاد و دو نماز بر وی گزارده شد.

### صَفِيَّه و حمزه

«صَفِيَّه» برای دیدن برادرش «حمزه» آمده بود که رسول خدا به زبیر گفت: مادرت را بازگردان که برادرش را به این حال نبیند. چون «زبیر» امر رسول خدا را به مادر گفت، پاسخ داد که: چرا؟ خبر یافته‌ام که: برادرم را مثله کرده‌اند، اما چون در راه خدا است ما هم راضی و خشنودیم، و البته برای خدا صبر خواهم کرد. زبیر

[۱] - لن أصاب بمثلک أبدا، ما وقفت موقفا قطّ أغیظ إلیّ من هذا.  
 [۲] - جاءنی جبرئیل فأخبرنی: إنّ حمزۀ بن عبد المطلب مکتوب فی أهل السموات السبع: حمزۀ بن عبد المطلب أسد الله و أسد رسوله.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۴،  
 گفته مادرش را به رسول خدا گفت، «صَفِيَّه» اجازه یافت که بر سر کشته برادر حاضر شود و چون برادر را با آن وضع دید، بر او درود فرستاد و گفت: إنا لله و إنا إلیه راجعون و برای وی استغفار کرد.

### به خاک سپردن حمزه

رسول خدا فرمود: تا حمزه را با خواهرزاده‌اش «عبد الله بن جحش» (پسر امیمه دختر عبد المطلب) که او را نیز گوش و بینی بریده بودند، در یک قبر به خاک سپردند.

**حمزه و حمزه**

در بازگشت رسول خدا به مدینه، حمزه دختر جحش بن رثاب (خواهر عبد الله و زینب) حضور آن حضرت رسید، و چون خبر شهادت برادرش: عبد الله را دریافت کلمه استرجاع بر زبان راند و برای وی طلب آمرزش کرد. سپس از شهادت خالوی خود «حمزه بن عبد المطلب» باخبر شد که نیز کلمه استرجاع بر زبان راند و برای وی طلب آمرزش کرد. اما هنگامی که از شهادت شوهرش «مصعب بن عمیر» باخبر گشت فریاد زد و شیون کشید. رسول خدا گفت: «همسر زن را نزد وی حسابی جدا است» [۱].

**زنان أنصار و حمزه**

رسول خدا در بازگشت از أحد در محله «بنی عبد الأشهل» و «بنی ظفر»

[۱]- إِنَّ زَوْجَ الْمَرْأَةِ مِنْهَا لَبِمَكَانٍ  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۵  
شنید که زنان أنصار بر کشته‌های خود گریه و شیون می‌کنند، گریست و گفت: لیکن حمزه را زانی نیست که بر وی گریه کند [۱].  
سعد بن معاذ و أسید بن حضیر که این سخن را شنیدند، در بازگشتن به محله بنی عبد الأشهل زنانشان را فرمودند تا: بروند و بر «حمزه» عموی رسول خدا سوگواری کنند. چون رسول خدا شنید که: بر در مسجد برای حمزه گریه و شیون می‌کنند، فرمود: «خدا رحمتان کند، برگردید که در همدردی کوتاهی نکردید» [۲].  
و به روایتی فرمود: «خدا أنصار را رحمت کند، تا آنجا که می‌دانم از قدیم همدردی داشته‌اند. اینان را بفرمائید که بازگردند» [۳].  
۲- عبد الله بن جحش (از مهاجرین، از بنی أسد بن خزیمه، عمه‌زاده رسول خدا) که در بامداد أحد دعا کرد تا: خدا نبرد با دشمن نیرومند را به وی روزی کند، و به دست وی

شهادت یابد، و گوش و بینی وی را در راه خدا ببرد، و چون روز قیامت خدا از او بپرسد: عبد الله گوش و بینی را چه کردی؟ بگوید: در راه تو و پیامبرت دادم. دعای عبد الله مستجاب شد، و روز احد به آخر نرسید که به دست «أبو الحکم - بن أحنس بن شریق» کشته شد و گوش و بینی او را بریدن و به نخ کشیدند. عبد الله در موقع شهادت چهل و چندساله بود و «المجدع فی الله» لقب یافت. ابن اثیر در اسد الغابه روایت می کند که: روز احد شمشیر «عبد الله» در هم شکست و رسول خدا چوب خشک خرمائی به او داد و در دست او به صورت شمشیری درآمد که «عرجون» نامیده می شد، و همچنان دست به دست می گشت تا به دویت دینار به «بغای ترک» فروخته شد [۴].

[۱]-	لکن	حمزة	لا	بواکی	له.
[۲]-	أرجعن	یرحمکن	الله	فقد	آسیتن.
[۳]-	رحم الله الأنصار	فإن الموائاة منهم	ما علمت	لقديمة،	مروهن فلینصرفن.
[۴]-	اسد	الغابه،	ج	ص	۱۳۲. م.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن،	ص: ۳۲۶

۳- مصعب بن عمیر (از مهاجرین، از بنی عبد الدار) که «لوی» مهاجرین را به دست داشت، و در پیش روی رسول خدا جنگ می کرد تا به دست «عبد الله بن قمئه - لیثی» به شهادت رسید. و آنگاه رسول خدا لوا را به علی بن ابی طالب داد [۱] و پیش از آن «رایت» را هم به دست داشت. «مصعب» و «أبو دجانة» أنصاری را از کسانی شمرده اند که در یاری رسول خدا استوار ماندند و تا پای جان دشمن را از وی دفع می کردند.

۴- شماس بن عثمان (از مهاجرین، از بنی مخزوم بن یقظه) که رسول خدا به هر طرف می نگرست او را می دید که با شمشیر خویش از وی دفاع می کند. و چون رسول خدا افتاد، خود را سپر وی قرار داد تا به شهادت رسید. و از این است که رسول - خدا فرمود:



برای «شمّاس» شبیهی جز سپر نیافتم [۲]. در جنگ أحد بسیاری از مردم مدینه کشته‌های خود را به مدینه بردند تا در آنجا به خاک سپارند، و چون رسول خدا خبر یافت. فرمود تا: کشته‌ها را به أحد بازگردانند و همانجا به خاک سپارند. اما هنگامی که دستور رسول خدا رسید. همه کشته‌ها را دفن کرده بودند، و تنها «شمّاس» مانده بود که او را به أحد بازگردانند و آنجا دفن کردند. ۵- عماره بن زیاد بن سکن (از أنصار، قبیله اوس، طایفه بنی عبد الأشهل) مقریزی می‌نویسد که: چون رسول خدا به سختی جنگ گرفتار آمد، و دشمن به وی راه یافت، «مصعب بن عمیر» و «أبو دجانة» بیدریغ از وی دفاع می‌کردند، و چون زخم فراوان برداشت، می‌گفت: «کدام مرد است که جان خود را در راه خدا بدهد؟» [۳] پس پنج نفر از جوانان أنصار، از جمله: عماره بن زیاد بن سکن به یاری وی پیش تاختند، و عماره همچنان جنگ می‌کرد تا دیگر قادر به حرکت نبود، و گروهی از مسلمانان

---

[۱]- به قولی: سویط بن حرمله و أبو الروم برادر مصعب که هر دو عبدی بودند، برای بلند کردن لوا پیش تاختند، اما أبو الروم پیشدستی کرد، و آن را به دست گرفت، و تا ورود رسول خدا به مدینه همچنان در دست داشت.

[۲]- ما وجدت لشمّاس شها إلاً الجنّة.

[۳]- من رجل یثری نفسه؟

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۷،

باز آمدند و دشمنان خدا را از پیرامون رسول خدا پراکنده ساختند. پس رسول خدا به «عمار» که چهارده زخم برداشته بود گفت: «نزدیک من آی، نزدیک، نزدیک» [۱] تا صورت روی قدم رسول خدا نهاد و همچنان صورتش روی قدم رسول خدا بود تا جان سپرد.

۶- عمرو بن ثابت بن وقش (از أنصار، اوس، طایفه بنی عبد الأشهل) معروف به «أصیرم»

که داخل بهشت شد بی آن که رکعتی نماز خوانده باشد، چه پیوسته از قبول اسلام امتناع می‌ورزید، اما چون رسول خدا برای أحد بیرون رفت، اسلام به دلش راه یافت، پس اسلام آورد و شمشیر خود را برگرفت و با شتاب خود را به میان سپاهیان اسلامی افکند و نبرد همی کرد تا در اثر زخم‌های گران از پای درآمد و افتاد، و هنگامی که مردانی از «بنی عبد الأشهل» کشته‌های خود را در معرکه جستجو می‌کردند، وی را در میان کشته‌ها افتاده یافتند و از وی پرسیدند که برای طرفداری قبیله‌ات بیرون آمدی یا اسلام را پذیرفتی؟ گفت: مسلمان شدم و قدم به میدان جهاد نهادم و نبرد کردم تا به این صورت از پای درآمدم. چیزی نگذشت که «أصیرم» به شهادت رسید و چون قصه او را به رسول خدا بازگفتند. فرمود: او بهشتی است [۲].

۷- ثابت بن وقش (پدر عمرو) که خود و برادرش «رفاعه» و دو پسرش: «عمرو» و «سلمه» در أحد به شهادت رسیدند و داستان شهادت او را در ترجمه پدر «حذیفه» ذکر می‌کنیم.

۸- حسیل بن جابر (از أنصار، أوس، طایفه بنی عبد الأشهل) معروف به «یمان» پدر «حذیفه» که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- او و «ثابت بن وقش» را که هر دو پیر و سالخورده بودند، همراه زنان و کودکان در برج‌ها جای داده بود، اما یکی از آن دو به دیگری گفت: به چه انتظار زنده می‌مانی؟ به خدا قسم: از عمر هیچ کدام از ما

[۱]- ادن منی، إلی، إلی.

[۲]- إنه من أهل الجنة.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۲۸.

جز اندکی نمانده است و امروز یا فردا مردنی هستیم، پس چرا شمشیرهای خود را برنگیریم.

و به رسول خدا نپیوندیم، باشد که خدا شهادت را به ما روزی فرماید. آنگاه شمشیرهای خود را برگرفتند و بیرون آمدند، و بی آنکه کسی بداند در میان سپاه وارد شدند. «ثابت»

به دست مشرکان به شهادت رسید و پدر «حذیفه» در گیرودار جنگ که مسلمانان سخت پریشان شده بودند با شمشیر خود مسلمانان به شهادت رسید، و چون «حذیفه» گفت: پدرم را کشته‌اید، او را شناختند. پس «حذیفه» برای ایشان طلب مغفرت کرد، و چون رسول خدا خواست دیه او را پردازد، دیه را هم بر مسلمانان تصدق داد و علاقه رسول خدا به وی افزوده گشت.

۹- حنظله بن اَبی عامر (از أنصار، بنی عمرو بن عوف، بنی ضبیعه بن- زید) معروف به «غسیل الملائکه» که در روز جنگ با «أبو سفیان» نبرد می کرد و چون شمشیر خود را بر وی برآهیخت، در این میان «شداد بن أسود بن شعوب لیثی» بر وی حمله برد و او را به شهادت رسانید. رسول خدا درباره «حنظله» گفت: «حنظله را فرشتگان غسل می دهند» [۱] و بدین جهت «غسیل الملائکه» لقب یافت.

۱۰- عبد الله بن جبیر (از أنصار، اوس، بنی ثعلبه بن عمرو) که روز أحد فرماندهی پنجاه نفر تیرانداز را بر عهده داشت و بر خلاف بیشتر آنان، دستور رسول خدا را که فرموده بود: «اگر هم دیدید که مرغان، ما را می ربایند در جای خود استوار بمانید» [۲] اطاعت کرد و هر چند تیراندازان برای جمع آوری غنیمت به میدان کارزار سرازیر شدند، او همچنان بر جای خویش استوار ماند و به شهادت رسید.

۱۱- انس بن نصر (از أنصار، قبیله خزرج، طایفه بنی عدی بن نجار) که پس از پریشانی مسلمین، مردانی از مهاجر و أنصار را که تن به بیچارگی داده بودند مخاطب قرار داد و گفت: چرا نشسته‌اید؟ گفتند: رسول خدا کشته شد. گفت: پس از وی زندگی را چه می کنید؟ شما هم بر همان چه او به شهادت رسید، تن به شهادت دهید.

[۱] - إِنَّ صَاحِبَكُمْ لَتَغْسِلُهُ الْمَلَائِكَةُ.

[۲] - لَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ، وَ إِنْ رَأَيْتُمْ الطَّيْرَ تَخْطِفْنَا.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۲۹

سپس گفت: خدایا از آنچه این مسلمانان کردند عذر می‌خواهم و از آنچه این مشرکان انجام دادند بیزارم. سپس پیش تاخت و به سعد بن معاذ گفت: ای سعد! این است بهشت که قسم به پروردگار «أنس»: بوی آن را از صحنه احد در می‌یابم. آنگاه جنگ می‌کرد تا به شهادت رسید و هشتاد و چند زخم شمشیر و نیزه و تیر بر بدن وی دیده شد و مشرکان چنان مثله‌اش کردند که خواهرش «ربیع» دختر «نضر» جز به وسیله انگشتان وی نتوانست او را بشناسد.

۱۲- سعد بن ربیع (از انصار، قبیله خزرج، بنی حارث بن خزرج) که رسول خدا گفت: «کدام مرد است که بنگرد «سعد بن ربیع» کارش به کجا رسیده است: آیا زنده است یا مرده؟» [۱] پس مردی از انصار برخاست و در جستجوی «سعد» برآمد و او را در میان کشته‌ها پیدا کرد که هنوز مختصر رمقی داشت، به او گفت: رسول خدا مرا فرموده است تا: بنگرم که آیا زنده‌ای یا مرده؟ گفت: من از مردگانم، سلام مرا به رسول خدا برسان و به او بگو که: «سعد بن ربیع» می‌گوید: خدا ترا از ما جزای خیر دهد. بهترین جزائی که پیامبری را از امتش داده است. سپس سلام مرا به قبیله خود برسان و به آنان بگو که: «سعد بن ربیع» به شما پیام می‌دهد که: اگر یک نفر از شما زنده باشد و دشمن به رسول خدا راه پیدا کند نزد خدا عذری نخواهید داشت». مرد انصاری می‌گوید: همانجا بودم که سعد درگذشت، و چون نزد رسول خدا برگشتم، و او را خبر دادم، گفت: خدای رحمتش کند که زنده و مرده خیرخواهی خدا- و رسول کرد [۲].

مالک بن دحشم، بر وی گذشت و گفت: می‌دانی که محمد را کشته‌اند؟ «سعد» که دوازده زخم کاری کشنده داشت، گفت: گواهی می‌دهم که محمد رسالت خود را رسانید، تو هم از دین خود دفاع کن، چه خداوند زنده است و نمی‌میرد. «سعد» را با «خارجة بن زید خزرجی» در یک قبر به خاک سپردند.

- [۱]- من رجل ينظر لى ما فعل سعد بن الربيع، أ فى الأحياء هو أم فى الأموات.
- [۲]- رحمه الله، نصح لله و رسوله حيا و ميتا.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۰
- ۱۳- خارجه بن زید (از أنصار، خزرج، بنی حارث بن خزرج) مالک بن دخشم می گوید: بر «خارجه بن زید» که سیزده زخم کاری کشنده برداشته بود گذشتم، و گفتم: مگر نمی دانی که محمد کشته شد؟ گفت: اگر محمد کشته شده باشد، خدا زنده است و نمی میرد، محمد رسالت خود را تبلیغ کرد، تو هم از دین خود دفاع کن.
- ۱۴- عبد الله بن عمرو بن حرام (از أنصار، خزرج، بنی سلمه بن - سعد، بنی حرام) پدر جابر أنصاری معروف، «جابر» می گوید: پدرم نخستین شهید روز أحد بود، و به دست «سفیان بن عبد شمس» پدر «أبو الأعور سلمی» شهادت یافت، و رسول خدا پیش از هزیمت مسلمانان بر وی نماز گزارد.
- ۱۵- عمرو بن جموح (از أنصار، خزرج، بنی سلمه، بنی حرام) که مردی سخت به لنگی گرفتار بود و چهار پسر داشت که با کمال دلاوری در جنگها همراه رسول خدا می رفتند، و چون روز أحد پیش آمد می خواستند پدر خود را از شرکت در جنگ بازدارند، به او گفتند که: خدا تو را معذور قرار داده است، اما «عمرو» نزد رسول خدا آمد و گفت: پسرانم می خواهند مرا از همراهی با شما و شرکت در این امر بازدارند، با این که من به خدا قسم: امیدوارم که با همین پای لنگ در بهشت قدم زنم. رسول خدا گفت: تو را که خدا معذور شناخته است، و جهادی بر تو نیست [۱]. و آنگاه به پسرانش گفت: چه اشکالی دارد که او را مانع نشوید، شاید خدا شهادت را به وی روزی کند [۲]. پس «عمرو» هم به راه افتاد و گفت: خدایا مرا به خانه ام بازگردان و شهادت نصیب من فرما.
- و چون روز أحد به شهادت رسید، رسول خدا فرمود: «عمرو بن جموح» و «عبد الله بن عمرو بن حرام» را که در دنیا دوستانی با صفا بوده اند، در یک قبر دفن کنید [۳].

- [۱] - أَمَا أَنْتَ فَقَدْ عَذَّرَكَ اللَّهُ، فَلَا جِهَادَ عَلَيْكَ.
- [۲] - مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَمْنَعُوهُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ الشَّهَادَةَ.
- [۳] - انظروا إلى عمرو بن الجموح و «عبد الله بن عمرو بن حرام»، فَإِنَّهُمَا كَانَا مُتَصَافِيَيْنِ فِي الدُّنْيَا، فَاجْعَلُوهُمَا فِي قَبْرِ وَاحِدٍ.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۱
- ۱۶- خَلَادُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ جَمُوحٍ، كَمَا بِأَبِيهِ: «عَمْرٍو» وَ سَهْ بِرَادِرِش: «مَعَاذُ»، «أَبُو أَيْمَنَ» [۱] وَ «مَعُوذُ» فِي بَدْرِ شَرَكْتِ كَرَدْنَد وَ رَوْزِ أَحَدِ خَوْذِ وَ بِدْرِش: «عَمْرٍو» وَ بِرَادِرِش: «أَبُو أَيْمَنَ» بِه شَهَادَتِ رَسِيدَنَد.
- ۱۷- مَالِكُ بْنُ سَنَانَ (أَزْ أَنْصَارِ، خَزْرَجِ، بَنِي أَبِجْرٍ، بَنِي خَدْرَةَ بْنِ عَوْفِ) بِدْرِ «أَبُو سَعِيدِ خَدْرِيِّ» كَمَا رَوْزِ أَحَدِ خَوْذِ صَوْرَتِ رَسُولِ خَدَا رَا مَكِيدِ. فِي إِخْلَاقِ وَیِ نُوْشْتَهْ أَنْدِ كَمَا: سَهْ رَوْزِ گَرَسَنَهْ مَانَدِ وَ أَزْ كَسِي سْؤَالِ نَكْرَدِ. رَسُولِ خَدَا دَرِبَارَهْ وَیِ چَنِینِ گَفْتِ: كَسِي كَمَا بِخَوَاهَدِ مَرْدِي پَارَسَا پَرَسَشِ بِنِنْدِ، بِه «مَالِكُ بْنُ سَنَانَ» بِنِگَرْدِ [۲].
- ۱۸- ذَكْوَانُ بْنُ عَبْدِ قَيْسِ (أَزْ أَنْصَارِ، خَزْرَجِ، بَنِي زُرَيْقِ بْنِ عَامِرِ) أَنْصَارِي مَهَاجِرِي كَمَا بِه قَوْلِ بَعْضِي: أَوْ وَ «أَسْعَدُ بْنُ زُرَارَةَ» نَخْسْتِينِ كَسَانِي بُوْدُنْدِ كَمَا إِسْلَامِ رَا بِه مَدِينَهْ آوَرْدُنْدِ.
- ۱۹- مَخِيرِيقُ (أَزْ بَنِي ثَعْلَبَةَ بْنِ فَطِيوْنِ) [۳] أَزْ أَحْبَابِ وَ دَانِشْمَنْدَانِ يَهُودِ كَمَا مَرْدِي تَوَانِگَرِ بُوْدِ وَ دَرِخْتَانِ خَرْمَا بَسِيَارِ دَاشْتِ وَ رَسُولِ خَدَا رَا بِه پِيَامْبَرِي نِيكِ مِي شَنَاخْتِ، أَمَا أَزْ دِينِي كَمَا بَدَانِ خَوْ گَرَفْتَهْ بُوْدِ دَسْتِ بَرْنَمِي دَاشْتِ، تَا أَنْ كَمَا رَوْزِ أَحَدِ فَرَا رَسِيدِ وَ أَنْ رَوْزِ شَنْبَهْ بُوْدِ، پَسْ بِه يَهُودِيَانِ گَفْتِ: بِه خَدَا قَسْمِ: شَمَا خَوْذِ مِي دَانِيدِ كَمَا يَارِي دَادِنِ مُحَمَّدٍ بِرِ شَمَا فَرَضِ اسْتِ. گَفْتُنْدِ: أَمْرُوزِ شَنْبَهْ اسْتِ. گَفْتِ: شَمَا رَوْزِ شَنْبَهْ آيِ نَدَارِيدِ وَ أَنْگَا هِ شَمِشِيرِ وَ سِلَاحِ خَوْذِ بَرْدَاشْتِ وَ دَرِ أَحَدِ بِه رَسُولِ خَدَا وَ اصْحَابِ أَوْ پِيُوسْتِ وَ بِه خَوْيْشَانِ خَوْذِ وَصِيَّتِ كَرْدِ كَمَا: إِنْگَرِ أَمْرُوزِ كَشْتَهْ شَدْمِ، دَارَائِي مَنِ دَرِ إِخْتِيَارِ مُحَمَّدِ اسْتِ، تَا هَرِ چَهْ خَوَاهَدِ دَرِ أَنْ اِنْجَامِ دَهْدِ. پَسْ جِهَادِ كَرْدِ تَا كَشْتَهْ شَدِ. وَ بِرِ حَسْبِ رَوَايَتِ: رَسُولِ خَدَا

[۱]- در استیعاب: پسر، و در سیره النبی: مولای عمرو بن جموح نوشته شده است (این جانب به استیعاب مراجعه کردم، در این کتاب هم ابوایمن مولای عمرو بن جموح نوشته شده، ولی به صیغه مجهول، قولی نقل کرده است که: یکی از پسران عمرو بن الجموح است. ر. ک:

استیعاب، هامش اصابه، ج ۴، ص ۸. م.

[۲]- من أراد أن ينظر إلى العفيف المسألة، فلينظر إلى مالك بن سنان. (مقصود این است که از پرسش اجتناب می‌کند. م.)

[۳]- در نسخه اصل: فطیون، به فتح فاء. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۲

درباره او می‌گفت: «مخیریق» بهترین یهودیان است [۱]. رسول خدا دارائی وی را تصرف

کرد و به گفته ابن اسحاق: تمام اوقاف رسول خدا در مدینه از مال او بود.

۲۰- مجذّر بن ذیاد بلوی (حلیف بنی عوف بن خزرج)، که در جاهلیت در یکی از

جنگهای «اوس» و «خزرج»، «سوید بن صامت» را کشته بود، پس «حارث بن سوید» منافق

در روز أحد ناگهان بر «مجدّر» حمله برد، و او را به انتقام خون پدرش کشت، و به مگه

گریخت، اما بعدها به دستور رسول خدا کشته شد.

۲۱- ثابت بن دحداحه (یا دحداح، بلوی، از حلفای بنی زید بن مالک - بن عوف) که در

روز أحد پس از آن که مسلمانان پراکنده شدند و تن به ناامیدی دادند، همی فریاد می‌زد:

ای گروه أنصار! به سوی من آید، منم «ثابت بن دحداحه» اگر هم محمد کشته شد،

خدای محمد زنده است و نمی‌میرد، پس در راه دین خدا جهاد کنید، که خدا شما را

پیروز می‌کند و نصرت می‌دهد. سپس چند نفر از أنصار به وی پیوستند و به همراهی آنان

بر دسته‌ای از دشمن که «خالد بن ولید» و «عمرو بن عاص» و «ضرار - بن خطاب» و

«عکرمه بن ابی جهل» در میان آنان بودند حمله برد و سرانجام با نیزه «خالد بن ولید» به

شهادت رسید و همراهان وی از أنصار هم به شهادت رسیدند و به قولی: اینان آخرین شهدای روز أحد بودند.

۲۲- یزید بن حاطب (أنصاری، اوسی، ظفري) که از نیکان مسلمین به شمار بود، و روز أحد زخمهایی برداشت که منتهی به شهادت وی گردید. ابن اسحاق می‌نویسد: او را با زخمهایی که داشت، از میدان جنگ به محله «بنی ظفر» آوردند و مرد و زن مسلمان می‌گفتند: خوشا به حالت که به بهشت می‌روی. اما پدرش که از منافقان «بنی-ظفر» بود، نتوانست نفاق خود را نهفته دارد و گفت: پسر مرا به چه چیز بشارت می‌دهید، به بهشتی از سپند؟! به خدا: این پسر را فریب دادید، تا جان خود را بر سر این کار گذاشت.

[۱]- مخیریق خیر الیهود.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۳

## داستان أمّ عماره

أمّ عماره نسیبه [۱]، دختر «کعب بن عمرو مازنی» (از بنی مازن بن نجّار) روز أحد مشکی به دوش داشت و سپاهیان اسلامی را آب می‌داد، اما چون مسلمانان شکسته شدند و رسول خدا در خطر قرار گرفت، به کار جنگ پرداخت و شمشیر می‌زد و تیراندازی می‌کرد و زخمهایی برداشت، و چون «عبد الله بن قمنه» برای کشتن رسول خدا پیش تاخت و همی گفت: محمد کجا است؟ زنده نمانم اگر او را زنده بگذارم، همین زن و «مصعب بن عمیر» سر راه بر وی گرفتند و در این گیرودار، «عبد الله» ضربتی بر شانه «أمّ عماره» زد که سالها بعد، جای آن گود و فرو رفته مانده بود. نوشته‌اند که: «أمّ عماره» در روز أحد دوازده زخم نیزه و شمشیر برداشت، و خود و شوهرش و پسرانش: «عبد الله» و «حیب»: پسران «زید بن عاصم مازنی» [۲] پیش روی رسول خدا ایستاده و از وی دفاع می‌کردند.



**داستان قتاده بن نعمان (أنصاری، أوسی، ظفري، از بنی ظفر بن خزرج)**

ابن اسحاق از قول «عاصم بن عمر بن قتاده» می نویسد که: رسول خدا در جنگ احد، آن همه با کمان خود تیراندازی کرد که دو سر آن در هم شکست، پس قتاده آن را بر گرفت و نزد وی بود. در همان روز چشم «قتاده» آسیب دید، به طوری که روی گونه اش افتاد، رسول خدا آن را با دست خود جابه جا کرد و از چشم دیگر «قتاده» زیباتر و تیزبین تر شد [۳].

[۱]- در سیره النبی: به ضم نون ضبط شده (ج ۳ ص ۸۶) ولی در اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۵۵: به فتح نون و کسر سین تصریح شده است.  
 [۲]- امتاع الاسماع: غزیه بن عمرو مازنی. اسد الغابه: زید بن عاصم.  
 [۳]- ر. ک: سیره النبی، ج ۳، ص ۳۰ امتاع الاسماع، ص ۱۳۳.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۴، یکی از فرزندان «قتاده بن نعمان» بر «عمر بن عبد العزیز» در آمد، «عمر» گفت: از کدام طایفه ای؟  
 أنا ابن الذی سالت علی الخدّ عینه فردت بكفّ المصطفی أحسن الردّ  
 فعادت کما کانت لأوّل أمرها فیا حسن ما عین! و یا حسن ما ردّ! پس عمر بن عبد العزیز گفت:

تلک المکارم لا قعبان من لبن شیبا بماء فعادا بعد أبوالا [۱]

**داستان قزمان منافق**

بر حسب روایت ابن اسحاق از عاصم بن عمر بن قتاده: قزمان در میان بنی - ظفر و هم پیمان ایشان بود، و هرگاه نام وی برده می شد، رسول خدا می گفت: او از مردان دوزخی است [۲].

سپس روز احد پیش آمد و «قزمان» همراه مسلمانان سخت جهاد کرد و هشت یا هفت نفر از مشرکین را به تنهائی کشت و نیک دلاوری داشت، اما با زخم فراوان از پای درآمد و او را همچنان به محله «بنی ظفر» آوردند، و مردانی از مسلمانان به او همی گفتند: امروز امتحان خوبی دادی، دل خوش دار که به بهشت می روی. گفت: به چه دل خوش کنم؟ به خدا قسم که: جز برای خاطر شرف قبیله خود جنگ نکردم و اگر این حساب نبود مرد جنگ نبودم، و آنگاه که درد زخمها او را به ستوه آورد، تیری از جعبه اش در آورد و خودکشی کرد.

[۱]- اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹۶. ترجمه شعر اول: من فرزند کسی هستم که چشم او به گونه اش سرازیر شده بود و به دست پیامبر برگزیده خداوند به بهترین وجه به حالت اول برگشت، چه خوب چشمی شد و چه خوب به حالت اول برگشت، و اما ترجمه پاسخ عمر:

آن است بزرگیها، نه دو ظرف بزرگ شیر که با آب مخلوط شده و سپس بول شده اند.

[۲]- إِنْهَ لَمَنْ أَهْلُ النَّارِ  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۵

### کشته های قریش

ابن اسحاق بیست و دو نفر از کشته های قریش را نام می برد که از جمله آنها است:

- از بنی عبد الدار:
- ۱- طلحه بن ابی طلحه: عبد الله بن عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار.
  - ۲- أبو سعد بن ابی طلحه.
  - ۳- عثمان بن ابی طلحه.

- ۴- مسافع بن طلحه.
- ۵- جلاس بن طلحه.
- ۶- حارث بن طلحه.
- ۷- أرطاة بن عبد شرحبیل بن هاشم.
- ۸- أبو یزید بن عمیر بن هاشم.
- ۹- قاسط بن شریح بن هاشم.
- ۱۰- صواب حبشی.
- از بنی جمع:

- ۱- أبو عزّه: عمرو بن عبد الله جمحی.
- ۲- أبی بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمع.
- ابن اسحاق می نویسد: چون رسول خدا به طرف کوه احد رفت و آنجا تکیه داد، «أبی بن خلف» به وی نزدیک شد و همی گفت: محمد کجا است؟ زنده نمانم اگر او را زنده بگذارم. یاران رسول خدا گفتند: بر وی حمله بریم؟ فرمود: بگذارید پیش آید. و چون پیش آمد و نزدیک رسید، رسول خدا حربه را از «حارث بن صمه» گرفت و پیش تاخت و چنان بر گردن وی نواخت که از اسب خود بیفتاد و چندین بار در غلطید.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۶،
- و همین «أبی بن خلف» رسول خدا را در مکه می دید و می گفت: محمد! اسبی دارم که هر روز علف فراوانش می دهم تا بر او سوار شوم و تو را بکشم. رسول خدا می گفت: إنشاء الله من تو را خواهم کشت. روز احد که «أبی» از دست رسول خدا زخم برداشت و نزد قریش بازگشت، گفت: به خدا قسم که: محمد مرا کشت. گفتند: چرا دلت را باخته ای! به خدا قسم که: از این زخم مختصر تو را خطری متوجه نیست. گفت: خودش در مکه به من گفته است که:

من تو را می کشم. به خدا سوگند: اگر آب دهان بر من می افکند مرا می کشت. «أبی» در بازگشت قریش به مکه در منزل «سرف» در گذشت و «حسان بن ثابت» در این باره اشعاری گفته است که ابن اسحاق آن را روایت می کند.

## زنان أنصار

«هند» دختر «عمرو بن حرام» کشته‌های شوهر خود: «عمرو بن جموح» و برادرش: «عبد الله بن عمرو» (پدر جابر) و پسرش: «خلاد بن عمرو» را فراهم ساخت، و بر شتری بار کرد تا به مدینه برد و در آنجا به خاک بسپارد، در این میان به زنانی رسید که برای تحقیق آن چه روی داده است رو به أحد می رفتند، از جمله: یکی از زنان رسول خدا به وی گفت: تو که از أحد بازمی گردی بگو: چه خبر بود؟ گفت: حال رسول خدا خوب است و دیگر هر مصیبتی روی داده باشد ناچیز است، خدا از مؤمنان، کسانی را به شهادت سرافراز کرد و کافران را با دلی آکنده از خشم بی آن که نتیجه‌ای بگیرند بازگرداند. أم المؤمنین گفت: اینان را که بر شتر داری که اند؟ گفت: برادرم و پسر «خلاد» و شوهرم «عمرو بن جموح». گفت: اینان را کجا می بری؟ گفت: به مدینه، تا آنجا به خاکشان بسپارم.

رسول خدا بر زنی از طایفه «بنی دینار» که شوهر و برادر و پدرش به شهادت رسیده بودند عبور کرد، چون خبر شهادت اینان را به وی دادند، گفت: از رسول خدا تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۳۷، چه خبر؟ گفتند: حال رسول خدا خوب است. گفت: بگذارید تا خودم او را ببینم. چون رسول خدا را زنده و سالم دید، گفت: بعد از آن که تو سالم مانده‌ای، هر مصیبتی که روی داده باشد کوچک است.

## رسول خدا در مدینه

نماز مغرب را رسول خدا در مدینه گزارد و گفت: دیگر تا فتح مکه برای ما با مشرکین چنین روزی پیش نخواهد آمد. ابن اسحاق می‌نویسد که: چون رسول خدا به خانه‌اش بازگشت شمشیر خود را به دختر خود «فاطمه» داد و گفت: دختر جان! این شمشیر را از خون شستشو ده، به خدا قسم که: امروز با من راستی کرد. علی بن ابی طالب نیز شمشیر خود را به فاطمه داد و گفت: این شمشیر را نیز شستشو ده. به خدا قسم که: این شمشیر امروز با من راستی کرد. رسول خدا گفت: اگر امروز به راستی از عهده جنگ برآمدی، «سهل بن حنیف» و «أبو دجانة» نیز همراه تو در جنگ راستی کردند.

ابن هشام روایت می‌کند که: روز أحد منادی ندا کرد: «لا سیف إلا ذو الفقار، و لا فتی إلا علی [۱]. در همین غزوه بود که رسول خدا به علی گفت: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي، و أنا منه»: «همانا علی از من است و من از اویم» [۲]. قصاید و اشعاری را که شعرای مسلمین و مشرکین درباره أحد گفته‌اند در سیره - النبی بنگرید [۳].

[۱]- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۰۱، از تاریخ طبری، کامل ابن اثیر و شرح ابن ابی الحدید.

[۲]- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۴، از مسند أحمد، صحاح ست، مستدرک حاکم، سنن ترمذی، طبری، ابن اثیر، ابن ابی الحدید و کنز العمال.

[۳]- ج ۳، ص ۸۳-۱۵۹.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۸.

به گفته ابن اسحاق: شصت آیه از سوره آل عمران درباره روز أحد، نزول یافته است [۱].

ما ترجمه آیاتی را که مستقیماً با این غزوه ارتباط دارد در اینجا ذکر می‌کنیم:

و آنگاه که در بامداد از خانه خویش بیرون آمدی تا مؤمنان را در سنگرهای برای جنگ

جای دهی، و خدا شنوا و دانا است (۱۲۱).

آنگاه که دو طایفه [۲] از شما آهنگ سستی (و بازگشتن) کردند، و خدا نگهدارشان بود، و مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند (۱۲۲).

راستی که خدا در بدر شما را یاری کرد، با آن که خوار و زبون بودید، پس برای خدا از گناهان پرهیز کنید، شاید سپاسگزاری کنید (۱۲۳).

هنگامی که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را کفایت نمی‌کند که پروردگار شما به سه هزار فرشته فرود آمده مددتان دهد (۱۲۴).

چرا، اگر شکیبائی و پرهیزکاری کنید، و هم اکنون بر شما بتازند، پروردگار شما را به پنج هزار فرشته که خود را نشاندار ساخته‌اند، کمکتان می‌دهد (۱۲۵).

و آن را جز بشارتی برای شما قرار نداده است و تا دل‌های شما به آن مطمئن گردد و پیروزی جز از نزد خدای عزیز حکیم نیست (۱۲۶).

تا دسته‌ای از کافران را نابود سازد، یا سرکوبشان کند و ناامید بازگردند (۱۲۷).

از این کار چیزی به دست تو نیست تا آن که از ایشان بگذرد یا عذابشان کند، چه ایشان ستمگراند (۱۲۸).

و آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است همه برای خداست، آن را که بخواهد می‌آموزد، و آن را که بخواهد عذاب می‌کند، و خدا آمرزنده و مهربان است (۱۲۹).

---

[۱] - ج ۳، ۱۲۱ - ۱۷۹.

[۲] - بنی سلمه بن چشم بن خزرج و بنی حارثه بن نبت از اوس. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۳۹.

خدا و رسول خدا را اطاعت کنید [۱]، شاید رحمت شوید (۱۳۲).

سستی نکنید و اندوهناک هم نباشید، اگر مؤمن باشید برتری با شما است (۱۳۹).

اگر شما را زخمی رسد، آن دسته را نیز همانند آن زخمی رسیده است، و این روزها را میان مردم دست به دست می‌کنیم، و تا خدا آنان را که ایمان آورده‌اند (از منافقان) جدا

سازد، و از شما شهیدانی برگزیند، و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد (۱۴۰).  
و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند (در بوته آزمایش) خالص کند و کافران را نابود  
سازد (۱۴۱).

شاید گمان بردید با آن که هنوز خدا مجاهدان شما و صابران شما را معلوم نساخته است  
داخل بهشت می‌شوید (۱۴۲).

راستی که شما خود پیش از آن که مرگ را دیدار کنید آرزومند آن بودید، پس با چشم  
باز آن را دیدید و بدان نگران شدید (۱۴۳).

محمد جز پیامبری نیست که پیش از وی پیامبران رفته‌اند، پس آیا اگر بمیرد یا کشته شود  
مرتد می‌شوید؟! و هر کس مرتد شود زیانی به خدا نخواهد رسانید، و خدا به زودی  
سپاسگزاران را پاداش می‌دهد (۱۴۴).

کسی را نمی‌رسد که بی‌اذن خدا بمیرد، نوشته‌ای است دارای سررسید، و هر کس پاداش  
دنیا خواهد از دنیا به وی دهیم، و هر که ثواب آخرت خواهد از آخرت به وی دهیم، و  
به زودی سپاسگزاران را جزا دهیم (۱۴۵).

بسا پیامبری که مردان خدائی بسیار همراه وی کارزار کردند، و از آنچه در راه خدا به  
ایشان رسید سست نشدند و ناتوان نگشتند و به زاری نیفتادند، و خدا صابران را دوست  
می‌دارد (۱۴۶).

گفتارشان جز این نبود که گفتند: پروردگار ما! گناهانمان و زیاده روی‌هایی را که

[۱]- در مقام سرزنش کسانی است که بر خلاف فرمان صریح رسول خدا و اصرار فرمانده  
خود عبد الله بن جبیر راه حمله دشمن را باز گذاشتند، و برای جمع‌آوری غنیمت به  
دیگران ملحق شدند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۰،  
درباره خود کرده‌ایم پیامرز، و قدمهای ما را استوار دار و ما را بر کافران پیروز فرما (۱۴۷).

پس خدا پاداش دنیا و ثواب شایسته آخرت به ایشان داد و خدا نکوکاران را دوست می‌دارد (۱۴۸).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر آنان را که کافر شده‌اند پیروی کنید. شما را مرتدّ می‌کنند و زیانکار بازمی‌گردید (۱۴۹).

بلکه خدا یاور شما است و او است بهترین یاری کنندگان (۱۵۰).  
به زودی در دلهای آنان که کافر شده‌اند بیم و هراس می‌افکنیم، چه آنچه را خدای حجّتی بدان فرو نفرستاده است شریک وی قرار داده‌اند، و جایگاهشان آتش است، و چه بد جایگاهی است ستمگران را (۱۵۱).

راستی که خدا وعده خود را راست کرد، همان دم که به اذن خدا می‌کشیدشان تا هنگامی که سست شدید و در امر (رسول خدا) به منازعه پرداختید و پس از آن که آنچه را دوست می‌داشتید به شما نمایاند نافرمان شدید، کسانی از شما نظر به دنیا داشتند (همانها که سنگرها را رها کردند) و کسانی از شما نظر به آخرت داشتند (همانها که در سنگر خود باقی ماندند و به شهادت رسیدند) سپس شما را از ایشان منصرف ساخت تا شما را بیازماید و راستی که از شما درگذشت، خدا را بر مؤمنان فضل و کرمی است (۱۵۲).

هنگامی که پا به گریز نهادید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید و پیامبر، شما را از پشت سرتان دعوت می‌کرد، پس غمی بر غمتان افزود تا بر آنچه از دست شما رفته است و هم بر آنچه به شما رسیده است اندوه نخورید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (۱۵۳).

سپس بعد از غم و غصّه، آرامشی بر شما فرو فرستاد: خواب مانندی که گروهی از شما را فرا می‌گرفت، و گروهی دیگر که به فکر خویش مشغول بودند گمان ناروا به خدا می‌بردند مانند گمان جاهلیت، می‌گفتند: آیا از این کار چیزی به دست ما است؟ بگو:

البتّه تمام امر به دست خدا است، در دلهای خویش نهفته می‌دارند آنچه را برای تو آشکار نمی‌سازند، می‌گویند: اگر چیزی از این امر به دست ما می‌بود اینجا کشته نمی‌شدیم،

بگو: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۳۴۰ رسول خدا در مدینه ..... ص : ۳۳۷



ر شما در خانه‌های خود هم می‌بودید آنان که سرنوشتشان کشته شدن بود از خانه‌ها بیرون تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۴۱ آمده، به آرامگاه‌های خود می‌شتافتند، و تا خدا آنچه را در سینه‌های شما است بیازماید و آنچه را در دل‌های شما است به ظهور آورد، و خدا به نهفته‌های سینه‌ها دانا است (۱۵۴).

راستی کسانی از شما که روز بر خورد دو سپاه پشت به جنگ کردند، جز آن نبود که در اثر برخی از آنچه کرده بودند شیطان لغزاندشان، و راستی که خدا بخشیدشان، همانا خدا آمرزنده و بردبار است (۱۵۵).

ای مردمی که ایمان آورده‌اید! مباحثید چون مردمی که کافر شدند و درباره برادران خود هرگاه رهسپار سفر می‌شدند یا به جنگ می‌رفتند می‌گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند، تا خدا آن را افسوس در دل‌های ایشان قرار دهد، و خدا زنده می‌کند و می‌میراند، و خدا به آنچه می‌کنید بینا است (۱۵۶).

و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، البتّه آمرزش و رحمتی از خدا از آنچه فراهم می‌کند بهتر است (۱۵۷).

و اگر بمیرید یا کشته شوید، البتّه به سوی خدا محشور می‌شوید (۱۵۸).

پس به سبب رحمتی از جانب خدا برای ایشان نرم‌خو شده‌ای، و اگر زشت‌خوئی سنگدل می‌بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، پس از ایشان در گذر و برای ایشان آمرزش بخواه، و در پیش آمد با ایشان مشورت کن و هرگاه تصمیم گرفتی پس بر خدای تو گُل کن، همانا خدا تو گُل کنندگان را دوست می‌دارد (۱۵۹).

اگر خدا شما را یاری دهد زبر دستی برای شما نیست، و اگر دست از یاری شما برگیرد پس چه کسی بعد از وی شما را یاری می‌دهد؟ و مؤمنان باید بر خدا تو گُل کنند (۱۶۰).

پیامبری را نمی‌رسد که در غنیمت خیانت کند و هر که در غنیمت خیانت کند، آنچه را به خیانت برده است روز قیامت همراه بیاورد، سپس به هر کس همان چه کرده است بی‌کم‌وبیش داده شود، و آنان ستم نمی‌شوند (۱۶۱).

آیا کسی که خوشنودی خدا را دنبال کرده است، چون کسی است که با خشمی از خدا بازآمده و دوزخ جای اوست، و چه بد سرانجامی است! (۱۶۲).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۲.  
آنان (را) درجاتی است نزد خدا، و خدا به آنچه می‌کنند بینا است (۱۶۳).  
راستی که خدا بر مؤمنان منت نهاد، هنگامی که در میانشان و از خودشان پیامبری برانگیخت که آیات خدا را بر ایشان تلاوت می‌کند و پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمت به ایشان می‌آموزد، هر چند پیش از این در گمراهی آشکار بوده‌اند (۱۶۴).  
آیا چون مصیبتی به شما رسد که دو چندان آن را (بر سر دشمن) آورده‌اید، گوئید: این از کجا است؟ بگو: آن از ناحیه خودتان است، بدرستی که خدا بر هر چیزی توانا است (۱۶۵) [۱].

و آنچه روز بر خورد دو سپاه بر سر شما آمد به اذن خدا بود، و تا مؤمنان را بداند (۱۶۶).  
و تا بداند کسانی را که منافق شدند و به ایشان گفته شد: بیایید و در راه خدا نبرد کنید یا هم (دشمن را از ما) دفاع کنید، گفتند: اگر جنگی را می‌دانستیم شما را پیروی می‌کردیم.  
آنان در آن روز به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان، با دهانهای خود می‌گویند چیزی را که در دلهایشان نیست، و خدا به آنچه نهفته می‌دارند دانایتر است (۱۶۷).  
آنان که خود نشستند و درباره برادران خود گفتند: اگر ما را اطاعت می‌کردند کشته نمی‌شدند. بگو: پس مرگ را از خویشان دور سازید اگر از راستگویان بوده‌اید (۱۶۸).  
و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگان مپندار، بلکه زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (۱۶۹).  
به آنچه خدا از فضل خود به آنها داده است خوش‌حالند، و به آن کسانی که از پششان به ایشان نپیوسته‌اند شادمان می‌شوند که: بیمی بر ایشان نیست، و نه غمگین می‌شوند (۱۷۰).

به نعمتی و فضلی از خدا شادمان می‌شوند و هم به این که خدا اجر مؤمنان را ضایع

نمی کند

(۱۷۱).

[۱]- در ترجمه این آیه کلمات «رسید» و «آورده بودید» و «گفتید» و «از خودتان» به «رسد» و «آورده‌اید» و «گوئید» و «از ناحیه خودتان» تبدیل شد. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۳. آنان که خدا و رسول را پس از آن که (در احد) زخمی شده بودند (برای شرکت در غزوه حمراء الأسد) اجابت کردند، برای نکوکاران و پرهیزکارانشان اجری است بزرگ (۱۷۲).

آنان که مردم به ایشان گفتند: مردمان برای (جنگ با) شما فراهم گشته‌اند، از ایشان بترسید، پس ایمانشان را افزود و گفتند: خدا ما را بس است، و چه نیکو سرپرستی است (۱۷۳).

پس با نعمتی و فضلی از خدا بی آن که بدی به ایشان رسد باز گشتند، و خوشنودی خدا را پیروی کردند، و خدا را فضلی است بزرگ (۱۷۴). آن شیطان است که طرفداران خود را بیم می‌دهد، پس از ایشان نترسید و از من بترسید اگر از مؤمنان هستید (۱۷۵).

و کسانی که در کافر شدن شتاب می‌ورزند تو را غمگین نسازند، چه اینان هرگز به خدا زیانی نمی‌رسانند، خدا می‌خواهد که برای ایشان بهره‌ای در آخرت قرار ندهد، و برای ایشان عذابی است بزرگ (۱۷۶).

راستی کسانی که کفر را به ایمان خریده‌اند هرگز خدا را زیانی نخواهند رسانید، و برای ایشان عذابی است دردناک (۱۷۷).

کسانی که کافر شده‌اند گمان نبرند مهلتی که به ایشان می‌دهیم به خیر ایشان است، تنها بدان جهت به ایشان مهلت می‌دهیم تا گناه افزون کنند و ایشان را عذابی است خوارکننده (۱۷۸).

خدا (را قرار) نبوده است که مؤمنان را بر آنچه شما بر آن هستید واگذار تا پلید را از پاک جدا سازد، و خدا (را قرار) نبوده است که شما را بر غیب مطلع سازد لیکن خدا از فرستادگان خود آن را که بخواهد برمی‌گزیند، پس به خدا و پیامبرانش ایمان آورید، و اگر ایمان آوردید و پرهیزکار شدید پس شما را اجری است بزرگ (۱۷۹).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۴

## غزوه حمراء الأسد شوال سال سوم هجرت

### اشاره

روز شنبه هفتم (یا پانزدهم) شوال سال سوم هجرت، جنگ احد پایان پذیرفت و رسول خدا به مدینه بازگشت و شب یکشنبه را در مدینه بود و مسلمانان هم به معالجه مجروحین خود پرداختند، اما چون رسول خدا نماز صبح روز یکشنبه را خواند، بلال را فرمود تا: مردم را به تعقیب دشمن فراخواند و جز آنان که دیروز همراه بوده‌اند، کسی همراهی نکند. در این میان «جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام» که پدرش: «عبد الله» در احد به شهادت رسیده بود، به عرض رسول خدا رسانید که پدرم به خاطر هفت خواهرم، مرا در مدینه گذاشت و گفت: پسرم! سزاوار نیست که این هفت زن را بی‌سرپرست در مدینه بگذاری و من هم در راه جهاد، تو را بر خود مقدم نمی‌دارم، پس نزد خواهرانت بمان. من هم به فرموده پدرم: در مدینه نزد خواهرانم ماندم و در جنگ احد شرکت نکردم، اکنون مرا به همراهی با خویش سرافراز گردان. رسول خدا جابر را اذن حرکت داد و تنها او بود که در احد شرکت نکرد و در «حمراء الأسد» همراه بود.

### موجب پیش آمدن این غزوه

مقریزی می‌نویسد که: «عبد الله بن عمرو بن عوف مزنی» در شب یکشنبه هنگامی که بلال اذان گفته و بر در خانه رسول خدا به انتظار بیرون آمدن رسول اکرم ایستاده بود، فرا

رسید، و چون رسول خدا بیرون آمد گزارش داد که در موقع آمدن به مدینه در منزل «ملل» قریش را دیده است که آنجا فرود آمده‌اند و شنیده است که: «أبو سفیان» و همراهان وی مشورت می‌کردند که باز گردند و هر که را از مسلمانان باقی مانده است از تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۴۵، میان ببرند، اما «صفوان» این رأی را نپسندیده و پیشنهادشان را رد کرده است. رسول خدا بعد از شنیدن این گزارش و مشورت با بعضی از صحابه تصمیم حرکت و تعقیب دشمن گرفت.

### بزرگان اصحاب زخم‌داران را فرا می‌خوانند

«سعد بن معاذ» مردان قبیله خود را که همه زخمی شده بودند، فراخواند، «أسید بن حضیر» با هفت جراحت سلاح خویش را برگرفت و رهسپار شد، «سعد- بن عباد» مردان قوم خویش را فراهم ساخت، از طایفه «بنی سلمه» چهل مرد که همه جراحت یافته بودند، رهسپار شدند، از جمله: طفیل بن نعمان با سیزده زخم، خراش بن صمه با ده زخم، رسول خدا با دیدن مردان «بنی سلمه» گفت: خدایا «بنی سلمه» را رحمت کن. عبد الله و رافع: پسران سهل بن رافع أنصاری که با جراحت‌های بسیار از احد بازگشته بودند، به راه افتادند، اما رافع از راه رفتن ماند، و «عبد الله» او را به نوبت به پشت خویش می‌کشید تا به صف سپاه در آمدند و رسول خدا برای ایشان دعا کرد.

### حرکت سپاه

رسول خدا «عبد الله بن أمّ مکتوم» را در مدینه جانشین گذاشت و پرچم را به دست علیّ - علیه السلام - داد و دو رکعت نماز در مسجد گزارد و اسب خویش را خواست و در حالی که زره و کلاه خود پوشیده بود، از همان در مسجد سوار شد و به «طلحه» که نه زخم داشت گفت: زود مسلح شو. «طلحه» رفت و سلاح پوشید و فرا رسید و رسول خدا

گفت: دیگر تا فتح مکه مانند احد برای ما پیش آمدی نخواهد شد [۱].

[۱] - لن ینالوا منا مثل اُمس حتی یفتح الله مکه علینا.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۶

### پیشتازان سپاه و شهیدان این غزوه

رسول خدا سه نفر را طلیعه فرستاد: «سلیط بن سفیان»، «نعمان بن خلف» و «مالک بن خلف» (از بنی اُسلم) که به قول مقریزی: هر سه نفرشان و به قول مشهور: مالک و نعمان که دو برادر بودند در «حمراء الأسد» به دست دشمن گرفتار شدند و به شهادت رسیدند، رسول خدا هر دو را در یک قبر به خاک سپرد و «قرینان» لقب یافتند. رسول خدا تا «حمراء الأسد» که در هشت میلی مدینه قرار دارد رهسپار شد، و روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه را در آنجا ماند و شبها در پانصد محل آتش می افروختند، چنان که شعله آتشها از مسافتهای دور دیده می شد و همهمه سپاهیان نیز از راه دور به گوش می رسید و به قول صاحب طبقات: رسول خدا پس از پنج شب، روز جمعه وارد مدینه شد [۱].

### داستان معبد بن اُبی معبد خزاعی

به حکم آن که قبیله «خزاعه» مسلمان و مشرکشان خیرخواه رسول خدا بودند، «معبد» که هنوز در این تاریخ مشرک بود، رسول خدا را در تعقیب دشمن دید و گفت: به خدا قسم: پیش آمدی که در احد شده است بر ما بس گران است و دوست داشتیم که چنین پیش آمدی روی نمی داد. سپس رهسپار شد و هنوز رسول خدا در «حمراء الأسد» بود که در منزل «روحاء» با «أبو سفیان» ملاقات کرد و دید که تصمیم به بازگشت گرفته اند و می گویند: دلاوران و دلیران و بزرگان اصحاب محمد را کشتیم و آنگاه بی آن که ایشان را ریشه کن سازیم بازگشتیم، دیگر بار باید بازگردیم و هر که را که مانده

است از میان ببریم، و خود را آسوده خاطر کنیم.

[۱]- ج ۲، ص ۴۹، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ هـ. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۷، «أبو سفیان» از «معبد» پرسید که: چه خبر داری؟ گفت: محمد با سپاهی که هرگز ندیده‌ام، آکنده از خشم در تعقیب شما می‌رسند. «أبو سفیان» گفت: راستی چه می‌گوئی؟! گفت: به خدا قسم: پیش از این که از اینجا حرکت کنید، پیشانیهای اسبهای سپاه محمد هویدا شود. «أبو سفیان» گفت: ما هنوز تصمیم بازگشتن داریم تا هر که را از سپاه ایشان زنده مانده است نابود کنیم. گفت: من این کار را مصلحت نمی‌دانم، و خدا می‌داند که با دیدن سپاهیان اسلام شعرهایی گفته‌ام. و چون شعرهای خود را خواند «أبو سفیان» بیمناک شد و فکر بازگشتن را از سر بدر کرد.

### فرق حق و باطل

«أبو سفیان» به کاروانی از «عبد القیس» که عازم مدینه بود رسید و به آنان وعده داد که اگر پیامی از وی به محمد رسانند، فردا در بازار «عکاظ» شتران ایشان را مویز بار کند. کاروان «عبد القیس» پذیرفتند و به دستور «أبو سفیان» در «حمراء - الأسد» رسول خدا و مسلمانان را بیم دادند که «أبو سفیان» و سپاه قریش تصمیم داشتند تا بر سر شما بیایند و هر که را از شما زنده مانده است از میان ببرند. اما رسول خدا و مسلمانان چنان که قرآن مجید یادآور شده است گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ [۱].

### گرفتاری ابو عزه شاعر

چنان که سابقا گفته شد: «أبو عزه» را «صفوان بن أمیه» بر آن داشت که با رسول خدا عهد خویش را شکست، و دیگران را علیه مسلمانان تحریک کرد و خود هم به جنگ آمد، «أبو عزه» در غزوه «حمراء الأسد» اسیر شد و چون دیگر بار

[۱]- سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۸.  
 تقاضای عفو و اغماض از رسول خدا کرد، در پاسخ وی فرمود: نه به خدا قسم: دیگر نخواهد شد که در مگه دست به ریش خود بکشی و بگوئی که: من دو بار محمد را فریب دادم [۱].  
 و به روایت دیگر: گفت: همانا مؤمن دو بار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود [۲].  
 آنگاه به «زبیر» یا «عاصم بن ثابت» فرمود تا: گردن وی را بزنند، و او را گردن زدند.

### داستان معاویه بن مغیره

«معاویه بن مغیره بن ابی العاص بن أمیه» (نیای عبد الملک بن مروان، پدر عایشه: مادر عبد الملک) که «حمزه» - علیه السلام - را مثله کرده بود به قول ابن اسحاق: در همین غزوه گرفتار شد و به قول مقریزی و ابن هشام: گریخت و به عثمان پناهنده شد و او از رسول خدا، سه روز برای وی مهلت گرفت و قرار شد که اگر بعد از سه روز دیده شد کشته شود، و پس از سه روز «زید بن حارثه» و «عمار بن یاسر» دستور یافتند او را در «جماء» یافتند و کشتند.

### دیگر حوادث سال سوم هجرت

- ۱- تزویج رسول خدا با «حفصه» دختر «عمر» که قبلاً همسر «خنیس بن - حدافه سهمی» بود (در ماه شعبان).
- ۲- ولادت امام حسن در نیمه رمضان همین سال (به قول مسعودی و دیگران).
- ۳- تزویج رسول خدا با «زینب» دختر «خزیمه»: «أمّ المساکین» (در ماه رمضان).

[۱]- لا و الله، لا تمسح عارضیک بمگه بعدها و تقول: خدعت محمدا مرتین.



[۲]- إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَلْدَغُ مِنْ جَحْرٍ مَرَّتَيْنِ.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۴۹

### سال چهارم هجرت [۱]

#### سریه ابو سلمه: عبد الله بن عبد الأسد مخزومی در اول محرم سال چهارم هجرت [۲]

رسول خدا به وسیله مردی از قبیله «طیّی» به نام «ولید بن زهیر بن طریف» خبر یافت که: «طلیحه» و «سلمه»: پسران «خوید» در میان قبیله خود به راه افتاده، و مردم را به جنگ با رسول خدا فرا خوانده و هم اکنون بدین منظور رهسپار شده‌اند. پس «ابو سلمه» را فرا خواند و برای وی پرچمی بست و صد و پنجاه مرد از مهاجر و أنصار، همراه وی ساخت و گفت: تا سرزمین «بنی أسد» رهسپار شو و پیش از آن که دسته‌های ایشان فراهم شوند بر آنان بتاز. «ابو سلمه» بیرون شتافت و همان مرد «طائی» را راهنمای خویش ساخت و با شتاب همی رفت و بیراهه را در پیش گرفت و شب و روز راه پیمود تا پیش از آن که خبر به دشمن رسد تا حدود «قطن» رسید و بر گله‌ای از ایشان غارت برد و سه غلام از شبانان را دستگیر کرد، اما دیگران گریختند و مردان قبیله را بیم دادند تا در هر ناحیه‌ای پراکنده گشتند.

«ابو سلمه» هم یاران خود را برای جمع‌آوری گوسفندان و شتران سه دسته کرد، و در سه ناحیه پیش فرستاد، و همگی بی آن که با دشمنی برخورد کنند، با شتران و گوسفندانی چند نزد وی بازگشتند، و آنگاه «ابو سلمه» راه مدینه را در پیش گرفت و مرد «طائی» را به پاداشی از غنیمت خوشنود ساخت و غلامی از غنیمت برای رسول خدا برگزید، و خمس غنیمت را جدا کرد و باقیمانده را میان همراهان خود تقسیم نمود.

[۱]- این سال را سنه الترفیه می‌گویند (التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۲، چاپ دار التراث،

بیروت. م. ۲]- این سریه در اول محرم سال چهارم (در ماه ۳۵ پس از هجرت) به سرزمین قطن که کوهی است در ناحیه فید و بنی أسد بن خزیمه را در آنجا آبگاهی است رهسپار شد. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۵۰ به قولی: در همین سریه، نبرد مختصری پیش آمد و مردی از مشرکین کشته شد و «مسعود بن عروه صحابی» به شهادت رسید.

### سریه عبد الله بن أنیس أنصاری سلمی جهنی قضاعی [۱] بر سر «سفیان بن خالد بن نبیح هذلی» در «عرنه»

دوشنبه پنجم محرم الحرام سال چهارم [۲] رسول خدا خبر یافت که: «سفیان بن خالد [۳] هذلی لحيانی» در «عرنه» منزل کرده و مردمی را برای جنگ با رسول خدا فراهم ساخته است. پس «عبد الله بن - أنیس» را برای کشتن وی فرستاد. به روایت ابن اسحاق: «عبد الله بن أنیس» می گوید: رسول خدا مرا فرا خواند و گفت: خبر یافته‌ام که پسر «سفیان بن نبیح هذلی» مردم را برای جنگ با من

[۱]- چون حلیف «سلمه» از أنصار بود، او را أنصاری و سلمی می گفتند، و چون از قبیله قضاعه و از طایفه «بنی برک بن وبره» بود، قضاعی، و چون «بنی برک بن وبره» داخل در «بنی جهینه» شدند، جهنی. و همو است که از رسول خدا از شب قدر پرسید و گفت: راه من دور است، مرا شبی معین فرمای تا در مدینه باشم. فرمود: شب بیست و سوم را در مدینه باش. و نیز یکی از کسانی است که بتهای «بنی سلمه» را می شکستند. از رسول خدا روایت کرده است که: گفت: أكبر الكبائر الإشراک بالله و عقوق الوالدین، و الیمین الغموس، و الذی نفسی بیده لا یحلف أحد و لو علی مثل جناح بعوضه إلا کانت نکتة فی

قلبه إلى يوم القيامة. أسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.  
 [۲]- در ماه سی و پنجم پس از هجرت.  
 [۳]- در طبقات، ج ۲، ص ۵۰، امتاع الاسماع، ص ۲۵۴: سفیان بن خالد، و در سیره النبی،  
 ج ۴، ص ۲۹۳، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸ (چاپ نجف): خالد بن سفیان ضبط شده  
 است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۱  
 فراهم می‌سازد و در «نخله» (یا عرنه) منزل گزیده است، پس نزد وی رهسپار شو و او را  
 بکش [۱].

پس گفتم: برای من توصیفش کن تا او را بشناسم. گفت: او را که دیدی از هیبتش  
 بیمناک می‌شوی و شیطان را به یاد می‌آوری، و نشانی میان تو و او آن است که هرگاه  
 او را دیدی لرزهای خواهی کرد.  
 «عبد الله» می‌گوید: شمشیر خود را برگرفتم و رو به راه نهادم و هنگام عصر او را دیدم  
 که زنانی هودج‌نشین به همراه داشت و می‌خواست در جایی فرود آید و چون او را دیدم -  
 چنان که رسول خدا گفته بود- لرزهای بر من افتاد، پس روی به وی نهادم و از ترس آن  
 که مبادا با هم در آویز شویم و از نماز بازمانم، نماز را همچنان که پیش می‌رفتم به اشاره  
 خواندم، پس چون به او رسیدم، پرسید: کیستی؟ گفتم: مردی از «خزاعه» هستم و چون  
 شنیده‌ام که برای جنگ با این مرد (یعنی: رسول خدا) سپاهی را فراهم می‌کنی، برای  
 شرکت در همین امر نزد تو آمده‌ام. گفت: آری در همین اندیشه‌ام.  
 «عبد الله» می‌گوید: اندکی با وی راه رفتم و چون کاملاً بر او دست یافتم با شمشیر بر  
 وی حمله بردم و او را کشتم [۲]، سپس در حالی که زنانش بالای نعش او افتاده بودند  
 بازگشتم و چون نزد رسول خدا رسیدم، گفت: رو سپید باشی.  
 آنگاه عصائی به من داد و گفت: در بهشت این عصا را در دست بگیر. این عصا نزد «عبد  
 الله» بود تا وقتی که از دنیا رفت و بر حسب وصیت خودش در میان کفن او نهاده شد.

«عبد الله» هجده شب رفته بود و هفت شب مانده از محرم سال چهارم به مدینه رسید.  
«عبد الله» را در این باره اشعاری است که ابن هشام آنها را نقل کرده است.

[۱]- به روایت مقریزی: گفت: خود را خزاعی معرفی کن.  
[۲]- به روایت دیگر: تا شب با وی همراه و همراز بود، و برای اطمینان خاطر او می گفت:  
شگفتا از محمد که چنین کیش تازه‌ای آورد، و از راه پدران بیرون شد، و آنان را  
نابخردان شمرد! پس «سفیان» گفت: محمد با کسی چون من روبه‌رو نگشته است، تا آنکه  
شبانه در میان خیمه‌اش او را کشت. و سرش را نزد رسول خدا آورد.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۲

### سریه رجیع یا سریه مرثد بن ابی مرثد

#### اشاره

صفر سال چهارم هجرت (در ماه سی و ششم بعد از هجرت)  
پس از غزوه أحد گروهی (هفت نفر) از دو طایفه «عضل» و «قاره» (از قبیله بنی هون بن  
خزیمه بن مدرکه) در مقابل چند شتر که از «بنی لحيان» [۱] گرفتند، به مدینه آمدند و  
اظهار اسلام کرده و گفتند: ای رسول خدا! در میان ما مسلمانانی پیدا شده‌اند، پس کسانی  
از اصحاب خود را همراه ما بفرست، تا ما را دین بیاموزند و تلاوت قرآن تعلیم کنند و  
شرایع اسلام یاد دهند. رسول خدا هم شش یا ده [۲] نفر از اصحاب خود را همراه ایشان  
فرستاد:

- ۱- مرثد بن ابی مرثد غنوی، حلیف «حمزه بن عبد المطلب» فرمانده سریه.
- ۲- خالد بن بکیر لثی، حلیف «بنی عدی بن کعب».
- ۳- عاصم بن ثابت بن ابی الأفلح، از بنی عمرو بن عوف بن مالک بن اوس.
- ۴- خیب بن عدی از بنی جحجیبی بن کلفه بن عمرو بن عوف.

- ۵- زید بن دثنه [۳] بن معاویه (از بنی بیاضه بن عمرو بن زریق) خزرجی بیاضی.  
 ۶- عبد الله بن طارق بلوی حلیف بنی ظفر بن خزرج بن عمرو بن مالک - ابن اوس.

[۱]- بنی لحيان به خونخواهی «سفيان بن خالد» و با وسیله مردان «عضل» و «قاره» دست به چنین اقدامی زدند.  
 [۲]- طبقات ده نفر گفته، ولی هفت نفر را نام برده است، او علاوه بر شش نفری که ابن اسحاق نام می برد «معتب بن عبید» را هم نام می برد، و می گوید که: او برادر مادری «عبد الله بن طارق» و از قبیله «بلی» و حلیف «بنی ظفر» بود، و تسلیم نشد و همراه عاصم و مرثد و خالد به شهادت رسید.  
 [۳]- در نسخه اصل به تبع سیره النبی، دثنه، به تشدید نون است. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۳

### شهادت عاصم و مرثد و خالد

هنگامی که فرستادگان رسول خدا به آبگاه «رجیع» [۱] رسیدند، «عضل» و «قاره» با آنان عهد شکستند و از قبیله «هذیل» برای کشتن ایشان کمک خواستند، و ناگهان مردان طایفه «بنی لحيان» [۲] با شمشیرهای کشیده بر سر ایشان تاختند، مردان سریه دست به شمشیر بردند تا از جان خویش دفاع کنند، اما مردان «هذیل» گفتند: به خدا سوگند که: ما را قصد کشتن شما نیست و فقط می خواهیم به وسیله شما چیزی از اهل مکه بگیریم و عهد و پیمان می بندیم که شما را نکشیم.  
 «مرثد» و «خالد» و «عاصم» [۳] گفتند: به خدا قسم که: ما عهد و پیمان مشرکی را هرگز نخواهیم پذیرفت [۴]. آنگاه به جنگ پرداختند، تا آن که «عاصم» و «مرثد» و «خالد» [۵] به شهادت رسیدند و قبیله «هذیل» می خواستند سر «عاصم» را از بدن جدا کنند و به «سلافه»: دختر «سعد بن شهید» بفروشدند، چه او نذر کرده بود که در کاسه سر «عاصم»

شراب بنوشد، اما زنبوران بسیار چنان پیرامون پیکرش را گرفتند که این کار امکان‌پذیر نشد و منتظر ماندند تا شب برسد و آنگاه سرش را از تن جدا کنند، اما شبانه آب رود پیکر «عاصم» را برد و کسی بر آن دست نیافت و بدین جهت بود که «عاصم»، «حمی الدبر» لقب یافت.

[۱]- آبگاهی برای «هذیل» در ناحیه حجاز.

[۲]- به کسر لام و فتح آن: طایفه‌ای از «هذیل» (حاشیه قسطلانی بر صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۰).

[۳]- و به روایت اسد الغابه: معتب، و نیز سه نفر دیگر که نامشان در جایی ذکر نشده.

[۴]- عاصم را در بیان این مطلب اشعاری است که ابن اسحاق آن را نقل می‌کند.

[۵]- و به قولی: با ۴ نفر دیگر از ده نفر.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۴

### شهادت عبد الله بن طارق

زید و خبیب و عبد الله تسلیم شدن و تن به اسیری دادند، مردان «هذیل» آنان را به مکه می‌بردند تا در آنجا بفروشدند، در منزل «ظهران» «عبد الله بن طارق» نیز از کرده پشیمان شد و دست خویش را از بند رها ساخت و شمشیر کشید و با سنگباران دشمن از پای درآمد و به شهادت رسید. قبر او هم در «ظهران» است. «زید» و «خبیب» را به مکه بردند و در مقابل دو اسیر از «هذیل» که در مکه بردند فروختند.

### شهادت زید بن دثنه [۱]

«زید» را «صفوان بن أمیه» به پنجاه شتر خرید تا به جای پدرش «أمیه بن - خلف» بکشد، و او را با غلام خود «نسطاس» به خارج حرم و «تنعیم» فرستاد تا او را بکشد، و گروهی از قریش از جمله: «أبو سفیان» در آنجا فراهم شدند. «أبو سفیان» از «زید» که او را برای

کشتن پیش آورده بودند، پرسید: تو را به خدا قسم: دوست داری که اکنون محمد به جای تو بود و او را گردن می‌زدیم و تو در میان خانواده‌ات آسوده بودی؟ گفت: به خدا قسم: دوست ندارم که محمد در همان جایی که هست خاری به پای او بخلد و او را آزار دهد و من در میان خانواده‌ام آسوده باشم. «أبو سفیان» گفت: در میان مردم هیچ کس را ندیدم که کسی را چنان دوست بدارد که یاران محمد، محمد را. «زید» بر دست «نسطاس» به انجام رسید.

[۱]- نسخه اصل به تبع سیره النبی (ج ۳، ص ۱۷۸): دثنه، به تشدید نون. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۵

### شهادت خیب بن عدی

خیب را «حجر بن اُبی اِهاب تمیمی» حلیف «بنی نوفل» برای «عقبه- بن حارث بن عامر بن نوفل» [۱] به هشتاد مثقال طلا یا پنجاه شتر خرید، تا او را به جای پدر خود «حارث بن عامر بن نوفل» (که در جنگ بدر به دست «خیب بن اساف- خزرجی» [۲] کشته شده بود) بکشد [۳].

ماویّه [۴] کنیز «حجیر که اسلام آورده بود، می‌گوید: خیب در خانه من زندانی شده بود، روزی به سوی او گردن کشیدم و دیدم که خوشه‌ای بزرگ انگور به دست دارد و می‌خورد، با آن که در روی زمین خدا انگوری سراغ نداشتم که خورده شود. «خیب» را نیز برای کشتن و دار زدن از حرم بیرون بردند و چون به «تنعیم» رسیدند و خواستند او را بکشند، گفت: اگر ممکن است مرا رها کنید تا دو رکعت نماز بگذارم؟ گفتند: مانعی ندارد. پس دو رکعت نماز تام و کامل گزارد و سپس گفت: به خدا قسم: اگر خوف آن نبود که گمان کنید از ترس مرگ نماز را طول می‌دهم، بیشتر نماز می‌گزاردم.

گفته‌اند: «خیب» نخستین کسی بود که دو رکعت نماز را در هنگام کشته شدن سنت نهاد. «خیب» را بالای چوبی برافراشتند و چون او را محکم به چوبه دار بستند، گفت: خدایا ما پیام پیامبرت را رساندیم، اکنون در این بامداد او را از وضع ما با خبر ساز. سپس گفت: خدایا به حساب یکایک اینان برس و ایشان را دسته دسته بکش و از ایشان احدی را باقی مگذار.

[۱]- أبو اهاب برادر مادری حارث بن عامر یا خواهرزاده او بود.  
 [۲]- هکذا؟. ظاهرا اشتباهی است از: خیب بن عدی. م.  
 [۳]- به قولی: دختر حارث او را به صد شتر خرید، و به قولی: «حجیر بن اُبی اِهاب» او را برای شوهر خواهرش «عقبه بن حارث بن عامر» خرید تا او را به جای پدر خود حارث بکشد.

[۴]- ماویّه به واو و تشدید یاء، یا ماریه به راء و تخفیف یاء. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۶.  
 سپس در حالی که سخت او را بسته بودند، به او گفتند: از اسلام برگرد تا تو را رها کنیم. گفت: لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، به خدا قسم: دوست ندارم که از اسلام برگردم و تمام آنچه بر روی زمین است، از آن من باشد. پس گفتند: دوست داری که محمد به جای تو باشد و تو در خانه خود نشسته باشی؟ گفت: به خدا قسم: دوست ندارم خاری به تن محمد فرو رود و من در خانه ام آسوده باشم. باز می گفتند: «خیب»! از اسلام برگرد. و او می گفت: هرگز بر نمی گردم. گفتند: به «لات» و «عزی» قسم که: اگر برنگردی کشته می شوی. گفت: کشته شدنم در راه خدا ناچیز است.  
 پس روی او را از قبله گرداندند. گفت: چرا روی مرا از قبله می گردانید؟ خدایا من که جز روی دشمنی نمی بینم، خدایا اینجا کسی نیست که سلام مرا به پیامبرت برساند، پس تو خود سلام مرا به او برسان.



رسول خدا همچنان که با اصحاب خود نشسته و حال وحی به او دست داده بود گفت: و علیه السلام و رحمه الله و برکاته. سپس گفت: اینک جبرئیل است که سلام «خبیب» را به من می‌رساند.

سپس چهل پسر از فرزندان کشته‌های بدر را فراخواندند و به دست هر کدام نیزه‌ای دادند، تا یکباره بر «خبیب» حمله بردند و روی او به طرف کعبه برگشت و گفت: الحمد لله. سپس «أبو سروعه: عقبه بن حارث بن عامر» بر وی حمله برد و نیزه‌ای به سینه‌اش کوبید که از پشتش درآمد و ساعتی با ذکر خدا و یاد محمد زنده بود و شهادت یافت.

لیکن همینطور روی دار بود تا این که رسول خدا «عمرو بن أمیه ضمیری» را فرستاد و او پیکرش را پنهان از جاسوسان قریش از روی دار فرود آورد. و به گفته «عمرو»: زمین او را بلعید و اثری از وی دیده نشد. ابن اسحاق از ابن عباس روایت می‌کند که: آیاتی از قرآن مجید درباره سریه رجیع و رد منافقانی که شهادت این سریه را بیچارگان و فریب‌خوردگان می‌دانستند، نازل شده است. [۱].

---

[۱] - سوره بقره، آیات ۲۰۴ - ۲۰۷ درباره سریه رجیع نازل شده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۷. سپس اشعار مربوط به این سریه را به تفصیل ذکر می‌کند: اشعاری از «خبیب بن - عدی» در هنگام شهادت، قصیده‌هایی از «حسان بن ثابت» در مرثیه «خبیب»، اشعاری از «حسان» در هجو و بدگوئی قبيله «هدیل» و «بنی لحيان» و نیز اشعاری از «حسان» در مرثیه «خبیب» و همراهانش مشتمل بر ذکر شش نفر [۱].

**سریه بئر معونه - سریه مندر بن عمرو ساعدی صفر سال چهارم هجرت [۲]**

## اشاره

ابن اسحاق که سرّیه «رجیع» را بعد از أحد و در ماه شوال سال سوّم می‌داند، بعد از ذکر آن سرّیه و اشعاری که راجع به آن گفته شده است می‌نویسد: رسول خدا بقیّه ماه شوال و ذی‌قعدّه و ذی‌حجّه و محرّم را در مدینه ماند، و در آن سال حجّ را مشرکین انجام دادند، سپس در ماه صفر (چهار ماه بعد از أحد) رسول خدا اصحاب «بئر معونه» را فرستاد. آنگاه روایت می‌کند که: «أبو براء: عامر بن مالک بن جعفر - عامری کلابی» [۳] معروف به «ملاعب الأسنه» به مدینه نزد رسول خدا آمد و چون

- [۱]- سیره النبی، ج ۳، ص ۱۶۷ - ۱۸۳:
- رأس السریّه مرثد و أميرهم و ابن البکیر إمامهم و خیب و ابن لطارق و ابن دثنه منهم و افاه ثمّ حمامه المکتوب و العاصم المقتول عند رجیعهم کسب المعالی إنّه لکسوب منع المقاده أن ینالوا ظهره حتّی ینالوا إنّه لنجیب
- [۲]- ماه سی و ششم پس از هجرت.
- [۳]- با این که هیچ کس اسلام وی را ننوشته است، بعضی او را جزء صحابه شمرده‌اند.
- ر. ک: أسد الغابه ج ۳، ص ۹۳.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۸.
- اسلام بر وی عرضه داشت، نه اسلام آورد و نه بی‌رغبتی نشان داد و گفت: ای محمد! اگر مردانی از اصحاب خویش را برای دعوت مردم به «نجد» می‌فرستادی که آنان را به دین تو دعوت می‌کردند، امیدوار بودم که اجابت می‌کردند. رسول خدا گفت: از مردم «نجد» بر اصحاب خویش می‌ترسم. «أبو براء» گفت: در پناه من باشند، ایشان را بفرست تا مردم «نجد» را به اسلام دعوت کنند.
- رسول خدا «منذر بن عمرو خزر جی ساعدی» [۱] و «المعنی لیموت» [۲] را با چهل مرد از

نیکان اصحاب خود، از جمله: «حارث بن صمّه» (از بنی مالک بن - نجار) و «حرام بن ملحان» (از بنی عدی بن نجار) و «عروه بن أسماء بن صلت سلمی» (از بنی بهته بن سلیم) و «نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی» و «عامر بن - فهیره» فرستاد. به روایت صاحب طبقات و مقریزی: رسول خدا هفتاد نفر از جوانان و قاریان أنصار را همراه وی ساخت، آنگاه رهسپار شدند و راهنمای ایشان «مطلب» نامی از «بنی سلیم» بود، تا در «بئر معونه» (میان سرزمین بنی عامر و حرّه بنی سلیم) فرود آمدند، و «حرام بن ملحان» نامه رسول خدا را نزد «عامر بن طفیل» برد، اما «عامر» بی آنکه نامه را بخواند و در آن بنگرد، «حرام» را به قتل رسانید و از «بنی عامر» برای کشتن همراهان وی کمک خواست و چون از اجابت وی امتناع کردند و گفتند: ما امان «أبو براء» را نقض نمی‌کنیم، قبیله‌هائی از «بنی سلیم» یعنی: «عصیه» و «رعل» و «ذکوان» را به یاری خویش خواست و آنان پیشنهاد وی را پذیرفتند، و بیدریغ بر مسلمانان حمله بردند و آنان را محاصره کردند. اصحاب سریّه هم ناچار شمشیرها را کشیدند و به دفاع پرداختند و همه به شهادت رسیدند مگر: ۱- کعب بن زید خزرجی (از بنی دینار بن نجار) که در میان کشته‌ها افتاده-

[۱]- از طایفه بنی ساعده بن کعب بن خزرج، نقیب بنی ساعده و از نویسندگان دوران جاهلیت عرب.

[۲]- لقب است یعنی: شتابنده به سوی مرگ.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۵۹،

بود و با مختصر رمقی که داشت جان بدر برد و در غزوه «خندق» به شهادت رسید. «منذر بن عمرو» هم که او را امان می‌دادند پس از دیدن کشته «حرام بن ملحان» به جنگ ایستاد تا به شهادت رسید.

۲- عمرو بن أمیه ضمیری کنانی (از بنی ضمیره بن بکر بن عبد مناه بن - کنانه) که با «حارث

بن صمّه» و به قول ابن هشام: با «منذر بن محمد بن عقبه» (از بنی مالک بن اوس) شترها را به چرا برده بودند و از پرواز مرغان بالای اردوگاه خویش نگران شدند و چون نزدیک آمدند با کشته‌های همراهان خود روبرو گشتند. مرد أنصاری هر که بود پیشنهاد «عمرو» را که شتابان نزد رسول خدا بروند، و او را از این پیش آمد باخبر سازند نپذیرفت و گفت: من از جایی که «منذر بن عمرو» به شهادت رسیده است زنده باز نخواهم گشت. آنگاه دست به شمشیر برد و جهاد کرد تا به شهادت رسید.

اما «عمرو بن أمیه» اسیر شد و چون دانستند که مضرری است، «عامر بن طفیل» موی پیشانی او را برید و او را به جای مادرش که می‌بایست بنده‌ای آزاد کند و نکرده بود، آزاد کرد. «عمرو بن أمیه» رهسپار مدینه شد و در بین راه دو نفر از «بنی عامر» را که خوابیده بودند کشت و از عهد و پیمانی که میان رسول خدا و «بنی عامر» بود خبر - نداشت و چون به مدینه رسید و رسول خدا را از کشتن آن دو نفر خبر داد، فرمود: دو مرد را کشته‌ای که باید دیه آن دو را بدهم. آنگاه دیه آن دو را مطابق دیه دو نفر مسلمان آزاد و نیز جامه و سلاحشان را نزد «عامر بن طفیل» فرستاد. و سپس گفت: این پیش آمد گناه «أبو براء» است. من نگران و بیمناک بودم. «جبار بن سلمی بن مالک بن جعفر» که نام او در شمار صحابه ذکر می‌شود، می‌گوید: آنچه مرا وادار به اسلام آوردن کرد، آن بود که در «بئر معونه» نیزه‌ام را در میان دو شانه مرد مسلمانی فرو بردم و پیکان نیزه را دیدم که از سینه او بیرون آمد، در این حال شنیدم که می‌گفت: به خدا قسم: رستگار شدم. با خود گفتم: چه رستگاری مگر او را نکشتم؟! تا بعدها پرسیدم و گفتند: مراد او رستگاری شهادت بوده است. گفتم: تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۶۰، آری به خدا قسم که: رستگار شد. «جبار» کشنده «عامر بن فهیره» بود و خودش می‌گفت: دیدم که پیکرش بعد از شهادت به آسمان بالا رفت و بدین جهت مسلمان شدم [۱].

صاحب طبقات می نویسد که: در یک شب خبر شهدای «بئر معونه» و شهدای «رجیع» به رسول خدا رسید و بر شهدای «بئر معونه» بیش از هر پیش آمدی سوگوار و داغدار شد و دعا می کرد که: خدایا از طایفه های: «بنی لحيان»، «عضل»، «قاره»، «زغب»، «رعل»، ذکوان و «عصیه» که فرمان خدا و رسول را نبرده اند. انتقام گیر و آنان را به قحطی سختی گرفتار ساز. خدایا «بنی عامر» را هدایت فرما و از «عامر بن طفیل» خون ما را بگیر. و به روایتی: تا یک ماه در قنوت نماز صبح بر قبایل: «رعل» و «ذکوان» و «عصیه» و «بنی لحيان» نفرین می کرد.

### شهدای بئر معونه

- ۱- اَبیّ بن ثابت (أنصاری، از بنی مغاله).
- ۲- اَبیّ بن معاذ (أنصاری، از بنی مالک بن نجّار).
- ۳- أنس بن معاذ (أنصاری، از بنی مالک بن نجّار).
- ۴- اوس بن معاذ (أنصاری).
- ۵- بشیر (أنصاری).
- ۶- ثابت بن خالد (أنصاری، از بنی مالک بن نجّار).
- ۷- حارث بن صمّه (أنصاری، از بنی مالک بن نجّار).
- ۸- حرام بن ملحان (أنصاری، از بنی عدیّ بن نجّار).

[۱]- در کتاب شهداء الاسلام، ج ۱، ترجمه ۳۲ نفر از شهدای «بئر معونه» را از مآخذ مختلف جمع آوری کرده ام، اما بر نام و شرح حال بقیه شهدای این سریه تا چهل، یا هفتاد نفر وقوف نیافتم.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۶۱  
 ۹- حکم بن کيسان (مولای بنی مخزوم).

- ۱۰- خالد بن ثابت (أنصاری، ظفري).
- ۱۱- رافع بن بدیل (خزاعی).
- ۱۲- رثاب بن حنیف (أنصاری، أوسی).
- ۱۳- سعد بن عمرو (أنصاری، از بنی مبدول بن مالک بن نجار).
- ۱۴- سفیان بن ثابت (أنصاری).
- ۱۵- سفیان بن حاطب (أنصاری، ظفري).
- ۱۶- سلیم بن ملحان (أنصاری، از بنی غنم بن عدی بن نجار).
- ۱۷- سهل بن عامر (أنصاری، از بنی مبدول بن مالک بن نجار).
- ۱۸- سهیل بن عامر (أنصاری).
- ۱۹- طفیل بن سعد (أنصاری، از بنی نجار).
- ۲۰- عامر بن فهیره (از مهاجرین که همراه رسول خدا هجرت کرد).
- ۲۱- عائد بن ماعص (أنصاری، زرقی).
- ۲۲- عبد الله بن قیس (أنصاری، از بنی عدی بن نجار).
- ۲۳- عروه بن أسماء (أنصاری، حلیف بنی عمرو بن عوف).
- ۲۴- قطبه بن عبد عمرو (أنصاری، دیناری).
- ۲۵- مالک بن ثابت (أنصاری، از بنی نیت).
- ۲۶- مسعود بن سعد (أنصاری، زرقی).
- ۲۷- معاذ بن ماعص (أنصاری، زرقی).
- ۲۸- منذر بن عمرو (أنصاری، ساعدی) که امیر سریه بود.
- ۲۹- منذر بن محمد (أنصاری، عوفی).
- ۳۰- نافع بن بدیل (خزاعی).
- ۳۱- أبو شیخ بن أبی بن ثابت (أنصاری).
- ۳۲- أبو عبیده بن عمرو (أنصاری).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۶۲  
 حسان بن ثابت اشعاری در مرثیه شهدای «بئر معونه» به خصوص «منذر بن - عمرو»، و  
 «عبد الله بن رواحه» اشعاری در مرثیه «نافع بن بدیل»، و «کعب بن مالک» اشعاری در  
 سرزنش «بنی جعفر بن کلاب» سروده‌اند.

### سریه عمرو بن أمیه ضمری برای کشتن أبو سفیان بعد از شهادت «خبیب» و همراهان وی

ابن هشام می‌گوید: از بعثها و سریه‌های رسول خدا که ابن اسحاق ذکر نکرده است، بعث  
 «عمرو بن أمیه ضمری» است، که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - او را پس از کشته  
 شدن «خبیب بن عدی» و همراهانش به مکه فرستاد و او را فرمود تا: «أبو سفیان بن حرب»  
 را بکشد، و «جبار بن صخر أنصاری» (خزرجی، سلمی، از بنی کعب بن سلمه) را نیز  
 همراه وی فرستاد. پس هر دو رهسپار شدند و شتران خود را در یکی از دره‌های «یأجج»  
 گذاشتند و شبانه وارد مکه شدند.  
 «جبار» به «عمرو» گفت: کاش طواف خانه را انجام می‌دادیم و دو رکعت نماز  
 می‌خواندیم - تا این که می‌گوید: - «عمرو» گفت: طواف کردیم و دو رکعت نماز  
 خواندیم و سپس به قصد «أبو سفیان» بیرون رفتیم، اما به خدا قسم: در مکه راه می‌رفتیم  
 که مردی از مردم مکه مرا شناخت و گفت: «عمرو بن أمیه» است و به خدا قسم:  
 جز با نظر سوئی به این شهر نیامده است.  
 پس به رفیق راه خود گفتم: شتاب کن و از مکه بیرون رفتیم و می‌دویدیم تا بر فراز کوهی  
 برآمدیم و آنان هم در تعقیب ما بیرون آمدند و چون به کوه بالا رفتیم از ما ناامید شدند،  
 پس بازگشتیم و درون غاری رفتیم و شب را گذرانیدیم و جلو خود را هم سنگ چین  
 کرده بودیم، چون بامداد رسید - همچنان که در غار بودیم - مردی از قریش را دیدیم  
 که اسب خود را می‌کشید و علف بار می‌کرد و به طرف ما می‌آمد، گفتم: اگر ما را ببیند  
 فریاد می‌کند و ما را به کشتن می‌دهد، آنگاه با همان خنجری که برای کشتن «أبو سفیان»

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۶۳

همراه داشتم، بیرون تاختم و خنجر را به سینه او فرو بردم، چنان فریادی کشید که اهل مکه شنیدند، پس به جای خود باز گشتم و مردم بر سر وی فراهم شدند و می گفتند: که تو را کشت؟ و او می گفت: «عمرو بن أمیه»، تا مرد و نتوانست جای ما را نشان دهد، پس او را بردند. چون شب رسید به رفیق راه خود گفتم: شتاب، و شبانه از مکه آهنگ مدینه کردیم و گذارمان به پاسبانانی افتاد که کشته «خبیب بن عدی» را پاسبانی می کردند. یکی از ایشان گفت: به خدا قسم: کسی را دیدم راه می رود که اگر «عمرو بن - أمیه» در مدینه نبود می گفتم: اوست که راه می رود.

«عمرو» هنگامی که مقابل چوب دار «خبیب» رسید، حمله کرد و آن را ربود و به دوش کشید و دوان دوان گریختند و پاسبانان هم در تعقیب ایشان بودند، تا در سرایشی مسیل «یأجج» به پرتگاهی رسید و چوب را (با پیکر خیب) در همان پرتگاه انداخت و خدا «خبیب» را چنان ناپدید ساخت که دیگر بر او دست نیافتند.

«عمرو» می گوید: به رفیق راه خود که نمی توانست پیاده روی کند گفتم: شتاب کن شتاب کن تا به شترت برسی و سوار شوی. که من اینان را مشغول می دارم. پس همچنان پیش تاختم تا به «ضجنان» [۱] رسیدم، سپس به کوهی پناه بردم و درون غاری رفتم، در غار بودم که پیر مردی یک چشم از «بنی دیل» با چند گوسفندش بر من درآمد و گفت: چه کاره ای؟ گفتم: مردی از «بنی بکرم». تو که هستی؟ گفت: من هم مردی از «بنی بکرم». گفتم: خوش آمدی، پس غلطید و صدای خود را به خواندن این شعر بلند کرد:

و لست بمسلم ما دمت حیّاو لا دان بدین المسلمینا «تا زنده ام مسلمان نخواهم شد و تن به کیش مسلمانی نخواهم داد» در دل خود گفتم:

[۱]- در کتاب معجم البلدان «ضجنان» به تحریک ضبط شده (ج ۳ ص ۴۵۳) ولی در



کتاب قاموس و همچنین در نسخه‌ای که از روی نسخه اصل استنساخ شده است و نیز سیره ابن هشام (ج ۲ ص ۲۶۱ و غیره) به سکون جیم آمده است. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۶۴. به زودی می‌فهمی، او را مهلت دادم تا به خواب رفت، آنگاه کمان خود را برگرفتم و لبه آن را در چشم سالم او فرو بردم و فشار دادم تا به استخوان رسید، سپس بیرون آمدم تا به «عرج» رسیدم و آنگاه بر شتری سوار شدم و راه می‌پیمودم تا به «نقیع» رسیدم، آنجا هم به دو مرد از قریش برخورددم که آنها را به عنوان جاسوسی به مدینه فرستاده بودند. گفتم: تن به اسیری دهید و تسلیم شوید و چون امتناع کردند یکی را با تیر کشتم و دیگری را که تسلیم شد بستم و به مدینه آوردم [۱].

### غزوه بنی نضیر ربیع الاول سال چهارم

#### اشاره

[۲] رسول خدا با کمتر از ده نفر از اصحاب خویش برای کمک خواستن از «بنی - نضیر» [۳] به سوی ایشان رهسپار شدند [۴] و آنان هم در پاسخ رسول خدا گفتند: به هر اندازه‌ای که بخواهی از کمک دریغ نخواهیم کرد. سپس در باب کشتن رسول خدا با هم به مشورت پرداختند و گفتند: این مرد را هرگز به این حالت نخواهید یافت (چه رسول خدا در کنار دیوار ایشان نشسته بود) کیست برود و از بالای بام سنگی بر وی بیندازد و ما را آسوده کند؟ «عمرو بن جحاش [۵] - بن کعب» گفت: من این خدمت را انجام می‌دهم. اما «سَلَام بن مشکم» گفت: این کار را نکنید، به خدا قسم که: او را از تصمیم شما

[۱] - سیره النبوی، ج ۴، ص ۳۱۰.

[۲] - ماه سی هفتم هجرت.

[۳]- سوره حشر که ابن عباس آن را «سوره بنی نضیر» می‌نامید درباره ایشان نازل شده است. رسول خدا با اصحاب به سوی ایشان رفت تا در پرداخت دیه آن دو مردی که «عمرو بن أمیه ضمیری» از بنی عامر کشته بود کمک بخواهد.

[۴]- چه بنی عامر هم با رسول خدا پیمان داشتند و هم با بنی نضیر.

[۵]- در نسخه اصل: جحّاش (به فتح جیم و تشدید حاء) م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۶۵،

خبر می‌دهند و آنگاه به همین وسیله عهده‌ای که میان ما و او است شکسته می‌شود. «عمرو» بالای بام قلعه می‌رفت که رسول خدا به وسیله وحی از تصمیم «بنی نضیر» خبر یافت و برخاست و چنان که پی حاجتی می‌رود، راه مدینه را در پیش گرفت و چون بازنگشت، اصحاب هم با نگرانی در جستجوی وی رفتند و از مردی که از مدینه می‌آمد پرسیدند و او گفت: رسول خدا را دیدم که وارد شهر شد. پس همه به مدینه بازگشتند و آنان را خبر داد که یهودیان در فکر غدر و مکر بودند، و آنگاه اصحاب را فرمود تا: برای جنگ با ایشان آماده و رهسپار گردند.

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «محمد بن مسلمه» را نزد آنان فرستاد که از شهر من بیرون روید و دیگر با من همشهری نباشید، تا ده روز به شما مهلت می‌دهم و هر کس بعد از آن دیده شود گردش را می‌زنم.

چند روزی در تهیه وسایل سفر بودند و علاوه بر شترانی که داشتند، شترانی را هم از قبیله «أشجع» کرایه گرفتند، اما گروهی از «بنی عوف بن خزرج» از جمله: عبد الله بن اَبی، ودیعه، مالک بن اَبی قوقل، سوید و داعس که منافق بودند، نزد «بنی نضیر» فرستادند که بمانید و از خود دفاع کنید، چه ما شما را تنها نمی‌گذاریم، اگر با شما جنگیدند شما را کمک می‌دهیم، و اگر شما را بیرون کردند با شما بیرون می‌رویم، و «عبد الله بن اَبی» پیام داد که دو هزار نفر از قبیله ام و دیگران با من همراهند و اینان به قلعه‌های شما می‌آیند و تا پای جان ایستادگی می‌کنند، دیگر «بنی قریظه» و هم‌پیمانانشان

هم شما را کمک می دهند.

حیی بن أخطب به پیام منافقان مغرور شد و نزد رسول خدا پیام فرستاد که ما رفتنی نیستیم، هر چه می خواهی بکن. رسول خدا «عبد الله بن أمّ مکتوم» را در مدینه جانشین گذاشت و تکبیرگویان با مسلمانان رهسپار قلعه های «بنی نضیر» شد و آنان را شش روز (یا ۱۵ روز) محاصره کرد و دستور داد تا درخت های خرمای ایشان را قطع کنند و از ناحیه «بنی قریظه» و منافقان هم کمکی برای ایشان نرسید، پس نزد رسول خدا فرستادند که: دست از ما بردار تا بیرون رویم.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۶۶.

اما رسول خدا پاسخ داد که اکنون این پیشنهاد را از شما نمی پذیرم، مگر آن که بیرون بروید و جانتان در امان باشد و از باروبنه خویش بیش از بار شتر برنگیرید، و آنچه اسلحه دارید بگذارید.

«بنی نضیر» به همین پیشنهاد رسول خدا تن دادند و رهسپار خیبر شدند، برخی هم به جانب شام رفتند [۱]، «سّلام بن أبی الحقیق» و «کنانه بن ربیع بن أبی الحقیق» و «حیی بن أخطب» از اشرافشان به «خیبر» رفتند.

رسول خدا اموال یهودیان «بنی نضیر» را بر مهاجرین قسمت کرد [۲] و به انصار چیزی نداد، تفصیل آن را چنین نوشته اند که: چون غنیمت های این غزوه به دست آمد، رسول خدا «ثابت بن قیس بن شمّاس» را فرستاد تا انصار یعنی: «أوس» و «خزرج» همه را فرا خواند و خدا را ستود و سپاس گفت و کمک های انصار را درباره مهاجرین (که آنان را در خانه های خود منزل داده بودند) یادآوری کرد و سپس گفت: اگر بخواهید آن چه را خدای متعال از اموال «بنی نضیر» نصیب من ساخته است، میان شما و مهاجران قسمت کنم و مهاجران همچنان در خانه های شما میهمان باشند و اگر هم بخواهید این اموال را به آنان دهم تا از خانه های شما بیرون روند.

«سعد بن عباد» و «سعد بن معاذ» گفتند: ای رسول خدا! آن را میان مهاجران قسمت فرما

و همچنان در خانه‌های ما بمانند. دیگر مردان انصار هم یک صدا پیشنهاد آن دو را تأیید کردند. رسول خدا گفت: خدایا انصار و فرزندان انصار را رحمت فرما، آنگاه اموال را میان مهاجران قسمت کرد و از انصار جز «سهل بن حنیف» و

[۱]- محمد بن مسلمه مأمور اخراج ایشان بود، و بر ششصد شتر سوار شدند، و بار نهادند، و در حالی که زنانشان با جامه‌های حریر، و دیبا و زیورهای طلا در میان هودجها نشسته بودند، و دف و نی می‌زدند، از بازار مدینه گذشتند.

[۲]- از جمله: پنجاه زره، و پنجاه خود، و سیصد و چهل شمشیر، درباره اموال بنی نضیر به اختلاف سخن گفته‌اند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۶۷،

«أبو دجانة: سماك بن خرشه» [۱] را شرکت نداد و شمشیر پسر «أبی الحقیق» را نیز به «سعد بن معاذ» داد [۲].

### مسلمانان بنی نضیر

از طایفه «بنی نضیر» فقط دو مرد اسلام آوردند و اموال خود را به دست داشتند: یامین بن عمیر بن کعب و أبو سعد بن وهب.

### عمرو بن جحاش

نوشته‌اند که: رسول خدا به «یامین بن عمیر» گفت: ندیدی که پسر عمویت درباره من چه تصمیمی داشت؟! پس «یامین» مردی از «قیس» را به ده دینار (یا چند بار خرما) بر آن داشت که رفت و «عمرو بن جحاش بن کعب» را کشت.

### قرآن و بنی نضیر

نوشته‌اند که: تمام سوره حشر (سوره ۵۹) قرآن مجید درباره «بنی نضیر» و آنچه کردند و آنچه بر سرشان آمد، نازل شده است.

[۱]- و به قولی: حارث بن صمّه، بنابراین که سریّه رجیع بعد از غزوه بنی نضیر روی داده باشد.

[۲]- صاحب طبقات می‌نویسد: اموال «بنی نضیر» خالصه رسول خدا، و ذخیره‌ای برای گرفتاریهای او بود، و خمس آن را جدا نکرد، و سهمی از آن برای کسی قرار نداد، اما به پاره‌ای از اصحاب بخششهایی کرد، و عطیه‌هایی داد، از جمله آنچه به ما رسیده است و نام برده‌اند:

به أبو بکر «بئر حجر»، به عمر بن خطاب «بئر جرم»، به عبد الرحمن بن عوف «سؤاله»، به صهیب بن سنان «ضراطه»، به زبیر بن عوام و أبو سلمه بن عبد الأسد «بویله» و به سهل بن حنیف و أبو دجانة مالی که به آن «مال ابن خرشه» گفته می‌شد (ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۸).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۶۸

### شعراء و بنی نضیر

پسر «لقیم عبسی» (یا هم قیس بن بحر أشجعی) را قصیده‌ای است درباره آواره شدن «بنی نضیر».

به گفته ابن اسحاق: «علی بن ابی طالب» - علیه السلام - نیز قصیده‌ای درباره آوارگی «بنی نضیر» و کشته شدن «کعب بن اشرف» گفته است که «سماک» یهودی در پاسخ آن قصیده‌ای دارد.

کعب بن مالک را نیز درباره جلای «بنی نضیر» و کشته شدن «کعب بن اشرف» قصیده‌ای است که نیز «سماک یهودی» در پاسخ آن، قصیده‌ای گفته است.

«عبّاس بن مرداس سلمی» (از بنی سلیم) در مدح رجال «بنی نضیر» اشعاری گفت که «خوات بن جبیر» (از بنی عمرو بن عوف) او را پاسخ داد، دیگر بار عباس اشعاری گفت و «خوات» را جواب داد. کعب بن مالک (یا عبد الله بن رواحه) را نیز در پاسخ «عبّاس بن مرداس» قصیده‌ای است.

### غزوه ذات الرقاع جمادی الأولى سال چهارم [۱] (در ماه سی و نهم بعد از هجرت)

#### اشاره

آیه‌های ۱۰۱ تا ۱۰۳ از سوره نساء  
ابن اسحاق می‌گوید: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از غزوه «بنی نضیر» ماه ربیع الآخر و چند روزی از جمادی را در مدینه ماند و سپس به قصد «بنی محارب»

[۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۳، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م. ولی در طبقات: محرم سال پنجم (در ماه چهل هفتم بعد از هجرت) ثبت شده است (ج ۲، ص ۶۱ ه. م.). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۶۹ و «بنی ثعلبه» [۱] از قبیله «غطفان» که (بر حسب گزارش رسیده) سپاهیان برای جنگ با مسلمین فراهم ساخته بودند، آهنگ «نجد» کرد، و «أبو ذرّ غفاری» را در مدینه جانشین گذاشت، و پیش می‌رفت تا در «نخل» فرود آمد و با سپاهی عظیم از قبیله «غطفان» برخورد، و هر چند با هم روبرو شدند اما جنگی پیش نیامد و رسول خدا با همراهان خویش به سلامت بازگشت.

#### علّت نامیده شدن این غزوه به «ذات الرقاع»

- ۱- برای این که مسلمانان در این غزوه پرچم‌های پینه‌دار برافراشتند.
- ۲- به نام درختی که آنجا بود و آن را «ذات الرقاع» می‌گفتند [۲].

۳- برای این که رسول خدا تا محلّ تجمّع دشمنان در «ذات الرقاع» پیش رفت و آن کوهی است نزدیک نخیل، میان سعد و شقره که قسمتهائی سرخ و سفید و سیاه داشت [۳].

۴- برای این که مسلمانان پاهای خود را که از پیاده روی سوده گشته بود، کهنه پیچ کردند [۴].

۵- برای این که نماز خوف در این غزوه مقرر شد و چون نماز تگه پاره و وصله دار شد «ذات الرقاع» گفتند.

[۱]- بنی أنمار بن بغیض، و بنی سعد بن ثعلبه بن ذبیان بن بغیض (امتاع الاسماع).

[۲]- ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۴. م.

[۳]- طبقات، ج ۲، ص ۶۱. م.

[۴]- ر. ک: صحیح بخاری، جزء ۵، باب غزوه ذات الرقاع، ص ۱۴۵، چاپ دار احیاء-

التراث العربی (حدیث أبو موسی). صحیح مسلم، جزء ۳، کتاب الجهاد و السیر، ص

۱۴۴۹، حدیث ۱۴۹ (۱۸۱۶). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۰

### سوء قصد نسبت به رسول خدا (ص)

ابن اسحاق می گوید: مردی از «بنی محارب» به نام «غورث» به مردان قبیله خود «غطفان» و «محارب» گفت: به خاطر شما محمد را نکشم؟ گفتند: چرا، اما چگونه می توانی او را کشت؟ گفت: او را غافلگیر می کنم. پس نزد رسول خدا آمد و او را نشسته یافت که شمشیر خویش را به دامن گرفته است. گفت: ای محمد! شمشیرت را ببینم؟ گفت: آری. آنگاه شمشیر رسول خدا را که نقره نشان بود برداشت و از غلاف کشید و آن را جنبش می داد و قصد کشتن رسول خدا می کرد، اما خدایش نصرت نمی داد.

سپس گفت: ای محمد! از من نمی ترسی؟ گفت: نه، چرا از تو بترسم؟ گفت: با آن که شمشیر به دست دارم باز هم نمی ترسی؟ گفت: نه، خدا مرا حفظ می کند. آنگاه شمشیر رسول خدا را باز داد و پی کار خود رفت. به روایت دیگر: رسول خدا زیر درختی استراحت کرده و شمشیر خود را به درخت آویخته بود که این مرد آمد و شمشیر را برگرفت و از غلاف کشید و هنوز رسول خدا را تهدید به قتل می کرد که اصحاب رسیدند و او را بیم درگرفت و برفت. آیه ۱۱ از سوره مائده در این باره، و به روایتی: درباره سوء قصد «عمر بن جحاش» نازل شده است.

### نماز خوف

روایات در کیفیت نماز خوف که در این غزوه انجام و مقرر شده است اختلاف دارد. و ابن هشام سه روایت مشتمل بر سه کیفیت نقل می کند، مضمون روایت سوم این است که دسته‌ای در مقابل دشمن قرار می گیرند و دسته دیگر با امام رکعتی از نماز را می خوانند و رکعت دوم را به طور فردی تمام می کنند و به جای دسته اول می روند، سپس دسته اول آمده آنان هم با امام رکعتی را درک کرده و رکعت دیگر را فردی می خوانند به طوری که هر کدام از دو دسته رکعتی را با امام و رکعتی را فردی خوانده باشند و امام تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۷۱، هم بیش از یک نماز نخوانده باشد، اما روایت اول تصریح دارد که رسول خدا با هر کدام از دو دسته نمازی تمام خوانده است [۱].

### داستان جابر أنصاری

به روایت ابن اسحاق: «جابر بن عبد الله بن عمرو» گفت: در غزوه «ذات الرقاع» ناحیه «نخل» سوار بر شتر ناتوانی که داشتم با رسول خدا همراه می رفتم، و در بازگشت به مدینه



همراهان پیش می‌رفتند و من واپس می‌ماندم، تا آن که رسول خدا به من رسید و گفت: تو را چه می‌شود؟ گفتم: ای رسول خدا! شترم دنبال مانده است. گفت: شترت را بخوابان. و چون شتر خود را خواباندم و رسول خدا هم شتر خود را خواباند، گفت:

عصای خود را به من بده (و به روایتی گفت: برای من عصائی از درخت قطع کن) چون عصا را به او دادم، چند بار شترم را به آن برانگیخت و سپس گفت: سوار شو. چون سوار شدم به خدائی که او را به پیامبری فرستاد: با شتر رسول خدا به خوبی مسابقه می‌داد. رسول خدا گفت: «جابر!» شترت را می‌فروشی؟ گفتم: ای رسول خدا! آن را به شما می‌بخشم. گفت: نه، آن را به من بفروش. گفتم: به چند می‌خری؟ گفت: به یک درهم. گفتم: نه، با این قیمت مرا مغبون می‌کنی. گفت: به دو درهم. گفتم: نه. به همین ترتیب رسول خدا بالا می‌رفت تا به یک اوقیه رسید (ظاهراً چهل درهم) با شگفتی گفتم: شما به این مبلغ راضی هستید؟! گفت: آری. گفتم: شتر مال شما. رسول خدا هم پذیرفت. سپس گفت: جابر! تاکنون همسرا اختیار کرده‌ای؟ گفتم: آری. در پاسخ این که چرا دوشیزه‌ای اختیار نکرده‌ای؟ گفتم: ای رسول خدا! پدرم در احد به شهادت رسید و هفت دختر از او به جای ماند، ناچار زنی گرفتم که بتواند آنها را جمع آوری و پرستاری کند. گفت: به خواست خداوند راه صواب پیموده‌ای. سپس گفت: اکنون

[۱] - تفصیل این مسأله را در کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ و فقه ملاحظه کنید (آیات

۱۰۱- ۱۰۳، از سوره نساء).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۲

که به «صرار» [۱] رسیدیم، دستور می‌دهم تا: شتری بکشند و تمام روز را آنجا خواهیم ماند و همسرت از بازگشت ما آگاه خواهد شد و مخدّه‌های خود را گردگیری می‌کند. گفتم:

ای رسول خدا! به خدا قسم که: ما مخدّه‌ای نداریم، گفت: به زودی خواهید داشت. - تا آنجا که می‌گوید: چون به صرار رسیدیم، رسول خدا فرمود تا: شتری کشتند و آن روز را همان جا ماندیم و چون شب فرارسید ما و رسول خدا به مدینه درآمدیم و چون داستان فروختن شتر خود را به همسرمان گفتم، کرده‌ام را به حسن قبول پذیرا شد. فردا صبح شتر را بردم و بر در مسجد رسول خدا خواباندم و در مسجد نزدیک رسول خدا نشستم.

رسول خدا بیرون آمد و شتر را دید و گفت: این چیست؟ گفتند: شتری است که «جابر» آورده است. گفت: «جابر» کجاست؟ و چون نزد وی شرفیاب شدم، گفت: برادرزاده‌ام! شترت را ببر که مال تو است. و آنگاه به «بلال» فرمود: «جابر» را ببر، و یک اوقیه (نقره) به وی ده. همراه «بلال» رفتم و اوقیه‌ای به من داد، و اندکی هم بر آن افزود. به خدا قسم که: پیوسته نزد من رو به فزونی بود و اثرش در زندگی ما دیده می‌شد، تا آن که دیروز (یعنی: در وقعه حرّه) [۲] با آنچه از ما بردند رבוده شد. به روایت طبرسی در مکارم الأخلاق: «جابر» گفت: نوزده غزوه از غزوات همراه رسول خدا بودم - تا آن که می‌گوید: رسول خدا در آن شب برای من بیست و پنج بار استغفار کرد [۳].

[۱] - محلی است در سه میلی مدینه (ر. ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۸، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۶ ه. م.).

[۲] - وقعه حرّه: قتل و غارتی بود که در زمان یزید بن معاویه به علّت خلع او را خراج مروان بن الحکم و بنی امیه به دست مسلم بن عقبه مرّی در مدینه اتفاق افتاد (ر. ک: روض الانف، ج ۶، ص ۲۵۳، چاپ دار النصر). م.

[۳] - مکارم الاخلاق چاپ تهران به سال ۱۳۷۶، مطبعه حیدری، ص ۱۸ - ۱۹. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۳

## نموداری از پایداری مهاجر و أنصار

«جابر بن عبد الله» می گوید: در غزوه «ذات الرقاع» ناحیه «نخل» همراه رسول خدا بودم که مردی از مسلمانان بر زنی از مشرکان دست یافت و او را اسیر کرد، هنگامی که رسول خدا بازمی گشت، شوهر زن - که در خانه نبود - رسید و خبر یافت، قسم خورد که: به خانه اش بازنگردد تا خونی از یاران محمد بریزد، و با این تصمیم در تعقیب رسول خدا رهسپار شد.

رسول خدا در منزلی فرود آمد و گفت: کدام مرد است که امشب ما را پاسداری کند؟ مردی از مهاجرین و مردی از أنصار داوطلب شدند و گفتند: ما این خدمت را انجام می دهیم.

رسول خدا با اصحاب خود که در دره ای فرود آمده بودند گفت: پس در همان دره مراقب باشید. دو مرد مهاجری و أنصاری، یعنی: «عمار بن یاسر» و «عباد بن بشر» به محلّ مأموریت خویش رفتند، مرد أنصاری به مهاجری گفت: کدام قسمت شب را دوست داری که من بیدار بمانم و تو بخوابی: اول شب یا آخر شب؟ گفت: اول شب را تو بیدار بمان. سپس خوابید و مرد أنصاری به نماز مشغول شد، در این میان آن مرد مشرک رسید و مرد أنصاری را دید، چون دانست که پاسدار سپاه اسلام است تیری به سوی او انداخت که در بدن وی جای گرفت، اما مرد أنصاری تیر را کشید و افکند، و همچنان به نماز ایستاده بود که تیری دیگر از طرف مرد مشرک آمد و بر بدن وی نشست، آن را هم کشید و افکند، او همچنان بر پای ایستاده بود که سومین تیر بر بدن وی نشست، آن را نیز کشید و بینداخت و سپس رکوع و سجود کرد، آنگاه رفیق خود را بیدار کرد و گفت: برخیز که من از پای درآمدم.

مرد مهاجری برخاست، مرد مشرک با دیدن او دانست که جای وی را شناخته اند، و گریخت. مرد مهاجری که أنصاری را در آن حال بدید، گفت: سبحان الله! چرا در

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۷۴  
 همان تیراندازی اول مرا بیدار نکردی؟ گفت: به قراءت سوره‌ای مشغول بودم، و دوست نداشتم که پیش از پایان سوره قراءت خود را قطع کنم، اما هنگامی که پشت سر هم تیراندازی کرد، به رکوع رفتم و تو را بیدار کردم، به خدا قسم: از بیم خالی گذاشتن مرزی که رسول خدا مرا فرموده است: آن را حفظ کنم، تو را بیدار کردم، و گرنه هر چند جان بر سر این کار می‌نهادم تا پایان سوره آن را قطع نمی‌کردم.

### غزوه بدر الوعد

#### اشاره

این غزوه که به نامهای: غزوه بدر الآخره، غزوه بدر الثالثه، غزوه بدر الصغری نیز نامیده شده، در شعبان سال چهارم: در ماه ۴۲ پس از هجرت اتفاق افتاده است [۱]. آیات ۸۴-۱۰۴ سوره نساء درباره همین غزوه است. به روایت ابن اسحاق: چون رسول خدا از غزوه «ذات الرقاع» به مدینه بازگشت، بقیه جمادی الأولى و جمادی الآخره و رجب را در مدینه ماند و در ماه شعبان سال چهارم بر حسب وعده‌ای که با ابو سفیان کرده بود (یعنی: در غزوه أحد) رهسپار بدر شد (و این بعد از آن بود که «نعیم بن مسعود أشجعی» در مقابل بیست شتر که «أبو سفیان» به وی وعده داد و «سهیل بن عمرو» ضامن شد، با شتاب از مکه به مدینه آمد و رسول - خدا را از جنگ با «أبو سفیان» و سپاه عظیم قریش بر حذر داشت، اما رسول خدا گفت: اگر کسی هم با من همراهی نکند، تنها می‌روم). به روایت ابن هشام: «عبد الله بن عبد الله بن ابي» را در مدینه جانشین گذاشت [۲]. لوی مسلمین را - که هزار و پانصد نفر بودند و ده اسب داشتند - «علی بن ابي طالب» به دست داشت. رسول خدا هشت شب در «بدر» به انتظار «أبو سفیان» ماند اما «أبو سفیان» با دو هزار نفر از مردم مکه بیرون آمد، تا در «مجنه» از ناحیه «ظهران» منزل

[۱]- طبقات: هلال ذی القعدة در ماه چهل و پنجم بعد از هجرت (ج ۲، ص ۵۹ م.).

[۲]- به روایت طبقات: عبد الله بن رواحه را (ج ۲، ص ۵۹ م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۵،

کرد، و به قولی: تا «عسفان» رسید و سپس آهنگ بازگشتن کرد و گفت: ای گروه قریش! امسال با این قحطی و خشکسالی به جنگ رفتن روا نیست، سالی باید که برگ درختان را بچرید و شیر بنوشید، بهتر همان که بازگردید. سپاه قریش بازگشتند و مردم مکه آنها را «جیش سویق» [۱] نامیدند و گفتند: شما برای سویق نوشیدن رفته بودید. رسول خدا در «بدر» منتظر «أبو سفیان» بود که «مخشی بن عمرو ضمیری» (همان کس که در «غزوه ودان» از طرف بنی ضمیره با رسول خدا قرار صلحی بسته بود) آمد و گفت: ای محمد! برای دیدار قریش بدین جا آمده‌ای؟ گفت: آری، و اگر با وجود این بخواهی عهد و قراری را که میان ما بسته شده بر هم می‌زنیم، تا خدا میان ما و شما حکم کند. گفت: نه به خدا قسم: ای محمد! چنین نظری درباره تو نداریم. مسلمانان مقداری کالای تجارتي به همراه آورده بودند که در هشت روز اقامت در «بدر» به فروش رسید و از هر درهمی، درهمی سود بردند [۲] و پس از شانزده روز به سلامت با سودی که برده بودند به مدینه بازگشتند. معبد بن ابي معبد خزاعي که رسول خدا را با أصحاب وی در بدر دیده بود خبر آنان را به مکه برد و «صفوان بن أمیه» به «أبو سفیان» گفت: آن روز تو را از وعده نهادن با مسلمانان نهی کردم، اما نشنیدی، اکنون بر ما جریء شده و می‌گویند که: خلف وعده کرده‌ایم، آنگاه در تهیه جنگ «خندق» بر آمدند.

**اشعار مربوط به این غزوه**

حسان بن ثابت را درباره این غزوه قصیده‌ای است که «أبو سفیان بن حارث-

[۱]- سویق: پست و می را گویند، ظاهراً در اینجا مراد معنی دوم باشد.

[۲]- و به قولی: آیه فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ (سوره آل عمران، آیه ۱۷۴)، اشاره به همین

غزوه، و سود بردن مسلمانان است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۶.

بن عبد المطلب» (که در این تاریخ هنوز اسلام نداشت) وی را پاسخ داده است [۱].

### دیگر حوادث سال چهارم هجرت

۱- میگساری که در آغاز در مکه آیه ۶۷ سوره نحل و در مدینه آیه ۲۱۹ سوره بقره و

آیه ۱۰۹ سوره بقره [۲] و آیه ۴۳ سوره نساء درباره آنان نازل شده بود، به وسیله نزول

آیه‌های ۹۰، ۹۱ سوره مائده در ماه ربیع الأول سال چهارم صریحاً تحریم شد.

۲- ولادت امام حسین- علیه السلام- در ماه شعبان [۳].

۳- تزویج رسول خدا با أم سلمه: هند دختر اُبی امیّه مخزومی در ماه شوّال.

۴- سنگسار شدن مرد و زن یهودی مذهبی که زنا کرده بودند.

۵- وفات فاطمه دختر اُسد بن هاشم و مادر بزرگوار امیر المؤمنین علیه السلام.

۶- رسول خدا به زید بن ثابت که پس از جنگ بدر به وسیله یکی از اسیران خواندن و

نوشتن را آموخته بود دستور داد که کتابت یهودیان را نیز بیاموزد [۴].

۷- وفات امّ المؤمنین «زینب» دختر «خزیمه».

### سال پنجم هجرت (سنه الأحزاب)

#### غزوه دومه الجندل

#### اشاره

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از غزوه بدر صغری به مدینه بازگشت و چند ماه در مدینه ماند تا ذی حجه هم سپری شد و حج آن سال را نیز مشرکان برگزار کردند.

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۱- ۲۲۲، چاپ مصطفی الحلبي. م.

[۲]- آیه ۱۰۹ بقره درباره میگساری نیست، آیه دیگری که در این باب نازل شده آیه ۳۳،

اعراف است. م.

[۳]- به قول مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹، چاپ بیروت و دیگران.

[۴]- امتاع الاسماع، ص ۱۸۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۷.

سپس در ماه ربیع الأول سال پنجم: ماه چهل و نهم هجرت، رهسپار «دومه- الجندل» شد.

### سبب پیش آمدن این غزوه

رسول خدا خبر یافت که: گروهی عظیم در «دومه الجندل» [۱] فراهم آمده‌اند و بر مسافران و رهگذران ستم می‌کنند و قصد مدینه را دارند، برای دفع ایشان با هزار مرد از مسلمانان، پنج روز به آخر ربیع الاول از مدینه بیرون رفت و سباع بن عرفطه غفاری [۲] را در مدینه جانشین گذاشت و دلیلی از قبیله «بنی عذره» به نام «مذکور» همراه برد، اما با نزدیک شدن به آنان معلوم شد که دشمن به طرف مغرب کوچیده است و جز بر مواشی و شبانان ایشان دست نیافت و أهل «دومه الجندل» خبر یافتند و پراکنده شدند، چون رسول خدا رسید احدی از ایشان را نیافت و چند روزی آنجا ماند و سریه‌ها به اطراف فرستاد و بی آن که با دشمن روبرو شود ده روز به آخر ماه ربیع الآخر به مدینه بازگشت، و یک نفر از ایشان که به دست مسلمانان افتاد اسلام آورد. مسعودی می‌نویسد: این نخستین جنگ با رومیان بود، چه اکیدر بن عبد الملک کندی

زمامدار دومه الجندل کیش مسیحی داشت و زیر فرمان «هرقل» پادشاه روم بود، و سر راه بر مسافران و بازرگانان مدینه می گرفت.

### قرارداد رسول خدا با عینۀ بن حصن

در همین سفر بود که رسول خدا با «عینۀ بن حصن فزاری» که در سرزمین

[۱]- میان آن و دمشق پنج روز راه، و تا مدینه پانزده یا شانزده روز راه است (طبقات، ج

۲، ص ۶۲، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ هـ. م.).

[۲]- مسعودی: ابن امّ مکتوم (التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۵، چاپ دار التراث. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۸،

خود به قحطی گرفتار آمده بود، قراری گذاشت و به او حق داد که از تعلیم تا مراض

[۱] را چراگاه گیرد.

### غزوه خندق

#### اشاره

غزوه خندق که آن را غزوه احزاب نیز نامند، در شوال سال پنجم [۲]: ماه پنجاه و ششم

پس از هجرت واقع شد و آیات ۲۱۴ سوره بقره، ۲۶-۲۷ سوره آل عمران، ۶۲-۶۴ سوره

نور و ۹-۲۵ سوره احزاب درباره این غزوه است.

### پیش آمد غزوه احزاب

ابن اسحاق روایت می کند که: جمعی از یهودیان از جمله: سلّام بن ابی الحقیق و حیّ بن

أخطب و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق و سلّام بن مشکم (از قبیله بنی نضیر) و هوذّه بن

قیس و أبو عمّار [۳] (از قبیله وائل) همان کسانی که جنگ «احزاب» را به راه انداختند،



رهسپار مگه شدند و بر قریش فرود آمدند و آنان را به جنگ با رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرا خواندند و گفتند: ما هم در جنگ با وی با شما همدستان می شویم تا او را از میان برداریم. قریش به ایشان گفتند: راستی شما که اهل کتاب پیشین هستید و درباره اختلاف ما و محمد بصیرت دارید و می توانید نظر بدهید آیا دین ما بهتر است یا دین او؟ گفتند:

[۱]- تغلمین در دو میلی مرض، و مرض در ۳۶ میلی مدینه در راه رنده واقع است (الطبقات، ج ۲، ص ۶۳، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م.).

[۲]- طبقات: ذی القعدة سال پنجم (ج ۲، ص ۶۵، چاپ بیروت. م.).

[۳]- انسان العیون ج ۲، ص ۳۲۹. امتاع الاسماع، ص ۲۱۶: أبو عامر راهب. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۷۹.

دین شما از دین او بهتر است و شما از وی به حق نزدیکترید. آیه های ۵۱-۵۵ سوره نساء، درباره همینان نزول یافته است.

قریش از پاسخ ایشان شادمان شدند و در جنگ با رسول خدا و همکاری با یهودیان نشاط یافتند و با آنان قرار همکاری و همراهی گذاشتند. سپس مردان یهود، از نزد قریش باز آمدند و با قبیله «غطفان» (از قبیله قیس عیلان) و قبیله «بنی- سلیم» نیز تماس گرفتند و آنان را نیز با رشوه یک سال محصول (یا یک سال خرمای) خبیر با خود همراه ساختند.

### احزاب و فرماندهانشان

۱- قریش و پیروان و همراهانشان از عرب: چهار هزار سپاهی، با سیصد اسب و هزار و پانصد شتر به فرماندهی «أبو سفیان بن حرب أموی» که بعدها اسلام آورد. اینان لوای خود را در «دار الندوه» بستند و «عثمان بن طلحه بن ابی طلحه عبدری» آن را برداشته بود.

- ۲- بنی سلیم که در «مرّ الظهران» به قریش ملحق شدند: هفتصد سپاهی به فرماندهی «أبو الأعور سلمی [۱]: سفیان بن عبد شمس» هم پیمان «حرب بن أمیه» که بعدها اسلام آورد و در جنگ «صفین» با معاویه بود.
- ۳- بنی أسد بن خزیمه بن مدرکه، به فرماندهی «طلیحه بن خویلد أسدی» که در سال نهم اسلام آورد و سپس مرتدّ و مدّعی پیامبری شد و مدّتی بعد از شکست خوردن در «بزاخه» در زمان عمر اسلام آورد و در جنگ قادسیه شرکت کرد.
- ۴- بنی فزاره بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان، همه‌شان با هزار شتر، به فرماندهی «عینه بن حصن فزاری» که اسلام آورد و مرتدّ شد و دیگر بار اسلام آورد.

- 
- [۱]- طبقات: پدر أبو الأعور سلمی (ج ۲، ص ۶۶). م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۰.
- ۵- بنی أشجع بن ریث بن غطفان: چهارصد سپاهی به فرماندهی مسعود بن رخیله [۱].
- ۶- بنی مرّه بن عوف بن سعد بن ذبیان: چهارصد سپاهی به فرماندهی حارث بن عوف بن أبی حارثه که بعدها اسلام آورد.
- از همه قبایل ده هزار نفر فراهم آمدند [۲] و سه لشکر بودند و فرمانده کل «أبو سفیان بن حرب» بود.

### تصمیم رسول خدا صلی الله علیه و آله

سواران خزاعی در فاصله چهار روز از مکه به مدینه آمدند و رسول خدا را از حرکت قریش و احزاب با خبر ساختند. رسول خدا با أصحاب مشورت کرد که: آیا از مدینه بیرون روند و هر جا که با دشمن برخورد کردند همان جا با وی بجنگند، یا در مدینه بمانند، و پیرامون شهر را خندق بکنند، و یا پشت به کوه در نزدیکی مدینه آماده جنگ باشند؟

پیشنهاد سلمان فارسی برای کندن خندق به تصویب رسید و رسول خدا سپاهیان اسلامی را که سه هزار مرد بودند، در دامن کوه «سَلْع» قرار داد، چنان که کوه در پشت سر آنان واقع شد. «عبد الله بن أمّ مکتوم» را در مدینه جانشین گذاشت و کار کندن خندق را با شتاب آغاز کرد. مسلمانان با کوشش فراوان دست به کار بودند و رسول خدا نیز شخصا کمک می کرد و بیل و کلنگ می زد و گاه توبره های خاک را به دوش می کشید.

[۱]- ابن اسحاق و دیگران: مسعر بن رخيله (سیره ج ۳، ص ۲۲۶ چاپ مصطفی - الحلبي،

جوامع السیره، ص ۱۸۶. م.)

[۲]- به گفته مسعودی: از قریش و قبایل دیگر و بنی قریظه و بنی نضیر ۲۴ هزار سپاهی

فراهم شدند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۱

هر ناحیه ای از خندق به دسته ای از مسلمانان واگذار شده بود:

مهاجرین از ناحیه «راتج» [۱] تا کوه «ذباب» [۲] (یعنی: قسمت شرقی خندق).

انصار از ناحیه کوه «ذباب» تا «جبل بنی عبید» (نزدیک مسجد قبلتین).

طایفه بنی عبد الأشهل (از أنصار) نیز از ناحیه راتج تا پشت مسجد [۳].

و طایفه بنی دینار (از أنصار) از ناحیه جربا تا جای «دار ابن أبي الجنوب» [۴].

به گفته صاحب طبقات: حفر خندق در شش روز به انجام رسید [۵].

نوشته اند که: مسلمانان برای حفر خندق، بیل و کلنگ و تبر و زنبیل از یهودیان «بنی

قریظه» عاریه گرفتند.

یعقوبی می نویسد: رسول خدا برای هر قبیله ای اندازه ای معین کرد که تا آنجا بکنند و

برای خندق درهائی قرار داد (به قولی: هشت در) و از هر قبیله ای مردی به پاسبانی بر

درها گماشت و «زبیر بن عوام» را فرمانده ایشان ساخت و او را فرمود که: اگر نبردی

پیش آید، نبرد کنید [۶].

بیشتر اطراف مدینه بناها به هم پیوسته بود و راهی برای عبور و هجوم دشمن نداشت، و خندق در همان قسمتی کنده شد که ممکن بود دشمن از آنجا به شهر هجوم آورد. در تقسیم کار هر ده نفر می‌بایست چهل ذراع بکنند. به طوری که در تشریح نقشه خندق نوشته‌اند: مبدأ حفر خندق دو برج «شیخان» واقع در قسمت شمال شرقی بوده است، به طوری که با «ثنیۃ الوداع» شمالی واقع در «مذاد» تماس پیدا کند و مرکز

[۱]- ناحیه‌ای که برج راتج یهودیان در آن واقع بوده است، نزدیک به دو برج شیخان.

[۲]- به ضم یا به کسر اول: کوهی است در مدینه.

[۳]- طبقات، ج ۲، ص ۶۷، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م. ولی ظاهراً باید این طور باشد:

از ناحیه «مذاد» تا «مسجد فتح» واقع در پشت کوه سلع.

[۴]- طبقات: من عند جربا إلی موضع دار ابن اَبی الجنوب الیوم (ج ۲، ص ۶۷، چاپ

بیروت، ۱۳۷۶ ه. م.)

[۵]- موضع مذکور.

[۶]- تاریخ، ج ۲، ص ۵۰، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۲

آن در مغرب «جبل بنی عبید» باشد و باز از آنجا هم به طرف کوه «سلع» تا «مسجد الفتح»

پیچ بخورد، سپس طوایفی که در طرف غربی شهر سکونت داشتند، به ابتکار خودشان،

این فاصله را تا «مصلی» پیش بردند.

در آخرین قسمت جنوبی، یعنی «قبا» که هیچ گونه خطری وجود نداشت، نیز عده‌ای از

مردم بسیار محتاط، پیرامون برجهای خود را خندق کردند. به استنباط برخی از

نویسندگان: طول خندق در حدود پنج و نیم کیلومتر بوده است، عرض و عمق آن هم

هر چند به طور صریح تعیین نشده، آن مقدار بوده است که سواره یا پیاده‌ای نتواند از آن

بجهد، یا از طرفی پایین رود و از طرف دیگر بیرون آید. روی همین حساب حدس زده‌اند

که عرض آن در حدود ده متر و عمق آن پنج متر بوده است. از ابن هشام نقل شده است که مسلمانان روزها به کار حفر خندق سرگرم بودند، و شبها به خانه‌های خود بازمی‌گشتند، اما رسول خدا- صلی الله علیه و آله- روی یکی از تپه‌ها چادر زده بود و شبها نیز در همانجا به سر می‌برد و در همین محل بود که به یاد این سابقه «مسجد ذباب» ساخته شد.

ابن اسحاق می‌گوید: مردی از مسلمانان که نام او جعیل بود و رسول خدا او را عمرو نامیده بود، روزهای حفر خندق رجزی را که به نام او ساخته بودند همصدا می‌خواندند: سَمَّاهُ مِنْ بَعْدِ جَعِيلٍ عَمْرًا وَكَانَ لِلْبَائِسِ يَوْمًا ظَهْرًا [۱] و هرگاه به کلمه «عمر» در مصراع اول شعر می‌رسیدند، رسول خدا هم هماهنگ می‌شد و می‌گفت: «عمر» و هرگاه به کلمه «ظهرا» در مصراع دوم می‌رسیدند نیز با آنان همصدا می‌شد و می‌گفت: «ظهرا». سپس می‌گوید: در واقعه کندن خندق، معجزاتی به ظهور پیوست که مسلمانان آنها را مشاهده کردند و در تصدیق و تحقیق نبوت رسول خدا موجب عبرت بود.

- 
- [۱]- یعنی: پیامبر او را پس از جعیل، عمرو نامید و روزی پشتیبان شخص بدبخت بود. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۳.
- ۱- از جمله: آن که «جابر بن عبد الله» گوید: در یکی از نواحی خندق سنگی بسیار بزرگ پدیدار شد که کار کردن آن به دشواری کشید، رسول خدا- صلی الله علیه و آله- ظرف آبی خواست و آب دهان در آن افکند و دعائی خواند و سپس آن آب را بر آن سنگ پاشید تا (به گفته کسی که خود شاهد این قضیه بوده است و بر دیدن آن سوگند می‌خورد) چنان از هم پاشید که به صورت توده ریگی درآمد و دیگر در مقابل هیچ بیل و تبری سختی نمی‌کرد.
- ۲- دختری از بشیر بن سعد (بن ثعلبه خزرجی) خواهر نعمان بن بشیر گفت: مادرم «عمره» دختر رواحه «خواهر عبد الله بن رواحه» مرا خواست و مشتی خرما به دامنم

ریخت و گفت: دختر جان! چاشت پدر و خالوی خود عبد الله بن رواحه را ببر. پس آن را گرفتم و رفتم و هنوز در جستجوی پدر و دایی خود بودم که گذارم به رسول خدا افتاد و گفت: دخترک بیا، چه با خود آورده‌ای؟ گفتم: ای رسول خدا خرمائی است که مادرم برای چاشت پدرم: «بشیر بن سعد» و خالویم: «عبد الله بن رواحه» فرستاده است. گفتم: آن را به من بده. پس آن را در دو مشت رسول خدا ریختم، اما مشت او را پر نکرد، سپس دستور داد تا سفره‌ای گسترده‌ای و خرماها را در آن ریخت. و دانه‌های خرما روی سفره پراکنده شد، آنگاه به کسی که در خدمت وی بود گفتم: فریاد کن تا: کارگران خندق برای چاشت فراهم گردند، اهل خندق بر سر سفره فراهم آمدند و هر چه از خرماها می‌خوردند فزونتر می‌شد تا آن که همه سیر شدند و خرما از کناره‌های سفره بیرون می‌ریخت.

۳- ابن اسحاق می‌گوید: سعید بن میناء مرا خبر داد که: جابر بن عبد الله گفت که: در کندن خندق با رسول خدا دست به کار بودیم و گوسفندکی داشتم که چندان فربه نبود، با خود گفتم: کاش این گوسفند را برای خوراک رسول خدا آماده می‌ساختیم. به همسرم دستور دادم تا مقداری جو برای ما دستاس کرد و از آن نانی پخت و گوسفند را هم کشت و آن را برای رسول خدا بریان کردیم، چون شب هنگام رسید و رسول خدا می‌خواست به مدینه بازگردد - چه ما روزها به کار حفر خندق مشغول بودیم و شبها به خانه‌های خود

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۸۴  
 باز می‌گشتیم - گفتم: ای رسول خدا! گوسفندکی که داشتیم برای شما بریان کرده و مختصری هم نان جو تهیه دیده‌ایم، اکنون آرزومندم که به خانه ما تشریف فرما شوید، اما من نظر داشتم که رسول خدا تنها همراه من بیاید، لیکن چون این پیشنهاد را دادم، گفتم: بسیار خوب و سپس کسی را فرمود تا در میان اهل خندق فریاد زد که: همراه رسول خدا به خانه «جابر» بروید. گفتم: إنا لله، و إنا إليه راجعون.

رسول خدا آمد و مردم هم همراه وی آمدند و چون نشست و غذای فراهم شده را نزد وی آوردیم، گفت: خدا برکت بدهد، و بسم الله گفت و شروع به خوردن کرد و مردم دسته دسته آمدند و خوردند و رفتند تا همه کارگران خندق از همان غذای مختصر سیر شدند.

۴- ابن اسحاق می گوید: از قول سلمان فارسی خبر یافته‌ام که گفت: در ناحیه‌ای از خندق به کار کردن سرگرم بودم که سنگی بزرگ پیش آمد و کار مرا دشوار ساخت، رسول خدا که نزدیک من بود و دید که هر چه می‌زنم آن سنگ از جا کنده نمی‌شود، فرود آمد و کلنگ را از دست من گرفت و سه بار به سنگ زد که هر بار برقی جهید. گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، این برقی که در موقع کلنگ زدن شما از این سنگ می‌جهید چه بود؟ گفت: مگر تو هم آن را دیدی؟ گفتم: آری، گفت: خدای متعال با برق نخستین، کشور یمن و با برق دوم، شام و مغرب زمین و با برق سوم، مشرق زمین را برای من فتح کرد [۱].

### اردوگاه احزاب

ابن اسحاق می گوید: چون رسول خدا از کار کردن خندق فراغت یافت، احزاب رسیدند: قریش و هم‌پیمانان و پیروانشان از بنی کنانه و مردم تهامه که ده هزار سپاهی

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۸ - ۲۳۰، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۵.

می‌شدند، در ناحیه‌ای از رومه [۱] میان جرف و زغابه (وادی عقیق) فرود آمدند.

«غطفان» و پیروانشان از مردم «نجد» در ناحیه‌ای از «نقمی» تا کنار «أحد» جای گرفتند.

رسول خدا و مسلمانان - همچنان که سابقا گفته شد - در دامن کوه «سبع» پشت به کوه

اردوگاه ساختند و زنان و کودکان را در برجها جای دادند. به گفته صاحب طبقات: لوای مهاجرین را «زید بن حارثه» و لوای أنصار را «سعد بن عباد» به دست داشتند [۲].

### عهدشکنی بنی قریظه

حیی بن أخطب نضری به تحریک «أبو سفیان» نزد کعب بن أسد قرظی، سرور بنی قریظه (همان که از طرف قبیله خود، با رسول خدا قرار صلح و همجواری مسالمت آمیز منعقد کرده بود) رفت، اما «کعب بن أسد» در قلعه را به روی وی بست بار نداد و چون و چرائی در میان ایشان در گرفت:

حیی - وای بر تو، که مرد بدقدمی هستی، من با محمد پیمان بسته‌ام و با وی عهدشکنی نمی‌کنم و از او جز راستی و وفاداری ندیده‌ام.

حیی - وای بر تو در را باز کن تا با تو سخن بگویم.

کعب - این کار را نمی‌کنم.

حیی - به خدا قسم: از ترس آن در را باز نمی‌کنی که مبادا از غذائی که از گندم نیم کوبیده فراهم ساخته‌ای بخورم.

[۱] - در نسخه اصل دومه به دال بود، این جانب آن را با مراجعه به سیره ابن هشام (ج ۳، ص ۲۳۰، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه.ق) و معجم البلدان (ج ۳، ص ۱۰۴ و ۱۴۱، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه.ق) و کتب دیگر به رومه به راء تصحیح کردم. م.

[۲] - ج ۲، ص ۶۷، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه.ق. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۶.

کعب در حالی که از این سخن به خشم آمده بود، در را گشود و «حیی» بر وی درآمد.

حیی - وای بر تو ای کعب! سرفرازی عمر دنیا را برای تو آورده و سپاهی عظیم فراهم



ساخته‌ام، قریش را با فرماندهان و سرورانشان آورده‌ام و اکنون در ناحیه‌ای از «رومه» جای گرفته‌اند، «غطفان» را با فرماندهان و سرورانشان آورده و در ناحیه‌ای از «نقمی» جای داده‌ام، اینان همگی با من عهد و پیمان بسته‌اند که پشت نکنند تا محمد و یاران او را نابود سازیم.

کعب - به خدا قسم که: خواری همیشگی را برای من آورده‌ای، سپاهت به ابری ماند که آبش ریخته است و جز رعد و برق چیزی ندارد وای بر تو ای «حیی»! مرا به حال خود واگذار که من از محمد جز راستی و وفا ندیده‌ام. «حیی» در فریب دادن کعب تا آنجا پافشاری کرد که او را نرم ساخت و برای اطمینان کامل کعب با او پیمان بست که: اگر قریش و «غطفان» پشیمان شدند و کار محمد را تمام ناکرده بازگشتند، همراه «کعب» در قلعه وی بماند و در هر چه بر سر کعب آید با وی شریک باشد.

سرانجام «کعب بن أسد» پیمان خود را با رسول خدا شکست و از قراری که با هم داشتند دست کشید.

### اتمام حجّت

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از عهدشکنی «بنی قریظه» خبر یافت و برای تحقیق حال و اتمام حجّت و روشن شدن تکلیف، «سعد بن معاذ» سرور «أوس» و «سعد بن عباد» سرور «خزرج» را فرستاد و «خوات بن جبیر» (از بنی عمرو - بن عوف) و «عبد الله بن رواحه» (از بنی حارث بن خزرج) را نیز همراهشان ساخت، تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۷، و فرمود: بروید و تحقیق کنید که آیا آنچه از «بنی قریظه» خبر یافته‌ایم راست است یا دروغ؟ اگر راست بود سخن با اشاره و کنایه بگوئید که من بفهمم، اما مردم را سست نکنید، و اگر به پیمان خود وفادار باشند، آشکارا و در حضور مردم بگوئید.

فرستادگان رسول خدا رفتند و معلوم شد که کار عهدشکنی «بنی قریظه» از آنچه می‌گفته‌اند هم بالاتر است، تا آنجا که گفتند: رسول خدا کیست؟ ما را با وی نه پیمانی است و نه قراردادی، و نیز سخنان ناروا نسبت به رسول خدا گفتند و کار میان آنان و «سعد بن معاذ» که مردی تندخو بود، به دشنام و ناسزاگوئی رسید. «سعد بن عباد» گفت: از تندخوئی با ایشان در گذر که کار ما با ایشان از دشنام دادن و تندخوئی بالاتر است. آنگاه نزد رسول خدا بازگشتند و چنان که فرموده بود، پیمان‌شکنی «بنی قریظه» را با کنایه و اشاره، گزارش دادند و گفتند: عضل و قاره. کنایه از این که اینان هم مانند دو قبیله «عضل» و «قاره» که با «أصحاب رجیع» یعنی: «خبیب» و همراهانش بی‌وفائی کردند، پیمان خود را شکسته‌اند و بر سر عهد و میثاق خود نیستند. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- گفت: الله اکبر! ای مسلمانان شما را مژده باد [۱]. به روایت دیگر: گفت: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ [۲].

### نزدیک شدن خطر

در این موقع بود که گرفتاری مسلمین به نهایت رسید و ترس و بیم شدت یافت و دشمن از فراز و نشیب ایشان را احاطه کرد و در دل مؤمنان نسبت به خدا و رسول خدا گمانها پیدا شد و نفاق منافقان آشکار گشت و «معتب بن قشیر» (از طایفه بنی عمرو- بن عوف) گفت: محمد ما را نوید می‌داد که: گنج‌های «خسرو» و «قیصر» را می‌خوریم، اما امروز جرأت نمی‌کنیم که برای قضای حاجت بیرون رویم، و «أوس بن قیظی» (از

[۱]- أبشروا یا معشر المسلمین.

[۲]- سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۸۸.

بنی حارثه بن حارث) با حضور مردانی از قوم خود گفت: ای رسول خدا! خانه‌های ما در خطر دشمن است، ما را اذن ده تا: به خانه‌های خود که در بیرون مدینه است بازگردیم.

### پایداری انصار

بیست و چند روز: نزدیک به یک ماه بود که مسلمانان و مشرکان در برابر هم ایستاده بودند و جنگی جز تیراندازی و محاصره در کار نبود، اما چون کار گرفتاری مسلمانان به سختی کشید، رسول خدا نزد «عینه بن حصن فزاری» و «حارثه بن عوف مری» دو سرور «غطفان» فرستاد و با آنان قرار گذاشت که یک سوم میوه‌های امسال مدینه را بگیرند و با سپاهیان خود بازگردند و دست از جنگ با مسلمانان بردارند. به روایت ابن اسحاق: هنگامی که قرار داد نوشته شد، اما هنوز به امضای شهود نرسیده و جز مقوله‌ای صورت نگرفته بود، رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «سعد بن معاذ» و «سعد بن عباد» را خواست و با آنان در این باب مشورت کرد. آنان گفتند: ای رسول خدا! یا خود به این کار علاقه مندی، در این صورت آن را انجام می‌دهیم، یا هم خدای متعال چنین دستوری داده است، در این صورت هم باز ناچار امر خدا را اطاعت می‌کنیم، و یا این که برای خاطر ما این کار را پیشنهاد می‌کنی؟ گفت: برای خاطر شما دست به این کار زده‌ام. به خدا سوگند: این کار را نمی‌کنم مگر برای این که دیدم عرب همداستان به جنگ شما آمده و از هر سو شما را فرا گرفته‌اند، خواستم بدین وسیله تا اندازه‌ای از شما دفع خطر کنم. «سعد بن معاذ» گفت: ای رسول خدا! روزی که ما و اینان همگی مشرک و- بت پرست بودیم، نه خدا را عبادت می‌کردیم و نه او را می‌شناختیم، اینان طمع نمی‌کردند که یک دانه خرما جز به عنوان مهمانی یا خرید و فروش از ما بخورند. اکنون که خدا ما را به وسیله اسلام سرافراز کرده و بدان هدایت فرموده و با رهبری تو سربلندمان ساخته است، مال خود را به رایگان به ایشان دهیم؟ به خدا قسم: نیازی به این کار نداریم. به خدا

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۸۹  
 قسم که: جز شمشیر، برای ایشان چیزی نداریم، تا این که خدا میان ما و ایشان داوری کند.

رسول خدا گفت: هر طور صلاح می‌دانی چنان کن. «سعد بن معاذ» قرارنامه را گرفت و نوشته‌اش را محو کرد و گفت: هر چه می‌تواند بر ضد ما انجام دهند.

### پاسداران زنان و کودکان

صاحب طبقات می‌نویسد که: رسول خدا «سلمه بن اسلم» را با دوستان مرد، و «زید بن حارثه» را با سیصد مرد فرستاد، تا مدینه را پاسداری کنند و آوازه‌ها به تکبیر بردارند، چه از ناحیه «بنی قریظه» بر زنان و کودکان ایمن نبود [۱].

### فرماندهان قریش

در طبقات می‌نویسد که: رؤسای مشرکین به نوبت به معرکه می‌آمدند.  
 روزی ابو سفیان بن حرب با همراهان خویش.  
 روزی خالد بن ولید.  
 روزی عمرو بن عاص.  
 روزی هبیره بن ابی وهب مخزومی.  
 روزی ضرار بن خطاب فهری.  
 اینان گاه پراکنده و گاه با هم در پیرامون «خندق» اسب می‌تاختند و با اصحاب رسول خدا زد و خورد می‌کردند و تیراندازان خود را پیش می‌داشتند تا تیراندازی کنند.

[۱] - ج ۲، ص ۶۷، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ هـ. م.

**فارس یلیل**

ابن اسحاق در سیره و شیخ مفید در ارشاد می نویسند: رسول خدا و مسلمانان همچنان در محاصره دشمنان بودند و جنگی در کار نبود، تا آن که سوارانی از قریش از جمله:

۱- عمرو بن عبد ودّ (از بنی عامر بن لؤی) که او را با هزار سوار برابر می دانستند، و چون در «یلیل» که جایی است نزدیک بدر، مردان قریش را از حمله و هجوم «بنی بکر» نجات داد و یکتنه در مقابل دشمن ایستادگی کرد، او را «فارس - یلیل» می گفتند، و چون اول بار او از خندق پرید، درباره وی گفتند:

عمرو بن عبد کان أول فارس جزع المذاد و کان فارس یلیل [۱] ۲- عکرمه بن ابی جهل (از بنی مخزوم).

۳- هبیره بن ابی وهب (از بنی مخزوم).

۴- ضرار بن خطاب بن مرداس (از شعرای بنی فهر).

لباس جنگ پوشیدند و بر اسبهای خود نشستند و «بنی کنانه» را برای جنگ فرا خواندند و گفتند: به زودی خواهید دانست که دلیران و دلاوران کیانند، آنگاه با شتاب پیش تاختند تا بر سر خندق ایستادند و از دیدن آن به شگفت آمدند و گفتند: به خدا قسم: این کار تاکنون در میان عرب بی سابقه بوده است. سپس در جستجوی تنگنایی از خندق برآمدند و اسبهای خود را بزدند تا توانستند از آن تنگنا بجهند و در میان خندق و سلع به جولان درآمدند، از طرف دیگر «علی بن ابی طالب» با چند نفر از مسلمین سر راه بر آنان گرفتند و «عمرو بن - عبد ودّ» که روز بدر جنگ کرده و زخمی شده و از شرکت در جنگ أحد بازمانده بود و روز خندق برای این که حضور خود را نشان دهد، خود را نشاندار ساخته بود،

[۱]- عمرو بن عبد ودّ اولین سواری بود که مذاذ را قطع کرد، و او سوار یلیل بود. م.

هماورد خواست و علیّ - علیه السلام - جنگ با وی را آماده گشت [۱] و بدین ترتیب با هم گفت و شنود کردند.

علی: ای «عمرو»! تو با خدا عهد کرده بودی که هیچ مردی از قریش، یکی از دو کار را از تو نخواهد مگر آن که آن را از او بپذیری.

عمرو: چنین است.

علی: پس من هم اکنون تو را به سوی خدا و پیامبرش و دین اسلام دعوت می‌کنم.

عمرو: نیازی به آن ندارم.

علی: پس تو را دعوت می‌کنم که برای جنگ پیاده شوی.

عمرو: ای برادرزاده‌ام! به خدا قسم: من دوست ندارم که تو را بکشم.

علی: لیکن به خدا قسم من دوست دارم که: تو را بکشم.

عمرو را از گفتار علی خشم گرفت و پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به روی آن زد و به جانب علیّ روی آورد و بین ایشان جنگ سختی در گرفت. گویند: در آغاز شمشیری هم بر علی نواخت که در سپر او جای گرفت و سپس علیّ - علیه السلام - به ضربتی او را بکشت. همراهان «عمرو» رو به گریز نهادند و از خندق جهیدند.

به روایت ابن اسحاق و شیخ مفید: علیّ - علیه السلام - (بعد از کشتن عمرو) در این باره گفته است:

نصر الحجاره من سفاهه رایه و نصرت ربّ محمد بصواب  
فصدت حین ترکته متجدلاً کالجذع بین دکادک و روایی

[۱]- و رسول خدا گفت: برز الایمان کله إلى الشرك کله. ر. ک: دلائل الصدق، ج ۲،

لا تحسبن الله خاذل دینه و نبیه یا معشر الأحزاب [۱] «حسان بن ثابت» نیز درباره «عکرمه بن ابی جهل» که از ترس شمشیر علی نیزه خود را انداخت و گریخت اشعاری گفته است [۲].

به روایت دیگر شیخ مفید از واقدی: «نوفل بن عبد الله بن مغیره» (مخزومی) نیز همراه آن چهار نفر از خندق جهید و جملگی همی هم‌آورد خواستند و کسی از مسلمانان پیش نمی‌رفت، و عمرو بن عبد ود هم‌آورد می‌خواست و رجز می‌خواند و می‌گفت: و لقد بححت من النداء لجمعهم: هل من مبارز [۳] (یعنی: آن قدر به جمع ایشان فریاد: «هل من مبارز» در دادم که گلویم گرفت).

[۱]- در ارشاد مفید به صورت دیگری نقل شده است. اینک ترجمه اشعار: او از نادانی سنگ (بت) را یاری کرد. و من با درایت، پروردگار محمد را. از او در آن هنگام دست برداشتم که مانند تنه درخت خرما میان شنها و تپه‌ها به زمین چسبیده بود. با این که من خود جامه سالمی به تن نداشتم از برداشتن جامه‌های او پرهیز کردم. ای گروه احزاب! مپندارید که خداوند دست از یاری دین و پیامبرش بردارد. م. [۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۳، ص ۲۴۳. [۳]-

و لقد بححت من النداء لجمعهم: هل من مبارز  
و وقفت إذ جبن الشجاع موقف القرن المناجز  
إني كذلك لم أزل متسرعا نحو الهزاهز  
إن الشجاعة في الفتى و الجود من خير الغرائر پاسخ امیر المؤمنین به عمرو:  
لا تعجلن فقد أتاك مجيب صوتك غير عاجز  
ذو نية و بصيرة و الصدق منجى كل فائز  
إني لأرجو أن أقيم عليك نائحة الجنائز

من ضربهٔ نجلاء (فوهاء) ببقی ذکرها (صیتها) عند الهزاهز تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۹۳ و در تمام این مدّت علی بن ابی طالب (ع) پیامی خواست تا به جنگ وی رود، اما رسول خدا- صلی الله علیه و آله- او را دستور توقّف می داد، تا شاید دیگری بجنبد، لیکن از بیم «عمرو» و کسانی که همراه وی از خندق جهیده بودند کسی از مسلمانان پیش نتاخت. و چون این وضع به طول انجامید، رسول خدا- صلی الله علیه و آله- علی را فرمود: نزدیک بیا و چون نزدیک آمد، عمامه از سر خویش بر گرفت و بر سر علی نهاد و شمشیر خود را نیز به وی داد و گفت: اکنون دست به کار شو. سپس گفت: خدایا یاریش ده. علی به طرف «عمرو» پیش تاخت و «جابر بن عبد الله أنصاری» نیز همراه وی بود، تا ببیند چه پیش می آید و چون امیر المؤمنین - علیه السلام - به «عمرو» رسید، به او گفت: ای عمرو! تو در جاهلیت می گفته ای: به «لات» و «عزی» قسم که: هر کس مرا به سه چیز دعوت کند، هر سه چیز یا یکی از آنها را می پذیرم. گفت: چنین است. گفت: پس هم اکنون به تو پیشنهاد می کنم تا: به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهی و برای پروردگار جهانیان اسلام آوری. گفت: ای پسر برادر! از این پیشنهاد در گذر امیر المؤمنین گفت: اگر آن را می پذیرفتی برای خودت بهتر بود. سپس گفت: پیشنهاد دیگری می دهم و آن این است که بازگردی و در کار جنگ شرکت نکنی. گفت: هرگز کاری نخواهم کرد که زنان قریش از (رسوائی) آن سخن گویند. گفت: پیشنهاد دیگر من آن است که پیاده شوی و آنگاه با من بجنگی. «عمرو» بخندید و گفت: گمان نمی کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من بدهد راستی من هم کراهت دارم که مردی کریم مانند تو را بکشم، بخصوص که پدرت هم دوست من بوده است. علی - علیه السلام - گفت: لیکن من دوست دارم که تو را بکشم. پس اگر می خواهی پیاده شو. «عمرو» پیاده شد و به روی اسب خود زد تا بازگشت. جابر می گوید: میان علی و «عمرو» گرد و غباری برخاست که دیگر آن دو را نمی دیدم،



تا از میان گرد و غبار صدای تکبیری شنیدم و دانستم که علی پیروز شده و «عمرو» را کشته است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۹۴

همراهان «عمرو» رو به گریز نهادند و اصحاب رسول خدا با شنیدن تکبیر علی پیش تاختند تا ببینند چه پیش آمده است. در این میان «نوفل بن عبد الله» را در میان خندق دیدند که اسبش نمی تواند از خندق بیرون جهد و او را سنگباران می کردند. نوفل می گفت: اگر می کشید به صورتی بهتر از این بکشید، یکی از شما فرود آید تا با وی نبرد کنم. علی پایین رفت و او را نیز بکشت و دیگران گریختند [۱].

جابر می گوید: من کشته شدن «عمرو» را به دست علی به قصه «داود» و «جالوت» همانند ساختم که خداوند درباره اش فرموده است: فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ [۲]. به روایت مفید از محمد بن اسحاق: چون علی - علیه السلام - از کشتن «عمرو» فراغت یافت و با رویی برافروخته نزد رسول خدا بازگشت، یکی از صحابه به او گفت: چرا زرهش را که اکنون در میان عرب چنان زرهی نیست، از تنش بیرون نیاوردی؟ امیر المؤمنین فرمود: حیا کردم عموزاده ام را برهنه سازم [۳].

به روایت دیگر مفید: علی - علیه السلام - سر عمرو را از بدن جدا کرد و با خود آورد و پیش روی رسول خدا انداخت. به روایت دیگر مفید: أبو بکر بن عیاش گفت: علی ضربتی زد که ضربتی مبارکتر و عزتبخشتر از آن در اسلام نبود و ضربتی به علی زده شد - یعنی: ضربت ابن ملجم - که ضربتی نامبارکتر و بداثرتتر از آن در اسلام پیش نیامد ... و کشتن علی «عمرو» و «نوفل بن عبد الله» را، سبب هزیمت

[۱] - صاحب طبقات نیز در روایت خود «نوفل» را ذکر می کند، اما کشتن او را به زبیر

نسبت می دهد نه به علی ع (ج ۲، ص ۶۸).

[۲] - سوره بقره، آیه ۲۵۱ (ر. ک: ارشاد مفید، ص ۴۷، چاپ اصفهان). م.

[۳]- ارشاد مفید، ص ۴۷. م. و این باید دانسته شود که عمرو بن عبد ود از بنی عامر بن - لؤی بن غالب است، و لؤی جد هشتم رسول خدا و امیر المؤمنین بوده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۹۵. مشرکان گردید و رسول خدا بعد از کشته شدن اینان گفت: اکنون ما به جنگ ایشان خواهیم رفت و ایشان به جنگ ما نخواهند آمد [۱]. به روایت صاحب مواقف: رسول خدا گفت: لضربه علی خیر- أو أفضل- من عبادة الثقلین. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۳۹۵ فارس لیل ..... ص : ۳۹۰. به روایت حاکم در مستدرک گفت: لمبارزه علی لعمر و أفضل من أعمال امتی الی یوم القیامه [۲].

به روایت مفید: «عبد الله بن مسعود» این آیه را چنین قراءت می کرد: و کفی المؤمنین القتال بعلی و کان الله قویا عزیزا [۳].

به روایت دیگر مفید از مدائنی: چون خبر کشته شدن «عمرو» به خواهرش رسید و دانست که علی او را کشته است، گفت: ای «بنی عامر»! چه افتخاری از این بالاتر که برادرم، به دست هموردی بزرگوار به قتل رسیده است، آنگاه اشعاری به همین مضمون در مرثیه برادر و ستایش علی - علیه السلام - گفت [۴].

### آخرین تلاش دشمن

به روایت صاحب طبقات: بعد از کشته شدن «عمرو» و «نوفل» و گریختن همراهانشان، تصمیم گرفتند که فردای آن روز دیگر بار حمله کنند، و شب را در این اندیشه بسر بردند و دسته‌های خود را برای هجوم و حمله آماده ساختند، و بامداد فردا همداستان حمله کردند و «خالد بن ولید» نیز در میان آنان بود، در جنگ چنان به سختی کشید که مسلمانان نتوانستند تا شب از جای خود به کناری روند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا

- [۱]- الآن نغزوهم و لا یغزونا (ارشاد مفید، ص ۴۷ - ۴۸ م.م).
- [۲]- ر. ک: دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۷۵. به نقل از مستدرک، ج ۳، ص ۳۲.
- [۳]- آیه ۲۵، سوره احزاب. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۸۴.
- [۴]- ارشاد، ص ۵۴.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۹۶
- ایشان فوت شد، تا آن که دشمن را خداوند پراکنده ساخت و به اردوگاه خویش بازگشتند و مسلمانان هم به جایگاه رسول خدا بازگشتند. «أسید بن حضیر» با دوستان مرد از مسلمانان، نگهبانی خندق را به عهده گرفتند، «خالد بن ولید» با سوارانی از مشرکین به امید این که مسلمانان را غافلگیر کنند حمله کرد و ساعتی با هم زد و خورد کردند، در این میان «وحشی» که با مشرکین بود، حربه‌ای به سوی «طفیل بن نعمان» (از بنی سلمه) افکند و او را کشت و دشمن به جای خود بازرفت و رسول خدا هم به خیمه خود بازگشت و «بلال» را فرمود تا: اذان گفت و نمازهای چهارگانه، هر یک را با اقامه‌ای به جای آورد و گفت: ما را از «نماز وسطی» بازداشتند، خدا درونها و گورهایشان را از آتش پر کند.

### زخمی شدن سعد بن معاذ

به روایت ابن اسحاق: سعد بن معاذ با زرهی کوتاه و نارسا بیرون آمده بود و رجز می‌خواند که به گفته یکی از زنان رسول خدا که روز خندق با مادر «سعد» در «برج بنی حارثه» بودند: مادرش گفت: پسر جان! خود را برسان که دیر کردی. سعد رهسپار شد، و چون زرهش نارسا بود «حَبَّان بن قیس بن عرقه» (از بنی - عامر بن لؤی) فرصتی به دست آورد و تیری به سوی وی انداخت، و چون تیرش به هدف رسید، گفت: خذها منی و انا ابن العرقه.

سعد بن معاذ گفت: خدا رویت را به آتش کشاند، خدایا! اگر از جنگ قریش چیزی

باقی گذاشته‌ای مرا برای آن زنده نگهدار، چه جنگ با کسانی را که پیامبرت را آزار داده و دروغگو خوانده‌اند و بیرونش کرده‌اند، از جنگ با هر مردمی بیشتر دوست می‌دارم. خدایا! اگر جنگ میان ما و قریش را به پایان رسانده‌ای، پس همین پیشامد را برای من شهادت قرار ده، اما آن قدر مرا زنده بدار که چشم مرا از (انتقام) بنی قریظه روشن کنی.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۳۹۷  
 به روایت دیگر از ابن اسحاق: کشته سعد بن معاذ، أبو أسامه جشمی (حلیف بنی مخزوم) بود و اشعاری هم در این باره خطاب به «عکرمه بن ابی جهل» گفته است. به قول دیگر که ابن هشام نقل می‌کند: «خفاجه بن عاصم بن حبان» به سوی «سعد بن معاذ» تیراندازی کرد.

### صفیه و حسان بن ثابت

«صفیه» دختر «عبد المطلب» (عمه رسول خدا و مادر زبیر) و نیز «حسان - بن ثابت» (شاعر و صحابی معروف) در ایام خندق در برج «فارغ» بودند، «صفیه» می‌گوید: مردی از یهودیان به ما نزدیک شد و پیرامون برج همی گشت، در صورتی که از یک طرف «بنی قریظه» وارد جنگ شده، و پیمان خود را با رسول خدا شکسته بودند و کسی نبود که خطر ایشان را از ما دفع کند، و از طرف دیگر رسول خدا و مسلمانان چنان گرفتار دشمن بودند که اگر هم کسی بر ما حمله ور می‌شد، نمی‌توانستند به سوی ما بازنگرند، بدین جهت به «حسان بن ثابت» گفتم: این مرد یهودی که می‌بینی پیرامون برج ما در گردش است و من به خدا قسم: ایمن نیستم که یهودیان را از حال ما با خبر کند، رسول - خدا و اصحاب هم به کار خود مشغولند و به ما نمی‌رسند، پس خود فرود رو و او را بکش. حسان گفت: ای دختر «عبد المطلب»! خدای ترا پیامرزد، به خدا قسم: تو خود می‌دانی که من اهل این کار نیستم. «صفیه» می‌گوید: چون «حسان» جواب مرا این طور داد و نزد

او خیری نیافتم، میان بستم و گریزی (یا ستونی) برداشتم و از برج فرود آمدم و دنبال آن یهودی را گرفتم و گرز را چنان بر وی نواختم که او را کشتم و چون از کار او فارغ و مطمئن شدم، به سوی برج باز گشتم و گفتم: ای «حسان»! اکنون فرود رو، و سلاح و جامه وی را برگیر، چه من خود از این کار جز این که او مرد است، مانعی نداشتم. «حسان» گفت: دختر «عبد المطلب» مرا به سلاح و جامه او هم نیازی نیست. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۹۸

### نعیم بن مسعود یا وسیله خدائی

ابن اسحاق می گوید: رسول خدا و اصحاب همچنان در نگرانی و سختی بسر می بردند، و دشمن از بالا و پایین آنان را محاصره داشت، که «نعیم بن مسعود بن عامر» (از بنی - أشجع بن ریث بن غطفان) نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! من اسلام آورده‌ام، اما قبیله من هنوز از اسلام من بی خبرند، به هر چه مصلحت می دانی مرا دستور ده.

رسول خدا گفت: تو در میان ما یک مرد بیش نیستی، پس تا می توانی دشمنان را از سر ما دور ساز (یعنی: میان ایشان اختلاف بینداز تا دست از یاری و همکاری با یکدیگر بکشند) چه جنگ نیرنگ و فریب است [۱]. «نعیم بن مسعود» از نزد رسول خدا بیرون رفت، تا نزد «بنی قریظه» - که در جاهلیت ندیشان بود - رفت و گفت: ای «بنی قریظه»! دوستی و یک رنگی مرا با خویش می دانید، گفتند: راست می گوئی و نزد ما متهم نیستی. گفت: قریش و غطفان مانند شما نیستند، این شهر سرزمین شما است و اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا، و نمی توانید از اینجا به جای دیگر منتقل شوید، اما قریش و غطفان برای جنگ با محمد و یاران او آمده‌اند و شما هم ایشان را کمک داده‌اید و شهر و اموال و زنانشان در جای دیگری است و چون شما نیستند، اگر فرصتی به دست آورند کار محمد را می سازند و اگر جز

آن پیش آمد به سرزمین خود بازمی‌گردند، و شما را در شهر خودتان با محمد رها می‌کنند و شما هم اگر تنها ماندید قدرت مقاومت با او را ندارید، پس در جنگ با وی با قریش و غطفان همداستان نباشید، مگر آن که از اشرافشان گروگانهای بگیری که به عنوان

[۱]- إنما أنت فينا رجل واحد، فخذلنا عنا إن استطعت، فإن الحرب خدعة (سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۰، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ ه. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۳۹۹.

وثیقه نزد شما باشند تا با اطمینان خاطر بتوانید در جنگ با مسلمانان، با قریش و غطفان همکاری کنید. گفتند: راست می‌گوئی.

سپس بیرون رفت و نزد قریش آمد و به «أبو سفیان بن حرب» و همراهان وی از رجال قریش گفت: از دوستی من با خود و مخالفت من با محمد نیک باخبرید، اکنون مطلبی شنیده‌ام که بر خود لازم می‌دانم از راه خیرخواهی آن را به شما اطلاع دهم، اما این راز را نهفته دارید و مرا رسوا مسازید. گفتند: بسیار خوب. گفت: بدانید که یهودیان از عهدشکنی با محمد پشیمان شده و نزد وی فرستاده‌اند که ما پشیمان شده‌ایم، آیا ممکن است که از دو قبیله قریش و غطفان مردانی از اشرافشان را بگیریم، و آنها را تحویل دهیم که گردن زنی و سپس ما را بپذیری که تا پایان جنگ و نابود ساختن بقیه با تو همراه باشیم؟ و او هم پیشنهادشان را پذیرفته است. اکنون مواظب باشید که اگر از طرف یهود مردانی به عنوان گروگان از شما خواستند، یک مرد هم به آنان تسلیم نکنید. آنگاه نزد قبیله غطفان آمد و گفت: ای گروه «غطفان»! شما بنیاد من و خویشان منید و شما را از هر کس بیشتر دوست می‌دارم و گمان ندارم که به من بدگمان باشید. گفتند: راست می‌گوئی و نزد ما متهم نیستی. گفت: پس آنچه می‌گویم باید نهفته بماند. گفتند: بسیار خوب، مطلب چیست؟ پس همانچه را به قریش گفته بود، به آنان هم گفت و از

آن چه آنان را برحذر داشته بود اینان را هم نیز برحذر داشت. از آن طرف لطف پروردگار شامل حال رسول خدا- صلی الله علیه و آله- گردید، و «ابو سفیان بن حرب» و رؤسای «غطفان»، «عکرمه بن ابی جهل» را با مردانی از قریش و غطفان نزد بنی قریظه فرستادند تا به آنان گفتند که ما مانند شما در خانه خویش نیستیم و اسب و شترمان از دست می‌رود، پس در کار جنگ شتاب ورزید و با ما همراهی کنید، تا همداستان بر محمد بتازیم و از جنگی که میان ما و او پیش آمده است آسوده شویم. یهودیان پاسخ دادند که امروز شنبه است و ما در چنین روزی دست به کاری نمی‌زنیم و بر شما پوشیده نیست که برخی از یهود در این روز کاری کردند که سزای آن را تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۰۰ دیدند، علاوه بر این، ما با محمد نمی‌جنگیم، مگر آن که از مردان خود گروگانهایی به ما دهید تا در دست ما و موجب وثوق و اطمینان خاطر ما باشند و با آسودگی خیال با محمد بجنگیم، چه ما می‌ترسیم که جنگ شما را به ستوده آورد و کار نبرد بر شما سخت و دشوار گردد، و آنگاه بیدرنگ به دیار خویش روی آورید و ما را تنها رها کنید و در مقابل این مرد که در شهر ما است و نیروی جنگ با او را نداریم بیچاره شویم. چون فرستادگان قریش و غطفان بازگشتند و گفتار بنی قریظه را بازگفتند، قریش و غطفان گفتند: به خدا قسم: «نعیم بن مسعود» راست می‌گفت و آنگاه نزد «بنی قریظه» فرستادند که ما به خدا قسم: یک مرد هم از مردان خود را به شما نمی‌دهیم، اگر راستی می‌خواهید بجنگید، بیاید و در جنگ با محمد ما را کمک دهید. بنی قریظه با شنیدن این پیام با خود گفتند: راستی که «نعیم بن مسعود» راست می‌گفت، اینان می‌خواهند ما را به جنگ وادار کنند، آنگاه اگر فرصتی به دست آوردند، از آن استفاده می‌کنند و اگر جز آن بود به دیار خود بازمی‌گردند و ما را در شهرمان در مقابل این مرد تنها می‌گذارند.

پس نزد قریش و غطفان پیام فرستادند که ما به خدا قسم تا: گروگان ندهید، همراه شما

با محمد نمی‌جنگیم. و بدین ترتیب خدای متعال آنها را از یاری یکدیگر بازداشت و در شبهای زمستانی بسیار سرد، چنان بادی بر ایشان فرستاد که دیگهایشان را برمی‌گرداند، و خیمه‌هایشان را به زیر می‌افکند.

### حذیفه بن یمان در میان دشمن

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از خبر یافتن از اختلاف نظر و تفرقه‌ای که میان احزاب روی داد، «حذیفه» را برای تحقیق حال و بررسی وضع دشمن به میان آنان فرستاد. «حذیفه» برای مردی از اهل کوفه چنین گزارش می‌دهد که رسول خدا تا پاسی تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۰۱ از شب نماز گزارد و سپس رو به ما کرد و گفت: «کدام مرد است که برخیزد و بنگرد که دشمن چه کرده و سپس بازگردد؟- رسول خدا با این بیان بازگشتن وی را تعهد کرد- تا از خدا بخواهم که در بهشت رفیق من باشد». اما کسی از شدت ترس و گرسنگی و سردی برنخواست و چون احدی داوطلب نشد، رسول خدا- صلی الله علیه و آله- مرا فراخواند و چاره‌ای جز امتثال نداشتم، پس گفت: ای «حذیفه»! برو در میان دشمن بین چه می‌کنند، اما دست به کاری مزن تا نزد ما بازگردد.

«حذیفه» می‌گوید: رفتم و در میان دشمن وارد شدم و دیدم که باد و لشکرهای خدا نه دیگی برای ایشان به جای گذاشته و نه آتشی و نه خیمه‌ای، پس «ابو سفیان» برخاست و گفت: ای گروه قریش! هر کسی بنگرد هم‌نشین او کیست؟ «حذیفه» می‌گوید: من هم با شنیدن این سخن دست مردی را که در پهلویم قرار داشت گرفتم و گفتم: که هستی؟ گفت: فلان پسر فلان. سپس «ابو سفیان» گفت: ای گروه قریش! به خدا قسم: ماندن شما در اینجا صلاح نیست، راستی که اسب و شترمان از میان رفت، و «بنی قریظه» با ما خلف وعده کردند، و خبری که از ناحیه ایشان رسید ما را نگران ساخت، و شدت



سرما هم می بینید که با ما چه می کند، نه دیگهای ما روی دیگپایه قرار می گیرد، و نه آتش ما برافروخته می ماند، و نه خیمه های ما در مقابل باد مقاومت دارد، آماده رفتن شوید که من هم رفتنی هستم. سپس برخاست و شتر عقال شده خود را سوار شد و او را چنان بزد تا بر سه دست و پا ایستاد، به خدا قسم که: پس از ایستادن شتر عقال او را باز کرد، و اگر دستور رسول خدا نبود که دست به کاری نزنم تا به نزد وی بازگردم و می خواستم ابو سفیان را با تیری می کشتم.

«حذیفه» می گوید: هنگامی نزد رسول خدا بازگشتم که خود را به قطیفه یمنی یکی از همسران خود پیچیده و به نماز ایستاده بود، چون مرا دید مرا هم نزدیک خود در زیر قطیفه جای داد، و آنگاه که به سجده می رفت من همچنان زیر قطیفه بودم تا سلام نماز بداد، و من به او گزارش کار خویش دادم. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰۲، به گفته صاحب طبقات: پس از رفتن سپاهیان قریش «عمرو بن عاص» و «خالد بن ولید» با دویست سوار ماندند و به دنبال سپاه «قریش» به راه افتادند، تا مبادا از طرف مسلمانان تعقیب شوند. قبیله «غطفان» هم با شنیدن حرکت قریش رهسپار سرزمینهای خویش شدند.

### شهدای غزوه احزاب

- ۱- سعد بن معاذ (از بنی عبد الأشهل) به دست «حَبَّان بن عرقه».
- ۲- انس بن اوس بن عتیک (از بنی عبد الأشهل) به دست «خالد بن ولید- مخزومی».
- ۳- عبد الله بن سهل بن رافع (از بنی عبد الأشهل).
- ۴- طفیل بن نعمان بن خنساء (از بنی چشم بن خزرج، سپس از بنی سلمه) به دست وحشی بن حرب.
- ۵- ثعلبه بن غنمه [۱] (از بنی چشم بن خزرج، از بنی سلمه) به دست هییره بن اَبی وهب

مخزومی.

- ۶- کعب بن زید (از بنی نجار، از بنی دینار) به دست ضرار بن خطاب - فهری [۲].
- ۷- سفیان بن عوف.
- ۸- سلیط [۳].

[۱]- در متن به پیروی از سیره ابن هشام به غین معجمه ضبط شده است (ج ۳، ص ۲۶۴) لیکن در اصابه به فتح عین مهمله و نون تصریح شده است (ج ۱، ص ۲۰۱، چاپ دار صادر).

[۲]- این شش نفر را ابن اسحاق از شهدای غزوه احزاب می‌شمارد (سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۴، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م.).

[۳]- در اسد الغابه و اصابه در ترجمه مالک بن وهب خزاعی، این دو نفر از شهدای احزاب به شمار آمده‌اند (اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۹۷. اصابه، ج ۳، ص ۳۵۸. م.). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰۳.

۹- طفیل بن مالک بن خنساء (از بنی چشم بن خزرج، از بنی سلمه) [۱].

۱۰- عبد الله بن ابي خالد (از بنی عبد الأشهل) [۲].

۱۱- عبد الله بن سهل بن زید (از حلفای بنی عبد الأشهل) [۳] که به دست مردی از «بنی

عویف» به شهادت رسید.

۱۲- أبو سنان بن صیفی (از بنی سلمه) [۴].

### کشته‌های مشرکین در غزوه احزاب

۱- منبّه بن عثمان (از طایفه بنی عبد الدار قریش) که تیری بر او نشست و در اثر آن در

مگه مرد.

۲- نوفل بن عبد الله بن مغیره (از طایفه بنی مخزوم قریش) که چون لاشه‌اش به دست

مسلمانان افتاده بود «قریش» از رسول خدا خواستند که آن را به ایشان بفروشد، و به گفته ابن هشام: ده هزار درهم هم می‌دادند، اما رسول خدا گفت: «ما را نیازی نیست، نه به لاشه‌اش و نه به بهای آن».

۳- عمرو بن عبد ودّ (از طایفه بنی عامر بن لؤی) که به دست علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - کشته شد.

- [۱]- به نقل اصابه از ابن ابی حاتم روز خندق به شهادت رسیده است (ج ۲، ص ۲۲۶، چاپ دار صادر. م.م.)
- [۲]- به نقل ابن اثیر از ابن کلبی در روز خندق به شهادت رسیده است (أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۴۹-۱۵۰، چاپ افست اسماعیلیان. م.م.)
- [۳]- ابن اثیر به اختلاف نسب او با عبد الله بن سهل بن رافع (شماره ۳) تصریح کرده است (أسد الغابه، ج ۳، ص ۱۷۹. م.م.)
- [۴]- به نقل ابن حجر از ابن اسحاق در روز خندق به شهادت رسیده است (اصابه، ج ۴، ص ۹۶، عدد ۵۷۵. م.م.)
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰۴
- ۴- سهل بن عمرو بن عبد ودّ که به روایت ابن هشام از ابن شهاب زهری، او نیز به دست علی - علیه السلام - کشته شد.
- یعقوبی می‌نویسد: روز «خندق» از مسلمانان شش نفر و از مشرکان هشت نفر کشته شدند.
- [۱].

### اشعار مربوط به غزوه احزاب

- ۱- قصیده ضرار بن قصبه خطّاب فهری.
- ۲- قصیده کعب بن مالک (از بنی سلمه) در جواب ضرار.

- ۳- قصیده عبد الله بن زبیری (از طایفه بنی سهم قریش).  
 ۴- قصیده «حسان بن ثابت» در جواب ابن زبیری.  
 ۵- قصیده کعب بن مالک نیز در جواب ابن زبیری. در همین قصیده است که کعب می‌گوید:

جاءت سخینه [۲] کی تغالب ربها فليغلبن مغالب الغلاب [۳] و به روایت ابن هشام: رسول خدا به او گفت: «لقد شكرك الله يا كعب على قولك هذا».  
 ۶ و ۷ و ۸- سه قصیده «کعب بن مالک» درباره جنگ «خندق».  
 ۹- قصیده مسافع بن عبد مناف جمحی در مرثیه «عمرو بن عبد ود».  
 ۱۰- اشعار «مسافع» در ملامت و توبیخ همراهان «عمرو» که او را تنها گذاشتند و گریختند.

- 
- [۱]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۱، چاپ بیروت، ۱۳۷۹. م.  
 [۲]- مراد از «سخینه» قریش است که در جاهلیت چنین لقب یافته بودند.  
 [۳]- ترجمه شعر: قریش آمد که با خداوند ستیزه کند، پیدا است کسی که با خداوند ستیزه کند به یقین مغلوب خواهد شد. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰۵.  
 ۱۱- اشعار «هبیره بن ابي وهب» در معذرت خواهی از گریختن خویش.  
 ۱۲- مرثیه «عمرو بن عبد ود» و افسوس بر آن که به دست علی کشته شد.  
 ۱۳- اشعار دیگر از «هبیره» درباره کشته شدن «عمرو» به دست علی علیه السلام.  
 ۱۴- اشعار «حسان بن ثابت» در افتخار به کشتن «عمرو».  
 ۱۵- اشعار دیگر «حسان» درباره عمرو بن عبد ود.  
 ۱۶- اشعار «حسان» در مرثیه «سعد بن معاذ».  
 ۱۷- قصیده «حسان» در مرثیه «سعد» و شهدای غزوه احزاب [۱].  
 یعقوبی می‌نویسد: در این غزوه نفاق در میان منافقان آشکار شد و گفتند: محمد ما را به

کاخهای «خسرو» و «قیصر» نوید می‌دهد و حال آن که یکی از ما بر قضای حاجت توانائی ندارد، و این جز فریب نیست. پس خدای - عزّ و جلّ - سوره احزاب را فرستاد و قصّه احزاب را در آن بازگفت.

### ترجمه آیات مربوط به غزوه احزاب [۲]

- ۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، هنگامی که سپاههایی بر سر شما آمدند، پس بر ایشان بادی و سپاههایی که آنها را ندیدید فرستادیم و خدا به آنچه می‌کنید بینا بود (۹).
- ۲- هنگامی که از فراز و نشیبان بر سرتان آمدند و آن دم که دیدگان خیره گشت و دلها به حنجره‌ها رسید و گمانهایی به خدا می‌بردید (۱۰).
- ۳- آنجا مؤمنان آزموده شدند و تکانی سخت خوردند (۱۱).

[۱]- درباره این اشعار رجوع شود به سیره النبی، ج ۳، ص ۲۷۵ - ۳۰۸.

[۲]- سوره احزاب (۳۳) آیه‌های ۹ - ۲۵.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰۶.

۴- و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهاشان بیماری بود می‌گفتند: خدا و رسولش جز فریبی به ما وعده نداده‌اند (۱۲).

۵- هنگامی که طایفه‌ای از ایشان گفتند: ای اهل «یثرب»! جای ماندن شما نیست پس بازگردید، و دسته‌ای از ایشان از پیامبر اذن (رفتن) می‌خواستند و می‌گفتند: راستی که خانه‌های ما در خطر است، خانه‌های ایشان در خطر نبود و نظری جز گریختن نداشتند (۱۳).

۶- و اگر از اطراف مدینه بر ایشان هجوم آورده می‌شد و سپس به فتنه (و بازگشتن از دین) دعوت می‌شدند آن را انجام می‌دادند، و در انجام آن جز اندکی درنگ نمی‌کردند

(۱۴).

۷- اینان پیش از این با خدا عهد بسته بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد با خدا مورد بازخواست است (۱۵).

۸- بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، گریختن هرگز به شما سود نخواهد داد، و در آن هنگام جز اندکی بهره‌مند نخواهید بود (۱۶).

۹- بگو: آن کس کیست که شما را از دست خدا حفظ کند اگر درباره شما بدی اراده کند، یا رحمتی درباره شما بخواند، با این که برای خود جز خدا سرپرست و یآوری پیدا نمی‌کند (۱۷).

۱۰- خدا آن دسته از شما که دیگران را (از کار جهاد) بازمی‌دارند و به برادران خود می‌گویند: نزد ما بیائید و کار جنگ را جز اندکی انجام نمی‌دهند، نیک می‌شناسد (۱۸).

۱۱- در حالی که نسبت به شما بخل می‌ورزند، و هنگامی که پای ترس به میان آید آنان را بنگری که چون کسی که مرگ او را فرا گرفته باشد، در حالی که دیدگان‌شان می‌چرخد، به تو می‌نگرند، و هرگاه ترس و بیم از میان برود در حالی که در جمع غنیمت حرص و بخل می‌ورزند، با زبانهائی تیز شما را آزار می‌دهند، آنان ایمان نیاورده‌اند، لذا خداوند عمل‌هایشان را تباه ساخت و آن بر خدا آسان بود (۱۹).

۱۲- گمان می‌کنند که احزاب نرفته‌اند، و اگر احزاب بیایند دوست دارند که کاش در بادیه در میان اعراب بودند و اخبار شما را (از دیگران) می‌پرسیدند، و اگر در میان شما هم می‌بودند جز اندکی نبرد نمی‌کردند (۲۰).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۰۷

۱۳- شما را به تحقیق پیامبر خدا نیکو مقتدائی است برای آن کس که به خدا و روز بازپسین معتقد باشد و خدا را بسیار یاد کند (۲۱).

۱۴- و چون مؤمنان احزاب را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده‌اند و خدا و رسولش راست گفته‌اند و جز ایمان و تسلیمشان را نیفزود (۲۲).

۱۵- از مؤمنان مردانی هستند که عهد خود را با خدا راست کرده‌اند: پس برخی از ایشان به عهد خود وفا کرده‌اند و برخی از ایشان انتظار می‌برند و هیچ تغییری نداده‌اند (۲۳).

۱۶- تا خدا راستان را به راستی ایشان پاداش دهد و اگر بخواهد منافقان را عذاب کند یا توبه‌کارشان کند، همانا خدا آمرزنده و مهربان است (۲۴).

۱۷- و خدا کافران را با خشمشان بی‌هیچ غنیمتی بازگردانید، و خدا نبرد را از مؤمنان کفایت کرد، و خدا نیرومند و عزیز است (۲۵).

یعقوبی در ذیل غزوه احزاب می‌نویسد: قومی از یهود از جمله: «حیی بن أخطب» و «سَلَام بن أبی الحقیق» نزد رسول خدا رفته و پرسیده بودند که: ای محمد! «الم» \* نازل شده است؟ گفت: آری. گفتند: آن را جبرئیل از نزد خدا برای تو آورده است؟ گفت: آری. «حیی بن أخطب» گفت: خدا پیامبری نفرستاده است مگر آن که مدت زمامداری او را به او اعلام کرده است، پس الف یک و لام سی و میم چهل، و جمع آن هفتاد و یک سال است. آیا جز این هم هست؟ گفت: آری، «المص». گفت: این سنگینتر و درازتر است، الف یک و لام سی و میم چهل و صاد شصت [۱]، و اینها صد و سی و یک می‌شود. آیا جز این هم هست؟ گفت: آری، «الر»\*. گفت: این سنگینتر و طولانی‌تر است، الف یک و لام سی و راء دویست، و اینها دویست و سی و یک می‌شود. آیا جز این هم هست؟ گفت: آری، «المر». گفت: این سنگینتر و طولانی‌تر است، الف یک و لام سی و میم چهل و راء دویست است و این دویست و هفتاد و یک می‌شود. راستی که ای محمد! امر تو بر ما مشتبه شده و نمی‌دانیم که آیا کم داده شده‌ای یا بسیار؟ شاید «الم»\*، «المص»، «الر»\*، «المر» (همه‌اش را) به تو داده باشند و اینها هفتصد و چهار سال است.

[۱]- به حساب أبجد مغربیه (ر. ک: احتجاج بحار، احتجاجات حضرت صادق علیه

السلام).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰۸

## غزوه بنی قریظه در ذی القعدة سال پنجم [۱]

### اشاره

بامداد بیست و چهارم ذی القعدة بود که رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- و مسلمانان از پیرامون خندق به مدینه بازگشتند و اسلحه خود را نهادند، اما چون هنگام ظهر فرا رسید، جبرئیل فرود آمد و به رسول خدا گفت: خدا تو را می‌فرماید که: بر سر «بنی- قریظه» رهسپار شوی، و هم اکنون من بر سر ایشان می‌روم و در قلعه‌هایشان زلزله می‌اندازم، رسول خدا بلال را فرمود تا: در میان مردم اعلام کند که هر کس مطیع و شنوای امر خدا و رسول است باید نماز عصر را جز در «بنی قریظه» نخواند. رسول خدا «عبد الله بن أمّ مکتوم» را در مدینه جانشین گذاشت و با سه هزار نفر از مسلمانان که سی و شش اسب داشتند رهسپار شد و رایت را به دست علی- علیه السلام- داد، و او را پیش فرستاد، هنگامی که علی نزدیک قلعه‌ها رسید، گفتار زشتی را درباره رسول خدا از ایشان شنید و بازگشت تا در میان راه به رسول خدا عرضه داشت که: خوب است نزدیک این پلیدها نروی. رسول خدا گفت: چرا؟ گمان می‌کنم درباره من بدگوئی کرده‌اند؟ علی گفت: آری. گفت: اگر مرا می‌دیدند از آن سخنان چیزی نمی‌گفتند. رسول خدا بر سر چاهی از «بنی قریظه» به نام «آئی» [۲] فرود آمد و مردم به او پیوستند و جمعی که در اثر امثال امر رسول خدا که: باید نماز عصر را جز در «بنی قریظه» نخوانند، نماز عصرشان قضا شده بود، نماز عصر را بعد از نماز عشا قضا کردند و به روایت ابن اسحاق از پدرش اسحاق بن یسار از معبد بن کعب بن مالک أنصاری: مورد ملامت خدا و رسولش واقع نشدند.



[۱]- ماه ۵۷ هجرت. آیات ۵۶-۵۸ سوره انفال و ۲۶-۲۷ سوره احزاب مربوط به این غزوه است.

[۲]- انا، مانند: هنا. و ائی، مانند: حتی، یا به کسر نون مشدّد (قاموس) م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۰۹

### پیشنادهای کعب بن أسد

رسول خدا بیست و پنج روز «بنی قریظه» را در محاصره داشت، تا از محاصره به تنگ آمدند و خدا آنان را مرعوب ساخت. «حیی بن أخطب» هم پس از بازگشتن قریش و غطفان برای آن که به قراری که با کعب بن أسد گذاشته بود وفا کرده باشد به قلعه «بنی قریظه» رفت و همراه ایشان بود، پس چون یقین کردند که رسول- خدا دست از ایشان بر نخواهد داشت، «کعب بن أسد» به ایشان گفت: ای گروه یهود! می بینید چه بر سرتان آمده است، اکنون سه کار را به شما پیشنهاد می کنم تا هر کدام را خواستید انتخاب کنید. گفتند: چه کاری؟ گفت: از این مرد پیروی می کنیم و به او ایمان می آوریم، چه سوگند به خدا، برای شما روشن شده است که پیامبری است بر حق، و همان کس است که نام او را در کتابهای خود می یابید، در این صورت بر جان و مال و فرزندان و زنانان ایمن خواهید بود. گفتند: ما هرگز از حکم تورات دست بر نمی داریم و جز آن را نمی پذیریم. گفت: اکنون که به این پیشنهاد تن در نمی دهید، پس بیاید تا فرزندان و زنانمان را بکشیم، و آنگاه بی آن که نگرانی بازماندگان داشته باشیم با شمشیرهای آخته بر محمد و یاران وی حمله بریم، تا خدا میان ما و محمد داوری کند، در این صورت اگر کشته شدیم دیگر نگرانی زن و فرزند نخواهیم داشت و اگر پیروز گشتیم البته زن و فرزند پیدا خواهیم کرد.

این بیچارگان را با دست خود بکشیم؟! دیگر زندگی بعد از ایشان را چه ارزشی خواهد بود؟!

گفت: اگر این پیشنهاد را هم ردّ می کنید، امشب که شنبه است و ممکن است که محمّد و یارانش از حمله ما آسوده خاطر باشند، بر ایشان حمله برید، باشد که بر محمّد و یارانش شبیخونی زده باشیم. گفتند: شنبه خود را تباه سازیم و کاری کنیم که گذشتگان ما جز همانان که در اثر کردار خود مسخ شدند، نکرده اند؟! گفت: معلوم می شود در میان شما یک نفر دوراندیش و خردمند وجود ندارد. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۰

### لغزش أبو لبابه

یهودیان «بنی قریظه» که هم پیمانان قبیله «أوس» بودند، نزد رسول خدا پیام فرستادند که «أبو لبابه بن عبد المنذر» (از بنی عمرو بن عوف) را نزد ما بفرست، تا در کار خود با وی مشورت کنیم. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - او را نزد ایشان فرستاد. چون او را دیدند مردان یهود دست به دامن او شدند و زنان و کودکانشان نزد وی گریستند، پس «أبو لبابه» را بر ایشان رحم آمد و چون از او پرسیدند که آیا به حکم محمّد تن در دهیم و تسلیم شویم؟ گفت: آری. اما با اشاره به گلوی خود فهماند که شما را می کشد. «أبو لبابه» می گوید: به خدا قسم: قدم بر نداشته دانستم که به خدا و رسول او خیانت کرده ام. سپس «أبو لبابه» راه مسجد را در پیش گرفت و بی آن که نزد رسول - خدا برود، خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت: از اینجا نخواهم رفت تا خدا توبه ام را قبول کند و از گناهی که مرتکب شده ام درگذرد، و با خدا عهد می کنم که دیگر هرگز پا در میان قبیله «بنی قریظه» نگذارم و در سرزمینی که به خدا و رسولش خیانت کرده ام، هرگز دیده نشوم.

به روایت ابن هشام: آیه ۲۷ سوره انفال درباره همین گناه «أبو لبابه» نزول یافته است. ترجمه آیه این است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، با این که شما می دانید، به خدا و رسولش خیانت نکنید و در امانتهای خود خیانت نورزید».

چون خبر «أبو لبابه» به رسول خدا رسید، گفت: اگر نزد من آمده بود برایش طلب آموزش می کردم، اما اکنون که چنین کاری کرده است من هم با او کاری ندارم تا خدا توبه اش را قبول کند.

به روایت ابن اسحاق: سحرگاه بود که در خانه «أم سلمه» - رضی الله عنها - قبول توبه «أبو لبابه» به رسول خدا نازل شد. «أم سلمه» می گوید: سحرگاه دیدم که رسول خدا تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۱

می خندد. گفتم: خدا خندانت بدارد چرا می خندی؟ گفت: توبه «أبو لبابه» قبول شد. گفتم: ای رسول خدا! او را مژده ندهم؟ گفت: اگر بخواهی مانعی ندارد. «أم سلمه» بر در حجره اش ایستاد و گفت: ای «أبو لبابه»! دل خوش دار که خدا توبه ات را قبول کرد. با شنیدن این سخن مردم ریختند که او را باز کنند، «أبو لبابه» گفت: نه به خدا قسم: تا خود پیغمبر با دست خود مرا باز کند. «أبو لبابه» همچنان ماند تا رسول خدا برای نماز صبح به مسجد آمد و او را باز کرد [۱].

ابن هشام می گوید: «أبو لبابه» شش روز به ستون مسجد بسته بود و زنش در موقع هر نماز می آمد و او را برای نماز باز می کرد و سپس باز می گشت و دوباره او را می بست، و آیه ۱۰۲ از سوره توبه درباره توبه وی نزول یافت: «و دیگرانی که به گناهان خود اعتراف کرده اند، عملی شایسته و عملی بد و ناروا را به هم آمیخته اند، باشد که خدا توبه ایشان را بپذیرد، همانا خدا آمرزنده ای مهربان است» [۲].

ابن اسحاق می گوید: ثعلبه بن سعیه و أسید بن سعیه و أسد بن عبید که از «بنی هذل» بودند، نه از «بنی قریظه» و نه از «بنی نضیر» بلکه عموزادگان اینان بودند، در همان شبی که «بنی قریظه» تسلیم حکم رسول خدا شدند، اسلام آوردند [۳].

**تسلیم شدن بنی قریظه**

«بنی قریظه» پس از مشورت با «أبو لبابه» بامدادان تسلیم حکم رسول خدا شدند. و به روایت ابن هشام: علی بن ابی طالب در موقعی که «بنی قریظه» را در محاصره داشتند، فریاد زد: ای سپاه ایمان! آنگاه او و «زبیر بن عوام» حمله کردند، و علی گفت: به خدا قسم: یا همان چه را «حمزه» چشید می‌چشم، یا قلعه ایشان را می‌گشایم.

- [۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۸، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ ه. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۸، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ ه. م.
- [۳]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۹، چاپ ۱۳۵۵ ه. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۲.
- پس یهودیان گفتند: ای محمد! به حکم سعد بن معاذ تسلیم می‌شویم. در این موقع رجال «أوس» پیا خاستند و گفتند: ای رسول خدا! اینان همپیمانان ما بودند نه «خزرجیان» و می‌دانی که با همپیمانان «خزرجیان» چه رفتار کردی - و این سخن اشاره بود به آن که رسول خدا پس از آن که قبیله «بنی قینقاع» را محاصره کرد و تسلیم حکم وی شدند، به خواهش «عبد الله بن ابی» آزادشان ساخت - رسول خدا در جواب مردان «أوس» گفت: خوش ندارید که مردی از خودتان درباره ایشان حکم شود و داوری کند؟ گفتند: چرا. گفت: «سعد بن معاذ» حکم باشد - رسول خدا «سعد بن معاذ» را پس از آن که در جنگ «خندق» زخمی شده بود در مسجد خود، در خیمه زنی از قبیله «أسلم» به نام «رفیده» که خود را وقف خدمتگزاری مسلمین کرده بود و مجروحین را مداوا می‌کرد، بستری کرده و فرموده بود: «سعد» را در خیمه «رفیده» بستری کنید تا به همین زودی او را عیادت کنم - مردان «أوس» «سعد بن - معاذ» را که مردی تنومند و خوش صورت بود، بر خری که آن را با تشکی چرمی آماده ساخته بودند، سوار کردند و او را نزد رسول خدا آوردند و پیوسته به او می‌گفتند: ای «أبو عمرو»! درباره همپیمانان خویش به نیکی رفتار کن، چه رسول خدا تو را برای این کار برگزیده است تا درباره ایشان نیکی کنی.

و چون اصرار «اوسی» ها بسیار شد، گفت: «سعد» را همان زمانی فرا رسیده است که در راه خدا سرزنش ملامت کننده‌ای تحت تأثیرش قرار ندهد، نوشته‌اند که: بعضی از همراهان «سعد» با شنیدن این سخن از وی، به محله «بنی عبد الأشهل» باز گشتند و پیش از این که سعد به مقام حکمیت برسد از کشته شدن «بنی قریظه» آگاهشان ساختند [۱].

### حکمت سعد بن معاذ و حکم او

چون «سعد بن معاذ» نزد رسول خدا رسید، رسول خدا فرمود: به احترام

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۰، چاپ ۱۳۵۵. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۳.

سرورتان پیاخیزید و از وی استقبال کنید. مهاجران قریش می گفتند: مراد رسول خدا تنها أنصار بود، اما أنصار گفتند: مراد رسول خدا مهاجران و أنصار هر دو بود. به هر - جهت برخاستند و گفتند: ای «أبو عمرو»! رسول خدا تو را حکم قرار داده است تا در باره اینان حکم کنی. گفت: به عهد و میثاق خدا ملتزم هستید که آنچه حکم می کنم درباره ایشان اجرا شود؟ گفتند: آری. گفت: و هم آنان که در این طرف نشسته‌اند - مقصود او رسول خدا بود، لیکن به جهت احترام نام او را نبرد - رسول خدا گفت: آری. «سعد» گفت: حکم من آن است که مردانشان کشته شوند و مالهایشان قسمت شود و فرزندان و زنانشان اسیر شوند. به روایت ابن اسحاق و دیگران: رسول خدا گفت: «لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة أرقعة» راستی درباره ایشان به حکم خدا از بالای هفت آسمان حکم کردی.

### اجرای حکم سعد بن معاذ

به روایت صاحب طبقات: «محمد بن مسلمه» مأمور شانه بستن مردان و «عبد الله بن سلام» مأمور زنان و کودکان شدند و روز پنجشنبه هفتم ذی حجه سال - پنجم رسول خدا به مدینه بازگشت. در قلعه‌های «بنی قریظه» هزار و پانصد شمشیر، سیصد زره، دو هزار نیزه و هزار و پانصد سپر به دست آمد و نیز خم‌های شرابی که همه‌اش بیرون ریخته شد [۱].

[۱] - صاحب طبقات می‌نویسد: غنیمتها را جمع‌آوری کردند و خمس منقولات و اسیران را جدا کردند، و رسول خدا آن را به دست «محمیه بن جزء زبیدی» سپرد و از آن بنده آزاد می‌کرد و به اشخاص می‌بخشید و به هر کس که می‌خواست خدمتگزار می‌داد، و آنگاه ( غنائم ) را به مزائده فروخت و پول آن را میان مسلمانان قسمت کرد و سه هزار و هفتاد و دو سهم شد، برای هر اسب دو سهم، و برای هر نفر یک سهم ( ج ۲، ص ۷۵. م. ).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۴

ابن اسحاق می‌گوید: یهودیان را از قلعه بیرون آوردند و رسول خدا آنان را در سرای دختر «حارث» (زنی از قبیله بنی النجار) حبس کرد و آنگاه به بازار مدینه رفت، همان جا که امروز بازار مدینه است، و آنجا خندقهایی کند، سپس فرستاد که آنان را دسته دسته آوردند و در آن خندقها گردن زدند و دشمن خدا «حیی بن أخطب» و رئیس «بنی - قریظه»: «کعب بن أسد» هم در میان ایشان بود و در حدود ششصد یا هفتصد مرد بودند و کسانی که بسیار گفته‌اند میان هشتصد و نهصد گفته‌اند.

### حیی بن أخطب بد فرجام

«حیی بن أخطب» را نیز دست بسته آوردند و چون به رسول خدا نظر کرد، گفت: به خدا قسم که: نفس خود را در دشمنی با تو ملامت نکردم، لیکن هر کس را خدا زبون سازد، زبون می‌شود. سپس رو به مردم کرد و گفت: ای مردم! از آنچه خدا خواسته است نگرانی

نیست، سرنوشتی است و تقدیری و پیش‌آمدی که خدا آن را بر «بنی-اسرائیل» نوشته است. سپس نشست و او را گردن زدند [۱].

### زنی هم کشته شد

یکی از زنان یهود سنگ آسیائی را بر سر «خلّاد بن سوید أنصاری» انداخت و او را کشت و بدین جهت او را هم در ردیف مردان «بنی قریظه» آوردند و گردن زدند [۲].

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۲.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۳.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۵

### بدبختی زبیر بن باطا

زبیر بن باطا یکی از مردان «بنی قریظه» بود که در جاهلیت در جنگ بعاث بر «ثابت بن قیس بن شمّاس» منت گذاشته و او را رها کرده بود. چون داستان «بنی قریظه» پیش آمد، ثابت که حقّ زبیر را از یاد نبرده بود، نزد وی آمد و گفت: مرا می‌شناسی؟ گفت: می‌شود کسی مثل من کسی مثل تو را شناسد؟ گفت: می‌خواهم حقّی را که بر من داری امروز تلافی کنم. آنگاه ثابت نزد رسول خدا آمد و گفت: زبیر را بر من حقّی است، دوست دارم که حقّ او را تلافی کنم، پس جان او را به من ببخش. رسول خدا گفت: او را به تو بخشیدم. «ثابت» نزد زبیر آمد و گفت: رسول خدا تو را به من بخشید. زبیر گفت: پیرمردی فرتوت که زن و فرزند نداشته باشد زندگی را برای چه می‌خواهد؟ دیگر بار ثابت نزد رسول خدا آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، زن و فرزندانش را هم به من ببخش. رسول خدا گفت: آنها را هم به تو بخشیدم. ثابت نزد زبیر آمد و گفت: زن و فرزندان را هم رسول خدا به من بخشید و من آنها را به تو بخشیدم.

گفت: خانواده‌ای که در حجاز مالی ندارد چگونه می‌تواند زندگی کند؟ ثابت برای مرتبه سوم نزد رسول خدا آمد و گفت: مال او را هم به من ببخش. رسول خدا گفت: مال او را هم به تو بخشیدم. ثابت نزد زبیر آمد و گفت: رسول خدا مال تو را هم به من بخشید و من آن را به تو بخشیدم. گفت: ای ثابت! آن کس که گوئی روی او چون آئینه‌ای چینی بود که دوشیزگان قبیله در آن می‌نگریستند، یعنی: کعب بن أسد کارش به کجا رسید؟ گفت: کشته شد. گفت: کار سرور هم شهرنشین و هم بیابان گرد، یعنی: «حییّ- بن أخطب» به کجا رسید؟ گفت: کشته شد. گفت: آن کس که هرگاه حمله می‌کردیم پیشاپیش ما بود و هرگاه می‌گریختیم پشتیبان ما، یعنی: «عزال بن سموال» [۱] کارش

[۱]- در متن به کسر سین و سکون میم ضبط شده است، لیکن در سیره ابن هشام سموال به فتح سین و میم و با همزه آمده است (ج ۳، ص ۲۵۴، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ هـ).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۶ م  
به کجا کشید؟ گفت: کشته شد. گفت: دو انجمن یعنی: «بنی کعب بن قریظه» و «بنی عمرو بن قریظه» کجایند؟ گفت: رفتند و کشته شدند. گفت: پس به همان حقی که بر تو دارم، از تو می‌خواهم که مرا به آنها ملحق کنی، به خدا قسم که: پس از ایشان خیری در زندگی نیست و دیگر کمترین شکیبائی ندارم، تا دوستان خود را دیدار کنم. «ثابت» او را جلو انداخت و گردن زد و به گفته یکی از صحابه: در دوزخ جاوید به دیدار دوستان خود رسید [۱].

### دو نفر بخشیده شدند

۱- «عطیه قرظی» که چون به حدّ بلوغ نرسیده بود آزاد شد و کشته نگردید و نام او را در زمره صحابه ذکر کرده‌اند [۲].



۲- «رفاعه بن سموال» [۳] که «أم منذر: سلمی» دختر «قیس» (خواهر سلیط بن قیس) یکی از خاله‌های رسول خدا- صلی الله علیه و آله- (یعنی: از طرف مادر عبدالمطلب که از طایفه بنی النجار بود) درباره وی شفاعت کرد و از رسول خدا خواست که او را به وی ببخشد و از کشتنش صرف نظر کند. رسول خدا او را آزاد ساخت و نام وی در عداد صحابه ذکر شده است [۴].

### تقسیم غنائم

ابن اسحاق می‌نویسد: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- مالهای «بنی قریظه»

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۳-۲۵۴.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۵۶ و جوامع السیره، ص ۱۹۶. م.

[۳]- به کسر سین و سکون میم (از مرحوم مؤلف) در سیره ابن هشام: سموال، به فتح سین

و میم و همزه (ج ۳، ص ۲۵۵) و در جوامع السیره: شمویل (ص ۱۹۵) آمده است. م.

[۴]- سیره ابن هشام، ص ۲۵۵-۲۵۶ و جوامع السیره، ص ۱۹۶. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۷.

و زنان و فرزندان ایشان را بین مسلمانان قسمت کرد، و در آن روز بود که سهم سوارگان و

پیادگان را اعلام فرمود و خمس آن را بیرون کرد: سواره را سه سهم- دو سهم برای اسب

و سهمی برای سوار- و پیاده را یک سهم داد، و مسلمانان در جنگ «بنی قریظه» سی و

شش اسب داشتند، و این نخستین غنیمتی بود که خمس آن بیرون شد و به نسبت سهام

تقسیم گردید. و سپس روش همین غزوه و آنچه رسول خدا در آن عمل فرمود در غزوات

اسلامی سنت گشت و غنائم به همین ترتیب تقسیم می‌شد.

سپس رسول خدا (ص) «سعد بن زید أنصاری» (یکی از بنی عبد الأشهل) را با اسیرانی از

«بنی قریظه» به نجد فرستاد تا آنها را فروخت و در مقابل برای مسلمانان اسب و اسلحه

خرید [۱].  
رسول خدا «ریحانه» دختر «عمرو بن خنقه» [۲] (یکی از زنان بنی عمرو - بن قریظه) را برای خود برگزید و همچنان به عنوان کنیزی با رسول خدا بود تا آن حضرت وفات یافت. رسول خدا به وی پیشنهاد کرده بود که او را آزاد کند و سپس به عقد خویش در آورد، اما خودش گفته بود که: کنیز باشم برای هر دومان آسانتر است. «ریحانه» در اول اسیری از قبول اسلام امتناع ورزید و رسول خدا هم بدین جهت از وی کناره گرفت تا این که روزی «ثعلبه بن سعیه» آمد و او را به اسلام «ریحانه» بشارت داد و بدین خبر شادمان گشت [۳].

### شهادی غزوه بنی قریظه

۱- خلّاد بن سوید بن ثعلبه بن عمرو (از بنی حارث بن خزرج) که زنی

[۱] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۵ - ۲۵۶ و جوامع السیره، ص ۱۹۶. م.

[۲] - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۶ و جوامع السیره، ص ۱۹۶: خنقه. م.

[۳] - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۶.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۸.

او را به وسیله آسیا سنگی کشت. خلّاد، پسری به نام سائب داشت که از طرف معاویه

حکومت یمن یافت و پسر دیگری هم به نام ابراهیم [۱].

۲- أبو سنان بن محصن بن حرثان (از بنی أسد بن خزیمه) که در روزهای محاصره «بنی

قریظه» وفات یافت و در گورستان «بنی قریظه» به خاک سپرده شد [۲].

۳- سعد بن معاذ که او را جزء شهدای خندق نام بردیم، پس از غزوه «بنی - قریظه» به

همان زخمی که در خندق برداشته بود شهادت یافت.

### اشعار مربوط به «غزوه بنی قریظه»

- ۱- قصیده «حسان بن ثابت» و چندین شعر دیگر او درباره «بنی قریظه» و در سوک «سعد بن معاذ».
- ۲- اشعار «أبو سفیان بن حارث بن عبد المطلب» در جواب «حسان».
- ۳- اشعار «جبل بن جوّال ثعلبی» نیز در جواب «حسان» [۳].

### دو آیه از سوره احزاب مربوط به غزوه بنی قریظه است

اینک ترجمه دو آیه:

۱- و کسانی از اهل کتاب را که پشتیبانی ایشان (یعنی: قریش و غطفان) کردند،

[۱]- ر. ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲۲ و ۲۵۲، انتشارات اسماعیلیان. مؤلف این دو پسر

را پس از ذکر نام ابو سنان آورده و نام پسر دوم را هم حکم ذکر کرده نه ابراهیم و بدون شک، اشتباه است، چه سائب فرزند خلاد است، نه أبو سنان و نام فرزند دیگر او هم

ابراهیم است، نه حکم (ر. ک: مرجع مذکور و غیره). م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۵.

[۳]- سیره النبی، ج ۳، ص ۲۸۲-۲۸۶.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۱۹.

از برجها و قلعه‌هایشان فرود آورد و ترس و رعب در دل‌های ایشان افکند، چنان که دسته‌ای را می‌کشتید و دسته‌ای را اسیر می‌گرفتید (۲۶).

۲- و زمین و دیار و مال‌هایشان را و نیز زمینی را که بر آن اسب نتاختید نصیب شما ساخت و خدا بر هر چیز توانا است (۲۷).

### سریّه أبو عبیده بن جراح فہری به سیف البحر

در ذی حجّه سال پنجم [۱]

مسعودی می‌نویسد: سریّه «أبو عبیده بن جراح فہری» (فہر قریش): «عمر بن عبد اللہ بن جراح بن ہلال بن وہب [۲] بن ضبہ بن حارث بن فہر بن مالک بن - نضر بن کنانہ» بہ «سيف البحر» در ذی حجہ سال پنجم روی داد [۳]. ابن اسحاق می‌نویسد: در این سریّه بود کہ رسول خدا انبانہائی از خرما برای خوراک ایشان ہمراہ ساخت و «أبو عبیدہ» آن را بر ایشان تقسیم می‌کرد، رفتہ رفتہ کار بہ آنجا کشید کہ خرماہا کم شد و بہ شمارہ آنها را بین ایشان تقسیم می‌کرد، بالاخرہ کار بہ جائی کشید کہ بہ ہر کدام روزی یک خرما می‌داد. عبادہ بن صامت می‌گوید: روز آخر کہ خرماہا را تقسیم می‌کرد یک خرما از یک نفر کم آمد و آن روز ہمین امر ما را غصہ دار ساخت، اما چون کار گرسنگی ما بہ سختی کشید، خداوند جانوری از دریا بہ چنگ ما انداخت کہ بیست شب از گوشت و چربی آن می‌خوردیم و فربہ شدیم. پس امیر ما استخوان یک دندہ او را برداشت و آن را در راہ افکند و دستور داد تا تنومند ترین شتری را کہ داشتیم آورد و تنومندترین مرد ما بر آن سوار شد و از زیر دندہ آن جانور گذشت و سرش ہم بہ آن نخورد. چون بہ مدینہ

- 
- [۱]- ماہ پنجاه و ہشتم ہجرت.
- [۲]- جوامع السیرہ: اہیب (ص ۴۶). م.
- [۳]- التنبیہ و الاشراف، ص ۲۱۷.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۰.
- آمدیم و قصہ خود را بہ رسول خدا گفتیم، فرمود: روزی بی بود کہ خداوند بہ شما روزی کردہ بود [۱].

**دیگر حوادث سال پنجم ہجرت**

- ۱- ازدواج رسول خدا با دختر عمّه خویش: «زینب» دختر «جحش بن رئاب - اُسدی» و «أمیمه» دختر «عبد المطلب» [۲].
- ۲- در این سال به دستور رسول خدا مسابقه اسب‌دوانی در مدینه واقع شد و «عبد الله بن عمر» هم در این مسابقه شرکت کرد [۳].

## سال ششم هجرت

### اشاره

در این سال که سنّه الاستثناس نامیده می‌شود [۴] شماره سریّه‌ها بسیار است و ما هر کدام را به ترتیب در جای خود ذکر خواهیم کرد. این سریّه‌ها غالباً برای سرکوبی کسانی می‌رفته‌اند که بر ضدّ اسلام و مسلمین عدّه و عدّه فراهم می‌ساخته‌اند و پس از تحقیق و بررسی کامل گزارشهای رسیده به تعقیب آنان می‌پرداختند.

### سریّه محمد بن مسلمه انصاری بر سر قرطاء در دهم محرم سال ششم در ماه ۵۹ از هجرت

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «محمد بن مسلمه» را با سی سوار بر سر «قرطاء» طایفه‌ای از «بنی بکر بن کلاب» که در «بکرات» در ناحیه «ضریّه» (که تا مدینه

- 
- [۱]- سیره النبی، ج ۴، ص ۳۰۹.
- [۲]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۷، چاپ دار التراث. م.
- [۳]- تاریخ الخميس، صحیح بخاری ج ۳، ص ۶۱.
- [۴]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۱.
- هفت شب فاصله دارد) منزل داشتند فرستاد، و او را فرمود تا: بر ایشان غارت برد.
- «محمد» شب راه می‌رفت و روز پنهان می‌شد تا بر آنان غارت برد و کسانی از ایشان را

کشت، و دیگران گریختند و متعرض زنان نشد، و چهارپایان و گوسفندانی را به مدینه آورد [۱].

پس رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خمس آنچه را که آورده بود جدا کرد و بقیه را بین همراهان وی قسمت فرمود و هر شتر را با ده گوسفند برابر گرفت. «محمد» نوزده شب رفته بود و یک شب از محرم مانده به مدینه رسید. مقریزی می نویسد: «محمد بن مسلمه» در «شربه» به کاروانی از «محارب» برخورد و بر آنان حمله برد و کسانی از ایشان را کشت و دیگران گریختند (و متعرض زنان نشد) و گوسفندان و شترانی به دست آورد و «عباد بن بشر» را به عنوان بررسی فرستاد تا وضع «بنی بکر بن کلاب» را بررسی کند و چون «عباد» بازگشت، بر آنان حمله برد و ده نفرشان را کشت و صد و پنجاه شتر و ده هزار گوسفند غنیمت به دست آورد. حلبی در ذیل این سریه گرفتار شدن «ثمامه بن اثال حنفی» (از طایفه بنی- حنیفه) سرور اهل «یمامه» و اسلام آوردن او را به تفصیل ذکر می کند و می گوید که: رسول خدا درباره کم خوردن «ثمامه» پس از اسلام گفت: إِنَّ الْكَافِرَ لِيَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءَ، و إِنَّ الْمُسْلِمَ يَأْكُلُ فِي مَعَى وَاحِدٍ [۲]. و همچنین درباره «جهجاه غفاری» که تا کافر بود پر می خورد و چون اسلام آورد کم خوراک شد. گفت: الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعَى وَاحِدٍ و الْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءَ.

[۱]. ۱۵۰ شتر و سه هزار گوسفند.

[۲]- کافر در هفت روده می خورد و مسلمان در یک روده. کنایه از این است که

کم خوری جزء اسلام است. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۲

**سریه «عکاشه بن محسن» به «عمر» در ربیع الاول سال ششم [۱]**

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «عکاشه بن محصن اُسدی» را با چهل مرد از أصحاب به «غمر» [۲] فرستاد [۳] و او هم با شتاب رهسپار شد، اما دشمن از رسیدن وی خبر یافت و گریخت و «عکاشه» منزلگاهشان را خالی یافت، پس «شجاع بن وهب» را طلیعه فرستاد و او هم رد پای چهارپایانشان را دید و تعقیب کرد و بر دیده‌بانی از ایشان دست یافت و او را امان داد تا مسلمانان را بر چهارپایانی از عموزادگان خود راهنمایی کرد، در نتیجه دویست شتر به دست ایشان افتاد، پس آن مرد را رها کردند و شتران را به مدینه آوردند و زدو خوردی پیش نیامد.

### سریه محمد بن مسلمه به «ذی القصه» در ربیع الآخر سال ششم [۴]

در ماه ربیع الآخر سال ششم بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «محمد بن - مسلمه» را با ده نفر بر سر «بنی ثعلبه» و «بنی عوال» به «ذی القصه» فرستاد [۵] «محمد» و همراهان وی شبانه بر سر دشمن رسیدند و خوابیدند. دشمنان که صد نفر بودند، اطراف مسلمانان را گرفتند و ساعتی تیراندازی کردند، سپس اعراب با نیزه‌ها بر ایشان حمله بردند و همه را کشتند و برهنه ساختند. خود «محمد» در میان کشته‌ها بی حرکت افتاد

- |       |            |        |             |                  |                    |
|-------|------------|--------|-------------|------------------|--------------------|
| [۱]-  | ماه        | شصت    | و           | یکم              | هجری.              |
| [۲]-  | سیره       | النبی، | ج ۴،        | ص ۲۸۴:           | غمره.              |
| [۳]-  | غمر مرزوق: | آبگاهی | از بنی اسد، | که تا فید دو روز | راه فاصله داشت.    |
| [۴]-  | ماه        | شصت    | و           | دوم              | هجرت.              |
| [۵]-  | میان ذی    | القصه  | و           | مدینه ۲۴         | میل راه فاصله است. |
| تاریخ | پیامبر     | اسلام، | آیتی        | متن، ص: ۴۲۳      |                    |
- و مردی از مسلمانان که از آنجا عبور می کرد او را برداشت و به مدینه برد.

### سریه سعد بن عباده خزرجی به غمیم ربیع الأول سال ششم

مسعودی می گوید: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در ماه ربیع الأول سال ششم. سرّیه «سعد بن عبادہ خزرجی» را فرستاد و تا محلی معروف به «غمیم» پیش رفتند [۱].

### سرّیه أبو عبیدہ بن جراح به دو کوه أجا و سلمی ربیع الأول سال ششم

مسعودی می گوید: سرّیه «أبو عبیدہ بن جراح» به دو کوه «أجا» و «سلمی» در ماه ربیع الأول سال ششم روی داد [۲].

### سرّیه أبو عبیدہ بن جراح به «ذی القصه» در ربیع الآخر سال ششم [۳]

پس از شهادت یافتن أصحاب «محمد بن مسلمه» به دست «بنی ثعلبه» و «بنی عوال» و بازگشتن «محمد» به مدینه، رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- «أبو عبیدہ» را با چهل مرد بر سر کشندگان مسلمانان فرستاد، اما دشمن گریخته بود و کسی را ندیدند، و با شتران و گوسفندانی به مدینه بازگشتند.

[۱]-	التنبیه	و	الاشراف،	ص	۲۱۸.	م.
[۲]-	التنبیه	و	الاشراف،	ص	۲۱۹.	م.
[۳]-	ماه	شصت	و	دوم		هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۴

### سرّیه أبو عبیدہ بن جراح به «ذی القصه» در ربیع الآخر سال ششم [۱]

گفته اند که: بلاد «بنی ثعلبه» و «أنمار» به قحطی گرفتار شده بود و از مراض که تا مدینه ۳۶ میل فاصله داشت تا «تغلمین» را ابری فرا گرفت و «بنی محارب» و «ثعلبه» و «أنمار» به سرزمینهای ابری رهسپار شدند و تصمیم گرفتند که بر گله مدینه که در «هیفا» [۲] چرا می کرد غارت برند. رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- پس از نماز مغرب «أبو عبیدہ جراح» را با چهل مرد از مسلمانان فرستاد. آنان رهسپار شدند و در تاریکی صبح به «ذی



القصّه» رسیدند و بر دشمنان غارت بردند، اما دشمنان به کوهها گریختند و مسلمانان از تعقیبشان عاجز ماندند و تنها بر یک مرد از ایشان دست یافتند که او هم اسلام آورد و آزاد شد. آنگاه چهارپایان و مختصر بنه‌ای که از ایشان برجای مانده بود به غنیمت گرفته و به مدینه آوردند. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خمس آن را جدا کرده و بقیه را بر ایشان قسمت فرمود [۳].

### سریه زید بن حارثه به جموم [۴] در ماه ربیع الآخر سال ششم [۵]

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در ماه ربیع الآخر سال ششم هجرت، «زید بن - حارثه» را بر سر «بنی سلیم» فرستاد. «زید» رهسپار شد تا به «جموم» رسید [۶].

[۱]- ماه شصت و دوم هجرت.

[۲]- جانی در هفت میلی مدینه (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۸۶، چاپ بیروت ۱۳۷۶. م.).

[۳]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۸۶، چاپ بیروت ۱۳۷۶. م.

[۴]- سرزمین بنی سلیم.

[۵]- ماه شصت و دوم هجرت.

[۶]- جموم ناحیه‌ای است در طرف چپ بطن نخل و بطن نخل تا مدینه چهار منزل فاصله

دارد (طبقات، ج ۲، ص ۸۶، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۶. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۵

در آنجا مسلمانان به زنی از «مزینه» به نام «حلیمه» برخورد کردند و او محله‌ای از محله‌های

«بنی سلیم» را به ایشان نشان داد، در آنجا شتران و گوسفندان و اسیرانی به دست آوردند،

شوهر «حلیمه» نیز از همان اسیران بود، چون «زید بن حارثه» به مدینه بازگشت، رسول

خدا آن زن و شوهرش را آزاد کرد.

### سریه زید بن حارثه به عیص جمادی الآخره سال ششم [۱]

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خبر یافت که کاروانی از قریش از طرف شام می‌رسد. زید بن حارثه را با صد و هفتاد سوار به جلوگیری آن کاروان فرستاد، مسلمانان بر کاروان و هر چه در آن بود دست یافتند و نقره بسیاری از «صفوان بن أمیه» به دست ایشان افتاد و عده‌ای از اهل کاروان را اسیر گرفتند، از جمله: «أبو العاص بن ربيع» (شوهر زینب: دختر بزرگ رسول خدا) «زید» آنان را به مدینه آورد. «أبو العاص» به همسرش زینب: دختر رسول خدا پناه برد و زینب او را پناه داد، و پس از نماز بامداد رسول خدا، در مسجد فریاد کرد که: من «أبو العاص» را پناه دادم. رسول خدا گفت: من از این امر بی‌خبرم و هر کس را پناه دادی ما هم به او پناه می‌دهیم و آنچه را از «أبو العاص» گرفته بودند به او باز داد.

## غزوه بنی لحيان در ماه جمادی الأولى سال ششم [۲]

### اشاره

ابن اسحاق می‌گوید: رسول خدا ذی حجّه (سال پنجم) و محرّم و صفر و دو ماه

[۱]- ماه شصت و سوم هجرت. و شصت و چهارم هجرت.

[۲]- ماه شصت و سوم هجرت. ابن سعد و مسعودی آن را در هلال ربیع الاول سال ششم

نوشته‌اند (طبقات، ج ۲، ص ۷۸. التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۶.

ربیع را در مدینه اقامت گزید، و در جمادی الأولى (شش ماه پس از جنگ «بنی- قریظه»)

به خونخواهی شهدای رجیع: خبیب بن عدی و همراهانش بر سر «بنی- لحيان» رفت [۱]

و چنان وانمود کرد که می‌خواهد به شام رود تا بتواند دشمن را غافلگیر کند.

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به این منظور از مدینه بیرون رفت و به قول ابن هشام:

«عبد الله بن أمّ مکتوم» را جانشین گذاشت [۲].

**خط سیر رسول خدا (ص)**

در آغاز به «غراب» [۳]، مخیض [۴] و بتراء، آنگاه به طرف دست چپ از طریق بین [۵]، صخیرات الیمام روانه شد، سپس جاده مستقیم مکه را در پیش گرفت و با شتاب پیش می‌رفت تا در سرزمین «گران» [۶] منزلگاه «بنی لحيان» در جایی به نام «سایه» فرود آمد، اما دشمن خبر یافته و به کوهها گریخته بود. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به همراهان خود گفت: اگر به طرف «عسفان» سرازیر می‌شدیم، اهل مکه گمان می‌کردند که قصد مکه داریم، پس با دویست مرد از یاران خویش رهسپار شد و در «عسفان» فرود آمد و دو سوار از اصحاب را فرستاد که تا «کراع الغمیم» پیش رفتند و سپس بازگشتند و آنگاه رو به مدینه گذاشت. «جابر بن عبد الله أنصاری» می‌گفت که: از رسول خدا شنیدم که چون آهنگ

- 
- [۱]- با دویست مرد که بیست اسب داشتند.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۲، چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ ه. م.
- [۳]- کوهی است در ناحیه مدینه، در راه شام (جوامع السیره، ص ۲۰۰. م.)
- [۴]- سیره ابن هشام، چاپ حلبی، ج ۳، ص ۲۹۲: محیص (به حاء و صاد مهمله) م.
- [۵]- جوامع السیره، چاپ دار المعارف، ص ۱۰۸، ۲۰۰: بین (با دو یاء). م.
- [۶]- وادی میان أمج و عسفان، که تا عسفان پنج میل فاصله دارد.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۷، بازگشتن به مدینه را کرد، می‌گفت، «آئبون تائبون إن شاء الله، لربنا حامدون، أعود بالله من و عشاء السفر و كآبه المنقلب، و سوء المنظر فی الأهل و المال» [۱].

**سریه ابو بکر بن ابی قحافه به غمیم در جمادی الأولى سال ششم**

ابن سعد می گوید که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از «عسفان»، ابو بکر را با ده سوار فرستاد تا قریش را بدین وسیله مرعوب سازد و آنان تا «غمیم» پیش رفتند و سپس بی آن که به دشمنی برخورد کنند بازگشتند [۲].

### سریه عمر بن خطاب بر سر قاره جمادی الأولى سال ششم

مسعودی می گوید: در همین غزوه «بنی لحيان» بود که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به قولی: «عمر بن خطاب» را با سریه ای بر سر «قاره» فرستاد و آنها نیز به کوه گریختند [۳].

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۳ یعنی به خواست خدا برمی گردیم، به جانب خدا بازگشت می کنیم، او را ستایش می کنیم، پناه بر خدا از مشقت سفر و اندوه بازگشت و دید بد در اهل و مال. م.

[۲]- طبقات، ج ۲، ص ۷۹. م.

[۳]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۸

### سریه هلال بن حارث مزنی بر سر بنی مالک بن فهر جمادی الأولى سال ششم

به قول مسعودی: در همین غزوه. رسول خدا «هلال بن حارث مزنی» را بر سر «بنی مالک بن فهر» فرستاد، اما دشمن گریخت و «هلال» بر آنها دست نیافت [۱].

### سریه بشر بن سوید جهنی بر سر بنی حارث بن کنانه جمادی الأولى سال ششم

به قول مسعودی: در غزوه «بنی لحيان» بود که رسول خدا، «بشر بن - سوید» را بر سر «بنی حارث بن کنانه» فرستاد [۲].

## غزوه ذی قرد [۳] در تعقیب عیینة بن حصن فزاری در جمادی الأولى سال ششم [۴]

## اشاره

ابن اسحاق می نویسد: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- از غزوه «بنی لحيان» بازگشت، اما چند شبی بیش نگذشت که «عیینه بن حصن بن حذیفه بن بدر- فزاری» با سوارانی از «غطفان» بر شتران ماده شیرده رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ-

[۱]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸. م.

[۲]- مرجع سابق. م.

[۳]- این غزوه، غزوه غابه و غزوه فزع نیز نامیده می شود.

[۴]- ماه شصت و سوم هجرت، مسعودی و ابن سعد آن را در ماه ربیع الاول سال ششم

نوشته اند (التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸، طبقات، ج ۲، ص ۸۰. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۲۹.

در «غابه» غارت بردند و مردی از «بنی غفار» را کشتند و زنش را با خود بردند.

بر حسب آنچه مقریزی و دیگران نوشته اند: «أبو ذرّ» از رسول خدا اجازه خواست که

برود و در «غابه» شترهای شیرده رسول خدا را سرپرستی کند و رسول خدا به او گفت

که: من از ناحیه «عیینه» و همراهان وی ایمن نیستم و می ترسم پیش آمدی رخ دهد. چون

«أبو ذرّ» بیشتر اصرار کرد به وی فرمود: می بینم که می روی و روزی می ریزند و پسرت

را می کشند و زنت را می برند و با عصای خویش نزد من بازمی گردی. «أبو ذرّ» با زن و

پسرش رفت و روزی که «عیینه بن حصن فزاری» برای بردن بیست شتر رسول خدا حمله

برد، پسرش کشته شد و زن او را بردند.

نخستین کسی از أصحاب که خبر یافت، «سلمه بن عمرو بن أکوع أسلمی» بود که با تیر

و کمان خویش رهسپار «غابه» شد و غلامی از آن «طلحه بن عبید الله» که اسبش را

می کشید همراه وی بود، اما هنگامی که بر ثنیّه الوداع بالا رفت بعضی از سواران دشمن را دید و بیدرنگ بر ناحیه‌ای از کوه «سلع» بالا رفت و فریاد زد: «وا صباحه» [۱] و سپس دشمن را تعقیب کرد و خود را به آنها رساند و تیراندازی می کرد و می گفت: خذها و أنا ابن الأكوع و الیوم یوم الرّضع [۲]. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فریاد «سلمه» را شنید و در مدینه ندای: «الفرع، الفرع» [۳] و برای اولین بار ندای: «یا خیل الله اركبی» [۴] در داد و بامداد چهارشنبه پیش از همه به تعقیب دشمن بیرون شد و سواران أصحاب هم از پی وی شتافتند، و پیش از همه سواران «مقداد بن عمرو» [۵] به رسول خدا ملحق شد، سپس «عباد بن

[۱]- کلمه‌ای است که برای برحذر داشتن کسانی که از دشمن خود بی‌خبرند گفته می‌شود (رجوع شود به: سیره حلبیه، ج ۳، ص ۴، چاپ بیروت. و نه‌ایه ابن اثیر). م.  
 [۲]- بگیر این را من فرزند اکوع هستم، و امروز روز هلاک مردم پست فطرت است. م.  
 [۳]- فریاد فریاد م.  
 [۴]- ای سواران خداوند سوار شوید. م.  
 [۵]- معروف به مقداد بن أسود، حلیف بنی زهره، سوار بر بعزجه، و به قولی: سبحة.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۰  
 بشر» [۱] (از بنی عبد الأشهل)، «سعد بن زید» [۲] (از بنی کعب بن عبد الأشهل).  
 «أسید بن ظهیر» [۳] (از بنی حارثه بن حارث)، عکاشه بن محسن» [۴] (از بنی أسد- بن خزیمه)، «محرز بن نضله» [۵] (از بنی أسد بن خزیمه)، «أبو قتاده: حارث- بن ربیع» [۶] (از بنی سلمه) و «أبو عیاش: عبید بن زید» [۷] (از بنی زریق)، اینان همگی اسب سوار بودند، مگر «سلمه» که پیاده دشمن را تعقیب می کرد.

چون اصحاب نزد رسول خدا فراهم آمدند، به قولی: «مقداد بن عمرو» و به قول دیگر - شاید صحیحتر - «سعد بن زید اَشهلی» را امارت سریه داد و فرمود: در تعقیب دشمن رهسپار شو، تا من هم همراه اصحاب برسم. رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - «عبد الله بن أمّ مکتوم» را در مدینه جانشین گذاشت و «سعد بن عباد» را با سیصد مرد از قبیله اش مأمور پاسبانی مدینه کرد. رسول خدا و اصحاب، در پی دشمن تا «ذی قرد» تاختند و با رسیدن اصحاب ده شتر را پس گرفتند و در زدوخوردهائی که پیش آمد کسانی از دو طرف کشته شدند.

- |      |  |    |            |
|------|--|----|------------|
| [۱]- | سوار   | بر | لَمَاع.    |
| [۲]- | سوار   | بر | لاحق.      |
| [۳]- | سوار   | بر | مسنون.     |
| [۴]- | سوار   | بر | ذو لَمَّة. |
| [۵]- | سوار بر اسب محمود بن مسلمه: ذو اللمه (بعضی نام این اسب را جناح، یا سرحان ذکر کرده اند. جوامع السیره، ص ۲۰۳ و پاورقی ۱. م.) |    |            |
| [۶]- | سوار بر حزره. (ابن هشام: حزره [ج ۳، ص ۲۹۶]، جوامع السیره: حزره، ص ۲۰۳. م.)   |    |            |
| [۷]- | سوار   | بر | جلوه.      |

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۱

### شهداء غزوه ذی قرد

۱- محرز بن نضله (از بنی اسد بن خزیمه) که او را «أحزم» و نیز «قمیر» می گفتند و بر اسب «محمود بن مسلمه» که «ذو اللّمّه» [۱] نام داشت سوار شد و خود را به دشمن رسانید و سر راه بر آنان گرفت و سرانجام به دست «عبد الرحمن بن - عینه» به شهادت رسید.

- ۲- وقاص بن مجزّ مدلجی، که ابن هشام او را نیز از شهدای این غزوه نوشته است [۲].
- ۳- هشام بن صبابه بن حزن (از بنی لیث بن بکر) برادر «مقیس بن صبابه» که مردی از أنصار به گمان آن که از دشمنان است او را کشت.

### کشته‌های دشمن

- ۱- حیب بن عینه بن حصن، که «أبو قتاده» یا «مقداد» او را کشت.
- ۲- عبد الرحمن بن عینه، که او نیز به دست «أبو قتاده» کشته شد.
- ۳- أو بار.
- ۴- عمرو بن أوبار، این پدر و پسر بر یک شتر سوار بودند و «عکاشه بن - محسن» با نیزه‌ای آن دو را به هم دوخت و هر دو را کشت.
- ۵- مسعد، که به دست «أبو قتاده» کشته شد.
- ۶- قرفه بن مالک بن حذیفه بن بدر، که به دست «مقداد» کشته شد.

- [۱]- جوامع السیره: جناح. ابن اعرابی، ص ۵۴: سرحان (ر. ک: جوامع السیره، ص ۲۰۳، و پاورقی ۱، چاپ دار المعارف). م.
- [۲]- ج ۳، ص ۲۹۷. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۲

### نماز خوف

رسول خدا در «ذی قرد» نماز خوف خواند، و یک شب و روز آنجا ماند و در میان أصحاب خود که پانصد یا هفتصد نفر بودند، به هر صد نفر یک شتر داد که برای خوراک خود بکشند. «سعد بن عباد» هم از مدینه چند بار خرما و ده شتر فرستاد که در «ذی- قرد» به رسول خدا رسید.



**بازگشت به مدینه**

رسول خدا پس از پنج روز که رفته بود، روز دوشنبه به مدینه بازگشت. همسر «أبو ذرّ»: پس از بازگشت رسول خدا به مدینه، همسر «أبو ذرّ» هم که او را اسیر کرده و برده بودند، بر شتر «قصواء» رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که یکی از شترهای گله بود رسید و پس از گزارشهایی که داد، گفت: ای رسول خدا! نذر کرده‌ام که اگر خدا مرا سوار بر این شتر نجات بخشد، او را بکشم و از جگر و کوهانش بخورم! رسول خدا لبخندی زد و گفت: بد پاداشی است که به این شتر می‌دهی! خدا تو را سوار بر این شتر نجات بخشد و آنگاه او را بکشی؟! نه در معصیت خدا نذری منعقد می‌شود و نه در آنچه مال تو نیست، این شتر مال من است، به سلامتی به خانه‌ات بازگرد.

**سریه زید بن حارثه به «طرف» بر سر بنی ثعلبه جمادی الآخره سال ششم [۱]**

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «زید بن حارثه» را به فرماندهی پانزده مرد

[۱] - ماه شصت و چهارم چهارم هجرت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۳. از صحابه بر سر «بنی ثعلبه» فرستاد و «زید» تا «طرف» که آبی است نزدیک «مراض» نرسیده به «نخیل» در سی و شش میلی مدینه پیش رفت و شتران و گوسفندانی غنیمت گرفت، اما چون اعراب گریخته بودند، بی آن که جنگی روی دهد، پس از چهار شب به مدینه بازگشت و بیست شتر غنیمت آورد.

**سریه زید بن حارثه به حسمی بر سر جذام در جمادی الآخره سال ششم [۱]**

دحیه بن خلیفه کلبی از نزد قیصر روم بازمی‌گشت، چون به سرزمین «جذام» رسید در محلی به نام «شنار»، «هنید بن عوص» [۲] و پسرش «عوص بن - هنید ضلعی» [۳] بر وی

تاختند و کالائی را که همراه داشت به غارت بردند و جز جامه کهنه‌ای بر تن وی نگذاشتند. اما چند نفر از «بنی ضیب» [۴] که قبلا اسلام آورده بودند بر «هنید» و پسرش حمله بردند و کالای به غارت رفته «دحیه» را از ایشان پس گرفته و به «دحیه» تسلیم کردند، «دحیه» رهسپار مدینه شد و آن چه را پیش آمده بود به رسول خدا- صلی الله علیه و آله و گزارش داد. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «زید بن حارثه» را با پانصد نفر بر «جذام» فرستاد و «دحیه» را نیز همراه وی بازگرداند. «زید» شبها راه می‌پیمود و روزها

[۱]- ماه شصت و چهارم هجرت.

[۲]- طبقات ابن سعد: عارض (ج ۲، ص ۸۸، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۶ ه ق). م.

[۳]- از طایفه ضلیع، قبیله جذام.

[۴]- طایفه رفاعه بن زید جذامی که اندکی پیش از این پیش آمد از نزد رسول خدا با نامه‌ای که ایشان را به اسلام دعوت می‌کرد، نزد قوم خود بازگشت، و آنان هم به دین اسلام درآمدند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۴

پنهان می‌شد و راهنمایی از «بنی عذره» داشت. بامدادی که مردان سریه به سرزمین «جذام» رسیدند، بر آنان حمله بردند و کسانی از ایشان از جمله: «هنید» و پسرش را کشتند و صد زن و کودک و هزار شتر و پنج هزار گوسفند اسیر و به غنیمت گرفتند. اما مردانی از «جذام» بیدرنگ نزد «رفاعه بن زید» رفتند، و گفتند: تو نشسته و بز می‌دوشی و زنان «جذام» به اسیری می‌روند؟!

«رفاعه بن زید جذامی» با چند نفر از قبیله خویش نزد رسول خدا- صلی الله علیه و آله- آمدند و نامه‌ای را که رسول خدا در موقعی که «رفاعه» نزد وی آمده و اسلام آورده بود برای او و قومش نوشته بود تقدیم داشت، و گفت: این همان نامه‌ای است که پیش از این

نوشته شده و اکنون نقض گردید. رسول خدا دستور داد تا نامه را بلند خواندند و آنگاه پرسید چه پیش آمده است؟ چون پیش آمد را به عرض رساندند، سه بار گفت: با کشته‌ها چه کنم؟ «رفاعه بن زید» گفت: ای رسول خدا! تو خود بهتر می‌دانی: نه حلالی را بر تو حرام می‌کنیم و نه حرامی را برای تو حلال می‌سازیم. و به روایت دیگر: گفت: نه حلالی را بر ما حرام کن و نه حرامی را برای ما حلال ساز. سپس «أبو زید بن عمرو» [۱] گفت: ای رسول خدا! زنده‌ها را آزاد کن و هر کس هم کشته شده (خون) او زیر این دو پای من است (یعنی: از آن صرفنظر کردیم) رسول خدا گفت: «أبو زید» راست گفت، ای علی! خود سوار شو و همراه ایشان برو. علی گفت: «زید» فرمان من نمی‌برد. رسول خدا گفت: شمشیر مرا بگیر و با خود ببر، آنگاه شمشیر خود را به علی داد. علی گفت: شتری ندارم که سوار شوم. او را بر شتری از آن «ثعلبه بن عمرو» به نام «مکحال» سوار کردند و رهسپار شدند، و علی مأمور شد که زنان و کودکان و اموالشان را به ایشان پس دهد. در بین راه فرستاده «زید بن حارثه» را دیدند که بر شتری از شتران «أبو وبر» به نام «شمر» سوار بود و برای بشارت رهسپار مدینه بود، بیدرنگ او را از شتر پیاده کردند و علی - علیه السلام - شتر را به ایشان پس داد. مرد شتر سوار به علی گفت: چرا مرا پیاده

---

[۱] - نسخه اصل: ابو یزید بن عمرو تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۵، کردند؟ علی - علیه السلام - گفت: شتر مال ایشان است، مال خود را شناختند و پس گرفتند.

سپس رهسپار شدند و در «یفاء الفحلتین» میان مدینه و «ذی المروه» به «زید» و سریه رسیدند و هر چه در دست ایشان بود پس گرفتند و به صاحبانش مسترد داشتند.

**سریه اول زید بن حارثه به وادی القری بر سر «بنی فزاره» و «أمّ قرفه» در ماه رجب سال****ششم [۱]**

به گفته ابن اسحاق و طبری و مسعودی: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «زید بن حارثه» را به فرماندهی سریه‌ای بر سر «بنی فزاره» که در «وادی القری» علیه مسلمین فراهم شده بودند فرستاد، کار این سریه با «بنی فزاره» به زد و خورد کشید، و کسانی از أصحاب «زید» به شهادت رسیدند و خود او از میان کشته‌ها جان بدر برد. در همین سریه بود که «ورد بن عمرو بن مداش» [۲] به شهادت رسید [۳].

به روایت صاحب طبقات: این سریه در رجب سال ششم روی داده است [۴].

**سریه زید بن حارثه به مدین**

به روایت ابن هشام از «عبد الله بن حسن بن حسن» از مادرش فاطمه: دختر

[۱]- ماه شصت و پنجم پس از هجرت.

[۲]- یکی از بنی سعد بن هذیل، یا به گفته ابن هشام: سعد بن هذیم (ج ۴، ص ۲۶۵ م.).

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۶۵. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۵۷. التنبیه و الاشراف،

ص ۲۱۹ م.

[۴]- ج ۲، ص ۸۹ م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۶ م.

«حسین بن علی»- علیه السلام-: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «زید بن حارثه» را به

«مدین» فرستاد و «ضمیره» مولای علی بن ابی طالب- علیه السلام- و برادرش نیز همراه

او بودند «زید» اسیرانی از مردم ساحل‌نشین «میناء» به مدینه آورد، چون اسیران فروخته

شدند و میان مادران و فرزندانشان تفرقه افتاد، رسول خدا دید که در اثر تفرقه‌ای که میان

ایشان افتاده است گریه می‌کنند، دستور داد که: مادران و فرزندانشان را جز با هم

نفر و شدند.

تاریخ این سریه را ابن هشام به دست نمی دهد.

### سریه عبد الرحمن بن عوف به دومه الجندل بر سر بنی کلب در شعبان سال ششم [۱]

در شعبان این سال، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عبد الرحمن بن عوف را با سریه‌ای به «دومه الجندل» فرستاد و به روایت ابن اسحاق: بلال را فرمود تا: لوا را به وی دهد، آنگاه چنین گفت: «ای پسر «عوف»! لوا را بگیر و همه در راه خدا رهسپار جهاد شوید، با هر کس به خدا کافر شده بجنگید، خیانت نکنید، مگر نورزید، کسی را مثله نکنید، کودکی را نکشید، عهد خدا و رفتار پیامبرش در میان شما همین است» [۲]. رسول خدا او را بر سر «بنی کلب» فرستاد و فرمود که: اگر دعوت تو را پذیرفتند، دختر سرورشان را به زنی بگیر. «عبد الرحمن» لوا را گرفت و رهسپار شد تا به «دومه - الجندل» رسید و سه روز آنجا ماند و به اسلام دعوتشان می کرد. پس «أصبغ بن عمرو - کلبی»: سرورشان که مسیحی بود اسلام آورد و بسیاری از قبیله‌اش به دین اسلام درآمدند و دیگران با قبول جزیه به کیش خود باقی ماندند. «عبد الرحمن» با «تماضر» دختر «أصبغ» ازدواج کرد و او را به مدینه آورد. مادر «أبو سلمه بن عبد الرحمن» همواست [۳].

[۱] - ماه شصت و ششم پس از هجرت.

[۲] - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۸۰، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ ه. م.

[۳] - طبقات، ج ۲، ص ۸۹، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۷

به گفته یعقوبی: همین زن بود که پس از مرگ «عبد الرحمن» از بابت یک چهارم از یک هشتم ثروت «عبد الرحمن» (چه او را چهار زن بود) هشتاد هزار دینار گرفت [۱].

### سریه علی بن ابی طالب علیه السلام به فدک بر سر بنی سعد بن بکر در شعبان سال ششم [۲]

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خبر یافت که «بنی سعد بن بکر» فراهم گشته‌اند، تا یهودیان خیبر را کمک دهند، پس «علی بن ابی طالب» را با صد مرد بر سر ایشان فرستاد. علی شب راه می‌پیمود و روز پنهان می‌شد، تا به «همج»- آبگاهی میان «خیبر» و «فدک»- رسید [۳]، آنجا به وسیله مردی که امانش دادند جای دشمن را شناختند و بر آنان حمله بردند و پانصد شتر و دو هزار گوسفند غنیمت گرفتند و «بنی سعد» با خانواده‌هایشان گریختند. علی- علیه السلام- خمس غنائم را جدا کرد و بقیه را میان اصحاب خود قسمت فرمود و بی آن که جنگی روی دهد به مدینه بازگشت.

### غزوه بنی المصطلق [۴] در شعبان سال ششم [۵]

#### اشاره

ابن اسحاق می‌گوید: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در شعبان سال ششم،

[۱]- تاریخ، ج ۲، ص ۷۵، چاپ بیروت ۱۳۷۹ هـ. م.

[۲]- ماه شصت و ششم پس از هجرت.

[۳]- از فدک تا مدینه شش روز راه است (طبقات، ج ۲، ص ۹۰. م.).

[۴]- این غزوه، غزوه مریسیع هم نامیده می‌شود.

[۵]- ماه شصت و ششم پس از هجرت، مسعودی و ابن سعد، شعبان سال پنجم گفته‌اند

(التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۵. طبقات، ج ۲، ص ۶۳. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۸

رهسپار جنگ با طایفه «بنی المصطلق» از قبیله خزاعه شد و «أبو ذرّ غفاری» و به قولی:

«نمیله بن عبد الله لثی» [۱] را در مدینه جانشین گذاشت. بنی مصطلق، خزاعی و از حلفای

بنی مدلج بودند و بر سر چاهی به نام «مریسیع» که تا فرع- واقع در هشت منزلی مدینه-

در حدود یک روز راه فاصله داشت، منزل داشتند.

رئیس «بنی مصطلق»: «حارث بن اُبی ضرار» قبیله خویش و هر که را توانست از عرب فراهم سازد به جنگ رسول خدا دعوت کرد، و آنان هم دعوت او را پذیرفتند و برای جنگ با رسول خدا به رهبری «حارث» آماده شدند. رسول خدا با خبر یافتن از این تصمیم، «بریده بن حصیب اُسلمی» را برای تحقیق و رسیدگی فرستاد. «بریده» به سوی «بنی مصطلق» رهسپار شد و با سرورشان «حارث» گفتگو کرد و نزد رسول خدا بازگشت و ضمن گزارش، صحت خبری را که رسیده بود تأیید کرد.

رسول خدا مردم را برای جنگ با «بنی مصطلق» فرا خواند و مسلمانان بیدرنگ به راه افتادند و سی اسب (ده اسب از مهاجرین و بیست اسب از انصار) هم با خود بردند. مردمی هم از منافقین که در هیچ غزوه‌ای با رسول خدا همراهی نمی‌کردند، در این غزوه، همراه شدند.

تاریخ حرکت: روز دوشنبه دوم شعبان رسول خدا از مدینه حرکت کرد. «حارث بن اُبی ضرار» و همراهان وی با خبر یافتن از این که رسول خدا به سوی ایشان رهسپار شده و جاسوسی را که برای تحقیق و بررسی وضع رسول خدا فرستاده بودند کشته است، سخت ترسان و هراسان شدند و کسانی که از دیگر قبایل عرب همراه وی بودند، متفرق گشتند.

[۱]- و به قول صاحب طبقات: زید بن حارثه (ج ۲، ص ۶۳ م.). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۳۹

## آغاز جنگ

رسول خدا تا «مریسیع» پیش رفت و همانجا خیمه برپا داشت و «عایشه» و «اُمّ سلمه» همراه وی بودند. صنفهای جنگ آراسته شد و پس از ساعتی تیراندازی رسول خدا اصحاب

خود را فرمود تا: همداستان حمله کردند و یک نفر از افراد دشمن هم نتوانست فرار کند، ده نفرشان کشته شدند و دیگران اسیر گشتند، از مسلمانان جز یک نفر به شهادت نرسید، وی «هشام بن صباحه» بود که به دست مردی از قبیله «عباده بن صامت» که او را دشمن می‌پنداشت به شهادت رسید.

### اسیران و غنائم

مردان و زنان و کودکان «بنی مصطلق» اسیر شدند و شتران و گوسفندان ایشان غنیمت مسلمانان گردید. رسول خدا فرمود تا: اسیران را شانه بستند و کودکان را در ناحیه‌ای فراهم ساختند و «بریده بن حصیب سلمی» را بر ایشان گماشت، و نیز فرمود تا: غنائم را جمع‌آوری کردند و مولای خود «شقران» را بر آن گماشت و «محمیه بن جزء» را فرمود تا: خمس را جدا کند و ترتیب سهام مسلمانان را بدهد. اسیران و شتران و گوسفندان را قسمت کردند و هر شتری را با ده گوسفند برابر شمردند و اثاثیه کم ارزش را هم به مزایده فروختند، اسب را دو سهم و سوار را یک سهم و پیاده را هم یک سهم دادند. اسیران «بنی مصطلق» دویست خانواده بودند و دو هزار شتر و پنج هزار گوسفندشان غنیمت مسلمانان شد.

### نزاع مهاجر و انصار

به گفته ابن اسحاق: هنوز رسول خدا بر سر آب «مریسیع» بود که «جهجاه بن تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۴۰ مسعود غفاری»: مزدور «عمر بن خطاب» که اسب او را می‌کشید با «سنان بن وبر - جهنی»: حلیف «بنی عوف بن خزرج» بر سر آب زد و خورد کردند، «جهنی» انصار را به کمک خواست و «جهجاه» مهاجران را، قبایل «قریش» و «اوس» و «خزرج» به کمک ایشان



شتافتند و شمشیرها کشیده شد، اما به وساطت مردانی از مهاجر و أنصار سنان که جهجاه او را زده بود، از حقّ خود صرف نظر کرد و نزاع از میان برخاست.

### نفاق عبد الله بن أبيّ

«عبد الله بن أبيّ» از پیش آمد نزاع «جهجاه» و «سنان» و مخصوصا از این که «جهجاه»، «سنان» را زده بود، خشم گرفت و در حضور جمعی از مردان قبیله خود، از جمله: «زید بن أرقم» که جوانی نارس بود، گفت: آیا کار به جایی کشیده است که اینان در سرزمین ما و در شهر ما بر ما برتری جویند و در مقابل ما ایستادگی کنند؟ این کاری است که خودمان بر سر خود آورده‌ایم، به خدا قسم که: مثل ما و این مهاجران قریش همان است که گفته‌اند: سمن کلبک باکلبک [۱].

به خدا قسم که: اگر به مدینه بازگردیم، ما که عزیزان مدینه‌ایم، این مهاجران زبون و بیچاره را بیرون می‌کنیم. آنگاه رو به مردان قبیله خویش کرد و گفت: شما خود با خود چنین کرده‌اید، اینان را در شهر و خانه‌های خود جای دادید و هر چه داشتید میان خود و ایشان قسمت کردید، به خدا قسم: اگر مال خود را از ایشان دریغ می‌داشتید به جای دیگر می‌رفتند.

[۱] - سگت را فربه کن تا تو را بخورد. ظاهرا از قبیل «أتق شرّ من أحسنت إلیه» یا «سزای نیکی بدی است» و یا «مرده را که به حال خود گذاری کفن خود را بیالاید» می‌باشد. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۴۱

### گزارش زید بن أرقم

«زید بن أرقم» گفتار «عبد الله» را شنید و نزد رسول خدا رفت و هنگامی که از کار جنگ با دشمن فراغت یافته بود گفتار نفاق‌آمیز «عبد الله» را به وی گزارش داد.

«عمر» که در آنجا بود گفت: «عباد بن بشر» را بفرما تا: عبد الله را بکشد. رسول خدا گفت: چگونه دستوری دهم که مردم بگویند: محمد اصحاب خود را می کشد؟!

### فرمان حرکت

در اثر گزارشی که «زید بن أرقم» داد، رسول خدا در ساعتی که معمولاً حرکت نمی کرد دستور حرکت داد، و چون خود و اصحاب به راه افتادند، «أسید بن حضیر» شرفیاب شد و سلام کرد و گفت: ای پیغمبر خدا! چرا در این ساعت نامناسب به راه افتاده‌ای؟ گفت: مگر نشنیده‌ای که «عبد الله بن ابي» چه گفته است؟ گفت: مگر چه گفته است؟ رسول خدا گفت: این طور پنداشته است که هر گاه به مدینه باز گردد عزیزان مدینه (یعنی أنصار) بیچارگان مدینه (یعنی مهاجران) را بیرون خواهند کرد. «أسید بن حضیر» گفت: به خدا قسم: تو ای رسول خدا! اگر بخواهی می توانی «عبد الله» را از مدینه بیرون کنی، به خدا قسم که: ذلیل اوست و عزیز توئی. سپس گفت: ای رسول خدا! با وی مدارا کن، به خدا قسم: هنگامی خداوند تو را به سوی ما فرستاد که قبیله اش تاج شاهی برای او می ساختند، و این طور می پندارد که تو پادشاهی را از دست وی بیرون کرده‌ای.

### گرفتاری زید بن أرقم

«عبد الله بن ابي» با خبر یافتن از گزارش «زید بن أرقم» نزد رسول خدا رفت و قسم خورد که: چنان سخنانی نگفته است. و چون در میان قبیله خود بزرگ و محترم بود، تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۴۲، مردان أنصار که در حضور رسول خدا بودند، از راه طرفداری و حمایت از او گفتند: شاید این پسر - یعنی: زید بن أرقم - اشتباه کرده و گفتار عبد الله را درست حفظ نکرده، و در نقل آن گرفتار خبط و خطا شده است.

### از مرسیع تا مدینه

رسول خدا به منظور آن که مردم را مشغول کند و دیگر در قصه «عبد الله بن - ابي» چون و چرا نکنند، آن روز را تا شب و آن شب را تا بامداد و فردای آن روز را تا موقعی که گرمی آفتاب مردم را آزار می‌داد به حرکت ادامه داد، و بعد که اجازه داد اصحاب فرود آمدند، بیدرنگ به خواب رفتند. سپس رهسپار مدینه شد و اندکی بالای «نقیع» در آبگاهی که به آن «بقعاء» [۲] گفته می‌شد فرود آمد، و چون از آنجا حرکت کرد، از مرگ «رفاعة بن زید» [۱] که از بزرگان یهود به شمار می‌رفت و پناهی برای منافقان بود و همان روز در مدینه مرده بود خبر داد.

### تفاوت پسر با پدر

«عبد الله بن عبد الله بن ابي» شنید که پدرش نفاق خویش را آشکار ساخته، و نسبت به رسول خدا و مهاجران، سخنانی ناروا گفته است، بیدرنگ پیش از دیگران به راه افتاد و بر سر راه پدر ایستاد و چون او را دید، شترش را خواباند و گفت: تو را رها نمی‌کنم تا بدانی و بفهمی که ذیل و زبون توئی و عزیز و بزرگوار محمد است. در این میان رسول خدا رسید و گفت: دست از وی بدار، به جان خود سوگند تا: در میان ما باشد، البته با وی به نیکی رفتار می‌کنیم.

به روایت ابن اسحاق: «عبد الله بن عبد الله» نزد رسول خدا آمد و گفت: شنیده‌ام

[۱]- از یهودیان بنی قینقاع.

[۲]- معجم البلدان: نقعاء (ج ۵ ص ۲۹۹ چاپ بیروت ۱۳۷۶). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۴۳.

که: می‌خواهی پدرم را به کیفر آنچه گفته است بکشی، اگر ناچار این کار شدنی است، مرا بفرما تا: خود او را بکشم و سرش را نزد تو آورم، به خدا قسم: قبیله «خزرج» می‌دانند که در میان آن قبیله مردی نیکوکارتر از من نسبت به پدرش نبوده است، اما می‌ترسم که

دیگری را مأمور کشتن وی فرمائی و نتوانم کشنده پدرم را بینم که در میان مردم راه می‌رود و او را بکشم و در نتیجه مردی با ایمان را به جای کافری کشته باشم و به کیفر این گناه به دوزخ روم. رسول خدا گفت: نه، با وی مدارا می‌کنیم و تا در میان ما بماند با وی به نیکی رفتار خواهیم کرد. بعدها چنان شد که هرگاه کار ناپسندی از وی سر می‌زد، خود مردان قبیله‌اش او را ملامت و سرزنش می‌کردند و رسول خدا به «عمر بن خطاب» که پیشنهاد کشتن او را داده بود گفت: می‌بینی «عمر»؟ به خدا قسم: اگر آن روز که گفتی: او را بکش، او را کشته بودم، کسانی به خاطر او آزرده خاطر و رنجیده می‌شدند، ولی اگر امروز دستور دهم همانان او را می‌کشدند.

### سوره منافقون یا فرج زید بن أرقم

پس از آن که «عبد الله بن اَبی» گفتار ناروای خود را انکار کرد و بر دروغ گفتن «زید بن أرقم» اصرار ورزید و قسم خورد و بزرگان انصار هم از وی طرفداری کردند، و «زید» را به عذر آن که کودک است، به خطا و اشتباه در نقل نسبت دادند، کار زید بسیار دشوار شد و به ملامت این و آن گرفتار آمد، اما خدای متعال راضی نشد که به خاطر مردی دروغگو و منافق، کودک امین و راستگو، مورد ملامت و سرزنش مردم قرار گیرد، و نزد رسول خدا شرمنده و سرافکننده باشد لذا سوره منافقون را نازل کرد، و گفتار ناروای «عبد الله بن اَبی» را در آن سوره باز گفت: يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ [۱].

[۱] - سوره منافقون، آیه ۸. می‌گویند: به خدا سوگند اگر به مدینه باز گردیم، عزیزتر،

ذلیل‌تر	را	از	مدینه	بیرون	می‌کند.	م.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن،	ص: ۴۴۴	

و نیز: هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا [۱]. خداوند متعال در همان آغاز سوره به دروغگوئی منافقان گواهی داد و دروغ بودن قسمهای ایشان را آشکار ساخت و رسول خود را توجه داد، که: ظاهر فریبنده این منافقان تو را مغرور نکند و او را فرمود که: دشمن تو همین منافقانند، از ایشان برحذر باش، و گفتار نفاق آمیز ایشان را باور مکن.

### داستان مقیس بن صباحه

قبلاً گفته شد که: «هشام بن صباحه» در جنگ «بنی مصطلق» به دست یکی از مسلمانان که او را یکی از دشمنان تصور می کرد کشته شد، برادرش: «مقیس بن صباحه» از مکه به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد و گفت: ای رسول خدا! مسلمان شده و آمده‌ام تا دیه برادرم را که به خطا کشته شده مطالبه کنم. رسول خدا فرمود تا: دیه برادرش، «هشام» را به او دادند. «مقیس» مدت کوتاهی در مدینه ماند و سپس بر کشنده برادرش حمله برد و او را کشت و از اسلام هم برگشت و به مکه گریخت، او در این باب اشعاری گفت و به این که هم دیه برادرش را گرفته و هم کشنده‌اش را کشته است افتخار کرد [۲].

### أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ جَوِيرِيه

به روایت ابن اسحاق: چون رسول خدا- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- اسیران «بنی- المصطلق» را قسمت کرد، «جویریة» دختر «حارث بن ابي ضرار» در سهم «ثابت-

[۱]- سوره منافقون، آیه ۷. آنان کسانی هستند که می گویند: به آن کس که نزد رسول

خدا است انفاق نکنید تا پراکنده شوند. م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰۵-۳۰۶، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۴۵

بن قیس بن شماس» (یا پسر عمویش) افتاد و با وی قرار گذاشت که مبلغی بدهد و آزاد

شود.

«جویریه» به منظور تقاضای کمک در پرداخت آن مبلغ نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! منم «جویریه» دختر «حارث بن ابی ضرار» سرور «بنی - مصطلق» و اکنون به این وضع که بر شما پوشیده نیست گرفتار شده‌ام و چون در سهم «ثابت بن قیس بن شماس» (یا پسر عموی او) افتاده‌ام و با وی قراری گذاشته‌ام که پولی بدهم و آزاد شوم، بدان منظور نزد شما آمده‌ام که مرا در پرداختن آن مبلغ کمک کنی. رسول خدا گفت: میل داری کاری بهتر از این انجام دهم؟ گفت: چه کاری؟ گفت: پولی را که بدهکاری می‌پردازم و آنگاه با تو ازدواج می‌کنم، گفت: بسیار خوب [۱].

### برکت یک ازدواج

چون خبر ازدواج رسول خدا با «جویریه» در میان اصحاب انتشار یافت، مردم به خاطر خویشاوندی «بنی المصطلق» با رسول خدا اسیران خود را آزاد کردند، از برکت این ازدواج صد خانواده از «بنی المصطلق» آزاد گردید. به قولی: کابین «جویریه» هم آزاد شدن همه اسیران «بنی المصطلق» یا آزاد شدن چهل نفر از قبیله او بود [۲]. ابن سعد می‌نویسد: قسمتی از اسیران «بنی مصطلق» بدون پرداخت چیزی، و قسمتی هم با دادن فدیة آزاد شدند. برای فدیة یک زن و فرزندانش شش شتر. بعضی از اسیران را به مدینه آوردند تا بستگانشان آمدند و فدیة آنان را پرداختند و زنی از «بنی مصطلق» نماند مگر آن که به میان قبیله‌اش بازگشت.

[۱]-	سیره	ج	۳،	ص	۳۰۷.	م.
[۲]-	همان	مأخذ،	ص	۳۰۷-	۳۰۸.	م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۴۶

### اسلام آوردن حارث

ابن هشام می‌نویسد: چون رسول خدا از غزوه «بنی مصطلق» برمی‌گشت، در «ذات الجیش»، «جویریة» را که همراه وی بود به مردی از انصار سپرد تا او را نگهداری کند، و چون به مدینه رسید حارث پدر جویریة برای بازخرید دخترش رهسپار مدینه شد و در «عقیق» به شترانی که برای فدیة به مدینه می‌آورد نگریست و به دو شتر علاقه‌مند شد و آن دو را در یکی از دره‌های «عقیق» پنهان ساخت و سپس به مدینه نزد رسول خدا آمد و گفت: ای محمد! دخترم را اسیر گرفته‌اید و اکنون سربهای او را آورده‌ام. رسول خدا گفت: آن دو شتری که در فلان دره «عقیق» پنهان کردی کجاست؟ «حارث» گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أنك محمد رسول الله» به خدا قسم که: کسی جز خدا از این امر اطلاع نداشت. «حارث» و دو پسرش که همراه وی بودند و مردی از قبیله‌اش به دین اسلام درآمدند و فرستاد تا دو شتر را آوردند و شتران را به رسول خدا تسلیم کرد و دختر خود را تحویل گرفت. دختر هم اسلام آورد و نیکو مسلمانی شد، سپس رسول خدا او را از پدرش خواستگاری کرد و پدرش او را با چهارصد درهم کابین به رسول خدا تزویج کرد.

### ولید فاسق

ابن اسحاق روایت می‌کند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از آن که «بنی مصطلق» اسلام آوردند «ولید بن عقبه بن ابي معیط» را نزد ایشان فرستاد، و چون شنیدند که «ولید» به طرف ایشان می‌آید سوار شدند و به استقبال وی شتافتند، اما ولید از ایشان ترسید و برگشت و به رسول خدا گفت که: «بنی مصطلق» می‌خواستند تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۴۷، مرا بکشند و از دادن زکات هم امتناع ورزیدند. بدین جهت موضوع جنگ با ایشان بر سر زبانها افتاد و رسول خدا هم تصمیم گرفت به جنگ ایشان برود. در این میان «وفد بنی مصطلق» رسیدند و گفتند: ای رسول خدا! ما شنیدیم که فرستاده‌ات نزد ما می‌آید،

بیرون آمدیم که او را احترام کنیم و زکاتی را که نزد ما است به وی تسلیم داریم، اما او به سرعت بازگشت و بعد خبر یافتیم که گفته است: ما برای جنگ با او بیرون آمده‌ایم، به خدا قسم که: ما را چنین نظری نبوده است.

### ترجمه آیاتی از سوره حجرات که در این باره نازل شده است

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برای شما خبری آورد، آن را مورد بررسی و تحقیق قرار دهید، مبادا که از روی نادانی (مال و جان) مردمی را مورد تعرض قرار دهید، و آنگاه (که معلوم شد، آن فاسق دروغ گفته است) بر آنچه کرده‌اید پشیمان شوید [۱]. بدانید که رسول خدا در میان شما است و اگر در بسیاری از امور نظر شما را به کار می‌بست، به زحمت می‌افتادید، لیکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌های شما آراسته است و کفر و فسق و ورزی و معصیت کردن را مکروه شما قرار داده است، آنان همان ره یافتگانند به فضل و نعمت خداوند و خدا دانا و حکیم است [۲]. صاحب طبقات، داستان ولید را در سال نهم، پس از سریه «عینه بن - حصن فزاری» بر سر «بنی تمیم» می‌نویسد و می‌گوید که: رسول خدا برای فرستادگان «بنی مصطلق» قرآن تلاوت کرد و «عباد بن بشر» را همراهشان فرستاد، تا زکات مالشان را بگیرد و احکام اسلام و قرآن را به آنان بیاموزد و او هم از دستور رسول خدا تخلف نکرد و حقی را ضایع نساخت و پس از ده روز که نزد آنان بود به مدینه بازگشت [۳].

[۱]-	سوره	حجرات،	آیه	۶.
[۲]-	سوره	حجرات،	آیه ۷-	۸.
[۳]-	ج ۲،	ص	۱۶۱-	۱۶۲. م.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۴۴۸
ابن اسحاق روایت می‌کند که: هرگاه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌خواست سفر				



کند میان زنان خود قرعه می زد و هر کدام قرعه به نامش اصابت می کرد او را با خود همراه می برد، در غزوه «بنی مصطلق» نیز میان زنان خود قرعه زد و قرعه به نام عایشه اصابت کرد و او را با خود همراه برد. در سفرهای رسول خدا قرار بر این بود که هرگاه شتر برای سواری زنی که همراه بود آماده می شد زن در میان کجاوه می نشست، آنگاه مردانی می آمدند و پایین کجاوه را می گرفتند و آن را بلند می کردند و بر پشت شتر می نهادند و ریسمانهای آن را محکم می کردند، سپس مهار شتر را می گرفتند و به راه می افتادند.

در مراجعت از غزوه «بنی مصطلق» هنگامی که رسول خدا نزدیک مدینه رسید، در منزلی فرود آمد، و پاسی از شب را در آن منزل گذراند، سپس بانگ رحیل داده شد و مردم به راه افتادند.

### عایشه می گوید:

برای حاجتی بیرون رفته بودم و در گردنم گردنبندی از دانه های قیمتی «ظفار» [۱] بود و بی آن که توجه کنم، گردنم گسیخته بود و چون به اردوگاه رسیدم به فکر آن افتادم و آن را نیافتم و مردم هم آغاز رفتن کرده بودند، پس در پی گردنم به همانجا که رفته بودم باز گشتم و پس از جستجو آن را یافتم، در این میان مردانی که شترم را سرپرستی می کردند آمده بودند و به گمان این که من در کجاوه نشسته ام آن را بالای شتر بسته و به راه افتاده بودند و من هنگامی به اردوگاه باز گشتم که مردم همه رفته بودند و احدی باقی نمانده بود، پس خود را به چادر خود پیچیدم و در همانجا دراز کشیدم و یقین داشتم که وقتی مرا ندیدند در جستجوی من بخواهند گشت. عایشه می گوید: به خدا قسم: در همان حالی که دراز کشیده بودم «صفوان بن-

[۱]- ظفار: شهری است در یمن، نزدیک صنعاء (معجم البلدان، ج ۴، ص ۶۰). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۴۹

معطل سلمی» که برای کاری از همراهی با لشکر بازمانده بود بر من گذر کرد، چون مرا دید، بالای سر من ایستاد و (چون پیش از نزول آیه حجاب مرا دیده بود) مرا شناخت و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ [۱]**، همسر رسول خدا است که تنها مانده است، سپس گفت: خدای تو را رحمت کند، چرا عقب مانده‌ای؟ اما من به وی پاسخ ندادم. سپس شتری را نزدیک آورد و گفت: سوار شو و خود دورتر ایستاد، سوار شدم، آنگاه (صفوان) نزدیک آمد و مهار شتر را گرفت و با شتاب در جستجوی اردو به راه افتاد، اما سوگند به خدا که نه ما به مردم رسیدیم و نه آنها از نبودنم در کجاوه باخبر شدند، تا بامداد فردا که اردو در منزل دیگر پیاده شدند و ما هم به همان وضعی که داشتیم رسیدیم، دروغگویان زبان به بهتان گشودند و گفتند آنچه گفتند و اردوی اسلام متشنج شد، اما من به خدا قسم بی خبر بودم، سپس به مدینه رسیدیم و چیزی نگذشت که سخت بیمار شدم و با آن که رسول خدا و پدر و مادرم از بهتانی که نسبت به من گفته بودند با خبر بودند به من چیزی نمی گفتند، اما می فهمیدم که رسول خدا نسبت به من لطف و محبت سابق را ندارد و مانند گذشته که هرگاه بیمار می شدم، بسیار تفقد و دلجوئی می کرد، در این بیماری لطف و عنایتی نشان نمی داد و هرگاه نزد من می آمد، از مادرم [۲] که مشغول پرستاری من بود می پرسید که بیمار شما چطور است؟ و بیش از این احوال پرسی نمی کرد، تا آنجا که روزی گفتم: ای رسول خدا! کاش مرا اذن می دادی که به خانه مادرم می رفتم و مرا همان جا پرستاری می کرد، گفت: مانعی ندارد. پس به خانه مادرم رفتم و از آنچه مردم گفته بودند به کلی بی خبر بودم، تا این که پس از متجاوز از بیست روز بهبود یافتم و شبی با امّ مسطح: دختر «ابی رهم بن مطلب بن عبد مناف» (که مادرش: دختر صخر بن عامر، خاله ابی بکر بود) برای حاجتی بیرون رفتم و در بین راه پای او به چادرش گیر کرد و به زمین خورد و گفت: خدا

[۱]- در مقام تعجب گفته شده است، یعنی: ما از آن خداوندیم و به سوی او رجوع می‌کنیم.

[۲]- أمّ رومان: زینب: دختر عبد دهمان (از قبیله بنی فراس بن غنم بن مالک بن کنانه). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۰

مسطح را بدبخت کند. گفتم: به خدا قسم: به مردی از مهاجرین که در بدر حضور داشته است بد گفتمی. گفت: ای دختر «أبی بکر»! مگر خبر نداری؟ گفتم: چه خبر؟ پس قصه بهتانی را که درباره من گفته بودند به من گفت، گفتم: راستی چنین حرفی بوده است؟ گفت: آری به خدا قسم: چنین حرفی گفته‌اند.

عایشه می‌گوید: به خدا قسم: دیگر نتوانستم به دنبال کاری که داشتم بروم و همچنان بازگشتم و چنان می‌گریستم که می‌پنداشتم گریه جگرم را خواهد شکافت. پس به مادرم گفتم: خدا ترا بیامرزد، مردم چنین سخنانی می‌گویند، و تو به من هیچ نمی‌گوئی؟ گفت: دختر جان! اهمیت مده، به خدا قسم: کم اتفاق می‌افتد زنی زیبا در خانه مردی باشد که آن مرد او را دوست می‌دارد و هووهای هم داشته باشد، مگر آن که از ناحیه آن هووها یا دیگران درباره وی چیزهایی گفته می‌شود [۱].

به روایت ابن اسحاق: در اثر همین قضیه میان «أسید بن حضیر اوسی» و «سعد بن عبادہ خزرجی» نزاعی در گرفت و نزدیک بود فتنه‌ای میان «اوس» و «خزرج» پدید آید [۲].

عایشه می‌گوید: رسول خدا نزد من آمد و علی بن ابی طالب و أسامه بن زید را خواست و در این باب با آن دو مشورت کرد. «أسامه» درباره من سخن به نیکی راند و گفت: ای رسول خدا! از همسرت نه ما و نه تو جز نیکی ندیده‌ایم، و آنچه مردم می‌گویند دروغ و یاوه است. اما «علی» گفت: ای رسول خدا! زن بسیار است و شما هم می‌توانی زنی دیگر بگیری - تا آنجا که می‌گوید: رسول خدا گفت: ای عایشه! تو را بشارت باد که خدا بی‌گناهی تو را نازل کرد، گفتم: خدا را شکر [۳].

پس رسول خدا بیرون رفت و برای مردم خطبه خواند و آیات نازل شده [۴] را

- [۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۱۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.
- [۲]- همان مأخذ، ج ۳، ص ۳۱۳. م.
- [۳]- همان مأخذ، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۱۵. م.
- [۴]- سوره نور (۲۴) آیه‌های ۱۱-۲۷.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۱
- بر آنان تلاوت فرمود و سپس دستور داد تا «مسطح بن أثاثه» و «حسان بن ثابت» و «حمنه» دختر «جحش» (خواهر زینب) را که صریحا بهتان زده بودند، حد زدند [۱].
- به روایت ابن اسحاق: بعدها معلوم شد که «صفوان بن معطل سلمی مردی ندارد و نمی‌تواند با زنان آمیزش کند [۲]، او در یکی از غزوات اسلامی به شهادت رسید [۳].
- نوشته‌اند که: «صفوان بن معطل» هنگامی که از گفتار بهتان‌آمیز «حسان بن - ثابت» و دیگران با خبر شد، روزی سر راه بر «حسان» گرفت و شمشیری بر وی فرود آورد و او را مجروح ساخت، رسول خدا از «حسان» خواست تا از «صفوان» صرفنظر کند و در مقابل، نخلستانی به او داد و نیز کنیزی مصری به نام «سیرین» که «عبد الرحمن بن حسان» از وی تولد یافت [۴].
- «حسان بن ثابت» را در پشیمانی و معذرت خواهی از آنچه در این پیش آمد گفته بود، اشعاری است که ابن اسحاق آنها را نقل می‌کند [۵]. درباره حدی که بر «حسان» و «مسطح» و «حمنه» جاری شده، نیز اشعاری گفته‌اند [۶].

### سریه زید بن حارثه به وادی القری بر سر أم قرفه در ماه رمضان سال ششم [۷]

به گفته یعقوبی: «أم قرفه» (فاطمه): دختر «ربیعہ بن بدر» (فزاری) زن «مالک

- [۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۳۵. م.
- [۲]- مرجع گذشته، ج ۳، ص ۳۱۹. م.

[۳]- در جنگ ارمستان در سال ۱۷، در لشکری که امیر آن عثمان بن ابی العاص ثقفی بود.

[۴]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۱۷-۳۱۹، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۴۵۱ سیره زید بن حارثه به وادی القری بر سر ام قرفه در ماه رمضان سال ششم [۷]..... ص : ۴۵۱

[۵]- مرجع سابق، ج ۳، ص ۳۱۹. م.

[۶]- همان مرجع، ج ۳، ص ۳۲۱. م.

[۷]- ماه شصت و هفتم هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۵۲

ابن حذیفه بن بدر» چهل مرد از نسل خود را بر سر رسول خدا فرستاده و گفته بود که: در مدینه بر وی هجوم برند و بدین جهت سربّه اوّل «زید بن حارثه» به «وادی القری» روی داد [۱] و «زید» از میان کشتگان جان به در برد. به روایت ابن اسحاق و طبری و مسعودی: «بنی فزاره» بر ضدّ مسلمانان در «وادی القری» فراهم شده بودند، رسول خدا «زید بن حارثه» را بر سر ایشان فرستاد و کسانی از أصحاب «زید» به شهادت رسیدند، امّا خودش از میان کشته‌ها جان به در برد. به روایت واقدی که فقط سربّه دوّم زید را نوشته است: «زید بن حارثه» با سرمایه‌هایی از أصحاب رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به عنوان تجارت به شام می‌رفت امّا نرسیده به «وادی القری» دسته‌ای از قبيله «فزاره» از «بنی بدر» بر وی تاختند و خود و همراهانش را زدند و هر چه داشتند از ایشان گرفتند، امّا «زید» جان به در برد و رهسپار مدینه شد و آنچه پیش آمده بود به رسول خدا گزارش داد. به هر جهت پس از آن که «زید بن حارثه» از سربّه ماه رجب (یا سفر بازرگانی) وارد مدینه شد، قسم خورد که: شستشو نکند و روغن نمالد تا بر سر «بنی فزاره» رود و با آنان بجنگد، چون زخمهای وی بهبود یافت، رسول خدا او را با سپاهی بر سر «بنی- فزاره»

فرستاد و او در «وادی القری» بر آنان حمله برد و قیس بن مسحرّ یعمری، مسعدۀ بن حکمۀ بن مالک بن حذیفۀ بن بدر را بکشت، و نعمان و عبید اللّٰه: پسران مسعدۀ را نیز بکشتند و «أمّ قرفه» را که پیر زنی فرتوت بود، با دخترش و عبد اللّٰه بن مسعدۀ اسیر گرفتند، «قیس بن مسحرّ» به دستور «زید بن حارثه»، «أمّ قرفه» را به وضع فجیعی کشت و دختر او را با عبد اللّٰه بن مسعدۀ به مدینه آوردند. دختر «أمّ قرفه» را «سلمۀ بن عمرو بن اکوع» اسیر گرفته بود، رسول خدا از وی خواست تا او را به خالویش «حزن بن اُبی وهب بن عائذ بن عمران بن مخزوم» ببخشد و عبد الرحمن بن حزن» از همین دختر تولّد یافت. «زید بن حارثه» در بازگشت به مدینه، در خانه رسول خدا را کوبید و رسول

[۱]- ماه رجب سال ششم چنانکه پیش از این گفتیم. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۳. خدا بی آن که لباسی بپوشد به استقبال وی شتافت، و او را در آغوش کشید و بوسید، زید هم آنچه را که پیش آمده بود گزارش داد.

### سریّه عبد اللّٰه بن عتیک بر سر اُبورافع یهودی در رمضان سال ششم [۱]

ابن اسحاق می نویسد که: «سَلّام بن ربیع» در فراهم ساختن اُحزاب بر ضدّ رسول - خدا کوششها کرده بود و قبیله اُوس هم پیش از اُحد، کعب بن اُشرف را به کیفر دشمنی وی با رسول خدا کشته بودند، بدین جهت پس از پایان یافتن غزوه خندق و بنی قریظه، قبیله خزرج از رسول خدا اجازه گرفتند که «ابورافع: سلّام بن ربیع - بن اُبی الحقیق» را بکشند، چه دو قبیله اُوس و خزرج اُنصار، پیوسته در راه نصرت رسول اُکرم با هم رقابت می کردند و هرگاه قبیله اُوس نسبت به رسول خدا خدمتی انجام می داد، قبیله خزرج هم چنان خدمتی را انجام می دادند تا در آن فضیلت و افتخار از اُوس عقب نمانند و هرگاه

خزرجیها در طریق نصرت رسول خدا افتخاری کسب می کردند، قبیله اوس نیز در پی کسب چنان افتخاری بر می آمدند و چون خزرجیها دیدند که قبیله اوس با کشتن کعب بن اشرف یهودی- دشمن سرسخت رسول خدا- سرفراز شده اند، در مقام آن بر آمدند تا دشمنی از دشمنان رسول خدا را که در دشمنی با وی در ردیف ابن- اشرف باشد بکشند و پس از شور و مذاکره رأیشان بر کشتن ابو رافع قرار گرفت، پس از کسب اجازه از رسول خدا پنج نفر از خزرجیان: «عبد الله بن عتیک»، «مسعود- ابن سنان»، «عبد الله بن انیس»، «ابو قتاده: حارث بن ربیع» و «خزاعی بن- أسود» (أسلمی، حلیف خزرج) بدین منظور رهسپار خیبر شدند.

[۱]- ماه شصت و هفتم هجرت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۴ رسول خدا «عبد الله بن عتیک» را بر ایشان امیر قرار داد و آنان را فرمود که: زن یا کودکی را نکشند. «عبد الله» و همراهان وی وارد «خیبر» شدند و شبانه به خانه «ابو رافع» رفتند و به هر وسیله ای بود بر وی در آمدند و او را در بسترش کشتند. در موقع بازگشتن، «عبد الله بن عتیک» که چشمش خوب نمی دید، از پلکان اطاق «ابو رافع»- که تنه درخت خرمایی بود و چندین جای پا در آن کنده بودند- افتاد و دست (یا پای) او سخت کوبیده شد، چنان که او را برداشتند و با شتاب در راه آب قلعه پنهان شدند و هر چند یهودیان آتش افروختند و در پی ایشان به این طرف و آن طرف تاختند، اثری نیافتند، و ناامید بر سر- بالین «ابو رافع» که جان می داد فراهم شدند. یکی از پنج نفر افراد سریه گفت: از کجا بدانیم که او مرده است؟ دیگری گفت: من می روم و تحقیق می کنم، سپس رفت و در میان یهودیان وارد شد و پس از بازگشتن، گفت: مردان یهود را دیدم که پیرامون وی را گرفته اند و زنش چراغی به دست دارد و به صورتش نگاه می کند و به آن مردان می گوید:

به خدا قسم که: آواز عبد الله بن عتيق را شنیدم اما با خود گفتم: اشتباه می‌کنم «ابن- عتيق» اینجاها چه می‌کند؟! مرد مسلمان می‌گوید: زن دیگر بار در صورت «أبو رافع» دقیق شد و گفت: به خدای یهود قسم که: جان داد، و راستی که من هرگز سخنی چنین لذت‌بخش نشنیده بودم.

أصحاب سريّه عبد الله را برداشتند و نزد رسول خدا بازگشتند و کشتن «أبو رافع» را گزارش دادند. رسول خدا گفت: پیروز باد این روی‌ها. گفتند: روی تو پیروز باشد ای رسول خدا! و چون هر کدامشان مدعی کشتن او بودند، رسول خدا گفت: شمشیرهای خود را بیاورید و چون به شمشیرها نظر کرد، به شمشیر «عبد الله بن أنیس» اشاره کرد و گفت:

همین شمشیر او را کشته است، چه اثر غذا بر آن دیده می‌شود. «حسان بن ثابت» درباره کشته شدن «کعب بن أشرف» (به دست اوس) و «سّلام بن أبي الحقيق» (به دست خزر جیان) اشعاری گفته است [۱].

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۸۸، چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۵

### سریّه (اول) عبد الله بن رواحه به خیر در ماه رمضان سال ششم [۱]

يعقوبی و ابن اسحاق نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «عبد الله بن- رواحه» را دو بار به فرماندهی سریّه‌ای به «خیر» فرستاد و به تفصیل و تاریخ سریّه اول اشاره‌ای ندارند [۲]، اما صاحب طبقات می‌نویسد که: پس از کشته شدن «أبو رافع: سّلام بن أبي الحقيق» یهودیان خیر اسیر بن زارم [۳] را به امارت برگزیدند و او در میان قبایل غطفان و جز آنان به راه افتاد و آنان را برای جنگ با رسول خدا فراهم می‌ساخت، چون رسول خدا از کار وی با خبر شد، عبد الله بن رواحه را با سه نفر برای تحقیق حال



در ماه رمضان بیرون فرستاد، «عبد الله» پس از تحقیق و بررسی کامل به مدینه بازگشت و نتیجه تحقیقات خود را گزارش داد.

### سریه (دوم) عبد الله بن رواحه به خیبر بر سر یسیر بن رزام در شوال سال ششم [۴]

پس از آن که «عبد الله بن رواحه» از خیبر بازگشت و نتیجه تحقیقات خود را درباره «یسیر بن رزام» گزارش داد رسول خدا مردم را برای دفع وی فراخواند و سی نفر

[۱]- ماه شصت و هفتم هجرت.

[۲]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۴، چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶۶،

چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. م.

[۳]- طبقات، ج ۲، ص ۹۲. بر حسب ظاهر: أسیر بن زارم همان یسیر بن رزام است که در

سریه بعد خواهد آمد. م.

[۴]- ماه شصت و هشتم هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۶،

از جمله: عبد الله بن أنیس (حلیف بنی سلمه) برای این کار داوطلب شدند، پس «عبد الله

بن رواحه» را بر آنان امارت داد تا نزد یسیر رفتند و با او سخن گفتند و به او نوید دادند

که اگر نزد رسول خدا آئی تو را ریاست «خیبر» دهد و با تو نیکی کند.

یسیر در پیشنهاد ایشان طمع کرد و با سی نفر یهودی همراه مسلمانان رهسپار مدینه گردید

اما در «قرقره ثبار» [۱] پشیمان شد و دو بار دست به طرف شمشیر «عبد الله بن - أنیس»

برد و در هر دو نوبت «عبد الله» با فطانت دریافت و کنار کشید و چون فرصتی به دست

آورد با شمشیر خود بر یسیر حمله برد و پای او را از بالای ران قطع کرد تا از بالای شتر

در افتاد. اما یسیر با چوبی که در دست داشت سر «عبد الله» را مجروح ساخت.

در این موقع أصحاب سریه بر یهودیان حمله بردند و همه را جز یک نفر که گریخت

کشتند و کسی از مسلمانان کشته نشد، سپس نزد رسول خدا بازآمدند و پیش آمد را گزارش دادند. رسول خدا گفت: خدا است که شما را از دست ستمکاران نجات بخشید [۲].

به گفته ابن اسحاق: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با آب دهان خود، در زخم سر «عبد الله بن انیس» دمید و زخمش چرک نکرد و بی آن که او را آزار دهد بهبود یافت [۳].

### سریه کرز بن جابر فهری به ذی الجدر در تعقیب مردم عرینه در شوال سال ششم [۴]

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در غزوه بنی محارب و بنی ثعلبه (غزوه ذات الرقاع) غلامی به دست آورد که نام وی یسار بود. او را مأمور سرپرستی شتران

[۱]- شش میلی خبیر (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶۶. م.).

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶۶، چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. طبقات، ج ۲، ص ۹۲، چاپ

بیروت، ۱۳۷۶ ه. م.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶۷، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م.

[۴]- ماه شصت و هشتم پس از هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۷.

ماده شیرده خود کرده بود که در ناحیه «جماء» [۱] می چریدند. پس هشت نفر از گروه

«قیس کبه»، از قبيله «بجیله» [۲] به مدینه آمدند و اسلام آوردند، اما در مدینه رنجور شدند

و بیماری طحال گرفتند و بدین جهت رسول خدا- صلی الله علیه و آله- آنان را فرمود:

به چراگاه شتران روند تا با نوشیدن شیر شتر و غیره بهبود یابند.

پس به چراگاه شتران رفتند و چون پس از مدتی که در آنجا بودند تندرست و فربه شدند،

بر «یسار» شبان رسول خدا تاختند و او را سر بریدند (و به قولی: دست و پای او را بریدند)

و خار در زبان و چشمان او فرو بردند و پس از کشتن او پانزده شتر شیرده پیغمبر را بردند. رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- «کرز بن جابر فهری» را با بیست سوار در تعقیب آنان فرستاد. «کرز» و اصحاب وی دشمن را اسیر کردند و شتران پیغمبر را جز یک شتر که او را کشته بودند پس گرفتند و به مدینه آوردند. در این موقع رسول خدا در غابه بود [۳]، پس آنان را در زغابه نزد رسول خدا آوردند، رسول خدا فرمود تا: دست و پای ایشان را بریدند و چشمشان را کور کردند و همانجا به دارشان زدند. و چنان که روایت کرده‌اند: آیه‌های ۳۳- ۳۴ سوره مائده در این باره نازل شده است. «کیفر آنان که با خدا و رسولش می‌جنگند و در زمین از راه فساد کوشش می‌کنند، جز آن نیست که کشته شوند، یا دار زده شوند، یا دستها و پاهایشان به خلاف یکدیگر بریده شود، یا از زمین رانده شوند، آن مر ایشان را در دنیا رسوائی است و آنان را در آخرت عذابی است بزرگ» (۳۳).

«مگر آنان که پیش از آن که بر ایشان دست یابید، توبه کرده باشند پس بدانید که خدا آمرزنده‌ای مهربان است» (۳۴).

---

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۰. م. و در طبقات گفته است: در ذی الجدر واقع در ناحیه قباء نزدیک عیر در شش میلی مدینه (ج ۲، ص ۹۳. م.).

[۲]- در طبقات: هشت نفر از عرینه (ج ۲، ص ۹۳. م.).

[۳]- و به قولی: در راه بازگشت از غزوه ذی قرد (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۰. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۸.

نوشته‌اند که: پس از نزول این آیات، دیگر رسول خدا چشمی را به عنوان مجازات کور نکرد [۱].

**غزوه حدیبیه و بیعت رضوان در ذی قعدة سال ششم [۲]**

**اشاره**

به روایت ابن اسحاق: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- پس از غزوه بنی- مصطلق، ماه رمضان و شوال را در مدینه بود و در ماه ذی قعدة به قصد عمره بی آن که جنگی در نظر داشته باشد آهنگ مکه کرد و چون بیم آن داشت که قریش با وی بجنگند یا از ورود او به مکه جلوگیری کنند، از أصحاب و بادیه نشینان اطراف خواست تا با وی همراهی کنند، اما بسیاری از بادیه نشینان همراهی نکردند. رسول خدا «نمیله بن عبد الله لثی» (یا عبد الله بن أمّ مکتوم [۳]) را در مدینه جانشین گذاشت و با مهاجر و أنصار و اعرابی که همراه شده بودند، از مدینه رهسپار شد، و شتران قربانی همراه برد و أصحاب وی نیز شتران قربانی همراه بردند و در «ذی الحلیفه» محرم شد تا مردم بدانند که فکر جنگی در کار نیست و فقط برای زیارت و تعظیم خانه کعبه رهسپار شده است و خود و أصحابش سلاحی جز شمشیر در غلاف همراه نبردند. در این سفر از امّات مؤمنین «أمّ سلمه» همراه بوده است. شماره مسلمانان: هزار و چهارصد، یا هزار و ششصد، یا هزار و پانصد و بیست و پنج، یا هزار و پانصد، یا هزار و سیصد و یا هفتصد نفر بوده است [۴].

- 
- [۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۱، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ ه. طبقات، ج ۲، ص ۹۳، چاپ بیروت سال ۱۳۷۶ ه. م.
- [۲]- ماه شصت و نهم هجرت.
- [۳]- طبقات، ج ۲، ص ۹۵. م.
- [۴]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۲، چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. طبقات، ج ۲، ص ۹۵، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۶ ه. جوامع السیره ص ۲۰۷، چاپ دار المعارف مصر. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۵۹، شتران قربانی: به روایت ابن اسحاق: هفتاد شتر، برای هر ده نفر یک شتر.

طلیعه مسلمانان: نوشته‌اند که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- عباد بن بشر را با بیست سوار از مسلمانان به عنوان طلیعه پیش فرستاد. عکس العمل قریش: مشرکین قریش از حرکت رسول خدا و اصحاب وی به قصد مکه با خبر شدند و تصمیم گرفتند که از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کنند، و در بلدح اردو زدند، و دو بیست سوار به فرماندهی «خالد بن ولید» (یا عکرمه بن ابی جهل) تا کراع الغمیم» پیش فرستادند.

### خبر تصمیم قریش

«بشر (یا بسر) بن سفیان کعبی» (خزاعی) که از مکه می‌رسید و از جنبش قریش باخبر بود، در عسفان نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! قریش از حرکت شما با خبر شده و از مکه بیرون آمده‌اند و در تصمیم جلوگیری از ورود شما به مکه همداستانند و هم اکنون در «ذی طوی» فرود آمده و با خدا عهد کرده‌اند که هرگز تو را به مکه راه ندهند و «خالد بن ولید» را هم تا «کراع الغمیم» پیش فرستاده‌اند. رسول- خدا گفت: «افسوس بر قریش، جنگ نابودشان ساخته است، چه مانعی دارند که مرا با دیگر قبایل عرب رها کنند، تا اگر آنها مرا از میان بردند به مقصود خود رسیده باشند و اگر خدا مرا بر آنان پیروز کرد با وسعت و آسودگی وارد اسلام شوند و اگر هم اسلام نیاوردند با قدرت و نیرو بجنگند، مگر قریش چه گمان می‌کنند، به خدا قسم که پیوسته در راه آنچه خدا مرا بدان مبعوث کرده است جهاد خواهم کرد تا خدا آن را پیشرفت دهد، یا خود از میان بروم». سپس گفت: «کدام مرد است که ما را از غیر آن راهی که «قریش» بیرون آمده‌اند ببرد؟» و چنان که روایت کرده‌اند: مردی از قبیله «أسلم» (که در آن روز یک هشتم از مهاجران بودند) گفت: من ای رسول خدا! پس آنان را از راهی ناهموار و پرسنگ در میان دره‌ها برد که سخت به زحمت افتادند و چون از آن تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۶۰

گذشتند و در پایان دره به زمینی هموار رسیدند، رسول خدا گفت: بگوئید: نستغفر الله و نتوب إليه. و چون استغفار کردند و توبه خواستند، گفت: به خدا قسم: حطّ‌ای که بر بنی اسرائیل عرضه شد و آن را نگفتند، همین استغفار و توبه بود. نوشته‌اند که: خالد بن ولید با سواران قریش چنان نزدیک شده بود که اصحاب رسول خدا را می‌دید و رسول خدا «عباد بن بشر» را فرمود تا: با سواران خود پیش-رود و خود با اصحاب به صف ایستاد و نماز ظهر را به صورت نماز خوف به جای آورد. چون شب شد به اصحاب خود گفت: به سمت راست حرکت کنید، از راهی که بر «ثنیّه المرار» بگذرد و از طرف پایین مگّه به حدیبیه برسد. مسلمانان از همین راه پیش رفتند، چون سواران قریش گرد و غبار سپاه اسلامی را دیدند و دانستند که مسلمانان راه خود را تغییر داده‌اند بیدرنگ نزد قریش باز تاختند. رسول خدا با اصحاب همچنان پیش می‌رفت تا به «ثنیّه المرار» رسید، نزدیک «حدیبیه» که در مرز حرم واقع شده و تا مگّه نه میل فاصله دارد. و چنان که نوشته‌اند: در اینجا بود که شتر پیغمبر زانو به زمین زد و مردم گفتند: شتر سرکشی کرد، رسول خدا گفت: سرکشی نکرد و خوی او سرکشی نیست. لیکن همان خدائی که فیل را از ورود به مگّه جلوگیری کرد این شتر را هم در اینجا نگه داشت، امروز قریش امری را که در آن صله رحم (یا: تعظیم حرم خدا) باشد به من پیشنهاد نمی‌کنند، مگر آن که آن را می‌پذیرم. سپس به مردم گفت: فرود آید. گفتند: اینجا آبی نیست که بتوان بر سر آن فرود آمد. در این هنگام تیری از تیردان خود در آورد، و به مردی از اصحاب به نام «ناجیه بن جندب بن عمیر أسلمی» یا «براء بن عازب» داد، تا به یکی از آن چاه‌ها فرو رفت و آن را در قعر چاه به زمین فرو برد، چنان آب چاه جوشیدن گرفت که مردم همچنان که بر سر چاه نشسته بودند، ظرفهای خود را پر آب می‌کردند

[۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۴، چاپ حلبی، سال ۱۳۵۵ ه.

طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۹۵-۹۶، چاپ بیروت سال ۱۳۷۶ هـ. جوامع السیره، ص ۲۰۷  
 ۲۰۸، چاپ دار المعارف. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۶۱

### سفرای قریش:

### بدیل بن ورقاء خزاعی

پس از آن که رسول خدا با أصحاب خویش در سرزمین حدیبیه فرود آمد، «بدیل بن ورقاء خزاعی» با مردانی از خزاعه به نمایندگی از طرف قریش رسیدند و از رسول خدا پرسیدند که: منظور وی از آمدن به این حدود چیست؟ رسول خدا گفت: که منظور وی جنگ نیست و فقط برای زیارت خانه کعبه و تعظیم و تکریم آن خانه آمده است، و آنچه را به بشر بن سفیان گفته بود به اینان نیز گفت. رجال خزاعه نزد قریش بازگشتند و گفتند: ای گروه قریش! شما در مخالفت با محمد شتاب می‌ورزید، محمد برای جنگ نیامده است و هیچ منظوری جز زیارت کعبه ندارد اما مردان قریش به رجال خزاعه که مسلمان و مشرکشان پیوسته خیرخواه رسول خدا بودند و هیچ پیش‌آمدی را که در مکه روی می‌داد از وی پوشیده نمی‌داشتند، بدگمان شدند و به آنان ناروا گفتند و قسم خوردند که: اگر هم قصد جنگ ندارد باز هرگز نخواهیم گذاشت که به زور وارد مکه شوند و این داستان را عرب درباره ما بازگو کنند [۱].

### مکرز بن حفص بن أخیف (از بنی عامر بن لؤی)

قریش پس از آن که به مردان خزاعه بدگمان شدند، «مکرز بن حفص» را نزد رسول خدا فرستادند، چون رسول خدا او را دید که می‌آید، گفت: این مردی است اهل غدر و مکر و چون نزد رسول خدا رسید در حدود آنچه به بدیل و همراهان وی گفته بود به او نیز

گفت [۲]، او هم نزد قریش بازگشت و گفته‌های رسول خدا را بازگفت.

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۵-۳۲۶. طبقات، ج ۲، ص ۹۶. م.

[۲]- یعقوبی می گوید: رسول خدا از سخن گفتن با وی امتناع کرد (تاریخ، ج ۲، ص

۵۴، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۹ هـ. م).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۶۲

### حلیس بن علقمه (از بنی حارث بن عبد مناه بن کنانه)

سومین سفیر قریش «حلیس بن علقمه» بود که در آن تاریخ سروری احابیش را داشت، چون رسول خدا او را دید، گفت: این مرد از قبیله‌ای است خداپرست، شتران قربانی را پیش روی وی رها کنید تا آنها را ببیند، چون حلیس شتران نشاندار قربانی را نگریست که از کنار وادی به سوی وی سرازیر شده و کرکهای خود را به علت مکث زیاد خورده‌اند، آنچه دید در نظر وی بزرگ آمد که دیگر بار رسول خدا ملاقات نکرد و نزد قریش بازگشت و مشاهدات خود را گزارش داد، اما مردان قریش به وی گفتند: بنشین که تو اعرابی‌یی بیش نیستی و به این گونه امور آشنائی نداری. حلیس از گفتار قریش به خشم آمد و گفت: ای گروه قریش! به خدا قسم که: ما بر چنین امری با شما پیمان نبسته و چنین قراری منعقد نساخته‌ایم، آیا می‌شود کسی را که به منظور زیارت و تعظیم خانه آمده است از ورود به آن جلوگیری کرد؟! به خدائی که جان حلیس در دست اوست: یا محمد را در زیارت وی آزاد گذارید یا من «أحابیش» را همداستان علیه شما حرکت می‌دهم. گفتند: آرام باش و شتاب مکن تا برای این کار فکری بکنیم.

عروه بن مسعود ثقفی



چهارمین سفیر قریش، «عروه بن مسعود ثقفی» بود که پیش از انجام این مأموریت به قریش گفت: ای گروه «قریش»! درشتی‌ها و بدگوئی‌های شما را نسبت به کسانی که نزد محمد فرستادید، دیدم و خود می‌دانید که شما پدرید و من فرزند (چه - عروه از سبیعه دختر عبد شمس بود) و از آنچه بر سر شما آمده است خبر یافتم و کسانی از «بنی ثقیف» را که مرا اطاعت کردند، فراهم ساختم و نزد شما آمدم و از جان خود در راه شما دریغ ندارم. گفتند: راست گفتی و نزد ما متهم نیستی و ما به تو بدگمان نیستیم.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۶۳

«عروه» از نزد قریش بیرون رفت و نزد رسول خدا آمد و پیش روی او نشست و گفت: ای محمد! از اینجا و آنجا مردمی را فراهم ساخته‌ای و آنان را بر سر قبیله و عشیره خود آورده‌ای تا بر ایشان بتازی، اکنون قریش بر شتران پیر و جوان بیرون آمده و خود را با سرسختی برای جنگ با تو آماده ساخته‌اند و با خدا عهد می‌کنند که هرگز با زور به شهرشان درنیائی، به خدا قسم: فردا است که این یاران و همراهان، تو را تنها گذارند و از پیرامون تو پراکنده گردند.

در این موقع «عروه» را با «أبو بکر» و «مغیره بن شعبه» سخنانی تند به میان آمد، و «عروه» به «مغیره» گفت: دیروز بود که تو را از رسوائی نجات دادم [۱].

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جوابی در حدود همان‌چه به دیگر سفیران قریش داده بود، به «عروه» داد و او را با خبر ساخت که به منظور جنگ نیامده است. به روایت یعقوبی: گفت: ای «عروه»! آیا خداوند راضی است که این شتران قربانی از کعبه بازگردانده شوند؟ [۲]

«عروه» که از شیفتگی أصحاب نسبت به رسول خدا به شگفت آمده بود و می‌دید که اگر وضو بگیرد، آب وضوی او را از یکدیگر می‌ربایند و اگر آب دهان بیندازد یا موئی از بدنش بیافتد، در بودن آن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، نزد قریش بازگشت و گفت: ای گروه قریش! من به دربار خسرو ایران و قیصر روم و امپراطور حبشه رفته‌ام، اما به خدا

قسم: پادشاهی را در میان رعیتش چون محمد در میان اصحابش ندیده‌ام، مردمی را دیدم که هرگز دست از یاری او برنمی‌دارند، اکنون ببینید صلاح شما در چیست.

[۱]- این سخن بدان اشارت است که مغیره قبل از اسلام، سیزده نفر از بنی مالک از طائفه ثقیف را کشته بود، و دو طائفه ثقیف، یعنی: بنی مالک (از طائفه کشته‌ها) و اَحلاف: طرفداران «مغیره» به جوش آمدند، و عروه برای رفع اختلاف و برقراری آرامش سیزده دیه از مال خود پرداخت، و مغیره را آسوده کرد (سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۸، چاپ مصطفی الحلبي، سال ۱۳۵۵ هـ. م.).

[۲]- تاریخ، ج ۲، ص ۵۴، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۹ هـ. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۶۴

### جاسوسان قریش

به روایت ابن اسحاق از ابن عباس: قریش چهل یا پنجاه مرد را فرستادند، و به آنان دستور دادند تا پیرامون لشکر اسلام بگردند و از اصحاب رسول خدا کسی را دستگیر کنند، اما خودشان دستگیر شدند و آنان را نزد رسول خدا بردند و با آن که به طرف سپاه اسلامی تیراندازی و سنگ‌پرانی کرده بودند، رسول خدا آنان را بخشید و رها کرد.

### سفیران رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

#### خراش بن أمیه خزاعی

ابن اسحاق روایت می‌کند که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- خراش بن أمیه خزاعی را به مکه نزد قریش فرستاد و او را بر شتر خود که «ثعلب» نام داشت سوار کرد تا اشراف قریش را از مقصد رسول خدا باخبر سازد. آنان شتر رسول خدا را کشتند و در مقام کشتن

خراش نیز بر آمدند، اما «أحایش» از وی دفاع کردند و او را از چنگال قریش رها ساختند تا نزد رسول خدا بازگشت.

### عثمان بن عفان

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «عمر بن خطاب» را فراخواند، تا او را برای تبلیغ مقصد رسول اکرم از آمدن به طرف مکه به اشراف قریش روانه مکه سازد، اما «عمر» گفت: ای پیامبر خدا! من بر خود بیمناکم، چه از «بنی عدی بن کعب» در مکه کسی نیست که مرا حفظ کند و قریش هم دشمنی و درشتی مرا با خود شناخته‌اند مرا معذور دار و «عثمان» را بفرست، چه وی در مکه از من نیرومندتر است. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «عثمان» را فراخواند و او را نزد «أبو سفیان» تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۶۵، و اشراف قریش روانه ساخت، تا آنان را خبر دهد که رسول خدا برای جنگ نیامده است و تنها منظور وی زیارت این خانه و تعظیم حرمت آن است. «عثمان» رهسپار مکه شد و در موقع ورود یا پیش از آن «أبان بن سعید بن -عاص» او را بدید و در جلوی خود سوارش کرد، «أبان»، «عثمان» را در پناه خویش گرفت تا رسالت پیامبر خدا را ابلاغ کند. «عثمان» نزد «أبو سفیان» و اشراف قریش رسید و پیام رسول خدا را ابلاغ کرد، آنان به او گفتند: اگر می‌خواهی طواف خانه را انجام دهی مانعی ندارد. گفت: تا: رسول خدا طواف نکند من طواف نخواهم کرد.

### بیعت رضوان [۱]

قریش «عثمان» را نزد خود نگه داشتند و در میان مسلمانان انتشار یافت که او را کشته‌اند و پس از انتشار این خبر به روایت ابن اسحاق: رسول خدا گفت: از اینجا نمی‌رویم تا با

قریش  
سپس أصحاب را برای بیعت فراخواند، این بیعت در زیر درختی به انجام رسید، و چنان که گفته‌اند: رسول خدا از آنان تا پای جان بیعت گرفت. «جابر بن عبد الله» می‌گفت که: رسول خدا بر مرگ از ما بیعت نگرفت، بلکه از ما بیعت گرفت بر آن که فرار نکنیم. أصحاب همداستان بیعت کردند و کسی از بیعت تخلف نوریذ مگر «جد بن - قیس» (از بنی سلمه) که جابر می‌گفت: به خدا قسم: به یاد دارم که «جد بن قیس» زیر شکم شتر خود خزیده بود و خود را بدین وسیله از مردم پنهان می‌داشت.

[۱]- این بیعت را بیعت شجره و بیعت سمره نیز گویند (چرا که در زیر درختی به نام سمره واقع گردید. ر. ک: نهایی ابن اثیر).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۶۶  
نوشته‌اند که: در بیعت رضوان، نخستین کس که با رسول خدا بیعت کرد «أبو سنان أسدی» بود [۱].

### آخرین سفیر قریش

در جریان بیعت رضوان یا پس از انجام آن، خبر رسید که «عثمان» زنده است و انتشار کشته شدن او دروغ بوده است. مقارن این جریان بود که قریش «سهیل بن عمرو» (از بنی عامر بن لؤی) را نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرستادند و به او گفتند: نزد محمد برو و با وی قرار صلحی منعقد ساز، اما قرارداد صلح جز بر آن نباشد که امسال باز گردد و از ورود به مکه صرفنظر نماید، چه ما به خدا قسم: هرگز تن نخواهیم داد که عرب بگوید: محمد به زور وارد مکه شد.

### جریان صلح حدیبیه

«سهیل بن عمرو» به نمایندگی قریش، برای بستن قرار صلح نزد رسول خدا آمد، چون رسول خدا او را دید گفت: فرستادن این مرد دلیل بر آن است که قریش پیشنهاد صلح می‌کنند. «سهیل» آمد و سخن گفت و پس از گفت و شنودی میان او و رسول خدا قرار صلح منعقد شد.

ابن اسحاق می‌نویسد: قرار صلح به انجام رسید و جز نوشتن صلحنامه چیزی نمانده بود که عمر از جای برجست و نزد أبو بکر آمد و گفت: أبو بکر! مگر این مرد پیامبر خدا نیست؟ گفت: چرا. مگر ما مسلمان نیستیم؟ گفت: چرا. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا در راه دین خود تن به خواری دهیم؟ أبو بکر گفت: عمر! فرمان وی را بپذیر که من به رسالت وی گواهی می‌دهم. عمر گفت: من هم به رسالت وی گواهی می‌دهم. آنگاه نزد رسول خدا آمد و گفت: ای

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۰. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۶۷.  
رسول خدا! مگر پیامبر خدا نیستی؟ گفت: چرا. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟  
گفت: چرا. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: چرا، گفت: پس چرا در راه دین  
خود تن به خواری دهیم؟ رسول خدا گفت: من بنده خدا و پیامبر اویم و هرگز امر وی  
را مخالفت نخواهم کرد و او هم هرگز مرا وانخواهد گذاشت.

### صلحنامه

رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- «عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»- عَلَيْهِ السَّلَام- را فراخواند و گفت: بنویس: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. «سهیل بن عمرو» گفت: این را نمی‌شناسم، بنویس: بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ. آنگاه رسول خدا گفت: بنویس: بِسْمِکَ اللّٰهُمَّ، پس علی همچنان نوشت. آنگاه رسول خدا گفت: بنویس: هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ «مُحَمَّدٌ» رَسُولَ اللّٰهِ «سَهِيلُ بْنُ

عمرو». «سهیل بن عمرو» گفت: اگر گواهی می‌دادم که: پیامبر خدائی با تو جنگ نمی‌کردم، نام خود و پدرت را بنویس. رسول خدا گفت: بنویس: این چیزی است که محمد بن عبد الله با سهیل بن عمرو بر آن قرار صلح منعقد ساخت: توافق کردند که: ده سال جنگ در میان مردم موقوف باشد، و مردم در این ده سال در امان باشند و دست از یکدیگر بردارند (و هر کس از اصحاب محمد برای حج یا عمره یا تجارت به مکه رود جان و مالش در امان باشد و هر کس از قریش در رفتن به مصر یا شام از مدینه عبور کند جان و مالش در امان باشد) [۱].

و هر کس از قریش بدون اذن ولی خود نزد محمد برود او را به ایشان بازگرداند، و هر کس از همراهان محمد نزد قریش رود او را بدو بازگردانند. در اینجا مسلمانان برآشفتنند و زیر بار نرفتند، اما رسول خدا گفت: «اگر از ما کسی نزد مشرکین رود، خدای دورش کناد و اگر از آنها کسی نزد ما آید و خدا اسلام قلبی او را بداند، برای او فرجی قرار خواهد داد.» و میان ما قرار متارکه و مسالمت

[۱] - عبارت داخل پرانتز از کتاب بحار الانوار مجلسی گرفته شده است (ج ۲، ص ۳۳۳،

چاپ علوی و آخوندی). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۶۸.

است و نه دزدی خواهد بود و نه خیانت، و هر کس بخواهد هم پیمان محمد شود بشود،

و هر کس بخواهد با قریش هم پیمان شود بشود.

- در اینجا بود که «خزاعه» از جای جستند و گفتند: ما هم پیمان محمدیم و «بنی بکر» از

جای جستند و گفتند: ما هم پیمان قریشیم - دیگر آن که امسال از نزد ما بازگردی و وارد

مکه نشوی، در سال آینده ما از مکه بیرون خواهیم رفت تا با اصحاب خود به شهر درآئی

و سه روز در مکه اقامت کنی، مشروط به آن که جز شمشیرهای در نیام، سلاحی همراه

نداشته باشید [۱].

به روایت بحار از ابن اسحاق: علی را مشکل بود که نام رسول خدا را جز با عنوان «رسول الله» بنویسد، پس رسول خدا به او گفت: تو هم با چنین مشکل روبرو خواهی شد و ناچار به آن تن خواهی داد [۲].

### داستان أبو جندل

درست در همان موقع که صلحنامه نوشته می‌شد، أبو جندل بن سهیل بن عمرو که از محبس گریخته بود، با همان قید و بندی که بر وی بود رسید، و اصحاب رسول خدا که در اثر خواب رسول خدا با اطمینان به فتح شرکت کرده بودند و شگگی در فتح و ورود به مکه نداشتند اکنون با دیدن پیش آمد صلح سخت نگران و پریشان خاطر شده بودند و نزدیک بود که دین خود را از دست بدهند، سهیل با دیدن پسر خود که گریخته و آمده بود، بر وی تاخت و گریبان او را گرفت، و طپانچه به روی او زد، و گفت: ای محمد! پیش از رسیدن پسرم قرار ما تمام شده بود (یعنی: بر حسب قراردادی که بسته‌ایم باید پسرم را به من تسلیم کنی که به مکه بازگردانم) رسول خدا گفت: راست گفتی. پس سهیل بن عمرو همچنان که گریبان «أبو جندل» را گرفته بود، او را به سختی می‌کشید تا به سوی

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۱ - ۳۳۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.

[۲] - ج ۲۰، ص ۳۳۵، چاپ علوی آخوندی. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۶۹.

قریش بازگرداند و او فریاد می‌کشید: ای مسلمانان! چگونه راضی می‌شوید که مرا نزد مشرکان مکه بازگردانند و در راه دین شکنجه دهند؟! این منظره هم بر نگرانی و تشویش خاطر مسلمانان افزود. رسول خدا گفت: «ای أبو جندل! شکبیا باش و این آزار و شکنجه را در راه خدا تحمل کن که خدا برای

تو و دیگر مسلمانان رنجیده‌ای که چون تو در شکنجه و عذاب هستند، فرج و گشایشی قرار خواهد داد، ما با اینان قراری منعقد کرده‌ایم و عهد بسته‌ایم که بدان وفادار باشیم». عمر برخاست و دوش به دوش «أبو جندل» به راه افتاد و به او گفت: «أبو جندل! صبر کن، اینان مشرکند و خون هر کدامشان خون سگی بیش نیست، در این حال دسته شمشیر را به وی نزدیک می‌کرد تا شاید از فرصت استفاده کند و بر پدرش حمله برد و او را بکشد، اما «أبو جندل» به کشتن پدر تن در نداد. به روایت بحار: «عمر» گفت: به خدا قسم: از روزی که اسلام آورده‌ام، جز در همان روز «حدیبیه» شک نکردم و ناچار نزد رسول خدا رفتم و گفتم: مگر پیامبر خدا نیستی؟ گفت: چرا. گفتم: مگر ما بر حق نیستیم، و مگر دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: چرا. گفتم: چرا در دین خود تن به خواری دهیم؟ گفت: من پیامبر خدایم و او را معصیت نمی‌کنم و او یاور من خواهد بود. گفتم: مگر نگفته بودی که: به زودی به طواف کعبه نائل می‌شویم؟ گفت: چرا، اما گفته بودم که امسال طواف می‌کنیم؟ گفتم: نه. گفت: به تحقیق تو خودت به کعبه خواهی رفت و طواف خواهی کرد.

### شهود صلحنامه

علی بن ابی طالب - علیه السلام - نویسنده صلحنامه بود و مردانی از مسلمین و مشرکین بر آن گواه شدند که ابن اسحاق اسامی آنان را نوشته است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۰

### پس از قرارداد صلح

ابن اسحاق می‌گوید که: رسول خدا در خارج حرم اردو زده بود، اما نماز خود را در حرم به جای می‌آورد و چون از کار قرارداد صلح فراغت یافت، برخاست و قربانی کرد



و سپس نشست و سر تراشید (و از احرام بیرون آمد) و آن کس که در آن روز سر رسول خدا را تراشید، «خراش بن أمیة بن فضل خزاعی» بود، و چون مردم دیدند که رسول خدا قربانی کرد و سر تراشید، از جای جستند و قربانی کردند و سر تراشیدند. و به روایتی دیگر: مردانی سر تراشیدند، و کسانی هم تقصیر کردند، و چون رسول خدا دعا کرد و گفت: خدا سر تراشان را رحمت کند، گفتند: و تقصیر کنندگان را؟ در نوبت چهارم گفت: و تقصیر کنندگان را (یعنی: کسانی که با گرفتن موی ریش یا شارب و یا با ناخن گرفتن از احرام بیرون می‌روند) ... نوشته‌اند که: رسول خدا با شتران قربانی خود، شتری از «أبو جهل» را که حلقه‌ای از نقره در سرش بود آورده بود تا بدین وسیله مشرکین را به غیظ آورد.

### بازگشت رسول خدا و أصحاب به مدینه و نزول سوره فتح

به روایت ابن اسحاق از زهری: رسول خدا از «حدیبیه» به طرف مدینه رهسپار شد و در میان مکه و مدینه، سوره فتح (سوره ۴۸) نازل گردید. خداوند درباره بیعت رضوان چنین گفته است: کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز آن نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا است که بالای دست آنها است پس هر کس که پیمان‌شکنی کند، به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند و هر کس که به آنچه خدا بر وی عهد گرفته است وفادار بماند خدا به زودی او را اجر عظیم عنایت خواهد کرد [۱].

[۱] - آیه ۱۰.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۱  
درباره آن دسته از اعراب که از همراهی با وی تخلف ورزیدند، چنین گفته است: به زودی آن دسته از اعراب که با تو همراهی نکردند، به تو خواهند گفت که: اموال و خانواده‌هایمان ما را گرفتار ساخته است [۱]، تا آنجا که گفته است: همین کسانی

که با تو همراهی نکرده‌اند، هر گاه به سوی غنیمتهائی رهسپار شوید، خواهند گفت: اجازه دهید ما هم همراه شما بیائیم، اینان می‌خواهند که گفتار خدا را دگرگون سازند، بگو: شما هرگز با ما همراهی نخواهید کرد، خدا از پیش این طور گفته است [۲]. به آن دسته از اعراب که همراهی نکردند بگو: به زودی به جهاد با مردمی بسیار نیرومند دعوت می‌شوید که با آنان بجنگید تا اسلام آورند، پس اگر اطاعت کنید، خدا به شما اجری نیکو عنایت خواهد کرد و اگر چون گذشته روی گردان شوید، شما را به عذابی دردناک شکنجه خواهد داد [۳].

بر حسب یکی از دو روایت ابن اسحاق: مراد از مردمی بسیار نیرومند، ایرانیان، و به روایت دیگر: طایفه «بنی حنیفه» و «مسیلمه» کذاب است [۴]. سپس خدای متعال گفت: به راستی خدا از مؤمنان خوشنود شد، هنگامی که در زیر درخت با تو بیعت می‌کردند، پس آنچه را در دل داشتند دانست و آرامش را بر ایشان فرو فرستاد و فتحی نزدیک [۵] به آنان پاداش داد و نیز غنیمتهای بسیاری که آنها را بعدا به دست می‌آورند [۶].

- 
- [۱]- آیه ۱۱.  
 [۲]- ۱۵.  
 [۳]- ۱۶.  
 [۴]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۵، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.  
 [۵]- یعنی: فتح خیبر، یا فتح مکه.  
 [۶]- یعنی: غنیمتهای خیبر، یا غنیمتهای هوازن پس از فتح مکه.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۲.

پس این غنیمت [۱] را برای شما تعجیل کرد و دست مردم را [۲] از شما بازداشت، تا این غنیمتی که با تعجیل به شما رساند نشانه‌ای برای مؤمنان باشد [۳] و تا خدا شما را به راهی

راست هدایت فرماید. و غنیمتهای دیگری که هنوز بر آن قدرت نیافته‌اید [۴] و خدا به آنها احاطه دارد و خدا بر هر چیزی توانا است [۵]. سپس خدای متعال فرمود: اوست که در وادی مکه، دست آنها را از شما، و نیز دست شما را از آنها بازداشت، پس از آن که شما را بر ایشان ظفر داد [۶]، و خدا به آنچه می‌کنید بینا است [۷] اینان بودند که کافر شدند و شما را از ورود به مسجد الحرام جلوگیری کردند و مانع شدند که قربانیهای حبس شده به جای خود (یعنی مکه) برسند و اگر نبودند مردان با ایمان و زنان با ایمانی که شما آنها را نمی‌شناختید و ممکن بود که در موقع جنگ

- 
- [۱]- یعنی: غنیمت خیر.
- [۲]- یعنی: قبایل اُسد و غطفان که در موقع رفتن رسول خدا به خیر تصمیم داشتند بر مسلمانان و زن و فرزندانشان در مدینه غارت برند.
- [۳]- یعنی: نشانه بر راستی و درستی وعده‌های باشد.
- [۴]- یعنی: غنیمتهایی که بعدها به دست مسلمانان افتاد، یا فتح شهر مکه که بعداً نصیب آنان شد، و یا قلمرو روم و فارس که مدتی بعد به تسلط مسلمانان درآمد.
- [۵]- آیه‌های ۱۸- ۲۱
- [۶]- یعنی: بر آن چهل مردی که قریش برای جاسوسی و تاختن بر مسلمانان و اسیر کردن بعضی از ایشان فرستادند و به دست مسلمانان اسیر شدند و رسول خدا آزادشان ساخت، یا بر آن هشتاد نفری که بامدادان از کوه تنعیم فرود آمدند تا مسلمانان را بکشند و چون اسیر شدند پیامبر خدا آزادشان ساخت، و یا بر آن سی نفر جوان مسلحی که در موقع نوشتن صلحنامه به قصد حمله بیرون تاختند و رسول خدا بر ایشان نفرین کرد تا خداوند بینائی آنان را گرفت، آنگاه اسیر مسلمانان شدند و پیامبر خدا آزادشان ساخت، یا هم چنان که بهتر به نظر میرسد مقصود این است که پس از آن که مقدمات جنگ و شواهد

پیروزی مسلمانان در صورت وقوع جنگ فراهم شده بود جلو جنگ را گرفت و دست هر یک از طرفین را از دیگری کوتاه ساخت. [۷]- آیه ۴۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۳  
 بکشیدشان و از راه کشتنشان با ندانی، گناهی [۱] به شما رسد [۲] (جلو جنگ را نمی گرفت، اما بدان جهت جلو جنگ را گرفت) تا هر که را بخواهد در رحمت خویش داخل کند.

اگر اینان از آنان جدا می شدند، ما کافرانشان را به عذابی دردناک شکنجه می دادیم [۳]، هنگامی که کافران در دلهای خود تعصب جاهلیت قرار دادند [۴]، پس خدا آرامش خود را بر پیامبر خود و بر مؤمنان فرو فرستاد و کلمه تقوی را همراهشان ساخت و آنان بدین کلمه سزاوارتر بودند و شایستگی آن را داشتند [۵]، و خدا به هر چیزی دانا است [۶]، راستی که خدا در عالم رؤیا به رسول خود راست و حق گفته است که: البته شما اگر خدا بخواهد، به مسجد الحرام داخل خواهید شد، در حالی که در امان باشید و سرهای خود را بتراشید و تقصیر کنید و از کسی بیم نداشته باشید، خدا دانست آنچه را که شما ندانستید و پیش از ورود به مکه فتحی نزدیک نصیب شما ساخت [۷].  
 ابن اسحاق از زهری روایت کرده است که: پیش از «حدیبیه» چنان فتحی در اسلام روی نداده بود، و در همین دو سال بعد از «حدیبیه» (یعنی: تا فتح مکه) بیش از تمام مدت گذشته اسلام، مردم به اسلام گرویدند، و دلیل بر آن به گفته ابن هشام: آن است که در حدیبیه به قول «جابر بن عبد الله»: هزار و چهارصد نفر به همراه رسول خدا

[۱]- یا شماتت و ملامتی، یا از راه پرداختن دیه، زیان و غرامتی.

[۲]- یعنی: اگر مسلمانان گرفتار مکه مانند: ولید بن ولید مغیره، سلمه بن هشام، عیاش بن اَبی ربیع، ابو جندل بن سهیل و نظائرشان نبودند جلو جنگ را نمی گرفت.

[۳]- آیه ۲۵.

[۴]- مقصود: مشرکان مکه‌اند که گفتند: هرگز راضی نمی‌شویم که محمد به زور وارد مکه شود، یا سهیل بن عمرو که راضی نشد نام پیامبر خدا با عنوان «رسول الله» نوشته شود.

[۵]- مقصود از کلمه تقوی: شهادت به وحدانیت پروردگار و رسالت پیامبر اسلام: لا إله إلا الله، محمد رسول الله است.

[۶]- آیه ۲۶.

[۷]- یعنی: فتح خیر یا صلح حدیبیه (آیه ۲۷). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۷۴ بودند، اما در سال فتح مکه، یعنی: دو سال بعد با ده هزار نفر رهسپار مکه شدند [۱].

### غدیر خم

مسعودی بر خلاف مشهور می‌نویسد: رسول خدا در بازگشت از «حدیبیه» در «غدیر خم» درباره امیر المؤمنین: علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - گفت: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و این امر در هیجدهم ذی الحجه روی داد، و «غدیر خم» در ناحیه «جحفه» نزدیک آبگاهی است که به نام «خرار» معروف است و فرزندان علی - رضی الله عنه - و شیعیان وی این روز را بزرگ می‌دارند [۲].

### داستان ابو بصیر ثقفی

پس از آن که قرارداد صلح ده‌ساله میان رسول خدا و مشرکان قریش به امضا رسید و رسول خدا به مدینه بازگشت، «ابو بصیر: عتبه بن أسید بن جاریه» که در مکه زندانی شده بود از حبس گریخت و رهسپار مدینه شد پس «أزهر بن عبد عوف بن عبد الحارث بن زهره» و «أحنس بن شریق بن عمرو بن وهب ثقفی» درباره وی به رسول خدا نامه نوشتند

و مردی از «بنی عامر بن لؤی» را با یکی از موالی «بنی عامر» نزد رسول خدا فرستادند، تا نامه «أزهر» و «أخنس» را به رسول خدا تقدیم داشتند (مضمون نامه‌ها آن بود که رسول خدا طبق قرارداد، «أبو بصیر» را به ایشان بازگرداند) رسول خدا به «أبو بصیر» گفت: می‌دانی که ما با اینان چه قراری گذاشته‌ایم و ما را از نظر دین خود شایسته نیست که بیوفائی و پیمان‌شکنی کنیم، اما خدا البته برای تو و دیگر بیچارگان مسلمان فرجی و گشایشی عنایت خواهد فرمود، پس به سوی قبیله

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۷. م.

[۲]- التنیه و الاشراف، ص ۲۲۱-۲۲۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۵.

خویش بازگرد. گفت: ای رسول خدا! مرا نزد مشرکان بازمی‌گردانی تا مرا از دین خود بازگردانند و در راه دین شکنجه دهند؟

رسول خدا گفت: «أبو بصیر! برو و مطمئن باش که خدا برای تو و دیگر بیچارگان مسلمان فرج و گشایشی قرار خواهد داد».

أبو بصیر همراه آن دو نفر رهسپار مکه شد تا به «ذی الحلیفه» رسید، و آنجا در پای دیواری نشست و آن دو نفر هم با وی نشستند. پس أبو بصیر به مرد عامری گفت:

شمشیرت نیک برنده است؟ گفت: آری. گفت: می‌شود آن را تماشا کنم؟ گفت: اگر بخواهی مانعی ندارد. أبو بصیر آن را برگرفت و از نیام کشید و بیدرنگ بر آن مرد نواخت

و او را کشت. مرد دیگر با شتاب رهسپار مدینه شد و نزد رسول خدا که در مسجد نشسته بود، رسید و گفت: أبو بصیر رفیق مرا کشت، در همین موقع «أبو بصیر» با شمشیر حمایل

رسید و نزد رسول خدا ایستاد و گفت: ای رسول خدا! شما به عهد و پیمانی که داشتید وفا کردید و مرا تسلیم نمودید، اما من خود تن ندادم که از دین بازگردم یا مرا شکنجه

دهند و بازیچه گیرند، رسول خدا گفت: «وای بر مادرش اگر مردانی می‌داشت، جنگ

به راه می انداخت». «أبو بصیر» از مدینه بیرون رفت و در ناحیه «ذی المروه» در ساحل دریا، در همان راهی که کاروان قریش به شام می رفتند، در «عیص» منزل گزید و مسلمانانی که در مکه بیچاره و گرفتار و زندانی بودند، شنیدند که: رسول خدا درباره أبو بصیر گفته است: «وای بر مادرش، اگر مردانی همراه می داشت، جنگ به راه می انداخت» و از مکه می گریختند و نزد وی می رفتند، تا آن که نزدیک هفتاد مرد مسلمان در «عیص» فراهم شدند و کار را بر قریش تنگ کردند، هر که را از قریش می دیدند می کشتند و هر کاروانی از آنجا می گذشت غارت می کردند و کار به آنجا کشید که قریش به رسول خدا نوشتند و او را به حقّ رحم و خویشاوندی قسم دادند که: اینان را در مدینه بپذیرد و جای دهد، و نوشتند که: ما از قرارداد خود درباره اینان صرف نظر کردیم و به بازگشتن ایشان به مکه نیازی نداریم. رسول خدا آنان را پذیرفت و از «عیص» به مدینه منتقل شدند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۷۶

نوشته اند که: چون «سهیل بن عمرو» از کشته شدن مرد عامری به دست «أبو بصیر» خبر یافت پشت به کعبه داد و گفت: به خدا قسم: پشت خویش از کعبه بر نمی دارم تا دیه این کشته داده شود. «أبو سفیان بن حرب» گفت: به خدا قسم که: این کار جز بی خردی چیزی نیست و سه بار گفت: به خدا قسم که: دیه او پرداخته نخواهد شد. پس «أبو انیس اشعری: موهب بن ریاح»: حلیف بنی زهره اشعاری در نکوهش سهیل گفت و «عبد الله بن زبیری سهمی» اشعاری در جواب وی گفت.

### زنانی که پس از قرارداد صلح مهاجرت کردند

«أمّ کلثوم» دختر «عقبه بن ابی معیط» پس از قرارداد صلح به مدینه مهاجرت کرد و برادرانش «عمار» و «ولید» در تعقیب وی به مدینه آمدند و از رسول خدا خواستند تا به حکم قراری که داشته اند، او را به ایشان بازدهد، اما رسول خدا به دستور مخصوصی که

درباره این زنان نازل شد از تسلیم وی امتناع ورزید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه زنان با ایمان به عنوان مهاجرت نزد شما آمدند، آنان را آزمایش کنید، خدا به ایمانشان داناتر است، پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید، به سوی کفار بازنگردانیدشان، نه این زنان برای کافران حلال می‌باشند و نه کافران برای ایشان، و آنچه کافران خرج کرده‌اند به ایشان بدهید، و بر شما حرجی نیست که با این زنان ازدواج کنید هرگاه مهرهای ایشان را به ایشان بپردازید، و زنان کافره را نگه ندارید، و مطالبه کنید آنچه را خرج کرده‌اید و مطالبه کنند آنچه را خرج کرده‌اند، این است حکم خدا که میان شما حکم می‌کند و خدا دانای راستکار است [۱].

بر حسب حکم این آیه رسول خدا زنانی را که از مگه به مدینه مهاجرت می‌کردند و امتحان ایمان می‌دادند به مشرکین پس نمی‌داد اما می‌فرمود تا: مهر این زنان را به شوهرهای مشرکشان بدهند، مشروط به آن که آنها هم مهر زنان مسلمانانی را که به دیار شرک برگشته‌اند

[۱]- سوره ممتحنه، آیه ۹.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۷.

به شوهرهای مسلمانان بازدهند، و اگر نزول این آیه نبود رسول خدا به حکم اطلاق قرارداد می‌بایست زنان را هم تسلیم کند، و نیز مردان مسلمان زنان مشرک خود را طلاق دادند و آنان را رها کردند.

و اگر زنی از زنان مسلمانان به سوی کفار می‌گریخت و مهر او را نمی‌توانستند از کفار بگیرند و جنگی روی می‌داد و غنیمتی به دست می‌آمد، به دستور آیه دیگر همین سوره از غنیمتی که به دست می‌آمد، مهر آن زن را به مرد مسلمانش می‌دادند: و اگر زنی از زنان شما از دست شما رفت و نزد کافران گریخت، پس جنگی پیش آمد و غنیمتی به



دست آوردید، به مردانی که زنانشان از دست رفته‌اند مطابق آنچه خرج کرده‌اند بدهید، و از خشم خداوندی که بدو ایمان آورده‌اید بهراسید [۱].

### اسلام عمرو بن عاص و خالد بن ولید و عثمان بن طلحه عبدی بعد از حدیبیه

ابن اسحاق داستان اسلام آوردن «عمرو بن عاص» را از قول خودش چنین روایت می‌کند که

چون از جنگ «خندق» باز گشتیم، مردانی از قریش را که با من همعقیده بودند و به حرف من گوش می‌دادند فراهم ساختم و به آنان گفتم: بدانید به خدا قسم که: کار محمد به طور شکفت‌انگیزی پیش می‌رود و من پیشنهادی دارم، تا شما چه نظر داشته باشید؟ گفتند: تو چه نظر داری؟ گفتم: نظرم این است که پیش نجاشی برویم و نزد وی بمانیم، تا اگر محمد بر قبیله ما پیروز شد، همانجا باشیم، زیرا زیر دست نجاشی بودن برای ما بهتر است از زیر دست محمد، و اگر قبیله ما پیروز شدند، البته با این که ما را نیک می‌شناسند، از طرف ایشان جز نیکی چیزی نخواهیم دید. گفتند: خوب نظری است. گفتم: پس باید هدیه‌هایی برای وی فراهم سازیم و چون از دیار ما بهترین هدیه‌ای که

[۱] - سوره ممتحنه، آیه ۱۱.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۸.

می‌شد به او هدیه کرد پوست بود، پوست بسیاری برای وی تهیه کردیم و بیرون رفتیم تا بر وی وارد شدیم، اما به خدا قسم: نزد وی بودیم که «عمرو بن أمیه ضمیری» که رسول خدا او را برای کار جعفر و همراهان وی فرستاده بود نیز رسید و بر نجاشی وارد شد. پس از آن که «عمرو بن أمیه» از نزد وی بیرون رفت، به همراهان خود گفتم: این «عمرو بن أمیه ضمیری» است، کاش پیش نجاشی می‌رفتم و از وی او را می‌خواستم و نجاشی هم وی را به من تسلیم می‌کرد، در این صورت گردش را می‌زدم و آنگاه

قریش می‌دید که فرستاده محمد را کشتم و مهم آنان را کفایت کردم. عمرو می‌گوید: بر نجاشی وارد شدم و چنان که معمول من بود او را سجده کردم، پس به من گفت: خوشامدی دوست من! گویا برای من از بلاد خویش هدیه‌ای آورده‌ای؟ گفتم: آری پادشاهها! پوست بسیاری برای امپراطور هدیه آوردم. آنگاه هدایا را بر وی عرضه داشتم و او را بس خوش آمد و آنها را پسندید. سپس گفتم: پادشاهها! مردی را دیدم که از دربار بیرون می‌رود. او سفیر مردی است که با ما دشمن است، او را به من تسلیم کن تا به قتل رسانم، زیرا از اشراف و نیکان ما کسانی را کشته است. عمرو می‌گوید: نجاشی به خشم آمد و دست خود را بلند کرد و چنان به بینی خود زد که پنداشتم آن را شکست، راستی اگر زمین شکافته می‌شد از ترس وی به درون آن می‌رفتم.

سپس به او گفتم: پادشاهها! اگر گمان می‌کردم از این سخن کراهتی داری، آن را نمی‌گفتم.

گفت: از من می‌خواهی تا سفیر مردی را که همان ناموس اکبری که بر موسی فرود می‌آمد، بر وی فرود می‌آید به تو تسلیم کنم تا او را بکشی؟! گفتم: پادشاهها! راستی این طور است؟

گفت: وای بر تو ای عمرو! حرف مرا بشنو و از او پیروی کن، به خدا قسم: او بر حق است و البته بر مخالفان خود پیروز خواهد شد، چنان که موسی بر فرعون و سپاهیان او پیروز شد. گفتم: اکنون بیعت مرا بر اسلام به جای وی می‌پذیری؟ گفت: آری. پس دست خود را گشود و با وی بر اسلام بیعت کردم، سپس نزد همراهان خویش رفتم در حالی که از رأی سابق خود برگشته بودم، اما اسلام خود را از آنان نهفته می‌داشتم. بعد بیرون آمدم و آهنگ رسول خدا کردم تا اسلام آورم، در این میان به «خالد بن ولید» تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۷۹، برخوردارم و این اندکی پیش از فتح مکه بود و خالد از مکه می‌آمد، به او گفتم: «أبو

سلیمان» کجا می روی؟ گفت: به خدا قسم که: دیگر جای شکّ باقی نمانده است که این مرد پیامبر است، به خدا قسم: می روم که اسلام آورم، دیگر تا کی؟ گفتم: من هم به خدا قسم:

جز برای اسلام آوردن نیامده ام. عمرو می گوید: من و خالد با هم وارد مدینه شدیم و نزد رسول خدا رسیدیم، خالد پیش از من جلو رفت و اسلام آورد و بیعت کرد، سپس من پیش رفتم و گفتم: ای رسول خدا! با تو بیعت می کنم که گناهان گذشته من آمرزیده شود و آینده را توجّه نداشتیم. رسول خدا گفت: یا عمرو بایع فإنّ الإسلام یجبّ ما کان قبله و إنّ الهجرة تجبّ ما کان قبلها. یعنی: «ای عمرو! بیعت کن که اسلام آنچه را پیش از آن بوده است می برد، و هجرت هم آنچه را پیش از آن بوده است می برد» [۱]. به روایت ابن اسحاق: «عثمان بن طلحه بن ابی طلحه عبدی» نیز همراه خالد و عمرو بود و اسلام آورد. و «ابن زبیری» اشعاری در تویخ «عثمان» و «خالد» گفته است [۲].

## دعوت پادشاهان مجاور به اسلام

### اشاره

با قرارداد صلح دهساله «حدیبیه» تا حدّی مسلمانان مدینه از تجاوز و تعرّض راهزنان و رهگذران قریش که از راه «وادی القری» به شام و نواحی شمال عربستان رفت و آمد می کردند آسوده خاطر شدند. و رسول خدا را فرصتی به دست آمد که

[۱]- ابن هشام از ابن اسحاق: «یجبّ ما کان قبله» و «تجبّ ما کان قبلها» نقل می کند و خود می گوید: «یحتّ ما کان قبله» و «تحتّ ما کان قبلها» هم گفته می شود. بنابر قراءت اول، یعنی: قطع می کند و بنا بر قراءت دوم، یعنی: فرو می ریزد (سیره، ج ۳، ص ۲۹۱، چاپ حلبی؛ سال ۱۳۵۵ ه.ق. م.ه. م.

[۲]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۱. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۸۰  
 پادشاهان و زمامداران عربستان و کشورهای مجاور عربستان را به سوی اسلام دعوت کند  
 و از اصحاب خود کسانی را به سفارت نزد آنان فرستاد و چنان که ابن هشام روایت  
 می‌کند: پس از جریان «حدیبیه» روزی رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با اصحاب  
 خویش چنین گفت: مردم! خدای مرا به موجب رحمت خویش، بر همگی فرستاده است،  
 پس آن طور که حواریین عیسی بن مریم درباره وی اختلاف کردند، درباره من اختلاف  
 نکنید. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! حواریین چگونه اختلاف کردند؟ گفت:  
 آنان را به آنچه من شما را به سوی آن فراخواندم فراخواند، پس آن که او را به مقصدی  
 نزدیک فرستاد با رضایت خاطر تسلیم بود و آن که او را به مقصدی دور فرستاد آن را  
 خوش نداشت و سنگینی کرد، عیسی نزد خدا شکایت برد، تا آنان که به مقصدی دور  
 مأمور شده بودند، چنان شدند که هر کدام به زبان مردمی که به سوی آنها فرستاده می‌شد  
 تکلم می‌کرد.

به روایت صاحب طبقات: به عرض رسول خدا رسید که پادشاهان نامه‌های مهر نشده را  
 نمی‌خوانند، پس فرمود تا: انگشتی که نگین آن هم از نقره بود، ساخته شد، و روی  
 نگین آن در سه سطر جمله «محمد رسول الله» را نقش کردند، به طوری که کلمه «الله»  
 در بالا و کلمه «رسول» در وسط و کلمه «محمد» در سطر پایین قرار گرفته بود و از پایین  
 به بالا خوانده می‌شد «محمد رسول الله»، آنگاه نامه‌های پادشاهان عربستان و کشورهای  
 مجاور را با آن مهر می‌کردند.  
 ابن اسحاق نام سفرای رسول خدا و زمامدارانی را که به آنان نامه نوشته شد بدین ترتیب  
 ذکر می‌کند:

- ۱- دحیه بن خلیفه کلبی را نزد قیصر پادشاه روم فرستاد.
- ۲- عبد الله بن حدافه سهمی را نزد خسرو پرویز پادشاه ایران فرستاد.

- ۳- عمرو بن أمیة ضمیری را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد.  
 ۴- حاطب [۱] بن ابی بلتعہ را نزد مقوقس پادشاه اسکندریہ فرستاد.

- [۱]- در سیره ابن هشام، چاپ حلبی، سال ۱۳۵۵ به فتح طاء ضبط شده (ج ۴، ص ۲۵۴)  
 و در روض الانف به کسر طاء (ج ۷، ص ۵۱۷، تحقیق عبد الرحمن وکیل). م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸۱  
 ۵- عمرو بن عاص سهمی را نزد جیفر و عیاذ ازدی: پسران جلندی [۱]:  
 پادشاه عمان فرستاد.  
 ۶- سلیط بن عمرو (از بنی عامر بن لؤی) را نزد ثمامه بن أثال حنفی و هوذه- بن علی  
 حنفی: پادشاه یمامه فرستاد.  
 ۷- علاء بن حضرمی را نزد منذر بن ساوی [۲] عبدی پادشاه بحرین فرستاد.  
 ۸- شجاع بن وهب أسدی (از أسد خزیمه) را نزد حارث بن ابی شمر [۳]- غسانی پادشاه  
 تخوم شام فرستاد.  
 و به روایت ابن هشام:  
 ۹- شجاع بن وهب أسدی را نزد جبله بن أیهم غسانی [۴] پادشاه تخوم شام فرستاد.  
 ۱۰- و نیز مهاجرین ابی أمیة مخزومی را نزد حارث بن عبد کلال حمیری پادشاه یمن  
 فرستاد.

- و به روایت یعقوبی نیز:  
 ۱۱- جریر بن عبد الله بجلی را نزد ذو الکلاع [۵] حمیری.  
 ۱۲- عمّار بن یاسر را نزد أیهم بن نعمان غسانی.

- [۱]- در جوامع السیره چاپ دار المعارف به فتح دال ضبط شده (ص ۲۹) و در روض  
 الانف به کسر دال و تشدید یاء (ج ۷، ص ۵۲۱، تحقیق عبد الرحمن وکیل) م.

- [۲]- در سیره ابن هشام (ج ۴، ص ۲۵۴) به فتح واو، و در روض الانف (ج ۷، ص ۵۱۹) به کسر واو ضبط شده است. م.
- [۳]- در جوامع السیره به فتح شین و کسر میم (ص ۳۰) و در سیره (ج ۴، ص ۲۵۴) و روض (ج ۷، ص ۵۲۲) به کسر شین و سکون میم ضبط شده است. م.
- [۴]- به روایت جوامع السیره (ص ۳۰): به سوی هر دو که پسر عموی یکدیگر و پادشاهان بلقاء شام بودند.
- [۵]- در متن به ضم کاف ضبط شده است ولی در لسان العرب به فتح کاف تصریح کرده است. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۸۲
- ۱۳- خالد بن ولید را نزد دیان و بنی قنان.
- و به روایت جوامع السیره:
- ۱۴- معاذ بن جبل را نزد جمله اهل یمن [۱].
- این نامه‌ها که به گفته یعقوبی: دوازده نامه و به تحقیق بعضی از معاصرین: ۲۶ نامه بوده است در یک سال فرستاده نشده بلکه از اواخر سال شش تا وفات رسول خدا تدریجا نگارش یافته و فرستاده شده است، اما نامه‌های پادشاهان بزرگ در ذی حجه سال ششم یا محرّم سال هفتم فرستاده شده و به تصریح صاحب طبقات: در یک روز از محرّم سال هفتم، شش سفیر با شش نامه از مدینه رهسپار شدند، نامه‌های: نجاشی، قیصر روم، خسرو ایران، شاه اسکندریه، حارث بن ابی شمر [۲] و هوذه بن علی [۳].
- ظاهر روایت ابن حزم در جوامع السیره آن است که: نامه‌های پیش از فتح (در سال هشتم) و پس از «حدیبیه» (در سال ششم) ده نامه بوده است: شش نامه‌ای که در طبقات گفته است و نامه جیفر و عیاذ ازدی: پسران جلندی، نامه منذر بن ساوی- عبدی، نامه عبد کلال حمیری و نامه اهل یمن [۴].
- ابن حزم می‌نویسد: پادشاهانی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- آنان را به دین اسلام

دعوت کرد همه اسلام آوردند، به جز قیصر که می‌خواست اسلام آورد، اما از رومیان ترسید و اسلام نیاورد، و مقوقس که نزدیک به قبول اسلام بود و هدیه‌هایی هم تقدیم داشت، و هوذۀ بن علی و خسرو پرویز و حارث بن ابی شمر [۵] و نجاشی. و این نجاشی غیر از آن نجاشی بود که اصحاب رسول خدا به سوی او هجرت کردند، چه او اسلام آورد و از ترس رعیت خود اسلام خویش را نهفته می‌داشت و مسلمان از دنیا رفت،

- [۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۴-۲۵۵ چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۷۸، چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه. و جوامع، ص ۳۰. م.
- [۲]- به اختلاف منابع در ضبط این نام در پاورقی ۳ ص ۴۸۱ اشاره شد. م.
- [۳]- طبقات، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۶۲، چاپ بیروت، سال ۱۳۸۰ ه. م.
- [۴]- جوامع السیره ص ۲۹-۳۰ لیکن به جای عبد کلّال، عبد الملک آورده است. م.
- [۵]- به اختلاف منابع در ضبط این نام در پاورقی ۳ ص ۴۸۱ اشاره شد. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸۳،  
و رسول خدا به وسیله وحی از مرگ وی خبر یافت و مسلمانان را خبر داد و آنها را به بقیع برد و آنجا به صف ایستادند و بر وی نماز گزارند [۱].  
رسول خدا اینان همگی را به دین اسلام دعوت کرد و چنان که یعقوبی تصریح می‌کند: مضمون نامه‌هایی که با سفیران خود به آنان نوشت، همان بود که به خسرو ایران و قیصر روم نوشت [۲].

### نامه قیصر روم به این مضمون نوشته شده:

به نام خدای بخشاینده مهربان، از محمد پیامبر خدا به «قیصر» بزرگ روم، سلام بر کسی باد که هدایت را پیروی کند، اکنون تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم، پس دین اسلام را بپذیر و مسلمان شو تا سلامت بمانی و خدای هم دو بار اجرت بدهد [۳].

آنگاه رسول خدا آیه‌ای از قرآن را نوشت که او را دستور می‌دهد تا: اهل کتاب را به توحید خالص و دوری از هر گونه شرک دعوت کند و مضمون آیه این است: بگو: ای اهل کتاب! بیائید تا ما و شما بی هیچ تفاوتی یک سخن را بگوئیم و بپذیریم و ترویج نمائیم:

این که جز خدا را پرستش نکنیم و چیزی را شریک وی قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی را در مقابل خدا به سروری نگیریم، پس اگر روی گردان شدند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم - آنگاه در ذیل نامه نوشته شده است: - پس اگر روی گردان شدی، البته گناه کشاورزان بر تو خواهد بود.

دحیه بن خلیفه کلبی، نامه رسول خدا را به دستور خود آن حضرت به حاکم بصری رساند تا آن را به قیصر برساند، قیصر سابقاً نذر کرده بود که اگر رومیان بر ایرانیان

[۱]- مرجع گذشته.

[۲]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۸، چاپ بیروت، ۱۳۷۹. م.

[۳]- یک بار برای هدایت یافتن خودت و بار دیگر برای پیروی اهل کثورت از تو، یا هم یک بار در دنیا به بقای عزت و سلطنت و یک بار در آخرت به دخول در بهشت و رسیدن به ثوابهای الهی، یا یک بار به سبب پیروی عیسی و یک بار دیگر برای ایمان به محمد.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸۴

غالب شوند، پای پیاده به زیارت بیت المقدس مشرف شود و در این موقع (یعنی: اوائل سال هفتم هجرت) به وفای نذر خود پیاده رهسپار بود و حاکم بصری در حمص نامه را به او رساند. قیصر نامه را خواند و سپس بزرگان روم را فرا خواند و از حقانیت رسول خدا و راستی دعوتش سخن راند و رومیان را به قبول اسلام تشویق و ترغیب کرد اما ناگهان با مخالفت شدید و غوغای عجیب مردم رو به رو شد و برای آرام کردنشان گفت:



من هم نظری جز امتحان کردن شما نداشتم و فقط می‌خواستم بدین وسیله بدانم تا چه اندازه در دین خود پایدار و استوار هستید. آنگاه نامه‌ای برای رسول خدا فرستاد که ترجمه‌اش در این حدود است:

«نامه‌ای است برای أحمد: رسول خدا، همان کس که عیسی بدو بشارت داده است، از قیصر: شاه روم: هم نامه و هم فرستاده‌ات نزد من رسید و به راستی گواهی می‌دهم که: خدا تو را به رسالت فرستاده است، نام و ذکر تو را در انجیل که به دست ما است می‌بینم، عیسی بن مریم ما را به رسیدن تو بشارت داده است، من هم ملت روم را دعوت کردم تا به تو ایمان آورند و مسلمان شوند، اما زیر بار نرفتند و اسلام نیاوردند با آن که اگر فرمان مرا برده بودند برای ایشان بهتر بود، و اکنون دوست دارم و آرزو می‌کنم که نزد تو خدمتگزار می‌بودم و پاهای تو را می‌شستم».

در کتاب انسان العیون و سیره نبویّه، کیفیت مسافرت دحیه به این صورت نقل شده است: به روایتی: رسول خدا دحیه را فرمود که: نامه را به حاکم بصری یعنی: حارث: پادشاه غسان بدهد تا آن را به قیصر برساند، اما چون دحیه نزد حارث رسید، عدی بن حاتم را (که بعدها اسلام آورد) همراه وی فرستاد تا او را به حضور قیصر برساند، عدی دحیه را نزد قیصر برد، و رومیان به دحیه گفتند، هرگاه امپراطور را دیدی برای وی سجده کن و سر بر مدار تا تو را بار دهد. دحیه گفت: هرگز چنین کاری نمی‌کنم، و جز برای خدا سجده نخواهم کرد، گفتند: در این صورت نامه‌ات را نخواهد گرفت. پس مردی از رومیان به وی گفت: من تو را به کاری دلالت تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸۵، می‌کنم که بدون سجده کردن نامه‌ات را بگیرد. دحیه گفت: چه کاری؟ گفت: او را بر هر عتبه‌ای منبری است که روی آن می‌نشیند، پس نامه‌ات را رو به روی منبر بگذار که هیچ کس به آن دست نخواهد زد تا خودش آن را بردارد و صاحب نامه را بخواند، دحیه

چنان کرد. چون قیصر نامه را بر گرفت و دید که عنوان آن عربی است، مترجم خواست تا نامه را برای وی ترجمه کرد [۱].

### گستاخی برادرزاده قیصر

به روایت انسان العیون: برادرزاده قیصر سخت به خشم آمد و مشتی به سینه مترجم کوبید و نامه را از دستش گرفت و خواست پاره کند، و به عموی خود گفت: این شخص نام خود را پیش از نام تو نوشته، و تو را سرپرست روم خوانده است، نامه اش را دور بیفکن. قیصر گفت: به خدا قسم که: تو یا کودک نابخردی و یا مردی دیوانه، می خواهی نامه مردی را پیش از آن که آن را بخوانم پاره کنم؟ نامه مردی را که ناموس اکبر بر وی نازل می شود دور بیفکنم؟ حقّ همین است که نام خود را بر نام من مقدمّ بدارد، و من هم سرپرست روم بیش نیستم و خدا است که مالک من و مالک او است و خدا است که کشور روم را مسخرّ من ساخته است و اگر بخواهد رومیان را بر من چیره می سازد، چنان که ایرانیان را بر خسرو چیره ساخت و او را کشتند [۲].

### غوغای عوام روم و شهادت اسقف

به روایت أسد الغابه و اصابه و تاریخ الأمم از ابن اسحاق: قیصر پس از گواهی

[۱]- انسان العیون، ج ۳، ص ۲۴۲، چاپ بیروت مکتبه اسلامیة، سیره نبویه، هامش - انسان

العیون، ج ۳، ص ۵۶، م.

[۲]- ج ۳، ص ۲۴۵، چاپ بیروت مکتبه اسلامیة. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸۶

به رسالت رسول اکرم و اظهار ترس و بیم از غوغای عوام، دحیه را نزد اسقف بزرگ فرستاد تا نظر او را که بیشتر مورد احترام مردم بود بداند. اسقف به رسالت خاتم انبیا شهادت داد و جامه سپید پوشید و رهسپار کلیسا شد و به یگانگی خدا و پیامبری محمد

گواهی داد و مردم روم را به اسلام دعوت کرد، و در همانجا در گیرودار غوغای عوام به شهادت رسید، و قیصر هم بیش از پیش از رومیان بیمناک شد و از قبول اسلام معذرت خواست [۱].

### مشورت قیصر با دانشمندان مسیحی

به روایت دیگر تاریخ الأمم: قیصر به یکی از دانشمندان مسیحی نامه‌ای نوشت و موضوع و مضمون نامه رسول خدا را با وی در میان گذاشت، او در پاسخ قیصر نوشت که: «محمد بن عبد الله» همان پیامبر موعودی است که انتظار او را می‌بریم، او را تصدیق کن و از وی پیروی نما [۲].

### کنجکاوی قیصر

به روایت إنسان العیون و سیره نبویّه و تاریخ الأمم و کامل: قیصر دستور داد که مردی از اهل حجاز را پیدا کنند و نزد وی ببرند تا درباره محمد از او تحقیق کند، و چون أبو سفیان و جماعتی از قریش برای تجارت به شام رفته بودند آنان را به بیت - المقدس نزد قیصر بردند و در مجلس رسمی بر وی وارد کردند.

[۱]- تاریخ الامم، ج ۳، ص ۱۵۶۶، چاپ اروپا. در اصابه این مطلب را نیافتم، در أسد الغابه (ج ۲، ص ۱۳۰) و استیعاب (ج ۱، ص ۴۷۳، چاپ دار صادر) به اشاره برگزار شده است.

[۲]- تاریخ الامم، ج ۲، ص ۱۵۶۶، چاپ اروپا. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸۷  
قیصر: کدام یک از اینان، خویش نزدیکتر این مردی است که خود را پیامبر گمان می‌برد؟

أبو سفیان: من از همه به وی نزدیکترم (زیرا در آن کاروان قریش شخص دیگری از بنی

عبد مناف (نبود).

قیصر: با وی چه نسبتی داری؟

أبو سفیان پسر عموی من است.

قیصر: نزدیک بیا.

سپس دستور داد تا همراهان «أبو سفیان» را پشت سر وی قرار دادند و آنگاه رو به مترجم

خود کرد و گفت: به همراهان أبو سفیان بگو: این مرد را پیش روی شما نشاندم تا درباره

آن مردی که خود را پیامبر می‌داند از وی پرسش کنم و شما را پشت سرش نشاندم تا

اگر دروغی بگوید (روبروی او نباشید و حیا نکنید و) دروغ وی را رد کنید.

أبو سفیان می‌گوید: به خدا که: اگر بیم آن نداشتم که دروغ مراد کنند، دروغ می‌گفتم،

اما حیا کردم و بر خلاف میل خود راست گفتم.

قیصر: این مرد در میان شما دارای چگونه اصل و نسبی است؟

أبو سفیان: مردی است در میان ما اصیل و شریف.

قیصر: پیش از او دیگری از شما چنین سخنی گفته است؟

أبو سفیان: نه.

قیصر: پیش از آن که خود را پیامبر بدانند، او را متهم به دروغگوئی بر مردم می‌کردید؟

أبو سفیان: نه.

قیصر: از پدرانش کسی پادشاه بوده است؟

أبو سفیان: نه.

قیصر: در عقل و درایت چگونه است؟

أبو سفیان: هرگز در عقل و درایت او نقصی ندیده‌ایم.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۸۸.

قیصر: اشراف مردم او را پیروی می‌کنند یا ضعفای مردم؟

أبو سفیان: ضعفای مردم.

قیصر: پیروان او رو به فزونی هستند یا روز به روز کمتر می‌شوند؟  
 أبو سفیان: روز به روز بر شماره آنان افزوده می‌شود؟  
 قیصر: می‌شود کسی از ایشان از دین اسلام بدش آید و مرتدّ شود؟  
 أبو سفیان: نه.

قیصر: عهدشکنی و بیوفائی می‌کند؟  
 أبو سفیان: نه و اکنون ما را با وی عهد و پیمانی است که نمی‌دانیم در آینده چه خواهد کرد (مراد وی عهدنامه حدیبیه بود).  
 قیصر: تاکنون با وی جنگ هم کرده‌اید؟  
 أبو سفیان: آری.

قیصر: جنگ شما و او چگونه برگزار می‌شده است؟  
 أبو سفیان: به نوبت، گاه ما پیروز می‌شدیم و گاه او پیروز می‌گشت (در جنگ بدر او بر ما پیروز شد و من در آن جنگ حضور نداشتم، اما پس از آن به شهرشان حمله بردیم و شکمها را شکافتیم و گوشها و بینیها را بریدیم).  
 قیصر: شما را به چه امر می‌کند؟  
 أبو سفیان: به ما دستور می‌دهد که: تنها خدا را پرستش کنیم، چیزی را شریک وی قرار ندهیم، ما را از پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیده‌اند باز می‌دارد، ما را به نماز - خواندن و صدقه دادن و راستگوئی و پارسائی و وفای به عهد و ادای امانت امر می‌کند.  
 قیصر: از اصل و نسب وی پرسش کردم، گفתי: او در میان شما مردی است اصیل و شریف، پیامبران خدا باید در میان قبیله خود اصیل و شریف باشند. از تو پرسیدم: آیا پیش از وی از شما کسی چنین سخنی گفته است؟ گفתי که: چنین کسی در میان شما نبوده است، البته اگر کسی از شما پیش از او این ادعا را کرده بود می‌گفتم: این شخص هم همان چه را پیش از وی گفته‌اند تقلید می‌کند. پرسیدم: آیا پیش از آن که چنین سخنی بگوید

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۸۹

او را متهم به دروغ گفتن بر مردم می کرده‌اید؟ گفتی که: چنین نبوده است، از همین راه فهمیدم که نمی‌شود او دروغ گفتن بر مردم را رها کند آنگاه بر خداوند دروغ بگویند. آنگاه از تو پرسیدم: آیا از پدران وی کسی پادشاه بوده است؟ گفتی: پادشاهی در میان پدران او نبوده است، البته اگر کسی از پدران پادشاه می‌بود می‌گفتم: این مرد در جستجوی پادشاهی پدران قیام کرده است. از تو پرسیدم: آیا اشراف مردم از وی پیروی کرده‌اند یا ضعفای مردم؟ گفتی: ضعفای وی پیروی می‌کنند، پیروان پیامبران خدا همین ضعفای مردمند (یعنی: طبقه محروم و رنجبر و زحمتکش اجتماع، نه مردمی که از وضع موجود که بر محور منافع مشروع و نامشروع آنان می‌چرخد، کاملاً رضایت دارند، و در مقابل هر کس که بخواهد چهره اجتماع را عوض کند و قیافه زندگی مردم را تغییر دهد کارشکنی و دشمنی می‌کنند). از تو پرسیدم: آیا بر شماره آنان افزوده می‌شود یا تدریجاً کم می‌شود؟ گفتی: روز به روز بر شماره آنان افزوده می‌شود و ایمان (به خدا و پیامبران بر حق) این چنین است (یعنی: روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کند) تا به حد کمال برسد. از تو پرسیدم: آیا می‌شود کسی از ایشان از دین اسلام بدش آید و مرتد شود؟ گفتی: چنین چیزی پیش نیامده است، راه ایمان چنین است، زیرا که هرگاه دل به وسیله ایمان گشایش یافت و به ایمان خرسند گردید، دیگر شرح صدر مانع است که دلتنگی و دلسردی از ایمان پیش آید. از تو پرسیدم: آیا میان شما و او جنگی روی داده - است؟ گفتی که: جنگهائی میان شما و او روی داده و جنگ شما و او به نوبت بوده است:

گاهی او بر شما پیروز می‌شده و گاهی شما بر وی پیروز می‌آمده‌اید، پیامبران خدا چنین می‌باشند و گاه گرفتار می‌شوند، اما عاقبت پیروزی نهائی برای ایشان مسلم است. از تو پرسیدم:

شما را به چه امر می‌کند؟ در پاسخ گفتی: شما را به نماز خواندن، صدقه دادن، پارسائی،

وفای به عهد و ادای امانت امر می کند. از تو پرسیدم: آیا غدر و مکر هم می کند؟ گفتی: اهل این کارها نیست، این خود شأن پیامبران است که غدر و مکر نمی کنند، از این پرسش و پاسخها دانستم که او پیامبر خدا است، لیکن گمان نمی بردم که در میان شما باشد، اگر آنچه گفتی راست باشد، نزدیک است که جای همین دو پای مرا هم مالک شود.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۰

در آخر نامه «خسرو ایران» هم نوشته شد: «اسلام بیاور تا سلامت بمانی، پس اگر امتناع ورزیدی گناه مجوس بر تو خواهد بود».

بیشتر مورخان [۱] نوشته اند که: «خسرو» گفت: این شخص کیست که مرا به دین خویش دعوت می کند و نام خود را پیش از نام من می نویسد؟ آنگاه مقداری خاک برای رسول خدا فرستاد. رسول خدا گفت: چنان که نامه ام را پاره کرد، خدای پادشاهیش را پاره کند و خاکی هم که برای من فرستاده است نشان آن است که به زودی شما مسلمانان کشور وی را مالک می شوید.

اما یعقوبی می نویسد که: «خسرو» نامه ای به رسول خدا نوشت و آن را در میان دو پاره حریر نهاد و میان آن دو، مشگی گذاشت و رسول خدا هم از آن مشگ چیزی بر گرفت و بوئید و به اصحاب هم داد، سپس گفت: ما را نیازی به این حریر نیست و به کار پوشاک ما نمی آید، آنگاه بی آن که نامه را باز کند و بخواند گفت: البته باید به دین من در آئی و گرنه خودم با اصحاب خویش بر سرت خواهم آمد، اما فرمان خدا زودتر می رسد، به نامه ات هم از خودت داناترم، در آن چنین و چنان نوشته است.

[۱]- اگر مقصود این است که کیفیت مزبور را بیشتر مورخان نوشته اند، بر حسب تفحصی که این جانب کرده ام، این کیفیت در کتاب مناقب ابن شهر آشوب به نقل از ابن مهدی مامطیری ذکر شده است (ج ۱، ص ۷۰، چاپ نجف، ۱۳۷۶ ه. و مجلسی هم آن را در کتاب بحار الانوار آورده است (ج ۲۰، ص ۳۸۱، چاپ علوی آخوندی) ولی اگر مقصود

پاره کردن و استخفاف به نامه رسول خدا است مطلبی است درست (ر. ک: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۳، چاپ بیروت ۱۳۸۵ ه. و طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۶۰، چاپ بیروت ۱۳۸۰ ه. و سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۴۷، چاپ بیروت مکتبه اسلامیه. و سیره نبویه در هامش سیره حلبیه ج ۳، ص ۶۳. و تاریخ یعقوبی در یکی از دو روایتش ج ۲، ص ۷۷، چاپ بیروت ۱۳۷۹ ه.

ضمنا عبارت: «و خاکی هم که ...» مناسب است به این عبارت: «برای من خاک فرستاده است، بدانید که به زودی شما ...» تغییر داده شود، زیرا عبارت منبع این است: «و بعث الیٰ بتراب أما انکم ستملکون ...» م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۱. سپس فرستاده «خسرو» نزد وی بازگشت و آنچه را دیده و شنیده بود برای وی نقل کرد. هر چند ظاهر این دو نقل با هم مخالف است، ولی می توان بین آنها جمع کرد به آنچه از تاریخ بغداد نقل شده است که: پس از آن که «خسرو» نامه را پاره کرد، «عبد الله بن حذافه» سخنان درشت و ناهموار به او گفت و «خسرو» پاره هائی از حریر به رسول خدا هدیه کرد. در مسند احمد نیز نقل شده است که: «خسرو» هدیه ای به رسول خدا تقدیم داشت و رسول خدا هم آن را پذیرفت [۱].

### گستاخی خسرو پرویز

در کتاب طبقات می نویسد [۲]: چون رسول خدا خبر یافت که «خسرو» نامه اش را پاره کرده است گفت: خدایا پادشاهیش را پاره ساز و «خسرو» به «بازان» عامل خود در یمن نوشت که: از طرف خود دو مرد دلیر نزد این مردی که در حجاز است بفرست تا خبر وی را برای من بیاورند (در پاره ای مآخذ [۳]: تا او را نزد من بیاورند) «بازان» قهرمان خود را با مردی دیگر فرستاد و همراه آن دو، نامه ای هم نوشت تا به مدینه آمدند و نامه «بازان» را به رسول خدا- صلی الله علیه و آله- دادند. رسول خدا لبخند زد، و آن دو را



در حالی که به لرزه افتاده بودند به اسلام دعوت کرد و گفت: امروز بروید و فردا نزد من بیایید تا تصمیم خود را به شما بگویم. فردا که آمدند، به آن دو گفت: به امیر خود (باذان) بگویید که: پروردگار من دیشب هفت ساعت از شب گذشته (شب سه - شنبه دهم ماه جمادی الأولى سال هفتم هجرت) شیرویه پسر خسرو را بر وی مسلط ساخت و او را کشت.

- [۱]- ج ۱، ص ۹۶ و ۱۴۵، چاپ بیروت، ۱۳۸۹ ه. م.
- [۲]- ج ۱، ص ۲۶۰، چاپ بیروت، سال ۱۳۸۰. م.
- [۳]- انسان العیون (ج ۳، ص ۲۴۷. م.). سیره زینی دحلان (حاشیه انسان العیون، ج ۳، ص ۶۳. م.)، کامل (ج ۲، ص ۲۱۳. م.) و برخی مآخذ دیگر.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۲،
- فرستادگان «باذان» با این خبر نزد وی بازگشتند و او خود و دیگر ایرانی زادگانی که در یمن بودند به دین اسلام درآمدند.
- ابن اسحاق نیز می نویسد: پس از آن که «أبرهه» هلاک شد، پسرش: «یکسوم - بن أبرهه» به پادشاهی یمن رسید، و چون «یکسوم بن أبرهه» نیز هلاک شد، برادرش: «مسروق بن أبرهه» پادشاه یمن شد، و چون گرفتاری اهل یمن به درازا کشید «سیف بن ذی یزن حمیری» نزد «قیصر» پادشاه روم رفت و از وی خواست تا در کار یمن دخالت کند و آن را از دست حبشیان بیرون آورد و خود بر آن حکومت کند، اما «قیصر» به شکایت وی ترتیب اثر نداد. «سیف» نزد «نعمان بن منذر» رفت که در سرزمین «حیره» و مضافات آن از «عراق» دست نشانده «خسرو» بود و از حبشیان نزد وی شکایت کرد، «نعمان» گفت: من همه ساله نزد «خسرو» می روم، همین جا بمان تا وقت آن برسد. «سیف» به دستور «نعمان» نزد وی ماند و همراه او رهسپار ایران شد، «نعمان» او را نزد «خسرو» برد تا مطلب را به عرض رسانید، «خسرو» پس از مشورت با وزیران خود، هشتصد

مرد زندانی را همراه وی ساخت و مردی را به نام «وهرز» بر آنان فرماندهی بخشید و در هشت کشتی رهسپار یمن شدند: دو کشتی غرق شد و شش کشتی دیگر به ساحل یمن رسید، و پس از جنگی که روی داد، «مسروق» کشته شد و فرمانده ایرانی به شهر «صنعاء» درآمد و با ایرانیان در یمن اقامت گزیدند و ایرانی‌زادگانی که امروز (یعنی: در زمان ابن اسحاق که نیمه اول قرن دوم بوده است) در یمن اقامت دارند، از فرزندان همان سپاه می‌باشند.

پادشاهی حبشه در یمن از روزی که «اریاط» وارد یمن شد تا روزی که ایرانیان «مسروق بن ابرهه» را کشتند و حبشیان را بیرون کردند، هفتاد و دو سال بود که چهار نفر حبشی: اریاط، ابرهه، یکسوم بن ابرهه و مسروق بن ابرهه به ترتیب حکومت کردند [۱].

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۳-۷۱، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۳

ابن هشام گوید: سپس «وهرز» بمرد و «خسرو» پسرش: «مرزبان بن وهرز» را به حکومت یمن منصوب کرد و پس از مرگ وی «تینجان بن مرزبان» و پس از مرگ وی پسرش بر یمن حکومت یافتند، سپس «خسرو» پسر «تینجان» را از کار بر کنار کرد و «باذان» را بر سر کار آورد و «باذان» همچنان بر سر کار بود تا خدا محمد- صلی الله علیه و آله- را مبعوث کرد [۱].

آنگاه ابن اسحاق از قول زهری روایت می‌کند که: «خسرو» به «باذان» نوشت: خبر یافته‌ام که: مردی از «قریش» در مکه سر بلند کرده و خود را پیامبر می‌پندارد، تو خود نزد وی رهسپار شو و او را به توبه دعوت کن، اگر توبه کرد چه بهتر و اگر نه سرش را برای من بفرست.

«باذان» نامه «خسرو» را نزد رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرستاد. رسول خدا در پاسخ وی نوشت: خدا مرا وعده داده است که: «خسرو» در فلان روز از فلان ماه کشته می‌شود.

چون نامه رسول خدا به «باذان» رسید، تأمل کرد تا ببیند چه خبر می‌رسد و با خود گفت: اگر پیامبر باشد آنچه گفته است روی خواهد داد. در همان روزی که رسول خدا خبر داده بود «خسرو» کشته شد و چون خبر آن به «باذان» رسید خبر اسلام خود و دیگر ایرانی‌زادگان یمن را نزد رسول خدا فرستاد، رسول خدا به فرستادگان «باذان» گفت: شما از ما اهل بیت هستید و به ما ملحق خواهید بود، و از همین جا بود که رسول خدا گفت: سلمان از ما اهل بیت است [۲]. ابن حجر می‌نویسد که: «خسرو» به «باذان» نوشت: کسی را نزد محمد بفرست تا او را دستور دهد که به دین قوم خود بازگردد و اگر امتناع ورزید با وی جنگ کن [۳].

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.

[۲] - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.

[۳] - اصابه، ج ۱، ص ۱۷۰، شماره ۷۵۹ چاپ افست دار صادر، بیروت. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۴

### نامه نجاشی

به روایت صاحب طبقات: نخستین سفیری که از مدینه بیرون رفت «عمرو- بن أمیه ضمیری» بود با دو نامه برای امپراطور حبشه، که در یکی از آن دو نامه، رسول- خدا او را به اسلام دعوت کرده و آیاتی از قرآن مجید را بر وی خوانده بود. «نجاشی» نامه رسول خدا را گرفت و روی چشم گذاشت و از تخت خویش فرود آمد و از روی فروتنی بر زمین نشست سپس اسلام آورد و شهادت بر زبان راند و گفت: اگر می‌توانستم نزد وی می‌رفتم. آنگاه پاسخ نامه وی را مبنی بر اجابت دعوت و تصدیق به رسالت و اسلام آوردن بر دست «جعفر بن ابی طالب» به رسول خدا نوشت [۱]. در نامه دیگر او را فرموده بود که: «أم حبیبه» دختر «أبو سفیان بن حرب» را برای وی

تزویدج کند (و این «أمّ حبیبه» با شوهر مسلمان خود: «عبید الله بن جحش اسدی» به حبشه مهاجرت کرده بود و «عبید الله» در حبشه کیش نصرانی گرفت و مرد) و نیز أصحاب وی را که تاکنون در حبشه مانده‌اند، به مدینه روانه کند. «نجاشی» به فرموده رسول خدا «أمّ حبیبه» را برای رسول خدا تزویدج کرد و از خود چهارصد دینار کابین داد و فرمود تا: وسائل سفر مسلمانان باقیمانده را فراهم ساختند و آنان را در دو کشتی همراه «عمرو بن أمیه ضمیری» به مدینه فرستاد.

### نامه شاه اسکندریّه

«حاطب بن اَبی بلتعّه» نامه رسول خدا- صلی الله علیه و آله- را که به منظور و مضمون دعوت «مقوقس» به قبول اسلام نگارش یافته بود به وی رسانید و چون نامه را خواند، از در احترام و ادب سخن گفت و آن را در حقّه‌ای از عاج نهاد و مهر کرد و به یکی

---

[۱]- ر. ک: مکاتیب الرسول ج ۱، ص ۱۲۱-۱۳۳. محمد و زمامداران، ص ۱۸-۶۵.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۵.  
از زنان خود سپرد و سپس به رسول خدا نامه‌ای بدین مضمون نوشت: «دانسته بودم که پیامبری باقیمانده است، اما گمان می‌کردم که در شام ظاهر می‌شود، اکنون فرستاده‌ات را گرامی داشتم و دو کنیز پرارزش و جامه‌ای و استری برای سواری خودت فرستادم». رسول خدا پیشکشی او را پذیرفت و دو کنیز را هم که یکی «ماریه» مادر ابراهیم است، و دیگری خواهرش «شیرین» و نیز استر سفیدی را که نامش «دلّیل» بود برگرفت و فرمود: «ناپاک، در گذشتن از پادشاهیش بخل ورزید با آن که پادشاهی او را دوامی نیست». به روایت حلبی: شاه مصر به «حاطب» گفت: راستی اگر این شخص پیغمبر است چرا بر کسانی از اقوام خود که با وی مخالفت کرده و او را از مکه به مدینه آواره ساخته‌اند نفرین نمی‌کند، تا خدا او را بر ایشان مسلط کند؟ (و این سخن را دو بار تکرار کرد)

«حاطب» گفت: مگر تو خود به رسالت «عیسی بن مریم» شهادت نمی‌دهی، پس چرا هنگامی که قوم «عیسی» او را گرفته و می‌خواستند بکشند، بر آنان نفرین نکرد تا خدا نابودشان سازد، تا آن که خدا او را به سوی خود بالا برد؟ شاه گفت: أحسنت. مردی فرزانه‌ای که از نزد مردی فرزانه آمده‌ای. سپس «حاطب» به او گفت: پیش از تو مردی بود که خود را پروردگار برتر و بالاتر می‌پنداشت (یعنی: فرعون)، خداوند او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار ساخت و از وی انتقام گرفت، پس تو هم از وی عبرت بگیر، نکند دیگران از تو عبرت بگیرند، این پیامبر برای دعوت مردم قیام کرد و از همه بیشتر «قریش» و «یهود» با وی دشمنی کردند و نزدیکتر به او مسیحیان بودند، و چنان که روزی موسی به آمدن عیسی بشارت داده است، روزی هم عیسی به آمدن محمد - صلی الله علیه و آله - بشارت داده است، و چنان که تو یهود را به پیروی از انجیل دعوت می‌کنی، ما هم تو را به پیروی از قرآن فرا می‌خوانیم، هر پیامبری که مبعوث شد مردم آن زمان، امت اویند و باید از وی اطاعت کنند، تو هم امروز باید از پیامبر ما پیروی کنی، ما تو را از پیروی «عیسی» نهی نمی‌کنیم، بلکه تو را بدان دعوت می‌کنیم. گفت: من خود در کار این پیامبر دقیق شده‌ام و امر و نهی وی را بررسی کرده‌ام و برهان نبوت او را درست یافته‌ام، بعد از این هم باز آن را بررسی خواهم کرد.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۴۹۶  
 «حاطب» می‌گوید: در پنج روزی که میهمان شاه مصر بودم، از من به خوبی پذیرائی می‌کرد و مرا گرامی می‌داشت.

### نامه حارث بن ابی شمر [۱] غسانی

«شجاع بن وهب أسدی» (یکی از شش سفیر) می‌گوید: «حارث بن ابی شمر» در غوطه «دمشق» سرگرم فراهم ساختن وسائل پذیرائی قیصر روم بود که از «حمص» به طرف

«ایلیاء» می آمد، دو یا سه روز انتظار کشیدم و سپس به حاجب وی گفتم: من از طرف پیامبر خدا نزد وی فرستاده شده‌ام، گفت: تا فلان روز نمی توانی وی را ملاقات کنی، اما خود حاجب که اهل روم بود، مرا گرمی می داشت، و از من به خوبی پذیرائی می کرد و پیوسته از صفات و خصوصیات رسول خدا، و از آنچه بدان دعوت می کند از من پرسش می کرد، و رقتی به او دست می داد و او را گریه می گرفت و می گفت: من خود کتاب انجیل را خوانده‌ام و صفات پیامبر شما را بعینه در آن می یابم، من به وی ایمان دارم و او را تصدیق می کنم اما بیم دارم که «حارث» مرا بکشد. شجاع می گوید: روزی «حارث» بیرون آمد و تاج بر سر نهاد و مرا بار داد، نامه رسول خدا را به وی دادم، «حارث» آن را خواند و سپس دور انداخت و گفت: کیست که پادشاهی مرا از من بگیرد؟ من خود به جنگ وی می روم هر چند در یمن باشد، مردم را فراهم آورید! و پیوسته تا شامگاه نشسته و امور بر وی عرضه می شد، آنگاه فرمان داد که ستوران را نعل کنند و سپس گفت: آنچه را می بینی به پیامبرت بازگویی، در این موقع قصه این نامه و تصمیم خود را به «قیصر» گزارش داد، «قیصر» به وی نوشت از این فکر در گذر و در «ایلیاء» نزد من آی. آنگاه که نامه «قیصر» به وی رسید مرا خواست و گفت: چه وقت می خواهی بروی؟ گفتم: فردا. دستور داد: صد مثقال

[۱]- در سیره ابن هشام، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ هـ، به کسر شین و سکون میم ضبط شده است (ج ۴، ص ۲۵۴). م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۷.  
طلا به من دادند و حاجب او هم با من همراهی کرد و دستور داد هزینه و پوششی به من ارزانی دارند و گفت: سلام مرا به رسول خدا برسان.  
شجاع می گوید: چون نزد رسول خدا بازگشتم، فرمود: پادشاهی وی بر باد رود.

و چون سلام و گفتار حاجب وی را رساندم گفتم: راست گفته است. «حارث بن اَبی - شمر» در سال هشتم هجرت در گذشته است.

### نامه هودۀ بن علی

«سلیط بن عمرو عامری» (یکی از شش سفیر رسول خدا) با نامه‌ای مشتمل بر دعوت به اسلام نزد «هوده» رفت، او نامه را خواند و از «سلیط بن عمرو» نیک پذیرائی کرد و پاسخی نرم و ملایم بداد، او در پاسخ خود نوشت: هر چند آنچه بدان دعوت می‌کنی، بس نیک و زیبا است، اما من شاعر قوم خود و سخنور ایشان هستم و عرب از من حساب می‌برند، پس بخشی از این امر را به من واگذار تا تو را پیروی کنم آنگاه «سلیط بن عمرو» را جایزه‌ای داد و جامه‌هایی از پارچه‌های «هجر» به وی بخشید، و او هم نزد رسول خدا بازگشت و گفتار و رفتار «هوده» را گزارش داد. چون رسول - خدا نامه وی را خواند، گفت: اگر از من قطعه زمینی هم می‌خواست به وی نمی‌دادم [۱]، هم خود او و هم هر چه دارد بر باد رود. پس از فتح مکه بود که رسول خدا از مرگ «هؤذۀ» خبر یافت.

[۱] - حلبی در انسان العیون (ج ۳، ص ۲۵۴ چاپ بیروت. م.) لفظ سیابه (به فتح سین، و تخفیف یاء و بای مفتوحه) را که در حدیث آمده است به «قطعه زمین» تفسیر کرده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۸

### نامه جلندی [۱] و فرزندانش

عمرو بن عاص در ذی‌قعدة سال هشتم، نامه «جیفر» پادشاه عمان و برادرش: «عبد» (یا: عیاذ) [۲]: پسران «جلندی» آزادی را برد و هر دو برادر اسلام آوردند و زکات پرداختند.

نام «جیفر» و پدرش «جلندی» در شمار صحابه ذکر شده است، و بر حسب بعضی از

روایات «عمرو بن عاص» نامه‌ای برای «جلندی» برد و او هم به دین اسلام درآمد و اشعاری هم در این باب گفت که در اصابه ابن حجر نقل شده است [۳].

### نامه منذر بن ساوی

رسول خدا در بازگشت از «جعرانه» [۴] (سال هشتم هجرت) «علاء بن حضرمی»

- [۱]- اصابه: به ضم جیم و فتح لام و دال و سکون نون ضبط کرده (ج ۱، ص ۲۶۲، چاپ- دار صادر. م.) ولی صاحب قاموس این ضبط را از اشتباهات جوهری دانسته و خود، آن را به ضم لام ضبط کرده است (ماده جلد). ناگفته نماند که: این جانب در کتاب صحاح تصریحی به فتح لام نیافتم (ر. ک: صحاح، چاپ قاهره، ۱۳۷۶ ه، ماده جلد) م.
- [۲]- علی الظاهر در این که نام یکی از فرزندان جلندی، جیفر است اختلافی نیست، ولی أصحاب سیر و تواریخ نام فرزند دیگر را مختلف نوشته‌اند: در کتاب سیره ابن هشام (ج ۴، ص ۲۵۴، چاپ حلبی ۱۳۵۵) و جوامع السیره (ص ۲۹، چاپ مصر دار المعارف) عیاذ، نوشته شده، و در کتاب طبقات ابن سعد (ج ۱، ص ۲۶۲، چاپ بیروت، ۱۳۸۰) و سیره نبویه (حاشیه سیره حلبیه ج ۳، ص ۷۳) و غیره، عبد نوشته شده، عبید و عباد هم نوشته شده است (ر. ک: اصابه ج ۱، ص ۲۶۴، دار صادر) م.
- [۳]- ج ۱، ص ۲۶۲، چاپ دار صادر. م.
- [۴]- جعرانه: به کسر جیم و سکون عین و یا به کسر جیم و عین و تشدید راء (ر. ک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۴۲، چاپ بیروت، ۱۳۷۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۴۹۹،
- را با نامه‌ای مشتمل بر دعوت به اسلام نزد «منذر بن ساوی عبدی»: پادشاه «بحرین» فرستاد، «منذر» اسلام آورد و پاسخ نامه رسول خدا را نوشت و کسب تکلیف کرد که با مجوس



و یهود بحرین چگونه رفتار کند، رسول خدا او را همچنان بر حکومت «بحرین» باقی گذاشت و درباره مجوس و یهود «بحرین» هم اگر اسلام نیاوردند دستور جزیه داد.

### نامه جبلة بن أیهم

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نامه‌ای به «جبلة بن أیهم» پادشاه «غسان» نوشت و او را نیز به قبول اسلام دعوت فرمود، «جبلة» اسلام آورد و نامه‌ای مشتمل بر اظهار اسلام و انقیاد نسبت به رسول خدا نوشت و هدیه‌ای هم تقدیم داشت، و همچنان مسلمان بود تا آنکه روزی در زمان «عمر» در بازار «دمشق» راه می‌رفت، مردی از «بنی مزینه» را لگد کرد، مرد «مزنی» بر جست و سیلی به صورت او نواخت، او را گرفتند و نزد «أبو عبیده بن جراح» بردند و گفتند: این مرد، به صورت «جبلة» سیلی نواخته است. «أبو عبیده» گفت: «جبلة» هم با وی چنان کند، گفتند: نباید کشته شود؟ گفت: نه، گفتند: نباید دست وی بریده شود؟ گفت: نه، فقط خدای- متعال حق قصاص قرار داده است. «جبلة» گفت: شما نظر می‌دهید که: من روی خود را مانند روی بزغاله‌ای قرار دهم که از کنار بیابان آمده است؟ این دین بد دینی است. سپس به کیش نصرانی بازگشت و با قبیله خود رهسپار دیار روم شد [۱].

[۱]- نامه‌های دیگر را در کتاب طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۹۱، چاپ بیروت، ۱۳۸۰ ملاحظه کنید.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰۰

### چند واقعه دیگر در سال ششم هجرت

- ۱- در این سال مردم به قحطی و خشکسالی گرفتار شدند و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در ماه رمضان نماز باران گزارد.
- ۲- در همین سال بود که «مغیره بن شعبه» به دین اسلام درآمد.

۳- در این سال بود که «شهربراز» فرمانده «پرویز بن هرمز» از رومیان شکست خورد و رومیان بر ایرانیان پیروز گشتند، و درباره اینان نزول یافت: الم، غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ [۱]. نوشته‌اند که: در همین سال «اوس بن صامت أنصاری خزرجی» با زنش: «خوله» که دختر عموی او بودظهار کرد (یعنی: به رسم جاهلیت او را طلاق داد) و زن نزد رسول خدا رفت و شکایت کرد و آیات مربوط به «ظهار» که در اول سوره مجادله (۵۸) است نازل شد.

### سال هفتم هجرت یا سنه الاستغلاب

#### غزوه خیبر [۲]

#### اشاره

ابن اسحاق می گوید: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- پس از بازگشت از «حدیبیه» ماه ذی الحجّه و چند روزی از محرم را در مدینه ماند، و حج آن سال را مشرکین برگزار کردند، سپس در همان ماه محرم رهسپار «خیبر» شد، به قول ابن هشام: «نمیله بن - عبد الله لثی» و به قول صاحب طبقات: «سباع بن عرفطه غفاری» را در مدینه

[۱]- سوره روم، آیه ۱- ۳

[۲]- محرم سال هفتم، ماه هفتاد و یکم هجرت (سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۲، چاپ-

حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.) و یا جمادی الأولى سال هفتم (طبقات، ج ۲، ص ۱۰۶، چاپ بیروت،

۱۳۸۰ ه. م.)

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰۱

جانشین گذاشت. از امّهات مؤمنین «أمّ سلمه» را با خود همراه برد، و رایت را که به رنگ

سفید بود به علی بن ابی طالب- علیه السلام- سپرد.

به روایت دیگر: لوای سفید را به «علی» داد و رایتی هم به «حباب بن منذر» و رایتی دیگر به «سعد بن عباد» عباد.

در راه خیبر «عامر بن اکوع» برای رسول خدا شعرخوانی می کرد و چنین می گفت: و الله لو لا الله ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلینا إنا إذا قوم بغوا علينا إن أرادوا فتنة أبینا فأنزلن سکینه علينا و ثبت الأقدام إن لاقینا [۱] پس رسول خدا درباره وی دعا کرد و گفت: یرحمک الله، صحابه از این دعا چنین فهمیدند که وی به شهادت می رسد و او در «خیبر» به شهادت رسید.

ابن اسحاق روایت کرده است که: چون رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نزدیک «خیبر» رسید به أصحاب خود فرمود: توقّف کنید و سپس چنین دعا کرد: اللهم ربّ السماوات و ما أظللن، و ربّ الأرضین و ما أقللن، و ربّ الشیاطین و ما أضللن، و ربّ الریح و ما أذرین، فإننا نسألك خیر هذه القرية و خیر أهلها و خیر ما فیها، و نعوذ بك من شرّها و شرّ أهلها و شرّ ما فیها [۲].

«خدایا! ای پروردگار آسمانها و آنچه سایه افکنده‌اند، و ای پروردگار زمینها و آنچه برداشته‌اند، و ای پروردگار دیوها و آنچه گمراه کرده‌اند، و ای پروردگار باده‌ها و آنچه پراکنده ساخته‌اند، از تو می‌خواهیم خیر این قریه و خیر اهلس را و خیر آنچه را که در آن است، و به تو پناه می‌بریم از شرّ این قریه، و شرّ اهلس و شرّ آنچه در آن است».

[۱]- یعنی: به خدا سوگند: اگر خدای نبود ما به راه راست هدایت نمی‌شدیم، صدقه نمی‌دادیم، نماز نمی‌خواندیم، چنانچه مردمی بر ما ستم کنند و بخواهند آشوب کنند نخواهیم گذاشت، خدایا بر ما آرامش نازل فرما و ما را در مواقع برخورد با دشمنان ثابت قدم بدار. م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۳، چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۰۲  
سپس فرمود: به نام خدا پیش روید.

### مسیر رسول اکرم از مدینه تا خیبر

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از مدینه رهسپار «عصر»- که کوهی است میان مدینه و وادی «فرع»- شد و در آنجا برای وی مسجدی ساخته شد، سپس رهسپار «صهباء» گشت که میان آن و «خیبر» یک مرحله است، آنگاه از آنجا با سپاه خویش تا وادی «رجیع» پیش رفت و میان اهل «خیبر» و قبیله «غطفان» فرود آمد، تا بدین وسیله «غطفانیها» را که پشتیبان اهل خیبر بودند از کمک دادن به آنان بازدارد، چه قبیله «غطفان» پس از آن که از رسیدن رسول خدا به حدود «خیبر» خبر یافتند، همداستان رو به راه نهادند تا یهودیان را علیه رسول خدا کمک دهند، اما پس از آن که یک منزل راه پیمودند، بر اهل و عیال و اموال خود بیمناک شدند و بازگشتند، و از کمک یهودیان منصرف شدند. به روایت إمتاع الأسماع: «عیینه بن حصن فزاری» با چهار هزار نفر از «غطفان» برای کمک یهودیان رهسپار شد، و چون رسول خدا از این پیش آمد خبر یافت کس نزد وی فرستاد تا بازگردد، و نصف میوه «خیبر» از آن او باشد. «عیینه» پیشنهاد رسول خدا را نپذیرفت و گفت: از هم پیمانان خویش جدا نمی شوم، اما خدای متعال ترس و بیم را بر وی چیره ساخت، تا بدون هیچ حق حساب و قراردادی با مردان «غطفان» از میدان رزم کنار کشید و یهودیان را تنها گذاشت.

### آغاز جنگ و فتح قلاع خیبر

مورخان اسلامی را در ترتیب فتح قلاع «خیبر» اختلاف است، و ما بدون نظر داشتن به ترتیب فتح، نام آنها را می بریم:

۱- قلعه «ناعم» (که به قول ابن اسحاق: پیش از قلعه های دیگر فتح شد) و «محمود بن

- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۰۳
- مسلمه» در فتح همین قلعه به شهادت رسید، چه از بالای قلعه آسیا سنگی بر وی انداختند که او را بکشت.
- ۲- قلعه «قموص» (قلعه بنی [۱] اَبی الحقیق) که به قول ابن اسحاق: پس از قلعه «ناعم» فتح شد.
- ۳- قلعه «صعب بن معاذ» که چون طایفه بنی سهم از قبیله «أسلم» نزد رسول- خدا آمدند و گفتند: به خدا قسم: کار ما به سختی و دشواری کشیده است و چیزی نداریم، رسول خدا هم چیزی نداشت که به آنان کمک دهد، لذا دعا کرد که: خداوند ثروتمندترین و پرمایه‌ترین قلعه‌ها را بر ایشان فتح کند، و بامداد فردا همین قلعه «صعب بن معاذ» فتح شد، و روغن و خوارباری که در آنجا ذخیره بود، در هیچ یک از قلعه‌های دیگر به دست نیامد.
- ۴- قلعه «وطیح»
- ۵- قلعه «سالام» که به روایت ابن اسحاق: در آخر همه فتح شدند، و رسول خدا اهالی «خیبر» را که در این دو قلعه فراهم شده بودند، ده روز و اندی محاصره کرد، سپس فتح آن به انجام رسید. در این دو قلعه بود که به روایت حلبی: صد زره و چهارصد شتر و هزار نیزه و پانصد کمان عربی به دست مسلمانان افتاد.
- ۶- قلعه «نطاه» که به روایت مقریزی: رسول خدا روز اول جنگ تا شب با اهل این قلعه جنگید و شب را به «رجیع» بازگشت، و در همان روز اول جنگ پنجاه نفر از مسلمانان زخمی شدند. فتح این قلعه به وسیله یک نفر یهودی که امان یافت و راه آن را نشان داد به انجام رسید. در آن قلعه منجیقی به دست مسلمانان افتاد.
- ۷- قلعه «شق» که پس از قلعه «نطاه» فتح شد.
- ۸- قلعه «نزار» که به وسیله منجیقی که از قلعه «نطاه» به دست آمده بود فتح شد.

- [۱]- نسخه بدل: ابن.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۰۴.  
۹- کتبه [۱] (که خود دارای قلعه‌هایی بوده است).  
۱۰- قلعه «أبی» که صاحب طبقات آن را نام برده است [۲].

### سرفرازی امیر المؤمنین علی علیه السلام

کار فتح یکی از قلعه‌های «خیبر» [۳] دشوار شد و رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- به ترتیب: دو مرد از مهاجرین و مردی از أنصار را (چنان که برخی از مورّخین تعبیر کرده‌اند [۴]) یا به ترتیب: «أبو بکر» و «عمر» را (چنان که ابن اسحاق و ابن اثیر و ابن حزم تصریح کرده‌اند [۵]) یا به ترتیب: «أبو بکر» و «عمر» و مردی از أنصار را (چنان که حلبی روایت کرده است [۶]) برای فتح آن فرستاد، اما فتح قلعه صورت نگرفت و رسول خدا گفت: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ غدا رجلا يفتح الله على يديه، يحب الله

- [۱]- در کتاب الاموال أبو عبيد «کتبه» به ثای سه نقطه ضبط شده است (معجم- البلدان، ج ۴، ص ۴۳۷، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۶ ه. م.).  
[۲]- ج ۲، ص ۱۰۶، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م.  
[۳]- قلعه قموص یا قلعه ناعم (ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ه. و امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۱۳، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.  
[۴]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۱۳، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. م.  
[۵]- ر. ک: دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۵۴، نقل از مسند احمد در دو مورد (ج ۵، ص ۳۵۳ و ص ۳۵۸) و صحیح مسلم در باب فضائل علی علیه السلام، و مستدرک حاکم در کتاب مغازی (ج ۳، ص ۳۷) و کنز العمال (ج ۶، ص ۳۹۴) در باب فضائل علی، و نیز (ج ۵، ص ۲۸۳) در غزوه خیبر، سیره ابن هشام (ج ۳، ص ۳۴۹، چاپ مصر، ۱۳۵۵ م.) و

تاریخ طبری (ج ۳، ص ۹۳) و کامل ابن اثیر (ج ۲، ص ۲۱۹، چاپ بیروت، ۱۳۸۵) و جوامع السیره (ص ۲۱۳، چاپ دار المعارف مصر. م.) و مآخذ دیگر. [۶]- سیره، ج ۳، ص ۳۷، چاپ بیروت. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰۵ و رسوله، و یحبه الله و رسوله» [۱]: «البتة فردا همین رایت را به مردی خواهم داد که خدا به دست وی فتح را به انجام رساند، مردی که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند». بامداد فردا علی را خواست، و درد چشم او را با آب دهان خود معالجه کرد و به او گفت: این رایت را بگیر و پیش رو تا خدا تو را پیروز گرداند. به روایت ابن اسحاق از ابو رافع: علی - علیه السلام - نزدیک قلعه رفت، و با آنان نبرد کرد و چون سپرش در اثر ضربت یک نفر یهودی از دست وی افتاد، دری از قلعه را برداشت و سپر قرار داد و تا موقعی که فتح به انجام رسید، همچنان در دست وی بود و پس از آن که از کار جنگ فارغ شد آن را انداخت. ابو رافع می‌گوید: من و هفت مرد دیگر هر چه خواستیم آن را از جای بلند کنیم نتوانستیم.

### أم المؤمنین صفیه

از اسیران غزوه «خیبر» یکی «صفیه»: دختر «حیی بن أخطب» یهودی و همسر «کنانه بن ربیع بن ابي الحقیق» بود که به روایت ابن حزم: رسول خدا او را از دحیه بن خلیفه کلبی خرید و پس از آن که عده نگهداشت و مسلمان شد او را آزاد کرد و به همسری گرفت، و کابین وی را همان آزادی قرار داد. دو دختر عموی «صفیه» نیز در جنگ «خیبر» اسیر شدند [۲].

برخی از بزرگان یهود که در این جنگ کشته شدند: ۱- مرحب حمیری، که به دست امیر المؤمنین علی - علیه السلام - یا هم به دست «محمد

- بن مسلمه» کشته شد.
- [۱]- در صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۱، چاپ دار احیاء التراث العربی به این صورت روایت شده است.
- [۲]- جوامع السیره، ص ۲۱۲، چاپ دار المعارف مصر. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰۶.
- ۲- أسیر، که به دست «محمد بن مسلمه» کشته شد.
- ۳- یاسر: برادر «مرحب» که «زبیر» او را کشت.
- ۴- کنانه بن ربیع، که اسیر شد، و گنج «بنی نضیر» که نزد وی سپرده شده بود، به وسیله یک نفر یهودی در خرابه‌ای به دست آمد و سپس «محمد بن مسلمه» او را به جای برادر خود «محمود بن مسلمه» کشت.
- کشته‌های یهودیان را ۹۳ نفر نوشته‌اند.

## فدک

ابن اسحاق می‌نویسد: پس از آن که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قلعه‌های «شق» و «نطاه» و «کتیبه» و دیگر قلعه‌های یهودیان را فتح کرد، و هر چه اموال در آنها بود به دست آورد، یهودیان را در دو قلعه «وطیح» و «سلالم» محاصره کرد تا آن که خود را در معرض هلاک دیدند و تسلیم شدند که: آنان را تبعید کند و نکشد و رسول خدا هم پیشنهادشان را پذیرفت، و چون اهل «فدک» از آن، خبر یافتند، نزد رسول خدا فرستادند و از وی خواستند تا: با آنان هم به همان صورت رفتار کند، رسول خدا هم پذیرفت و کسی که در انجام این کار واسطه شد «محیصه بن مسعود» از «بنی حارثه» بود، و چون لشکری بر سر فدک رفت، خالصه رسول خدا گردید [۱].

## قرار رسول خدا با مردم خیبر و فدک



یهودیان «خیبر» به استناد آن که در کار کشاورزی و امور مربوط به آن، از خود مسلمانان آشناترند، و بهتر می‌توانند املاک «خیبر» را سرپرستی کنند، پیشنهاد کردند که: رسول خدا املاک «خیبر» را که غنیمت مسلمانان شده بود، بالمناصفه به خود ایشان واگذار کند و اختیار با رسول خدا باشد که هرگاه بخواهد آنان را بیرون

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۲، چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰۷، کند، و این پیشنهاد هم پذیرفته شد. «فدک» نیز از طرف رسول خدا با همین قرار به اهل «فدک» واگذار گردید و درآمد آن خالصه رسول خدا بود [۱].

### زینب دختر حارث

«زینب» دختر «حارث» و همسر «سَلَام بن مشکم» یهودی گوسفندی بریان کرد و پرسید که: رسول خدا به کدام عضو گوسفند بیشتر علاقه‌مند است؟ چون به او گفتند: به پاچه گوسفند، پاچه‌ای را مسموم کرد و برای رسول خدا هدیه آورد. رسول خدا پاره‌ای از گوشت آن در دهان گرفت، اما آن را فرو نبرد و از دهان انداخت و گفت: این استخوان به من می‌گوید که: مسموم است. «بشر بن براء بن معرور» - که همراه رسول خدا غذا می‌خورد - نیز پاره‌ای از گوشت مسموم برگرفت و جوید و خورد و به همان جهت درگذشت. رسول خدا «زینب» را خواست و از وی حقیقت حال را پرسید، او هم اعتراف کرد. پس به او گفت: چه چیزی تو را به این کار وادار کرد؟ گفت: با قبيله من چنان کردی که بر خودت پوشیده نیست، با خود گفتم: اگر پادشاهی باشد از دست وی آسوده می‌شوم، و اگر پیامبری باشد از مسموم بودن آن خبر خواهد یافت. رسول خدا از وی درگذشت. ابن اسحاق روایت می‌کند که: رسول خدا در مرض وفات خود به «أمّ بشر»: دختر «براء

بن معرور» که برای عیادت وی آمده بود گفت: ای «أمّ بشر!» از همان خوراکی که با برادرت در «خیبر» خورده‌ام اکنون رگ دلم قطع می‌شود، بدین جهت مسلمانان رسول خدا را علاوه بر افتخار نبوت، دارای مقام شهادت هم می‌دانستند [۲].

[۱]- مرجع گذشته.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۲-۳۵۳؛ چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰۸.

## غزوه وادی القری

### اشاره

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از فراغت از کار فتح «خیبر» رهسپار «وادی القری» شد و اهالی آنجا را چند روز محاصره کرد، تا فتح آن به انجام رسید، در همان شب اول محاصره بود که غلامی از رسول خدا (که «رفاعة بن زید جذامی» او را هدیه کرده بود) بار شتر رسول خدا را پایین می‌گذاشت، و در همان حال تیری از یک ناشناس به وی رسید و او را کشت، مسلمانان گفتند: بهشت او را گوارا باد. رسول- خدا گفت: «نه، به آن خدایی که جان محمد به دست او است که: هم اکنون روپوشی که آن را از غنیمت مسلمانان در جنگ «خیبر» ربوده است، در آتش دوزخ بر وی شعله‌ور است. مردی از اصحاب رسول خدا- که این سخن را شنید- آمد و گفت: ای رسول خدا! من هم برای نعلین خود دو بند برداشته‌ام. رسول خدا به او گفت: «از آتش دوزخ هم چنان بندهائی برای تو بریده می‌شود». نام غلام رسول خدا را «مدعم» نوشته‌اند.

### شهادی غزوه خیبر

- ۱- ربیعۀ بن اکثم بن سخبره (از بنی دودان بن أسد بن خزیمه، از هم‌پیمانان بنی أمیه قریش) که در پای قلعه «نظاء» به دست «حارث» یهودی کشته شد.
  - ۲- ثقف بن عمرو (از بنی أسد بن خزیمه، از هم‌پیمانان بنی أمیه - قریش).
  - ۳- رفاعه بن مسروح، (از بنی أسد بن خزیمه، از هم‌پیمانان بنی أمیه - قریش).
  - ۴- عبد الله بن هبیب، (یا هبیب، از بنی سعد بن لیث، از هم‌پیمانان بنی - أسد بن خزیمه).
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۰۹
- ۵- بشر بن براء بن معرور (از أنصار، از بنی سلمه) که مسموم شد و به شهادت رسید.
  - ۶- فضیل بن نعمان (از أنصار، از بنی سلمه).
  - ۷- مسعود بن سعد بن قیس (از أنصار، از بنی زریق) که بعضی او را از شهدای «بئر معونه» شمرده‌اند.

- ۸- محمود بن مسلمة بن خالد (از أنصار، از بنی حارثه أوس، حلیف - بنی عبد الأشهل) که در پای قلعه «ناعم» آسیا سنگی بر سر وی انداختند و پس از سه روز به شهادت رسید.
- ۹- أبو ضیّاح بن ثابت بن نعمان (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف).
- ۱۰- حارث بن حاطب (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف).
- ۱۱- عروه بن مرّة بن سراقه (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف).
- ۱۲- أوس بن قائد (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف).
- ۱۳- أنیف بن حبیب (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف).
- ۱۴- ثابت بن أثله (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف).
- ۱۵- طلحة بن یحیی (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف).
- ۱۶- عماره بن عقبه (از بنی غفار) که با تیری به شهادت رسید.
- ۱۷- عامر بن اکوع (از بنی أسلم بن أفضی) که پدرش: سنان «اکوع» لقب داشت و با دو پسرش: «عامر» و «سلمه» در اوائل به دین اسلام درآمده بودند.
- ۱۸- أسلم حبشی، که شبان مردی یهودی بود و در آیام «خیر» به اسلام درآمد، و در پای

- یکی از قلعه‌ها به وسیله سنگی از پای درآمد و به شهادت رسید.  
 ۱۹- مسعود بن ربیع (از قبیله قاره، حلیف بنی زهره).  
 ۲۰- اوس بن قتاده (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف) [۱].

[۱]- در سیره النبی، همین بیست نفر، به همین ترتیب ذکر شده است (ج ۳، ص ۳۵۷،

چاپ مصطفی الحلبی، ۱۳۵۵. م.)

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱۰

۲۱- أنیف بن وائله (یا: وائله، از أنصار، از بنی عمرو بن عوف) که به روایت أسد الغابه و

استیعاب و طبقات: در «خیبر» در پای قلعه «ناعم» به شهادت رسید [۱]. تاریخ پیامبر اسلام،

آیتی متن ۵۱۰ شهدای غزوه خیبر ..... ص : ۵۰۸

- اوس بن جبیر (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف). که به گفته ابن اثیر و ابن حجر: در

پای قلعه «ناعم» به شهادت رسید [۲].

۲۳- اوس بن حبیب (از أنصار، از بنی عمرو بن عوف) که به روایت طبقات و استیعاب:

در پای قلعه «ناعم» به شهادت رسید [۳].

۲۴- اوس بن عائد (یا: عابد، از أنصار) که به روایت استیعاب: در «خیبر» شهید شده است

[۴].

۲۵- ثابت بن وائله (یا: وائله، از أنصار) که به روایت استیعاب و اصابه و أسد الغابه: در

«خیبر» شهادت یافت [۵].

۲۶- جدی بن مرّة بن سراقه (از مهاجرین، از بلی قضاعه، حلیف بنی عمرو

[۱]- طبقات، ج ۲، ص ۱۰۷، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. اصابه، ج ۱، ص ۷۸، شماره ۳۰۴،

چاپ دار صادر و أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۳۶، چاپ اسماعیلیان و استیعاب، هامش - اصابه،

ج ۱، ص ۶۵، چاپ دار صادر. م.

- [۲]- أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۴۱. اصابه، ج ۱، ص ۸۱، شماره ۳۲۲، چاپ دار صادر. م.
- [۳]- در طبقات، تصریحی به این که شهادت اوس بن حبيب در پای قلعه ناعم بوده است نیافتم، بلکه فقط می گوید که: شهادت او در خیبر بوده است (طبقات، ج ۲، ص ۱۰۷، چاپ بیروت ۱۳۷۶) استیعاب هاشم اصابه، ج ۱، ص ۷۹، چاپ دار صادر) در اصابه هم این احتمال که اوس بن حبيب همان اوس بن جبیر باشد ذکر شده و درباره اوس بن جبیر گفته است که: او کنار حصن ناعم شهید شده است (ج ۱، ص ۸۱، شماره ۳۲۱). م.
- [۴]- استیعاب، هاشم اصابه، ج ۱، ص ۸۰، و نیز اصابه، ج ۱، ص ۸۶، شماره ۳۴۳. م.
- [۵]- اصابه، ج ۱، ص ۲۰۹، شماره ۹۹ ولی گفته است: این همان ثابت بن ائله است. استیعاب هاشم اصابه، ج ۱، ص ۱۹۸، چاپ دار صادر، أسد الغابه، ج ۱، ص ۳۳۳). م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱۱،
- ابن عوف) که به روایت طبقات: در «خیبر» شهادت یافت [۱]، و پدرش «مره بن - سراقه» نیز از شهدای «حنین» است.
- ۲۷- عبد الله بن ابي أمية بن وهب (حلیف بنی أسد بن عبد العزی) که به روایت استیعاب: در «خیبر» شهادت یافته است [۲].
- ۲۸- عدی بن مره بن سراقه (از مهاجرین، از بلی قضاعه، حلیف بنی - عمرو بن عوف) که به روایت استیعاب: در غزوه «خیبر» به شهادت رسیده است [۳].
- و این عدی شاید همان «جدی بن مره» باشد که ابن اسحاق: «عروه بن مره» [۴] و ابن عبد البر «عدی بن مره» ضبط کرده اند، و احتمال آن که سه برادر باشند و هر کدام یکی را نوشته و دوتای دیگر را از قلم انداخته باشند، بسیار بعید است.

### داستان أسود راعی (غلام سیاهی که شبانی میکرد)

«أسود راعی» که مزدور و شبان مردی از یهودیان «خیبر» بود در موقع محاصره یکی از قلعه های «خیبر» با گوسفندانی که همراه داشت، نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله -

آمد و گفت: ای رسول خدا! اسلام را بر من عرضه دار، و چون اسلام را بر وی عرضه داشت، به اسلام درآمد، رسول خدا در مقام دعوت به اسلام و عرضه داشتن اسلام احدی را کوچک و غیر قابل اعتنا نمی شمرد و هر کس را هر که بود، دعوت به اسلام می کرد و اسلام را بر وی عرضه می داشت. «أسود» پس از آن که اسلام آورد، به رسول خدا گفت: من مزدور صاحب این

[۱]- ج ۲، ص ۱۰۷، لیکن در این کتاب، عدی بن مرّه ثبت شده است (ر. ک:

چاپ بیروت ۱۳۷۶). م.

[۲]- هامش اصابه، ج ۲، ص ۲۶۴، چاپ دار صادر. م.

[۳]- هامش اصابه، ج ۳، ص ۱۴۰. م.

[۴]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۸، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱۲.

گوسفندان بوده‌ام و این گوسفندها نزد من امانت است، اکنون چه کنم؟ رسول خدا گفت: گوسفندان را رو به قلعه صاحبشان بزن تا به آنجا بروند. «أسود» برخاست و مشتی ریگ بر گرفت و به روی گوسفندها پاشید و گفت: نزد صاحبان خود بروید که من به خدا قسم: دیگر با شما همراهی نخواهم کرد. گوسفندان چنان که گوئی کسی آنها را می‌راند، فراهم گشته و داخل قلعه شدند. سپس «أسود راعی» برای جنگ با اهل همان قلعه پیش تاخت تا به همراهی با مسلمانان جنگ کند و در همان حال سنگی به وی اصابت کرد و او را کشت، در حالی که هنوز یک نماز هم نخوانده بود، بدین گونه اسلام او را رستگار ساخت. نام این غلام سیاه حبشی را «أسلم» نوشته‌اند و ضمن شهدای «خیبر» نام برده شده است.

**داستان شیرین حجاج بن علاط سلمی**

پس از آن که فتح «خیبر» به انجام رسید، «حجاج بن علاط سلمی بهزی» [۱] گفت: ای رسول خدا! مرا در مکه مالی است نزد همسر من: «أمّ شیبه» دختر «أبو طلحه عبدری» (مادر معرّض بن حجاج [۲]) و مالی هم که نزد بازرگانان مکه پراکنده است، پس مرا اذن ده تا: برای وصول کردن آن بروم و ناچار دروغی هم خواهم گفت. رسول خدا گفت: بگو. «حجاج» می گوید: رهسپار شدم تا به مکه رسیدم، در «ثنیة البیضاء» مردانی از قریش را دیدم که در جستجوی به دست آوردن اخبار هستند و چون خبر

[۱]- حجاج: پدر نصر است که در زمان خلافت عمر به علت زیبایی فوق العاده به دستور خلیفه به بصره تبعید شد (ر. ک: طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۸۵، چاپ بیروت ۱۳۸۷. م. ۰).

[۲]- ابن اثیر در أسد الغابه «معرّض» را پسر «علاط»، و برادر «حجاج» نوشته است (ج ۴، ص ۳۹۶. م. ۰).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۱۳

یافته اند که رسول خدا رهسپار «خیبر» شده است و آنجا هم سرزمین وسعت و فراوانی است و قلعه های محکم و مردان دلیری دارد، پیوسته از رهگذران جويا می شدند، که کار رسول خدا با اهالی «خیبر» به کجا کشیده است، چون مرا دیدند و هنوز از مسلمان شدن من بی خبر بودند، گفتند: این «حجاج بن علاط» است. سپس گفتند: ای «أبو محمّد»! چه خبر؟ شنیده ایم که این راهزن (یعنی: رسول - خدا صلی الله علیه و آله) رهسپار «خیبر» شده است که سرزمین یهودیان و انبار غله حجاز است. گفتم: آری من هم چنین خبری شنیده ام و خبری هم دارم که شما را شادمان می کند. پس اطراف شتر مرا گرفتند و ازدحام کردند و گفتند: بگو. «حجاج» می گوید: گفتم: «محمّد» چنان شکستی خورد که هرگز مانند آن را نشنیده اید، و یارانش چنان کشته شدند که تاکنون به گوش شما نرسیده است، و خودش را اسیر کردند و گفتند: او

را نمی کشیم بلکه به مگه‌اش می فرستیم، تا خود اهل مگه او را به جای کشتگان خود در حضور مردم مگه بکشند. «حجاج» می گوید: با شنیدن این خبر مردان قریش از جای جستند و فریاد کنان به مگه ریختند و گفتند: خبر رسید و هم اکنون انتظار می بریم که محمد را بیاورند و او را با دست خودمان بکشیم. سپس «حجاج» گفت: با من کمک کنید، تا پول و مال خود را که نزد این و آن مانده است فراهم کنم، چه من در نظر دارم: به «خیر» بروم و پیش از رسیدن بازرگانان دیگر، از شکست خوردگان اصحاب «محمد» چیزی به دست آورم، پس همه در انجام این کار مساعدت کردند و بدان گونه که از آن بهتر نمی شد اموال مرا جمع آوری کردند، سپس نزد همسرم آمدم و گفتم: مالی که نزد تو داشتم کجاست؟ شاید پیش از هجوم بازرگانان به «خیر» برسم و از فرصت فروش غنائم بهره مند شوم.

### نگرانی عباس بن عبدالمطلب

«حجاج» می گوید: در یکی از خیمه‌های بازرگانان بودم که، «عباس بن - تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۱۴ عبدالمطلب» که خبر انتشار یافته را شنیده بود نزد آمد و گفت: «حجاج» این چه خبری است که آورده‌ای؟! گفتم: می توانی گفته‌ام نهفته داری؟ گفت: آری. گفتم: اکنون گرفتار فراهم ساختن اموال خویشم، بگذار تا از این کار فارغ شوم و سپس تو را در خلوت بینم. «عباس» رفت، چون از کار جمع آوری مطالبات خود فراغت کامل یافتم، و تصمیم حرکت گرفتم، با «عباس بن عبدالمطلب» ملاقات کردم و گفتم: تا سه روز گفتار مرا نهفته دار، چه می ترسم مرا تعقیب کنند، بعد از سه روز هر چه می خواهی بگو. گفت: بسیار خوب. سپس به وی گفتم: به خدا قسم: برادرزاده‌ات (یعنی: رسول - خدا) را در حالی گذاشتم که با دختر پادشاه یهودیان (یعنی: «صفیه»: دختر «حیی بن - أخطب»)



عروسی کرده و «خیبر» را فتح کرده و اموال و اندوخته‌های آن را غنیمت گرفته بود. «عبّاس» گفت: «حجاج چه می‌گوئی؟ گفتیم: به خدا قسم: راست مطلب همین است، اما این خبر را نهفته دار و بدان که من مسلمان شده‌ام و اکنون به مکه نیامده‌ام مگر برای جمع‌آوری مطالبات خود، چه می‌ترسیدم که بعد از انتشار خبر مسلمانی من دیگر نتوانم آنها را وصول کنم. سه روز دیگر این خبر را آشکار کن که همانچه می‌خواهی و دوست می‌داری روی داده است.

روز سوم که شد، «عبّاس بن عبدالمطلب» جامه‌ای فاخر پوشید و خود را خوشبو کرد و عصای خود را به دست گرفت و از خانه بیرون آمد و داخل مسجد شد و گرد کعبه به طواف پرداخت. مردان قریش که هنوز سرگرم نیرنگ «حجاج» بودند چون «عبّاس» را به آن حال دیدند گفتند: ای «أبو الفضل»! به خدا قسم که: در مقابل مصیبتی پرسوز و گداز خود را به شکیبائی زده‌ای! «عبّاس» گفت: نه به خدا، چنان نیست که شما پنداشته‌اید، محمد «خیبر» را گرفت و با دختر پادشاه آن سرزمین عروسی کرد و اموال و اندوخته‌های ایشان را غنیمت گرفت. گفتند: که این خبر را برای تو آورده است؟ گفت: همان کس که آن خبر را برای شما آورد، و چون مسلمان شده بود تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۱۵، به این وسیله مال خود را جمع‌آوری کرد و رفت تا در خدمت «محمد» آسوده خاطر زندگی کند.

گفتند: افسوس که از دست ما در رفت، و گرنه او را به سزایش می‌رساندیم پس از این گفت و شنود عبّاس و مردان قریش فاصله‌ای نشد که خبر فتح «خیبر» رسماً به مکه رسید. «حسان بن ثابت» اشعاری درباره غزوه «خیبر» و اشعاری در عذرخواهی از طرف «ایمن بن أمّ ایمن» (برادر مادری أسامه بن زید) که در «خیبر» حضور نداشت، و نیز «کعب بن مالک» و «ناجیه بن جندب أسلمی» اشعاری درباره غزوه «خیبر» گفته‌اند [۱].

**غنائم خبیر**

غنائم «خبیر» پس از وضع خمس بر مبنای هزار و هشتصد سهم تقسیم شد، برای هر مرد از ۱۴۰۰ مرد مجاهد مسلمان یک سهم و برای هر اسب از دویست اسب دو سهم. به مردانی که در قرار صلح میان رسول خدا و اهالی «فدک» واسطه بوده‌اند از جمله: «محصیه بن مسعود» و به زنان پیامبر از خمس حقی داده شد. غنائم خبیر بر کسانی تقسیم شد که در «حدیبیه» بوده‌اند، چه در «خبیر» بوده باشند و چه نبوده باشند. البته از اهل «حدیبیه» فقط «جابر بن عبد الله أنصاری» در خبیر نبود و رسول خدا سهم او را هم با کسانی که بوده‌اند برابر نهاد. پس از قلعه «نظاء» که پنج سهم (و هر سهمی ۱۰۰ سهم) بود، به قلعه «شق» پرداختند که ۱۳ سهم بود (و هر سهمی ۱۰۰ سهم) و قلعه «کتیبه» به قسمت خمس اختصاص یافت و در میان خویشان و زنان رسول خدا و مردانی که در کار قرار داد صلح

[۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۳، چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱۶، «فدک» واسطه بوده‌اند و مردان و زنانی از مسلمانان تقسیم شد و تفصیل تقسیم غنائم و خمس و سهام آنها را ابن اسحاق می‌نویسد [۱]. مقریزی می‌نویسد: «عباس بن مرداس سلمی» به مکه آمد و خبر آورد که محمد رهسپار «خبیر» شده است، اما از دست یهودیان جان بدر نخواهد برد. «صفوان- بن أمیه» گفت: من هم با تو همعقیده‌ام. چند نفر دیگر هم به آن دو نفر پیوستند. «حویطب بن عبد العزی» گفت: به عقیده من «محمد» به همین زودی ظفر خواهد یافت. جمعی هم با «حویطب» همعقیده شدند و دو دسته بر صد شتر شرطبندی کردند و چون خبر صحیح رسید که: رسول خدا پیروز شده است، «حویطب» و همراهان او صد شتر را گرفتند.

**تیماء**

مسعودی می‌نویسد: مردم «تیماء» دشمن رسول خدا بودند و خاندان سموأل- بن عادی (یکی از مردان با وفای عرب) بر ایشان ریاست داشتند، و چون از فتح «وادی- القری» خبر یافتند، با رسول خدا صلح کردند و تن به جزیه دادند، و آنگاه رسول خدا به مدینه بازگشت [۲].

**مأموران بر آورد محصول خیبر**

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «عبد الله بن رواحه» را برای بر آورد محصول «خیبر» می‌فرستاد و هرگاه می‌گفتند: اجحاف کردی، می‌گفت: خواستید با این بر آورد مال ما، نخواستید مال شما. یهودیان هم عدالت وی را می‌ستودند،

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۳، چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. م.

[۲]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۴، چاپ دار التراث بیروت. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱۷،  
 اما «عبد الله» در سال هشتم هجرت در «غزوه مؤته» به شهادت رسید و جز یک سال این کار را در عهده نداشت.

سپس «جبار بن صخر» (از بنی سلمه) به جای «عبد الله» برای بر آورد محصول «خیبر» می‌رفت و یهودیان همچنان در املاک «خیبر» کار می‌کردند و مسلمانان هم از طرز کارشان راضی بودند، تا آن که در همان زمان رسول خدا- صلی الله علیه و آله- کشته «عبد الله بن سهل» (از بنی سلمه) که برای تهیه مقاداری خرما با همراهان خود رهسپار «خیبر» شده بود در چشمه‌ای به دست آمد و معلوم شد که گردن او را شکسته و در چشمه‌اش انداخته‌اند. نزدیکان و همراهان «عبد الله» پس از دفن وی نزد رسول خدا به شکایت آمدند و نخست برادرش: «عبد الرحمن بن سهل» که از همه جوانتر بود آغاز

سخن کرد، رسول خدا به او گفت: بزرگتر از تو (یعنی: «حویصه» و «محیصه بن - مسعود») عموزاده‌های او) سخن بگوید. چون جریان کشته یافتن «عبد الله» را در «خبیر» به عرض رساندند، رسول خدا گفت: می‌توانید کشته او را معرفی کنید و پنجاه سوگند یاد کنید که: او کشته است تا او را به شما تسلیم کنم؟ گفتند: ما بر چیزی که نمی‌دانیم سوگند نمی‌خوریم. گفت: آیا یهودیان پنجاه بار سوگند بخورند که او را نکشته‌اند و کشته او را هم نمی‌شناسند تا از خون وی آسوده شوند؟ گفتند: قسم یهودیان را هم باور نمی‌کنیم، کافران را از سوگند دروغ چه باکی است؟ پس رسول خدا خود برای دیه «عبد الله» صد شتر پرداخت [۱].

### رسیدن جعفر بن ابی طالب از حبشه

روز فتح «خبیر» بود که «جعفر بن ابی طالب» از «حبشه» رسید و رسول - خدا میان دو دیده او را بوسید و او را در آغوش کشید و گفت: نمی‌دانم، به کدام یک از این دو پیشامد خوش‌حالم: آیا به فتح «خبیر» یا به رسیدن «جعفر»؟

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۹، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱۸

### کسانی که نجاشی در دو کشتی به مدینه فرستاد

رسول خدا «عمرو بن أمیه ضمری» را با نامه‌ای فرستاد و از «نجاشی» خواست تا مسلمانان مانده در «حبشه» را به مدینه فرستد و او هم ۱۶ مرد مسلمان را در دو کشتی به مدینه روانه ساخت:

- ۱- جعفر بن ابی طالب (از بنی هاشم) که همسرش: «أسماء»: دختر «عمیس - خثعمی» و پسرش: «عبد الله» که در «حبشه» تولد یافته بود نیز همراه بودند [۱].
- ۲- خالد بن سعید بن عاص (از بنی أمیه) که همسرش: «أمینه»: دختر «خلف - بن أسعد» و

- دو فرزندش: «سعید بن خالد» و «أمه»: دختر «خالد» که در «حبشه» تولد یافته بودند نیز همراه بودند. «خالد» در «مرج الصفر» به شهادت رسید.
- ۳- عمرو بن سعید بن عاص أموی، که همسرش: «فاطمه»: دختر «صفوان بن - أمیه کنانی» در حبشه از دنیا رفت و خود عمرو در جنگ أجنادین به شهادت رسید.
- ۴- معقیب بن أبی فاطمه (وابسته به خاندان سعید بن عاص).
- ۵- أبو موسی أشعری: عبد الله بن قیس (حلیف خاندان «عتبه بن ربیعہ»)
- ۶- أسود بن نوفل بن خویلد (از بنی أسد بن عبد العزی).
- ۷- جهم بن قیس عبدری، که همسرش: «أم حرملة» در «حبشه» وفات یافت و دو پسرش: «عمرو بن جهم» و «خزیمه بن جهم» نیز همراه بودند.
- ۸- عامر بن أبی وقاص زهری.
- ۹- عتبه بن مسعود هذلی (حلیف بنی زهره).
- ۱۰- حارث بن خالد تیمی، که همسرش: «ریطه»: دختر «حارث» در حبشه وفات یافت.
- ۱۱- عثمان بن ربیعہ جمحی.

- 
- [۱]- جوامع السیره، ص ۲۱۷: و دو پسرش عبد الله و محمد. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۱۹.
- ۱۲- محمیة بن جزء زبیدی (حلیف بنی سهم).
- ۱۳- معمر بن عبد الله عدوی.
- ۱۴- أبو حاطب بن عمرو (از بنی عامر بن لؤی).
- ۱۵- مالک بن ربیعہ (از بنی عامر بن لؤی) که همسرش: «عمره»: دختر «سعدی» نیز همراه بود.
- ۱۶- حارث بن عبد قیس (از بنی حارث بن فهر).

زنانی هم بودند که شوهرانشان در حبشه وفات یافته بودند و در این دو کشتی به مدینه آمدند.

### سریه تربه بر سر هوازن در شعبان سال هفتم [۱]

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در شعبان سال هفتم هجرت، «عمر بن خطاب» را با سی مرد در تعقیب قبیله «هوازن» رهسپار «تربه» ساخت، که در ناحیه «عبلاء» در راه «صنعاء» و «نجران» یمن واقع است و تا مکه چهار روز راه فاصله دارد. مردان این سریه راه بلدی از «بنی هلال» با خود بردند، شب‌ها راه می‌رفتند و روزها پنهان می‌شدند، اما «هوازن» خبر یافتند و گریختند و زدو خوردی روی نداد و اهل سریه به مدینه بازگشتند [۲].

[۱]-	ماه	هفتاد	و	هشتم	هجرت.
[۲]-	طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱۷، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه و التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۷، چاپ بیروت.	دار	التراث.	م.	
	تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۰				

### سریه نجد (سریه بنی کلاب) در شعبان سال هفتم [۱]

سپس سریه «بنی کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه» (طائفه‌ای از هوازن) پیش آمد. «أبو بکر» با جمعی از اصحاب، مأمور این سریه شدند و تا ناحیه «ضریه» در سرزمین «نجد» پیش رفتند.

به روایت طبقات: در این سریه جنگ و زدو خوردی روی داده و «سلمه بن -أكوع» هفت نفر از مشرکین را کشته و دختری از «فزاریها» را اسیر گرفته است. رسول خدا همان دختر را از «سلمه» گرفت و به مکه فرستاد و در مقابل، اسیرانی از مسلمانان را که در دست مشرکین بودند بازخرید [۲].

**سریه بشیر بن سعد (سریه فدک) بر سر بنی مرّه در شعبان سال هفتم [۳]**

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در شعبان سال هفتم «بشیر بن - سعد» را با سی مرد بر سر طائفه «بنی مرّه» به «فدک» فرستاد. «بشیر» با اصحاب خود رهسپار شد و سرانجام با شتران و گوسفندانی که غنیمت گرفت، راه مدینه را در پیش گرفت، اما شبانه مردان «بنی مرّه» بر آنان حمله بردند و همراهان «بشیر» همگی به شهادت رسیدند و خود «بشیر» هم در میان کشته‌ها افتاد و «علبه بن زید حارثی» این خبر اسف‌انگیز را به مدینه آورد و سپس «بشیر» خود به مدینه رسید [۴].

- [۱]- در ماه هفتاد و هشتم هجرت.
- [۲]- طبقات، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۸، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۷. م.
- [۳]- در ماه هفتاد و هشتم هجرت.
- [۴]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱۸، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۱

**سریه زبیر بن عوام بر سر بنی مرّه**

از ظاهر سخن مقریزی در امتاع الأسماع بر می آید که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از شهادت یافتن مردان سریه «بشیر بن سعد» برای «زبیر بن عوام» پرچمی بست و او را با دویست مرد بر سر «بنی مرّه» فرستاد [۱].

اما در طبقات تصریح کرده است که پس از آمادگی «زبیر» و همراهان او برای حرکت، «غالب بن عبد الله» از «کدید» رسید و رسول خدا او را به جای «زبیر» فرستاد و دیگر «زبیر» رهسپار نشد [۲].

**سریه غالب بن عبد الله لیشی به میفعه بر سر بنی عوال و بنی عبد بن ثعلبه در رمضان سال هفتم**

[۳]

بنی عوال و بنی عبد بن ثعلبه در «میفعه» واقع در ناحیه «نجد» پشت «بطن نخل» نزدیک «نقره در هشت منزلی مدینه بودند و رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- «غالب بن عبد الله لیشی» را با صد و سی مرد بر سر آنان فرستاد، مردان سریّه به راه بلدی «یسار» آزادشده رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- رهسپار شدند، و شبانه بر دشمن حمله بردند و کسانی را کشتند و شتران و گوسفندانی را غنیمت گرفتند و رهسپار مدینه شدند، اما کسی را اسیر نکردند.

[۱]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۳۴، چاپ قاهره، ۱۹۴۱. م.  
 [۲]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۲۶، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م.  
 [۳]- ماه هفتاد و نهم هجرت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۲.  
 در همین سریّه بود که «أسامه بن زید بن حارثه»، مردی را با وجود آن که لا إله إلا الله گفته بود کشت و رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- از راه اعتراض و توبیخ به او گفت: چرا دلش را نشکافتی تا بدانی که او راستگو است یا دروغگو؟ [۱].  
 یعنی: باید اقرار زبانی او را ملاک مسلمانی قرار می‌دادی و خون او را محترم می‌شمردی، چه تشخیص آن که راست می‌گوید یا دروغ کار تو نیست و تو را حق تحقیق و تجسس نداده‌اند و اگر دل او را هم می‌شکافتی باز تشخیص ایمان و نفاق او از تو ساخته و خواسته نبود.

مسعودی می‌نویسد که: در همین سریّه و به همین جهت این آیه نازل شد:  
 وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا [۲].

**سریّه بشیر بن سعد انصاری به «یمن» و «جبار» در شوال سال هفتم [۳]**



رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خبر یافت که گروهی از قبیله «غطفان» در «جناب» فراهم آمده‌اند و «عینه بن حصن فزاری» هم به آنان وعده همراهی داده است، تا همداستان با رسول خدا بجنگند. رسول خدا «بشیر بن سعد» را فراخواند و برای وی پرچمی بست و سیصد مرد همراه وی ساخت و شب راه می‌پیمودند و روز پنهان می‌شدند تا در حدود «جناب» به «یمن» و «جبار» رسیدند و در «سلاح» فرود آمدند و آنگاه به سوی دشمن پیش رفتند، اما چون مردان قبیله پراکنده گشتند و گریختند «بشیر» با اصحاب خود جز دو نفر

[۱]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱۹، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. م.  
[۲]- سوره نساء (۴) آیه ۹۴. ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۷، چاپ بیروت، دار التراث.

م.

[۳]- ماه هشتم هجرت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۳. اسیر نگرفتند و آن دو نفر هم پس از رسیدن به مدینه اسلام آوردند و آزاد شدند. غنیمت این سریه چهار پایان بسیاری بود که به دست مسلمانان افتاد [۱].

### عمره القضاء [۲] در ذی القعدة سال هفتم [۳]

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در روز دوشنبه، ششم ذی القعدة سال هفتم، به جای عمره‌ای که در سال گذشته از وی فوت شد با همان عده از اصحاب که در «حدیبیه» شرکت داشتند (جز چند نفری که در خیبر به شهادت رسیدند و یا وفات کردند) به عنوان عمره رهسپار مکه شد و «أبو رهم غفاری» (یا «عویف بن أضبیط - دیلی» یا «سباع بن عرفطه») را در مدینه جانشین گذاشت. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- شصت شتر قربانی همراه برد و «ناجیه بن - جندب

أسلمی» را به سرپرستی آنها معین فرمود و نیز مقداری اسلحه از: خود، زره نیزه و صد اسب همراه برد و چون به «ذی الحلیفه» رسید اسبها را جلو فرستاد و «محمد- بن مسلمه» را بر آنها گماشت و نیز اسلحه حمل شده را پیش فرستاد و «بشیر بن سعد» را بر آن گماشت و چون نزدیک مکه رسیدند آن را در «بطن یأجج» به جای گذاشت و «أوس بن خولی» را به مأمور محافظت آن مأمور ساخت. اهل مکه با شنیدن رسیدن رسول خدا، مکه را خالی گذاشتند و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در حالی که بر شتر «قصواء» خود سوار بود و مسلمانان شمشیر بسته پیرامون وی را گرفته بودند و لبیک می گفتند و «عبد الله بن رواحه» مهار شتر او را

[۱]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۲۰، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. م.

[۲]- یا عمره القضیه و عمره القصاص و غزوة القضاء و عمره الصلح (إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۳۳۶، چاپ قاهره، ۱۹۴۱. م.).

[۳]- ماه هشتاد و یکم هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۴.

گرفته بود وارد مکه شد و سواره طواف کرد و «حجر الأسود» را با چوبدستی خود استلام کرد و چون داخل مسجد الحرام شد، بازوی راست خود را از زیر جامه احرام در آورد و گفت: خدا رحمت کند کسی را که امروز نیرومندی خویش را به اینان نشان دهد.

«عبد الله بن رواحه» پیشاپیش رسول خدا چنین رجز می خواند:

خَلُّوا بَنِي الْكُفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ خَلُّوا فَكُلَّ الْخَيْرِ فِي رَسُولِهِ

يَا رَبِّ إِنِّي مُؤْمِنٌ بِقَبِيلِهِ أَعْرِفْ حَقَّ اللَّهِ فِي قَبُولِهِ

نَحْنُ قَتَلْنَاكَمُ عَلَى تَأْوِيلِهِ كَمَا قَتَلْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ

ضرباً يزيل الهام عن مقيله ويذهل الخليل عن خليله [۱] رسول خدا- صلی الله علیه و آله-

پس از طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه نزد مروه قربانی کرد و همانجا سرش را تراشید

و مسلمانان نیز چنان کردند، سپس برخی از أصحاب را فرمود که: رهسپار «بطن یا جج» شوند و به جای کسانی که به محافظت اسلحه حمل شده گماشته شده‌اند قرار گیرند تا آنها هم بیایند و مناسک عمره خود را انجام دهند. رسول خدا سه روز در مکه ماند و در همین مدت با «میمونه»: دختر «حارث - بن حزن هلالی» ازدواج کرد. روز چهارم بود که «سهیل بن عمرو» و «حویطب - بن عبد العزی» از طرف قریش آمدند و گفتند: سه روز شما تمام است و بر حسب قرارداد باید بیرون روید و به این ترتیب: رسول خدا و مسلمانان از مکه بیرون رفتند، و فرمود که: نباید تا شب احدی از مسلمانان در مکه بماند. رسول خدا «عماره»: دختر «حمزه» را (که مادرش «سلمی»: دختر «عمیس - خثعمی» بود) همراه خود از مکه برد، و چون علی و جعفر و زید بن حارثه درباره

---

[۱] - ای کافرزادگان از سر راه او کنار روید، کنار روید، همه خوبی در پیامبر خداوند است، پروردگارا من به سخن او ایمان دارم، حق خداوند را در پذیرفتن سخن او می‌شناسم، ما با شما به علت انکار تأویل او پیکار می‌کنیم، چنانکه به علت انکار تنزیل او پیکار کردیم، چنان ضربتی به شما خواهیم زد که کاسه سر را از جای خود به دور افکند و دوست را از یاد دوست خود ببرد. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۵. نگهداری وی با همدیگر اختلاف کردند، نظر به این که خاله‌اش: «أسماء»: دختر «عمیس خثعمی» در خانه جعفر بود نگهداری او را به جعفر وا گذاشت. در منزل «سرف» رسول خدا با «میمونه» ازدواج کرد و سپس در ماه ذی الحجّه وارد مدینه شد و درباره همین سفر نازل شد: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ، تا آخر آیه [۱].

**سریّه ابن ابی العوجاء بر سر بنی سلیم در ذی حجّه سال هفتم [۲]**

ابن ابی العوجاء با پنجاه مرد در ذی الحجّه سال هفتم بر سر قبیله «بنی سلیم» رفت، و چون جاسوسی از قبیله همراه «ابن ابی العوجاء» بود و پیش از رسیدن وی آنان را بر حذر داشت، هنگامی که مردان سریه رسیدند، «بنی سلیم» را آماده جنگ یافتند و چون به اسلام دعوت شدند از قبول اسلام سرباز زدند، پس از ساعتی تیراندازی طرفین و رسیدن قوای امدادی برای قبیله مردان سریه محاصره شدند و به دنبال جنگ شدیدی که در گرفت همه افراد سریه به شهادت رسیدند و فرمانده سریه در میان کشته‌ها بی‌رمق افتاد و سپس در اول ماه صفر سال هشت به مدینه بازگشت [۳].

[۱]- سوره فتح، آیه ۲۷ یعنی: خداوند، رؤیای پیامبرش را که به یقین به مسجد-الحرام داخل خواهید شد بحق راست قرار داد... درباره عمره القضاء به سیره ابن هشام ج ۴، ص ۱۲-۱۴، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۳، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۲۲۶-۲۳۴، چاپ اول، ۱۹۶۶ م. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۴۱، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. جوامع السیره، ۲۱۹ و کتب دیگر رجوع کنید. م.  
[۲]- ماه هشاد و دوم هجرت.  
[۳]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۲۳، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۶

### سریه عبد الله بن ابی حدرد أسلمی به غابه در ذی حجّه سال هفتم

[۱]

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خبر یافت که «رفاعه بن زید [۲] چشمی» با جمعیت انبوهی در «غابه» فراهم شده‌اند و در نظر دارند که با وی بجنگند پس «عبد الله- ابن ابی حدرد أسلمی» را با دو مرد دیگر از مسلمانان فرستاد تا درستی و نادرستی این گزارش را

تحقیق کنند. اینان مقارن غروب آفتاب، نزدیک دشمن رسیدند و چون «رفاعه بن زید» در جستجوی شبانی که دیر کرده بود، تنها بیرون آمده بود، ناگهان بر وی تاختند و او را کشتند و سرش را از بدن جدا کردند و شتران و گوسفندانی به غنیمت گرفتند و آنگاه به مدینه باز گشتند.

### سریه محیصه بن مسعود به ناحیه فدک در ذی حجه سال هفتم [۳]

مسعودی این سریه را بعد از سریه «عبد الله بن ابی حدر» به «غابه» و پیش از سریه «عبد الله» به «إضم» نوشته است [۴].

- |      |                    |        |            |             |         |       |
|------|--------------------|--------|------------|-------------|---------|-------|
| [۱]- | در                 | ماه    | هشتاد      | و           | دوم     | هجرت. |
| [۲]- | ابن هشام:          | رفاعه  | بن قیس     | (ج ۴،       | ص ۲۷۸). | م.    |
| [۳]- | در                 | ماه    | هشتاد      | و           | دوم     | هجرت. |
| [۴]- | التنبیه و الاشراف، | ص ۲۲۹، | چاپ بیروت، | دار التراث. | م.      |       |
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۷

### سریه عبد الله بن ابی حدر به إضم [۱]

در ذی حجه سال هفتم [۲]

مسعودی می نویسد: «أبو قتاده» و «محلّم بن جثامه» در این سریه بودند، و محلّم «عامر بن أضبیط أشجعی» را با آن که اظهار مسلمانی کرده و سلام اسلامی گفته - بود، برای آنچه در جاهلیت میان آن دو روی داده بود کشت و چنان که گفته اند: به همین مناسبت آیه شریفه: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» [۳] نازل شد [۴].

حلبی می نویسد: پس از این واقعه «محلّم» با دیده اشکبار نزد رسول خدا آمد و گفت: برای من آمرزش بخواه. اما رسول خدا سه بار گفت: خدایا «محلّم» را میامرز [۵].

## سال هشتم هجرت [۶]

## سریه غالب بن عبد الله کلبی لیثی به کدید بر سر بنی ملوَح در صفر سال هشتم [۷]

جندب بن مکیث جهنی می گوید: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «غالب-

[۱]- چون ابو قتاده بن ربیع أنصاری هم در این سریه بوده است لذا آن را سریه ابو قتاده

به إضم، هم گفته اند (ر. ک: طبقات ابن سعد، ص ۱۳۳، چاپ بیروت ۱۳۷۶ و سیره حلبیه

ج ۳، ص ۱۹۵ چاپ بیروت. م. م.)

[۲]- ماه هشاد و دوم هجرت.

[۳]- سوره نساء، آیه ۹۴.

[۴]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۹، چاپ دار التراث. م.

[۵]- سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱۹۵. م.

[۶]- این سال را سنه الفتح گویند (التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۰، چاپ دار التراث، بیروت.

م.)

[۷]- ماه هشاد و چهارم.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۸.

بن عبد الله کلبی» (از طایفه: کلب بن عوف بن لیث) را فرماندهی سریه ای داد که من هم

در آن شرکت داشتم. او را فرمود تا: بر «بنی ملوَح» که در «کدید» بودند، غارت برد،

رهسپار شدیم تا به «قدید» رسیدیم، در آنجا «ابن برصاء لیثی»: حارث- بن مالک را

دستگیر کردیم و چون گفت: به منظور اسلام آوردن بیرون آمده ام و اکنون نزد رسول

خدا می روم. گفتیم: اگر مسلمان باشی از گرفتاری یک شب زیانی نخواهی دید و اگر

نامسلمان باشی ما احتیاط لازم را انجام داده ایم، پس او را بستیم و مردی از همراهان خود

را بر سر وی گذاشتیم و به او گفتیم که: اگر بنای نافرمانی گذاشت، سرش را از تن دور

کن، سپس رهسپار شدیم تا مقارن غروب آفتاب به «کدید» رسیدیم و در کنار «وادی» جای گرفتیم، آنگاه مرا به عنوان دیده‌بان فرستادند و من هم پیش رفتم تا به پشته‌ای رسیدم که مشرف بر محل دشمن بود، در همین موقع که روی پشته به پهلو آرمیده بودم، مردی از دشمن از خیمه خود بیرون آمد و به همسرش گفت: روی تپه سیاهی می‌بینم که در آغاز نمی‌دیدم، ببین سگها از آنچه در ظرف‌ها داشته‌ای چیزی نر بوده باشند؟ زن رسیدگی کرد و گفت:

نه، چیزی نر بوده‌اند. مرد گفت: کمان مرا با دو تیر بده. و چون زن تیر و کمان وی را آورد، تیری رها کرد و بر پهلو می‌نشست [۱] اما آن را در آوردم و نهادم و بر جای ماندم. سپس تیر دیگری رها کرد که بر شانه من جای گرفت، آن را هم در آوردم و نهادم و همچنان بر جای ماندم. مرد به همسرش گفت: اگر کسی می‌بود حرکت می‌کرد، دو تیر من بر وی نشست، فردا بامداد در جستجوی آن دو تیر برآی که سگها آن را نخایند. سپس داخل خیمه شد و ما هم تأمل کردیم تا مطمئن شدند و به خواب رفتند و سحرگاهان بر آنان غارت بردیم و کسانی از ایشان را کشتیم و چهارپایان را غنیمت گرفتیم. اما ناگهان گروهی از آنان فراهم شدند و ما را تعقیب کردند و ما همچنان چهارپایان را می‌رانندیم تا به «ابن برصاء» رسیدیم و او را با مردی که بر سر وی گذاشته بودیم با خود حرکت دادیم،

---

[۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۸، چاپ حلبی، ۱۳۵۵، ولی در طبقات و سیره حلبیه: میان دو چشم من. ر. ک: طبقات، ج ۲، ص ۱۲۴، چاپ بیروت، ۱۳۷۶، و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱۸۸، چاپ بیروت). م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۲۹ دشمن در تعقیب ما پیش می‌تاخت، تا چنان نزدیک رسید که فقط «وادی قدید» میان ما و ایشان فاصله بود، در این هنگام بی آن که ابر و بارانی ببینیم، خدای متعال آب سیلی

فرستاد که گذشتن از آن امکان‌پذیر نبود. مردان «بنی ملوَح» در آن طرف رودخانه می‌نگریستند که ما چهارپایانشان را می‌بریم و یک نفر از ایشان هم نمی‌توانست از آن بگذرد و به این طرف بیاید. بدین ترتیب تعقیب ایشان از ما بی‌نتیجه ماند و ما به سلامت وارد مدینه شدیم [۱].

### سریه غالب بن عبد الله لیشی به فدک بر سر بنی مرّه در صفر سال هشتم [۲]

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «زبیر بن عوام» را فرمود تا: به شهادتگاه أصحاب «بشیر بن سعد» رود و اگر دست یافت از «بنی مرّه» انتقام بگیرد و دوستان مرد را همراه وی ساخت و برای وی پرچمی بست. در همین حال «غالب بن عبد الله- لیشی» از سریه‌ای که خدا آنان را در آن پیروز ساخته بود بازگشت. رسول خدا «زبیر» را فرمود: تو بمان و آنگاه «غالب بن عبد الله» را با دوستان مرد فرستاد، و «أسامه بن زید» و «علبه بن زید» هم همراه وی بودند. مردان این سریه بر «بنی- مرّه» تاختند، کسانی را کشتند و چهارپایانی را به غنیمت گرفتند. در همین سریه بود که «مرداس بن نهیک» با این که کلمه توحید بر زبان جاری ساخته بود به دست «أسامه بن زید» شهید شد [۳]. مسعودی می‌نویسد: در ماه صفر سال هشتم بود که «عمرو بن عاص» و «خالد- بن ولید» به مدینه مهاجرت کردند [۴].

[۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۵۹، چاپ حلبی ۱۳۵۵. طبقات، ج ۲، ص

۱۲۴، چاپ بیروت ۱۳۷۶. سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۸۸، چاپ بیروت. م.

[۲]- ماه هشتاد و چهارم هجرت.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۱. طبقات ج ۲، ص ۱۲۶. حلبی، ج ۳، ص ۱۸۹. م.

[۴]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۰، چاپ دار التراث بیروت. م.



**سریه کعب بن عمیر غفاری به ذات أطلاق**

در ربیع الأول سال هشتم [۱]  
 رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «کعب بن عمیر» را با پانزده مرد فرستاد تا به «ذات  
 أطلاق» از اراضی شام رسیدند و با گروهی از دشمن برخورد کردند و آنان را به پذیرفتن  
 اسلام دعوت کردند و چون از قبول اسلام امتناع ورزیدند و مسلمانان را تیرباران کردند،  
 مردان سریه سخت به جنگ ایستادند، تا همگی به شهادت رسیدند و فقط یک مرد از  
 آنان که در میان کشته‌ها افتاده بود، شبانه برخاست و به هر صورتی بود راه مدینه را در  
 پیش گرفت و رسول خدا را از این پیش آمد با خبر ساخت [۲].

**سریه شجاع بن وهب أسدی به سی بر سر بنی عامر در ربیع الأول سال هشتم [۳]**

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در ماه ربیع الأول سال هشتم «شجاع بن وهب- أسدی»  
 را با ۲۴ مرد، بر سر جمعی از «هوازن» فرستاد که در «سی» واقع در ناحیه «رکبه» منزل  
 داشتند، از آنجا تا مدینه پنج روز راه بود. مدت این سریه ۱۵ روز بود و چهار پایان و  
 گوسفندان بسیاری به غنیمت آوردند. سهم هر مردی پانزده شتر شد، و ده گوسفند را به  
 جای یک شتر حساب کردند [۴].

[۱]-	در	ماه	هشتاد	و	پنجم	هجرت.
[۲]-	طبقات، ج	۲، ص	۱۲۷- ۱۲۸،	چاپ	بیروت، ۱۳۷۶. م.	
[۳]-	در	ماه	هشتاد	و	پنجم	هجرت.
[۴]-	طبقات، ج	۲، ص	۱۲۷.	ص	۱۲۷. م.	

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۱

**سریه قطبه بن عامر بن حدیده به تباله بر سر بنی خثعم بعد از سریه شجاع بن وهب أسدی**

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «قطبۀ بن عامر» را با بیست مرد، بر سر طائفه‌ای از «خشعم» فرستاد که در ناحیه «تباله» منزل داشتند. اینان با ده شتر رهسپار شدند و پس از جنگی سخت، اسیران و چهارپایانی به مدینه آوردند و سهم هر مردی چهار شتر یا معادل آن گوسفند شد [۱].

صاحب طبقات تاریخ این سریه را در صفر سال نهم نوشته است [۲] و مقریزی آن را تقریباً به یک صورت و بدون اختلاف در دو جا ذکر کرده است [۳]. و ظاهراً یک سریه بیش نبوده و تکرار آن اشتباه است.

### غزوه مؤته [۴]

#### اشاره

در جمادی الأولى سال هشتم [۵]

به روایت ابن اسحاق و دیگران: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از بازگشت از «عمرة القضاء» بقیه ذی الحجّه و نیز محرّم و صفر و دو ربیع را در مدینه

---

[۱]- هر شتر با ده گوسفند معادل قرار داده شد.

[۲]- طبقات، ج ۲، ص ۱۶۲، چاپ بیروت ۱۳۷۹. م.

[۳]- یک بار پس از سریه شجاع بن وهب در سال هشتم (امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۴۴، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.) و بار دیگر در صفر سال نهم (امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۴۰، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.)

[۴]- یا سریه مؤته (ر. ک: طبقات، ج ۲، ص ۱۲۸، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ و التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۰. م.)

[۵]- ماه هشتاد و هفتم هجرت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۲

ماند و حج آن سال را مشرکان برگزار کردند و در ماه جمادی الأولى سال هشتم سریه «مؤته» را اعزام داشت و «زید بن حارثه» را بر آنان امارت داد و فرمود: اگر «زید» به شهادت رسد، «جعفر بن ابی طالب» فرماندهی خواهد داشت، و اگر او هم به شهادت رسد «عبد الله بن رواحه» امیر سریه خواهد بود [۱].

سبب پیش آمد این سریه را چنین نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «حارث بن عمیر آزدی» (از طائفه بنی لهب) را با نامه‌ای نزد پادشاه «بصری» فرستاد و چون «حارث» به سرزمین «مؤته» رسید، «شرحبیل بن عمرو غسانی» سر راه بر وی گرفت و او را کشت، و جز او از سفیران رسول خدا کسی کشته نشده است. کشته شدن «حارث» سخت بر رسول خدا دشوار آمد و مردم را به جهاد فراخواند و در «جرف» اردو زدند و سه هزار مرد فراهم گشت.

رسول خدا پرچمی سفید بست و آن را به «زید بن حارثه» داد و آنان را فرمود تا: به همانجائی که «حارث» شهادت یافته است رهسپار شوند و مردم آن سرزمین را به اسلام دعوت کنند و اگر از قبول اسلام امتناع ورزیدند. به یاری خدا با آنان بجنگند.

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- تا «ثنیة الوداع» از اصحاب سریه مشایعت فرمود و در آنجا ایستاد و با آنان خداحافظی کرد و به روایت مقریزی: همچنانکه اصحاب سریه پیرامون وی ایستاده بودند، خطبه خواند و آنان را به رعایت تقوی و نیکی درباره مسلمانان سفارش فرمود و از غدر و مکر و کشتن کودکان و دیرنشینان و زنان و پیران فرتوت و از میان بردن و کندن درختان و ویران ساختن خانه‌ها برحذر داشت [۲].

«عبد الله بن رواحه» گفت: ای رسول خدا! مرا دستوری فرمای تا آن را حفظ کنم و به کار بندم. فرمود: فردا به سرزمینی می‌رسی که سجده خداوند در آن سرزمین کم است، پس بسیار سجده کن. گفت: بیشتر بفرما. فرمود: خدا را یاد کن که یاد خدا در راه رسیدن به مطلوب یاور تو است.

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۵، چاپ حلبی، ۱۳۴۵. م.

[۲]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۵۵-۳۵۶. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۳.

«عبد الله» به راه افتاد، اما بار دیگر باز آمد و گفت: ای رسول خدا! خدا فرد است و فرد را دوست می‌دارد (یعنی: نصیحتی دیگر بر آن دو نصیحت که فرمودی بیفزای) رسول خدا فرمود: ای پسر «رواحه»! از هر کاری که عاجز ماندی از این کار عاجز مشو، که اگر ده کار بد می‌کنی، یک کار نیک هم انجام دهی. عبد الله گفت: دیگر پس از این سخن که فرمودی، از تو چیزی نخواهم پرسید [۱].

«عبد الله بن رواحه» که از شعرای صحابه بود، هنگام خداحافظی با رسول خدا اشعاری گفت و از خدای متعال برای پیامبرش نصرت و پیروزی خواست و نیز هنگامی که مسلمانان مشایعت کننده برای اصحاب سریه دعا می‌کردند که: با سلامت و عافیت از این سفر باز آیند، «عبد الله» اشعاری گفت به این مضمون که: آرزوی من جز آمرزش و شهادت نیست و امیدوارم که ناامید باز نگردم [۲].

سپس مردان سریه رهسپار شدند تا در سرزمین شام به «معان» رسیدند و آنجا خبر یافتند که «هرقل» پادشاه روم شرقی در سرزمین «بلقاء» با صد هزار رومی در «مآب» فرود آمده است و از قبیله‌های «لخم»، «جدام»، «وائل»، «بکر»، «یقین» [۳] «بهراء» و «بلی» نیز صد هزار نفر به فرماندهی مردی از قبیله «بلی» و طائفه «اراشه» [۴] به نام «مالک بن زافله» [۵] بدیشان پیوسته

است. با رسیدن این خبر، مسلمانان دو روز در «معان» ماندند و در این اندیشه به سر می‌بردند که با این پیش آمد چه باید کرد؟ بالاخره بنا بر آن گذاشتند که همانجا بمانند و پیش آمد را به رسول خدا گزارش دهند و از شماره دشمن وی را با خبر سازند، تا آن که مردانی را

- [۱]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۲۴۶، چاپ قاهره، ۱۹۴۱، م. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۵ ... چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵. م.
- [۳]- کذا؟ در سیره ابن هشام: قین (ج ۴، ص ۱۷، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ هـ.) و در جوامع السیره: بلقین (ص ۲۲۱، چاپ مصر، دار المعارف) ضبط شده است. م.
- [۴]- جوامع السیره: بنی ارشه (ص ۲۲۱). م.
- [۵]- جوامع السیره: مالک بن راقله (ص ۲۲۱). م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۴
- به کمک مسلمانان بفرستد، یا آنان را دستور دهد که با همین وضع به سوی دشمن پیشروی کنند، اما «عبد الله بن رواحه» مردم را دلیر ساخت و گفت: به خدا قسم: آنچه از آن بیم دارید، همان است که در جستجوی آن از خانه بیرون آمده‌اید، یعنی: شهادت یافتن در راه خدا، ما به اتکای شماره و نیرو و فزونی سپاه با دشمن نمی‌جنگیم و تنها اتکای ما به این دینی است که خدا ما را بدان سرفراز کرده است، به خدا قسم: به یاد دارم که در جنگ «بدر» بیش از دو اسب و در یک جنگ بیش از یک اسب نداشتیم، پیش روید که یکی از دو امر نیک در پیش است: یا پیروزی بر دشمن، یا شهادت یافتن. مردم همگی گفتند: به خدا قسم که:
- پسر رواحه راست می‌گوید و آنگاه رهسپار شدند، «عبد الله بن رواحه» در این باب اشعاری دارد که در تاریخ ضبط شده است [۱].
- «زید بن أرقم» می‌گوید: من یتیمی بودم تحت سرپرستی «عبد الله بن رواحه» او مرا در سفر «مؤته» همراه برد و پشت سر خود سوار کرده بود، شبی در بین راه اشعاری زمزمه می‌کرد [۲] و شوق و عشقی به شهادت نشان می‌داد. من با شنیدن اشعار وی به گریه افتادم، اما «عبد الله» مرا با عصای خود ادب کرد و گفت: ای بی‌همت! چه زیانی خواهی برد اگر خدا مرا به سعادت شهادت رساند و تو تنها بر این شتر سوار شوی و به مدینه بازگردی.

## روز جنگ

مسلمانان همچنان پیش می‌رفتند تا در مرزهای «بلقاء» در یکی از آبادیهای آن به نام «مشارف» با سپاهیان «هرقل» از روم و عرب روبه‌رو شدند و چون دشمن نزدیک شد، مسلمانان خود را به قریه «مؤته» کشیدند و همانجا روز جنگ فرارسید و صفهای سپاهیان آراسته شد.

فرماندهی میمنه مسلمانان را مردی از «بنی عذره» به نام «قطبه بن قتاده»

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵. م.

[۲]- اشعار در سیره ابن هشام ذکر شده است (ج ۴، ص ۱۸ - ۱۹). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۵

و فرماندهی میسره را مردی از انصار به نام «عبایه بن مالک» [۱] بر عهده داشتند.

مسعودی می‌نویسد: فرمانده رومیان تیادوقس بطریق، و فرمانده نصرانیان عرب از قبائل:

«غسان» و «قضاعه» و دیگران «شرحیل بن عمرو غسانی» بود.

جنگ به سختی در گرفت و «زید بن حارثه» پیاده جنگ کرد تا در میان نیزه داران دشمن

به شهادت رسید، سپس «جعفر بن ابی طالب» رایت را گرفت و پیش تاخت و در گیرودار

جنگ از اسب خویش فرود آمد و او را پی کرد و همچنان می‌جنگید و رجزی می‌خواند

که از شوق فراوان او به بهشت حکایت می‌کرد [۲] تا به شهادت رسید در حالی که نود

و چند زخم بر جلوی پیکر او وارد شده بود.

نوشته‌اند که: «جعفر» - علیه السلام - پرچم را به دست راست خویش گرفته بود، چون

دست راست وی از بدن جدا شد رایت را به دست چپ گرفت، و آنگاه که دست چپ

خود را هم از دست داد لوا را با دو بازوی خود نگاه داشت، و همچنان در کار جهاد

استوار بود تا به شهادت رسید، و خدا وی را به جای دو دستی که در راه خدا داد دو بال

عنایت فرمود تا در هر جای بهشت که بخواهد با آن دو پرواز کند.

ابن هشام گوید: «جعفر» در سی و سه سالگی به شهادت رسید و به قولی: یکی از رومیان او را به دونیم کرد. پس از شهادت «جعفر بن ابی طالب»، «عبدالله بن رواحه» رایت را برگرفت و پیش تاخت و سوار بر اسب خویش می‌جنگید، در این هنگام چون تردیدی برای وی پیش آمد، در چند شعری که گفت [۳] خود را ملامت کرد و بر شهادت مصمم شد و پیروی از «زید» و «جعفر» را موجب سعادت خویش شمرد و از اسب پیاده شد. در این موقع پسر عموی او کمی گوشت برای وی آورد و گفت: در این روزها

[۱]- به قول ابن هشام: عباده بن مالک (ر. ک: ج ۴، ص ۱۹، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.).

[۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۳، ص ۴۳۴.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۶. گرفتاریهای بسیار داشته‌ای با خوردن این گوشت بر نیرومندی خویش بیفزای. «عبدالله» گوشت را برداشت و لقمه‌ای از آن برگرفت، و سپس - که صدای زدو خورد را در گوشه‌ای از میدان جنگ شنید- خود را مخاطب ساخت و گفت: هنوز تو در پی دنیائی!، سپس گوشت را انداخت و شمشیر خود را برگرفت و پیش تاخت و جهاد کرد تا به شهادت رسید.

پس از شهادت سه امیر سریه (یعنی: «زید»، «جعفر» و «عبدالله») «ثابت بن ارقم» (از بنی عجلان) رایت را برافراشت و گفت: ای مسلمانان! مردی را از میان خود به فرماندهی برگزینید، گفتند: تو خود امیر ما باش. گفت: من نمی‌کنم، «خالد بن ولید» را به فرماندهی برگزیدند، او هم مسلمانان را به مدینه بازگرداند. ابن اسحاق می‌گوید: بر حسب روایتی که به من رسیده است: در همان روز جنگ «مؤته» رسول خدا گفت: «زید بن حارثه» رایت را گرفت و جنگ کرد تا به شهادت رسید،

سپس «جعفر» آن را گرفت و جنگ کرد تا به شهادت رسید، آنگاه رسول - خدا خاموش شد، و رنگ انصار تغییر کرد، گمان کردند که از «عبد الله بن رواحه» کاری ناپسند سر زده است، سپس رسول خدا گفت: «عبد الله» نیز پس از «جعفر» رایت را برافراشت و جنگ کرد تا به شهادت رسید. سپس گفت: در عالم خواب «زید»، «جعفر» و «عبد الله» را در بهشت روی تختهای زرین دیدم، اما تخت «عبد الله» نسبت به تخت آن دو نفر قدری کجی داشت، پرسیدم این کجی برای چیست؟ به من گفتند: آن دو بیدریغ قدم به راه شهادت نهادند، اما «عبد الله» اندکی مردّد شد و سپس تن به شهادت داد [۱].

به روایت دیگر ابن اسحاق: در همان روز جنگ بود که رسول خدا به خانه جعفر رفت و فرزندان وی را خواست و «أسماء» بنت «عمیس» همسر «جعفر» را از شهادت وی با خبر ساخت.

در این جنگ «مالک بن زافله» [۲] فرمانده رومیان به دست «قطبۀ بن قتاده - عذری» کشته شد.

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.

[۲] - اشتقاق ابن درید: ... رافله (ص ۵۵۱ چاپ مصر ۱۳۷۸) م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۷

### بازگشت اصحاب سریّه به مدینه

نوشته اند که: چون مردان سریّه «مؤته» نزدیک مدینه رسیدند، رسول خدا و مسلمانان به استقبال آنان بیرون شدند، و کودکان نیز دوان دوان به استقبال رفتند، و رسول خدا فرمود: تا آنان را سوار کنند، و خود «عبد الله بن جعفر» را پیش روی خود سوار کرد. مسلمانان مدینه به روی اصحاب سریّه خاک می پاشیدند و می گفتند: ای گریزندگان! از جهاد در راه خدا گریختید؟ اما رسول خدا می گفت: اینان گریختگان نیستند، بلکه اگر



خدا بخواهد حمله کنند گانند [۱].  
 نوشته‌اند که: «أم سلمه» به زن «سلمه بن هشام بن عاص بن مغیره» گفت:  
 چرا «سلمه» به نماز جماعت با رسول خدا و مسلمانان حاضر نمی‌شود؟ گفت: به خدا-  
 قسم: نمی‌تواند از خانه بیرون آید، چه هرگاه که بیرون می‌آید، مردم بر سر وی فریاد  
 می‌زنند ای گریختگان! از جهاد در راه خدا گریختید؟! او ناچار در خانه نشسته است و

بیرون نمی‌آید [۲].  
 «حسان بن ثابت» اشعاری در مرثیه شهیدان «مؤته» و اشعاری نیز در مرثیه «جعفر» و اشعاری  
 هم در مرثیه «زید بن حارثه» و «عبد الله بن رواحه» گفته است.  
 «کعب بن مالک» را نیز در مرثیه شهدای «مؤته» قصیده‌ای است [۳].

### شهدای غزوه مؤته

- ۱- جعفر بن ابی طالب (از مهاجرین، قریش، بنی هاشم).
- ۲- زید بن حارثه (از مهاجرین).

- 
- [۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.
  - [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴. م.
  - [۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵-۳۰، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۸.
- ۳- مسعود بن أسود بن حارثه بن نضله (از مهاجرین، بنی عدی بن کعب).
  - ۴- وهب بن سعد بن ابی سرح (از مهاجرین، بنی مالک بن حسل).
  - ۵- عبد الله بن رواحه (از أنصار، بنی حارث بن خزرج).
  - ۶- عبّاد بن قیس بن عبسه (از أنصار، بنی حارث بن خزرج).
  - ۷- حارث بن نعمان بن إساف بن نضله بن عبد بن عوف بن غنم (از أنصار، بنی غنم بن

- مالک بن نجّار).
- ۸- سراقه بن عمرو بن عطیه بن خنساء (از أنصار، بنی مازن بن نجّار).
- ۹- أبو کلیب.
- ۱۰- جابر: پسران عمرو بن زید بن عوف بن مبدول (از أنصار، بنی مازن- بن نجّار).
- ۱۱- عمرو.
- ۱۲- عامر: پسران سعد بن حارث بن عبّاد بن سعد بن عامر بن ثعلبه بن - مالک بن افضی (از أنصار، بنی مالک بن افضی).
- ۱۳- زید بن عبید بن معلی بن لوذان (از أنصار، بنی حبیب بن عبد حارثه- بن مالک).
- ۱۴- سوید بن عمرو [۱].
- ۱۵- عباده بن قیس بن زید (از أنصار، بنی حارث بن خزرج).
- ۱۶- مسعود بن سوید بن حارثه (از مهاجرین، بنی عدی بن کعب، پسر عموی مسعود بن أسود).
- ۱۷- هبار بن سفیان بن عبد الأسد (از مهاجرین، قریش، بنی مخزوم، برادرزاده ابو سلمه مخزومی).

[۱]- ر. ک: استیعاب، هامش اصابه، چاپ دار صادر، ج ۲، ص ۱۱۴. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۷۹، چاپ تهران اسماعیلیان، لیکن در استیعاب سوید بن عمر ضبط شده است. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۳۹

### سخنانی پیرامون سریه مؤته

۱- در إعلام الوری پس از ذکر امرای جیش به ترتیبی که از بیشتر مورخان نقل شد می گوید: در روایتی از «أبان بن عثمان» از امام صادق- علیه السلام- آمده است که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «جعفر» را فرمانده لشکر قرار داد و پس از کشته شدن او،

«زید» و پس از کشته شدن «زید» «عبد الله بن رواحه» را [۱].

۲- در کتاب إنسان العیون آمده است: پس از آن که رسول خدا سه نفر از امیران را به ترتیب نام برد مردی از یهودیان که آنجا بود گفت: ای ابو القاسم! اگر تو پیامبر باشی، اینان که نام بردی همگی به شهادت خواهند رسید، چه پیامبران «بنی اسرائیل» هرگاه چنین می‌گفتند که: اگر فلانی کشته شد، ناچار او کشته می‌شد [۲].

۳- مقریزی در إمتاع الأسماع آورده است که: مسلمانان در جنگ «مؤته» مختصر کالائی هم به غنیمت گرفتند: مردی انگشتری را نزد رسول خدا آورد و گفت: من صاحب این انگشتری را در «مؤته» کشته‌ام، رسول خدا انگشتری را به خود او ارزانی داشت. «خزیمه بن ثابت» هم در آن روز مردی را کشت که خودی یاقوت نشان داشت، خود را برگرفت و نزد رسول خدا آورد، رسول خدا هم آن را به خود او بخشید، «خزیمه» خود را به صد دینار بفروخت [۳].

۴- جمله «الآن حمی الوطیس» یا «... قد حمی الوطیس» یعنی اکنون تنور جنگ تافته شد و جنگ به سختی کشید، از کلمات قصار رسول خدا- صلی الله علیه و آله- است که در روز «مؤته» در آن هنگام که در مدینه جریان جنگ را بازمی‌گفت فرموده است.

[۱]-	ص	۶۴	چاپ	۱۳۱۲.
[۲]-	ج	۳	ص	۷۷.
[۳]-	ج	۱	ص	۳۵۲.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۰

**سریه ذات السلاسل [۱] در جمادی الآخره سال هشتم [۲]**

**اشاره**

نوشته‌اند که: رسول خدا خبر یافت که گروهی از قبیله «قضاعه» فراهم گشته‌اند و می‌خواهند نسبت به مسلمانان دستبرد بزنند، «عمرو بن عاص» را فراخواند و برای او لوای سفیدی بست، و رایت سیاهی نیز همراه وی ساخت. و او را با سیصد مرد از بزرگان مهاجر و انصار که سی اسب داشتند، روانه ساخت و او را فرمود تا: از قبیله‌های: «بلی» و «عذره» و «بلقین» که بر آنها می‌گذرد کمک بگیرد. «عمرو» شبها راه می‌پیمود و روزها کمین می‌کرد، تا نزدیک به دشمن رسید، در آنجا خبر یافت که جمعیتی بسیارند، پس «رافع بن مکیث جهنی» را نزد رسول خدا فرستاد و کمک خواست. رسول خدا «أبو عبیده بن جراح» را با دو یست مرد فرستاد و برای وی لوائی بست، و بزرگان مهاجر و انصار را، از جمله: «أبو بکر» و «عمر» همراه وی گسیل داشت، و او را فرمود تا: به «عمرو» ملحق شود و هر دو با هم باشند و اختلاف نکنند. «أبو عبیده» به «عمرو» پیوست و چون خواست برای نماز همراهان خود به امامت برخیزد، «عمرو» گفت: تو برای کمک من آمده‌ای و باید به من اقتدا کنی، «أبو عبیده» هم چنان کرد و «عمرو» با مردم نماز می‌گزارد و همچنان پیش می‌رفت تا سرزمین قبائل «بلی» را درنوردید و بر آن استیلا یافت و به هر جا می‌رسید می‌شنید که جماعتی از دشمن در اینجا بوده و پراکنده شده‌اند، تا این که به آخرین نقاط سرزمینهای «بلی» و «عذره» و «بلقین» رسید، در آخر کار با جمعی از مشرکان برخورد کرد

[۱] - یا ذات السلسل (امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۵۲، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.).

[۲] - در ماه هشتماد و هشت هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۱

و مسلمانان بر آنان حمله بردند و به شکست مشرکان انجامید. سپس «عمرو» راه مدینه را در پیش گرفت و «عوف بن مالک أشجعی» را نزد رسول خدا فرستاد تا جریان سریه و بازگشت مسلمانان را گزارش دهد [۱].

مسعودی می‌نویسد: در این سریه از «عمرو» کارهائی سرزد که آنها را ناپسند شمرده‌اند، از جمله آن که: در حال جنابت با مردم نماز گزارد، دیگر آن که با سردی هوا و زخم و جراحت فراوانی که داشتند، از افروختن آتش که سخت بدان نیاز داشتند جلوگیری کرد [۲].

ابن اسحاق می‌نویسد: «غزوه ذات السلاسل» در سرزمین «عذره» روی داد و جهت آن بود که رسول خدا «عمرو بن عاص» را که مادر پدرش: «عاص بن وائل» از قبیله «بلی» بود فرستاد تا عرب را برای جنگ شام به راه اندازد، تا آخر آنچه از طبقات نقل کردیم [۳].

### سخنانی پیرامون سریه ذات السلاسل

۱- «ذات السلاسل» که آن را «ذات السلسل» هم گفته‌اند: آبگاهی بوده پشت «وادی القری»، میان آن تا مدینه ده روز راه بوده است [۴].

۲- به روایت ابن اسحاق: در همین سریه بود که «رافع بن أبو رافع طائی» با «ابو بکر» رفیق شد و در موقع بازگشتن به مدینه، به او گفت: مرا نصیحت کن و چیزی

- 
- [۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۳۱، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۹. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۰۴، چاپ اروپا. التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۱، چاپ دار التراث، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۵۲، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.
- [۲]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۱، چاپ دار التراث بیروت. م.
- [۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۲ چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م.
- [۴]- طبقات، ج ۲، ص ۱۳۱. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۲
- بیاموز. «أبو بکر» گفت: خدای یگانه را پرستش کن و چیزی را شریک وی قرار مده و

نماز را به پای دار و زکات بده و ماه رمضان روزه بگیر و حجّ خانه خدا را انجام ده و از جنابت غسل کن و هرگز بر دو مرد از مسلمانان امیر مشو و چون از وی پرسید که: چرا مرا از امارت بر مسلمانان نهی می کنی؟ گفت: خدای - عزّ و جلّ - محمّد را به پیامبری فرستاد تا مردم را به دین اسلام دعوت کند، او هم در این راه جهاد کرد تا مردم خواه ناخواه به دین اسلام درآمدند، چون مسلمان شدند پناهندگان به خدا و همسایگان وی شدند و در پناه او قرار گرفتند، پس مبادا که با همسایگان خدا بر خلاف عهد و میثاق او رفتار کنی و خدا هم از تو بازخواست کند، اگر یکی از شما بنگرد که گوسفندی یا شتری از پناهنده وی ربوده‌اند به خشم آید و آماده انتقام گردد، خدا بیش از دیگران برای خاطر پناهندگان خود خشم می گیرد.

رافع می گوید: از «أبو بکر» جدا شدم و چون رسول خدا وفات یافت و او خلیفه شد نزد وی آمدم و گفتم: مگر تو نبودی که مرا از امیر شدن بر دو نفر مسلمان نهی می کردی؟ گفت: چرا، و هم اکنون نیز تو را از این کار نهی می کنم. گفتم: پس چرا تو خود امیر مسلمانان شده‌ای؟ گفت: چاره‌ای ندارم، ترسیدم که امت محمّد پراکنده شوند [۱]!!

۳- سرّیه «ذات السلاسل» را بیشتر مورّخان، از قبیل: ابن اسحاق، طبری، ابن سعد، مقریزی، مسعودی و یعقوبی به همان ترتیب نوشته‌اند که نقل کردیم اما در پاره‌ای از مآخذ شیعه این سرّیه صورت دیگری دارد و با فرستادن «عمرو» کار به انجام نرسیده و مقصود حاصل نگشته است و پس از مأمور شدن و رفتن علیّ بن ابی طالب دشمن از پای درآمده و خاطر رسول خدا و مسلمانان آسوده گشته است.

اکنون تفصیل این سرّیه را از کتاب ارشاد مفید نقل می کنیم: شیخ مفید زیر عنوان «غزوه ذات الرمل» - که به قولی: «غزوه ذات السلسله» نامیده می شده است - می نویسد: بر حسب آنچه علماء و فقهاء و صاحبان آثار و ناقلان اخبار نوشته و نقل و روایت کرده‌اند:

روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشسته بود که اعرابی بی آمد، و پیش روی وی

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۳، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۳. به دو زانو درآمد و گفت: آمده‌ام تا از در خیر خواهی سخنی با تو در میان گذارم. رسول خدا گفت: خیر خواهی تو چیست؟ گفت: قومی از عرب قرار گذاشته و مهیا شده‌اند که: در مدینه بر تو شیخون زنند، آنگاه وضع آنان را شرح داد. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- امیر المؤمنین را فرمود تا: مردم را همگانی فرا خواند و چون مسلمانان فراهم شدند بالای منبر رفت و خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و سپس گفت: «ای مردم! این دشمن خدا و دشمن شما است که به منظور شیخون زدن بر شما روی آورده است، کیست که رهسپار «وادی الرمل» شود؟» مردی از مهاجران برخاست و گفت: من می‌روم. پس لوا را به او داد و هفتصد مرد همراه وی ساخت و گفت: به نام خدا پیش رو. اما این مرد مهاجری پس از رسیدن به دشمن و دعوت او به اسلام یا جنگ، با تهدید دشمن بازگشت و رسول خدا را نیز از عدّه و عدّه دشمن بیم داد.

مردی دیگر از مهاجران نیز چنان رفت و چنان بازگشت، تا رسول خدا علی را خواست و او را مأمور فرمود و علی هم رهسپار «وادی الرمل» شد. و سحرگاه با دشمن روبرو شد و پس از دعوت آنان به اسلام و امتناع شدیدی که نشان دادند، دست به جنگ برد و شش یا هفت نفرشان را کشت و دیگران به هزیمت رفتند و غنیمتهائی نصیب مسلمانان شد.

به روایت «أم سلمه»: رسول خدا برای استقبال علی بیرون رفت و از مسلمانان پرسید که: فرمانده خود را چگونه مردی یافتید؟ گفتند: بسیار خوب، جز آن که جز «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سوره دیگری در نماز نمی‌خواند. چون رسول خدا جهت آن را از علی پرسید، گفت: این سوره را دوست دارم. پس رسول خدا گفت: چنان که تو این سوره را دوست

داری خدا هم تو را دوست دارد. سپس گفت: اگر نمی ترسیدم که طائفه‌هایی از امت من آنچه را نصرانیان درباره عیسی گفته‌اند، درباره‌ات بگویند، امروز درباره‌ات سخنی می‌گفتم که بر گروهی از مسلمانان نگذری، مگر آن که خاک زیر پای تو را (به تبرک) بگیرند.

شیخ مفید می‌نویسد: بسیاری از سیره‌نویسان ذکر کرده‌اند که: سوره «وَالْعَادِيَاتِ» تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۴۴، ضَبْحًا» درباره همین غزوه بر رسول خدا نزول یافت و آنچه را که علی انجام داده بود بیان کرد [۱].

علامه حلّی - رحمه الله علیه - ضمن آیاتی که در کتاب «كشف الحقّ و نهج الصدق» نزول آن را درباره امیر المؤمنین روایت کرده است، سوره «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» را زیر شماره ۳۷ از آن آیات قرار داده و روایت کرده است که: «أبو بكر» فرماندهی یافت و هزیمت یافته بازگشت، و «عمر» نیز فرماندهی یافت و هزیمت یافته بازگشت، و سپس «عمرو بن عاص» به درخواست خودش امارت سربّه یافت و پس از آن که جمعی از همراهان وی کشته شدند، هزیمت یافته باز آمد. پس رسول خدا امیر المؤمنین را فرستاد و تا مسجد «أحزاب» او را مشایعت کرد و آن سه نفر را هم زیر فرمان وی فرستاد و فتح بر دست وی به انجام رسید، و سوره «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» در این باره نزول یافت. آنگاه استقبال رسول خدا را از علی و گفتاری را که درباره وی فرمود، مطابق روایت مفید نقل می‌کند.

در کتاب دلائل الصدق می‌گوید: مضمون این خبر در پاره‌ای از اخبار غیر شیعه نیز از جمله: در کتاب ینابیع المودّه از مسند أحمد: از دو طریق، و نیز از موفّق بن أحمد روایت شده است [۲].

در تفسیر مجمع البیان نیز نزول سوره را درباره «غزوه ذات السلاسل» از امام - صادق - علیه السلام - روایت کرده است و می‌گوید که: در حدیثی طولانی امام صادق گفت: این



غزوه را بدان جهت «ذات السلاسل» گفته‌اند که: علی از دشمنان اسیر گرفت و کشت و اسیرانشان را چنان شانه بست که گوئی: به زنجیرها (سلاسل) بسته شده‌اند، و چون این سوره نازل شد، رسول خدا در نماز صبح آن را تلاوت کرد و اصحاب پرسیدند که این سوره را نمی‌شناسیم، پس گفت: خدا علی را بر دشمنان ظفر داد و جبرئیل بشارت آن را برای من آورد، و چون چند روزی گذشت، علی - علیه السلام - با غنیمتها و اسیران وارد مدینه شد [۳].

- [۱]- ارشاد، ص ۵۱، چاپ اصفهان، ۱۳۶۴. م.  
 [۲]- ج ۲، ص ۱۵۸.  
 [۳]- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۸، چاپ اسلامیة، ۱۳۷۹. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۵.

۴- اکنون به مناسبت آنچه از مفید و علامه حلّی و صاحب دلائل الصدق و طبرسی درباره نزول سوره «و العادیات» درباره «غزوه ذات السلاسل» نقل کردیم، ترجمه مانندی از این سوره را نیز در ذیل این غزوه می‌آوریم: «به نام خدای بخشاینده مهربان. قسم به: (اسب‌های) دونده نفس‌زننده، و (با سم خویش از سنگ‌ها) آتش فروزننده، و در بامدادان غارت‌برنده، که: آنجا گرد و غباری برانگیختند، و آنجا در میان گروه دشمن پیش رفتند. راستی که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است، و خودش بر این ناسپاسی گواه است، و در دوستی مال سخت است. مگر نمی‌داند که وقتی آنچه در گورها است برانگیخته شود، و آنچه در سینه‌ها است به حساب آید، آن روز پروردگارشان به ایشان آگاه است».

**سریه ابو عبیده بن جراح بر سر جهینه [۱] در رجب سال هشتم [۲]**

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «أبو عبيدة بن جراح» را با سیصد مرد از مهاجر و أنصار بر سر طائفه‌ای از «جهینه» به «قبلیه»- واقع در ساحل دریا به فاصله پنج روز راه تا مدینه- فرستاد و چنان که ابن اسحاق روایت می‌کند: چند انبان خرما برای خوراکشان به «أبو عبیده» سپرد و او هم آن را بر ایشان تقسیم می‌کرد، تا کار به جائی رسید که به هر کدام چند خرما به شماره می‌داد، و در آخر که خرماها تمام شد روزی به هر کدام یک دانه خرما می‌داد. روز آخر که باقیمانده خرماها را تقسیم می‌کرد، یکی کم آمد و یک نفر از اصحاب سریه بی نصیب ماند، و کار گرسنگی آنان چنان به سختی کشید که خبط (یعنی: برگ درخت) می‌خوردند، و بدین جهت این سریه را سریه خبط گفتند.

«قیس بن سعد» هم شترانی خرید، و برای اصحاب سریه کشت و نیز ماهی بزرگی از دریا به دست آوردند و از گوشت و چربی آن بیست روز می‌خوردند و چنانکه در روایت

[۱]- یا سریه خبط (ر. ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۵۴، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.).

[۲]- در ماه ۸۹ هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۶

ابن اسحاق است «أبو عبیده» دنده‌ای از دنده‌های آن ماهی را گرفت و بر سر راه نهاد و سپس فرمود تا: مردی تنومند بر شتری تنومند سوار شد و از زیر آن رفت و سرش به آن استخوان گیر نکرد. در این سریه جنگی و زدو خوردی روی نداد [۱].

### سریه ابو قتاده بن ربیع أنصاری به خضره از سرزمین نجد مسکن قبیله محارب، بر سر بنی غطفان در شعبان سال هشتم [۲]

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «أبو قتاده» را با پانزده مرد بر سر قبیله «غطفان» فرستاد و او را فرمود که: بر آنان هجوم برد. در این سریه کسانی از دشمن را

کشتند و چارپایانی به غنیمت گرفتند. این چارپایان: دویست شتر و دو هزار گوسفند بود. و کسانی را هم اسیر کردند و پس از اخراج خمس، غنائم را بر مردان سریّه قسمت کردند و هر مردی دوازده شتر نصیب گرفت، و هر ده گوسفند به جای یک شتر به حساب آمد. در سهم «أبو قتاده» دخترکی زیبا بود، رسول خدا از او خواست تا دختر را به وی ببخشد، و چون بخشید رسول خدا هم او را به «محمیه بن جزء» بخشید. مردان این سریّه پس از پانزده روز به مدینه بازآمدند [۳].

### سریّه أبو قتاده (سریّه ابن اُبی حدرد) به بطن اِضم در اول ماه رمضان [۴] سال هشتم [۵] پیش از فتح مکه

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از آن که تصمیم به فتح مکه گرفت،

[۱]- ر. ک: منع گذشته. م.

[۲]- در ماه ۹۰ هجرت.

[۳]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۳۲، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. امتاع الاسماع، ج ۱، ص

۳۵۵، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.

[۴]- در چاپ اول به اشتباه «شعبان» آمده است. م.

[۵]- ماه ۹۱ هجرت.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۷

«أبو قتاده» را با هشت مرد از جمله: «عبد الله بن اُبی حدرد» و «محلّم بن جثّامه بن قیس»

به «بطن اِضم»- که در میان «ذی خشب» و «ذی المروه» در سه منزلی مدینه واقع است-

فرستاد تا مردم گمان کنند که رسول خدا قصد حرکت به آن ناحیه را دارد.

در «بطن اِضم» بود که «عامر بن اُضبط اُشجعی» سوار بر شترش، با مختصر اثاث و ظرفی

از شیر که همراه داشت بر مسلمانان گذشت و سلام مسلمانی داد، اما «محلّم- بن جثّامه»

به سابقه‌ای که با او داشت بر او حمله برد و او را کشت و شتر و مختصر مالش را به غنیمت گرفت، و چنان که ابن اسحاق روایت کرده: آیه‌ای در این باره نزول یافت به این مضمون: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه در راه خدا رهسپار می‌شوید، پس تحقیق و بررسی کنید و در جستجوی غنیمت و به بهانه تحصیل مال دنیا به کسی که بر شما سلام می‌کند مگویید که: مؤمن نیستی، چه نزد خدا غنیمتهایی است بسیار، شما خود هم پیش از این چنین بودید، خدا بر شما منت گذاشت، پس تحقیق کنید، البتّه خدا به آنچه می‌کنید آگاه است» [۱].

بر حسب روایت ابن اسحاق: «محلّم» را در «حنین» نزد رسول خدا آوردند، تا برای وی استغفار کند، امّا رسول خدا دست خود را بلند کرد و سه بار گفت: خدایا «محلّم بن جثّامه» را میامرز [۲].

مردان این سریّه تا «ذی‌خشب» پیش رفتند و آنجا خبر یافتند که: رسول خدا رهسپار مگّه شده، پس از راه «بین» [۳] رهسپار شدند و در «سقیّا» به رسول خدا رسیدند [۴].

[۱]- سوره نساء، آیه ۹۳.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۷۵-۳۷۷ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ ه. طبقات ج ۲، ص ۱۳۳ چاپ بیروت ۱۳۷۶. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۵۶ چاپ قاهره ۱۹۴۱ میلادی. م.

[۳]- این درست است (مغازی واقدی، ج ۲، ص ۷۹۷، انتشارات علمی، بیروت) لیکن در نسخه اصل به پیروی از طبقات، چاپ بیروت: بین. و در نسخه استنساخی از نسخه اصل: بین (با) دو (یا). م.

[۴]- طبقات، ج ۲، ص ۱۳۳، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۸

## اشاره

درباره موجبات پیش آمد فتح مکه نوشته‌اند که: پیش از اسلام مردی از «بنی - حضر می» از همپیمانان «بنی أسود بن رزن» که نامش «مالک بن عبّاد» بود، به قصد تجارت بیرون رفت، چون به سرزمین «خزاعه» رسید بر او تاختند و او را کشتند و مالش را گرفتند، سپس «بنی بکر» (از بنی کنانه) بر مردی از «خزاعه» حمله بردند و او را کشتند، اندکی پیش از اسلام نیز قبیله «خزاعه» بر «بنی أسود بن رزن دیلی» [۲] سرآمد اشراف «بنی کنانه» - سلمی و کلثوم و ذؤیب - هجوم بردند و در مرز حرم در عرفه آنان را کشتند. پیش آمد اسلام و بعثت و هجرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مردم را به خود مشغول ساخت و «بنی بکر» و «بنی خزاعه» نیز از یکدیگر دست برداشتند، تا آن که صلح «حدیبیه» میان رسول خدا و مشرکان قریش پیش آمد و در قرار صلح شرط شد که: هر کس بخواهد در عهد و پیمان رسول خدا و هر کس بخواهد در عهد و پیمان قریش درآید، روی همین حساب «بنی بکر» همپیمان قریش و «بنی خزاعه» همپیمان رسول خدا شدند [۳].

در این میان - چنان که مقریزی می‌نویسد - «أنس بن زنیم دیلی» [۴] رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را هجو کرد و غلامی از قبیله «خزاعه» هجو او را شنیده و او را بزد و سرش را بشکافت، فتنه میان «بنی بکر»: از همپیمانان قریش و «خزاعه»: از همپیمانان رسول خدا

- |       |  |        |       |
|-------|--|--------|-------|
| خدا   | بالا   | گرفت   | [۵].  |
| [۱] - | ماه  | ۹۱     | هجرت. |
| [۲] - | در نسخه اصل به تبع سیره (۴ / ۳۲): دلیل (به یاء) ولی در قاموس و تاج و غیره: |        | دئل   |
| [۳] - | (به  | همزه). | م.    |
| [۳] - | سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱. طبقات، ج ۲، ص ۱۳۴. م.                            |        | [۴] - |
| [۴] - | در نسخه اصل به تبع سیره (۴ / ۳۲): دلیل (به یاء) ولی در قاموس و تاج و غیره: |        |       |

دئل (به همزه). م  
 [۵]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۵۷. م  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۴۹

### پیمان شکنی قریش

هفده یا هجده ماه از صلح «حدیبیه» می گذشت که طائفه «بنی نفاثه» از قبیله «بنی دئل» [۱] در مقام آن برآمدند که به جای کشته‌های «بنی أسود بن رزن»، کسانی از «خزاعه» را بکشند، بدین منظور «نوفل بن معاویه دیلی» با مردان «بنی دئل» برای این کار آماده شدند، اما همه مردان «بنی بکر» از وی پیروی نکردند، سپس از قریش خواستند تا در این کار، با مرد و اسلحه آنان را علیه «خزاعه» کمک دهند. قریش هم آنان را کمک دادند و مردانی از قریش پنهان و ناشناس به آنان ملحق شدند، از جمله: صفوان بن أمیه، مکرز بن حفص بن أخیف، حویطب بن عبد العزی، شبیه بن عثمان و سهیل بن عمرو، اینان بردگان خود را هم با خود بردند و مردان قریش و «بنی دئل» به رهبری «نوفل بن معاویه» شبانه در آبگاه «وتیر» بر «خزاعه» شبیخون زدند و بیست، یا بیست و سه مردشان را کشتند و «خزاعی» ها به مکه پناهنده شدند و به خانه «بدیل بن ورقاء خزاعی» پناه بردند [۲].

به گفته ابن اسحاق: از «خزاعیها» یک مرد به نام «منبه» کشته شد [۳]. به هر صورت قریش از کرده خویش پشیمان شدند و دانستند که با آنچه کردند پیمان خود را با رسول خدا بر هم زده‌اند و شاید راهی به تجدید آن پیدا نکنند.

### داد خواهی خزاعه

پس از آنچه در «وتیر» میان «بنی بکر» و قریش از طرفی و «خزاعه» از طرف دیگر روی داد، «عمرو بن سالم خزاعی» [۴] (از بنی کعب) رهسپار مدینه شد و نزد

- [۱]- رجوع شود به: پاورقی ۲ صفحه ۵۴۸.
- [۲]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۵۷، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.
- [۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م.
- [۴]- طبقات: با چهل مرد خزاعی (ج ۲، ص ۱۳۴، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م.).
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۰.
- رسول خدا زبان به شکوه گشود و در حالی که رسول خدا در مسجد در میان مردم نشسته بود، از قریش که «بنی بکر» را کمک داده بودند، شکایت کرد و در این باب اشعاری مؤثر و مهیج سرود [۱] و رسول خدا را سوگند داد که: برای یاری «خزاعه» و سرکوبی قریش بپاخیزد. ضمن همین اشعار است که می‌گوید:
- هم بیتونا بالوتیر هجداو قتلونا رگعا و سجدا آنان در «وتیر» بر ما که به خواب رفته بودیم شیخون زدند و در حال رکوع و سجود ما را کشتند.
- رسول خدا گفت: ای «عمرو بن سالم!» یاری شدی، سپس به ابری که در آسمان پدید آمده بود نگرست و گفت: «این ابر هم با ریزش باران خود، از نصرت «بنی کعب» خبر می‌دهد».

سپس «بدیل بن ورقاء خزاعی» با مردانی از «خزاعه» رهسپار مدینه شدند و آنچه را که بر سرشان آمده بود به رسول خدا گزارش دادند، و از این که مردان قریش «بنی بکر» را یاری داده بودند شکایت کردند و آنگاه به مکه بازگشتند.

### چاره‌جویی قریش

رسول خدا فرموده بود: «به همین زودی «أبو سفیان» برای محکم ساختن پیمان «حدیبیه» و تمدید آن به مدینه خواهد آمد».

چون «بدیل بن ورقاء خزاعی» و همراهانش در بازگشت به مکه به «عسفان» رسیدند، «أبو سفیان» را دیدند که از طرف قریش برای محکم ساختن قرارداد و تمدید آن رهسپار

مدینه است. «أبو سفیان» که پی برده بود «بدیل» به مدینه رفته است از او پرسید که: از کجا می‌آیی؟ «بدیل» گفت: با مردان «خزاعی» در این ساحل و وادی

[۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۶، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۱. می‌گشتیم. گفت: نزد محمد نرفته‌ای؟ گفت: نه. چون «بدیل» رفت «أبو سفیان» گفت: اگر «بدیل» به مدینه رفته باشد، شترش در آنجا هسته خرما خورده است. سپس به جایی که شتر «بدیل» خسبیده بود رفت، و از پشکهای شترش برداشت و شکست، و هسته خرما در آن دید و گفت: به خدا قسم که: «بدیل» نزد محمد رفته است.

### ابو سفیان بیچاره

«أبو سفیان» با شتاب راه مدینه در پیش گرفت، چون به مدینه رسید، بر أمّ المؤمنین «أمّ حبیبه»: دختر خویش وارد شد، اما چون خواست روی تشک رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بنشیند، دخترش آن را به هم پیچید و از نشستن پدر روی آن مانع شد، «أبو سفیان» گفت: دخترم! نمی‌دانم که آیا مرا از این تشک حیف دانستی یا این تشک را از من؟ گفت: این تشک از آن رسول خدا است و تو مرد مشرک و پلیدی هستی و دوست نداشتم که روی تشک رسول خدا بنشینی. «أبو سفیان» گفت: راستی که پس از رفتن از پیش من بد دختری شده‌ای. «أبو سفیان» نزد رسول خدا شرفیاب شد. و در باب تمدید عهدنامه با وی سخن گفت و پاسخی نشنید. آنگاه از بعضی از صحابه خواست تا با رسول خدا در این باب صحبت کنند، و آنها هم زیر بار نرفتند. سپس نزد علی بن ابی طالب- علیه السلام- رفت و فاطمه- علیها السلام- و حسن بن علی هم در خانه بودند، پس آغاز سخن کرد و از علی خواست تا درباره وی نزد رسول خدا شفاعت کند. علی گفت که: رسول خدا تصمیم گرفته است



و ما را یارای آن نیست که با وی چون و چرا کنیم. آنگاه از فاطمه - علیها السلام - خواست تا پسرش حسن را بفرماید که: قریش را پناه دهد، و قرار صلح آنان را تأکید و تمدید کند. فاطمه گفت: پسر من هنوز کودک است، و به آن حد نرسیده است که این گونه کارها را انجام دهد.

«أبو سفیان» دیگر بار دست به دامن علی شد و گفت: ای أبو الحسن! کار بر من تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۲، دشوار شده است، برای من چاره‌ای بیندیش. علی - علیه السلام - گفت: کاری که مفید فائده‌ای باشد به نظرم نمی‌رسد، اما خود که سرور «بنی کنانه» ای پیاخیز و تمدید قرار صلح را اعلام کن و سپس به مکه بازگرد. گفت: این کار فائده‌ای خواهد داشت؟ علی گفت: نه به خدا سوگند، گمان ندارم فائده‌ای بدهد، اما جز این هم چاره‌ای نداری.

«أبو سفیان» به مسجد مدینه رفت و در میان مردم به پیاخاست و گفت: ای مردم! من قرار متارکه و صلح را تمدید و تأکید کردم. سپس بر شتر خویش نشست و به راه افتاد، و چون به مکه رسید و جریان مسافرت خود را به قریش بازگفت، او را بر خوش‌باوری ملامت کردند و دانستند که کاری انجام نداده است.

### دستور بسیج

رسول خدا تصمیم به فتح مکه گرفت، و مردم را فرمود تا: برای حرکت آماده شوند، اما نمی‌دانستند که مقصد کجا است، تا آن که مردم را از قصد خویش آگاه ساخت و دعا کرد که: خدا قریش را از حرکت مسلمانان بی‌خبر نگهدارد تا ناگهان به مکه در آیند.

### حاطب بن ابی بلتعہ

پس از آن که صحابه از قصد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خبر یافتند، «حاطب بن ابی بلتعہ» نامه‌ای محرمانه به سه نفر از قریش: «صفوان بن أمیه، سهیل - بن عمرو و عکرمه

بن ابی جهل» نوشت و تصمیم رسول خدا را به آنان گزارش داد و آن را با زنی از «مزینه» به نام «ساره» [۱] فرستاد، و برای وی در رساندن نامه اجرتی در حدود ده دینار قرار داد. «ساره» نامه «حاطب» را در میان موهای بافته سر خود پنهان کرد و راه مگه را در پیش گرفت. در این میان جبرئیل جریان نامه و نامه‌رسان را به رسول-

[۱]- از کنیزان بنی عبد المطلب (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۰. م.). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۳، خدا خبر داد، رسول خدا علی بن ابی طالب و «زبیر بن عوام» [۱] را فرستاد، و به آنان فرمود: رهسپار شوید، و در فلان مکان زنی خواهید دید که نامه‌ای همراه دارد، نامه را از وی بگیرید و بیاورید. «علی» و «زبیر» به امر رسول خدا رهسپار شدند و در همانجا که رسول خدا گفته بود زنی را دیدند که رهسپار مگه است، او را فرود آوردند و در جستجوی نامه «حاطب» برآمدند، اما چیزی نیافتند. علی - علیه السلام - به او گفت: به خدا قسم رسول خدا دروغ نگفته است، و ما هم دروغ نمی‌گوییم، یا خود نامه را به ما ده و یا زیر جامه‌هایت را تفتیش می‌کنم. پس گفت: کنار بروید و سپس موهای خود را باز کرد و نامه را از لابلای آن درآورد و داد.

### حاطب گنهگار

چون علی - علیه السلام - نامه را به مدینه آورد و به رسول خدا داد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «حاطب» را خواست و به او گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: خدا می‌داند که من مسلمانم و از دین برنگشته‌ام اما خانواده من در مگه در میان قریش اند و دارای عشیره و قبیله‌ای هم نیستم، خواستم از این راه بر قریش حقی پیدا کنم. در این موقع یکی از صحابه گفت: بگذار گردن این منافق را بزنم. رسول خدا او را به سکوت امر فرمود. درباره «حاطب» که با دشمنان خدا و رسول دوستی کرده بود آیاتی

از جانب خداوند نزول یافت و مردم با ایمان را از دوستی با دشمنان خود و خدا برحذر داشت، همان دشمنانی که به دین مبین اسلام کافر شده و پیامبر و مسلمانان را به جرم آن که به خدا ایمان آورده‌اند از مگه بیرون کردند، و مسلمانان را توجّه داد که اگر در راه خدا جهاد می‌کنید و برای خوشنودی او رهسپار می‌شوید، دیگر دوستی و ارتباط محرمانه با دشمنان او چه معنی دارد، با آن که خدا به آنچه پنهان یا آشکارا انجام می‌دهید از خودتان داناتر است. و هر کس از شما چنین کاری انجام دهد از راه راست منحرف شده است [۲].

- [۱] - طبقات: علی و مقداد بن عمرو (ج ۲، ص ۱۳۴، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. م.).  
 [۲] - به آیات ۱- ۴، و نیز آیات دیگر سوره ممتحنه رجوع کنید.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۴

### بسیج عمومی

رسول خدا کسانی را فرستاد تا بادیه‌نشینان را نیز به همراهی در این سفر فرا خوانند و به آنان بگویند که: هر کس به خدا و رسول ایمان دارد، باید در اول ماه رمضان در مدینه باشد، و قبائل: «أسلم» و «غفار» و «مزینه» و «جهینه» و «أشجع» به مدینه آمدند و قبیله «بنی سلیم» در «قدید» ملحق شدند.  
 به روایت یعقوبی: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به هر یک از فرماندهان فرمود تا: در جایی معین به وی ملحق شوند. از جمله فرمود تا: «خزاعی بن عبد نهم» با قبیله «مزینه» در «روحاء» و «عبد الله بن مالک» با «غفار» در «سقیاء» و «قدامه» - بن ثمامه» با «بنی سلیم» در «قدید» و «صعب بن جشامه» با «بنی لیث» در «کدید» به او ملحق شوند [۱].

### شماره سپاهیان اسلامی

شماره سپاهیان اسلامی را ده هزار و از قبائل مختلف بدین ترتیب نوشته‌اند:

مهاجران	۷۰۰	مرد	۳۰۰	اسب
أنصار	۴۰۰۰	مرد	۵۰۰	اسب
مزینہ	۱۰۰۰	مرد	۱۰۰	اسب
أسلم	۴۰۰	مرد	۳۰۰	اسب
جهینه	۸۰۰	مرد	۵۰	اسب
بنی کعب	بن عمرو	۵۰۰	مرد	

بنی سلیم ۷۰۰ مرد (و به قولی که ابن اسحاق نقل می‌کند: هزار نفر) [۲]

- [۱]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸، چاپ بیروت، سال ۱۳۷۹ ه. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۶۳، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۵
- بنی غفار ۴۰۰ مرد
- از دیگر قبائل در حدود ۱۵۰۰ مرد

### حرکت از مدینه

رسول خدا «عبد الله بن أمّ مکتوم» [۱] را در مدینه جانشین گذاشت، و در دهم ماه رمضان از مدینه بیرون رفت، و چون به «کدید» [۲] رسید افطار کرد، و چون در «مرّ الظهران» فرود آمد، ده هزار مسلمان همراه وی بودند.

### هجرت عبّاس بن عبد المطلب

نوشته‌اند که: «عبّاس» عموی رسول خدا تا این تاریخ همچنان در مکه می‌زیست و منصب سقایت را در عهده داشت، و رسول خدا هم از وی راضی بود، تا آن که مقارن حرکت

رسول خدا برای فتح مکه، او هم با خانواده خویش به قصد هجرت از مکه بیرون آمد و در «جحفه» به رسول خدا ملحق شد.

### أبو سفیان بن حارث و عبد الله بن أبي أمية

«أبو سفیان بن حارث بن عبد المطلب» عموزاده و «عبد الله بن أبي أمية - مخزومی» پسر عمه و برادر زن رسول خدا که تا این تاریخ با رسول خدا دشمنیها و گستاخیها

[۱]- ر. ک: طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۳۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م. و به روایت ابن اسحاق: أبو رهم: کلثوم بن حصین غفاری (ج ۴، ص ۴۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.). و به روایت یعقوبی: أبو لبابة بن عبد المنذر (ج ۲، ص ۵۸، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ه. م.).

[۲]- میان عسفان و أمج.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۶،  
 کرده بودند، در «نیق العقاب» در میان مکه و مدینه نزد رسول خدا آمدند و بار خواستند تا شرفیاب شوند، و «أم سلمه» هم درباره ایشان شفاعت کرد، و گفت: یکی عموزاده‌ات و دیگری عمه‌زاده‌ات و برادر زنت می‌باشند، رسول خدا گفت: مرا حاجتی به این عموزاده و عمه زاده نیست، عموزاده من آبروی مرا ریخت، و عمه‌زاده‌ام و برادر زنم هم در مکه به من چنین و چنان می‌گفت [۱].  
 «أبو سفیان» و «عبد الله» از آنچه «أم سلمه» گفت، و از پاسخی که رسول - خدا داد خبر یافتند. «أبو سفیان» که پسرکی از خود همراه داشت گفت: به خدا قسم که: اگر مرا نپذیرد دست این پسر را خواهم گرفت و سر گردان از اینجا به آنجا خواهم رفت تا من و او هر دو از گرسنگی و تشنگی جان دهیم.  
 رسول خدا از گفته وی خبر یافت، و او را برای آن دو رقت گرفت و آن دو را بار داد تا

نزد وی شرفیاب شدند و اسلام آوردند. «أبو سفیان» را در معذرت خواهی از رسول خدا اشعاری است که ابن اسحاق نقل می کند [۲].

### اسلام أبو سفیان اموی

نوشته اند که: رسول خدا در «مرّ الظهران» فرمود تا: شبانه ده هزار جا آتش افروختند. در همین موقع جاسوسان «قریش» یعنی: «أبو سفیان بن حرب» و «حکیم بن حزام» و نیز «بدیل بن ورقاء» از مکه بیرون آمدند تا اگر رسول خدا آهنگ مکه کرده است پیش از رسیدن به شهر از وی برای اهالی امان بگیرند. «عبّاس بن عبدالمطلب» می گوید: در «مرّ الظهران» با خود گفتم که: اگر رسول خدا پیش از آن که رجال «قریش» برسند و تسلیم شوند و از وی امان بگیرند، وارد مکه شود و آن را با قهر و غلبه فتح کند، «قریش» برای همیشه هلاک شده اند.

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۲ - ۴۳.

[۲] - سیره ابن هشام، ج ۴۳، ص ۴۳، چاپ مصطفی الحلّبی، ۱۳۵۵ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۷.

بدین جهت بر استر سفید رسول خدا سوار شدم و گفتم: شاید به هیزم کشی یا شیرفروشی، یا هر که باشد برخوردارم و با وی پیغام دهم و مردم مکه را با خبر سازم، تا هر چه زودتر برسند و پیش از رسیدن رسول خدا به مکه از وی امان بگیرند، در همین فکر بودم که صدای صحبت کردن «أبو سفیان» و «بدیل بن ورقاء خزاعی» را شنیدم که «أبو سفیان» می گفت: هرگز مانند امشب چنین آتش و چنین سپاهی ندیده بودم. و «بدیل» به او جواب می داد که: اینان «خزاعه» اند که جنگ آنان را به جوش و خروش آورده است. «أبو سفیان» گفت: «خزاعه» ناچیزتر از آنند که چنین آتش و سپاهی به راه اندازند. «عبّاس» می گوید: صدای «أبو سفیان» را شناختم و او را صدا زدم، چون مرا شناخت

گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چه خبر است؟ گفتم: رسول خدا است که با این سپاه آمده است وای بر قریش. گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چه چاره‌ای می‌شود کرد؟ گفتم: همین قدر می‌دانم که اگر بر تو ظفر یابد گردنت را خواهد زد. بیا به دنبال من بر همین استر سوار شو تا تو را نزد رسول خدا برم و برای تو از وی امان بگیرم. «حکیم» و «بدیل» بازگشتند و «أبو سفیان» به دنبال عباس سوار شد و چون بر آتشیهای مسلمانان عبور می‌کرد، می‌پرسیدند: این کیست؟ و چون استر رسول خدا را می‌دیدند، و عموی او را می‌شناختند کاری نداشتند. یکی از صحابه «أبو سفیان» را شناخت و در مقام کشتن او برآمد، اما «عباس» با شتاب «أبو سفیان» را نزد رسول خدا برد و گفت: من او را امان داده‌ام و سپس مأمور شد که او را در خیمه خود تا صبح نگهداری کند، و صبح دیگر بار او را نزد رسول خدا بیاورد. بامداد فردا «عباس»، «أبو سفیان» را آورد، رسول خدا به او گفت: هنوز ندانسته‌ای که معبودی جز خدای یگانه نیست؟ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر حلیم و کریم و خویش دوستی! راستی اگر جز خدا خدائی بود، باید به داد من می‌رسید. سپس رسول خدا گفت: هنوز مرا پیامبر خدا نمی‌دانی؟ بازگفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر حلیم و کریم و خویش‌پروری! در این مطلب هنوز تردیدی باقی است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۸

«عباس» گفت: وای بر تو اسلام بیاور، و پیش از آن که تو را گردن زنند به یگانگی خدا و پیامبری محمد اعتراف کن.

بدین ترتیب «أبو سفیان» شهادتین بر زبان جاری کرد و سپس به خواهش «عباس» رسول خدا برای وی امتیازی قرار داد و گفت: هر کس به خانه «أبو سفیان» در آید در امان است، و هر کس در خانه خویش را ببندد در امان است، و هر کس به مسجد الحرام در آید در امان است. و چون «أبو سفیان» خواست برود، رسول خدا به عموی خود «عباس» گفت: او را در تنگنای راه نگهدار، تا سپاهیان خدا بر وی بگذرند و او آنان را ببیند.

«عبّاس» چنان کرد و هر قبیله‌ای که با پرچم خویش می‌گذشتند، «أبو سفیان» می‌پرسید که: اینان کیستند؟ «عبّاس» مرتّب جواب می‌داد که: سلیم، مزینه، و همچنین تا قبائل تمام شدند. اینک ترتیب قبائل با فرماندهان و پرچمداران: «خالد بن ولید» با «بنی سلیم» که هزار مرد جنگی بودند و پرچمدارشان «عبّاس بن مرداس» و «خفاف بن ندبه» [۱] بودند، «زبیر بن عوّام» با پانصد مرد جنگی و رایتی سیاه، «بنی غفار» که سیصد مرد جنگی بودند و پرچمدارشان «أبو ذرّ غفاری» بود، قبیله «أسلم» که چهارصد مرد بودند و دو لوا داشتند: یکی به دست «بریده بن حصیب» و دیگری به دست «ناجیه بن أعجم»، «بنی کعب بن عمرو» که پانصد مرد جنگی داشتند و لوای آنان را «بسر بن سفیان» به دست داشت، «مزینه» که هزار مرد جنگی بودند، صد اسب و سه لوا داشتند: یکی به دست «نعمان بن مقرّن»، یکی دیگر به دست «بلال بن حارث» و پرچم سوم هم به دست «عبد الله بن عمرو»، «جهینه» که هشتصد مرد جنگی داشتند با چهار لوا: یکی به دست «أبو زرعه: معبد بن خالد»، یکی دیگر به دست «سويد بن صخر»، سومی به دست «رافع بن مکيث» و چهارمی به دست «عبد الله بن بدر»، قبائل «کنانه»: «بنی لیث»، «ضمیره» و «سعد بن بکر» دویست مرد جنگی که لوای آنان را «أبو واقد لیثی» به دست داشت، «بنی لیث»: دویست و پنجاه مرد جنگی که «صعب بن جثّامه» لوای آنان را به دست داشت،

[۱] - قاموس: به فتح نون هم آمده: نام مادر خفاف است. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۵۹،  
 «أشجع»: سیصد مرد جنگی با دو لوا: یکی به دست «معقل بن سنان»، دیگری به دست «نعیم بن مسعود» بود. هر فرماندهی که در مقابل «أبو سفیان» می‌رسید سه بار تکبیر می‌گفت و همه مردانی که زیر فرمان او بودند، نیز با صدای بلند تکبیر می‌گفتند، و در این میان «أبو سفیان» را با عبّاس گفت و شنودی بود. درباره هر قبیله‌ای «أبو سفیان» می‌گفت: مرا با این قبیله چه کار؟ تا آن که رسول خدا در «کتیبه خضراء» رسید و مهاجر



و أنصار در این کتیبه بودند و هزار مرد زره‌پوش داشتند و رایت رسول خدا به دست «سعد بن عباد» بود و چنان غرق آهن و پولاد بودند که جز حلقه‌های چشم چیزی دیده نمی‌شد. «أبو سفیان» گفت: «عبّاس» اینها کیستند؟ گفت: رسول خدا و مهاجر و أنصار. «أبو سفیان» گفت: کسی را یارای جنگ با اینان نیست، راستی که سلطنت برادرزاده‌ات بالا گرفته است. «عبّاس» گفت: «أبو سفیان»! این پادشاهی نیست، بلکه پیامبری و نبوت است. گفت: اگر این طور است بسیار خوب. «أبو سفیان» با شتاب به مکه رفت و دستور امان را ابلاغ کرد و مردم را از مخالفت و ایستادگی و سرسختی بر حذر داشت و زنش: «هند»: دختر «عتبه» با خشم فراوان سیل «أبو سفیان» را گرفت و گفت: مردم! این خیک روغن گوشت آلود را بکشید، چه زشت پیش‌قراولی که تو بودی. «أبو سفیان» گفت: به حرف این زن مغرور نشوید که کار از کار گذشته است، اکنون به خانه من در آید تا در امان باشید، یا در خانه خود بمانید و در بندید تا در امان باشید و یا به مسجد الحرام روید تا در امان باشید [۱].

### ورود سپاهیان اسلام به مکه

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در «ذی طوی» سپاه خود را بدین ترتیب دسته دسته کرد:

[۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۴-۴۷، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۳۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. جوامع السیره ص ۲۲۸-۲۲۹، چاپ دارالمعارف مصر. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۶، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۰. «زبیر بن عوام»: فرمانده میسره را فرمود تا: با سپاهیان از «کدی» [۱] به مکه در آیند. «سعد بن عباد» را فرمود تا: از «کداء» وارد شود، اما به روایت ابن اسحاق:

«سعد بن عباد» سخنی مشعر بر جنگ و خونریزی و انتقامجویی گفت، و چون گفتار او را به رسول خدا رساندند، علی را فرمود: خود را به او برسان و رایت را از وی بگیر و خود آن را به مکه در آر. «خالد بن ولید» فرمانده میمنه را فرمود تا: با عده‌ای از سپاهیان از پایین مکه از «لیط» وارد شود. قبیله‌هایی از عرب از جمله: «أسلم» و «سلیم» و «غفار» و «مزینه» و «جهینه» زیر فرمان او بودند. «أبو عبیدة بن جراح» با صفوفی از مسلمانان پیش روی رسول خدا روی به مکه پیش می‌رفتند.

رسول خدا از «أذاخر» وارد مکه شد و در بالای شهر مکه خیه وی را برافراشتند [۲].

### نادانی جوانان قریش

نوشته‌اند که: «صفوان بن أمیه» و «عکرمه بن أبی جهل» و «سهیل بن عمرو» کسانی را به منظور جنگ و مقاومت در مقابل مسلمانان در «خدمه» فراهم ساختند، و «حماس بن قیس بن خالد» (از بنی بکر) نیز أسلحه خود را آماده ساخت، و در «خدمه» به «صفوان» و «سهیل» و «عکرمه» ملحق شد. اینان با «خالد بن ولید» برخورد کردند، و در نتیجه «کرز بن جابر فهري» (از بنی محارب بن فهر) و «خنیس بن خالد بن ربیعہ بن أصرم» (حلیف بنی منقذ) که در سپاه خالد بودند و از راهی غیر از راه «خالد» وارد شده بودند کشته شدند، و «کرز بن جابر»، «خنیس بن خالد» را که پیش از وی به شهادت رسید میان دو پای خود قرار داده و از وی دفاع می‌کرد تا

[۱]- به اختلاف ضبط شده است: کدی و کدی (معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۱ چاپ

بیروت ۱۳۷۶. روض الانف، ج ۷ ص ۹۸) م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۹، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۵۶۱  
 خود او هم به شهادت رسید و نیز از سپاهیان «خالد» و از قبیله «جهینه» «سلمه - بن میلاء»  
 شهادت یافت.  
 از مشرکان قریش هم دوازده یا سیزده نفر [۱] کشته شدند و دیگران گریختند، و همان  
 «حماس بن قیس» که در جنگ با مسلمانان شور و شوقی نشان می داد، گریزان به خانه  
 آمد و به همسرش گفت: در خانه را ببند. زن گفت: مردانگیهایی که اظهار می کردی  
 کجا رفت؟ «حماس» در پاسخ همسرش اشعاری بدین مضمون گفت: «اگر در روز  
 «خدمه» بودی و گریختن «صفوان» و «عکرمه» را می دیدی و مشاهده می کردی که  
 شمشیرهای مسلمانان چگونه سرها و بازوها را می پراند و جز نعره مردان کارزار به گوش  
 نمی رسد و مسلمانان مثل شیر پشت سر ما نعره می کشند، یک کلمه هم در ملامت من  
 نمی گفتی» [۲].

### پرچم امان

علاوه بر آن که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خانه «أبو سفیان» و خانه هر کس که  
 در خانه اش بماند و در را ببندد و مسجد الحرام را امانگاه قرار داد، به روایتی نیز: پرچمی  
 برای «أبو رویحه: عبد الله بن عبد الرحمن خثعمی» بست، و او را فرمود تا:  
 فریاد کند که: هر کس در زیر پرچم «أبو رویحه» در آید در امان است [۳].

### کسانی که باید کشته شوند

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در فتح مکه فرماندهان اسلامی را فرمود که:  
 حتی الامکان از جنگ و خونریزی پرهیز کنند، مگر در مقابل کسانی که در مقابل

[۱]- و به قولی: ۲۴ مرد از قریش و ۴ مرد از هذیل (این قول را مقریزی اختیار کرده  
 است. ر. ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۷۸، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.).

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۱، چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. م.

[۳]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۷۹، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۲

مسلمانان ایستادگی کنند و از در جنگ درآیند، اما در عین حال کسانی را نام برد و مسلمانان را فرمود که: هر یک از آنان را هرکجا بیابند بکشند.

۱- عبد الله بن سعد بن ابی سرح (از بنی عامر بن لؤی) که قبلا اسلام آورده و سپس مرتد و مشرک شده و نزد قریش بازگشته بود. اما «عثمان بن عفان» که برادر رضاعی او بود او را پنهان کرد، و پس از آن که آرامش برقرار شد او را نزد رسول خدا آورد و برای وی امان خواست. رسول خدا مدتی خاموش بود تا شاید (چنان که بعدها خودش گفت) کسی از مسلمانان او را گردن زند، اما کسی به این فکر نیفتاد و رسول خدا او را امان داد و چون أصحاب عذر آوردند که ما منتظر اشاره شما بودیم تا او را بکشیم، فرمود: «پیامبران کسی را با اشاره نمی کشند» سپس عبد الله اسلام آورد و در خلافت «عمر» و «عثمان» به کار گماشته شد.

۲- عبد الله بن (هلال بن) [۱] خطل ادرمی (از بنی تیم بن غالب) که قبلا اسلام آورده بود و رسول خدا او را برای گرفتن صدقات فرستاد و مردی از أنصار را همراه وی ساخت و خادمی مسلمان نیز همراه داشت. «عبد الله» در منزلی فرود آمد و خادم را گفت تا: گوسفندی بکشد و برای وی خوراکی تهیه کند و خود خوابید. چون بیدار شد، دید که خادم دستور وی را عمل نکرده است، بر او حمله برد و او را کشت و مرتد و مشرک به مکه گریخت. روز فتح مکه «عبد الله» را در حالی که پرده‌های کعبه را گرفته بود درآوردند و کشتند، و به قول ابن اسحاق: «سعید بن حرث مخزومی» و «ابو برزه- أسلمی» در کشتن او شرکت داشتند [۲].

۳- فرتنی و

[۱]- در سیره ابن اسحاق به نقل ابن هشام: عبد الله بن خطل (ج ۴، ص ۵۲) و در طبقات ابن سعد: عبد الله بن هلال بن خطل (ج ۲، ص ۱۳۶) و در تاریخ یعقوبی: عبد الله بن عبد العزى بن خطل (ج ۲، ص ۵۹، چاپ بیروت ۱۳۷۹) و در جوامع السیره: نام عبد الله، عبد العزى آمده است (ص ۲۳۲) م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۳، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۳، ۴- قریبه، دو کنیز خواننده «ابن خطل» که به اشعار مشتمل بر هجو رسول خدا آوازه خوانی می کردند.

«قریبه» روز فتح کشته شد و «فرتنی» اسلام آورد.

۵- حویرث بن نقیذ بن وهب بن عبد بن قصی که رسول خدا را در مکه آزار می داد و به روایت ابن هشام: موقعی که «عبّاس بن عبد المطلب» دختران رسول خدا: «فاطمه» و «أمّ کلثوم» را بر شتری سوار کرده بود تا به مدینه برد همین «حویرث» شتر را رم داد و دختران رسول خدا از بالای شتر به زمین افتادند.

روز فتح مکه «حویرث» به دست علی بن ابی طالب- علیه السلام- کشته شد.

۶- مقیس بن صبابه [۱] لیشی که در جنگ «بنی المصطلق» مردی از أنصار، از طائفه «عباده بن صامت» برادرش: «هشام بن صبابه» را به گمان آن که مردی از دشمن است کشت، و پس از آن که رسول خدا به مدینه بازگشت، «مقیس بن صبابه» از مکه به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد، و خونبهای برادر خود «هشام» را از رسول- خدا گرفت، و طولی نکشید که بر کشنده برادر خود حمله برد و او را کشت، و سپس مرتدّ شد و به مکه بازگشت، و اشعاری حاکی از خوش حالی و رضامندی از کشتن مرد أنصاری گفت.

روز فتح مکه، «مقیس» به دست «نمیله بن عبد الله لیشی» کشته شد.

۷- ساره که در مکه رسول خدا را آزار می داد و پیش از فتح مکه هم نامه «حاطب» را به مکه می برد.

به روایت مقریزی: «ساره» در روز فتح مکه به دست علی بن ابی طالب یا دیگری کشته شد [۲]. اما به روایت ابن اسحاق: برای او از رسول خدا امان گرفتند و زنده بود تا بعدها زیر دست و پای اسبی کوبیده و کشته شد [۳].

۸- عکرمه بن ابی جهل که از مکه به یمن گریخت، اما زانش: «أم حکیم» دختر «حارث بن هشام» اسلام آورد و برای شوهرش از رسول خدا امان گرفت و آنگاه

[۱]- قاموس: حبابه.

[۲]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۹۴، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۳، چاپ حلبی ۱۳۵۵ ه. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۴

در جستجوی وی رهسپار یمن شد و او را نزد رسول خدا آورد تا اسلام آورد، هنگامی که نزدیک مکه رسید، رسول خدا به أصحاب گفت: «عکرمه بن ابی جهل» که آمد پدرش را دشنام ندهید تا آزرده خاطر نشود.

۹- هبار بن أسود بن مطلب بن أسد بن عبد العزی که در موقع هجرت «زینب»:

دختر رسول خدا، با چند نفر از مردان قریش در تعقیب زینب بیرون رفت و پیش از همه

همراهان، خود را به وی رساند و نیزه‌ای به کجاوه «زینب» فرو برد چنانکه «زینب» سخت

ترسید و بچه‌ای را که در رحم داشت سقط کرد، روز فتح مکه رسول - خدا فرمود تا:

«هبار» را نیز هرکجا ببیند بکشند، اما «هبار» پنهان شد و در بازگشت رسول خدا از

«جعرانه» ناگهان بر وی درآمد و بر رسول خدا به پیامبری سلام داد، و شهادتین بر زبان

جاری ساخت و گفت: ای پیامبر خدا! من از تو گریختم و خواستم به کشور عجمان روم،

اما بزرگواری و بخشندگی تو را به یاد آوردم و به گذشت تو از کسانی که با تو نادانی

کرده‌اند امیدوار شدم. ای پیامبر خدا! ما مردانی مشرک بودیم و خدا ما را به وسیله تو به

راه آورد، و ما را نجات بخشید، اکنون از نادانی من در گذر و از بدیهای من چشم پوش

که من به گناه خود اعتراف دارم و به بدکاری خویش اقرار می‌کنم. رسول خدا در پاسخ وی گفت: تو را بخشیدم، خدا درباره‌ات نیکی فرمود و تو را به اسلام هدایت کرد و اسلام، گذشته را از میان می‌برد.

۱۰- هند: دختر «عتبه بن ربیعہ»: یکی از چهار زنی که روز فتح مکه دستور کشتن آنها داده شد. این زن در احد گستاخی و هرزگی را از حد گذراند اما در عین حال در فتح مکه، در میان زنان قریش ناشناس نزد رسول خدا آمد و رسول خدا او را شناخت و گفت: تو هندی؟ گفت: آری هندم، از گذشته‌ها درگذر و مرا ببخش. رسول خدا هم از وی درگذشت و اسلام و بیعت او را پذیرفت.

۱۱- وحشی کشنده حمزه سید الشهداء که به طائف گریخت و در سال نهم با وفد طائف به مدینه آمد و اسلام آورد، اما رسول خدا به او گفت: پیوسته روی خود را از من پنهان دار.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۵  
علاوه بر اینان کسانی نیز گریختند و یا پنهان شدند که بیشترشان امان یافتند و مسلمان شدند:

۱- سهیل بن عمرو که در خانه خویش پنهان شد و پسر خود عبد الله را فرستاد تا برای وی از رسول خدا امان بگیرد، آنگاه در «حنین» با رسول خدا همراه بود و در «جعران» اسلام آورد.

۲- هبیره بن ابی وهب مخزومی: شوهر «أم هانی»: دختر «أبو طالب» که به نجران گریخت، و همانجا مشرک درگذشت.

۳- عبد الله بن زبیری سهمی که نیز به «نجران» گریخت و «حسان بن ثابت» برای وی اشعاری فرستاد تا امیدوار شد و بازگشت، و توبه کرده و اسلام آورد و بخشیده شد و اشعاری در اظهار پشیمانی از گذشته گفت.

۴- حویطب بن عبد العزی (از بنی عامر بن لؤی) که گریخت، اما «أبو ذر» او را امان داد

و همراه وی رفت تا آسوده خاطر به خانه خویش بازگشت.

۵- صفوان بن أمیة بن خلف جمحی که گریخت و «عمیر بن وهب جمحی» برای وی امان گرفت و به عنوان نشانی، عمامه رسول خدا را نیز با خود برد، و به دنبال او رفت تا او را به مکه بازآورد، و چون صفوان دو ماه از رسول خدا امان خواست تا صلاح خود را بیندیشد، رسول خدا گفت: چهار ماه در امانی. «صفوان» در جنگ «هوازن» همراهی کرد و در «جعرانه» اسلام آورد.

۶ و ۷- عتبه و معتب: پسران «أبو لهب» که با مشرکان «قریش» پنهان شده بودند و رسول خدا از «عبّاس» سراغ آنان را گرفت و فرمود که: برو و آنان را بیاور. «عبّاس» آنان را آورده، اسلام آوردند و بیعت کردند.

### در خانه أمّ هانی

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۵۶۵ در خانه أمّ هانی ..... ص : ۵۶۵

ن اسحاق از «أمّ هانی» روایت کرده است که: چون رسول خدا- صلی الله علیه و آله- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۵۶۶، متن، ص: ۵۶۶، در بالای مکه فرود آمد، دو مرد از خویشان شوهرم از «بنی مخزوم»: «حارث بن هشام» و «زهیر بن ابی أمیة» گریخته و به خانه من آمدند، برادرم: «علی بن ابی طالب» به خانه من هجوم آورد و گفت: به خدا قسم که: اینان را می کشم. اما من در خانه را بستم و نزد رسول خدا رفتم در حالی که مشغول شستشو بود و دخترش: «فاطمه» او را با جامه اش می پوشانید، چون از شستشو فراغت یافت و جامه خود را پوشید و هشت رکعت نماز نافله خواند، رو به من کرد و گفت: خوش آمدی ای «أمّ هانی»! چه مطلب داری؟ پس داستان آن دو مرد و برادرم: «علی» را بازگفتم. فرمود: «ما هم به هر کس تو پناه داده ای پناه دادیم و هر کس را امان داده ای در امان است، علی هم نباید او را بکشد» [۱].

### رسول خدا در مسجد الحرام



نوشته‌اند که: رسول خدا پس از انجام کار فتح و آرامش مردم، به مسجد الحرام رفت و سوار بر شتر پیرامون خانه هفت بار طواف کرد و رکن را با همان چوبی که در دست داشت، استلام فرمود (یعنی: به جای آن که دست به «حجر الأسود» بزند، همان چوب را به آن می‌زد) و به هر یک از ۳۶۰ بت که در پیرامون کعبه نصب شده و با قلع محکم شده بود، می‌رسید با همان چوب اشاره می‌کرد تا به زمین می‌افتاد، و در این میان می‌گفت: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» [۲]، اگر به روی بتی اشاره می‌کرد به پشت می‌افتاد و اگر به پشت آن اشاره می‌کرد به رو می‌افتاد [۳].

### تاریخ فتح مکه

علّامه مجلسی در مزار بحار ضمن شمردن روزهایی که زیارت امیر المؤمنین

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۳. م.

[۲] - حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل نابود شونده است (سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۱) م.

[۳] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۹، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۷

«علی بن ابی طالب» - علیه السلام - در آن روزها مستحب است می‌گوید: و روز بالا رفتن «علی» - علیه السلام - بر شانه رسول اکرم برای فرو افکندن بتها که روز بیستم رمضان است [۱]. و نیز می‌گوید: و روز فتح مکه که بیستم رمضان باشد [۲]. طبری نیز از ابن اسحاق نقل می‌کند که: فتح مکه ده روز مانده به آخر ماه رمضان سال هشتم روی داد [۳]. ابن ابی الحدید هم در یکی از «قصائد سبع علویات» خود که مربوط به فتح مکه است، به بالا رفتن علی - علیه السلام - بر شانه رسول اکرم برای شکستن بتها تصریح کرده است و می‌گوید:

رقت بأسمى غارب أهدت به ملائك يتلون الكتاب المسطرا  
 بغارب خير المرسلين و أشرف الأنام و أزكى ناعل و طئ الثرى  
 فسبح جبريل و قدس هيبه و هلل إسرائيل رعبا و كبرا  
 فيا رتبه لو شئت أن تلمس السهابها لم يكن ما رمته متعدرا  
 و يا قدميه! أى قدس وطئتمو أى مقام قمتما فيه أنورا [۴]

[۱]- ج ۲۲، ص ۸۴-۸۵

[۲]- ج ۲۲، ص ۱۹

[۳]- تاریخ الرسل و الملوك، ج ۳، ص ۱۶۵۴، چاپ اروپا. م.

[۴]- به عالیتین دوشی که فرشتگان تلاوت کننده کتاب، آن را احاطه کرده بالا رفتی.

به دوش بهترین فرستادگان، گرامیتین مردم و پاکیزه ترین کسی که بر این عرصه خاک

گام نهاده، پس جبرئیل از هیبت آن تسبیح و تقدیس گفت، اسرافیل از ترس آن توحید

و تکبیر گفت. چه مقامی! اگر می خواستی ستارگان را لمس کنی، غیر ممکن نبود. ای

قدمهای علی! بر چه مقام مقدسی گام نهاده اید! و در چه مقام! نورانیترین مقام برخاسته اید.

م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۸

### رسول خدا در کعبه

رسول خدا «عثمان بن طلحه عبدی» را خواست و کلید کعبه را از وی گرفت و چون

در خانه را برای وی گشودند، به خانه درآمد و آنجا کبوتری از چوب دید و آن را

برگرفت و با دست خود درهم شکست و فرو ریخت.

به روایت ابن هشام: رسول خدا در کعبه صورتهائی از فرشتگان و جز آنان دید، از جمله:

صورت ابراهیم - علیه السلام - بود در حالی که «أزلام» (چوبه تیرهای قمار) را به دست

دارد و با آنها بخت آزمائی می کند، پس گفت: «خدا اینان را بکشد که نیای [۱] ما را بدین صورت درآورده اند، «ابراهیم» را با بخت آزمائی چه کار؟ «ابراهیم» نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه مسلمانی بود خالص، و از مشرکان هم نبود [۲]. به روایت دیگر ابن هشام: رسول خدا در کعبه چنان نماز گزارد که تقریباً در کعبه در پشت سرش واقع شده بود و تا دیوار مقابل در، در حدود سه ذراع فاصله داشت [۳].

### رسول خدا بر در کعبه

به روایت یعقوبی: رسول خدا کلید را از «عثمان بن ابی طلحه» گرفت و در را با دست خود گشود و به خانه درآمد و در آن دو رکعت نماز به جای آورد، سپس بیرون شد و دو چوبه دو طرف در را گرفت و در حالی که مردم پیرامون وی را گرفته بودند بر در کعبه ایستاد [۴] و گفت:

[۱] - کلمه شیخ به نیا ترجمه شده است، مناسب است به بزرگ ترجمه شود. م.

[۲] - سوره آل عمران، آیه ۶۷. ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۵، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵. م.

[۳] - مرجع سابق، ص ۵۵-۵۶. م.

[۴] - این جمله (سپس ... در حالی که ...) در روایت یعقوبی نیست و از سیره ابن اسحاق

داخل شده است. ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۶۹.

«معبودی جز خدای یگانه بی شریک نیست، وعده خود را انجام داد و بنده خود را یاری کرد و دسته‌ها را به تنهایی شکست داد، پس ستایش و جهاننداری خدای را است، و شریکی برای او نیست» سپس گفت: «چه گمان می‌برید و چه می‌گوئید؟». «سهیل بن عمرو» گفت: گمان نیک می‌بریم و گفتار نیک می‌گوئیم، برادری جوانمرد و

عموزاده‌ای بزرگواری که هم اکنون پیروز شده‌ای. گفت: پس هم اکنون به شما همان می‌گویم که برادرم یوسف گفت: «امروز ملامتی بر شما نیست». سپس گفت: «بدانید که هر خونی و مالی و افتخار موروثی که در جاهلیت بوده است، زیر این دو پای من نهاده شده مگر خادمی کعبه و آب دادن حاجیان که این دو منصب به صاحبانش باز داده می‌شود. هان که مگه به حرمت خدا محترم است و پیش از من برای کسی حلال نشده و پس از من هم برای کسی حلال نمی‌شود، تنها ساعتی از روز برای من حلال شد و سپس بسته گشت و تا روز قیامت حرام است. گیاه تازه‌اش را نباید چید، درختش را نباید برید، شکارش را نباید رماند، و پیدا شده‌اش حلال نیست مگر برای سراغ‌گیرنده. بدانید که در کشتن شبه عمد دیه‌ای است سخت گرفته شده، و فرزند از آن بستر است و برای زناکار سنگ». سپس گفت: «راستی چه زشت همسایگانی بودید برای پیامبر، بروید که شما آزاد شد گانید» [۱].

در روایت ابن اسحاق - علاوه بر آنچه از یعقوبی نقل شد - فرمود: «ای گروه قریش! خدای نخوت جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخت، مردم همه از آدم‌اند، و آدم از خاک». سپس آیه ۱۳ از سوره حجرات را تلاوت کرد که مضمون این آیه این است: «ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید همانا گرامیترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است. راستی که خدا دانا و آگاه است». سپس «عثمان بن طلحه» را خواست و کلید خانه را به او داد و گفت: «کلید را بگیر، امروز روز نیکی و وفا است» [۲].

[۱] - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰، چاپ بیروت، ۱۳۷۹. م.

[۲] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۴، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.

**أذان بلال**

«بلال بن رباح» به دستور رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در کعبه [۱] و یا بالای بام کعبه [۲] اذان گفت و أبو سفیان بن حرب» و «عتّاب بن أسید» [۳] و «حارث بن هشام» پای دیوار کعبه ایستاده بودند. «عتّاب» گفت: خدا پدرم را گرامی داشت که مرد و زنده نماند تا این صدا را بشنود و ناراحت شود، «حارث بن هشام» گفت: به خدا قسم: اگر حقّانیت او بر من مسلم شده بود به او ایمان می آوردم. «أبو سفیان» گفت: من که چیزی نمی گویم، چه اگر سخنی بگویم همین سنگریزه‌ها او را خبر خواهند داد. پس رسول خدا بر ایشان گذشت و گفت: از آنچه گفتید خبر یافتم، و سپس گفتار آنان را بازگفت. پس «حارث» و «عتّاب» گفتند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدائی، چه کسی با ما نبود که تو را بدانچه گفته بودیم خبر دهد [۴].

به روایت دیگر: «خالد بن أسید» گفت: ستایش خدائی را که پدرم را گرامی داشت و زنده نماند که این آواز را بشنود. «حارث بن هشام» گفت: کاش پیش از امروز مرده بودم و نمی شنیدم که بلال در بالای کعبه صدای خر می کند. «حکم بن أبی العاص» گفت: به خدا قسم: این مصیبتی است بزرگ که غلام «بنی جمح» روی کعبه «أبو طلحه» چنین فریاد کشد. «سهیل بن عمرو» گفت: اگر خدا این کار را نخواهد به زودی آن را دگرگون خواهد کرد، و اگر از این امر خشنود باشد به زودی بر قرارش خواهد ساخت. و سپس «أبو سفیان» همانچه را که نقل کردیم گفت و «جبرئیل» همه را به رسول- خدا خبر داد [۵].

[۱]- چنانکه ظاهر روایت ابن هشام است (ج ۴، ص ۵۶ م.).

[۲]- چنانکه دیگران از جمله: صاحب طبقات تصریح کرده است (ج ۲، ص ۱۳۷ م.).

[۳]- منابع مختلف، نام أسید را به اختلاف، ضبط کرده‌اند: بر وزن: کریم و زیر.

[۴]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۶، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ م.

[۵]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۹۰، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۱

### تجاوز خزاعه

ابن اسحاق از «أبو شریح خزاعی» روایت می کند که: چون «عمرو بن زبیر» برای جنگ با برادرش: «عبد الله» وارد مکه شد، نزد وی رفتم و به او گفتم که: ما در فتح مکه با رسول خدا بودیم، چون فردای روز فتح رسید، مردی از «خزاعه» (خراش بن أمیه) بر مردی از «هدیل» (ابن أثوع که پهلوان «أسلم» را کشته بود) حمله برد و او را کشت، پس رسول خدا به خطبه ایستاد و چنین گفت: ... آنگاه ابن اسحاق خطبه رسول خدا را مشتمل بر نهی از خونریزی و تأکید در رعایت حرمت حرم روایت می کند و سپس نقل می کند که: رسول خدا دیه «هدلی» را پرداخت [۱].

ابن هشام می گوید: نخستین کشته‌ای که رسول خدا روز فتح دیه‌اش را پرداخت «جنید بن أکوع» بود که «بنی کعب» (از خزاعه) او را کشته بودند و رسول خدا برای دیه‌اش صد شتر داد [۲].

### نگرانی انصار

رسول خدا پس از انجام فتح مکه روی تپه صفا ایستاد و دعا می کرد و انصار پیرامون او را گرفته بودند و با خود می گفتند: نکند که رسول خدا اکنون که شهر خود را فتح کرده است در آن اقامت گزیند. پس چون از دعای خویش فراغت یافت به آنان گفت: چه می گفتید؟ گفتند: چیزی نبود و چون اصرار ورزید و آنچه را گفته بودند باز گفتند، گفت: «پناه به خدا، زندگی من با شما و مرگ من هم با شماست».

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۶-۵۸، چاپ حلبی ۱۳۵۵ م.

[۲]- ج ۴، ص ۵۸، م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۲

### سوء قصد

روایت شده است که: «فضاله بن عمیر بن ملوح لثی» در سال فتح مکه، در حالی که رسول خدا پیرامون کعبه طواف می کرد، قصد کشتن وی کرد، اما چون نزدیک رسول خدا رسید، رسول خدا گفت: «فضاله ای؟» گفت: آری فضاله ام. رسول - خدا فرمود: با خود چه می گفتی؟ گفت: چیزی نبود، ذکر خدا می گفتم. رسول خدا خنده کرد و گفت: از خدا آمرزش بخواه. سپس دست بر سینه «فضاله» نهاد تا دلش آرام گرفت و چنان که خود می گفت: هنوز دست از روی سینه وی برنداشته بود که کسی را بر روی زمین به اندازه رسول خدا دوست نمی داشت. «فضاله» را در این باره اشعاری است که نقل شده است [۱].

### فاتحان مکه

ابن اسحاق می نویسد: تمام مسلمانانی که در فتح مکه شرکت داشتند، ده هزار نفر بودند: از «بنی سلیم»: ۷۰۰ مرد و به قولی: ۱۰۰۰ مرد، از «بنی غفار»: ۴۰۰ مرد، از «أسلم»: ۴۰۰ مرد، از «مزینه»: ۱۰۰۳ مرد، و دیگران از قریش بودند و از انصار و هم پیمانانشان و از قبائل دیگر عرب از: «تمیم» و «قیس» و «أسد» [۲].

### اشعار

اشعار مربوط به فتح مکه را در سیره ابن هشام بنگرید [۳].

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۹، م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۶۳، م.

[۳]- ج ۴، ص ۶۳-۶۹، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵ ه. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۳

### اسلام عباس بن مرداس سلمی

نوشته‌اند که: «مرداس سلمی» را بتی بود که پاره سنگی بود به نام «ضمار»، چون مرگ «مرداس» فرا رسید، پسرش: «عباس» را وصیت کرد که: این بت را پرستش کن که سود و زیان تو به دست او است. «عباس» هم بر عبادت آن ثابت قدم بود تا آن که در سال فتح بر حسب پیش‌آمدی به خود آمد و بت را آتش زد و خدمت رسول خدا رسید و اسلام آورد [۱].

### سریه‌های بعد از فتح

#### اشاره

رسول اکرم- صلی الله علیه و آله- پس از فتح مکه، سریه‌هایی برای شکستن بتها و دعوت قبائل و دیگر مقاصد به اطراف مکه فرستاد، منادی وی فریاد می‌کرد: هر کس در خانه خویش بتی دارد- اگر به خدا و رسول ایمان آورده است- باید آن را بشکند یا بسوزاند و بهای آن حرام است، مردی از قریش نبود مگر آن که بتی در خانه داشت که هر گاه بیرون می‌رفت، یا به خانه برمی‌گشت به عنوان تیمن و تبرک دست به آن می‌مالید. بدین ترتیب بتها را یکی پس از دیگری می‌شکستند، «عکرمه بن اُبی جهل» هر جا بتی سراغ داشت برای شکستن آن می‌رفت، حتی «هند»، دختر «عتبه» بتی را که در خانه داشت با تیشه درهم شکست و خورد کرد و می‌گفت: تو ما را خیلی فریب داده‌ای. ما اکنون این سریه‌ها را به ترتیب تاریخی ذکر می‌کنیم:



[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۶۹. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۴

### ترتیب و تفصیل سریّه‌ها

#### سریّه خالد بن ولید به نخله یمانیّه برای شکستن بت عزّی در ماه رمضان سال هشتم

نوشته‌اند که: پنج روز مانده از رمضان سال هشتم، رسول خدا- صلی الله علیه و آله «خالد بن ولید» را برای ویران ساختن «بتخانه عزّی»، با سی سوار از اصحاب خویش گسیل داشت، «خالد» هم رفت و بتخانه را ویران ساخت. بت «عزّی» بزرگترین بت قریش و همه طوائف «بنی کنانه» بود. خادمان آن هم طائفه «بنی شیبان» از قبیله «بنی سلیم» بودند [۱].  
به روایت ابن اسحاق: چون خادم «سلمی» خبر یافت که «خالد» برای کوبیدن بتخانه فرا می‌رسد، شمشیری به گردن «عزّی» آویخت و اشعاری بدین مضمون گفت:  
«اگر می‌توانی خالد را بکش و از خود دفاع کن» و سپس به بالای کوه گریخت [۲].

#### سریّه عمرو بن عاص به رهاط برای ویران کردن بتخانه سواع در ماه رمضان سال هشتم

«سواع» بت قبیله «هذیل» و در سرزمین «رهاط» بود. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از فتح در رمضان سال هشتم «عمرو بن عاص» را برای ویران ساختن و شکستن آن فرستاد. چون می‌خواست مأموریت خویش را انجام دهد، خادم بت گفت: چه می‌خواهی؟ «عمرو» گفت: می‌خواهم به فرموده رسول خدا:

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۹، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۴۵،

چاپ بیروت، ۱۳۷۶. م.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۹. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۵

بت را درهم شکنم. خادم گفت: تو قادر بر این کار نیستی. «عمرو» گفت: چرا؟ گفت: تو از این کار جلوگیری می‌شوی! «عمرو» گفت: هنوز که گمراه و بر باطلی، وای بر تو! مگر این بت می‌شود یا می‌بیند؟! «عمرو» نزدیک رفت و آن را در هم شکست و اصحاب سریه را دستور داد تا مخزن و جای نذورات آن را هم خراب کردند، اما در آن چیزی نیافتند. خادم هم پس از دیدن آنچه بر سر «سواع» آمد، مسلمان شد و دست از بت پرستی برداشت [۱].

### سریه سعد بن زید اُشهلّی به مشلّ بر سر مناه

«مناه» در «مشلّ» بت دو قبیله «اوس» و «خزرج» و قبیله «غسان» بود. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از انجام فتح مکه «سعد بن زید اُشهلّی» را با ۲۰ سوار برای شکستن و ویران ساختن آن فرستاد. آنان بت را شکستند و بتخانه را ویران ساختند و در مخزن و بیت المال آن چیزی نیافتند [۲].

### سریه خالد بن سعید بن عاص به عرنه رمضان سال هشتم

نوشته‌اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «خالد بن سعید بن عاص» را با سیصد مرد از صحابه به طرف «عرنه» فرستاد [۳].

[۱]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۴۶، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. م.

[۲]- این سریه به روایت مسعودی: پس از سریه عمرو بن عاص (ر. ک: التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۳. م.) و به روایت طبقات: ۶ روز به آخر رمضان سال هشتم اتفاق افتاد (ج ۲، ص

۱۴۷، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. م.)

[۳]- التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۳ و امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۹۸. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۶

**سریه هشام بن عاص بن یلملم رمضان سال هشتم**

و نیز پس از فتح مکه «هشام بن عاص» را با دوستان مرد از صحابه رهسپار «یلملم» ساخت [۱].

**سریه غالب بن عبد الله بر سر بنی مدلج پس از فتح مکه در سال هشتم**

طبرسی در إعلام الوری ضمن سریه‌های پس از فتح مکه می‌نویسد که: رسول - خدا - صلی الله علیه و آله - سریه‌هایی به پیرامون مکه فرستاد تا مردم را به خدای عز و جل دعوت کنند و آنان را دستور قتال نداد، از جمله: «غالب بن عبد الله» را بر سر «بنی مدلج» فرستاد و آنان گفتند: نه ما طرفدار شما ایم و نه با شما سر جنگ داریم. سپس مردم گفتند: ای رسول خدا! با اینان جنگ کن. فرمود: اینان را سروری است بزرگوار و خردمند، و بسا مجاهدی از «بنی مدلج» [۲] که در راه خدا به شهادت رسد. یعقوبی نیز این سریه را بدون ذکر تاریخ نوشته است [۳].

**سریه عمرو بن أمیه ضمری بر سر بنی دیل پس از فتح مکه در سال هشتم**

یعقوبی و طبرسی می‌نویسد که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «عمرو بن أمیه

- 
- [۱] - مراجع گذشته. م.
- [۲] - در اصل بنی محارب آمده، با توجه به مطلب و به کتاب تاریخ یعقوبی و اعلام - الوری به بنی مدلج تصحیح شد. م.
- [۳] - اعلام الوری، ص ۶۹، چاپ ۱۳۱۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۳، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۷ م.
- ضمری» را بر سر «بنی دیل» فرستاد، تا آنان را به سوی خدا و رسولش دعوت کنند.

اما آنان به هیچ وجه به قبول اسلام تن ندادند، و چون «عمرو» برگشت و گفت: ای رسول خدا! آنان را بس فزون یافتیم و بر سرشان فرود آمدم، و به سوی خدا و رسول دعوت کردم، اما به سختترین وجهی از قبول دعوت امتناع ورزیدند، مردم پیشنهاد جنگ دادند و گفتند: ای رسول خدا! برای جنگ با ایشان آماده شود. رسول خدا گفت: «بنی دیل» را واگذارید و از تعرض بدیشان پرهیز کنید، که سرور ایشان اسلام می آورد و نماز می خواند و به ایشان می گوید: «اسلام آورید و آنان هم می پذیرند» [۱].  
طبرسی تصریح دارد که این سریه هم پس از فتح مکه و پیش از غزوه «حنین» بوده است. [۲].

### سریه عبد الله بن سهیل بن عمرو بر سر بنی محارب پس از فتح مکه در سال هشتم

یعقوبی می نویسد که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «عبد الله بن سهیل بن - عمرو» عامری را با پانصد نفر بر سر «بنی معیص» و «محارب بن فهر» و- ساحل نشینان اطرافشان فرستاد و چون به اسلام دعوتشان کرد، چند نفری همراه وی آمدند [۳].  
طبرسی نیز می گوید: «بنی محارب» اسلام آوردند و چند نفر از ایشان نزد رسول خدا آمدند و نیز تصریح دارد که این سریه هم پس از فتح مکه و پیش از جنگ «حنین» بوده است [۴].

[۱]- اعلام الوری، ص ۶۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۳. م. در کتاب اعلام الوری به جای بنی دیل، بنی هذیل آمده است (ص ۶۹) ظاهرا اشتباه از نویسنده است.

[۲]- اعلام الوری، ص ۶۹. م.

[۳]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۳، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ ه. م.

[۴]- اعلام الوری، ص ۶۹. م.

**سریه نمیله بن عبد الله لیشی بر سر بنی ضمیره شاید پس از فتح مکه در سال هشتم**

یعقوبی می نویسد که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «نمیله بن عبد الله لیشی» را بر سر «بنی ضمیره» فرستاد و چون نزد رسول خدا بازگشت و گفت: گفتند: نه با او می جنگیم و نه با او می سازیم، و نه نبوت او را باور می کنیم و نه او را درغگو می شماریم. پس مردم گفتند: ای رسول خدا! با آنان جنگ کن. فرمود: «ایشان را واگذارید که در ایشان فزونی و سروری است، و چه بسا پیر مردی شایسته کار از «بنی ضمیره» که مجاهد راه خدا است» [۱].

**سریه خالد بن ولید به غمیصاء بر سر بنی جذیمه [۲] در شوال سال هشتم [۳]**

ابن اسحاق می نویسد: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- سریه هایی پیرامون مکه فرستاد تا مردم را به سوی خدای عز و جل دعوت کنند و آنان را دستور جنگ و خونریزی نداد، از جمله: «خالد بن ولید» را فرستاد و او را فرمود تا: در پایین «تهامه» پیش رود، و مردم را به سوی خدا دعوت کند و او را برای جنگ نفرستاد و در این باب دستوری نداد. اما «خالد»، «بنی جذیمه» را مورد حمله و هجوم قرار داد، و کسانی از ایشان را کشت [۴].

[۱]- ج ۲، ص ۷۳، چاپ بیروت، ۱۳۷۹. م. تاریخ این سریه به دست نیامد، ظاهراً از

سریه های پس از فتح مکه است.

[۲]- روزی را که در آن روز خالد بر بنی جذیمه حمله برد یوم الغمیصاء خوانند (طبقات،

ج ۲، ص ۱۴۷. م.)

[۳]- ۹۲ ماه هجرت.

[۴]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۰. طبقات، ج ۲، ص ۱۴۷. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۷۹

ابن اسحاق به یک واسطه از امام محمد باقر- علیه السلام- روایت می کند که: رسول خدا

پس از فتح مکه «خالد» را به منظور تبلیغ، نه جنگ و خونریزی فرستاد و ۳۵۰ مرد از مهاجر و انصار و قبیله‌هایی از عرب: «بنی سلیم بن منصور» و «بنی مدلیج بن مره» همراه وی بودند و بر خلاف دستور رسول خدا بر «بنی جذیمه بن عامر بن عبد مناه بن کنانه» هجوم بردند و «بنی جذیمه» هم از ترس جان خود مسلح شدند. «خالد» به آنان گفت: سلاح خود را به زمین گذارید که مردم مسلمان شده‌اند [۱].

به روایت دیگر ابن اسحاق: چون «خالد» دستور خلع سلاح داد، مردی از «بنی جذیمه» به نام «جهدم» گفت: این «خالد بن ولید» است، به خدا قسم: پس از خلع سلاح جز اسیری و پس از اسیری و دستگیری جز کشته شدن چیزی نیست. به خدا قسم که: من خلع سلاح نخواهم شد، اما با اصرار دیگران او را هم با خلع سلاح موافق کردند و همگی خلع سلاح شدند [۲].

به روایت دیگر ابن اسحاق از امام محمد باقر - علیه السلام -: پس از آنکه خلع سلاح شدند، «خالد» بیدرنگ دستور داد که: شانه‌های مردان «بنی جذیمه» را بستند، و کسانی از ایشان را گردن زد و چون خبر به رسول خدا رسید، دستها به آسمان برداشت و گفت: «خدایا! از آنچه «خالد» کرده است نزد تو بیزاری می‌جویم» [۳].

به روایت دیگر ابن اسحاق از «حکیم بن حکیم» از امام محمد باقر - علیه السلام -: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - «علی بن ابی طالب» را خواست و به او فرمود: «نزد «بنی جذیمه» برو و در کار ایشان بنگر و سوابق جاهلیت را زیر پای خویش بنه.» علی - علیه السلام - با مالی که رسول خدا همراه وی ساخت رهسپار شد و دیه کشتگان آنها را پرداخت و غرامت هر خسارتی را که به آنان رسیده بود داد و سپس از آنان پرسید که: آیا خونی بی دیه و مالی بی غرامت باقی است؟ چون گفتند: دیگر چیزی نمانده است،

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۱، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.

[۲] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۱، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۱-۷۲. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۰. مالی را هم که باقی مانده بود، به عنوان احتیاط و برای آن که از رسول خدا خشنود باشند به آنان پرداخت. و چون نزد رسول خدا باز آمد، آنچه را انجام داده بود گزارش داد. رسول خدا گفت: آفرین، خوب کاری کرده‌ای. سپس پیا خاست و رو به قبله ایستاد و چنان دستها را بلند کرد که زیر شانه‌هایش دیده می‌شد و گفت: «خدایا! از کار «خالد بن ولید» نزد تو بیزاری می‌جویم» [۱]. یعقوبی می‌نویسد که: رسول خدا به علی گفت: آنچه کرده‌ای در نظرم از شتران سرخ موی بهتر است. و در همان روز بود که رسول خدا به «علی» گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد» [۲]. علّت کینه‌ورزی «خالد» را با «بنی جذیمه» چنین نوشته‌اند که: «بنی جذیمه» در جاهلیت «عوف بن عبد عوف» پدر «عبد الرحمن بن عوف» و «فاکه بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم» را کشته بودند و «عبد الرحمن بن عوف» هم کشنده پدرش یعنی: «خالد بن هشام» را کشت، در عین حال قریش می‌خواستند با «بنی جذیمه» جنگ کنند، اما «بنی جذیمه» گفتند: نادانهای ما چنین کاری کرده‌اند و ما راضی نبوده‌ایم و اکنون هم دیه کشتگان شما را می‌پردازیم. قریش هم پذیرفتند و جنگی پیش نیامد [۳]. از این رو بود که در روز «غمیصاء»، «عبد الرحمن بن عوف» گفت: به خدا قسم که: «خالد»، «بنی جذیمه» را کشت و آنان مسلمان بودند، «خالد» گفت: آنها را نکشتم مگر به جای پدرت: «عوف». «عبد الرحمن» گفت: آنان را به جای پدرم نکشتی بلکه به جای عمویت: «فاکه بن مغیره» آنان را گردن زد [۴]. از روایت یعقوبی و طبقات استفاده می‌شود که خالد آنها را مطمئن ساخت و چون شب رسید با آن که اذان گفتند و نماز خواندند، سحر گاه بر ایشان حمله برد و آنها را کشت

- [۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۲-۷۳، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵. م.
- [۲]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۱، چاپ بیروت ۱۳۷۹. م.
- [۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۴، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.
- [۴]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۱. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۱
- و اسیر گرفت و سپس دستور داد که: هر کس اسیری دارد او را گردن زند، «بنی سلیم» طبق دستور «خالد» اسیران خود را گردن زدند و مهاجر و أنصار آنها را آزاد ساختند [۱].

### غزوه حنین و هوازن در شوال سال هشتم [۲]

#### اشاره

پس از انتشار خبر فتح مکه، قبیله «هوازن» (جز کعب و کلاب) و ثقیف و نصر و جشم همگی و «سعد بن بکر» و مردی از «بنی هلال» فراهم شدند [۳] و «مالک- بن عوف نصری» را که مردی سی ساله بود، به فرماندهی خود برگزیدند، و نیز از «بنی جشم» درید بن صمه را که پیری فرتوت بود و کاری از وی بر نمی آمد، به منظور استفاده کردن از رأی و تجربه وی همراه گرفتند، و دو سرور «بنی ثقیف»: «قارب بن أسود بن مسعود بن معتب» (از أحلاف) و «ذو الخمار: سبيع بن حارث بن

[۱]- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۱، طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۴۷-۱۴۸. م.

[۲]- ماه ۹۲ هجرت.

[۳]- مسعودی می نویسد: رایت هوازن با «مالک بن عوف نصری» بود (نصر بن معاویة ابن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمة بن خصفه بن قیس بن عیلان بن مضر ابن نزار) و «درید بن صمه جشمی» (جشم بن بکر بن هوازن) که سن او از دویست سال گذشته بود. و از قبائل هوازن: نصر و جشم: پسران «معاویة بن بکر بن هوازن» و «سعد بن بکر بن



هوازن» و چند نفری از «بنی هلال بن عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن» شرکت کرده بودند، و از «بنی نمیر» فرزندان «عامر بن صعصعه بن معاویه بن بکر بن هوازن» و از «کلاب بن ربیع بن عامر ابن صعصعه» و نیز از اولاد «کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه»: «عقیل»، «حریش»، «قشیر»، «جعده»، «عبدالله» و «حیب»: پسران کعب کسی شرکت نکرد. (التنبیه و الإشراف، ص ۲۳۵).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۲

مالک» (از بنی مالک) و نیز برادرش: «أحمر بن حارث» مقام فرماندهی داشتند، اما بیشتر مردم زیر فرمان «مالک بن عوف» بودند.

اینان با زنان و فرزندان و اغانم و أحشام و اموال خویش، برای جنگ با رسول خدا حرکت کردند و در «أوطاس» فرود آمدند. «درید بن صمه» که در کجاوه ماندی نشسته بود گفت: کجا هستید؟ گفتند: در «أوطاس». گفت: برای تاختن اسب میدان خوبی است، نه کوهستانی و ناهموار و نه پست و پر خاک، اما چه می شود که صدای شتران و خران و گریه کودکان و آواز گوسفندان به گوشم می رسد؟ گفتند: «مالک بن عوف» مردم را با اموال و زنان و فرزندان کوچانده است. گفت: «مالک» کجاست؟ گفتند: اینجا حاضر است. گفت: «مالک»! تو امروز سرور قوم خویشی و این روزی است که روزها در پی بی آن است، چرا صدای شتر و خر و گریه کودکان و آواز گوسفندان به گوش می رسد؟ گفت: با مردم، مالها و زنان و فرزندان را هم حرکت داده ام. گفت: چرا؟ گفت: نظرم آن بود که دارایی و خانواده هر کس را پشت سر وی قرار دهم تا ناچار برای حفظ آنها جنگ کند و از مال و خانواده خویش دفاع نماید. «درید» او را از نزد خویش راند و گفت: به خدا قسم: این مرد گوسفند چرانی بیش نیست، مگر چیزی جلوی شکست خورده را می گیرد، اگر جنگ به نفع تو باشد جز از نیزه و شمشیر مردان بهره مند نخواهی بود، و اگر جنگ به زیان تو برگزار شود به رسوایی اسیر شدن زن و فرزند و از دست رفتن مال گرفتار خواهی شد.

سپس پرسید: «کعب» و «کلاب» کجا هستند؟ گفتند: از این دو طائفه کسی در جنگ شرکت نکرده است. گفت: آنها که تندی و مردانگی داشتند نیامده‌اند، اگر روز سربلندی و سرفرازی می‌بود کعب و کلاب غایب نمی‌شدند، و من هم دوست داشتم که شما نیز کار این دو طائفه را می‌کردید. اکنون کدام طائفه از شما در این کار شرکت جسته‌اند؟ گفتند: «عمرو بن عامر» و «عوف بن عامر». گفت: اینان تازه کاران عامرند، نه سودی دارند و نه زیانی.

و آنگاه رو به «مالک» کرد و گفت: با آوردن زنان و فرزندان «هوازن» در تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۳، مقابل سینه اسبها کاری نکرده‌ای. اینان را به جایشان بازگردان و سپس با کمک مردان اسب سوار با مسلمانان جنگ کن، تا اگر جنگ را بردی آنان که پشت سرند به تو ملحق شوند، و اگر جنگ را باختی دارائی و خانواده‌ات در امان باشند. «مالک» گفت: به خدا قسم: چنین کاری نخواهم کرد، تو پیر شده‌ای و عقلت هم فرتوت گشته است. ای گروه «هوازن»! یا فرمان مرا ببرید یا بر این شمشیر تکیه می‌کنم تا از پشتم به در آید. گفتند: همگی به فرمان توایم. گفت: هرگاه مسلمانان را دیدید غلافهای شمشیرها را بشکنید و یکباره و همداستان حمله کنید.

### دستور تحقیق

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با خبر یافتن از جنبش «هوازن»، «عبد الله بن- اُبی حدرد اُسلمی» [۱] را فرستاد تا شناس در میان آنان وارد شود و گفتگوی آنان را بشنود و پس از بررسی کامل بازگردد. «عبد الله» رفت و پس از تحقیق کافی نزد رسول خدا بازآمد و درستی و صحت گزارشی را که رسیده بود به عرض رسانید.

### تصمیم حرکت

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از روشن شدن مطلب تصمیم حرکت گرفت و از «صفوان بن أمیه بن خلف»- که امان یافته بود و هنوز مشرک بود- صد زره با دیگر وسائل آن عاریه گرفت، و ضامن شد که پس از خاتمه جنگ آنها را سالم به وی بازدهد.

[۱]- در اصل: سلمی. تصحیح از سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۸۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. طبقات، ج ۲، ص ۱۵۰، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۰۴ و غیره. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۴

### حرکت به سوی حنین

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «عتاب بن أسید بن أبی العیص بن أمیه- بن عبد شمس» را که جوانی در حدود بیست ساله بود، بر اهل مکه امیر قرار داد، و «معاذ بن جبل خزرجی» را هم برای تعلیم احکام و فقه معین فرمود، و سپس برای دفع «هوازن» با دوازده هزار سپاهی (ده هزار نفر کسانی که از مدینه همراه بوده‌اند و دو هزار نفر از اهل مکه) رهسپار شد. عباس بن مرداس سلمی را در توصیف این سپاه و بر حذر داشتن «هوازن» قصیده‌ای است [۱].

مقریزی می‌نویسد: مردانی بیدین از مکه همراه رسول خدا شده بودند و نگران بودند که در این جنگ که پیروز می‌شود؟ و نظری جز رعایت احتیاط و به دست آوردن غنیمت نداشتند، از جمله: «أبو سفیان بن حرب» و پسرش: «معاویه» که «أزلام» را در جعبه تیر خود همراه داشت و به دنبال سپاه حرکت می‌کرد، و هرگاه سپری یا نیزه‌ای یا چیز دیگری افتاده می‌دید جمع‌آوری می‌کرد تا آن که شتر خود را سنگین بار کرد، و «صفوان بن أمیه» با «حکیم بن حزام» و «حویط بن عبد العزی» و «سهیل- ابن عمرو» و «حارث بن هشام» و «عبد الله بن أبی ربیع». و اینان در موقع جنگ هم پشت سر سپاه ایستاده بودند [۲].

**«ذات أنواط» یا تکرار تاریخ**

«حارث بن مالک» می گوید: کافران قریش و دیگران از عرب را درخت سبز بزرگی بود که آن را «ذات أنواط» می گفتند و هر سال به زیارت آن درخت می رفتند، و أسلحه خود را بر آن می آویختند و آنجا قربانی می کردند و یک روز را نزد آن درخت

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۴، ص ۶۹-۷۰.

[۲]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۰۵، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۵.

می ماندند، ما هم در حالی که تازه از دوران جاهلیت بیرون آمده بودیم، با رسول خدا رهسپار «حنین» شدیم و در بین راه به درخت سدري سرسبز و بزرگ برخوردیم و از اطراف و جوانب صدا بلند کردیم که ای رسول خدا! چنانکه مشرکان عرب «ذات- أنواط» دارند، برای ما هم «ذات أنواط» ی قرار ده. رسول خدا گفت: الله اکبر! به خدا قسم: همان سخنی را گفتید که قوم موسی به موسی گفتند: «برای ما هم بتی قرار ده چنانکه اینان بتهایی دارند» و موسی در پاسخ آنان گفت: «شما مردمی نادانید» [۱]. این روش گذشتگان بود که شما هم البته به روش آنان می روید [۲].

**مقدمات جنگ**

نوشته اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- شب سه شنبه دهم شوال به «حنین» رسید و «أنیس بن مرثد غنوی» در تمام آن شب، بر اسب خود سوار بود و مسلمانان را پاسبانی می کرد [۳]. رسول خدا سحرگاه سپاهیان اسلامی را آماده جنگ ساخت و پرچمداران مهاجر و انصار را برگماشت، از جمله: پرچمی از مهاجرین به دست «علی بن ابی طالب»- علیه السلام- بود، سه پرچم از انصار به دست حباب بن منذر- خزرجی و سعد بن عباده خزرجی و أسید بن حضیر اوسی، و در هر طائفه ای از طوائف «أوس» و «خزرج» لوا یا

رایتی بود که مردی از آن طائفه آن را به دست داشت و رسول خدا از همان روز حرکت از مکه (شنبه ششم شوال) «خالد بن ولید» را بر قبیله «سلیم» فرماندهی داد و به عنوان مقدمه پیش فرستاد و «خالد» تا «جعرانه» همچنان بر مقدمه بود [۴].

- [۱]- سوره اعراف، آیه ۱۳۸. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۸۴-۸۵، چاپ حلبی، ۱۳۵۵ ه. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳-۴۴، چاپ قاهره ۱۹۴۱. م. م.
- [۳]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۰۴. م. م.
- [۴]- ر. ک: طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۵۰، چاپ بیروت ۱۳۷۶، امتاع الاسماع، ج ۱ ص ۴۰۵، چاپ قاهره ۱۹۴۱. م. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۶، نوشته‌اند که: رسول خدا خود بر استر سفید خود: «دلدل» سوار شده، دو زره پوشیده و خود بر سر نهاده بود [۱].

### هجوم ناگهانی هوازن و فرار مسلمانان

در تاریکی صبح بود که سپاهیان اسلامی به وادی «حنین» سرازیر شدند، اما مردان «هوازن» که قبلا در دره‌ها و تنگناها و خم و پیچهای وادی «حنین» پنهان شده و جا گرفته بودند ناگهان بر مسلمانان حمله ور شدند، و بیدرنگ سواران «بنی سلیم» رو به گریز نهادند و سپس اهل مکه فراری شدند و دیگران هم به دنبال ایشان گریزان و پراکنده گشتند، و چنانکه خدای متعال در قرآن مجید خبر داده است: فراخنای زمین بر آنها تنگ آمد و هراسان و گریزان پشت به جنگ دادند [۲].

شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: در جنگ «حنین»، «أبو بکر» از بسیاری مسلمانان در شگفت شد و گفت: امروز از کمی سپاهیان شکست نخواهیم خورد، اما همین چشم زخم، کار

خود را کرد و پس از برخورد با مشرکین بیدرنگ فراری شدند و همگی گریختند و جز ده نفر با رسول خدا کسی باقی نماند: نه نفر از «بنی هاشم» و «ایمن» پسر «أمّ ایمن»، و چون «ایمن» به شهادت رسید، همان نه نفر هاشمی در میدان جنگ استوار و پایدار ماندند، تا فراریان نزد رسول خدا باز آمدند و یکی پس از دیگری برگشتند و دیگر بار جنگ به نفع آنان در گرفت، و در همین باره و نیز در مورد غرور «أبو بکر» به فزونی سپاه، خدای متعال نازل فرموده است [۳]:

«و روز «حنین»، هنگامی که فزونی شما، شما را به شگفت آورد، اما کمتر فائده‌ای

[۱]- مراجع گذشته. م.

[۲]- اشاره به آیه ۲۵ از سوره توبه است. ر. ک: طبقات، ج ۲، ص ۱۵۱ چاپ بیروت ۱۳۷۶. م.

[۳]- ارشاد، ص ۶۳، چاپ اصفهان، ۱۳۶۴. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۷.

به شما نداد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ آمد، پس گریزان روی گردان شدید، سپس خدا آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو فرستاد و سپاهیان فرستاد که آنان را ندیدید، و کافران را شکنجه داد و کیفر کافران همان است» [۱].

یعنی: امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و کسانی از بنی هاشم که همراه وی پایدار ماندند و با «علی بن ابی طالب» نه نفر می شدند: «عبّاس بن عبد المطلب» در طرف راست پیامبر بود و «فضل بن عبّاس» در طرف چپ او و «أبو سفیان بن حارث» (بن عبد المطلب - بن

هاشم) زین استر رسول خدا را از جای پاردم [۲] نگهداشته بود و امیر المؤمنین پیش روی او دست به شمشیر برد و «نوفل بن حارث» و «ربیعۀ بن حارث» و «عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب» و «عتبه» و «معتب»: پسران «أبو لهب» پیرامون وی را گرفته بودند، و دیگران همگی جز آنان که نام بردیم گریختند.

آنگاه شیخ مفید اشعاری از «مالک بن عباد غافقی» (صحابی) و «عبّاس بن - عبد المطلب» را در این باب نقل می‌کند [۳]. بعضی از مورّخان، «جعفر بن ابی سفیان بن حارث» و بعضی هم «قشم بن عبّاس» را جزء افراد ثابت قدم «بنی هاشم» نام برده‌اند [۴]. ریاستها و قدرتهای دوران خلافت هم، نام یکی دو نفر از مهاجرین را علاوه کرده است [۵].

[۱]- سوره توبه، آیه ۲۵-۲۶.

[۲]- سخن سایر مورخان و شاید مقریزی در سخن شیخ مفید داخل شده است (امتاع-

الاسماع، ج ۱، ص ۴۰۶). م.

[۳]- ارشاد، ص ۶۴. م. ضمنا عتبه و معتب: پسران ابو لهب پس از فتح مکه، مسلمان شدند

و در حنین با رسول خدا بودند و چشم معتب در همان روز شکافته شد.

[۴]- صاحب جوامع السیره هم جعفر و هم قشم را ذکر کرده است (ص ۲۳۹، چاپ مصر،

دار المعارف). م.

[۵]- در سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۸۵ و در مرجع گذشته نام ابو بکر و عمر هم برده شده

است (۲۳۹). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۸

### رسول اکرم در میدان جنگ

به اتفاق مؤرّخان اسلامی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - با گریختن مسلمانان از

میدان جنگ، همچنان ثابت قدم بود و می‌گفت: «مردم! کجا می‌گریزید؟ بیایید و

بازگردید که منم پیامبر خدا و منم «محمد بن عبد الله» و به عموی خود «عبّاس» که

آوازی بس بلند و رسا داشت فرمود: «فریاد کن: ای گروه أنصار! ای اصحاب درخت

خار [۱]! ای اصحاب سوره بقره!».

## شمات مکیان

در موقعی که بیشتر مسلمانان پا به فرار نهادند، مردانی از اهل مکه که همراه رسول خدا آمده بودند، زبان به شمات مسلمانان گشودند، از جمله: «أبو سفیان بن حرب» بود که «أزلام» را در تیردان خود پنهان داشته بود، و می گفت: این فراریان تا لب دریا می گریزند. دیگر: «کلده بن حنبل»: برادر مادری «صفوان بن أمیه» که هنوز مشرک بود و برای مدتی امان یافته بود. او چون گریختن مسلمانان را دید گفت: امروز جادوگری باطل شد. پس «صفوان» به او گفت: خاموش باش، خدا دهنش را بشکند، به خدا قسم: اگر مردی از قریش بر من حکومت کند بهتر است که زیر بار حکومت مردی از هوازن باشم. دیگر: «شیه بن عثمان بن أبی طلحه عبدی» که پدرش در جنگ «أحد» کشته شده بود و گفت: امروز خون پدرم را می گیرم، امروز «محمد» را می کشم.

[۱]- که در حدیبیه در زیر آن بیعت کردند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۸۹

## زنانی که مردانه می جنگیدند:

در این موقع «أمّ عماره» شمشیری به دست داشت و از رسول خدا دفاع می کرد، «أمّ سلیم» نیز با خنجر دست به کار بود، «أمّ سلیط» و «أمّ حارث» نیز جهاد می کردند، «أمّ عماره» مردی از «هوازن» را کشت و شمشیر او را برگرفت [۱].

## بازگشت فراریان

با پایداری رسول اکرم و فریادهای «عبّاس بن عبدالمطلب» مسلمانان یکی پس از دیگری بازمی گشتند تا آن که شماره آنان به صد نفر رسید و جنگ دیگر بار به سختی در گرفت



و رسول خدا گفت: «الآن حمی الوطیس» [۲] و نیز می گفت: «أنا النبی لا کذب أنا ابن عبد المطلب» [۳] در این موقع بود که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «أبو سفیان بن حارث» عموزاده خود را که سخت پایداری می کرد و فرار هم نکرده بود، مورد محبت قرار داد و «أمّ سلیم»: دختر «ملحان» و همسر «أبو طلحه أنصاری» را که آبتن بود و پسرش: «عبد الله بن أبي طلحه» را در رحم داشت دید که مردانه کمر بسته است و خنجری به دست گرفته و از رسول خدا دفاع می کند [۴].

- [۱]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۰۸، چاپ قاهره، ۱۹۴۱. م.  
 [۲]- وطیس به معنای تنور است و این جمله کنایه است از شدت جنگ. م.  
 [۳]- من پیامبرم دروغ نیست، من فرزند عبد المطلب ام. م.  
 [۴]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۸۸، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۰

## نزول فرشتگان

صریح قرآن مجید و روایات اسلامی آن است که: روز «حنین» فرشتگان خدا برای نصرت مسلمانان فرود آمدند و همدوش آنان به جنگ پرداختند [۱].

## جلوگیری رسول خدا از کشتن زنان و کودکان و مزدوران

به روایت ابن اسحاق: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در جنگ «حنین» زنی کشته دید که مردم بر سر او فراهم شده بودند و چون پرسید که: مطلب چیست؟ گفتند: زنی است که «خالد بن ولید» او را کشته است. پس کسی را فرمود تا: خود را به «خالد» برساند و بگوید که: رسول خدا تو را از کشتن کودک یا زن یا مزدور نهی می کند [۲].

**سرانجام هوازن**

مردانی از هوازن کشته شدند، از جمله: «ذو الخمار» که پرچمدار بود. دیگر: «عثمان بن عبد الله بن ربیعہ بن حارث» که پس از کشته شدن «ذو الخمار» پرچم هوازن را به دست گرفت. دیگر: «درید بن صمّه». دیگر: «أبو جریول» که به روایت مفید: بر شتری سرخ موی سوار بود و نیزه‌ای دراز به دست داشت و پیشاپیش سپاه رجزخوانی به راه انداخته بود و علیّ - علیه السلام - با ضربتی که به ران شترش زد، او را از بالای شتر انداخت و سپس با ضربتی دیگر کار او را ساخت، و با کشته شدن او مشرکان منهزم شدند و مسلمانان فراری هم فراهم گشتند و در مقابل دشمن به مقاومت ایستادند. علی (ع) به تنهایی ۴۰ نفر از دشمن را کشت [۳].

- 
- [۱]- سوره توبه آیه ۲۵. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۹۱، چاپ حلبی ۱۳۵۵ و امتاع-الاسماع ج ۱، ص ۴۱۰، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۰. م.
- [۳]- ارشاد، ص ۶۵، چاپ اصفهان، ۱۳۶۴. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۱
- شش هزار نفر هم از هوازن و دیگر قبائل، اسیر مسلمانان شدند، دیگران هم به طرف طائف و نخله و اوطاس گریختند [۱].

**اسیران و غنائم**

رسول خدا- صلی الله علیه و آله - فرمود تا: اسیران و غنائم را که عبارت بود از، شش هزار اسیر، ۲۴ هزار شتر، بیش از ۴۰ هزار گوسفند، چهار هزار اوقیه نقره، جمع آوری کرده به «جعرانه» برند و «مسعود بن عمرو غفاری» را بر غنائم گماشت. و به روایت مقریزی: آنها را با «بدیل بن ورقاء خزاعی» فرستاد و همانجا نگهداری می شد

تا رسول خدا از طائف بازگشت و به تفصیلی که گفته خواهد شد، اسیران را آزاد و غنائم را تقسیم کرد.

### شهداء غزوه حنین

- ۱- ایمن بن عبید (فرزند أم ایمن).
- ۲- یزید بن زمعه بن أسود بن مطّلب بن أسد بن عبد العزیّ (از قریش).
- ۳- سراقه بن حارث بن عدیّ (از أنصار، بنی عجلان).
- ۴- أبو عامر أشعری (که در سریّه اوطاس به شهادت رسید، و جزء شهدای «حنین» به حساب آمده است).
- ۵- زهیر بن عجوه هذلیّ (که او را اسیر کردند و گردن زدند).
- ۶- زید بن ربیعہ قرشیّ [۲].

- 
- [۱]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۱ و جوامع السیره، ص ۲۴۵ و امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۲. م.
  - [۲]- أسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۰. م.
  - تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۲.
  - ۷- سراقه بن أبی حباب أنصاری [۱].
  - ۸- أبی اللحم غفاری: عبد الله بن عبد الملك [۲].
  - ۹- مرّه بن سراقه (از بنی عجلان) که صاحب طبقات در ترجمه «جدیّ- بن مرّه» او را از شهدای «حنین» شمرده است [۳].

### شیماء خواهر شیری رسول اکرم

نوشته‌اند که: رسول خدا در جنگ «حنین» فرمود: اگر «بجاء» را دیدید از دست شما بدر نرود. بجاء مردی از «بنی سعد بن بکر» بود. مسلمانان بر وی ظفر یافتند و او را با

خانواده‌اش اسیر کردند، در این میان شیماء: دختر «حارث بن عبد العزی»: خواهر شیری رسول خدا را نیز با وی اسیر گرفتند و هر چه می‌گفت: من خواهر پیامبرم، مسلمانان باور نمی‌داشتند. تا او را نزد رسول خدا آوردند. گفت: من خواهر شیری شمایم. رسول خدا فرمود: نشانی آن چیست؟ گفت: روزی شما را روی دامن خود داشتم و پشت مرا به دندان گزیدی که هم اکنون اثر آن باقی است. رسول خدا آن علامت را شناخت. و عباى خود را برای وی پهن کرد و او را روی آن نشاند. رسول خدا او را میان دو کار مخیر ساخت: یکی آن که نزد وی عزیز و محترم بماند، دیگر آن که کمکی به او شود و نزد قبیله خویش باز گردد. «شیماء» صورت دوم را برگزید و رسول - خدا به او کمک و مساعدت فرمود و او را نزد قبیله‌اش برگرداند، و گفته‌اند که: غلامی و کنیزی به او داد و او هم آن دو را به ازدواج هم درآورد. و نسل آن دو در میان قبیله «بنی سعد» باقی ماند [۴].

- [۱]- استیعاب، هامش اصابه، ج ۲، ص ۱۱۹، چاپ اول ۱۳۲۸. در اصابه: سراقه بن الحباب ضبط شده است، ج ۲، ص ۱۹، چاپ اول ۱۳۲۸. م.
- [۲]- استیعاب، هامش اصابه، ج ۲، ص ۳۳۷ و اصابه ج ۱، ص ۱۳، شماره ۱، چاپ اول ۱۳۲۸. م.
- [۳]- طبقات، ج ۲، ص ۳۷۷، چاپ بیروت، ۱۳۷۶ ه. م.
- [۴]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۰-۱۰۱، چاپ مصطفی الحلبي، ۱۳۵۵. امتاع-الاسماع، ج ۱، ص ۴۱۳، چاپ قاهره ۱۹۴۱. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۳

**اشعار مربوط به غزوه حنین**

درباره غزوه حنین اشعار و قصائد بسیاری گفته‌اند که ابن اسحاق آنها را نقل کرده است [۱].

### سیره ابو عامر اشعری به اوطاس در شوال سال هشتم

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خبر یافت که دسته‌ای از فراریان هوازن در «اوطاس» فراهم شده‌اند، پس برای «ابو عامر اشعری» (عبید بن سلیم بن حضار [۲]): عموی ابو موسی اشعری: عبد الله بن قیس بن سلیم) پرچمی بست و او را در تعقیب آنان گسیل داشت. ابو عامر با دسته‌ای از فراریان روبه‌رو شد و جنگ میان آنان در گرفت، و در میدان جنگ به وسیله تیری که گویند: «سلمه بن درید» از کمان رها کرد، به شهادت رسید [۳].

به روایت ابن هشام: ابو عامر در گیرودار جنگ، با ده برادر مشرک روبه‌رو شد و یکی پس از دیگری آنان را کشت تا به دهمی رسید، و چون او را مانند برادرانش به اسلام دعوت کرد و گفت: خدایا بر این مرد گواه باش و می‌خواست او را هم بکشد. آن مرد گفت: خدایا بر من گواه باش، و از دست ابو عامر گریخت و مسلمان شد و

[۱]- سیره النبی، ج ۴، ص ۱۰۱-۱۲۰.

[۲]- جمهره أنساب العرب: هضار (ص ۳۹۷، چاپ دار المعارف مصر، ۱۳۹۱). م.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۹۷، چاپ حلبی ۱۳۵۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۵۱،

چاپ بیروت ۱۳۷۶. جوامع السیره، ص ۲۴۱، چاپ دار المعارف مصر. امتاع الاسماع، ج

۱، ص ۴۱۳، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱۹۹، چاپ بیروت. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۴،

مسلمان خوبی شد و رسول خدا هر گاه او را می‌دید، می‌گفت: این مرد گریخته ابو عامر

است [۱].

به روایت ابن هشام: دو برادر علاء و أوفی: پسران حارث (از بنی چشم بن - معاویه) در کشتن أبو عامر شرکت داشتند. پس از شهادت أبو عامر، أبو موسی فرماندهی یافت و کشته یا کشتگان أبو عامر را کشت و مردی از «بنی چشم» در مرثیه آن دو نفر اشعاری گفت [۲].

### سریه طفیل بن عمرو دوسی بر سر ذی الکفین در شوال سال هشتم [۳]

چون رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خواست رهسپار طائف شود، «طفیل - بن عمرو دوسی» را بر سر «ذی الکفین» بت «عمرو بن حممه دوسی» فرستاد، و او را امر فرمود که: از قبیله خویش کمک بگیرد، و پس از انجام مأموریت در طائف به وی ملحق شود. «طفیل» رو به راه نهاد و بر سر بتخانه رفت، و بت را به آتش سوزانید، و سپس با چهارصد نفر از قبیله خویش با شتاب راه طائف را در پیش گرفت، و چهار روز پس از ورود رسول خدا به طائف به وی ملحق شد و برای مسلمانان دبابه و منجنیق آورد. و به قول دیگر: منجنیق را سلمان فارسی دستور داد و دبابه را «خالد - بن سعید بن عاص» از جرش آورد [۴].

- 
- [۱] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۹۹. م.  
 [۲] - مرجع گذشته. م.  
 [۳] - ماه ۹۲ هجرت. م.  
 [۴] - امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۱۵، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۵

### سریه أبو سفیان بر سر طائف بعد از فتح حنین

شیخ مفید می نویسد: چون مشرکان در جنگ «حنین» در هم شکسته و پراکنده شدند، اعراب و یارانشان رهسپار اوطاس شدند، و «أبو عامر أشعری» بر سر آنان رفت (به تفصیلی

که گذشت) و «ثقیف» و یاران‌شان به طائف گریختند. رسول خدا- صلی الله علیه و آله-  
 أبو سفیان را بر سر آنان فرستاد، اما أبو سفیان از قبیله ثقیف هزیمت یافت و نزد رسول  
 خدا باز آمد و گفت: مرا با مردمی زبون از هذیل و اعراب فرستادی که هیچ کاری از  
 ایشان ساخته نشد. رسول خدا در جواب وی چیزی نگفت، و خود رهسپار طائف گشت  
 [۱].

### سریه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برای شکستن بتها در طائف

شیخ مفید می‌نویسد: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در ایام محاصره طائف امیر  
 المؤمنین را با سپاهی فرستاد و او را فرمود که: بر بت پرستان حمله برد، و هر جا بتی یابد  
 بشکند.

علی رهسپار شد و با سپاه انبوه خثعم روبه‌رو شد، و میان آنان جنگ در گرفت مردی از  
 دشمن که او را «شهاب» می‌گفتند، در تاریکی سپیده دم پیش تاخت، و هم‌آورد خواست،  
 چون علی گفت: که در مقابل وی می‌رود؟ کسی داوطلب نشد. پس خود به جنگ وی  
 بیرون شتافت، در این هنگام «أبو العاص بن ربیع»: شوهر زینب: دختر رسول خدا برجست،  
 و گفت: من به جای شما به جنگ وی می‌روم. علی پذیرفت و

---

[۱]- ارشاد، ص ۶۹. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۶  
 فرمود: اگر من کشته شدم امیر سپاه تو خواهی بود. سپس در مقابل وی به جنگ ایستاد  
 و او را کشت و همچنان پیش رفت تا بتها را شکست، و به «طائف» نزد رسول خدا  
 بازگشت. رسول خدا با رسیدن وی تکبیر گفت، و مدتی با وی در خلوت به گفتگو  
 پرداخت، چنان که گله بعضی از صحابه را از رسول خدا برانگیخت [۱].

مقریزی می‌نویسد: هنگام رفتن به «جعراّنه»، «أبو رهم غفاری» که نعلین درشتی در پای داشت، و شترش پهلوی شتر رسول خدا حرکت می‌کرد، چنان شد که شترش به شتر رسول خدا پهلو زد، و کنار نعلین او ساق پای آن حضرت را آزرده ساخت. رسول خدا گفت: پای مرا به درد آوردی. آنگاه تازیانه‌ای بر پای «أبو رهم» زد و فرمود: پای خود را عقب ببر.

«أبو رهم» می‌گوید: بسیار نگران شدم که مبادا درباره من آیه‌ای نازل شود، و چون به «جعراّنه» رسیدیم به بهانه شتر چرانی بیرون رفتم، با آن که نوبت من نبود که مبادا فرستاده رسول خدا مرا بخواهد. شب که بازآمدم و سؤال کردم گفتند: رسول خدا پی تو فرستاد و نبودی. گفتم: به خدا قسم: همان است که از آن بیم داشتم، آنگاه با نگرانی نزد وی رفتم. گفت: پای مرا به درد آوردی و تازیانه‌ای بر پای تو زدم. اکنون این گوسفندان را بگیر و از من راضی شو. «أبو رهم» می‌گوید: رضای او نزد من از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر بود [۲].

نظیر این قضیه در بین راه برای رسول خدا با «عبد الله بن اّبی حدرد» پیش آمد. چون رسول خدا به منزل رسید، او را خواست و گفت: دیشب با عصای خود تو را به درد آوردم این گوسفندان را عوض آن از من قبول کن. و چون گوسفندها را شمرد، هشتاد گوسفند میشینه بود [۳].

[۱]- ارشاد، ص ۶۹. م.

[۲]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۰، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. م.

[۳]- مرجع سابق، ص ۴۲۱. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۷.

بار دیگر که رسول خدا می‌خواست از «قرن» بر شتر خود سوار شود، «أبو روعه» شتر حضرت را خواباند، چون رسول خدا سوار شد، مهار شتر را به دست او داد، رسول خدا



تازیانه‌ای بر شتر زد، تازیانه به «أبو روعه» برخورد کرد، رسول خدا به او نگریست و گفت: تازیانه به تو خورد؟ گفت: آری. پدر و مادرم فدای تو باد، چون رسول خدا به «جعراّنه» رسید او را خواست و برای تلافی آن تازیانه صد و بیست گوسفند به او داد [۱].

### سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی

هنگام رفتن به «جعراّنه» بود که «سراقه بن مالک» نزد رسول خدا آمد، و نوشته‌ای را که از موقع هجرت در دست داشت، میان دو انگشت خود گرفت و بلند کرد و گفت: منم «سراقه» و این هم نوشته‌ای است که در دست دارم. رسول خدا گفت: امروز روز وفا و نیکی است، او را نزدیک آورید. «سراقه» نزدیک آمد و اسلام آورد و از رسول خدا پرسید که: اگر شتران گمشده‌ای را از حوضی که برای شتران خود پر آب کرده‌ام، آب دهم اجری خواهد داشت؟ رسول خدا گفت: آری، برای هر جگر تشنه‌ای اجری است [۲].

### غزوه طائف در شوال سال هشتم هجرت

#### اشاره

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پس از فراغت از کار «حنین» رهسپار «طائف» شد، در این موقع «کعب بن مالک» قصیده‌ای گفت که در کتاب سیره

[۱] - همان مرجع. م.

[۲] - امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۱، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۸.

ابن هشام [۱] نقل شده است. او از راه «نخله یمانیّه» و «قرن» و «ملیح» و «بحره - الرغاء» که در سرزمین «لیّه» واقع است عبور فرمود و در سر منزل آخر، مسجدی بنا کرد و در آن

نماز خواند و نیز در «لّیه» دستور داد تا برج «مالک بن عوف» را کوبیدند. سپس راه را از «ضیقّه» و «نخب» [۲] در پیش گرفت و نزدیک طائف فرود آمد، و در آنجا اردوگاه ساخت، و چون در آنجا برخی از أصحاب در اثر نزدیکی به باره «طائف» با تیر باران دشمن از پای درآمدند و مسلمانان هم نمی‌توانستند وارد شهر شوند، رسول خدا فرمود تا: در جائی که امروز [۳] مسجد است اردو زدند، و متجاوز از بیست روز [۴] اهل «طائف» را محاصره کرد. در این غزوه، مسلمانان از منجیق و «دبّابه» هم استفاده کردند، اما فتح «طائف» میسر نشد و جمعی از مسلمانان به شهادت رسیدند. در این سفر دو زن از زنان رسول خدا همراه وی بودند که یکی «أم سلمه» بود و دیگری «زینب»، برای آن دو، دو خیمه زدند و رسول خدا در میان آن دو خیمه نماز خواند. سپس که قبیله «ثقیف» مسلمان شدند، «عمرو بن أمیّه بن وهب بن معتب» در نمازگاه رسول خدا مسجدی ساخت [۵].

### برندگان مسلمان

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمود که: هر برده‌ای از اهل «طائف» نزد

[۱]- ج ۴، ص ۱۲۱، چاپ حلبی، ۱۹۴۱ م. م.

[۲]- در چاپ قبل به تبع سیره چاپ حلبی به سکون خاء ضبط شده بود و در این چاپ

به تبع معجم البلدان و غیره به کسر خاء. م.

[۳]- یعنی: در زمان ابن اسحاق که نیمه اول قرن دوم است.

[۴]- بعضی گفته‌اند: هفده روز (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲۵. جوامع السیره، ص ۲۴۳

م.). اقوال دیگری هم در این محاصره وجود دارد، ر. ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۱۷،

چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.

[۵]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲۵، چاپ حلبی ۱۳۵۵، و امتاع الاسماع، ج ۱،

ص ۴۱۶-۴۱۷، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م. م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۵۹۹.  
 ما بیاید آزاد است و در نتیجه بیش از ده غلام نزد مسلمانان آمدند و آزاد شدند و سرپرستی آنان در عهده مسلمانان قرار گرفت [۱].

### شهدای غزوه طائف

- ۱- ثعلبه بن زید [۲] (از أنصار، بنی چشم بن خزرج، بنی سلمه، بنی حرام- بن کعب).
- ۲- ثابت بن ثعلبه (از أنصار، بنی چشم بن خزرج، بنی سلمه، بنی حرام- بن کعب).
- ۳- جلیحه بن عبد الله (از مهاجرین، بنی سعد بن لیث کنانی خزیمی).
- ۴- حارث بن سهل (از أنصار، بنی مازن بن نجار).
- ۵- رقیم بن ثابت (از أنصار، اوس).
- ۶- سائب بن حارث (از قریش، بنی سهم).
- ۷- سعید بن سعید بن عاص (از قریش، بنی أمیه).
- ۸- عبد الله بن ابی أمیه (از قریش، بنی مخزوم).
- ۹- عبد الله بن حارث (از قریش، بنی سهم).
- ۱۰- عبد الله بن عامر (از قریش، بنی عدی بن کعب).
- ۱۱- عبد الله بن عبد الله بن عثمان تیمی (از قریش، بنی تیم بن مره).
- ۱۲- عرفطه بن جناب [۳] (از قریش، حلیف بنی أمیه، از أسد بن غوث).

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۵۸، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۱۸ و غیره. م.  
 [۲]- اصابه (ج ۱، ص ۱۹۹. چاپ اول ۱۳۲۸ م.)، اسد الغابه (ج ۱، ص ۲۴۰، چاپ اسماعیلیان. م.) ثعلبه، جذع هم نامیده می شود. م.

- [۳]- ابن هشام: حباب هم گفته می‌شود (سیره، ج ۴، ص ۱۲۹) م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۰.  
۱۳- منذر بن عبّاد [۱] (از أنصار، بنی ساعده).  
۱۴- منذر بن عبد الله بن قوّال بن وقش [۲] (از أنصار، بنی ساعده).

### آزادی شش هزار اسیر هوازن

رسول خدا- صلی الله علیه و آله-، از «طائف» از طریق «دحنا» رهسپار «جعران» شد و پنجم ذی القعدة به «جعران» رسید که شش هزار اسیر «هوازن» از مرد و زن و کودک در آنجا نگهداری می‌شدند، تا آن که چهارده نفر وفد هوازن که اسلام آورده بودند از جمله: «زهیر بن سرد»: رئیس وفد و «أبو برقان»: عموی شیری رسول خدا بر وی وارد شدند و از وی خواستند که بر آنان منت گذارد و اسیرانشان را آزاد کند و ضمن سخن، گفتند: ای رسول خدا! این زنان اسیر، عمه‌ها و خاله‌ها و پرستارهای تو، همانها که تو را در کودکی کفالت کرده‌اند، اگر ما با «حارث بن ابی شمر» یا «نعمان بن منذر» چنین نسبتی داشتیم و یکی از آنها را شیر داده بودیم و سپس چنین پیش‌آمدی برای ما می‌شد، به فضل و کرم آنها امیدوار بودیم و اکنون امیدواری ما به تو از همه بیشتر است [۳]. رسول خدا گفت: «فرزندان و زنتان را بهتر می‌خواهید، یا اموالتان را؟» گفتند: ای رسول خدا! ما را میان اموال ما و شرف ما مخیر ساختی، اگر زنان و فرزندان را به ما بازگردانی بهتر است. فرمود: «آنچه را حقّ من و «بنی عبد المطلب» است

- [۱]- ر. ک: استیعاب (هامش اصابه، ج ۳، ص ۴۶۰، چاپ اول ۱۳۲۸ م.).  
[۲]- در این که نام پدر این شخص عبد الله است یا عبد یا عبّاد (یعنی همان شخص سابق است) و نیز در جد او اختلاف است (ر. ک: اصابه، ج ۳، ص ۴۶۰، شماره ۸۲۱۹ و استیعاب، هامش اصابه، ج ۳، ص ۴۶۰ و غیره). م.

[۳] - گوینده این سخن أبو صرد: زهیر، از قبیله هوازن و طائفه بنی سعد بن بکر بود (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۱. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۱

به شما بخشیدم، و هرگاه نماز ظهر را خواندم، برخیزید و بگویید: ما رسول خدا را نزد مسلمانان و مسلمانان را نزد رسول خدا در آزادی زنان و فرزندانمان شفیع قرار می‌دهیم، تا هم به شما ببخشم و هم برای شما شفاعت کنم.

فرستادگان «هوازن» پس از نماز ظهر برخاستند و طبق دستور سخن گفتند و رسول خدا گفت: «آنچه را حقّ من و «بنی عبد المطلب» است به شما بخشیدم.

مهاجرین هم گفتند: «حقّ ما هم به رسول خدا تعلق دارد». أنصار هم گفتند: «حقّ ما هم متعلق به رسول خداست».

«أقرع بن حابس» گفت: من و «بنی تمیم» از حقّ خود نمی‌گذریم.

«عیینه بن حصن» گفت: من و «بنی فزاره» هم از حقّ خود صرفنظر نمی‌کنیم.

«عبّاس بن مرداس» گفت: من و «بنی سلیم» هم از حقّ خود دست برنمی‌داریم.

«بنی سلیم» گفتند: «چرا، حقّ ما متعلق به رسول خدا است». «عبّاس» گفت: «مرا خوار و سرشکسته کردید». پس رسول خدا گفت: «هر که از شما از حقّ خود نمی‌گذرد به جای هر اسیری از نخستین غنیمتی که به دست آید، شش شتر به او داده خواهد شد، فرزندان و زنان مردم را به آنان بازدهید».

«عیینه بن حصن فزاری» با آن که پیرزنی نصیب او شده بود، به امید آن که سربهای کلانی بگیرد و او را آزاد کند، راضی نمی‌شد که در مقابل او شش شتر قبول کند.

تا آن که «أبو صرد: زهیر» به او گفت: پیرزنی را که نه دهانی گوارا [۱] و نه پستانی برآمده و نه شکمی زاینده [و نه شوهری دلسوز [۲]] و نه شیری فراوان است، چه می‌خواهی؟

پس «عیینه» قبول کرد و او را آزاد نمود [۳].

- [۱]- عبارت «ما فوها ببارد» به «نه دهانی مکیدنی دارد» ترجمه شده بود، این جانب آن را به عبارت فوق تغییر دادم. م.
- [۲]- عبارت «و لا زوجها بواجد» بدون ترجمه مانده بود، این جانب آن را به عبارت فوق ترجمه کردم. م.
- [۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۳. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۲

### اسلام مالک بن عوف نصری

نوشته‌اند که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- از فرستادگان «هوازن» پرسید که: «مالک بن عوف» کجا است؟ گفتند: در طائف با قبیله «ثقیف» است. فرمود: «به او بگوئید که: اگر مسلمان نزد من بیاید، اموال و کسانی او را به او پس می‌دهم و صد شتر هم به او می‌بخشم».

«مالک» هم پنهان از «بنی ثقیف» اسب خود را مهیا ساخت و شبانه از میان آنها گریخت و در «جعرانه» (یا مگه) نزد رسول خدا آمد و اموال و کسان خود را گرفت و صد شتر هم جاززه دریافت کرد و اسلام آورد و خوب مسلمانی شد و اشعاری هم در بزرگی و بزرگواری و بخشندگی و شجاعت رسول خدا گفت. پس رسول خدا او را بر مسلمانان قبیله‌اش یعنی: قبائل «ثماله»، «سلمه» و «فهم» گماشت و به همراهی این قبائل در مقابل «ثقیف» ایستاد و کار را بر آنان تنگ کرد. «أبو محجن ثقفی» را در شکایت از «مالک» اشعاری است [۱].

### تقسیم غنائم حنین

به روایت ابن اسحاق: پس از آزادی اسیران «هوازن» و به روایت طبقات: پیش از آن، تقسیم غنائم «حنین» و اموال «هوازن» پیش آمد، و در همان موقع که رسول

خدا در «جعراًنه» بود، مردم به رسول خدا هجوم آوردند و گفتند: ای رسول خدا! غنیمتها و شتران و گوسفندان را قسمت فرما، و چنان اطراف رسول خدا را احاطه کردند که ناچار به درختی تکیه داد و عبا از دوش وی ربوده شد. پس فرمود: «ای مردم! عبا را پس بدهید، به خدا قسم که: اگر شما را به شماره درختان «تهامه» گوسفند و شتر باشد، همه را بر شما قسمت می‌کنم و در من بخلی و ترسی و دروغی نخواهید یافت.»

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۳-۱۳۴. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۳.

سپس پهلوی شتری ایستاد و پاره‌ای کرک از کوهان شتر میان دو انگشت خود برگرفت و آن را بلند کرد و گفت: «ای مردم! به خدا قسم که: از غنائم شما و از این پاره کرک جز خمس آن حقی ندارم و خمس هم به شما داده می‌شود، پس حتی نخ و سوزن را هم بیاورید که خیانت در غنیمت، روز قیامت برای خیانتکار ننگ و آتش و بدنامی است.» پس مردی از أنصار، گروه‌های نخ موی آورد و گفت: ای رسول خدا! این گروه را برداشتم که پالان شتر خود را با آن بدوزم. چه پشت شترم زخم شده بود. رسول خدا فرمود: «اما حق من از این گروه مال تو باشد». مرد أنصاری گفت: اگر کار به این سختی است نیازی به آن ندارم و آن را در میان غنیمتها انداخت [۱]. ابن هشام روایت می‌کند که: «عقیل بن ابی طالب» روز «حنین» با شمشیری آغشته به خون بر همسرش: فاطمه: دختر «شبیئه بن ربیع» درآمد. پس همسرش گفت: می‌دانم که جنگ کرده‌ای، بگو: از مشرکین چه غنیمت گرفته‌ای؟ «عقیل» گفت: فعلا این سوزن را بگیر و جامه‌های خود را با آن بدوز. سپس شنید که از طرف رسول خدا منادی ندا می‌دهد: که هر کس چیزی از غنائم برداشته است، بازدهد اگر چه سوزن و نخ باشد پس نزد همسر خویش بازآمد و گفت: آن سوزن هم از دست ما رفت و آن را برداشت و در میان غنائم انداخت [۲].

رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در تقسیم غنائم «حنین» از «مؤلفه قلوبهم» یعنی: «دلجوئی شدگان» شروع کرد و هر چند مشرک یا منافق یا مردّد میان کفر و ایمان بودند،

به	آنان	سهمهای	کلان	مرحمت	کرد:
۱-	أبو سفیان بن حرب،	۱۰۰ شتر،	۴۰ أوقیه	نقره.	
۲-	معاویة بن أبی سفیان،	۱۰۰ شتر،	۴۰ أوقیه	نقره.	
۳-	یزید بن أبی سفیان،	۱۰۰ شتر،	۴۰ أوقیه	نقره.	
۴-	حکیم بن حزام،	۲۰۰ شتر،		[۳].	

- 
- [۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۴-۱۳۵. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۵. م.
- [۳]- سیره ابن هشام، ۱۰۰ شتر (ج ۴، ص ۱۳۵، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.).
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۴.
- ۵- حارث بن (حارث بن) کلد، ۱۰۰ شتر.
- ۶- نصیر [۱] بن حارث بن (علقمة بن) کلد، عبدی ۱۰۰ شتر.
- ۷- حارث بن هشام مخزومی، ۱۰۰ شتر.
- ۸- سهیل بن عمرو عامری، ۱۰۰ شتر.
- ۹- حویطب بن عبد العزیّ عامری، ۱۰۰ شتر.
- ۱۰- علاء بن جاریه ثقفی، ۱۰۰ شتر.
- ۱۱- عینه بن حصن فزاری، ۱۰۰ شتر.
- ۱۲- أقرع بن حابس تمیمی دارمی، ۱۰۰ شتر.
- ۱۳- مالک بن عوف نصری، ۱۰۰ شتر.
- ۱۴- صفوان بن أمیه، ۱۰۰ شتر [۲].
- ۱۵- أسید بن جاریه ثقفی، ۱۰۰ شتر.



۱۶-	قیس	بن	عدی،	۱۰۰	شتر.
کسانی	که	کمتر	از	صد	شتر
گرفتند:					
۱-	مخرمه	بن	نوفل	۵۰	شتر.
۲-	عمیر	بن	وهب	۵۰	شتر.
۳-	هشام	بن	عمرو	۵۰	شتر.
۴-	سعید	بن	یربوع	۵۰	شتر.
۵-	عدی	بن	قیس	۵۰	شتر.
۶-	عبّاس	بن	مرداس	۴۰	شتر.

و چون «عبّاس» به خشم آمد و قصیده‌ای گله‌آمیز گفت، رسول خدا فرمود:

[۱]- یا نضیر به ضاد معجمه (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۵، پاورقی ۴، چاپ مصطفی الحلّبی ۱۳۵۵. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۴، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.).

[۲]- بنا بر روایت صحیح مسلم از زهری: ۳۰۰ شتر (امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۴ م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۵،

«او را ببرید و زبانش را قطع کنید». پس او را بردند و صد یا پنجاه شتر به او دادند و زبانش قطع شد [۱].

ابن هشام ضمن رجال قریش و جز آنان که رسول خدا در «جعرانه» از غنائم «حنین» به آنها سهم داد، کسانی را جز آنان که نام بردیم ذکر می‌کند:

۱- طلیق بن سفیان بن امیه.

۲- خالد بن أسید بن ابی العیص اموی.

۳- شیبیه بن عثمان عبدری.

۴- أبو السنابل بن بعکک عبدری.

۵- عکرمة بن عامر عبدری.

- ۶- زهیر بن ابی أمیه مخزومی.  
 ۷- خالد بن هشام مخزومی.  
 ۸- هشام بن ولید بن مغیره مخزومی.  
 ۹- سفیان بن عبد الأسد مخزومی.  
 ۱۰- سائب بن ابی سائب مخزومی.  
 ۱۱- مطیع بن أسود عدوی.  
 ۱۲- أحيه بن أمیه جمحی.  
 ۱۳- نوفل بن معاویه دیلی.  
 ۱۴- علقمه بن علائه کلبی.  
 ۱۵- لید بن ربیعہ کلابی.  
 ۱۶- خالد بن هوذه عامری (از بنی عامر بن ربیعہ).  
 ۱۷- حرمله بن هوذه عامری.

نوشته‌اند که: رسول خدا تمام این بخش‌ها را از خمس غنائم داد. سپس «زید بن -

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۶-۱۳۷، چاپ حلبی ۱۳۵۵، طبقات، ج ۲، ص ۱۵۳،

چاپ بیروت ۱۳۷۶. جوامع السیره، ص ۲۴۶. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۶.

ثابت» را فرمود تا: مردم را سر شماری کند و غنائم را نیز حساب کند، بعد آنها را تقسیم فرمود. به هر مردی چهار شتر و چهل گوسفند رسید، و هر کس اسبی داشت دوازده شتر و صد و بیست گوسفند گرفت [۱].

**خرده‌گیری کوتاه‌نظران**

۱- نوشته‌اند که: مردی از أصحاب [۲] گفت: ای رسول خدا! «عینه بن حصن» و «أقرع بن حابس» را صد صد می‌دهی، «جعیل بن سراقه ضمری» را بی‌نصیب می‌گذاری؟! رسول خدا فرمود: به خدا قسم که: «جعیل بن سراقه» بهتر است از آن که روی زمین از امثال «عینه» و «أقرع» پر باشد، اما من از آن دو دلجوئی کردم تا اسلام آورند، و «جعیل» را به اسلامش دادم. حواله

۲- مردی از «بنی تمیم» که او را «ذو الخویصره» می‌گفتند، در حالی که رسول خدا مشغول تقسیم غنائم بود، بر سر وی ایستاد و گفت: ای محمد! دیدم که امروز چه کردی. رسول خدا گفت: «آری، چگونه دیدی؟» گفت: «ندیدم که عدالت کنی». رسول خدا در خشم شد و گفت: «وای بر تو، اگر عدالت نزد من نباشد نزد که خواهد بود؟» و سپس که یکی از أصحاب برای کشتن وی دستور خواست رسول خدا فرمود: او را واگذار و آنگاه از خارجی شدن او و پیروانش خبر داد و چنان شد که رسول خدا خبر داده بود، و او در «نهروان» کشته شد [۳].

[۱]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۵۳، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۵

و ۴۲۶، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م.

[۲]- مقریزی: سعد بن ابی وقاص (ر. ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۵، چاپ قاهره،

۱۹۴۱ م.

[۳]- ابن اسحاق قصه ذو الخویصره را با سه سند، از جمله: از امام محمد باقر- علیه

السلام- روایت می‌کند (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۹، چاپ مصطفی الحلبی، ۱۳۵۵.

م.)

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۷

۳- چون رسول خدا به مردانی از قریش و دیگر قبائل عرب بخششهایی فرمود، و از این

بابت به أنصار چیزی نداد «حسان بن ثابت» به خشم آمد و قصیده‌ای در گله‌مندی از این

کار رسول خدا گفت. که ابن هشام این قصیده را در کتاب سیره نقل کرده است [۱].

۴- علاوه بر آنچه حسان گفت، در میان أنصار، سخنان گله آمیز و نامناسبی گفته می شد، و از کردار رسول خدا گله مند شده بودند و «سعد بن عبادہ أنصاری» گله مندی و رنجیدگی آنان را به عرض رسول خدا رسانید، و دستور یافت که أنصار را در جایی فراهم سازد، و آنگاه رسول خدا به میان آنان آمد و برای آنان سخن گفت و چنان آنان را تحت تأثیر قرار داد، که همگی گریستند و گفتند: ما به همین که رسول خدا همراه ما به مدینه بازگردد خوشنود و سرافرازیم [۲].

۵- معتب بن قشیر عمری نیز گفت: در این بخششها خدا منظور نیست. و چون «عبد الله بن مسعود» گفتار او را به رسول خدا رساند، رنگ وی دگرگون شد و گفت: «خدا برادرم موسی را رحمت کند که بیش از این آزار دید و صبر کرد» [۳].

### عمره رسول خدا صلی الله علیه و آله

چون رسول خدا از کار تقسیم غنائم حنین و آزاد کردن اسیران هوازن در جعرانه فراغت یافت، شب چهارشنبه دوازده روز به پایان ماه ذی القعدة مانده رهسپار مکه شد و با احرام عمره به مکه درآمد، و طواف و سعی انجام داد و سر تراشید و همان شب به جعرانه بازگشت و آنجا بیتوته کرد [۴].

- [۱]- ج ۴، ص ۱۴۰-۱۴۱، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۱. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۰. م.
- [۳]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۲۶. م.
- [۴]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۲، چاپ قاهره، ۱۹۴۱. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۸

### بازگشت رسول خدا به مدینه

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- پس از انجام عمره، «عتاب بن أسید» را به امیری مکه گماشت و چنان که نوشته‌اند: «معاذ بن جبل» را نیز برای تعلیم قرآن و بیان احکام، دستور ماندن داد، و برای «عتاب» روزانه یک درهم حقوق معین فرمود، و سپس روز پنجشنبه از راه سرف و مرّ الظهران رهسپار مدینه شد و در آن سال «عتاب- بن أسید» با مردم حجّ گزارد، و اهل طائف همچنان از ماه ذی‌قعدة سال هشتم تا رمضان سال نهم بر شرک خود باقی بودند. رسول خدا روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعدة پس از دو ماه و ۱۶ روز وارد مدینه شد، و پیش از آن، دو نفر از «بنی عبد الأشهل»: «حارث بن أوس» و «معاذ بن أوس» مژده فتح حنین را به مدینه برده بودند [۱].

### اسلام کعب بن زهیر بن ابي سلمی مزنی

«زهیر بن ابي سلمی» از فحول شعرای جاهلیت که او را قبلاً جزء «أصحاب- معلقات» نام برده‌ایم یک سال پیش از بعثت رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در گذشت، و دو پسر او، بجیر و کعب نیز دو شاعر توانا بودند. این هر دو شاعر از شعرای بزرگ اسلامی به شمار می‌روند.

تاریخ اسلام بجیر علی‌التحقیق دانسته نیست. در کیفیت اسلام وی نوشته‌اند که: روزی با برادرش کعب بیرون رفت و چون به «أبرق العزّاف» [۲] رسیدند، بجیر به برادرش: کعب گفت: گوسفندان ما را در همین جا نگهدار، تا من نزد این مرد (یعنی: رسول خدا) بروم و بینم چه می‌گوید.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۳. م.

[۱]- آبگاهی از بنی أسد بن خزیمه (معجم البلدان، ج ۱، ص ۶۸، چاپ بیروت، ۱۳۷۴. م.)

م. امتاع الاسماع: ابرق العراق (ج ۱، ص ۴۹۴). م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۰۹.

کعب همانجا ماند و بجیر نزد رسول خدا آمد، و چون اسلام را بر وی عرضه داشت مسلمان شد. چون خبر اسلام وی به کعب رسید، اشعاری در ملامت وی گفت و برای او فرستاد. بجیر آن اشعار را به رسول خدا عرضه داشت، رسول خدا فرمود: «هر که کعب را بیابد او را بکشد» و خون او را هدر فرمود. بجیر در طائف همراه رسول خدا بود، و چون رسول خدا از طائف بازگشت، به برادرش: کعب نوشت که رسول خدا مردانی از رجال مکه که او را هجو می کرده و آزار می رسانده کشته است و دیگر شعرای قریش از جمله: «ابن زبعری» و «هبیره- بن اُبی وهب» گریخته اند، اگر به زندگی خود علاقه مند هستی، بهترین راه این است که نزد محمد با آبی و توبه کنی، چه هر کس بر وی درآید و اسلام آورد در امان است. کعب هم قصیده‌ای در مدیحه رسول خدا گفت، و راه مدینه در پیش گرفت، و بر مردی از جهینه وارد شد و همان مرد او را بامدادی به مسجد آورد، و نماز صبح را با رسول خدا خواند، و سپس رسول خدا را با اشاره به کعب نشان داد و گفت: برخیز و از وی امان بخواه. کعب پیش رفت و ناشناس دست در دست رسول خدا نهاد و گفت: ای رسول- خدا! «کعب بن زهیر» آمده است که توبه کند و اسلام آورد تا او را امان دهی، اگر نزد تو آید توبه‌اش را قبول می‌کنی؟ فرمود: آری. گفت: من خود کعب بن زهیرم. سپس قصیده معروف خود را برای رسول خدا خواند، و در همین قصیده است که می‌گوید

نَبئتَ أَنَّ رسولَ اللَّهِ أوعَدني و العفو عند رسولِ اللَّهِ مأمول [۲]

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ۱۴۴-۱۵۶، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. م.

[۲]- خبر یافته‌ام که پیامبر خدا مرا به مرگ تهدید کرده است، بخشش نزد پیامبر خدا

مورد آرزو و امیدواری است. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۰ إِنَّ الرّسولَ لَنورٍ یستضاءُ به مَهّندٌ من سیوف اللّهِ مسلول [۱] نوشته‌اند که: رسول خدا برده‌ای به او داد [۲]. و ابن اثیر می‌گوید که: آن برده تا این زمان در نزد خلفا باقی است [۳]. ابن حجر نیز می‌نویسد که: معاویه آن را از اولاد کعب خرید، و همان است که خلفا در روزهای عید بر تن می‌کنند [۴].

### دیگر وقایع سال هشتم

۱- نوشته‌اند که: رسول خدا- صَلَّى اللّهُ علیهِ و آله- در این سال «عمرو بن عاص» را نزد جیفر و عمرو: پسران جلندی به «عمان» فرستاد تا صدقات آنان را بگیرد. عمرو صدقات توانگرانشان را گرفت، و بر نیازمندانشان تقسیم کرد و از مجوسان بومی جزیه گرفت [۵].

۲- پیش از فتح مکه بود که رسول خدا- صَلَّى اللّهُ علیهِ و آله- «علاء بن - حضرمی» را نزد «منذر بن ساوی عبیدی» پادشاه بحرین فرستاد، و منذر اسلام آورد و مسلمانی پسندیده شد. او پس از وفات رسول خدا، و پیش از مرتد شدن اهل بحرین وفات یافت و در همان حال «علاء بن حضرمی» از ناحیه رسول خدا نزد منذر، امیر بحرین بود [۶].

[۱]- پیامبر نوری است که راه راست به وسیله آن روشن می‌شود، او بهترین شمشیری

است که خداوند برای پیروزی مسلمانان کشیده است. م.

[۲]- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۶، چاپ بیروت، ۱۳۸۵. م.

[۳]- مرجع سابق. م.

[۴]- اصابه، ج ۳، ص ۲۹۶، شماره ۷۴۱۱، چاپ مصر، ۱۳۲۸ و کامل، موضع مذکور. م.

[۵]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۳، چاپ قاهره ۱۹۴۱. م.

[۶]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۲۲، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۱

۳- در ذی حجه سال هشتم هجرت بود که ابراهیم: فرزند رسول خدا از ماریه کنیز مصری تولد یافت [۱].

۴- در سال هشتم هجرت زینب: دختر بزرگ رسول خدا در مدینه وفات یافت [۲].

### سال نهم هجرت [۳]

#### اشاره

مقریزی می نویسد که: در اول محرم سال نهم رسول خدا کسانی را برای گرفتن زکات بیرون فرستاد:

- ۱- بریده بن حصیب أسلمی (و به قولی: کعب بن مالک أنصاری) را برای گرفتن زکاتهای قبیله أسلم و غفار.
- ۲- عبّاد بن بشر أشهلی را برای گرفتن زکاتهای قبیله سلیم و مزینه.
- ۳- عمرو بن عاص را برای گرفتن زکاتهای قبیله فراره.
- ۴- ضحاک بن سفیان کلابی را برای گرفتن زکاتهای قبیله بنی کلاب.
- ۵- بسر بن سفیان کعبی را برای گرفتن زکاتهای قبیله «بنی کعب».
- ۶- عبد الله بن لثیبه بن ثعلبه را برای گرفتن زکاتهای قبیله «بنی ذبیان».
- ۷- مردی از بنی سعد هذیم را برای گرفتن زکاتهای قبیله «بنی سعد- هذیم» [۴].

[۱]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۳. م.

[۲]- کامل، ج ۲، ص ۲۲۹، چاپ بیروت، ۱۳۸۵. جوامع السیره، ص ۳۹، چاپ مصر دار المعارف. م.

[۳]- سال نهم هجرت را سنه الوفود گویند (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۰۵. م.)

[۴]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۳-۴۳۴، چاپ قاهره ۱۹۴۱. م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۲



## سریه عیینه بن حصن فزاری بر سر بنی العنبر (از قبیله بنی تمیم) در محرم سال نهم [۱]

طائفه «بنی العنبر» بنی تمیم در میان سقیا و سرزمین بنی تمیم مسکن داشتند، و به روی مأمور جمع آوری صدقات خزاعه شمشیر کشیدند، و از جمع آوری زکاتها جلوگیری کردند و فرستاده رسول خدا به مدینه گریخت، رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- «عیینه بن حصن فزاری تمیمی» را در محرم سال نهم، بر سر آنان فرستاد. و پنجاه سوار از غیر مهاجر و أنصار همراه وی ساخت. و «عیینه» به نقل صاحب طبقات: یازده مرد، و یازده زن، و سی کودک از آنان اسیر گرفت و به مدینه آورد. به دستور رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ-: آنان را در خانه «مله»: دختر «حارث» جای دادند، تا آن که عده‌ای از بزرگان «بنی تمیم» [۲] از جمله: عطارد بن حاجب، و زبرقان بن بدر، و قیس بن عاصم، و أقرع بن حابس، و قیس بن حارث، و نعیم بن سعد، و عمرو بن أهتم، و رباح [۳] بن حارث بن مجاشع، در پی اسیران رسیدند، و شیون اسیران آنان را بر آن داشت که با شتابزدگی بر در خانه رسول خدا ایستادند و فریاد کردند: ای محمد! پیش ما بیا. رسول خدا از خانه بیرون آمد، و بلال اذان نماز گفت، و چون نماز ظهر خوانده شد، رسول خدا در صحن مسجد نشست، و «عطارد بن حاجب» از طرف فرستادگان «بنی تمیم» سخن گفت، و «ثابت بن قیس بن شماس» به دستور رسول خدا وی را پاسخ داد و سپس رسول خدا اسیرانشان را به آنان باز داد. درباره همینان نزول یافت:

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ [۴].

[۱]- ماه نود و پنجم هجرت.

[۲]- چنانکه گفته‌اند: در حدود ۹۰ یا ۸۰ نفر.

[۳]- در کتاب امتاع الاسماع (ج ۱، ص ۴۳۵) ریح به یاء ضبط شده، و در کتاب انسان-

العیون (ج ۳، ص ۲۰۰) به کسر راء و یاء دو نقطه تصریح شده است. م.

[۴]- سوره حجرات، آیه ۱-۵.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۱۳  
 به روایت ابن اسحاق: پس از خطابه خواندن عطارد و ثابت [۱]، «زبرقان بن بدر» شاعرشان شعری چند گفت و «حسان بن ثابت» به دستور رسول خدا وی را پاسخ داد [۲].  
 از گفته ابن اسحاق و یعقوبی معلوم می‌شود که رسول خدا بعضی از اسیران را آزاد کرد، و برای بعضی گرفت هم سربها گرفت [۳].  
 جهت پیش آمد این سریّه - چنانکه اشاره شد - آن بود که «بسر بن سفیان» برای تحویل گرفتن زکاتهای «بنی کعب» (طائفه‌ای از خزاعه) رهسپار شد، خزاعیها مواشی خود را در اختیار وی گذاشتند تا زکات آنها را برگیرد، اما «بنی تمیم» که در مجاورت خزاعیها زندگی می‌کردند، به آنان گفتند: مال خود را بی‌جهت به آنان ندهید و فراهم شدند و شمشیرها از نیام کشیدند، و بسر را از تحویل گرفتن زکاتها مانع شدند [۴].  
 «بنی کعب» گفتند: ما مسلمان شده‌ایم و ناچار به حکم دین اسلام باید زکات بدهیم. «بنی تمیم» گفتند: به خدا قسم که: از بیرون بردن یک شتر هم جلوگیری می‌کنیم. ناچار «بسر» به مدینه آمد و پیش آمد را به رسول خدا گزارش داد.

[۱]- ر. ک: سیره النبی، ج ۴، ص ۲۰۷-۲۰۸، چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵. طبقات، ج ۲، ص ۱۶۱، چاپ بیروت ۱۳۷۶ و امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۵-۴۳۶، چاپ قاهره، ۱۹۴۱.  
 م.

[۲]- ر. ک: سیره النبی، ج ۴، ص ۲۰۸-۲۱۲، چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ و امتاع- الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۶-۴۳۸. م.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۰، چاپ حلبی ۱۳۵۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۴، چاپ بیروت، ۱۳۷۹. م.

[۴]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۳۴. م.

**سریه ضحاک بن سفیان کلابی بر سر بنی کلاب در ماه ربیع الأول سال نهم [۱]**

نوشته‌اند که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در ربیع الاول سال نهم سریه‌ای بر سر طائفه «قرطاء» فرستاد و ضحاک را بر آنان فرماندهی داد و چون طائفه «قرطاء» از قبول اسلام امتناع ورزیدند، جنگ در گرفت و دشمن هزیمت یافت [۲].

**سریه‌ای که ثمامه بن أثال حنفی را اسیر گرفت**

ابن اسحاق می‌نویسد که: سپاهیان به فرمان رسول خدا بیرون رفتند و مردی از «بنی حنیفه» را بی آن که او را بشناسند، اسیر گرفتند، چون او را نزد رسول خدا آوردند، به آنان گفت: «می‌دانید که را اسیر گرفته‌اید؟ این «ثمامه بن أثال حنفی» است، با وی به نیکی رفتار کنید».

سپس فرمود: «هر غذائی دارید فراهم سازید و نزد وی فرستید». و دستور فرمود تا: شتر شیرده خود را صبح و شام بر وی عرضه دارند، اما این همه بزرگواری در ثمامه اثر نمی‌کرد، و هرگاه رسول خدا بر وی می‌گذشت و می‌گفت: ثمامه اسلام بیاور. در پاسخ می‌گفت: بس کن ای محمد! اگر می‌کشی خون‌یی را کشته‌ای و اگر سربها می‌پذیری هر چه می‌خواهی، بخواه.

با این حال رسول خدا دستور داد که: او را آزاد کردند و او هم پس از آزادی به بقیع رفت و خود را نیک شستشو داد و سپس نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد و بیعت کرد.

[۱]- ماه نود و هفتم هجرت.

[۲]- طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۲، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. امتاع الاسماع، ج ۱، ص

۴۴۰، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۵.

آنگاه به روایت ابن هشام: برای انجام عمره به مکه رفت و در وادی مکه صدا به تلبیه بلند

کرد و نخستین کسی بود که با لَبِیک گفتن وارد مکه شد. قریش به خشم آمدند و او را گرفتند و گفتند: بر ما گستاخی کردی اما چون خواستند او را گردن زنند مردی از قریش گفت: او را رها کنید که شما برای تأمین خواربار به «یمامه» احتیاج دارید. پس آزادش کردند و شاعری از «بنی حنیفه» در این باب گفته است:

و منّا الذی لَبِی بمکّه معلنا برغم اَبی سفیان فی الأشهر الحرم [۱] ابن هشام روایت می کند که: چون ثمامه اسلام آورد، به رسول خدا گفت ترا از همه کس بیش دشمن می داشتم، اما اکنون تو را از همه کس بیش دوست می دارم. و چون برای عمره به مکه رفت، به او گفتند: ثمامه! مگر از دین برگشته‌ای؟ گفت: نه، بلکه بهترین دین یعنی: دین محمد را پذیرفته‌ام، به خدا قسم که: تا رسول خدا اجازه ندهد یک دانه از گندم یمامه به دست شما نخواهد رسید. سپس به یمامه رفت و از حمل گندم و هر چیز دیگر به مکه جلوگیری کرد تا آن که قریش به رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نوشتند که: تو خود دستور صله رحم می دهی و اکنون با خویشان خود چنین رفتار می کنی پدران را با شمشیر کشته‌ای و کودکان و فرزندان را هم با گرسنگی می کشی؟. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به ثمامه نوشت که: از حمل خواربار به مکه جلوگیری نکند [۲].

[۱]- از ما است آن مردی که به رغم اَبو سفیان در ماههای حرام علنا در مکه لَبِیک گفت.

م.

[۲]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸۷-۲۸۸، چاپ حلبی ۱۹۴۱. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۶

**سریه علقمه بن مجز مدلجی بر سر مردمی از حبشه در ربیع الآخر سال نهم [۱]**

نوشته‌اند که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در ربیع الآخر سال نهم، «علقمه بن مجزّز مدلجی» را با سیصد نفر فرستاد تا بر مردمی از حبشه که در کشتیهایی به چشم مردم شعبیه (أهل جدّه) آمده بودند حمله برد. علقمه رهسپار شد و تا جزیره‌ای در میان دریا پیش رفت اما دشمن گریخت و جنگی پیش نیامد. در راه بازگشت، «عبدالله بن حذافه سهمی» را که در بازگشتن به مدینه شتاب داشت بر جمعی از اصحاب سریّه که آنان نیز شتاب داشتند امارت داد. عبدالله که أهل مزاح بود در یکی از منازل که برای گرم شدن و حوائج دیگر آتش افروخته بودند، به اصحاب خود گفت: مگر نه آن است که باید شما از من اطاعت کنید؟ گفتند: چرا. گفت: مگر نه آن است که هر چه از شما بخواهم باید انجام دهید؟ گفتند: چرا. گفت: پس به شما دستور می‌دهم که همه داخل این آتش شوید. چون دید که بعضی از اصحاب او، خود را آماده فرمانبری می‌کنند، گفت: بنشینید که من می‌خواستم با شما بخندم (می‌خواستم شوخی کنم). قصّه عبد الله را به رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- گفتند. رسول خدا فرمود: «من أمرکم [منهم] بمعصیة فلا تطیعوه»، هر کس از فرماندهان شما، شما را به گناه دستور داد، از او اطاعت نکنید [۲].

ابن اسحاق در منشأ پیش آمد این سریّه می‌گوید که: پس از کشته شدن «وقاص بن مجزّز» در «غزوه ذی قرد» علقمه از رسول خدا خواست تا او را برای خونخواهی

[۱]- ماه نود و هشتم هجرت.

[۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸۹، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. طبقات، ج ۲، ص ۱۶۳، چاپ

بیروت ۱۳۷۶. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۴۳، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۷.

در تعقیب دشمن بفرستد، رسول خدا هم او را فرستاد [۱].

## سریه علی بن ابی طالب علیه السلام برای ویران کردن بتخانه فلس [۲] بر سر قبیله طیّ در ربیع الآخر سال نهم [۳]

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در ماه ربیع الآخر سال نهم هجرت، علی بن ابی طالب-  
علیه السلام- را با صد و پنجاه مرد أنصاری سوار بر صد شتر و پنجاه اسب، با رایتی سیاه،  
به دست «سهل بن حنیف» و لوایی سفید به دست «جبار بن صخر سلمی» بر سر «فلس»  
فرستاد تا آن را منهدم کند. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۶۱۷ سریه علی بن ابی طالب  
علیه السلام برای ویران کردن بتخانه فلس [۲] بر سر قبیله طیّ در ربیع الآخر سال نهم [۳]  
..... ص : ۶۱۷

مدادان بر محلّه خاندان «حاتم طائی» حمله بردند و بت و بتخانه را ویران ساختند و شتر و  
گوسفند و اسیران فراوان گرفتند. یکی از اسیران «سفّانه»: خواهر «عدی بن حاتم» بود و  
خود «عدی» به شام گریخت.  
در مخزن فلس سه شمشیر: «رسوب» و «مخدم» و «یمانی» و سه زره به دست آمد. «أبو  
قتاده» بر اسیران و «عبد الله بن عتیک» بر اثاث و مواشی گماشته شدند.  
علی- علیه السلام- در منزل «رکک» غنیمتها را بعد از جدا کردن خمس قسمت کرد، به  
جز خانواده حاتم که آنان را به مدینه آورد و شمشیرها را هم برای رسول خدا کنار  
گذاشت.

«سفّانه»: دختر «حاتم بن عبد الله طائی» در خانه رمله: دختر حارث منزل گرفت، و هرگاه  
رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از آنجا عبور می کرد، می گفت:  
یا رسول الله، هلک الوالد، و غاب الوافد، فامنن علينا من الله علیک.  
یعنی: ای پیامبر خدا! پدر مرد و آن که مرا سرپرستی می کرد ناپدید گشت، پس بر ما

[۱]- سیره، ج ۴، ص ۲۸۹. م.

[۲]- به ضم فاء و سکون لام. (حلبی ج ۳، ص ۲۳۱).

[۳]- ماه نود و هشتم هجرت. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۸. منت گزار، خدا بر تو منت گزارد. رسول خدا از وی پرسید: سرپرست تو کیست؟ گفت: «عدی بن حاتم» فرمود: همان که از خدا و رسولش گریخت؟ دختر حاتم تا سه نوبت بدین صورت از رسول خدا تقاضای مساعدت کرد و ناامید شد. روز چهارم بود که رسول خدا از آنجا عبور می کرد، علی - علیه السلام - به او اشاره کرد که امروز هم با رسول خدا سخن بگو. دختر حاتم با رسول خدا سخن گفت و از وی تقاضای مساعدت کرد. رسول خدا او را آزاد فرمود و جائزه داد و با کسانی مورد اعتماد او را نزد برادرش به شام فرستاد، و او هم برادر خود را بر آن داشت که به مدینه آمد و اسلام آورد [۱].

### سریه عکاشه بن محصن بن حرنان اُسدی به جناب در ربیع الآخر سال نهم [۲]

صاحب طبقات می نویسد: سپس سریه «عکاشه بن محصن اُسدی» به جناب، سرزمین قبائل «عذره» و «بلی» در ماه ربیع الآخر سال نهم هجرت روی داد [۳].

### غزوه تبوک در رجب سال نهم [۴]

#### اشاره

به روایت ابن اسحاق: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از ذی حجه سال هشتم تا رجب سال نهم در مدینه ماند و سپس مردم را برای جنگ با رومیان فراخواند [۵].

[۱]- طبقات، ج ۲، ص ۱۶۴، چاپ بیروت ۱۳۷۶ و امتاع الاسماع، ج ۱ ص ۴۴۴، چاپ

قاهره، ۱۹۴۱. م. م.

[۲]- ماه نود و هشتم هجرت.

- [۳]- طبقات، ج ۲، ص ۱۶۴. م.
- [۴]- ماه صد و یکم هجرت.
- [۵]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۵۹، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۱۹،  
 زیرا خبر یافت که دولت روم سپاه عظیمی فراهم کرده و هرقل جیره یک سال سپاهیان خود را پرداخته و قبائل: «لخم» و «جذام» و «عامله» و «غسان» را نیز آماده جنگ با مسلمانان ساخته و پشاهندگان خود را تا «بلقاء» پیش فرستاده است و هرقل خود در حمص اقامت گزیده است و این خبر به وسیله بازرگانان «نبطی» که روغن و آرد سفید به مدینه حمل می کردند، انتشار یافته بود [۱].  
 فصل تابستان و گرمی هوا و رسیدن میوه‌ها و آسایش در سایه درختان میوه‌دار از طرفی و دوری راه و نگرانی از سپاه انبوه دولت روم از طرفی دیگر، کار این بسیج را دشوار ساخته بود.  
 رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در بیشتر غزوه‌ها مقصد را از اصحاب و همراهان خویش نهفته می داشت، اما در این غزوه از همان آغاز کار مقصد را آشکار کرد، تا مردم برای پیمودن راهی دور و انجام کاری دشوار و جنگ با دشمنی سخت زورمند آماده شوند و با آمادگی کامل رهسپار گردند [۲].

### جد بن قیس منافق

ابن اسحاق روایت می کند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در یکی از روزهایی که برای جنگ با روم آماده می شد، به «جد بن قیس»: یکی از مردان: «بنی سلمه» گفت: «ای جد! امسال می توانی خود را برای جنگ با رومیان آماده کنی؟» گفت: ای رسول خدا! اذنم ده تا در مدینه بمانم و مرا به فتنه مینداز (و گرفتار گناه مساز) به خدا قسم: مردان قبيله من می دانند که هیچ مردی به زن دوستی من نیست و می ترسم که اگر



زنان رومی را بینم شکیبایی نکنم. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از وی روی گرداند و گفت: «تو را اذن دادم که بمانی» و درباره همین «جد بن قیس» نازل

[۱]- طبقات، ج ۲، ص ۱۶۵. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۴۵. م.

[۲]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۴۶. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۰.

شد: «و از جمله ایشان کسی است که می گوید: مرا اذن ده و به فتنه مینداز، هان که در فتنه افتادند و راستی که دوزخ فراگیرنده کافران است» [۱].

### منافقان کارشکن

مردی از منافقین مدینه، از باب کارشکنی و در اثر شک و تردید که در کار پیامبری رسول خدا داشتند و از نظر بی رغبتی در امر جهاد می گفتند: در این گرما به جنگ نروید، این فصل برای جنگ مناسب نیست. درباره همینان نازل شد: «و گفتند: در گرما رهسپار جنگ نشوید. بگو: حرارت آتش دوزخ بسیار بیشتر است اگر می فهمیدند، پس باید به سزای آنچه می کرده اند، کم بخندند و بسیار بگریند» [۲].

### انجمن منافقان

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- خبر یافت که: مردمی از منافقان در خانه «سویلیم» یهودی فراهم می شوند و مردم را از کار آماده شدن برای سفر جهاد بازمی دارند، پس «طلحه بن عبید الله» را با چند نفر از أصحاب بر آنان فرستاد و او را فرمود که: خانه سویلیم را بر سر آنان آتش بزند، طلحه چنان کرد و «ضحاک بن خلیفه» خود را از پشت بام بینداخت و پای او بشکست و همراهانش نیز چنان کردند و گریختند [۳].

### گریه کنندگان [۴]

هفت نفر از انصار و دیگران که مردمی نیازمند بودند، از رسول خدا وسیله سواری

[۱]- سوره توبه، آیه ۴۹ (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۵۹. م.).

[۲]- سوره توبه، آیه ۸۱-۸۲ (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۰، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.).

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۰. م.

[۴]- این جماعت را بگائین گویند (سیره، ج ۴، ص ۱۷۱. م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۱

و توشه سفر خواستند، تا در کار جهاد شرکت کنند، چون رسول خدا گفت: چیزی ندارم

که شما را بدان وسیله سوار کنم، گریان و اسفناک و پریشان خاطر از نزد وی بیرون

رفتند. اسامی این هفت نفر را بدین ترتیب نوشته‌اند:

۱- سالم بن عمیر (از بنی عمرو بن عوف).

۲- عبده بن زید (از بنی حارثه).

۳- ابو لیلی: عبد الرحمن بن کعب (از بنی مازن بن نجار).

۴- عمرو بن حمام بن جموح (از بنی سلمه).

۵- عبد الله بن مغفل (از بنی مزینه).

۶- هرمی بن عبد الله [۱] (از بنی واقف).

۷- عرباض بن ساریه (از بنی فزاره).

درباره همینان نزول یافت:

«و نیز حرجی نیست بر آنان که چون نزد تو آیند تا سوارشان کنی، گویی: چیزی به دست

ندارم که بدان وسیله سوارتان کنم. و در حالی از نزد تو می‌روند که از اندوه آن که

چیزی برای خرج کردن ندارند دیدگانشان اشکبار است» [۲].

ابن اسحاق می‌نویسد که: «یامین بن عمیر بن کعب نصری» (از مؤمنان اهل - کتاب) «ابو

لیلی: عبد الرحمن بن کعب» و «عبد الله بن مغفل» را دید که گریه می‌کنند. گفت: چرا

گریه می کنید؟ گفتند: نزد رسول خدا رفتیم تا ما را وسیله سواری دهد، چیزی به دست ما نیامد و خود هم وسیله‌ای برای حرکت نداریم. «یامین» شتر آبکش

[۱]- طبقات، ج ۲، ص ۱۶۵ و امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۴۸: حرمی بن عمرو. و در طبقات بجای شماره ۴ و ۵: عمرو بن عنمه و سلمه بن صخر را آورده و گفته است: بنا بر بعضی از روایات: عبد الله بن مغفل و معقل بن یسار هم جزء آنان بوده‌اند. امتاع الاسماع (ج ۱، ص ۴۴۸): بجای شماره‌های ۴ و ۵، سلمه بن صخر و ثعلبه بن غنمه را نام برده است.

[۲]- توبه، ۹۲ (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۱. م.). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۲ خود را برای سواری با مقداری خرما به آنان داد و هر دو همراه رسول خدا رهسپار شدند [۱].

### بادیه‌نشینان بهانه جو

مردمی از اعراب بادیه‌نشین، نزد رسول خدا آمدند و عذر و بهانه آوردند تا آنان را اذن دهد که در این سفر همراهی نکنند، درباره اینان نزول یافت: «بهانه‌جویان اعراب آمدند تا به ایشان اذن ماندن داده شود، و کسانی که به خدا و رسولش دروغ گفتند بازنشستند، اما به زودی کافرانشان را عذابی دردناک می‌رسد» [۲]. به روایت صاحب طبقات: هشتاد و چند نفر از منافقین، و هشتاد و دو نفر از بادیه‌نشینان بهانه‌جویی کردند و اذن ماندن گرفتند [۳].

### توانگران بهانه‌جو

یعقوبی می‌نویسد: گروهی از توانگران، نزد رسول خدا آمدند و مرخصی خواستند و گفتند: بگذار ما هم با ماندگان باشیم. خدای متعال فرمود: «خشنود شدند که همراه

بازماندگان باشند» [۴]- اینان: «جدّ بن قیس» و «مجمّع بن جاریه» و «خداّم بن خالد» اند- رسول خدا به آنان اذن داد و خدای- عزّ و جلّ- فرمود: «خدا ترا بخشید، چرا به آنان اذن دادی؟» [۵].

- [۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۱. م.  
 [۲]- سوره توبه، آیه ۹۰ (سیره)، ج ۴، ص ۱۶۲. م.  
 [۳]- ج ۲، ص ۱۶۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. م.  
 [۴]- سوره توبه، آیه ۸۷.  
 [۵]- سوره توبه، آیه ۴۳ (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۷، چاپ بیروت، ۱۳۷۹. م.).  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۳

### هزینه جنگ

برای تأمین هزینه تجهیز سی هزار سپاهی، لازم بود که توانگران مسلمان کمک مالی دهند، این کار را با کمال شوق و اخلاص انجام دادند و صدقات خود را آوردند، حتی نیازمندانشان نیز در حدود قدرت چیزی تقدیم می‌داشتند، بسیاری از زنان مسلمان زیورهای خود را برای رسول خدا فرستادند تا در کار تجهیز سپاه اسلامی بکار برد. منافقین هم در اینجا بیکار نشستند و سخنان نفاق آمیز بر زبان راندند: اگر توانگری در راه خدا مالی می‌داد، می‌گفتند: اینان در این کمکهای مالی قصد قربت ندارند و ریاکاری می‌کنند، و اگر نیازمندی با فقر و ناداری از راه اخلاص و کمال ایمان کمک مختصری می‌کرد او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: خدا به این کمک مختصر نیازی ندارد، چنان که «علبة [۱] بن زید حارثی» یک صاع خرما آورد و گفت: ای رسول خدا! در نخلستان کار کردم و دو صاع خرما اجرت گرفتم: یکی را برای خانواده خود گذاشتم و یک صاع را هم برای هزینه جنگ آوردم [۲].

مسلمان دیگری که از ثروتمندان و توانگران بود، همین پول نقره‌ای آورد. «معتب بن قشیر» و «عبد الله بن نبتل» گفتند: این توانگر از روی ریا و خودنمایی این پولها را آورده و خدا به این صاع خرما هم احتیاجی نداشت و درباره این منافقان نازل شد: «کسانی که به مؤمنین - هم آنان که از روی میل و رغبت می‌دهند و هم آنان که جز آنچه را به سختی می‌دهند چیزی در دست ندارند - در کار صدقه دادنشان عیب می‌گیرند، و آنها را تمسخر می‌کنند، خدا تمسخرشان می‌کند و برای آنان عذابی است دردناک. برای

[۱]- مجمع البیان، چاپ شرکت معارف اسلامیة: عتبه (به تاء منقوط) (ج ۵، ص ۵۴) و ظاهراً اشتباه ناسخ یا مطبوعه است. م.  
 [۲]- ر. ک: مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۴، چاپ افست شرکت معارف اسلامیة، ولی به روایت اسد الغابه (ج ۵، ص ۲۵۷) و دیگران صاحب صاع خرما، أبو عقیل أنصاری است (نه) عبدة بن زید) م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۴، ایشان آمرزش بخواه، یا برای ایشان آمرزش مخواه، اگر هفتاد بار هم برای ایشان آمرزش بخواهی، خدا هرگز نیامرزدشان، بدان جهت که ایشان به خدا و رسولش کافر شدند، و خدا مردمان فاسق را هدایت نمی‌کند» [۱].

### فرستادگان رسول خدا

رسول خدا عده‌ای را برای فراخواندن قبائل به سوی جهاد، فرستاد:  
 ۱- بریده بن حصیب سلمی را فرستاد و به او دستور داد که: تا فرع پیش رود و قبائل را به سوی جهاد فراخواند.  
 ۲- أبو رهم غفاری را فرستاد تا قبیله غفار را دعوت کند.  
 ۳- أبو واقد لیثی را برای دعوت قبیله اش فرستاد.

- ۴- أبو جعدہ ضمیری را فرستاد تا در سرزمین ساحل دریا، قبیله «بنی ضمیره» را فراخواند.  
 ۵- رافع بن مکث را فرستاد تا جهینه را به راه اندازد.  
 ۶- نعیم بن مسعود اشجعی را برای دعوت قبیله اشجع فرستاد.  
 ۷- ۹- بدیل بن ورقاء، عمرو بن سالم و بسر بن سفیان را به سوی قبیله بنی کعب فرستاد.  
 ۱۰- عباس بن مرداس را برای دعوت قبیله «بنی سلیم» گسیل داشت [۲].

- [۱]- سوره توبه، آیه ۷۹-۸۰ (ر. ک: مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۵۷، چاپ شرکت معارف اسلامیة، ۱۳۳۹ شمسی. م. م.)  
 [۲]- ر. ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۴۶، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۵

### جانشین رسول خدا در مدینه

رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - علی - علیه السلام - را در مدینه جانشین گذاشت [۱]، و چنان که مفید و طبرسی نوشته‌اند: به علی (ع) گفت: «مدینه را جز ماندن من یا تو شایسته نیست». چه از سوء نیت اعراب و بسیاری از اهل مکه که با آنها جنگ کرده و کسانی از آنها را کشته بود با خبر بود و بیم داشت که در نبودنش، آن هم با دوری راه، دشمنان فراهم شوند و بر مدینه بتازند و پیش آمدی ناگوار و جبران‌ناپذیر روی دهد. بدین جهت علی - علیه السلام - را که بیش از همه کس بر وی اعتماد داشت در مدینه جانشین خویش قرار داد و مدینه را در نبودن خود به او سپرد و با خاطری آسوده رهسپار راه جهاد شد.

### حدیث منزلت

یکی از احادیثی که شیعه امامیه در موضوع خلافت بلافصل امیر المؤمنین - علیه السلام - به آن تمسک جسته و استدلال کرده‌اند، حدیث منزلت است که در همین «غزوه تبوک»

از مقام نبوت صادر شده است و محدثان و مؤرخان اسلامی از تمام فرق بر نقل آن اجماع و اتفاق کرده و نوشته‌اند که: چون رسول خدا- صلی الله علیه و آله- علی- علیه السلام- را در مدینه جانشین گذاشت و رهسپار شد، منافقین به بدگویی علی پرداختند و گفتند که:

رسول خدا از علی افسرده خاطر و به او بی‌اعتنا بود که او را در مدینه گذاشت و با خود بیرون نبرد. این سخنان به گوش امیر المؤمنین رسید و با نگرانی خاطر أسلحه خویش را برداشت و از مدینه به دنبال رسول خدا رهسپار شد و در جرف (در سه میلی شهر مدینه) به رسول خدا پیوست

[۱]- به روایت مفید در ارشاد (ص ۷۰، چاپ اصفهان، ۱۳۶۴. م.) و یعقوبی در تاریخ (ج ۲، ص ۶۷، چاپ بیروت ۱۳۷۹. م.) و مسعودی در التنیبه و الاشراف (ص ۲۳۵، چاپ بیروت، ۱۳۸۸. م.) و طبرسی در اعلام الوری و علامه در کشف الحق و نهج الصدق از مسند أحمد به چند طریق و صحیح بخاری و مسلم نیز به چند طریق، که فضل بن روزبهان هم به صحت اسناد آن اعتراف کرده است. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۶، و گفت: «ای پیغمبر خدا! منافقان گمان کرده و می‌گویند که: از من گران خاطر بوده‌ای، و از نظر بی‌اعتنایی مرا در مدینه گذاشته‌ای». رسول خدا- صلی الله علیه و آله- گفت: «دروغ گفته‌اند، بلکه تو را به منظور حفظ و حراست آنچه پشت سر می‌گذارم، در مدینه گذاشتم» [۱]

و به روایت مفید: به او فرمود: «برادرم به جای خویش بازگرد که مدینه را جز من یا تو کسی شایسته نیست و تویی جانشین من در خاندان من و محل هجرت من و عشیره من» [۲]

آنگاه جمله‌ای را به علی گفت که همگان بر نقل آن همداستانند: «أما ترضی یا علی أن

تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلاً أنه لا نبى بعدى [۳] یعنی: «ای علی! مگر خشنود نیستی که نسبت به من همان مقام و منزلت را داشته باشی که «هارون» نسبت به «موسی» داشت، جز آن که پس از من پیامبری نیست؟»، علی - علیه السلام - به مدینه بازگشت و رسول خدا به سوی مقصد خویش رهسپار شد [۴].

### عبد الله بن ابي و منافقان

نوشته‌اند که: «عبد الله بن ابي» منافق با جمعی از منافقان و اهل شك و تردید و هم‌پیمانان خود از یهود، پایینتر از رسول خدا که در «ثنية الوداع» اردو زده بود، در ناحیه «ذباب» جداگانه اردو زد و از همان جا به مدینه بازگشت و با رسول خدا همراهی

[۱]- ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳، چاپ حلبی ۱۳۵۵. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۴۹ و کتب

دیگر. م.

[۲]- ارشاد، ص ۷۱. م.

[۳]- ابن اسحاق: أفلا ترضى (ج ۴، ص ۱۶۳. م.) همچنین مقریزی (امتاع الاسماع، ج ۱،

ص ۴۵۰). م.

[۴]- محمد بن اسحاق در سیره النبى از محمد بن طلحة بن یزید بن رکانه، از ابراهیم بن

سعد بن ابي وقاص، از پدرش سعد روایت می‌کند که: او خود این سخن را از رسول -

خدا درباره علی - علیه السلام - شنیده است (ج ۴، ص ۱۶۳ م).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۷،

نکرد و گفت: محمد با این سختی و گرمی و دوری راه به جنگ رومیان می‌رود و گمان

می‌کند که جنگ با رومیان بازیچه است. به خدا سوگند: می‌بینم که فردا یارانش اسیر و

دستگیر شوند [۱].

### عده و عده مسلمانان در غزوه تبوک



نوشته‌اند که: شماره مسلمانان در جنگ تبوک به سی هزار نفر رسید، و ده هزار اسب و دوازده هزار شتر داشتند. برخی هم عده مسلمانان را چهل هزار و بعضی دیگر هفتاد هزار گفته‌اند [۲].

### أبو خيثمه

«أبو خيثمه» از کسانی بود که در عین ایمان و حسن عقیده پس از آن که چند روزی همراه رسول خدا رهسپار بود، به مدینه بازگشت و در روز بسیار گرمی به خانه خود رسید و دید که دو زنش هر کدام سایبان خود را آب‌پاشی کرده و آب سرد و خوراک مناسبی برای وی فراهم ساخته‌اند، همانجا بر در سایبان ایستاد و نگاهی به زنها و وضع آراسته زندگی خود کرد و گفت: پیامبر خدا در آفتاب و باد و گرما رهسپار باشد و «أبو خيثمه» در سایه‌ای سرد و خوراکی مهیا و با زنانی زیبا در مدینه بماند؟! از انصاف به دور است. سپس به زنان خود گفت: به سایبان هیچ کدام از شما وارد نمی‌شوم تا خود را به رسول خدا برسانم، برای من توشه‌ای فراهم کنید. زنان وی چنان کردند و آنگاه شتر خود را سوار شد و در جستجوی رسول خدا به راه افتاد و همچنان در پی وی می‌رفت تا در تبوک به آن حضرت ملحق شد [۳].

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۲، چاپ حلبی، ۱۳۵۵. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵۰،

چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م. م.

[۲] - امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵۰. م. م.

[۳] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۸

«عمیر بن وهب جمحی» هم در جستجوی رسول خدا رهسپار بود و در بین راه به «أبو خيثمه» رسید و با هم رهسپار شدند، در نزدیکی «تبوک»، «أبو خيثمه» به عمیر گفت: مرا

نسبت به رسول خدا گناهی است، از من جدا شو تا نزد وی بروم، عمیر از وی جدا شد و «أبو خيثمه» همچنان پیش می‌رفت تا به رسول خدا نزدیک شد، مردم گفتند: سواره‌ای از راه می‌رسد. رسول خدا به امید این که أبو خيثمه باشد، گفت: «أبو خيثمه باش». نزدیکتر رسید و مردم گفتند: ای رسول خدا! به خدا قسم که: أبو خيثمه است. «أبو خيثمه» شتر خود را خواباند و نزدیک رسول خدا رفت و سلام کرد. رسول خدا به او گفت: أبو خيثمه! نزدیک بود هلاک شوی. أبو خيثمه داستان خود را به عرض رسانید و رسول خدا وی را تحسین کرد و درباره وی دعای خیر فرمود [۱].

### همسفران منافق

در غزوه تبوک مردانی منافق نیز همراه رسول خدا رهسپار شده بودند، از جمله: ودیعه بن ثابت (از بنی عمرو بن عوف)، «جلاس بن سويد» (از بنی عمرو بن - عوف [۲])، «مخشی» [۳] بن حمیر أشجعی» (حلیف بنی سلمه) و «ثعلبه بن حاطب» (از بنی عمرو بن عوف) که أحيانا سخنانی کفرآمیز می‌گفتند از جمله: چون در سرزمین حجر اصحاب رسول خدا از بی‌آبی شکایت کردند و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دعا کرد و ابری پدید آمد و بارانی بارید که همه سیراب و شاداب شدند، اصحاب با ایمان رسول خدا به مردی که به نفاق شناخته شده بود، گفتند: با این

[۱] - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۴. م.

[۲] - أخو بنی عمرو بن عوف (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۸) م.

[۳] - ابن اسحاق: مخشن (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۸) م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۲۹.

معجزه دیگر چه جای نفاق و تردید است؟ گفت: ابری رهگذر بود که بر حسب تصادف

در اینجا بارید [۱].

و نیز چون شتر رسول خدا در بین راه گم شد و اصحاب در جستجوی او بیرون شدند، یکی از منافقین به نام «زید بن لصیت» گفت: مگر محمد نمی‌پندارد که پیامبر است و شما را از آسمان خبر می‌دهد، چگونه اکنون نمی‌داند شترش کجاست؟! رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از گفتار زید خبر داد و گفت: من پیامبرم و جز آنچه خدا به من تعلیم می‌دهد چیزی نمی‌دانم، اکنون خدا جای شتر را به من بازگفت، شتر در فلان دره است و مهارش به درختی گیر کرده است، بروید و او را بیاورید [۲].

و نیز «جلاس بن سوید» منافق گفت: به خدا قسم: اگر محمد راستگو باشد ما از خرها بدتریم. «عمیر بن سعد» که یتیمی بینوا بود، چون مادرش در خانه جلاس بود و جلاس او را کفالت می‌کرد، گفت: ای جلاس! تو را از همه مردم بیشتر دوست می‌داشتم، و حق تو بر من از همه بیشتر بود و تو را از همه عزیزتر می‌داشتم، اما سخنی گفتمی که اگر آن را بگویم رسوا می‌شوی و اگر آن را نهفته دارم هلاک می‌شوم.

آنگاه عمیر نزد رسول خدا رفت و گفتار جلاس را بازگفت. چون رسول- خدا او را خواست و از او بازخواست کرد، گفت: به خدا قسم: من نگفتم و عمیر دروغ می‌گوید. عمیر از پیش رسول خدا برخاست در حالی که می‌گفت: خدایا! گواه بر راستی من، چیزی بر پیامبر خود نازل فرما، لذا این آیه نازل شد:

«بخدا قسم می‌خورند که: نگفته‌اند، با آن که علی التحقیق سخن کفر را بر زبان رانده‌اند و پس از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند و آنچه را بدان نرسیدند قصد کرده‌اند، و موجبی برای گله‌مندی آنها نبود، جز آن که خدا و رسولش از فضل خود بی‌نیازشان کرده‌اند، پس اگر توبه کنند برای ایشان بهتر خواهد بود، و اگر سرپیچی کنند خدا در دنیا

[۱]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵۶، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.

[۲]- مرجع سابق. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳۰

و آخرت آنان را به عذابی دردناک عذاب خواهد کرد و در روی زمین هم دوست و یابوری برای ایشان نیست» [۱].

نوشته‌اند: در انجمنی از منافقین که «ثعلب بن حاطب» و «ودیعۀ بن ثابت» و «جلاس بن سويد» هر کدام سخنی کفرآمیز از در نفاق گفتند، «مخشی بن حمیر» گفت: به خدا قسم: راضی‌ام قرار بر آن شود که هر کدام ما را صد تازیانه بزنند، اما در اثر این گفته‌های شما چیزی از قرآن درباره ما نازل نشود.

اما بیدرننگ رسول خدا «عمار بن یاسر» را فرستاد و او را فرمود: بر سر اینان برو و پرس که: چه می‌گفته‌اند، و اگر انکار کردند بگو: چرا چنین و چنان گفته‌اید. عمار نزد آنان رفت و پیام رسول خدا را رسانید و جملگی از در معذرت خواهی درآمدند و «ودیعۀ بن ثابت» تنگ شتر رسول خدا را گرفته بود و می‌گفت: ما سخنی چند از باب سرگرمی و مزاح می‌گفتیم، خدای متعال درباره ایشان نازل کرد: «منافقان بیم دارند که سوره‌ای درباره ایشان نازل شود و آنان را از آنچه در دل‌هایشان است خبر دهد، بگو: مسخره کنید، خدا آنچه را (از افشای آن) بیم دارید بیرون می‌آورد. اگر از ایشان پرسى البته خواهند گفت که: ما به بازی و سرگرمی سخنی می‌گفتیم. بگو: آیا خدا و آیاتش و رسولش را مسخره می‌کردید؟ عذر خواهی نکنید که پس از ایمان خود کافر شدید، اگر از طائفه‌ای از شما بگذریم، طائفه دیگری را به سبب آن که مجرم و گنهکار بوده‌اند عذاب خواهیم کرد» [۲].

[۱] - سوره توبه، آیه ۷۴، (ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۹۵. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵۳ و غیره. م.).

[۲] - سوره توبه، آیه ۶۴-۶۶ (ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۸، چاپ حلبی ۱۳۵۵ و امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵۳، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م و غیره. م.).  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳۱

## داستان ابو ذر غفاری

«ابو ذر» از کسانی بود که پس از گذشتن چند روز از حرکت رسول خدا، به راه افتاد و در یکی از منازل بین راه به رسول خدا ملحق شد و رسول خدا درباره وی دعا کرد و چنین گفت: «خدا، ابو ذر را رحمت کند، تنها می رود و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود».

«عبد الله بن مسعود» خود، این سخن را در غزوه تبوک درباره «ابو ذر» از رسول خدا شنید، و روزی هم که «ابو ذر» از دنیا رفته بود و زن و غلامش طبق وصیت خودش او را غسل داده و کفن کرده و بر سر راه گذاشته بودند، «عبد الله بن مسعود» با جمعی از اهل عراق به قصد عمره رسیدند، غلام «ابو ذر» به آنها گفت: این جنازه «ابو ذر» صحابی رسول خدا است، ما را کمک دهید تا او را دفن کنیم. عبد الله گریه کرد و گفت: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- راست گفت که: «تنها می روی و تنها می میری و تنها برانگیخته می شوی».

سپس پیاده شدند و او را دفن کردند و عبد الله آنچه را در سفر تبوک از رسول- خدا درباره «ابو ذر» شنیده بود برای همراهان خود باز گفت [۱].

## رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبوک

نوشته اند که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با سی هزار مرد وارد تبوک شد و بیست روز آنجا ماند و «هرقل» در حمص بود و گزارش نبطی ها در باب تجمع رومیان در شام اصلی نداشت [۲].

رسول خدا نمازها را سفری می خواند و از منزل «ذی خشب» تا روزی که از تبوک

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲۷-۱۲۸. م.

[۲]- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۰. طبقات، ج ۲، ص ۱۶۶. امتاع الاسماع، ج ۱،

ص ۴۴۶- ۴۸۳ و غیره. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳۲  
به مدینه بازگشت، نماز ظهر را تأخیر می کرد تا هوا سرد می شد و نماز عصر را هم قدری  
زودتر می خواند و بدین ترتیب ما بین دو نماز جمع می کرد [۱].  
در تبوک و در مراجعت، چند قضیه پیش آمد که اکنون به آنها اشاره می کنیم:

### اهل ایل و جرباء و أذرح

چون رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به تبوک رسید، «یحنه بن رؤبه» حاکم ایل نزد  
وی شرفیاب و با رسول خدا از در صلح درآمد و جزیه پرداخت، و نیز مردم جرباء و  
أذرح نزد وی آمدند و جزیه پرداختند و رسول خدا برای آنان اماننامه نوشت [۲].

### سیره خالد بن ولید بر سر اکیدر بن عبد الملک به دومه الجندل

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از «تبوک» خالد بن ولید را با چهارصد و بیست سوار  
در ماه رجب سال نهم هجرت بر سر «اکیدر بن عبد الملک» که مردی نصرانی از قبیله  
«کنده» و پادشاه «دومه الجندل» بود فرستاد. رسول خدا به خالد گفت:  
در حالی که در پی شکار گاو است بر وی دست خواهی یافت.  
خالد با سپاهی که همراه داشت، پیش رفت و شبی مهتاب به نزدیک قصر وی رسید.  
او را دید که با تنی چند از خاندان خود از جمله: برادرش: «حسان» گاوی را تعقیب  
کرده اند.

[۱]- امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵۱، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. م.  
[۲]- ابن اسحاق و مقریزی متن اماننامه یحنه و مردم ایل را نقل کرده اند (سیره ابن هشام،  
ج ۴ ص ۱۶۹. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۶۸ م.). متن اماننامه های اهل جرباء و اهل أذرح  
را نیز مقریزی نقل کرده است (امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۶۸-۴۶۹ م.).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۳۳  
در همان حال سپاه اسلامی بر وی حمله بردند و برادر او را کشتند و خود او را اسیر گرفتند.

خالد قبای دیبای زربفت برادر اکیدر را با عمرو بن أمیه نزد رسول خدا فرستاد، و مسلمانان از دیدن آن به شگفت آمدند و از روی تعجب آن را دست می زدند، رسول خدا به آنان گفت: از این قبای دیبای زربفت به شگفت آمده اید؟ به خدایی که جانم در دست اوست: دستارهای «سعد بن معاذ» در بهشت از این بهتر است. خالد اکیدر را امان داد مشروط به آن که قلعه دومه را برای وی بگشاید، و او چنان کرد و بر دو هزار شتر و هشتصد برده و چهارصد زره و چهارصد نیزه با خالد صلح کرد که او و برادرش را نزد رسول خدا برد. خالد اکیدر و برادرش مصاد را نزد رسول خدا آورد و رسول خدا آن دو را امان داد و جزیه پرداختند و آزاد شدند و به محلّ خویش بازگشتند [۱]. خالد «دومه الجندل» را گشود و خمس آنچه را به غنیمت گرفته بود جدا کرد و بقیه را بر سواران بخش کرد و به هر سوار مسلّحی پنج شتر غنیمت رسید.

### أصحاب عقبه

مؤرّخان اسلامی نوشته اند که: در بازگشت رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از تبوک به مدینه منافقانی که همراه بودند تصمیم گرفتند که در گردنه میان تبوک و مدینه (عقبه هرشی) شبانه رسول خدا را از بالای شترش در اندازند تا در میان دره افتد، و بدین ترتیب کشته شود.

این عدّه منافقین را بیشتر مؤرّخان دوازده نفر گفته اند، برخی هم سیزده یا چهارده یا پانزده نفر. در تعیین دوازده نفر هم میان مؤرّخان اسلامی اختلاف است، و شاید این اختلاف هم مانند بسیاری از اختلافها ناشی از آن باشد که پیش آمدهای سیاسی بعد از





- ۳- أبو حاضر أعرابی [۱].
- ۴- جلاس بن سويد بن صامت.
- ۵- مجمع بن جاریه.
- ۶- ملیح تیمی، همان شخصی که عطریات کعبه را دزدید، و از اسلام برگشت و ناپدید شد و معلوم نشد که کجا رفت [۲].

- [۱] و (۲)- ناشناخته است.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳۵.
- ۷- حصین بن نمیر که خرماهای زکات را به غارت برد و دزدید.
- ۸- طعیمة [۱] بن ابیرق.
- ۹- مرّة بن ربیع.
- ۱۰- أبو عامر راهب: پدر حنظله غسیل الملائکه که رئیسشان بود، و مسجد ضرار را هم برای او ساختند [۲] (با آن که أبو عامر پیش از این تاریخ، و پس از جنگ أحد گریخته و نزد پادشاه روم رفته بود).

### مسجد ضرار

پیش از آن که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- رهسپار تبوک شود، دوازده نفر از منافقین مسجدی ساختند و منظوری جز ایجاد اختلاف و کارشکنی و زیان رساندن به مسلمانان نداشتند، و در حالی که رسول خدا برای سفر تبوک آماده می شد، پنج نفرشان نزد وی آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما به نمایندگی دیگر همکاران خود نزد تو آمده ایم، تا تشریف فرما شوی و در مسجدی که به خاطر رنجوران و نیازمندان و شبهای بارانی و شبهای زمستان بنا کرده ایم نماز بخوانی. آن پنج نفر عبارت بودند از:

۱- معتب بن قشیر (از بنی ضبیعة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف بن مالک

- بن اوس).  
 ۲- ثعلبۀ بن حاطب (از بنی امیۀ بن زید).  
 ۳- خدام بن خالد (از بنی عمرو بن عوف، از بنی عبید بن زید).  
 ۴- أبو حبیبه بن الأزعر (از بنی ضبیعه).  
 [۱]- أسد الغابه: طعمۀ بن أبیرق (ج ۳، ص ۵۲. م).  
 [۲]- ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۸، چاپ بیروت ۱۳۷۹. التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۶، چاپ بیروت، دار التراث. معارف ابن قتیبه، ۳۴۳، چاپ مصر، دار المعارف چاپ دوم. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۷۹، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. البدایۀ و النهایه، ج ۵، ص ۲۰، چاپ بیروت، مکتبۀ المعارف. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۱۴۲، چاپ بیروت و غیره. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳۶.  
 ۵- نبتل بن حارث [۱] (از بنی ضبیعه).  
 و دیگر همکارانشان عبارتند از:  
 ۶- عبّاد بن حنیف (از بنی عمرو بن عوف).  
 ۷- جاریۀ بن عامر.  
 ۸- زید بن جاریۀ بن عامر.  
 ۹- مجمّع بن جاریۀ بن عامر (از بنی ضبیعه).  
 ۱۰- بحزج (از بنی ضبیعه).  
 ۱۱- بجاد بن عثمان (از بنی ضبیعه).  
 ۱۲- ودیعه بن ثابت (از بنی امیۀ بن زید).  
 رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در پاسخشان گفت: اکنون قصد سفر دارم و به تهیۀ مقدمات آن مشغولم، اگر خدا بخواهد پس از بازگشتن خواهم آمد و در مسجد شما نماز خواهم خواند.

در بازگشت از تبوک، هنگامی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به منزل «ذی أوان» رسید، به وسیله وحی از قصد بانیان مسجد باخبر شد و آنها را شناخت و بیدرنگ «مالک بن دحشم» (از بنی سالم بن عوف)، و «معن بن عدی» با برادرش: «عاصم بن عدی» (از بنی عجلان) را خواست و فرمود: «بروید و این مسجدی را که ستمگران ساخته‌اند از بیخ و بن بکنید و بسوزانید».

مالک و معن رفتند و امر رسول خدا را بیدرنگ اجرا کردند و آیاتی از قرآن- مجید درباره بانیان آن نزول یافت:

۱- «و کسانی که مسجدی بنا کردند برای ضرر زدن، و کفر ورزیدن، و تفرقه- انداختن (میان مسلمانان) و به منظور تهیه پایگاهی برای کسی که پیش از این با خدا و

[۱]- امتاع الاسماع: عبد الله بن نبتل (امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۸۰، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳۷. رسولش به جنگ ایستاده است، و البته قسم می‌خورند که: جز نیکی نخواسته‌ایم، و خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغگویانند».

۲- «هرگز در آن مسجد به نماز مایست، البته مسجدی که از نخستین روز، بر اساس تقوی بنا شده است، سزاوارتر است که در آن بایستی، در آن مسجد مردانی هستند که دوست دارند خود را پاک دارند، و خدای هم مردمی را که در راه پاک داشتن خویشند دوست می‌دارد».

۳- «آیا آن کس که ساختمان خود را بر پایه تقوی و رضای خدا نهاده بهتر است، یا کسی که ساختمان خود را بر کنار رودخانه از زیر فروریخته‌ای نهاده، و در نتیجه او را در آتش دوزخ فرو انداخته است؟ و خدا مردمان ستمگر را هدایت نمی‌کند».

۴- «ساختمانی که بنا کرده‌اند پیوسته مایه شک و تردید در دل‌هایشان خواهد بود، مگر دل‌هایشان پاره پاره شود و خدا دانا و حکیم است» [۱].

### مسجدهای رسول خدا از مدینه تا تبوک

ابن اسحاق می‌گوید: مسجدهای رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در میان مدینه تا تبوک معلوم، و نام آنها بدین ترتیب است:

- ۱- مسجدی در «تبوک».
- ۲- مسجدی در ثنیّه مدران [۲].
- ۳- مسجدی در «ذات الزراب» [۳].

[۱]- سوره توبه، آیات ۱۰۷-۱۱۰ (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۳، چاپ حلبی ۱۳۵۵.  
امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۸۰، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م و غیره. م.)  
[۲]- ثنیّه مدران: جایی است در راه تبوک از مدینه (معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۵. م.)  
[۳]- جایی است میان مدینه و تبوک (معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۵، چاپ بیروت، ۱۳۷۶. م.)

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۶۳۸،
۴-	مسجدی	در	«أخضر»	[۱].
۵-	مسجدی	در	«ذات الخطمی»	[۲].
۶-	مسجدی	در	«الاء»	[۳].
۷-	مسجدی	در	طرف «بتراء»	[۴].
۸-	مسجدی	در	«شق» تاراء»	[۵].
۹-	مسجدی	در	«ذو الجیفه»	[۶].

- ۱۰- مسجدی در «صدر حوضی» [۷].
- ۱۱- مسجدی در «حجر» [۸].
- ۱۲- مسجدی در «صعید» [۹].
- ۱۳- مسجدی در «وادی القری» [۱۰].
- ۱۴- مسجدی در «رقعه» [۱۱].

[۱]- منزلی نزدیک تبوک، میان تبوک و وادی القری (معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۳. م.)

[۲]- جایی است میان تبوک و مدینه (معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۷۹. م.)

[۳]- جایی است در پنج منزلی تبوک.

[۴]- جایی است در راه مدینه، دنباله کوه معروف کواکب (معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۳۵ و ج ۴، ص ۴۸۶. م) کوبکب: مسجدی است میان مدینه و تبوک (قاموس).

[۵]- شقّ تاراء: موضعی است میان مدینه و تبوک (معجم البلدان، ج ۲، ص ۶).

[۶]- جایی است میان مدینه و تبوک (معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۱. م.)

[۷]- موضعی است (معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۲۱. م.)

[۸]- دیار قوم ثمود در وادی القری میان مدینه و شام (معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۰. م.)

[۹]- وادی یی است نزدیک وادی القری (معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۸۰. م.)

[۱۰]- آبادیهایی میان مدینه و شام، از مضافات مدینه (معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۴۵. م.)

[۱۱]- جایی است نزدیک وادی القری از شقّه بنی عذره (معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۸، و

ص ۳۵۶. م.)

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۳۹

۱۵- مسجدی در «ذی المروه» [۱].

- ۱۶- مسجدی در «فیفاء».
- ۱۷- مسجدی در «ذی‌خشب» [۲].

### سه گنهگار خوش عاقبت

علاوه بر آن که در سفر تبوک، گروهی از منافقین مدینه و بهانه‌جویان اعراب با رسول خدا- صلی الله علیه و آله- همراهی نکردند و در مدینه ماندند، سه نفر از مردان با ایمان هم بی هیچ شک و نفاقی و با نداشتن هیچ عذر و بهانه‌ای، توفیق همراهی با رسول- خدا را نداشتند و در مدینه ماندند: «کعب بن مالک»، «مراره بن ربیع» و «هلال- بن أمیه واقفی» که از نیکان صحابه رسول خدا بودند، اما از همراهی با وی کناره گرفتند و در جنگ تبوک همراه مسلمانان بیرون نرفتند، بلکه به انتظار بازگشتن رسول- خدا در مدینه ماندند و کاری مانند کار منافقان مدینه و اعراب اطراف مدینه مرتکب شدند (همان کسانی که جان خود را از رسول خدا دریغ داشتند، و آسودگی را بر رنج و مشقت جهاد ترجیح دادند، و از پیش آمدهای جنگ به هراس افتادند. همانان که خدای متعال در آیه‌های سوره توبه آنها را نکوهش می‌کند، و به سختی مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد، پیامبرش را می‌فرماید که: اگر مردند بر آنها نماز نگزارد، و بر گورهایشان نایستد، و پس از این هم همراهی آنان را قبول نکند).

خدا خوش نداشت که از این سه نفر مؤمن با إخلاص، کاری کم یا بیش شبیه کار منافقان سرزند، و در پایان کار هم به صریح قرآن مجید توبه آنان را پذیرفت. یکی از این سه نفر «کعب بن مالک»: شاعر رسول خدا است و او خود داستان

[۱]- قریه‌ای است در وادی القری (معجم البلدان، ج ۵ ص ۱۱۶) م.

[۲]- جایی است که تا مدینه یک شب راه فاصله دارد (معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۷۲،

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۴۰  
 تخلف از رسول خدا و مشکلاتی که در این راه پیش آمد و تأدیبی که رسول خدا فرمود و سرانجام قبول توبه را مطابق آنچه مؤرخان و محدثان اسلامی از جمله: ابن اسحاق در سیره، و بخاری و مسلم در دو صحیح خودشان روایت کرده‌اند، چنین شرح می‌دهد و می‌گوید:

«در هیچ یک از جنگهای رسول اکرم جز در جنگ «تبوک» کناره‌گیری نکردم، چرا، در جنگ بدر هم همراه نبودم، اما رسول خدا احدی را در تخلف از جنگ بدر مورد ملامت قرار نداد، زیرا که او فقط به قصد کاروان تجارت قریش بیرون رفته بود. و خدای متعال مسلمانان و مشرکان را بدون پیشینی آنان در مقابل هم قرار داد. من در شب عقبه هنگامی که پیمان اسلام می‌بستیم، در حضور رسول خدا بودم و هر چند آوازه و شهرت جنگ بدر در میان مردم بیشتر است، لیکن من دوست ندارم که به جای شرکت در بیعت عقبه در جنگ بدر شرکت می‌کردم. داستان من در جنگ تبوک این بود که من هرگز نیرومندتر و توانگرتر از روز تبوک - که همراه رسول خدا نرفتم - نبودم. به خدا قسم: هرگز پیش از آن روز نشده بود که من دو شتر سواری داشته باشم، اما آن روز دو شتر آماده سواری داشتم. رسول خدا هیچ‌گاه رهسپار جنگی نمی‌شد، مگر آن که به عنوان دیگری مقصد خود را نهفته می‌داشت تا آن که این غزوه پیش آمد. و چون رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در گرمای شدید تابستان حرکت می‌کرد و راهی دور و بیابانی هولناک در پیش داشت و با دشمنی انبوه روبرو می‌شد مقصد خود را آشکار برای مسلمانان بیان داشت تا چنانکه باید آماده جنگ شوند.

مسلمانانی که همراه رسول خدا رفته بودند، بسیار بودند و دفتری هم که نام آنان را ثبت کند در کار نبود و هر مردی می‌خواست کناره‌گیری کند، گمان می‌داشت که تا وحی خدا درباره او نازل نشود، امر او بر رسول خدا پوشیده خواهد ماند.

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- هنگامی رهسپار تبوک می شد، که میوه ها و سایه ها دلیذیر بود. شخص رسول خدا و مسلمانان با توفیق، خود را آماده حرکت ساختند. من هم بامداد از خانه بیرون آمدم تا خود را آماده سفر کنم، اما بی آن که کاری انجام دهم به خانه باز گشتم و با خود می گفتم هنوز می توانم همراهی کنم، اما توفیق پیدا نکردم تا

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۴۱  
سفری شدند و پیغمبر و همراهانش رو به راه نهادند و هنوز من هیچ گونه آماده گی برای حرکت و همراهی نداشتم، با خود گفتم: یکی دو روز بعد آماده می شوم و خود را می رسانم.

بامدادی پس از حرکت رسول خدا از خانه بیرون آمدم تا خود را مجهز کنم اما کاری نکرده به خانه باز گشتم، بامداد فردا به همان قصد از خانه بیرون آمدم باز کاری نکرده به خانه باز گشتم. وضع من این بود تا لشکریان اسلامی با شتاب پیش رفتند و هر چند می خواستم به هر وضعی شده حرکت کنم و خود را به آنان برسانم- و کاش کرده بودم- اما توفیق نیافتم.

پس از رفتن رسول خدا- صلی الله علیه و آله- هر گاه از خانه بیرون می رفتم و در میان مردم می گشتم، از این که جز منافقی بدانم، یا ناتوانی معذور، کسی را نمی دیدم افسرده خاطر می شدم.

رسول خدا- صلی الله علیه و آله- تا تبوک نامی از من نبرده بود، اما هنگامی که در تبوک در میان أصحاب نشسته بود پرسیده بود: کعب چه کرد؟ مردی از «بنی سلمه» پاسخ داد بود:

ای رسول خدا! جامه های فاخر و کبرفروشی او را در مدینه نگهداشته است. «معاذ بن جبل» گفته بود: چه بد گفتمی! بخدا قسم: ای رسول خدا! ما از کعب جز خوبی ندیده ایم و رسول خدا دیگر سخن نگفته بود.



چون خبر یافتم که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به مدینه بازمی‌گردد، اندوه من تازه شد، در فکر بهانه‌جویی و دروغ گفتن برآمدم. با خود گفتم که: با خشم رسول خدا چه خواهم کرد؟ و از هر خردمندی که در خاندانم بود کمک می‌خواستم. پس چون گفتند که ورود رسول خدا نزدیک شده است، اندیشه باطل از من دور شد و دانستم که هرگز با دروغ‌پردازی از خشم او رهایی نخواهم داشت و تصمیم گرفتم که نزد وی راست بگویم. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از راه رسید و به عادت معمول خویش ابتدا به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و سپس برای ملاقات با مردم نشست و چون این تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۴۲، کار به انجام رسید، بازماندگان از جهاد که هشتاد و چند نفر بودند، شرفیاب می‌شدند و نزد آن حضرت به عذرخواهی و قسم خوردن می‌پرداختند. رسول خدا هم اظهارات آنان را می‌پذیرفت و با آنان بیعت می‌کرد و بر ایشان از خدا مغفرت می‌خواست و باطنشان را به خدا وامی‌گذاشت. من هم شرفیاب شدم، چون سلام کردم تبسمی کرد که نشانی از خشم داشت. سپس گفت: پیش بیا. جلو رفتم و در پیش روی او نشستم. آنگاه به من گفت: چرا عقب ماندی؟

مگر شتر سواری خود را نخریده بودی؟ گفتم: چرا، به خدا قسم: ای رسول خدا! اگر نزد شخص دیگری از مردم دنیا نشسته بودم تصور می‌کردم که با معذرت‌خواهی از خشم وی در امان خواهم ماند، اما اکنون به خدا قسم: یقین دارم که اگر امروز با سخنی دروغ ترا از خود خشنود سازم، به زودی خدا ترا از راه وحی بر من خشم خواهد آورد، اما اگر راست بگویم و از آن در خشم شوی امیدوارم در نتیجه آن راستی خدا از من بگذرد. نه به خدا قسم: عذری نداشتم، بخدا قسم: هرگز نیرومندتر و توانگرتر از روزی که با تو همراهی نکردم، نبوده‌ام. رسول خدا گفت: راست گفתי، برخیز تا خدا درباره‌ات چه

فرماید.

برخاستم و می‌رفتم که مردانی از «بنی سلمه» نیز برخاستند و به دنبال من آمدند و گفتند: به خدا قسم: پیش از این از تو گناهی ندیده‌ایم اما امروز ترا درمانده یافتیم، چرا تو هم مانند دیگران نزد رسول خدا عذر نیاوردی تا برای تو هم استغفار کند و گناه تو هم آمرزیده شود؟ به خدا قسم: به قدری اصرار ورزیدند که خواستم برگردم و خود را در آنچه گفته بودم نزد رسول خدا تکذیب کنم، اما از آنان پرسیدم که: آیا شخص دیگری نیز مانند من گرفتار شده است؟ گفتند: آری. دو مرد دیگر هم مانند تو اعتراف کردند و همان پاسخی را که رسول خدا به تو گفت شنیدند. گفتم: آن دو مرد کیستند؟ گفتند: «مرارة بن ربیع عمری» و «هلال بن أمیه واقفی». بدین ترتیب دو مرد شایسته از اهل بدر را نام بردند که شایستگی پیروی داشتند و با شنیدن نام آن دو از تردید بیرون آمدم. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از میان همه کسانی که همراه او نرفته بودند تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۴۳، تنها مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفر نهی کرد، و ناچار از مردم کناره گرفتیم و آنها هم از ما رمیدند، و کار ما به آنجا کشید که من حتی خودم را هم نمی‌شناختم، و زمین در نظرم بیگانه و جز آن زمینی بود که می‌شناختم، و پنجاه شب و روز وضع ما بدین ترتیب برگزار شد.

مراره و هلال بیچاره و خانه‌نشین شدند و کار آن دو گریه بود، لیکن من که از آن دو جوانتر و شکیباتر بودم، از خانه بیرون می‌رفتم و به نماز جماعت مسلمانان حاضر می‌شدم و در بازارها رفت و آمد می‌کردم، اما هیچ کس با من سخن نمی‌گفت. هنگامی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بعد از نماز می‌نشست، نزد وی می‌رفتم و سلام می‌کردم و با خود می‌گفتم: آیا جواب سلام مرا هر چند آهسته هم باشد داد یا نه! سپس نزدیک او به نماز می‌ایستادم و زیر چشمی به او می‌نگریستم، هرگاه سرگرم نماز خود بودم به من می‌نگریست، اما چون به او متوجه می‌شدم از من روی گردان می‌شد.

چون از بی مهری مردم به ستوه آمدم، به راه افتادم و از دیوار باغ پسر عموی خود «أبو قتاده» [۱] که او را بیش از همه کس دوست می‌داشتم بالا رفتم و بر او سلام کردم، اما به خدا قسم که: جواب سلام مرا نداد. گفتم: ای «أبو قتاده»! ترا به خدا قسم: می‌دانی که من خدا و رسولش را دوست می‌دارم؟ جوابی نداد. دیگر بار او را قسم دادم باز خاموش ماند، سومین بار که سخن خود را تکرار کردم و او را قسم دادم گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پس اشک من فروریخت و از همان راهی که آمده بودم باز گشتم و سپس روانه بازار شدم.

در بازار مدینه راه می‌رفتم که ناگاه یکی از «نبطیان» شام که برای فروش خواربار به مدینه آمده بود از من سراغ می‌گرفت و می‌گفت: «کعب بن مالک» را که به من نشان می‌دهد؟ مردم مرا به او نشان دادند تا نزد من آمد و نوشته‌ای از پادشاه «غسانی» (جبله بن ایهم، یا حارث بن اَبی شمر [۲] غسانی) به من داد که در آن نوشته بود: «أما بعد، خبر یافته‌ام که سرورت بر تو جفا کرده است، با آن که تحمل

---

[۱] - حارث بن ربیع خزرجی، از بزرگان أصحاب رسول خدا و یاران امیر المؤمنین در جمل و صفین و نهروان.

[۲] - اختلاف در ضبط این کلمه در صفحه ۴۸۱ پاورقی ۳ گذشت. مراجعه شود. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۴۴.

خواری و زبونی را خدا بر تو واجب نکرده است، نزد ما بیا تا با تو همراهی کنیم». چون نامه را خواندم گفتم: این هم جزء گرفتاری است، راستی کار من به جایی کشیده است که مردی مشرک در من طمع ورزد، آنگاه بر سر تنور آتش رفتم و نامه را در میان آتش

چهل روز از گرفتاری ما گذشته بود که ناگاه «خزیمه بن ثابت»: فرستاده رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نزد من آمد و گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید

که: از همسرت کناره گیری کنی. گفتم: طلاقش دهم؟ و گرنه باید چه کنم؟ گفت: نه، بلکه از او کناره گیری کن و نزدیکش مرو. رسول خدا نزد هلال و مراره نیز کس فرستاد تا از زنان خود کناره گیری کنند، پس به همسرم گفتم: پیش پدر و مادرت برو و نزد آنان بمان تا خدا تکلیف ما را روشن سازد. زن «هلال بن أمیه» (خوله: دختر عاصم) نزد رسول خدا رفت و گفت: ای رسول خدا! «هلال بن أمیه» پیری از کار افتاده است و خدمتگزاری ندارد، اجازه می‌دهی او را خدمت کنم؟ گفت: عیبی ندارد، اما به تو نزدیک نشود. زن هلال گفت: به خدا قسم که: او را نسبت به من رغبتی نیست و از روزی که این پیشامد شده است تا امروز کار او گریه است و چشم او در خطر است. یکی از بستگانم به من گفت: اکنون که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- زن هلال را اذن داد تا نزد شوهرش بماند و او را خدمت کند، کاش تو هم برای زنت اذن می‌گرفتی. گفتم: به خدا قسم: در این موضوع از رسول خدا چیزی نمی‌خواهم، چه من مردی جوان هستم و نمی‌دانم که هرگاه با وی صحبت کنم به من چه پاسخ خواهد داد. ده روز دیگر هم بدین وضع سپری شد و مدتی که مردم به فرمان رسول خدا- صلی الله علیه و آله- با ما سخن نمی‌گفتند به پنجاه روز رسید. بامداد شب پنجام بود که روی بام یکی از اطاقهای خانه خود نماز صبح را خواندم و در حالی که از جان خود به تنگ آمده بودم و زمین فراخ پهناور بر من تنگ شده بود (چنان که خدای متعال در تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۴۵، قرآن مجید یادآور شده است [۱])، ناگهان آواز فریاد کننده‌ای از بالای کوه «سبع» به گوشم رسید که با صدای بلند فریاد می‌کرد: ای «کعب بن مالک»! مژده باد ترا. پس به سجده افتادم و دانستم گشایشی پیش آمده است. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بعد از نماز صبح، قبول توبه ما را نزد پروردگار اعلام کرده بود و مردم برای بشارت دادن به ما به راه افتاده بودند، کسانی برای مژده رساندن

نزد هلال و مراره رفتند و اسب سواری (زبیر بن عوام) هم برای بشارت دادن به من به تاخت می‌آمد. در این میان مردی از قبیله «أسلم» (حمزۀ بن عمرو أسلمی) بر کوه سلع بالا رفت و فریاد کرد، صدای او تندروتر از اسب بود و زودتر رسید، بدین جهت هنگامی که خودش برای بشارت دادن نزد من آمد، دو جامه خود را از تن بیرون آوردم و به مژدگانی بر تن او پوشاندم، با آن که به خدا قسم: در آن روز، جز همان دو جامه لباسی نداشتم و دو جامه دیگر عاریه گرفتم و پوشیدم. آنگاه نزد رسول خدا رهسپار شدم. در بین راه مردم دسته دسته به من می‌رسیدند و به عنوان تهنیت می‌گفتند: مبارک باد ترا که خدا توبهات را پذیرفت.

وارد مسجد شدم و دیدم که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در میان مردم نشسته است، پس «طلحۀ بن عبید الله تیمی» دوان دوان نزد من شتافت و مرا تهنیت گفت، اما به خدا قسم: جز طلحه أحدى از مهاجرین به من اعتنایی نکرد و محبت وی را فراموش نخواهم کرد.

به رسول خدا- صلی الله علیه و آله- سلام کردم و در حالی که چهره‌اش از شادمانی می‌درخشید، گفت: بشارت باد ترا به بهترین روز زندگیت، از آن روز که مادر ترا زاییده است.» گفتم: ای رسول خدا! از نزد خودت یا از طرف خدا است؟ گفت: نه بلکه از طرف خدا است.

و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- هرگاه که شادمان می‌شد، چهره‌اش (چنان که گویی ماه پاره‌ای است) می‌درخشید و شادمانی در چهره‌اش هویدا بود، پس چون پیش

[۱]- سوره توبه، آیه ۱۱۸.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۴۶.

روی او نشستم گفتم: ای رسول خدا! کمال توبه‌ام در آن است که از دارایی خود بگذرم و آن را در راه خدا و رسولش انفاق کنم. رسول خدا فرمود: «قسمتی از دارایی خود را

نگهدار، برای تو بهتر است». گفتم: سهم «خیبر» خود را نگه می‌دارم. سپس گفتم: ای رسول خدا! از برکت راستگویی خدا مرا نجات داد، و به شکر آن تا زنده‌ام دروغ نخواهم گفت. به خدا قسم: از روزی که آن سخن را به رسول خدا گفته‌ام، احدی از مسلمانان را نمی‌شناسم که در راستگویی بهتر از من از عهده امتحان خدایی بیرون آمده باشد، و از آن روز تا امروز عمدا دروغی نگفته‌ام، و امیدوارم خدا در آینده هم مرا حفظ کند. خدای متعال درباره این سه نفر این آیه را نازل کرد: «و نیز خدا توبه آن سه نفر را که جا مانده بودند قبول کرد، اما پس از آن که زمین با همه فراخی بر ایشان تنگ آمد، و از خودشان هم به تنگ آمدند و دانستند که از خدا جز به خود او پناهی نیست، آنگاه خداوند بر ایشان بازگشت تا توبه کنند، همانا خدا توبه‌پذیر و مهربان است» [۱].

اما درباره دروغگویان که نزد رسول خدا بهانه‌جویی کردند و دروغ گفتند و به ظاهر آسوده شدند این دو آیه را نازل کرد: «به زودی هنگامی که نزد آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند تا به آنها کار نگیرید، و اگذاریدشان که آنها پلیدند و جایشان - به کیفر آنچه می‌کنند - دوزخ است.

برای شما سوگند می‌خورند تا: از آنها خشنود گردید، با آن که اگر شما هم از ایشان خشنود شدید، خدا هرگز از مردم فاسق خشنود نمی‌شود» [۲].

[۱] - سوره توبه، آیه ۹۴-۹۵ (ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۵-۱۸۱، چاپ - حلبی ۱۱۸.

[۲] - سوره توبه، آیه ۹۴-۹۵ (ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۵-۱۸۱، چاپ - حلبی ۱۳۵۵.

۱۳۵۵. امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۵۸۳-۵۸۸، چاپ قاهره، ۱۹۴۱ م. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۴۷

## شعبان سال نهم

به گفته مسعودی در التنبیه و الإشراف: در این ماه «أم کلثوم»: دختر رسول - خدا - صلی الله علیه و آله - در مدینه وفات کرد [۱].

## ذی قعدة سال نهم

به گفته مسعودی: در این ماه «عبد الله بن ابي بن مالك خزر جی» که مادرش: «سلول» زنی از «خزاعه» بود و بدین جهت او را «عبد الله بن ابي بن سلول» می گفتند، و یکی از منافقان سرشناس مدینه بود، و مقارن هجرت رسول خدا تاج سلطنت او را آماده می ساختند، بدرود زندگی گفت، و اسلام و مسلمانان از چنان دشمن فتنه انگیزی آسوده شدند [۲].

## ذی حجه سال نهم و سوره براءت

ابن اسحاق می نویسد که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پس از بازگشت از غزوه تبوک در ماه رمضان سال نهم هجرت، بقیه ماه رمضان و شوال و ذی قعدة را ماند، و سپس أبو بکر را به عنوان امیر الحاج رهسپار مکه ساخت و هنوز مشرکان به عادت گذشته خود به حج می آمدند، پس «أبو بکر» و مسلمانان همراه وی از مدینه به عنوان حج رهسپار مکه شدند. آنگاه از نزول سوره براءت در شأن منافقان و مشرکان سخن می گوید، و با یک واسطه از امام محمد باقر - علیه السلام - روایت می کند که: بعد از فرستادن رسول خدا «أبو بکر» را براءت نازل شد، و مردم به رسول خدا گفتند:

- 
- [۱] - ص ۲۳۷، چاپ بیروت، ۱۳۸۸. م.
- [۲] - التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۷، چاپ بیروت ۱۳۸۸. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۴۸.

کاش این آیات را برای «أبو بکر» می‌فرستادی تا بر مردم بخواند. رسول خدا گفت: «لا یؤدی عنی إلّا رجل من أهل بیتی» یعنی: «جز مردی از خاندان من از طرف من (این پیام را) نمی‌رساند»- تا آنجا که می‌گوید:- روز عید قربان «علی بن ابی طالب» بپا خاست و همان‌چه را رسول خدا فرموده بود به مردم اعلام کرد: «ای مردم! کافری وارد بهشت نمی‌شود، و پس از امسال مشرکی نباید حجّ گزارد و برهنه‌ای نباید پیرامون کعبه طواف کند، و هر کس او را با رسول خدا قرار داد و پیمانی است. تا پایان مدّت، قرارداد او به قوّت خود باقی است، و دیگران هم از امروز تا مدّت چهار ماه مهلت دارند که هر گروهی به مأمن و سرزمین خود بازگردد. سپس که چهار ماه سپری شد، برای هیچ مشرکی عهد و پیمانی نخواهد بود، مگر همانان که با خدا و رسولش تا مدّتی عهد و پیمانی بسته‌اند، پس نباید پس از امسال مشرکی حجّ کند و نباید برهنه‌ای پیرامون کعبه طواف کند [۱]».

ناگفته نماند: که موضوع فرستادن رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «أبو بکر» را برای ریاست کاروان حجّ در سال نهم و سپس فرستادن امیر المؤمنین: «علی بن ابی طالب»- علیه السلام- را برای خواندن آیات اول سوره توبه بر مشرکان در موسم حجّ از چند جهت در میان مفسّران و مورّخان اسلامی مورد اختلاف، و در نتیجه، علمای علم کلام را هم در این موضوع بحث و جدالی است:

- ۱- در شماره آیاتی که علیّ- علیه السلام- از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- گرفت، و در موسم حجّ بر مشرکان خواند اختلاف است و ظاهراً کمتر از پنج آیه نگفته‌اند.
- ۲- در این که آیا علیّ- علیه السلام- طبق دستور رسول خدا آیات سوره توبه را در مکه بر مشرکان عرب خواند یا در منی، نقلها اختلاف دارد.
- ۳- در این که آیا آیات سوره توبه نازل شده بود و رسول خدا آنها را برای

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۸-۱۹۱، چاپ مصطفی الحلّبی، ۱۳۵۵. امتاع الاسماع



ج ۱، ص ۴۹۸-۵۰۰، چاپ قاهره ۱۹۴۱ م. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۴۹. تلاوت بر مشرکان عرب به «أبو بکر» داده بود، و سپس بر حسب نزول وحی علی را فرستاد تا آنها را از «أبو بکر» گرفت، یا این که نزول آیات پس از حرکت «أبو بکر» بوده است نیز اختلاف دارند.

۴- در این که آیا پس گرفتن آیات از «أبو بکر» پیش از حرکت وی بوده است، یا بعد از حرکت، نیز اختلاف است.

۵- در این که آیا «أبو بکر» همچنان ریاست کاروان حج را بر عهده داشت و حج را به پایان برد، یا علی - علیه السلام - برای ریاست کاروان حج نیز مأموریت یافت، و «أبو بکر» از بین راه به مدینه بازگشت نیز اختلاف است.

شیخ طوسی - علیه الرحمه - در تفسیر تبیان می گوید: اصحاب ما روایت کرده اند که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ریاست کاروان حج را نیز به «علی» واگذار کرد، و چون «علی» آیات سوره براءت را از ابو بکر پس گرفت. ابو بکر به مدینه بازگشت و به رسول خدا گفت: مگر چیزی از قرآن درباره من نازل شده است؟ رسول خدا گفت: «نه، لیکن رساندن این پیام تنها کار خودم است یا مردی که از من باشد» [۱].

علامه امین الإسلام طبرسی نیز در تفسیر مجمع البیان می گوید: مفسران و ناقلان اخبار إجماع کرده اند که چون براءت نزول یافت، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را به «أبو بکر» داد و سپس آن را از وی پس گرفت و به «علی بن ابی طالب» - علیه السلام - سپرد. سپس در تفصیل مطلب اختلاف کرده اند - تا آنجا که می گوید: و اصحاب ما روایت کرده اند که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ریاست موسم حج را نیز به علی وا گذاشت، و چون براءت را از ابو بکر پس گرفت، «أبو بکر» به مدینه بازگشت.

آنگاه از حاکم «أبو القاسم حسکانی» به اسنادش از «سماک بن حرب» از «أنس بن مالک»

روایت می کند که: رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- براءت را با «أبو بكر» به سوی أهل مکه فرستاد، اما چون «أبو بكر» به «ذو الحلیفه» رسید، کس پی او

[۱]- تفسیر تبیان، ج ۵، ص ۱۹۸، چاپ نجف ۱۳۷۹. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۰.  
فرستاد و او را بازگرداند و گفت: «این پیام را جز مردی از خاندان من نباید ببرد» [۱].

## وفدهای عرب

### اشاره

وفدها یعنی: هیئتهای نمایندگی قبائل مختلف عرب برای اظهار اسلام، و انقیاد قبائل خویش، بیشتر در سال نهم هجرت، و أحياناً پیش یا پس از آن، به حضور رسول اکرم شرفیاب می شدند و اسلام و انقیاد قبائل خود را به عرض می رساندند، و مورد لطف و محبت و عنایت شخصی رسول اکرم واقع می شدند، و ما در این فصل در حدود گنجایش این کتاب نام هر یک از آن وفدها را می بریم.

### ۱- وفد مزینه

نخستین وفدی که در رجب سال پنجم بر رسول خدا وارد شد چهارصد مرد مضرى از قبیله «مزینه» بودند، و چون رسول خدا به آنان فرمود: «شما هر جا باشید مهاجرید، پس به محلّ خویش بازگردید»، به محلّ خویش بازگشتند.  
«خزاعی بن عبد نهم» و «نعمان بن مقرّن» از مردان این وفد بودند، و در روز فتح مکه رسول خدا لوای «مزینه» را به «خزاعی» داد و هزار مرد «مزینه» زیر لوای او بودند [۲].

### ۲- وفد أسد

ده مرد از «بنی أسد بن خزیمه» در اول سال نهم هجری نزد رسول خدا آمدند و اسلام آوردند، از جمله: «ضرار بن أזור» و «طلیحة بن خویلد» و «حزرمی بن عامر» که سخنی منت آمیز گفت و درباره آنان نزول یافت: «بر تو منت می نهند که مسلمان شده‌اند، بگو: اسلام خود را بر من منت مگذارید،

[۱]- مجمع البیان، ج ۵، ص ۳، چاپ شرکت معارف اسلامیة ۱۳۷۹ ق- ۱۳۲۹ شمسی.

۴.

[۲]- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۹۱، ۱۳۸۰. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۱.  
بلکه خدا بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راستگو باشید» [۱].

جمعی از طائفه «بنی الزنیه» (بنی مالک بن مالک بن ثعلبة بن دودان بن أسد) نیز همراه اینان بودند [۲].

### ۳- وفد تمیم

ضمن سریه «عیینه بن حصن فزاری» در محرم سال نهم، به داستان این وفد اشاره کردیم [۳].

### ۴- وفد عبس

نه نفر از: «بنی عبس» نزد رسول خدا آمدند و اسلام آوردند و از «مهاجرین اولین» شمرده شدند، و رسول خدا درباره آنان دعای خیر کرد. نوشته‌اند که: سه نفر از: «بنی عبس» نزد رسول خدا آمدند و گفتند: قاریان ما آمدند و به ما خبر دادند که: هر کس هجرت نکند، برای وی اسلامی نیست، و زندگی ما از اموال و مواشی ما است، اگر به راستی هر کس هجرت نکند وی را اسلامی نیست، آنها را

بفروشیم و هجرت کنیم؟ رسول خدا فرمود: «هرجا باشید از خدا بترسید (تقوی را از دست ندهید) که خدا هرگز از اعمالتان چیزی کم نخواهد کرد، هر چند در «صمد» و «جازان» باشید» [۴].

## ۵- وفد فزاره

نوشته‌اند که: چون رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از تبوک برگشت، وفد «بنی فزاره» ده مرد و اندی از جمله: «خارجة بن حصن» نزد رسول خدا آمدند و اسلام

[۱]-	سوره	حجرات،	آیه	۱۷.
[۲]-	طبقات،	ج ۱،	ص ۲۹۲.	م.
[۳]-	ص ۶۱۲	و مرجع سابق،	ص ۲۹۳.	م.
[۴]-	مرجع	سابق،	ص ۲۹۵.	م.
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۶۵۲

خود را به عرض رسانیدند و چون از خشکی و قحطی بلاد خود بازگفتند، رسول خدا بالای منبر بر آمد و برای ایشان دعا کرد، و شش روز باران آمد که آسمان دیده نمی‌شد، و دیگر بار رسول خدا بر منبر آمد و دعا کرد تا ابرها پراکنده شدند و باران ایستاد [۱].

## ۶- وفد مرّه

نوشته‌اند که: چون رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از تبوک به مدینه بازگشت سیزده نفر وفد «بنی مرّه» به ریاست «حارث بن عوف» نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما خویشان و بستگان تو، و از قبیل «بنی لؤی بن غالب» هستیم. پس رسول خدا لبخند زد، و آنان را مورد تفقد و مرحمت قرار داد، و چون از خشکسالی و قحطی شکایت کردند و از وی خواستند که: برای ایشان دعا کند، درباره آنان دعای نزول باران کرد، و بلال را فرمود تا: به هر کدامشان ده اوقیه، و به «حارث بن عوف» دوازده اوقیه

نقره جائزه داد، و چون به سرزمین خود بازگشتند دیدند در همان روز دعای رسول خدا باران کافی باریده است [۲].

## ۷- وفد ثعلبه

نوشته‌اند که: در سال هشتم هجرت پس از بازگشت رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- از «جعرانه» چهار نفر از «بنی ثعلبه» نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ما فرستادگان قبیله خویشیم، و خود و آنان اسلام آورده‌ایم. رسول خدا دستور داد: از آنان پذیرایی کردند، و پس از چند روز اقامت هنگامی که برای خداحافظی شرفیاب شدند، بلال را فرمود تا: به آنان جائزه دهد و بلال به هر کدامشان پنج اوقیه نقره جائزه داد، و سپس به بلاد خویش بازگشتند [۳].

- 
- [۱]- مرجع سابق، ص ۲۹۷، م.  
 [۲]- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۹۷، چاپ بیروت، ۱۳۸۰، م.  
 [۳]- همان مرجع، ص ۲۹۸، م.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۳

## ۸- وفد محارب

این وفد که ده مرد بودند، در سال دهم در حَجَّةُ الْوُدَاع نزد رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- رسیدند و در سرای رمله: دختر حارث منزل داده شدند، و بلال برای ایشان روز و شب غذا می‌برد، و اسلام آوردند و گفتند: اسلام «بنی محارب» در عهده ما. و در آن موسمه رسول خدا را دشمنی سرسخت‌تر از آنان نبود. در میان این وفد، مردی از همان دشمنان سرسخت بود که چون رسول خدا او را شناخت، گفت: شکر خدا را که مرا زنده داشت تا به تو ایمان آورم. رسول خدا گفت: «این دلها در دست خدا است.» رسول خدا آنان را نیز جائزه داد و بازگشتند [۱].

**۹- وفد سعد بن بکر**

قبیله «سعد بن بکر» در رجب سال پنجم هجرت، «ضمام بن ثعلبه» را نزد رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرستادند و او هم به مدینه آمد و شتر خود را بر در مسجد دستبند زد، و سپس به مسجد درآمد در حالی که رسول خدا در میان اصحاب نشسته بود- ضمام مردی دلیر بود و دو گیسوی بافته داشت- پس چون نزدیک رسول خدا و اصحاب رسید ایستاد و گفت: کدامیک از شما پسر «عبد المطلب» است؟ رسول خدا گفت: منم پسر «عبد المطلب». گفت: «محمد»؟. گفت: آری. گفت: ای پسر «عبد المطلب»! من از تو سؤال می‌کنم و در سؤالات خود درشتی خواهم کرد، مبادا از این جهت رنجشی پیدا کنی. رسول خدا گفت: رنجشی پیدا نخواهم کرد، هر چه به نظرت می‌رسد بپرس. گفت: تو را به خدای تو و خدای پیشینیان و خدای پسینیان قسم می‌دهم: آیا خدا تو را به پیامبری بر ما فرستاده است؟ رسول خدا گفت: به خدا که چنین است. گفت: باز هم تو را به خدای تو و خدای گذشتگان و خدای آیندگان قسم می‌دهم: آیا خدا تو را فرموده است که: ما را بفرمایی که: او را به تنهایی پرستش کنیم، و چیزی را شریک وی

[۱]- طبقات، ج ۱، ص ۲۹۹. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۴  
قرار ندهیم، و این بتهایی را که پدران ما با وی پرستش می‌کرده‌اند رها کنیم؟ رسول خدا گفت: به خدا که همین طور است. گفت: تو را به خدای تو و کسانی که پیش از تو زیسته‌اند و خدای کسانی که پس از تو خواهند زیست: خدا تو را فرموده است که: ما روزی پنج بار نماز گزاریم؟ رسول خدا گفت: به خدا که چنین است. سپس فرائض اسلامی را از قبیله: زکات، روزه و حج: یکی پس از دیگری را نام می‌برد. و رسول خدا را در هر فریضه‌ای

چنان که گفته شد قسم می داد. و چون از این کار فراغت یافت، گفت: در این صورت من هم به یگانگی خدا گواهی می دهم، و نیز محمد را پیامبر وی می شناسم، و این فرائض را انجام خواهم داد و از آنچه مرا نهی فرمودی اجتناب خواهم کرد، نه چیزی بر آن خواهم افزود، و نه چیزی از آن کم خواهم کرد. سپس از نزد رسول خدا رفت و رسول خدا گفت: «اگر این مرد دو گیسو راست گفته باشد به بهشت می رود». ضمّام نزد قبیله خویش بازگشت، و چون نزد وی فراهم شدند، در نخستین سخنی که گفت: لات و عزی را دشنام داد، و اهل قبیله گفتند: ضمّام خاموش باش، و از آن که در اثر بد گفتن به خدایان، به پیسی، یا خوره، یا دیوانگی مبتلا شوی برحذر باش. ضمّام گفت: وای بر شما، به خدا قسم که: از لات و عزی نه زیانی ساخته است و نه سودی، و خدا پیامبری فرستاده است و کتابی بر وی نازل کرده است و شما را بدین وسیله از بت پرستی نجات بخشیده است، من اکنون به یگانگی و بی شریکی خدا، و بندگی و پیامبری «محمد» گواهی می دهم و آنچه را بدان امر می کند، و آنچه را از آن نهی می فرماید، از نزد وی برای شما آورده ام. نوشته اند که: تا شب آن روز، یک مرد یا زن نامسلمان در میان قبیله اش باقی نماند، و مسجدها ساختند، و بانگ نماز در دادند. «ابن عباس» گفت: نماینده قبیله ای برتر و بهتر از «ضمّام بن ثعلبه» نشینده ایم [۱].

[۱] - طبقات، ج ۱، ص ۲۹۹ و غیره. م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۵

### ۱۰- وفد بنی کلاب [۱]

سیزده مرد از قبیله «بنی کلاب» از جمله: «لبید بن ربیع» و «جبار بن سلمی» در سال نهم نزد رسول خدا آمدند، رسول خدا آنها را در سرای رمله:

دختر حارث منزل داد، و چون میان «کعب بن مالک» و «جبار» دوستی و آشنایی بود، با آنان محبت و مهربانی کرد و همراه «کعب» نزد رسول خدا رفتند و اظهار اسلام کردند و گفتند: «ضحاک بن سفیان» در میان ما به کتاب خدا و سنتی که فرموده بودی عمل کرد، و ما را به خدا و رسولش دعوت فرمود و ما هم پذیرفتیم، پس زکات را از توانگران ما گرفت و بر بینوایان ما تقسیم کرد [۲].

### ۱۱- وفد رؤاس بن کلاب

از این قبیله مردی به نام «عمرو بن مالک بن قیس» نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد، و سپس نزد قبیله خویش بازگشت و آنان را به اسلام دعوت کرد. آنان در پاسخ وی گفتند: اول باید بر «بنی عقیل بن کعب» بتازیم و با آنان چنان کنیم که با ما کرده‌اند. سپس بر «بنی عقیل» حمله بردند، و دست به غارت زدند و غنیمت گرفتند. و در بازگشتن مردی از «بنی عقیل» به نام «ربیعۀ بن منتفق» مردان «بنی رؤاس» را تعقیب کرد و سرانجام به دست «عمرو بن مالک» کشته شد. سپس عمرو از کشتن وی پشیمان شد و نزد رسول خدا رسید، و از در توبه درآمد و سرانجام توبه‌اش پذیرفته گشت [۳].

### ۱۲- وفد بنی عقیل بن کعب [۴]

سه نفر از «بنی عقیل بن کعب» نزد رسول خدا آمدند و اسلام آوردند و با

[۱]- بنی کلاب بن ربیعۀ بن عامر بن صعصعه.

[۲]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۰، م.

[۳]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۰، م.

[۴]- کعب بن ربیعۀ بن عامر بن صعصعه.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۶

تعهد اسلام و انقیاد دیگر افراد قبیله خویش با رسول خدا بیعت کردند. رسول خدا



سرزمین عقیق «بنی عقیل» را به آنان داد و برای آنها سندی نوشت. «لقیط بن عامر بن منتفق» نیز از «بنی عقیل» نزد وی آمد و اسلام عرضه داشت، و بر اسلام قوم خویش بیعت کرد، و رسول خدا آبی را به نام «نظیم» به او وا گذاشت. «أبو حرب بن خویلد» نیز از بنی عقیل نزد رسول خدا آمد، و چون رسول - خدا قرآن بر وی تلاوت کرد و اسلام بر وی عرضه داشت، گفت: به خدا قسم که: یا خدا را دیده‌ای و یا کسی را که خدا را دیده است، چنین گفتاری که تو می‌گویی از عهده ما ساخته نیست، اما در عین حال من با این چوبه تیرهای خود فال می‌گیرم که آیا دین تو را بپذیرم، یا بر دین سابق خود بمانم. چون با چوبه تیرهای خود فال گرفت، سه مرتبه متوالی بر همان کیش سابقش خوب آمد. به رسول خدا گفت: می‌بینی که فال من جز همان کیش سابق را نمی‌پذیرد [۱]، سپس نزد برادرش: «عقال بن خویلد» بازگشت و به او گفت: هم اکنون «محمد بن عبد الله» به دین اسلام دعوت می‌کند و قرآن می‌خواند، و بر فرض آن که اسلام آورم «عقیق» را به من می‌بخشد. عقال گفت: به خدا قسم: بیش از آنچه محمد به تو می‌بخشد من به تو می‌دهم.

سپس عقال نزد رسول خدا آمد، و چون رسول خدا اسلام بر وی عرضه می‌داشت و می‌گفت: گواهی می‌دهی که محمد پیامبر خدا است؟ سخنانی نامربوط می‌گفت، و رسول - خدا همچنان دعوت خویش را تکرار می‌کرد، تا در نوبت سوم شهادت داد و اسلام آورد.

و نیز «حصین بن معلى بن ربیعة بن عقیل» و «ذو الجوشن ضبابی [۲]» آمدند و اسلام آوردند [۳].

[۱]- از ابن کلبی و شرح سیره قطب نقل شده است که: بعدها اسلام آورد. اصباحه، ج ۴،

[۲]- نسبت به ضباب: معاویة بن کلاب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعه.

[۳]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۱. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۷

### ۱۳- وفد جعدہ بن کعب

از «بنی جعدہ بن کعب»، «رقاد بن عمرو» نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد و رسول خدا در «فلج» آب و زمینی به او داد و برای وی سندی نوشت که به گفته صاحب طبقات: نزد «بنی جعدہ» محفوظ بوده است [۱].

### ۱۴- وفد قشیر بن کعب

نوشته‌اند که: پیش از حجۃ الوداع، و پس از غزوه «حنین» چند نفر از «بنی قشیر» از جمله: «ثور بن عروه» [۲] بر رسول خدا وارد شدند و اسلام آوردند و رسول خدا به «ثور» قطعه زمینی بخشید و برای وی سندی نوشت و نیز «قره بن هبیره» را جازیه‌ای و بردی مرحمت فرمود و او را سرپرست زکاتهای قبیله قرار داد [۳].

### ۱۵- وفد بنی بگاء [۴]

در سال نهم هجرت نه نفر از طائفه «بنی بگاء» از جمله: «معاویة بن ثور»- که در آن تاریخ مردی صدساله بود- و پسرش: بشر بر رسول خدا وارد شدند و رسول خدا- صلی الله علیه و آله- دستور داد تا آنان را در خانه‌ای منزل دادند و پذیرایی کردند و آنان را جازیه داد و آنگاه نزد قبیله خویش بازگشتند. نوشته‌اند که: معاویة به رسول خدا گفت: من به دست مالیدن شما تبرک می‌جویم، و خود پیر شده‌ام و این پسر با من نکوکار است، پس به روی او دست بکش. رسول- خدا به روی بشر دست کشید و چند ماده گوسفند به او داد و دعا کرد که: خدا به آنها برکت

دهد.

- [۱]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۳. م.
- [۲]- أسد الغابه، ثور بن عزره (ج ۱، ص ۲۵۱. م).
- [۳]- مرجع گذشته، و طبقات، ج ۱، ص ۳۰۳. م.
- [۴]- بگاء: ربیعہ بن عامر بن ربیعہ بن عامر بن صعصعه. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۸.
- و بسا می شد که طائفه «بنی البگاء» به قحطی و خشکسالی گرفتار می شدند، اما اینان در امان بودند [۱].
- به روایت ابن اثیر در أسد الغابه: معاویه به فرزند خود: بشر دستور داده بود که: هر گاه خدمت رسول خدا رسیدی، سه جمله بگو: نه کم و نه بیش، بگو: سلام بر تو باد ای رسول خدا! شرفیاب خدمت شده ام تا بر تو سلام کنم و نزد تو اسلام آورم، و برای من دعای برکت کنی، چون بشر این کلمات را بگفت، رسول خدا دست بر سر او کشید و برای وی دعای برکت کرد و چند ماده گوسفند هم به او داد [۲].
- پسرش: «محمد بن بشر» اشعاری افتخارآمیز در این باب گفته است که در طبقات و أسد الغابه نقل شده است. یکی از مردان وفد «بنی البگاء»: «فجیع بن - عبد الله» بود که رسول خدا نوشته ای به او داد [۳]. دیگری: «عبد عمرو أصم» بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - او را «عبد الرحمن» نامید و نوشته ای به او داد. «عبد الرحمن» از أصحاب «صفه» بود [۴].

## ۱۶- وفد بنی کنانه

از طائفه «بنی لیث بن بکر بن عبد مناه بن کنانه» مردی به نام «وائله بن - أسقع لیثی کنانی» در سال نهم در موقعی که رسول خدا برای سفر «تبوک» آماده می شد، به مدینه آمد و

نماز صبح را با رسول خدا خواند. رسول خدا- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- به او گفت: «که هستی و چرا آمده‌ای و چه می‌خواهی؟». «وائله» نسب خود را گفت و به عرض رسانید که: آمده‌ام تا به خدا و رسولش ایمان آورم. رسول خدا گفت: «پس بر آنچه من دوست دارم و کراهت دارم بیعت کن» وائله بیعت کرد و نزد خانواده

- [۱]- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۰۴، چاپ بیروت، ۱۳۸۰. م.
- [۲]- ج ۱، ص ۱۹۰. م.
- [۳]- مراجع گذشته، مواضع مذکور. م.
- [۴]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۵، چاپ بیروت ۱۳۸۰. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۵۹، خویش بازگشت و از اسلام خویش آنان را با خبر ساخت. پدرش گفت: به خدا قسم که: دیگر هرگز با تو کلمه‌ای سخن نخواهم گفت. اما خواهرش شنید و اسلام آورد و او را به راه انداخت تا دیگر بار به مدینه بازگشت. در این هنگام رسول خدا رهسپار «تبوک» شده بود، «وائله» گفت: هر کس مرا در ردیف خود سوار کند و به رسول خدا برساند، سهم غنیمت من از او باشد. «کعب بن عجره بلوی» او را سوار کرد تا به رسول خدا ملحق شد و در «تبوک» ملازم خدمت بود. رسول خدا او را همراه «خالد» بر سر «أکیدر» فرستاد و غنیمتی به دست وی آمد و آن را نزد «کعب بن عجره» آورد تا به او دهد. «کعب» آن را پذیرفت و گفت: حلال است باشد من برای خدا تو را سوار کردم [۱].

## ۱۷- وفد بنی عبد بن عدی

مردانی از قبیله «بنی عبد بن عدی» بر رسول خدا وارد شدند و گفتند: ای محمد! ما اهل حرم، و ساکن آن، و نیرومندترین کسان آن سرزمین هستیم. ما نمی‌خواهیم با تو بجنگیم

و اگر با جز «قریش» جنگ می کردی ما هم همراه تو می جنگیدیم، اما با «قریش» نمی جنگیم، و تو را و تبار تو را دوست می داریم. قرار ما بر آن که اگر کسی از ما را به خطا کشتی، دیه اش را بدهی، اگر ما هم از أصحاب تو را کشتیم، دیه اش را پردازیم. رسول خدا گفت: «آری». و سپس اسلام آوردند [۲].

## ۱۸- وفد اشجع

در سال «خندق» صد مرد از قبیله «أشجع» به ریاست «مسعود بن رخيله» [۳]

[۱]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۵. م.

[۲]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۶. م.

[۳]- ابن اسحاق و ابن حزم: مسعر بن رخيله (ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۶، چاپ

حلبی ۱۳۵۵ و جوامع السیره، ص ۱۸۶، چاپ دار المعارف و امتاع الاسماع ج ۱، ص

۲۱۹، چاپ قاهره) م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶۰.

که در جنگ خندق فرمانده «أشجع» و همراه مشرکین بود، به مدینه آمدند و در کوه

«سلع» منزل کردند و رسول خدا نزد آنان رفت و دستور فرمود که: بارهای خرما به ایشان

دادند. پس گفتند: ای محمد! کسی از قوم خود را نمی شناسیم که از تو به ما نزدیکتر و

افرادش نسبت به ما کمتر باشد، ما از جنگ با تو و قوم تو به تنگ آمده ایم، و خواستار

صلح و متار که ایم. پس رسول خدا با آنان صلح کرد. و به قولی دیگر: هفتصد نفر از قبیله

«أشجع» پس از جنگ «بنی قریظه» نزد رسول خدا آمدند و با آنان مصالحه کرد و سپس

اسلام آوردند [۱].

## ۱۹- وفد باهله

نوشته‌اند که: پس از فتح مکه «مطرف بن کاهن [۲] باهلی» به نمایندگی قبیله خویش نزد رسول خدا رسید و اسلام آورد، و اماننامه‌ای برای طائفه خود گرفت. رسول خدا نوشته‌ای به او داد که احکام زکاتها در آن نوشته بود. سپس «نهل بن مالک وائلی» (از قبیله باهله) به نمایندگی قبیله خویش نزد رسول خدا رسید و اسلام آورد، رسول - خدا برای او و مسلمانان قبیله‌اش نامه‌ای نوشت که شرائع اسلام در آن بیان شده بود [۳].

## ۲۰- وفد سلیم

«قیس بن نسه سلمی» [۴]- که در جاهلیت پارسا منشی داشت و با کتابهای آسمانی آشنا بود- پس از آن که از دعوت رسول خدا خبر یافت بعد از جنگ «خندق» نزد رسول خدا آمد و گفت: من فرستاده و نماینده قبیله خویشم، و آنان فرمانبردار منند.

[۱]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۶. م.

[۲]- أسد الغابه: مطرف بن خالد (ج ۴، ص ۳۷۲. م.).

[۳]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۷. م.

[۴]- در کتاب أسد الغابه (ج ۴، ص ۲۳۸) و کتب دیگر همین طور آمده است ولی در

طبقات ابن سعد (ج ۱، ص ۳۰۷، چاپ بیروت، ۱۳۸۰) قیس بن نسیبه ضبط شده است. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶۱

اکنون مسائلی از تو می‌پرسم که جز از راه وحی نمی‌توان بر آنها دست یافت. آنگاه از

آسمانهای هفتگانه و ساکنان آنها، و خوردنی و نوشیدنی آنان سؤال کرد، و رسول خدا

او را پاسخ داد، و از فرشتگان و عبادتشان سخن گفت. به روایت دیگر گفت: تو پیامبر

خدایی؟ رسول خدا گفت: آری. و سپس نسب خویش را بیان کرد. قیس گفت: تو از

بزرگان قبیله خویش و در خاندان پیامبری جای داری، اکنون به چه چیز دعوت می‌کنی؟

رسول خدا شرائع اسلام و واجبات و محرّمات را برای وی بیان کرد. «قیس» گفت: جز

به نیکی امر نمی کنی، و جز از بدی نهی نمی فرمایی. و سپس پرشهای دیگر کرد و پس از آن که پاسخ کافی شنید، گفت: راست می گویی، گواهی می دهم که: تو پیامبر خدایی. پس از آن رسول خدا او را «حبر بنی سلیم» نامید. «قیس» نزد قوم خویش بازگشت و گفت: ای بنی سلیم! من سخنان رومیان و پارسیان، و اشعار عرب، و پیشگویی کاهنان، و گفتار شاهان «حمیر» را شنیده‌ام، اما سخنان محمد به هیچ کدام آنها شبیه نیست. درباره «محمد» حرف مرا بشنوید و اسلام آورید، و شما دایبهای او هستید، اگر ظفر یافت سرافراز و خوشبخت می شوید، و اگر هم کار او پیش نرفت بر شما خوفی نیست. من با دلی سخت تر از سنگ نزد وی رفتم، اما سخنان او دل مرا نرم کرد [۱].

در سال هشتم و پیش از فتح، نهصد یا هزار مرد از قبیله «بنی سلیم» از پی رسول - خدا رهسپار شدند و در «قدید» به او ملحق شدند و اسلام آوردند و گفتند: ما را در مقدمه سپاه خود قرار داده، و پرچمی سرخ به ما عنایت فرما. رسول خدا چنان کرد و در فتح مکه و جنگ «حنین» و «طائف» همراه رسول خدا بودند. از اینان بود «عباس بن مرداس» و «راشد بن عبد ربه» که خادم بتخانه «بنی سلیم» بود و روزی دو روباه دید که بر سروروی بت بول می کنند پس گفت:

---

[۱]- ر. ک: طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۰۷ و اصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۲۶۰، چاپ بیروت و أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲۸. م. در کتاب اصابه اشعاری هم درباره اسلام از قیس نقل شده است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶۲ اربّ یبول الثعلبان [۱] برأسه لقد ضلّ [۲] من بالت علیه الثعالب [۳] سپس بر بت حمله برد و آن را در هم شکست و نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد، و در فتح مکه همراه رسول خدا بود، و چون رسول خدا اسم او را پرسید و گفت:

«غاوی بن عبد العزّی»، رسول خدا گفت: نه، تویی «راشد بن عبد ربّه». نوشته‌اند که: رسول خدا «رهاط» را با چشمه‌ای که «عین الرسول» نام داشت به او داد، و رایت قومش را به او سپرد. روایت دیگر در اسلام قبیله «بنی سلیم» آن است که: «قدد [۴] بن عمّار سلمی» در مدینه نزد رسول خدا- صلی الله علیه و آله- رسید و اسلام آورد، و با وی عهد و پیمان بست که هزار سوار، از قبیله خویش نزد وی آورد، سپس نزد قبیله خویش بازگشت و نهصد مرد را به راه انداخت و رهسپار مدینه شد، که در بین راه مرگ وی فرا رسید و به سه مرد از قبیله خود وصیت کرد: «عبّاس بن مرداس» را بر سیصد سوار و «أخنس ابن یزید» را بر سیصد سوار، و «حبّان [۵] بن حکم» را بر سیصد سوار فرماندهی داد و گفت: نزد رسول خدا بروید و پیمانی را که بسته‌ام انجام دهید. سپس وفات کرد.

- 
- [۱]- از عبارت پیش از شعر به دست می‌آید که مؤلف (ره) این کلمه را «ثعلبان» به صیغه مثنی خوانده است ولی ممکن است آن را «ثعلبان» به ضم ثاء و لام بخوانیم که مفرد مذکر و مرادف ثعلب است. م.
- [۲]- این چنین است در نسخه اصل، ولی در منابع بسیاری که این جانب مراجعه کردم «ذل» به ذال اخت الدال است. از جمله منابع: طبقات ج ۱ ص ۳۰۸ چاپ بیروت ۱۳۸۰ و صحاح و لسان العرب و تاج العروس و غیره. م.
- [۳]- با توجه به پاورقیهای قبل ترجمه شعر این است: آیا این خدا است که روباه بر سرش بول می‌کند؟ به راستی آن که روباهها بر آن بول کرده خوار و ذلیل است. م.
- [۴]- ر. ک: اصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۲۲۹، شماره ۷۰۹۱، چاپ اول ۱۳۲۸. و أسد الغابه، ج ۴، ص ۲۰۰، ولی در طبقات، چاپ بیروت ۱۳۸۰: قدر، به کسر قاف و سکون دال و راء ضبط شده است. (ج ۱، ص ۳۰۸). م.
- [۵]- ر. ک: استیعاب، ج ۱، ص ۳۶۴ (هامش اصابه) و اصابه، ج ۱، ص ۳۰۴، و أسد الغابه



ج ۱، ص ۳۶۶. ولی در طبقات چاپ بیروت جبار (به فتح جیم و تشدید یاء) ضبط شده است (ج ۱، ص ۳۰۸). م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶۳. چون مردان «بنی سلیم» نزد رسول خدا رسیدند، فرمود: «آن مرد خوش روی زبان آور صادق الایمان کجاست؟» گفتند: دعوت خدا را اجابت کرد و در گذشت. رسول خدا گفت: «صد سوار دیگر کجاست؟» گفتند: از بیم جنگی که میان ما و «بنی کنانه» وجود داشت صد مرد را در میان قبیله گذاشت. رسول خدا فرمود: «بفرستید که آنها هم بیایند و مطمئن باشید که امسال برای شما پیش آمدی نخواهد شد». پس فرستادند و آن صد مرد هم به فرماندهی «منفع [۱] بن مالک سلمی» به راه افتادند و در «هده» به رسول خدا ملحق شدند، و چون أصحاب بیمناک شدند و گفتند: گرفتار دشمن شدیم. رسول خدا گفت: «نه، اینان مردان قبیله «سلیم بن منصور»ند که به کمک شما آمده‌اند». اینان در فتح «مکه» و «حنین» همراه رسول خدا بودند [۲].

## ۲۱- وفد هلال بن عامر

چند نفر از طائفه «بنی هلال» نزد رسول خدا- صلی الله علیه و آله- رسیدند، از جمله: «عبد عوف بن أصرم، که رسول خدا او را «عبد الله» نامید، و «زیاد بن - عبد الله بن مالک» که در خانه خاله خود: امّ المؤمنین «میمونه»: دختر حارث فرود آمد، و رسول خدا او را با خود به مسجد برد و پس از نماز ظهر او را پیش طلبید و دست بر سر وی نهاد و تا کنار بینی وی کشید، و تا زنده بود اثر نورانیت آن در روی وی هویدا بود [۳].

## ۲۲- وفد بنی عامر بن صعصعه

مردان «بنی عامر بن صعصعه» از جمله: «عامر بن طفیل بن مالک» و «أربد- بن قیس» و «جبار بن سلمی» نزد رسول خدا رسیدند و «عامر» در نظر داشت رسول خدا را غافلگیر

کند و بکشد. و چون مردان قبیله وی به او گفتند: مردم اسلام را پذیرفته‌اند، تو هم اسلام بیاور. گفت: من خود سوگند خورده بودم که از پای ننشینم تا عرب پیرو من شود، اکنون بروم و پیرو این جوان «قرشی» گردم؟ سپس

[۱]- این ضبط ظاهر کتاب قموس است ولی در کتاب طبقات قاف به تشدید ضبط شده

است (ج ۱، ص ۳۰۹ چاپ بیروت ۱۳۸۰) م.

[۲]- طبقات، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۹. اصابه، ج ۳، ص ۲۲۹، شماره ۷۰۹۱ و أسد الغابه، ج

۴، ص ۲۰۰ و غیره. م.

[۳]- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۰۹. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶۴

به «أربد» گفت: هنگامی که نزد این مرد رسیدیم من او را به گفتگو مشغول می‌کنم و در

همان حال شمشیری بر وی فرود آور و او را بکش.

چون نزد رسول خدا رسیدند، «عامر» گفت: ای محمد! با من خلوت کن.

رسول خدا گفت: نه به خدا قسم تا: به خدای یگانه ایمان آوری. بار دیگر سخن خود را

تکرار کرد و منتظر بود که «أربد» آنچه را قرار بود انجام دهد، اما «أربد» چنان شده بود

که نه سخنی می‌توانست بگوید و نه کاری می‌توانست انجام دهد.

«عامر» به رسول خدا گفت: ای محمد! اگر اسلام آورم چه امتیازی خواهم داشت؟ رسول

خدا گفت: «تو را است آنچه مسلمانان را است، و بر تو است آنچه بر دیگر مسلمانان

است». گفت: این مقام را پس از خود به من وامی‌گذاری؟ رسول خدا گفت:

«نه تو را در این امر حقی است و نه هیچ کدام از افراد قبیله‌ات را». گفت: می‌شود که

شهر و شهرنشینان برای تو باشد، و بادیه و بادیه‌نشینان برای من؟ فرمود: «نه، لیکن چون

مرد سوار کاری هستی، تو را مهتر ستوران قرار می‌دهم». گفت: مگر حالا این کاره

نیستم؟ مدینه را از پیاده و سواره‌ای که بر سرت می‌آورم پر خواهم کرد. این سخن را

گفت و از محضر رسول خدا رفت. رسول خدا دعا کرد و گفت: «خدایا! شرّ «عامر بن طفیل»- یا شرّ این دو یعنی: عامر و اُربد- را از سر من دور گردان، خدایا! «بنی عامر» را به اسلام هدایت فرما، و اسلام را از «عامر» بی‌نیاز گردان» نوشته‌اند که: چون «عامر» و «اُربد» از نزد رسول- خدا رفتند، «عامر» به «اُربد» گفت: وای بر تو ای «اُربد»! چرا به قراری که داشتیم عمل نکردی؟ من چنانکه از تو می‌ترسیدم در روی زمین از احدی نمی‌ترسیدم، اما پس از این هرگز از تو بیم نخواهم داشت. «اُربد» گفت: بی‌پدر! در قضاوت درباره من عجله مکن» به خدا: هرگاه تصمیم می‌گرفتم که دستور تو را اجرا کنم، چنان می‌شدم که جز تو را نمی‌دیدم، در این صورت اگر تو را می‌کشتم خوب بود؟ [۱]

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱۳، چاپ حلبی ۱۳۵۵ و طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۱۰، چاپ بیروت ۱۳۸۰ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۷۴۵، چاپ اروپا. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶۵ نوشته‌اند که: «عامر بن طفیل» نرسیده به قبیله خویش، گرفتار بیماری‌یی در گردن شد و در خانه زنی از سلول مرد، و «اُربد» چند روز پس از ورود، با شتر خود به صاعقه آسمانی هلاک گردید. این «اُربد» برادر مادری «لبید بن ربیعہ عامری» شاعر معروف بود، و «لبید» اشعاری در مرثیه وی گفته است [۱]. ابن هشام روایت می‌کند که: آیه‌های ۸-۱۳ سوره رعد درباره «عامر» و «اُربد» نزول یافته است [۲].

«أبو مطرف: عبد الله بن شخير» از مردان این وفد بود که بر حسب روایت طبقات به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! تویی سید ما و تویی اهل فضل و بخشش بر ما. رسول خدا گفت: «السید الله، لا یستهوینکم الشیطان». «سید خدا است، شیطان شما را گول نزند» [۳] «علقمہ بن علاثه» و «هوذة بن خالد» و پسرش نیز نزد رسول خدا آمدند و چون رسول

خدا شرائع اسلام را برای «علقمه» بر شمرد و برای وی قرآن تلاوت کرد، «علقمه» اسلام آورد و بر اسلام «بنی عکرمه بن خصفه» بیعت کرد، و «هوذه» و پسر و فرزند برادرش نیز اسلام آوردند، و «هوذه» نیز بر اسلام «بنی عکرمه بن خصفه» بیعت کرد [۴].

### ۲۳- وفد ثقیف

چون رسول خدا- صلی الله علیه و آله- در سال هشتم از طائف به مکه بازگشت و از آنجا رهسپار مدینه شد، «عروه بن مسعود ثقفی» در پی حضرت رهسپار شد و پیش از رسیدن رسول خدا به مدینه شرفیاب گشت و اسلام آورد و اجازه خواست که نزد قبیله خویش به طائف بازگردد. رسول خدا که از نخوت قبیله «ثقیف» نیک آگاه بود گفت: «تو را می‌کشند». عروه گفت: آنان مرا از دیدگان خویش بیشتر دوست

[۱]-	مراجع	سابق.	م.
[۲]-	سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱۵.	م.	
[۳]-	ج ۱، ص ۳۱۱.	م.	
[۴]-	طبقات، ج ۱، ص ۳۱۰.	م.	
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی	متن، ص: ۶۶۶		

می‌دارند. پس اجازه گرفت و رهسپار طائف گشت و در مقام دعوت قبیله خود به اسلام برآمد، و پس از آن که اسلام خود را آشکار ساخت، و آنان را نیز به قبول اسلام دعوت کرد، در حالی که در حجره فوقانی خود برای نماز صبح اذان گفته و بر آنها مشرف شده بود، تیربارانش کردند، و تیری او را از پای در آورد، و چون از او پرسیدند که: درباره خون خود چه عقیده داری؟ گفت: کرامتی است که خدا مرا بدان سرافراز کرده، و شهادتی است که مرا نصیب گشته است. حال من حال همان شهیدانی است که پیش از رفتن رسول خدا از طائف به شهادت رسیده‌اند، مرا با همانان دفن کنید [۱].

و چنان که روایت کرده‌اند: رسول خدا گفت: «مثل عروه در میان قبیله‌اش مثل صاحب یاسین است در میان قومش» [۲].

چند ماه از شهادت عروه گذشت و قبیله «بنی ثقیف» در مقابل پیشرفت اسلام و قدرت مسلمانان خود را عاجز یافتند و تصمیم گرفتند نمایندگانی را برای مذاکره با رسول - خدا به مدینه گسیل دارند، پس ششم مرد از اَحلاف و «بنی مالک» را برای انجام این کار برگزیدند:

- ۱- عبد یالیل بن عمرو بن عمیر.
- ۲- حکم بن عمرو بن وهب.
- ۳- شرحبیل بن غیلان.
- ۴- عثمان بن اَبی العاص.
- ۵- اوس بن عوف.
- ۶- نمیر بن خرشه.

ظاهر روایت ابن اسحاق این است که: همین شش نفر به ریاست «عبد یالیل بن -

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۲ و طبقات، ج ۱، ص ۳۱۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص

۱۶۸۸، چاپ اروپا. م. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۶۶۶ ۲۳ - وفد ثقیف ..... ص: ۶۶۵

[۲]- مراجع گذشته. م.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۶۷

عمرو» رهسپار مدینه شدند [۱]، اما در طبقات می‌نویسد که: «عبد یالیل» و دو پسرش:

کنانه و ربیع و پنج نفر دیگر با هفتاد مرد از قبیله «ثقیف» رهسپار مدینه شدند.

آنگاه می‌نویسد که: به قولی: همه‌شان ده مرد و اندی بوده‌اند، و همین قول صحیحتر است

[۲].

وفد ثقیف وارد مدینه شدند. و رسول خدا دستور داد تا: در مسجد برای آنان خیمه‌ای

زدند و «خالد بن سعید بن عاص» را برای پذیرایی آنان معین فرمود. رسول خدا شبها با آنان ملاقات می کرد و خالد هم میان رسول خدا و آنان وساطت داشت، و هر خوراکی را که از خانه رسول خدا برای آنان می بردند تا خالد خود از آن نمی خورد، مردان ثقیف از خوردن آن بیم داشتند. ضمن مذاکراتی که چند روز در جریان بود، نمایندگان ثقیف دو مطلب به رسول خدا پیشنهاد کردند: یکی آن که پس از اسلام، برای سه سال بتخانه «لات» را ویران نکند، و دیگر آن که از نماز خواندن معاف باشند. و چون رسول خدا به خواسته های آنان تن نداد، حتی حاضر نشد که یک سال بلکه یک ماه هم از ویران ساختن بتخانه لات صرف نظر کند، در آخر کار گفتند: ما را از نماز خواندن، و از آن که بتهای خود را به دست خود در هم شکنیم معاف فرما. رسول خدا- صلی الله علیه و آله- گفت: «اما از آن که بتهای خود را به دست خود درهم شکنید، شما را معاف خواهم داشت و اما نماز، پس خیری نیست در دینی که در آن نماز نباشد». سرانجام نمایندگان ثقیف تن به نماز خواندن هم دادند و مسلمان شدند، رسول خدا به آنان نوشته ای داد و «عثمان بن ابی العاص» را که از همه جوانتر بود، اما در یاد گرفتن احکام اسلام و آیات قرآن شوق و ذوق بیشتری نشان می داد، بر آنان امیر ساخت [۳].

«عثمان می گوید: از آخرین سفارشهای رسول خدا به من هنگامی که مرا بر قبیله ثقیف امارت داد آن بود که گفت: «ای عثمان!» نماز را زود بخوان و با مردم به حساب آن که از همه ضعیفتر است رفتار کن، چه در میان ایشان هم پیر و کودک است و هم

[۱]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۳، چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵. م.

[۲]- ج ۱، ص ۳۱۳. م.

[۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۴، چاپ حلبی ۱۳۵۵ و طبقات، ج ۱، ص ۳۱۳ و غیره.

م.

ناتوان و حاجتمند [۱]. چون کار اسلام و بیعت نمایندگان ثقیف به انجام رسید و رهسپار بلاد خویش گشتند، رسول خدا- صلی الله علیه و آله- «أبو سفیان بن حرب» و «مغیره بن شعبه» را برای ویران ساختن بتخانه لات همراه آنان فرستاد، و هر چند «مغیره» می خواست که «أبو سفیان» در این کار پیشقدم شود، اما او تن نداد و خود «مغیره» در کار خراب کردن بتخانه دست به کار شد و طائفه او یعنی: «بنی معتب» از ترس آن که چون عروه او هم در این راه کشته شود، به حمایت و حفاظت او برخاستند [۲].

در همین حال زنان طائفی با شور و شیون از خانه‌ها بیرون ریختند و برای لات نوحه‌سرایی می کردند، و به این مضمون اشعاری می گفتند: «باید بر این خدای کار آمد که دشمن و بلا و مصیبت و مرض را از ما به خوبی دور می ساخت گریه کرد، افسوس که مردان نامرد ما او را تسلیم کردند، و دست از یاری وی برداشتند، و در میدان نبرد و دفاع از حریم خداوندی او بی‌هنری نشان دادند» [۳].

پس از خراب کردن و در هم کوبیدن بت و بتخانه، اموالی که متعلق به لات بود جمع آوری شد و به خواهش «أبو ملیح»: فرزند «عروه بن مسعود ثقفی» [۴] و به دستور رسول خدا: قرض «عروه بن مسعود ثقفی» و نیز به خواهش «قارب بن أسود»: فرزند «أسود بن مسعود» [۵]: قرض «أسود بن مسعود» پرداخت گردید [۶].

متن نامه‌ای را که رسول خدا برای «ثقیف» نوشت، ابن اسحاق نقل کرده است [۷].

- 
- [۱]- سیره، ج ۴، ص ۱۸۶. م.
- [۲]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۶، چاپ حلبی ۱۳۵۵. م.
- [۳]- مرجع سابق. م.
- [۴]- که پیش از وفد ثقیف و پس از شهادت پدرش اسلام آورده بود.
- [۵]- که با این که پدرش مشرک از دنیا رفته بود خود پیش از وفد ثقیف همراه «أبو ملیح» نزد رسول خدا آمده و اسلام آورده بود.

- [۶]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۸۷. م.
- [۷]- سیره النبی، ج ۴، ص ۱۸۷. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۶۹

### وفدهای ربیعه:

#### ۲۴- وفد عبد القیس

صاحب طبقات می نویسد که: رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به مردم بحرین نوشت که: بیست مرد از خود را نزد وی گسیل دارند، و در نتیجه بیست مرد و از جمله: جارود و منقذ بن حیّان: خواهرزاده اشجّ به ریاست «اشجّ: عبد الله بن عوف» در سال فتح مکه نزد رسول خدا رسیدند و رسول خدا درباره آنان گفت: «خوش آمدند، «عبد القیس» خوب

قبیله‌ای [۱] است»

و چون در مسجد نزد رسول خدا شرفیاب شدند، گفت: «عبد الله اشجّ» کدام یک از شما است؟ عبد الله خود را معرفی کرد، و چون مردی کوتاه قامت و بدشکل بود رسول خدا گفت: «با پوست مردان آبکشی نمی کنند، از مرد به دو عضو کوچکترش نیاز است: زبان و دلش» [۲]

سپس رسول خدا به او گفت: «دو خصلت داری که خدا آن دو را دوست می دارد». عبد الله گفت: کدام دو خصلت؟ فرمود: «بردباری و شتاب نکردن». گفت: این خصلتها در من پیدا شده یا در سرشت من بوده است؟ فرمود: «در سرشت تو بوده است» [۳]

جارود هم که مردی نصرانی بود، به دعوت رسول خدا اسلام آورد و خوب مسلمانی شد [۴]

وفد «عبد القیس» را در خانه «رملة»: دختر حارث منزل دادند، و ده روز از طرف رسول خدا پذیرایی شدند، و «عبد الله اشجّ» مسائلی پیرامون فقه و قرآن از



- [۱]- طبقات، ج ۱ ص ۳۱۴، چاپ بیروت، ۱۳۸۰. م.
- [۲]- همان مرجع. م.
- [۳]- همان مرجع. م.
- [۴]- همان مرجع. م.
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۰
- رسول خدا می پرسید و رسول خدا به آنان جوائزی مرحمت کرد. و عبد الله را بر همگی برتری داد [۱].

## ۲۵- وفد بکر بن وائل:

نقل کرده اند که: وفد بکر بن وائل که بشیر بن الخصاصیّه، عبد الله بن مرثد- و حسان بن حوط از مردم آن وفد بودند بر رسول خدا (ص) وارد شدند، مردی از ایشان از رسول خدا پرسید: قس بن ساعده را می شناسی؟ رسول خدا در پاسخ گفت: او از شما نیست، او مردی از قبیله ایاد بود که در عصر جاهلیت به توحید گرایید و به بازار عکاظ آمد و با مردمی که در آنجا فراهم بودند سخن گفت. و مردی از فرزندان حسان گفت: أنا ابن حسان بن حوط و ابي رسول بکر کلها اِلَى النبی من فرزند حسان بن حوط هستم و پدر من فرستاده همه مردم بکر است به سوی پیامبر. عبد الله بن أسود بن شهاب بن عوف بن عمرو بن حارث بن سدوس که در یمامه سکونت داشت اموال خود را در یمامه بفروخت و با همین وفد به مدینه مهاجرت کرد. عبد الله با آنبانی خرما بر رسول خدا وارد شد و رسول خدا برای او از خداوند برکت خواست [۲].

[۱]- طبقات، ج ۱، ص ۳۱۴. م. پایان نوشته مؤلف کتاب. مرحوم دکتر محمد ابراهیم

آیتی، پس از این عبارت مرحوم دکتر آیتی سه وفد دیگر را یعنی: وفدهای: بکر بن وائل، تغلب، بنی حنیفه بدون این که درباره آنها توضیحی بدهد تنها نام برده و سخن را به کلی به پایان رسانده است، امید است با تأیید خداوند متعال بقیه وفدها و همین طور سایر وقایع مهم زندگی رسول اکرم را با استفاده از منابع معتبر به طور اختصار این جانب خود بیان دارم.

ابو القاسم  
گر جی.  
[۲]- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۱۵ چاپ بیروت ۱۳۸۰. و البدایة و النهایه ج ۵ ص ۹۳  
چاپ بیروت ۱۹۶۶ م.  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۱

## ۲۶- وفد تغلب

شانزده مرد تغلبی از مسلمانان و نصرانیانی که بر خود صلیب زرین آویخته بودند بر رسول خدا وارد شده و در خانه رمله: دختر حارث منزل کردند. رسول خدا با نصرانیان مصالحه کرد که بر دین خود باقی بمانند ولی فرزندان خود را به نصرانیت در نیاورند، مسلمانان را هم جوایزی اعطا فرمود [۱].

## ۲۷- وفد بنی حنیفه

حدود سیزده تا نوزده مرد از بنی حنیفه از جمله: رجّال [۲] بن عنفوه، سلمی [۳] بن حنظله سحیمی، طلق بن علی بن قیس، حمران بن جابر (از بنی شمر) علی بن سنان، أفعس بن مسلمه [۴] زید بن عبد عمرو و مسیلمه بن حبیب [۵] بر رسول- خدا وارد شدند. سرپرستی این وفد را سلمی بن حنظله عهده دار بود و از ایشان در خانه رمله: دختر حارث پذیرایی می شد.  
جز مسیلمه که به نگهداری اثاث و شتران گماشته شده بود، دیگران در مسجد در حضور

رسول خدا رسیده و بر او درود فرستادند و اسلام اختیار کردند. سپس چند روزی در مدینه مانده و نزد رسول خدا رفت و آمد می کردند. رجّال [۶] بن عنفوه هم

[۱]- طبقات ج ۱، ص ۳۱۶. البدایة و النهایه ج ۵، ص ۹۳.

[۲]- طبقات، ج ۱، ص ۳۱۶: رحال (به حاء مهمله) ولی صاحب قاموس رجّال به حاء را

نادرست دانسته و آن را به جیم (رجال) ضبط کرده است (ماده ر ج ل).

[۳]- أسد الغابه در ترجمه أفعس. «سلم» ضبط کرده است (ج ۱، ص ۱۱۰).

[۴]- أسد الغابه: أفعس بن سلمه (ج ۱، ص ۱۱۰).

[۵]- روض الانف: ... حیب ... (مصغوا) ج ۷ ص ۴۴۳ چاپ قاهره ۱۳۳۸.

[۶]- اشاره شد که: در کتاب طبقات ابن سعد رحال به حاء مهمله ضبط شده (ج ۱، ص

۳۱۶) ولی صاحب قاموس آن را در ماده رجل آورده و به نادرستی ضبط حاء تصریح

کرده است.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۲

نزد اَبی بن کعب به فرا گرفتن قرآن اشتغال داشت چون عزیمت بازگشت کردند، رسول

خدا دستور داد: به هر یک پنج اوقیه [۱] نقره جاززه دهند، و چون گفتند: ما یکی از یاران

خود را به نگهداری اثاث و شتران خود گماشته ایم، دستور داد: برای او هم همانند دیگران

جائزه ای دهند و فرمود: چون او شتران و اثاث شما را نگهداری می کند مقامی پایینتر از

شما ندارد، این به مسیلمه گفتند، مسیلمه گفت: او دانست که پیامبری پس از او به من

محوّل خواهد شد. مردم وفد به یمامه بازگشتند و همان گونه که رسول - خدا دستور داده

بود معبد خود را خراب کردند و به جای او مسجد ساختند. پس از بازگشت به یمامه،

مسیلمه ادعای پیامبری کرد. و رجّال بن عنفوه هم گواهی داد که:

رسول خدا او را در پیامبری شریک خود ساخته است و این واقعه گمراهی بسیاری از

مردم را در پی داشت [۲].

**۲۸- وفد بنی شیبان**

قیله: دختر مخرمه: همسر حبیب بن ازهر (برادر بنی جناب) بود، حبیب از قیله چند دختر داشت، پس از مرگ حبیب برادرش اَثُوب [۳] این دختران را از قیله بستد، قیله که تنها مانده بود به عزم دیدار رسول خدا در پی دمساز می گشت، دخترکی از دختران خود را که گریه می کرد و او را بدو رقت آورده بود همراه ببرد، در بین راه که شتر خود را به سرعت می راند اَثُوب را که شمشیر برهنه کشیده در پی او شتابان می آمد بدید، خود را در پناه بناهای بزرگی پنهان ساخت. در یکی از دفعات که بی پروا به تیمار شتر خود

[۱]- صاحب صحاح گوید: اوقیه در حدیث و همچنین در گذشته: چهل درهم بوده است لیکن اکنون در متعارف مردم و اندازه گیری پزشکان: وزن ده درهم و پنج دهم درهم است (ماده وقی).

[۲]- ر. ک به: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۲۲ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵. طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۱۶، چاپ بیروت ۱۳۸۰. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۴۸، چاپ مکتبه المعارف، بیروت ۱۳۶۶ م. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۲۳، چاپ بیروت ۱۳۲۰.

[۳]- اَسَد الغابه، عمر بن اَثُوب (ج ۵، ص ۵۲۵). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۳،

می رفت، اَثُوب با شمشیر کشیده بر وی حمله برد و دشنام گویان دختر برادر خود را طلب می کرد، قیله دختر را به جانب او افکند، و به طلب دمسازی که به اتفاق، نزد رسول - خدا روند به خانه خواهر خود که به همسری یکی از بنی شیبان درآمده بود برفت، یکی از شبها - که در آنجا بود و خواهر، او را خواب می پنداشت - شوهرش که از انجمن شبانه افسانه گویان بازآمده بود گفت: برای قیله دمسازی خوب یافتم، حریث بن حسان شیبانی صبحگاهان با وفد بکر بن وائل به دیدار رسول خدا می رود، قیله که بیدار بود و خود این سخن را شنیده بود، صبح فردا با شتاب برفت و حریث را که چندان دور نشده بود بیافت،

و از او درخواست مصاحبت کرد، حریث با روی گشاده پذیرفت، برفتند تا بر رسول خدا وارد شدند. رسول خدا نماز صبح می گزارد، سفیدی صبح تازه طلوع کرده بود و هوا هنوز تاریک بود و مردم یکدیگر را نمی شناختند، قیله گوید: من که به جاهلیت قریب العهد بودم در صف مردان ایستادم، مردی که پهلوی من قرار داشت پرسید: تو زنی یا مرد؟ چون دانست که من زخم مرا دور ساخت، در صف زنان رفتم و تا طلوع آفتاب در بین آنان بودم، نزدیک رفتم، هرگاه مردی را با منظری خوش و لباسی خاص می دیدم خوب نگاه می کردم تا رسول خدا را برتر از دیگران بینم، چون آفتاب برآمد مردی بیامد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله» رسول خدا پاسخ داد: «و علیک السلام و رحمه الله و برکاته» رسول خدا را در دو دستار کهنه رنگ و رو رفته، با شاخه نخلی پوست کنده نشسته دیدم، دستها دور زانوان حلقه کرده بود، خشوع او در نشستن لرزه بر اندامم افکند، کسی او را از حال من آگاه ساخت، بدون این که به من که در پشت سر او بودم نظر افکند گفت: آرامش بر تو، خداوند ترس از دلم بیرون ساخت، اولین کسی که نزد آن حضرت رفت حریث بود، او از طرف خود و قوم خود با آن حضرت به اسلام بیعت کرد و سپس گفت: نوشته‌ای ده که:

دهناء مرز میان ما و بنی تمیم باشد، هیچ کس از آنان جز مسافر یا مجاور از دهناء به جانب ما نگذرد، رسول خدا دستور نوشتن داد. من که چنین دیدم تاب نیاوردم، چه دهناء وطن من بود، خانه من در آنجا قرار داشت، گفتم: ای رسول خدا! او از تو زمین بی بر تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۴

و بی حاصلی نخواست [۱]، دهناء چراگاه گوسفندان و شتران ما است، زنان و فرزندان بنی تمیم در پشت آن قرار دارند، رسول خدا به نویسنده گفت: ای فرزند! دست بدار بینوا راست می گوید، مسلمان برادر مسلمان است، آب و درخت گنجایش هر دو را دارد، در ستیز با فتنه گران با یکدیگر همکاری می کنند. حریث که این بدید دست بر پشت دست زد (و گذشته را یاد کرد) و گفت: تو با من آنچنان بودی که گفته اند: «حتفها تحمل ضأن

بأظلافها» [۲] یعنی: میش مرگ خود را با سم خویش حمل می کند، کنایه از این که تو خود، خویشتن را در دام من افکنده بودی و من أبدا مرتکب خطایی نشدم. گفتم: به خدا سوگند: اگر تو راهنمای تاریکی من بودی و نسبت به من با گذشت و پاکدامن بودی این سبب نمی شود که مرا در مطالبه نصیبم ملامت کنی، حریت پرسید: نصیب تو در دهناء چیست؟ گفتم: محلّ پابند شترم که تو اکنون برای همسرت می خواهی! بالاخره پس از توافق حریت با قیله، رسول خدا با قیله گفتگویی کرد و در آخر بر روی تگّه پوستی سرخ نوشت: «کسی در حقّ قیله و دخترانش ستم نکند و به اکراه،

[۱]- عبارت حدیث این است: «إِنَّه لم یسألک السویّۃ من الأرض» کلمه «السویّه» در کتب لغت به معنای بی بر و بی حاصل نیامده است، ولی این جانب با توجه به پاره ای از معانی که در کتب صحاح، قاموس، نهاییه و غیره برای ماده این کلمه آمده است و با توجه به عبارت بعد: «إنّما هذه الدهناء عندک مقید الجمل و مرعی الغنم» آن را این طور ترجمه کردم، و محتمل است به معنای زمین مستوی و مستقیم یا مرز میانه بین دو سرزمین باشد (ر. ک به: صحاح، قاموس، فائق، نهاییه، لسان و غیره).

[۲]- حنف: مرگ. ضأن: میش. أظلاف: جمع ظلف، به معنای: سم شکافته مانند گوسفند و گاو. این عبارت مثل است، ریشه آن این است که مردی در سرزمین بی آب و گیاهی گرسنه ماند و چیزی نداشت که با آن سد رمق کند، گوسفندی یافت ولی چیزی نداشت که گوسفند را با آن ذبح کند، همین که گوسفند- طبق معمول- با سم خود زمین را می سائید، کاردی نمایان شد، و مرد با همان کارد گوسفند را ذبح کرد، لذا این جمله مثل شد برای کسی که در اثر سوء تدبیر به زبان خود کمک می کند (ر. ک. به: مجمع الامثال میدانی ج ۱، شماره ۱۰۲۰. نهاییه ابن اثیر ماده حنف).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۵

آنان را به همسری وادار نکنند، مسلمانان آنان را یاری دهند و آنان هم نیکی کنند و بدی

نکنند» [۱].  
 صفیّه و دحبیه: دختران علیّه، همانان که حدیث قیله را نقل کرده‌اند، گویند که: جدّ ایشان: حرمله نیز نزد رسول خدا آمد و چندی بماند تا رسول خدا او را نیک بشناخت، هنگام بازگشت خود را سرزنش کرد و گفت: به خدا قسم که: بازنگردم تا نزد آن حضرت دانش خود افزون کنم، آمدم و بپای ایستادم و گفتم: ای پیامبر خدا! دستور العملی ده تا به کار بندم، فرمود: کار نیک را انجام ده و از بد پرهیز، بازگشتم، چون به شتر سواری خود رسیدم بار دیگر نزد رسول خدا آمدم و در جای اول یا نزدیک آنجا ایستادم و گفتم: چه دستور می‌دهی تا به کار بندم؟ فرمود: ای حرمله! کار نیک را انجام ده و از بد پرهیز، و نگاه کن در آن هنگام که از نزد قوم می‌روی چه دوست داری درباره‌ات بگویند، آن را انجام ده، و چه دوست نداری درباره‌ات بگویند، از آن پرهیز [۲].

## شرفیابهای اهل یمن

### ۲۹- وفد طیّی

پانزده مرد از قبیله طیّی- از جمله: وزر بن جابر بن سدوس بن أصمع نبهانی، قبیصه بن الأسود بن عامر [۳]، مالک بن عبد الله بن خبیری [۴]، قعین بن خلیف بن جدیله و مردی از بنی بولان- برای دیدار رسول خدا به مدینه آمدند، سروری این

[۱]- طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۱۷ چاپ بیروت ۱۳۸۰، اسد الغابه ج ۵، ص ۵۳۵، چاپ

افست تهران، اسماعیلیان.

[۲]- طبقات ج ۱، ص ۳۲۰، ص ۳۲۰.

[۳]- از جرم طیّی (طبقات ج ۱، ص ۳۲۱ چاپ بیروت ۱۳۸۰).

[۴]- از بنی معن (منبع گذشته).

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۶۷۶  
 گروه را زید الخیل بن مهلهل که از بنی نبهان بود به عهده داشت، رسول خدا در مسجد بود، مردم وفد شتران خود را در جلو خان مسجد بسته و نزد حضرت آمدند، رسول خدا اسلام را بر ایشان عرضه داشت، و چون اسلام آوردند به هر یک پنج اوقیه نقره جاززه داد، و به زید الخیل دوازده و نیم اوقیه داد، رسول خدا درباره زید می گفت: هیچ مردی از عرب نزد من به فضل یاد نشد جز این که او را کمتر از آن یافتم که می گفتند، مگر زید الخیل که او را بیش از آن یافتم که توصیف می کردند، و او را زید الخیر نامید، و سرزمین فید و زمینهای دیگری را برای ارتزاق به او واگذار کرد و در این باره به او نوشته ای هم داد. زید با قوم خود بازگشت، و چون به جایی که به آن فرده می گفتند رسید به تب مبتلا گشت و پس از سه روز در همان جا درگذشت، بعضی هم مرگ او را در آخر خلافت عمر دانسته اند، گویند: همسر زید آنچه را که رسول خدا برای او نوشته بود پاره کرد [۱].

در قسمت سرایا دانسته شد که در ربیع الآخر سال نهم رسول خدا علی بن ابی طالب را با گروهی برای ویران کردن بتخانه فلس بر سر قبیله طیّی فرستاد، در این سریّه علی بن ابی طالب پس از ویران ساختن بت و بتخانه غنائمی به دست آورد و تعدادی هم اسیر به مدینه آورد از جمله اسیران: سفّانه: دختر حاتم طائی بود، برادر او هم عدی بن حاتم که در مقابل لشکریان اسلام تاب مقاومت نیاورده بود با خاندان خود به شام گریخت. سفّانه چند بار از رسول خدا تقاضای آزادی و مساعدت کرد، رسول خدا او را آزاد ساخت و جاززه اعطاء فرمود و مخارج سفر داد و با کسانی مورد اعتماد نزد برادرش به شام فرستاد [۲] چون، سفّانه نزد برادر آمد بدو گفت: «القاطع الظالم! احتملت بأهلك

[۱] - سیره ابن هشام ج ۴، ص ۲۲۴ چاپ مصر ۱۳۵۵. طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۲۱، چاپ بیروت ۱۳۸۰. معجم البلدان ج ۴، ص ۲۴۸ چاپ بیروت ۱۳۷۶ (ماده فرده) اسد



الغابه ج ۲، ص ۲۴۱ چاپ افست اسماعیلیان. سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۲۵ چاپ بیروت. سیره نبویه هاشم سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۳. [۲]- رجوع شود به صفحه: ۶۱۷-۶۱۸. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۷ و ولدك و تركت بقيه والدك» ای برنده ستمگر! زن و فرزند خود را بردی، و بازماند پدرت را به جای گذاری! و پس از چند روز که نزد برادر بماند او را بر پیوستن به رسول خدا تشویق کرد، عدی برفت و در مسجد حضور آن حضرت شرفیاب شد، چون سلام کرد رسول خدا پرسید: این مرد کیست؟ گفت: عدی بن حاتم، او را به خانه برد و بر وساده‌ای بنشانند و خود بر زمین نشست و اسلام بر وی عرضه کرد، عدی اسلام آورد و از جانب رسول خدا عامل صدقات قوم خویش گشت [۱]. نقل کرده‌اند که: عمرو بن المسبح بن کعب بن عمرو بن عصر بن غنم بن حارثه بن ثوب بن معن طائی که مردی صد و پنجاه ساله بود بر رسول خدا وارد شد و از آن حضرت از حکم شکار پرسید، رسول خدا فرمود: «کل ما أصمیت ودع ما أنمیت» آنچه را شکار کردی و از دیدگاهت پنهان نشده جان داده است بخور، و آنچه را شکار کردی و از دیدگاهت پنهان شده جان داده است ترک کن. عمرو زبردست‌ترین تیرانداز عرب بود، امرؤ القیس بن حجر در اشعار خود زبردستی او را در تیراندازی ستوده است [۲].

### ۳۰- وفد تجیب [۳]

سیزده مرد از مردم تجیب با صدقات واجبه اموال خود نزد رسول خدا آمدند، رسول خدا شاد شد و به آنان خوش آمد گفت و مقام و منزلتشان گرامی داشت، و به بلال دستور داد به نیکی از ایشان پذیرایی کند و جاززه دهد، گویند: رسول خدا بیش از آن که به سائر وفدها جاززه می‌داد به این وفد مرحمت فرمود، سپس گفت: آیا کس

[۱]- سیره ابن هشام ج ۴، ص ۲۲۵-۲۲۷ چاپ مصر ۱۳۵۵. طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۲۲ چاپ بیروت ۱۳۸۰. البدایه و النهایه ج ۵، ص ۶۳ چاپ بیروت. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۲۵ چاپ بیروت.

[۲]- طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۲۲.

[۳]- قبیله‌ای است از کنده (معجم البلدان ج ۲، ص ۱۶ چاپ بیروت ۱۳۷۵). تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۸، دیگری باقی مانده است؟ گفتند: آری، غلامی که از همه ما کم سن و سالتر است و او را بر سر باروبنه خود نهاده‌ایم، فرمود: او را نزد ما فرستید، غلام آمد و گفت: من مردی از فرزندان آن جماعتم که در همین نزدیکی نزد تو آمدند و حوائج آنان بر آوردی، اکنون حاجت مرا نیز بر آور، فرمود: چه حاجت داری؟ گفت: از خداوند بخواه مرا بیمارزد و بر من رحمت آورد و بی نیازی مرا در دلم قرار دهد، رسول خدا همین دعا در حق او بکرد، و بعد دستور داد همانند همان که به مردی از اصحاب می دهند به او دهند، سپس بازگشتند، سال دهم که رسول خدا آنان را در منی بدید از حال غلام جويا شد، گفتند: هیچ کس را قانع تر از او نسبت به آنچه خداوند به او روزی کرده است ندیده‌ایم، فرمود: امیدوارم همه ما با خاطری جمع روزگار بسپریم [۱].

### ۳۱- وفد خولان [۲]

نقل کرده‌اند که: در شعبان سال دهم ده نفر از مردم خولان نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما به خداوند ایمان آورده و فرستاده او را هم تصدیق می کنیم، سایر مردم قوم ما هم در زیر سلطه ما قرار دارند، برای آمدن نزد تو رنج سفر هموار کرده، و پست و بلندیهای بسیاری زیر پا نهاده‌ایم، رسول خدا به آنان وعده ثواب داد و سپس از وضع عمّ انس [۳] جويا شد، گفتند: بد است، خداوند او را به آنچه تو آورده‌ای تبدیل فرمود، برای او تنها برخی از پیرمردان و پیرزنان باقی مانده‌اند، اگر برگردیم او را درهم

می‌شکنیم، چه ما از ناحیه او گول خورده و در فتنه افتاده‌ایم. مردم وفد در مدینه قرآن و سنت آموختند و چون بازگشتند بت را در هم شکستند و به حلال و حرام خدا گردن نهادند [۴].

- [۱]- طبقات ج ۱، ص ۳۲۲. سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۳۰.  
 [۲]- قبیله‌ای است از یمن (سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۳۶).  
 [۳]- بت قبیله خولان (طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۲۴).  
 [۴]- طبقات ج ۱، ص ۳۲۴. البدایه و النهایه ج ۵، ص ۹۳. سیره حلبیه ج ۳، ص ۲۳۶.  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۷۹

### ۳۲- وفد جعفی [۱]

روایت شده است که: قبیله جعفی خوردن گوشت دل را حرام می‌دانستند، چون وفد آن قبیله: قیس بن سلمه بن شراحیل [۲] و سلمه بن یزید که برادران مادری و فرزندان ملیکه دختر حلو بن مالک [۳] بودند نزد رسول خدا آمده و اسلام آوردند، رسول خدا دستور داد دل بریان شده‌ای آوردند و به سلمه بن یزید داد سلمه دستش بلرزید و در عین حال به دستور آن حضرت بخورد و در این باره گفت: علی آنی أکلت القلب کرها و ترعد حین مسّته بنانی رسول خدا برای قیس بن سلمه نوشت: کتاب من محمد رسول الله لقیس بن سلمه بن شراحیل إنی استعملتک علی مرّان و موالیها و حریم و موالیها و الکلاب و موالیها: من أقام الصلاة و آتی الزکاه و صدق ماله و صفاه [۴].

سپس قیس و سلمه گفتند: ای رسول خدا! مادر ما: ملیکه رنجیده را از رنج می‌رهانید، نیازمند را اطعام می‌کرد و بر مسکین شفقت می‌آورد ولی در حالی از دنیا رفت که دخترک خود را زنده به گور کرده بود فرمود: در آتش دوزخ است، خشمناک

برخواستند، رسول خدا فرمود: باز گردید، توجّه نکردند و می گفتند: به خدا قسم: کسی که به ما گوشت دل خوراید و معتقد است مادر ما در آتش دوزخ است شایسته است

[۱]- منسوب به قبیله‌ای است از مدحج، دارای سرزمینی در یمن، ۴۲ فرسخ تا صنعاء

(معجم البلدان ج ۲، ص ۱۴۴. لباب ج ۱، ص ۲۴۸ چاپ بغداد مکتبه المثنی. معجم قبائل

العرب ج ۱، ص ۱۹۵ چاپ بیروت ۱۳۸۸).

[۲]- از بنی مرّان بن جعفی.

[۳]- از بنی حریم بن جعفی.

[۴]- نوشته‌ای است از محمد رسول خدا به قیس بن سلمه بن شراحیل: من تو را عامل

خود ساختم بر قبیله مران و وابستگانش و قبیله حریم و وابستگانش و قبیله کلاب و

وابستگانش و بر هر کس که نماز را به پیا می‌دارد و زکاه می‌دهد و مال خود را صدقه

می‌دهد و تصفیه می‌کند.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۸۰.

از او پیروی نشود، چون برفتند در بین راه به مردی از أصحاب که شتری از صدقه با خود

داشت برخوردند، مرد را بیستند و شتر را براندند، خبر این واقعه به پیغمبر - صلی الله علیه

و آله - رسید، فرمود: لعن الله رعلا و ذکوان، و عصیة و لحيان، و ابني مليكة: ابن حریم و

مرّان [۱].

نقل شده است که: أبو سبره: یزید بن مالک بن عبد الله بن ذؤیب بن سلمه بن عمرو بن

ذهل بن مرّان بن جعفی با دو فرزندش: سبره و عزیز بر پیامبر گرامی اسلام وارد شدند،

رسول خدا از عزیز پرسید: نام تو چیست؟ گفت: عزیز، فرمود: جز خداوند عزیز نیست،

و او را عبد الرحمن نامید. أبو سبره و فرزندانش اسلام آوردند.

أبو سبره به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! در پشت دست من دملی است که مانع از

این است که مهار شتر خود را به دست گیرم. رسول خدا چوبه تیری خواست و با آن بر

دمل کشید تا از بین برفت. آنگاه ابو سبره و فرزندان او را دعا کرد. ابو سبره از آن حضرت خواست تا جردان [۲] را که دره‌ای است در یمن به او واگذار کند، رسول خدا هم وادی جردان را به او واگذار فرمود [۳].

### ۳۳- وفد صداء [۴]

چون در سال هشتم هجرت، رسول خدا از جعرانه بازگشت، قیس بن سعد ابن عباده را به ناحیه یمن فرستاد و دستور داد: بر صداء حمله برد، قیس با چهارصد

- [۱]- خداوند لعنت کند قبیله‌های: رعل و ذکوان و عصیه (قتله بثر معونه) و لحيان و دو فرزند ملیکه: ابن حریم و مران را (ر ک به: طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۲۵ چاپ بیروت ۱۳۸۰ ه. و البدایه و النهایه ج ۵، ص ۹۳ چاپ بیروت ۱۹۶۶ م).
- [۲]- طبقات: جردان (به حاء مهمله)، (ج ۱، ص ۳۲۵).
- [۳]- طبقات ج ۱، ص ۳۲۵.
- [۴]- نام قبیله‌ای است از عرب، سرزمین آنان هم به همین نام نامیده شده (معجم - البلدان ج ۳، ص ۳۹۷ چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه).
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۸۱.
- نفر از مسلمین در ناحیه قنات [۱] اردو زد، مردی از صداء از مقصد آنان جویا شد. چون آگاه گشت به شتاب نزد رسول خدا آمد و از آن حضرت خواست دستور بازگشت سپاه دهد و تعهد کرد قوم خود را به انقیاد وادارد، رسول خدا سپاه را بازگرداند. و پس از آن پانزده مرد از مردم صداء نزد آن حضرت آمده اسلام آوردند، و از طرف قوم خود بیعت کردند، و به سرزمین خود بازگشتند، و اسلام در بین آنان رواج یافت، صد مرد از آن مردم در حجّه الوداع حضور رسول خدا شرفیاب شدند [۲].

### ۳۴- وفد مراد [۳]

فروه بن مسیک مرادی، از ملوک کنده بپرید و بر رسول خدا وارد شد و از آن حضرت پیروی کرد، و نزد سعد بن عباده منزل گزید و به فرا گرفتن قرآن و احکام اسلام پرداخت. رسول خدا او را دوازده اوقیه جاززه داد و بر شتری برگزیده سوار کرد، و حله‌ای از بافته عمان بخشید و عامل خود بر قبیله‌های: مراد، زبید و مذحج گردانید، و خالد بن سعید بن العاص را همراه او برای دریافت صدقات فرستاد و به او نوشته‌ای در اندازه‌های زکات داد، فروه همچنان عامل صدقات بود تا رسول خدا (ص) وفات یافت [۴].

### ۳۵- وفد زبید

عمرو بن معدیکرب با ده نفر از قبیله بنی زبید به مدینه وارد شدند، پرسید: سرور این سرزمین کیست؟ گفتند: سعد بن عباده. بر در خانه سعد رفت، سعد بیرون آمد و خوش آمد گفت و او را گرامی داشت و نزد رسول خدا برد، عمرو با یارانش اسلام آوردند و چند روز بماندند و از آن حضرت جاززه دریافت داشتند و به سرزمین خویش بازگشتند، چون رسول خدا وفات یافت عمرو مرتد شد و سپس اسلام

[۱]- نام دو وادی است: یکی در مدینه و دیگری در طائف (معجم البلدان ج ۴، ص ۴۰۱ چاپ بیروت ۱۳۷۶).

[۲]- طبقات ابن سعد ج ۱، ص ۳۲۶ چاپ بیروت ۱۳۸۰. سیره حلبیه ج ۳، ص ۳۳۷ چاپ بیروت.

[۳]- قبیله‌ای در یمن (ر ک به: مصباح).

[۴]- الطبقات الکبری. ج ۱، ص ۳۲۷.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۸۲، اختیار کرد و در بسیاری از فتوحات اسلامی عهد خلیفه اول و دوم شرکت داشت.

قیس مرادی: برادرزاده عمرو هم که او را بر اسلام ملامت می کرد پس از عمرو مسلمان شد، و در این که از زمره صحابه است یا خیر، اختلاف است [۱].

### ۳۶-۷۲: وفدهای دیگری

حضور آن حضرت رسیدند که به علت ضیق مجال و عدم توانائی فعلی تنها به ذکر نام آنها بسنده می کنیم. طالبین به کتب تواریخ و سیر از جمله: جلد اول کتاب الطبقات الکبری [۲] مراجعه کنند. این وفدها عبارتند از: وفد کنده، وفد صدف، وفد خشین، وفد سعد هذیم، وفد بلی، وفد بهراء، وفد عذره، وفد سلامان، وفد جهینه، وفد کلب، وفد جرم، وفد ازد، وفد غسان، وفد حارث بن کعب، وفد همدان، وفد سعد العشیره، وفد عنس، وفد الداریین، وفد الرهاویین، وفد غامد، وفد النخع، وفد بجیله، وفد خشعم، وفد الأشعریین، وفد حضر موت، وفد ازد عمان، وفد غافق، وفد بارق، وفد دوس، وفد ثماله و الحدان، وفد أسلم، وفد جذام، وفد مهره، وفد حمیر، وفد نجران، وفد جیشان و وفد السباع [۳].

بسمه تعالی و له المنه علی الختام  
پایان به تاریخ ۲۲ / ۸ / ۱۳۶۲ مطابق ۷ صفر ۱۴۰۴

[۱]- مرجع گذشته، ص ۳۲۸

[۲]- ص ۳۲۸-۳۵۹

[۳]- این کتاب با این که در تاریخ حیات پیامبر گرامی اسلام از جامعیت و کمال و مزایای کم مانندی برخوردار است متأسفانه شاید به علت عدم وفاء عمر مؤلف گرامی آن، علاوه بر تعدادی از وفدها، بعضی از حوادث مهم سنوات اخیر تاریخ آن حضرت (ص) را فاقد است مانند: حجه الوداع، واقعه غدیر خم، پاره‌ای از خصوصیات و صفات آن حضرت، مخصوصاً واقعه وفات پیامبر گرامی (ص) این جانب با این که به تکمیل آن

همت گماشته بودم ولی به علت حادثه‌ای که اتفاق افتاد تنها توانستم تعدادی از وفدها را بر آن بیفزایم، امید است توفیق یار شده در چاپهای بعدی این مهم انجام پذیرد. ابو القاسم گرجی.

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۸۳

## فهارس کتاب

### اشاره

۶۸۵	سوره‌ها	و	آیات	فهرست	۱-
۶۹۲	آثار	و	اخبار	فهرست	۲-
۶۹۸	اشعار			فهرست	۳-
۷۰۴	برده شده	نام	دیگر کتب	فهرست	۴-
۷۱۷	اشخاص			فهرست	۵-
۸۰۳	جمعیتها.	و	قبائل	فهرست	۶-
۸۲۶	زمانها.	و	مکانها	فهرست	۷-
۸۴۹	سریه‌ها.	و	غزوات	فهرست	۸-
۸۵۷	وفدها.			فهرست	۹-
۸۶۱	بتها.	نام		فهرست	۱۰-
۸۶۳	مطالب			فهرست	۱۱-
۸۹۰	غلطنامه				۱۲-

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۸۵

## فهرست آیات و سوره‌ها به ترتیب صفحات



آیات و سور (صفحه)	و قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (فرقان - ۳۸)	۱
و قَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ (نوح - ۲۳)	۷	
قریش	و ۴۴	ذ
فیل	۴۹	ذ
أنفال	۸۵	ذ
دخان	۸۵	ذ
قدر	۸۵	ذ
اقراً باسمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۸۵، ۸۶ ذ، ۲۰۹		
و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۱۰۰ ذ، ۱۰۲		
فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (حجر - ۹۴ تا ۹۶) ۹۹ ذ، ۱۱۲		
قلم	۱۲۶	ذ
مدثر	۱۱۸	ذ
حجر، ۹۰، ۹۳	۱۱۸	ذ
سبأ، ۴۷	۱۲۱	ذ
فصلت، ۱، ۲۷	۱۲۱	ذ
رعد، ۳۱	۱۲۳	ذ
فرقان، ۷، ۱۰ و ۲۰	۱۲۳	ذ
روم، ۱۳	۱۲۴	ذ
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی	متن، ص: ۶۸۶	
بنی اسرائیل (۱۷) ۹۰، ۹۳	۱۲۴	ذ
اقراً، ۹، ۱۹	۱۲۵	ذ
قلم، ۹، ۱۶	۱۲۶	ذ
کھف، ۱، ۲۶ و ۸۳	۱۲۶ ۸۵	ذ

ذ	۱۲۶		۲۷	شعراء،
ذ	۱۲۶	۸۵	إسرائيل،	بنی
ذ	۱۲۷		۲۶	فصلت،
ذ	۱۲۷	۳۰	،۲۱	مدثر،
ذ	۱۲۹		۹۷	نساء،
تا:		،۱		کهیص،
۱۵۰	ذ، و	۱۴۸ (۲۵)	بِجَذَعِ النَّخْلَةِ	وَ هُزِّي إِلَيْكَ
ذ		۱۴۸	۱۷۱	نساء،
ذ	و	۱۵۸	،۱ (۱۰۴)	همزه
ذ		۱۵۷	،۱	تبت،
۱۵۸		۱۰۰	،۹۸	انبیاء،
ذ		۱۵۸	،۷۷	مریم،
ذ		۱۵۸	۱۰۸	أنعام،
ذ		۱۵۸	،۵	فرقان،
ذ		۱۵۸	۱۵	قلم،
ذ		۱۵۸	،۷	جاثیه،
ذ		۱۶۰		کافرون
ذ		۱۵۹	،۱۰۱	أنبياء،
ذ		۱۵۹	،۲۶	أنبياء،
	متن، ص: ۶۸۷،	آیتی	پیامبر اسلام،	تاریخ
ذ	۱۵۹	۶۱	و ۵۹	،۵۷
ذ		۱۵۹	۱۳	،۱۰
ذ		۱۵۹	۳۲	،۳۱
				زخرف،
				قلم،
				زخرف،

ذ	۱۵۹	۲۹	۲۷،	فرقان،
ذ	۱۶۰	۸۰	۷۸،	یس،
ذ	و ۱۶۰	۱۴	،۱ (۸۰)	عبس
ذ	و ۱۶۰	۶	،۱ (۱۰۹)	کافرون
ذ	۱۶۰	۴۸	۴۳،	دخان،
ذ	۱۶۰	۶۰	اسرائیل،	بنی
ذ	۱۶۱	خُلِقَ عَظِيمِ	لَعَلَى	وَ اِنَّكَ
ذ	۱۶۱	اَلْقَلْبِ غَلِيْظًا	فَطَّأ	وَ لَوْ كُنْتَ
ذ	و ۱۶۸	،۱۶۷ ۳	،۱ (۱۰۸)	کوثر
ذ	۱۶۷	۸۳	۸۲،	مائده،
ذ	۱۶۷	۵۵	۵۲،	قصص،
ذ	۱۶۷	۵۴	۵۲،	أنعام،
ذ	۱۶۷		۱۰۳	نحل،
ذ	۱۶۸	۹	۸،	أنعام،
۱۶۸		۱۰		أنعام،
ذ	۱۷۲	۳۱	۲۹،	أحقاف،
ذ	۱۷۲	۲۸	،۱	جنّ،
ذ	۱۷۳	۱	(بنی اسرائیل)	إسراء
۱۷۵		۱		قمر،
ذ	۱۸۳	۱۲	(۶۰)	ممتحنه
متن، ص: ۶۸۸	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
ذ	۲۰۶	۵۵	۵۳، (۳۹)	زمر
۲۱۴	(۳۰، (۸)،	(أنفال)	كَفَرُوا	وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ

۲۱۴	(۳۱، ۳۰، (۵۲)،	طوره	به	(طور	۲۱۴	۳۱	۳۰	(۵۲)	یس	۲۱۴
۲۱۵	(۳۶)،	۱،	(۹)	یس	۲۱۵				یس	۲۱۵
۲۱۶	(۲۰۷، (۲)،	بقره	اللّه	مرضات	۲۱۶				یس	۲۱۶
۳۳۳	(۱۲۹، ۱۲۸،	توبه،	تا	آخر	۳۳۳				یس	۳۳۳
۲۳۳	(۳	مائده،	دینکم	اکملت	۲۳۳				یس	۲۳۳
۲۳۴	(۲۸۱	بقره،	إلی	اللّه	۲۳۴				یس	۲۳۴
۲۳۵	(۷۵، (۹)،	أنفال	اللّه*	فی	۲۳۵				یس	۲۳۵
۲۵۳	۲۱۸	۲۱۷،	(۲)،	بقره	۲۵۳				یس	۲۵۳
۲۵۵	۲۴	مائده،			۲۵۵				یس	۲۵۵
ذ	۲۵۶	۷	أنفال،		ذ				یس	ذ
۲۶۶	۱۲۷	۱۲۳،	۱۳،	۱۲،	۲۶۶				یس	۲۶۶
۲۶۶	۷۸	۷۷،	نساء،		۲۶۶				یس	۲۶۶
۲۶۶	۷۱	۶۷،	و	۵۱،	۲۶۶				یس	۲۶۶
۲۶۶	۱۲۷	۱۲۴،	(۱۹)	حج	۲۶۶				یس	۲۶۶
۳۳۸	۳۰۶،	۲۶۶،	عمران	آل	۳۳۸				یس	۳۳۸
ذ	۲۶۶	۱۲	۹،	أنفال،	ذ				یس	ذ
ذ	۲۷۱	۹۷،	نساء،		ذ				یس	ذ
ذ	۲۹۶	۵۸	أنفال،		ذ				یس	ذ
ذ	۲۹۶	۱۳	۱۲،	عمران،	ذ				یس	ذ
ذ	۲۹۷	۵۶	۵۱،	مائده،	ذ				یس	ذ
۶۸۹:ص،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ	۶۸۹:ص،				یس	۶۸۹:ص،
۳۰۰	۱۱	مائده،			۳۰۰				یس	۳۰۰

۳۰۷	۳۶	أنفال،
ذ	۱۲۲	آل عمران،
۳۱۸	۱۲۸	آل عمران،
۴۴۹	۳۸۴، ۳۲۵	إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (آل عمران، ۱۷۳)
ذ	۳۸۷ و	حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۳۴۷ و ذ،
ذ	۳۵۶	بقره (۲)، ۲۰۴، ۲۰۷
۳۶۷	ذ، ۳۶۴	حشر (۵۹)، (بنی نضیر)
ذ	۳۷۱	نساء، ۱۰۱، ۱۰۳، ۳۶۸
۳۷۴	۱۱	مائده،
۳۷۴	۱۰۴ و	نساء، ۸۴
ذ	۳۷۵	فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ مِنْ آل عمران، (۱۷۴)
۳۷۶	۶۷	نحل،
۳۷۶	۴۳	نساء،
۳۷۶	۹۱	مائده، ۹۰،
ذ	۳۷۶ و	بقره (۲)، ۱۰۹، ۲۱۹
۳۷۶	۳۳	أعراف،
۳۷۸	۲۱۴	بقره،
۳۷۸	۲۷	آل عمران، ۲۶،
۳۷۸	۶۴	نور، ۶۲،
۳۷۸	۲۵	أحزاب، ۹،
۳۷۹	۵۵	نساء، ۵۱،
ذ	۳۹۴ و	فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ (بقره (۲)، ۲۵۱)
۶۹۰	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام، متن، ص: ۶۹۰

و کفی الله المؤمنین القتال بعلی و کان الله قویاً عزیزاً					
(أحزاب، ۲۵) بنابر روایت مفید از ابن مسعود ۳۹۵ و ذ					
أحزاب	۴۰۵	و	ذ،	۵۴۴	
أنفال،	۵۶	۵۸	۴۰۸	ذ	
أحزاب،	۲۶،	۲۷	۴۰۸	ذ، ۴۱۸،	۴۱۹
أنفال،		۲۷			۴۱۰
توبه،		۱۰۲			۴۱۱
يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ (منافقون، ۸) ۴۴۳ و ذ					
هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا (منافقون، ۷) ۴۴۴ و ذ					
حجرات	۴۴۷	و		ذ	
نور	(۲۴)،	۱۱،	۲۷	۴۵۰	ذ
مائده،	۳۳،		۳۴		۴۵۷
بِسْمِ	اللهِ	الرَّحْمَنِ	الرَّحِيمِ*		۴۶۷
فتح	(۴۸)	۴۷۰	و	ذ	
ممتحنه،	۹	۴۷۶	و	ذ	
مجادله		(۵۸)			۵۰۰
الم، غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ (روم، ۱- ۳) ۵۰۰ و ذ					
و لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا (نساء، ۹۴) ۵۲۲، ۵۲۷					
لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ (فتح، ۲۷) ۵۲۵ و ذ					
وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا	۵۴۳،	۵۴۴،		۵۴۵	
نساء،	۹۳	۵۴۷		ذ	
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی				متن، ص: ۶۹۱،	
ممتحنه		۵۵۳		ذ	

جاء الحقُّ و زهقَ الباطلُ إنَّ الباطلَ كانَ زهوقاً (بنی اسرائیل، ۸۱) ۵۶۶ و ذ					
آل عمران،	۶۷	۵۶۸	و	ذ	
حجرات،	۱۳			۵۶۹	
أعراف،	۱۳۸	۵۸۵	و	ذ	
توبه،	۲۵، ۲۶	۵۸۶، ۵۸۷	و	ذ	۵۹۰ و ذ
إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (حجرات، ۱، ۵) ۶۱۲ و ذ					
توبه،	۴۹	۶۲۰	و	ذ	
توبه،	۸۱	۸۲	و	ذ	۶۲۰
توبه،	۹۲	۶۲۱	و	ذ	
توبه،	۹۰	۶۲۲	و	ذ	
توبه،	۸۷	۶۲۲	و	ذ	
توبه،	۴۳	۶۲۲	و	ذ	
توبه،	۷۹، ۸۰	۶۲۳، ۶۲۴	و	ذ	
توبه،	۷۴	۶۳۰	و	ذ	
توبه،	۶۴	۶۶	و	ذ	۶۳۰
توبه،	۱۰۷،	۱۱۰	و	ذ	۶۳۷
توبه	۶۳۹،	۶۴۷،		۶۴۹	۶۴۸،
توبه،	۱۱۸	۶۴۵	و	ذ	۶۴۶، ذ
توبه،	۹۴	۹۵	و	ذ	۶۴۶
حجرات،	۱۷	۶۵۱	و	ذ	
رعد،	۸	۱۳		۶۶۵	

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۹۲

**فهرست اخبار و آثار به ترتیب صفحات**

- (اخبار و آثار) (صفحه) إذا بلغ نسبی إلى عدنان فأمسکوا ۱  
 کذب النسّابون قال الله تعالى و قرونا بین ذلك كثيرا ۱  
 لا تسبوا مضر و ربيعة فإنهما کانا مسلمین ۵  
 آمن شعره و کفر قلبه ۱۶  
 صریحا قریش ابنا کلاب ۳۶  
 أنا ابن العواتک. و أنا ابن العواتک من سلیم ۴۱  
 إنّ الله یبعث جدی عبد المطلب أمّة واحدة فی هیئة الأنبیاء و زیّ الملوک ۴۷  
 أنا أعربکم، أنا قرشی و استرضعت فی بنی سعد بن بکر ۵۸  
 دعوا ابنی، فو الله إنّ له شأنًا ۶۰  
 دعوا ابنی، فإنّه یؤنس ملکا ۶۰ ذ  
 دعوا ابنی، إنّه لیحدّث نفسه بملک ۶۰ ذ  
 أبی ساد فقیرا و ما ساد فقیر قلبه ۶۱  
 الیوم ماتت أمّی ۶۱  
 إنّها کانت أمّی، ... ۶۱  
 قد حضرته مع عمومتی و رمیت فیہ ... ۶۵  
 لقد شهدت حلفا فی دار عبد الله بن ... ۶۷ و ذ  
 همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید (یعنی علی را). ۸۲ ذ  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۹۳  
 من پیش از آن که احدی از این امت، خدا را پرستش کند هفت سال او را عبادت کردم  
 ۸۲ ذ  
 هفت سال بود که آواز فرشته‌ها را می‌شنیدم ... ۸۲ ذ



فرشتگان بر من و علی هفت سال درود فرستادند چه شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد جز از من و علی به آسمان بالا برده نشد. ۸۲ ذ  
و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل ... ۸۲ ذ  
و لقد كان يجاور في كل سنة ... ۸۳  
روز دوشنبه هفدهم ماه رمضان در کوه حراء فرشته‌ای بر رسول خدا که در آن روز  
چهل‌ساله بود نازل شد و فرشته‌ای که وحی آورد جبرئیل بود. ۸۴  
در حالی که خفته بودم جبرئیل با نوشته‌ای از دیبا نزد من آمد و گفت: ... ۸۵  
اول کسی که با رسول خدا نماز گزارد ... ۹۰ ذ  
رسول خدا روز دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه نماز خواند ۹۰ ذ  
منم بنده خدا و برادر رسول او و منم صدیق اکبر ۹۰ ذ  
دو روز در اوقات پنج نماز جبرئیل بر رسول خدا نازل می‌شد ۹۱  
در آغاز بعثت که داستان رسول خدا ... ۹۱ و ذ  
صل جناح ابن عمك و صل عن يساره ۹۷  
الحمد لله أحمده و أستعينه و أومن به ۱۰۱ ذ  
يا معشر قريش و يا معشر العرب! ... ۱۰۴ ذ  
إن الله لم يبعثني لجمع الدنيا و الرغبة فيها و ... ۱۰۵ و ذ  
يا أيها الناس قولوا: لا إله إلا الله تفلحوا و تنجحوا ۱۰۵ و ذ  
يا عم و الله لو وضعوا الشمس في يميني ... ۱۰۶ ذ  
اللهم حوالينا و لا علينا ۱۱۹ ذ  
و عرجت به إلى سمائك ۱۷۴ ذ  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۹۴  
كنت على قبله لو صبرت عليها ۱۸۷ ذ  
أبايعكم على ان تمنعوني مما تمنعون منه نساءكم و ابناكم ۱۹۰ ذ

ذ	۱۹۰	...	الهدم	و	الدم	الدم	بل
ذ	۱۹۸	...	عشر نقیبا	اثنی	منکم	إلیّ	أخرجوا
ذ	۱۹۸	...	عشر نقیبا	إسرائیل	من	أخذ	إنّ موسى
ذ	۱۹۹	...	کفلاء،	بما	قومکم	على	أنتم
ذ	۲۰۲	...	تأمنون بها	و	إخوانا	و	إنّ الله عزّ و
ذ	۲۰۷	...	العاصی؟	و	هشام بن	بعايش بن	من لی
ذ	۲۰۸	...	صهیب	ربح	صهیب،	ربح	ربح
ذ	۲۱۴	...	الأخضر،	هذا	الحضرمی	و	نم على فراشى
ذ	۲۱۵	...	أحدهم	أنت	ذلك.	أقول	نعم أنا
۲۲۰	...	...	شاتها	فی	لها	بارك	اللهمّ
۲۲۰	...	...	آخرهم	القوم	ساقی	ساقی	ساقی
۲۲۴	...	...	حرّی	كبد	ذات	كلّ	نعم فی
۲۲۴	...	...	سراقة	اكفنا	اللهمّ	اللهمّ	اللهمّ
۲۲۸	...	...	مأمورة	فإنّها	سبيلها	خلّوا	خلّوا
۲۲۸	...	...	رحله	مع	المرء	المرء	المرء
ذ	۲۲۹	...	سفل البيت	أن	نكون	و	إنّ أرفق بنا
۲۲۹	...	...	سمیة	ابن	و	بمن	و
۲۳۰	...	...	لعمّار؟	و	لهم	ما	ما
۲۳۰	...	...	موسى	كعریش	عریش	لا،	لا،
۲۳۱	...	...	الله	عبد	یا	ترضى	أ لا
۲۳۲	...	...	الله	لكنّ	و	زوجته	ما أنا
۶۹۵:ص	...	...	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ	تاریخ
۲۳۵	...	...	أخوين	أخوين	الله	فی	تأخّوا

مالک	یا	أبا	تراب؟	...	۲۵۰
ما	أمرتکم	بقتال	فى	الشهر	الحرام
۲۵۳					
هذه	مکة	قد	ألقت	إلیکم	أفلاذ
۲۵۶					کبدها
اللهم	هذه	قریش	قد	أقبلت	بخیلائها
۲۶۰					و فخرها ...
کنّا	إذا	احمرّ	البأس	اتقینا	برسول
۲۶۶					اللّه
					صلّى
					الله
					عليه
					و آله ...
لا	ينتطح	فيها	عزنان	۲۹۴	
حمزة	بن	عبد	المطلب	أسد	الله
۳۲۳					و أسد
					رسوله
لن	أصاب	بمثلک	أبداء،	...	۳۲۳
ذ					
جاءنى	جبرئیل	فأخبرنى:	إنّ	حمزة	...
ذ					۳۲۳
إنّ	زوج	المرأة	منها	لبمكان	۳۲۴
ذ					
لكنّ	حمزة	لا	بواكى	له	۳۲۵
ذ					
ارجعن	يرحمکنّ	الله	فقد	آسیتنّ	۳۲۵
ذ					
رحم	الله	الأنصار	فإنّ	...	۳۲۵
ذ					
ما	وجدت	لشمّاس	شبهها	إلّا	الجنّة
ذ					۳۲۶
من	رجل	يشرى	نفسه؟	۳۲۶	
ذ					
ادن	منى،	إلى،	إلى	۳۲۷	
ذ					
إنّه	من	أهل	الجنّة	۳۲۷	
ذ					
إنّ	صاحبکم	لتغسله	الملائكة	۳۲۸	
ذ					
لا	تبرحوا	مکانکم	و	...	۳۲۸
ذ					
من	رجل	ينظر	لى	ما	فعل
ذ					سعد
					بن
					ربيع،
					...
					۳۲۹
رحمه	الله،	نصح	لله	و	رسوله
ذ					و
					حيّا
					و
					ميّتا
					۳۲۹
أمّا	أنت	فقد	عذرك	الله،	فلا
ذ					جهاد
					عليك
					۳۳۰
تاريخ	پيامبر	اسلام،	آيتى	متن،	ص: ۶۹۶

ذ	۳۳۰	...	تمنعه،	لا	أن	عليكم	ما
ذ	۳۳۰	...	و	الجموح	بن	إلى عمرو	انظروا
ذ	۳۳۱	...	السؤال،	إلى	العفيف	ينظر أن	أراد أن
ذ			و	۳۳۲	اليهود	خير	مخيريقي
ذ	۳۳۴			النار	أهل	لمن	إنه
ذ	۳۳۷			إلا	فتى	و لا	سيف إلا
ذ	۳۳۷		و	أنا	منى	و	إن علياً
ذ			و	۳۴۵	مثل	منا	لن ينالوا
ذ	۳۴۸		و	بمكة	عارضيك	لا	و الله لا
ذ	۳۴۸		و	مرتين	من	لا	إن المؤمن
ذ	۳۵۰		و	بالله	الإشراك	أكبر	الكبائر
ذ	۳۸۷			المسلمين	معشر	يا	أبشروا
ذ	۳۹۱			الشرك	إلى	كله	برز الإيمان
ذ	۳۹۵		من	أفضل-	أو	خير-	لضربة
ذ	۳۹۵			يغزونا	و	و	الآن نغزوهم
ذ	۳۹۸		و	واحد،	رجل	فينا	إنما أنت
ذ	۴۰۴			قولك	على	يا	لقد شكرك
ذ	۴۱۳			سبعة	من	فوق	لقد حكمت
ذ	۴۲۱		و	أمعاء،	في	ليأكل	إن الكافر
ذ	۴۲۷		و	الله،	إن	تائبون	آبون
ذ	۴۲۹			الله!	يا	الفرع،	الفرع
ذ	۴۶۰			إليه	و	الله	نستغفر
ذ	۴۶۷		و	عليه	صالح	ما	هذا

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۶۹۷
من	كنت	مولاه	...	۴۷۴
یا	عمرو	بايع	فإنّ	الإسلام ... ۴۷۹
و	بعث	إلىّ	بتراب	أما ... ۴۹۰ ذ
	یرحمک	اللّه		۵۰۱
	اللّهمّ	ربّ	السّموات	و ما أظللن و ... ۵۰۱
	لأعطينّ	هذه	الرأیة	غدا رجلا ... ۵۰۵
	الآن	حمى	الوطيس	۵۳۹، ۵۸۹
	من	أمرکم	(منهم)	بمعصیة فلا تطيعوه ۶۱۶
	حدیث		منزلت	۶۲۵
	أما	ترضى	یا	علیّ أن تكون ... ۶۲۶ و ذ
	لا	یؤدیّ	عنىّ	إلّا رجل من أهل بینى ۶۴۸
	السید	اللّه،	لا	یستهوینکم الشیطان ۶۶۵
	إنّه	لم	یسألک	السویة من الأرض ... ۶۷۴ ذ
	کل	ما	أصمیت	ودع ما أنمیت ۶۷۷
	کتاب	من	محمدّ	رسول اللّه لقیس بن ... ۶۷۹
	لعن	اللّه	رعلا	و ذکوان و ... ۶۸۰

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۶۹۸

### فهرست اشعار به ترتیب قوافی

(اشعار)	(صفحه)
حکیم بن مرّة	ساد الوری بیدل النوال و کفّ الأذى ... ۳۵ ذ
و اللّه لو لا اللّه	ما اهتدینا و لا تصدّقنا و لا صلّینا ... ۵۰۱ ذ

فلو لا لواء الحارثیة أصبحوا یباعون فی الأسواق بیع الجلائب ۳۱۷ ذ  
 جاءت سخینة کى تغالب ربّها فلیغلبنّ مغالب الغلاب ۴۰۴  
 نصر الحجارة من سفاهة رأیه و نصرت ربّ محمد بصواب ۳۹۲  
 أ لم تعلموا أنّا وجدنا محمدانیا کموسى خطّ فی أوّل الکتب ... ۱۵۵ ذ  
 إذا مؤنس لاحت خراطیم شمسه بکت غدوة حتّى ترى الشمس تغرب ۶  
 یعفو و یصفح، لا یجزى بسینئه و یکظم الغیظ عند الشتم و الغضب ۱۳ ذ  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتى، متن، ص: ۶۹۹ أربّ یبول الثعلبان (الثعلبان) برأسه لقد ضلّ (ذلّ)  
 من بالت علیه الثعالب ۶۶۲  
 أنا النبىّ لا کذب أنا ابن عبد المطلب ۵۸۹  
 رأس السریة مرثد و أميرهم و ابن البکیر إمامهم و خیب ۳۵۷ ذ  
 ینادیهم رسول الله لّمّا قدفناهم کباکب فی القلب ... ۲۷۱  
 لا یتوى من یعمر المساجد ایدأب فیها قائما و قاعدا  
 و من یرى عن الغبار حائدا  
 ۲۳۰

هم بیتونا بالوتیر هجّداو قتلونا رگعا و سجّدا ۵۵۰  
 لك الحمد و النعماء و الفضل ربّناو لا شیء أعلى منك جدا و أمجدا ۱۶  
 أنا ابن الذی سالت على الخدّ عینه فردّت بكف المصطفى أحسن الردّ ۳۳۴  
 أوصیک یا عبد مناف بعدى بمفرد بعد أبیه فرد ... ۶۰  
 أتینا إلى سعد لیجمع شملنا فشتتنا إلى سعد لیجمع شملنا  
 فشتتنا سعد، فلا نحن من سعد ...

۸

تاریخ پیامبر اسلام، آیتى، متن، ص: ۷۰۰ و نطعم حتّى یأکل الطیر فضلنا إذا جعلت أیدی  
 المفیضین  
 ۴۷ ترعد

و آلیت لا أرثی لها من کلاله و لا من حفى حتّى تلاقى محمّدا ١٦٦ ذ  
 وقف النَّاسَ للحساب جميعا فشقّى معذب و سعید ١٦  
 نهار و لیل کلّ أوب بحادث سواء علینا لیلها و نهارها ٣٣  
 أوْمَلْ أَنْ أَعِيشَ و أَنْ یَوْمِیَ ب «أول» أو ب «أهون» أو «جبار» ... ٦ ذ  
 لا عیش إلاّ عیش الآخرة اللهم ارحم الأنصار و المهاجرة ... ٢٢٩  
 رقیّت بأسمى غارب أحدقت به ملائکک یتلون الكتاب المسطّرا ... ٥٦٧  
 یا للرجل لمظلوم بضاعته بیطن مکة نائی الحیّ و النّفر ٦٦ ذ  
 عزلت اللّات و العزىّ جميعا کذلک یفعل الجلد الصبور ... ١٤  
 أ ربا واحدا أم ألف ربا دین إذا تقسّمت الأمور ... ٤٠  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ٧٠١ سمّاه من بعد جعل عمر او کان للباس یوما ظهرا  
 ٣٨٢

أبوکم قصیّ کان یدعی مجمّعابه جمّع الله القبائل من فھر ٣٨  
 لا تعجلنّ فقد أتاک مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیّة و بصیره و الصدق منجى کلّ فائز  
 ٣٩٢ ذ

و لقد بححت من النداء لجمعهم: هل من مبارز ٣٩٢ و ذ  
 عمرو الذی هشم الثرید لقومه قوم بمکة مستنّین عجاف ... ٤٤  
 ألا کلّ شیء ما خلا الله باطل و کلّ نعیم لا محاله زائل ١٣١ ذ  
 تلك المکارم لا قعبان من لبن شیا بماء فعادا بعد أبوالا ٣٣٤  
 کذبتم و بیت الله نبزى محمّداو لمّا نطاعن دونه و نناضل ١١٨ ذ  
 لئن قصدنا و النّبىّ یعمل لذاک منّا العمل المضللّ ٢٢٩  
 و أبيض یستسقى الغمام بوجهه شمال الیتامى عصمه للأرامل ١١٩ ذ  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ٧٠٢ خلّوا بنى الکفار عن سبيله خلّوا فکل الخیر فی  
 ٥٢٤ ... رسوله

نَبِّتْ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولٌ ... ٦٠٩  
 عمرو بن عبد كان أول فارس جزع المذاد و كان فارس يليل ٣٩٠  
 و منّا الذي لبي بمكة معلنا برغم أبي سفيان في الأشهر الحرم ٦١٥  
 يؤخر و يوضع في كتاب فيدخر اليوم الحساب، أو يعجل فينقم ١٧  
 الحمد لله لا شريك له من لم يقلها فففسه ظلما ١٥  
 تعلم ملك الجيش أن محمدانبي كموسى و المسيح بن مريم ... ١٤٥ ذ  
 فلا لغو و لا تأثيم فيها و ما فاهوا به لهم مقيم ١٥  
 إذا اجتمعت يوما قريش لمفخر فعبد مناف سرها و صميمها ... ١٠٨ ذ  
 يا ليتنى شاهد فحواء دعوته حين العشيرة تبغى الحق خذلانا ٣٤  
 تاريخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ٧٠٣ على أنى أكلت القلب كرها و ترعد حين مسته  
 بنانى ٦٧٩

و الله لن يصلوا إليك بجمعهم حتى أوسد في التراب دفينا ١٥٤  
 و لست بمسلم ما دمت حيا و لا دان بدین المسلمينا ٣٦٣  
 و إياك لا تجعل مع الله غيره فإن سبيل الرشد أصبح باديا ١٤  
 أنا ابن حسان بن حوط و أبى رسول بكر كلها إلى النبى ٦٧٠  
 تاريخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ٧٠٤

### فهرست مآخذ و دیگر کتب نام برده شده به ترتیب حروف الفباء

(مآخذ و کتب) (صفحه) آداب اللغه العربیة ١٨ ذ الاتقان فی علوم القرآن ٨٨ ذ، ٩٩ ذ،  
 ٢٠٩ ذ  
 احتجاج بحار: به بحار الانوار رجوع شود إحياء العلوم ٢١٦ ذ  
 إرشاد مفید ٨٢ ذ، ١٠٢ ذ، ١٠٣ ذ، ٢٩١ ذ، ٣٩٠، ٣٩٢ ذ، ٣٩٤ ذ، ٣٩٥ ذ، ٥٤٢، ٥٤٤، ٥٨٦  
 و ذ، ٥٨٧ ذ، ٥٩٠ ذ، ٥٩٥ ذ، ٥٩٦ ذ، ٦٢٥ ذ، ٦٢٦ ذ



استیعاب ۷۱ ذ، ۹۲ ذ، ۹۷ ذ، ۹۸ ذ، ۱۹۶ ذ، ۲۲۵ ذ، ۲۷۰ ذ، ۳۳۱ ذ، ۴۸۶ ذ، ۵۱۰ ذ، ۵۳۸ ذ،  
 ذ، ۵۹۲ ذ، ۶۰۰ ذ، ۶۶۲ ذ،  
 أسد الغابه ۵۳ ذ، ۵۴ ذ، ۵۶ ذ، ۵۷ ذ، ۶۵ ذ، ۷۰ ذ، ۷۱ ذ، ۷۲ ذ، ۷۳ ذ، ۷۷ ذ، ۷۸ ذ، ۸۴ ذ،  
 ذ، ۹۱ ذ، ۹۲ ذ، ۹۶ ذ، ۹۷ ذ، ۹۸ ذ، ۱۳۱ ذ، ۱۳۳ ذ، ۱۳۴ ذ، ۱۳۵ ذ، ۱۳۶ ذ، ۱۳۷ ذ، ۱۳۸ ذ،  
 ذ، ۱۴۰ ذ، ۱۴۲ ذ، ۱۶۳ ذ، ۱۶۵ ذ، ۱۶۸ ذ، ۱۷۰ ذ، ۱۷۲ ذ، ۲۰۶ ذ، ۲۲۰ ذ، ۲۲۱ ذ، ۲۲۳ ذ،  
 ۲۲۴ ذ، ۲۲۵ ذ، ۲۷۰ ذ، ۳۲۵ ذ، ۳۳۳ ذ، ۳۳۴ ذ، ۳۵۳ ذ، ۳۵۷ ذ، ۴۰۲ ذ، ۴۰۳ ذ، ۴۱۸ ذ، ۴۸۵ ذ،  
 ذ، ۴۸۶ ذ، ۵۱۰ ذ، ۵۱۲ ذ، ۵۳۸ ذ، ۵۹۱ ذ، ۵۹۹ ذ، ۶۲۳ ذ، ۶۳۵ ذ، ۶۵۷ ذ، ۶۵۸ ذ، ۶۶۰ ذ،  
 ۶۶۱ ذ، ۶۶۲ ذ، ۶۶۳ ذ، ۶۷۱ ذ، ۶۷۲ ذ، ۶۷۵ ذ، ۶۷۶ ذ، ۶۷۶ ذ، ۶۷۶ ذ، ۶۷۶ ذ، ۶۷۶ ذ، ۶۷۶ ذ، ۶۷۶ ذ،  
 ۱۶۹

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۰۵  
 إصابه ابن حجر ۱۵ ذ، ۵۷ ذ، ۷۱ ذ، ۷۲ ذ، ۹۱ ذ، ۹۲ ذ، ۹۶ ذ، ۱۹۶ ذ، ۲۲۳ ذ، ۲۲۵ ذ، ۲۷۰ ذ،  
 ذ، ۲۸۱ ذ، ۳۳۱ ذ، ۴۰۲ ذ، ۴۰۳ ذ، ۴۸۵ ذ، ۴۸۶ ذ، ۴۹۳ ذ، ۴۹۸ ذ، ۵۱۰ ذ، ۵۹۲ ذ، ۵۹۹ ذ،  
 ۶۰۰ ذ، ۶۱۰ ذ، ۶۵۶ ذ، ۶۶۱ ذ، ۶۶۲ ذ، ۶۶۳ ذ،  
 الاصنام ۱۰ ذ، ۲۱ ذ، اصول کافی (کافی) ۵۱ ذ، ۵۲ ذ، ۵۳ ذ، ۵۵ ذ، ۵۶ ذ، ۷۷ ذ، ۷۹ ذ،  
 ۸۵ ذ، إعجاز القرآن ۱۶ ذ، أعلام زر کلی ۱۹ ذ، إعلام الوری ۸۲ ذ، ۹۲ ذ، ۱۰۴ ذ، ۱۱۲ ذ،  
 ۱۳۲ ذ، ۱۴۵ ذ، ۱۵۰ ذ، ۱۵۱ ذ، ۱۵۴ ذ، ۱۵۶ ذ، ۱۶۲ ذ، ۱۶۳ ذ، ۲۳۲ ذ، ۲۳۷ ذ، ۲۴۰ ذ،  
 ۲۴۶ ذ، ۵۳۹ ذ، ۵۷۶ ذ، ۵۷۷ ذ، ۶۲۵ ذ،  
 الأغانی ۱۶ ذ، إكمال الدین ۵۶ ذ، أمالی أبو جعفر محمد بن حبيب ۱۵۷ ذ، أمالی شیخ طوسی  
 ۵۰، ۸۵ ذ، أمالی صدوق ۵۰ ذ، ۵۶ ذ، إمتاع الأسماع ۵۶ ذ، ۵۸ ذ، ۶۰ ذ، ۶۱ ذ، ۶۲ ذ، ۶۵ ذ،  
 ۶۹ ذ، ۷۰ ذ، ۸۸ ذ، ۸۹ ذ، ۹۰ ذ، ۱۱۱ ذ، ۱۱۲ ذ، ۱۲۸ ذ، ۱۲۹ ذ، ۱۳۰ ذ، ۱۴۹ ذ، ۱۵۰ ذ،  
 ۱۵۴ ذ، ۱۵۵ ذ، ۱۵۶ ذ، ۱۶۲ ذ، ۱۶۳ ذ، ۱۶۸ ذ، ۱۷۳ ذ، ۱۷۶ ذ، ۱۷۷ ذ، ۱۷۸ ذ، ۱۸۰ ذ،  
 ۱۸۲ ذ، ۱۸۶ ذ، ۱۸۷ ذ، ۲۱۲ ذ، ۲۱۷ ذ، ۲۲۳ ذ، ۲۲۴ ذ، ۲۲۷ ذ، ۲۳۲ ذ، ۲۳۵ ذ، ۲۳۷ ذ،  
 ۲۴۱ ذ، ۲۴۴ ذ، ۲۵۴ ذ، ۲۶۱ ذ، ۲۶۶ ذ، ۲۷۳ ذ، ۲۸۱ ذ، ۲۸۲ ذ، ۳۳۳ ذ، ۳۵۰ ذ، ۳۷۶ ذ،

ذ، ۳۷۸	ذ، ۵۰۲	ذ، ۵۰۴	ذ، ۵۲۱	ذ، ۵۲۳
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی	پیامبر اسلام، آیتی	اسلام، آیتی	آیتی	متن، ص: ۷۰۶
ذ، ۵۲۵	ذ، ۵۳۲	ذ، ۵۳۳	ذ، ۵۴۱	ذ، ۵۴۵
ذ، ۵۴۶	ذ، ۵۴۷	ذ، ۵۴۸	ذ، ۵۴۹	ذ، ۵۵۹
ذ، ۵۶۱	ذ، ۵۶۳	ذ، ۵۷۰	ذ، ۵۷۵	ذ، ۵۸۴
ذ، ۵۸۵	ذ، ۵۸۷	ذ، ۵۸۹	ذ، ۵۹۰	ذ، ۵۹۱
ذ، ۵۹۲	ذ، ۵۹۳	ذ، ۵۹۶	ذ، ۵۹۷	ذ، ۵۹۸
ذ، ۵۹۹	ذ، ۶۰۴	ذ، ۶۰۶	ذ، ۶۰۷	ذ، ۶۰۸
ذ، ۶۱۰	ذ، ۶۱۱	ذ، ۶۱۲	ذ، ۶۱۳	ذ، ۶۱۴
ذ، ۶۱۶	ذ، ۶۱۸	ذ، ۶۱۹	ذ، ۶۲۱	ذ، ۶۲۴
ذ، ۶۲۶	ذ، ۶۲۷	ذ، ۶۲۹	ذ، ۶۳۰	ذ، ۶۳۱
ذ، ۶۳۲	ذ، ۶۳۵	ذ، ۶۳۶	ذ، ۶۳۷	ذ، ۶۴۶
ذ، ۶۴۸	ذ، ۶۵۹	ذ، ۶۶۶	ذ، ۶۷۸	ذ، ۶۸۱
ذ	ذ	ذ	ذ	ذ
الأموال	ابو	عید	۵۰۴	ذ
أنباء	نجباء	الأبناء	۵۱	ذ
انجيل	۴۸۴	۴۹۵		
اندلس	(تاریخ حکومت مسلمین در اروپا)	۸۸	ذ	ذ
أنساب ابن کلبی ۱۱۳	ذ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۷۰۶	فهرست مأخذ و دیگر کتب نام برده شده به ترتیب حروف الفباء ..... ص : ۷۰۴		
ساب الأشراف بلاذری ۳۹	ذ انسان العیون (سیره حلبیه): ۵۸	ذ، ۶۶	ذ، ۶۸	ذ، ۷۰
ذ، ۹۲	ذ، ۹۵	ذ، ۹۹	ذ، ۱۰۱	ذ، ۱۵۳
ذ، ۱۷۰	ذ، ۱۷۷	ذ، ۲۴۴	ذ، ۲۴۵	ذ، ۳۷۸
ذ، ۴۸۴	ذ، ۴۸۵	ذ، ۴۸۶	ذ، ۴۹۰	ذ، ۴۹۱
ذ، ۴۹۷	ذ، ۴۹۸	ذ، ۵۲۷	ذ، ۵۲۸	ذ، ۵۲۹
ذ، ۵۳۹	ذ، ۵۴۷	ذ، ۵۹۳	ذ، ۶۳۵	ذ، ۶۷۶
ذ، ۶۷۷	ذ، ۶۷۸	ذ، ۶۸۱	ذ	ذ
أنوار	التنزیل	۲۴	ذ	ذ
أيام العرب فی الجاهلیة	۶۳	ذ، ۶۴	ذ، ۱۱۹	ذ، ۱۲۰
ایمان	أبی	طالب	۱۶۹	ذ
بحار الأنوار ۱	ذ، ۴۴	ذ، ۴۵	ذ، ۴۷	ذ، ۴۹
ذ، ۵۰	ذ، ۵۲	ذ، ۵۳	ذ، ۵۴	ذ، ۵۵
ذ، ۵۶	ذ، ۵۸	ذ، ۶۰	ذ، ۶۱	ذ، ۷۰
ذ، ۷۱	ذ، ۷۸	ذ، ۷۹	ذ، ۸۵	ذ، ۹۷
ذ، ۱۰۱	ذ، ۱۳۱	ذ، ۱۴۵	ذ، ۱۵۰	ذ، ۱۵۱
ذ، ۱۶۲	ذ، ۱۶۳	ذ، ۱۶۹	ذ، ۱۷۴	ذ، ۲۲۱
ذ، ۲۲۷	ذ، ۲۲۸	ذ، ۲۲۹	ذ، ۲۳۰	ذ، ۲۳۱

- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۷۰۷  
 ۲۴۶ ذ، (احتجاج بحار): ۴۰۷ ذ، ۴۶۷ ذ، ۴۶۸ ذ، ۴۶۹ ذ، ۴۹۰ ذ، ۵۶۶ ذ، ۵۶۷ ذ  
 بحر ۴۴ ذ
- البداية و النهاية ۵۲۵ ذ، ۵۳۵ ذ، ۶۷۰ ذ، ۶۷۱ ذ، ۶۷۸ ذ، ۶۷۲ ذ، ۶۷۷ ذ، ۶۸۱ ذ البدء و  
 التاريخ ۲۱۶ ذ، ۲۸۸ ذ  
 بغية الطالب لإيمان أبي طالب و حسن خاتمه ۱۶۹ ذ  
 البيان و التبين ۱۶ ذ  
 تاج العروس ۴ ذ، ۳۰ ذ، ۳۹ ذ، ۶۶۲ ذ  
 تاريخ الإسلام السياسي ۱۸۳ ذ
- تاريخ الأمم و الملوك، تاريخ الرسل و الملوك (تاريخ طبری): ۳ ذ، ۲۱ ذ، ۳۸ ذ، ۴۹ ذ،  
 ۵۷ ذ، ۶۰ ذ، ۸۲ ذ، ۸۳ ذ، ۹۰ ذ، ۹۲ ذ، ۱۰۰ ذ، ۱۰۱ ذ، ۱۰۳ ذ، ۱۰۷ ذ، ۱۰۸ ذ، ۱۳۱ ذ،  
 ۱۴۹ ذ، ۱۶۳ ذ، ۱۷۲ ذ، ۱۷۶ ذ، ۱۷۷ ذ، ۱۸۰ ذ، ۱۸۶ ذ، ۲۱۷ ذ، ۲۲۷ ذ، ۳۳۷ ذ، ۴۳۵ ذ،  
 ۴۸۵ ذ، ۴۸۶ ذ، ۵۰۴ ذ، ۵۴۱ ذ، ۵۶۷ ذ، ۶۶۴ ذ، ۶۶۶ ذ  
 تاريخ بخارى ۹۲ ذ
- تاريخ بغداد ۴۹۱ ذ
- تاريخ التمدن الاسلامي ۲۷ ذ  
 تاريخ حمزه ۲۸ ذ، ۴۸ ذ  
 تاريخ الخميس ۴۲۰ ذ
- تاريخ الرسل و الملوك (تاريخ طبری): به تاريخ الامم و الملوك رجوع شود.  
 تاريخ يعقوبى ۴ ذ، ۱۳ ذ، ۳۸ ذ، ۴۰ ذ، ۴۱ ذ، ۴۴ ذ، ۴۵ ذ، ۵۵ ذ، ۶۳ ذ، ۶۹ ذ، ۲۰۹ ذ، ۲۴۴ ذ،  
 ۲۴۵ ذ، ۲۴۶ ذ، ۳۵۰ ذ، ۳۸۱ ذ، ۴۰۴ ذ، ۴۰۵ ذ، ۴۳۷ ذ، ۴۵۵ ذ،  
 تاريخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۷۰۸  
 ۴۶۱ ذ، ۴۶۳ ذ، ۴۸۲ ذ، ۴۸۳ ذ، ۴۹۰ ذ، ۵۴۱ ذ، ۵۵۴ ذ، ۵۵۵ ذ، ۵۵۷ ذ، ۵۶۲ ذ، ۵۶۸ ذ،



جامع	الصغير	١	ذ
جمهرة أنساب العرب ١٣	ذ، ٢٢، ٢٣، ٣٠، ٩٣، ٩٦، ١٠١، ٥٩٣		ذ
جمهرة خطب العرب ١٦	ذ، ٤٣، ٥١، ١٧٠، ٢٢٧		ذ
جوامع السيره ٤	ذ، ٧٣، ٧٦، ٧٧، ٩٤، ٩٦، ١١١، ١٢٨، ١٣١، ١٦٢، ١٦٥		ذ
	ذ، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٦، ١٩٧، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٣٥		ذ
	ذ، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٨٧، ٣٨٠، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٩، ٤٢٦، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٤٨		ذ
	ذ، ٤٦٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٩٨، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥١٨، ٥٢٥، ٥٣٣، ٥٥٩، ٥٦٢		ذ
	ذ، ٥٨٧، ٥٩١، ٥٩٣، ٥٩٨، ٦٠٥، ٦١١، ٦٥٩		ذ
خصائص	٩٢		ذ
خيرات حسان محمد حسن خان اعتماد السلطنه ٥٧			ذ
دلائل الصدق ٢١٦	ذ، ٢١٧، ٣٣٧، ٣٩١، ٥٠٤، ٥٤٥		ذ
ديوان أبي طالب	١٥٦، ١٦٩		ذ
ذخائر العقبي	٤٥		ذ
الذريعة إلى تصانيف الشيعة	١٦٩، ١٧٠		ذ
ربيع الأبرار	٧٠		ذ
رجال نجاشي	١٧٠		ذ
الرحلة الحجازية	٢٧		ذ
روض الأنف ٤٣	ذ، ٦٦، ٧١، ٨٦، ٩٦، ١٨٤، ٢٨٧، ٣٧٢، ٤٨٠، ٤٨١، ٥٦٠		ذ
	٦٧١		ذ
تاريخ پیامبر اسلام، آيتي، متن، ص: ٧١٠			ذ
روضه كافي ٥٦	ذ، ٢٢٣، ٢٢٤		ذ
سفينة البحار ١٦	ذ، ١٨، ٢١		ذ
سنن ترمذی	٣٣٧		ذ

سیره ابن هشام (سیره النبوی): ۴ ذ، ۹ ذ، ۱۰ ذ، ۱۱ ذ، ۱۴ ذ، ۱۵ ذ، ۱۷ ذ، ۲۰ ذ، ۲۱ ذ، ۲۴ ذ، ۴۳ ذ، ۴۵ ذ، ۴۸ ذ، ۴۹ ذ، ۵۰ ذ، ۵۵ ذ، ۵۷ ذ، ۵۸ ذ، ۶۰ ذ، ۶۲ ذ، ۶۳ ذ، ۶۷ ذ، ۶۸ ذ، ۶۹ ذ، ۷۰ ذ، ۷۱ ذ، ۷۲ ذ، ۷۳ ذ، ۷۷ ذ، ۷۸ ذ، ۸۰ ذ، ۸۱ ذ، ۸۲ ذ، ۸۳ ذ، ۸۵ ذ، ۸۷ ذ، ۸۸ ذ، ۸۹ ذ، ۹۰ ذ، ۹۱ ذ، ۹۳ ذ، ۹۴ ذ، ۹۶ ذ، ۹۷ ذ، ۹۸ ذ، ۹۹ ذ، ۱۰۳ ذ، ۱۰۶ ذ، ۱۰۷ ذ، ۱۰۸ ذ، ۱۱۰ ذ، ۱۱۱ ذ، ۱۱۲ ذ، ۱۱۷ ذ، ۱۱۸ ذ، ۱۲۰ ذ، ۱۲۴ ذ، ۱۲۶ ذ، ۱۲۸ ذ، ۱۲۹ ذ، ۱۳۰ ذ، ۱۳۱ ذ، ۱۳۲ ذ، ۱۳۳ ذ، ۱۳۴ ذ، ۱۳۵ ذ، ۱۳۶ ذ، ۱۳۷ ذ، ۱۳۸ ذ، ۱۳۹ ذ، ۱۴۰ ذ، ۱۴۱ ذ، ۱۴۲ ذ، ۱۴۳ ذ، ۱۴۴ ذ، ۱۴۵ ذ، ۱۴۹ ذ، ۱۵۰ ذ، ۱۵۱ ذ، ۱۵۲ ذ، ۱۵۳ ذ، ۱۵۶ ذ، ۱۶۰ ذ، ۱۶۲ ذ، ۱۶۳ ذ، ۱۶۵ ذ، ۱۶۶ ذ، ۱۶۸ ذ، ۱۷۱ ذ، ۱۷۲ ذ، ۱۷۳ ذ، ۱۷۶ ذ، ۱۷۷ ذ، ۱۷۸ ذ، ۱۷۹ ذ، ۱۸۰ ذ، ۱۸۲ ذ، ۱۸۶ ذ، ۱۸۷ ذ، ۱۸۹ ذ، ۱۹۶ ذ، ۱۹۹ ذ، ۲۰۱ ذ، ۲۰۲ ذ، ۲۰۴ ذ، ۲۰۵ ذ، ۲۱۴ ذ، ۲۱۶ ذ، ۲۱۹ ذ، ۲۲۰ ذ، ۲۲۱ ذ، ۲۲۴ ذ، ۲۲۷ ذ، ۲۲۹ ذ، ۲۳۰ ذ، ۲۳۵ ذ، ۲۳۶ ذ، ۲۳۷ ذ، ۲۳۸ ذ، ۲۳۹ ذ، ۲۴۲ ذ، ۲۴۳ ذ، ۲۴۴ ذ، ۲۴۵ ذ، ۲۴۷ ذ، ۲۵۱ ذ، ۲۶۶ ذ، ۲۶۷ ذ، ۲۶۹ ذ، ۲۷۰ ذ، ۲۷۱ ذ، ۲۷۸ ذ، ۲۸۱ ذ، ۲۸۵ ذ، ۲۸۷ ذ، ۳۲۲ ذ، ۳۳۱ ذ، ۳۳۳ ذ، ۳۳۷ ذ، ۳۵۰ ذ، ۳۵۲ ذ، ۳۵۴ ذ، ۳۵۷ ذ، ۳۶۳ ذ، ۳۶۴ ذ، ۳۶۸ ذ، ۳۶۹ ذ، ۳۷۶ ذ، ۳۸۰ ذ، ۳۸۴ ذ، ۳۸۵ ذ، ۳۹۰ ذ، ۳۹۷ ذ، ۳۹۸ ذ، ۴۰۲ ذ، ۴۱۱ ذ، ۴۱۲ ذ، ۴۱۴ ذ، ۴۱۵ ذ، ۴۱۶ ذ، ۴۱۷ ذ، ۴۱۸ ذ، ۴۲۰ ذ، ۴۲۲ ذ، ۴۲۴ ذ، ۴۲۶ ذ، ۴۲۷ ذ، ۴۳۵ ذ، ۴۳۶ ذ، ۴۴۴ ذ، ۴۴۵ ذ، ۴۵۰ ذ، ۴۵۱ ذ، ۴۵۴ ذ، ۴۵۵ ذ، ۴۵۶ ذ، ۴۵۷ ذ، ۴۵۸ ذ، ۴۶۰ ذ، ۴۶۳ ذ، ۴۶۶ ذ، ۴۶۸ ذ، ۴۷۱ ذ، ۴۷۴ ذ، ۴۷۹ ذ، ۴۸۰ ذ، ۴۸۱ ذ، ۴۸۲ ذ، ۴۸۴ ذ، ۴۸۵ ذ،

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۷۱۱

۴۸۶ ذ، ۴۹۰ ذ، ۴۹۲ ذ، ۴۹۳ ذ، ۴۹۶ ذ، ۴۹۸ ذ، ۵۰۰ ذ، ۵۰۱ ذ، ۵۰۴ ذ، ۵۰۶ ذ، ۵۰۷ ذ، ۵۰۹ ذ، ۵۱۱ ذ، ۵۱۵ ذ، ۵۱۶ ذ، ۵۱۷ ذ، ۵۲۵ ذ، ۵۲۶ ذ، ۵۲۸ ذ، ۵۲۹ ذ، ۵۳۲ ذ، ۵۳۳ ذ، ۵۳۴ ذ، ۵۳۵ ذ، ۵۳۷ ذ، ۵۴۱ ذ، ۵۴۷ ذ، ۵۴۸ ذ، ۵۴۹ ذ، ۵۵۰ ذ، ۵۵۲ ذ، ۵۵۴ ذ، ۵۵۵ ذ، ۵۵۶ ذ، ۵۵۹ ذ، ۵۶۰ ذ، ۵۶۲ ذ، ۵۶۳ ذ، ۵۶۶ ذ، ۵۶۸ ذ، ۵۶۹ ذ، ۵۷۰ ذ، ۵۷۱ ذ، ۵۷۲ ذ، ۵۷۳ ذ، ۵۷۴ ذ، ۵۷۸ ذ، ۵۷۹ ذ، ۵۸۰ ذ، ۵۸۳ ذ، ۵۸۴ ذ، ۵۸۵ ذ، ۵۸۷ ذ، ۵۸۹ ذ، ۵۹۰ ذ،

- ۵۹۱ ذ، ۵۹۳ ذ، ۵۹۴ ذ، ۵۹۸ ذ، ۵۹۹ ذ، ۶۰۰ ذ، ۶۰۱ ذ، ۶۰۲ ذ، ۶۰۳ ذ، ۶۰۴ ذ، ۶۰۵ ذ،  
 ۶۰۶ ذ، ۶۰۷ ذ، ۶۰۹ ذ، ۶۱۰ ذ، ۶۱۱ ذ، ۶۱۳ ذ، ۶۱۵ ذ، ۶۱۶ ذ، ۶۱۷ ذ، ۶۱۸ ذ، ۶۲۰ ذ،  
 ۶۲۱ ذ، ۶۲۲ ذ، ۶۲۶ ذ، ۶۲۷ ذ، ۶۲۸ ذ، ۶۳۰ ذ، ۶۳۱ ذ، ۶۳۲ ذ، ۶۳۷ ذ، ۶۴۶ ذ، ۶۴۸ ذ،  
 ۶۵۹ ذ، ۶۶۴ ذ، ۶۶۵ ذ، ۶۶۶ ذ، ۶۶۷ ذ، ۶۶۸ ذ، ۶۷۲ ذ، ۶۷۶ ذ، ۶۷۷ ذ.  
 سیره حلبیه: به انسان العیون رجوع شود  
 سیره نبویه (سیره زینی دحلان): ۱۳۲ ذ، ۱۵۰ ذ، ۱۵۲ ذ، ۲۴۲ ذ، ۴۸۵ ذ، ۴۸۶ ذ، ۴۹۰ ذ،  
 ۴۹۱ ذ، ۴۹۸ ذ  
 سیره النبوی: به سیره ابن هشام رجوع شود  
 شرح سیره قطب ۶۵۶ ذ  
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۳ ذ، ۴۴ ذ، ۸۲ ذ، ۸۳ ذ، ۱۴۹ ذ، ۱۵۱ ذ، ۱۵۲ ذ، ۱۵۵ ذ،  
 ۱۵۶ ذ، ۱۵۷ ذ، ۲۶۱ ذ، ۲۶۶ ذ، ۳۲۱ ذ، ۳۳۷ ذ.  
 شرف المصطفی ۷۰ ذ  
 شعر ابی طالب بن عبد المطلب و أخباره ۱۷۰ ذ  
 شهداء الإسلام ۳۶۰ ذ  
 صبح الأعشی ۱۶ ذ، ۳۴ ذ  
 صحاح ستّ ۱۷۳، ۳۳۷ ذ، ۴۹۸ ذ، ۶۶۲ ذ، ۶۷۴ ذ،  
 تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۱۲  
 صحیح بخاری ۳۳۷ ذ، ۳۶۹ ذ، ۴۲۰ ذ، ۵۰۵ ذ، ۶۲۵ ذ  
 صحیح مسلم ۳۶۹ ذ، ۵۰۴ ذ، ۶۰۴ ذ، ۶۲۵ ذ، ۶۳۰ ذ  
 ضعفاء ۹۲ ذ  
 طبقات فحول الشعراء ۱۹ ذ، ۲۱ ذ  
 الطبقات الكبرى ۳۹ ذ، ۵۷ ذ، ۵۹ ذ و ۶۰ ذ، ۶۵ ذ، ۶۷ ذ، ۶۹ ذ، ۷۰ ذ، ۷۱ ذ، ۸۱ ذ، ۸۴ ذ،  
 ۸۷ ذ، ۹۶ ذ، ۹۷ ذ، ۹۹ ذ، ۱۰۰ ذ، ۱۰۳ ذ، ۱۰۷ ذ، ۱۱۰ ذ، ۱۱۱ ذ، ۱۳۰ ذ، ۱۳۱ ذ، ۱۳۲ ذ

ذ، ۱۴۵، ذ، ۱۵۳، ذ، ۱۵۴، ذ، ۱۵۵، ذ، ۱۶۲، ذ، ۱۶۳، ذ، ۱۶۸، ذ، ۱۷۲، ذ، ۱۷۳، ذ، ۱۷۶، ذ، ۱۸۰، ذ،  
 ۱۸۱، ذ، ۱۸۶، ذ، ۱۸۷، ذ، ۱۸۹، ذ، ۱۹۶، ذ، ۲۰۲، ذ، ۲۱۵، ذ، ۲۱۶، ذ، ۲۱۷، ذ، ۲۱۸، ذ، ۲۱۹، ذ،  
 ۲۲۱، ذ، ۲۲۲، ذ، ۲۲۴، ذ، ۲۲۷، ذ، ۲۳۰، ذ، ۲۳۲، ذ، ۲۳۵، ذ، ۲۳۷، ذ، ۲۴۲، ذ، ۲۴۶، ذ، ۲۴۷، ذ،  
 ۲۵۱، ذ، ۲۶۶، ذ، ۲۸۳، ذ، ۲۹۳، ذ، ۲۹۴، ذ، ۲۹۵، ذ، ۲۹۸، ذ، ۲۹۹، ذ، ۳۰۰، و ذ، ۳۰۱، ذ، ۳۰۳، ذ،  
 ۳۰۴، ذ، ۳۱۶، ذ، ۳۲۱، ذ، ۳۴۶، ذ، ۳۵۰، ذ، ۳۵۲، ذ، ۳۵۸، ذ، ۳۶۰، ذ، ۳۶۷، ذ، ۳۶۸، ذ، ۳۶۹، ذ،  
 ۳۷۴، ذ، ۳۷۷، ذ، ۳۷۸، ذ، ۳۷۹، ذ، ۳۸۱، ذ، ۳۸۵، ذ، ۳۸۹، ذ، ۳۹۴، ذ، ۳۹۵، ذ، ۴۰۲، ذ، ۴۱۳، ذ،  
 ۴۲۴، ذ، ۴۲۵، ذ، ۴۲۷، ذ، ۴۲۸، ذ، ۴۳۳، ذ، ۴۳۵، ذ، ۴۳۶، ذ، ۴۳۷، ذ، ۴۳۸، ذ، ۴۴۷، ذ، ۴۵۵، ذ،  
 ۴۵۷، ذ، ۴۵۸، ذ، ۴۶۰، و ذ، ۴۶۱، ذ، ۴۹۰، ذ، ۴۹۴، ذ، ۴۹۸، ذ، ۴۹۹، ذ، ۵۰۰، ذ، ۵۰۴، ذ، ۵۱۰، ذ،  
 ۵۱۱، ذ، ۵۱۲، ذ، ۵۱۹، ذ، ۵۲۰، ذ، ۵۲۱، ذ، ۵۲۲، ذ، ۵۲۳، ذ، ۵۲۵، ذ، ۵۲۷، ذ، ۵۲۸، ذ، ۵۲۹، ذ،  
 ۵۳۰، ذ، ۵۳۱، ذ، ۵۴۱، ذ، ۵۴۶، ذ، ۵۴۷، ذ، ۵۴۸، ذ، ۵۴۹، ذ، ۵۵۳، ذ، ۵۵۵، ذ، ۵۵۹، ذ، ۵۶۲، ذ،  
 ۵۷۰، ذ، ۵۷۴، ذ، ۵۷۵، ذ، ۵۷۸، ذ، ۵۸۰، ذ، ۵۸۱، ذ، ۵۸۳، ذ، ۵۸۵، ذ، ۵۸۶، ذ، ۵۹۲، ذ، ۵۹۳، ذ،  
 ۵۹۹، ذ، ۶۰۲، ذ، ۶۰۵، ذ، ۶۰۶، ذ، ۶۱۲، ذ، ۶۱۴، ذ، ۶۱۸، ذ، ۶۱۹، ذ، ۶۲۱، ذ، ۶۲۲، ذ، ۶۳۱، ذ، ۶۵۰،  
 ذ، ۶۵۱، ذ، ۶۵۲، ذ، ۶۵۵، ذ، ۶۵۶، ذ، ۶۵۷، ذ، ۶۵۸، ذ، ۶۵۹، ذ، ۶۶۰، ذ، ۶۶۱، ذ، ۶۶۲، ذ، ۶۶۳، ذ،  
 ۶۶۴، ذ،

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۱۳
۶۶۵ و ذ، ۶۶۶، ذ، ۶۶۷ و ذ، ۶۶۹، ذ، ۶۷۰، ذ، ۶۷۱، ذ، ۶۷۲، ذ، ۶۷۶، ذ، ۶۷۷، ذ، ۶۷۸، ذ، ۶۸۰				
ذ،	۶۸۱	ذ،	۶۸۲	ذ
العدد		۵۶		ذ
العقد	الفرید	۱۶	ذ،	۵۱
عمدة	الطالب	۳۵	ذ،	۴۱، ۴۶
عیون	أخبار	الرضا	۵۰	ذ، ۸۵
الغدیر	۱۵۳	ذ،	۱۵۵	ذ، ۱۶۹
غیلانیات			۹۲	ذ



ذ	۶۷۴	ذ	۲۲۱	الفائق
ذ	۸۵	کافی		فروع
ذ	۲۱۶	الطاهره	العترة	فضائل
ذ		۷۰		فقیه
ذ	۱۵۲	فیه	ما	فیه
ذ				قاموس ۳ ذ، ۳۶ ذ، ۱۶۲ ذ، ۱۸۴ ذ، ۳۶۳ ذ، ۴۰۸ ذ، ۴۹۸ ذ، ۵۵۸ ذ، ۵۶۳ ذ، ۶۶۳ ذ، ۶۷۴ ذ
				قرآن مجید ۳ ذ، ۱۱ ذ، ۳۰ ذ، ۴۴ ذ، ۴۹ ذ، ۷۴ ذ، ۸۵ ذ و ۸۸ ذ، ۹۹ ذ، ۱۲۱ ذ، ۱۵۲ ذ، ۱۵۳ ذ، ۱۵۷ ذ، ۱۵۸ ذ، ۱۵۹ ذ، ۱۶۰ ذ، ۱۶۴ ذ، ۱۶۶ ذ، ۱۶۷ ذ، ۱۷۲ ذ، ۱۷۳ ذ، ۱۷۵ ذ، ۱۷۷ ذ، ۱۸۰ ذ، ۲۰۹ ذ، ۲۱۰ ذ، ۲۱۱ ذ، ۲۳۳ ذ، ۲۳۶ ذ، ۳۴۷ ذ، ۳۵۲ ذ، ۳۵۶ ذ، ۳۶۷ ذ، ۴۸۳ ذ، ۵۹۰ ذ، ۶۳۰ ذ، ۶۳۹ ذ، ۶۴۵ ذ، ۶۵۶ ذ، ۶۶۷ ذ، ۶۶۹ ذ، ۶۷۲ ذ
ذ	۱۴۵	الأنبياء		قصص
		اصول	به	کافی:
		کافی	رجوع	شود.
				کامل ابن اثیر (الکامل) ۳، ۲۱ ذ، ۳۲ ذ، ۵۰ ذ، ۵۱ ذ، ۶۷ ذ، ۶۸ ذ، ۶۹ ذ، ۷۰ ذ، ۸۲ ذ، ۱۰۱ ذ، ۱۰۳ ذ، ۱۱۷ ذ، ۱۱۹ ذ، ۱۲۰ ذ، ۱۲۸ ذ، ۱۳۰ ذ، ۱۳۱ ذ، ۱۴۹ ذ، ۱۵۶ ذ، ۱۶۲ ذ، ۱۶۳ ذ، ۱۶۸ ذ، ۱۷۷ ذ، ۱۸۰ ذ، ۱۸۶ ذ، ۲۲۴ ذ، ۳۳۷ ذ، ۴۸۶ ذ، ۴۹۰ ذ، ۴۹۱ ذ، ۵۰۴ ذ، ۶۱۰ ذ، ۶۱۱ ذ
		پیامبر	اسلام،	تاریخ
		آیتی		متن، ص: ۷۱۴
				کتاب
		سید	محمد	بن
		رسول	برزنجی	۱۶۹
				کشاف
		۷۰		ذ
		الصدق	نهج	و
		۵۴۴	۶۲۵	ذ
		ذ	۵۰۴	ذ
		۳۳۷	۲۱۷	العمال
				کنز
		الکراجکی		کنز
		ذ	۶۶۲	لسان
		ذ	۶۷۴	العرب
		مفید		مجالس
				۵۰

ذ	۱۹	الحديثه	المجانى
ذ	۶۷۴	ذ، ۱۶	مجمع الأمثال
ذ	۴۹۴	و زمامداران	محمد
ذ	۵۳	(شرح كافي)	مرآت العقول
ذ	۲۲۵	ذ، ۲۱۱	مراصد الاطلاع
ذ	۶۱	ذ، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۶۱	مروج الذهب
ذ	۳۷۶	ذ، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۲	ذ، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۹
ذ	۱۷۴	قديم	مزار
ذ	۱۷۴	بن المشهدى	مزار محمد
ذ	۵۰۴	ذ، ۳۹۵ و	مستدرک حاکم ۹۲
ذ	۲۱۷	يعلى	مسند أبى
ذ	۶۲۵	ذ، ۲۶۶، ۳۳۷، ۴۹۱، ۵۰۴	مسند أحمد (بن حنبل)
ذ	۱۳۲	الأنوار	مشكاة
ذ	۷۱۵	آيتى، متن، ص: ۷۱۵	تاريخ پیامبر اسلام،
ذ	۱۳۲	ذ، ۱۳۱	مصباح الأسرار ۴۵
ذ	۱۷۴	الزائر	مصباح
ذ	۲۱۷	ذ، ۷۹، ۸۵، ۱۶۳، ۲۱۶، ۲۱۷	مصباح المتهدّد ۵۰، ۷۷، ۷۹
ذ	۶۸۱	المنير	مصباح
ذ	۷۶	ذ، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۴۵، ۵۱، ۶۲، ۷۶	معارف ابن قتيبه ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۴۵، ۵۱، ۶۲، ۷۶
ذ	۶۳۵	۶۳۴	۳۲۱
ذ	۲۲۱	ذ، ۷۱	معانى الأخبار صدوق ۵۶
ذ	۳۸۵	ذ، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۶۳، ۳۸۵	معجم البلدان ۲۵، ۴۱، ۶۲، ۹۲، ۱۸۴، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۶۳، ۳۸۵
ذ	۶۷۷	ذ، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۷۶، ۶۷۷	۴۴۲، ۴۴۸، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۶۰، ۶۰۸، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۷۶، ۶۷۷

ذ	۶۷۹	ذ،	۶۸۱	ذ	۶۷۹	معجم	قبائل	العرب	ذ
ذ	۱۵۱	ذ	۱۵۱	ذ	۱۵۱	مغازی	ابن	إسحاق	ذ
ذ	۵۴۷	ذ	۵۴۷	ذ	۵۴۷	مغازی	واقدی		ذ
ذ	۲۰۹	ذ	۲۰۹	ذ	۲۰۹	مفاتیح	و	مصابیح	ذ
ذ	۱۷۵	ذ	۱۷۵	ذ	۱۷۵	مفاتیح	الغیب	ذ،	ذ
ذ	۸۲	ذ	۸۲	ذ	۸۲	مقاتل	الطالبین	ذ،	ذ
ذ	۴۹۴	ذ	۴۹۴	ذ	۴۹۴	مکاتیب	الرسول		ذ
ذ	۳۷۳	ذ	۳۷۳	ذ	۳۷۳	مکارم	و	ذ،	ذ
ذ	۲۱۶	ذ	۲۱۶	ذ	۲۱۶	ملحمه	ابن	عقبه	ذ
ذ	۴۰	ذ	۴۰	ذ	۴۰	الملل	و	النحل	ذ
ذ	۴۹۰	ذ	۴۹۰	ذ	۴۹۰	مناقب	ابن	شهر	ذ
ذ	۵۸	ذ	۵۸	ذ	۵۸	منتخب	التواریخ	ذ،	ذ
ذ	۵۵	ذ	۵۵	ذ	۵۵	منتهی	الآمال		ذ
ذ	۷۱۶	ذ	۷۱۶	ذ	۷۱۶	تاریخ	پیامبر	اسلام،	ذ
ذ	۵۴	ذ	۵۴	ذ	۵۴	میزان	فی	تعیین	ذ
ذ	۵۸	ذ	۵۸	ذ	۵۸	ناسخ	التواریخ	مولد	ذ
ذ	۸۸	ذ	۸۸	ذ	۸۸	نفع	الطیب		ذ
ذ	۱۸۵	ذ	۱۸۵	ذ	۱۸۵	نهایه	الأرب	ذ،	ذ
ذ	۶۷۲	ذ	۶۷۲	ذ	۶۷۲	نهایه	ابن	ذ،	ذ
ذ	۲۶۶	ذ	۲۶۶	ذ	۲۶۶	نهج	البلاغه	ذ،	ذ
ذ	۱۷۰	ذ	۱۷۰	ذ	۱۷۰	نهج	المقال		ذ
ذ	۲۱	ذ	۲۱	ذ	۲۱	وفیات	الأعیان		ذ

ینایع المودّه ۲۱۶ ذ، ۵۴۴  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۱۷

### فهرست نام اشخاص به ترتیب حروف الفباء

#### [حرف الف]

(حروف) (صفحه) آبی اللحم غفاری: عبد الله بن عبد الملك ۵۹۲  
آخوندی ۴۴ ذ، ۵۳ ذ، ۴۶۷ ذ  
آدم ۳۲ ذ، ۵۳ ذ  
آمنه ۳۶، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۲۰۵  
آیتی محمد ابراهیم ۶۷۱ ذ  
أبان بن سعید بن عاص ۴۶۵  
أبان بن عثمان ۵۳۹  
ابراهیم ۱ و ذ، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۸، ۳۲ ذ، ۷۱، ۷۷، ۵۶۸، ۶۱۱  
ابراهیم بن خلّاد ۴۱۸ ذ  
إبراهیم بن سعد ۴۲۶ ذ  
إبراهیم بن محمد (ص) ۶۶۲  
أبرهه ۲۸، ۴۸، ۴۹، ۴۹۲  
ابن أبی حاتم ۴۰۳ ذ  
ابن ابی حدر ۵۴۶  
ابن أبی الحديد ۱۸ ذ، ۸۲ ذ، ۸۳ ذ، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۳۲۱، ۵۶۷  
ابن ابی خيثمه ۹۲ ذ  
ابن ابی شيبه ۲۱۷ ذ  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۱۸

ابن	أبی	العوجاء	۵۲۵
ابن	أثوع		۵۷۱
ابن اثیر	۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۷۳، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۴، ۹۷، ۱۶۳، ۱۸۶، ۳۲۵، ۴۰۳، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۲، ۶۱۰، ۶۵۸		
ابن اسحاق	۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۲۰، ۲۱، ۴۰، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۶۷، ۷۳، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۵، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۷، ۶۵۹، ۶۶۶، ۶۶۸		
ابن	أصدی	هذلی	۱۱۱
ابن	أعرابی		۴۳۱
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی، متن، ص: ۷۱۹
ابن	أمّ	مکتوم	۲۳۰، ۳۷۷
ابن	برصاء	لیثی	۵۲۸

ابن	جریر	۲۱۷	ذ
ابن	حائک	۲۵	ذ
ابن حجر	۵۷	ذ، ۹۳، ۱۹۱، ۲۸۱، ۴۰۳، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۱۰، ۶۱۰، ۶۴۰	ذ
ابن حزم	۱۲	ذ، ۷۳، ۹۴، ۱۳۱، ۱۸۶، ۴۸۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۶۵۹	ذ
ابن	حسان	بن حوط	۶۷۰
ابن	خطل		۵۶۳
ابن	زبیری	۴۷۹	۶۰۹
ابن سعد (صاحب طبقات)	۸۱	ذ، ۸۴، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۸۱، ۲۰۴ و ذ، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۰۲، ۴۱۳ و ذ، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۳۱، ۵۴۲، ۵۷۰، ۵۹۲، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۵۷، ۶۶۹	
ابن	سینه		۳۰۵
ابن	شهاب	زهری	۴۰۴
ابن	شهر	آشوب	ذ ۴۹۰
ابن عباس	۷۵ و ذ، ۸۴ و ذ، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۱۳۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۳۴، ۴۶۴، ۶۵۴		
ابن	عبد البر	۹۲	ذ، ۵۱۱
ابن	الغیطله	سهمی	ذ ۲۱۵
ابن	فتحون	۹۱	ذ
ابن قتیبه	دینوری	۱۱، ۱۶، ۵۱، ۷۶، ۳۲۱، ۶۳۴	ذ
ابن	کلبی	۴۰۳	ذ ۶۵۶
تاریخ	پیامبر	اسلام، آیتی	متن، ص: ۷۲۰
ابن	مسعود	۹۸	۳۱۸
ابن	ملجم		۳۹۴

ابن	منده	۵۷	۷۸	ذ	۹۲	ذ
ابن	مهدی	ما	مطیری	ذ	۴۹۰	ذ
ابن هشام ۶	ذ، ۳۱، ۴۵، ۷۳، ۷۷ و	ذ، ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۰، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱ و	ذ، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۶ و	ذ، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶ و	ذ، ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰ و	ذ، ۴۸۱، ۴۹۲، ۴۹۳ و
ذ، ۵۰۰ و	ذ، ۵۲۶، ۵۳۵ و	ذ، ۵۶۸ و	ذ، ۵۷۰، ۵۷۱ و	ذ، ۵۷۲ و	ذ، ۵۹۳ و	ذ، ۵۹۴ و
ذ، ۵۹۸ و	ذ، ۵۹۹، ۶۰۳ و	ذ، ۶۰۵ و	ذ، ۶۰۷ و	ذ، ۶۱۵ و	ذ، ۶۱۶ و	ذ، ۶۱۷، ۶۲۶
ذ	ذ	۶۶۵	و	ذ		
ابو احمد بن جحش	۵۱، ۹۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۱					
أبو سعيده: أحيده:	بن سعيده	بن عاص	۱۳۱	ذ		
أبو أسامه	جشمی	۳۹۶				
أبو الأعور سلمی (سفيان بن عبد شمس)	۳۳۰، ۳۷۹					
أبو أمامه: أسعد بن زراره	۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۳۷					
أبو أمیه مخزومی	۷۴، ۸۰، ۸۱، ۱۳۰، ۳۷۶					
أبو أنيس	أشعری	۴۷۶				
أبو اهاب	۳۵۵	ذ				
أبو أيمن		۳۳۱				
أبو أيوب انصاری: خالد بن زيد	۱۹۲، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۸۸					
أبو البختری: عاص بن هشام	۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۰، ۲۱۲					
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی	متن، ص: ۷۲۱					
۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۱						
أبو براء: عامر بن مالك (ملاعب الأسنه)	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹					

۱۹۲	قضاعی	نیار	بن	هانئ	برده:	أبو
۵۶۲		أسلمی		برزه		أبو
۶۰۰			برقان			أبو
۱۶۵	ذ،	۱۹	بن	میمون	أعشی:	أبو بصیر
۴۷۵		،۴۷۴		ثقفی		أبو بصیر
						أبو بکر ۱۶، ۲۶، ۳۵، ۷۲، ۷۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۷۰، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۹۱، ۳۶۷، ۴۲۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۳، ۴۶۶، ۵۰۴، ۵۲۰، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۸۲
۳۹۴		عیاش	بن	بکر		أبو
۱۸۸	،۱۸۷	عمرو	بن	اللّه	عبد	أبو جابر:
۵۹۰			جرول			أبو
۶۲۴		ضمري		جعه		أبو
ذ	۱۷۴	حسین	بن	محمد	جعفر:	أبو
ذ	۴۷۳	،۴۶۹	،۴۶۸	سهیل	بن	أبو جندل
						أبو جهل: عمرو بن هشام ۲۹، ۳۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۹۱، ۴۷۰
						أبو الحارث (عبد المطلب): به عبد المطلب رجوع شود
۶۳۴		أعرابی		حاضر		أبو
۷۲۲	متن، ص:	آیتی		اسلام،	پیامبر	تاریخ
۵۱۹	،۱۴۳	،۱۳۰	عمرو	بن	حاطب	أبو
۶۳۵		الأزعر	بن	حبیة		أبو



۲۰۴	۱۴۲	۱۳۰	(عدوی)	غانم	بن	حشمه	أبو
ذ	۲۶۷	۲۵۲	۲۰۹	۱۳۴	ذ،	۱۳۰	أبو حذیفه بن عتبہ ۹۶ و ذ،
۶۵۶			خویلد	بن	حرب	أبو	
۳۶۷				الحقیق		أبو	
۳۲۵			أخنس	بن	الحکم	أبو	
۲۷۴	۲۶۹	۲۵۷		هشام	بن	أبو	
۱۷۸			رافع	بن	أنس	أبو	
۶۲۸	۶۲۷			ذ،	۲۷۹	أبو	
ذ،			حجاج	بن	جاریه	أبو	
ذ	۳۶۷	۳۳۷	۳۲۶	۳۱۹	۲۸۷	أبو	
۵۷						أبو	
۶۳۰	۵۶۵	۵۵۸	۴۳۸	۴۳۲	۴۲۹	أبو	
۵۰۵	۴۵۵	۴۵۴	۴۵۳	۲۷۵	۲۴۲	أبو	
ذ	۳۲۶	۱۳۶		عبدری	بن	أبو	
۵۹۷						أبو	
۵۶۱				عبد	بن	أبو	
۷۵				عبد	بن	أبو	
۶۲۴	۵۹۶	۵۵۵	۵۲۳		بن	أبو	
۴۴۹				عبد	بن	أبو	
۵۵۸				عبد	بن	أبو	
ذ	۵۷			عبد	بن	أبو	
۷۲۳				آیتی		تاریخ	
۶۸۰	۲۰۸	۱۴۲	۱۳۰		بن	أبو	

۳۵۶	عامر	بن	حارث	بن	عقبه	سروعه:	ابو
ذ		۲۱۶			السعادات		ابو
۳۳۵	،۳۱۵		طلحه	أبی	بن	سعد	ابو
۳۶۷			وهب	بن		سعد	ابو
۳۳۱	،۳۲۱		،۳۱۶		خدری	سعید	ابو
							ابو سفیان: به ابو سفیان بن حرب رجوع شود
۳۰۴	،۲۹۸	،۲۹۷	،۲۵۹	،۲۷۵	،۷۵۸	،۲۵۷	،۱۰۸
۵۸۹	،۵۸۷	،۵۵۵	،۴۱۸	،۳۷۵	،۳۱۴	،۳۰۶	ذ،
							ابو سفیان بن حرب أموی ۱۳، ۲۶، ۲۷، ۷۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۴، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۴۱،
							۲۵۴، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۷۵،
							۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۶، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۴، ۵۵۰، ۵۵۲،
							۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۸۴، ۵۸۸، ۵۹۵، ۶۰۳، ۶۶۸
۶۰۵			عبدری	بعکک		السنابل:	ابو
							ابو سلمه ۴۵، ۵۶، ۹۴، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۵۰، ۲۸۴، ۳۴۹،
۵۳۸			،۴۳۶			ذ،	۳۶۷
۴۶۶			أسدی		سنان		ابو
۴۰۳			صیفی	بن	سنان		ابو
ذ			۴۱۸	محسن	بن	سنان	ابو
۵۷۱			خزاعی		شریح		ابو
۳۶۱			أبی	بن	شیخ		ابو
۲۱۱			،۲۰۹		صالح		ابو
			آیتی	اسلام،	پیامبر		تاریخ
۷۲۴:	متن، ص:						ابو
۶۰۱			ذ،	۶۰۰	(زهیر)	صرد	ابو

۲۱	(کنانه)	بن	نضر	الصلت	ابو	
۴۱			صیفی		ابو	
۵۰۹	ثابت	بن	ضیّاح		ابو	
				ابو طالب ۲۹، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۹، ۷۰ و ذ، ۷۲، ۸۱، ۸۲، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷ و ذ، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷ و ذ، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۵۶۵		
۵۸۹	۵۷۰	۵۱۲	۲۸۹	۱۹۳	ابو طلحه: زید بن سهل أنصاری	
					ابو العاص بن ربیع عبشمی ۷۶، ۹۴، ۱۵۶، ۲۳۲، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۴، ۴۲۵، ۵۹۵	
۵۹۵	۵۹۴	۵۹۳	۵۹۱	أشعری	ابو عامر	
					ابو عامر راهب (عبد عمرو بن صیفی) ۲۰، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۷۸، ۶۳۵	
۱۹۷	۱۸۲	ذ	۱۸۱	ثعلبه	ابو عبد الرحمن: یزید بن ثعلبه	
۱۱۳	۴۱			شمس	ابو عبد	
۳۰۲		جبر			ابو عبس بن	
					ابو عبیده (عامر بن عبد الله بن جراح فهری) ۲۲، ۹۴، ۱۴۳، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۶۰، ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۴۶	
۳۶۱		عمرو	بن	عبیده	ابو عبیده	
۳۴۷	۳۳۵	۳۰۷	۲۹۲	۲۸۱	ابو عزه: عمرو بن عبد الله جمحی ۲۸۱، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۳۵، ۳۴۷	
۳۰۷	۲۸۱	۲۷۴	۲۶۱		ابو عزیز بن أبی عمیر عبدیّ ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۸۱، ۳۰۷	
۲۹۵		۲۴۱			ابو عفک	
ذ	۶۲۳		أنصاری		ابو عقیل	
ذ		۱۱۷		عمرو	ابو عمرو	

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۲۵
ابو عمرو	(سعد بن	معاذ)	۴۱۲،	۴۱۳
ابو عمرو	بن عبد	مناف	۴۱	
ابو عوف	عمار		۳۷۸	
ابو عیاش:	عبید بن	زید	۴۳۰	
ابو غبشان:	سلیمان بن	عمرو	۳۸ و	ذ
ابو الفرج:	علی بن	حسین اصفهانی	۴۶،	۸۲ ذ
ابو فکیه			۱۲۸،	۱۶۷
ابو القاسم: محمد (ص): رجوع کنید به محمد رسول الله				
ابو القاسم	حسکانی			۶۴۹
ابو قتاده: حارث بن ربیع أنصاری	۴۳۰، ۴۳۱، ۴۵۳، ۵۲۷ و	ذ، ۵۴۶، ۵۴۷،		۶۴۳
ابو قضاة				۳
ابو قیس:	صیفی بن	أسلت	۱۱۹،	۱۸۵
ابو قیس	بن حارث	بن قیس		۱۴۱
ابو قیس:	صرمه بن	أبی	أنس	۱۷
ابو قیس بن	فاکه بن	مغیره	۱۱۰،	۲۷۲
ابو قیس بن	ولید بن		۱۱۰،	۱۲۸
ابو کبشه				۲۰۸
ابو کرب:	تبّان	أسعد	۱۲،	۱۷
ابو کرز بن علقمه بن ...:	به کرز بن	علقمه رجوع شود		
ابو کلیب	بن عمرو			۵۳۸
ابو لبابه: بشیر بن عبد المنذر أوسی	۲۵۴، ۲۷۳، ۲۸۶، ۲۹۸، ۴۱۰، ۴۱۱،			۵۵۵ ذ

- ابو لهب: عبد العزى بن عبد المطلب ٤٥، ٥٦، ٧٦، ٩٤، ذ، ١٠٠ و ذ، ١٠١، ١٠٢،  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ٧٢٦،  
١٠٥، ١٠٨، ١١١، ذ، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٧، ١٧٥، ٢١٥، ٢٥٥، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٨، ٥٦٥، ٥٨٧ و ذ.
- ابو لیلی: عبد الرحمن بن کعب ٦٢١  
ابو محجن ثقفی ٦٠٢  
ابو محمد: هارون بن موسی تلعبری ١٦٩  
ابو محذوره مؤذن ١١١  
ابو مرثد: کناز بن حصن غنوی ٢٠٨  
ابو مسعود: عمرو بن عمیر ثقفی ١٥٩  
ابو مطرف: عبد الله بن شخیر ٦٦٥  
ابو معبد خزاعی (حبیش) ٢٢١  
ابو معشر بلخی ٥٤ ذ  
ابو ملیح بن عروہ بن مسعود ثقفی ٦٦٨ و ذ  
ابو المنذر: هشام بن محمد ٧  
ابو موسی: عبد الله بن قیس أشعری ١٣٤، ٣٦٩، ذ، ٥١٨، ٥٩٣، ٥٩٤  
ابو نائله: سلکان بن سلامه بن وقش ٣٠٢، ٣٠٣  
ابو نعیم: علی بن حمزه بصری تمیمی لغوی ٧٨، ذ، ١٥٠، ١٦٩  
ابو واقد لیثی ٥٥٨، ٦٢٤  
ابو وبر ٤٣٤  
ابو وداعه بن ضبیره سهمی ١٧٧  
ابو هاله تمیمی ٧١ و ذ  
ابو هفان: عبد الله بن أحمد ١٧٠  
ابو الهیثم: مالک بن تیهان ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٩٠، ١٩١، ١٩٩، ذ، ٢٨٥

ذ	۴۳۴	عمرو	بن	یزید	ابو
		آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
		متن، ص: ۷۲۷			
۳۳۵		عمیر	بن	یزید	ابو
۱۹۵		عمرو	بن	الیسر:	ابو
ذ	۲۱۷	ذ،	۹۲	یعلی	ابو
۲۸		حبشی	ابرهه	یکسوم:	ابو
۳۶۰		ثابت	بن		أبی
۳۳۶	۳۳۵،	ذ، ۲۱۵،	۱۶۸،	۱۵۹،	۱۲۸،
				۱۱۱	خلف بن
۶۷۲		۲۸۹،	کعب	بن	أبی
۳۶۰		معاذ	بن		أبی
۶۷۳			۶۷۲،		أثوب
۱۶۹		دحلان	زینی	بن	أحمد
ذ		۸۸	مقری		أحمد
ذ	۸۲	بلاذری	یحیی	بن	أحمد
۵۸۲		حارث	بن		أحمر
۶۰۵		جمحی	أمیه	بن	أحیحه
۴۷۴	۲۵۸،	۱۷۲،	۱۵۹،	۱۱۲،	أخنس بن شریق ثقفی
۶۶۲		یزید	بن		أخنس
۲۰۴		حمیر	بن		أربد
۶۶۵	۶۶۴،	۶۶۳،	قیس	بن	أربد
۳۳۵	۳۲۱،	عبدری	شرحیل	عبد	بن
۲۸۵	۱۲۸،	ذ، و ۹۹،	۹۸،	۹۷،	۹۴،
				۷۲	أبی الأرقم
ذ	۱۱۵	یزن	ذی	بن	إرم

۳	ذ	۲	نبی	أرمیای
۱۱۹				أرنب
۷۲۸	متن، ص: ۷۲۸	آیتی	پیامبر اسلام،	تاریخ
۵۰				أروی
۴۹۲	ذ	۴۸		أریاط
۴۷۴	عوف	عبد	بن	أزهر
۵۲۹	۵۲۲، ۵۱۵، ۴۵۰، ۳۳۲	۲۷۳	ذ، ۲۵۴، ۲۳۲	أسامه بن زید ۷۸ و ذ، ۲۳۲، ۲۵۴
۴۰۸	یسار		بن	إسحاق
۲۰	خزیمه		بن	أسد
۲۰	ربیعہ		بن	أسد
۱۱۹	العزّی	عبد	بن	أسد
۴۱۱	عبید		بن	أسد
۵۹۹	غوث		بن	أسد
۲۲	فهر		بن	أسد
۳۷۶	۱۶۱، ۴۵	۴۱	بن هاشم	أسد
۲۰	خزیمه		بن	أسد
۲۰۸، ۱۹۹، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۳				أسعد بن زرارہ (ابو أمامه) ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، و ذ، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۸
۳۳۱		۲۳۷		۲۲۸
۱۵۸		۱۲۶		اسفندیار
۸۴	ذ	۵۴	ذ، ۵۳	اسکندر
۵۱۲	۵۰۹		حبشی	أسلم
۹۵	بکر	ابی	بنت	اسماء
۹۵	مخرّبہ	بن	بنت سلامه	اسماء

اسماء	بنت	عمرو	بن	عدی	۱۹۸
اسماء	بنت	عمیس	ذ	۷۵، ۹۶، ۱۳۳، ۵۱۸، ۵۲۵	۵۳۶
اسماعیل	(نبی)	۱، ۲، ۷، ۲۸، ۳۲	ذ		
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۲۹	
أسود	راعی	۵۱۱			۵۱۲
أسود	بن	عبد	الأسد	مخزومی	۲۹۱، ۲۶۳، ۱۱۰
أسود	بن	عبد	یغوث	۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۸	۱۶۸
أسود	بن	مسعود			۶۶۸
أسود	بن	مطلب	(ابو زمعه)	۸۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۶۰	۲۷۶
أسود	بن	نوفل		۱۳۵	۵۱۸
أسید	بن	جاریه	ثقفی		۶۰۴
أسید بن حذیر	۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۵۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۹۶، ۴۴۱، ۴۵۰				
۵۸۵					۶۳۴
أسید	بن	سعیه			۴۱۱
أسید	بن	ظهیر		۳۱۲	۴۳۰
أسیر	بن	زارم		۴۵۵	۵۰۶
أشجّ:	عبد	الله	بن	عوف	۶۶۹، ۶۷۰
أشعیای	نبی	۲	ذ		
أصبغ	بن	عمرو	کلبی		۴۳۶
أعشی	قیس	(اعشی)	وائل)	۱۹	۱۶۵
أعلم	شتمری	۱۸	ذ		
أقرع	بن	حابس	۱۲، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۶		۶۱۲
أقعس	بن	مسلمه	(یا ... سلمه)	۶۷۱	ذ و



- أكیدر بن عبد الملك كندی ۲۴۷، ۳۷۷، ۶۳۳ و ذ، ۶۳۲، ۶۵۹
- إمام جعفر بن محمد عليه السلام ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۸۴، ۱۶۱، ۵۳۹، ۵۴۴
- إمام حسن عليه السلام ۲۶، ۷۱، ۷۶، ۲۵۳، ۳۴۸، ۵۵۱
- إمام حسين عليه السلام ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۳۲۱، ۳۷۶، ۴۳۶
- إمام زمان عليه السلام ۱۷۴ ذ
- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۳۰
- إمام علی بن موسى عليه السلام ۵۰ ذ
- امام محمد باقر عليه السلام ۵، ۲۱، ۷۳، ۸۴، ۵۷۹، ۶۰۶، ۶۴۷ ذ
- امام محمد تقی عليه السلام ۸۵ ذ
- أمامه ۷۵ ذ
- امپراطور حبشه ۴۶۳
- امرؤ القیس بن حجر كندی ۱۸ و ذ، ۳۱، ۶۷۷ ذ
- أمّ ایمن ۵۲، ۵۹، ۷۸، ۲۳۲، ۵۸۶، ۵۹۱
- أمّ بشر ۵۰۷
- أمّ الجلاس ۱۵۳ ذ
- أمّ جمیل ۷۶، ۱۵۷
- أمّ حارث ۵۸۹
- أمّ حبیبه ۱۳، ۷۳، ۷۴، ۷۵ و ذ، ۱۳۴، ۲۰۵، ۴۹۴، ۵۵۱
- أمّ حرمله ۱۳۶، ۱۴۴، ۵۱۸ ذ
- أمّ حکیم ۵۰، ۳۰۸، ۵۶۳
- أمّ رومان ۴۴۹ ذ
- أمّ سلمه ۳۵، ۴۵، ۵۶، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۱۱۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۹، ۳۷۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۳۹، ۴۵۸، ۵۰۰، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۵۶، ۵۹۸

۵۸۹		سلیط	أمّ
۵۸۹		سلیم	أمّ
۵۱۲		شیه	أمّ
۱۲۸		عبیس	أمّ
۵۸۹	،۳۳۲	،۱۹۸	نسیبه: عماره:
۲۸۱	،۲۷۶	،۲۷۵	،۹۵
			الفضل
۷۳۱	متن، ص: ۷۳۱	آیتی	اسلام، پیامبر
۴۵۲	،۴۵۱	،۴۳۵	،۲۴۳
			قرفه
۲۰۵		قیس	أمّ
۶۴۷	،۵۶۳	،۴۷۶	،۲۳۱
			ذ، ۱۴۴
			ذ، ۱۴۲
			ذ، ۹۴
			و ۷۶
			و ۷۶ کلثوم
۴۴۶	،۴۴۵	،۴۴۴	،۷۴
			جویریہ
			المؤمنین
			المؤمنین خدیجه (رجوع شود به: خدیجه کبری، دختر خویلد)
۴۲۰	،۳۴۸	،۷۳	،۴۵
			،۲۰
			زینب
			المؤمنین
۲۹۲	،۲۳۱	ذ، ۲۲۸	ذ، ۱۷۰
			ذ، ۱۴۴
			ذ، ۱۴۳
			،۷۵
			،۷۲
			،۳۳
			،۴
			المؤمنین سوده
۵۱۴		صفیه	المؤمنین
۶۶۳		میمونه	المؤمنین
۳۴۸		،۷۳	المساکین
۴۴۹		مسطح	أمّ
۲۲۱	،۲۲۰	خزاعی	معبد
۴۱۶		سلمی	مندر:
۱۹۸		أسماء	منیع:
۵۶۶	،۵۶۵	،۱۷۳	،۱۱۲
			هانى
۵۱۸		خالد	دختر
			أمه:



۴				أنمار
ذ	۵۴	خسرو		أنوشیروان
۵۸۵	غنوی	مرثد	بن	أنیس
۱۱۱	...	معیر	بن	أنیس
۵۹		۵۷		أنیسه
۵۰۹	حبیب		بن	أنیف
۷۳۳	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۵۱۰	وائله		بن	أنیف
۴۳۱				أوبار
۲۰۹	۱۹۳	ثابت	بن	أوس
۵۱۰	جبیر		بن	أوس
ذ	۳۲	حارثه	بن	أوس
ذ	و	۵۱۰	حبیب	بن
۲۲۰	حجر		بن	أوس
۵۲۳	۲۸۶	خولی	بن	أوس
۵۰۰	صامت		بن	أوس
۵۱۰	عائد		بن	أوس
۶۶۶	عوف		بن	أوس
۵۰۹	قائد		بن	أوس
۵۰۹	قتاده		بن	أوس
۳۸۷	قیظی		بن	أوس
۳۶۰	معاذ		بن	أوس
۵۹۲	حارث		بن	أوفی

ذ	و	۴	نزار	بن	ایاد
۲۰۷	،۹۷		بکیر	بن	ایاس
۱۷۸		معاذ		بن	ایاس
۵۹۱	،۵۸۶			،۵۱۵	ایمن
۴۸۱					ایهم

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۳۴

### حرف ب

۴۹۳	،۴۹۲	،۴۹۱	باذان	(صفحه)
باقر (به	امام	محمد	باقر	علیه
السلام	رجوع	شود)		
ذ		۹۱		باوردی
۶۳۶	ذ،	۹۲	عثمان	بن
۶۰۹	،۶۰۸	ذ،	۱۸	،۱۷
۶۳۶				زھیر
۶۲	،۲۰		راھب	بحیری
۶۴۰	ذ،	۹۲		بخاری
ذ	۵۴	،۴۳	،۱۴	بخت نصر
۶۲۴	،۵۵۷	،۵۵۶	،۵۵۱	،۵۵۰
،۴۶۱	،۵۴۹	،۵۴۹	،۴۶۱	،۴۶۱
بن	ورقاء	خزاعی		
براء	بن	عازب	۱۰۳	ذ،
۲۵۴	ذ،	۳۱۲	،۴۶۰	
۵۰۷	،۱۹۹	،۱۹۴	،۱۹۱	،۱۹۰
،۱۸۹	،۱۸۷	،۱۸۶	،۱۸۲	بن
معرور	بن	معرور	،۱۸۲	،۱۸۶
،۱۸۶	،۱۸۷	،۱۸۹	،۱۹۰	،۱۹۱
،۱۹۴	،۱۹۹	،۵۰۷		
۳				برخیا
۶۳		قیس	بن	براض
۱۴۲	،۵۰	،۴۵	،۲۱	بره

۳۰۸							برزه
۱۳۴							برکه
۶۲۴	۶۱۱	۵۵۸	۴۳۹	۴۳۸	۲۲۵	بن حصیب	بریده
ذ		۲۵۷		عمرو		بن	بسبس
۶۲۴	۶۱۳	۶۱۱	۵۵۸	۴۶۱	۴۵۹	بن سفیان	بسر
				(به		بن سفیان	بشر
		مراجعه کنید)		بسر			
۵۰۹	۵۰۷	۲۸۷	۱۹۴	معرور		بن براء	بشر
۱۴۱						بن حارث	بشر
۷۳۵				آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۸۲۴				سوید		بن	بشر
۶۵۸		۶۵۷		معاویه		بن	بشر
۶۷۰				الخصاصیة		بن	بشیر
۵۲۹	۵۲۲	۵۲۱	۵۲۰	۳۸۳	۳۶۰	۲۸۶	بشیر بن سعد
۳				یونانی			بطلمیوس
۳۲۵				ترک			بغای
۷۳۴							بغوی ۹۲ ذ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۷۳۵ حرف ب .... ص :
ذ		۱۵۳		عامر		بن	یض
ذ		۳۱	ذ	۳۰		بن وائل	بکر
							بلال حبشی ۹۴ ذ، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۴۴، ۳۷۲، ۳۹۶، ۴۳۶، ۵۵۸، ۶۱۲،
۶۷۷				۶۵۳			۶۵۲
ذ		۹۳		حمامه		بن	بلال
۵۷۰		۱۲۷		رباح		بن	بلال
۲۴							بنانه

بیحرة بن فراس ۱۷۶  
بیضاء ۵۰

## «حرف پ»

پرویز بن هرمز ۵۰۰  
پیامبر خدا محمد (ص) (به محمد رسول خدا رجوع شود)

## «حرف ت»

تبان أسعد: تبع (به ابو کرب رجوع شود) ۷۳۶  
تبع أصغر ۳۰ ذ  
تبع أكبر ۳۰ ذ  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۳۶  
تبع ذی الأذعار ۳۰ ذ  
تبع ذی المنار ۳۰ ذ  
تغلب بن وائل ۳۰ ذ ۳۱  
تماضر ۴۳۶  
تمام بن عبیده ۲۰۵  
تمیم بن غالب ۲۴ ذ  
تیادوقس بطریق ۵۳۵  
تیم الأدرم (بن غالب) ۳۱  
تیم اللات (الله) بن ثعلبة بن عمرو بن خزرج ۲۸۸، ۱۹۲، ۱۷۹، ۴۵  
تیم بن مره ۳۵، ۲۶  
تینجان بن مرزبان ۴۹۳

## «حرف ث»

ذ	۵۱۰	۵۰۹	أثله	بن	ثابت				
۵۳۶		أرقم	بن	ثابت					
۵۹۹		ثعلبه	بن	ثابت					
۱۹۶		جدع	بن	ثابت					
۳۶۰		خالد	بن	ثابت					
۳۳۲		دحداحه	بن	ثابت					
۶۱۳	۶۱۲	۴۴۵	۴۴۴	۴۱۶	۴۱۵	۳۶۶	۷۴	قیس بن	ثابت
۵۱۰		واثله	بن	ثابت					
۳۲۸		۳۲۷	وقش	بن	ثابت				
۶۳۵	۶۳۰	۶۲۸	۲۸۶	حاطب	بن	ثعلبه			
ذ	و	۵۹۹	۱۹۶	زید	بن	ثعلبه			
۷۳۷	متن، ص: ۷۳۷	آیتی	اسلام،	پیامبر		تاریخ			
۱۴۷		۴۱۱	سعیه	بن	ثعلبه				
۴۳۴		عمرو	بن	ثعلبه					
ذ	۶۲۱	۴۰۲	۱۹۶	غنمه	بن	ثعلبه			
ذ			۲۱۶			ثعلبی			
۵۰۸		۲۰۵	عمرو	بن	ثقیف				
۶۱۵	۶۱۴	۴۸۱	۴۲۱	۲۴۶	۲۰۵	بن أثال حنفی (پادشاه یمامه)			
۲۵۰			۳			ثمود			
ذ	و	۶۵۷	عروه.	بن	ثور				

ثویبه (کنیز ابو لهب) ۵۸، ۵۷، ۵۶



## «حرف ج»

۱۳۹	سفیان	بن	جابر
۳۴۴، ۳۳۶، ۳۳۰، ۲۸۷، ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۸۱، ۱۸۰، ۹۳، ۹۰، ۹۰			جابر بن عبد الله أنصاری
۵۱۵، ۴۷۳، ۴۶۵، ۴۲۶، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱			
۲۸۷	ذ، ۱۹۸	بن رثاب	جابر بن عبد الله
۵۳۸	عمرو	بن	جابر
ذ		۲۱	جاحظ
۶۶۹			جارود
۶۳۶	حجاج	بن	جاریه
۶۳۶	عامر	بن	جاریه
۳۹۴			جالوت
۶۶۳	۶۵۵، ۳۶۰	سلمی	جبار بن سلمی
۷۳۸	آیتی، متن، ص: ۷۳۸	اسلام،	تاریخ پیامبر
۶۱۷	۵۱۷، ۳۶۲	صخر	جبار بن صخر
۱۶۷	(مسیحی)	(غلامی)	جبر
۵۴۴، ۴۰۸، ۴۰۷، ۳۵۶، ۳۲۳، ۲۳۴، ۲۱۴، ۱۹۸، ۹۱، ۹۰، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱			جبرئیل
۵۷۰			۵۵۲
۴۱۸	ثعلبی	جوّال	جبل بن جوّال
۶۴۳	۴۹۹، ۴۸۱	أیهم	جبله بن آیهم
۳۲۲	۳۲۱، ۲۱۲	مطعم	جبیر بن مطعم
۵۷۹			جحدم
۴۵۱	۴۲۰، ۳۲۴، ۷۴	رثاب	جحش بن رثاب

۶۲۲	۶۱۹	۴۶۵	قیس	بن	جدّ
۵۹۲	۵۱۱	۵۱۰	مرّه	بن	جدیّ
۳					جدیس
ذ	۳۲	سعد		بن	جدیلّه
۲۰۵					جدامه
ذ	۳۰	مالک		بن	جدیمه
۲۴		ربّان		بن	جرم
۲		قحطان		بن	جرهم
۴۸۱	بجلی	الله	عبد	بن	جریر
ذ	۵۸۱	بکر		بن	جشم
ذ	۵۸۱	کعب		بن	جعدّه
۵۸۷	سفیان	أبی		بن	جعفر
جعفر بن أبی طالب ۵۷، ۷۵، ۸۲، ۸۲ و ذ، ۸۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰،					
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۴۷۸، ۴۹۴، ۵۱۷، ۵۱۸،					
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۳۹	
۵۲۴	۵۲۵	۵۳۲	۵۳۵	۵۳۷	۵۳۹
ذ	۵۸۷				
جعفر بن محمد (رجوع کنید به امام جعفر بن محمد علیه السلام)					
۶۰۶	۳۸۲	ضمری	سراقه	بن	جعیل
ذ	۳۱	عتبه		بن	جفنه
۶۳۴	۶۳۰	۶۲۹	۶۲۸	سويد	بن
جلاس					
۳۳۵	۳۱۵	طلحه		بن	جلاس
۶۱۰	۴۹۸	۴۸۲	۴۸۱		جلندی
۵۹۹	الله	عبد		بن	جلیحه

جمال	الدین	أحمد	بن	علی	حسینی	(ابن	عنه)	۴۶
جمعه								۴
جناده			بن	سفیان			۱۳۹،	۱۴۰
جناده			بن	ملیحه				۲۶۷
جندب			بن	مکیث		جهنی		۵۲۷
جندله								۲۲
جنیدب			بن	أکوع				۵۷۱
جواد	(رجوع	کنید	به	امام	محمد	تقی	علیه	السلام)
جوهری	(صاحب	صحاح)		۱۰	ذ،	۴۹۸	ذ،	۶۷۲
جویریہ	(رجوع	کنید	به	أم	المؤمنین		جویریہ)	
جهجاه	بن	مسعود		غفاری			۴۲۱،	۴۴۰
جهم	بن	قیس		عبدری			۱۳۵،	۵۱۸
جهیم	بن	صلت						۲۵۷
جهینه				۳۲				ذ
جیفر بن	جلندی	(پادشاه	عمان)	۴۸۱،	۴۸۲،	۴۹۸	و	ذ،
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۴۰								

## «حرف ح»

(صفحه)	حاتم	بن	عبد	الله	(طائی)	۳۲	ذ،	۳۴۹،	۶۱۷
حاجب	بن	زراره							۱۲
حارث بن	أبی	شمر	غسانی	(پادشاه	تخوم	شام)	۱۰،	۵۲،	۴۸۱،
حارث	بن	أبی	ضرار	۷۴،	۴۳۸،	۴۴۴،			۴۴۶
حارث	بن	أوس	بن	معاذ			۳۰۳،		۶۰۸

۱۳۷	جبیله	بن	حارث	حارث
۶۰۴	،۱۴۱	حارث	بن	حارث
۵۰۹	،۲۷۳	،۱۳۹	حاطب	بن
۲۰۰	حرب	بن	حارث	حارث
۵۲۴	ذ،	و	۷۵	حزن
۱۹	عدنانی	یشکری	حلزه	بن
۵۱۸	،۱۳۷	تیمی	خالد	بن
ذ	۶۴۳	خزرجی	ربعی	بن
۲۸۸	رفاعه	بن	حارث	حارث
۲۹۱	،۲۷۶	،۲۷۲	،۱۲۸	زמעه
۳۳۲	سوید	بن	حارث	حارث
۵۹۹	سهل	بن	حارث	حارث
ذ	۳۶۷	،۳۶۰	،۳۵۹	،۳۳۵
۱۱۳	،۱۱۲	،۱۱۱	خزاعی	طلاطله
۳۳۵	،۳۱۶	طلحه	بن	حارث
ذ	و	۳۵۵	،۲۵۹	،۲۵۶
۵۹۲	،۵۷	العزّی	عبد	بن
۷۴۱	متن، ص: ۷۴۱	آیتی	اسلام،	پیامبر
۵۱۹	،۱۴۴	قیس	عبد	بن
۴۸۱	(پادشاه یمن)	حمیری	کلّال	عبد
ذ	۱۰۱	،۴۵	المطلب	عبد
۱۱۱	عدی	بن	حارث	حارث
۵۳۲	أزدی	عمیر	بن	حارث

۶۵۲	۳۸۰	عوف	بن	حارث
۲۲	فهر	بن	حارث	
۱۹۴	ذ و ۱۱۳	۱۱۱	۲۷، قیس	بن حارث
۵۹۴	کلده	بن	حارث	
۵۸۴	۵۲۸	مالک	بن	حارث
۲۲	مضااض	بن	حارث	
۲۹۱	منبه	بن	حارث	
۵۳۸	نعمان	بن	حارث	
۶۰۴	۵۸۴، ۵۷۰، ۵۶۶، ۵۶۳	۳۰۸، ۲۰۶، ۲۰۵	۱۳۸، بن هشام	حارث
۲۸۱	هلالی		حارث	
۵۰۸	یهودی		حارث	
ذ و ۷۸	ذ، ۳۱	ذ، ۳۰	بن ثعلبه	حارثه
۲۹۰	۲۶۴	سراقه	بن	حارثه
۳۸۸	مری	عوف	بن	حارثه
۲۳۲	نعمان	بن	حارثه	
۵۶۳	۵۵۳، ۵۵۲، ۴۹۶، ۴۹۵	۴۹۴، ۴۸۰، ۲۸۴	بن ابی بلتعه	حاطب
ذ ۱۴۴	۱۳۹، ۹۶	جمحی	بن حارث	حاطب
۹۶	۹۵	عمرو	بن	حاطب
۷۴۲:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
ذ ۱۲۰	أوسی	قیس	بن	حاطب
۴۸۴		بصری		حاکم
ذ ۹۲		نیشابوری		حاکم
۵۸۵	۵۰۱، ۳۱۱، ۳۰۹	۲۸۷، ۲۵۹	بن منذر	حباب

۶۶۲	حکم	بن	حَبَّان
۴۰۲	۳۹۶	بن	حَبَّان
۳۹۶	قیس	بن	حَبَّان
۴۱	۳۸		حَبِّی
۶۷۲	۶۷۱	بن	حیب
۳۳۳	زید	بن	حیب
۱۷۱	عمرو	بن	حیب
۴۳۱	عینه	بن	حیب
ذ	۵۸۱	بن	حیب
۲۲۱	۲۲۰	بن	حیش
۵۱۴	۵۱۳	بن	حجاج
۱۱۱	۵۵	بن	حجاج
ذ	۳۱	بن	حجر
ذ	۱۸	بن	حجر
۴۵	المطلب	بن	حجل
ذ	۳۵۵	بن	حجیر
۲۱	کنانه	بن	حدال
ذ	۲۸۹		حدیله
۳۸	نصر	بن	حذافه
۷۴۳:ص، متن،	آیتی	پیامبر	تاریخ
ذ	۱۱۹	بن	حذیفه
۵۰	غانم	بن	حذیفه
۱۱۰	۸۱	بن	حذیفه

۶۳۴	،۴۰۱	،۴۰۰	،۳۲۷	یمان	بن	حذیفه
ذ	۳۱	فهر	بن	غالب	بن	حراق
۳۶۰	،۳۵۹	،۳۵۸	،۲۸۹	ملحان	بن	حرام
۳۷۹	،۱۵۷	ذ	۶۴	أمیه	بن	حرب
۶۰۵		عامری	هوذه		بن	حرملة
۶۷۵		دختران	دحیه	و	جدّ صفیه	حرملة:
ذ	۶۲۱		عمرو		بن	حرمی
۶۷۴	،۶۷۳	شیبانی	حسان		بن	حریث
ذ	۵۸۱		کعب		بن	حریش
۴۵۲		وهب	أبی		بن	حزن
						حسان بن ثابت ۱۶۳، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۳۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۷۵، ۳۹۲،
						۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۸، ۴۵۱، ۴۵۴، ۵۱۵، ۵۳۷، ۵۶۵، ۶۰۷، ۶۱۳
۶۷۰		حوط			بن	حسان
۶۳۲		الملك	عبد		بن	حسان
ذ	۲۳	لؤی	بن	عامر	بن	حسل
۴۰۴	وَد	عبد	بن	عمرو	بن	حسل
۱۷۰		درید			بن	حسن
			به	کنید	بن	حسن
			امام	(رجوع)	علی	بن
			حسن			بن
			علیه			بن
			السلام)			بن
						۱۳۹
			آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
			متن، ص: ۷۴۴			
ذ	۵	علیهما	حسین	و	امام	حسین
			السلام)			
۳۲۷		(یمان)	جابر		بن	حسین
			شود	(رجوع)	بن	حسین
			به		علی	بن
			امام			بن
			حسین			بن
			علیه			بن
			السلام)			بن

حسین	نوری	(حاج میرزا حسین نوری)	۵۴	ذ	۱۷۴	ذ
حصین	بن	حارث	۲۰۸			۲۸۴
حصین	بن	معلی				۶۵۶
حصین	بن	نمیر				۶۳۵
حضر موت						۲
حضر می	بن	عامر				۶۵۰
حطاب	بن	حارث	۹۶		۱۴۴	ذ
حفصه	(دختر عمر)	۷۲، ۷۳، ۷۵، ۹۵، ۱۴۰، ۲۰۷، ۳۰۵				۳۴۸
حکم	بن	أبی العاص أموی	۱۰۹	ذ	۲۱۵	ذ
حکم	بن	عمرو				۶۶۶
حکم	بن	کیسان	۲۵۳			۳۶۱
حکیم	بن	مره	۳۵	و		ذ
حکیم	بن	أمیه				۱۲۰
حکیم بن حزام	۷۷، ۱۵۶، ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۸۴، ۶۰۳					
حکیم	بن	حکیم				۵۷۹
حلبی	ذ	۴۲۱، ۴۹۵، ۴۹۷	ذ	۵۰۳، ۵۰۴، ۵۲۷	۶۱۷	ذ
حلیس	بن	زبان				۳۲۲
حلیس	بن	علقمه				۴۶۲
حلیل	بن	حبشیه	۳۸		۳۹	۴۱
حلیمه		(مزنیه)				۴۲۵
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی			متن، ص: ۷۴۵
حلیمه		(سعدیه)	۵۷			۵۸
حماس	بن	قیس			۵۶۰	۵۶۱



۱۲۷	(مادر)	حمامه	بلال)	
۶۷۱	بن	حمران	جابر	
		حمزۀ بن عبد المطلب	۴۵، ۵۶، ۵۸، ۶۹، ۷۵، ۸۲، ۹۸ و ذ، ۱۲۱، ۲۰۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۸، ۳۵۲، ۴۱۱، ۵۲۴، ۵۶۴	
۶۴۵	بن	حمزۀ	عمر و	أسلمی
ذ	بن	حمل	بدر	۳۱، ۱۱۹، ذ
۴۵۱	(دختر	حمنه	جحش	بن رثاب) ۲۰۵، ۳۲۴، ۴۵۱
ذ		حمیر	۲،	۲۹، ذ
ذ		حنبل		۲۳، ذ
۲۹۱	بن	حنظله	أبی	سفیان
۶۳۵	بن	حنظله	أبی	عامر (غسیل الملائکه) ۲۰، ۳۲۸، ۶۳۵
۵۶۳	بن	حویرث		نقیذ ۵۶۳
۵۱۷	بن	حویصه	مسعود	۳۰۵، ۵۱۷
۶۰۴	بن	حویطب	عبد العزی	۳۰۴، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۴۹، ۵۶۵، ۵۸۴، ۶۰۴
ذ	(چاپ	حیدری		۷۱، ذ (...)
۲۷۴	بن	حیسمان	عبد	الله خزاعی ۲۷۴
		حیی بن أخطب یهودی		۷۵، ۲۹۷، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۵، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵، ۵۰۵، ۵۱۴

## «حرف خ»

۶۵۱	بن	خارجۀ	حصن	
۷۴۶	پیامبر	تاریخ	آیتی	متن، ص: ۷۴۶
۳۳۰	بن	خارجۀ	زید	۲۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰

۶۰۵	۵۷۰	أسید	بن	خالد	
۳۵۲	ذ، ۲۵۲	۹۶	بن بکیر	خالد	
۳۶۱	ثابت		بن	خالد	
۲۸۸	۲۲۸	خزرجی	بن زید	خالد	
۶۸۱	۶۶۷، ۵۹۴، ۵۷۵، ۵۱۸، ۱۳۳، ۹۷، ۹۶		بن سعید	خالد	
۱۷	سنان		بن	خالد	
۱۹۶	عمرو		بن	خالد	
۱۹۴	قیس		بن	خالد	
			بن ولید	خالد	
			۲۷، ۲۹، ۳۵، ۷۵ و ذ، ۱۱۰، ۱۴۱، ۳۳۲، ۳۵۳، ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۷۴، ۵۷۸ و ذ، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۵		
۶۶۷	۶۵۹	۶۳۳	۶۳۲	۵۹۰	
۶۰۵	عامری	هوذه	بن	خالد	
۶۰۵	۵۸۰	مخزومی	بن هشام	خالد	
۲۰۸	غزوان)	بن عبته	(غلام)	خبّاب	
۲۸۴	۱۶۷، ۱۵۸ و ذ، ۱۵۲	۱۲۸، ۹۸، ۹۵	بن أرت	خبّاب	
۲۹۹			بن	خبّار	
۳۵۵	۲۲۶	۲۰۸	بن إساف	خبیب	
۴۲۶	۳۸۷، ۳۶۳، ۳۶۲	۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴	بن عدی	خبیب	
۱۹۷	بلوی	سلامه	بن	خدیج	
			دختر خویلد	خدیجه کبری، ۱۳، ۳۹، ۵۰، ۶۲، ۶۸، ۶۹ و ذ، ۷۰ و ذ، ۷۱، ۷۲ و ذ، ۷۵، ۷۷ و ذ، ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳ و ذ، ۹۴ و ذ، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۷۸	
			پیامبر	تاریخ	
		اسلام، آیتی		متن، ص: ۷۴۷	
۶۳۵	۶۲۲	خالد	بن	خدام	

۵۷						خزانه
۵۷۱	،۴۷۰	،۴۶۴	أمیہ	بن		خراش
۳۴۵	،۲۷۸		صمه	بن		خراش
ذ		۷۰				خرگوشی
۴۵۳		أسود		بن		خزاعی
۶۵۰	،۵۵۴	نهم	عبد	بن		خزاعی
ذ		۳۰				خزرج
۷۵	ذ، ۲۱	،۲۰	(الیاس)	بن	مدرکه	خزیمه (بن)
۶۴۴	،۵۳۹		ثابت	بن		خزیمه
۷۳		حارث		بن		خزیمه
۵۱۸	،۱۳۵		جهم	بن		خزیمه
۳۲		لوی		بن		خزیمه
۲۰		مدرکه		بن		خزیمه
ذ	۵۳		انوشیروان			خسرو
	۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۵، ۴۸۲، ۴۸۰، ۴۰۵، ۳۸۷، ۲۲۳، ۹۲، ۸۴، ۴۸، ۴۸					خسرو پرویز
ذ		۲۱۷				خطیب
۳۹۷		عاصم		بن		خفاجه
۵۵۸		ندبه		بن		خفاف
۵۱۸	،۱۳۳		أسعد	بن		خلف
ذ	و ۴۱۸	،۴۱۷	،۴۱۴	،۲۸۷	،۱۹۳	بن سويد
۳۳۶	،۳۳۱		عمرو	بن		خلاد
۷۴۸:ص، متن،		آیتی	اسلام،	پیامبر		تاریخ
۳۰۸	(مضرب)	بن	مالک	(دختر)		خناس

۶۰۵								خندف
۵۶۰	خالد	بن						خنیس
۳۴۸	۳۰۵	۲۰۷	۱۴۰	۹۵	۷۲	سهمی	بن	حنیس
۶۴۴	۵۰۰					(عاصم)	دختر	خوله
۲۰۷	خولی	بن	أبی					خولی
۳۸۶	۳۶۸	۲۷۳				جیر	بن	خوات
۳۴۹	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۷۰	ذ	و ۶۹	خوید بن أسد
								۱۳، ۳۹، ۶۸، ۹۹ ذ
								خیزران ۵۵، ۹۹ ذ

## «حرف دال»

۳۶۵								داعس
۳۹۴	ذ				۳۲			داود
۶۷۵						(دختر)		دحیه
۵۰۵	۴۸۶	۴۸۵	۴۸۴	۴۸۳	۴۸۰	۴۳۳	بن	دحیه بن خلیفه کلبی
۳۸۳							دختر	بشیر بن سعد (خواهر نعمان بن بشیر)
۵۹۰	۵۸۲	ذ	و	۵۸۱		صمه	بن	درید
۳۰۰	۲۹۹					حارث	بن	دعثور
ذ	۱۸۳	حسن				ابراهیم	حسن	دکتر
								دوس ذو ثعلبان ۴۸ ذ

## «حرف ذال»

۵۴۸								ذؤیب
۷۴۹	متن، ص: ۷۴۹	آیتی		اسلام،		پیامبر		تاریخ

ذکوان	بن عبد قیس	۱۸۰	ذ،	۱۸۱،	۱۹۴	و	ذ،	۲۸۸،	۳۳۱
ذو	الجوشن				ضبابی				۶۵۶
ذو	الخماری:	سبیع	بن	حارث			۵۸۱،		۵۹۰
ذو	الخویصره			۶۰۶		و			ذ
ذو	الشمالین:	عمیر	بن	عبد			عمرو		۲۹۰
ذو				القرنین					۱۲۶
ذو	الکلاع			حمیری					۴۸۱

ذو نواس ۱۱، ۳۰، ۴۸ ذ

## «حرف راء»

راشد	بن عبد ربّه	(غاوی	بن	عبد العزیّ)			۶۶۱،		۶۶۲
رافع	بن	أبی	رافع	طائی			۵۴۱،		۵۴۲
رافع	بن		بن	بدیل					۳۶۱
رافع	بن	خدیج		۲۵۴		ذ،			۳۱۲
رافع	بن		بن	سهل					۳۴۵
رافع	بن	مالک		۱۷۹،	۱۸۰،	۱۸۱،	۱۸۸،	۱۹۴،	۱۹۹
رافع	بن		بن	معلی			۲۸۸،		۲۹۰
رافع	بن	مکیث		۵۴۰،			۵۵۸،		۶۲۴
رئاب	بن		بن	حنیف					۳۶۱
رباح	بن		بن	حارث					۶۱۲
ربیع	(دختر			نضر)					۳۲۹
ربیعۃ	بن		بن	أکثم			۲۰۵،		۵۰۸
ربیعۃ	بن		بن	حارث					۵۸۷

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۵۰
ربیعہ	بن	حرام	عذری	۳۶
ربیعہ	بن	عامر	۶۵۷	ذ
ربیعہ	بن	عبد	یالیل	۶۶۷
ربیعہ	بن	منتفق		۶۵۵
ربیعہ	بن	نزار	۴	۱۳
ربیعہ	بن	نصر	۱۱۴	ذ
رجال	(یا رحال)	بن	عنفوه	۶۷۲، ۶۷۱
رحمان				۱۲۴
رستم		۱۲۶،		۱۵۸
رسول	اکرم (رجوع کنید به	محمد رسول الله	ص)	
رضی	الدین علی	بن	طاووس	۱۷۴
رعله				۲
رفاعہ	بن زید	(از یهود بنی قینقاع)		۴۴۲
رفاعہ	بن	زید	جدامی	۴۳۴، ۵۰۸
رفاعہ	بن زید	(ابن هشام: رفاعہ بن قیس)	جشمی	۵۲۶
رفاعہ	بن		سموال	۴۱۶
رفاعہ	بن	عبد المنذر	۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۷	۲۸۶
رفاعہ	بن	عمرو		۱۹۷
رفاعہ	بن	مسروح		۵۰۸
رفاعہ	بن	وقش		۳۲۷
رفیده				۴۱۲
رقاد	بن	عمرو		۶۵۷

۵۹۹	ثابت	بن	رقیم
۷۵۱	آیتی	پیامبر	تاریخ
۲۷۳	متن، ص: ۷۵۱	اسلام،	رقیه (دختر رسول خدا)
۲۳۱، ۲۷۲، ۲۷۳		۹۴ ذ، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۴	۷۶، ۹۴ ذ، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۴
۱۱۲	یزید	عبد	رکانه
۷۳	زوج	بن	رمله
	النبی):	حبیبه:	(امّ
۱۳۶	۹۶	عوف	رمله
	السهمی	أبی	(بنت
۶۷۱	۶۶۹، ۶۵۵، ۶۵۳، ۶۱۷، ۶۱۲		رمله (بنت الحارث الانصاریّه النجاریّه):
ذ	۵۰	صلت	ریان
۴۱۷		بن	ریحانه
۵۱۸	۱۴۴، ۱۳۷	بن	ریطه (دختر حارث بن جبلة):
			ریطه (دختر منبه بن حجاج سهمی): ۳۰۸

## «حرف زاء»

۷۱	أصمّ	بن	زائده
۶۱۳	۶۱۲	بن	زبرقان
ذ		۶۶	زبیدی
۴۱۵	باطا	بن	زبیر
۶۷	۵۱، ۴۵	عبد	زبیر
۲۰۵	عییده	بن	زبیر
			زبیر بن عوام ۳۹، ۴۵، ۵۱، ۹۳، ۱۳۰، ۱۳۵، ۲۰۸، ۲۸۴، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۴۸، ۳۶۷ ذ، ۳۸۱، ۳۹۴ ذ، ۳۹۷، ۴۱۱، ۵۰۶، ۵۲۱، ۵۲۹، ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۰، ۶۴۵
۱۲	تمیمی	بن	زراره
ذ		عدس	زمخشری
		۷۰	





۵۹۱	قرشی	ربیعہ	بن	زید								
۷۵۳	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ								
۳۳۳	مازنی	عاصم	بن	زید								
۶۷۱	عمرو	عبد	بن	زید								
۵۳۸	عبید	بن	بن	زید								
۴۰	۱۴	نفیل	بن عمرو	بن								
۴۰	۱۴	لصیت	بن	زید								
۵۹۸	۴۲۰	۲۰۵	۷۸	۷۴	۴۵	جحش	بنت	زید				
۳۲۱	۷۵	خزیمہ	بنت	زینب								
۶۱۱	۵۹۵	۵۶۴	۴۲۵	۲۸۰	۲۷۹	۲۷۸	۲۳۲	ذ	۹۴	۷۶	(ص):	زینب بنت رسول اللہ
۵۰۷	مشکم	بن	سَلَام	(همسر	حارث	بنت	زینب					
۱۳۷	خالد	بن	حارث	بنت	زینب							
ذ	۷۶	(ع)	طالب	بن	علی	بنت	زینب					
زینی دحلان ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۹، ۴۹۱												

**حرف سین**

۶۰۵	مخزومی	سائب	ابی	بن	سائب
۵۹۹	۱۴۱	حارث	بن	سائب	
۴۱۸	خَلَاد	بن	سائب		
ذ	۱۱۰	صیفی	بن	سائب	
۲۸۱	عبید	بن	سائب		
۲۴۹	۱۳۹	۹۶	عثمان	بن	سائب
ذ	۴۱۸	محسن	بن	سائب	

۵۶۳		۵۵۲		ساره	
۶۲۱	۲۹۵	عمیر	بن	سالم	
۷۵۴	متن، ص: ۷۵۴	آیتی	پیامبر	تاریخ	
ذ	و	۲۸۶	بن غنم (حلبی)	سالم	
۲۰۹	حذیفه	أبی	مولی	سالم:	
۳۲		لؤی	بن	سامه	
ذ	۳۰	۲	بن یشجب	سبأ	
۳۲۱	عمر و بن نضله)	عبد العزّی	بن عبد العزّی (اسم عبد العزّی)	سباع	
۵۲۳	۵۰۰	۳۷۷	بن عرفطه غفاری	سباع	
۵۸۱	مالک	بن	بن حارث	سبیع	
۴۶۲	(شمس)	عبد	(دختر)	سبیعه	
ذ	۵	(ع)	بن الحسین	سجّاد (علی)	
۲۰۵	عبیده	بن	بن	سخبره	
۲۰۵	تمیم	بنت	بنت	سخبره	
۵۹۲	أنصاری	حباب	بن	سراقه	
(مالک)	بن سراقه	شود به:	بن جعشم مدلجی (رجوع شود به: سراقه بن مالک)	سراقه	
۵۹۱	حارث	بن	بن	سراقه	
۵۳۸	عمر و	بن	بن	سراقه	
۵۹۷	۲۲۵	۲۲۴	۲۲۳	۲۲۲	بن مالک
۲۰۷	معتمر	بن	بن	سراقه	
ذ	و	۳۵	بن ثعلبه	سریر	
ذ	۱۱۶	ذ، ۱۱۴	ذ، ۱۱۳	ربیع بن ربیع	سطیح:
۶۳۴	سرح	أبی	بن	سعد	

سعد بن ابی وقاص	۳۶، ۹۳، ۹۴ ذ، ۹۵، ۹۸، ۱۴۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۸۴، ۶۰۶ ذ، ۶۲۶ ذ
تاریخ	پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۵۵
سعد بن بکر	۲۴۳، ۵۸۱ و ذ
سعد بن حبته	۳۱۲
سعد بن خوله	۱۴۳
سعد بن خیشمه	۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۸۶، ۲۹۰
سعد بن ربیع	۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۸۶، ۳۰۹، ۳۲۹
سعد بن زید	۴۱۷، ۴۳۰، ۵۷۵
سعد بن سیل	۳۶
سعد بن شهید	۳۵۳
سعد بن عباده	۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۴۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۴۵، ۳۶۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸
سعد بن قیس	۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۵۰، ۵۰۱، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۸۵، ۶۰۷، ۶۸۱
سعد بن عبد عمرو	۱۴۴، ۲۱، ۳۶۱
سعد بن معاذ	۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۸۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۲۹
سعد بن نعمان	۳۴۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۳۳
سعد بن هذیل	۲۷۷، ۳۰، ۴۳۵ ذ
سعد بن هذیم	۴۳۵ ذ
سعد بن وقدان	۱۴۳
سعید بن أحمد	۸۸ ذ
سعید بن حارث	۱۴۱
سعید بن حرث	۵۶۲، مخزومی

۵۱۸	خالد	بن	سعید
۷۵۶:ص، متن،	آیتی	اسلام، پیامبر	تاریخ
۲۰۴	رقیش	بن	سعید
۲۷۳	ذ، ۲۰۷	زید	سعید
۱۴	۹۵، ۹۸، ۱۵۲	بن سعید	سعید
۵۹۹	عاص	بن	سعید
۵۱۸	۱۳۱	عاص	سعید
۱۴۱	عمرو	بن	سعید
۳۲۱	مسیب	بن	سعید
۳۸۳	میناء	بن	سعید
۶۰۴	یربوع	بن	سعید
۶۷۶	۶۱۸، ۶۱۷	حاتم (طائی)	سفانه
۳۶۱	ثابت	بن	سفیان
۳۶۱	حاطب	بن	سفیان
ذ ۳۵۲	ذ، ۳۵۱	و ۳۵۰	سفیان
۶۰۵	الأسد	عبد	سفیان
۳۷۹	۳۳۰	شمس	سفیان
۴۰۲	عوف	عبد	سفیان
۱۳۹	معمر	بن	سفیان
ذ ۱۴۴	۱۴۳	۷۲	سکران
۳۵۳	۳۰۸	بن (شهید)	سلافه
۴۵۵	۴۵۴، ۴۰۷	۳۶۶، ۳۷۸	سّلام
۴۵۳	(الحقیق است)	بن ابی الحقیق	سّلام
۵۰۷	۳۷۸، ۳۶۴	۲۹۷، ۷۵	سّلام

۶۷۱	سحیمی	حنظله	بن	سلمی		
۶۷۴	۵۹۴	۴۹۳	۳۸۰	۳۸۴	فارسی	سلمان
۷۵۷	متن، ص: ۷۵۷	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ	
ذ	۳۵۰	۳۴۹	بن	(سلمه)	سلمه	
۲۰۳	سلمه	أبی	بن	سلمه		
۳۸۹	أسلم	بن	سلمه			
۳۲۷	ثابت	بن	سلمه			
۵۹۳	درید	بن	سلمه			
۱۹۱	سلامه	بن	سلمه			
ذ	۶۲۱	صخر	بن	سلمه		
۵۲۰	۴۵۲	۴۳۰	۴۲۹	بن	بن عمرو	سلمه
۵۶۱	میلاء	بن	سلمه			
۵۳۷	ذ، ۴۷۳	ذ، ۱۴۵	۱۳۸	بن	بن هشام	سلمه
۶۷۹	یزید	بن	سلمه			
۵۴۸	(کنانه)	بنی	(از)	سلمی		
۵۲۴	(خثعمی)	عمیس	(دختر)	سلمی		
ذ	۷۵	(میمونه)	(خواهر)	سلمی		
۲۰	(مدرکه)	بن	خزیمه	(مادر)	سلمی	
۴۱۶	ذ، ۲۲۸	۴۶	۴۵	(المطلب)	(مادر عبد)	سلمی
۳۲	(غالب)	بن	لوی	(مادر)	سلمی	
۶۷۱	حنظله	بن	سلمی			
۶۴۷				سلول		
۴۰۲	(احزاب)	غزوه	شهداء	(از)	سلیط	

۴۹۷	،۴۸۱	،۱۴۳	،۹۵	سفیان	بن	سلیط
۴۹۷	،۴۸۱	،۱۴۳	،۹۵	عمرو	بن	سلیط
۴۱۶		قیس		بن		سلیط
ذ	۳۲	ذ،	۲	(نبی ع)		سلیمان
۷۵۸	متن، ص: ۷۵۸	آیتی	اسلام،	پیامبر		تاریخ
ذ	۹۹	(مروان)	الملک	عبد	(بن)	سلیمان
ذ	و ۳۸	ملکانی	عمرو	بن	(یا سلیم)	سلیمان
۱۹۵	(غنم)	بن سواد	بن غنم	بنی غنم	(از بنی عمرو)	سلیم
ذ	۵	(هلالی)	قیس	بن		سلیم
۳۶۱		ملحان		بن		سلیم
۶۶۳		منصور		بن		سلیم
		ابو دجانہ رجوع شود)	(به: ابو دجانہ رجوع شود)	بن خرشه	بن اوس	سماک
۷۵۳	ص: ۷۵۳	آیتی متن ۷۵۸	حرف سین ....	تاریخ پیامبر اسلام،	بن حرب	سماک
۳۶۸		یهودی				سماک
۳۱۲		فزاری	جندب	بن		سمره
۵۱۶		عادیا	بن			سموأل
ذ	۱۲۰	یزید	بن			سمیر
۲۳۰	،۲۲۹		،۱۲۷			سمیه
۵۰۹	ذ،	۴۲۹		أکوع		سنان
۱۹۴		صیفی	بن			سنان
۴۴۰		جهنی	وبر	بن		سنان
(سوده)	المؤمنین	أمّ	به	کنید	(رجوع)	سوده
۲۸۹	،۲۶۱	غزیه	بن			سواد

ذ	۳۲۶	،۲۰۸	،۱۳۵	حرملة	بن	سعد	بن	سویط
ذ	و	۱۷۷	(کامل)	أوسی	بن	ثابت	بن	سويد
۳۶۵		،۳۳۲	،۱۷۷	صامت	بن		بن	سويد
۵۵۸			صخر		بن			سويد
۵۳۸			عمرو		بن			سويد
۲۱			غظريف		بن			سويد
۶۲۰				يهودی				سويلم
۷۵۹:ص	متن،		آیتی	اسلام،		پیامبر		تاریخ
۶۱۷	ذ،	۳۶۷	،۳۶۶	،۳۳۷	،۳۱۹	،۲۸۵	،۲۲۷	سهل بن حنیف
۳۴۵			انصاری	رافع	بن			سهل
۳۶۱			عامر		بن			سهل
۱۹۳			عتیک		بن			سهل
۲۲۸			عمرو		بن			سهل
۱۳۴		،۱۳۰	عمرو)	بن	سهیل		(دختر	سهله
۴۴۵		شمّاس	بن	قیس	بن	ثابت	بن	سهم
ذ	۲۵۲	ذ،	۱۶۳	،۱۴۴	،۱۳۴	،۱۳۰	بن	سهیل بن بیضاء فهری
۳۶۱			عامر				بن	سهیل
								سهیل بن عمرو عامری ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۷۲، ۲۰۰، ۲۲۸، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۷۴، ۴۶۶،
								۴۷۳ ذ، ۴۷۶، ۵۲۴، ۵۴۹، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۴، ۶۰۴
۱۴۴		هلال	بن	ربیعۀ	بن	وهب	بن	سهیل
ذ	۸۶	ذ،	۶۶	ذ،	۵۷			سهیلی
۴۵۱								سیرین
۴۹۲	ذ،	۵۱	ذ،	۴۸	یزن	ذی	بن	سیف

ذ		۸۸		سیوطی
ذ	۱۷۴	طاووس	بن	سید مرتضی علم الهدی ۱۶۰، ۱۶۱

## «حرف شین»

ذ	۳۱	الأکتاف	ذو	شاپور
۴۸۲		اسکندریه		شاه
۵۳۰	۴۹۷، ۴۹۶	۴۸۱، ۴۲۲	۲۰۴	شجاع بن وهب أسدی
	متن، ص: ۷۶۰	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۳۲۸		أسود	بن	شداد
۱۳۹		حسنه	بن	شرحبیل
۵۳۵	۵۳۲	غسانی	بن عمرو	شرحبیل
۶۶۶		غیلان	بن	شرحبیل
ذ	۳۰	مهدم	بن	شعب
۴۳۹				شقران
ذ	۱۱۶	ذ، ۱۱۴	ذ، ۱۱۳	شق بن صعّب أنماری
۴				شقیقه
۳۲۶	۲۸۵	۱۳۷	عثمان	شماس بن عثمان
۵۹۵				شهاب
۵۰۰				شهربراز
ذ		۸۸	۴۰	شهرستانی
۳۵	۲۲	محارب	بن	شیبان
				شیه بن ربیعہ ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۷۲، ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۱



۶۰۳

۶۰۵	،۵۹۹	،۵۹۴	،۵۴۹	،۲۷	عبدری	عثمان	بن	شیه
۶۴۹	ذ،	۱۶۱	ذ،	۸۵	،۷۹	،۵۰	طوسی	شیخ
۵۸۷	،۵۸۶	،۵۴۵	،۵۴۳	،۵۴۲	،۳۹۵	،۳۹۴	،۳۹۱	،۳۹۰
۶۲۶	ذ،	و	۶۲۵	،۵۹۵	،۵۹۰	ذ،	۱۶۹	،۲۹۱
۴۹۱								شیرویه
۴۹۵								شیرین
۵۹۲				،۵۷				شیماء

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۶۱

### حرف صاد

(صفحه)

۳۳۵		،۳۱۶			حبشی			صواب
	ابن	به:	کنید	(رجوع)	السیره	جوامع	صاحب	صاحب
۵۴۵			الصدق		دلایل		صاحب	صاحب
	جوهری)	به:	شود	(رجوع)	صحاح		صاحب	صاحب
	ابن	به:	کنید	(رجوع)	طبقات		صاحب	صاحب
ذ	۶۷۱		(فیروزآبادی)		قاموس		صاحب	صاحب
۳۹۵			مواقف				صاحب	صاحب
۶۶۶			یاسین				صاحب	صاحب
۲۵۰			،۲				صالح	صالح
۴۴۹			عامر		بن		صخر	صخر
۲۲۱	ذ،		۷۱	ذ،	۷۰		صدوق	صدوق

۱۷	أنس	أبی	بن	صرمه
۵۵۸	،۵۵۴	جثامه	بن	صعب
۵۰۳	معاذ		بن	صعب
۳۰۴	،۲۸۳	،۲۸۲	،۲۷۵	،۲۵۹
،۳۰۶	،۵۸۸	،۵۸۴	،۵۸۳	،۵۶۵
		،۵۶۱	،۵۵۲	،۵۴۹
		،۵۱۸	،۵۱۶	،۴۲۵
		،۳۷۵	،۳۵۴	،۳۴۷
		،۳۴۵		،۳۰۶
				۶۰۴
۲۹۰	بیضاء		بن	صفوان
۲۰۵	عمرو		بن	صفوان
۴۵۱	،۴۴۹	،۴۴۸	معطل سلمی	بن صفوان
۵۱۴	،۵۰۵	،۷۵	(أم المؤمنین):	صفيّه
۳۹۷	،۳۲۴	،۳۲۳	،۵۱	،۵۰
			،۴۵	(دختر عبد المطلب):
۶۷۵	عليه		دختر	صفيّه
۲۱	نضر		بن	صلت
۷۶۲	متن، ص: ۷۶۲	آیتی	پیامبر اسلام،	تاریخ
ذ	۳۶۷	،۲۸۴	،۲۰۸	،۱۶۷
			،۱۲۸	،۹۹
			،۹۷	بن سنان رومی
۲۸۱	رفاعه	أبی	بن	صيفیّ
۱۸۵	أسلت		بن	صيفیّ
۱۱۰	سائب		بن	صيفیّ
				صيفیّ بن سواد ۱۹۶

## «حرف ضاد»

۲۲	حارث		بن	ضبه
۱۹۵	حارثه		بن	ضحاک

۶۲۰	خلیفه	بن	ضحاک
۶۵۵	۶۱۴، ۶۱۱	کلابی	ضحاک بن سفیان
۲۲	قیس	بن	ضحاک
۶۵۰	أزور	بن	ضرار
۴۰۴	۳۹۰، ۴۰۲، ۳۸۹، ۳۳۲، ۲۹۲	ذ	ضرار بن خطاب فهری ۲۰۰
۴۵	المطلب	عبد بن	ضرار
۵۷۳			ضمار
۶۵۴	۶۵۳	ثعلبه بن	ضمّام
			ضمضم بن عمرو غفاری ۲۵۴، ۲۵۵

## «حرف طاء»

ذ	و	۵	طابخه
۲۹۲	۲۵۸،	طالب ۸۲	طالب بن ابی طالب
ذ	۷۷	ذ	طاهر (فرزند و یا لقب عبد الله یکی از فرزندان رسول خدا)
۷۲	جاهلیت	«أمّ المؤمنین»	طاهره (نام خدیجه در جاهلیت)
۷۶۳	متن، ص:	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام،
۳۷۲، ۲۴۰، ۲۳۲	ذ، ۱۶۳	ذ، ۱۴۵، ۱۳۲	طبرسی (علّامه امین الاسلام) ۵۴، ۸۱، ۹۲، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۶۳، ۲۳۲، ۲۴۰، ۳۷۲،
۶۴۹	ذ،	۶۲۵	۵۴۵، ۵۷۶، ۵۷۷
ذ،	۱۸۳	ذ، ۱۰۰، ۹۹، ۹۲	طبری ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۴۰، ۵۷، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۸۳،
۵۶۷	۵۴۲	۴۵۲، ۴۳۵	۱۸۶، ۲۴۰، ۴۳۵، ۴۵۲، ۵۴۲، ۵۶۷
ذ	و	۱۸	طرفه بن عبد بکری
۶۳۵	أبیرق	بن	طعیمه
۳۰۷	۲۹۱، ۲۵۹	۲۱۵، ۲۱۲، ۱۱۲	طعیمه بن عدی ۱۱۲، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۹۱، ۳۰۷

۲۸۴	،۲۰۸	مطلب	بن	حارث	بن	طفیل
۳۶۱		سعد		بن		طفیل
۵۹۴	،۱۶۵	،۱۶۳	۸	دوسی	بن عمرو	طفیل
۴۰۳	،۱۹۵			مالک	بن	طفیل
،۴۲	،۳۹۶	،۳۴۵	،۱۹۴	نعمان	بن	طفیل
ذ			۱۱۳			طلاطله
۳۳۵	،۳۱۵	،۳۰۸	،۲۶۱	عبدری	بن	طلحه
۶۴۵	،۶۲۰	،۴۲۹	،۳۴۵	،۲۹۱	،۲۷۳	،۲۳۲
۵۰۹						،۲۰۸
						،۹۳
						،۳۵
						بن عبید الله تیمی
						طلحه
						بن
						یحیی
۶۷۱		قیس	بن	علی	بن	طلق
۲۰۸		،۱۳۵		عمیر	بن	طلیب
۶۵۰	،۳۷۹	،۳۴۹	،۲۷۰	،۱۶۵	،۹	بن خویلد
۶۰۵		أمیّه	بن	سفیان	بن	طلیق
ذ	و	۷۷	(خدا)	رسول	اللّه	بن عبد
ذ						فرزند
						طیب
						(لقب عبد الله فرزند رسول خدا)
						طیب
						۳۲

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۶۴

### «حرف ظاء»

۴۶		بالله		الظاهر	(صفحه)
۲۸۵					ظفر
					ظهیر بن رافع ۱۹۱

### «حرف ع»

عائذ	بن	ماعص	۷۱	ذ	۳۶۱
عائذه					۲۴
عابر	بن	إرم			۳
عاتکه	(دختر)	یخلد بن نصر بن کنانه	۳۲	ذ	
عاتکه	(مادر)	مالک بن نصر			۲۲
عاتکه	(مادر)	هاشم بن عبد مناف			۴۱
عاتکه	(مادر)	عبد الله بن امیّه مخزومی			۴۵
عاتکه	(دختر)	عبد المطلب	۵۰، ۱۲۴، ۱۶۲		۲۵۴
عاتکه	(دختر)	خالد خزاعی	۲۲۰	ذ	
عاتکه	(دختر)	ابو العیص اموی			۳۰۱
عاص	بن	سعید			۲۹۱
عاص	بن	منبه	۱۲۹، ۲۷۲		۲۹۱
عاص بن وائل سهمی ۶۶ و ذ، ۷۷، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸					
عاص بن هشام بن مغیره مخزومی ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۲، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۵					
۲۹۱					
عاصم	بن	ثابت	۳۱۵، ۳۱۹، ۳۴۸، ۳۵۲		۳۵۳
عاصم	بن	عدی	۲۷۳		۶۳۶
عاصم	بن	عمر بن قتاده	۳۳۳		۳۳۴
عاقل	بن	بکیر	۹۷، ۲۰۷		۲۹۰
تاریخ	پیامبر	اسلام، آیتی			متن، ص: ۷۶۵
عامر	بن	أبی وقاص زهیری	۵	ذ	۱۳۶، ۵۱۸
عامر	بن	أضبط أشجعی	۵۲۷		۵۴۷
عامر	بن	أکوع	۵۰۱		۵۰۹

۹۷	بکیر	بن	عامر
۲۶۳	حضرمی	بن	عامر
۲۵۲	،۲۰۴ ،۱۴۲ ،۱۳۰ ،۹۵	بن ربیعہ	عامر
۵۳۸	سعد	بن	عامر
ذ	۵۸۱	بن صعصعہ	عامر
۶۶۵	،۶۶۴ ،۶۶۳ ،۳۶۰ ،۳۵۹ ،۳۵۸	بن طفیل	عامر
۳۶۱	،۳۶۰ ،۳۵۸ ،۲۸۴ ،۲۲۳ ،۲۲۲ ،۲۱۸ ،۱۲۸ ،۹۶	بن فہیرہ	عامر
۴۱۹	،۱۴۳ ،۹۴ ،۲۲	بن عبد اللہ	عامر
۳۲	لؤی	بن	عامر
۲۸۹	،۱۹۳	بن مالک نجار	عامر
۴۲	ہاشم	بن	عامر
۴۵۰ ، ۴۴۸ ، ۴۳۹ ، ۲۳۲ ، ۲۲۸ ، ۱۷۰ ، ۱۳۷ ، ۹۵ ، ۸۶ ، ۷۵ ، ۷۳ ، ۷۲	عایشہ (ام المؤمنین):		
۳۴۸	بن مروان):	بن عبد الملک	عایشہ (مادر)
۵۶۳	،۴۳۹ ،۴۱۹ ،۲۹۷ ،۱۹۹ ،۱۹۷ ،۱۸۲	و ذ	بن صامت ۱۸۱
۵۳۸	،۱۹۴	بن قیس	عبادۃ
۵۳۵	مالک	بن	عبایہ
۶۱۱ ، ۴۶۰ ، ۴۵۹ ، ۴۴۷ ، ۴۴۱ ، ۴۳۰ ، ۴۲۹ ، ۴۲۱ ، ۳۷۳ ، ۳۰۲ ، ۲۰۹	عباد بن بشر		
۶۳۶	حنیف	بن	عباد
۵۳۸	قیس	بن	عباد
(المطلب)	بن عبد	بن عباس	عباس (رجوع شود بہ:)
۷۶۶:ص، متن،	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۴۱	المؤمنین	امیر	عباس بن
۱۹۷	،۱۸۹	،۱۸۲	بن عبادہ

- عبّاس بن عبد المطلب هاشمی ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۷۵ و ذ، ۸۱، ۸۲ و ذ، ۹۱، ۹۲ و ذ، ۹۵، ۱۲۶،  
 ۱۸۷، ۱۸۸ و ذ، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۱ و ذ، ۳۰۹، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵،  
 ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹  
 عبّاس بن مرداس سلمی ۳۶۸، ۵۱۶، ۵۵۸، ۵۷۳، ۵۸۴، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۲۴، ۶۶۱، ۶۶۲  
 عبد الله (برادر رضاعی رسول خدا) ۵۷  
 عبد الله (فرزند رسول خدا) ۷۷ و ذ  
 عبد الله (پدر شرحبیل بن حسنه): ۱۳۹  
 عبد الله بن ابی امیّه ۴۵، ۸۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۹۹  
 عبد الله بن ابی بکر ۲۱۸، ۲۳۲  
 عبد الله بن ابی حدرد أسلمی ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۸۳، ۵۹۶  
 عبد الله بن ابی خالد ۴۰۳  
 عبد الله بن ابی ربیعہ ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۵۸۴  
 عبد الله بن ابی طلحه ۵۸۹  
 عبد الله بن ابی خلف جمحی ۲۹۲  
 عبد الله بن ابی بن سلول ۲۰۰ ذ، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۶۵، ۴۱۲، ۴۴۰، ۴۴۱،  
 ۴۴۲، ۴۴۳، ۶۲۶، ۶۳۴، ۶۴۷  
 عبد الله بن ابی مالک خزرجی ۶۴۷  
 عبد الله بن احمد بن حرب بن مهزم ۱۷۰  
 عبد الله بن أرقط (أریقط) دیلی ۲۱۸، ۲۲۲ ذ، ۲۳۲  
 عبد الله بن أسود بن شهاب ... ۶۷۰  
 عبد الله بن أنیس قضاعی ۱۹۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶  
 عبد الله بن أمّ مکتوم ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۵۳، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۴۵، ۳۶۵، ۳۸۰، ۴۰۸،  
 ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۵۸، ۵۵۵

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۶۷
عبد	الله	بن	بدر	۵۵۸
عبد	الله	بن	ثامر	۱۱
عبد	الله بن جیر	۱۹۲، ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۹	ذ	
عبد	الله بن جحش	۲۰، ۴۵، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۹۵، ۱۳۳، ۲۰۴، ۲۳۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۸۴، ۳۲۴		۳۲۵
عبد	الله بن	جدعان	۶۴، ۶۶، ۶۷	۲۶۹
عبد	الله بن	جعفر	۷۵، ۱۳۳، ۱۵۱، ۵۱۸	۵۳۷
عبد	الله بن	حارث	۵۷، ۱۴۰، ۱۴۴	۵۹۹
عبد	الله بن	حذافه	۱۴۱، ۴۸۰، ۴۹۱	۶۱۶
عبد	الله بن	حسن	۷۹، ۴۳۵	
عبد	الله	خنیزی	۱۷۰	
عبد	الله بن	رئاب	۲۰	
عبد	الله بن رواحه	۱۹۳، ۱۹۹، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۸۳	ذ	
عبد	الله بن	زبیری	۱۵۸، ۲۹۲، ۴۰۴، ۴۷۶	۵۶۵
عبد	الله بن	زبیر	۶۸، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹	۵۸۷
عبد	الله بن	زید	۱۹۳، ۳۳۳	
عبد	الله بن	زمره	۲۹۲	
عبد	الله بن	سراقه	۲۰۷	
عبد	الله بن	سعد	۵۶۲	
عبد	الله بن	سعید	۲۹۰، ۱۳۸	ذ
عبد	الله بن	سفیان	۱۳۸	



عبد	الله	بن	سلام	۲۳۶،	۴۱۳
عبد	الله	بن	سلمه		۲۰۸
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۶۸	
عبد	الله	بن	سهل	۳۴۵، ۴۰۲، ۴۰۳	و ذ، ۵۱۷
عبد	الله	بن	سهیل	عامری ۱۴۳، ۱۴۵	ذ، ۵۶۵، ۵۷۷
عبد	الله	بن	شهاب	زهری	۳۱۸
عبد	الله	بن	طارق	بلوی ۳۵۲،	۳۵۴
عبد	الله	بن	عامر		۵۹۹
عبد	الله	بن	عبّاس (به ابن عباس رجوع شود)		
عبد	الله	بن	عبد الأسد مخزومی (أبو سلمه)		۷۴
عبد	الله	بن	عبد الرحمن خثعمی (ابو رویحه)		۵۶۱
عبد	الله	بن	عبد العزّی بن خطل	۵۶۲	ذ
عبد	الله	بن	عبد العزّی بن عثمان		۳۳۵
عبد	الله	بن	عبد الله بن أبی	۲۸۶، ۳۷۴،	۴۴۲
عبد	الله	بن	عبد الله بن عثمان تیمی		۵۹۹
عبد	الله	بن	عبد المطّلب	۴۱، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰	
عبد	الله	بن	عتیک	۴۵۳، ۴۵۴،	۶۱۷
عبد	الله	بن	عمر	۳۱۲،	۴۲۰
عبد	الله	بن	عمرو بن حرام	۱۹۶، ۱۹۹، ۲۵۴، ۲۸۷، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۴۴، ۵۵۸	
عبد	الله	بن	قمئه لیثی	۳۱۸، ۳۲۶،	۳۳۳
عبد	الله	بن	قیس		۳۶۱
عبد	الله	بن	قیس بن سلیم (ابو موسی) اشعری	۱۳۴، ۵۱۸، ۵۹۳، ۵۹۴	
عبد	الله	بن	کعب مازنی	۲۷۲، ۵۸۱	ذ

۶۱۱	لتیبه	بن	الله	عبد
۵۵۴	مالک	بن	الله	عبد
۱۴۲	مخرمه	بن	الله	عبد
۷۶۹	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۶۷۰	مرثد	بن	الله	عبد
۴۵۲	مسعده	بن	الله	عبد
۶۳۰، ۶۰۷، ۳۹۵، ۲۸۴، ۲۶۹، ۱۵۴، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۱، ۹۵، ۲۰				عبد الله بن مسعود
۱۳۶	مطلب	بن	الله	عبد
۱۳۹	۹۵	مظعون	بن	الله
ذ	و	۶۲۱	مغفل	بن
ذ	۶۳۶	۶۲۳	نبتل	بن
۵۰۸	هیب	بن	الله	عبد
۵۶۲	هلال	بن	الله	عبد
۱۲۷	یاسر	بن	الله	عبد
۴۹۸		جلندی	بن	عبد
۴۵۲	حزن	بن	الرحمن	عبد
۴۵۱	حسان	بن	الرحمن	عبد
۵۱۷	سهل	بن	الرحمن	عبد
ذ	۷۵	عباس	بن	الرحمن
ذ	۶۸	عثمان	بن	الرحمن
۴۳۷، ۴۳۶، ۳۶۷، ۲۸۴، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۰۸، ۱۳۶، ۱۳۰، ۹۳، ۳۶				عبد الرحمن بن عوف
				۵۸۰
۲۳۵	عویم	بن	الرحمن	عبد

۴۳۱	عینه	بن	الرحمن	عبد
۱۸۴	کعب	بن	الرحمن	عبد
ذ	۴۸۱	ذ،	۴۸۰ وکیل	عبد الرحمن
۷۷۰	متن، ص: ۷۷۰	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۲۱۱	، ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۶	ذ،	۲۶ و	عبد الدار بن قصی
۴۶۲	، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۲ ، ۴۱	مناف	عبد	عبد شمس بن عبد مناف
۴۰	، ۳۹ ، ۳۶	قصی	بن	عبد العزی بن قصی
۶۵۸	، ۲۶۷	أصم	عمرو	عبد عمرو
۶۶۳	أصرم	بن	عوف	عبد عوف
۴۰	، ۳۶	قصی		عبد قصی
۳۴۷		القیس		عبد القیس
۴۸۲	حمیری	کلال		عبد کلال
۵۲	ذ، ۵۱ و ذ، ۵۰ و ذ، ۴۹ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶ و ذ، ۴۵ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۲۰	عبد المطلب بن هاشم		عبد المطلب بن هاشم
۳۹۷	، ۳۲۴ ، ۲۵۴ ، ۲۱۸ ، ۱۷۷ ، ۱۶۲ ، ۱۴۲ ، ۱۲۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۸۲ ، ۷۴ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۵ ، ۵۳			عبد المطلب بن هاشم
۶۵۳	، ۴۲۰			عبد المطلب بن هاشم
ذ	۴۸۲ ، ۳۴۸	ذ،	۹۹ ، ۷۴	عبد الملك بن مروان
۹۴	(الأرقم)	بن	مخزومی	عبد مناف بن اسد
۶۰	، ۵۰ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۶	بن	قصی	عبد مناف بن قصی
۲۱	کنانه	بن	مناء	عبد مناء بن کنانه
۶۶۷	، ۶۶۶ ، ۱۷۱	عمرو	بن	عبد یالیل بن عمرو
ذ	۳۱	بغیض	بن	عبد بن بغیض
۱۹۶	عدی	بن	عامر	عبد بن عامر
۱۹	أسدی	أبرص	بن	عبد بن أبرص

عید	الله	بن	رئاب	۲۰
عید	الله بن	جحش	۱۳، ۷۳، ۱۳۳، ۱۴۴	۴۹۴
عید	الله بن	عبّاس	۷۵	ذ
عید	الله بن	مسعده		۴۵۲
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۷۱
عید	بن	اوس		۲۸۵
عید	بن	ثعلبه	۱۸۳	ذ،
عید		خزرجی		۷۸
عید	بن	خزیمه		۲۴
عید	بن	سلیم	بن	حضار
عید	بن	عمرو		۲۸۱
عیده	بن	حارث	۲۲، ۴۱، ۷۳، ۹۵، ۲۰۸، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۹۰	۲۹۲
عیده	بن	سعید	بن	عاص
عتبه	بن	أبی لهب	۷۶، ۹۴	ذ، ۵۶۵، ۵۸۷ و
عتبه	بن	أبی وقاص		زهری
عتبه	بن	أسید بن جاریه	(به: ابو بصیر ثقفی رجوع شود)	
عتبه	بن ربیعہ	۲۰، ۸۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱	ذ، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۵۶	
۵۶۴				۵۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۱، ۵۱۸، ۵۵۹
۵۷۳				
عتبه	بن	غزوان	۹۴	ذ، ۱۳۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۵۲ و
عتبه	بن	مسعود	هذلی	۱۳۷، ۵۱۸
عتّاب	بن	أسید بن	أبی العیص	۵۷۰، ۵۸۴، ۶۰۸
عتیئه	بن	أبی لهب		۹۴
ذ				

ذ	و	۷۱	عائذ	بن	عتیق
عثمان	(رجوع	کنید	به:	عثمان	بن عفان)
عثمان	بن	أبی	طلحه	۲۰۴،	۳۲۱،
۵۶۸	۳۳۵	۳۲۱	۲۰۴	۳۲۱	۵۶۸
عثمان	بن	أبی	العاص	ثقفی	۴۵۱
۶۶۷	۶۶۶	ذ	۴۵۱	ثقفی	۴۵۱
عثمان	بن	بن	حویرث	۱۲،	۱۳
۱۳	۱۲	حویرث	۱۲	۱۲	۱۳
عثمان	بن	ربیعہ	جمحی	۱۴۰،	۵۱۸
۵۱۸	۱۴۰	جمحی	۱۴۰	۱۴۰	۵۱۸
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۷۲	۷۷۲
عثمان	بن	طلحه	عبدری	۲۷،	۲۰۳،
۵۶۹	۵۶۸	۴۷۹	۴۷۷	۳۷۹	۲۰۳
عثمان	بن	عبد	اللہ	۲۵۳،	۵۹۰
۵۹۰	۲۵۳	اللہ	۲۵۳	۲۵۳	۵۹۰
عثمان	بن	عبد	غنم	۱۴۴	۱۴۴
۱۴۴	غنم	عبد	۱۴۴	۱۴۴	۱۴۴
عثمان بن عفان	۲۶،	۳۲،	ذ،	۷۶،	۹۳،
۲۷۳،	۲۶۹،	۲۵۳،	۲۳۹،	۲۳۲،	۲۰۹،
۲۷۳	۲۶۹	۲۵۳	۲۳۹	۲۳۲	۲۰۹
عثمان	۳۴۸،	۴۶۴،	۴۶۵،	۴۶۶،	۴۷۹،
۳۴۸	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۷۹	۴۶۶
عثمان	بن	مالک	۲۹۱	۲۹۱	۲۹۱
۲۹۱	مالک	۲۹۱	۲۹۱	۲۹۱	۲۹۱
عثمان بن مظعون	جمحی	۳۳،	۵۸،	ذ،	۵۹،
۲۸۵	۱۳۹،	۱۳۱،	۱۳۰،	۱۲۹،	۵۹،
۲۸۵	۱۳۹	۱۳۱	۱۳۰	۱۲۹	۵۹
عداس	۱۷۲	۲۰،	۱۷۲	۱۷۲	۱۷۲
۱۷۲	۲۰	۱۷۲	۱۷۲	۱۷۲	۱۷۲
عدنان	۴۳	۱،	۴۳	۴۳	۴۳
۴۳	۱	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
عدوان	بن	عمر	۲۲	۲۲	۲۲
۲۲	بن	عمر	۲۲	۲۲	۲۲
عدی	بن	أبی	الزغباء	۲۵۷	ذ
ذ	بن	أبی	الزغباء	۲۵۷	ذ
عدی	بن	حاتم	۶۸۴،	۶۱۷،	۶۱۸،
۶۷۷	۶۷۶	۶۱۸	۶۱۷	۶۱۸	۶۷۷
عدی	بن	حمراء	ثقفی	۱۱۱	و
ذ	بن	حمراء	ثقفی	۱۱۱	و
عدی	بن	عمر	بن	مالک	۲۸۹
ذ	بن	عمر	بن	مالک	۲۸۹
عدی	بن	قیس	سهمی	۱۶۳،	۶۰۴
۶۰۴	۱۶۳	سهمی	۱۶۳	۱۶۳	۶۰۴
عدی	بن	کعب	۲۶،	۳۳	۳۳
۳۳	۲۶	کعب	۲۶	۳۳	۳۳

۵۱۱	سراقه	بن	مره	بن	عدی
ذ	۱۴۴	،۱۴۲	نضله	بن	عدی
۳۱۲		أوس	بن		عرابه
۶۲۱		ساریه	بن		عرباض
۵۹۹		جناب	بن		عرفطه
۳۶۱	،۳۵۸		أسماء	بن	عروه
۶۳			رحال		عروه
۷۷۳	متن، ص: ۷۷۳	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
ذ	۱۴۴	،۱۴۲	العزی	عبد بن	عروه
۵۱۱		،۵۰۹	مره	بن	عروه
۶۶۸	،۶۶۶ ،۶۶۵ ،۴۶۳ ،۴۶۲		ذ ، ۵	بن مسعود ثقفی	عروه
۴۱۵		سموال		بن	عزال
۱۵۹					عزیر
۶۸۰		(سبره)	أبی	(بن)	عزیز
۲۹۵	،۲۹۴	،۲۴۱	(مروان)	(دختر)	عصماء
۶۱۳		،۶۱۲	حاجب	بن	عطارد
۴۱۶			قرظی		عطیه
۲۸۸	ذ ،	۲۶۴	ذ ،	۱۸۳	عفراء
ذ	۹۲	،۹۱		کندی	عفیف
۶۵۶		خویدل	بن		عقال
۴۷۶	،۲۹۱ ،۲۷۴ ، ۲۱۵ ، ۱۵۹ ، ۱۵۵ ، ۱۲۶ ، ۱۱۱ ، ۱۰۹			بن معیط	عقبه بن أبی معیط
۳۵۶	ذ	و	۳۵۵	حارث بن	عقبه
۲۸۷	،۱۹۸	،۱۸۲	،۱۸۱	،۱۷۹	بن عامر

۱۹۳	عمرو	بن	عقبه
۱۹۷	،۱۹۷ ،۲۰۴	وهب	عقبه
۶۰۳	،۲۹۱ ،۲۸۵ ،۲۸۱ ،۸۱ ،۵۵	طالب هاشمی	عقیل بن ابی
۲۹۱	،۲۷۶	بن	عقیل
ذ	۵۸۱	کعب	عقیل بن
ذ		۹۲	عقیلی
،۳۹۹ ،۳۹۷ ،۳۹۲ ،۳۹۰ ،۳۳۲ ،۳۱۷ ،۳۱۳ ،۳۰۸ ،۳۰۶ ،۲۶۹ ،۲۴۹		بن ابی جهل	عکرمه
۵۷۳	،۵۶۴ ،۵۶۳ ،۵۶۱ ،۵۶۰		عکرمه
۷۷۴	آیتی ،متن،ص:۷۷۴	اسلام، پیامبر	تاریخ
۶۰۵	عبدریّ	بن	عکرمه
۴۳	عدنان	بن	عکّ
۶۱۸ ،۴۳۱ ،۴۳۰ ،۴۲۲ ،۲۸۴ ،۲۷۰ ،۲۶۹ ،ذ، ۲۵۲ ،۲۰۵ ،۲۰۴		بن محصن أسدی	عکاشه
۶۰۴	ثقفیّ	بن	علاء
۵۹۴	حارث	بن	علاء
۶۱۰	،۴۹۸ ،۴۸۱	بن	علاء
ذ	۵۱۲	سلمی	علاط
ذ	و ۶۲۳ ،۶۲۱ ،۵۲۹ ،۵۲۰	بن	علبه
۶۶۵	،۶۰۵	بن	علقمه
۶۱۶	مدلجی	بن	علقمه
۵۴۴		حلیّ	علامه
۱۶۹		سیوطی	علامه
۵۶۶	،۱۷۳ ،۱۶۹ ،ذ، ۸۵ ،۵۳	مجلسی	علامه
ذ	۴۶۷	ذ، ۴۶	علوی

ذ	۱۰۴	قمی	ابراهیم	بن	علی
					علی بن ابی طالب (رجوع کنید به: امیر المؤمنین علی علیه السلام)
۲۹۱	،۲۷۲	،۱۲۹	أمیه	بن	علی
ذ	۸۲	(ابو الفرج)	أصفهانی	بن	علی
۶۷۱		سنان		بن	علی
					علی بن موسی ع (رجوع شود به: امام علی بن موسی علیه السلام)
۶۷۵					علیه
۵۲۴		(حمزه)		(دختر)	عمارہ
۷۷۵	متن، ص: ۷۷۵	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۴۷۶		معیط	أبی	بن	عمارہ
۱۹۲		حزم		بن	عمارہ
۳۲۷	،۳۲۶		زیاد	بن	عمارہ
۵۰۹		عقبه		بن	عمارہ
۱۵۱	،۱۵۰	،۱۰۷	ولید	بن	عمارہ
۲					عمان
۵		(لیلی)	الحاف	بن	عمران
ذ	۶۷۲		أثوب	بن	عمر
					عمر بن خطاب ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۷۲، ۹۵، ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۶۵، ۲۰۵،
					۲۰۷، ۲۲۳، ۲۷۷، ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۷۹، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۹۹،
۶۸۲	،۶۷۶	ذ،	۵۸۷	،۵۶۲	،۵۴۴
					،۵۴۰
					،۵۱۹
					،۵۰۴
۳۳۴		العزیز	عبد	بن	عمر
۲۹۲		جمحی	خلف	بن	عمر
				بن	عمر
۱۴۴		سرح	أبی	بن	عمر



۲۹۲	،۲۷۷	سفیان	أبی	بن	عمرو
ذ	و	۷۰	،۶۹	بن	عمرو
عمرو بن أمیة ضمیری ۷۳، ۱۴۰، ۱۴۴ ذ، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴ ذ، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰،					
۶۳۳	،۵۷۷	،۵۷۶	،۵۱۸		،۴۹۳
۱۳۵	أسد	بن	حارث	بن	عمرو
۵۹۸	معتب	بن	وهب	بن	عمرو
۴۳۱		أوبار		بن	عمرو
۷۷۶	متن، ص: ۷۷۶	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۶۱۲		أهتم		بن	عمرو
۳۲۷	(أصیرم)	وقش	بن	ثابت	عمرو
۳۷۰	،۳۶۷	،۳۶۵	،۳۶۴	بن	عمرو
۶۱۰		جلندی		بن	عمرو
۳۳۶	ذ،	۳۳۱	،۳۳۰	بن	عمرو
۴۱۷		خناقه		بن	عمرو
۵۱۸	،۱۳۵		جهم	بن	عمرو
۱۹۷	،۱۴۴		حارث	بن	عمرو
۳۳۶		حرام		بن	عمرو
۳۱۲		حزم		بن	عمرو
۲۶۳	،۲۶۲	،۲۵۲	حضرمی	بن	عمرو
۶۲۱		حمام		بن	عمرو
۴۶		خزرجی		بن	عمرو
۵۹۴	،۹۸	دوسی	حممه	بن	عمرو
ذ	۳۲	خزاعی	ربیعہ	بن	عمرو

۵۷۱	زبیر	بن	عمرو
۴۵	زید	بن	عمرو
۶۲۴	۵۴۹، ۵۵۰	بن سالم خزاعی	عمرو
۲۰۷	سراقه	بن	عمرو
۵۳۸	سعد	بن	عمرو
۵۱۸	۱۳۳،	بن سعید بن عاص	عمرو
۱۶۵	۹،	بن طفیل	عمرو
۵۱	عائذ	بن	عمرو
۷۷۷	آیتی	پیامبر اسلام،	تاریخ
			عمرو بن عاص سهمی ۳۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۳۲، ۳۸۹، ۴۰۲، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۹۸، ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۷۴، ۵۷۵، ۶۱۰، ۶۱۱
۵۸۲	عامر	بن	عمرو
۳۳۵	۲۸۱، ۲۵۳	بن عبد الله	عمرو
			عمرو بن عبد ود ۳۳، ۲۵۶، ۳۹۰ و ذ، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵
	۹۴، ۹۳، ۹۱	بن عبسه سلمی و	عمرو
۱۳۷	عثمان	بن	عمرو
۱۹۸	عدی	بن	عمرو
۵۳	۴۱	العلی	عمرو
۱۷۱	۱۵۹	بن عمیر ثقفی	عمرو
	۶۲۱، ۱۹۶	بن غنمه	عمرو
۱۹۳	غزیه	بن	عمرو
۱۹	کلثوم	بن	عمرو
۲۸	۶،	بن لحي	عمرو

۶۵۵	مالک	بن	عمرو
ذ	۳۰	بن	عمرو
۲۰۵	،۲۰۴	بن	عمرو
۶۷۷	...	بن	عمرو
۶۸۲	،۶۸۱	بن	عمرو
ذ	۱۸	بن	عمرو
۳۲۱	نضله	بن	عمرو
۷۷۸:ص، متن،	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۴۱	هاشم	بن	عمرو
۳۸۳	(رواحه)	(دختر)	عمره
۵۱۹	(سعدی)	(دختر)	عمره
۳۱۷	،۳۰۸	،۱۴۳	عمره (دختر علقمه)
۴۸۱، ۳۷۳، ۳۴۸، ۲۸۵، ۲۵۰، ۲۲۹، ۱۶۷، ۱۳۲، ۱۲۷، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۷۰، ۷۰			عمار بن یاسر
۶۳۴			،۶۳۰
۲۹۰	ذ، ۲۵۴	ذ، ۹۵	عمیر بن اَبی وقاص ۵
۱۹۶	حارث	بن	عمیر
۲۹۰	،۲۸۷	،۲۶۵	عمیر بن حمام
۱۴۱	رئاب	بن	عمیر
۶۲۹	سعد	بن	عمیر
۲۹۰	نضله	بن	عمیر بن عبد عمرو
۲۹۴	خطمی	بن	عمیر بن عدی
۶۲۸	،۶۰۴	،۵۶۵	عمیر بن وهب جمحی ۲۶۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۳
۵۳۶	،۵۲۵	،۵۲۴	عمیس خثعمی ۷۵، ۱۳۳، ۵۱۸، ۵۱۸

عنترة	بن	شداد	عبسی	۱۹
عوانه				۲۰
عوص	بن	هنید	ضلعی	۴۳۳
عوف	بن	حارث	۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۸، ۲۹۰	
عوف	بن	زهیر	جرشی	۷۵
عوف	بن	عامر		۵۸۲
عوف	بن	عبد	عوف	۵۸۰
عوف	بن	عفراء	۱۷۹،	۲۶۵
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۷۹
عوف	بن	لوی		۳۲
عوف	بن	مالک		۵۴۱
عون	بن	جعفر	بن	۱۳۳
عویف	بن	أضبط	طالب	۷۵، ۱۳۳، ذ،
عویم	بن	ساعده	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۸۶، ذ،	
عیاذ		أزدی		۴۸۲
عیاذ	بن	جلندی	۴۸۱،	۴۹۸
عیاض	بن	زهیر		۱۴۴
عیسی بن مریم علیه السلام	۴۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۹، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۹۵، ۵۴۳			
عیسی	البابی	۴۴		ذ
عیلان				۴
عیاش بن أبی ربیعہ مخزومی	۹۵، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۴۷۳			ذ
عیینه بن حصن فزاری	۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۸، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۰۲، ۵۲۲، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۱۲،			

## «حرف غ»

غالب بن عبد الله لثی	۲۰، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۵، ۵۷۶
غالب بن فھر	۲۲، ۳۰، ۱۱۵، ذ
غاوی بن عبد العزّی	۶۶۲
غبراء	۱۱۹، ذ
غزالی	۲۱۶، ذ
غوٹ بن طیّئ	۳۲، ذ
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی	متن، ص: ۷۸۰
غوٹ بن مرّ بن	۱۴۰، ۳۷، ...، ذ
غورث	۳۷۰، ذ
غیداق	۴۵، ذ
غیطله	۱۱۱، ذ

## «حرف ف»

فارس	۳۹۰، یلیل
فارعه	۲۳۱، (دختر) أبو سفیان
فاطمه	۳۷۶، (دختر) أسد و مادر بزرگوار علیّ علیه السلام) ۵۶، ۶۱، ۶۱
فاطمه	۱۳۹، (دختر) حارث
فاطمه	۱۴۴، (همسر) حاطب
فاطمه	۴۳۵، (دختر) حسین بن علیّ علیه السلام)
فاطمه	۹۵، (دختر) خطاب بن نفیل
فاطمه	۴۵۱، (دختر) ربیعہ بن بدر
فاطمه	(دختر رسول خدا علیه السلام) ۴۵، ۷۶ و ۷۸ و ۷۹ و ۷۹ و ۹۴، ۱۳۳، ۲۳۱،

۵۶۶	۵۶۳	۵۵۱	۳۳۷	۲۹۸	۲۳۲
۷۱	(أصم)	بن	زائده	(دختر)	فاطمه
۳۶	(سیل)	بن	سعد	(دختر)	فاطمه
۶۰۳	(ربيعه)	بن	شيبه	(دختر)	فاطمه
۵۱۸	ذ، ۱۵۲	۱۴۴	(أمیة) بن صفوان	(دختر)	فاطمه
ذ	۱۵۲	(عمر)	(خواهر)		فاطمه
۵۱	(مخزوم) بن عمران	بن	عائذ بن عمرو	(دختر)	فاطمه
۹۶	(الله)	عبد	بن مجلل	(دختر)	فاطمه
۷۸۱	متن، ص: ۷۸۱	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۳۰۸	(مغیره)	بن	ولید	(دختر)	فاطمه
۵۸۰		مغیره	بن		فاکه
۶۵۸	الله	عبد	بن		فجیع
۲۱۶	۱۷۵	۱۷۳	رازی		فخر
۳۰۴	عجلی	حیان	بن		فرات
۱۳۶	کلده	بن حارث	بن نصر	بن	فراس
۵۶۳					فرتنا
۷۸۰	ص : ۷۸۰	متن ۷۸۱ «حرف ف»	آیتی متن ۴۹۵	تاریخ پیامبر اسلام،	فرعون ۴۷۸، ۴۹۵
۱۹۴		عمرو	بن		وه
۶۸۱	مرادی	مسیک	بن		فروه
ذ	۳۱	بغیض	بن		فزاره
۵۷۲		عمیر	بن		فضاله
ذ		۷۵			فضل
ذ	۶۲۵	روزبهان	بن		فضل

۵۸۷	عَبَّاس	بن	فضل
۵۰۹	نعمان	بن	فضیل
۱۳۹	،۹۶	(دختر یسار)	فکیهه
۲۲	مالک	بن	فهر
ذ	۵۴		فیروز
ذ	۵۴		فیلیپ
ذ	۴۵	(عبد المطلب)	فیاض

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۸۲

### «حرف ق»

ذ	۱۸	منذر	بن	قابوس	(صفحه)
۶۶۸	،۵۸۱	أسود	بن	قارب	
۳۳۵		شریح	بن	قاسط	
ذ	۷۷	،۷۶	(فرزند رسول خدا)	قاسم	
ذ		۸۸	عیاض	قاضی	
ذ	۵۴	(انوشیروان)	پدر	قباد	
۶۷۵		الأسود	بن	قیصه	
۳۳۳	،۲۸۵	نعمان	بن	قتاده	
۲۹۳		(حارث)	(دختر)	قتیله	
ذ	و ۵۸۷	ذ، ۷۵	عَبَّاس، ۴۵	بن	قشم
ذ	۷۵	ذ، و ۴۵	عبد المطلب	بن	قشم
۲		عامر	بن	قحطان	
۵۵۴		ثمامه	بن	قدامه	

۱۳۹	۹۵	مظعون	بن	قدامۀ
۶۶۲	سلمی	عمار	بن	قدد
۶۵۷	هبیره		بن	قرۀ
۴۳۱	مالک		بن	قرفۀ
۵۶۳				قربیه
۳۳۴		۳۱۶		قرمان
۶۷۰	۱۶	ذ	۴	قسطانی
ذ			۳۵۳	
ذ	۵۸۱	کعب	بن	قشیر
۷۸۳	متن، ص: ۷۸۳	آیتی	پیامبر	تاریخ
۱۰۱	۵۳، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۲۸، ۲۶	ذ	۲۴	قصی بن کلاب (ابو المغیره)
۲۱۱				۱۲۳
۴				قضاعه
۵۳۱	۲۸۸	۱۹۵	۱۸۱	قطبۀ
۳۶۱		عمرو	بن	قطبۀ
۵۳۶	۵۳۴	عذری	قتاده	بن
۶۷۵		خلیف	بن	قعین
۶۵				قمعه
۴				قنص
ذ	۲۵۴	۱۹۳	صعصعه	بن
۳۶۸		أشجعی	بحر	بن
۲۰۴		جابر	بن	قیس
۶۱۲		حارث	بن	قیس



۱۴۰	حذافه	بن	قیس
۱۱۹	زهیر	بن	قیس
۶۸۰	ذ، ۶۷۹	سعد بن	قیس
۶۷۹	سلمه	بن	قیس
۶۱۲	عاصم	بن	قیس
۱۳۴	،۱۵	عبد الله بن	قیس
۹۶	ربیعہ	بن عتبہ	بن قیس
۶۰۴	ذ، ۸۱	عدیّ سہمی	بن قیس
ذ	۶۳	عیلان بن	قیس
ذ	۳۱	غالب بن	قیس
۷۸۴	آیتی	اسلام، پیامبر	تاریخ
۶۸۲		مرادی	قیس
۴۵۲	یعمری	مسحرّ بن	قیس
ذ	۶۶۱	۶۶۰، سلمیٰ	بن قیس
			قیصر روم ۱۴، ۹۲ ذ، ۳۸۷، ۴۰۵، ۴۶۳، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۲

قیله (دختر مخرمه) ۳۱ ذ، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵

### «حرف ک»

ذ	۳۱	عذره بن	کاھل
ذ	۲۱	الرحمن خزاعی	کشبرّ بن
ذ	۳۱	غالب بن	کثیر
۵۰			کراجکی

۵۶۰	۴۵۷	۲۵۱	فهری	جابر	بن	کرز					
۲۱۸	خزاعی	هلال	بن	علقمه	بن	کرز					
۱۴۱		۵۵				کسری					
۴۱۵	۴۱۴	۴۰۹	۳۸۶	۳۸۵	بن	کعب					
۴۵۴	۴۵۳	۳۶۸	۳۰۴	۳۰۳	۳۰۲	۳۰۱	۲۴۱	بن	کعب		
ذ		۱۲۰		ثعلبی					کعب		
ذ	۶۵۵	ذ	۵۸۱	ربیعہ	بن	کعب					
۶۱۰	۶۰۹	۶۰۸	ذ	۱۸	۱۷	بن	کعب				
۴۰۲	۳۵۸	خزرجی	زید	بن	کعب						
۶۵۹	بلوی	عجرہ	بن	کعب							
۱۹۸	ذ	۱۲۰	۳۲	خزاعی	عمرو	بن	کعب				
۷۸۵	متن، ص: ۷۸۵	آیتی	اسلام،	پیامبر		تاریخ					
۳۳۳	مازنی	عمرو	بن	کعب							
۵۳۰	غفاری	عمیر	بن	کعب							
۳۳	قین	بن	کعب								
۳۷	۳۵	۳۳	ذ	و	۳۲	۲۸	کعب بن لؤی (أبو هصيص)				
۳۶۸	۳۶۲	۳۱۹	۲۹۲	۲۰۰	۱۹۹	۱۹۵	۱۸۸	۱۸۷	۱۸۶	بن	کعب
۴۰۴	۶۵۵	۶۴۳	۶۴۱	۶۱۹	۶۱۱	۶۱۰	۶۰۹	۵۹۷	۵۳۷	۵۱۵	۴۰۴
۳۰۵		یهودا	بن	کعب							
ذ		۸۸		کفعمی							
ذ	۵۸۱	ربیعہ	بن	کلاب							
۳۱۶		طلحه	بن	کلاب							
۳۷	۳۶	۳۵	مرّه	بن	کلاب						

۸		ویره	بن	کلب
ذ	۷۹	،۱۰	،۹	کلبی
ذ	۵۵۵	غفاری	بن	کلثوم
۵۴۸	،۲۳۷	،۲۲۶	بن	کلثوم
۵۸۸		حنبل	بن	کلده
۲۲۳	،۷۹	ذ، ۷۷	ذ، ۵۳	کلبی
۲۰۸	غوی	(حصین)	بن	کناز
۶۵	،۲۰	(ابو مضر)	بن	کنانه
۵۰۶	،۵۰۵	،۳۷۸	،۲۷۹	بن ربيع
۶۶۷		عبداللیل	بن	کنانه
ذ		۳۰	،۲	کهلان

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۸۶

### «حرف گ»

(صفحه) گرجی أبو القاسم ۶۷۱ ذ، ۶۸۲ ذ

### «حرف ل»

۳۳	،۳۲	،۳۱	بن	لؤی
ذ		۷۵	صغری	لبابه
ذ		۷۵	کبری	لبابه
۱۲۸		(مؤمل)	بنی	لیبه
۶۶۵	،۶۵۵	،۶۰۵	ذ، ۱۳۱	بن ربيعه
۱۷۷			،۱۸	بن ربيعه
			صحابی	عامری
			حکیم	لقمان

۶۵۶	عامر	بن	لقیط
۳۶۸	عبسی		لقیم
۲۰۴	۱۴۴، ۱۴۲، ۱۳۰	(دختر ابو حشمه عدوی)	لیلی
۵	(عمران)	بنت (خندف)	لیلی
۳۰	غالب بن فھر	مادر هذیل،	لیلی (دختر سعد بن هذیل،
			لیلی (دختر عمرو، مادر سوید بن صامت) ۱۷۷

## «حرف م»

۳۰۹	فضاله	بن	مؤنس
ذ	۳۵۵	بن حجیر بن ابی إهاب تمیمی)	ماریه (یا ماویّه، کنیز حجیر بن ابی إهاب تمیمی)
۶۱۱	۴۹۵، ۷۷	فرزند رسول خدا)	ماریه قبّطیه (مادر ابراهیم،
ذ	۸۳	۵۴	ما شاء الله منجم
۲۰۷	خولی	ابی	مالک بن
۳۶۵	قولل	ابی	مالک بن
ذ	۳۲	أدد	مالک بن
ذ	۱۸۵	بن مالک بن اوس	مالک بن امرئ القیس بن مالک بن اوس
۷۸۷	متن، ص: ۷۸۷	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام،
۹۳	۳۶	أهیب	مالک بن
۱۸۲	تیهان	بن	مالک بن
۳۶۱	ثابت	بن	مالک بن
۴۵۲	حذیفه	بن	مالک بن
۳۴۶	خلف	بن	مالک بن
۶۳۶	۳۳۰، ۳۲۹	۲۷۷	مالک بن دخشم

۵۱۹	ربیعہ	بن	مالک
۵۳۶	۵۳۳	بن	مالک
۱۴۳	زمرہ	بن	مالک
ذ	۲۸۹	بن	مالک
۳۳۱	۳۱۸	بن	مالک
۵۸۷	غافقی	بن	مالک
۵۴۸	عباد	بن	مالک
۶۷۵	...	بن	مالک
۲۹۱	تیمی	بن	مالک
ذ	۱۲۰	بن	مالک
۲۰۵	صحابی	بن	مالک
۶۰۴	۵۹۸، ۵۸۳، ۵۸۲	بن	مالک
۲۱	کنانہ	بن	مالک
۳۰۸	مضرب	بن	مالک
۲۲	نصر	بن	مالک
ذ	۴۰۲	بن	مالک
۳۳	مادر کعب بن لؤی	(دختر کعب بن قین و	ماویہ
ذ	۳۵۵	ابن ابی اہاب تیمی):	ماویہ (یا ماریہ، کنیز حجیر بن
۷۸۸	متن، ص: ۷۸۸	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام،
۲۹۰	۲۸۶، ۲۰۴	بن	مبشر
ذ	۵۴	بن	مجاہد
ذ	۲۵۷	بن	مجدی
۳۳۲	۲۶۷	بن	مجدّر

مجلسی	۵۰	۵۴	ذ،	۱۷۴	ذ،	۴۶۷	ذ،	۴۹۰	ذ
مجلل									۱۳۹
مجمّع	(لقب	دوم	قصیّ	بن	کلاب)	۳۶	۳۸		
مجمّع	بن	جاریه	۶۲۲	۶۳۴	۶۳۶				
محارب	بن	فهر	۲۲	۲۴۶	۳۷۰				
محرز	بن	نضله	۲۰۴	۴۳۰	۴۳۱				
محسن			۷۶		ذ				
محلّم	بن	جّثامه		۵۲۷	۵۴۷				
محمد	بن	إدریس		شافعی	۴۱				
محمد	بن	اسحاق	۱۳	۷۸	ذ،	۳۹۴	۶۲۶	ذ	
محمد	بن	بشر			۶۵۸				
محمد	بن	حاطب			۱۳۹				
محمد	بن	حسن		بن	درید	۱۶۹			
محمد	بن	حسین	بن	سفیان	بزوفری	۱۷۴			
محمد	بن	حفص			۲۰۹				
محمد	بن	سائب		کلبی	۲۰۹	۲۱۱			
محمد	بن	طلحه			۶۲۶	ذ			
محمد	بن	عبد	اللّه	بن	جحش	۲۰۵			
محمد	بن	عبد	اللّه،	رسول	اللّه (ص)	در	اکثر	قریب	باتّفاق
محمد	بن	علیّ	بن	أبی	مرّه	۱۷۴	ذ		
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی		متن،	ص: ۷۸۹			
محمد	بن	علیّ	بن	الحسین	(رجوع	کنید	به	امام	باقر
محمد	بن	کثیر			۲۰۹	۲۱۱			

محمد بن مسلمه	۳۰۱، ۳۰۳، ۳۶۵، ۳۶۶ ذ، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶								
۵۲۳									
محمد بن	۱۷۷	المشهدی							
محمد بن	۸۳ ذ،	خوارزمی	۵۴						
محمد بن	۵۴	یوسف	ثقفی						
محمود بن	۵۰۹، ۵۰۶،	مسلمه	۴۳۰ ذ،	۴۳۱					
محمیه بن	۵۴۶، ۵۱۹،	زبیدی	۱۴۱، ۴۱۳ ذ،	۴۳۹					
محصیه بن	۵۲۶، ۵۱۷،	مسعود اوسی	۳۰۴، ۳۰۵، ۵۰۶، ۵۱۵						
مختار بن	۵	أبی عید	ثقفی						
مخترش بن	۳۹	بن	حلیل						
مخربه حنظلیه	۱۵۳								
مخرمه بن	۶۰۴، ۲۵۸،	نوفل زهری	۲۵۴						
مخشّن	۶۲۸								
مخشّی بن	۶۳۰، ۶۲۸	حمیر	أشجعی						
مخشّی بن	۳۷۵، ۲۴۸	عمرو	ضمیری						
مخیریق	۳۳۲، ۲۳۶			۳۳۱					
مدائنی	۳۹۵								
مدرکه بن	۲۰، ۵	الیأس	(ابو الهذیل)						
مدعم	۵۰۸								
مذکور	۳۷۷								
مراره بن	۶۴۴، ۶۴۳،	ربیع عمری	۶۳۹، ۶۴۲						
مرثد بن	۳۵۳ ذ،	مرثد غنوی	۲۰۸، ۲۵۵، ۳۵۲ و						
تاریخ پیامبر اسلام،	آیتی								
	متن، ص: ۷۹۰								

۵۰۶	۵۰۵	حسیری	مرحب
۵۷۴	۵۷۳	سلمی	مرداس
۵۲۹	نهیک	بن	مردامن
۲۱	طابخه	بن ادّ	مرّ
۶۳۵	ربیع	بن	مرّ
۵۹۲	۵۱۱	سراقه	مرّ
۳۵	۳۳	(ابو یقظه)	مرّ
۴۱	هلال	بن	مرّ
۴۹۳	وهرز	بن	مرزبان
ذ	۳۷۲	الحکم	مروان
۴۸۰	۱۴۸	(عمران)	مریم
۴۰۴	۳۰۷	عبد مناف	مسافع
۳۳۵	۳۱۵	طلحه	مسافع
۵۷	۵۶		مسروح
۴۹۲	ذ، ۴۸	أبرهه	مسروق
۴۵۱	۴۵۰، ۲۰۸	أثائه	مسطح
۴۳۱			مسعده
۴۵۲	حکمه	بن	مسعدة
۵۳۸	أسود	بن	مسعود
۵۰۹	۹۵	قاری ربیعه	مسعود
۶۵۹	۳۸۰	رخيله	مسعود
۵۰۹	۳۶۱	سعد	مسعود
۴۵۳	سنان	بن	مسعود





۳۵۸	(از)	بنی	سلیم)	مطلب
۳۰۱	بن	أبی	وداعه	مطلب
۷۹۲	پیامبر	اسلام،	آیتی	تاریخ
۱۴۴	بن	أزهر	۹۶، ۱۳۶	مطلب
۲۸۱	بن	حنطب		مطلب
۴۶	بن	عبد مناف	۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵	مطلب
۲۷۷	بن	وداعه		مطلب
۲۰۰	بن	عدی	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲	مطعم
ذ	(طیر)	(السماء)	۴۵	مطعم
۶۰۵	بن	أسود	عدوی	مطیع
۶۰۸	بن	أوس		معاذ
۴۴۱	بن	جبل	۱۹۷، ۲۰۱، ۲۸۸، ۴۸۲، ۵۸۴، ۶۰۸	معاذ
۲۸۸	بن	حارث	۱۸۱، ۱۹۲	معاذ
۲۲۸	بن	عفراء	۱۸۰	معاذ
۳۳۱	بن	عمرو	۱۹۶، ۲۰۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۷	معاذ
۳۶۱	بن	ماعص		معاذ
۶۱۰	بن	أبی سفیان	۶۷، ۷۵، ۲۷۹، ۳۷۹، ۴۱۸، ۵۸۴، ۶۰۳	معاویة
ذ	بن	بکر	۵۸۱	معاویة
۶۵۸	بن	ثور	۶۵۷	معاویة
۲۹۳	بن	زهیر	مازنی	معاویة
ذ	بن	عمرو بن مالک	بن نجار	معاویة
ذ	بن	کلاب بن ربیعة	بن عامر بن صعصعه	معاویة
۳۴۸	بن	مغیره	۱۰۹	معاویة

۳۷۵	۳۴۷	۳۴۶	ذ	۷۵	خزاعی	معبد	بن	أبی	معبد	بن	أبی	معبد	۳۷۵
۵۵۸					خالد	بن			معبد	بن			۵۵۸
۴۰۸					کعب	بن			معبد	بن			۴۰۸
ذ	و	۵۸۷		۵۶۵	لهب	أبی	بن		معتب	بن	أبی	لهب	ذ
۷۹۳	متن، ص:	۷۹۳			آیتی	اسلام،	پیامبر		تاریخ				۷۹۳
ذ		۳۵۳	ذ	۳۵۲	عبید	بن			معتب	بن			ذ
۱۳۸					خزاعی	عوف	بن		معتب	بن			۱۳۸
۶۳۵	۶۲۳	۶۰۷		۳۸۷	قشیر	بن			معتب	بن			۶۳۵
ذ	۳۲	ذ	۳۰	۲۸	۴	۳	بن	عدنان	معد	بن	عدنان	۳	ذ
ذ	۵۱	یزن	ذی	بن	سیف	بن	کرب	بن	معدی	بن	کرب	بن	ذ
۵۱۲					حجاج	بن			معرض	بن			۵۱۲
۵۵۹					سنان	بن			معقل	بن			۵۵۹
۱۹۵					منذر	بن			معقل	بن			۱۹۵
ذ		۶۲۱			یسار	بن			معقل	بن			ذ
۱۴۱		ذ	۹۶		حارث	بن			معمر	بن			۱۴۱
۵۱۹	۱۴۲		عدوی	الله	عبد	بن			معمر	بن			۵۱۹
۶۳۶	۱۹۲		بلوی	عدی	بن				معن	بن			۶۳۶
۳۵۸					لیموت				المعنعق				۳۵۸
۲۹۰	۲۸۸	۲۸۷	۲۶۴	۱۹۲	حارث	بن			معوذ	بن			۲۹۰
۲۶۹					عفراء	بن			معوذ	بن			۲۶۹
۳۳۱					عمرو	بن			معوذ	بن			۳۳۱
ذ				۲۳					معیص				ذ
۵۱۸	۱۳۴		دوسی	فاطمه	أبی	بن			معیقب	بن			۵۱۸

مغاله	(دختر عوف بن عبد مناه کنانی)	۲۸۹	ذ
مغیره	(نام عبد مناف بن قصی)	۴۱،	۵۳
مغیره	(یکی از فرزندان عبد المطلب)	۴۵	
مغیره	بن شعبه	۴۶۳، ۵۰۰،	۶۶۸
مفتی شافعی مکه	(رجوع کنید به: أحمد بن زینی دحلان شافعی)		
تاریخ پیامبر اسلام،	آیتی		متن، ص: ۷۹۴
مقداد بن عمرو بهرانی		۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۷، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۸۴، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۵۵۳،	
مقدسی		۲۱۶	ذ
مقرن		۲۸۵	ذ
مقریزی		۲۹، ۵۸، ۶۱، ۸۹، ۱۵۰، ۱۸۶، ۲۶۱، ۳۲۶، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۸،	
		۴۲۱، ۴۲۹، ۵۰۳، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۸۴، ۵۸۷،	
		۵۹۶، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴،	ذ
مقوقس	(پادشاه اسکندریه)	۴۸۰، ۴۸۲،	۴۹۴
مقوم	بن عبد المطلب	۴۵	
مقیس	بن صبابه	۲۵۹، ۴۳۱، ۴۴۴،	۵۶۳
مکرز	بن حفص	۲۷۷، ۴۶۱،	۵۴۹
ملکان	بن کنانه	۲۱	
ملک	مظفر	۵۵	
ملیح	تیمی	۶۳۴	
ملیکه	(دختر حلو بن مالک)	۶۷۹	
ملیکه	بن حریم	۶۸۰ و	ذ
منبه بن حجاج سهمی		۷۰، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۲، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۱،	
		۵۴۹	

منبّه	بن عثمان	۴۰۳
منذر بن ساوی عبدی (پادشاه بحرین)	۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۶۱۰	
منذر	بن عبّاد	۶۰۰
منذر	بن عبد الله	۶۰۰
تاریخ پیامبر اسلام،	آیتی	متن، ص: ۷۹۵
منذر بن عمرو خزر جی ساعدی	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰ و ذ، ۲۸۷، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲	
منذر	بن ماء السماء	۱۹
منذر	بن محمد	۲۰۸، ۳۵۹، ۳۶۱
منصور	خلیفه	۹۹ ذ
منصور	بن عکرمه	۱۵۳
منقذ	بن حیّان	۶۶۹
منقذ	بن نباته	۶۰۴
منقح	بن مالک سلمی	۶۶۳
موسی بن عمران علیه السلام	۳۲ ذ، ۷۵، ۸۷ و ذ، ۱۳۷، ۲۳۰، ۲۵۵، ۴۷۸، ۴۹۵	
موسی	هادی	۹۹ ذ
موفق	بن أحمد	۵۴۴
مولوی		۱۵۲ ذ
موهب	بن رباح	۴۷۶
مهاجر	بن ابی أمیه	۴۸۱ مخزومی
مهجع		۲۶۴، ۲۹۰
مهدی		۹۹ ذ
مهشم		۹۶ ذ
میسره		۶۸، ۶۹



نضر بن حارث بن عبدیّ	۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۸، ۲۱۲، ۲۱۵،
نضر	۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۹۱، ۳۲۹
نضر بن	کناه ۲۱ و ذ
نضله	بن هاشم ۴۱
نقیسه	۷۰ ذ
تاریخ	پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۹۷
نعمان	بن بشیر ۳۸۳، ۲۳۷
نعمان	بن خلف ۳۴۶
نعمان	بن عدیّ ۱۴۲
نعمان	بن مقرّن ۶۵۰، ۵۵۸
نعمان	بن منذر ۶۰۰، ۴۹۲
نعمان	بن مسعده ۴۵۲
نعمان بن منذر	لخمی ۱۹ ذ، ۴۸ ذ، ۶۰۰
نعیم	بن سعد ۶۱۲
نعیم	بن عبد الله عدویّ ۹۶
نعیم بن مسعود	أشجعی ۳۷۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۵۵۹، ۶۲۴
نمر	بن قاسط ۲۴
نمیر	بن خرشه ۶۶۶
نمیله	بن عبد الله لیثی ۴۳۸، ۴۵۸، ۵۰۰، ۵۶۳، ۵۷۸
نوح	(ع) ۷، ۳۲ ذ
نوفل بن	حارث ۲۸۱، ۲۹۲، ۵۸۷
نوفل بن	خویلد ۲۹۱، ۲۵۶
نوفل بن عبد الله بن	مغیره ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۳

۴۱	مناف	عبد	بن	نوفل
۶۰۵	۵۴۹	دیلی	بن	نوفل
۱۲۸				نهدیه
۶۶۰	وائلی	مالک	بن	نهل
۱۹۱	هیثم		بن	نهر

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۹۸

## «حرف و»

صفحه

۶۵۹	۶۵۸	کنانی	لیثی	أسقع	بن	وائله						
۲۵۲	۲۰۷	۹۶	تمیمی	اللہ	بن	واقد						
۴۵۲	۳۹۲	۳۲۱	ذ	۳۱۴	۲۶۵	۲۳۷	۲۳۱	ذ	۶۹	۶۱	۵۲	واقدی
۵۶۴	۳۹۶	۳۲۲	۳۲۱	مطعم	بن	جیر	بن	غلام	وحشی:			
۳۵									وحشیه			
۶۳۶	۶۳۰	۶۲۸	ثابت	بن	ودیعہ							
۴۳۵		عمرو	بن	ورد								
ذ	و	۱۷	ذ	۷۰	۳۹	۱۳	۱۲	نوفل	بن	ورقه		
۶۷۵		جابر	بن	وزر								
۶۱۶	۴۳۱	مدلجی	بن	مجزز	بن	وقاص						
ذ			۹۹	ولاده								
۳۴۹		زهیر	بن	ولید								
۲۹۱	۳۶۴	۱۳۸	ذ	۹۹	ذ	۶۸	عشمی	بن	عتبه	ولید		
۴۷۶	۴۴۶	معیط	بن	أبی	بن	عقبه	بن	ولید				



ولید بن مغیره مخزومی	ذ، ۷۵، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱	ذ ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۰،
وہب	بن سعد	ذ ۴۷۳، ۱۶۸، ۲۰۷،
وہب	بن عبد مناف	ذ ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۹،
وہب	بن فہر	ذ ۳۱،
وہرز	ذ، ۴۸	ذ ۴۹۲، ۴۹۳،
ہارون	(بن عمران، برادر	ذ ۶۲۶، ۷۵،
ہارون	(خلیفہ عباسی)	ذ ۹۹، ۵۵،

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۷۹۹

## «حرف ہ»

صفحہ

ہاشم بن عبد مناف (ابو نضلہ):	۲۴، ۲۶، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱
ہاشم	بن عتبہ
ہالہ	۲۱، ۷۰، ذ،
ہانی	بن قبیصہ
ہبار	بن أسود
ہبار	بن سفیان
ہبیرہ بن اُبی وہب مخزومی	۱۱۲، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۲، ۳۰۵، ۵۶۵
ہذیل	بن مدرکہ
ہرقل	۳۷۷، ۵۳۳، ۵۳۴، ۶۱۹، ۶۳۱
ہرمز	۲۲۳
ہرمی	بن عبد اللہ

۱۳۸	حذیفه	أبی	بن	هشام
۵۶۳	،۴۴۴	،۴۳۹	،۴۳۱	هشام بن صباحه
۵۷۶	،۲۰۷	و ۲۰۶	ذ، ۲۰۵، ۱۴۵	هشام بن عاص
ذ	۱۵۳	العزّی	عبد بن	هشام
ذ	۷۹	الملك	عبد بن	هشام
۶۰۴	ذ، ۱۶۳	،۱۶۲	،۱۵۶	هشام بن عمرو عامری
۱۷۰	،۷	کلبی	سائب بن	هشام بن محمد
ذ	۳۲	،۲۹	مخزومی	هشام بن مغیره
۶۰۵		ولید	بن	هشام
ذ	۸۹		(هاشم)	هشیم
۳۳		کعب	بن	هصیص
۸۰۰:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۶۴۴	،۶۴۳	،۶۴۲	،۶۳۹	هلال بن أمیه واقفی
۴۲۸	مزنی	حارث	بن	هلال
ذ	۲۹۰	معلی	بن	هلال
۲۲۱	،۲۱۶	و ۷۱	،۳۵	هند بن أبی هاله
۲۷۹	(عبّاد)	بن	أثائه	هند (دختر)
۳۲۲	(المطلب)	عبد بن	أثائه	هند (دختر)
۵۷۳	،۵۶۴	،۵۵۹	،۳۲۲	هند (دختر عبّاه بن ربیعہ)
۳۳۶	(حرام)	بن	عمرو	هند (دختر)
ذ	۲۷۹	(معاویه)	(مادر)	هند
۴۳۴	،۴۳۳	عوص	بن	هنید
۲	السلام	علیه		هود

۶۶۵	خالد	بن	هوذة
۴۹۷	،۴۸۲ ،۴۸۱ ،۱۴۳	حنفی	هوذة بن علی
۳۷۸	قیس	بن	هوذة
۲۰	خزیمه	بن	هون

هیشم بن عدی طائی ۳۲ ذ

## «حرفی»

۷	،۶ ،۵	مضر	بن	الیأس
۵۰۶		،۱۲۷		یاسر
ذ		۲۵		یاقوت
۶۲۱	،۳۶۷	عمیر	بن	یامین
۸۰۱	متن، ص: ۸۰۱	آیتی	پیامبر	تاریخ
ذ	و	۶۳۲	بن	یحنة رؤبه
ذ	۷۵	(ع)	فرزند	یحیی علی
ذ	۳۲ ،۲۱	کنانه	بن	یخلد نصر بن
۱۹۷	،۱۸۲ ،۱۸۱	ثعلبه	بن	یزید
۶۰۳	ذ ، ۳۷۲	سفیان	بن	یزید معاویة بن
۲۹۰	ذ ، ۱۲۰	(ابن فسحم)	بن	یزید حارث خزرچی
۳۳۲	حاطب		بن	یزید
۱۹۵	خدام		بن	یزید
۲۰۴	رقیش		بن	یزید
۵۹۱	،۱۳۵ ،۲۷	أسود	بن	یزید زمعة بن
۲۹۴	خطمی	زید	بن	یزید

۱۹۵	عامر	بن	یزید
۱۹۵	منذر	بن	یزید
۵۲۱	۴۵۷، ۴۵۶، ۲۹۴	۱۶۷، ۱۳۹، ۱۳۴	یسار
۴۵۶	۲۴۴	یزام	یسیر
۲	یعرّب	بن	یشجب
۲	قحطان	بن	یعرّب
ذ	۱ (ع) ابراهیم	بن اسحاق	یعقوب
یعقوبی (صاحب تاریخ و البلدان) ۵، ۹، ۱۲، ۲۱، ۲۹، ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۸۰، ۳۰۴، ۳۸۱، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۳۷، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۰، ۵۴۲، ۵۵۴، ۵۶۸، ۵۶۹			
۸۰۲	آیتی	اسلام، پیامبر	تاریخ
ذ	۶۲۵، ۶۲۲، ۶۱۳	۵۸۰، ۵۷۸، ۵۷۷	۵۷۶
ذ	۳۱	بن غالب	یعلب
ذ	۷۰	بن منیه	یعلی
۳۷	عوف	بن	یعمرب
ذ	۳	بن عابر	یقطان
۳۵	مرّه	بن	یقظه
۴۹۲	ذ، ۴۸	بن ابرهه	یکسوم
۵۶۹	ذ، ۳۲	بن السلام	یوسف
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۰۳			

**فهرست نام قبائل و جمعیتها به ترتیب حروف الفباء**

## [حرف الف]

آل	أبی	شمر	غسانی	۳۰	ذ
آل	بنی		نوفل		۱۳۴
آل	خطاب		،۹۵		۱۴۲
آل	سعید	بن	عاص	،۱۳۴	۵۱۸
آل	عبد		مناف		۱۰۰
آل	عتبه	بن	ربیعہ	،۱۳۴	۵۱۸
آل			غالب		۱۰۰
آل			فهر		۱۰۰
آل			قصی		۱۰۰
آل			کلاب		۱۰۰
آل			لوی		۱۰۰
آل			مره		۱۰۰
آل			هاشم		۱۰۱
أئمه			معصومین		۴۶
إبراهیمیان			۳۲		ذ
أحایش			،۴۶۲		۴۶۴
أحلاف		۴۶۳	ذ،		۶۶۶
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی		متن، ص: ۸۰۴
أدومیان			۱		ذ
إراشه			(طائفه)		۵۳۳
إرم	(قوم)		(إرم)		۱۷۹

ذ	۳۰	ذ	۹	أزد
۵۷۲	،۴۸۱	،۴۷۲	ذ، ۳۱	،۲۶ (قبیله)
ذ		۲۹		إسرائیلیان
۶۴۵	،۶۱۱	،۵۷۲	،۵۷۱	،۵۶۰
		،۵۵۸	،۵۵۴	،۵۰۳
		،۴۵۹	،۴۱۲	،۶
		،۶۶۰	،۶۵۹	،۶۲۴
		،۵۵۹	،۵۵۴	،۲۸۸
۳۸۷		رجیع		أصحاب
۶۵۸		صفه		أصحاب
۶۳۴		عقبه		أصحاب
۱۱۹	ذ	۵۴	ذ	۵۳
				،۴۹
				فیل
۱۲۶		كهف		أصحاب
۳۰۱	،۲۹۳	،۲۸۳	،۲۸۲	قلب
۶۰۸		،۱۶۶		معلقات
۴۵۲	،۴۵۱	،۲۴۳		(قبیله)
۲۳۳		أوس):	قبیله	(از)
۲۰۰	،۲۶	(بطن)	شمس	عبد
			بن	بن
۸۰۳				بن
				بن
۴۲۴		ذ	۳۰	مار
				أوس
				،۹
				،۱۲
				،۲۰
				،۳۰
				ذ، ۳۱
				ذ، ۱۱۹
				ذ، ۱۲۰
				ذ، ۱۷۶
				،۱۷۸
				،۱۷۹
				،۱۸۱
				،۱۸۲
				،۱۸۳
				،۱۸۶
				،۱۹۹
				،۲۰۲
				،۲۳۳
				،۲۳۵
				،۲۳۶
				،۲۵۴
				،۲۸۶
				،۳۱۱
				،۳۲۶
				،۳۲۷
				،۳۲۸
				،۳۳۲
				،۳۳۳
				،۳۶۱
				،۳۶۶
				،۳۸۶
				،۴۱۰
				،۴۱۲
				،۴۴۰
				،۴۵۰
				تاریخ
				پیامبر
				اسلام،
				آیتی
				،متن، ص: ۸۰۵
				،۴۵۴
				،۵۷۵
				،۵۸۵
				،۵۹۹



بنی اسد بن عبد العزّی بن قصىّ ۱۲، ۲۳، ۴۲، ۸۰، ۱۲۸، ۱۳۵، ۲۱۲، ۲۴۲،	تاریخ پیامبر اسلام، آیتی	متن، ص: ۸۰۶،	۲۷۲،	۲۸۴،	۵۱۱،	۵۱۸
بنی اسرائیل ۲۵۵،	۴۱۴،	۴۶۰،	۵۳۹			
بنی اسلم بن افضی بن ... ۲۲۰،	۲۲۵،	۳۴۶،	۵۰۹			
بنی اسماعیل ۲،	۷،	۲۸،	۳۲،	۲۹،	ذ	
بنی أسود بن رزن	۵۴۸،	۵۴۹				
بنی أسید بن عمرو بن تمیم	۷۱					
بنی أشجع بن ریث بن ...	۳۸۰،	۳۹۸				
بنی أصرم بن فھر بن ...	۲۸۷					
بنی إمريء القیس بن مالک بن ...	۱۲،	۲۸۶				
بنی أمیة (بن عبد شمس بن عبد مناف) ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۴۱، ۷۳، ۱۲۰، ۱۳۳، ۲۳۱، ۳۷۲، ذ،						
۵۰۸،	۵۱۸،	۵۹۹				
بنی أمیة (بن زید بن قیس):	۱۸۵ و	ذ				
بنی أمیة بن زید (بن مالک):	۲۸۶،	۳۰۳،	۶۳۶	۶۳۵،		
بنی أنمار بن بغیض	۳۶۹	ذ				
بنی أنمار بن نزار	۱۱۴	ذ				
بنی أنیف	۲۸۶					
بنی بدر	۴۵۲					
بنی بدی بن عامر بن ...	۲۸۷					
بنی برک بن وبره	۳۵۰	ذ				
بنی بغیض بن ریث	۳۰	ذ				
بنی بغیض بن ریث	۶۵۷ و	ذ،	۶۵۸			



بنی	بکاء	۶۵۷	و	ذ،	۶۵۸
بنی	بکر	۳۷	،۳۹۰	،۵۳۳	۵۶۰
بنی	بکر (بن عبد مناة):	۳۶۳	،۴۶۸	،۵۴۸	،۵۵۰
بنی	بکر بن کلاب	۲۴۲	،۴۲۰		۴۲۱
تاریخ	پیامبر اسلام،	آیتی			متن، ص: ۸۰۷
بنی	بکر بن وائل	۴	ذ،	۱۰	۱۸
بنی	بکیر			۳۱	ذ،
بنی	بنانه				۶۷۰
بنی	بولان				۲۳۱
بنی	بهته	بن	سلیم	۹۱	ذ،
بنی	بیاضه	بن	عامر بن ...	۱۹۴	،۲۲۸
بنی	تغلب	بن	وائل	۴	ذ،
بنی	تمیم	۶، ۱۱، ۱۲، ۲۷، ۳۱	ذ،	۴۴۷، ۵۷۲، ۶۰۱، ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۷۳، ۶۷۴	
بنی	تیم	بن	غالب	۶	ذ،
بنی	تیم بن مره	۲۳، ۳۵، ۴۲، ۶۶، ۷۲، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۷، ۲۸۴، ۵۹۹			،۱۰۰
بنی	ثعلبه	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۹، ۳۶۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۳، ۶۵۲			
بنی	ثعلبه	بن	خزرج	بن	ساعده
بنی	ثعلبه	بن	عبد عوف	بن	غنم
بنی	ثعلبه	بن		بن	عکابه
بنی	ثعلبه	بن	عمرو	بن	...
بنی	ثعلبه	بن	فطیون		،۲۳۶
بنی	ثعلبه	بن	مازن	بن	...
بنی	ثقیف	۵ و ذ، ۹، ۱۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۴۶۲، ۴۶۳	ذ،	۵۸۱، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۶۵	

۶۶۸	۶۶۷	۶۶۶
بنی جحجی بن کلفه بن ... ۱۲۰ ذ، ۲۸۶، ۳۵۲	بنی جحش بن رئاب بن ... ۲۰۴، ۲۳۱	بنی جداره بن عوف بن ... ۲۸۶
بنی جذیمه بن عامر بن ... ۲۴۶، ۵۷۸ و ذ، ۵۷۹، ۵۸۰	تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۰۸	بنی جزء بن عدی بن ... ۲۸۷
بنی چشم بن بکر بن هوازن ۶۴ ذ	بنی چشم بن حارث بن ... ۲۸۶	بنی چشم بن خزرج ۴۰۲، ۴۰۳، ۵۹۹
بنی چشم بن معاویه ۵ ذ، ۵۸۱ و ذ، ۵۹۴	بنی جعدہ بن کعب ۵ ذ، ۶۵۷	بنی جمح بن عمرو بن هصیص ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۴۲ و ذ، ۸۰، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۷۱، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۳۵، ۵۷۰
بنی جناب ۶۷۲	بنی جهینه ۳۲ ذ، ۲۴۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۵۰ ذ، ۵۴۵، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۲۴	بنی حارث بن خزرج ۱۲۰ ذ، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۹۰، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۸۶، ۴۱۷، ۵۳۸
بنی حارث بن عبد الله بن کنانه ۲۴	بنی حارث بن عبد المطلب ۲۲، ۴۶ ذ	بنی حارث بن عبد مناة بن ... ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۲، ۴۶۲
بنی حارث بن فھر ۲۲، ۲۳، ۴۲، ۶۶، ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۴۲، ۲۸۵، ۲۹۰، ۵۱۹	بنی حارث بن کعب ۱۱، ۱۲، ۱۷۶، ۲۴۷	بنی حارث بن کنانه ۲۴۲، ۴۲۸

ذ	۹	...	بن	یشکر	بن	حارث	بنی
ذ	۳۳۸	،۳۱۱	بن	نیت	بن	حارثه	بنی
۴۳۰	،۳۸۸	،۳۱۲	،۳۰۲	،۲۸۵	،۲۳۶	،۱۹۲	،۱۹۱
۶۲۱							بنی حارثه بن حارث بن ... ۵۰۹
۸۰۹				آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۵۳۸	،۲۹۰	،۲۸۸	...	بن	حارثه	عبد	بنی حبيب بن عبد
۲۸۸		غنم	بن	عمرو	بن	حديده	بنی حديده بن عمرو
۲۸۹				حديله			بنی حديله
۲۸۹			...	بن	جندب	بن	بنی حرام بن جندب
۵۹۹	،۳۳۰	،۲۹۰	،۲۸۷	ذ، ۱۹۷	ذ، ۱۹۶	،۱۷۹	بنی حرام بن كعب بن ... ۱۷۹
ذ	و	۶۷۹		جعفی	بن	حریم	بنی حریم بن جعفی
۷۲		لوی	بن	عامر	بن	حسل	بنی حسل بن عامر
۵۴۸		،۱۶۷				حزرم	بنی حزم بن
۶۱۵	،۶۱۴	،۴۷۱	،۴۲۱	،۱۷۶	،۱۲	حنیفه	بنی حنیفه
۲۸۸			...	بن	عامر	بن	بنی خالد بن عامر
۴۶۱	،۴۳۸	،۳۸۰	،۳۶۱	،۳۵۱	،۳۴۶	،۲۹۰	،۲۳۹
۶۴۷	،۶۱۳	،۶۱۲	،۵۷۱	،۵۵۷	،۵۵۰	،۵۴۹	،۵۴۸
۲۹۵	،۲۳۳	ذ،	و	۱۸۵		خطمه	بنی خطمه
۲۸۸		...	بن	عامر	بن	خلده	بنی خلد بن عامر
۲۸۷		...	بن	سنان	بن	خناس	بنی خناس بن سنان
۵				خندف			بنی خندف
۲۸۷		عیید	بن	سنان	بن	خنساء	بنی خنساء بن سنان
۲۸۹		مبذول	بن			خنساء	بنی خنساء بن مبذول

بنی	دعد	بن	فهر	۲۸۷
بنی	دودان	بن	أسد	۵۰۸
بنی		بن	خزیمه	۲۸۷
بنی	دهمان			
بنی	دیل	۲۱۸	۳۶۳	۵۴۹
			۵۷۷	و
بنی	دینار	بن	نجار	۲۸۹
			۳۳۶	۳۵۸
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۸۱۰
بنی	ذبیان	۵	و	ذ،
بنی	رؤاس			۶۱۱
بنی	ربیعہ	بن	کعب	بن
		...	۵	۱۰
			۱۱	۱۴
			۳۰	ذ
بنی	زید		۶۶	۶۸۱
بنی	زریق	بن	عامر	بن
		...	۱۷۹	۱۸۰
			۱۹۴	۲۳۶
			۲۸۸	۳۳۱
			۴۳۰	۵۰۹
بنی	الزنیه	(بنی)	مالک	بن
			مالک):	۶۵۱
بنی	زهره	۲۳	۳۹	۴۲
			۶۶	۹۴
			۹۵	۹۶
			۱۰۰	و
			۱۰۹	۱۲۸
			۱۳۶	۱۵۹
			۲۴۹	۲۵۲
			ذ،	
بنی	زید	بن	ثعلبہ	بن
		...		
بنی	زید	بن	حارث	بن
		...		
بنی	زید	بن	مالک	بن
		...		
بنی	ساعده	بن	کعب	بن
		...	۱۹۷	۱۹۸
			۲۲۸	۲۸۷
			۳۵۸	ذ،
بنی	سالم	بن	غنم	بن
		(بنی	حلبی)	۱۲۰
			ذ،	۱۸۲
			۱۹۷	و
			۲۲۷	۲۲۸
			۲۳۷	۲۸۶
			ذ،	۶۰۰
			۶۳۶	
بنی	سامه	بن	لوی	۲۳
بنی	سعد	بن	بکر	۵
		ذ،	۵۷	۵۸
			۲۴۳	۴۳۷
			۵۵۸	۵۹۲
			۶۰۰	ذ،
			۶۵۳	
بنی	سعد	بن	ثعلبہ	بن
		...		
			۳۶۹	ذ

بنی	سعد	بن	لیث	۲۳۱	۲۹۰	۵۰۸	۵۹۹
بنی	سعد	بن	هذیل	۴۳۵	ذ		
بنی	سعد	بن	هذیم	۶۱۱			
بنی سلمه	۱۹۴، ۱۹۵ و ذ، ۱۹۷ ذ، ۲۰۱، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۳۰، ۳۳۸ ذ، ۳۴۵، ۳۵۰ ذ، ۳۶۲، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۵۶، ۴۶۵، ۵۰۹، ۵۱۷، ۵۶۱، ۵۸۶، ۵۹۹، ۶۰۲، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۸			۶۴۱			۶۴۲
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی				متن، ص: ۸۱۱
بنی سلیم	۵ ذ، ۹، ۱۷۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۹، ۴۲۴ و ذ، ۴۲۵، ۵۲۵، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۱۱، ۶۲۴، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳						
بنی	سواد			۱۷۹	۱۹۵		۲۸۸
بنی سهم	۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۴۲ و ذ، ۸۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۳ ذ، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۷۲، ۲۸۵، ۳۰۵، ۴۰۴، ۵۰۳، ۵۱۹						۵۹۹
بنی			شمر	۶۷۱			
بنی	شیبان		۹	۵۷۴			۶۷۳
بنی			شیه	۳۹			
بنی			ضبه	۶			
بنی			ضیب	۴۳۳			
بنی	ضبیعه		۳۱۴	۳۲۸	۶۳۵		۶۳۶
بنی	ضمرة	۲۴۸، ۲۵۰، ۳۵۹، ۳۷۵، ۵۵۸، ۵۷۸					۶۲۴
بنی	طریف	بن	خزرج	۲۸۷			
بنی	طیی	۸، ۹، ۱۳، ۲۴۶، ۳۰۱، ۳۴۹، ۶۷۵					۶۷۶
بنی	ظفر بن خزرج	۱۸۴، ۲۸۵، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴					۳۵۲
بنی	عائذ			۲۴			۲۸۸

۱۱۰	عابد	بنی
۶۶۴، ۶۰۵، ۵۳۰، ۴۷۴، ۳۹۵، ۳۶۴، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۶۴، ۳۱، ۲۱		بنی عامر ۲۱، ۳۱، ۶۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۹۵، ۴۷۴، ۵۳۰، ۶۰۵، ۶۶۴
۶۶۳	صعصعه	بنی
۱۷۶، ۳۱، ۳۹۵	بن عامر بن صعصعه ۳۱، ۳۹۵	بنی عامر بن لؤی ۳۲، ۴۲، ۷۵، ۹۵، ۹۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۸۵، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵
۵۶۵، ۵۶۲، ۵۱۹، ۴۸۱، ۴۷۴، ۴۶۶، ۴۶۱، ۴۰۳، ۳۹۶		بنی عامر بن لؤی ۳۲، ۴۲، ۷۵، ۹۵، ۹۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۸۵، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵
۸۱۲	پیامبر اسلام، آیتی	تاریخ
۲۸۹	بن مالک	بنی
۴۶	العبّاس	بنی
۱۸۷	الأسد	بنی
۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۰۲، ۲۸۵، ۲۰۹، ۱۹۱، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۸		بنی عبد الأشهل ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷
۶۰۸، ۵۰۹، ۴۳۰، ۴۱۷، ۴۱۲، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۸۱		بنی عبد الأشهل ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷
۵۲۱	بن ثعلبه	بنی
۶۵۹	بن عدیّ	بنی
۱۳۵	بن قصیّ	بنی
۲۱۲، ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۰۹، ۱۰۰، ۸۰، ۷۱، ۴۲، ۳۹، ۲۷، ۲۶، ۲۳		بنی عبد الدار بن قصیّ ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۹، ۴۲، ۷۱، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۵، ۲۱۲
۴۰۳، ۳۳۵، ۳۲۶، ۳۲۱، ۳۱۶، ۲۸۴		بنی عبد الدار بن قصیّ ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۹، ۴۲، ۷۱، ۸۰، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۵، ۲۱۲
۲۸۵	بن کعب بن ...	بنی
۲۸۱، ۲۷۰، ۲۵۲، ۲۱۲، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۰۹، ۱۰۱، ۹۶، ۴۱، ۲۶		بنی عبد شمس بن مناف ۲۶، ۴۱، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۲۱۲، ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۸۱
۲۸۴		بنی
۱۰۹، ۱۰۱، ۳۹	بن قصیّ	بنی
۶۶۹، ۳۴۷، ۱۷۰، ۶۲، ۲۰	بن عبد القیس ۴	بنی
۱۸۵	بن مالک	بنی
۲۴۷	المدان	بنی



بنی عمرو	بن عامر	۵۸۲
بنی عمرو بن عوف ۱۲۰ ذ، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۲ و ذ، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۲۸، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۱۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۶۲۱		
۶۲۸	و	ذ، ۶۳۶
بنی عمرو	بن قریظه	۴۱۶
بنی عمرو بن مالک بن نجار (بنی حدیله)	۱۹۳، ۲۸۹	
بنی عمرو بن مبذول (عامر بن مالک بن نجار)	۱۹۳	
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی	متن، ص: ۸۱۴	
بنی العنبر	۲۴۵	۶۱۲
بنی عنز بن وائل	۴ ذ، ۹۵	۱۴۲
بنی عنز بن أسد	۴ ذ	
بنی عوال	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۴۲۲، ۴۲۳	۵۲۱
بنی عوف بن خرج	۱۹۷، ۳۳۲، ۳۶۵	۴۴۰
بنی عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن	۲۸۹	
بنی عویف		۴۰۳
بنی عیصو (عیسو) بن إسحاق	۱ ذ	
بنی غافق		۳
بنی غبشان	۲۹۰	۳۲۱
بنی غصینه	۱۸۲، ۱۹۷	۲۸۷
بنی غطفان ۵ ذ، ۲۴۵، ۲۹۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲		
بنی غفار	۴۲۹، ۵۰۹، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۷۲، ۶۱۱	۶۲۴
بنی غنم بن دودان	۲۰۴	



۱۶۳	دوس	بن	غنم	بنی
۱۹۷	سالم	بن	غنم	بنی
۲۸۶	ذ، ۱۹۲	بن سلم	غنم	بنی
۳۶۱	نَجَّار	بن عدی	غنم	بنی
۱۸۱	ذ، ۱۹۷	بن عوف (قواقل)	غنم	بنی
۵۳۸	،۲۹۰	بن مالک	غنم	بنی
۱۴۰	مرّه	بن	غوٲ	بنی
ذ	۴۴۹	بن غنم	بن فراس	بنی
۸۱۵	متن، ص: ۸۱۵	آیتی	پیامبر اسلام،	تاریخ
۶۵۱	،۶۲۱، ۶۱۱، ۶۰۱، ۵۲۰، ۴۵۲، ۴۳۵، ۳۷۹، ۱۷۶، ۱۱۹، ۳۱، ۵	بنی فزاره	ذ، ۱۱۹، ۳۱، ۵	بنی
۳۹۰	،۲۸۱	ذ، ۳۸	فهر	بنی
۶۰۲	ذ، ۵	بنی	فهم	بنی
۳۹۷، ۳۹۶، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۶۵، ۲۳۶، ۱۷۶، ۱۲، ۱۱	بنی قریظه	۱۱، ۱۲، ۱۷۶، ۲۳۶، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۶، ۳۹۷		بنی
۶۶۰، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸	بنی قریوس (یا قربوس یا قریوش)	بن غنم	بن قریوس (یا قربوس یا قریوش)	بنی
۲۸۷	...	بن	بن غنم	بنی
۶۵۷	ذ، ۶	بنی	قشیر	بنی
۵۴۰، ۵۳۵، ۳۵۰، ۲۴۵، ۳۷، ۳۳، ۳۲، ۲۰، ۱۱، ۸	بنی قضاعه	۸، ۱۱، ۲۰، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۲۴۵، ۳۵۰، ۵۳۵، ۵۴۰	۸، ۱۱، ۲۰، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۲۴۵، ۳۵۰، ۵۳۵، ۵۴۰	بنی
۴۸۲	قنان	بنی	قنان	بنی
۲	قیدار	بنی	قیدار	بنی
۵۷۲	،۳۶۷، ۶۵، ۶۴، ۵	بنی	قیس	بنی
۱۶۵	ثعلبه	بنی	قیس	بنی
۲۸۹	عبید	بنی	قیس	بنی
۳۷۹	،۱۹۷، ۶۳، ۲۹	بن عیلان	بن قیس	بنی



بنی	مازن بن نجّار	ذ، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۸۹، ۳۳۳، ۵۳۸، ۵۹۹، ۶۲۱
بنی	مالک	۲۳، ۴۶۳، ذ، ۵۸۲، ۶۶۶
بنی	مالک	بن افضی ۵۳۸
بنی	مالک	بن اوس ۲۷۳، ۳۵۹
بنی	مالک بن ثعلبه	بن دودان بن أسد ۶۵۱
بنی	مالک بن حسل	۲۳، ذ، ۳۰۸، ۵۳۸
بنی	مالک	بن حنبل ۲۳
بنی	مالک	بن فهر ۲۴۲، ۴۲۸
بنی	مالک	بن کنانه ۳۰۷
تاریخ	پیامبر اسلام، آیتی	متن، ص: ۸۱۷
بنی	مالک بن نجّار	۱۷۹، ۲۲۸، ۲۷۳، ۳۱۲، ۳۵۸، ۳۶۰
بنی	مبذول	بن مالک ۳۶۱
بنی محارب	ذ، ۲۲، ۲۴، ۴۲، ۱۰۰، ۱۷۶، ۲۹۹، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۵۴۶، ۵۶۰، ۵۷۶	ذ، ۵۷۷، ۶۵۳
بنی مخزوم	۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۴۲ و ذ، ۸۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۱۲، ۲۷۲، ۲۸۱	
بنی	مخلّد	بن عامر بن زریق ۲۸۸
بنی	مدلیج	۲۲۳، ذ، ۲۲۴ و ذ، ۲۴۶، ۲۵۰، ۴۳۸، ۵۷۶، ۵۷۹
بنی	مرّان بن جعفی	۶۷۹ و ذ، ۶۸۰ و ذ
بنی	مرّه	ذ، ۲۳، ۱۷۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۸۰، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۹، ۶۵۲
بنی	مرضخه	بن غنم بن ... ۲۸۷
بنی	مرید	۳۰۱
بنی	مزینه	۶، ۴۲۵، ۴۹۹، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۷۲، ۶۱۱، ۶۲۱، ۶۵۰

بنی مسعود بن عبد الأشهل بن حارثه بن دینار	۲۸۹				
بنی مصطلق	۷۴	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۴	۴۴۵
بنی مطلب بن عبد مناف	۲۲	۲۹	۴۱	۶۶	۱۰۸
	۲۸۴	۲۵۷	۱۶۱	۱۵۷	۱۵۵
	۱۵۴	۱۵۳			
۲۹۰					
بنی معن	۶۷۵				
بنی مظعون	۲۳۱				
بنی معاویة بن مالک	۲۸۶	...	بن		
بنی معتب	۶۶۸		۹		
بنی معیص	۵۷۷	۲۴۶		۷۱	
تاریخ پیامبر اسلام	۸۱۸	متن، ص: ۸۱۸	آیتی		
بنی معیط بن عامر	۲۳	لوی	بن		
بنی مغاله	۳۶۰		۲۸۹		
بنی مغیره بن عبد الله بن ...	۲۰۳	...	بن		
بنی ملکان	۸				
بنی ملوح	۵۲۹	۵۲۸		۲۴۴	
بنی ملیح	ذ		۲۱		
بنی منقذ	۵۶۰				
بنی مهزم	۱۷۰				
بنی نابئ بن عمرو	۱۹۶	...	بن		
بنی نابئ بن مجدعه	۱۹۱	حارثه	بن		
بنی نبهان	۶۷۶		۳۰۱		
بنی نیت	۳۶۱				
بنی نجار	۱۷	۵۱	۱۲۰	ذ	۱۷۹
	۱۹۲	۲۰۹	۲۲۸	ذ	۲۳۶
	۲۷۲	۲۸۸	۲۹۰	۳۱۰	۳۶۱

۴۰۲	بنی	نزار	بن	عامر	۴۱۴	۴۱۶
بنی	نصر	۵	ذ	و	۵۸۱	ذ
بنی	نضر				۲۲	۱۷۶
بنی	نضیر	۱۱، ۱۲، ۷۵، ۱۷۶، ۲۳۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۸۰				
ذ					۴۱۱	۵۰۶
بنی	نعمان	بن	سنان	بن	...	۲۸۷
بنی			نفاثه			۵۴۹
بنی	نمر	بن	قاسط	ذ	۴	۹۷
بنی	نمیر				۵۸۱	ذ
تاریخ	پیامبر	اسلام	آیتی	متن، ص: ۸۱۹		
بنی	نوفل	۲۲، ۲۶، ۴۱، ۱۰۱، ۱۳۴، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۸۴، ۳۵۵				
بنی	وائل	۱۱۹، ۱۸۵	و	ذ	۱۸۶، ۲۳۳، ۳۷۸	۵۳۳
بنی	واقف	۱۸۵	و	ذ	۲۳۳	۶۲۱
بنی	هاشم	۹، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۶۶، ۷۲ و ذ، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱ و ذ، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۴، ۳۲۱، ۵۱۸، ۵۳۷، ۵۸۶، ۵۸۷				
بنی	هدل					۴۱۱
بنی	هذیل	۲۰، ۲۳۹، ۲۴۶، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷، ۵۶۱، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۹۵				
بنی	هلال	۵ و ذ، ۷۳، ۷۵، ۵۱۹، ۵۸۱ و ذ، ۶۶۳				
بنی	هوازن	۵، ۶۳، ۶۴ و ذ، ۴۷۱، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۸۱ و ذ، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۶				
بنی	هون	۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۰۰ و ذ، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۷				
بنی	هون	بن	خزیمه	(قاره)	۲۰، ۹۵	۳۵۲

۲۸	یربوع	بنی
۲۳	یقظه	بنی
		بهرهء ۱۳، ۳۱ ذ، ۲۸۷، ۵۳۳، ۶۶۱

**[حرف پ]**

ذ	۲۸	پارسیان
		پادشاهان ایران ۱۲۶

**[حرف ت]**

ذ	۳۰	تباعه
۶۷۷		تجیب
ذ	۶۷۰، ۱۳، ۱۰	تغلب (... بن وائل)
۱۳		تنوخ
۳۰۷		تهامه
		تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۲۰

**[حرف ث]**

۱۵۹	،۹	ثقیف
۶۰۲		ثماله
ذ	۶۳۸، ۳۲	ثمود (قوم)
		ثور ۶ ذ

**[حرف ج]**

۳				،۲				جدیس
۶۱۹	،۵۳۳	ذ،	و	۴۳۳	،۲۴۳	،۱۲		جذام
ذ		۶۷۵			طیّی			جرم
۶۷	،۳۷	ذ،	۳۰	،۶	،۴	،۳	،۲	جرهمیان
۳۰۱								جعادره
۶۷۹								جعفی
								جیش سویق ۳۷۵

**[حرف چ]**

چینان ۲۹ ذ

**[حرف ح]**

ذ	۱۱۴	ذ،	۵۱	ذ،	و	۴۸	ذ،	۳۰	حبشیان
ذ				۵					حریش
۱۷۶									حضارمه
۱۲									حله
۱۲									حمس
۶۶۱	،۱۱۷	ذ،	۳۰	،۲۸	،۱۱	،۱۰	،۸		حمیر
									حواریون ۱۹۹

**[حرف خ]**

۵۹۵	،۵۳۱	،۲۴۵	،۹	،۴					خشعم					
،۱۸۶	،۱۸۳	،۱۸۲	،۱۸۱	،۱۷۹	،۱۷۸	،۱۷۷	،۱۷۶	ذ، ۱۲۰	،۱۱۹	ذ، ۳۱	،۳۰	،۱۲		خزرج (قبیله)

۱۸۸	، ۱۸۹	، ۲۳۵	، ۲۳۶	، ۲۵۴	۲۸۹	و	ذ	، ۳۲۸	، ۳۲۹
تاریخ	پیامبر	اسلام	آیتی	متن، ص: ۸۲۱					
۳۳۰	، ۳۳۱	، ۳۳۲	، ۳۶۲	، ۳۶۶	، ۳۸۶	، ۴۱۲	، ۴۴۰	، ۴۴۳	، ۴۵۰
خزیمه									
ذ									
خسروان	ایران				۱۸				
خطاب				(آل)					۱۴۲
خلفای				أموی					۲۶
خلفای	عبّاسی			عراق					۴۶
خلفای	عبّاسی			مصر			، ۲۶		۴۶
خولان	۸			۶۷۸			و		ذ
خیوان ۸									

**[حرف د]**

دوس ۸، ۹، ۱۶۵

**[حرف ذ]**

ذکوان	، ۳۵۸	، ۳۶۰	۶۸۰	و	ذ
ذو		الکلاع			۸
ذی یزن (خاندان)	۱۱۶	ذ			

**[حرف ر]**

رباب					۶
رعل	، ۳۵۸	، ۳۶۰	۶۸۰	و	ذ



رفاعه بن زید جذامی (طایفه) ۴۳۳ ذ  
رومیان ۲۹ ذ، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۵۰۰، ۵۳۵، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۶۱

**[حرف ز]**

زغب ۳۶۰

**[حرف س]**

سبأ ۴۸ ذ  
سخینه (قریش) ۴۰۴  
سعد (از) قبیله قضاعه ۵ ذ، ۳۲  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن، ص: ۸۲۲  
سلول ۶۶۵  
سلیح ۱۳  
سواءه ۵ ذ

**[حرف ش]**

شاهان غسانی ۱۸ ذ  
شهادی بثر ۳۶۰  
شهادی رجیع ۴۲۶

**[حرف ص]**

صحابه رسول خدا ۱۷، ۱۷۵، ۶۴۹  
صداء ۶۸۰، ۶۸۱  
صوفه ۳۷

**[حرف ض]**

ذ	۴۳۳	ضلیع
		ضمیره ۴۳۶

**[حرف ط]**

۴۶		طالبيان
۳	،۲	طسم
ذ	۵	طفاوه
		طیئ ۹، ۳۲ ذ، ۲۴۶، ۳۰۱، ۶۱۷

**[حرف ع]**

۱۷۹	،۲	(إرم)	عاد
۶۱۹			عامله
۲۱۵	ذ،	۱۰۶	عجم
۱۸	،۱		عدنانی
ذ	۵		عدوان
			عرب ۱، ۲، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۰، ۳۱ ذ، ۳۳، ۳۸، ۴۵، ۶۴ ذ، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۵۸، ۳۰۲، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۴
۴۵۸	،۴۵۹	،۴۶۶	،۴۷۱
	،۴۹۷	،۵۴۳	
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی
۵۹۵	،۶۰۷، ۶۲۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۸۰	ذ	متن، ص: ۸۲۳
عرب	بائده		۲
عرب	جاهلی		۲۸



۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳،  
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳،  
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴،  
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۶،  
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰،  
 ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹،  
 ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۹، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۳،  
 ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲،  
 ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۵، ۶۴۰، ۶۵۹،  
 ۶۶۳

۲۴	بطاح	قریش
۲۴	ظواهر	قریش
ذ	۲۴	قصی
۶۷		قطوراء

قیصرهای روم ۱۸ ذ

**[حرف ک]**

۶۸۱	ذ	۶۷۷	۶۳۲	۱۷۶	۱۱	کنده
ذ	۱۸	(کندی)	سلسله	(پادشاهان)		کندی
						کهلان ۳۰ ذ

**[حرف گ]**

گودیسیت  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۲۵

**[حرف ل]**

لخم  
لطوشیم ۳

۱۳، ۱۵، ۵۳۳، ۶۱۹

**[حرف م]**

مجوس  
مذحج  
مراد  
مسلمانان  
مضر  
ملوک حیره ۱۸ ذ

۲۹، ذ، ۴۹۹، ۶۱۰  
۸، ۱۳، ۹۷، ۶۷۹، ذ، ۶۸۱  
۶۸۱  
۴۱۷، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۷۱  
۴، ۳۰، ذ، ۳۵۹، ۶۵۰

**[حرف ن]**

نبطیان  
نصاری،  
نهد  
نهران ۶۰۶

شام (سریانیان)  
نصرانیان  
۳۲

۶۳۱، ۶۱۹، ۶۴۳  
۶۹۹، ۵۴۳، ذ، ۲۹، ۱۲، ۶۷۱  
ذ

**[حرف ه]**

ذ	۳	هدورام
ذ	۲۹	هندیان
		همدان ۸

### [حرف ی]

۵۳۳	یا	یقین	(یا قین یا بلقین)
ذ	۲۹	یونانیان	
۲۹۷	قینقاع	یهود	بنی ۲۹۶،
۲۳۶	نضیر	یهود	بنی
۴۳۷	خیر	یهود	
یهودیان ۱۱، ۴۸، ۵۹، ۷۵، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۹۶، ۳۰۵،			
۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱ و ذ، ۳۹۹، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۹،			
۶۲۶	۵۳۹	۵۱۷	

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۲۶

### فهرست مکانها و زمانها به ترتیب حروف الفباء

۵۵	فارس	آتشکده	
۶۰۸	العزاف	أبرق	
۲۰۳	۱۰۴	أبطح	
۲۴۷		أبني	
ذ	۶۴	أبواء	۵۲، ۵۹
۶۶	(کوه)	أبو	قیس
ذ	۱۱۶	أبین	۱۱۴، ذ

۵۰۴				(قلعه)			أبی
۴۲۳	،۲۴۳	ذ،	۳۲	،۹		(کوه)	أجأ
۲۱۹							أجرد
۳۸۵		،۳۳۵				(کوه)	أحد
۶۳۸							أخضر
۵۶۰							أذاخر
ذ		و		۶۳۲			أذرح
۲۹۷			،۲۴۷				أذرعَات
۲۱۵							أردنّ
۴۹۴			،۴۸۰				اسکندریه
ذ	۵۲۷		،۵۲۶		،۲۴۴		إضم
۸۲۷	متن، ص: ۸۲۷،	آیتی		اسلام،		پیامبر	تاریخ
۶۳۸							ألاء
ذ		۴۲۶			،۲۱۹		أمج
۲۶							أندلس
۴۰۸		أنی):	یا	و	أنا	(یا	أنی
۵۹۵	،۵۹۳	،۵۹۱	،۵۸۲		،۲۴۵		أوطاس
۴۹۰	،۴۸۳	،۴۶۳	،۱۲۶	،۲۵	ذ،	۱۸، ۱۱	ایران
ذ		و			۶۳۲		أیله
۴۹۶							إیلیاء
۵۵				کسری			ایوان
ذ	۲۵۴			عنه		أبی	بئر
ذ		۳۶۷				جرم	بئر

بئر	حجر	۳۶۷	ذ
بئر معونه	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲	۵۰۹	
بابل		۲	
بتخانه	ذی	الکفین	۲۴۶
بتخانه		رثام	۱۰
بتخانه	سواع	۲۴۵	۵۷۴
بتخانه		عزّی	۲۴۵
بتخانه	فلس	۶۱۷، ۲۴۶	۶۷۶
بتخانه	لات	۶۶۷	۶۶۸
بتخانه		مناة	۲۴۶
بتراء		۴۲۶	۶۳۸
بحران	۲۵۲،	۳۰۰	ذ و
بحرة		الرغاء	۵۹۸
تاریخ	پیامبر اسلام،	آیتی	متن، ص: ۸۲۸
بحرین	۱۸ ذ، ۲۵ ذ،	۴۸۱، ۴۹۹، ۶۱۰، ۶۶۹	
بدر	۲۵۸ و ذ، ۲۵۹، ۷۶۲، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۷۴، ۳۷۶		
برج	بنی	حارثه	۳۹۶
برج	شیخان	۳۸۱	ذ
برج فارع ۳۹۷ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۸۲۸ فهرست مکانها و زمانها به ترتیب			
حروف	الفباء	ص	۸۲۶ :
اخه			۳۷۹
بصره		۱۷۰	۵۱۲
بصری	۲۵، ۶۲، ۶۹، ۴۸۴		۵۳۲



بطاح	مگه	۲۴	ذ
بطحاء			۱۲۷
بطن	إضم	۵۴۶	۵۴۷
بطن	ذی	کثر	۲۱۹
بطن	رثم		۲۲۰
بطن	نخل	۴۲۴	۵۲۱
بطن	یأجج	۲۷۸	۵۲۴
بطن	ینبع	۲۳۸	۲۵۰
بقعاء		۴۸۳	۶۱۴
بقیع		۴۸۳	۶۱۴
بقیع	غرقد	۳۰۲	۳۰۳
بکرات			۴۲۰
بلدح			۴۵۹
بلقاء	شام	۷، ۱۴، ۲۴۷، ۵۳۳، ۵۳۴	۶۱۹
بلی	(سرزمین)	۲۴۶	۳۰۱
تاریخ	پیامبر اسلام،	آیتی	متن، ص: ۸۲۹
بنی	أسد	(سرزمین)	۳۴۹
بواط			۲۵۰
بویله		۳۶۷	ذ
بیت المقدس	۴، ۱۲۵، ۱۷۳، ۲۳۷، ۴۸۴	۴۸۶	
بیروت	(در اکثر پاورقی‌ها به عنوان مکان چاپ بسیاری از منابع و مآخذ)		
بیعت عقبه	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸	۱۹۲	
بین	۴۲۶	۵۴۷	

ذ	۲۵۴	السقیا	بیوت
۵۳۱	،۲۴۵	،۹	تباله
۶۵۹	،۶۵۸		تبوك (سرزمین) ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۷ و ذ، ۶۳۸ ذ، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۱،
۵۱۹	،۲۴۴		۶۵۲
۴۲۴	،۳۷۸		تربه
۴۷۲	،۳۵۵	،۳۵۴	تغلمین
۶۰۲	،۵۷۸	،۳۸۴	تغیم (کوه) ۲۰۳،
۵۱۶		ذ، ۳۲	تهامه (سرزمین) ۱، ۳۱ ذ،
۵۱۲		ذ، ۱۱	تیماء
۲۲۰		عائر	ثنیّه
ذ	و	۶۳۷	ثنیّه مدران
۴۶۰		المرار	ثنیّه
۲۴۹	،۲۴۰	،۲۱۹	ثنیّه المره
۶۲۶	،۵۳۲	،۴۲۹	ثنیّه الوداع
۲۲۲	،۲۱۸	،۲۱۷	ثور (غار) ۲۱۶ ذ،
۸۳۰	متن، ص: ۸۳۰	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام،
۲۹۷		(کوه)	ثیب
۶۵۱			جازان
۵۲۲	،۲۴۴	ذ،	جبار ۶
۳۸۲	،۳۸۱	عبید	جبل بنی
۵۵۵	،۴۷۴	،۲۵۹	جحفه ۲۲۵ ذ، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۵۸،
۲۱۹			جداجد

۶۱۶		،۲۸۱		جده
۴۳۴	،۴۳۳	،۲۴۳	(سرزمین)	جذام
۶۳۲		،۳۸۱		جرباء
۶۸۰	(یمن)	در	(دره‌ای)	جردان
۵۹۴		ذ،	۱۱۴	جرش
۶۲۵		،۵۳۲	،۳۸۵	جرف
ذ	۳۱	،۲۶	،۱۴	خضراء جزیره
۶۸۰، ۶۵۲، ۶۰۷، ۶۰۵، ۶۰۲، ۶۰۰، ۵۹۷، ۵۹۶، ۵۹۱، ۵۸۵، ۵۶۵، ۴۹۸، ۲۲۳				جعرانه
۵۴		وسطی:		جمره
۴۵۷		،۳۴۸		جماء
ذ	و	۴۲۴	،۲۴۳	جموم
۶۱۸		،۵۲۲	،۲۴۶	جناب
۴۴۲	،۴۳۹	،۴۳۸	مریسیع	چاه
حشه ۱۱، ۱۳، ۲۵، ۳۰، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۰ و ذ ۱۳۱،				
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳،				
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۳۱،				
۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۷، ۴۶۳، ۴۸۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۶۱۶				
حجاز ۱، ۳، ۴۸، ۲۳۹، ۳۵۳، ۴۱۵، ۴۸۶، ۴۹۱				
حجّه الغدر (مبدأ تاریخ) ۳۰ ذ				
حجّه الوداع (سال دهم) ۵۴ ذ، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۸۱، ۶۸۲ ذ				
حجر (سرزمین) ۲۷۵، ۲۸۲، ۶۲۸، ۶۳۸				
حجر اسماعیل (حطیم) ۸۰				
حجر الأسود ۶۳، ۸۰، ۱۲۵، ۵۲۴، ۵۶۶				

حجره	حجره	۲۷۵	زمزم	
حجون	مگه ۴۱ و ذ، ۵۰، ۶۰، ۱۶۸			
حدیبیه	۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۱۵، ۵۲۳			
۵۸۸	ذ			
حراء	(کوه) ۵۰، ۸۳ و ذ، ۸۴، ۸۵			
حرباء	۶۳۲	ذ		
حران	۳			
حره	بنی	۱۸۴	بیاضه	
حره	عریض	۳۰۳		
حرم	(رجوع) کنید		به	کعبه
حزوره		۱۱۳		
حسمی		۴۳۳	۲۴۳	
حضر	موت	۲۵	۲، ۱۰	
حلف	الفضول ۲۹، ۳۲، ذ، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ذ			
حمص	۴۸۴، ۴۹۶	۶۳۱	۶۱۹	
تاریخ	پیامبر اسلام، آیتی	۸۳۲	متن، ص: ۸۳۲	
حنین	۵۴۷، ۵۶۵	۵۸۶		
حوران	۶۲	ذ		
حیره	۱۲، ۱۸، ذ، ۱۹، ۴۸، ذ، ۶۳، ۶۴، ذ، ۱۲۶، ۴۹۲			
خرار	۲۱۹، ۲۴۱	۴۷۴	۲۵۱	
خضره	۲۴۵	۵۴۶		
خطم	الحجون ۱۶۲ و	ذ		
خندق	۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۷۷			

۵۶۱	۵۶۰				خدمه
۶۷۸	۸	(خولان)	(سرزمین)		خولان
					خیبر ۱۱، ۶۳، ۱۶۵، ۲۳۸، ۲۴۴، ۳۶۶، ۳۷۹، ۴۳۷، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵
۶۴۶	۵۱۷		۵۱۶		۵۱۵
۳۸۱	الجنوب	أبی	ابن		دار
۹۹	أرقم		التبلیغ		دار
ذ	۹۹		خیزران		دار
ذ	۹۶	ذ	۷۱	صادر	دار
ذ	۹۶	ذ،	۹۳	المعارف	دار
۵۹	۵۱	(جعدی)	(مدفن)	النابعه	دار
۳۷۹	۲۱۲، ۲۱۱	۶۷، ۴۲، ۴۰	ذ، ۳۸	الندوه	دار
ذ	۸۶	ذ،	۶۶	النصر	دار
۶۰۰					دحنا
۵۵		ساوه			دریاچه
۸۳۳	متن، ص: ۸۳۳	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۴۹۹	۴۹۶	ذ،	۳۷۷	ذ، ۶۲	دمشق
۶۳۲	۴۳۶	۳۷۷، ۳۴۷	۲۴۳، ۲۵	۸	دومه الجندل
۶۷۴			۶۷۳		دهناء
۵۳۰		۲۴۵		أطلاح	ذات
۵۸۴			أنواط		ذات
۴۴۶			الجیش		ذات
۶۳۸			الخطمی		ذات

۶۳۷		الزراب		ذات
۲۴۵		عرق		ذات
۶۲۶	،۳۸۲		،۳۸۱	ذباب
۲۵۶		،۲۵۵		ذفران
۶۳۸		الجیفه		ذو
۶۴۹	،۵۲۳	،۴۷۵	،۴۵۸	ذو الحلیفه
۱۷۵	،۲۵		المجاز	ذو
۴۷	(طائف)	(در)	الهرم	ذو
۳۰۰	،۲۹۹		أمرّ	ذی
۶۳۶		أوان		ذی
ذ	۴۵۷	،۴۵۶	،۲۴۴	ذی الجدر
۶۳۹	،۶۳۱	،۵۴۷		ذی خشب
۲۱۹		سلم		ذی
۵۵۹	،۴۵۹	،۲۷۹		ذی طوی
۴۳۲	،۴۳۱		قرد	ذی
۴۲۴	،۴۲۳	و ذ	،۲۹۹ ۴۲۲	ذی القصّه ۲۴۳
	متن، ص: ۸۳۴	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۶۳۹	،۵۴۷	،۴۷۵	،۴۳۵	ذی المروه
۱۰				رئام
ذ		۲۲۵		رایغ
۲۵				رایبه
۳۸۱				راتج
۲۲۷				رانوناء

ذ		۳۷۸		ربذه
۵۰۳	،۵۰۲	،۳۶۰	،۳۵۳	رجیع
۴۶	،۴۵		(یمن)	ردمان
۱۰				رضاء
۲۵۰		،۲۳۸		رضوی
۶۳۸				رقعه
۵۳۰				رکبه
۶۱۷				رکک
۸۰	الأسود		حجر	رکن
۱۲۵	،۸۰		یمانی	رکن
۵۵۴	،۳۴۶		،۲۷۳	روحاء
				روم ۱۱، ۱۸، ۳۱، ۴۸، ۴۹، ۴۹۲، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۰، ۴۷۲، ۴۶۳، ۱۹۲، ۴۹۹، ۴۹۶
۶۳۵	،۶۱۹		،۴۹۹	
۳۸۶		،۳۸۵		رومه
۶۶۲	،۵۷۴	،۲۴۵	،۸	رهاط
۴۵۷		،۳۸۵		زغابه
۵۲		،۴۷		زمنم
۸۳۵:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
ذ		۳۶۷		سؤاله
۴۲۶				سایه
۶۰۸	،۵۲۵	،۳۳۶	،۲۰۵	سرف
۳۶۹				سعد
۲۵۱				سفوان

۶۱۲	۵۵۴	۵۴۷	سقا				
۵۲۲			سلاح				
۵۰۶	۵۰۳	(قلعه)	سالام				
۶۶۰	۶۴۵	۴۲۹	۳۹۰	۳۸۵	۳۸۲	(کوه)	سالع
۴۵			عراق				سلمان
۴۲۳	۲۴۳	ذ	۳۲	۹		(کوه)	سلمی
۲۲۶							سنح
۳۷۶			الأحزاب				سنه
۴۲۰			الاستثناس				سنه
۵۰۰			الاستغلاب				سنه
۲۳۷			الأمر				سنه
ذ	۳۴۲		الترفيه				سنه
ذ	۲۹۹		التمحيص				سنه
ذ	۵۲۷		الفتح				سنه
ذ	۶۱۱		الوفود				سنه
۱۰							سناداد
۲۵۸							سوريه
۲۷۲							سير
۱۶۹							سيسيل
۸۳۶	آيتی	اسلام	پيامبر				تاريخ
۴۱۹	۲۴۲		البحر				سيف
۵۳۰		۲۴۵					سى
۱			الشّام				شارف



شام ۶، ۱۴، ۲۵، ۳۰ ذ، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۶۲، ۶۸، ۶۹ ذ، ۷۰، ۷۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۵،						
۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۹، ۳۶۶، ۳۸۴، ۴۲۶ و ذ، ۴۵۲، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۶،						
۴۹۵،	۵۳۰،	۵۳۳،	۶۱۸،	۶۳۱،	۶۳۸،	۶۷۶
شباط						۸۴
شحر						۲۵
شربّه						۴۲۱
شعب اَبی طالب ۲۴، ۲۹، ۵۴، ۷۲ و ذ، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶ و ذ، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲،						
۱۶۳،						۱۶۸
شعب		العجوز				۳۰۳
شعبیه	(بندر)	۱۳۹،		۲۴۶،		۶۱۶
شقره						۳۶۹
شقّ	(قلعه)	۵۰۳،		۵۰۶،		۵۱۵
شقّ	تاراء			۶۳۸،		ذ
شقّ		صدر				۵۸
شقه	بنی	عذره		۶۳۸،		ذ
شمطه		۶۴				ذ
شنار						۴۳۳
شوط						۳۱۱
شیخان		۳۱۲،				۳۸۱
صحار						۲۵
صخیرات		الیمام				۴۲۶
صداء		۶۸۰،				۶۸۱
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی		متن، ص: ۸۳۷،	

۶۳۸					حوضی				صدر						
۳۷۲					،۲۹۴				صرار						
۵۰۳		(فلعه)			معاذ		بن		صعب						
۶۳۸									صعید						
۵۷۱	،۵۲۴	ذ،	۱۰۷	ذ،	۱۰۰	ذ،	۹۹	،۹	صفا						
۲۷۳									صفراء						
۶۵۱									صمد						
ذ	۶۷۹	،۵۱۹	ذ،	۴۴۸	،۴۸	،۲۵	،۱۰	،۸	صنعاء						
ذ				۳۰					صوران						
۵۰۲									صهباء						
۳۶۳									ضجنان						
۶۳۵					(مسجد)				ضرار						
۳۶۷									ضراًطه						
۵۲۰					،۴۲۰				ضریه						
۵۹۸									ضيقه						
	،۵۹۴	،۵۹۱	،۵۶۴	،۳۲۱	،۲۵۲	،۱۷۷	،۱۷۲	،۱۷۱	،۱۷۰	،۱۵۹	،۱۰۹	،۴۷	،۱۶	،۱۵	طائف
د	۶۸۱	،۶۶۶	،۶۶۵	،۶۶۱	،۶۰۹	،۶۰۸	،۶۰۰	،۵۹۸	،۵۹۷	،۵۹۶	،۵۹۵				
۴۳۳				،۴۳۲				،۲۴۳							طرف
۲۶															طبرستان
ذ				و			۴۴۸								ظفار
۳۷۴							،۳۵۴								ظهران
۲۷۳															عالیه
ذ				۳۱					آطام						عام

تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۸۳۸
عام	التحالف		۳۱	ذ
عام	تفرّق		۳۰	ذ
عام	خنان		۳۱	ذ
عام	السیل		۳۰	ذ
عام	الغدر	،۲۸	۵۳	ذ
عام	الفساد	۳۰	ذ،	ذ ۳۲
عام	الفجار	،۲۹	،۶۲	ذ ۶۹
عام	الفیل	،۳۵، ۴۰، ۵۰، ۵۳	ذ، ۶۲، ۶۹	ذ ۸۴
عام	الکلاب		۳۱	ذ
عام	مأقط		۳۱	ذ
عباید				۲۱۹
عبلاء	۶۴		ذ،	۵۱۹
عدن	،۲۵	۴۸	ذ،	ذ ۱۱۴
عدوه		دنیا		۲۵۹
عدوه		قصوی		۲۵۹
عذره				۲۴۶
عراق	، ۲۶، ۳۱	ذ، ۴۴، ۴۵، ۴۶	، ۱۲۳، ۲۲۷، ۲۴۳	۶۳۱، ۴۹۲
عربسان	، ۲، ۳	ذ، ۱۱	، ۱۳، ۱۸	ذ، ۴۷۹، ۴۸۰
عرج				۳۶۴، ۲۱۹
عرفات				۴۳، ۱۰
عرق	الظّیبه	(یا)	الظّیبه	۲۷۴
عرنه	،۲۴۶	،۳۵۰	،۳۵۱	،۵۴۸، ۵۷۵

۲۹۷					عریض
۸۳۹	متن، ص: ۸۳۹	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
ذ		۴۵۷		۴۵۶	عرینه
۵۵۰	۴۵۹،	ذ،	و	۴۲۶	۳۷۵،
۲۵۰				۲۵۹،	۲۱۹،
۵۰۲					عسفان
ذ			۲۵		عشیره
۶۳۳	۲۵۵،	ذ،	۱۹۴ و	۱۹۳،	۱۹۲،
۱۸۷		۱۸۱،		۱۷۸،	۱۸۶ و
۶۳۳					ذ،
۲۶۰		۲۵۹،			۱۸۲ و
۶۵۶	۴۴۶،			۳۸۵،	۱۷۸،
۶۷۰	۳۴۷،	۱۷۵،	ذ،	۶۴	۱۹،
۶۱۰	۴۹۸،		۱۰۵،	۶۳،	۱۶،
۷۵			۶۴	۲۵،	۱۹ (بازار)
۵۲۳					عکاظ
۴۷۵	۴۲۵،		۲۴۹،	۲۴۳،	۲،
۱۴۱					۲۵،
۶۶۲					۴۸۱،
۳۱۳					۴۹۸،
۵۲۶	۴۵۷،	۴۲۹،	۴۵۷،	۲۴۴،	۲۳۹،
ذ	۶۸۲	۴۷۴،	۲۳۴،		خمّ
۴۲۶					غراب

۴۲۶				گران
۸۴۰	متن، ص: ۸۴۰	آیتی	اسلام، پیامبر	تاریخ
۴۵				غزّه
۴۹۹			،۴۸۴	غسان
ذ	و	۴۲۲	،۲۴۲	غمر
۵۸۰		،۵۷۸		غمیصاء
۴۲۷	،۴۲۳	،۲۴۲	،۲۲۵	غمیم
۲۱۹				فاجّه
۴۷۲		،۵۶		فارس
۵۲۹	،۵۲۶ ،۵۲۰ ،۵۱۶ ،۵۱۵ ،۵۰۷ ،۵۰۶		و ذ ، ۴۳۷ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۱۱	فدک
۶۷۶				فرده
۶۲۴	،۵۰۲ ،۴۳۸ ،۲۵۲ ،۲۳۹		(حجاز در ناحیه‌ای)	فرع
۶۵۷				فلج
۶۳۷	،۵۷۷	،۵۷۶	(بتخانه)	فلس
۴۴				فلسطین
۶۷۶	ذ ،	۴۲۲	ذ ، ۳۴۹	فید
۶۳۹		،۴۳۵		فیفاء
ذ		۵۲۵		قاهره
۴۵۷	،۳۸۲ ،۲۷۳ ،۲۲۷ ،۲۲۶ ،۲۲۵		و ذ ، ۲۲۰ ، ۲۰۷ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۱۹۴ ، ۱۲۰ ، ذ	قباء
۵۰	طالب	أبو		قبرستان
۵۴۵				قبله
۶۶۱	،۵۵۴ ،۵۲۹ ،۵۲۸ ،۲۵۹	ذ ، ۲۳۱ ، ۲۲۲	ذ ، ۲۴۱ ، ۲۲۰ ، ۲۱۹ ، ۹	قدید
ذ	۵۴	عقرب		قران

۳۰۴			۲۴۱			قرده
۸۴۱	متن، ص: ۸۴۱	آیتی	اسلام،	پیامبر		تاریخ
۲۴۲						قرطاء
۲۶						قرطبه
۴۵۶			ثبار			قرقره
۲۳۹			الکدر			قرقره
۵۹۸			۵۹۷			قرن
۳۴۹			۲۴۱			قطن
ذ	۵۰۴		۵۰۳	(قلعه)		قموص
۶۸۱						قنات
۵۱۵	۵۰۶	۵۰۴	یهودیان)	قلاع	از	(یکی
۵۵۹			خضراء			کتیبه
۵۶۰						کدائ
۲۹۳						کدر
۵۶۰						کدی
۵۶۰	۵۵۵	۵۵۴	۵۲۸	۵۲۱	۲۴۴	کدید
۴۵۹		۴۲۶		الغمیم		کراع
۳۰۹			عریض			کشتزار
۵۶۴			عجمان			کشور
						کعبه ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰ و ذ، ۸۷، ذ، ۸۹، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۷، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۵۱۴، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۲، ۶۳۴
۴۸			قلیس			کلیسای

۶۸۲					کنده
۸۴۲	متن، ص: ۸۴۲	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
ذ		۶۳۸	(کوه)		کواکب
۴۰۰					کوفه
۱۵		(لخم)	(بلاد)		لخم
۲۱۹					لقف
۵۶۰					لیط
۲۱۶			المییت		لیله
۵۹۸					لیه
۵۳۳۰		ذ،	۳۰	۶،	مآب
۵۳۴		۵۳۲		۲۴۷،	مؤته
ذ			۳۰		مأرب
ذ			۶		مؤنس
۲۶					مالقه
۳۷۴		۱۷۵،		۲۵،	مجنه
۲۰۸		جججی		بنی	محله
۳۳۴	۳۳۲،	۳۲۴،	ظفر	بنی	محله
۳۲۵	۳۲۴،	۲۰۹،	الأشهل	عبد	بنی
۲۰۴	عوف	بن	عمرو	بنی	محله
۲۰۹		النجار		بنی	محله
۲۲۶			سنح		محله
۴۲۶					مخیز
۲۱۹			تعهن		مدلجه

۱۱۹	لقف	مدلجه
۲۱۹	مجاج	مدلجه
۸۴۳:ص، متن،	آیتی	پیامبر
۴۳۶	،۴۳۵	،۲۴۳
مدینه ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۵ ذ، ۲۹، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۶۸ ذ، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۱۰۹، ۱۱۹ و		
ذ، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۰،		
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱،		
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵،		
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴،		
۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۴،		
۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶،		
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰ ذ، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴،		
۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲ ذ، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۴،		
۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲ و ذ، ۴۲۴ و ذ، ۴۲۶ و ذ، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷،		
ذ، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷،		
۴۵۸، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰،		
۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲،		
۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۸۴، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۲، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۵، ۶۲۶،		
۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۷ و ذ، ۶۳۸ ذ، ۶۳۹ و ذ، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۴،		
۶۶۵	،۶۷۰	،۶۶۷
ذ	،۶۷۱	،۶۷۵
و	،۶۷۸	۶۸۱
ذ	،۶۷۸	۶۸۱
۳۸۱	پیامبر	مذاد
۸۴۴:ص، متن،	آیتی	تاریخ
۴۳۳	،۴۲۴	،۳۷۸
مراض		



۲۱۹		الغضوبین	ذی	مرجح		
۲۱۹		مجاج		مرجح		
۵۱۸		الصفیر		مرج		
۲۶				مراکش		
۶۰۸	،۵۵۶	،۵۵۵	،۳۷۹	،۲۵۹	الظهران	
۵۲۴	،۱۶۷	،۱۰۰	،۹		(کوه)	
۵۴۴		أحزاب			مسجد	
۱۷۳		أقصى			مسجد	
۱۸۰		زریق	بنی		مسجد	
۲۳۷	عوف	بن	سالم	بنی	مسجد	
					مسجد الحرام ۲۴ ذ، ۳۸ ذ، ۱۰۶ ذ، ۱۲۰، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۱۱، ۴۷۳، ۵۲۴، ۵۲۵ ذ، ۵۵۸،	
۵۶۶		،۵۶۱			،۵۵۹	
ذ	۶۸	خدا	رسول		مسجد	
۳۸۲	ذ،	۳۸۱	الفتح		مسجد	
۳۸۱		قبلتین			مسجد	
۵۳۴					مشارف	
۴۳					مشعر	
۲۵					مشقّر	
۵۷۵		،۲۴۶	،۹		مشلل	
ذ	۵۰۵	ذ، ۵۰۴	،۴۹۶	،۴۹۵	،۴۶۷	،۴۶
۳۸۲					مصر	
					مصلى	
		آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ	
۵۳۳					معان	

مگه ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸،	
۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۹۰،	
۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲،	
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۵،	
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱،	
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷،	
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴،	
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۱،	
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۲۶،	
۴۴۴، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵،	
۴۷۶، ۴۷۹، ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲،	
۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۴،	
۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۵، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۶۵، ۶۶۹،	
۳۴۴	ملل
۵۹۸	ملیح
۲۵۹	مناء
۳۷، ۴۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۶۴۸، ۶۷۸	منی
۱۴، ۳۱	موصل
پیامبر، اسلام، آیتی	تاریخ
متن، ص: ۸۴۶،	
۳۱۹	مهرا س
۲۵	مهراه
۵۲۱، ۲۴۴	میفعه
۴۳۶	میناء

ناعم	(قلعه)	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	ذ	۵۰۹	۵۱۰
نبت	(کوه)			۱۸۴			ذ
نجد	ا،	۱۶۵	۲۳۹	۲۴۴	۲۴۵	۳۵۸	۳۶۹
نجدیه				۳۸۵	۴۱۷	۵۲۰	۵۲۱
							۵۴۶
نجران	۱۱	۴۸	و	ذ	۱۱۲	۱۱۶	ذ
نخب						۲۴۷	۵۱۹
							۵۶۵
نخل		۲۳۹		۳۶۹		۳۷۱	۳۷۳
نخله	یمانیه	۶۵	ذ	۱۷۲	۲۴۱	۲۵۲	۳۵۱
نخیل						۵۷۴	۵۹۱
							۵۹۸
نزار							۴۳۳
							۵۰۳
نطاه	(قلعه)	۵۰۳		۵۰۶		۵۰۸	۵۱۵
نظیم							۶۵۶
نقره							۵۲۱
نقمی							۳۸۶
نقیع							۳۶۴
نیسان							ذ
نیق							۵۵۶
نینوی							۱۷۲
وادی							۵۴۳
تاریخ	پیامبر	اسلام	آیتی	متن، ص: ۸۴۷			
وادی القرى	ا،	۲۳۸	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۴۳۵	۴۵۱
						۴۵۲	۴۷۹
						۵۰۸	۵۱۶
							ذ
						۶۳۹	
وتیر							ذ
							۵۵۰
							۵۴۹

۵۰۶	۵۰۳	وطیح
۴۹۷	۲۵	هجر
۶۶۳		هدّه
۱۸۴	نیت	هزم
۴۳۷		همج
۸	یمن	همدان
۴۲۴		هیفا
۲۷۸		یأجج
(مدینه)	کنید	یثرب (رجوع)
۱۳۸	شام	یرموک
۵۷۶	۲۴۶	یلملم
۳۹۰	۲۵۹	یلیل
۶۷۲، ۶۷۰، ۶۱۵، ۴۸۱، ۴۲۱، ۲۶۷، ۱۶۵، ۱۴۳، ۱۲۴، ۲۵، ۹		یمامه
۵۵، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۳۰، ۲۶، ۲۵، ۱۷، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۸، ۴، ۳، ۲		یمن
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۷۶، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۵، ۴۱۸، ۴۴۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶		۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۷۶، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۵، ۴۱۸، ۴۴۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶
۵۱۹، ۵۲۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۸۱		۵۱۹، ۵۲۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۰، ۶۸۱
۵۲۲	۲۴۷	یمن (در ناحیه خیر)
ذ	۳۱	یوم شعبه
۸۴۸، متن، ص:	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام،
ذ	۶۵	یوم شمشه
ذ	۶۳	یوم الفجار
ذ	۳۱۹	یوم المهراس
ذ	۶۵	یوم نخله

بین ۵۴۷ ذ  
تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۴۹

### فهرست غزوات و سریه‌ها و ایام به ترتیب حروف الفباء

ابن	أبی	العوجاء	۲۴۴،	۵۲۵
أبواء	۲۳۸،	۲۴۰،	۲۴۱،	۲۴۸،
أبو	بکر	بن	أبی	قحافه
أبو	سفیان	بر	سر	طائف
أبو سلمه:	عبد	بن	عبد	الأسد
أبو	عامر	أشعری	به	أوطاس
أبو عبیده	بن	جراح	فهری	۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۵۴۵
أبو قتاده	بن	ربعی	أنصاری	۲۴۵، ۵۲۷، ذ، ۵۴۶
أجنادین	۱۳۸،	۱۴۰،	۱۴۱،	۵۱۸
أحد	۸، ۲۰، ۴۵، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۲۵،			
۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴،				
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۵، ۴۵۳، ۴۵۴، ۵۶۴، ۵۸۸،				

۶۳۵

أحزاب (رجوع) کنید به (خندق)  
أرمنستان ۵۴۱ ذ

أسامه بن زید ۲۴۷  
أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب (برای شکستن بتها از طائف) ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۵۹۵،

۶۱۷

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۵۰

۵۹۱						أوطاس
۵۰۹	۳۶۲	۳۶۰	۳۵۹	۳۵۷	۲۵۳	بئر معونه (منذر بن عمرو ساعدی) ۱۲۸، ۲۴۱، ۲۵۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۵۰۹
۳۰۰	۲۳۹					بحران
						بدر آخره (بدر الوعد یا بدر الموعد یا البدر الثالثه یا البدر الصغری) ۲۳۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶
۲۵۱	۲۴۱	۲۳۸			(سفوان)	بدر أولى
						بدر کبری ۸، ۴۱، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۸۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۳۱، ۳۳۸
۶۴۰	۵۳۴	۴۸۸	۴۵۰	۳۹۰	۳۷۶	۳۷۵، ۳۷۴، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۳۸
ذ	۳۱					بسوس
۴۲۸	۲۴۲	جهنی			سويد	بشر بن
۵۲۲	۵۲۰	۲۴۴	(فدك)			بشیر بن سعد أنصاری
۴۱۵	۱۸۱	۱۷۸	۱۷۷			بعث ۱۲۰، ذ
۴۵۶	بنی ثعلبه (غزوه بنی محارب و بنی ثعلبه - ذات الرقاع)					بنی
۲۳۸	سليم					بنی
۲۴۷	عبس					بنی
۶۶۰	۴۵۳	۴۱۸	۴۱۷	۴۰۸	۳۰۳	بنی قریظه ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۰۳، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۵۳، ۶۶۰
۲۹۶	۲۳۹					بنی قینقاع
۸۵۱	آیتی					تاریخ پیامبر اسلام، متن، ص: ۸۵۱
۴۲۵	۲۴۲	۲۳۹			(عسفان)	بنی لحيان
۴۵۶	(ذات الرقاع)					بنی محارب و بنی ثعلبه



۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۸	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۲۳	۶۴۶
داحس	۳۰	ذ	۱۱۹										
دومه	الجنـدل	۲۳۹	۳۷۶	۳۷۷									
دير	الجمـاجيم	۳۱	ذ										
ذات	الرقـاق	۲۳۹	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۳	۳۷۴	۴۵۶						
ذات	الرمـل	۵۴۲											
ذی	أمرّ	۲۳۹											
ذی	قرد	۲۳۹	۴۲۸	۴۳۱	۴۵۷	ذ	۶۱۶						
رجیع	۲۴۱	۳۵۲	۳۵۶	ذ	۳۵۷	۳۷۰	۳۷۶	ذ					
زبیر	بن عوأم	۲۴۴	۵۲۱										
زید بن حارثه	بن عوأم	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۴	۴۲۴	۴۲۵	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۵				
سالم	بن عمیر	۲۴۱	۲۹۵										
سعد بن حارثه	بن وقاص	۲۴۱	۲۵۱		۲۳۷	۲۴۱							
سعد بن زید	بن أشهلی	۲۴۶	۵۷۵										
سعد بن عبادہ	بن عبادہ	۲۴۲											
سعد بن عبادہ	بن خزرجی	۴۲۳											
سفوان	۲۳۸	۲۵۱											
سویق	۲۳۹	۲۹۷	۲۹۸										
شجاع بن وهب	بن أسدی	۲۴۵	۵۲۰	۵۳۱	ذ	و							
صفین	۳۷	۶۴۳	ذ										
تاریخ پیامبر اسلام	آیتی	متن، ص: ۸۵۳											
ضحاک بن سفیان	کلابی	۲۴۶	۶۱۴										
طائف	۱۴۱	۱۹۶	۲۲۴	۲۴۰	۲۴۶	۵۹۷	۵۹۸	ذ	۶۶۱				



۵۹۴	،۲۴۶	دوسی	عمرو	بن	طفیل
۲۹		الفجار			عام
۵۲۷	،۵۲۶ ،۲۴۴	أسلمی	حدرد	بن	عبد الله
۳۵۰	،۲۴۴	أنیس	بن	بن	عبد الله
۲۴۱	،۲۴۱	جهنی	بن	بن	عبد الله
۲۵۱	،۲۴۱	جحش	بن	بن	عبد الله
۴۵۵	،۲۴۴	رواحه	بن	بن	عبد الله
۵۷۷	،۲۴۶	عمرو	بن	بن	عبد الله
۴۵۳	،۲۴۲	عتیک	بن	بن	عبد الله
۴۳۶	،۲۴۳	عوف	بن	بن	عبد الرحمن
۲۴۹	،۲۴۰ ،۲۳۷	مطلب	بن	بن	عبد حارث
۲۵۱	،۲۵۰				عشیره
۱۹۲	،۱۳۵				عقبه
۶۱۸	،۴۲۲ ،۲۴۶	،۲۴۲	محسن	بن	عکاشه
۶۱۶	،۲۴۶	مجزز	بن	بن	علقمه
علی بن ابی طالب (رجوع کنید به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام)					
۴۲۷	،۲۴۴	،۲۴۲	خطاب	بن	عمر
۵۷۶	،۳۶۲ ،۲۴۶ ،۲۴۱	(بر سر بنی دیل)	ضمری	بن	عمر بن أمیه
۵۷۵	،۵۷۴	،۲۴۵	عاص	بن	عمر بن عاص
۵۳۱	،۵۲۳ ،۲۴۰	،۲۳۸	،۷۵	بن	عمره القضاء
۲۹۴	،۲۴۱	عدی	بن	بن	عمیر
۶۵۱	،۶۱۲ ،۴۴۷	،۲۴۵	فزاری	بن	عمیر بن حصن
۸۵۴	متن، ص: ۸۵۴	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ

غالب بن عبد الله کلبی لیثی بر سر بنی مدلیج ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۷۶	
غبراء	۳۰
ذ	
غطفان (ذی امر) ۲۳۹ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۸۵۴ فهرست غزوات و سریه‌ها و ایام	
به ترتیب حروف الفباء ..... ص :	۸۴۹
ح مکه ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۶۵، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۷۹، ۳۲۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۹۷،	
۵۴۶، ۵۴۸، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸،	
۵۷۹، ۵۸۷، ذ، ۵۸۸، ۶۱۰، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۹	
فجار	۶۲، ۶۳، ۶۴، ذ، ۶۵، و، ذ، ۶۶، ۶۹، و، ذ
فجار	۲۹، ۶۳، ذ
فجار	۶۲، ۶۹، ۷۹
فجار	دوم، ۲۹
فجار	قرد (فجار ربّاح) ۶۳، ذ، ۶۴، ذ
فجار	مرثه ۶۳، ذ، ۶۴، ذ
فحل	۱۴۱
فزع	۲۳۹
فیل	۵۴، ذ، ۶۲، ۶۹
قادیسیه	۱۳۷، ۳۷۹
قرقره	الکدر ۲۳۸، ذ
قطبه	بن عامر بن حدیده ۲۴۵، ۵۳۱
کرز	بن جابر فهری ۲۴۴، ۴۵۶
کعب	بن عمیر غفاری ۲۴۵، ۵۳۰
لحیان	(به) عمر بن خطاب رجوع (شود)
تاریخ	پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۵۵



ذ	۱۲۰		الدَّار	یوم
ذ	۱۲۰		ربیع	یوم
ذ	۱۲۰		سراوه	یوم
ذ	۶۵	ذ،	شمطه	یوم
ذ	۱۲۰		صفینه	یوم
ذ	۶۳		عبلاء	یوم
ذ	۶۳		عکاظ	یوم
۵۸۰	ذ،	۵۷۸	غمیصاء	یوم
ذ	۱۲۰		فارع	یوم
ذ	۱۲۰	الأنصار	فجار	یوم
ذ	۱۲۰	مضرس	و معبس	یوم
ذ	و ۶۵	ذ،	۶۳ نخله	یوم
ذ	۱۲۰	خطمه	بنی وفاق	یوم

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۵۷

### فهرست نام وفدها به ترتیب الفباء

۶۸۲	أزد	صفحه
۶۵۰		أسد
۶۸۲		أسلم
۶۵۹		أشجع
۶۸۲		أشعرین
۶۸۲		بارق
۶۶۰		باهله

۶۸۲				بجیله
۶۷۳	وائل	بن		بکر
۶۸۳	ذ،	و	۶۷۰	بلی
۶۵۸	،۶۵۷		بگاء	بنی
۶۷۱	ذ،	۶۷۰	حنیفه	بنی
۶۷۲		شیبان		بنی
۶۶۳	صعصعه	بن	عامر	بنی
۶۵۹	عدی	بن	عبد	بنی
۶۵۸		کنانه		بنی
۴۴۷		مصطلق		بنی
۸۵۸:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۶۸۲				بهراء
۶۷۷				تجیب
۶۷۱	ذ،		۶۷۰	تغلب
۶۵۱				تمیم
۶۵۲				ثعلبه
ذ	۶۶۸	،۶۶۷	،۶۶۵	ثقیف
۶۸۲	الحدان		و	ثمالة
۶۸۲				جذام
۶۸۲				جرم
۶۵۷	کعب	بن		جعدة
۶۷۹				جعفی
۶۸۲				جهینه

۶۸۲				جیشان
۶۸۲	کعب	بن		حارث
۶۸۲				حضر موت
۶۸۲				حمیر
۶۸۲				خشعم
۶۸۲				خشین
۶۸۲				خولان
۶۸۲				دارین
۶۸۲				دوس
۶۵۵	کلاب	بن		رؤاس
۶۸۲				رهاوین
۸۵۹:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۶۸۱				زبید
۶۸۲				سباع
۶۵۳	بکر	بن		سعد
۶۸۲		العشیره		سعد
۶۸۲		هذیم		سعد
۶۸۲				سلامان
۶۶۰				سلیم
۶۸۰				صداء
۶۸۲				صدف
۵۶۴				طائف
۶۷۵				طیی

۶۶۹	القیس			عبد
۶۵۱				عبس
۶۸۲				عذره
۶۵۵	کعب	بن		عقیل
۶۸۲				عمان
۶۸۲				عنس
۶۸۲				غافق
۶۸۲				غامد
۶۸۲				غسان
۶۵۱				فزاره
۶۵۷	کعب	بن		قشیر
۶۵۵				کلاب
۸۶۰:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
۶۸۲				کلب
۶۸۲				کنده
۶۵۳				محارب
۶۸۱				مراد
۶۵۲				مره
۶۵۰				مزینه
۶۸۲				مهره
۶۸۲				نجران
۶۸۲				نخع
۶۶۳	عامر	بن		هلال

۶۸۲

همدان

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۶۱

**فهرست نام بنتها به ترتیب الفباء**

صفحه	
۹	إساف
۷	أصنام
۷	أنصاب
۷	أوثان
۶	بحیره
۱۰	جلسد
۶	حامی
۹	ذو الخلصه
۱۶۵	ذو الشری ۹ و ذ،
۱۰	ذو الکعبات
۵۹۴	ذو الکفین ۸، ۱۶۵
۸	سعد
۵۷۵	سواع ۷،
۱۰	شمس
۵۷۳	ضمار
۶۵۴	عزى ۹، ۱۴ ذ، ۴۰، ۱۲۷، ۳۲۱، ۳۵۶، ۳۹۳، ۵۷۴
۶۷۸	عمّ أنس
۸۶۲	تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۶۲



۸	عمیانس
۹	فلس
۶۶۸	لات ۹، ۱۴ ذ، ۴۰، ۱۲۷، ۳۵۶، ۳۹۳، ۶۵۴، ۶۶۷، ۶۶۸
۹	مجاور الريح
۹	مطعم الطير
۵۷۵	مناء ۹، ۱۰، ۲۰۱
۹	نائله
۸	نسر
۸	ودّ
۶	وصيله
۳۲۱	هبل ۷، ۹
۸	يعوق
۸	يعوث

تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۶۳

### فهرست مطالب

عنوان	شماره	(صفحه)	مقدمه	الف -	یب
اجداد	رسول		خدا		۵۱
حنفاء	موحد				۲۰
شعراء	معلقات		۱۸،		۱۹
اصطلاح	شعب و	قبيله و	و	غيره	۲۴
مناصب	قریش	مقارن	ظهور	اسلام	۲۵
مبادئ	تاریخ	عرب	عدناني و	قریش	۲۸

۵۱	(ص)	خدا	رسول	پدر
۵۲	(ص)	خدا	رسول	مادر
۵۳	(ص)	خدا		رسول
۵۳	(ص)	خدا	رسول	میلاذ
۵۶	(ص)	پیامبر	و شیرخوارگی	دوران
۵۸	سالگی	در شش	به خدا	سفر رسول
۶۱	شام		اول	سفر
۶۲	بعثت	خدا	دوران جوانی رسول	حوادث مهم
۶۳				فجار
۸۶۴	متن، ص: ۸۶۴	آیتی	اسلام، پیامبر	تاریخ
۶۶		الفضول		حلف
۶۸	خدیجه	با ازدواج	و شام دوم	سفر
۷۰	(ص)		پیامبر	ازدواج
۷۶	(ص)		پیامبر	فرزندان
۷۷		حارثه	بن	زید
۷۸	(ص)	پیامبر	دختر فاطمه	ولادت
۷۹	در نصب حجر الاسود	خدا (ص)	و تدبیر رسول	تجدید بنای کعبه
۸۱	(ص)	پیامبر	در مکتب	علی
۸۳	حراء	کوه	در خدا	رسول
۸۳	(ص)	خدا	رسول	بعثت
۸۹		دعوت		آغاز
۹۷	طالب	أبی	بن جعفر	اسلام
۹۸	المطلب	عبد	بن حمزه	اسلام

۹۸	أرقم	التبلیغ	دار
۹۹	دعوت	شدن	علنی
۱۰۰	أقربین	عشیره	انذار
۱۰۴	دستور		آخرین
۱۰۸	پیامبر اسلام	دشمنان	سرسخت ترین
۱۲۰	رسول خدا	به قریش	پیشنهادهای
۱۲۵	دیگر		نغمه های
۱۲۶	تازه		فکر
۱۲۷	فرسا	طاقت	شکنجه های
۸۶۵:ص، متن،	آیتی	اسلام،	تاریخ
۱۲۸	شکنجه ها	از قریش	آخرین
۱۲۹		گشایش	آغاز
۱۲۹	حبشه	مهاجران	نخستین
۱۴۵	دوم ۱۳۲،	نوبت در	مهاجران
۱۴۵		قریش	مبلغان
۱۵۱	قریش	شدید	نگرانی
۱۵۳	بیدادگری	و بی مهری	پیمان
۱۶۱		خدائی	گشایش
۱۶۳	دوسی	عمر و بن	اسلام
۱۶۵		أعشی	داستان
۱۶۶		نصاری	نمایندگان
۱۶۷	کوثر	سوره	نزول
۱۶۸	خدیجه	و طالب	وفات

۱۷۰	ازدواج رسول خدا با أمّ المؤمنین سوده و عایشه
۱۷۰	سفر رسول خدا به طائف
۱۷۲	واقعه اسراء
۱۷۳	واقعه معراج
۱۷۵	واقعه شقّ القمر
۱۷۵	دعوت قبائل عرب
۱۷۶	مقدمات هجرت و آشنائی رسول خدا با اهل یثرب
۱۷۸	نخستین مسلمانان انصار
۱۸۱	نخستین بیعت عقبه
۸۶۶:ص، متن،	تاریخ پیامبر اسلام، آیتی
۱۸۴	اسلام آوردن سعد بن معاذ و اسید بن حضیر
۱۸۶	دومین بیعت عقبه
۱۸۸	جریان بیعت
۱۹۱	کسانی که در بیعت دوم عقبه شرکت داشتند
۱۹۸	زنانی که در بیعت شرکت داشتند
۱۹۸	دوازده نفر نقیب انصار
۲۰۲	آغاز هجرت مسلمین به مدینه
۲۰۲	پیشروان مهاجرین
۲۰۷	منزلهای مهاجرین در مدینه
۲۰۹	سوره‌های مکی قرآن
۲۱۱	شورای دار الندوه یا تصمیم نهائی قریش
۲۱۴	دستور هجرت
۲۱۶	لیله المیت

۲۱۷	ثور	غار	یا	هجرت	منزل	نخستین
۲۱۸		خدا		رسول		همسفران
۲۱۸	مدینه		تا	ثور	غار	از
۲۲۰	معبد		أمّ	و	قدید	منزل
۲۲۱	خدا	رسول	دستگیری	برای	قریش	جائزه
۲۲۵		اسلمی	حصیب		بن	بریده
۲۲۵		هجرت		اول		سال
۲۲۵	مدینه	به	خدا		رسول	ورود
۲۲۸		مدینه		مسجد		بنای
۸۶۷:ص، متن،		آیتی	اسلام،		پیامبر	تاریخ
۲۳۱			مهاجران			بقیه
۲۳۲	مدینه		در	اسلام		شیوع
۲۳۳	مجید		قرآن	مدنی		سوره‌های
۲۳۴	مدینه	یهودیان	و	مسلمانان	مسالمت‌آمیز	قرار
۲۳۵	انصار	و	مهاجر	میان	برادری	قرار
۲۳۵	مسلمانان	و	رسول خدا	با منافقین	و یهود	دشمنی
۲۳۷	الأمر	سنه	(یا)	هجرت	دوم	سال
۲۳۷	روزه	و	زکات	وجوب	و قبله	تغییر
۳۳۷	سریه‌ها	و	غزوه‌ها	آغاز	و جهاد	دستور
۲۳۸	خدا		رسول		غزوه‌های	شماره
۲۳۸	(ص)	خدا	رسول	غزوه‌های	تاریخی	و ترتیب
۲۴۰		خدا	رسول		سریه‌های	شماره
۲۴۰	(ص)	خدا	رسول	سریه‌های	تاریخی	و ترتیب

۲۴۸	غزوه	یا	غزوه	أبواء	۲۴۸
۲۴۸	سریه	بن	حارث	بن	مطلب
۲۴۹	سریه	بن	عبد المطلب،	رمضان	سال اول هجرت
۲۴۹	غزوه	ربیع	الأول	سال	دوم هجرت
۲۵۰	غزوه	جمادی	الأولی	سال	دوم هجرت
۲۵۱	سریه	بن	أبی وقاص،	ذی القعدة	سال اول
۲۵۱	غزوه سفوان،	غزوه بدر	أولی،	جمادی الآخرة	یا ربیع الأول
۲۵۱	سریه	عبد	اللہ بن جحش،	رجب	سال دوم هجرت
۸۶۸:	تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	متن، ص: ۸۶۸
۲۵۳	غزوه	بدر	کبری	هفدهم	(یا نوزدهم) رمضان
۲۵۴	أبو	سفیان	و	کاروان	
۲۵۵	عکس	العمل	قریش		
۲۵۵	حرکت	رسول	خدا	از	مدینه
۲۵۷	أبو	سفیان	در	نزدیکی	بدر
۲۵۷	قریش	در	جحفه		
۲۵۸	پیام	أبو	سفیان	به	قریش
۲۵۸	بازگشت	بنی	زهره	از	جحفه به مکه
۲۵۸	بازگشت	طالب	بن	أبی طالب	از جحفه به مکه
۲۵۹	مطعمین	قریش			
۲۵۹	فروود	آمدن	قریش	در	مقابل مسلمین
۲۶۰	سایبان	رسول	خدا		
۲۶۰	روز	جنگ	و	آمادگی	قریش
۲۶۱	پرچمداران	قریش			

۲۶۱	خدا	رسول	صف آرائی			
۲۶۲	قریش	صلح جویان				
۲۶۳	جنگ	افروزان	آتش			
۲۶۳	خونریزی	آغاز				
۲۶۴	تن	تن	جنگ			
۲۶۴	مغلوبه	جنگ				
۲۶۵	بدر	جنگ	در	خدا	رسول	وضع
۲۶۶	کبری	بدر	غزوه	به	مربوط	آیات
۲۶۶		خاص	دستور			
۸۶۹:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ		
۲۶۷	خلف	بن	و	حبشی	بلال	
۲۶۸	جهل	ابو	و	عمرو	بن	معاذ
۲۷۰	بدر	چاه	در	قریش	کشتگان	
۲۷۱		دوزخی	مسلمانان			
۲۷۲	بدر	اسیران	و	غنیمتها		
۲۷۳	مدینه	در	فتح	مژده		
۲۷۳	صفراء	منزل	در			
۲۷۴	الظَّیِّه	عرق	منزل	در		
۲۷۴	مدینه	در	قریش	اسیران		
۲۷۴	خود	جگر گوشه‌های	عزای	در	مگه	
۲۷۵	می‌کشد	را	لهب	ابو	فراوان	اندوه
۲۷۶	سیاسی	دستور	دو			
۲۷۷	اسیران	خرید	در	قریش	اقدام	

۲۷۷	عمر	بن	سهیل
۲۷۷	سفیان	بن	عمر
۲۷۷	شمس	بن ربيع بن عبد العزى بن شمس	أبو العاص
۲۸۰	بدر	اسیران	سرانجام
۲۸۲	وهب	بن	داستان عمیر
۲۸۴	أنفال	سوره	نزول
۲۸۴	بدر	اسلامی	فهرست سپاهیان
۲۹۰	بدر	در	شهادی مسلمانان
۲۹۰	بدر	در	کشته‌های قریش
۲۹۱	بدر	در	اسیران قریش
۸۷۰:ص، متن،	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۲۹۲		بدر	اشعار
۲۹۳	کدر	در	غزوه بنی سلیم
۲۹۴	عدی	بن	سریه عمیر
۲۹۵	عمیر	بن	سریه سالم
۲۹۶	قینقاع	بنی	غزوه
۲۹۷	سال (دوم)	(ذیحجه)	غزوه سویق
۲۹۸	هجرت	سال دوم	دیگر حوادث
۲۹۹	هجرت	سوم	سال
۲۹۹	أمر	ذی	غزوه
۳۰۰		بحران	غزوه
۳۰۱	مسلمه	بن	سریه محمد
۳۰۴	(سریه) قرده)	حارثه	سریه زید بن



داستان	مَحِیصَه	و	حویصَه	۳۰۴
غزوه		أحد		۳۰۶
تفصیل		مطلب		۳۰۶
جنبش		قریش		۳۰۷
شعرای	قریش	در	میان قبائل	۳۰۷
زنان	قریش	همراه	سپاه	۳۰۸
انتشار	حرکت	قریش	در مدینه	۳۰۹
پنجشنبه	پنجم	شوال		۳۰۹
جمعه	ششم	شوال		۳۰۹
آخرین		تصمیم		۳۱۰
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی، متن، ص: ۸۷۱	
حرکت	از	مدینه		۳۱۰
پرچمداران		مسلمین		۳۱۱
بازگشتن		منافقین		۳۱۱
پیشنهاد		أنصار		۳۱۲
رسول	خدا	در	شیخان	۳۱۲
شب		شنبه		۳۱۲
روز		أحد		۳۱۳
صف آرائی		قریش		۳۱۴
خطبه	رسول	خدا		۳۱۴
آغاز		جنگ		۳۱۴
نقش	زنان	قریش	در جنگ	۳۱۴
پرچمداران	قریش	یکی پس از دیگری	کشته می شوند	۳۱۵

۳۱۶	قریش	بیچارگی
۳۱۷	و نافرمانی	نتیجه
۳۱۸	خدا همداستان شدند	چهار نفر از قریش که بر کشتن رسول خدا همداستان شدند
۳۱۸	در پناه کوه	رسول خدا
۳۱۹	سفیان	سخنان ابو
۳۲۰	طالب	مأموریت علی بن ابی طالب
۳۲۰	أحد	شهدای
۳۲۱	أحد	چند نفر از شهدای
۳۲۲	حمزه	هند و
۳۲۲	حمزه	ابو سفیان و
۳۲۳	حمزه	رسول خدا و
۸۷۲:ص، متن،	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام،
۳۲۳	حمزه	صفیّه و
۳۲۴	شدن حمزه	به خاک سپرده شدن حمزه
۳۲۴	حمزه	حمنه و
۳۲۴	حمزه	زنان أنصار و
۳۳۳	عمارہ	داستان أمّ
۳۳۳	نعمان	داستان قتاده بن
۳۳۴	منافق	داستان قزمان
۳۳۵	قریش	کشته‌های
۳۳۶	أنصار	زنان
۳۳۷	مدینه	رسول خدا در
۳۴۴	سوم هجرت)	غزوه حمراء الأسد (شوال سال سوم هجرت)

۳۴۴	غزوه	این	آمدن	پیش	موجب
۳۴۵	می خوانند	فرا	را	أصحاب	بزرگان
۳۴۵			سپاه		حرکت
۳۴۶	غزوه	این	شهیدان	و سپاه	پیشتازان
۳۴۶	خزاعی	معبد	أبی	بن معبد	داستان
۳۴۷	باطل		و	حقّ	فرق
۳۴۷	شاعر		عزّه	أبو	گرفتاری
۳۴۸	مغیره		بن	معاویّه	داستان
۳۴۸	هجرت	سوم	سال	حوادث	دیگر
	هجرت		چهارم		سال
۳۴۹	سریّه أبو سلمه: عبد الله بن عبد الأسد المخزومی در اول محرّم سال چهارم هجرت				
۸۷۳	متن، ص: ۸۷۳،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ
	سریّه عبد الله بن أنیس أنصاری سلمی جهنی قضاعی بر سر ابو سفیان بن خالد بن نبیح				
۳۵۰		عرنه		در	هدلی
۳۵۲	(مرثد)	أبی	بن	مرثد (سریّه)	رجیع سریّه
۳۵۳	خالد	و	مرثد	و	عاصم شهادت
۳۵۴	طارق	بن	الله	عبد	شهادت
۳۵۴	دثنه		بن	زید	شهادت
۳۵۵	عدیّ		بن	خبیب	شهادت
۳۵۷	(ساعدی)	عمرو	بن	(سریّه) منذر	سریّه بثر معونه
۳۶۰		معونه		بثر	شهادی
۳۶۲	سفیان	أبو	کشتن	ضمری	سریّه عمرو بن أمیه
۳۶۴	چهارم	سال	الأول	ربیع	غزوه بنی نضیر،

۳۶۷	نصیر	بنی	مسلمانان
۳۶۷	جحاش	بن	عمرو
۳۶۷	نصیر	بنی و	قرآن
۳۶۸	نصیر	بنی	شعراء
۳۶۸	الرقاع	ذات	غزوه
۳۶۹	ذات الرقاع	به غزوه	علت نامیده شدن این
۳۷۰	خدا	رسول به	سوء قصد نسبت
۳۷۰		خوف	نماز
۳۷۱	أنصاری	جابر	داستان
۳۷۳	أنصار و	مهاجر	نموداری از پایداری
۸۷۴:ص، متن،	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۳۷۴	الوعد	بدر	غزوه
۳۷۵	غزوه	این به	اشعار مربوط
۳۷۶	هجرت	چهارم	دیگر حوادث
۳۷۶	(الأحزاب)	(سنه هجرت)	سال پنجم
۳۷۶	الجنادل	دومه	غزوه
۳۷۷	غزوه	این آمدن	سبب پیش
۳۷۷	حصن بن عینه	با خدا	قرارداد رسول
۳۷۸		خندق	غزوه
۳۷۸	أحزاب	غزوه	پیش آمد
۳۷۹	فرماندهانشان		أحزاب و
۳۸۰	(ص)	خدا	تصمیم رسول
۳۸۴		أحزاب	اردوگاه

۳۸۵	قریظه	بنی	عهدشکنی
۳۸۶	حجّت		إتمام
۳۸۷	خطر	شدن	نزدیک
۳۸۸	أنصار		پایداری
۳۸۹	کودکان	و زنان	پاسداران
۳۸۹	قریش		فرماندهان
۳۹۰	لیل		فارس
۳۹۵	دشمن	تلاش	آخرین
۳۹۶	معاذ	بن سعد	شدن زخمی
۸۷۵:ص، متن،	آیتی	اسلام،	تاریخ پیامبر
۳۹۷	ثابت	بن حسّان	و صفیّه
۳۹۸	خدائی	وسيله يا	بن مسعود نعیم
۴۰۰	دشمن	در میان	بن یمان حذیفه
۴۰۲	أحزاب	غزوه	شهدای
۴۰۳	أحزاب	در غزوه	مشرکین کشته‌های
۴۰۴	أحزاب	غزوه به	مربوط اشعار
۴۰۵	أحزاب	غزوه به	مربوط آیات
۴۰۸	پنجم	سال ذی‌قعه	بنی قریظه، غزوه
۴۰۹	أسد	بن کعب	پیشنهادهای
۴۱۰	لبابه	أبو لغزش	
۴۱۱	قریظه	بنی شدن	تسلیم
۴۱۲	حکم او	و معاذ	بن سعد حکمیت
۴۱۳	معاذ	بن سعد	حکم اجرای

۴۱۴	فرجام	بد	أخطب	بن	حیی
۴۱۴	شد		کشته	هم	زنی
۴۱۵	باطا	بن	زیر		بدبختی
۴۱۶	شدند		بخشیده	نفر	دو
	غنائم				تقسیم
۴۱۷	قریظه	بنی			شهادی
۴۱۸	قریظه	بنی	غزوه	به	مربوط
۴۱۸	قریظه است	بنی	مربوط	به	از سوره
۴۱۹	سيف البحر	به	جراح	بن	سریه
۸۷۶:ص	آیتی		اسلام	پیامبر	تاریخ
۴۲۰	هجرت	پنجم	سال	حوادث	دیگر
۴۲۰		ششم			سال
۴۲۰	قرطاء	بر	أنصاری	بن	سریه
۴۲۲	غمر	به	محسن	بن	سریه
۴۲۲	القصة	ذی	مسلمه	بن	سریه
۴۲۳	غمیم	به	خزرجی	بن	سریه
۴۲۳	أجأ و سلمی	کوه	جراح	بن	سریه
۴۲۳	القصة	ذی	جراح	بن	سریه
۴۲۴	القصة	ذی	جراح	بن	سریه
۴۲۴	جموم	به	حارثه	بن	سریه
۴۲۵	عیص	به	حارثه	بن	سریه
۴۲۵	ششم	سال	جمادی	در	غزوه
۴۲۶	خدا		رسول	سیر	خط

۴۲۷	سریه	أبو بکر بن أبی قحافه	به	غمیم
۴۲۷	سریه	عمر بن خطاب	بر	سر قاره
۴۲۸	سریه	هلال بن حارث مزنی	بر	سر بنی مالک بن فھر
۴۲۸	سریه	بشر بن سوید جهنی	بر	سر بنی حارث بنی کنانه
۴۲۸	غزوه	ذی قرد	در	جمادی الأولى سال ششم
۴۳۱	شهادی	غزوه	ذی	قرد
۴۳۱	کشته‌های	دشمن		
۴۳۲	نماز	خوف		
۴۳۲	بازگشت	به		مدینه
۸۷۷	تاریخ	پیامبر اسلام،	آیتی	متن، ص: ۸۷۷
۴۳۲	سریه	زید بن حارثه	به	طرف بر سر بنی ثعلبه
۴۳۳	سریه	زید بن حارثه	به	حسمی بر سر جذام
۴۳۵	سریه	اول زید بن حارثه	به	وادی القری
۴۳۵	سریه	زید بن حارثه	به	مدین
۴۳۶	سریه	عبد الرحمن بن عوف	به	دومه الجندل
۴۳۷	سریه	علی بن أبی طالب (ع)	به	فدک بر سر بنی سعد بن بکر
۴۳۷	غزوه	بنی المصطلق	در	شعبان سال ششم
۴۳۸	تاریخ	حرکت		
۴۳۹	آغاز	جنگ		
۴۳۹	اسیران	و		غنائم
۴۳۹	نزاع	مهاجر و		أنصار
۴۴۰	نفاق	عبد الله بن		أبی
۴۴۱	گزارش	زید بن		أرقم

۴۴۱		حرکت		فرمان			
۴۴۱	أرقم	بن	زید	گرفتاری			
۴۴۲	مدینه	تا	مریسیع	از			
۴۴۲	پدر	با	پسر	تفاوت			
۴۴۳	أرقم	بن	زید	فرج	یا	منافقون	سوره
۴۴۴	صبابه	بن	مقیس	داستان			
۴۴۴	جویریه	المؤمنین	أمّ				
۴۴۵	ازدواج	یک	برکت				
۴۴۶	حارث	آوردن	اسلام				
۸۷۸:ص، متن،	آیتی	اسلام،	پیامبر	تاریخ			
۴۴۶	فاسق	ولید					
۴۴۷	حجرات	سوره	از	آیاتی	ترجمه		
۴۴۸	می گوید	عایشه					
۴۵۱	سر أمّ قرفه	زید بن حارثه	به	وادی القری بر سر	سریّه		
۴۵۳	رافع یهودی	عتیك بر سر	بن عبد الله	سریّه			
۴۵۵	خیر	بن رواحه	عبد الله	اول	سریّه		
۴۵۵	رزام	بر سر	بن رواحه	عبد الله	سریّه		
۴۵۶	عربیه	ذی الجدر در تعقیب مردم	بن جابر فهری	به	سریّه		
۴۵۸	رضوان	بیعت	و	حدیبیه	غزوه		
۴۵۹	قریش	تصمیم	خبر				
۴۶۱	قریش	سفرای					
۴۶۱	خزاعی	ورقاء	بن	بدیل			
۴۶۲	أخیف	بن	حفص	بن	مکرز		



۴۶۲	علقمه	بن	حلیس
۴۶۲	ثقفی	بن مسعود	عروۀ
۴۶۴	قریش		جاسوسان
۴۶۴	(ص) خدا	رسول	سفیران
خراش بن أمیه خزاعی ۴۶۴ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی متن ۸۷۸ فهرست مطالب ..... ص :			
۸۶۳			
۴۶۴	عفان	بن	مان
۴۶۵	رضوان		بیعت
۴۶۶	قریش	سفیر	آخرین
۴۶۶	حدیبیه	صلح	جریان
۸۷۹:ص، متن،	آیتی	پیامبر اسلام،	تاریخ
۴۶۷			صلحنامه
۴۶۸	جندل	أبو	داستان
۴۶۹		صلحنامه	شهود
۴۷۰	صلح	قرارداد	پس از
۴۷۰	فتح	سوره نزول	بازگشت رسول خدا و أصحاب به مدینه و
۴۷۴		خم	غدیر
۴۷۴	ثقفی	بصیر	داستان
۴۷۶	مهاجرت	صلح	زنانی که پس از قرارداد صلح مهاجرت کردند
۴۷۷	حدیبیه	عبدری	اسلام عمرو بن عاص و خالد بن ولید و عثمان بن طلحه
۴۷۹	اسلام	مجاور	دعوت پادشاهان
۴۸۵	قیصر	برادرزاده	گستاخی
۴۸۵	أسقف	شهادت	غوغای عوام روم و

۴۸۶	مشورت	قیصر	با	دانشمندان	مسیحی
۴۸۶	کنجکاوی	قیصر			
۴۹۱	گستاخی	خسرو		پرویز	
۴۹۴	نامه	نجاشی			
۴۹۴	نامه	شاه		اسکندر یه	
۴۹۶	نامه	حارث بن	ابی	شمر	غسانی
۴۹۷	نامه	هوذة	بن	علی	
۴۹۸	نامه	جلندی	و	فرزندان	
۴۹۸	نامه	منذر	بن	ساوی	
۸۸۰:ص، متن،	تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی	
۴۹۹	نامه	جبله	بن	ایهم	
۵۰۰	چند	واقعه	دیگر	در	سال
۵۰۰	سال	هفتم	هجرت	(یا	سنه
۵۰۰	غزوه			خیبر	
۵۰۲	مسیر	رسول	اکرم	از	مدینه
۵۰۲	آغاز	جنگ	و	فتح	قلاع
۵۰۴	سرفرازی	امیر	المؤمنین	علی	(ع)
۵۰۵	أم	المؤمنین		صفيه	
۵۰۶	فدک				
۵۰۶	قرار	رسول	خدا	با	مردم
۵۰۷	زینب	دختر		حارث	
۵۰۸	غزوه	وادی		القری	
۵۰۸	شهادی	غزوه		خیبر	

داستان	أَسود	راعی:	غلام	سیاه	شبان	۵۱۱						
داستان	شیرین	حجاج	بن	علاط	سلمی	۵۱۲						
نگرانی	عبّاس	بن	عبد	المطلب		۵۱۳						
غنائم			خیبر			۵۱۵						
تیماء						۵۱۶						
مأموران	برآورد	محصول	خیبر			۵۱۶						
رسیدن	جعفر	بن	أبی	طالب	از حبشه	۵۱۷						
کسانی	که نجاشی	در	دو	کشتی	به مدینه فرستاد	۵۱۸						
تاریخ	پیامبر	اسلام،	آیتی		متن، ص: ۸۸۱							
سریّه	تربه	بر	سر	هوازن	در شعبان سال هفتم	۵۱۹						
سریّه	نجد	(سریّه)	بنی	کلاب)		۵۲۰						
سریّه	بشیر	بن	سعد	(سریّه فدک)	بر سر بنی مرّه	۵۲۰						
سریّه	زبیر	بن	عوّام	بر	سر بنی مرّه	۵۲۱						
سریّه	غالب	بن	عبد الله	لیثی	به میفعه بر سر بنی عوال و بنی عبد بن ثعلبه	۵۲۱						
سریّه	بشیر	بن	سعد	أنصاری	به یمن و جبار	۵۲۲						
عمره	القضاء	در	ذی	القعه	سال هفتم	۵۲۳						
سریّه	ابن	أبی	العوجاء	بر	سر بنی سلیم	۵۲۵						
سریّه	عبد	الله	بن	أبی	حدرد	أسلمی	به غابه	۵۲۶				
سریّه	محيصه	بن	مسعود	به	ناحیه	فدک	۵۲۶					
سریّه	عبد	الله	بن	أبی	حدرد	به	إضم	۵۲۷				
سال	هشتم	هجرت				۵۲۷						
سریّه	غالب	بن	عبد الله	کلبی	لیثی	به	کدید	بر	سر	بنی	ملوح	۵۲۷
سریّه	غالب	بن	عبد الله	لیثی	به	فدک	بر	سر	بنی	مرّه	۵۲۹	

۵۳۰	سریه کعب بن عمیر غفاری به ذات اطلاق
۵۳۰	سریه شجاع بن وهب أسدی به سی بر سر بنی عامر
۵۳۱	سریه قطبه بن حدیده به تباله بر سر بنی خشم
۵۳۱	غزوه مؤته در جمادی الأولى سال هشتم
۵۳۴	روز جنگ
۵۳۷	بازگشت اصحاب سریه به مدینه
۵۳۷	شهدای غزوه مؤته
۸۸۲:ص	تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۸۲
۵۳۹	سخنانی پیرامون سریه مؤته
۵۴۰	سریه ذات السلاسل
۵۴۱	سخنانی پیرامون سریه ذات السلاسل
۵۴۵	سریه ابو عبیده بن الجراح بر سر جهینه
۵۴۶	سریه ابو قتاده بن ربیع أنصاری به خضره
۵۴۶	سریه ابو قتاده (سریه ابن ابی حرد) به بطن اضم
۵۴۸	غزوه فتح مکه در رمضان سال هشتم
۵۴۹	پیمان شکنی قریش
۵۴۹	دادخواهی خزاعه
۵۵۰	چاره جوئی قریش
۵۵۱	ابو سفیان بیچاره
۵۵۲	دستور بسیج
۵۵۲	حاطب بن ابی بلتعه
۵۵۳	حاطب گنہکار
۵۵۴	بسیج عمومی

۵۵۴	اسلامی	سپاهیان	شماره
۵۵۵	مدینه	از	حرکت
۵۵۵	المطلب	بن عباس	هجرت
۵۵۵	بن امیه	و حارث	ابو سفیان
۵۵۶	اموی	سفیان	اسلام
۵۵۹	مکه	اسلامی	سپاهیان
۵۶۰	قریش	جوانان	نادانی
۵۶۱		امان	پرچم
۸۸۳	آیتی	اسلام،	تاریخ
۵۶۱	شوند	باید	کسانی
۵۶۵	هانی	أم	در
۵۶۶	الحرام	در	رسول
۵۶۶	مکه	فتح	تاریخ
۵۶۸	کعبه	در	رسول
۵۶۸	کعبه	بر	رسول
۵۷۰		بلال	اذان
۵۷۱		خزاعه	تجاوز
۵۷۱		أنصار	نگرانی
۵۷۲		قصد	سوء
۵۷۲		مکه	فاتحان
۵۷۳			أشعار
۵۷۳	سلمی	بن مرداس	اسلام
۵۷۳	فتح	از	سریه‌های

۵۷۴	سریه‌ها	تفصیل	و	ترتیب
۵۷۴	سریه	خالد بن ولید	به نخله یمانیه	برای شکستن بت عزّی
۵۷۴	سریه	عمر بن عاص	به رهاط	برای ویران کردن بتخانه سواع
۵۷۵	سریه	سعد بن زید	أشهلی	به مثلل بر سر مناه
۵۷۵	سریه	خالد بن سعید	بن عاص	بن عرنه
۵۷۶	سریه	هشام بن عاص	به یلملم	
۵۷۶	سریه	غالب بن عبد الله	بر سر بنی مدلج	
۵۷۶	سریه	عمرو بن أمیه	ضمری بر سر بنی دیل	
۵۷۷	سریه	عبد الله بن سهیل	بن عمرو بر سر بنی محارب	
۵۷۸	سریه	نمیله بن عبد الله	لیثی بر سر بنی ضمیره	
۸۸۴	تاریخ	پیامبر اسلام،	آیتی	متن، ص: ۸۸۴
۵۷۸	سریه	خالد بن ولید	به غمیصاء	بر سر بنی جذیمه
۵۸۱	غزوه	حنین و هوازن	در شوال	سال هشتم
۵۸۳	دستور	تحقیق		
۵۸۳	تصمیم	حرکت		
۵۸۴	حرکت	به سوی	حنین	
۵۸۴	ذات	أنواط یا تکرار	تاریخ	
۵۸۵	مقدمات	جنگ		
۵۸۶	هجوم	ناگهانی	هوازن و فرار	مسلمانان
۵۸۸	رسول	اکرم	در میدان	جنگ
۵۸۸	شمات	مگیان		
۵۸۹	زنانی	که مردانه	می‌جنگند	
۵۸۹	بازگشت	فراریان		

۵۹۰	فرشتگان	نزول
۵۹۰	خدا از کشتن زنان و کودکان و فرزندان	جلوگیری رسول خدا
۵۹۰	هوازن	سرانجام
۵۹۱	و غنائم	اسیران
۵۹۱	حنین	شهادی غزوه
۵۹۲	رسول اکرم	شیماء خواهر شیری
۵۹۳	حنین	اشعار مربوط به غزوه
۵۹۳	أوطاس	سریه ابو عامر اشعری به
۵۹۴	ذی الکفین	سریه طفیل بن عمرو دوسی بر سر
۵۹۵	طائف	سریه ابو سفیان بر سر
۸۸۵:ص، متن،	آیتی	تاریخ پیامبر اسلام،
۵۹۵	بتها از طائف	سریه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برای شکستن
۵۹۶	عبرت‌انگیز	سه داستان
۵۹۷	مدلجی	سراقة بن مالک بن جعشم
۵۹۷	هجرت	غزوه طائف در شوال سال هشتم
۵۹۸	مسلمان	بردگان
۵۹۹	طائف	شهادی غزوه
۶۰۰	هوازن	آزادی شش هزار اسیر
۶۰۲	نصری	اسلام مالک بن عوف
۶۰۲	غنائم	تقسیم
۶۰۶	کوتاه نظران	خرده‌گیری
۶۰۷	(ص)	عمره رسول خدا
۶۰۸	مدینه	بازگشت رسول خدا به

۶۰۸	اسلام	کعب بن زهیر بن ابی سلمی مزنی
۶۱۰	دیگر	وقایع سال هشتم
۶۱۱	سال	نهم هجرت
۶۱۲	سریه	عینه بن حصن فزاری بر سر بنی العنبر
۶۱۴	سریه	ضحاک بن سفیان کلابی بر سر بنی کلاب
۶۱۴	سریه‌ای	که ثمامه بن اثال حنفی را اسیر گرفت
۶۱۶	سریه	علقمه بن مجزز مدلجی بر سر مردمی از حبشه
۶۱۷	سریه	علی بن ابی طالب ع برای ویران کردن بتخانه فلس بر سر قبیله طیئ
۶۱۸	سریه	عکاشه بن محسن بن حرثان أسدی به جناب
۶۱۸	غزوه	تبوک در رجب سال نهم
۸۸۶	تاریخ	پیامبر اسلام، آیتی، متن، ص: ۸۸۶
۶۱۹	جد	بن قیس منافق
۶۲۰	منافقان	کارشکن
۶۲۰	انجمن	منافقان
۶۲۰	گریه	کنندگان
۶۲۲	بادیه‌نشینان	بهانه‌جو
۶۲۲	توانگران	بهانه‌جو
۶۲۳	هزینه	جنگ
۶۲۴	فرستادگان	رسول خدا
۶۲۵	جانشین	رسول خدا در مدینه
۶۲۵	حدیث	منزلت
۶۲۷	عبد	الله بن ابی و منافق
۶۲۷	عده	و عده مسلمانان در جنگ تبوک



۶۲۷	خیثمه	أبو
۶۲۸	منافق	همسفران
۶۳۱	غفاری	داستان
۶۳۱	ذرّ	رسول
۶۳۱	خدا (ص) در تبوک	رسول
۶۳۲	جرباء و اذرح	اهل
۶۳۲	سریه خالد بن ولید بر سر اکیدر بن عبد الملک به دومه الجندل	سریه خالد بن ولید بر سر اکیدر بن عبد الملک به دومه الجندل
۶۳۳	عقبه	أصحاب
۶۳۵	ضرار	مسجد
۶۳۷	مدینه تا تبوک	مسجدهای
۶۳۹	عاقبت	سه
۶۴۷	نهم	شعبان
۸۸۷:ص، متن،	آیتی	تاریخ
۶۴۷	نهم	ذی قعدہ
۶۴۷	سوره براءت	ذی حجّه
۶۵۰	عرب:	وفدهای
۶۵۰	مزینه	وفد
۶۵۰	أسد	وفد
۶۵۱	تمیم	وفد
۶۵۱	عبس	وفد
۶۵۱	فزاره	وفد
۶۵۲	مرّه	وفد
۶۵۲	ثعلبه	وفد
۶۵۳	محارب	وفد

۶۵۳	بکر	بن	سعد	وفد
۶۵۵		کلاب		وفد
۶۵۵	کلاب	بن	رؤاس	وفد
۶۵۵	کعب	بن	عقیل	وفد
۶۵۷	کعب	بن	جعدۀ	وفد
۶۵۷	کعب	بن	قشیر	وفد
۶۵۷	بگاء		بنی	وفد
۶۵۸	کنانه		بنی	وفد
۶۵۹	عدیّ	بن	عبد	بنی
۶۵۹			أشجع	وفد
۶۶۰			باهله	وفد
۶۶۰			سلیم	وفد
۸۸۸:ص، متن،	آیتی		اسلام،	تاریخ
۶۶۳	عامر	بن	هلال	وفد
۶۶۳	صعصعه	بن	عامر	بنی
۶۵۶			ثقیف	وفد
۶۶۹	القیس	عبد	وفد	ریعه:
۶۷۰	وائل	بن	بکر	وفد
۶۷۱			تغلب	وفد
۶۷۱	حنیفه		بنی	وفد
۶۷۲	شیبان		بنی	وفد
۶۷۵	یمن		اهل	شرفیابیه‌ای
۶۷۵			طیّئ	وفد

۶۷۷		تجیب		وفد
۶۷۸		خولان		وفد
۶۷۹		جعفی		وفد
۶۸۰		صداء		وفد
۶۸۱		مراد		وفد
۶۸۱		زیید		وفد
۶۸۲		دیگر		وفدهای
۶۸۳				فهارس
۶۸۵	سوره‌ها	و	آیات	فهرست
۶۹۲	آثار	و	اخبار	فهرست
۶۹۸			اشعار	فهرست
۷۰۴	کتب	و	مآخذ	فهرست
۷۱۷	اشخاص		نام	فهرست
۸۸۹	متن، ص: ۸۸۹	آیتی	پیامبر اسلام،	تاریخ
۸۰۳	جمعیتها	و	قبائل	فهرست
۸۲۶	زمانها	و	مکانها	فهرست
۸۴۹	سریه‌ها	و	غزوات	فهرست
۸۵۷			وفدها	فهرست
۸۶۱			بتها	فهرست
۸۶۳			مطالب	فهرست

غلطنامه ۸۹۰

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم  
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹  
 بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام

با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :  
 الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر  
 ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخی گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی  
 (خط) ۲۳۵۰۵۲۴

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...  
 ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی /

مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com)

فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱)

بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده

ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت

مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم

عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب

شبا: 53-0609-0621-0000-0000-0180-IR90 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای

قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - : هر کس عهده دار یتیمی از ما شود

که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او

سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک

کننده برادرش! من در گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به

عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».